انتشارات دانشگاه تهران
۴۵۱
چاپ دوم

تاریخ هرودوت

جلد اول
کلی یو

ترجمه
با مقدمه و توضیحات و حواشی
دکتر هادی هدایتی

فهرست مطالب

بسم الله الرّحمن الرّحیم

دیباچه

هنگامیکه اینجانب به‌ترجمهٔ متن تاریخ هردوت مبادرت کردم ازاین کتاب فقط دونسخه دراختیارداشتم که‌بااستفاده‌ازهردونسخه‌ومقابلهٔ آنهاباهم‌ترجمه‌این‌متن کهن را شروع کردم . یکی ازاین دونسخه متن فرانسه تاریخ هردوت است که در اواخرقرن‌نوزدهم‌توسط هانری برگن (H. Berguin) در فرانسه‌ترجمه‌ومنتشر شده است ودیگری‌نسخه‌ایست که اخیراً در سال ۱۹۳۶ توسط‌لوگران(Ph. E. Legrand) ازمتن اصلی به فرانسه ترجمه‌و بوسیلهٔ مؤسسه (Belles Lettses) منتشرشده است. ولی هنگامیکه قسمت‌های نخستین جلد اول این کتاب دردست ترجمه بود وحتی مقدمهٔ آن نیز چاپ شده بود نسخهٔ دیگری از تاریخ هردوت که در ۱۸۸۹ توسط امیل‌پسونو (Emile Pessonneaux) درفرانسه‌ترجمه ومنتشرشده‌بود بدست‌اینجانب رسید که آنهم برای ترجمهٔ‌بقیهٔ متن مورد استفاده قرار گرفت.

یادداشت‌ها و توضیحاتی که در ذیل صفحات‌نقل شده قسمتی‌از نسخهٔ ترجمهٔ لوگران گرفته شده وقسمت دیگر را نگارنده خود برای استفادهٔ خوانندگان از منابع ومآخذ ومدارک مختلف‌جمع‌آوری کرده‌است وچون درآغاز کار قصد نداشتم غیراز توضیحات نسخهٔ‌لوگران چیزی برآن بیفزایم وازطرفی بعداً‌آن‌توضیحات را کافی‌نیافتم‌وخود قسمت‌های زیادی برآن اضافه کردم ، متأسفانه فرصت ازدست‌رفت ونتوانستم‌یادداشت‌ها وتوضیحات نسخهٔ لوگران‌را با علامت ستاره‌یا وسیله‌مشخص‌کنندهٔ دیگری از توضیحات ویادداشت‌های‌خود مشخص کنم.

امید است در ترجمهٔ مجلدات بعدی این کتاب رعایت این نکته بشود و توضیحاتی که از ذیل نسخ مورد استفاده ترجمه میشود از توضیحاتی که بسلیقهٔ شخصی برای استفادهٔ خوانندگان جمع‌آوری وتهیه کرده‌ام مشخص و مجزا شوند.

نکتهٔ دیگر آنکه از اواسط کتاب کم کم بر تعداد یادداشت‌ها و توضیحات افزوده شده و علت این امر آنست که بنسبتی که چاپ کتاب پیش میرفت نگارنده در تکمیل این توضیحات و یادداشت‌ها اهتمام بیشتری میورزیدم. امیداست اگر قسمتی از ترجمهٔ جلد اول تاریخ هردوت از این حیث مختصر نقصی دارد در چاپ‌های بعد جبران شود و ضمناً در مجلدات بعدی توضیحات و یادداشت‌های بیشتری برای معرفی بلاد و شهرها و اماکن واشخاص و رجالی که در تاریخ هردوت از آنها نام برده شده بخوانندگان عرضه شود. قسمت‌هائی که تحت عنوان «توضیح خارج از متن» برای تفسیر متن هردوت ومعرفی منابع آن تهیه شده از مآخذ مختلف است لیکن قسمت اصلی آن از نسخهٔ لوگران اخذ شده و اطلاعات و مطالب دیگری که نگارنده از منابع مختلف کسب کرده‌ام بر آن افزوده‌ام.

تردیدی نیست که ترجمهٔ تاریخ هردوت که قدیم‌ترین ومهم‌ترین تاریخ در جهان محسوب میشود بخصوص برای ما ایرانیان که قسمت‌های مهمی از تاریخ پرافتخار اجداد خود را بکمك نوشته‌های هردوت آموخته ایم امری است بسیار ضروری و اساسی و مایهٔ تأسف وتعجب است که تا این زمان این نقصیهٔ بزرگ درعالم علم وفرهنگ ما وجود داشت و یکی از بزرگترین و کهن ترین اسناد تاریخ جهان بزبان فارسی ترجمه نشده بود. آثار هردوت ودیگر مورخین یونان باستان بدون تردید یکی از مهم ترین منابع تاریخ پرافتخار نیاکان ما است وباید تصدیق کرد که اگر آثار این مورخین کهن برای ما باقی نمانده بود امروز بسیاری ازحقایق تاریخ ایران باستان برما مجهول بود. با اینکه در کشور ما در تمام کتب تاریخ وقایع ایران باستان را باستناد گفته‌های هردوت نقل میکنند واطفال ما از نخستین روزی که با کتاب و کاغذ سروکار پیدا میکنند نام هردوت را بخاطر میسپارند، تا این زمان برای ترجمه متن کامل این مورخ کهن قدمی برداشته نشده تاچنانچه یکی ازهموطنان ما که خواهان مراجعه به متن اصلی هردوت باشد وبعلت عدم آشنائی بزبان‌های خارجی نتواند بمقصود نائل شود لااقل متن فارسی آنرا دراختیار داشته باشد.

بزرگترین اجر نگارنده از زحماتی که برای ترجمه وجمع آوری توضیحات این متن متحمل شده‌ام اینست که با انجام این خدمت ناچیز دین اخلاقی خود را باین آب وخاك که همه چیز خودرا مدیون آن میدانم انجام دهم ویکی ازمهم ترین منابع تاریخ پرافتخار اجدادو نیاکانمان رابفارسی منتقل کنم وتا جائیکه امکانات علمی اینجانب فرصت میدهد توضیحات واطلاعات اضافی برای روشن شدن متن این مورخ کهن واستفادهٔ خوانندگان بر آن بیفزایم.

تردیدی نیست این اقدام که درزمینهٔ تاریخ هردوت قدم اول محسوب میشود خالی از عیب ونقص و معاف ازانتقاد نخواهد بود و نگارنده هرگز ادعا ندارد که ترجمه‌ای کامل وبدون عیب ونقص به‌خوانندگان ارائه داده است. بنابراین، انتقاد واقعی و خالی ازغرض بمفهومی که ازاین اصطلاح در کشورهای مغرب زمین استنباط میشود نه‌تنها براین بنده گران نخواهد بود بلکه مایهٔ کمال مسرت وامتنان است اگر خوانندگان نکته‌سنج وبیغرض تذکار نقایص ترجمهٔ این اثر بزرگ تاریخی جهان را بر اینجانب منت گذارند تا نسبت بمجلدات بعدی آن موردتوجه قرار گیرد. د. م. م.

مقدمه

یونان باستان یکی از کشورهای شگفت دنیای کهن محسوب میشود . از دو هزارسال قبل از میلاد مسیح تمدنی درخشان درجزیره کرت واقع در جنوب شبه جزیره یونان درخشیدن آغاز کرد که‌درتاریخ به تمدن دریائی کرت معروف‌است. این تمدن نخستین نور امید و نخستین قدم کاروان ترقی بشر شمرده میشود . چه این‌تمدن پس‌از آنکه‌مدتی‌درجزیره کرت بمنتهای درخشندگی‌رسید، ازاین‌جزیره به سرزمین یونان اصلی منتقل شد ودراین ناحیه تمدنی جدید معروف به تمدن‌قوم می‌سن (Mycène) ایجاد کرد که بدون تردید از بسیاری لحاظ پایه واساس تمدن امروز بشر را تشکیل میدهد. از این زمان ببعد آهنگ ورود اقوام مهاجم به سرزمین یونان قطع‌نشد وهر روز قوم‌جدیدی باین‌سرزمین قدم گذارد، ولی‌حرکت کاروان جاویدان‌تمدن متوقف نگردید وهمچنان روبتکامل رفت تاجائیکه درقرن پنج قبل از میلاد که به قرن پریکلس معروف‌است ویونان باستان بمنتهای شکوه و عظمت وجلال تاریخ خود رسید مانند گلی زیبا ودرخشان شکفته شد وجمعی‌شاعر ونویسنده وفیلسوف ومورخ وحقوقدان به عالم بشریت هدیه کرد که اساس علوم و اطلاعات کنونی بشر را پایه گذاری کردند . بی‌جهت نیست که یکی ازبزرگترین نویسندگان معاصر فرانسه تمدن یونان باستان را در عین درخشندگی و کمال به «جوانی‌ابدیت» یا «جوانی تمدن بشر» تشبیه کرده‌است. همانطور که جوانی‌انسان هرگزتجدید نمیشود این «جوانی‌ابدیت» نیزهرگزتکرار نخواهد شد وتاریخ‌بشر هرگز روزگار جوانی خود را تجدید نخواهد کرد .

درقرنی که تمدن‌یونان‌باستان باوج اعتلاودرخشندگی‌رسید وبه قرن‌پریکلس معروف است یونان باستان در جمیع رشته‌های ادب وعلوم وفنون بشری درخشید .

درام نویسان و نویسندگان بزرگی از نوع **اشیل** (Eschyle) **سوفوکل** (Sophocle) **و اریپید** (Eurypide) و شعرائی نظیر **آریستوفان** (Aristophane) عالم علم وادب یونان باستان را مزین کـردند. ودر همان زمان حقوقدانان بزرگی نظیر **سولون** (Solon) **ولیکورگ** (Licurgue) نخستین قوانین بزرگ‌راتدوین کردندودانشمندان وفلاسفه‌ای نظیرتالس ملطی و فیثاغورث حکیم وسقراط وافلاطون وارسطو نخستین اصول علم امروزبشر را پایه‌گذاری نمودند وفلسفه وحکمت را باوج تکامل رساندند ودرین راه بقدری سریع گام برداشتند که دراندك زمان اعتلای‌روح انسانی بسرحد کمال رسید و گوئی کاروان تمدن معنوی در مدتـی کوتاه بسرمنزل مقصود نائل گردید. کلیه مشکلات ومجهولات جهان‌بنحوی رضایت بخش حل شد ویابطریقی علمی بصورت سوآلی ساده مطرح و بـرای نسل‌های آینده بیادگار گذارده شد.

درزمینهٔ تاریخ نویسی نیز قرن پنجم‌قبل‌ازمیلاد یکی ازقرنهای پرثمرتاریخ جهان محسوب میشود، چه درهمین‌قرن ودریکی دوقرن بعد است که سلسله زنجیر مورخان بزرگی‌نظیرهردوت‌وتوسیدید وکتزیاس‌وگزنفون وپلوتارك وجمعی‌دیگر ازمورخان باستان هویدامیشود وتاریخ نویسی دوش‌بدوش دیگر علوم وارد مرحله جدیدی ازسیر تکامل خود میگردد.

هردوت که خودنخستین‌پیشقدم این‌دسته ازتاریخ نویسان عهد کهن محسوب میشود بدون‌تردید قدیم ترین‌مورخ جهانست. بی‌جهت نیست که‌قرنها نام‌او باتاریخ باستان توأم شده است وهمه جا اورا «پدر تاریخ» نام نهاده‌اند. درحقیقت اوست که تاریخ نویسی را به بشر آموخت وهم اواست که بتحریر نخستین تاریخ جامع جهان دست زد. قبل از او هکاتهٔ معروف نیز به تحریرتاریخ دست زده بودو معروف است که هردوت آثار خود را ازاواقتباس کرده وسپس‌اصل را ازبین برده و کتاب مؤلف قدیم را بنام خود بجهانیان عرضه کرده است. دلیلی که طرفداران این عقیده برای اثبات مدعای خود اقامه میکنند اینست که اولا هردوت شخصاً درچند جای کتاب خود بـه نویسندگان قدیم تراز خود اشاره میکند و ثانیاً بعضی مطالبی را کـه او

نوشته است بعدها نویسندگان یکی دوقرن بعد عیناً ازقول هکاته نقل کرده‌اند واین خود میرساند که هردوت که پس از هکاته میزیسته آن مطالب را از هکاته تقلید کرده وسپس کتاب اورا سوزانده است . درصحت این‌ادعا تردید بسیاراست چه اگر واقعاً هردوت‌آثار هکاته را ازبین برده باشد چگونه‌آن‌آثار بدست مؤلفان قرون‌بعد رسیده است که بکمك آن توانسته‌اند قسمت‌هائی از کتاب ادعائی او را نقل کنند . درهرحال چون بحث در باره صحت یا سقم این ادعا بس طولانی وتمام ناشدنی است ازاشتغال بدان اجتناب میکنیم وچون قدیم ترین کتاب تاریخی کـه درحال حاضر می‌شناسیم کتاب هردوت است ما نیز مانند غالب مورخان جهان او را «پدرتاریخ» لقب میدهیم .

از زندگانی پدر تاریخ اطلاع زیـادی در دست نیست . منابعی کـه از نویسندگان عهدعتیق دربارهٔ اوباقی‌است ومیتواند چراغ راه مـابرای کشف مراحل زندگانی‌او گرددمتون‌معدودومختصری‌است‌از سوئیداس (Suidas) واتین(Etienne) از اهل بیزانس ونیز متنی از اوزب (Eusèbe) و بعضی متون کم اهمیت دیگر بکمك همین اسناد و متون مختصر است که دانشمندان و محققـان کوشیده‌اند سرگذشت زندگانی کسی راکه نخستین تاریخ جهان را تحریر کرده است کشف کنند . جای بسیارتعجب است که هردوت در نه جلد کتاب بزرگ خود ازهمه‌چیز وهمهٔ اقوام وملل وشخصیت ها ورجال برای خوانندگان سخن گفته جزاز شخصیت وزندگانی شخصی خود . وقتی‌انسان تاریخ هرودت را مطالعه میکند و درخلال‌آن درجستجوی کسب خبری دربارهٔ شخص مؤلف بکاوش میپردازد احساس میکند که هیچ‌مؤلفی باندازهٔ هردوت دربارهٔ خود سخن نگفته ودرعین حال‌هیچ مؤلفی‌باندازهٔ اوخود را فراموش نکرده است . این تضاد بزرگ قابل درك وتحلیل است ، زیرا از یك طرف بیان ساده وروان وافسانه های سهل وبی پیرایه‌ای که مؤلف نقل میکند کتاب او را بصورت یك مکالمهٔ واقعی بین مؤلف و خواننده جلوه میدهد . از خلال عبارت سادهٔ‌آن ذوق وسلیقه شخص مؤلف وخصوصیات اخلاقی ومزاح‌هـا و شوخی

هایش کاملا تشخیص داده میشود واز روی آن میتوان کاملا بروحیات واخلاق اوپی برد. ازطرف دیگر در سراسر کتاب، هردوت هرگز آشکارا ذکری ازاحوال خود نکرده‌است وشاید علت این‌غفلت‌وکوتاهی مؤلف‌آن باشدکه اصولاً مؤلفان یونان باستان چندان علاقه به افشای اسرار خانودگی وشخصی خود نداشته‌اند وتاجائیکه میتوانستند زندگانی خود را در حجابی از اسرار پنهان مینمودند. هردوت بارها درکتاب خود میگوید که ازفلان شهر به فلان شهر رفتم، فلان منظرهٔ زیبای‌طبیعت را مشاهده کردم، با فلان شخصیت بزرگ تماس گرفتم. ولی مؤلف بهمین مختصر اکتفا میکند وغیر از این اشارات وکنایات مطلبی از سرگذشت خود نقل نمیکند وچون این اشارات نیز بدون قید تاریخ وسنه نقل شده‌است برای‌خواننده کنجکاوی که به‌سرگذشت «پدرتاریخ» علاقمند باشد امکان پذیر نیست‌جریان طبیعی‌سفرهای مؤلف را بدقت تعقیب کند وخط سیراحتمالی سفربزرگ اورا در خاورمیانه ومصر وسیسل و ایتالیا تشخیص دهد. این ابهام درگفتار مؤلف نسبت بـه سفرهای خود بدرجه ایست که بعضی ازسفرهای او که خود صریحاً بدان اشاره کرده امروز مورد تردید وانکار بسیاری از محققان است.

مؤلفان‌یونان باستان راعادت چنین بوده است که نام‌خود را درسرلوحهٔ کتاب خود نقل کنند. هردوت نیزمانند دیگرمؤلفان قدیم‌نام خود را درآغاز کتاب‌خود با بیانی ساده ومختصرچنین‌نقل میکند: «هردوت ازاهل هالیکارناس تحقیقات خود را دراین کتاب به مردم تقدیم میکند.» مؤلف بهمین مختصرقناعت کرده وبذکر نام خود ونام شهر موطن خود اکتفا کرده و در سراسر کتاب خود ذکری ازخود نکرده است بقسمی که تنها وسیله برای تشخیص شخصیت او خصوصیات اخلاقی و روحی اواست که درخلال عبارات کتابش جلب توجه میکند.

گفته شد که نه تنها هردوت‌خودمطلبی‌دربارهٔ زندگانی‌خود نقل‌نکرده‌است بلکه مؤلفان قدیم نیز خبری دربارهٔ اونقل نکرده‌اند وصرفنظر ازیادداشت مختصری که ازسوئیداس باقی است ولوحهٔ قبری کـه اتین ازاهل بیزانس باونسبت داده است

ومتن کوتاهی از **اوزب** (Eusèbe) سند ومدرك تاریخی دیگری دربارهٔ او دردست نیست.

متن مختصری که از سوئیداس دربارهٔ هردوت باقی است بقدری کوتاه ومختصر است که میتوان آنرا نظیر توضیح سادهٔ یك کتاب لغت تاریخ دانست . این نویسندهٔ باستان دربارهٔ هردوت چنین مینویسد : «هردوت فرزند **لیگزس** (Lyxès) و **دریو** (Dryo) بود ودرهالیکارناس درخانوادهای اصیل ونجیب تولد یافت . اوبرادری داشت که **تئودور** (Théodore) نامیده میشد . هردوت برای فرار ازچنگ **لیگدامیس** (Lygdamis) دومین جانشین **آرتمیز** (Artémise) ازهالیکارناس به شهر **ساموس** (Samos) گریخت (آرتمیس مادر **پیزیندلیس** (Pisindélis) وجدهٔ لیگدامیس بود). درساموس بآموختن زبان محلی یونانی پرداخت وتاریخی در نه جلد تحریر کرد که با زمان سلطنت کورش پادشاه پارس و کاندول پادشاه لیدی آغازمیشود . همینکه به هالیکارناس باز گشت بر فرمانروای مطلق العنان این شهرفائق آمد ولی چون با مشکلات فراوان و رقابت های سیاسی مواجه شد از روی میل بـه شهر **توریوم** (Thurium) که درآن زمان اهالی آتن مشغول تأسیس آن بودند رفت ودرآن شهر مقیم شد . وی درهمان شهر درگذشت و در میدان بزرگ شهر مدفون شد . ولی جمعی عقیده دارند که او در **پلا** (Pella) درگذشت . کتابهایش بنام نه تن ازارباب انواع وخداوندان هنرهای ظریفه معروف است . »

سوئیداس دریکی دیگرازیادداشت‌های خود مدعی است که هردوت راعموئی بوده است کـه **پانیازیس** (Panyasis) نـام داشته و از شعرای معروف هالیکارناس بوده است .

اتین ازاهل بیزانس (Etienne de Bysance) یکی دیگرازمؤلفان قدیم است که دربارهٔ هردوت مختصر اطلاعی بما داده است . این مؤلف درجائی کـه از شهر توریوم سخن میگوید متن یادداشتی کـه برسنگ قبر هردوت حك شده بود نقل میکند وتوضیح میدهد که هردوت درهمین شهرفوت کرده ودرهمانجا مدفون است. اتین درین باره چنین مینویسد : «خاك این شهر استخوانهای هردوت فرزند

لیگزس (Lyxès) را درآغوش دارد . سلطان مورخان قدیم سرزمین یونی در کشور قوم دری **(Dorie)** تولد یافت وبقصد فرارازحملات غیرقابل‌تحمل همشهریان خود به توریوم پناهنده شد واین شهر را وطن دوم خود نامید . »

اوزب (Eusèbe) یکی‌دیگرازنویسندگان‌قدیم‌است.وی‌دربارهٔ هردوت بطور اجمال‌اشاره میکند که‌شهرت‌این‌مورخ ازسال۴٦۸ قبل ازمیلاد شروع شد وازهمین اشاره مختصر میتوان بطور تقریب تاریخ تولد این مورخ بزرگ را حدس زد .

این بود اسناد ومدارکی که ازعهد عتیق دربارهٔ زندگانی پدر تاریخ برای‌ما باقـی مانده است . آنچه ازین متون مختصر دربارهٔ زندگانـی این مؤلف بزرگ میتوان استخراج کرد اینست کـه هردوت تخمیناً در حدود سال ۴۹۰ قبل ازمیلاد مسیح دریکی از شهرهای سر زمین کاری موسوم به هالیکارناس متولد شده . ظاهراً ازخانوادهٔ‌ای اصیل ونجیب بوده و درمحیطی کـه وسایل تعلیم وکسب علم برای او فراهم بوده بزرگ شده‌است. عمویش که یکی‌ازشعرای‌بنام‌آن‌زمان‌بود و**پانیازیس (Panyasis)** نامیده میشد قریحه‌ای سرشار داشت . یکی از قصاید این شاعر که شعر نو را دریونان باستان‌زنده کرد قصیدهٔ معروفی‌است که دربارهٔ هراکلس سروده‌است. حدس زده میشود که همین شاعر تعلیم برادر زادهٔ خود را بعهده گرفته ومغزجوان ونورس هردوت را از آغاز کودکی بـا افسانه های یونان قدیم وسرگذشت خدایان باستان آشنا کـرده است وشاید همین طرز تعلیم اثر عمیقی درسبک نگارش مؤلف داشته است ، چه بشرحی که ملاحظه خواهد شد اساس بیان تاریخ هردوت بـرپایه افسانه وداستان است . درآن‌زمان ظاهراً شهرها لیکارناس دردست جمعی ازمردمان **قوم دری (Dorie)** بود ولـی مردم آن بزبان **یونی (Ionie)** صحبت میکرده‌اند . برخلاف ادعای‌یکی از مؤلفان باستان هردوت درهمین شهر بـا زبان غنی وشیرین یونی که در آن زمان زبان ادبی یونان محسوب میشد آشنا شده و شاید بهمین جهت است که کتاب اوازحیث متن ادبی یکی از بزرگترین آثارادبی جهان شمرده میشود . مطلبی که نسبت بآن تردید جائز نیست اینست که هردوت در طول حیات

خود سفر بسیار کــرده و بنقاط مختلف ربع مسکون زمان خود قدم گذارده است. تعین دقیق خط سیر سفرهای او وتشخیص کشورهائی که او واقعاً از آنها عبور کرده کاری است بس دشوار، چه مورخ خود بطور صریح و آشکار سفرهای خود راشرح نمیدهد ودیگر مؤلفان نیز ذکری‌از آن نکرده‌اند. هردوت که ظاهراً فرزند یکی از ثروتمندان زمان خود بوده نخستین درس خود را در خارج از شهر موطن خود آموخته وتعلیمات اولیه‌خود را درشهرهای کوچك یونی‌واقع درآسیای صغیر ودر حوالی هالیکارناس‌شروع کرده وآنگاه به موطن کوچك خود مراجعت کرده است. ولی اقامت اودرشهر هالیکارناس چندان دوام نیاورده، زیرا درنتیجه قیام مردم شهر علیه حاکم جباری کـه لیگدامیس نام‌داشت هردوت ناگزیرشده‌است ازشهر موطن خود خارج شود. عمویش **پانیازیس** (Panyasis) که شاعر معروف عصربود درین شورش‌بقتل رسیده است ولی‌هردوت و دیگر افراد خانوده او جان سالم بدر برده وبه شهرساموس پناهنده شده‌اند. قیام مردم هالیکارناس باحتمال زیاد درحدودسال‌های ۴۶۷ و ۴۶۸ قبل‌از میلاد اتفاق افتاده، زیرا **اوزب** (Eusèbe) این سال رایکی ازمهم‌ترین سالهای حیات مورخ دانسته و آنرا نخستین سال‌آغاز شهرت او معرفی کرده است. ازاین قرار هردوت یکی از آن دسته از یونانیان باستان بوده است که شیفته‌آزادی مطلق‌بودند ودر شهرهای کوچك یونان باستان تحت تأثیر افسانه‌های کهن که درآن زمان‌برسرزبان‌ها بود علیه حکمرانان جبار وستمگرشهرهای‌خود قیام میکردند ومدتی نسبةً کوتاه‌ازنعمت‌آزادی واستقلال‌برخوردارمیشدند. دلیل این ادعاآنست که هردوت وقتی‌ازشهر آتن سخن‌میگوید تمجیدی‌فراوان ازآزادی سیاسی مردم این شهرمیکند (جلد پنجم ـ بند ۷۸) ودرجای دیگر کـه یکنفراز پارس‌ها جلال وشکوه دربار خشایارشا را برای دو نفر اسپارتی نقل میکند ازقــول اسپارتی‌ها به‌سربازپارس‌چنین‌پاسخ میدهد: «تواسارت‌را تحمل کرده‌ای ولی‌هرگز طعم‌آزادی را نچشیده‌ای وهنوز نمیدانی کـه آزادی تلخ است یا شیرین. اگرمزهٔ آنرا چشیده بودی امروز بما توصیه نمیکردی که با نیزه بدفاع از آن بپردازیم،

بلکه سفارش میکردی که حتی با تیراز آن دفاع کنیم.» (جلد هفتم ـ بند ۱۲۵)

مدت اقامت هردوت درساموس کوتاه بود، چه کمی بعد مؤلف بزرگ بسیر وسیاحت در ربع مسکون آن زمان پرداخت. نخست به ناحیه سیرن (Syrène) قدم نهاد وسپس به سواحل دریای سیاه سفر کرد. آنگاه تسهیلاتی را که سازمان اداری منظم پارسها درآسیای صغیر ودیگرنواحی برای سفرفراهم کرده بود مغتنم دانست وبا اطمینان وآرامش خاطر قسمت اعظم این امپراتوری وسیع را سیاحت کرد وبه سرزمین لیدی وماد وپارس مسافرت کرد. سپس متوجه سرزمین اسرارآمیزفراعنه و گاهوارهٔ تمدن مشرق زمین گردید. این سرزمین مرموز که ازهر گوشهٔ آن مجسمه های ابوالهول سربفلك کشیده بود اثری عمیق در روح ظریف وجوان این یونانی کنجکاو که شیفتهٔ افسانه‌ها وداستانهای کهن بودباقی گذارد. هردوت به کشورفینیقیه نیزسفر کرد ودرین سرزمین تجار حادثه جو که کشتی‌های خود را باقصی نقاط دنیای آن زمان گسیل میداشتند او را ازحوالی کشورهائی که درآن زمان سرحد نهائی جهان محسوب میشد و درآنسوی ستون هراکلس قرار داشت مطلع کردند. هردوت همه جا دربارهٔ آداب ورسوم وسنن مردم به جمع آوری اطلاعات پرداخت ونه تنها با حرص و ولعی خاص به کسب اطلاعات دربارهٔ طبقات سوم اجتماعات مشغول شد بلکه بابسیاری از رجال وشخصیت‌های بزرگ آن زمان ملاقات کردوبا دانشمندان وفلاسفه عصرخود تماس گرفت ومانندمورخی که وسواس کشف اسرارجهان راداشته باشد همه جا درجستجوی اسناد و مدارك رسمی وغیر رسمی پافشاری ومقاومت از خود ابراز کرد. از روی همین اسناد و مدارك است که هردوت رقم صحیح تعداد افواج سپاه خشایارشا و دسته‌های سپاه یونانیان را درجنگ معروف پلاته نقل کرده وجزئیات آنرا برای اطلاع نسل‌های آینده شرح داده‌است. (جلد هفتم بند ۱۸۴ ـ جلد نهم بند ۲۸)

هردوت به مطالعه آداب و رسوم محلی توجهی خاص داشت و مشاهدهٔ ابنیه و

و آثار باستانی را بقدری ضروری و واجب میشمرد که گاه برای مشاهدهٔ یك بنای تاریخی خط سیر سفر خود را طولانی و پر پیچ و خم و رنج راه و مشقات سفر را دوچندان میکرد. مؤلف هرجا که مقتضی بوده مشاهدات خود را در کتاب بزرگ خود برای خوانندگان نقل کرده است وبهمین جهت کتاب اونه تنها مجموعه‌ایست ازاطلاعات‌تاریخی، بلکه مجموعه‌ایست از تحقیقات مربوط به باستان‌شناسی‌وفولکلور های محلی ادوار کهن. کوشش فناناپذیر یك وقایع‌نگاروتفسیرنویس‌وذوق‌حقیقت‌بینی که برازندهٔ هرعالم دانشمندی است ازخلال عبارات کتاب اوجلب نظرمیکند.

هردوت‌به یونان‌نیزسفر کرد وازشهر آتن که درقرن پنج‌قبل‌ازمیلاد بمنتهای شکوه وجلال خود رسیده بود دیدن کرد وبا سوفوکل فیلسوف ودانشمند معروف معاصردوست و آشنا شد. درهمین شهربایکی‌از کهن سال ترین مردان معاصر خود که‌ترساندورس (Thersandors) نام داشت وازاهل ارکومن (Orchomène) بود ودر روزهای پرهیجان جنگ معروف پلاته از نزدیك شاهد صحنه‌های خونین این جنگ بزرگ بود ساعات متوالی مصاحبه و شخصاً در کتاب خود باین مصاحبه اشاره کرده است (جلد ۹ ـ بند ۱۶). اقامت هردوت در آتن ظاهراً بدرازا کشیده است زیرا بعضی افسانه‌های محلی یونان که صحت آنها چندان قابل اعتماد نیست حاکی است که هردوت بهترین وزیبا ترین‌فصول کتاب خود را درمدت اقامت خود در آتن درمیدان‌های‌این شهرودرمرتفعات المپ‌باصدای بلندبرای‌مردم قرائت‌میکرد وازاینکه مردم برای او کف میزدند واو را میستودند لذت میبرد. ظاهراً توسیدید مورخ معروف نیز کـه در آن زمان طفلی بیش نبوده نخستین عشق وعلاقهٔ خود را به‌تاریخ‌ازموقعی‌احساس کرده که در اماکن عمومی به سخنان این مورخ بزرگ گوش داده است. دلیل‌این ادعا مطلبی‌است که توسیدید شخصاً در کتاب خود بدان اشاره کرده است. توضیح آنکه توسیدید درقالب‌اشارات و کنایات ازهردوت انتقاد و باعباراتی کـه بی اعتنائی وتحقیر را میرساند از او یاد کرده وبدون اینکه از این مورخ بزرگ صریحاً نام ببرد از مورخانی که کتاب خود را «برای توفیق موقتی

درانظار عموم مردم» نوشته‌اند و کتاب آنها ارزش نوشتهٔ یك نویسندهٔ متفکروعمیق را که بقصد روشن کردن نسل‌های آینده تحریرشده‌باشد ندارد وبرای روشن کردن حقایق‌تاریخی تحریر نشده است بزشتی تام ببرده (توسیدید-جلد اول - بند ۲۲) .

هردوت پس ازاین سفرطولانی به شهر موطن خود مراجعت کرد وباردیگر درچهار دیواری دروازه های هالیکارناس مقیم شد . ولی این اقامت نیز چندان دوام نیاورد ودر سال ٤٥٤ قبل‌از میلاد بعلت انقلاب سیاسی که درآن زمان در شهرهای یونان امری عادی ودائمی بود با جمعی ازهموطنان خود ناگزیرشد باردیگر شهر موطن خود را ترك گوید واین باربجای اینکه به سواحل شرقی دریای مدیترانه و دلتای‌نیل هجرت کند با هموطنان گریزپای خود به مهاجرنشین‌های وسیع یونانی درجنوب ایتالیا وسیسیل رفت وبا جمعی دیگر ازیونانیان که درآن زمان بتأسیس شهر **توریوم** (Thurium) دست زده بودند همداستان‌شد ودرهمین شهراقامت گزید و بقدری بآن علاقمند شد کـه‌آنرا شهر موطن ثانی خود دانست . این سفربرای او فرصتی مناسب بود تـا اطلاعات تاریخی و جغرافیائی خود را نسبت باین قسمت از دنیای مسکون‌آن زمان تکمیل کند وازوضع سیسیل وایتالیای جنوبی باخبرشود. درین زمان مورخ‌بزرگ رفته رفته پابه کهولت میگذاشت وآثارپیری وفرسودگی درجبین اوآشکار میشد . شاید بهمین جهت است که سلسله زنجیرسفرهای طولانی خود را بهمین جا خاتمه داده وتا پایان عمر درهمین شهر مقیم شده ودرهمان جـا درگذشته ومدفون شده است. هردوت ظاهراً فقط آخرین سالهای عمرخود رادرین شهرگذرانده است ولی خاطرهٔ این مورخ بزرگ درنظر دیگران طوری با نام این شهرآمیخته است که بعضی از محققان باستان اورا یکی‌ازاهالی‌همین شهردانسته‌اند ومدعی شده‌اند که وی درهمین شهر بدنیاآمده است . ارسطو اورا «هردوت ازاهل توریوم» نامیده درحالیکه هردوت در حقیقت ازاهل هالیکارناس بوده است .

ازسال مرگ هردوت بطوردقیق ویقین اطلاعی دردست نیست . آنچه مسلم است هردوت درسالهائی که‌جنگ معروف پلوپونز آغازشده‌بود درتوریوم میزیست

ودرهمین زمان درین شهردر گذشته است وچون مورخ به وقایع نخستین سال‌های این جنگ بزرگ نیزاشاره کرده‌است (جلد نهم ـ بند ۷۲) حدس‌زده میشودمرگ او درحدود سال ٤۲۵ قبل از میلاد یعنی مدتی پس از شروع جنگ پلوپونز اتفاق افتاده است .

☆☆☆

این بود مختصری دربارهٔ زندگانی مؤلف قدیم ترین تاریخ جهان . نخستین سؤالی که دربارهٔ هردوت مطرح میشود اینست که آیا آثار قلمی‌این نویسندهٔ کهن بطور کامل بما رسیده یا دست حوادث روزگار قسمتی از آنرا برای همیشه ازنظر کنجکاوبشر امروز پنهان کرده است . حدس غالب محققان ومورخان براینست که هردوت تنها مورخی‌است که سعادت با اویاری کرده وتمام آثار او را صحیح وسالم به نسل‌های بعدرسانیده است . هردوت در کتاب خود به تاریخی‌بنام «تاریخ آشور» که ظاهراً خودمؤلف آن بوده است اشاره کرده ودوباربخوانندگان وعده داده‌است که آنرا بزودی منتشرخواهد کرد (جلد اول بند ۱۰٦ و ۱۸٤) .

اگرواقعاً هردوت چنین کتابی‌تألیف کرده باشد امروزما بکلی‌از آن‌بی‌خبریم وکوچکترین اطلاعی از آن دردست نداریم . اگراز این کتاب احتمالی که هردوت خود بدان اشاره کرده ولی وجود آن مورد تردید بسیاری از محققان ودانشمندان قدیم وجدید میباشد صرفنظر کنیم متن کامل کتاب بزرگ هردوت تحت عنوان «تاریخ» درنه جلد امروزبطور کامل دردسترس‌ما میباشد . کتاب دیگری نیزتحت عنوان «زندگانی هومر» باقی است که جمعی تألیف آنرا به هردوت نسبت داده‌اند ولی چون هیچیك از محققان این انتساب را صحیح نمیدانند باید در صحت آن تردید کرد .

چون دراین مقدمه مختصر تفسیر این کتاب بزرگ هردوت و مطالعهٔ دقیق مسائلی که قدیم ترین مورخ جهان مطرح کرده است امکان پذیرنمی‌باشد . کوشش نگارنده‌آنست که درحدود امکان فقط مسائل مهمی که دربارهٔ نه جلد کتاب تاریخ

هردوت مطرح است بطور اجمال مورد مطالعه قرار گیرد .

یکی ازمسائلی که مدتها ذهن محققان و دانشمندان تاریخ را بخود مشغول داشته بحث دراین نکته است که نقشهٔ اولیه هردوت وهدف نخستین او از تألیف این کتاب چه بوده ؛ آیا مؤلف ازآغازکار قصد انشای کتاب بزرگی راکه امروز ما با آن روبرو هستیم داشته ویا درضمن سفرهای طولانی خود کم کم علاقمندبه‌جمع‌آوری یادداشت ها و خاطرات خود شده ودرپایان عمر آنها را بهم مربوط کرده و بصورت کتابی جامع جمع‌آوری کرده است ؟ نظرمحققان و دانشندان درین مورد مختلف است . جمعی عقیده دارند که مؤلف ازآغازکار قصد افشای تاریخ عمومی و جامع جهان را داشته است . جمعی دیگر عقیده دارند که هردوت ابتدا به نگارش وقایع منفرد ومجزا که در اصطلاح امروز **مونوگرافی (monographie)** نامیده میشود مشغول شده ودر ضمن کار بادامهٔ این بحث علاقه پیدا کرده و برنامهٔ کارخود را تغییرداده وتهیه کتاب جامع وبزرگی را درنه جلد مطمح نظرقرارداده است .

بعبارت بهتر این دسته از محققان عقیده دارند که هردوت ابتدا مونوگرافی‌هائی مجزا برای هریك ازاجتماعات واقوام زمان خود نوشته وسپس آنها را جمع‌آوری کرده وبصورت کتاب تاریخ‌جامعی درآورده است . اگراین نظررا قبول کنیم طبعاً این سؤال مطرح میشود که قدیم ترین قسمت های این کتاب که مؤلف جوان در آغازکار بتحریرآن دست زده ونیز قسمت‌هائی که در اواخر عمرخود برآن اضافه کرده است کدامست . سؤال دیگر که مطرح میشود اینست که‌آیا اصولا مؤلف به هدف نهائی خود رسیده است وکتاب اوهمانست که او درنظرداشته یا قسمت‌هائی از آن نا تمام باقی مانده ودست اجل فرصت تکمیل آنرا نداده است .

بحث مهم دیگری که دربارهٔ هردوت بین‌محققان ومؤلفان درگرفته مربوط به ارزش کتاب این‌مؤلف بزرگ است از لحاظ سندیت تاریخی وصحت وقایعی که بدان اشاره کرده است . بسیاری از مؤلفان یونان باستان از قبیل کتزیاس وپلوتارك هردوت را بشدت مورد انتقاد قرار داده واو را به دروغگوئی وتحریف وقایع متهم

کـرده‌اند. رساله‌ای تحت عنوان «خبث طینت هردوت» از مؤلفان یونان باستان باقی‌است که عموماً آنرا به پلوتارك نسبت میدهند. اگراین نسبت صحت داشته‌باشد همانطورکه از عنوان آن پیداست انتقاد مؤلفان باستان بحدی شدید بوده است که حتی هردوت را به «خبث طینت» متهم کرده‌اند. بین مؤلفان قرون جدید دربارهٔ این مسئله اختلاف‌است. درانگلستان یکی ازمورخان معروف بنام **سایس**(Sayce) با جمعی دیگر ازمؤلفان که پیرومکتب او میباشند وقسمت اعظم مطالعات خود را به هردوت و آثاراواختصاص‌داده‌اند عقیده دارند که هردوت ازصداقت علمی وامانت قلمی که سرمایهٔ اصلی هر مورخی‌است بـی بهره بوده است. این دسته از مورخان هردوت رامتهم میکنند که به‌آثار مؤلفان‌قدیم دستبرد زده وبا اینکه مطالب آنانرا درکتاب خود نقل کرده نه‌تنها نامی‌ازآنان نبرده بلکه‌آنان‌رابدست فراموش‌سپرده وکوشیده است اطلاعات تاریخی وجغرافیائی آنان را بحساب خود گذارد وخود را مطلع ترازآنچه بوده است به خوانندگان معرفی کند.

محققان فرانسوی برخلاف همکاران انگلیسی خود نسبت به هردوت وصدق گفتاراوخوش‌بینند و انتقادات مکتب انگلیسی را وارد نمیدانند. معروف ترین‌این دسته از محققان فرانسوی **آمده اوت** (Amédée Hauvette) **وآلفره کروآزه** (Alfred Croiset) میباشند که یکی کتابی‌تحت عنوان «تاریخ جنگهای مدیك»[۱] ودیگری کتابی تحت عنوان «تاریخ‌ادبیات یونان»[۲] درپنج مجلد تألیف کرده‌است. دراین دو کتاب عقاید مکتب‌های مختلف دربارهٔ هردوت مورد بحث قرار گرفته و ازاین‌حیث شاید بتوان گفت جامع ترین وبهترین‌بحثی‌است که درباره هردوت بقلم آمده است. این دومؤلف وبطورکلی غالب مؤلفان فرانسوی در«صداقت» ودرستی گفتار هردوت کمترین تردیدی ندارند وعقیده دارند که‌آنچه این مؤلف کهن نقل کرده از حیث سندیت تاریخی دارای ارزش و اعتباری کامل است.

---

(1) Amédée Hauvette: Histoire des Gerres Médiques, Paris, Hachette, 1894

(2) A. Croiset: Histoire de la littérature grecque.

صرفنظر از بحث بزرگی که دربارهٔ «صداقت» و «راستگوئی» هردوت بین دو مکتب انگلیسی وفرانسوی در گرفته است، مسئله دیگری که دربارهٔ هردوت شایان توجه میباشد اینست که بفرض اینکه این مؤلف در نقل وقایع کاملا «صدیق» و «راستگو» بوده آیا شخصیت او طوری بوده است که بتواند نقش یك شاهد عادل ویك قاضی بی‌نظر را بعهده گیرد، یا بعبارت بهتر بفرض اینکه هدف او جستجوی حقیقت وصدق گفتار بوده آیا شخصاً قادربوده است پس از مشاهده وقضاوت‌وقایع، صحت ودرستی آنها را تشخیص‌دهد تا خوانندگان خود را ازروی سهو وخطا دچار اشتباه نکند. بحثی که دربارهٔ این‌موضوع دراطراف هردوت مطرح است میتوان در یك جمله‌خلاصه کرد: نخست آنکه آیاهردوت‌یك‌مورخ صادق‌وراستگوبوده ودیگر آنکه بفرض راستگو بودن‌آیا محققی بصیر وروشن بین بوده است؟

بحث دربارهٔ این دومسئله مهم کاری است بس دشوار و پرزحمت که ازعهده نگارندهٔ این مقال خارج است. هرگز درین بحث مختصرو کوتاه چنین جاه طلبی علمی نمیتوان داشت، زیرا هرکس با مختصر اطلاعات تاریخی خود نمیتواند بطورصحیح دربارهٔ این مشکل بزرگ قضاوت کند. با این حال نگارنده باقتضای وظیفه‌ای که ازلحاظ تحریر مقدمه و روشن کردن شخصیت هردوت از لحاظ تاریخ نویسی برای خود قائل میباشد پس از اشارهٔ مختصر به نظر مؤلفان باستان در بارهٔ هردوت و آثار او قضاوتی که باقتضای ترجمهٔ متن هردوت و مطالعهٔ اثراین مورخ بزرگ بانسان الهام میشود درین مختصر بیان خواهد کرد.

☆☆☆

یونان‌باستان‌یکی‌از کشورهای‌شگفت‌عهدباستان‌است که بیش از هر سرزمین دیگر برای بشر نویسنده و متفکر و فیلسوف باقی گذارده است. معروف است که هردوت اولین مورخ دنیا است، ولی قبل از اونیز در یونان باستان عده‌ای از نویسندگان بنام میزیستند که هریك تا حدودی درتکمیل‌فن‌تاریخ نویسی سهمی داشته‌اند وشاید بتوان آنانرا نیزپیشقدمان فن تاریخ نویسی دانست. این دسته از

مؤلفان باستان که قبل‌ازهردوت میزیستند و آثار آنان‌امروزازبین رفته دراصطلاح ادبی به **لوگوگراف**(Logographe) معروف اند . مشهور ترین آنها **کادموس** (Kadmos) ازاهل ملط ، **هلانیکوس** (Hellanicos) ازاهل **میتی‌لن** (Mitylène)، **شارون** (Charon) از اهل **لامپساك** (Lampsaque) **وهکاته**معروف از اهل‌ملطونیز چند مورخ و وقایع نگاردیگراست که هریك بسهم خود در گذشته وسوابق بشر کنجکاویهائی کرده‌اند . یکی‌ازخصوصیات بارزاین‌دسته ازنویسندگان‌یونان‌باستان اینست که بیشتر در باره چگونگی تأسیس شهرهای قدیم وشکوه وجلال و کبر و غرورخانواده های بزرگ واشراف داد سخن داده‌اند وکوشیده‌اند با استدلالی غالباً واهی‌وخیالی‌اصل ونسب کسانی‌راکه موردنظربوده‌اند به خدایان وقهرمانان باستان برسانند ودرین راه کنجکاویهای فراوان کرده‌اند . از این حیث درحقیقت این دسته ازمورخان باستان پیشقدمان مکتب بیوگرافی نویس درعالم تاریخ محسوب‌میشوند.

کار دیگر این دسته از مؤلفان بیان اوضاع واحوال مشرق زمین وسواحل دریای مدیترانه بود که درآن زمان مرکز فعالیت اقتصادی وسیاسی عصر محسوب میشد . دردوره‌ای که یونانیان تصور میکردند شهر ساموس وستونهای هرکلس در فاصله‌ای مساوی ازیونان اصلی قرارگرفته وچهار دیواری جهان ازحدود مدیترانه تجاوز نمیکرده است این مورخان باستان دراطراف‌دنیائی که هموطنان‌آنان درآن میزیستندودربارهٔ‌اصل‌ونسب‌ونژادآنان‌به بحث‌وکاوش‌پرداخته‌اند.بزرگترین‌عیب‌این وقایع نگاران این بود که بجای تاریخ نویسی‌به‌افسانه نویسی دربارهٔ اشخاص توجه داشتند و داستان نویسی وحکایت گوئی وافسانه سرائی اساس و پایه کارآنها بود . کتب‌آنان غالباً شامل مجموعه‌ای از حوادث ووقایع مربوط بـه خدایان باستان و افسانه‌های منسوب بآنان بود ونکات اخلاقی و فلسفی واستنتاج تاریخی درآنهایافت نمیشد‌،بقسمی که میتوان گفت حتی‌افسانه نویسی این نویسندگان فاقد عمق‌ومعنی بود . با این حال این افسانه‌های‌پوچ وواهی‌مورد توجه‌مردم‌آن‌زمان بود ویونانیان باستان ازخواندن‌آنها لذتی فراوان میبردند . یکی ازاین‌افسانه نویسان که ازحیث

شهرت ونام بردیگران فائق آمد **هکاته** (Hécatée) معروف است که از اهل ملط بود ودر آسیای صغیر در سرزمین یونی زندگی میکرد. هکاته نخستین کسی است که قبل ازهردوت بفکرافتاد تحقیق جامعی دربارهٔ تاریخ دنیای آن زمان بنماید. معروف ترین کتاب او رساله‌ای بود که تحت عنوان «تشریح زمین» تحریر کرده بود وامروز اثری ازآن باقی نیست. اهمیت این رساله ظاهراً بحدی بوده است که موجب کمال‌شهرت نویسنده دردنیای متمدن‌آن‌زمان گردید واین‌شهرت بدرجه‌ای رسید که امروز نیزاورا قبل ازهردوت نخسین وقایع نگار ومورخ دنیا میدانند.

هردوت‌بین‌چنین نویسندگان ووقایع نگاران تربیت یافت وتحصیل نام کرد. درجوانی تنهاآرزویش آن بود که روزی بااین نویسندگان افسانه نویس آشناشود وشاید بهمین‌جهت غالباً نوشته‌های آنانرا مطالعه میکرد و ازافسانه‌های خیالی‌آنان لذت میبرد. لیکن طولی نکشید که متوجه شدکار این نویسندگان چندان جالب نیست؛ پس نسبت بآنان بی‌اعتنا شد ودراین راه بحدی مبالغه کرد که ازراه تحقیرو تمسخر همه جا آنانرا «یونی» و «یونانی» نام برده وخود را از اهل آسیای صغیر دانسته است. وی اطلاعات جغرافیائی ناقص‌این دسته ازوقایع نگاران را بباد‌تمسخر گرفت ومدعی شد که این نویسندگان بقدری بی‌اطلاع بوده‌اند که حتی اعداد را تا شمارهٔ چهاربیش‌نمی شناختند (جلد دوم تاریخ هردوت ـ بند ۱۶). با این حال هردوت ندانسته ازشیوه این وقایع نگاران الهام گرفته است، بدرجه‌ای که بعضی قسمت های کتاب او بهترین نمونه طرز تاریخ نویسی او گوگراف های آن زمان محسوب میشود. ازاین قبیل است فصلی که مورخ درآغاز جلد چهارم کتاب خود به شرح‌تاریخ تأسیس **سیرن** (Cyrène) اختصاص‌داده وهمچنین است‌بحثی که‌مؤلف دربارهٔدقایق‌اخلاق‌وعادات‌ورسوم‌مصریان‌باستان‌مطرح کرده‌است. (جلد دوم‌ـبند۳۵) ونیزشجره‌نسب‌مفصلی که باشخاصی‌نظیر **لئو نیداس یا لئوتیکیدس**(Léotychidès) نسبت داده و کوشیده است نسب آنانرا به هراکلس جد بزرگ پادشاهان اسپارت برساند (جلد هفتم ـ بند ۲۰۴ ـ جلد هشتم ـ بند ۱۳۱).

فرق بزرگ هردوت بااین دسته ازمورخان باستان دراینست که هردوت در طرح ریزی کتاب خود وسعت نظر بیشتری داشته واگرهکانه‌را استثناء کنیم‌میتوان مدعی‌شد که هردوت ازحیث اهمیت کتاب وبزرگی‌هدفی که درنظر داشته ووحدت کتابی که تألیف کرده باهیچیك از مؤلفان قبل اززمان خود قابل قیاس نمیباشد. شیوهٔ نویسندگی این مؤلف درعین حال که معرف روحیهٔ شاعرپیشه اوست، بهترین نشانهٔ غرور وجاه طلبی اودر عالم تألیف نیزمیباشد واگـر چنین نبود مورخ جوان نقشهٔ تألیف نخستین تاریخ جامع جهان رادرمخیله خود نمی‌پرورانید. همانطور که قبلااشاره شد،این نکته مورد بحث است که آیا مؤلف ازآغازکار چنین طرح ونقشهٔ وسیعی داشته یا درطی عمل رفته رفته بدان علاقمند شده و یادداشت های کوچك و مختصر خود را بصورت کتابی جامع گردآورده‌است. ظن‌غالب برآنست که هردوت بتدریج بنگارش‌تاریخ‌جهان‌مشغول‌شده و چون بروابط اقوام وملل‌وارتباط مردمان آن زمان‌پی برده وخود شاهدآن بوده است که چگونه درطی تاریخ امپراتوری‌ها و تمدن‌های جدید بر ویرانه های تمدن ها و امپراتوری های قدیم پی‌ریزی شده، کم کم باین نکته مهم توجه کرده است که حیات بشری بـه صحنهٔ نمایش بزرگی شباهت دارد که مراحل‌مختلف‌آن‌مانند سلسله زنجیرحوادث یك داستان‌بهم‌مربوط است. درهمین‌موقع است که ظاهراً هردوت‌پس‌ازوقوف به اصل وحدت تاریخ‌جهان وارتباط وقایع بایکدیگرهدف اولیهٔ خود را تغییرداده‌وقصدتألیف کتابی‌دربارهٔتاریخ ربع‌مسکون زمان‌خود کرده است. مؤلف درتصور وحدت تاریخ‌جهان بحدی‌مبالغه کرده است که درنخستین فصل‌از کتاب اول‌خود دوقوم یونانی وپارس‌را باهم روبرو و این دو قوم را بصورت دو قهرمان بزرگ تاریخ جهان معرفی میکند (جلد اول ــ بند ۱ تا ٤). تاریخ جهان درحقیقت ازقدیم ترین ایام وتا جائی کـه بشراز افسانه هـای کهن یو (Io) و مده (Médée) و هلن (Hellène) بخاطر دارد پیوسته انعکاسی‌از رقابت شرق وغرب بوده و هردوت بهتراز هرکس ازعهدهٔ بیان این‌رقابت بزرگ و کهن برآمده است. تاریخ هردوت درحقیقت تاریخ نزاع و برخوردآسیا

واروپا ورقابت وستیز این دوتمدن مغایراست . مؤلف ضمن بیان جریان این رقابت وستیز بزرگ بین دوتمدن آسیائی و اروپائی عبارات متعرضه‌زیاد بکار برده وبارها کوشیده آنچه‌بقول‌او « اززیبائی‌هاوشگفتی‌های‌جهان‌ازیونانیان‌واهالی آسیاباقی‌مانده است » در کتاب خودنقل کند . با این‌حال، ازخلال تمام این‌مطالب خارج‌ازموضوع وشرح این عجائب‌وشگفتی‌ها، همه جا هدف اصلی‌او که تشریح تضاد وستیز این دو تمدن کهن سال است کاملا جلب نظرمیکند . همه جا مؤلف کوشیده است پیشرفت تدریجی شرق را بسوی‌غرب مجسم کند ونشان دهد با پیش‌آمد جنگ‌های مدیك که درحقیقت نخستین ومؤثرترین شکست مشرق‌ازمغرب بوده است چگونه تمدن شرق‌برای‌همیشه‌ازغرب رانده شده واین‌دوتمدن برای‌ابد ازهم‌مجزا ومستقل ماندند.

از آنچه گفته شد چنین نتیجه گرفته میشود کـه برخلاف تصور جمعی از محققان شیوهٔ تاریخ نویسی هردوت فقط جمع آوری سادهٔ متون واسناد وافسانه ـ های تاریخی نبوده وحق‌اینست که گفته شود این مؤلف کهن سبك وشیوه‌ای خاص درترکیب مطالب بکار برده و جلوه‌ای خاص به اثر خود بخشیده است . بقول یکی ازنویسندگان‌قدیم، هردوت مطالب وافسانه های تاریخی را بقسمی بیان کرده کـه فهم‌آن‌برای‌همه کس آسان‌است ؛ ولی‌چون مردی است که زیادسفر کرده وبتحقیقاتی پرزحمت ودشواردست‌زده دربغش آمده است که اطلاعات ومعلومات وسیع خود را خلاصه کند وعصاره و چکیدهٔ آنرا برای خوانندگان ارمغان گذارد و بهمین جهت است که همه‌جا وازهمه چیز باتفصیل‌زایدی سخن‌میگوید بقسمی که گاه اطالهٔ کلام خواننده راکسل وناراحت میکند . همین طول وتفصیل دادن بـه مطالب کوچك و توجه زیاد به جزئیات و دقایق وقایع یکی ازخصوصیات و مشخصات تاریخ نویسی هردوت است ودرحقیقت نام هردوت با این‌شیوهٔ تاریخ‌نویسی آمیخته است. بسیاری از « چیزهای بزرگ وشگفت انگیزی » که مؤلف مکرر به خواننده وعده داده در بارهٔ آن سخن گوید ودرصفحات بعدبوعدهٔ خود وفا کرده‌و دربارهٔ آن داد سخن داده است درحقیقت مسائلی بی‌اهمیت وناچیزبوده است . ولی برای درك لذتی که‌مورخ

ازمشاهدهٔ شگفتی‌های زمان‌خود درطول سفراحساس میکرده است بایدنظیرخوداو به دورهٔ صباوت و کودکی مراجعت کـرد وبا صبروحوصله پا بپای مؤلف در مسیر رودهای آرام وبا عظمت آن روزحرکت کرد ومانند طفلی‌خرد سال که با دهان باز وسراسرغرق اعجاب وتحسین بافسانه‌های مادر پیرخود گوش میدهد با روحی ساده ازشگفتی‌ها وعجایبی که مورخ کهن‌بتفصیل‌شرح میدهد لذت برد ودنیای عهدعتیق را در مخیله خود مجسم کرد .

با وجود فصول‌زیادی که هردوت بهشرح جزئیات عجایب وشگفتی‌های‌زمان خود اختصاص‌داده‌است،شگفتی‌هائی که امروزدرنظرما کودکانه‌ونا چیزجلوه‌میکند، درخلال همین مطالب کتاب پرارزش او تاریخ جهان را مشاهده میکنیم که آهسته وآرام ورق میخورد . درسرفصل‌این داستان بزرگ کرزوس پادشاه افسانه‌ای لیدی وفرمانروای شهرساردوسرزمین‌های وسیع براقوام یونی‌درآسیای صغیرفائق میشود. ولی طولی‌نمیکشد که کوروش پادشاه فاتح پارس امپراتوری وسیع‌اورا فتح میکند و کرزوس را ازتخت شاهی بزیر میکشد و باسارت میبرد . افسانه جوانی کوروش و ظهورمؤسس خاندان هخامنشی نیزبسهم خود جالب‌است . هردوت‌ضمن‌بیان یکی‌از این افسانه‌هاسراسرتاریخ آسیارابیان میکند وضمن‌استفاده ازفرصت‌بتفصیل‌ازاوضاع مصرسخن میگوید . مطالبی که مؤلف درین‌قسمت از کتاب‌خود دربارهٔ مصرنوشته بحدی مفصل است کـه شاید بتوان گفت مؤلف در هیچ قسمت از کتاب خود دربارهٔ هیچیك ازکشور هـای آن زمان چنین بتفصیل سخن نگفته است . از موقعی که کمبوجیه را برای‌فتح مصرحرکت میدهد (آغازجلد دوم) تا موقعی که مصربدست این پادشاه فتح میشود (آغازجلد سوم) ،یك جلد تمام‌ازکتاب مؤلف بشرح اوضاع مصراختصاص دارد . بعد از آن هردوت انقلابات داخلی پارس وچگونگـی جلوس داریوش را براریکهٔ سلطنت شرح میدهد وبه تهیه مقدمات جنگهای مدیك که در زمان این پادشاه پایه گذاری شد اشاره میکند و قبل از بیان جزئیات این جنگ بزرگ وتاریخی به ذکرجنگهای داریوش با اقوام سیت میپردازد وآنگاه بتفصیل

ازجنگ سیرن (Cyrène) یاد میکند ودربارهٔ اقوام وملل مختلف که درین جریان باآنهابرخورد کردهاست داد سخن میدهد.

مؤلف پس‌ازبیان سرگذشت داریوش، شورش مردم یونی وقیام شهر سارد را شرح میدهد و درین قسمت است که خواننده بـا حساس ترین لحظات تاریخ بشر روبرو میشود. اسامی فراموش‌نشدنی‌تاریخ جهان ، ماراتن ، سالامین ، پلاته ومیکال افسانهٔ بزرگترین‌جنگهای‌حماسی وپهلوانی‌تاریخ باستان رادرذهن خوانندهمنعکس و خاطرات آن روزهای پرهیجان و فراموش نشدنی تاریخ جهان را زنده میکند. این صحنه‌های زوال ناپذیر واین وقایع فراموش نشدنی‌تاریخ بشرهرگزازخاطرها محونخواهد شد. جنگ ماراتن یکی ازبزرگترین‌جنگهای تاریخ جهان محسوب میشود. لشگرکشی داریوش ازراه دریا وپیاده شدن سربازان متهور پارس دردشت ماراتن دربرابر دروازه های شهرآتن طلیعهٔ نخستین مهاجمه شرق بغرب و نخستین برخورد دوتمدن‌متضاد جهان باستان بود. دربرابرپارس‌ها که باسرعتی شگفت‌آور دشمن را درآستانهٔ‌آشیانه‌اش غافلگیر کرده بودند رفتار یونانیان حقیقة شنیدنی و شایان توجه زیاد است. مردی بنام میلتیاد که وطن خود را باخطری بزرگ‌روبرو می‌بیند درنطق تاریخی معروف خود وضع‌دشوار یونان را برای‌هموطنان خودبیان میکند ونقشهٔ دفاعی خود را باآنان ارائه میدهد. با جملاتی مقطع وساده ازآزادی واسارت برای‌آنان سخن میگوید وسراسر یونان را برای دفاع از این آزادی کـه آنقدردرنظرآنان عزیز وگرامی‌بود بصورت پیکری واحد متحد میکند. درهمان حال غریو شادی و صدای پای آهنین سربازان متهور پارس در کنار دروازه هـای بزرگترین شهریونان باستان اعتلای نزدیك واستیلای‌آیندهٔ این قوم مشرق زمین را نوید میدهد.

دورهٔ تاریخ هردوت با شرح جنگهای‌پلاته ومیکال که‌آخرین برخوردتمدن شرق‌وغرب‌محسوب‌میشودبپایان میرسد. درجدال‌وستیزبزرگی که‌بین‌این دوتمدن درگرفت غرب موقتاًپیروز شد وشرق‌بداخل‌چهاردیواری قارهٔ وسیع‌خود رانده‌شد.

قصد اصلی مؤلف از تألیف نه جلد کتاب تاریخ بیان ماجرای همین زور آزمائی بزرگ بوده است و آنچه مؤلف بعد از ذکر این وقایع نقل میکند درحقیقت دنبالهٔ زائدی است از شرح همین وقایع . **راولینسن** (Rawlinson) تاریخ نویس و محقق بزرگ قرن نوزدهم درین باره چنین مینویسد :

« قصد واقعی هردوت نگارش تاریخ جنگ تهاجمی ایران بود، جنگی که با اولین لشکرکشی مردونیه شروع و با تارومار شدن کامل نیروی بحری عظیم و سپاهیانی که خشایارشا برای جنگ علیه یونان فراهم ساخته و حرکت داده بود تمام شد . »[۱]

و درجای دیگر همین مورخ وباستانشناس انگلیسی چنین مینویسد :

« آن قسمت ازتاریخ او که مقدم برلشکرکشی مردونیه است درحکم مقدمه میباشد و از آن میتوان استنباط کرد که دوچیز را درنظر داشته : منظور عهدهٔ نویسنده این بوده است که داستان پیدایش و ترقی امپراتوری ایران راکه درمبارزه و جنگ رقیب و دشمن یونان بوده شرح داده باشد و مقصود دیگر او خاطرنشان ساختن موارد پیشین است که این دونژاد با هم تصادمات خصمانه پیدا کرده بودند. این هردونکته ارتباط نزدیکی با موضوع اصل تاریخ او دارد ، یکی از آن جهت لازم است که قدردانی واقعی نسبت به عظمت مبارزه وفتح وپیروزی که نصیب حریف شده حاصل شود ، دیگری شرح دلایل وموجباتی است که باعث پیدایش این مبارزهٔ شدید شده بوده که طرز وجریان لشکرکشی وچگونگی رفتار وکار متهاجمین را خوب روشن میسازد . »[۲]

با وجود نقاط ضعفی که گاه مورخ در بیان این قسمت ازتاریخ جهان ازخود نشان داده وبا وجود اطالهٔ کلام و فقدان سلیقه در انتخاب مطالب وسردی بیان در

---

(۱) مقدمهٔ راولینسن بر ترجمه تاریخ هردوت بانگلیسی (ترجمه مختصر تاریخ هردوت توسط ع . وحید مازندرانی ــ تهران ۱۳۱۳ ، صفحه ۱۷)

(۲) همان کتاب ، همان صفحه .

بعضی‌موارد خاص، همینکه کتاب بپایان میرسد خواننده احساس میکند که پرده‌ای زیبا وباشکوه از تاریخ گذشته در نظرش رسم شده ، پردهٔ بزرگی کــه اقوام وملل مختلف را نشان میدهد کــه هریك سلاح بدست بـا لباس بدیع و شگفت خود قدم بصحنهٔ کارزار نهاده‌اند . درجوار آنان چهرهٔ باوقار ورعب‌آور پادشاهان وشخصیت‌های برجستهٔ آن زمان مشاهده میشود که برای استقرار سلطهٔ جهانی خود بـا هم دست وپنجه نرم‌میکنند . صحنهٔ جنگ بزرگ سالامین را نشان میدهد که کشتی‌های دوحریف دسته دسته باصدائی‌خشك وترسناك بهم میخورند واز برخوردآنها منظره‌ای موحش در نظر مجسم میشود . دریا از کشتی شکسته وتخته پاره پوشیده میشود ، درحالیکه هنگام غروب آفتاب سکوتی عمیق جانشین غوغای روز میشود وسپاهیان پارس درمیان سکوتی حزن انگیز درتاریکـی خفیف شامگاه با اندامی خسته وروحی‌افسرده‌آهنگ مراجعت میکنند . چه صحنه فراموش‌نشدنی ازتاریخ گذشته بشر وچه پردهٔ درخشانی از برخورد دوتمدن بزرگ دنیای کهن !

یکی ازایرادهائی کــه محققان به هردوت وارد دانسته‌اند اینست کــه وقتی مؤلف ازاقوام مختلف سخن میگوید بادقتی زیاد ازحدآنچه دربارهٔ زندگانی‌آنان دیده وشنیده نقل‌میکند، لیکن ازروح واقعی‌تمدن‌آنان سخن نمیگوید بقسمی که تمدن حقیقی قوم مــورد بحث برخواننده مجهول میماند . نــه تنها از تمدن واقعی پارس ها و مصریان در کتاب هردوت چیزی نمیتوان یافت،بلکه برعکس همه جـا احساس میشود که مؤلف ازتمدن واقعی این دوقوم بی‌اطلاع بوده وآنطور که باید وشاید دربارهٔ‌آنان‌قضاوت نکرده‌است . یکی‌ازمحققان انگلیسی‌بنام **سایس(Sayce)** مدعی است که افسانه هائی که هردوت دربارهٔ مصریان وپارس‌ها نقل میکند غالباً از منبعی یونانی سرچشمه گرفته و در اصل افسانه یونانی بوده اند کــه هردوت آنها را ازروی بی‌اطلاعی بآن اقوام نسب داده است .

یکی‌ازخصوصیات تاریخ‌نویسی‌هردوت اینست که رجال وشخصیت‌های‌تاریخ راآنطور که بوده‌اند باقلمی‌سحاروتوانا مجسم کرده است. دربارهٔ‌آریستید،‌آمازیس،

تمیستو کل ، پیزیسترات ، کلئوپاتر ولئوتیداس داد سخن داده و دربارهٔ چهار تن از پادشاهان هخامنشی ، کوروش، کمبوجیه ،داریوش وخشایارشا توصیفی ازخودباقی گذارده است. راولینسن محقق انگلیسی قرن نوزدهم درین باره چنین مینویسد :

« صورت‌های مختلف سیرت واخلاق شرقی هرگز باین خوبی که هردوت از چهارتن اولین پادشاهان هخامنشی نموده توصیف نشده است : کوروش شخصی بود ساده ، سخت ، سردسته کوهستانیها ، دارای حس جاه طلبی بسیاربا نبوغ عالی نظامی که چون بروسعت امپراتوریش می‌افزود بهمان نسبت هم‌شاهنشاهی مهربان وپدری رئوف وخوشرفتاروبا ذوق وباملت خود مأنوس‌بود . کمبوجیه اولین‌نمونهٔ پادشاهان ظالم شرقی‌است که قدرت فراوان وبسیاری از هنرهای پدرش را ارث برده بود ولی بواسطه عواملی که در تولد وتربیت او اثر نمودند فاسد شده بوده ، تندخو ، بی‌تاب، بدسر وعاجز ازکف نفس و هنگام روبرو شدن با مخالفت دیگران خشمگین و نه‌فقط سنگدل‌بلکه درنده خوبود. داریوش که نمونه بهترین‌شاهان شرقی‌است دلیر، با هوش، زیرك ودرفن‌جنگ وصلح هنرمند، مؤسس واستوار کننده ووسعت دهندهٔ امپراتوری ، وجودی خوش‌قلب ، مهربان وعلاقمندجدی دوستان خود ، خوشرفتار وحتی نسبت بدشمنان مقهورخود نرم وباکرامت بود،وفقط در مواردی کـه مصالح امپراتوری‌اقتضا داشت ولازم‌بود که رفتارش سرمشق باشد سخت‌گیربود . خشایارشا پادشاه ستمگر،از زمرهٔ پادشاهان درجه دوم و کم قدر ، ناتوان وطفل وار ولی‌بیرحم وخود خواه ، سست عنصر ، کـم رو ، شهوت پرست ، تجمل دوست که بآسانی تحت نفوذ درباریان وزنان قرارمیگرفت ، بعلاوه لاف زن وفاقد هرقسم مزایای اخلاقی بود وفقط گاهی‌برای ظاهرسازی درموقعی که چیزی احساساتش را برنمی‌انگیخت بکار کریمانه‌ای دست میزد . »[۱]

☆☆☆

ازلحاظ طرزبیان و شیوهٔ انشاء بدون شک نثر هردوت یکی ازقدیم ترین و

(۱) راولینسن ، همان کتاب ، صفحه ۲۱

نادرترین نوشته‌هائی است که ازبشریادگارمانده . سادگی وروانی آن بدرجه‌ایست که خواننده بی‌اختیار ازخود سؤال میکندآیا این عبارات را قلم بـی تجربه وکار نکردهٔ یك کودك دبستانی تحریر کرده یا خامهٔ توانای یك مورخ بزرگ جهانی . افسانه‌هائی که مؤلف نقل میکند همه جا یکنواخت ویك نوع بیان شده وحتی‌در جائیکه اهمیت مطلب‌ایجاب میکرده است که هم‌آهنگی ویکنواختی افسانه را در جهتی خاص تغییر دهد چنین ابتکاری مشاهده نمیشود . گوئی کودکی دبستانی قلم بدست گرفته وباسادگی وروانی‌انشای طفل دبستانی‌مطالب کتاب هردوت را تحریر کرده است. همین سادگی وروانی لطفی خاص‌به نوشتهٔ هردوت داده واین نثرروان راکه یادگار دوران گذشته است ازنثرپیچیده وغامض‌قرون بعد ممتاز کرده است . راولینسن دربارهٔ سادگی و روانی نثر هردوت مینویسد :

« بارزترین مهارت واستادی مؤلف ما و آخرین هنراو که باید مورد توجه مخصوص قرار گیرد ساده نویسی اواست . روانی‌طبیعی داستان واحساسات درسراسر کتاب او، وفور کلمات عادی ومأنوس واجتناب اوازکار عبارت پردازی بمنظور خود نمائی و یا شیوائی ساختگی غالباً مورد توجه و تصدیق تمام منقدین بوده است . درنظرهردوت ترکیب وتألیف‌فنی بشمارنیست، بلکه‌سخن گوئی‌بی‌تکلفی‌است . وی درسبک نگارش خود ظرافت‌کاری بخرج نمیدهد ویا ازروی عمد عبارات قشنگ بکار نمیبرد . نویسندگیش تابع مطالب کتاب او است که باآن اوج میگیرد ولـی هرگزبحد سادگی سبك طبیعی نزول نمیکند وبحدود عبارت پردازی هم نزدیک نمیشود . » [۱]

ودرجای دیگر مورخ وباستانشناس شهیرچنین مینویسد :

« درنویسندگی هردوت ، سادگی او هیچگاه بدرجهٔ بیمایکی‌تنزل نمیکند ویا بصورت خشک وزننده درنمی‌آید . سبک او کامل، آزاد وروان است واختلاف

(۱) راولینسن ، همان کتاب ، صفحه ۲۳
(۲) راولینسن ، همان کتاب ، صفحه ٤۲

بسیار محسوسی با کوتاه نویسی وعبارات مقطع وخشک سبک نگارش یکنواخت مورخان قبلی‌دارد وهر گاه برای مقایسه نظرسریعی بنویسندگان پیشین یونان که آثارشان بما رسیده بیندازیم تعجب خواهیم کرد کـه تألیفات آنان وحتی تألیفات همدوره های مؤلف ما تا چه حد خشن وعاری از ظرافت وتـا چه اندازه بی‌لطف و خاصیت بنظرمیرسند. مقایسه‌ای بین سبک هردوت وطرز نگارشی که درزمان او معمول بوده ازنظرنویسندگی تفاوت آشکاربین اوودیگران را بخوبی‌روشن میسازد واین تفاوت واختلاف بقدری محسوس وزیاد است که سبک تألیف او شیوهٔ تازه‌ای جلوه میکند وخواه ناخواه لقب شریف «پدر تاریخ» را بدون تردیـد و اشکال باو می‌بخشند.»[۱]

شاید علت اصلی سادگی نثر هردوت آنست که مؤلف کتاب خود را در دوره‌ای ازتاریخ تمدن بشرتحریر کـرده که انسان از نوشتن منحصراً بمنظور بیان مقصود خود استفاده میکرده است و هنوزفن نویسندگی وسیله‌ای برای شناساندن مؤلف به هیئت اجتماع و کسب نام وافتخار نبوده است. در برابر نثر ساده هردوت خواننده احساس میکند مؤلف گفتار ساده وبی پیرایهٔ خود را بروی کاغذ آورده و هرگزسعی‌نکرده‌است آنرا با عبارات واستعارات وتشبیهات زائدتزیین کند. هردوت هرچه درلحظهٔ تحریر بذهنش رسیده شرح داده وهرگزتوجهی‌به کوتاهی ودرازی عبارات ویکنواختی‌آن‌نکرده است. بهمین‌جهت است که عبارات معترضه زیادی‌در نثراو مشاهده میشود واین عبارات خارج از موضوع گاه بقدری نظرمؤلف را جلب کرده که اورا بطورکلی‌ازاصل‌مطلب دور ومدتها خواننده را متوجه موضوعی‌فرعی کرده است. گاه اتفاق میافتد که مؤلف مطلب اصلی را رها میکند وبا خواننده در بارهٔ مطلبی صحبت میکند که قبلادرجائی دیگرمیبایستی ازآن گفتگو کرده‌باشد وظاهراً درموقع مقتضی فراموش کرده است دربارهٔ آن سخن گوید و وقتی مطلب بذهنش‌خطور کرده با اینکه مشغول‌بحث دربارهٔ مسئله دیگری بوده است دریغش آمده است این‌اطلاع اضافی را در کتاب خودنگنجاند وبهمین جهت مکررجملات

(۱) راولینسن، همان کتاب، صفحهٔ ۲۳

معترضه بکار برده ومطالبی خارج ازموضوع بین عبارات گنجانده است .

☆☆☆

هردوت تاریخ خودرا که خوشبختانه امروزمتن کامل آن دردست است در نه جلد تحریر کرده وهریک ازجلدهای نه گانه را بنام یکی ازخدایان ومظاهر هنرهای زیبا عنوان کرده است . خدایان هنرهای زیبا کـه در اساطیر وافسانه های یونان باستان مکرر از آنان یاد شده نه تن بوده اند که هریک حمایت شاخه ای ازهنرهای زیبا را بعهده داشته اند . هردوت نخستین جلد کتاب خود را بنام خداوند تاریخ که نخستین فرد این دسته از خدایان بوده است **کلی یو** (Clio) نامیده وهشت جلد دیگر آنرا بترتیب زیربه خدایان موسیقی، کمدی ، تراژدی ، رقص ، شعر ، غزل، نجوم وسخن اختصاص داده است :

١ـ **کلی یو** (Clio) ، خداوند تاریخ

٢ـ **اوترپ** (Euterpe) ، خداوند موسیقی

٣ـ **تالی** (Thalie) ، خداوند کمدی

٤ـ **ملپومن** (Melpomène) ، خداوند تراژدی

٥ـ **ترپسیکور** (Terpsichore) ، خداوند رقص

٦ـ **اراتو** (Erato) ، خداوند شعر حزین

٧ـ **پولیم نی** (Polymnie) ، خداوندغزل

٨ـ **اورانی** (Uranie) ، خداوند نجوم

٩ـ **کالیوپ** (Calliope) ، خداوند نطق وشعر حماسی

کتاب حاضر ترجمهٔ جلد اول ازنه جلد کتاب تاریخ هردوت است که مؤلف آنرا بنام «خداوند تاریخ» **کلی یو** (Clio) نام نهاده .

☆☆☆

این بود تحلیلی ازهردوت وزندگانی این مورخ قدیم وشاهکار جاودان او که هرگز گذشت زمان ازارزش ولطف وزیبائی آن نخواهد کاست وهرروز که میگذرد

کهنگی وقدمت آن بر ارزش آن میافزاید . از آنچه گفته شد چنین نتیجه گرفته میشود که یکی ازمهم ترین خصوصیات تاریخ نویسی هردوت ونثراین مورخ بزرگ ساده‌نویسی وروانی عبارت است . همانطور که اشاره شد سادگی وروانی عبارات گاه بدرجه ایست که انسان خود را بـا عبارات وجملاتی کـه ساخته وپرداخته قلم بی‌تجربه و نا توان یك کودك دبستانی است روبرو می‌بیند . ولی این نثرساده وروان که امروزدر نظر ما نشانهٔ ضعف وناتوانی انشاء میباشد خود یکی ازافتخارات مؤلف است٬ چه ساده‌نویسی یکی ازبزرگترین صفات نثرنویسان یونان باستان بـوده است . لیکن همین خصیصهٔ بزرگ درقرنی که ما در آن زیست میکنیم یکی ازمشکلات بزرگ کسانی است که بخواهنداین شاهکارجاویدان تاریخ بشررا بزبانهای زندهٔ روز منتقل کنند. نگارنده را عقیده آنست که دربرابر این کتاب بزرگ و عبارات سادهٔ آن که امروز درنظرمردم کودکانه جلوه میکند انجام وظیفه مترجم کاری است بس دشوار وپرزحمت. ازیك طرف باید وفاداری کامل به متن پدرتاریخ را رعایت کرد تا این شاهکارجاویدان آنطور که واقعاً بوده است درنظر خوانندگان امروز جلوه کند ولطف وزیبائی آن ازبین نرود . وازسوی دیگر مترجم باید بکوشد عبارات ساده وابتدائی نویسندهٔ عهد باستان را بانثرتکمیل شدهٔ امروز تلفیق دهد تا خواننده قرن بیستم ازمطالعهٔ کتابی که در دوهزار وپانصد سال قبل تحریر شده وازنخستین نثرهای جهان محسوب میشود بیزار ومتنفر نشود . بهپیروی ازاین هدف است کـه نگارنده سعی خواهد کرد نثر هردوت راآنطور که واقعاً بوده است درکمال و فاداری به متن اصلی بزبان فارسی امروز منتقل کند و تا جائیکه امکان دارد از زینت بخشیدن جملات و ادبی کردن عبارات عامیانه هردوت خود داری کند . به پیروی از همین نیت است که حتی در عباراتی که مؤلف بعضی اسامی را بطورمکررنقل کرده نگارنده ازاستعمال ضمیر بجای آن خودداری کرده است تا روح ساده نویسی نثرهردوت حفظ شود وخوانندهٔ قرن بیستم بتواند درك کند چرا محققان نثرهردوت را با نثرساده وضعیف اطفال دبستانی مقایسه کرده‌اند .

☆☆☆

از تاریخ هردوت تاکنون متن کاملی به زبان فارسی ترجمه نشده ، لیکن خلاصه وچکیده‌ای‌ازنه جلد تاریخ مفصل این مورخ وبخصوص قسمت‌هائی که‌مربوط به‌تاریخ ایران باستان‌است توسط آقای وحید مازندرانی ازمتن‌خلاصهٔ انگلیسی در یك مجله شامل دویست صفحه بفارسی ترجمه و در سال ۱۳۱۳ در تهران طبع شده است . وجود همین تاریخ خلاصه شدهٔ هردوت بزبان فارسی واقعاً موجب مسرت است ، لیکن ارزش و اهمیت این سند بزرگ تاریخ بشر بحدی است که جای آن داشت‌متن کامل آن که‌بتمام‌زبان‌های‌زندهٔ دنیاترجمه‌شده‌است‌به‌فارسی‌نیزترجمه‌شود. ازمدتها قبل نگارنده ضمن انجام وظیفهٔ خطیر تدریس دردانشگاه تهران متوجه شد که دانشجویان تاریخ بعلت ضعفی که غالباً درزبانهای خارجی دارند قادرباستفاده‌از متون کهنهٔ تاریخ جهان نمیباشند وازطرفی باقتضای کارخود وبرای تهیهٔ پایان نامه و کنفرانس‌های خود ناگزیربه مراجعه باین متون میباشند ، پس برای تسهیل کار آنان وواقعیت دادن‌به‌آرزوی دیرین‌خود که ترجمهٔ‌کامل این متن بزرگ تاریخی است کمر همت بانجام این مهم بستم .

برای ترجمهٔ این سند بزرگ تاریخ بشر نگارنده ازدو نسخه ترجمهٔ فرانسه که یکی دراواخر قرن نوزدهم ودیگری درسال‌های اخیراز متن یونانی به فرانسه ترجمه شده استفاده کرده است نسخهٔ اول که دراواخرقرن نوزدهم درفرانسه‌توسط **هانری برگن** (Henri Borguin) ترجمه شده وفاقد یادداشت‌ها وتوضیحات‌تاریخی است دردومجله پانصد صفحه‌ای درپاریس‌بطبع رسیده است . نسخهٔ دوم که از ردیف انتشارات کلکسیون(Belles Lettres)میباشددرسال۱۹٤٦توسط**لو گران**(Legrand - Ph. E.) درفرانسه ترجمه وطبع‌شده است . نسخهٔ اخیرمتضمن توضیحات ویادداشت‌هائی بود که نگارنده برای تکمیل یادداشت ها وتوضیحات خود از آنها استفاده کرده است . هردو نسخه درکمال وفاداری‌به متن اصلی‌بزبان فرانسه ترجمه‌شده‌اند ودرهردو نسخه سعی شده است سادگی وروانی عبارات کودکانه نثر عهد عتیق کاملا

محفوظ بماند.

به پیروی ازهمین روش نگارنده ترجمهٔ فارسی جلد اول تاریخ هردوت را به خوانندگان وطلاب علم وادب و عشاق تاریخ تقدیم میکند و امیدوار است چنانچه لغزشی در ترجمه آن ملاحظه فرمودند با تذکارآن اینجانب را قرین منت و سپاسگزار فرمایند.

دکترهادی هدایتی
فروردین ۱۳۳۶

توضیحی دربارهٔ اسامی خاص

اسامی خاص‌هم مانند اشخاص‌رنگ محلی دارند ودرهر محل بترتیبی خاص تلفظ میشوند. نام کورش و کرزوس وداریوش درپارس‌ولیدی ویونان بیك نحوتلفظ نمیشد وهریك با مختصرتغییر درنواحی مختلف باشکال مختلف تلفظ میشده است. درترجمهٔ این کتاب مترجم کوشش کرده است در حدود امکان اسامی خاص راکه بعادت‌یونانیان غالباً بادوحرف «اس» (os) یا «اس» (ès) خاتمه میبابد آنطور که امروز دراصطلاح جاری مصطلح است بکار برد تا تطبیق اسامی اشخاص بااطلاعات کنونی‌خوانندگان آسان‌باشدوخواننده ازمطالعهٔ تاریخ هردوت وعدم‌تشخیص‌اسامی خاصی که‌در آن‌نام‌برده‌شده دچاراشکال‌نشود. کرزوس را هردوت کرزوس(Krœsus) مینامد و کورش‌را کیروس(Kýros) میخواند. علت‌اینکه این‌اسامی‌خاص‌راباآن‌صورت که‌امروزمصطلح‌است درآورده‌ایم نه تنها برطرف کردن مشکل خوانندگان است، بلکه پیروی ازهمان منطقی‌است که هردوت را درزمان خودناگزیربه‌مداخله‌ای در جهت عکس آن کرده‌است. درزمان هردوت خوانندگان کتاب‌اوغالباً یونانی‌بوده‌اند وبرای خوش‌آیند خوانندگان یونانی است که هردوت اسامی خاص خارجی را با مختصرتغییر «یونانی» کرده. ممکن است ایراد شود که درین صورت حق این بود این‌اسامی‌را عیناً بهمان ترتیبی که درآن‌زمان تلفظ‌میشده است‌نقل کنیم. ولی‌جواب این ایراد آنست که دربنصورت نیز مشکل اول باقی بود، بدین معنی که چون خوانندگان امروز با اسامی مصطلح روز مأنوس ترند چنانچه اسامی غیرمأنوس آن زمان عیناً بدون توضیح اضافی در تمام موارد نقل شود قطعاً مطالعه کتاب نه تنها برای‌آنان لذت بخش نخواهد بود بلکه بیشتر به عملی شاق و خسته کننده شباهت خواهدداشت ونتیجهٔ مورد نظرحاصل نخواهد شد.

اکنون برای‌مثال‌چند نمونه ازاسامی خاص که درمتن‌هردوت بصورت‌یونانی

بکار رفته بانمونه‌ای از همان اسامی آنطور کـه امروز دراصطلاح تاریخ بکار میرود نقل میکنیم :

۱ـ اسامی خدایان و نیمه خدایان باستان :

اسامی خدایان و نیمه خدایان یونان بهمان‌ترتیب که درزبان یونانی درزمان هردوت تلفظ میشده نقل‌شده، واز انتقال آن به اصطلاحات لاتن که امروز مستعمل است خود داری شده است، زیرا اسامی یونانی این خدایان بهمان اندازه به گوش آشنا ومأنوس است ولزومی برای انتقال آن احساس نمیشود .

نام یونانی	نام‌لاتن
آفرودیت (Aphrodite)	ونوس (Vénus)
آرتمیس (Artémis)	مارس (Mars)
آسکلپیوس (Asklépios)	اسکولاپ (Esculape)
آتنا (Athéna)	مینرو (Minerve)
پوزئیدون (Poséïdon)	نپتون (Neptune)
دمتر (Déméter)	سرس (Cérès)
دیونیزوس (Dionysos)	باکوس (Bacchus)
زوس (Zeus)	ژوپیتر (Jupiter)
کور (Kôrê)	پروزرپین (Proserpine)
لوتو (Lêtô)	لاتون (Latone)
هادس (Hadès)	پلوتون (Pluton)
هفستوس (Héphaistos)	وولکن (Vulcain)
هرا (Héra)	ژونون (Junon)
هراکلس (Héraclès)	هرکول (Hercule)
هرمس (Hermès)	مرکور (Mercure)
هستیا (Hestia)	وستا (Vesta)

۲ـ اسامی اشخاص

درمورد اسامی اشخاص برعکس اسامی خدایان، سعی مترجم آن بوده است که اسامی لاتن را که امروز بـه گوش مأنوس تراست جانشین اسامی یونانی کند. اینك نمونه‌ای ازین اسامی آنطور که هردوت در کتاب خود بکار برده و آنطور کـه امروز مصطلح است :

نام یونانی	نام لاتن
آستیاژس (Astyagès)	آستیاژ (Astyage)
داریوس (Dareios)	داریوس (Darius) یاداریوش
دیوکس (Déiokès)	دیوسس (Déjocès) (چون اصطلاح یونانی این اسم مصطلح نبود عیناً بهمان ترتیب درمتن نقل‌شده است .)
سیاگزارس (Cyaxarès)	سیاگزار (Cyaxare)
کامبیزس (Kambysès)	کامبیز (Cambyse)
کاندولس (Candaulès)	کاندول (Candaule)
کیروس (Kyros)	سیروس (Cyrus) یا کوروش
کروزوس (Kroesos)	کرزوس (Crésus)

برای‌آنکه خوانندگان بتوانند اصطلاح یونانی ولاتن هریك ازاسامی خاص را بآسانی بیابند کافی است هرجا باسامی یونانی روبرو هستند وقصد دارند آنرا به اصطلاح لاتن منتقل کنند بترتیب زیر رفتار نمایند :

۱ـ آخرین سیلاب اسامی یونانی که با دوحروف (ès) ختم میشوند حذف وبجای‌آن جزم یا (e) گنگ گذارده شود . مثال :

سیاگزارس (Cyaxarès) — سیاگزار (Cyaxare)
میترادانس (Mitradatès) — میترادات (Mitradate)
هیستاپس (Hytaspès) — هیستاپ (Hystaspe)

۲ـ آخرین سیلاب اسامی‌یونانی که بادوحروف (os) ختم میشود حذف‌شود وبجای‌آن (e) گنگ‌یا (us) اضافه شود . مثال :

هارپاگوس (Harpagos) — هارپاگ (Harpage)
مردونیوش (Mardonios) — مردونیوس (Mardonius)
داریوس (Dareios) — داریوس (Darius)

۳ـ حرف (k) دراسامی یونانی به س (c) یا (ك) ملایم مبدل‌شود مثال :

میکرینوس (Mykérinos) — میسرینوس (Mycérinos)
کیپسلوس (Kypsélos) — سیپسلوس (Cypsèlos)
کاساندانه (Kassandanè) — کاساندان (Cassandane)

٤ـ درمورد بعضی ازاسامی زنان صدای آخرآن حذف شود . مثال :

کاساندانه (Kassandanè) — کاساندان (Cassandane)
فدیمه (Phédymè) — فدیم (Phèdyme)
اروپه (Europê) — اوروپ (Europe)

۵ ـ نسبت به اسامی جغرافیائی کــه ترتیب انتقال آنها قاعده‌ای ندارد ، بــه یادداشت های ذیل صفحات متن کتاب مراجعه شود .

توضیح دربارهٔ واحد مقیاس‌هائی که هردوت در کتاب خود بکار برده

الف ــ واحد مقیاس طول

واحد مقیاس‌طولی که هردوت‌مکرربآن اشاره میکند «ستاد» است. «ستاد»[1] یکی‌ازواحدهای‌طول‌درشهر آتن وبرابربا ۱۷۷ مترو۶ سانتیمتربوده‌است. دریونان باستان ترتیب صحیحی برای تعیین اوزان ومقادیر ومقیاس‌ها نبوده ودر هـرشهر و ناحیه اوزان و مقادیری خاص مرسوم بود. ولی‌اوزان و مقادیری که در شهر آتن معمول بود بطورکلی مورد قبول دیگرشهرها ونواحی یونان‌باستان نیزبود وبهمین جهت‌است که هردوت در کتاب خود غالباً به اوزان ومقادیری که‌دراین شهرمعمول بوده است اشاره میکند.

تقسیمات «ستاد» از جزء بکل چنین است:

۱ـ پا ـ هرپا برابر ۲۹۶ میلیمتر.

۲ـ آرنج ـ هرآرنج برابر یك پا ونیم یا ٤٤٤ میلیمتر

۳ـ توآز[2] ـ یا ارژی[3] برابرشش پا یایك مترو ۷۷۶ میلیمتر.

٤ـ پلتر[4] ـ برابرصد پا یا ۲۹ مترو ٦ میلیمتر.

۵ ـهر پا بنوبهٔ خود به تقسیمات جزئی تری تقسیم میشد که «انگشت» نام داشت. هر انگشت برابر یك شانزدهم پا یعنی تقریباً مساوی ۱۸ میلیمتر بود. بنابراین‌وقتی‌هردوت‌میگوید طول‌قامت فلان زن‌سه‌انگشت ازچهار آرنج کمتربود، معلوم میشود آن زن یك مترو۷۲ سانتیمترطول داشته است.

٦ـ «سکِن»[5] واحداندازه‌ایست که هردوت در کتاب‌دوم خودنسبت‌به‌سنجش

۱ــ Stade
۲ــ Toise
۳ــ Orgye
٤ــ Plèthre
٥ــ Skène

فواصل درمصر بکار برده وبرابر بود با ٦۰ سناد یعنی ده کیلو متر و ٦٥٦ متر.

۷- پارازانژ[۱] - واحداندازهٔ پارسی‌برابر باسی‌ستاد یعنی ٥ کیلومتر و۳۲۸متر. طرزانتقال‌این‌واحدهابه‌سیستم‌متریك تااندازه‌ای‌تقریبی‌است. بعضی‌ازمورخان که سناد رومی را ۱۸٥ متر حساب میکنند ازروی این محاسبه پارازانژ پارسی را کمی بیش‌از یك کیلومترونیم میدانند . از طرف دیگر هردوت نیزدر تعیین اندازه «سکن» دچار اشتباه شده است ، چه بطوریکه سیس[۲] ازقول پلین[۳] نقل‌میکند هر سکن مصری از سی‌الی‌چهل ستاد تجاوزنمیکرده وهر گز آنطور که هردوت مدعی است هرسکن شصت ستاد نبوده است[٤]

ب ـ واحد مقیاس حجم

۱ـ کوتیل[٥] ـ برای‌اندازه گیری مایعات واشیاء جامد هردو بکارمیرفت وبرابر بود با یك دسی لیترو ۲۷ سانتی لیتر.

۲ـ آمفور[٦] ـ فقط برای مایعات بکارمیرفت وبرابر بودبا ۱۹ لیترویك دسی لیترو٤٤ سانتی لیتر (ازروی این حساب جام زرینی که کرزوس به معبد داف اهدا کرده بود و بگفتهٔ هردوت ششصدآمفورگنجایش داشت جمعاً ۱۱٦ هکتولیتر و ٦٤ لیتر بواحد امروز گنجایش داشته است) . (هردوت کتاب اول بند ٥۱)

۳ـ شنیس[۷] ـ واحد مقیاس اجسام جامد وبرابر بود بایك لیترو یك دسی‌لیتر وهشت دهم سانتی لیتر .

٤ـ مدیمن[۸] ـ واحد مقیاس اجسام جامد وبرابربودبا ٥۱ لیتر ویك‌دسی‌لیتر و٨٤ سانتی لیتر . (ازاین قرار، مقدار ۱۱۰۳٤۰ مدیمن گندم که بقول هردوت‌برای

۱– Parasange
۲– Sayce
۳– Plyne
٤– The Ancient Empires of the East, p. 128
٥– Cotyle
٦– Amphore
۷– Chénice
۸– Médimne

تأمین آذوقه روزانه سپاه خشایارشا لازم بود بحساب امروز برابر است بـا ۵۷۲۰۰ هکتولیتر و۲۵ لیتر) (هردوت ــ کتاب هفتم ــ بند ۱۸۷)

ج ــ واحد مقیاس وزن وپول

واحد مقیاس‌وزن دریونان باستان تالان[1] ومین[2] بود، ولی ارزش مقداری‌این دو واحد درسراسر یونان یکسان نبود. درآتن تالان بعنوان واحد مقیاس وزن در معاملات بکارمیرفت وبرابربود با ۳۶,۳۹ کیلوگرم. ولی همین واحد وزن درمورد اندازه‌گیری مقدار فلزی که معرف ارزش مسکوك بود فقط بـا ۲۵,۹۲ کیلوگرم برابربود. هرتالان به شصت مین تقسیم میشد.

اصطلاح تالان ومین برای محاسبهٔ مسکوك‌شهرآتن نیز بکار میرفت. مثلا در قرن‌پنج‌قبل‌ازمیلاد یك تالان نقره درآتن برابربود بـا ۵۵۶۰,۹۰ فرانك طلا ویك مین‌برابربود با ۹۲,۶۸ فرانك. هرتالان طلا برابربود بـا ده تالان‌نقره یعنی ۵۵۶۰۰ فرانك طلا. بدیهی‌است تالان ومین‌واحد حساب پول‌بودند وسکه‌ای که باآنهابرابر باشد هرگز در جریان نبوده است. مسکوك اصلی آن زمان درآتن دو دسته بود:

۱ــ مسکوك نقره که درهم یا دراخم[3] نام‌داشت وبرابر بودبا۰,۹۳ فرانك‌طلا. سکه نقره دیگری بنام‌اوبول[4] وجودداشت که برابربود با ۰,۱۵ فرانك طلا.

۲ــ مسکوك طلا که ستاتر[5] نام داشت ودرآتن‌با ۱۸,۵٤ فرانك طلابرابربود. مسکوك پارس‌ها عبارت‌بود ازدریك[6] یا تصویری ازداریوش که ارزش‌تقریبی آن برابرارزش ستاترآتن‌بود. درسیزیك[7] نیزمسکوك دیگری‌بنام ستاتر رایج بود که با ۲۵ درهم‌آتن تطبیق میکرد.

۱– Talent
۲– Mine
۳– Drachme
٤– Obole
۵– Statère
٦– Darique
۷– Cyzique

د ـ تعیین چهار جهت اصلی

هردوت برای تعین چهار جهات اصلی اصطلاحاتی بکار برده که خاص تاریخ اواست و بهمین جهت مترجم سعی کرده است برای حفظ نمونه‌ای از انشای مؤلف لااقل در بعضی از موارد ازنقل آن به اصطلاحات امروز خود داری کند. هردوت چهارجهت اصلی‌را ازروی جهات بادها ولحظاتی ازروز که حرکت‌خورشید مشهود است تعیین میکند. باد بوره[۱] نشانهٔ سمت شمال‌است، باد نوتوس[۲] نشانهٔ جنوب، باد اوروس[۳] نشانهٔ مشرق وباد زفیر[۴] نشانهٔمغرب.

دربعضی‌موارد نادر هردوت اصطلاحاتی نظیر «مشرق» و«مغرب» وجنوب» که امروز هم متداول است بکار برده است.

۱– Borée
۲– Notos
۳– Euros
٤– Zéphyre

مقدمهٔ هردوت

(Prooimion)

نخستین اختلافاتی که بین یونانیان و اقوام وحشی آسیا رویداد

(بند یک تا بند ۱۵)

توضیح خارج ازمتن درباره مقدمهٔ هردوت

مقدمه‌ای که هردوت‌بر کتاب‌اول خود نوشته شامل دوقسمت‌است . درقسمت اول هردوت خود و کتاب خود رابه خوانندگان معرفی‌میکند ونمونه‌ای ازمسائلی که‌درمجموعهٔ تاریخ‌خود مورد بحث‌قرارخواهدداد شرح میدهد. عیب مقدمه کوتاه هردوت‌ازین لحاظ اینست که فقط به « کارهای شگفت » پارس‌ها ودیگراقوام اشاره میکند واز « آثارشگفت » وبدیعی که از آنان‌باقی‌مانده ذکری‌نمی کند؛ درحالیکه قسمت مهمی از کتاب اواختصاص‌دارد به توصیف وتشریح این آثارباستانی . همچنین قسمت‌هائی‌از کتاب هردوت که مربوط به‌مسائل جغرافیائی ونژادی و باستانشناسی است درمقدمه فراموش شده ومورخ ازاشاره به مطرح کردن این‌مطالب خود داری کرده است .

درقسمت دوم مقدمه ، بشرحی که درتفسیرقسمت اول این کتاب گفته خواهد شد ، مؤلف میکوشد منشاء اختلافات دوقوم پارسی‌ویونانی را درخلال تاریخ کشف کند وبرای توفیق درانجام این مقصود مراحل تاریخ گذشته را در کلامی فشرده خلاصه میکند . ولی خلاصه‌ای که از تاریخ گذشته به خواننده ارائه میدهد بقدری به افسانه وداستان‌شبیه است که هردوت خود اززیربار قبول‌مسئولیت صحت آن شانه خالی‌میکندوقسمت‌هائی‌از آن‌را ازقول پارس‌ها وفینیقی‌هانقل‌میکند. استنادهردوت به قول پارس‌ها چندان دور ازحقیقت بنظر نمیرسد وبسیار محتمل است که واقعاً و حقیقةً افسانه هائی که مورخ نقل‌میکند از پارس‌ها یا فینیقی‌ها شنیده باشد . مثلا افسانهٔ جنگ تروآ ، جنگ بزرگی که بخاطر زنی محقرومسکین آغازشد ودنیای آن زمان را بآتش وخون کشید؛ درحقیقت بیان سرزنشی‌است که باحتمال زیاد از جانب پارس ها خطاب به یونانیان و برای تحطئه آنان بصورت افسانه‌ای تاریخی بر زبانهاجاری‌شده است . ونیز بعیدنیست که درواقعهٔ « یو » که « بقول‌پارس‌ها » فینیقی‌ها

مسئول آن بوده‌اند ، فینیقی‌ها خود روایتی دیگر برای دفاع ازخود نقل کرده باشند و هردوت ضمن مسافرتی که به کشورهای خاورنزدیك کرده روایت آنان را شنیده ودر کتاب خود نقل کرده‌باشد . درهردوصورت مؤلف گاه خود درمطالبی که ازقول پارس‌ها و فینیقی‌ها نقل میکند دخل وتصرفات کرده وعقیده وقضاوت شخصی را نیز بکاربرده‌است . نکتهٔ جالب درخلال تاریخ هردوت اینست که در قدیم ترین ایام تاریخ نیز در بارهٔ اینکه چه کسی مسئول جنگ میباشد بین پارس‌ها و یونانیان اختلاف ومشاجره بوده وهریك از دوقوم کوشیده‌است بارمسئولیت این بلیهٔ بزرگ را بگردن دیگری اندازد .

هردوت درمقدمهٔ مختصرخود ظاهراً درین مشاجره جانب دشمن نژاد وقوم خود را گرفته ولااقل نسبت به اختلافات وجنگهای افسانه‌ای دوقوم روایت پارس‌ها را صحیح ترداناسته ، ولی نسبت به دوره‌ای که مربوط به تاریخ دوره‌های اخیر است صریحاً بار مسئولیت را بدوش « اقوام وحشی آسیا » یعنی پارس‌ها ولیدیها افکنده وآنان را مسبب بروزجنگهای مدیك معرفی میکند؛ غافل از آنکه طلیعهٔ جنگهای مدیك درحقیقت با هجوم مهاجرنشینان یونان به‌سرزمین آسیای صغیروبیرون‌راندن لیدیها ازبنادرآباد و پرثروت سواحل این کشورآغازشد و در حقیقت همین وقایع بی‌اهمیت بود که به جنگهای خونین سالامین وپلاته ومیکال منتهی‌شد .

کلی یو
(Clio)

برای آنکه اعمال‌واقدامات بشر با گذشت زمان از خاطرها محو نشود و کارهای شگفت وقابل تحسین بربرها[1] ویونانیان برای‌ابد برسرزبانها بماند وعلل‌نزاع و جنگ این دوقوم فراموش‌نشود هردوت از اهل توریوآ[2] تحقیقات خود را باین شرح دربن کتاب بیان میکند:

۱ـ دانشمندان پارسی مدعی هستند که علت این اختلاف[3] ونزاع فینیقی‌هابوده‌اند، چه‌وقتی‌فینیقی‌ها ازدریای اریتره[4] به سواحل مدیترانه شرقی مهاجرت کردند و درسرزمینی که امروزهم‌درآن زندگی‌میکنند ساکن شدندبیدرنگ به بحرپیمائی های طویل دست زدند، نقل و انتقال کالاهای مصری وآشوری را بعهده گرفتند وبنواحی مختلف و ازجمله آرگوس[5] عزیمت کردند. درآن زمان آرگوس بین کشورهائی که درسرزمین یونان امروز وجود داشت ازهرحیث در طراز اول بود. همینکه فینیقی ها به کشورآرگوس رسیدند، کالاهای خود را

۱ـ هردوت ودیگرمورخان یونان‌باستان مردمان مشرق‌زمین وبطورکلی هرآنچه یونانی نبود «بربر» یعنی «وحشی» مینامیدند وچنین تصورمیکردند که مفهوم تمدن فقط درچهار دیواری سرزمین‌آتن‌مصداق پیدا میکند

۲ـ Thourioi ـ درنسخه هانری‌برگن (Henri Berguin) که درسال۱۸۹۸ در پاریس ترجمه وچاپ‌شده «هردوت ازاهل‌هالیکارناس» نوشته‌شده . همچنین‌استدرنسخه خلاصه‌ای که آقای وحیدمازندرانی درسال۱۳۱۳ شمسی بفارسی‌ترجمه ومنتشر کرده‌اند. درهرحال توریوآ همان شهر توریوم معروف است که بدست یونانیان تأسیس شد و هردوت‌آنرا موطن خود قرار داده بود .

۳ـ مقصود اختلاف ونزاع یونانیان با عناصرغیر یونانی است‌که درمقدمه این بند هردوت بآن اشاره کرده است .

٤ـ اریتره (Erythrée) بمعنای سرخ‌است، لیکن مقصود هردوت ازدریای اریتره فقط دریای احمر امروز نبود ، چه‌وی این اصطلاح را به خلیج فارس واقیانوس هند نیز اطلاق میکرده است .

۵ـ Argos

بمعرض فروش گذاردند[1]. روز پنجم یا ششم بعداز ورود فینیقی‌ها که تقریباً تمام کالاهای آنها فروش رفته بود جمعی کثیر از زنان آرگوس بهمراهی دختر پادشاه به ساحل آمدند. بطوریکه یونانیان نقل میکنند، دختر پادشاه «یو»[2] نام داشت و او دختر ایناخوس[3] بود. هنگامی که این زنان در کنار کشتی مشغول خرید کالاهای فینیقی بودند، فینیقی‌ها بتشویق یکدیگر برسر آنها ریختند، جمع کثیری از زنان گریختند، ولی «یو» و جمعی دیگر از آنان را فینیقی‌ها ربودند و به کشتی بردند و با شتاب بسوی سواحل مصر گریختند.

۲ــ این بود روایت پارس‌ها دربارهٔ چگونگی ورود «یو» به سر زمین مصر والبته این روایت با روایت یونانیان اختلاف دارد.[4] وباز بعقیده پارس‌ها این واقعه اولین حادثه ازحوادثی بود که موجب بروز اختلاف گردید. وبازبنا بقول پارس‌ها[5] عده‌ای از یونانیان که پارس‌ها نام آنان را نمیدانند به سواحل فینیقیه وصور[6] رفتند ودختر پادشاه را که اروپه[7] نام داشت ربودند. احتمال دارد این یونانیان ازاهل جزیرهٔ کرت بوده باشند.[8] دراین موقع حساب دوقوم تصفیه شده بود و

۱ ــ این داستان با افسانه‌ای که اومه (Eumée) دراودیسه نقل‌میکند شباهتی زیاد دارد. (Odysée - chant xv, v, 415)

۲- Io

۳ ــ Inachos

٤ــ بنابروایت یونانیان، «یو» در اثر حسادت ورشک هرا (Héra) که یکی از خداوندان یونانیان بود بصورت گوساله ماده‌ای درآمد و به سرزمین مصر رفت.

٥ ــ مطالبی که هردوت دراین قسمت تا بند چهارم نقل میکند باستثنای مختصری ازآن باستناد قول پارس ها است وهردوت خود باین مطلب مکرر اشاره میکند. علیهذا برای اجتناب ازسنگینی عبارات ازین ببعد درترجمهٔ متن ازذکر منبع خبر که غالباً از قول پارس‌هااست خود داری میشود.

٦- Tyr

۷- Européе

۸ ــ (Crète) ــ اساس حدس هردوت دراین مورد خاطرهٔ فراموش نشدنی نیروی دریائی کرت باستان است که مدتها دردریای مدیترانه به راهزنی مشغول بود وخاطره‌ای فراموش ناشدنی ازخود باقی گذارده است. علت دیگر این فرض افسانه‌هائی بود که دربارهٔ اقامت اروپه (Européе) در کرت (هرودت، کتاب چهارم بند ٤٥) وشجره نسب پادشاه این جزیره مینوس (Minos) برسر زبانها بود که باستناد آن این پادشاه ظاهراً پسر اروپه بوده. (هردوت، کتاب اول ــ بند ۱۷۳)

جسارت یکی را دیگری جبران کرده بود . ولی کمی بعد یونانیان مرتکب تعرض جدیدی شدند وبا کشتی بزرگ وطویلی ازراه دریا به شهر اآ [۱] واقع در کولشید [۲] وسواحل رود فاز [۳] رفتند ودرآنجا پس ازانجام عملیات دیگری که درنظر داشتند [۴] دختر پادشاه مده [۵] را ربودند . پادشاه کولشید سفیری بـه یونان فرستاد وتقاضا کرد دختر او را مسترد کنند و کسانی که اورا ربوده بودند بمجازات رسانند . ولی یونانیان باوپاسخ دادند که چون «بربرها» [۶] اقداماتی برای جبران ربودن دختر پادشاه آرگوس نکرده‌اند آنها نیز در مورد دختر پادشاه مـده اقدامی نمیتوانند بکنند .

۳ـ بازبنا بروایت‌پارس‌ها ، همینکه یك نسل گذشت ، اسکندرپسرپریام [۷] که شرح این حوادث را شنیده بود مصمم شد برای خود دختری‌ازیونان برباید ، وچون کسانی که قبل ازاو مرتکب چنین اعمالی شده بودند ازطرف یونانیان مجازات نشده بودنداونیز اطمینان‌داشت که مجازاتی در کارنخواهدبود . وقتی‌بدین‌ترتیب اسکندر هلن [۸] یونانی را ربود ، یونانیان ابتدا کسانی نزد او فرستادند وتقاضای استرداد هلن وجبران این اهانت را کردند . ولی‌بآنها پاسخ داده شد که چون‌در مورد ربوده شدن «مده» اقدامی‌ازطرف یونانیان برای‌مسترد کردن او وجبران این عمل انجام نگرفت ، نباید درمورد هلن منتظرپاسخ مساعد باشند .

۱ـ Aia

۲ـ Colchide

۳ـ Phase

۴ـ مقصودپس‌گرفتن‌نشان طلا است که قبلا اهالی کولشید با تصرف آن خود را در معرض خصومت یونانیان قرار داده بودند .

۵ـ Médée

۶ـ هردوت وبطورکلی یونانیان باستان فقط برای تمدن خود ارزش واقعی قائل بودند وبهمین جهت تمام اقوام دیگرعهد باستان را «بربر» یا وحشی نامیده‌اند .

۷ـ پریام (Priam) همان پادشاهی است کـه در افسانه ها به پاریس (Pâris) معروف است .

۸ـ Hélène

۴ـ باین ترتیب تا این زمان هردوقوم متقابلا وبطورمساوی بربودن اشخاص مشغول بودند ، ولی ازاین زمان یونانیان مرتکب تقصیری بزرگ شدند[۱] ، زیرا قبل‌از اینکه اهالی آسیا به اروپا هجوم برندآنها خـود پیشقدم شدند وجنگ را بـه آسیامنتقل کردند. بعقیدهٔپارس‌ها اگرچه ربودن زنان‌ازاعمال‌ناشایست محسوب میشود ، لیکن تحت تأثیرآن قرارگرفتن وقصد انتقام کشیدن عملی دور ازعقل واندیشه است، چه اشخاص‌عاقل‌وبصیرهرگزدراندیشهٔ زنان‌ربوده شده نمی‌باشند، زیرا بنظرآنها اگر این زنان خود خواهان ربوده شدن نبودند هرگزآنان را نمی‌ربودند . پارس‌ها عقیده دارند که وقتی‌زنان‌آسیائی ربوده شدند، آنها ، یعنی مردان آسیا ، عکس‌العملی نکردند ، درحالیکه یونانیان بخاطریك زن ازاهل لاکدمون دست به لشگرکشی‌بزرگی زدند وبه‌آسیا هجوم بردند ودولت پریام را سرنگون کردند ؛ وبهمین جهت اهالی آسیا همیشه دربن‌اندیشه بوده‌اند کـه یونانیان دشمنان آنانند . علت این طرزتفکرآنست که پارس‌هاآسیا وساکنان وحشی آنرا از خود میدانند و اروپا و سرزمین یونان را کشوری غیر از خـود تشخیص میدهند[۲] .

هـ ـ این بود جریان وقایع بشرحی که پارس‌ها برای ما نقل کرده‌اند . پارس‌هاعقیده دارند که منشأ خصومت و دشمنی‌آنان‌با یونانیان اشغال‌ایلیون[۳] بوسیله‌یونانیان بوده است . دربارهٔ افسانه « یو » فینیقی ها روایت پارس ها را صحیح نمیدانند و مدعی هستند که « یو » را بزور نربوده‌اند ، بلکه اوخود درآرگوس بـا صاحب کشتی فینیقی روابطی‌برقرار کرده بود ووقتی‌متوجه شد که‌آبستن است ازترس خویشان ، خود ازروی میل و اراده بر کشتی نشست وبافینیقی‌ها به مصررفت تا

۱ـ بشرحی که‌قبلا گفته شد، هردوت این‌قسمت ازتاریخ‌خود راازقول«دانشمندان» پارسی‌نقل میکند وشخصاً ازاظهار نظروتأیید یاتکذیب‌آن خود داری میکند.

۲ـ شایدعلت واقعی‌این طرزقضاوت پارس‌ها آن‌بوده است که‌پارس‌ها نمیتوانستند تجاوز یونانیان را به شهرهای سواحل آسیای صغیر واستقرارمهاجرنشین‌های یونانی را دراین منطقه فراموش کنند .

۳ـ Ilion

رازش فاش نشود [1]

این بود اظهارات پارس ها وفینیقی‌ها درین باره . واما من شخصاً ازاظهار عقیده نسبت باین وقایع واینکه ترتیب آن چگونه بوده است خود داری میکنم . ولی درحدودی که شخصاً اطلاع‌دارم کسانی‌را که ابتکار آغازعملیات تهاجمی‌رانسبت به یونان بعهده دارند معرفی میکنم [2] وضمن بیان مطلب از شهرهای کوچك و بزرگ یاد خواهم کرد . زیرا شهرهائی که در گذشته بارونق وبزرگ بوده‌اند امروزغالباً بصورت شهرهائی کوچك درآمده‌اند، وآنها که درزمان‌من‌شهرهائی بزرگ محسوب میشوند در گذشته شهرهائی کوچك‌بوده‌اند. چون‌اطمینان‌دارم که رونق وسعادت بشری هرگزبدرجه‌ای معین‌ثابت نمی‌ماند ازشهرهای گذشته وامروز بطور مساوی یاد خواهم کرد .

۱ـ درسرود پانزدهم‌اودیسه نیزواقعه‌ای نظیراین‌واقعه مشاهده میشود : خدمتگار اومه (Eumée) بایکی ازملاحان فینیقی روابطی برقرارمیکند وآنگاه از روی میل با آنان میگریزد . وجه مشابهت این دوافسانه بهمین جا محدود میشود ، چه خدمتگاراومه که خود ازاهل فینیقیه بوده درحقیقت از اسارت وبندگی میگریخت ومانند «یو» موجب فرار اواین نبود که ازملاحان فینیقی باردار شده باشد .

۲ـ ظاهراً هردوت به کرزوس پادشاه لیدی اشاره میکند .

یونانیان و اهالی لیدی

تاریخ کرزوس

(بند ۶ تا ۹۴)

توضیح خارج ازمتن در بارهٔ «تاریخ کرزوس»

«کرزوس نخستین پادشاه اقوام وحشی است که ما میشناسیم . او جمعی از یونانیان را باطاعت وبردگی درآورد وآنان را به پرداخت خراج مجبور کرد : اقوامی که اوباطاعت‌وانقیاد خود درآورد عبارت بودند ازاقوام یونی[1]، ائولی[2] ودری[3] که درسرزمین‌آسیا سکونت داشتند، وقومی که اوباخود دوست ومتحد کردعبارت بود از قوم لاکدمون[4] که در لاکدمون[4] سکونت داشت . . .»

«این بود چگونگی امپراتوری کرزوس و نخستین فتح سرزمین یونی . »

نخستین‌عبارتی که‌درفوق‌ذکرشد دربند۶ وعبارت‌دوم درآخربند۹۱ از کتاب اول هردوت تحت عنوان « تاریخ کرزوس» آمده است. با وجود این دو عبارت که درآغاز وآخراین‌فصل تکرارمیشود وحاکی‌است که‌هردوت‌این‌قسمت از کتاب خودرابشرح‌تاریخ کرزوس‌اختصاص‌داده‌است، مؤلف قسمتی‌ازهمین فصل کتاب‌حاضر را به شرح‌مطالب دیگری ازقبیل‌نخستین مرحلهٔ نزاع یونانیان و «بربرها» اختصاص داده است . با این حال ، این قسمت از کتاب‌هردوت ، همانطور که‌عنوان‌آن حاکی است درحقیقت تاریخی‌است اززندگی کرزوس، مردی که نامش‌درسرلوحهٔ این‌فصل با این عبارت‌آغاز میشود : «کرزوس فرزند آلیات از نژاد لیدی بود و برمردمی سلطنت میکرد که دراین سوی رود هالیس سکونت داشتند . »

ازبند ۸ تا بند ۱۳ این فصل مطلب به بیان سرگذشت ژیژس وغصب سلطنت ازجانب اواختصاص دارد وشرح این‌افسانه با پیشگوئی‌معروف خدایان دربارهٔانتقام خاندان هراکلید ازچهارمین خلف ژیژس‌خاتمه مییابد . این‌قسمت درحقیقت مقدمهٔ این فصل‌از کتاب هردوت محسوب میشود . پس‌از آن ، هردوت دربند ۲۸ تا ۳۳ در

۱- Ionie
۲- Eolie
۳- Dorie
٤- Lacédémone

بارهٔ سعادت وخوشبختی بی‌نظیرپادشاه لیدی واعتماد بی حد وحصراو به‌آینده سخن میراند وازسولون وسخنان پرمغزاویاد میکند . ازبند ۳۳ تا ٤٥ به شرح افسانهٔ قتل آتیس که برای این پادشاه پرمدعا بمنزلهٔ نخستین اعلام خطربود میپردازد . آنگاه مصیبت فراموش‌میشود و کرزوس که اسیرافکاربلند پروازخود شده‌بود، ازراه‌احتیاط درآن‌اندیشه میشود که جنبش کورش را درنطفه خفه کند. پس‌صحت گفتارخدایان راآزمایش میکند وچون پاسخ خدایان را بغلط تعبیر میکند بـا وجود اعلام خطر یکی از عقلا که ساندانیس[1] نام‌داشت کور کورانه به تهیه مقدمات جنگ با پارس‌ها مشغول‌میشود (بند ٤٦ تا ٥٦ و٦٩ تا ٧١) . ازرود هالیس میگذرد و پس از جنگی بی‌نتیجه‌به پایتخت خود عقب‌نشینی میکند (بند ٧٥ تا٧٧) . کوروش اورا با سرعتی غیرمنتظر تعقیب میکند واو راشکست میدهد وشهرسارد رانسخیر میکند (بند٧٦تا ٨١ ـ بند٨٤) . کرزوس بدست اواسیر میشود وبفرمان‌فاتح جنگ برپشته‌ای‌ازهیزم قرارمیگیرد ، ولی‌نام سولون‌آتنی که سه بار برزبان اوجاری میشود بین او و کورش مکالمه‌ای برقرارمیکند که به نجات او ازمرگ منتهی‌میشود وآنگاه آپولون پشتهٔ هیزم را خاموش میکند (بند ٨٥ تا ٨٧) . کرزوس‌بعلت مصائبی که متحمل شده‌بود تسلیم حوادث میشود و نقش مشاوری صدیق و دلسوز برای کوروش بازی میکند (بند ٨٨ تا ٨٩). آنگاه‌هاتف معبد دلف را ازاینکه اورا فریب‌داده وبجنگ پارس‌ها تشویق کرده بود سرزنش میکند وچون جوابی قانع کننده از جانب هاتف میشنود حق بجانب‌آن میدهد وبرای همیشه ازحقوق خود صرفنظرمیکند (بند ٩٠ تا ٩١)

☆☆☆

آنچه هردوت‌دربن‌قسمت از کتاب خود شرح‌میدهد بدون تردید درنخستین دوران فعالیت ادبی خود تحریر کرده است . مدتها قبل از هردوت ثروت‌وتوانگری کرزوس وبذل و بخشش او وچرخ ناگهانی تقدیر کـه او را در مدتی کوتاه از اوج قدرت‌به قعر مذلت افکند دریونان برسرزبانها بود ویونانیان این پادشاه وسرنوشت

١- Sandanis

او رابعنوان نمونه‌ای‌ازعدم ثبات‌امور‌دنیوی‌وبیهودگی‌ادعاهای بشری‌تلقی میکردند، چه کرزوس پادشاهی معروف وبطور کلی محبوب بود و برقومی سلطنت میکرد که عادات ورسوم آن شباهتی‌زیادبه‌عادات ورسوم یونانیان‌داشت . وی‌بعلت‌ارتباطی که با شهرهای یونانی سواحل آسیای صغیرداشت ازلحاظ تجارت نیز بـا یونانیان منافعی مشترك داشت . بعلاوه ، جمعی از پناهندگان یونانی و سیاحان بزرگ یونان را دردربارخود پذیرفته‌بود وخود یکی از مشتریان وفادار وبذال‌جمعی‌از معابدیونان بود. صرفنظرازاین دلائل، اوبدست همان دشمنی‌ازپا در آمده بود که یونانیان اورا دشمن‌ملت‌خودمیدانستند. درشهرهای‌دلف، تب(Thèbes)وافز (Ephèse)مردم‌هدایای اورا بهم نشان‌میدادند و افسانه مشورت های اورا باخدایان برای هم‌نقل میکردند . دراسپارت‌مردم بعلت مقادیری کثیرازز‌رناب که برای پوشش‌طلای‌مجسمهٔ کوهستان تورناکس(Tornax) اهدا کرده بود وپیشنهاد اتحادی که با‌آنهاداده بود وتملقی که‌از اهالی لاکدمون کرده بود ازاوباحق‌شناسی‌وغروری‌خاص یادمیکردند. درآتن در بارهٔ حادثهٔ آلکمئون از اویاد میکنند. پندار[1] تقریظی عالی ازخیرخواهی او کرده است ؛ باکشیلید[2] بیش از دیگران درباره تقدس وزهد اوسخن گفته بود ؛ تصویر او ونام او برظروف سفالین وگلی نقاشی‌شده بود ؛ باین‌ترتیب ، وقتی هردوت به‌نوشتن «تاریخ کرزوس» پرداخت اطمینان داشت که بکاری جالب دست زده است .

با اینکه تمام پادشاهانی که از خاندان مرمناد[3] برلیدی سلطنت کردند مانند کرزوس‌بایونانیان بجنگ پرداختند ، درحقیقت قسمت‌عمدهٔ‌فصل‌اول کتاب هردوت را تاریخ سلطنت کرزوس تشکیل میدهد . با این حال ، هردوت اسلاف کرزوس را فراموش نکرده ودربندهای اضافی که بین بندهای اصلی به سلسله زنجیر افسانهٔ‌خود ملحق کرده است دربارهٔ آنها نیز سخن سرائی میکند (بند ١٤ تا ٢٢ ـ وبند ٢٣) وحتی گاه دربارهٔ آنها مطالبی‌بیش‌از آنچه دربارهٔ جنگهای کرزوس‌نوشته مینویسد. ولی مورخ بین این پادشاه واسلاف اواختلافی قائل است وعقیده دارد که این پادشاه

١- Pindare ٢- Bacchilyde ٣- Mermnades

نخستین پادشاهی است که بـا یونانیان بد رفتاری کرد . بعقیدهٔ اوژیژس ، آردیس ، سادیات و آلیات که اسلاف کرزوس بوده‌اند ، درسرزمین یونی وائولی فقط به‌شبیخون وغارت‌های محلی دست میزدند واگر به شهری تسلط میبافتند، درحین عبور در گذر-گاه خود بر آن مسلط میشدند وهرگز بقصد تسخیر آن حرکت نمیکردند . فتوحات آنها زود گذر بود و خودگاه با شکست مـواجه میشدند وبا دشمن کنار میآمدند . ازین قبیل است جنگ دوازده ساله لیدی و ملط که سرانجام با عقد موافقت نامه‌ای بین تراسیبول[۱] وآلیات بپایان رسید . کرزوس برخلاف اسلاف خود سرزمین یونی را برای مدتی طولانی مسخر نمودواین کشور رابه پرداخت باج وخراج مجبور کرد. این وضع بکلی تازگی داشت وهردوت بخصوص باین مطلب اشاره میکند ودربند۶ یاد آوری میکند که حتی درسخت ترین ادوار هجوم اقوام سیمری تمام اقوام یونانی آزاد میزیستند (بند۶) .

از بند ۱۴ تا ۲۲ و همچنین بند ۲۵ مجموعهٔ یادداشت هائی شروع میشود که مؤلف دربارهٔ لیدی تهیه کرده وآنها را دریك جا گرد آورده وشاید قصد داشته از آن کتابی دربارهٔ لیدی تهیه کند . همچنین است مطالبی که هردوت دربارهٔ مسائل زیر نقل میکند :

ـ جزئیات بند هفت درباره سلسله هائی کـه قبل ازخاندان مرمناد درلیدی سلطنت کرده‌اند نشان میدهد که چگونه گاه مؤلف در جهت عکس سلسله مراتب تاریخی درذکر وقایع وحوادث بعقب باز میگردد .

ـ بند ۲۶ دربارهٔ فتح شهرهای یونی و ائولی بدست کرزوس وهمچنین بند ۲۷ که تسخیرجزایر درآن شرح داده میشود . مطالب این دوبند بـااینکه درمجموع تاریخ هردوت مقامی بزرگ دارد ، درحقیقت برای «تاریخ کرزوس» هـردوبند و بخصوص مطالب بند ۲۶ چندان اهمیتی دارا نمی‌باشد وازین‌حیث مطالبی که دربند ۲۸ ازآن یادشده‌برای ذکر کلی‌فتوحات‌این‌پادشاه ومجسم کردن وسعت امپراتوری

۱- Thracybule

او کافی بوده است .

ـ آنچه دربارهٔ تاریخ جنگ سیاگزار و آلیات نوشته شده نیز چنین است (بند ۷۳ و ۷٤) . درین‌دوبند هردوت‌شرح میدهد چگونه کرزوس برادر آن‌آستیاژ میشود وبچه دلیل درصدد برمیآید انتقام آستیاژ را از کوروش بگیرد . دلیل این انتقامجوئی رابطه خویشاوندی اوست با پادشاه ماد ، ولی این استدلال کمی دیراز طرف مؤلف عنوان‌میشود ودرحقیقت بمنزلهٔپیش‌درآمد سلسله وقایعی ذکرمیشود که مؤلف بشرح آنها میپردازد .

ـ اطلاعات اضافی که در بارهٔ چگونگی زندگانی کرزوس نقل میکند و ملاحظاتی چند دربارهٔ عجایب لیدی و عادات و رسوم مردم این سر زمین و حوادث تاریخ‌بسیار کهن آن که درسه‌بندآخراین‌فصل نقل‌میکنداز‌همین‌دسته‌مطالب‌محسوب میشود(بند۹۲ تا ۹٤) . درین‌چند بنداضافی ، کرزوس با بیانی‌حقیقت بین‌تر وخشن‌تر ازقسمت‌های گذشته بشرح‌تاریخ میپردازد و قبل از آنکه بالیدی خداحافظی کند ، هرچه دربارهٔآن میداند وتاآن زمان فرصت نقل آنرا نکرده‌بود نقل‌میکند . وقتی این سه بند را میخوانیم احساس میکنیم که درحقیقت با «ته مانده های» اطلاعات او روبرو هستیم .

دسته‌ای دیگرازمطالبی که به«تاریخ کرزوس» اضافه‌شده وتشخیص آن‌بسیار آسانست ، مطالبی است که دربارهٔ وقایع یونان دربند های ۵٦ تا ٦٨ و بند ۸۲ نقل شده . درین‌جا برای نخستین بار مشاهده میشود که مؤلف با همان علاقه‌ای که حوادث آسیارا شرح‌میدهد به شرح‌وقایع‌اروپا میپردازد وپس‌ازذکرجزئیاتی‌دربارهٔ اقوام پلازژ[1] و مهاجرت های اقوام دری[2] که دربند ۵٦ تا ۵۸ نقل میکند ، بشرح استقرار حکومت استبدادی پیزیسترات درآتن میپردازد (بند ۵۹ تا ٦٤) و شرح میدهدچگونه اهالی‌اسپارت با قوانین‌خوبی که ازلیکورگ برای‌آنهاماند بازحمتی

۱ــ Pélasges

۲ــ Dorie

فراوان برساکنین شهر تژه [۱] پیروز شدند وقسمت بزرگی از پلوپونزرا مطیع خود کردند (بند ۶۵ تا ۶۸) . کمی بعد شرح میدهد چگونه همین اهالی اسپارت برسر تصرف تیره‌آ [۲] با اهالی آرگوس بـه نزاع پرداختند (بند ۸۲) . تمام این مطالب با مهارت‌وزبردستی‌خاص‌تنظیم شده. هردوت‌مدعی‌است که‌هاتف معبد دلف به کرزوس توصیه کرد با نیرومندترین اقوام یونانی متحد شود . کرزوس به کسب خبر دربارهٔ نیرومند ترین این اقوام مشغول میشود و باین نتیجه میرسد که بدون تأمل و تردید ازاهالی آتن ومردم اسپارت یکی‌را بایدبرگزیند. این‌دوقوم که بین‌اقوام «یونی» و «دری»ازهمه‌معروف‌تربودند هریك امتیازاتی خاص داشتند . یکی‌از آنها دائماً در نقل وانتقال بود ولی خون پاك یونانی درعروق مردم‌آن جریان داشت ؛ دیگری از نژاد پلازژ یعنی‌ازاقوام وحشی‌محسوب میشد، ولی‌درمحل ازبومیان بود . کدامیك ازاین دوقوم را ممکن بود بعنوان متحد انتخاب کرد ؟ طبیعی است کرزوس‌قضاوت خود را موکول به سنجیدن وضع حاضرآنها کرد . هردوت در دو افسانه‌ای که در بندهای ۵۶ تا ۶۴ و ۶۵ تا ۶۸ موازی‌باهم نقل میکند، باشرح و تفسیر زیادی که تاحدی‌بیش‌ازاندازه است شرح میدهد چرا وچگونه کرزوس مردم اسپارت رابرای اتحاد با خود انتخاب کرد . دربند ۶۵ میگوید : «این بود چگونگی‌فشارحکومت براهالی‌آتن بشرحی که کرزوس‌از آن مطلع شد.» دربند۶۹اضافه میکند : «وقتی کرزوس ازاین ماجرا مطلع شد، فرستادگانی با هدایا به اسپارت فرستادوتقاضای عقد اتحاد کرد .» سرگذشت واقعه «تیره‌آ» نشان میدهد که کرزوس متحدین‌خود را خوب انتخاب کرده‌بود واهالی‌اسپارت مردمی صادق وباوفا بوده‌اند، زیرا باوجود جنگی که درپیش داشتند حاضر شدند بکمك اوبشتابند .

☆☆☆

درتفسیرمختصری که ازمطالب این‌فصل‌ازکتاب هردوت درفوق‌نقل‌شد، آنچه

۱– Tégée

۲– Thyréa

مؤلف دربارهٔ سر گذشت آریون [۱] دربندهای ۲۳ و ۲٤ نقل کرده است فراموش شد. علت این فراموشی آنست که این مطلب با موضوع اصلی چندان ارتباط ندارد ومعلوم نیست قصد مؤلف ازنقل آن چه بوده‌است. صحبت ازشخصی است بنام پریاندر [۲] که دوست صدیق وباوفای تراسیبول بوده‌است. دربند۲۳ هردوت چنین میگوید: «کسی که پاسخ هاتف دلف را برتراسیبول فاش کرد پریاندرپسر کیپ سلوس [۳] بود. پریاندر در کورنت [٤] سلطنت میکرد و بطوریکه اهالی این کشور نقل میکنند... پریاندر درطول حیات خود ماجرائی بس شگفت وحیرت انگیزداشته است: آریون از اهل میتمن...» ملاحظه میشود چگونه هردوت با بهانه‌ای پوچ وناچیز از شخصی مانند پریاندر که خود در سر گذشت حوادث نامش برحسب تصادف برده شده به شرح سر گذشت آریون که «ماجرائی بس شگفت وحیرت انگیز» داردمیپردازد. این نوع ایجاد ارتباط بین مطالب درحقیقت جزازشاخی به شاخی پریدن نیست ومقام آن در برابرمطالبی که درقسمت اول این کتاب عنوان‌شده بسیار کوچك وحقیربنظر میرسد.

☆☆☆

اکنون پس‌ازاین نظراجمالی بآنچه مؤلف درقسمت اول کتاب حاضر مورد بحث قرارداده است، باید دید هردوت مطالب خود را از کدام منبع بدست‌آورده و مأخذ اطلاعات تاریخی اوچگونه اسنادی بوده است.

اطلاعاتی که هردوت برای‌انشای «تاریخ کرزوس» گرد آورده‌ازمنابع‌مختلف ودرزمان‌های‌مختلف ازحیات اوجمع آوری‌شده‌است. ازمطالبی که درسطور گذشته بآن اشاره کردیم ظاهراً فقط یکی‌از آنها که مربوط به سر گذشت پیزیسترات است و در بندهای ۵۹ تا ٦٤ شرح داده شده از آغاز تا پایان از کشورآتیك سرچشمه میگیرد وشاید منبع این اطلاعات نیز شخص واحدی بوده است. تنها تردیدی که

۱- Arion
۲- Périandre
۳- Kypsélos
٤- Corinthe

نسبت باین مطلب میتوان داشت اینست که پیشگوئی کیلون[۱] ازاهل لاکدمون که یکی‌از «هفت تن ریش‌سفیدان وعقلای» قوم بوده است مطلبی‌است که ازجای‌دیگر سرچشمه گرفته ومؤلف بوسیله‌ای دیگر از آن مطلع‌شده است . قضاوتی که هردوت دربند ۶۰ دربارهٔ بازگشت پیزیسترات‌بحکومت‌میکند مسلماً ازناحیه شخص‌مؤلف است که درین بند میگوید : «این دو نفر برای بازگشت پیزیسترات بـه حکومت نقشه‌ای کشیدند که من آنرا خام ترین نقشه های عالم مینامم .» ولـی‌آنچه در بارهٔ اسپارت‌دربندهای ۶۵ تا ۶۸ وبند ۸۲ میگوید ازیك منبع نمی‌باشد وهردوت درین باره فقط بـه قول هموطنان لیکاس[۲] و اوتریادس[۳] اکتفا نکرده و کوشیده است در نقاط دیگرازقبیل آرکادی[۴] وتژه[۵] درین باره اخباری کسب کند وضمن کسب این اخباراست که خود مدعی است زنجیر های اسارت اهالی‌سپارت راکـه برمعبدآتنـا آویخته‌بود بچشم دیده است . وهمچنین درسرزمین آرگوس به تحقیق و کسب خبر پرداخته ودانسته است که اهالی آرگوس چه قواعدی وضع کرده‌اند وپس ازشکست «تیره‌آ» چگونه نفرین ولعنتی برخود یاد کرده‌اند . ونیز به دلف مسافرت کرده و درآنجا به کسب خبرمشغول‌شده وازمردم شنیده است که قوانین لیکورگ راهاتف معبد بر لیکورگ فاش کرده است . سرگذشت آریون را یا ازنقالان اهل کورنت‌و لسبوس‌شنیده ویاخبری که اودرین‌باره کسب کرده قبلاً درین دو کشورمنتشر شده بوده و او از دهان‌مردم‌شنیده . هردوت برای‌اینکه صحت گفتارخود را ثابت کند از مجسمه‌ای یاد میکند که خود در تنار[۶] شاهدآن بوده است .

مقدمه‌ای که مؤلف‌دربارهٔ تاریخ یونانیان دربند های ۵۶ تا ۵۸ ذکر میکند مخلوطی‌ازاطلاعاتی است که ازیکی از کتابهای نژاد شناسی‌یا نسب شناسی در بارهٔ

۱- Chilon
۲- Lichas
۳- Othryades
۴- Arcadie
۵- Tégée
۶- Ténare

منشأ قوم یونانی ومهاجرت‌های اقوام دری استخراج کرده ومشاهدات خود را در ناحیهٔ هلسپون[۱] دربارهٔ زبان مردم پلاکیا[۲] وسکیلاکه[۳] بر آن افزوده واحتمالا درمغرب‌زمین نیز اطلاعاتی بطور مبهم و نارسا در بارهٔ کورتون[۴] بدست آورده و بر آن افزوده است.

اکنون این سؤال مطرح میشود که آیا هردوت برای تهیه این قسمت از کتاب خود اطلاعاتی از کتب نویسندگان متقدم کسب نکرده است. نیکلا دوداماس[۵] از سالنامه‌ها ووقایع نگاریهائی صحبت میکند که جنبهٔ رسمی داشته وظاهراً نمونه‌هائی از آن درسارد وبابل ونینوا وشوش موجود بوده است. احتمال میرود نویسندگانی که هردوت بآنها مراجعه کرده خودبرای کسب خبر باین سالنامه‌ها ووقایع نگاریهای رسمی مراجعه کرده باشند. حال باید دید این نویسندگان که هردوت از اطلاعات آنان کمك گرفته چه کسانی هستند؟ گزانتوس[۶] بطوریقین ازاین دسته نویسندگان محسوب نمیشود، زیرا دراینکه اوقبل ازهردوت میزیسته تردید بسیاراست وبعلاوه بین مطالبی که هردوت و گزانتوس نقل میکنند مشابهتی نیست و برعکس اختلاف آنها بحدی است که اگرهردوت آثار گزانتوس را دیده بود بطوریقین درهر مورد که عقیده خود را باعقیده اومغایر میدید بتوجیه عقیدهٔ خود میپرداخت ولااقل به گفتهٔ مخالف گزانتوس اشاره‌ای میکرد، همچنانکه این رفتار را در مواردمکرر نسبت بدیگرنویسندگان درپیش گرفته وهمین موضوع بهترین دلیل است براینکه هردوت از آثار گزانتوس برای تهیه مطالب کتاب خود استفاده نکرده. آنچه مسلم است، هردوت برای تهیه تاریخ لیدی بطوریقین به آثار هکاته[۷] ودیونیزیوس[۸]

۱- Hellespont
۲- Plakia
۳- Skylaké
۴- Corton
۵- Nicolas de Damas
۶- Xanthos
۷- Hécatée
۸- Dionysios

مراجعه کرده‌ولی‌درهر حال، آنچه‌اودرین‌باره‌های‌از‌نوشته‌های‌متقدمین‌اخذ کرده‌بدون تردید ازمعدودی یادداشت ونکات جغرافیائی‌تجاوز نمیکند . اسناد ومدارك تاریخی که اوبعنوان منبع برای تدوین کتاب خـودبکار برده ظاهراً هیچیك بصورت کتاب تدوین نشده بوده‌اندواکثر نکاتی‌را که‌مؤلف‌درتاریخ خودبآن‌اشاره‌میکند بطوریقین درمحل ازدهان بومیان شنیده، ازین قبیل‌است مطالبی که دربارهٔ قدیم ترین‌پادشان لیدی نقل میکند .

آنچه هردوت دربارهٔ پادشاهان قبل از کاندول نقل‌میکند ازاین دسته مطالب محسوب میشود . مؤلف‌خود ضمن‌شرح مطلب باین‌موضوع‌اشاره میکند وهنگامی که ازکاندول نام میبرد اضافه میکند « کـه یونانیان اورا میرسیلوس[1] مینامند . » همین عبارت میرساند که منبع این خبر مردم یونان بوده‌اند نـه کتاب ونوشته‌ای از متقدمان . همچنین‌است خشکسالی‌وقحطی که درزمان آتیس[2] فرزند مانس[3] اهالی لیدی را دچار عسرت کرد وآنان را باختراع انواعی چند از بازیها هدایت کـرد و موجب مهاجرت جمعی‌ازآنان به امبری[4] شد. بهمین ترتیب، آنچه هردوت دربارهٔ طول مدت سلطنت ژیژس وجانشینان اونقل‌میکند منبع محلی دارد وخودازدهان بومیان شنیده است وبقیه مطالب او ازمنابعی حقیرترسرچشمه میگیرد . هردوت به جنگ ژیژس با اهالی ملط وسمیرن وتصرف شهر کولوفون اشاره‌ای مختصرمیکند وپس ازآن اضافه میکند که مؤسس‌خاندان مرمناد ، پس‌از سی‌وهشت سال سلطنت بهیچ کاربزرگی دست نزد (بند ۱٤) . معلوم میشود مؤلف از بسیاری از وقایع این دوره که ما بوسیله مدارك واسنادآشوری ازآن مطلعیم بی‌اطلاع بوده ، ازین قبیل است واقعه پیروزی گوگو[5] پادشاه لودی[6] براقوام ژیمیره[7] که دسته‌ای‌ازاقوام‌سیمری

۱- Myrsilos
۲- Atis
۳- Manès
٤- Ombrie
۵- Gugu
٦- Luddi
۷- Gimirrai

ساکن تئیشپا[1] بوده‌اند. همچنین است جنگی که با همکاری پسامتیك[2] با آشوریها درگرفت ومقاومتی که دربرابرهجوم قبایل وحشی توگدامی[3] ابرازشد. اگرتاریخ هردوت را فقط مخصوص ذکر اختلافات و نزاع یونانیان و «اقوام وحشی» بدانیم، بدیهی‌است جای‌آن نبود که ازاین وقایع بتفصیل‌یاد شود؛ ولی اگرمؤلف بیکی‌از وقایع نگاری‌های‌لیدی که دراسنادرسمی‌تهیه شده مراجعه میکرد، لااقل‌میتوانست اشاره مختصری بآنها بکند.

✲✲✲

اکنون باید دید سهم مشرق زمین ازلحاظ منبع اطلاعات هردوت نسبت‌باین قسمت از کتاب اوچه بوده است. تردیدی نیست کـه قسمت مهمی از ملاحظات و مشاهدات شخصی هردوت دربارهٔ تاریخ لیدی ازمشرق زمین سرچشمه میگیرد. در ضمن‌شرح مطالب، هردوت مکررازشهرهای یونانی ساحل‌آسیای صغیرازقبیل‌ملط، سمیرن، کولوفون، پرین[4]، کلازومن[5]، افز[6] وبعضی شهرهای دیگرنام میبرد که دسترسی بآنها ازراه ساموس وهالیکارناس کاری بس‌آسان‌بوده است. درهمین شهرها است که هردوت سرگذشت حملات خاندان مرمناد را باین‌شهرها ازدهان ساکنان محل شنیده ودربارهٔ حوادث مشروح زیر ازآنها کسب خبر کرده است: مهاجمات مکرر ساديات و آلیات به سرزمین‌ملط، جنگهای لیمنیون[7] ومآندر[8]، حریق‌معبد آسزوس[9] وعواقبی که بر آن مترتب شد، حیله تراسیبول، رقابت بین کرزوس و

۱- Téishpa
۲- Psammétik
۳- Tougdammi
٤- Priène
٥- Clasomènes
٦- Ephèse
۷- Liméneion
۸- Méandre
۹- Assésos

نابرادریش پانتالئون[۱] که ازمادری ازاهل «یونی» بدنیا آمده بود، انتقام‌موحشی که پادشاه جدید ازیکی ازطرفداران نابرادری خود گرفت ، تدبیری که اهالی شهرافز اندیشیدند وشهرخود را تحت حمایت آرتمیس[۲] قراردادند ، پیش بینی‌های نجومی تالس ملطی وکارهای معماری شگفتی که ازاو سرزد (بند۱٤ـ۱۵ـ۱٦ـ۱۷ تا ۲۲ـ ۹۲ـ۲٦ـ۷۵) .

واما آنچه دربارهٔ پادشاهی ملس[۳] شنیده وافسانه‌ای که دربارهٔ گردش‌شیر گرد حصارشهر نقل‌میکند بطوریقین درشهر ساردازدهان مردمی‌شنیده است که در آن زمان تا اندازه‌ای تحت تأثیرتمدن‌یونان‌قرار گرفته بودند. هردوت‌درین‌قسمت‌ازتاریخ‌خود ازقول‌اهالی‌ساردنقل‌میکند که‌چگونه‌ملس شیری‌را که‌اززن‌غیرشرعی‌اوبدنیا آمده‌بود گردحصارشهر باستثنای‌نقطه‌ای‌معین گردش‌داد ؛چگونه‌آلیات‌درزمان سلطنت خـود جمعی‌از اقوام سیت را که سیاگزار پادشاه ماد با آنها بدرفتاری کرده بود در کشور خود پناه داد ، چگونه ساندانیس[٤] محتاط وبا حزم کوشید پادشاه خود را از شروع بجنگ با پارس‌هـا منع کند (بند ۸٤ـ۷۳ـ۷۱) . هردوت ضمن نقل اندرزی کـه ساندانیس‌به پادشاه لیدی‌میدهد عبارتی‌دروصف این مردعالم و دانشمند نقل میکند که نشان میدهد منبع‌این‌خبرمردم ساردبوده‌اند . وی‌چنین‌مینویسد : «. . . یکی‌از اهالی‌لیدی که ساندانیس نام‌داشت‌وبه‌عقل‌ودرایت‌و تدبیرمعروف‌بودوبعلت‌عقیده‌ای که درین مورد اظهار داشت شهرت زیادی بین مردم لیدی دارد . . . » .

هردوت‌ضمن‌شرح جنگ کرزوس‌و کوروش(بند۷٦ ببعد) ازشکست کرزوس در آن‌سوی‌رودهالیس‌مطلب‌زیادی‌نقل‌نمیکند،درحالیکه‌مورخان‌دیگرازقبیل‌پولین[۵] وژوستن[٦] از آن‌فراوان‌صحبت کرده‌اند،هردوت‌اولین‌برخورد کرزوس‌راباسپاه کوروش

۱- Pantaléon

۲- Artémis

۳- Mélés

٤- Sandanis

۵- Polyen

٦- Justin

شکست نظامی تلقی نمیکند و معتقد است که اگر هم کرزوس درین جنگ شکست خورده بعلت حیله و تدبیر جنگی هارپاگ بوده است که با رفتار خود امید موفقیت اورا به یأس مبدل کرد. بدیهی است درین مورد نیز هردوت روایتی را ترجیح داده که بیشتر با احساسات مردم لیدی سازگار است و شاید مردم لیدی واقعاً چگونگی این جنگ را چنین تصور میکرده‌اند و برای هم اینطور نقل میکرده‌اند. کمی بعد، دربند ۸۶ و ۸۷، هنگامی که بنقل صحنهٔ معروف سوزاندن کرزوس مشغول است با عبارتی صریح و آشکار کوروش را باین عمل متهم میکند. درحالیکه، اگر واقعاً کرزوس بر پشته‌ای ازهیزم قرار گرفت بطوریقین خود شخصاً ازروی میل باین کاردست زده است تامانند سارداناپال[1] خودکشی کند واسیر دست دشمن نشود. این روایت مؤلف با روایت دیگر مورخان مغایرت دارد از این قبیل است باکشیلید[2] که روایتی مغایر با روایت او دارد.

نکته‌ای که در صحت آن جای تردید نیست اینست که کرزوس بعد ازخلع خود ازسلطنت زنده ماند وهمانطور که با آستیاژ خوشرفتاری شد با او نیز خوشرفتاری شد وفاتح پارسی اورا محترم داشت. اگر این مطلب مورد قبول باشد، باید نتیجه گرفت که قطعاً کرزوس بقصد خودکشی شخصاً بر پشتهٔ هیزم قرار گرفته و آنگاه واقعه‌ای غیرمترقبه وشاید مداخلهٔ پارس‌ها و کمك طوفان وباران نقشه خودکشی او را متوقف کرده است. بدیهی است مردم لیدی اصولا نسبت به فاتح خود بدبین بوده‌اند و کوشش داشته‌اند درحدود امکان سجایای اخلاقی کوروش و گذشت و بزرگواری اورا کوچك جلوه دهند وبهمین جهت، بدون توجه باین نکتهٔ مهم که آتش درمذهب پارس‌ها مقدس است وهرگز پارس‌ها حاضر نمیشوند آنرا با سوزاندن جسد ناپاك آلوده کنند مدعی شده‌اند که کوروش ابتدا پادشاه مغلوب را به سوختن درآتش محکوم کرد وپس ازبروز آثار حمایت خداوندی ازتصمیم خود منصرف شد و ازتقصیر او درگذشت. تردیدی نیست که هردوت نیز تحت تأثیر مردم لیدی قرار گرفته و آنچه درین باره نقل

۱- Sardanapal

۲- Bacchylide

میکند ازدهان آنان شنیده است .

داستان افعی‌هائی که کمی‌قبل‌ازسقوط شهرسارد درحوالی این شهرپیداشدند وکرزوس را مجبور کردند باردیگر با خدایان بمشورت بپردازد (بند ۷۸) بطور یقین درآسیای صغیر ودربارگاه مقدس شهرتلمسوس[1] واقع‌درکاری[2] باطلاع مؤلف رسیده ودرهمین شهربوده است که هردوت این افسانه را ازدهان مردم شنیده . این پیشگوئی درواقع چندان ارزشی نداشت ، زیراغیب‌گویان اهل تلمسوس وقتی این پیشگوئی راکردند که حملهٔ کوروش‌بهسارد قریب الوقوع بود وهر کس میتوانست آنرا حدس بزند . اینکه کرزوس بدون اشاره به ارزش‌این غیب گوئی آنرا درموقع خود باآب وتاب‌تمام شرح میدهد خود دلیل‌آنست که منبع خبراونسبت باین‌واقعه اهالی تلمسوس بوده‌اند .

***

نسبت‌بصحت‌قسمت هائی از «تاریخ کرزوس» چندان‌اعتماد کامل‌نمیتوان‌داشت. مثلاً آنچه مؤلف دربارهٔ غصب سلطنت لیدی بوسیله‌ژیژس نقل میکند با روایت مورخان دیگرمباینت دارد .نیکلادو داماس[3] که احتمال میرود روایت گزانتوس را نقل کرده باشد معتقد است که ژیژس یکی‌از معتمدان پادشاه لیدی بود وازطرف او مأموریت یافت به خارج کشور عزیمت کند و نامزد پادشاه را با خود همراه آورد . درضمن سفرژیژس خودعاشق‌شاهزاده‌خانم‌شد و کوشیداورا فریب دهد.ولی‌همینکه آن شاهزاده خانم‌به سارد رسید خیانت ژیژس‌را برپادشاه فاش کرد.پس‌ژیژس برای دفاع ازجان خود پادشاه را بقتل رساند و برتاج وتخت سلطنت وملکه دست یافت. افلاطون نقل میکند که ژیژس چوپانی ساده بود و بکمك حلقه‌ای مرموز که هر کس آنرا دردست داشت ازنظر نامرئی میشد به کاخ پادشاه وارد شد ودرشرایطی که روشن نیست به پادشاهی رسید . پلوتارك ازحوادثی صحبت میکند که کمتراز روایت دیگران جنبهٔ افسانه دارد . بعقیدهٔ این‌مورخ ژیژس‌بکمك پادشاهان مجاور

۱- Telmessos
۲- Carie
۳- Nicola de Damas

برضد پادشاه خود قیام کرد ودرجنگ براوفائق شد وبسلطنت رسید .

درین مقام قصد ما آن نیست که درباره صحت این روایات مختلف تحقیق کنیم، ولی کثرت اقسام روایات واختلاف زیادی که بین آنها مشاهده میشود خود گواه آنست که سرچشمهٔ آنها از منابعی مختلف است وبطور یقین درهریك ازاین روایات گویندگان ونقالان قسمت‌هائی بسلیقهٔ خود افزوده‌اند وبه روایت جنبهٔ افسانه وداستان داده‌اند . روایتی که هردوت انتخاب کرده ازدوجهت ازلیدی ومردم این کشورسرچشمه مگیرد. از طرفی هردوت هوسرانی کاندول را تلقین الهی جلـوه میدهد (بند ۸) وعلت آنرا چیزی غیرازخودستائی معمولی عشاق میداند که معمولا علاقه دارند همه کس معشوق آنان را تحسین کند . دررفتار ژیژس نوعی بی قیدی وبی‌اعتنائی به مسائل اخلاقی مشاهده میشود کـه درتمدن واخلاق یونانی بیسابقه است ومیتوان آنرا نمونه‌ای از احساسات شهوانی شدن مشرق زمینیان دانست[۱]. ازطرف دیگرشدت عکس‌العمل و کینهٔ ملکه بقدری بااخلاق وروحیهٔ یونانیان مغایرت دارد که هردوت خود راناگزیر می‌بیند این رفتارشدید را نمونه‌ای ازتجدید خوی «وحشیانهٔ» قدیـم لیدیها جلوه دهد و برای توجیه این مطلب در بند ۱۰ چنین مینویسد : « . . . چه درنظر لیدیها ودیگراقوام وحشی مشاهدهٔ اندام عریان ننگی بزرگ محسوب میشود، حتی اگر اندام عریان یك مرد باشد . »

افسانه آتیس[۲] فرزند کرزوس نیز چنین است و خصوصیات آسیائی آن محل تردید نمی‌باشد .یکی ازبازیگنان بزرگ این صحنه نجیب‌زاده‌ایست ازاهل فریژی که‌خاندان‌اودرگذشته‌درین‌محل‌سلطنت‌داشته‌اندو بعدهادست‌نشاندهٔ‌لیدی‌شده‌بودند . دراین افسانه پدری را مشاهده میکنیم که برای اینکه فرزندش پابند تنعمات ولذایذ حرمسرا شود و ازخانه بیرون نرود بـرای اوزنی انتخاب میـکند . چگونـه میتوان تردید کرد که منبع این خبریکی ازنقاط آسیا است ؟ بااین حال، نکتهٔ جالب درین

۱ــ نظیر افسانه کرزوس در یکی دیگر از آثار مکتوب مشرق زمین در کتاب استر (Esther)در بارهٔ آسورئوس (Assuréus) و واستی (Vasti) مشاهده میشود .

۲ــ Atys

افسانه آنست که قسمت های اخیر آن که دربند ۴۳ تا ۴۵ شرح داده شده شباهتی بیسابقه به تراژدی‌های یونان دارد: کسانی که از راه میرسند وخبر مرگ آتیس را به پادشاه لیدی میدهند، گریه وزاری کرزوس، ورود دستهٔ شکارچیان که جنازهٔ مقتول جوان راباخود وارد میکنند، واردشدن آدراست نگون بخت که برابر کرزوس زانومیزند وتقاضا میکند اورا قربانی کند وجواب جوانمردانهٔ پادشاه همه ازعوامل یك صحنهٔ تراژدی کامل محسوب میشود.

آن قسمت از «تاریخ کرزوس» که ازلحاظ صحت ودرستی بیش‌از قسمت‌های دیگر مورد تردید است، سرگذشت سولون آتنی است. هردوت دربارهٔ این سرگذشت اطلاعات مختلفی ازنقاط مختلف کسب کرده که قسمت هائی از آن منشأ آسیائی ندارد. معلوم‌نیست هردوت این‌خبررا از کجا کسب کرده ودر کجا و کدام شهر دربارهٔ ملاقات ومصاحبهٔ کرزوس وسولون سخنی‌شنیده است. اگراین ملاقات واقعاً صورت گرفته باشد، منبع این خبر باید در آسیا یعنی همان جا باشد که این ملاقات رویداده است. ولی امکان ندارد آنطور که هردوت نقل‌میکند سولون کمی پس‌ازوضع قوانین معروف خود بدربار کرزوس‌رفته باشد، زیرا سولون‌قوانین خود را درسال ۵۹۳ قبل‌ازمیلاد وضع کرده، درحالیکه کرزوس‌درسال ۵۶۰ یعنی سی‌وسه سال بعد ازوضع آنها بسلطنت رسیده است. حتی جای تردید است که پای سولون به لیدی رسیده باشد، زیرا باحتمال زیاد اودر زمان کرزوس مرده بود. دراین‌صورت‌بایدقبول کرد که سرگذشت‌ملاقات‌سولون‌و کرزوس‌افسانه‌ای‌بیش‌نیست وممکن است‌این افسانه از آسیا سرچشمه گرفته‌باشد واحتمالاً سولون درزمان آلیات به لیدی رفته باشد، زیرا در آسیا افسانه‌های دیگری هست که بموجب آن سولون درسارد با ازوپ[1] ودرملط با تالس‌ملطی‌ملاقات کرده است. ونیزاحتمال میرودمنبع این افسانه شهر آتن‌و موطن سولون ویا شهر دلف باشد که مردم‌آن احترامی زیاد برای این‌دانشمند قائل بوده‌اند. اگراین افسانه دریونان پیداشده باشد، دلیلی‌نیست

۱- Esope

که قبل ازهردوت به‌آسیا سرایت کرده باشد. برعکس، هردوت در شرحی که از صحنهٔ‌سوزاندن‌پادشاه‌نقل‌میکندداشاره به روایت مردم لیدی میکند، درحالیکه در صحنه‌ای که کرزوس در میان شعله‌های آتش نام سولون را برزبان جاری میکند این اشاره چندان ضروری‌بنظر نمیرسد. بدیهی‌است روایت مردم لیدی حاکی است که علت تغییرعقیدهٔ کوروش‌مداخلهٔ خدایان‌بوده‌است نه تجدید خاطرهٔ کلام معروف سولون. ازطرفی طرز رفتارو کلام‌پرمعنائی که هردوت‌به‌سولون‌آتنی نسبت میدهد چندان با شخصیت واقعی این دانشمند یونانی تطبیق نمیکند. پس اگر تضادی در این قسمت مشاهده میشود بدون تردید حاصل کارمؤلف است که ملاقات سولون و کرزوس را با شاخ وبرگ زیادوباتفصیلی بیش‌ازآنچه تاآن زمان دربارهٔآن سخن میگفتند شرح میدهد. اگرفرض کنیم که این تضاد منبعی قدیم نرداشته ودرهمان زمان که ملاقات کرزوس و سولون رویداده ایجاد شده، چه کسی باید مسئول آن شناخته شود؟ باید حدس زد که یکی ازنقالان ازاهل دلف یاآتن که بیش از مردم آسیا اززندگانی سولون‌با اطلاع‌بوده این‌افسانه را خلق کرده است، زیرا این‌نقالان بعلت اطلاعی که بر احوال این مرد داشته‌اند بهتر میتوانسته‌اند به سرگذشت او شاخ وبرگ دهند.

☆☆☆

درهرحال، آنچه هردوت ازمنابع‌آسیائی کسب کرده بهمین‌جا خاتمه مییابد وبرای تشخیص منبع بقیهٔ تاریخ لیدی باید متوجه جهتی دیگرشد. احتمال میرود هردوت قسمتی‌ازاطلاعات‌خودرادربارهٔ مهاجر نشین‌های‌لیدی‌واقع‌درامبری [۱] که در بند ۹۴ شرح میدهد درمغرب زمین وبخصوص درسیسیل وایتالیا کسب کرده باشد. سوگندی راکه اهالی‌آتن‌یاد کردند ومتعهد شدند که قوانین‌سولون را مدت ده‌سال تغییرندهند هردوت در سرزمین‌آتیك ازمردم یونان شنیده وهمچنین است موضوع خروج سولون ازشهرآتن بقصدآنکه اورا مجبورنکنند درمحل‌قوانین خود راتغییر

۱- Ombrie

دهد . وهمچنین در آتیك قبر تلوس را مشاهده کرده ودربارهٔ حیات این شخصیت گمنام که هیچ نویسندهٔ دیگری ازاو یاد نکرده کسب خبر کرده وسنگ قبراورا خوانده ودربارهٔ اواز اهل محل تحقیق کرده است (بند ۳۰) . سر گذشت هیئتی را که مردم اسپارت برای خرید طلا نزد کرزوس فرستادند وپادشاه لیدی از آنان پذیرائی شایان کرد هردوت ازدهان مردم اسپارت شنیده (بند ۶۹) . درهمین شهراست کـه مورخ افسانهٔ سه‌پایه‌ای ازطلارا که اهالی اسپارت برای کرزوس فرستاده بودند وبمقصد نرسید ازدهان ساکنان آن شنیده (بند۷۰) . روایت اواز هرحیث باروایتی که اهالی ساموس ازاین واقعه نقل کرده‌اند اختلاف دارد . دربئوسی[1] از حسن روابط خاندان مرمناد با آرامگاه آمفیارائوس[2] مطلع شده وهم دربن ناحیه است که شمایل‌ها وهدایائی که ازلیدی باین آرامگاه اهدا شده بود از نزدیك مشاهده کرده است (بند ۴۹ -۵۲ -۵۳ -۹۲) .

هردوت قسمت مهمی از اطلاعات خود را دردلف بدست آورده‌است . دراین محل هدایای مجلل ژیژس وآلیات و کرزوس را شخصاً بچشم دیـده و دربارهٔ علت اهداء آنها ازاهل محل تحقیق کرده وهمچنین دربارهٔ وزن آنها وتغییر محل بعضی از آنها و مورد استعمال جام‌ها وتفسیر تصاویر وآسیبی که یکی از مجسمه‌های شیر وارد شده وادعای دروغ اهالی لاکدمون که مدعی هستند یکی از ظرفهای بزرگ آب این معبد ازطرف آنها اهداشده ، درمحل ازاهالی دلف کسب خبر کرده است . دردلف ، دربرابر مجسمه‌های کلئوبیس[3] وبیتون[4] کـه اخیراً در نتیجهٔ اکتشافات یك هیئت فرانسوی از زیرخاك بیرون آمده[5] افسانه شجاعت ومردانگی مقدس ومرگ آرام

۱- Béotie

۲- Amphiaraos

۳- Cléobis

۴- Biton

۵ ـ کشف این دومجسمه که درنیمهٔ اول قرن بیستم درنتیجهٔ حفریات هیئت اکتشافات فرانسوی دریونان اززیرخاك بیرون آمده است گواه بارزی است برصحت قسمت‌های مهمی از مطالب تاریخ هردوت مادام که این دومجسمه کشف نشده بود ممکن بود درصحت گفتار هردوت درآنجا که میگوید مجسمه این دوجوان را ازبرونز درمقابل معبد بنا کردند تردید کرد ، ولی کشف این دومجسمه بعد ازچندین صدسال مؤید صحت گفتار هردوت است و نشان میدهد که آنچه دربارهٔ این دوجوان نقل کرده افسانه‌ایست که حقیقتاً بگوش خود از اهالی محل شنیده .

وسعادتمندابن دورادمرد را که تقریباً در شرایطی نظیرمرگ دومعمار معروف دلفی بنام تروفونیوس[1] و آگامدس[2] رویدادازدهان مردم شنیده . کارکنان معبددلف برای او شرح داده‌اند که چگونه هاتف این معبددرتاریخ خاندان مرمنادو کرزوس نقشی بزرگ بازی کرده و کفایت و درایتی خاص از خود نشان داده‌است .

اهمیت نقشی که این معبد درتاریخ خاندان مرمناد بعهده داشت غیرقابل انکار است . هنگامی که بعداز قتل کاندول دربار لیدی با هرج ومرج وبلاتکلیفی روبرو بود مردم حل مشکل خود را به هاتف این معبد واگذار کردند وهاتف این معبد ژیژس یعنی مؤسس خاندان مرمناد را بسلطنت بر گزید . ودرهمین زمان هاتف معبد واقعهٔ شوم سارد را که درزمان کرزوس رویدادپیش بینی کـردوبعدهابعلت تقدس این پادشاه تاریخ وقوع آن راچندی بتأخیرانداخت .هاتف این معبدتنهاهاتفی بود کـه توانست بدرستی بگوید که پادشاه لیدی درکاخ خود به چـه طبخ شگفت و حیرت انگیزی مشغول بود وبعلت همین پیشگوئی صائب بود که کرزوس او را تنها هاتف صدیق و راستگو تشخیص داد . همین هاتف است که با بیانی روشن سرنوشت جنگی را که پادشاه لیدی با پارس ها درپیش داشت وآنچه تقدیر دربارهٔ ظهور کوروش از دونژاد پارس وماد مقدر کرده بود پیشگوئی کرد . هاتف این معبد ازقبل گفته بود که روزی کـه فرزند لال کرزوس سخن گوید ، آنروز روز بدبختی وفلاکت پادشاه خواهد بود و چنین شد که او گفته بود .

بطورکلی «تاریخ کرزوس» سراسرمجموعه‌ایست ازمطالبی که برای تجلیل و تمجید از خداوند معبد دلف جمع آوری شده است. مورخ این قسمت ازتاریخ خود را با تقریظی آشکار از خداوند این معبدبپایان میرساند وچنین میگوید : «این بود جوابی که هاتف معبد به فرستادگان لیدی داد، آنها جواب هاتف را به سارد آوردند وبه کرزوس باز گفتند . وقتی کرزوس این جواب را شنید ، تصدیق کرد که گناه از او بوده است نه ازخداوند .» (بند۹۱) . هردوت دربن افسانه کرزوس را ازیك طرف

۱- Trophonios

۲- Agamédès

قربانی خدایان معرفی‌میکند وعلت آنرا چنین میپندارد که اوبا بلندپروازیهای خودخشم‌خدایان را برانگیخته بود (بند۳٤) وازطرف دیگراوراقربانی‌سرنوشت وتقدیرجلوه میدهدومدعی‌است که‌اوبکفاره‌جنایتی که جدچهارمش‌مرتکب‌شده بوداز‌طریق عدالت خداوندی مجازات شد (بند۹۱) . این دو روایت که هردودر تاریخ‌هردوت مشاهده میشود ظاهراً منبعی مختلف دارند وروایت دوم که مؤلف بیشتر روی‌آن تکیه میکند بطور یقین ازشهر دلف سرچشمه میگیرد .

لیدی

تاریخ کرزوس

۶- کرزوس فرزند آلیات[۱] ازنژادلیدی بود وبرمردمی سلطنت میکرد که در این سوی رود هالیس[۲] سکونت داشتند. این رود که ازقسمت‌های جنوبی ازبین‌اقوام سوری[۳] واهالی پافلاگونی[٤] سرچشمه میگیرد ورو به‌باد شمال در دریائی که به دریای‌سیاه معروف‌است میریزد. این پادشاه نخستین‌پادشاه اقوام وحشی‌است که ماميشناسيم. اوجمعی ازیونانیان رابااطاعت وبردگی درآوردو آنان رابه‌پرداخت خراج‌مجبور کردوبابعضی‌دیگرازیونانیان‌دوست ومتحدشد: اقوامی که‌اوباطاعت وانقیادخوددرآورد عبارت بودند ازاقوام یونی[٥]، ائولی[۶] ودری[۷] که درسرزمین آسیا سکونت داشتند وقومی که اوباخود دوست‌ومتحد کرد عبارت بود از قوم لاکدمون[۸] که درلاکدمون سکونت داشتند. قبل از اینکه کرزوس به سلطنت رسد تمام مردمی که‌ازنژاد یونانی بودندآزاد میزیستند وحتی هنگام لشگر - کشی‌سیمری ها، که خیلی قبل‌ازلشگر کشی کرزوس اتفاق افتاد[۹] وسیمری ها توانستند به سرزمین یونی دست یابند، مردمان این سرزمین باسارت و اطاعت تن درندادند وفقط شهرهای‌آنها در برابر هجوم سیمری ها بغارت رفت.

---

۱ - Alyatte

۲- امروز رودهالیس را قزل ایرماق مینامند.

۳- مقصودآن قسمت ازاهالی سوریه‌است که درسرزمین کاپادوکیه سکونتداشتند (بند ۷۲ همین کتاب)

٤- Paphlagonie

۵ - Ionie

۶- Eolie

۷ - Dorie

۸ - Lacédémone

۹ - رجوع شود به بند ۱۵ همین کتاب.

۷- بطوری که بعداً شرح خواهم‌داد سلطنت لیدی ازخاندان هراکلس[1] به خاندان کرزوس که معروف به خاندان مرمناد[2] بود منتقل شده است . کاندول[3] که یونانیان میرسیلوس[4] مینامند پادشاه شهرسارد وازنسب آلکایوس[5] پسرهراکلس بوده است. اولین نفرازخاندان هراکلس که در سارد بـه سلطنت رسید آگرون[6] پسرنینوس[7]، پسربلوس[8]، پسر آلکایوس[9] بود. و آخرین نفراین‌خاندان که درسارد پادشاهی کرد کاندول پسرمیرسوس[10] بود. پادشاهانی که قبل از آگرون‌درلیدی سلطنت کردند ازخاندان لیدوس[11] پسرآتیس[12] بوده اند وقوم لیدی که‌قبل‌از این پادشاه به قوم مئونی[13] معروف بود اززمان این پادشاه بنام او به قوم لیدی معروف شد. خاندان هراکلس ابتدا ازطرف خاندان لیدوس مأموراجرای امور حکومتی‌بودند، لیکن کمی بعد باستناد گفتهٔ هاتف‌یکی‌ازمعابد خودحکومت‌را

۱- یکی ازافرادخاندان هراکلس‌مدعی‌بود که‌نسب‌آنهابه‌خدای خورشیدمیرسد که بصورت‌تیر اندازی که برام‌کردن شیران مشغول‌است‌ظاهرمیشد. این همان خدائی‌است که لیدیها ساندون (Sandon)وآشوریها بل یا بعل(Bel)مینامند و یونانیان مدعی‌هستند که هراکلس معروف است .

۲- Mermnades

۳- Candaule

۴- Myrsilos-محتمل‌است‌این کلمه‌درزبان لیدی قدیم‌توصیفی ازالوهیت‌بوده‌باشد ونیزاحتمال میرود که‌این‌کلمه‌اسم‌شخصی نباشد وفقط‌عنوانی بوده است که برای‌پادشاهان خاندان ساندون بکار میبرده اند .

۵- Alcaios

۶- Agron

۷- Ninos

۸- Bélos

۹- نکته جالب در این شجره نسب اینست که باوس (Bélos) که خود ازنسب خداوندی است بعد ازنینوس که ازنوع بشر محسوب میشود آمده است.

۱۰- Myrsos

۱۱- Lydos

۱۲- آتیس (Atys) پسر یکی ازخدایان که مانس (Manés) نام داشت (بند ۹۴ همین کتاب)

۱۳- Méonie

دردست گرفتند . نسب این خاندان به هراکلس[۱] و کنیزی یاردانوس[۲] نام میرسید. سلطنت در این خاندان درخط مستقیم ذکور درطول حیات بیست و دو نسل که مدت پانصد و پنج سال بود از پدر به پسر منتقل شد و این وضع تا سلطنت کاندول پسر میرسوس ادامه یافت[۳]

۸- ولی کاندول عاشق زن خود بود و بعلت عشقی که باو داشت تصور میکرد مال زیباترین زن جهان است[۴]. یکی از افراد دستهٔ محافظین او که ژیژس[۵] نام داشت و پسر داسکیلوس بود[۶] از مقربان درگاه او شده بود . کاندول بقدری به ژیژس اعتماد داشت که مهمترین اسرار حکومتی را با او درمیان میگذارد. وقتی درباهٔ زیبائی زن خود با او سخن میگفت درستودن زیبائی او مبالغه میکرد . چون مقدر چنین بود که کاندول باتیره بختی روبرو شود ، کمی بعد[۷] ژیژس را مخاطب قرار داد و چنین گفت : «ژیژس، تصور میکنم آنچه دربارهٔ زیبائی زن خود با تو میگویم

۱ــ هراکلس که بحکایت افسانه‌های کهن بجرم قتل ایفیتوس (Iphitos) محکوم ببردگی شده بود بوسیله هرمس (Hermès) در لیدی فروخته شده بود .

۲ - Iardanos

۳ ـ ازاین اظهار هردوت چنین استنباط میشود که بنظر او حد متوسط زندگی یك نسل ذکور درخاندان ساندون بیست وسه سال بوده‌است. همین حد متوسط است که هردوت درموارد دیگر برای حساب تاریخ وسنوات بکار میبرد(کتاب دوم بند ١٤٢)

٤ــ دراینجا قصد هردوت این نیست که کاندول بعد از ازدواج عاشق زن خود شده باشد. ظاهراً کاندول قبل از ازدواج عاشق زن خود شده بود وعلت ازدواج او همین عشق بوده است. وچون زن او ازخاندان کوچکی بود، کاندول بعلت این ازدواج حسن شهرتی نداشت .

۵ ـ(Gygès)ـ ژیژس که ظاهراً در سال ٦٨٧ قبل ازمیلاد بسلطنت لیدی رسیده است یکی ازشخصیت هائی است که بعدها نامش درفلسفه واخلاق وارد شد . حلقهٔ ژیژس یکی از مباحث معروف اخلاق است. این حلقه معروف بقسمی بود که هربار ژیژس گره آنرا بداخل میکشید خود ازچشم مردم ناپدیدمیشد. معروف است که او با بکار بردن این تدبیر پادشاه لیدی را بقتل رسانید.

٦ـ Daskylos ـ این شجره نسب دلیلی است براینکه ژیژس و خاندان او ساکن بی‌تی‌نی(Bithynie) بوده اند، زیرا دراین ناحیه شهر مهمی بنام داسکیلوس وجودداشت.

۷ ـ مقصود کمی بعد ازازدواج او است.

باور نمیداری . آنچه باچشم میتوان دید با گوش نمیتوان شنید[1] . پس ترتیب کار راطوری بده که بتوانی اورالخت وعریان مشاهده کنی .» ژیژس باتعجب فریادزد: « ای پادشاه، این چگونه سخن گفتن است که بمن امر میدهی زن پادشاه خودرا لخت وعریان تماشا کنم؟ زنی که لباس زیرین خودرا ازتن بیرون میکند در حقیقت عفت ویا کدامنی را ازخود میراند . مدتها است که افراد بشر احکام عاقلانه‌ای را که باید اساس تعلیم و تربیت آنها راتشکیل دهد کشف کرده اند ویکی ازاین احکام میگوید هر کس باید فقط به مال خود نظر داشته باشد . من اطمینان دارم که ملکه از زیباترین زنان است ، ولی من استدعا میکنم کاری که با اصول شرافت مخالف است ازمن طلب مکنی .»

۹ـ ژیژس با این بیان پیشنهاد پادشاه را رد کرد ، زیرا بیم داشت در این ماجرا خسرانی بشخص او وارد شود . کاندول پاسخ داد : « ژیژس ، اطمینان داشته باش ، ازمن بیم مدار وتصور مکن که با این بیان قصد آزمایش ترا دارم . اززن من نیز بیم نداشته باش واز اینکه ازاو صدمه‌ای بتو رسد بیم برخود راه مده . من ترتیب کار را طوری خواهم داد که اوحتی متوجه نشود که تو مشغول تماشای او هستی . من ترا باطاقی که شب رادر آن بسر میبرم وارد میکنم وترا درپشت دری که بروی اطاق باز میشود پنهان میکنم . همینکه من باطاق وارد شوم ، زنم برای خوابیدن باطاق خواهدآمد . نزدیك در، یك صندلی قراردارد که زنم بهنگام لخت شدن لباسهای خودرا یك یك روی آن قرارمیدهد . درموقع این عمل تو فرصت آنرا خواهی داشت که با خیال راحت اورا تماشا کنی . آنگاه وقتی از کنار صندلی بطرف تختخواب میرود تو در پشت او قرارمیگیری؛ برتواست که طوری ازدر خارج شوی که هنگام خروج ترا نبیند .»

۱۰ـ ژیژس چون نتوانست از قبول این پیشنهاد طفره رود ، سرانجام تن برضا داد . وقتی موقع خواب فرا رسید کاندول وی را باطاق خواب هدایت کرد . کمی بعد، زن او نیزازدر وارد شد . هنگامی که زن مشغول کندن لباس خود بود، ژیژس اورا

۱ـ شنیدن کی بود مانند دیدن.

نگریست ووقتی زن بسوی تختخواب رفت وژیژس درپشت در قرار گرفت ازپناهگاه خودخارج شد وازاطاق بیرون رفت. ولی درموقع خروج زن کاندول اورامشاهده کردوبااینکه متوجهٔ عمل شوهرخود شده بود، بروی خود نیاورد وفریادنکشید وچنین تظاهر کرد که متوجهٔماجرانشده، اما درضمیر خود مصمم شد از کاندول انتقام گیرد، چه درنظرلیدیها و دیگر اقوام وحشی مشاهدهٔ اندام عریان ننگی بزرگ محسوب میشود، حتی اگراندام عریان یك مرد باشد.

۱۱- پس درآن موقع زن کاندول بروی خود نیاورد وطوری جلوه داد که متوجهٔ چیزی نشده وخونسردی خود را حفظ کرد. ولی همینکه صبح شد چندتن از وفادار ترین خدمتگذاران خود را طلب کرد و ژیژس رابحضور طلبید. ژیژس که تصور میکرد ملکه از ماجرای شب قبل بیخبراست بحضور او شتافت. در گذشته نیز عادت چنین جاری شده بود که هربار ملکه اورا احضار میکرد بحضوراومیرفت[۱]. وقتی ژیژی بحضورملکه رسید، ملکه باوی چنین سخن گفت: «ژیژس، اکنون تومیتوانی ازدوراه که من پیشنهاد میکنم یکی راانتخاب کنی. یاباید کاندول را بقتل رسانی وشخص من وسلطنت لیدی را تصاحب کنی ویاباید خودبیدرنگ کشته شوی تا دیگردربارهٔ هرچیز ازکاندول اطاعت نکنی وآنچه راکه مشاهدهٔ آن برتوممنوع است تماشا نکنی یا بایدکاندول که این دسیسه راترتیب داده نابود شود ویا تو که برخلاف اصول اخلاق و ادب اندام عریان مرامشاهده کرده‌ای ازبین بروی.» ژیژس لحظه‌ای ازآنچه شنیده بود درحیرت شد، آنگاه با التماس ازملکه استدعا کرد که او را ناگزیر بانتخاب یکی ازاین دوراه نکند. ولی اوموفق نشد ملکه را ازتصمیم خود منصرف کند، وچون حس کرد که ناگزیراست یا پادشاه را بقتل رساند یا خود بقتل رسد، سلامت خودرا

۱- طرز برخوردژیژس وملکه دراین قسمت از کتاب کاملاعاری ازسوءظن بیان شده. ولی درقسمت های دیگر که مربوط بسرگذشت سقوط کاندول است چنین نیست و گاهی این دوشخصیت بصورت عاشق ومعشوقی ظاهر میشوند که برای سرنگون کردن پادشاه وقتل شوهرملکه باهم توطئه ترتیب میدهند.

ترجیح داد وازملکه چنین استفسار کرد: «اکنون که مرانا گزیرمیکنی برخلاف میل و ارادهٔ خود پادشاه خود را بقتل رسانم ، بسیارمایلم بدانم چگونه میتوانم براودست یابم.» ملکه چنین پاسخ داد: « حمله از همانجا شروع خواهد شد که او مرا لخت بتو نشان داد ودر موقع خواب است که باید بر اودست یابی.»

۱۳- وقتی بدین ترتیب توطئه ترتیب داده شد ، ژیژس که دربند ملکه گرفتار بود و وسیلهٔ فرار نداشت و ناگزیر بود یا پادشاه را بقتل رساند ویا خود کشته شود بدنبال ملکه باطاق خواب وارد شد. ملکه خنجری باوداد واورا پشت همان در پنهان کرد. سپس هنگامی که کاندول بخواب رفت ، ژیژس از مخفی گاه خارج شدواورا کشت وخود صاحب تاج وتخت او وعیال او شد. آرکیلوك [۱] از اهل پاروس [۲] که در همان زمان میزیست اززیژس دریکی از اشعار قدیم خود یاد کرده‌است [۳].

۱۴- ژیژس سلطنت لیدی رابچنگ آورد وهاتف معبد دلف سلطنت اوراتأیید کرد. ولی اهالی لیدی قتل کاندول را عملی زشت تلقی کردند و چون مسلح بودند طرفداران ژیژس ناگزیر شدند باآنها قرار گذارند که چنانچه هاتف معبدژیژس را بپادشاهی برگزیند او پادشاه شود و در غیر اینصورت سلطنت را بـه خاندان هراکلس باز گرداند. اتفاقاً هاتف ژیژس را برگزید وبـدین ترتیب سلطنت لیدی باو تفویض شد. هاتف معبد اضافه کرده بود که انتقام خاندان

---

۱ - Archiloque

۲ - Paros

۳- تصورمیرود اشارهٔ هردوت به آرکیلوس دراین مقام بیشتر دراصل بصورت حاشیه‌ای بوده که مؤلف بر کتاب خود نوشته و استنساخ کنندگان بعدی آنرا درمتن وارد کرده‌اند.

٤ - این روایت شباهت زیادی بروایتی دارد که ازدیگر مورخین باقی مانده وبه موجب آن ژیژس درنتیجهٔ طغیان عمومی مردم بسلطنت رسید.

هراکلس ازچهارمین نفر[۱] ازاخلاف ژیژس گرفته خواهد شد ولی نه اهالی لیدی و نه پادشاه جدید تا وقتی که این پیشگوئی تحقق یافت کمترین توجهی بآن نکرده بودند.

۱۴- این بود چگونگی بسلطنت رسیدن خاندان مرمناد وسقوط خاندان هراکلس[۲]. وقتی ژیژس به پادشاهی رسید، برای تجلیل ازمعبد دلف هدایای زیادی بآن معبد فرستاد. درمعبددلف هدایای زیادی ازنقره ازاو باقی است. غیر ازنقره اشیاء دیگری ازطلا بمقدار زیاد برای معبد فرستاد که بین آنها یکی بیش ازهمه قابل ذکر میباشد و آن عبارتست ازشش جام طلا که ژیژس به معبد دلف تخصیص داد. این جام‌های طلادرخزانهٔ اهالی کورنت[۳] موجود است ووزن آن سی تالان است(حقیقت آنست که این گنجینه متعلق به دولت کورنت نیست بلکه متعلق به کی پسلوس[۴] پسرائسیون[۵] میباشد). تا جائیکه ما اطلاع داریم بعد از میداس[۶] پسر گوردیاس[۷] پادشاه فریژی[۸]، نخستین فرد ازاقوام وحشی که بمعبد دلف هدایائی فرستاد ژیژس پادشاه لیدی بود. میداس تخت پادشاهی خود را که یکی ازاشیاء دیدنی بودو بهنگام دادرسی درمنظر عام برروی آن می نشست به معبد دلف اهدا کرد. این تخت را درهمان محل قرارداده‌اند که جام‌های ژیژس قرار دارد. اهالی دلف

---

۱ - درمتن هردوت پنجمین نفر گفته شده، ولی چون بین ژیژس و کرزوس سه پادشاه دیگر بیش نبود (آردیس - سادیات - آلیات) پس میتوان گفت که کرزوس نفر چهارم از اعقاب ژیژس بوده است واینکهٔ هردوت اورا پنجمین نفر از اعقاب او دانسته اشتباه ساده‌ای بیش نیست وشاید ناشی ازمداخله استنساخ کنندگان بعدی باشد.

۲ - دراینجاشرح مطلبی که هردوت درآغاز بند ۷ بآن اشاره کرده است خاتمه مییابد.

۳ - Corinthe

٤ - Kypsélos - دربارهٔ کیپ سلوس رجوع شود به کتاب پنجم هردوت - بند ۹۲

۵ - Eétion

٦ - Midas

۷ - Gordias

۸ - Phrygie

طلا ونقره‌ای را که بدان اشاره کردم بنام اهداء کننده آن ژیگاد مینامند [۱].

وقتی ژیژس به سلطنت لیدی رسید سپاهی برای تسخیر کشور ملط [۲] وسمیرن [۳] فرستاد وشهر کولوفون [۴] را تسخیر کرد. ولی چون در مدت سی و هشت سال سلطنت خود بهیچ اقدام مهم دیگری دست نزد بیش ازاین درباره او صحبت نمیکنیم و سخن را به پسرش آردیس [۵] که بعدازاو بسلطنت رسیداختصاص میدهیم.

۱۵ـ این پادشاه پرین [۶] را تسخیر و کشور ملط را اشغال کرد. در زمان سلطنت او اقوام سیمری که دربرابر اقوام بیابانگرد سیت [۷] ناگزیر بـه ترك محل سکونت خود شدند بـه آسیا آمدنـد و تمام شهر سارد را باستثنای قسمت ارك آن اشغال کردند. [۸]

۱۶ـ آردیس مدت چهل‌ونه سال سلطنت کرد وپس ازاو پسرش سادیات [۹] جانشین اوشدواونیز مدت‌دوازده‌سال‌سلطنت کرد‌وپس از او پسرش‌آلیات [۱۰] بـه سلطنت رسید. این‌پادشاه باسیاگزار پادشاه قوم ماد وپسرش دیوکس [۱۱] جنگید واقوام سیمری را از آسیا بیرون کرد [۱۲]. ونیز شهر سمیرن راکه مهاجرین کولوفون

۱ـ هردوت که این‌نام را دردلف شنیده، آنرا هما نطور که اقوام دری (Dorie) تلفظ میکرده‌اند ذکر کرده.

۲ـ Milet

۳ـ Smyrne

۴ـ Colophon

۵ـ Ardys

۶ـ Priène

۷ـ (Scythes) نام دیگر سیت ها «سکاها» است.

۸ـ بند ۱۰۳ همین کتاب وبند ۱۱ و۱۲ کتاب چهارم.

۹ـ Sadyate

۱۰ـ Alyatte

۱۱ ـ Diokès ـ بند ۷۳ و۷۴همین کتاب.

۱۲ـ قبل ازآلیات،آسوربانیپال پادشاه معروف‌آشورومادیس (Madyès) سکائی وساکنین شهرملط نسبت بـه قلع وقمع اقوام سیمری کارهائی کـرده بودند و آلیات در حقیقت اقدامات آنها را تکمیل کرد.

تأسیس کرده‌بودندتسخیر کرد‌و‌به کشور کلازومن‌ها[۱] لشگر کشید.دراین لشگر-کشی‌نه تنها نتیجهٔ موردنظر حاصل‌نشد؛ بلکه‌آلیات متحمل‌شکستی وخیم‌شد.

۱۷- آلیات درزمان‌سلطنت خود اقدامات دیگری کرد که ازهرحیث شایستهٔ ذکر است وآن چنین است[۲] : آلیات جنگی را که پدرش با اهالی ملط آغاز کرده بود ادامه داد. او خود شخصاً درحمله به شهر ومحاصرهٔ آن حاضربود واین کار را بترتیب زیرانجام داد: حمله موقعی‌شروع میشد که محصول دهات‌آمادهٔ درو بود. سپاهیان بآهنگ سیرنکس[۳] وچنگ ونی‌های زیروبم[٤] حرکت میکردند. وقتی‌آلیات به سرزمین‌ملط میرسید خانه‌های دهات را ویران نمیکرد وآنها را دستخوش شعله‌های آتش‌نمی‌ساخت؛ درهای خانه‌هارا ازجا نمی کند وهمه چیز را برجای خود باقی‌وبرقرار میگذارد؛ وفقط میوه‌های درختان ومحصول زمین را دستخوش‌غارت میکرد وازهمان راهی که رفته بود بازمیگشت. چون اهالی ملط بردریا تسلط داشتند محاصرهٔ آنها ازراه خشکی اقدامی بی‌نتیجه بود. اما علت اینکه پادشاه لیدی‌خانه‌هارا‌ویران نمیکرد این بود که اهالی‌ملط‌پناهگاه‌های خود را ازدست ندهند وبزراعت و بذرافشانی ادامه دهند تا پادشاه لیدی بتواند

۱- Clazomènes

۲- هردوت ضمن‌اشاره به‌اقدامات‌دیگری که‌بقول‌او«ازهرحیث‌شایسته ذکر» است به‌جنگ‌ملط اشاره میکند. ولی‌علت‌اینکه این‌جنگ درنظراواین‌اندازه‌مهم‌جلوه میکند این‌نیست که هدف‌آن تسخیرشهرملط‌بوده‌است. علت‌توجه او‌باین جنگ چگونگی‌جریان شگفت وحوادث بدیع وحیرت‌آورآن است.

۳- (Syrinx) نوعی فلوت بود که ازچندین تیغه موازی‌تشکیل میشد. این‌آلت موسیقی که درایلیاد‌نیزازآن یاد شده (فصل‌ده - بند۱۳) مهم‌ترین‌آلت موسیقی چوپانان عهد باستان بوده است.

٤- ترجمهٔ‌تحت‌اللفظی‌اصطلاحی که هردوت برای‌زیرو‌بم‌بکاربرده«مؤنث‌ومذکر» است. بعضی عقیده دارند که مقصود مورخ این بوده که درسپاه کرزوس دودسته نی‌نواز وجودداشته که‌یک‌دسته‌آن مرد ودسته‌دیگر‌زن‌بوده‌اند، وعلت اینکه مورخ بخصوص‌باین مطلب اشاره میکند اینست که خصوصیات این لشگر کشی را که به تفریح و عیاشی بیشتر شباهت داشت کاملا مجسم کند.

درمهاجمات بعدی حاصل رنج ونتیجهٔ زحمت آنها را بیغما برد .

۱۸ـ جنگی که بدین‌ترتیب درزمان او آغازشد مدت یازده سال ادامه یافت‌ودراین مدت اهالی ملط متحمل دوشکست بزرگ شدند . این دوشکست یکی‌درخاك خودآنها درلیمنیون [۱] و دیگری‌در دشت مآندر [۲] اتفاق‌افتاد. درمدت شش‌سال‌از یازده سال که جنگ‌ادامه داشت [۳]، سادیات پسر آردیس برلیدی سلطنت میکرد واوبود که مدت شش سال هرسال سرزمین ملط را با سپاهیان خوداشغال‌میکرد. و نیزدر زمان او بود که این جنگ آغاز شد . مدت پنج سال دیگرجنگ در زمان آلیات‌پسر سادیات‌ادامه‌یافت، وبشرحی که قبلاً گفته‌شد این‌جنگ‌درزمان سادیات‌آغازشدوپس‌ازاو آلیات‌باشدت‌بادامه‌دادن آن‌مشغول‌شد.باستثنای‌ساکنین کیوس [٤] هیچیك ازاهالی یونی [٥] حاضرنشدند بکمك اهالی‌ملط بشتابند وباراین جنگ را برای‌آنان سبك کنند. کمك اهالی کیوس به ساکنین ملط درحقیقت برای جبران کمکی بود که اهالی ملط هنگام جنگ ساکنین کیوس بـا اقوام اریتره باآنها کرده بودند.

۱۹ـ درسال دوازدهم جنگ ، وقتی لشگریـان بسوزاندن محصول مشغول بودند واقعه‌ای که نقل‌میکنیم اتفاق افتاد: همینکه محصول شعله ورشد ، باد شعله‌های آتش را بیکی‌از معابد آتنا [٦] که آسزیا [۷] نام داشت سرایت داد ومعبد شعله‌ور

۱- Liméneion

۲- Méandre

۳ـ آنچه دربن بند درباره تعداد سالهائی که جنگ ملط ادامه داشت گفته شده و بخصوص اینکه مدت شش‌سال‌ازجنگ درزمان سادیات وپنج‌سال‌آن درزمان‌آلیات بوده با گفتهٔ هردوت در قسمت اول همین بند تطبیق نمیکند ، چه در قسمت اول این بند هردوت گفته بود : «جنگی که بدین ترتیب در زمان او آغاز شد مدت یازده سال ادامه یافت.» ظاهراً عبارت اخیر نوعی یادداشت اضافی است که هردوت بعداً بدون توجه بگفتهٔ قبلی خود اضافه کرده است .

٤- Chios

٥- Ionie

٦- Athéna

۷- Assèsia

شد وسوخت . درآن موقع کسی باین امر توجه نکرد ، ولی بعد وقتی سپاهیان بسوی سارد مراجعت کردند آلیات سخت بیمارشد . چون بیماری اوادامه یافت کسانی‌به معبد دلف‌فرستاد تاازخداوند دربارهٔ بیماری‌اواستفسار کنند . ممکن است کسانی اورا بانجام این عمل تشویق کرده باشند و یا خود شخصاً چنین تصمیم گرفته باشد . وقتی فرستادگان به معبد دلف رسیدند هاتف معبد [1] بآنان پاسخ داد که جواب پرسش آلیات وقتی داده خواهد شد کـه معبدآتنا واقع در آسزیا را که سپاهیان اودرسرزمین ملط مشتعل کرده بودند از نوبنا کند .

۲۰- شرح این ماجراآنطور کـه اهالی دلف برای من نقل کرده‌اند چنان بود کـه گذشت . ولی‌اهالی‌ملط مطالب دیگری‌بر آن افزوده‌اند که چنین‌است: پریاندر [2] پسر کیپسلوس [3] که با تراسیبول [4] فرمانروای ملط‌بملت مهمان‌نوازی‌اوروابطی دوستانه داشت ، از جوابی که هاتف به‌آلیات داده بود مطلع شد [5] . پس کسانی نزد تراسیبول فرستاد واو را ازماجرا مطلع کرد تا بموقع‌تصمیمی باقتضای‌وقت اتخاذ کند [6] . چنین بود چگونگی ماجرا بشرحی که اهالی ملط نقل میکنند [7] .

۱- دراصطلاح یونانیان پی‌تی(Pythie) در حقیقت سخنگو ونمایندهٔ خداوند در معابد قدیم بود و الهام خداوندی را بوسیله‌پیامی که هاتف (Oracle) گفته میشد به‌بنی‌نوع بشرمنتقل میکرد .

۲- Périandre

۳- Kypsèlos

٤- Thrasybule

٥- این نخستین بار نبود که‌پاسخ هاتف معابد که درجواب سؤال اشخاص داده‌میشد باطلاع دیگران میرسید . ظاهراً درمعابد یونان که از خداوندان بوسیله هاتف استشاره میشد سر نگهداری وامانتداری چندان رعایت نمیشد .

٦- چون برای تجدید بنای معبدآتنا لازم بود که آلیات با اهالی ملط صلح کند ، تراسیبول که بوسیلهٔ پریاندر ازپاسخ هاتف دلف مطلع شده بودمیتوانست‌خود را برای پذیرفتن نمایندهٔ اووتحمیل شرایط خود مهیا کند .

۷- ازاین‌عبارت‌ممکن‌است‌چنین‌نتیجه گرفت که‌فقط‌آنچه‌در بارهٔ پریاندروتراسیبول گفته شد ازقول‌اهالی ملط‌بوده‌است، ولی‌صحیح آنست که‌آنچه نیزهردوت در بندبعدرد بارهٔ اقدامات تراسیبول نقل میکند از قول اهالی ملط بدانیم .

۲۱ـ همینکه آلیات از گفتهٔ هاتف معبد دلف مطلع شد نماینده‌ای به سرزمین ملط فرستاد وازتراسیبول واهالی ملط تقاضا کرد برای مدت زمانی که تجدید بنای معبدبطول میانجامد متارکه‌ای بین‌دوطرف برقرارشود.درهمین هنگام که‌فرستادهٔ آلیات بسوی ملط درحرکت بود ، تراسیبول که قبلا ازماجرا اطلاع داشت و میدانست که آلیات کسی نزد او خواهد فرستاد نقشه‌ای طرح کرد بدین شرح : وی امر کرد آنچه گندم در داخل شهریافت میشد ومتعلق به خود اوبا دیگران بود درمیدان شهرانباشته کنند ودستورداد که اهالی ملط در موقعی که او اشاره میکند به نوشیدن شراب بپردازند ودسته دسته شادان وخندان به دیدوبازدید هم مشغول شوند .

۲۲ـ مقصود تراسیبول ازدادن این اوامر آن بود که فرستادهٔ سارد پس از مشاهدهٔ انبوهی ازغلات ومردمی که درشادی وشعف غوطه ور بودند آنچه درملط دیده است برای‌پادشاه خود نقل کند . اتفاقاً چنین‌شد ووقتی‌فرستادهٔ ساردین‌صحنه‌سازی رامشاهده کرد مأموریتی که ازطرف پادشاه لیدی‌داشت انجام‌داد وبه‌سارد مراجعت کرد . وبطوریکه من تحقیق کرده‌ام همین امرموجب استقرارصلح شد وموجبی‌دیگربرای‌صلح وجودنداشت. آلیات‌تصورمیکرد که درملط‌قحطی‌شدید حکمفرما است واهالی این شهرخسته وفرسوده شده‌اند و درنهایت فقروعسرت زندگی میکنند . ولی وقتی فرستادهٔ او ازملط مراجعت کرد خلاف آنچه او تصورمیکرد بعرض او رسانید . بدنبال این واقعه صلحی بر‌اساس مودت واتحاد متقابل بین دوطرف برقرارشد . آلیات درآسزوس[1] بجای یك معبد دومعبدبرای آتنا بنا کرد و کمی بعد ازبیماری شفا یافت . این بود چگونگی جنگ آلیات باتراسیبول واهالی ملط .

۲۳ـ کسی که پاسخ هاتف دلف را برتراسیبول‌فاش کرد پریاندر[2] پسر کیپ سلوس[3]

۱- Assèsos

۲- Périandre

۳- Kypsélos

بود [۱]. پریاندر در کورنت [۲] سلطنت میکرد و بطوریکه اهالی این کشور نقل میکنند واهالی جزیرهٔ لسبوس [۳] نیز آنرا تأیید میکنند [۴] پریاندر درطول حیات خود ماجرائی بس شگفت وحیرت انگیز داشته است: آریون ازاهل متیمن [۵] بردوش یك نهنگ دریائی به تنار [۶] آمده بود. وی نوازندهٔ چنگ بود وباآهنگ چنگ آوازمیخواند وهیچکس براوسبقت نداشت وتا جائیکه ما اطلاع داریم نخستین کسی است که این نوع آواز سروده وآنرا نامی مخصوص نهاده [۷] و در کورنت ترنم کرده است.

۲۴- بطوریکه اهالی کورنت نقل میکنند. پس ازآنکه آریون مدتی طویل نزد پریاندر زندگی کرد به آنسوی دریاها یعنی سیسیل وایتالیا رفت ووقتی دراین دو کشورپول زیادی بچنگ آورد قصد کرد از نوبه کورنت مراجعت کند. پس، از شهرتارانت [۸] عزیمت کرد وچون بهیچکس بیش ازاهالی کورنت اعتماد نداشت با یك کشتی کورنتی که کارکنان آن نیزازاهل کورنت بودندسفر کرد. وقتی کشتی ازساحل دور شد، کارکنان آن نقشهای کشیدند که آریون را از کشتی بدریا اندازندواموالش را تصرف کنند. چون آریون ازقصدآنها مطلع شدبتضرع وزاری پرداخت وازآنها تقاضا کرد اموال اورا حفظ کنند ودست تجاوز به حیاط اودراز

۱- هردوت در بند ۲۰ قبلاپریاندر را معرفی کرده است. این توضیح اضافی دراین بندشایدبآن علت بوده است که مؤلف داستان مربوطبه آریون را ابتدا جداگانه تحریر کرده وسپس آنرا درمحل فعلی آن جای داده وسعی کرده است مطلب راباجمله «کسی که پاسخ هاتف دلف را به تراسیبول داد» بقسمت اخیر بند ۲۲ وصل کند.

۲- Corinthe

۳- Lesbos

٤- دراینجا هردوت بعقیدهٔ اهالی جزیرهٔ لسبوس بعنوان عقیدهٔ شهودی که با آریون بوده اند استناد میکند.

۵- Méthymne ـ متیمن یکی از شهرهای جزیرهٔ لسبوس بود.

٦- Ténare

۷- Dithryambes

۸- Tarente

نکنند . ولی آریون نتوانست کارکنان کشتی‌رابه‌قبول پیشنهاد خود راضی کند واینان باوتکلیف کردند که اگر خواهان آنست که قبری درخشگی برای اوبنا کنند شخصاً خـود را بقتل رساند و درغیر اینصورت در دم خود را بدریا افکند [۱] . وقتی آریون از ادامهٔ این جدال مأیوس و نا امید شد ، از ملاحان تقاضا کرد که چون در تصمیم خود راسخ اند لا اقل اجازه دهند که او قبل از خودکشی بالباس مجلل‌آوازه خوانی [۲] برقسمت عقب کشتی قـرار گیرد وآواز بخواند . ملاحان ازاینکه‌آوازبهترین خوانندهٔ جهان را خواهند شنید [۳] اظهار رضایت کردند وازقسمت‌عقب کشتی دورشدند ودروسط آن قرار گرفتند. آریون لباس خود را دربر کرد، چنگ‌خود را بدست گرفت ودرعقب کشتی‌ایستادویك آهنگ مذهبی‌هیجان انگیزراسراسر نواخت ودرپایان‌آهنگ ، باهمان وضعی که‌داشت‌بالباس‌های‌خودبدریا جستن کرد. ملاحان‌بادبان کشتی‌رابسوی کورنت کشیدند . بطوریکه نقل کرده‌اندنهنگی آریون را بردوش گرفت واورا به تنار [۴] رسانید . پس آریون قدم‌برخاك نهاد وبالباس‌بسوی کورنت شتافت وبمحض‌ورود به شهرماجراابرای‌پریاندرنقل کرد. پریاندر که‌بگفتهٔ اوباورنداشت نگاهبانانی برای‌مراقبت اوگماشت وخودمنتظرشدتا ملاحان‌ازراه برسند. همینکه‌ملاحان وارد شدندآنها را بحضور طلبید واز آنها پرسیدآیـا از آریون خبری دارند . ملاحان پاسخ دادند که او را در ایتالیا سالم دیده‌اند وآخرین بار او را در شهر

۱ـ یونانیان باستان برای کفن ودفن‌میت اهمیتی‌خاص قائل‌بودند وبهمین‌جهت‌است که‌کارکنان کشتی به آریون پیشنهاد کردند خودکشی‌کند تاآنها مقبره‌ای برای او درخشگی بنا کنند .

۲ـ دریونان‌باستان‌نوازندگان چنگ‌برای جلب کردن‌توجه مردم مانندخوانندگان امروزتوجهی خاص بـه آرایش خود داشتند . برای‌تجسم‌نمونه‌ای از این لباس وآرایش مجسمه آپولون را در موزاژت (Musagète) بایددرنظرآورد ویا بگفتهٔ شخص هردوت دربند ۱۵۲ مراجعه کرد که توصیفی‌جالب ازلباس یکی‌ازسخن سرایان یونانی کرده است.

۳ـ معلوم میشود این تبه‌کاران یونانی مردمانی خشن وبی‌ذوق نبوده‌اند !

٤ـ (Ténare)ـ برجستگی ازخاك یونان درقسمت جنوب لاکونی .

تارانت دروضعی بسیارخوب مشاهده کرده‌اند. درین هنگام آریون باهمان‌لباس که خود را بدریا افکنده بـود در برابر آنها حاضر شد. ملاحان چنان دچار وحشت وهراس شدند کـه دردم به جنایت خود اعتراف کردند. این بود آنچه اهالی کورنت ولسبوس‌نقل کرده‌اند. درتنارنیز شمایل کوچکی ازبرونزموجود است که‌آریون را بصورت مردی که بردوش یك نهنگ نشسته مجسم میکند[۱]

۲۵- آلیات پادشاه لیدی که مدتها بعد از جنگ با اهالی ملط پس از پنجاه و هفت سال سلطنت درگذشت،[۲] وقتی از آن بیماری شفا یافت دومین شخص خاندان مرمناد را با هدایائی به معبد دلف فرستاد[۳]. این هدایا که از دیگر هدایائی که باین‌معبدفرستاده‌شده دیدنی‌تراست بوسیله گلوکوس[٤] ازاهل کیوس ساخته شده بود واین مردنخستین کسی است که فن جوش دادن آهن را اختراع کرده است. این هدایا عبارت بود ازجام بزرگی ازسیم باپایه‌ای ازآهن که‌قسمت‌های آن باهم جوش داده شده بود.

۲۶- پس‌ازمرگ آلیات پسرش کرزوس که درآن موقع سی وپنج سال داشت جانشین‌اوشد. کرزوس‌ازبین اقوام یونانی‌نخست مزاحم مردم افز[٥] شد. وقتی‌اهالی

۱- تصویرآریون کـه بردوش نهنگ قرار گرفته برروی سکه هـای شهر متیمن (Méthymne) نیزمشاهده شده. شمایلی کـه هردوت بآن اشاره میکند دریکی‌از معابد پوزیدون (Poseidon) موجودبوده وپوزانیاس (جلد سوم - بند۲۵) نیزبآن اشاره کرده است؛الین (Eline) مدعی است که‌نوشته‌ای برروی آن دیده که‌عین آنرا نقل کرده است (Hist. anim. XIII, 45).

۲- فوت او بطوریقین‌بلافاصله پس‌ازپایان جنگ با اهالی‌ملط اتفاق‌نیفتاده، زیرا این جنگ که یازده سال طول کشید وفقط پنج‌سال آن درزمان‌آلیات بود درآغاز دورهٔ پنجاه وهفت سالهٔ سلطنت او بوده است‌نه‌درقسمت اخیرآن. دربارهٔوقایعی که درین‌فاصله روی داده رجوع شود به بند ۷٤ همین کتاب.

۳- پوزانیاس این هدایا را مشاهده کـرده و شرح مبسوطـی دربارهٔ آن دارد (پوزانیاس - کتاب ده - بند ۱٦)

٤- Glaucos

٥- Ephèse

افز شهر خود را درمحاصرهٔ سپاه کرزوس دیدند شهر را به آرتمیس[۱] سپردند و معبد او را با ریسمانی به حصار استحکامات شهر متصل کردند[۲] . فاصلهٔ معبد با شهرقدیم[۳] که در آن هنگام درمحاصره بوداز هفت ستاد تجاوزنمیکرد . ازاین قرار کرزوس ازبین اقوام یونانی نخست به اهالی افز حمله برد وسپس بتدریج یکی پس ازدیگری به اقوام یونی[۴] واتولی[۵] به بهانه های مختلف حمله کرد . ازآنها که میتوانست با اتهام مختصر بهانه جوئی کند چنین کرد ونسبت بآنها که ممکن بود اتهامات بزرگتری وارد کند ازاختراع بهانه‌های بزرگ خودداری نکرد .

۲۷ــ وقتی بدین ترتیب یونانیان ساکن آسیا منکوب و باجگزار شدند ، کرزوس بفکر افتاد تاوگانی ترتیب دهد وبه یونانیان ساکن جزایر نیز حمله برد . کرزوس تمام مقدمات امر را برای ساختن نیروی دریائی فراهم کرد ، ولی درهمین هنگام بیاس[۶] ازاهل پرین[۷] وبقولی دیگر پیتاکوس[۸] ازاهل میتی لن[۹] به سارد واردشد[۱۰] کرزوس ازاین شخص پرسید آیا خبرتازه‌ای دربارهٔ یونانیان دارد[۱۱] . جوابی که

۱ــ Artémis ــ آرتمیس یا مارس (Mars) خداوند جنگ وستیز بود .

۲ــ درنظر یونانیان ایجاد این ارتباط مادی بوسیلهٔ ریسمان بین معبد آرتمیس و حصار شهر درحقیقت حصار را مشمول امتیازات واحترامات معبد میکرد واستحکامات شهر مانند خود معبد مصونیت مییافت .

۳ــ شهرقدیم افز برروی دامنه تپه های جنوب کایستور (Caystors) قرار داشت . درزمان هردوت محله‌های جدیدی دردشت ، درجهت آرتمیزیون (Artémision) تأسیس شده بود وشهراز اینجانب توسعه مییافت .

۴ــ Ionie

۵ــ Eolie

۶ــ Bias

۷ــ Priène

۸ــ Pittacos

۹ــ Mytilène

۱۰ــ بیاس وپیتاکوس هردواز جمله گروه معروف «هفت نفرریش سفیدان متفکر» یونان بودند .

۱۱ــ دراین عبارت مقصود هردوت ازیونان مجموع دنیای متمدن یونان وقت بوده است که شامل تمام جزایرشرقی دریای مدیترانه میشد .

شنیدچنان بود که کرزوس دردم امرداد کارهای مربوط به ساختن کشتی ها متوقف شود . بیاس چنین گفته بود: «ای پادشاه ، یونانیان ساکن جزایر دسته دسته بخرید هزاران اسب مشغول اند وقصدآنها اینست که از راه خشکی به سارد و کشورتو حمله برند .» کرزوس که گفتهٔ اورا صحیح تصورمیکرد چنین پاسخ داد: «امیدم آنست که خداوندان این فکر رادرمغز ساکنان جزایر بپرورانند و آنها رابرانگیزد که به سرزمین لیدی بیایند وبه فرزندان لیدیها باسوارنظام خود حمله برند !» مخاطب کرزوس بوی چنین جواب گفت : «ای پادشاه ، بنظرچنین میرسد که تو ازصمیم قلب آرزومندی ساکنان جزایررا براسب های آنها درخشکی غافلگیر کنی وازین حیث حق بانواست [۱] . ولی تصور میکنی ساکنان جزایربنوبهٔ خود چه چیز آرزو دارند ؟ همینکه آنها ازقصد توبساختن کشتی وحمله از راه دریا مطلع شدنـد از خداوندان مسئلت کردند کـه چنین شود تـا لیدیها را بانتقام یونانیان ساکن خشکی کـه باسارت آنها درآمده اند در دریا غافلگیر کنند . » بطوریکه نقل میکنند ، کرزوس ازاین پاسخ بسیارخشنود شد وچنین عقیده پیدا کرد که گفتهٔ مخاطب او کاملابجا وصحیح است . بدین ترتیب به گفتهٔ اوباور کرد و فرمان داد کارهای مربوط به ساختن تسلیحات دریائی متوقف شود . این بود چگونگی عقد معاهدهٔ دوستی بین کرزوس ویونانیان ساکن جزایر .

۲۸ـ مدتی گذشت وتقریباً تمام اقوامی که دراین سوی رود هالیس سکونت داشتند باستثنای اقوام سیلیسی [۲] ولیسی [۳] باطاعت وفرمانبرداری از کرزوس تن دردادند. کرزوس غیرازاین دوقوم تمام اقوام دیگر را مطیع خود کرده بود ویاخودآنها ازاواطاعت کرده بودند واین اقوام عبارت بودند ازاقوام لیدی ، فریژی ، میزی [۴]

---

۱ ــ اهالی لیدی درزمان کرزوس ازبهترین افراد سوار محسوب میشدند (بند ۷۹ وبندهای بعد همین کتاب) .

۲ - Cilicie

۳ - Lycie

٤ - Mysie

ماریاندینی [۱]، کالیب [۲]، پافلاگونی [۳]، تراس‌تی‌نی [۴]، تراس بی‌تی‌نی [۵]، کاری [۶]، یونی [۷]. دری [۸]، ائولی [۹]، پامفیلی [۱۰].

۲۹ـ وقتی این اقوام باطاعت کرزوس تن دردادند و کرزوس آنها را به کشور لیدی ضمیمه کرد، سارد بصورت شهری ثروتمند و بارونق درآمد وتمام متفکران [۱۱] ودانشمندان یونان آن زمان هریك بنوعی [۱۲] باین‌شهرروی آوردند. یکی‌ازاین

۱- Mariandynie

۲ـ Chalybe- اکثر نویسندگان باستان برخلاف هردوت اقوام کالیب را ساکن آن سوی هالیس دانسته‌اند نه این سوی‌این رود.

۳- Paphlagonie

۴- Thrace Thyniens

۵- Thrace Bithyniens

۶- Carie

۷- Ionie

۸- Dorie

۹- Eolie

۱۰ـ Pamphylie- اقوامی که هردوت دراینجا ازآنها یادمیکندهمانهاهستند که بوسیلهٔ کرزوس یاگذشتگان اوتحت انقیاد و اطاعت لیدیها درآمده بودند. ذکر کردن نام اقوام لیدی درراس این اقوام درحقیقت ازلحاظ جغرافیائی به تکمیل فهرست اسامی این اقوام کمك میکند، لیکن بایدگفت که این فهرست کامل نیست وبسیاری ازاقوامی که هردوت درقسمت‌های بعدازآنها یاد میکنددراینجافراموش شده‌اند. برعکس، دربن‌فهرست هردوت‌ازاقوامی نظیراقوام‌تراس‌بی‌تی‌نی‌صحبت میکند که‌ظاهراً اوازآنها اطلاعی‌نداشته (کتاب‌پنجم ـ بند ۷۵). ازطرف دیگرقوم‌کالیب، که دراین فهرست ازآنهایاد شده در دیگرقسمت‌های کتاب مؤلف ذکری از آنها نیست، درحالیکه درکتاب سوم درفهرست ساتراپ‌نشین‌ها ودر کتاب پنجم ضمن توصیف سپاه خشایارشا ممکن بود بآن اشاره کند. بااین‌حال تصور نمیرود که این قسمت از کتاب هردوت متعلق به خوداونباشد وبعداز اوبر آن اضافه شده باشد.

۱۱ـ کلمات متفکران و دانشمندان دربن‌قسمت بمعنای جدی وخالی‌ازقصد تمسخر بکاربرده‌شده، درحالیکه درکتاب دوم، بند ۴۹ و کتاب چهارم، بند ۹۵ مؤلف‌این‌کلمات را بطورزننده ونیشدار استعمال کرده.

۱۲ـ ظاهراً مقصود هردوت ازبکاربردن اصطلاح «هریك‌بنوعی» اینست که‌عقلاء ومتفکرین یونانی درزمان وشرایطی مختلف به سارد عزیمت کردند، یکی‌دریك زمان و دیگری درزمان دیگر، یکی بدلیلی خاص ودیگری بدلیلی دیگر.

عقلاومتفکران سولون[1] ازاهل آتن بود. سولون که بدعوت‌اهالی آتن قوانینی برای آنها وضع کرده بود مدت ده سال از یونان دورشد. ظاهراً علت اصلی مسافرت اوحس کنجکاوی اوبود، ولی علت واقعی غیبت او ازیونان این‌بود که ناگزیر نشودبعضی‌ازقوانینی‌راکه وضع کرده بود لغو کند. زیرا اهالی آتن نمیتوانستند قوانین سولون را بدون رضایت اولغو کنند؛ چه قبلا بموجب سوگندی که با تشریفات خاص یاد کرده بودند متعهد شده بودند قوانین‌اورا مدت دەسال‌بموقع اجراء گذارند.

۳۰ـ درهرحال، یا بدلیل مذکوریا بقصد سیاحت وجهانگردی، سولون کشورخود را ترك گفت وابتدا به مصرنزدآمازیس[2] وسپس به سارد نزدکرزوس رفت[3]. در سارد کرزوس او را درقصر پادشاهی سکونت داد. دوسه روز بعد از ورود او خدمتگزاران کرزوس بفرمان پادشاه سولون را درمیان گنجینه‌ها وخزاین او گردش‌دادندوعظمت‌وتوانگری‌وثروت آنرا راباونشان‌دادند. پس‌ازآنکه سولون تفریح کنان خزاین و گنجینه‌ها را تماشا کرد، کرزوس اورا مخاطب قراردادو چنین گفت[4]: «ای میهمان آتنی من، شهرت عقل و درایت و سیاحت‌ها و جهانگردی‌های توبگوش مانیز رسیده است. شنیده‌ایم که درنتیجهٔ عشق به فضل ودانش وحس کنجکاوی زیاد در بسیاری از کشورها گردش وسیاحت کرده‌ای. بهمین جهت هوس کرده‌ام سؤالی برتومطرح کنم: آیاتاکنون کسی‌را می‌شناسی که خوشبخت ترین موجود جهان باشد؟» کرزوس از آن جهت این سؤال را

۱ـ Solon

۲ـ Amasis

۳ـ باید توجه کرد که درمدتی که قوانین‌سولون دریونان اجراء میشد، نه‌آمازیس درمصربسلطنت رسیده بود ونه کرزوس درلیدی (رجوع شودبه‌توضیح خارج ازمتن).

٤ـ درصحت مصاحبهٔ سولون و کرزوس تردید است، زیرا کرزوس در سال ۵٦۰ قبل‌ازمیلاد درلیدی به سلطنت رسید، در حالیکه سولون‌مدتهاقبل‌ازاین‌تاریخ‌درسال ۵۹٤ قبل‌ازمیلاددرآتن‌صاحب‌سمتی‌عالی بود. دراینصورت‌احتمال‌میرودموقعی که‌مؤلف به‌مسافرت طویل خودپرداخت هنوز کرزوس درلیدی به سلطنت نرسیده بوده است.

مطرح کرد که خود را خوشبخت ترین موجود جهان میدانست. ولی سولون دور از تملق گوئی و در نهایت صداقت و درستی پاسخ داد: «آری ای پادشاه، این شخص تلوس[۱] از اهل آتن است.» کرزوس که از پاسخ او متحیر شده بود دردم چنین پرسید: «بچه دلیل عقیده داری که تلوس خوشبخت ترین موجود جهان است؟» سولون پاسخ داد: «تلوس در شهری سعادتمند میزیست و صاحب فرزندانی زیبا وجوانمرد بود. او در حیات خود تولد بچه‌های فرزندان خود را مشاهده کرده و این بچه‌ها همه زنده ماندند. از حیث آنچه ما ثروت و تمول مینامیم نیز رفاه و آسایش کامل داشت و سرانجام عمر او بسیار درخشان و تابان بود. در جنگی که اهالی آتن با همسایگان خود در الوزی[۲] درپیش داشتند بدشمن حمله برد، دشمن را بعقب راند و خود نیز سربلند و مفتخر کشته شد. اهالی آتن او را بهزینهٔ خود درهمان محل که بقتل رسیده بود با احترامات و تشریفات خاص دفن کردند.»

۳۱ـ وقتی سولون سعادت و سرنوشت تلوس نامی را چنین ستود، حس کنجکاوی کرزوس تحریك شد و از او پرسید از میان مردمانی که دیده است بعد از تلوس چه کسی خوشبخت ترین مرد جهان است. کرزوس اطمینان کامل داشت که لااقل این شخص دوم خود او خواهد بود. ولی سولون چنین پاسخ داد: «کلئوبیس[۳] و بیتون[۴]. این دو نفر از اهل آرگوس[۵] و از ثروت و تمول کافی برخوردار

۱ــ **Tellos**

۲ــ **Eleusie**

۳ــ **Cléobis**

۱ــ **Biton**ــ معلوم نیست بچه دلیل کلئوبیس و بیتون در نظر سولون در درجه دوم از مردمان خوشبخت معرفی شده‌اند و حال آنکه زندگی آنها از تلوس ساده‌تر بود، چه‌حتی اگر سعادت بشر را در مرگ بدانیم، آنها از تلوس آتنی زود تر باین سعادت نائل شده بودند. شاید قصد هردوت از این طبقه بندی این بوده است که افسانهٔ دوم را با وضعی تأثر انگیزتر و سوزان در نظر مجسم کند.

۲ــ **Argos**ــ این بار سولون منتظر نمیشود که کرزوس علت اظهار عقیدهٔ او را سؤال کند، زیرا میداند که چنانچه علت را نگوید قطعاً از او سؤال خواهد شد. نتیجهٔ این نوع جوابگوئی آن بود که حیرت و تعجب نخستین که در اثر جواب سادهٔ سؤال اول به کرزوس دست داده و بصورت یك اسم کوچك و ساده بیان شده بود درمورد سؤال دوم پیش نیامد و کرزوس باخونسردی بیشتری به بقیه سخنان سولون گوش فرا داد.

بودندونیروی جسمانی زیادی داشتندوچنین است دلیل آن: هردوی آنها بطورمساوی جوایزی درمسابقه برده بودندواین داستان را از آنها نقل میکنند [۱] : دریکی از روز که اهالی آرگوس جشنی بافتخارهرا [۲] برپا کرده بودند این دوجوان مجبور بودند مادرخودرابوسیلهٔ گردونه‌ای به‌معبدمقدس برسانند [۳] ولی درموقع لازم گاوهای آنها از کشتزارمراجعت نکرده بودندوچون وقت تنگ بودونمیتوانستند منتظرشوند، آن دوجوان خود یوغ گردونه را که مادر درآن جای داشت بردوش نهادند و آنراحرکت دادند. آنان مادرخود رابفاصلهٔ پنجاه وهفتستاد با گردونه کشیدند تـا به معبد مقدس رسیدند [۴] . و وقتی این عمل شگفت وشایستهٔ تحسین انجام گرفت درحضورعبادت کنندگانی که درمعبد حاضر بودند بـا آرامشی کامل در گذشتند [۵] . درموردآنان خداوندآشکارا ثابت کرد کـه برای انسان مرگ از زنده‌بودن بهتراست. [۶] اهالی آرگوس گرد دوجوان حلقه زدند ونیروی جسمانی آنان را تحسین کردند و مادر آنان را بداشتن چنین فرزندانی تهنیت گفتند. مادر که ازعمل فرزندان‌خود وتمجیدی که مردم ازآنان میکردند بوجد آمده بود دربرابرمجسمهٔ خداوند ایستاد وازالهه مسئلت کرد که بهترین چیزی کـه

۱ـ قصه هردوت ازافسانه‌ای که ازدهان سولون نقل میکند اینست که زوربازو و قدرت جسمانی کلئوبیس وبیتون‌را مجسم سازد وآنچه دربارهٔ زهدوتقوی ومحبت فرزندی آنها گفته درحقیقت زائداست. تحسین واعجابی که‌مؤلف برای‌آنها قائل است بیشتر برای اعمالی‌است که ازآنها سرزده ، نه برای‌آنچه قادر وطالب انجام‌آن بوده‌اند .

۲ـ Héra ـ هرا یکی از خدایان یونان باستان است .

۳ـ مادرآنها اززنان روحانی وابسته به ربة‌النوع «هرا» بود .

٤ـ این‌معبدهمان‌معبدمعروف هرایون(Héraion) است که‌سرراه‌می‌سن(Mycène) بنا شده بود .

۵ـ بطوریکه این‌افسانه حاکـی است تلوس وکلئوبیس وبیتون هرسه سرنوشتی سعادتمندداشتند. قصدسولون ازبیان‌این دوحکایت مجسم کردن‌نکته‌ایست که درپایان‌سخن بآن اشاره خواهد کرد ، چه بعقیده اوشرط لازم برای‌اینکه بتوان کسی‌را سعادتمندخواند اینست که «سرانجام‌کاراوسعادتمند» باشد .

٦ـ زیرا در غیر اینصورت جوانمردی این دو جوان را خداوند بـا مرگ ملایم و آرام پاداش نمیداد .

بشر ممکن است بچنگ آورد به فرزندانش کلئوبیس وبیتون که اورا چنین غرق افتخار کرده بودند اعطاء کند [۱]. پس ازدعای مادروانجام مراسم قربانی وضیافت، دوجوان درمعبد الهه بخواب رفتند ودیگر برنخاستند ودرهمانجا در گذشتند. اهالی آرگوس دو مجسمه از آنان ساختند و بعنوان مجسمه مردانی نیکوکار و جوانمرد به معبد دلف هدیه کردند [۲].

۳۲ـ بدین ترتیب سولون مقام دوم سعادت وخوشبختی را به کلئوبیس وبیتون نسبت داد. پس کرزوس خشمگین شد وچنین سؤال کرد: «ای میهمان آتنی من، آیا توخوشبختی مارا آنقدرنا چیز تصورمیکنی که حتی ما را شایسته برابری بااین افراد ساده نمیدانی؟» سولون پاسخ داد: «کرزوس، تودربارهٔ افراد بشراز کسی استفسارمیکنی که حتی خداوندان را منبع رشک و حسد میداند ومعتقد است که آنان نیز سرچشمه اختلالند. انسان در طول یك عمر، ممکن است خیلی چیزها که خواهان آن نبوده است مشاهده وتحمل کند. من طول حیات یك فرد بشررا درحدود هفتاد سال میدانم [۳]. چنانچه ازماههای ضمیمه [۴] صرفنظر کنیم، این هفتاد سال

۱ـ دراینجا این سؤال مطرح میشود که مقصود هردوت از «او» درعبارت اخیر کیست، آیا مقصود الهه است که غرق افتخار شده یا مادردوجوان؟ تصور میرود مقصود هردوت الهه است، چه محرك کلئوبیس وبیتون دراین عمل نیکوآن نبود که مادرخود را ازرنج راه رستگار کنند، بلکه قصدآنها بیشتراین بود که این زن روحانی که از زنان روحانی وابسته به الهه هرا بود بتواند وظیفهٔ مذهبی خود را بموقع انجام دهد.

۲ـ این دومجسمه که از آثارقرن ٦ قبل ازمیلاداست امروزدرموزهٔ دلف محفوظ است.

۳ـ درقطعاتی که از آثار سولون باقی مانده، همه جا سولون عدد هفتاد وهشتاد را بعنوان «اندازهٔ خوب» معرفی میکند.

٤ـ برای درك مفهوم این اصطلاح باید بخاطر آورد که اساس سال یونانی برحرکت ماه استواربود وسال یونانی شامل دوازده ماه بود که هریك ازماهها یك درمیان سی روز وبیست ونه روزداشت. دراینصورت جمع روزهای سال سیصد وپنجاه وچهار یعنی یازده روز کمتراز سال شمسی میشود. یونانیان برای رفع این مشکل هردوسال یك ماه اضافی برماههای سال میافزودند که به «ماه ضمیمه» معروف شد. مقصود آنها ازاین عمل آن بود که بعدازگذشت مدتی ارتباط ماهها وفصول سال بکلی بهم نخورد. درقرن پنجم میلادی یونانیان برای رفع این اشکال متوسل به راههای دیگری شدند که ذکر آن دراینجا ضروری نیست.

بیست‌وپنج‌هزارودویست‌روزمیشود. اگر بر سال‌هایك‌درمیان‌یك‌ماه‌بیفزائیم‌تادورهٔ فصل‌هاباسال‌تطبیق کندوهرفصل‌در موقع‌مناسب‌شروع شود، درطی‌هفتاد سال‌عدهٔ ماه‌های اضافی‌به سی‌وپنج خواهد رسید که جمعاً هزاروپانصد روزمیشود . بدین ترتیب هفتاد سال شامل بیست وشش هزار و دویست وپنجاه روز میشود وبا این حال حوادثی که در یکی از این روز ها روی میدهد هرگز با حوادث روز دیگرشبیه نیست [۱] . دراینصورت ، ای پادشاه ، سرنوشت بشرجزسلسله زنجیری ازخوشبختی وبدبختی چیز دیگری نیست . بطوریکه من مشاهده میکنم ، تو مالك ثروتی سرشارهستی وبرعده‌ای‌زیاد ازرعایای‌خود سلطنت داری. ولی‌نسبت بآنچه ازمن سؤال میکنی ، من اکنون نمیتوانم بتوپاسخ گویم وباید قبلاً بدانم که توعمرخود را با نیکبختی و سعادت بپایان رسانده‌ای [۲] . زیرا هرگزمسلم نیست که مردی توانگروثروتمند از کسی که خرج خود را روزانه درمیآورد خوشبخت‌تر وسعادتمندترباشد ، مگراینکه خوشبختی وسعادت تاآخرین روز حیات با اوهمراه باشد واوعمرخود را درمیان سعادت و خوشبختی کامل بپایان رساند . بسیاری ازمردم توانگر که تمولی سرشار دارند از سعادت وخوشبختی بی بهره‌اند ، درحالیکه بسیاری از مردم که توشهٔ نا چیزی دارند ، از سعادت و خوشبختی خود راضی وخرسندند . مردی که تمول زیاد دارد ولی‌ازسعادت بی بهره است برمردی که سعادتمند است فقط دوامتیاز دارد ، درحالیکه مرد سعادتمند امتیازات بیشتری‌نسبت به مرد توانگربی‌سعادت دارد . مرد اول‌برای

۱ــ این‌عبارت انعکاسی‌ازعقیدهٔ هراکلیت (Héraclite) ازاهل‌افز(Ephèse) بوده است که درحدودنیم‌قرن قبل‌ازهردوت متفکرفیزیکی‌تغییر شکل عمومی وحرکت عمومی را ابتکار کرد وبرای اولین‌بار گفت که «همه چیزدرحال حرکت است وما دوبار دریك‌رود نمیتوانیم استحمام کنیم . »

۲ــ این عبارت تظاهری است ازطرز تفکری که بطورمکرر درآثار نویسندگان یونان باستان مشاهده میشود ؛ ازین قبیل است‌آخرین مصرع آهنگ اودیپ (Oedipe) پادشاه که چنین میگوید : «هیچ‌موجود فناناپذیررا قبل‌ازاینکه عمرش بدون‌تحمل‌مصائب ودشواریها بپایان رسد خوشبخت قضاوت نکنیم . »

رفع تمایلات خود وتحمل مصائب بزرگ وسایل بیشتری دارد [۱]، درحالیکه مرد دوم نسبت به مرد اول مزایای زیر را دارا میباشد: اگر آنقدر ثروت وتمول ندارد که برفع امیال خود بپردازد ومصائب بزرگ رامتحمل شود بخت مساعدش او را ازاین مصائب درامان خواهد داشت؛ اوبه ضعف مزاج وبیماری‌ها مبتلا نمیشود وازبدی‌ها درامانست [۲]. خود اندامی زیبا دارد وفرزندانش نیز زیبا هستند. اگر چنین شخصی علاوه براین مزایا پایان عمررا نیز در نیکبختی بگذراند اوهمان کسی است که تودرجستجویش هستی ومیتوان او را مردی خوشبخت وسعادتمند نامید؛ بااین‌حال، تا اودرحیات است باید صبر کرد ونمیتوان اورا مردی خوشبخت خواند وفقط میتوان گفت که اومردی است که سعادت باولبخند میزند. همانطور که یك کشور نمیتواند بتنهائی تمام احتیاجات خود رارفع کند، یك فرد بشر نیز نمیتواند ازتمام مزایائی که بآن اشاره کردم برخوردارباشد. کشوری که صاحب چیزی معین است، چیز دیگری رافاقداست، وبهترین کشورجهان آنست که‌خود بیش‌ازدیگران داشته‌باشد. بهمین ترتیب، هیچ فرد بشر بتنهائی نمیتواند بخود اکتفا کند؛ اگرمالك چیزی است، چیز دیگری را فاقد است. بنظر من ای پادشاه، آنکس را میتوان خوشبخت وسعادتمند دانست که درحیات خود مالك اموال زیاد باشد ولی عمرخودرا نیز باآرامش‌وسکون بپایان رساند. درهرچیز باید سرانجام آنرا درنظر گرفت وملاحظه کرد که پایان آن چگونه‌است. چه‌بسا مردمانی که زمانی تقدیر روی سعادت بآنها نشان داده ولی بعد وضع آنها را

۱ــ مقصود اینست که بکمك ثروت خود میتواند رفع‌هرگونه خسارت ازخود بکند واگراین امتیاز را باامتیاز دوم که رفع‌تمایلات است جمع کنیم دوامتیازی که سولون به مردتوانگری‌سعادت نسبت میدهد روشن میشود.

۲ــ مفهوم اصطلاح «بدیها» تا اندازه‌ای مبهم است. شاید مقصودهردوت از این کلمه اشاره به‌تمام بدبختی‌ها ومصائب بشری‌است، صرفنظرازضعف مزاج وبیماریها که‌قبلا بآن اشاره کرده‌است.

بکلی دگرگون کرده است.» [1]

۳۳ـ حدس من آنست که این سخنان سولون بر کرزوس خوش نیامد وچون او را شایستهٔ احترام ندانست او را مرخص کرد، چه درنظراوبی اعتنائی بـه مال دنیا ودرهرچیز انتظار پایان آنرا کشیدن وبه سرانجام امر نظر داشتن کاری عبث و ابلهانه بود.

۳۴ـ پس ازعزیمت سولون، انتقام الهی بیرحمانه بر کرزوس فرود آمد، ومن تصور میکنم علت آن بود که اوخود را سعادتمندترین فرد بشر تصور کرده بود: کمی بعداز رفتن سولون شبحی درخواب بطور آشکار وصائب مصائبی کـه بزودی در بارهٔ پسرش میبایست متحمل شود براوفاش کرد. کرزوس دوفرزند داشت. یکی از آنها علیل یعنی لال و کربود، درحالیکه دیگری ازبسیاری لحاظ درجمیع امور ازجوانان هم سن خود پیش بود. این پسر آتیس [2] نام داشت. شبح در خواب بـر کرزوس فاش کرد که آتیس بواسطهٔ جراحاتی که ازنوك خنجربراو وارد خواهد شد ازبین خواهد رفت. همینکه کرزوس ازخواب چشم گشود، دراندیشهٔ این خواب شد؛ ازترس اینکه مبادا این خواب تحقق یابد پسرخود را مجبور کرد ازدواج کند. [3] معمول چنین بود که آتیس فرماندهی لیدیها را درجنگ بعهده میگرفت؛ ولی کرزوس ازین زمان ببعد اورا برای انجام این وظیفه نفرستاد وامر کرد که

۱ـ درمقابل اصرارو ابرام برمدعای کرزوس که خود را خوشبخت ترین مرد جهان میدانست سولون دربیان پیچیده‌ای برروی سه مطلب تکیه میکند: ۱ـ نخست آنکه وضع افرادبشر بی ثبات است وسعادت امروزممکن است روزدیگر به فلاکت و بدبختی مبدل شود. برای قضاوت دربارهٔ حیات یك فردباید صبر کردتا عمراوپایان رسد ومادام که زنده است نمیتوان گفت سعادتمند است یابدبخت. ۲ـ ثروت وتمول ملاك سعادت وخوشبختی نیست. ۳ـ یك فرد نمیتواند واجد همه چیز باشد.

۲ـ Atys

۳ـ این تدبیرشاید بآن‌جهت بود که آتیس درخانه بماند و کمتربا خطرروبرو باشد. شاید هم قصد کرزوس از این عمل این بوده است که چون آتیس محکوم بـه زوال نزدیك بود برای جلوگیری ازخاموش شدن نسل خود قبل ازمرگ اوصاحب نواده‌ای شود.

خنجرها ونیزه‌ها ودیگراسلحه‌های نظیرآن که درجنگ بکارمیرود ازخانه‌ها بیرون‌آورند ودرمحلی انبار کنند تا یکی ازآنها که معمولاً بدیوار میآویختند برروی پسرش نیفتد.

۳۵ـ هنگامی که مراسم ازدواج این پسردرسارد برگزارمیشد، مردی‌تیره بخت که دستانی‌آلوده وناپاك داشت باین شهروارد شد. این مرد از مردمان فریژی واز خانواده سلطنتی بود[۱]. او درکاخ کرزوس حاضرشد وتقاضا کرد طبق‌آداب و رسوم‌آن کشوراوراغسل‌تهذیب کنند. مراسم غسل‌تهذیب لیدیها تقریباًشبیه‌همین مراسم دراجتماعات یونانی‌است. کرزوس‌اوراتهذیب کرد وپس‌ازانجام این‌مراسم باین عبارت از او پرسید چه کسی است و از کجا میآید: «ای خارجی کیستی واز کدام قسمت فریژی[۲] به خانهٔ من روی آورده‌ای و کدام زن یا مردی را کشته‌ای؟» خارجی‌پاسخ‌داد: «ای‌پادشاه، من آدراست[۳] نام دارم وپسر گوردیاس[۴] پسرمیداس میباشم[۵]. من برادرخود را بدون قصد وعمد بقتل رسانده‌ام واکنون که ازپدر رانده واز همه چیزساقط شده‌ام بدرگاه تورروی آورده‌ام.» کرزوس چنین پاسخ داد: «توازمردان خانواده‌ای هستی که دوستان ما هستند واکنون نیزدر کشور دوست میباشی[۶]. دراینجا اگردرخانهٔ من‌بمانی چیزی کم نخواهی داشت، فشار بدبختی تو سبك تر خواهد شد و از مزایای بیشتری بر خوردار

۱ـ بدیهی‌است قصد هرودت این نیست که این‌شخص ازخانواده سلطنی فریژی در زمان کرزوس بوده‌است، چه‌دراین‌زمان فریژی به‌لیدی ملحق شده‌بود.

۲ـ ظاهراً کرزوس از لباس وطرز سخن گفتن آدراست پی برده بود که‌او بایداز اهل فریژی باشد.

۳ـ Adraste

۴ـ Gordias

۵ـ Midas ـ گوردیاس ومیداس از خاندان سلطنتی فریژی یکی پس از دیگری سلطنت کردند (بند ۱۴مین کتاب)

۶ـ ظاهراً لیدیها پس‌ازتسخیرفریژی باخاندان سلطنتی این کشور رفتاری‌دوستانه درپیش گرفتند.

خواهی بود . »

۳۶ـ از آن پس آدراست درقصر کرزوس اقامت گزید . در آن زمان در کـوه المپ واقع درمیزی [۱] گفتاری‌عظیم‌پیدا شده‌بود [۲] که ازاین کوه خارج میشد و مزارع اهالی میزی را خراب میکرد . بارها اهالی میزی‌برای زورآزمائی‌باآن حیوان رفته بودند ولی بجای اینکـه باو آسیبی رسانند خود ازجانب او آسیب دیده بودند،سرانجام‌آنان کسانی‌بنزد کرزوس‌فرستادندوبوی‌چنین گفتند: «ای‌پادشاه، درسرزمین ما گفتاری بزرگ پیدا شده که مزارع ما را ویران میکند . باوجود کوششی که بکار برده‌ایم تاکنون نتوانسته ایم براوچیره شویم. استدعای‌ما آنست که فرزندت را باتفاق‌چند تن از جوانان برگزیده وسگان زبده باماهمراه کن تاسرزمین‌خویش‌راازمزاحمت‌این گفتار آسوده کنیم.»این‌بودتقاضای‌فرستادگان اهالی میزی . کرزوس کـه خواب خود را بخاطر داشت بآنان چنین پاسخ داد : «ازپسرمن دیگرصحبت نکنید، من‌نمیتوانم اورا باشما بفرستم، زیرا اوبتازگی ازدواج کرده‌ودراین موقع بکارهای ازدواج خود مشغول است . ولـی جمعی از برگزیدگان اهالی لیدی را با تجهیزات کافی شکارگاه خواهم فرستاد وبآنها صریحاً امرخواهم کرد که باتمام قوا برای‌دفع‌حیوان وحشی‌بشما کمك کنند.» چنین بود جواب کرزوس .

۳۷ـ فرستادگان میزی‌ازپاسخ اوراضی‌بودند ، ولی‌دراین‌هنگام فرزند کرزوس که از تقاضای‌آنان مطلع شده بود بی خبروارد شد و چون کرزوس از فرستادن او بهمراهی‌آنان امتناع‌داشت خطاب‌به پدرچنین گفت : «ای‌پدر، در گذشته که‌من غالباً به شکار وجنگ میرفتم بهترین وشریف ترین شهرت هـا دربارهٔ من برسر

۱ـ Mysie

۲ـ درافسانه‌های یونانی از گفتار بعنوان مخوف ترین‌حیوان وحشی‌بطورمکرریاد شده وغالباًاین‌حیوان راوسیلهٔ خشم‌خداوندی‌معرفی کرده‌اند ازین‌قبیل‌است گفتاراریمانت (Erymanthe) و گفتار کالیدون (Calydon) و گفتاری که به آدونیس (Adonis) آسیب رسانید .

زیانها بود [1]. اکنون بدون اینکه من بزدلی وبی‌حالی‌ازخودبروزداده باشم مرا از هردوی آن محروم میکنی ، پس من با چه روئی میتوانم در میدان شهر رفت و آمد کنم ؟ درنظراهالی شهرحالت چگونه شخصی را خواهم داشت ؟ زنی که بتازگی انتخاب کرده‌ام دربارهٔ من چه تصورمیکند وفکرمیکند با چگونه شخصی باید زندگی کند ؟ [2] یا بگذارمن باین شکارعزیمت کنم ویا بادلائل‌قانع کننده بمن ثابت کن که ترتیبی که توخواهان آن هستی بصلاح من است . »

۳۸ـ کرزوس پاسخ داد : « فرزند من، اگرمن‌با توچنین رفتار میکنم علت‌آن‌نیست که ترا ترسویافته‌ام یا چیزغیرعادی دیگری درتودیده‌ام . علت‌آنست که شبحی درخواب درنظرم‌جلوه کرده وبمن‌خبرداده که تومدتی کوتاه زنده خواهی بودو نیش‌خنجری به حیات توخاتمه خواهد داد . بعلت این خواب بود که ازدواج‌تو را باشتاب‌ترتیب دادم وبعلت همین خواب است که اکنون تراازعزیمت‌باین‌شکار منع میکنم . من احتیاط میکنم شاید بتوانم تا خود زنده ام ترا از چشیدن این سرنوشت‌معاف دارم. [3] تویگانه وتنها فرزندمنی ، زیرا فرزند دیگری کـه علیل و کراست برای‌من‌درحقیقت وجود ندارد . »

۳۹ـ جوان چنین پاسخ داد : « ای‌پدر، اگرچنین‌خوابی دیده باشی، ازاینکه رعایت احتیاط دربارهٔ من میکنی گله‌ای‌ندارم . ولی نکته‌ایست که توبدان توجه‌نداری

۱ـ شکارحیوانات وحشی بزرگ درنظرمردم باستان یکی‌ازخطرناک ترین‌عملیات بود ودرردیف زورآزمائی درجنگ محسوب میشد .

۲ـ معلوم میشودآنطور که کرزوس انتظار داشت ازدواج‌آتیس چندان تأثیری در اونکرده‌بود. ازدوحال خارج‌نیست: بازنی که کرزوس برای فرزندخود انتخاب کرده‌بود بود یک‌زن خانه‌نشین وآرام نبود ویا ازنوع سختانی که‌آتوسا (Atossa) با داریوش در میان‌میداشت اونیز با شوهرخودهم‌منزل‌ودربستردرمیان‌میگذاشت (کتاب‌سوم ـ بند۱۳۴)

۳ـ معلوم میشود کرزوس چندان امیدوار نبود که بتواند فرزند خود را ازچنگال تقدیروسرنوشت برهاند و بهمین‌جهت با آتیس‌طوری‌سخن‌میگوید که معلوم است نسبت‌باین امراطمینان ندارد وباخودبستگی‌ناشیانه‌ای میکوشد فقط‌تامدتی که خود زنده است‌فرزند خود را ازتحمل‌این سرنوشت شوم معاف کند .

وبعلت توجه نکردن باین نکته معنای خواب برتو مجهول میماند وحق اینست که من این نکته را برتوروشن کنم. توخود میگوئی که درخواب دانسته‌ای که من ازنیش خنجری کشته خواهم شد ولی آیا کفتاردست دارد ؟ آیا مسلح بـه خنجراست که تواز آن بیم داری ؟ اگردر خواب دیده بودی کـه من از ضربت دندان یا چیزی نظیر آن خواهم مرد، دراینصورت حق‌داشتی کـه چنین رعایت احتیاط کنی . ولی‌تو درخواب دیده‌ای که من بانیش خنجراز‌پا درخواهم‌آمد و وچون دراین شکار ما بامردمان نخواهیم جنگید، پس‌مراآزاد گذار که‌بـا آنها عزیمت کنم . »

۴۰ـ کرزوس پاسخ داد : « بااین تفسیر که ازخواب من کردی وسیله‌ای برای‌قانع کردن من یافتی. وچون‌بااستدلال تو قانع شدم عقیده‌ام را تغییر دادم وبتواجازه میدهم باین شکارعزیمت کنی . »

۴۱ـ پس‌ازاین‌سخن، کرزوس کس‌بدنبال آدراست‌ازاهل‌فریژی‌فرستادواورابحضورطلب کرد، ووقتی‌آدراست‌حاضرشدباوچنین گفت: « آدراست، توبا نگون‌بختی‌مولمی روبرروبودی که من‌بخاطر آن بتوسرزنشی‌نمیکنم.درآن وقت که تودچارچنین نکبت‌بودی‌من‌ترا‌تهذیب کردم‌ودرخانه خودمنزل دادم‌واکنون‌نیز همچنان‌ترادر خانهٔ خودنگاهمیدارم‌ومخارج‌تراهمچنان‌بعهده‌دارم.امروزبایدخدمتی که‌من‌بتو کردم باخدمتی‌جبران کنی. من‌مایلم که‌تومحافظ‌فرزندمن‌باشی‌اوبشکارمیرود،تو باید مراقب باشی که درراه‌تبه‌کاران‌درجستجوی ارتکاب جنایتی شما را غافلگیر نکنند وآسیبی بشما وارد نسازند [۱]. ازطرف دیگری تونیزوظیفه داری کـه هر جاممکن‌باشدباشهامت‌بکارهای بزرگ‌دست‌زنی‌وخودنمائی کنی‌تأمل‌جایزنداری

۱ـمقصود کرزوس‌حملهٔ‌مسلح راهزنان‌وقطاع‌الطریقانی‌بود که‌درجاده‌های‌بزرگ بقتل وغارت مسافرین مشغول بودند . معلوم نیست‌با پیش‌بینی احتمال‌چنین حمله‌ای‌چگونه کرزوس اجازه میدهد فرزندش باین‌شکارخطرناك عزیمت کند ، چه مراقبت آدراست تأثیری درجلوگیری ازحدوث چنین واقعه‌ای نداشت .

و عزیمت کنی ، زیـرا سنت پدرانت چنین اقتضا دارد وعلاوه بر آن تـو مردی نیرومند وقوی‌هستی[۱] .»

۴۲ـ آدراست پاسخ داد : «ای‌پادشاه ، درحال عادی من هر گزحاضر به مداخله در چنین نبردی نخواهم بود ، زیرا با بدبختی هائی کـه گریبانگیر منست شایسته‌نیست که خود را در جمع مردانی که بامن هم سن ولی خوشبخت و سعادتمند هستند وارد کنم . من چنین میلی ندارم وبدلایل زیاد از اقدام بچنین عملی‌خودداری خواهم کرد . ولی‌اکنون که توازمن‌چنین میخواهی وبایدوسیلهٔ رضایت‌خاطر ترا فراهم کنم وجبران‌احساسات ترا باعملی‌نیك انجام دهم، آماده‌ام آنچه دستوردهی انجام دهم . توامر میکنی که مراقب فرزندت باشم ، اطمینان داشته باش تـا آنجا که از یك مراقب و نگهبان ساخته است او صحیح و سالـم مراجعت خواهد کرد . »

۴۳ـ آدراست به کرزوس چنین پاسخ داد و آنگاه باعده‌ای از جوانان بر گزیده و سگان زبده حرکت کردند . همینکه به کوه های المپ رسیدند شکارچیان بـه جستجوی‌حیوان مشغول شدند ووقتی‌آنرا یافتند از هرسو آنرا محاصره کردند وبسوی‌آن نیزه وخنجر پرتاب کردند . دراین‌موقع همان خارجی که‌آدراست نام داشت[۲] و کرزوس او را بعلت قتلی کـه مرتکب شده بود تهذیب کرده بود خنجری‌بسوی کفتار افکند که‌خطارفت‌وبجای کفتاربه‌فرزند کرزوس‌اصابت کرد. بدین ترتیب‌فرزند کرزوس ازضربت‌خنجرازپادر آمدوخواب کرزوس‌تحقق یافت یکی‌از همراهان‌با شتاب به سارد رفت تااین‌خبررا بـه کرزوس‌برساند. همینکه او به‌ساردواردشد ماجرای شکاروسرنوشت فرزند کرزوس را برپادشاه فاش کرد.

۱ـ مقصود کرزوس‌اینست که آدراست بابرانگیختن‌حس‌خودنمائی‌وانجام‌وظیفه‌ای خطیرخود را از بدبینی ویأس وناامیدی شدید که باآن دست بگریبان بود نجات دهد .

۲ـ آدراست درزبان یونانی بمعنای «اجتناب ناپذیر» است. دراین موقع که‌خواب کرزوس بصورتی اجتناب ناپذیرتحقق میبافت کرزوس‌تازه متوجه ارتباط نام این‌خارجی باسرنوشت شوم فرزند خود میشد .

۴۴- کرزوس ازشنیدن خبر مـرگ فرزنـد خـود چنان اندوهگین‌شد کـه نالـه وزاری سر داد. انـدوه او بیشتر از ایـن بود که فرزنـدش بدست همان کسی بقتل رسیده بود که خود اورا بعلت قتلی که مرتکب شده بود تهذیب کرده بود. وقتی‌اندوه ورنج اوبمنتهای شدت رسید زوس[1] خداوند غسل وتهذیب رابشهادت طلبید وظلمی راکه آن‌خارجی باو روا داشته بود براو اعلام کرد. اوزوس را که خداوندخانواده ومحبت ودوستی‌نیز میدانست باین نام طلب کرد. اوبعنوان خداوند خانواده به زوس‌متوسل‌شد، زیرا مردخارجی را درخانهٔ خود پذیرفته بود وبدون علم واطلاع براینکه اوقاتل پسرش خواهد بود ازاونگهداری کرده بود. ونیززوس را بعنوان خداوند دوستی ومحبت‌بخاطر آورد، زیرا اوخارجی را برای مراقبت ونگهبانی آتیس با اوهمراه کرده بود، درحالیکه هم اوبدترین دشمن فرزنداوبوده است.

۴۵- کمی‌بعد اهالی لیدی جنازهٔ آتیس را بحضورپادشاه‌آوردند. بدنبال‌آنها قاتل وارد شد، دربرابر جنازه ایستاد‌،دست های خود را بسوی کرزوس بگسترد، خود را بوی تسلیم کرد واز اوخواست تا اورا دربرابر نعش فرزندش‌قربانی کند. اونخستین واقعهٔ تیره بختی‌خود رابیاد پادشاه آورد و گفت چون بعد از ارتکاب قتل نخستین تهذیب شد واکنون قاتل کسی شده کـه او را تهذیب کرده است، ادامهٔ زندگی براوغیر ممکن است. وقتی کرزوس این سخنان را شنید با اینکه با شدید ترین‌مصائب خانوادگی روبرو بود، نسبت به سرنوشت آدراست برقت وترحم‌آمد وچنین گفت: «ای میهمان من، چون توخـود را بمرگ محکوم میکنی، من ازتو کمال رضایت دارم. در حقیقت علت تیره بختی من تو نبوده‌ای زیرا‌تو‌بدون‌قصدواراده‌فقط‌وسیلهٔ‌انجام‌آن‌بوده‌ای[2].تصورمیکنم‌مسبب‌این‌تیره‌بختی یکی ازخدایان وشاید آن خدائی بوده است که مدتها قبل ازحدوث این واقعه

۱- Zeus -زوس یاژوپیتر

۲- در زمان کرزوس وهردوت از لحاظ حقوقی و تأثیر مجازات در ارتکاب جرائم اختلاف زیادی بین جرم عمد وغیرعمد موجود بود.

را برمن‌فاش کرده بود .» کرزوس بطرزی شایسته وباشکوه تشییع جنازهٔ فرزند خود را ترتیب داد . واما آدراست پسر گردیاس، پسرمیداس که قبلا برادرخودرا کشته بود وسپس بقتل تهذیب کنندهٔ خود دست زده بود [1] وقتی آرامش وسکون گرد آرامگاه فرزند کرزوس مستقرشد، چون خود را نگون بخت‌ترین فردبشر تشخیص داد خود را بدست خود بروی قبر آتیس قربانی کرد.

۴۶ـ کرزوس مدت دوسال بعد ازمرگ فرزند خود با اندوه وتأثر بسربردودراین مدت بکاری دست نزد . درهمین مدت امپراتوری آستیاژ پسر سیاکزار بدست کوروش پسر کامبیز سرنگون‌شد وکارپارس‌ها بالا گرفت [2]. این‌واقعه به عزاداری کرزوس خاتمه داد واو را سخت مضطرب کرد . آیا او میتوانست قبل ازآنکه پارس‌ها قدرت‌بیشتری یابند توسعهٔ آنان را متوقف کند ؟ همینکه کرزوس در این اندیشه شد با هاتف معابد دلف و لیبی بمشورت پرداخت و فرستادگانی بنواحی مختلف فرستاد . بعضی به معبد دلف وبرخی‌به آبه [3] واقع در سرزمین فوسه و عده‌ای دیگر بــه دودون [4] رفتند. و نیز فرستادگانــی بــه زیارتگاه آمفیارائوس [5] و تروفونیوس [6] وحتی به کشور ملط به آرامگاه برانشید [7] اعزام

۱ـ درحقیقت بهتر بود گفته شود که بقتل فرزند تهذیب کنندهٔ خود دست زده بود . ظاهراً هردوت قتل‌پسر را باقتل‌پدربرابردانسته ونظیراین اشتباه را دربند ۲۱۴هنگامی که تومیریس (Tomyris) کوروش را قاتل‌فرزند خود اعلام میکند تکرار کرده است.

۲ـ کوروش درفاصلهٔ سالهای ۵۵۰ تا ۵۴۷ قبل ازمیلاد سلطهٔ خود را برسراسر کشورماد توسعه داد .

۳- Abai

۴ ـ دودون (Dodon) در اپیر واقع و محل یکی از هاتف های خداوند زوس (ژوپیتر) بود .

۵ـ Amphiaros– این معبدهمان معبد معروف اروپوس (Oropos) وشایدیکی‌از معابدشهر تب (Thèbes) بوده‌است (هردوت‌ـ کتاب هشتم‌بند۱۳۴)

۶ـ Trophonios– این معبد در لوباده (Lebadée) واقع در بئوسی (Béotie) بود .

۷- Branchides

شدند[۱] . چنین بود هاتف‌های یونانی که کرزوس با آنها بمشورت پرداخت. ولی او کسانی نیز به لیبی[۲] و زیارتگاه آمون[۳] فرستاد . قصد کرزوس از اعزام این فرستادگان این بود که قبلا علم و دانش هاتف‌ها را آزمایش کند تا چنانچه آنها را قادر به پیشگوئی حقایق یابد بار دیگر کسانی بنزد آنها فرستد و از آنها در بارهٔ جنگ با پارس‌ها مشورت کند .

۴۷ـ کرزوس که عده‌ای از لیدی‌ها را برای آزمایش خداوندان فرستاده بود بآنها چنین دستور داده بود : از روز حرکت از شهر سارد باید حساب روزها را داشته باشند . در صدمین روز باید با هاتف معابد مشورت کنند و از آنها بپرسند که « کرزوس پسر آلیات و پادشاه لیدی در آن هنگام بچه کاری مشغول است؟ » آنگاه جواب هریك از آنان را نوشته و بتصدیق رسانند و برای او آورند[۴] . از پاسخ هاتف معابد غیر از پاسخ هاتف معبد دلف اطلاعی در دست نیست . ولی در دلف ، همینکه فرستادگان لیدی برای مشورت با خداوند بداخل معبد رفتند و سؤالی را که دستور داشتند مطرح کردند هاتف معبد جواب خداوند را بصورت شعری شش

۱ـ دراین جا هردوت هاتف معابد معروف یونان باستان را نام میبرد و از جملهٔ آنها هاتف معبد دلف است که شهرت زیادی داشت . این نقطه در دنیای باستان محل اجتماع زائرین یونانی وغیر یونانی بود که دسته دسته از نقاط مختلف برای مشورت با خدایان میشتافتند . دلف نقش مهمی در سیاست یونان بازی کرد وجواب هاتف آن غالباً بقیمت هدایای گزاف خریداری میشد (هردوت ـ کتاب ششم ـ بند ۶۶) . در آبه (Abae) واقع در سرزمین فوسه نیز هاتفی از آپولون وجود داشت. در دودون (Dodone) واقع در اپیر (Epire) معبدی از زوس موجود بود و درهمین محل درختان بلوط مقدسی بود که صدای برگ آنها نشانهٔ ابراز ارادهٔ خداوندی بود . هاتف آمفیارائوس در اوروپوس (Oropos) قرارداشت وهاتف تروفونیوس در لباده (Lebadée) واقع در بئوسی بود . براندیشید نام خانوادهٔ چوپانی بود که در دیدیم (Didyme) واقع در نزدیکی ملط خدمت یکی از معابد آپولون را بعهده داشت. هاتف ژوپیتر آمون (Jupiter-Ammon) که درسرزمین وحشیان (یعنی خارج از یونان) یعنی در صحرای لیبی واقع شده بود ودر یونان شهرتی زیاد داشت .

۲ـ مقصود از لیبی قاره افریقا است ۳ـ Ammon

٤ـ در بعضی از معابد کارکنان معبد پاسخ هاتف را مینوشتند ولی بطوریکه در بند ۱۳۵ از کتاب هشتم مشاهده خواهد شد در بعضی معابد دیگر چنین رسمی معمول نبود .

بندی چنین اعلام کرد :

«من عدهٔ شن‌ها ووسعت درياها را ميدانم ، »

«من سخنان لال را میشنوم وحرف آنکس راکه سخن نمیگوید میفهمم ، »

«بوئی بمشامم میرسد ، بوی لاك پشتی که ، »

«دردیگی ازروی باگوشت گوسفند میجوشد ، »

«پوست آن ازچرم ضخیم است ورویآن ازسرپوشی ازروی ، »

«پوشیده شده وزیر آن نیزظرفی ازروی قراردارد . »

۴۸ـ فرستادگان پاسخ‌هاتف‌را نوشتند وبه سارد مراجعت کردند . وقتی‌فرستادگان دیگری که‌به محل‌های مختلف اعزام‌شده بودند با پاسخ هاتف‌های‌خود رسیدند کرزوس بسته های حامل جواب را یك بیك باز کرد وجواب آنها را مورددقت قرار داد . هیچیك ازآنها اورا خوش نیامد ، ولـی همینکه پاسخ معبد دلف را قرائت کردبیدرنگ بذکر عبادت ودعا پرداخت‌وصحت گفتار آن‌هاتف‌راتصدیق کرد . اوهاتف‌معبد دلف راتنها هاتف واقعی‌تشخیص‌داد زیرا این هاتف کرزوس را ازکاری که واقعاً بدان مشغول بود مطلع کرده بود . در حقیقت کرزوس پس‌ازعزیمت فرستادگانی که مأمورنواحی‌مختلف بودند ، برای‌آنکه کاری کند که حدس‌آن دشوار باشد وکسی نتواند آنرا درمخیله‌خودمجسم کند،لاك‌پشت و گوسفندی را قطعه‌قطعه کرده بود و بدست خود گوشت‌آنهارا مخلوط کرده ودرظرفی ازروی که رویآن نیزسرپوشی ازروی قرارداشت جوشانیده‌بود .

۴۹ـ این بودپاسخ‌معبد دلف به پرسش کرزوس. وأما دربارهٔ پاسخ‌هاتف‌آمفیارائوس من خبرندارم که پس از ورود فرستادگان لیدی باین معبد چه‌جوابی بآنان‌داده شد ، زیرا ازاین جواب درتاریخ خبری نیست . تنها چیزی کـه میتوانم بگویم اینست که در نظر کرزوس هاتف این معبد نیز یـکی از هاتف هـای واقع گو بوده است .

۵۰ـ وقتی‌این مشورت‌انجام شد ، کرزوس کوشیدبااهداء قربانی‌های بزرگ‌خداوند

دلف را با خود همراه کند. پس، ازهریك از انواع حیواناتی که درمعابد قربانی میکردند بتعداد سه هزار رأس قربانی کـرد. سپس پشته‌ای عظیم از هیزم گرد آورد وتخت‌های زرین وسیمین وجام‌های طلائی وجامه های ارغوانی و قباهای اطلس خودرا بر آن قرارداد وسوزاند، بآن‌امید که بـااین هدایا بهتربتواند نظر مساعد خداوند را بسوی خود جلب کند. ونیز بتمام اهالی لیدی فرمان داد که هر کس در حدود قدرت خود چیزی برای خداوند قربانـی کند. وقتی مراسم قربانی بپایان رسید، امر کرد مقدار زیادی‌طلاذوب کنند وبضرب چکش‌ازآن نیمه‌های خشت بسازند. طول این خشت‌هائی طلائی که بتعداد یکصد وهفده از آن ساخته بودندشش‌پالم [۱]، عرض آن‌سه‌پالم وضخامت آن‌یك پالم‌بود. چهارتای آنها ازطلای ناب بود وهریك دوتالان [۲] ونیم‌وزن داشت. بقیه‌آن مخلوطی‌ازطلا ونقره بود وهریك دوتالان وزن داشت. علاوه بر آن، کرزوس‌فرمان داد مجسمهٔ شیری ازطلای‌ناب‌بوزن ده‌تالان بسازند [۳]. هنگام حریق‌معبد دلف [۴] این‌مجسمه که برروی قالب‌های خشت طلائی قرارداشت سرنگون شد واکنون شش تالان ونیم وزن دارد ودرخزاین اهالی کورنت نگهداری میشود [۵].

۵۱ـ وقتی این اشیاء ساخته شد، کرزوس آنها را با هدایای زیر به‌معبد دلف‌فرستاد: دوجام بسیار بزرگ، یکی ازطلا ودیگری ازنقره. جام‌طلا را درمدخل معبد

۱ـ (Palmes) مقدار واقعی این واحد وزن که هردوت بکار برده معلوم نیست (رجوع شود بـه توضیح مقدمه در بارهٔ اوزان و مقادیر در یونان باستان)

۲ـ هـر تالان برابر بود با ۳۶/۳۹ کیلوگرم

۳ـ ظاهراً هردوت این ارقام را از یکی سیاهه‌های قدیم استخراج کرده است.

۴ـ حریق معبد دلف درسال ۵٤۸ قبل از میلاد اتفاق افتاد (کتاب سوم هردوت، بند ۱۸۰ ـ همچنین کتاب پنجم، بند ٦۲)

۵ـ ظاهراً چهارخشتی که ازطلای ناب ساخته شده‌بودآخرین ردیف‌پایه مجسمه را تشکیل میداده است. خشت‌های دیگر که مخلوطی ازطلا و نقره بوده‌اند، چون عدهٔ آنها قابل تقسیم به چهار نیست‌بایدقاعدهٔ بصورت‌مخروطی شکل برروی‌هم‌قرار گرفته‌بوده‌باشند وازقاعده تارأس ازعدهٔ آنها کاسته شده باشد. مؤید این‌مطلب ترجمه‌تحت‌اللفظی‌اصطلاح یونانی است که میرساند مجسمه شیردرارتفاع زیاد اززمین قرارداشت.

درطرف راست وجام نقره را درطرف چپ نهاده بودند . هر دوی آنها را هنگام حریق معبد نقل مکان دادند وبجای دیگر منتقل کردند . جام طلا در گنجینه ـ های کلازومنی‌ها [۱] جای دارد وهشت تالان [۲] ونیم باضافه دوازده مین [۳] وزن دارد. جام نقره در گوشهٔ دهلیز قرار گرفته و ششصد آمفور [۴] گنجایش دارد . ما ازاین جهت از گنجایش آن اطلاع داریم که اهالی دلف درجشن تئوفانی [۵] شراب و آب در آن مخلوط میکنند . اهالی دلف مدعی‌هستند که این جام را تئودور [۶] ازاهل ساموس [۷] ساخته ومن باین روایت اعتماد دارم زیرا بنظرم نمیرسد که چنین شاهکار را هرسازندهٔ عادی بتواند بسازد . علاوه براینها ، کرزوس چهارخمره نقره نیزبه معبد دلف فرستاد که هرچهاردر گنجینه‌های اهالی کورنت قراردارند . همچنین دوظرف برای آب مقدس معبد وقف کرد، یکی ازطلا ودیگری ازنقره . برروی ظرف زرین کتیبه‌ای منقوش است که میگوید این ظرف را اهالی لاکدمون نذر کرده‌اند ، ولی من این کتیبه را صحیح و موثق نمیدانم ، زیرا این نیزیکی از هدایای کرزوس بوده است . این کتیبه را باید یکی ازاهالی دلف که خواسته‌است

۱ـ Clasoménie

۲ـ هرتالان برابراست با ۳۶/۳۹ کیلو گرم

۳ـ مین (Mine) واحدوزن دریونان باستان وبرابر با ۶۰۰ گرم که هردوت در کتاب خود مکرر از آن نام میبرد (رجوع شود به یادداشت مقدمه دربارهٔ واحد مقیاس‌هائی که هردوت در کتاب خودبکار برده است .) از این قرار این جام جمعاً در حدود ۲۹۸ کیلو گرم وزن داشته .

۴ـ آمفور (Amphares) واحد حجم دریونان باستان وبرابر ۱۹ لیتر (رجوع شود به یادداشت مقدمه دربارهٔ اوزان ومقادیر دریونان باستان) .

۵ـ (Théophanie) جشن تئوفانی یکی از اعیادی بود که در آغاز هرفصل بهاری بافتخار بازگشت آپولون (خورشید) بر گزارمیشد . آپولون پس ازآنکه مدتی در کشور ـ های شمالی درتبعید بسرمیبرد ، درفصل بهاربار دیگر باانوار ساطع خود دنیای یونان را پرفروغ میکرد و بهمین جهت این جشن را جشن روشنائی و شادی نامیده اند . مردم آب وشراب را درجام‌ها مخلوط میکردند وظهور خداوند را با سرودهای شادمانی وضیافت‌های مجلل جشن میگرفتند . ظاهراً بطوریکه گفتهٔ هردوت حاکی است ، آب و شراب را درجام بزرگی که کرزوس به معبد هدیه کرده بود مخلوط میکردند .

۶ـ Théodore

۷ـ Samos

به اهالی لاکدمون خدمتی کند نوشته باشد. من نام این شخص را میدانم ولی از گفتن آن خود داری میکنم. فقط مجسمهٔ جوانی که آب ازدست اوجاری است بوسیلهٔ اهالی لاکدمون ساخته شده، ولی آن دو ظرف هیچیك کار آنها نیست. علاوه برهدایای فوق، کرزوس هدایای زیاد دیگری نیز به دلف فرستاد که علامت مشخصی ندارند[۱] از این قبیل است شمش‌های طلا که بشکل استوانه ذوب وریخته شده بود[۲]. ونیز مجسمهٔ زنی از طلا باندازهٔ سه آرنج[۳] به دلف فرستاده شد؛ اهالی دلف مدعی هستند این مجسمه زنی را نشان میدهد که برای کرزوس نان می‌پخته[۴]. علاوه براینها، کرزوس گردن بندهای زن خود و کمربندهای شخص خود را نیز فرستاد. این بود هدایائی که او به معبد دلف تقدیم کرد.

۵۲ـ برای زیارتگاه آمفیارائوس که کرزوس ازفضایل ومکارم آن با خبر بود سپری اهداء کرد که تمام قسمت‌های آن ازطلا بود. ونیز نیزه‌ای ازطلای ناب که قلاب آن و نوك‌های قلاب آن ازنقره بود فرستاد[۵]. در موقعی که من میزیستم، این دوشئی هنوزدرمعبد شهرتب[۶] که به آپولون ایسمنیوس[۷] تخصیص داشت موجود بود.

۱ـ مقصود مؤلف اینست که این هدایا علامتی نداشت که مشخص تعلق آنها به کرزوس باشد یا نشان دهد که او به معبد هدیه کرده وبهمین جهت است که بعضی آنها را به اهالی لاکدمون نسبت داده‌اند.

۲ـ مقصود اینست که طلا را در قالب‌های بی شکل که ظاهری هنری نداشت ذوب کرده بودند.

۳ـ هر آرنج برابر بود با ٤٤٤ میلیمتر (رجوع شود به مقدمه در بارهٔ اوزان ومقادیر در یونان باستان)

٤ـ این همان زنی است که وقتی از او خواستند نانی مسموم برای پادشاه بپزد، کرزوس را از توطئه باخبر کرد وجان اورا ازخطر نجات داد.

(Plutarque : De Pyth. orac. 19)

٤ - Amphiaraos ـ آمفیارائوس مرد مقدس ودانشمندی بود که درموقع دفاع از شهرتب دربرابر لشگرکشی معروف متحدین هفتگانه دردفاع ازشهر شرکت کرد ولی در اثرصاعقه ژوپیترزمین دهان باز کرد واورا بلعید.

۵ـ مقصود نیزه قدیمی است که در رأس آن قلابی دوشاخه قرار داشت وبرهرشاخه آن نوکی تیز تعبیه شده بود. نقش این نیزه را برروی ظروف قرن شش وپنج قبل ازمیلاد میتوان مشاهده کرد.

٦ـ Thèbes

٧ـ Apollon Isménios

۵۳ـ لیدیهائی که کرزوس برای رساندن این هدایا فرستاده بود مأمور بودند از هاتف این معابد دربارهٔ مطلب زیر سوأل کنند: آیا کرزوس باید با پارس‌ها بجنگد و آیا باید متحدینی برای خود بیابد؟ وقتی فرستادگان لیدی به معابدی که قرار بود رسیدند، هدایای خود را تقدیم کردند و سپس باین عبارت از هاتف معبد استفسار کردند: «کرزوس، پادشاه لیدی و دیگر ملل معتقد است که شما درستگوترین هاتف معابد جهانید. پس او هدایائی شایستهٔ بصیرت و کاردانی شما برای شما فرستاده و اکنون از شما سؤال میکند که آیا باید او با پارس‌ها بجنگد و آیا باید متحدینی برای خود بیابد؟» این بود پرسش‌های فرستادگان لیدی. عقیدهٔ هاتف دو معبد باهم تطبیق میکرد، چه هر دو برای کرزوس چنین پیشگوئی کردند که چنانچه او با پارس‌ها بجنگد امپراتوری بزرگی را نابود خواهد کرد و نیز باو توصیه کردند که آن دسته از یونانیان را که قوی تر تشخیص میدهد با خود متحد کند.

۵۴ـ وقتی جواب دو معبد را به کرزوس گزارش دادند و او از جواب آن معابد مطلع شد، از پاسخ هاتف‌ها دچار شعفی فراوان گردید. بامید نابود کردن امپراطوری کوروش، دربارهٔ عدهٔ جمعیت دلف تحقیق کرد و سپس باردیگر فرستادگانی بآنجا فرستاد تا بهریك از اهالی دلف دو ستاتر[1] طلا اهداء کنند. اهالی دلف برای جبران این اقدام کرزوس برای او و اهالی لیدی سه حق قائل شدند: نخست آنکه کرزوس و اهالی لیدی حق داشتند قبل از دیگر مراجعه کنندگان باهاتف مشورت کنند (Promantie)، دوم آنکه از بعضی عوارض و مالیاتها معاف بودند (Atélie)، و سوم آنکه در نمایش ها حق داشتند بهترین ردیف صندلی‌ها را بخود تخصیص دهند (Proéderie). و نیز برای او و هریك از اهالی لیدی این حق را قائل شدند که هر زمان اراده کنند

---

۱ ـ ستاتر (Statères) واحد پول قدیم یونان بود که ازدو تا چهار درهم ارزش داشت (رجوع شود به یادداشت مقدمه دربارهٔ اوزان و مقادیر در یونان باستان).

بتوانند بطور دائم‌ازاهل دلف گردند .

۵۵ـ پس‌ازآنکه این هدایا به اهالی دلف داده شد ، کرزوس برای بارسوم با هاتف این‌شهرمشورت کرد ، زیرا ازوقتی که ازاین‌هاتف‌جواب‌صحیح‌نخستین‌را شنیده بوددراین کارمبالغه میکرد. سؤالی که دراین‌مشورت مطرح‌شد این بود که‌آیا سلطنت اوطولانی خواهد بود . هاتف چنین پاسخ داد :

«روزی که قاطری پادشاه مردم ماد شود، »

«در آن زمان ، ای‌مرد لیدی که پاهای ظریف داری ، »

«درطول رود پر کلوخ هرموس بگریز، »

«پشت برجای کن ، وازاینکه جبون وترسوباشی شرم مدار.»

۵۶ـ وقتی این پاسخ به کرزوس رسید بیش از حد ازآن خرسند شد ، زیرا فکر میکرد که محال است روزی بجای یك انسان قاطری بر مادها سلطنت کند و بهمین دلیل اوواخلافش برای‌همیشه سلطنت خواهند داشت.آنگاه درجستجوی آن شد که کدامیك ازاقوام یونانی نیرومند ترند تاآنها راباخود متحد وهمراه کند . نتیجهٔ تحقیقات اواین‌شد که نیرومند ترین‌مردمان یونان اهالی‌لاکدمون وآتن میباشند که یکی‌ازنژاد دری [1] ودیگری ازنژاد یونی [2] بودند .درحقیقت، این دوقوم ازبرجسته ترین‌اقوام سرزمین یونان بودند، چه یونی‌ها دراصل‌همان پلازژها [3] ودری‌ها نیزاز منشاء هلن ویونانی بوده‌اند . دسته اول تا امروزتغییر محل نداده است [4]، درحالیکه‌دستهٔدوم دائماً درمهاجرت وتغییرمحل بوده است .

۱ـ Dorie

۲ـ Ionie

۳ـ Pelasges

٤ـ آنچه هردوت‌دراین عبارت بیان‌میکندنباید شامل تمام‌اقوام پلازژ ویونی باشد. ظاهراً مقصود او دراین‌قسمت اهالی‌آتن است وآنچه بعداً گفته شده از روی قرینه باید مخصوص اهالی‌لاکدمون باشد .بااین‌حال‌حتی‌اهالی‌لاکدمون‌نیزمانندیگراقوام‌دری‌قومی ثابت نبوده ودرمهاجرت‌ها شرکت داشته‌اند .

دستهٔ اخیردر زمان پادشاهی دوکالیون [۱] درسر زمین فتیوتید [۲] سکونت داشت. درزمان دوروس [۳] پسر هلن [٤] درسرزمینی که درکنار کوه‌های اوسا [۵] والمپ بود وهیستیایوتید [٦] نام داشت سکونت داشتند [۷]. وقتی اقـوام کادمه [۸] آنها را ازاین ناحیه راندند [۹] وبه پندوس [۱۰] رفتندودرآنجا ماسدنون [۱۱] نامیده شدند. ازآنجا نیزمهاجرت کردند وبه دریوپید [۱۲] منتقل شدند ووقتی ازآنجا به سرزمینی که اکنون درآن سکونت دارندوپلوپونز [۱۳] نامیده میشودآمدند، دری لقب یافتند.

۵۷ـ دربارهٔ اینکه مردمان پلازژ بچه زبانی صحبت میکردند من نمیتوانم چیزی بدرستی اظهار کنم: درحال حاضرهنوزعده‌ای ازآنها بالاتر از اهالی تیرنه [۱٤] در شهر کروتون [۱۵] سکونت دارند. اینها درگذشته باکسانی که امروز دری [۱٦] نامیده

۱ــ Deucalion ــ پادشاه تسالی در یونان باستان که در افسانه های کهن یونان نقش نوح رابعهده دارد.

۲ــ فتیوتید (Phtiotide) درجنوب شرقی تسالی قرارداشت.

۳ــ Doros

٤ــ (Hellen) هلن پسردوکالیون بود.

۵ــ Ossa ــ یکی ازکوه های معروف ناحیهٔ تسالی

٦ــ Histiaiotide

۷ــ هیستیایوتید دردامنه کوه پند (Pinde) دریونان شمالی قرارداشت.

۸ــ Cadmeées

۹ــ این موقعی بود که اقوام کادمه به ایلیری (Illyrie) مهاجرت میکردند (جلد پنجم تاریخ هردوت ــ بند ۵۷ و٦۱)

۱۰ــ Pindos ــ یکی ازشهرهای دری واقع درپارناس (Parnasse).

۱۱ــ Macednone

۱۲ــ Dryopide ــ این‌همان‌ناحیه‌ایست که‌بعدها قسمتی ازسرزمین درید (Doride) شد. (تاریخ هردوت، جلد هفتم، بند ۳۱ و٤۳).

۱۳ــ Ploponnèse

۱٤ــ (Tyrrhénée)ــ مقصود ازاهالی‌تیرنه اقوام اتروسك (Etrusques) است.

۱۵ــ (Croton)ــ مقصود از«بالاتر از اهالی تیرنه» ایست که‌درداخل ورو بشمال سکونت داشتند.

۱٦ــ Dorie ــ اقوام یونان اولیه که جزیرهٔ پلوپونزراتسخیر و دولت اسپارت را تأسیس کردند

میشوند و در آن زمان در سرزمین کنونی تسالیوتید [۱] سکونت داشتند همسایه بودند . و نیز عده‌ای از مردمان پلازژ به هلسپون [۲] و پلاکیا [۳] وسکیلاکه [۴] ودیگر شهرهائی که متعلق بآنها بود وامروز تغییر اسم داده‌اند مهاجرت کردند . اگر با در نظر گرفتن این اقوام بخواهیم دربارهٔ زبان مردمان پلازژ حدس و قرینه‌ای بیابیم باید بگوئیم که زبان این مردمان یکی اززبانهای اقوام وحشی بوده است. اگر تمام مردمان پلازژ چنین بوده باشند، اهالی آتن که ازنژاد پلازژ بوده‌اند باید قاعدةً ضمن تغییر ماهیت خود ویونانی شدن، زبان جدیدی آموخته باشند. بهمین جهت است که نه اهالی کروتون ونه ساکنان پلاکیا مانند اقوام مجاور خود صحبت نمیکنند [۵] ، درحالیکه بین خود آنها وحدت واشتراك زبان موجوداست، واین امر میرساند که زبانی که آنها حفظ کرده‌اند همانست که درزمان مهاجرت باخود باین نواحی آورده‌اند.

۵۸ـ تاجائیکه من اطلاع دارم ملت یونان ازبتدای پیدایش خود تاکنون بیك زبان تکلم میکرده است . درموقعی که هنوزملتی ضعیف بود از قوم پلازژمجزا شد [۶] و بااینکه‌در آغاز کار بسیار حقیر ومسکین بودچون‌عدهٔ زیادی‌ازاقوام‌وحشی‌وبخصوص جمعی کثیر ازمردمان پلازژ بآن ملحق شدند ، کم کم تشکیل ملتی بزرگ داد که‌شامل اقوام کنونی‌یونانی میباشد. بامقایسه بادیگراقوام پلازژ که‌همچنان

---

۱ ـ (Théssaliotide)ـاین محل‌همانست که پلازژیوتید(Pélasgiotide) نیزنامیده میشود ودرشمال شرقی‌تسالی‌قراردارد. درآن زمان دراین ناحیه شهری‌بود بنام ژیرتون (Gyrton) که درحقیقت مرکز کروتون محسوب میشد .

۲ ـ Hellespont ـ(نام قدیم داردانل)

۳ ـ Plakia

۴ ـ Skylakè

۵ ـ دربارهٔ پلاکیا وسکیلاکه ، هردوت شخصاً اطلاعاتی زیاد داشت ، ولی‌دربارهٔ کروتون اطلاعات او کمتر بود .

۶ ـ این واقعه هنگامی‌اتفاق افتاد که فرزندان دوکالیون (Deucalion) ازفتیوتید (Phtiotide) خارج شدند . این‌ناحیه مجاورتسالی ومحل سکونت اقوام پلازژ بود .

وحشی مانده‌اند[۱]، بنظر نمیرسد که هیچ قومی چنین توسعه یافته وبزرگ شده باشد[۲].

۵۹ـ کرزوس مطلع شد که یکی ازاقوامی که شرح آن درفوق گذشت وقوم آتن نام داشت درزمان پیزیسترات[۳] پسرهیپوکرات[۴] که درآن زمان حکمران مطلق المنان آتن بود بانفاق‌وا ختلاف داخلی روبرو بود. هنگامی که هیپوکرات مانند یك فرد عادی درمراسم جشن‌های المپی شرکت کرده بود واقعه‌ای شگفت و حیرت آور برای او رویداد. هیپوکرات قربانی های معمولی را اهدا کرده‌بود وهنگامی که دیك‌ها مملو ازگوشت وآب بود، بدون اینکه آتشی روشن شود دیگ‌ها بجوش آمدند وسر رفتند. کیلون[۵] ازاهل‌لاکدمون که تصادفاً درآنجا

۱ـ قصد هردوت ازبیان این‌عبارت اینست که‌آن قسمت ازاقوام پلازژ راکه ازحال وحشیگری خارج شده بودند مشخص کند، قومی که در شهرآتن سکونت داشت از این دسته محسوب میشد.

۲ـ نویسندگان یونان باستان‌اصطلاح «پلازژ» رابه دومعنی بکاربرده‌اند: ۱) معنای اول آن‌نام‌بعضی‌ازقبایل یونانی‌است که‌درتسالی‌وتراس‌ومیزی (Mysie) سکونت داشتند. ۲) معنای دوم‌آن که بیشتراستعمال میشود همانست که ما امروز «ما قبل‌تاریخ» میناميم. پلازژهائی که هردوت ازآنها صحبت میکند دسته‌ای از یونانیان بودند که مانند دری ها درزمانهای مختلف به سرزمین یونان هجوم بردند. قبل‌از ورودآنها به سرزمین‌یونان، درقسمت قاره‌ای یونان مردمی‌حقیرومسکین میزیستند، درحالیکه درجزایر وبخصوص‌در قسمت اصلی یونان تمدنی درخشان موجود بود. قسمت اخیراین بند ازمتن کتاب هردوت بسیارمهم‌است وبدرستی‌معلوم نیست مؤلف چه قصدی ازانشاءآن داشته. شاید قصداواین بوده که بگوید که چنانچه پلازژها مجزا مانده بودند وکارشان بالا میگرفت میتوانستند ازتحلیل رفتن خود درتمدن یونانی مانع شوند.

۳ـ پیزیسترات(Psistrate) درسال۵٦۱قبل‌ازمیلاد دریونان‌بحکومت‌رسیدودرسال های ۵۵٦و۵۵۵بوسیلهٔخاندان‌آلکمئون(Alcméon) ازیونان راندهشدوبه اوبه(Eubée) عزیمت کرد.درسال۵۵۰از«اوبه»مراجعت کرد ودر۵۲۷درگذشت.ازاین‌قرار،«یازدهمین سال» که هردوت دربند ٦۲ ازآن صحبت میدارد باید ازاولین‌سال رسیدن او به حکومت حساب شود (۵٦۱ قبل‌ازمیلاد)، نه ازسال سقوط او. پیزیسترات سیاستی عاقلانه وملایم داشت، ازشعرا وادبا تشویق کرد واولین کسی‌بود که اشعار هومررا منتشر کرد.

۴ـ Hippocrate

۵ـ کیلون (Chilon) یك تن‌از هفت‌تن «ریش‌سفیدان وعقلای» قوم بود.

حاضروناظراین واقعهٔ شگفت بود به هیپوکرات توصیه کرد که اولا بازنی که بتواند صاحب بچه شود ازدواج نکند وثانیاً چنانچه چنین زنی دارد ، فوراً اورا ترك گوید واگردارای پسری است اورا نفی ولد کند . بطوری که نقل میکنند هیپوکرات باندرزهای کیلون توجهی نکرد وبعدها ازاوفرزندی بدنیا آمد که پیزیسترات نامیده شد . هنگامی رسید که آتنی‌های ساکن‌سواحل‌با همشهریان خود که در دشت سکـونت داشتند بنفاق برخاستند .دستهٔ اول مگاکلس[۱] پسر آلکمئون[۲] رابریاست‌خودبر گزیدندودستهٔدوم‌لیکورگ[۳] پسر آریستولائیدس[۴] را. دراین موقع‌پیزیسترات نیزبفکرقبضه کردن حکومت‌افتاد ودستهٔ سومی‌تشکیل داد که ازساکنان کوهستان تشکیل میشد . وقتی طرفداران اواجتماع کردند و پیزیسترات ظاهراً رئیس ساکنان کوهستان شد نقشه‌ای طرح کرد بشرح زیر: اوخود وقاطرهای‌خود را مجروح کرد وسپس گردونه خور را به میدان عمومی شهربرد وطوری‌به میدان واردشد که مردم‌تصور کنند درموقعیکه قصد حرکت به خارج شهرداشته دشمنان قصد کشتن‌اورا کرده‌اند واکنون بااین‌قیافه ووضع ازچنگ آنان گریخته است . پس‌روی‌به ملت کرد وازمردم خواست که دسته‌ای برای حفاظت جان اوتشکیل دهند ، زیرا او در گذشته بسمت فرمانده لشگردر جنگ علیه اقوام مگاری[۵] خودنمائی‌ها کرده وشهر نیزایا[۶] را تسخیر کرده‌بود وعلاوه بر آن کارهای شگفت ودرخشان دیگری نیز انجام داده بود . مردم آتن فریب اورا خوردند وباواجازه دادند که ازبین اهالی آتن‌سیصدتن برای محافظت

۱- Mégaclès

۲- Alcméon – رئیس یکی از بزرگترین خانواده های‌یونان باستان معروف به خاندان آلکمئون .

۳- Lycurgue – ناطق معروف یونان باستان در قرن ٤ قبل از میلاد که غیر از مقنن معروفی است که بهمین نام خوانده میشود .

٤- Aristolaïdes

۵- Mégarie – اقوامی که در ناحیه ترعه کورنت سکونت داشتند .

٦- Nysaia

خود بر گزینند. اینها سربازان حامل نیزه[1] نبودند، بلکه درحقیقت مسلح به گرز بودند وبا گرزهای چوبی بدنبال پیزیسترات حرکت میکردند. ولی این مردان بکمك پیزیسترات قیام کردند وارگ شهر را مسخر شدند. از آن ببعد پیزیسترات بدون اینکه اداره کنندگان شهر را تغییر دهد یا قوانین آن را عوض کند برمردم آتن حکومت کرد. اوبارعایت قانون اساسی موجود برشهر آتن حکومت کرد واین شهر را با عقل وتدبیر تمام اداره کرد.

۶۰- ولی کمی بعد طرفداران مگاکلس و لیکورگ باهم متحد شدند واو را ازشهر بیرون کردند. بدتن ترتیب پیزیسترات یك باربه حکومت آتن رسید وقبل از آنکه حکومت خود راکاملا مستقر کند آنرا ازدست داد. ولی همانها که او را ازکار بر کنار کرده بودند باردیگربجان هم افتادند. چون طرفداران مگاکلس ازاو روی بگرداندند وبا اورفتاربدی درپیش گرفتند[2]، مگاکلس به پیزیسترات پیشنهاد کرد که دختراورا بزنی قبول کند و آنگاه حکمران آتن گردد. پیزیسترات این پیشنهاد را پذیرفت وبا شرایطی که بدان اشاره شد بامگاکلس توافق کرد. این دونفربرای بازگشت پیزیسترات به حکومت نقشه‌ای کشیدند که من آنرا خام ترین نقشه‌ها دردنیا مینامم. باید توجه کرد که مردم یونان مدتها خود را ازوحشی‌ها وبربرها[3] برتر تشخیص میداده‌اند وخودرا مردمانی بصیروعاری ازضعف وسادگی میدانسته‌اند. اگر در آن زمان که مردمان آتن بعلت بصیرت وهوش وذکاوت خود معروف ترین مردمان یونان بودنــد این دو نفر واقعاً چنین نقشه‌ای طرح کرده‌اند، نقشهٔ آنها بسیارخام و کودکانه بوده است. دردهکدهٔ پئانیا[4] زنی بود که فیه[5] نام داشت. وی زنی بود زیبا که اندامش بمقدار سه انگشت ازچهار آرنج

۱- ظاهراً دستهٔ محافظین شاهزادگان وشخصیت های بزرگ را سربازان حامل نیزه تشکیل میدادند.

۲- بعدها مگاکلس باردیگر با طرفداران خود کنارآمد (بند ۶۱ همین کتاب).

۳- یونانیان باستان غیراز خودیگر اقوام معاصر خودرا وحشی وبربرو باصطلاح امروز خارجی میدانستند.

Phyè -۵ Paiania -٤

کوتاه‌تر بود. آنها این زن‌را سلاح کامل برتن کردند . و آنگاه اورا بر گردونه‌ای نشاندند وبوی آموختند که چگونه حالتی با شکوه وباعظمت بخود گیرد وبااین وضع اورا به شهروارد کردند . درمقابل اوعده‌ای پیش‌آهنگ و ایلچی حرکت میکرد که قبل‌ازاوبشهروارد شدند وهمانطور کـه آن دونفربآنها آموخته بودند به مردم شهر آتن‌چنین اعلام کردند : «ای‌اهالی آتن، پیزیسترات را باصلح‌وسلم بشهرخود بپذیرید، زیرا او کسی‌است که آتنا [۱] اورا ازبین تمام مردم بر گزیده واکنون باخود بشهر وارد میکند .» این اشخاص به همه طرف رفتند وهمه جا این خبررا منتشر کردند . ناگهان دردهات چنین شایع شد که آتنا پیزیسترات را با خود میآورد وساکنان شهر نیز که اطمینان داشتند این‌زن همان الهه‌است، این مخلوق عادی را پرستیدید وازپیزیسترات استقبال کردند .

۶۱ـ پیزیسترات‌بشرحی که گفتیم‌باردیگر حکومت‌را دردست گرفت‌وآنگاه‌بموجب توافقی که با مگاکلس کرده بود دختراورا بزنی گرفت . ولی چون پسرانی‌بسن بلوغ ازخود داشت واز طرفی گفته میشد که قوم آلکمئون نفرین کرده ولعنت شده خداوندی است [۲]، پیزیسترات مایل‌نبود که ازاین‌زن‌جدید خود فرزندی بدنیا آورد وباین علت با او رابطی‌غیرعادی‌وغیرطبیعی داشت. درآغاز کار،زن ازافشای این رازخوداری کرد ؛ ولی کمی بعد، خواه مادرش دراین‌باره از اوسوألی کرده باشد وخواه نکرده باشد، درهرحال‌مطلب را بااودرمیان گذارد . مادرنیزمطلب را باطلاع شوهرخود رساند . شخص اخیر ازاهانتی که پیزیسترات باو کرده بود سخت ناراحت شد و درلحظه‌ای کـه دچار خشم وغضبی شدید بود تصمیم گرفت ازمخالفت ودشمنی‌با مردان دستهٔ‌خود صرفنظر کند . وقتی پیزیسترات ازآنچه علیه اودرشرف تکوین‌بود مطلع‌شد سراسر کشور راتخلیه کرد وبه شهرارتری [۳] عزیمت کرد. دراین‌شهرپیزیسترات‌باپسران‌خودبه‌مشورت مشغول‌شد . هیپیاس [۴]

۱ - (Athèna) یا آتنه (Athénée) خداوند عقل در یونان باستان

۲ـ دربارهٔ منشاء این شهرت رجوع شود به کتاب پنجم هردوت ، بند ۷۱

۳ـ (Erétrie)ـ یکی‌از شهرهای‌جزیرهٔاو به(Eubée) که درمقابل‌سواحل‌شبه‌جزیرهٔ آتیك(Attiques) قرارداشت.

۴ـ هیپیاس (Hippias) ارشدپسران‌پیزیسترات‌بود .

عقیده داشت که باید بار دیگر حکومت را قبضه کرد و او موفق شد این عقیده راپپدرخودتحمیل کند. پس در شهرهائی که تعهداتی نسبت بآنها داشتند بجمع‌آوری کمك و هدایا مشغول شدند. بسیاری از مردم مبالغی هنگفت در اختیار آنها گذاردند. اهالی شهرتب [۱] از حیث اهمیت هدایائی که دادند در درجه اول قرار گرفتند. خلاصه، مدتی گذشت وهمه چیز برای بازگشت پیزیسترات به حکومت آماده شد. ازشبه جزیرهٔ پلوپونز جمعی از سربازان مزدور از اهل آرگوس بکمك او آمده بودند، ونیزیکی‌ازمردمان ناکزوس [۲] که لیگدامیس [۳] نام داشت وداوطلبانه‌بآنها ملحق‌شده بود علاقه زیادی به کمك بآنها ابرازداشت وپول ونفرات زیادی برای آنها تهیه کرد.

۶۲ـ پس آنها از ارتری حرکت کردند ودر یازدهمین سال [۴] به سرزمین‌آتیك وارد شدند و ابتدا ماراتون [۵] را اشغال کردند. درموقعی که آنان دراین محل اردوزده بودند، طرفداران آنها از شهر باستقبال آنها آمدند. از دهات حومه نیز عدهٔ زیادی‌از اهالی که به حکومت استبدادی بیش از آزادی علاقه داشتند [۶] باستقبال آنها شتافتند. این اشخاص تشکیل جمعیتی بزرگ دادند. از طرف دیگرآن قسمت ازاهالی‌آتن که ساکن شهربودند، درمدتی که پیزیسترات به جمع‌آوری پول مشغول‌بود وحتی‌موقعی که اوماراتون‌رااشغال کرده بود اعتنائی‌باونداشتند، ولی وقتی‌شنیدند که اوازماراتن بسوی‌شهرحرکت کرده برای مقابله با اوخارج شدند. درموقعی که اهالی‌شهربا تمام‌قوای‌خود بمقابله‌باتبعیدشدگان میشتافتند،

۱ـ Thèbes- پایتخت‌قدیم‌ناحیه بئوسی(Béotie)دریونان‌باستان

۲ـ Naxos ـ یکی ازجزایر بزرگ‌یونان

۳ - Lygdamis

۴ـ مقصود این‌نیست که بعداز یازده سال غیبت مراجعت کردند. مقصود اینست که یازده سال پس‌از حرکت از ارتری به‌آتیك رسیدند.

۵ـ Marathon ـ دشت‌معروف واقع درمشرق آتن

۶ـ معلوم نیست چگونه هردوت این ترجیح را به مردم‌آزاد منش‌شهرآتن‌نسبت میدهد. ازطرفی این‌نخستین بارنیست که اواظهارنظرمیکند که یونانیان ازآزادی‌چندان استقبالی نمیکرده‌اند (هردوت ـ کتاب سوم بند ۱۴۳).

سپاهیان پیزیسترات که ازماراتون بسوی شهر درحرکت بودند وقتی به معبد آتنا واقع درپالن [1] رسیدند برای مقابله باآنها موضع گرفتند. دراین محل یکی از مردانی که عادت به پیشگوئی داشت و آمفی لیتوس [2] نامیده میشد وازاهل آکارنانی [3] بود درتحت تأثیرالهامی خداوندی دربرابر پیزیسترات حاضرشد ودست خود را بر انـدام او گذارد و الهام خداوندی را بشکل شعری شش آهنگی چنین براو نازل کرد:

«تور ماهیگیری باز شده، هنگام شب که تورها گسترده شدند.»

«در روشنائی ماهتاب ماهی‌ها خود را بدام خواهند افکند.»

۶۳ـ این بود پیشگوئی که این مرد از خداوندان الهام گرفت. پیزیسترات معنای این پیشگوئی را درك کرد ومفهوم آنرا مورد قبول خود اعلام کرد و آنگاه بـه سپاه خود امر کرد شروع به پیشروی کند. اتفاقاً ساکنان شهر آتن درآن هنگام مشغول صرف غذابودند، و آنهاهم که غذای خودرا تمام کرده بودند یا درخواب بودند ویا به بازی نرد مشغول بودند. افراد پیزیسترات برسر آنها ریختند و آنها را تارومار کردند. هنگامی که آنها بفرارمشغول بودند، پیزیسترات برای اینکه آنها پراکنده بمانندونتوانند باردیگر گردهم جمع شوندتدبیری عاقلانه اندیشید. تدبیراواین بود که فرمان داد پسران اوبراسب‌های خود قرار گیرند وبجانب جلو برانند و وقتی به فراریان رسیدند همان قسم که بآنها تعلیم داده بود به فراریان بگویند که ازپیزیسترات بیم نداشته باشند وهر کس میتواند به کسب و کارخود مشغول باشد.

۶۴ـ اهالی آتن قبول کردند وبدین ترتیب برای سومین بارپیزیسترات بحکومت آتن رسید. او بکمك دسته های متعدد سپاه امدادی و ثروت و تمولی که در شبه ـ

۱ـ Pallène

۲ـ Amphilytos ـ درنظر یونانیان باستان این غیب گویان کسانی بودند که مجموع متون پیشگوئی‌ها را بخاطرداشتند ودرهرمورد باقتضای موقع قسمتی ازآنرا استخراج و اعلام میکردند. یونانیان عقیده داشتند که حتی برای این کارالهام خداوندی لازم است.

۳ـ Acarnanie ـ یکی از نواحی یونان باستان که مردمانی جنگجو داشت.

جزیرهٔ آتیک [۱] ومعادنستریمون [۲] بدست آورد حکومت مستبد خود را مستحکم کرد . فرزندان آن دسته از اهالی آتن را که فوراً از میدان جنگ نگریخته و مقاومتی از خود ابراز کرده بودند [۳] بعنوان گروگان گرفت ودرناگزوس [۴] مستقر کرد، چه اوناگزوس را نیز بزوراسلحه تسخیر کرد وحکومت آنرا به لیگدامیس [۵] داد . علاوه بر آن ، مطابق پیشگوئی هاتف ، معابد جزیرهٔ دلوس را نیز تهذیب کرد ، بدین طریق که در سراسر منطقه‌ای که ازمحل معبد بچشم میآمد اجساد مردگان را ازخاك بیرون کشید وبه نقطه‌ای دیگر ازجزیره منتقل کرد . بدین ترتیب پیزیسترات وقتی بر آتن حکومت میکرد که جمعی ازاهالی‌این شهر [۶] در جنگ بقتل رسیده بودند وجمعی دیگردور از وطن خود با آلکمئونی‌ها در تبعید بسر میبردند .

۶۵ـ این بود چگونگی فشارحکومت بر اهالی آتن بشرحی که کرزوس از آن مطلع شده بود . واما دربارهٔ اهالی لاکدمون ، کرزوس دانست که این قوم نیز بر مشکلاتی بزرگ فائق آمده ودر جنگی که با اهالی تژه [۷] درپیش داشت فاتح و پیروزشده بود. چه، درزمانی که لئون [۸] و آگاسیکلس [۹] دراسپارت حکومت میکردند

۱ـ درآمد اودرناحیهٔ آتیك بیشتر بشکل عوارض‌مختلف ومالیات ازاموال‌غیرمنقول وبخصوص ازمعادن لوریون (Laurion) بود .

۲ـ Strymon ـ بعدها هیستیه (Histiée) از اهل ملط دراین ناحیه‌مالك معادن بزرگ نقره شد .

۳ـ بطوریکه بعداً مشاهده خواهد شد جنگ پالن (Pallène) با هزیمت ساده خاتمه نیافت ، بلکه دراین‌محل نبردی واقعی رویداد و جمعی نیز بقتل رسیدند .

۴ـ Naxos

۵ـ Lygdamis

۶ـ درمتن هردوت «جمعی از اهالی این شهر» گفته شده ، در حالیکه مقصود «جمعی ازاهالی شهر که بااومخالف بودند» میباشد .

۷ـ Tégée

۸ـ Léon

۹ـ Agasiclès

اهالی لاکدمون که درتمام جنگها پیروزبودند فقط درجنگ بااهالی تژه باشکست مواجه شده بودند. اگر زیادبعقب برگردیم[1] مشاهده میکنیم که بین اقوام یونانی آنها تنها کسانی بودند که حکومتشان تابع بدترین قوانین بود واین امر روابط چه درروابط شخصی آنها وچه نسبت به خارجیان مشهودبود وآنها با خارجیان تجارتی زیادی نداشتند[2] چگونگی تغییر قوانین آنان و تبدیل آنها به قوانین خوب چنین است : لیکورگ که یکی ازشخصیت‌های برجسته اسپارت بودبرای مشورت باهاتف معبددلف بااین شهر آمد[3]. همینکه‌او به معبد وارد شد، هاتف‌معبد چنین آغازسخن کرد : «ای لیکورگ ، تو به سرای‌مجلل من روی‌آورده‌ای ، سرائی که نزدخداوند زوس[4] ودیگرخدایان ساکن المپ عزیزاست . من تردید دارم که‌آیا باید ترا یك فرد بشر اعلام کنم یا یك خدا. ولی ای لیکورگ ، من ترجیح میدهم ترا یك خدا بدانم.» بعضی مدعی‌هستند که هاتف معبد پس‌از بیان این سخن قانون اساسی‌راکه درحال حاضر در اسپارت مجری است بر او نازل کرد . ولی بطوریکه اهالی لاکدمون خود اظهار میکنند در موقعی که لئوبوتاس[5] برادر زادهٔ لیکورگ پادشاه اسپارت بود ولیکورگ قیم‌اوشده بود، وی‌این قانون‌را ازکرت[6] به اسپارت آورده بود. حقیقت‌آنست که همینکه اوبه قیمومت رسید تمام قوانین را تغییر داد و کوشید طوری کند که قوانین او نقض

۱ـ بین لئوبوتاس (Léobotas) و لئون نه پادشاه دیگر سلطنت کرده بودند (هردوت ـ کتاب هفتم بند ۲۰٤) .

۲ـ ظاهراً مقصود هردوت آنست که اهالی لاکدمون نه تنها با دیگرمردم ساکن یونان رفت وآمدی نداشتند، بلکه حتی بین دهات این‌ناحیه نیزچندان روابطی نداشتند. هر دسته در دهکدهٔ خود زندگی میکردند و از مردم دهکدهٔ دیگر بی خبر بودند . اصطلاح لاکدمون و اسپارت که امروز معمولا ازآنها مفهوم واحدی استنباط میشود در نظرهردوت باهم‌اختلاف داشت وهردوت اهالی‌لاکدمون‌را غیرازاهالی‌اسپارت‌میدانست.

۳ـ لیکورگ شاید بآن‌جهت به معبد دلف آمده بود تا موافقت خداوند را نسبت به قانون اساسی که خود تحریر کرده بود جلب کند .

٤ـ Zeus

٥ـ Léobotas

٦ـ Crète

نشود [۱]. سپس به تنظیم مقررات مربوط به جنگ پرداخت ودسته های سربازان که انوموسی [۲] نام داشت ونیز دسته سی‌نفری [۳] و سی‌سی‌تی [٤] وافور [٥] و ژرونت [٦] را تأسیس کرد.

٦٦ـ بدین ترتیب بود که اهالی لاکدمون در مرحله‌ای جدید ازحیات خود وارد شدند وقوانین جدیدی بر آنها حکومت کرد. وقتی لیکورگ درگذشت، آنها برای او مقبره‌ای بنا کردند واکنون برای اوبزرگترین احترامات راقائل میباشند.

چون سرزمین آنها حاصلخیز وتعداد مردان آنها کثیر بود بسرعت ترقی کردند ووضع آنهارونق یافت. دراین هنگام دیگر آنها نمیتوانستند درحال صلح زندگی کنند وچون اطمینان داشتند که ازاهالی آرکادی [۷] قوی‌ترند باهاتف معبد دلف دربارهٔ تسخیر سراسر آرکادی مشورت کردند. هاتف معبد بآنها چنین پاسخ داد:

«توازمن آرکادی را میخواهی؟ این خواهشی بزرگ است که توازمن داری،»

۱ـ پلوتارك مدعی است که این قوانین همان قوانین سولون بوده است.

۲ـ انوموسی (Enomotie) عبارت بوداز يك جزء ازسپاه اسپارت و در آن زمان کوچکترین قسمت سپاه محسوب میشد. سربازان هرانوموسی نسبت بهم سوگند وفاداری یاد میکردند.

۳ـ دسته سی نفری (Triécade) عبارت بود از یک سازمان اداری مرکب از سی خانواده.

٤ـ (Sissitie) ـ تمام مردان شهر اسپارت همینکه به سن بیست سالگی میرسیدند مجبور بودند در سازمان نظام وارد شوند وباهم صرف غذا کنند. این غذای مشترك را اسپارتی‌ها سی‌سی‌تی (Sissitie) میامیدند. هردسته پانزده نفری ازسربازان یک غذای مشترك داشت. بعلت وجود همین وضع است که اسپارت به يك سربازخانه نظامی معروف شده بود.

٥ـ افور (Ephore) عنوان کسانی بود که هرسال ازطرف مجمع عمومی ملت انتخاب میشدند و اختیارات وسیعی داشتند. آنها وظیفه داشتند که درکار رؤسای ادارات وحتی پادشاهان نظارت کنند وقوانین موجود راتغییردهند. بطورخلاصه افورها امورحکومتی را دردست داشتند.

٦ـ ژرونت (Géronte) عنوان اعضای مجلس قدما یا مجلس سنا بود. اعضای این مجلس ۲۸ نفر بودند وهريك لااقل شصت سال داشتند. وبرای تمام مدت عمرازطرف مجمع عمومی ملت انتخاب میشدند.

۷ـ Arcadie

«من آنرا بتو نخواهم داد، زیرا مردانی بسیار هستند در آرکادی،»
«که خوراك آنها ریشهٔ گیاهان است[۱] ومانع کارتوخواهند شد،»
«ولی من هرگزازروی حسد تقاضای ترا رد نمیکنم وبتو می‌بخشم،»
«ناحیه تژه[۲] راکه زمین آن بزیرپا صدا میکند،»
«تا درآنجا برقص درآئی ودشت زیبای آنرا با ریسمان اندازه بگیری.»

وقتی این جواب را برای اهالی لاکدمون نقل کردند و آنها این جواب را شنیدند تصمیم گرفتند ازحمله به دیگرساکنان آرکادی خودداری کنند. ولی درحالیکه زنجیرهائی باخود حمل‌میکردند بجنگ بااهالی‌تژه شتافتند وچون به قول فریبندهٔ هاتف اعتماد داشتند، تصور کردند با آن زنجیرها قوم تژه را باسارت‌وبردگی‌خواهندبرد. ولی‌درجنگ‌شکست‌خوردندوآنها که زنده‌باسارت در آمدند باهمان زنجیرها که خودهمراه‌آورده‌بودند دردشت تژه به‌کار کردن مجبورشدند واین دشت را درحال کار با ریسمان اندازه گیری کردند[۳]. زنجیر هائی که بپای آنان‌بسته‌بودند تازمانی که من‌میزیستم باقی‌بود ودرتژه گرداگرد معبدآتنا واقع درآلئا[۴] آویخته بودند.

۶۷- درنخستین جنگ اهالی اسپارت باقوم تژه، اسپارتی ها دائماً با شکست مواجه میشدند. ولی در زمان کرزوس، هنگامی که آناکساندریداس[۵] وآریستون[۶] درلاکدمون‌سلطنت‌میکردند، کم کم‌اسپارتی‌ها درجنگ‌تفوق‌یافتند و شرح این

۱- اشاره به قدمت‌تمدن وعادات ورسوم بدوی‌آنها است.

۲- Tegée

۳- درحقیقت پیشگوئی هاتف تحقق یافته بود، چه اهالی اسپارت باریسمان دشت تژه را اندازه گیری کردند، ولی نه‌برای تقسیم آن‌بین‌سربازان فاتح، بلکه‌برای تقسیم‌کار بین مغلوب شدگانی که دراسارت بودند. رقص‌آنها که هاتف‌بآن اشاره کرده بود رقص دسته‌های شاداب وبشاش نبود،بلکه رقص دسته‌های کارگری‌بود که چون زنجیر بپا داشتند همانطورکه هاتف‌گفته بود زمین درزیرپای‌آنان صدا میکرد.

۴- Aléa

۵- Anaxandridas

۶- Ariston

تفوق وچگونگی آن بدین قراراست: چون آنهاپیوسته در جنگ بااهالی تژه مغلوب میشدند کسانی بهمعبددلف فرستادند و سؤال کردند که به کدامیك ازخدایان باید متوسل شوند تا بتوانند بردشمن فائق گردند[۱]. هاتف معبد بآنها چنین پاسخ داد :

« در آرکادی ، دردشتی هموارشهری بنام تژه واقع شده ، »

« در آنجا دونوع باد بحکم قضا و قدر میوزد ، »

« دربرابر هرضربتی ضربتی‌است ودر برابر هررنج رنجی ، »

« در آنجا زمین که موالد حیات است جسد اورست[۲] را در آغوش دارد . »

« آنرا نزد خود ببر ودرین‌صورت توحامی شهرتژه خواهی شد . »[۳]

وقتی اهالــی لاکدمون از این پاسخ هاتف مطلع شدند همه جا به تجسس و کاوش پرداختند ، ولی هرچه بیشترجستجو کردند گم شدهٔ خود را کمتر یافتند، تاآنکه یکی ازاهالی‌اسپارت بنام لیکاس[۴] آنرا کشف کرد[۵]. این شخص بدسته‌ای ازاهالی‌اسپارت تعلق‌داشت که‌مردم‌آنهارا « آگاتورژ » مینامیدند[۶]. « آگاتورژها » دسته‌ای ازاهالی شهر بودند که از مسن ترین متقاعدین فوج سوار نظام تشکیل

۱ــ این سؤال غالباً درمعابد یونان باستان مطرح میشد وحتی‌احتمال میرودکاهنان معابد طرح سؤال را بدین قسم به ارباب رجوع تلقین میکرده‌اند ، چه بدیهی است‌جواب دادن بچنین سؤال ازجواب دادن به سؤال‌های نظامی وسیاسی آسان‌تر بود .

۲ــ اورست (Oreste) فرزندآگاممنون(Agamemnon) پادشاه‌اسپارت بود .

۳ــ مقصود اینست که‌چنانچه حامی شهرتژه یعنی‌جسداورست رابشهر اسپارت منتقل کنند حقوقی که حامی نسبت به شهرتژه داشت به‌شهراسپارت انتقال خواهد یافت .

۴ــ Lichas

۵ــ بااینکه هردوت قبلا گفته‌بود که . اهالی‌لاکدمون ازمشکلات خود خلاص شدند دراین‌قسمت باردیگر بعقب برمیگردد ودر بارهٔ کشف استخوان‌های اورست صحبت میکند. این‌طرزبیان مطلب که ابتدا سرانجام واقعه را ذکروسپس جزئیات وجریان‌آن نقل‌میشود یکی‌ازخصوصیات‌تاریخ‌نویسی‌هردوت است . عیب این‌طرزتاریخ‌نویسی اینست که‌خواننده غافلگیر نمیشود زیرا ضمن‌مطالعه یك واقعهٔ تاریخی قبلاازسرانجام آن بااطلاع است .

۶ــ آگاتورژ (Agathoerges) بکسانی گفته میشد که‌به کارهای‌خوب‌اقدام‌میکردند. لیکاس نیزبا کشف جسد اورست عملی‌نیك انجام داده بود .

میشد [۱]؛ هرسال پنج‌تن‌از آنها ازفوج‌خارج وبه دسته آگاتورژها ملحق میشدند. درسالی که این‌پنج‌تن‌ازفوج‌خارج میشدند نه‌تنها نمیتوانستند بیکاربمانند، بلکه هریك برای انجام خدمت به دولت به گوشه‌ای مأمور میشدند وبطور خستگی‌ناپذیر کار میکردند.

۶۸ـ پس یکی از این مردان کـه لیکاس [۲] نام داشت برحسب تصادف و اتفاق‌وبکمك هوش‌وذکاوت خود آنچه را که درتژه جستجومیکردند یافت. چون دراین‌زمان باردیگربا اهالی تژه روابط عادی مستقرشده بود، لیکاس به دکهٔ آهنگری‌وارد وبه تماشای کوبیدن‌آهن مشغول شد. مشاهدهٔ این منظره او را غرق درحیرت واعجاب کرد. مردآهنگر که متوجه اوشده بود کارخود را متوقف کرد و چنین گفت: «ای‌خارجی که ازاهل لاکونی [۳] هستی، چون تواز مشاهدهٔ کوبیدن‌آهن دچارحیرت وتعجب میشوی، تصور میکنم اگرآنچه را من دیده‌ام دیده بودی بیشك دچاربحت وحیرتی بیشترمیشدی. هنگامی که من دراین حیاط مشغول حفر گودالی‌بودم با تابوتی بطول هفت آرنج روبروشدم. چون تصورنمیکردم که هرگزانسانی‌بلندقد ترازانسان‌امروزوجودداشته باشد، تابوت‌راگشودم ومشاهده کردم که جنازه‌آن بدرازای تابوت است. من آنرا اندازه گرفتم وسپس ازنو در خاك نهادم». بدین قسم مرد آهنگر مشاهدات خود را برای لیکاس نقل کرد. لیکاس دربارهٔ آنچه شنیده بود دراندیشه شد وحدس زد که از روی مشخصاتی که هاتف معبد داده این جنازه باید به اورست تعلق داشته باشد. او حدس خود را چنین‌توجیه میکرد: درکورهٔ آهنگر دودم دیده میشد که درحقیقت‌بادهائی بود که هاتف بآن‌اشاره کرده بود. وپتك وسندان‌آهنگرتعبیر «دربرابرهرضربت ضربتی است» و آهنی کـه کوبیده میشد «رنجی بود کـه در برابرآن رنجی

۱ـ فوج سوارنظام ازسیصد نفر تشکیل میشد ودسته محافظین پادشاه را تشکیل میداد. هرسال‌پنج‌تن ازمسن‌ترین‌آنها ازفوج‌خارج وبه دسته آگاتورژها ملحق میشدند.

۲ـ Lichas

(۳) لاکونی (Laconie) یا اسپارت.

دیگر بود.» وعلت تصور این مشابهت در نظر او این بود که کشف آهن برای بدبختی‌ها وافزایش رنج‌های بشر بوده است. پس از آنکه حدس خود را درمغز خود پرورش داد به‌اسپارت مراجعت کرد وماجرا را برای اهالی لاکدمون نقل کرد. ولی اهالی لاکدمون به بهانه‌ای پوچ او را متهم ساختند وپس از محاکمه از کشور خود تبعید کردند. اوبه تژه مراجعت کرد وسر گذشت تیره بختی خود را برای مردآهنگر نقل کرد و کوشید حیاط او را اجاره کند. مردآهنگر رضایت نداد، ولی مدتی گذشت ولیکاس توانست اورا راضی کند. پس او در آن خانه مستقر شد، تابوت را اززیر خاك بیرون کشید، استخوانها را جمع آوری کرد وبه‌اسپارت برد؛ از آن زمان ببعد هربار که اهالی لاکدمون وتژه باهم بنزاع برخاستند، اهالی لاکدمون ازهرحیث برحریفان خود فائق بودند، وازهمین زمان بود که قسمت اعظم ناحیه پلوپونز باطاعت آنها درآمد.

۶۹ـ وقتی کرزوس ازاین ماجرا مطلع شد[1]، فرستادگانی با هدایا به اسپارت فرستاد وتقاضای عقد اتحاد کرد. اوبه فرستادگان خود آموخته بود که چگونه وبا چه زبان با اهالی اسپارت سخن گویند. همینکه آنها به اسپارت رسیدند، چنین آغاز سخن کردند: «آنکس که ما را بنزد شما فرستاده کرزوس پادشاه لیدی ودیگر ملل است. اوبشما چنین پیغام میدهد[2]: ای اهالی لاکدمون، خداوند بوسیلهٔ هاتفی بمن امر کرده است یونان رابا خوددوست ومتحد کنم؛ بطوریکه من اطلاع

۱ـ یعنی دانست که کدامیك ازاقوام یونانی نسبت به حریفان خودقوی‌تر بودند.

۲ـ بطوریکه دراین قسمت ودربعضی قسمتهای دیگر مشاهده میشود، گاه فرستادگان نقش واسطه ورابطه رااز بین برده‌اند ومطلب را ازدهان شخص اول بیان کرده‌اند. ظاهراً علت این طرز بیان باید توجه زیاد مؤلف به صحت و درستی نقل عین پیام بوده باشد نه قائل شدن احترام زیاد نسبت به شخص صاحب پیام. و نیز ممکن است دراین نوع بیان مطلب قصد تواضع وفروتنی نهفته باشد، چنانکه دربند ۶۸ از کتاب هشتم مشاهده میشود که وقتی آرتیمز (Artémise) شاهزادهٔ کوچك بوسیله مردونیوس (Mardonios) به شاهنشاه هخامنشی پیغام میفرستد، اظهار تمایل میکند که پیام اوبا ضمیر شخص اول بعرض پادشاه برسد.

یافته‌ام شما نخستین قوم ملت یونان هستید. پس بموجب امر خداوندی من بشما روی‌میآورم و آرزویم آنست که بدون نیرنگ و دوروئی دوست و متحد شما باشم.»
این بود پیامی که کرزوس بوسیلهٔ نمایندگان خود برای اهالی لاکدمون فرستاد. اهالی لاکدمون نیز که از گفتهٔ هاتف معبد دلف مطلع بودند از ورود فرستادگان لیدی اظهار شادی کردند و عهدنامهٔ مودت و اتحادی بقید سوگند منعقد کردند. از طرف دیگر آنها هنوز تحت تأثیر هدایائی بودند که در گذشته از کرزوس دریافت کرده بودند. توضیح آنکه، اهالی اسپارت در گذشته کسانی به سارد فرستاده بودند تا برای خرید طلا با لیدیها مذاکره کنند و قصد آنها این بود که این طلا را برای ساختن مجسمه‌ای از آپولون که امروز در لاکونی برروی تورناکس[1] برپا است بکار برند، ولی کرزوس طلائی را که آنها طالب خرید آن بودند مجاناً و بلاعوض بآنها هدیه کرد.

۷۰ـ اهالی لاکدمون بدلایلی که گفته شد و بخصوص از این جهت که کرزوس از بین تمام اقوام یونانی آنها را برای دوستی خود انتخاب کرده بود، پیشنهاد اتحاد او را پذیرفتند. آنها اعلام کردند که حاضرند شخصاً بتقاضای کرزوس بکمك او بشتابند و نیز جامی از برونز ساختند که برجدار خارجی آن نقوشی رسم شده بود و سیصد آمفور[2] گنجایش داشت، و چون میل داشتند هدایای کرزوس را باهدیه‌ای جبران کنند، این جام را برای او فرستادند. ولی این جام به سارد نرسید و علت آنرا بدو ترتیب نقل کرده‌اند: بطوریکه اهالی لاکدمون مدعی هستند، درموقع حمل این جام به سارد، وقتی از آب های ساحلی ساموس[3] میگذشتند، اهالی ساموس که قبلاً از ماجرا مطلع بودند با کشتی‌های جنگی[4] خود بآن دستبرد زدند

۱ـ کوه تورناکس (Thornax) واقع درشمال‌شرقی اسپارت.

۲ـ (Amphores) واحد حجم در یونان باستان برابر ۱۹ لیتر و یك دسی‌لیتر و ٤٤ سانتی‌لیتر (رجوع شود به یادداشت مقدمه دربارهٔ اوزان و مقادیر در یونان باستان).

۳ـ Samos

٤ـ سرعت سیر این کشتی‌ها که بیشتر برای امور نظامی بکار میرفت ازسرعت کشتی‌های «مدور» آن زمان که به تجارت اختصاص داشت بیشتر بود.

و آنرا ربودند . اهالی‌ساموس بنوبهٔ خود اظهارمیکنند که چون حاملین این پیام درحرکت تأخیر کردند وخبر سقوط سارد و پادشاه آن بآنان رسید ، جام را در ساموس فروختند و کسانی از اهل ساموس که آنرا خریدند آنرا به معبد هرا [۱] اهدا کردند و نیز احتمال دارد همانها که جام را فروختند، پس از مراجعت به اسپارت مدعی شده‌اند که اهالی ساموس آنها را غارت کرده‌اند [۲]. این بود داستان جام اسپارت .

۷۱ـ کرزوس که درتفسیرمفهوم گفتهٔ هاتف دچاراشتباه شده‌بود ، بامید ساقط کردن کوروش ودولت پارس‌تصمیم گرفت به کاپادوکیه لشگر کشی کند وخود را برای این امر آماده کرد . هنگامی که او مشغول تهیهٔ مقدمات جنگ با پارس‌ها بود یکی‌ازاهالی لیدی که ساندانیس [۳] نام داشت وبه‌عقل و درایت وتدبیر معروف بود وبعلت عقیده‌ای که‌دراین‌مورداظهارداشت‌شهرت‌زیادی بین مردم لیدی پیدا کرد باوچنین اندرز داد : «ای پادشاه توخود را برای جنگ با مردمی‌آماده میکنی که شلوارهای چرمی گشاد دربردارندوبقیهٔ لباس آنان‌نیزچرمی‌است، [۴] مردمانی که کشورآنها شن‌زار است ونمیتوانند هرچه میخواهند برای روزی‌خود بیابند وفقط بآنچه میابند اکتفا میکنند، مردمانی که شراب نمینوشند وبجای‌آن‌آب میآشامند وانجیرودیگرچیزهای خوب برای خوردن ندارند [۵]. دربن صورت‌اگر تو برآنها چیره شوی ازکسانی کـه هیچ چیز ندارند چه چیز میتوانی بدست آوری ؟ اگربرعکس ، تو مغلوب شوی امتیازاتی راکـه ازدست میدهی درنظر

۱ـ Héra ـ الههٔ ازدواج وعشق

۲ـ باتکرارو‌تأیید این مطلب، هردوت درحقیقت‌نشان میدهد که بیشتربقول اهالی ساموس‌اعتماد کرده است. حتی‌درجمله قبل‌نیزطرزبیان‌مطلب طوری است که معلوم است هردوت نسبت به ادعای اهالی لاکدمون چندان اعتماد ندارد .

۳ـ Sandanis

۴ـ مقصود ساندانیس این بود که پارس‌ها مردمانی خشن ودهاتی وجنگجوهستند وچندان پابند تجملات وآسایش طلبی نمی‌باشند .

۵ـ مقصود مؤلف اینست که غیرازضروریات زندگی‌ازدیگرلذاید دنیوی محرومند.

مجسم کن . وقتی آنها مزهٔ لذایذ کشورما را چشیدند بآن دل می‌بندند و دیگر نمیتوان آنها را بیرون راند . من بسهم خود ازخداوندان استغاثه میکنم که هرگز پارس‌ها را بفکر جنگ بالیدی‌ها نیندازند . » این مردچنین سخن گفت، ولی نتوانست کرزوس را باخود هم عقیده کند . درحقیقت همینطور بود وپارس‌ها قبل از تسلط براهالی لیدی هیچ چیز لذیذ و ظریف خوب دردسترس خود نداشتند.

۷۲- یونانیان اهالی کاپادوکیه را سوری یعنی از اهل سوریه مینامیدند[۱] . قبل از استقرار امپراتوری پارس این سوری‌ها تحت انقیاد واطاعت مادها بودند وبعد از آن باطاعت کوروش درآمدند . رود هالیس[۲] سرحد امپراتوری ماد ولیدی بود . این رود که از یکی از کوه‌های ارمنستان سرچشمه میگیرد ، در کشورسیلیسی[۳] جریان میبابد وسپس بین دوناحیهٔ ماتین[۴] وفریژی جاری میشود بطوریکه ناحیهٔ اول درطرف راست وناحیهٔ دوم درطرف چپ آن قرارمیگیرد. ازاین قسمت که گذشت، درجهت بادشمال پیش میرود وازآن ببعد مشخص سرحد سوریه و کاپادوکی وپافلاگونی‌ها که درطرف چپ آن سکونت دارند میشود. بدین ترتیب رود هالیس تمام نواحی آسیای سفلی را که بین دریای قبرس ودریای سیاه واقع شده بود ازقارهٔ آسیا جدا میکرد . این منطقه ، کم عرض ترین قسمت این کشوربود ویك مرد چابك میتوانست مسافت آنرا درظرف پنج روزطی کند[۵]

۱- این همان ناحیه ایست که کرزوس قصد تسخیر آنرا کرده بود (بند ۷۱ همین کتاب).

۲- Halys

۳- ازشرح فوق چنین استنباط میشود که سیلیسی (Cilicie) درزمان هردوت بمراتب از ناحیه‌ای که بعدها باین نام خوانده شد وسیع‌تر بوده ودرشمال کوه های تروس (Taurus) ودرمغرب فرات شامل تمام نواحی میشد که بعدها به کاتااونی (Cataonie) وملیتن (Mélitène) معروف شد .

۴- Matiène

۵- هردوت نظیراین ادعا را دربند ۳٤ از کتاب دوم نیز تکرارمیکند وحال آنکه نظراو با حقیقت وفق نمیدهد ، زیرا چابك ترین فرد بشر نمیتواند فاصلهٔ بین مصب رود هالیس و کیدنوس (Kydnos) را درظرف پنج روز پیاده طی کند . شاید مقصود هردوت

۷۴ـ موجباتی که کرزوس‌را مجبور به لشگر کشی به کاپادوکیه کرد ازاین‌قراربود [1] : کرزوس باین سرزمین چشم طمع دوخته‌بودوقصد داشت آنرا به متصرفات خود بیفزاید و بخصوص، چون بگفتهٔ هاتف اعتماد کرده بود قصد داشت انتقام آستیاژ را از کوروش بازستاند. آستیاژ پسرسیاگزار وشوهر خواهر کرزوس که پادشاه اقوام ماد بود بدست کوروش سرنگون شده بود ودراین‌موقع در چنگ اواسیر بود. واما اینکه چگونه او شوهرخواهر کرزوس شده بود، شرح آن بدین‌قرار است: عده‌ای از سپاهیان قوم سیت [2] که شورش کرده بودند به سرزمین مادها پناهنده‌شدند [3]. پادشاه اقوام‌ماد دراین زمان‌سیاگزارپسرفرا اورت پسردیوکس

این بوده‌است که چندین نفرپیاده که هریك بنوبت قسمتی‌از راه را طی کنند قادر خواهند بود نظیرچابك سواران راه‌های شاهی(کتاب هشتم ـ بند۹۸) این‌راه را درپنج روزطی کنند. وشاید هم قصد اوازاین عبارت این‌بوده که برای رفتن ازسینوپ (Synope) که مقرساتراپ بود به سرحد ایالت سیلیسی پنج روز وقت لازم بوده است. ولـی‌بطوریکه دیدیم اهالی‌سیلیسی نیزدرداخل‌آسیای صغیر روبشمال‌تا دورترین نواحی داخل این‌منطقه سکونت داشتند. بسیاری از نویسندگانی که مدتها بعداز هردوت میزیسته‌اند ازقبیل پلین (Pline) (تاریخ پلین ـ کتاب ششم ـ بند هفتم) دچار این اشتباه شده‌اند وفاصله سینوپ تا دریای قبرس راکمترازآنچه بوده ذکر کرده‌اند.

۱ـ دراینجا هردوت باردیگر تصمیم پادشاه لیدی را چنانکه واقعاًبود شرح‌میدهد. درحقیقت اعتماد اوبگفتهٔ هاتف ازاین حیث دردرجهٔ دوم اهمیت بود وتأثیرآن در کرزوس ازحدود تأیید این‌تصمیم تجاوز نمیکرد. عامل‌مهم لشگرکشی کرزوس نه تنها میل‌توسعه طلبی این پادشاه بود، بلکه ترس وبیمی بودکه او از پیشرفت پارس ها درخود احساس میکرد ومیل داشت بهروسیله‌ای ممکن است پیشرفت سریع کوروش را متوقف کند (بند ٤٦ همین کتاب). دراین زمان تحول اوضاع پارس طوری بودکه کرزوس ناگزیر بودیا پیشرفت پارس‌ها رامانع شود ویا خود قربانی‌توسعه طلبی‌آنها گردد. قصد انتقام کشیدن ازآستیاژ درحقیقت بهانه‌ای بیش‌نبود واگرهردوت باین مطلب اشاره میکند بیشتر برای آنست که بهانه‌ای برای علل وموجبات جنگ بیابد.

۲ـ Scythes

۳ـ چنانچه این‌واقعه صحت داشته‌باشد باید قبل‌ازراندن‌اقوام سیت بدست سیاگزار اتفاق افتاده باشد (بند ١٠٦ همین کتاب) عناصرسیت که در واقعهٔ مورد بحث ازآنها نام برده شده ظاهراً بکشوری پناهنده شده بودند که مدتی قبل خود بعنوان اشغالگراز آن رانده شده بوده‌اند (بند ١٠٤ همین کتاب).

بود . او در آغاز کار با این‌عناصر سیت خوشرفتاری کـرد و با آنان مانند پناهنده رفتار کرد . احترام اونسبت بآنها بحدی‌بود که عده‌ای ازاطفال ماد را بآنهاسپرد تا زبان خود را بآنها بیاموزند و نیزفن تیراندازی بآنها یاد دهند[۱]. هرروز کـه ایـن مردان سیت بشکار میرفتند چیزی باخود میآوردند. ولـی مدتی گذشت ویکباراتفاق افتاد که آنها به‌شکاررفتندوچیزی باخودنیاوردند . سیا گزار،بطوری که ازعمل‌اومشاهده میشود مردی خشن وسخت گیربود ووقتی مشاهده کرد که آنها دست خالی ازشکارمراجعت کرده‌اند باآنها رفتاری بسیار سخت وخفت‌آور دربیش گرفت . مردان سیت دشنام‌های سیا گزار را تحمل کردند و چون عقیده داشتند که‌استحقاق‌این‌بدررفتاری‌رانداشته‌اند تصمیم گرفتند یکی ازاطفالی‌را که از آنها درس میگـرفت قطعه قطعه کنند و همانطور کـه گوشت شکار را طبخ میکردند گوشت او را طبخ کنند وآنرا بجای گوشت شکار به پادشاه بخورانند و پس از اتمام این غـذا از نزدیك ترین راه بنزد آلیات پسر سادیات در سـارد پناهنده شوند .

۷۴ـ همین کار را کردند : سیا گزار و مهمانانی که با او بودند از این گوشت تناول کردند ومردان سیت پس‌از پایان غذا به‌آلیات پناهنده شدند . سیا گزارتقاضای استردادآنها راکرد وچون‌آلیات ازاسترداد آنها خودداری کرد مدت پنج سال بین اقوام ماد ولیدی جنگ درگرفت . دراین‌جنگ ها گاه مادها برلیدی هـا غلبه میکردند وگاه لیدیها بر اقوام ماد غالب میشدند (در بین این جنگها بـه شبیخون‌های شبانه نیز پرداختند[۲]) . جنگ بطور مساوی برای هر دوطرف تا سال ششم ادامه یافت، ولی‌دراین‌سال درضمن جنگ چنین اتفاق افتاد که‌ناگهان روز روشن به شب تارمبدل شد . تالس[۳] از اهل ملط قبلاً زوال روشنائی روز را

۱ـ معروف بود که مردمان سیت تیراندازان ماهری بودند .

۲ـ برای توضیح دربارهٔ این عبارت‌معترضه رجوع شود به تفسیرخارج ازمتن .

۳ـ Thalès ـفیلسوف معروف یونانی درقرن پنج قبل از میلاد

برای اهالی یونی پیش‌بینی کرده‌بود وتاریخ آنرا درحدود همان سال تعیین کرده بود که اتفاقاً این واقعه در آن سال اتفاق افتاد [۱]. وقتی اهالی لیدی و اقوام ماد مشاهده کردند که روز روشن به‌شب تارمبدل‌شد ازجنگ دست کشیدند وهردو طرف آمادهٔ صلح شدند. کسانی که بین آنها توافق ایجاد کردند دونفربودند، یکی سینزیس [۲] ازاهل سیلیسی‌ودیگری لابینت [۳] ازاهل بابل. این دونفروسیلهٔ ادای سوگند بین دوحریف شدند ودر قراردادی که بامضای دوطرف رساندند دست وبال هردو را با عقد ازدواجی بستند [۴]. آنها چنین حکم کردند که آلیات دخترخودآرینیس [۵] را بعقدازدواج آستیاژ پسرسیاگزار درآورد، چه‌قراردادها بدون روابط مؤثر خویشاوندی درحال عادی‌نه قدرتی‌دارند ونه استمرار ودوام. تشریفات سوگند درنزد این اقوام نظیراین تشریفات درنزد یونانیان است، بااین تفاوت که‌آنها که سوگند را قرائت میکنند، زخم هائی سطحی بربازوی خود وارد میکنند وآنگاه یکی خون دیگری را میمکد.

۷۵ـ بدین ترتیب کوروش آستیاژ را که از جانب مادر پدربزرگ اوبود بدلیلی که درپایان این‌داستان ذکرخواهم کرد ازکاربرکنار وزندانی کرد. این بود دلیل کینهٔ کرزوس نسبت به کوروش در موقعی که با هاتف معابد دربارهٔ جنگ با پارس‌ها مشورت‌میکرد. همینکه جواب فریبندهٔ هاتف باورسید وآنرادرصلاح خود تشخیص داد دردم برای اشغال سرزمین پارس‌ها حرکت کرد.

۱ـ درآسیای صغیردوآن زمان دوبار کسوف خورشید رویداده است، یکی‌درسال ٦۱۰ ودیگری درسال ۵۸۵ قبل از میلاد.

۲ـ (Syennésis) ـ احتمال میرود این کلمه دراصل‌عنوان و لقبی بوده است نه اسم شخصی معین.

۳ـ Labynète ـ لابینت درحقیقت همان نبونید (Nabonide) پادشاه معروف‌بابل است(بند۷۷و۱۸۸همین کتاب)، ولی‌درتاریخی که این‌جنگ‌بین‌اقوام ماد ولیدی درگرفته بود دربابل پادشاهی باین نام سلطنت نمیکرد.

٤ـ دراین باره رجوع شود به توضیح خارج ازمتن.

۵ـ Aryénis

وقتی کرزوس به سواحل رود هالیس رسید سپاه خود را از روی پل‌هائی که بعقیدهٔ من در آن زمان موجود بود [۱] عبور داد وبه پیشروی ادامه داد. ولی بطوریکه بین یونانیان شایع‌است ظاهراً سپاهیان او بکمك تالس ملطی بآن‌سوی رود رفته‌اند چه‌بعقیدهٔ آنها پل‌های مورد بحث در آن زمان‌وجود نداشت. تالس که درسپاه کرزوس‌بود برای کمك به سپاه اوظاهراً کاری کرده است که این‌رود که درطرف چپ سپاه در جریان بود درجانب راست‌آن نیز قرار گیرد [۲]. تالس برای‌انجام این‌مقصود چنین کرد: ازنقطه‌ای که دربالای اردو قرارداشت‌خندقی عمیق حفر کردند و آنرا بشکل هلال ادامه دادند بقسمی که آب رود خانه در این‌قسمت ازبستر قدیم‌خودجداوبه خندق وارد شد و پس‌ازآنکه‌محل اردورا از پشت دور زد از آن هم جلوتر رفت وباردیگربه بستر قدیم‌ملحق‌شد. بدین‌ترتیب همینکه آبهای رود تقسیم شد هریك از دو شعبه آن قابل عبورشد. بعضی‌ها عقیده دارند که بستر‌قدیم بکلی خشك شد ولی‌من این گفته را قبول‌ندارم. اگر چنین باشد چگونه لیدیها درمراجعت ازاین رود عبور کرده‌اند؟ [۳].

۷۶- پس ازآنکه کرزوس با سپاه خود از رود هالیس عبور کرد، در کاپادو کیه به

۱- ظاهراً چنین بنظرمیرسد که هردوت از وضع این پل‌ها که مدعی است درزمان کرزوس نیز وجود داشته کاملاً با اطلاع بوده. ازآنچه او درقسمت‌های بعد نقل میکند چنین معلوم میشود که این پل‌ها ازسینوپ زیاد دور نبوده‌اند و محل‌آنها درقسمت سفلای درهٔ هالیس در نزدیکی ساحل بوده است.

۲- از این شرح معلوم میشود سپاه کرزوس در جهت جنوب در درهٔ رود هالیس پیش‌میرفته است.

۳- ایراد هردوت ظاهراً وارد بنظر میرسد، زیرا اگر بستر رودهالیس بکلی تغییر داده شده‌بود واضح است عبور از بستر جدید نیز غیر ممکن بود. ممکن است باین ایراد چنین پاسخ داد که وقتی‌لیدیها پس‌ازشکست بجانب باخترعقب نشینی کردند ابتداء ازبسترقدیم گذشتند وسپس‌آب را از بسترجدید بآن بستر برگرداندند. ولی ایرادی که باین توضیح وارد است اینست که لیدیها در آن زمان باشتاب تمام عقب نشینی میکردند وچون پارس‌ها بدنبال آنان میآمدند قطعاً فرصت‌آنرانداشته‌اند که بچنین‌کار پرزحمت و طولانی دست زنند.

محلی رسید که پتری [۱] نام دارد. پتری یکی از مستحکم ترین نواحی این منطقه است و تقریباً در نزدیکی شهر سینوپ که در ساحل دریای سیاه قرار دارد واقع شده. کرزوس اردوی خود را در این محل مستقر کرد و به تخریب زراعت دهات سوریه مشغول شد؛ سپس شهر پتری را اشغال کرد و اهالی آنرا به بردگی واسارت در آورد. آنگاه تمام شهرهای اطراف را مسخر کرد و با اینکه موجبی برای توبیخ سوری‌ها نبود این قوم را از بیخ و بن برانداخت. کوروش نیز بنوبهٔ خود سپاهیان خود را گرد آورد و سر راه از هر ناحیه‌ای که میگذشت مردان آنرا به سپاه خود ملحق میکرد و بدین ترتیب بمقابلهٔ کرزوس آمد. کوروش قبل از اینکه سپاه خود را حرکت دهد کسانی نزد یونی‌ها فرستاد و از آنها تقاضا کرد کرزوس را تنها گذارند، ولی یونی‌ها بگفتهٔ او توجهی نکردند. پس کوروش از راه رسید و دربرابر کرزوس اردو زد. درین موقع در پتری دو حریف با تمام قوا بجان هم افتادند و جنگی شدید در گرفت. از دو طرف بسیاری تلف شدند و هنگامی که شب فرا رسید دو حریف دست از جان هم کشیدند، درحالیکه هنوز هیچیك بر دیگری غالب نشده بود.

۷۷- این بود سرانجام نبرد دو سپاه. ولی کرزوس که عدهٔ سپاهیان خود را قلیل تشخیص داد- زیرا قوای او بمراتب از قوای کوروش کمتر بود- چون از این عدم تناسب دو سپاه ناراضی و ناراحت بود، فردای آن روز که کوروش به حملهٔ جدید نپرداخت به سارد مراجعت کرد. قصد او این بود که بموجب معاهده‌ای که با مصریها داشت آنها را بکمك طلب کند (زیرا او قبل از عقد اتحاد با اهالی لاکدمون با آمازیس [۲] پادشاه مصر نیز عقد اتحاد بسته بود). و نیز قصد داشت که از اهالی بابل نیز استمداد کند (با اهالی بابل نیز عقد اتحاد بسته بود؛ پادشاه بابل در این زمان لابینت [۳]

۳- Ptérie
۱- Amasis - پادشاه مصر معاصر با کوروش
۲- Labynète

نام داشت[۱]) . بعلاوه درنظر داشت ازاهالی لاکدمون تقاضا کند که درتاریخ معین ومشخص درسارد حاضر باشند . نقشهٔ اواین بود که وقتی سپاهیان متحدین میرسند وسپاهیان لیدی نیز جمع آوری ومنظم میشود، بعد از پایان زمستان درآغاز بهار بجنگ پارسها بشتابد . باین قصد ، همینکه به سارد مراجعت کرد کسانی بنزد متحدین خود فرستاد واز آنها طلب کرد که درماه پنجم ازآن تاریخ در سارد اجتماع کنند . واما سپاهی که با خود داشت وبا پارس‌ها جنگیده بود مرخص کرد و اجازه داد تمام دسته های سربازان مزدور که ضمیمهٔ آن بود پراکنده شود . اوهرگز تصور نمیکرد که کوروش بعد از یك جنگ بی سرانجام ومبهم حقیقةً درفکر پیشروی بسوی سارد باشد .

۷۸ـ در همان موقع که کرزوس باین حسابها مشغول بود تمام نواحی اطراف شهر سارد مملواز افعی شد . وهمینکه این افعی‌ها آشکار شدند ، اسب‌ها ازچریدن در مزارع دست کشیدند و به شکار آنها رفتند وآنها را خوردند. کرزوس در برابر این صحنه تماشائی پیش خود تصور کرد که ممکن است این واقعه پیش درآمد وطلیعهٔ وقایعی باشد واتفاقاً چنین بود. پس دردم کسانی بنزد اهالی تلمسوس[۲] که ازمفسرین مشهور بودند فرستاد. نمایندگان اوبه تلمسوس وارد شدند وتفسیر آن واقعه‌را ازدهان اهالی این شهر شنیدند ولی نتوانستند آنرا باطلاع کرزوس رسانند، زیرا قبل از آنکه آنها ازراه دریا به سارد مراجعت کنند ، کرزوس سقوط کرده بود . اهالی تلمسوس چنین اظهارعقیده کرده بودند که کرزوس باید انتظارحمله سپاهی را داشته باشد که بزبانی دیگر تکلم میکنند وهمینکه وارد شود بومیان محل‌را باطاعت وانقیاد مجبور خواهد کرد. آنها افعی‌ها را فرزندان آن سرزمین واسبها رادشمنان خارجی تعبیر کردند . این بود جواب اهالی تلمسوس به کرزوس درموقعی که اوقبلاً باسارت پارسها درآمده بود واهالی تلمسوس هنوزازاین واقعه

۱ـ لابنیت ظاهراً همان نبونید پادشاه معروف بابل است (رجوع شود بـه بند ۱۸۸ همین کتاب) .

۲ـ Telmessos

وسرنوشت او وشهر سارد اطلاعی نداشتند.

۷۹ـ همینکه بعد از جنگ پتری کرزوس راه عقب نشینی در پیش گرفت، چون کوروش دانست که کرزوس بدنبال این عقب نشینی سپاه خود را نیز مرخص خواهد کرد به مشورت وصلاح اندیشی پرداخت و باین نتیجه رسید که کاری که او باید بکند اینست که هرچه زودتر بسوی سارد پیش رود تاقبل از آنکه قوای لیدی‌ها باردیگر اجتماع کنند (شهر را غافلگیر کند [۱]). همینکه کوروش چنین تصمیم گرفت، تصمیم خود را سریعاً بموقع اجراء گذارد؛ سپاه خود را بسوی لیدی حرکت داد وخود شخصاً خبرورودخود را باطلاع کرزوس رسانید. دراین موقع کرزوس با وضعی دشوار روبرو بود، چه برخلاف انتظاراو اوضاع طوری دیگر شده‌بود. و با این‌حال‌او سپاهیان لیدی‌را بجبههٔ جنگ برد. درآن زمان‌در آسیا قومی‌بشجاعت ومردانگی قوم‌لیدی‌نبود، چه آنها سوارنظام قابلی‌بودند وهمچنان که براسب سوار بودند با نیزه‌های بلند میجنگیدند.

۸۰ـ سپاه لیدی دردشتی هموار وصاف [۲] که مقابل شهرسارد قراردارد تمرکز یافت. رودخانه‌وانهاری‌چند ازاین دشت میگذرد وازین‌جمله است رود هیلوس [۳]. تمام

۱ـ دربارهٔ این عبارت معترضه رجوع شود به توضیح خارج ازمتن.

۲ـ چون بگفته هردوت دشت سارد صاف وهموار بود، سوارنظام سارد قاعدةً میبایستی بهتر بتواند درآن بعملیات نظامی پردازد. لیکن رودخانه‌ها وانهاری که ازهر طرف درآن جاری‌بود وهردوت بعداً بآن اشاره میکند یکی‌ازبزرگترین مشکلات سوار نظام لیدی بود.

۳ـ (Hyllos)ـازجملهٔ‌این‌رودها‌رودمعروف‌پاکتول (Pactole) است که‌هردوت‌در جای دیگرازآن صحبت میکند (کتاب‌پنجم‌ـ بند۱۰۱). این‌همان رودی‌است که‌بعلت براده های طلا که دررسوب‌آن یافت میشد شهرتی خاص بدست‌آورده بود ویکی از بزرگترین عجایب سرزمین‌لیدی محسوب میشد (بند ۹۳ همین کتاب). معلوم‌نیست بچه دلیل هردوت دراین‌قسمت فقط از رود هیلوس نام میبرد. شاید اهمیتی که هردوت برای این رود قائل بود ازآن جهت‌است که در کتاب ایلیاد این رود با رود هرموس دریك متن‌آمده است (ایلیاد ـ کتاب ۲۰ ـ بند ۳۹۲).

این رودهابه‌رود بزرگی‌منتهی‌میشوند که هرموس[1] نام داردوخود از کوهستانی[2] سرچشمه میگیرد که بنام مادر دندیمون[3] معروف است وبعد ازشهر فوسه به‌دریا میریزد . وقتی کوروش مشاهده کرد که لیدیها برای‌جنگ دراین‌محل‌متمرکز شده‌اند ازسوارنظام آنها بیمناك شد وبتوصیهٔ یکی از اهالی ماد که هارپاگ[4] نام داشت چنین تصمیم گرفت : وی فرمان داد شترهائی که برای حمل بارونه و آذوقه دراردو موجودبود حاضر کنند و بارآنها را برگیرند وسربازانی که لباس سوار برتن کرده‌اند برآنها قرار گیرند . سپس بمردانی که چنین‌تجهیز شده‌بودند امرکرد پیشاپیش بقیهٔ سپاه برای مقابله با سوار نظام کرزوس حرکت کنند . بفرمان اوپیاده نظام بدنبال شتران قرار گرفت وبعد ازپیاده نظام‌دسته‌های‌سوار ـ نظام‌سپاه مستقرشد[5]. وقتی همهٔ افراد سپاه اودرجای خودقرار گرفتند، امرکرد بهیچوجه رعایت حال لیدیها را نکنند و هرکس که در برابر آنها مقاومت کند بقتل رسانند بجزشخص کرزوس که حتی اگردرموقع دستگیرشدن ازخوددفاع کند کسی حق کشتن اورا نخواهد داشت . این بود تعلیماتی که کوروش به سپاه خود داد . واما دلیل اینکه شترها را دربرابرسوارنظام لیدی مستقر کرد چنین بود : اسب ازشتر نفرت دارد ونه‌تنها مشاهدهٔ شکل‌ظاهر آن‌براسب غیرقابل‌تحمل است ، بلکه استشمام بوی این حیوان نیزبراسب دشوار وتحمل ناپذیراست.باین دلیل کوروش باین خدعه متوسل شد تا کرزوس نتواند ازسوارنظام خود که‌امید

۱ـ Hermos

۲ـ مقصود کوه دندیمون واقع درفریژی است .

۳ـ (Dindymon) مهم ترین خدای اهالی فریژی که به « مادرمقدس دندیمون » معروف بود .

٤ـ هارپاگ همان کسی‌است که نقش مهمی دراستقرار سلطنت کوروش بازی کرد (بند ۱۲۳ همین کتاب) .

۵ـ قصد کوروش ازاین طرز تجهیز سپاه آن بود که چون سوار نظام خود را قادر بمقابله باسوارنظام‌لیدیها نمیدیدمیخواست آنرادرحال ذخیره‌درعقب‌سپاه‌نگاهداردتاچنانچه بطوریکه او پیش‌بینی میکرد سپاه لیدی دچار بی‌نظمی وهرج ومرج شود این بی‌نظمی‌را بکمك ذخیرهٔ سوارنظام خودبه هزیمت وشکست‌کامل مبدل کند .

داشت بکمك آن درمیدان جنگ فتوحاتی بدست آورد استفاده کند. در عمل، وقتی دوحریف برای نبرد باهم روبرو شدند، همینکه اسب‌های لیدیها شترهارا دیدند وبوی‌شترهابمشام آنها رسیدعقب گرد کردند وامیدهاو آرزوهای کرزوس را برباد دادند. بااین حال، این واقعه درلیدیها ایجاد ترس نکرد ووقتی از آنچه روی داده بود مطلع شدند ازاسب‌های خود بزیرجستند وپیاده باپارس‌هابجنگ پرداختند. سر انجام بعد از آنکه جمعی کثیر از دو طرف کشته شدند، لیدیها پشت بمیدان کردند ودرمحوطهٔ مستحکم شهر[1] گردآمدند ودر همان محل در حلقهٔ محاصره پارس‌ها گرفتار شدند.

۸۱ـ وقتی پارس‌ها به محاصره دست زدند، کرزوس بتصوراینکه میتواند مدتی‌زیاد این‌محاصره‌رامتحمل‌شود[2] ازقلعهٔ‌مستحکمی که درداخل آن‌محاصره‌شده بود بار دیگرایلچیانی‌به کشورهای‌متحدفرستاد.[3] کسانی که‌باراول‌فرستاده‌بود مأموریت داشتند به متحدین توصیه کنند که درماه پنجم همه درسارد حاضرشوند. ولی اینها که‌دراین موقع فرستاده بود دستور داشتند به متحدین سفارش کنند که چون کرزوس در محاصره است، هرچه زود تربکمك او بشتابند. بدین ترتیب کرزوس فرستادگانی به عده‌ای ازکشورهای متحد خود و بخصوص بـه کشور لاکدمون مأمور کرد.

۸۲ـ اینها، یعنی‌اهالی اسپارت خود درآن زمان گرفتار کشمکش‌با اهالی آرگوس

۱ـ معلوم نیست‌محوطهٔ مستحکمی که هردوت‌بآن اشاره میکندهمان ارگ معروف شهراست که گویا سربازان‌لیدی درآن محاصره شده بودند یا جای دیگر. درجای دیگر ازگفتهٔ هردوت خلاف‌آن استنباط میشود (یادداشت بند۸٤همین‌کتاب). آنچه مسلم است ارگی که کرزوس در سارد بنا کرده بود از هـر طرف مستحکم نبود زیرا هیرویادس (Hyroiades) توانست مستقیماً بآن صعود کند (بند ۸٤ همین کتاب)

۲ـ کرزوس از این حیث اشتباه نمیکرد، زیرا موقعیت شهر سارد مستحکم بود و فن قلعه‌گیری هنوز درآن زمان چندان پیشرفت نکرده بود.

۳ـ معلوم میشود کـه محاصره خیلی شدید و دقیق نبوده است والا عناصر لیدی نمیتوانستند ازآن‌بگذرند وبه کشورهای‌متحد عزیمت کنند. (یادداشت شماره یك‌بند۸۶)

بودند واختلاف آنها دربارهٔ سرزمینی بود که تیره‌آ[۱] نام داشت. ناحیهٔ تیره‌آ به سرزمین آرگوس تعلق داشت، ولی اهالی لاکدمون آنرا از چنگ آنها بیرون آورده وتصرف کرده بودند. بعلاوه تمام قسمت هائی که درباختر قرار داشت تا دماغه ماله[۲] به اهالی آرگوس[۳] تعلق داشت، اعم از زمین های قاره‌ای وجزیره سیتر[۴] وبقیهٔ جزایر[۵]. اهالی آرگوس برای پس گرفتن سرزمینی که از آنها گرفته بودند خود راآماده کردند. دراین موقع مذاکراتی شروع شد وقرار براین شد که ازهرطرف سیصدتن باهم جنگ کنند وهریك ازدوحریف که بردیگری فائق آمد مالك آن سرزمین باشد. ونیز قرار شد که قسمت عمدهٔ سپاه دو طرف بـه کشورخود مراجعت کنند ودرموقع نزاع درآن محل حاضر نباشند. مقصود از این تصمیم آن بود که اگر دوسپاه درمحل حاضر باشند، یکی از دوطرف کـه مردان خود را درحال شکست خوردن مشاهده کند بکمك آنها نشتابد. پس از عقد این توافق، دوسپاه عقب نشینی کردند وسربازان زبده دوحریف که درعقب سپاه قرارداشتندبا همبه نزاع پرداختند. آنها درشرایط مساوی وبا توفیق مساوی باهم جنگیدند تاجائیکه ازششصد تن مرد جنگی فقط سه تن باقی‌ماند: دونفر

۱- Thyréa

۲- (Malée)ـ دماغه ماله دماغه‌ایست که دربرابرجزیرهٔ سیتر (Cythère)در دریا پیش میرودودرقسمتی ازساحل جنوب شرقی پلوپونزقراردارد. این دماغه بوسیله کوهستانی ازحوزهٔ رود اوروتاس (Eurotas) وخلیجی که این رود در محل آن بدریا میریزد مجزا میشود. سرزمین تیره‌آ شمالی‌ترین ناحیهٔ این قسمت است. نسبت به کشور آرگوس این ناحیه‌در قسمت جنوبی قراردارد ونسبت به مجموع شبه‌جزیرهٔ آرگوس که تا هرمیون (Hermion) ادامه دارد درقسمت جنوب غربی واقع میشود.

۳- ساکنان این نواحی ساحلی‌درتحت تأثیراقوام دری از نژاد اهالی آرگوس‌شده بودند، ولی در زمان کرزوس قسمت مهمی از این سرزمین بتصرف اسپارت درآمده بود و وقتی مـدتی بعد سرزمین تیره‌آ بـه اسپارت منضم شد دیگر چیزی برای اهالـی آرگوس باقی نماند.

۴- Cythèreـ جزیرهٔ‌عشق ازجزایر یونان که‌امروز سریگو (Cérigo) نام‌دارد.

۵- مقصود جزایر کوچکی است که دراطراف جزیرهٔ سیتر قرار داشت.

بنام الکنور[۱] و کرومیوس[۲] از اهالی آرگوس ویك تن بنام اوتریاداس[۳] از اهالی لاکدمون. وقتی فقط آنها ماندند، شب فرا رسیده بود. دو نفر از مردان آرگوس که باقی‌بودند خودرا فاتح تصور کردند وبه‌آرگوس شتافتند[۴]. ولی آن شخص که ازاهالی‌لاکدمون باقی بود واوتریاداس‌نام داشت اسلحهٔ کشته شدگان آرگوس‌راجمع آوری کرد وبه اردوی‌سپاه خودبرد وباردیگربه محل‌مأموریت خود مراجعت کرد. فردای‌آن روز از دو طرف کسانی برای کسب خبر بمیدان جنگ شتافتند[۵]. مدتی هریك ازدو حریف مدعی بود که فاتح اواست. اهالی آرگوس مدعی بودند که از آنها عدهٔ بیشتری زنده مانده است، ولی مخالفین آنها جواب میدادند که این‌بازماندگان ازمیدان جنگ گریخته‌اند، درحالیکه قهرمان‌آنان درمیدان‌جنگ مانده واسلحه کشته شدگان دشمن را جمع آوری کرده است. سرانجام، پس از مدتی کشمکش بار دیگر بجان هم افتادند وباهم بجنگ‌پرداختند. جمعی کثیرازدوطرف کشته شدندودرپایان کار،اهالی‌لاکدمون پیروز وفاتح ازمیدان بیرون آمدند. از آن زمان ببعد اهالی‌آرگوس که تاآن زمان عادت داشتند موهای خود را بلند میکردند سرها را تراشیدند[۶]. بموجب قوانینی که تصویب کردند ونفرین و لعنتی که وضع کردند مادام که شهرتیره‌آ مسترد نشده بود[۷] هیچیك ازاهالی‌آرگوس حق نداشتند موهای خود را بلند

۱- Alkénor

۲- Chromios

۳- Othryadas

٤- تاریکی‌موجب اشتباه دوپهلوان‌آرگوسی‌شد وچون‌اوتریاداس را ندیده‌بودند تصور کردند خود تنها مانده وفاتح‌شده‌اند.

٥- اهالی‌آرگوس قبلا ازسرانجام جنگ بوسیله دونفر از بازماندگان سیصدتن مردان برگزیده خود مطلع شده بودند، لیکن بقراری گفته شدآنها در تشخیص خود اشتباه کرده بودند.

٦- تراشیدن سر درآن زمان نشانه عزاداری عمومی بود.

۷- اهالی‌آرگوس تا سال ٤۲۰ قبل‌ازمیلاد یعنی‌یك قرن پس‌ازاین تاریخ، هنوز حاضربقبول ازدست رفتن تیره‌آ نبودند (توسیدید - کتاب پنجم - بند٤۱).

کنند ونیز زنان حق نداشتند زیور آلات طلا بکار برند. اهالی لاکدمون قانونی درجهت عکس این قوانین وضع کردند، چه آنها تا آن زمان عادت بـه داشتن موی بلند نداشتند ولـی از این زمان ببعد بموجب قانون مجبور بداشتن موی بلند شدند[1]. واما دربارهٔ آن یك تن لاکدمون که ازبین سیصد مردجنگی زنده مانده بود و او تریاداس نام داشت، بطوریکه نقل میکنند چون شرم داشت در موقعی که همراهانش کشته شده بودند به اسپارت مراجعت کند، در همان محل درازدیکی شهرتیره آ خود کشی کرد[2].

۸۳ـ این بود مشکلات اهالی اسپارت در موقعی که فرستادهٔ سارد از راه رسید و تقاضا کرد بکمك کرزوس بشتابند. با وجود وضع نامساعدی که اهالی اسپارت داشتند، همینکه ازماجرا مطلع شدند برای کمك به پادشاه لیدی آماده شدند. کارهای مقدماتی انجام گرفت و کشتی‌ها برای حرکت آماده شد، ولی ناگهان فرستادهٔ دیگری از راه رسید وخبر داد که قلعهٔ مستحکم لیدیها سقوط کرده و کرزوس زنده باسارت درآمده است. در چنین وضعی اهالی اسپارت کـه بسیار افسرده وغمگین شده بودند ناگزیر اقدامات خود را متوقف کردند.

۸۴ـ واما چنین است چگونگی سقوط شهرسارد: چهارده روزپس‌ازشروع محاصره کوروش سوارانی باطراف فرستاد[3] وبه سپاهیان خود اعلام کرد که هر کس قبل ازدیگران ازحصار صعود کند پاداشی باو داده خواهد شد بعداز این اعلامیه،

۱ـ این عمل بخودی خود نزد اهالی اسپارت نشانه پیروزی وفتح نبود واینکه اهالی اسپارت دراین مورد پیروزی خود را با این عمل جلوه گر میکردند صرفاً باین علت بود که اهالی آرگوس خلاف آنرا کرده بودند. پلوتارك معتقد است که هردوت دراین مورد دچار اشتباه شده، زیرا بعقیدهٔ او داشتن موی بلند از زمان لیکورگ دراسپارت مرسوم شده بود (پلوتارك ـ لیساندر ـ بند اول).

۲ـ بعضی ازاهالی آرگوس معتقدند که او بدست یکی ازفرزندان الکنور (Alkénor) بقتل رسید.

۳ـ ظاهراً قوای مهاجم دراطراف شهرسارد بطورنامنظم وپراکنده در منطقه‌ای بسیار وسیع اردو زده بودند.

سربازان برای صعود کوشش کردند ولی توفیق نیافتند. وقتی همه از این کار منصرف شدند یکی از افراد قوم مارد[1] که هیرویادس[2] نام داشت درصدد بر آمد که از جانب بلندی شهر[3] که سرباز مراقبی در آنجا نبود به قلعه صعود کند. هیچکس بیم آن را نداشت که آکروپول را از این طرف تسخیر کنند، زیرا در این طرف صخره‌ای مرتفع وسراشیب وغیرقابل عبور بود.

این نقطه تنها محلی بود که ملس[4] پادشاه باستانی سارد[5] شیری را که از زن غیر شرعی او بدنیا آمده بود گردش نداده بود. اهالی شهر تلمسوس[6] چنین پیشگوئی کرده بودند که اگر این شیر را گرداگرد حصار شهر گردش دهند، شهر سارد غیرقابل تسخیر خواهد شد[7]. ملس امر داد آن شیر را گرد حصار شهر درجهت مقابل آکرو-پول که ممکن بود تجاوز از آنجا صورت گیرد گردش دهند ونسبت باین قسمت از مرتفعات شهر که بعلت سراشیبی تند آنرا غیرقابل نفوذ میدانست غفلت کرد و شیر را در آنجا گردش نداد. این محل قسمتی از آکروپول است که روبه کوههای تمولوس[8] قرار دارد. آن شخص که از قوم مارد بود و هیرویادس نام داشت شب قبل یکنفر از اهل لیدی را مشاهده کرده بود کـه کلاه آهنینش از مرتفعات آکروپول بزیر افتاده ودرجستجوی کلاه خود از همین قسمت آکروپول بزیر

۱ـ قوم مارد (Marde) یکی از قبایل صحراگرد پارس بود (بند ۱۲۵ همین کتاب).

۲- Hyroiadès

۳- Acropole

۴- Melès

۵ـ نیکلادودماس (Nicolas de Damas) از شخصی بنام ملس یادکرده کـه از خاندان هراکلس بوده است.

۶- Telmessos

۷ـ شاید معنای این افسانه آن بود که شهرسارد درتحت حمایت هراکلس ـساندون بوده است، زیراشیر مورد بحث باواهداء شده بود. برروی مسکوک شهر اسپارت نیز نقش شیری مشاهده میشود.

۸- Tmolos

آمد وپس از برداشتن کلاه خود ازنو بالا رفت[۱]. هیروپادس که این جریان را مشاهده کرده و آنرا بخاطر سپرده بود خود نیز از آن راه صعود کـرد و جمعی دیگراز پارس‌ها نیزبدنبال اوبالا رفتند. سپس جمعیت بیشتری بالا رفت وبدین ترتیب سارد سقوط کرد وسراسر شهر بدست غارت سپرده شد.

۸۵ـ اما دربارهٔ شخص کرزوس چنین است آنچه براو گذشت: قبلا گفته بودم که او را پسری بود با استعداد که ازنعمت سخن گفتن محروم بود. کرزوس در دورهٔ سعادت و خوشبختی گذشتهٔ خود برای او کارهای زیادی کرده بود؛ از جمله کارهائی که برای او کرد این بود که کسانی‌به دلف فرستاد تادربارهٔ اوبا خدایان مشورت کنند. هاتف معبد بارچنین جواب داده بود:

«ای مردی کـه از نژاد لیدی هستی، ای پادشاهی کـه بر رعایای کثیر سلطنت داری،»

«ای کرزوس بی تدبیر، چنین آرزو نکن که درقصرخود بشنوی،»

«آهنگ سخن فرزندت را که اینقدر آرزو داری،»

«برتوهمان بهتر که سخن گفتن او بتأخیرافتی،»

«چه نخستین روزی که او سخن گوید، آن روز خواهد بود روز بدبختی»

اتفاقاً درموقع سقوط قلعه شهر یك تن از سربازان پارس بسوی کرزوس رفت وچون اورا نشناخت قصد کشتن اوراکرد. کرزوس اورا درحال حرکت بسوی خود مشاهده کرد، ولی چنان ازفلاکت وبدبختی خود متأثربود که بفکردفاع نیفتاد وحاضرشد بدست اوکشته شود. ولی درهمین موقع فرزند لال او متوجه هجوم آن پارسی شد وچنان دچار ترس واندوه شد که عقدهٔ زبانش گشوده شد وفریاد زد: «ای مرد، کرزوس را بقتل نرسان!» این بودنخستین کلامی که او

۱ـ معلوم میشود این محل آنطور که هردوت قبلا گفته بودسراشیب نبوده است و شرط احتیاطچنین بود که دراین محل نیز مستحفظینی گمارده شوند. نکتهٔ جالب درتاریخ اینست که یکبار دیگر درسال ۲۱۳ قبل‌از میلاد شهرسارد از نقطه‌ای از حصار شهر کـه غیرقابل تسخیرتصورمیشد درخطرافتادوسقوط کرد (پولیب (Polybe)ـجلدهفتم‌ـبند۱۵).

برزبان جاری کرد وازآن ببعد درتمام مدت حیات خود بسخن گفتن ادامه داد.

۸۶- بدین ترتیب پارس‌ها کرزوس را اسیر و شهر سارد را تسخیر کردند[۱]. کرزوس مدت چهارده سال سلطنت کرده بود و چهارده روزهم در محاصره بود[۲] وطبق پیشگوئی هاتف معبد دلف به حیات امپراتوری بزرگی خاتمه داده بود، واین امپراتوری، امپراتوری خود اوبود. پارس هائی که اورا اسیر کردند اورا بنزد کوروش بردند. کوروش فرمان داد انبوهی از هیزم گرد آورند و کرزوس را درحالیکه‌زنجیر بر اندام داشت همراه چهارده تن‌ازجوانان‌لیدی بر آن قراردهند. شاید قصد اواین بود که با سوزاندن این قربانیان که نخستین ثمرفتح وفیروزی اوبودندآنها را فدای یکی‌ازخداوندان کند. ونیزاحتمال دارد قصد اوانجام‌نذری بوده است؛ وشاید چون شنیده بود که کرزوس مردی مقدس است او را بر انبوه آتش‌قرارمیداد تابدانداَیا یکی ازخداوندان مانع میشوند که او زنده بسوزد.[۳] این‌بود بشرحی که نقل میکنند رفتار کوروش با کرزوس. هنگامی که کرزوس

۱- تاریخ سقوط شهرسارد بطور تقریب سال ۵۴۷ یا ۵۴۶ قبل‌از میلاد است. با دردست‌داشتن‌این تاریخ‌میتوان‌سلسله‌مراتب پادشاهان‌خاندان‌مرمناد رابترتیب قدمت معین کرد. ولی این‌عمل‌ساده‌بعلت اختلاف قول‌مورخین‌دشواراست، زیراهردوت وآفریکانوس واوزب (Eusèbe) طول مدت سلطنت هر یك از پادشاهان این خاندان را بطور مختلف نقل کرده‌اند. حتی عده پادشاهان این خاندان نیز بطوریقین معلوم نیست. مورخین‌متقدم عقیده دارندکه بین‌آردیس و کرزوس‌فقط یك‌تن بسلطنت رسیده است وسادیات وآلیات اسم شخص نیست، بلکه تعبیرمختلفی است از عناوین مذهبی.

۲- آفریکانوس و اوزب (Eusèbe) طول مدت سلطنت اورا پانزده سال میدانند. اینکه هردوت‌کلمه چهارده راهم برای طول‌مدت سلطنت کرزوس وهم‌برای عدهٔ روزهای محاصره اوبکاربرده تا اندازه‌ای درصحت‌آن ایجاد تردید میکند.

۳- تردیدی که هردوت دراین مورد ازخودنشان میدهد بهترین دلیل است که آنچه اودربارهٔ رفتار کوروش با کرزوس نقل کرده باحقیقت‌تطبیق نمیکند. رفتاراو با کرزوس همچنانکه عده‌ای ازمورخین قدیم مدعی هستند بسیار دوستانه و شرافتمندانه بوده است. هیچیك از مورخین قدیم به انبوه هیزم و قصدکوروش‌بر سوزاندن کرزوس اشاره نکرده‌اند.

بر روی پشتهٔ هیزم قرارداشت ، باوجود مصیبت بزرگی که باوروی آورده بود ، کلام سولون راکه گفته بود «هیچ موجود زنده‌ای خوشبخت نیست» بخاطر آورد وبفکرش چنین رسید که دراین کلام الهامی‌خداوندی نهفته است . وقتی کرزوس دراین اندیشه شد ، پس‌ازسکوتی طولانی‌آهی عمیق بر کشید وناله‌ای حزین سرداد وسه بارنام سولون را برزبان جاری کرد . کوروش که سخن او را شنیده بود به مترجمین خود امر کرد از کرزوس بپرسند نامی که برزبان آورد متعلق‌به‌چه کسی بود. [1] پس‌مترجمین‌باونزدیك شدند ومطلب‌را ازاوجویا شدند. کرزوس مدتی‌صبر کرد وچیزی‌نگفت وچون اورا مجبوربه سخن گفتن کردند چنین پاسخ داد : «این مردی‌است که ایکاش بقیمت تحمل هزینه‌ای گزاف وسیلهٔ ملاقات اورا باتمام پادشاهان جهان فراهم میکردم .» چون کسانی که این‌سوأل را ازاوکرده بودند این سخن را درك نکردند، بار دیگراز او استفسار کردند و ازاو خواستند مقصود خود را واضح تر بیان کند . و چون کرزوس از پا فشاری آنان ناراحت شد، سرانجام برای‌آنهانقل کرد که‌چگونه‌در گذشته یکی‌ازاهالی آتن که سولون نام داشت به کشور اوآمده بود وچگونه پس‌از مشاهدهٔ ثروت و تمول زیاد اوآنرا بهیچ انگاشته بود و چنین و چنان سخن گفته بود و چگونه آنچه گفته بود دربارهٔ شخص او تحقق یافته بود و چگونه کلام سولون خطاب بشخص او نبود ، بلکه خطاب بتمام کسانی بود که خود را مردانی خوشبخت میدانسته‌اند . درموقعی که کرزوس به نقل این داستان مشغول بود پشتهٔ هیزم شعله ورشده بود و آتش از کناره های‌آن زبانه میکشید . وقتی کوروش سخن کرزوس را ازدهان‌مترجمین خود شنید احساساتش تغییر کرد و در اندیشه شد که خود انسانی بیش‌نیست و کسی که امروز زنده طعمه شعله‌های آتش میکند زمانی مانند خود اوسعادتمند بوده و ازاین لحاظ دست کمی ازاو نداشته است . چون ازمکافات عمل ترسان بود وفکرمیکرد که درکارهای انسانی‌نبایداطمینان

۱ــ شاید کوروش تصورمیکرد کرزوس نام‌یکی‌ازخدایان رابرزبان آورده بود .

واعتماد زیاد داشت امر کـرد هرچه زود تر آتش را خاموش کنند و کرزوس و همراهان او را ازپشتهٔ هیزم بزیر آورند.

۸۷ـ ولی آنهائی که بخاموش کردن آتش مشغول بودند موفق نشدند؛ بعد بطوریکه لیدیهامدعی هستند، کرزوس چون‌ازتغییرتصمیم کوروش مطلع شد ومشاهده کرد که همه‌برای‌خاموش کردن آتش‌بی‌نتیجه میکوشند باصدای بلند نام آپولون(۱) را برزبان جاری کرد واورا سوگند داد که چنانچه هدایائی که باو تقدیم کرده است براوخوش آیندبوده اکنون‌بکمك اوبشتابد واورا ازخطربرهاند. ودرهمان موقع که اواشك ریزان نام خداوند را برزبان جاری میکـرد، ناگهان انبوهی ابر درآسمان شفاف وآرام آشکارشد وبدنبال آن طوفانی‌شدید درگرفت وباران سیل‌آسا باریدن گرفت وپشتهٔ هیزم خاموش شد. این موضوع به کوروش ثابت کرد که کرزوس مردی نیکوکار و محبوب خداوندان است. پس امر کرد اورا از پشتهٔ هیزم بزیر آوردند واز او چنین پرسش کرد: «کرزوس، چه کسی ترا تشویق کرد باسپاه خود بقصد تسخیر کشورمن حرکت کنی و بجای آنکه بامن رفتاری دوستانه درپیش گیری رویه‌ای‌خصمانه ابراز کنی؟» کرزوس چنین‌پاسخ داد: «ای‌پادشاه، اگرمن چنین کردم، علت آن طالع‌نیکوی تووسرنوشت شوم من‌بوده است، ومسبب آن خداوندیونانیان بوده‌است که مرا به جنگ باتوتشویق کرد. واضح است کـه هیچ بی‌عقلی جنگ را برصلح ترجیح نمیدهد، چه در زمان صلح پسران پدران خود را درگور میکنند و حال‌آنکه در زمان جنگ این پدران هستند که باید نوجوانان خود را درگور گذارند. ولی چاره چیست، شاید مشیت الهی چنین بوده است که پیش‌آیدآنچه پیش‌آمد کرد.»

۸۸ـ چنین بودپاسخ کرزوس. کوروش امر کرد زنجیرهای اورا برگرفتند واورادر کنارخود جای داد وبا اوباحترام رفتار کرد. اوخود وتمام‌اطرافیانش کرزوس‌را باحیرت وتعجبی تمام مینگریستند. کرزوس ساکت وآرام در اندیشه‌ای عمیق

---

(۱) آپولون (Apollon) خداوند روشنائی و نور در یونان باستان.

غوطه وربود، ولی ناگهان حواس خود را جمع کرد وچون متوجه شد که پارس‌ها بغارت شهر لیدیها مشغولند چنین گفت : «ای پادشاه ، با وضعی که اکنون با آن روبرو هستم آیا اجازه دارم آنچه بفکرم میرسد باتو درمیان نهم یا باید سکوت اختیار کنم ؟» کوروش او را اطمینان داد و گفت هر آنچه میخواهد بگوید . پس کرزوس چنین سوأل کرد : «این جمعیت کثیر با این حرارت وشدت بچه کار مشغول است؟» کوروش پاسخ داد: «آنها بغارت شهر وتقسیم خزاین تو مشغولند.» کرزوس چنین پاسخ داد : «نه، این شهر من وخزاین من نیست که آنها غارت میکنند، زیرا من دیگر حقی بر اینها ندارم. آنچه بغارت میبرند بتو تعلق دارد.»

۸۹ـ سخن کرزوس کوروش را در اندیشه غوطه ور کرد . پس حاضران دیگر را از خود دور کرد[۱] و آنگاه درخلوت از کرزوس پرسید چه چیز دراین واقعه ممکن است برای او زیان داشته باشد . کرزوس چنین گفت : «چون خداوندان مرا مانند غلامی بتو بخشیده‌اند، حق اینست که اگر متوجه چیزی شوم که تو بآن توجه نداری آنرا برتو باز گویم[۲]. پارس‌ها که طبعی سرکش[۳] دارند مردمانی فقیرند اگر اجازه دهی که آنها بغارت ادامه دهند وخزاین گرانبها را تقسیم کنند

۱ـ طرز بیان هردوت دراین مورد قسمی است که انسان تصور میکند کوروش تمام حاضران دربار خود وحتی مترجمین را که همیشه با او همراه بوده‌اند مرخص کرد. درقسمت اول صحنه، هردوت ازحضور مترجمین صریحاً سخن گفته وبنا براین درمکالمه‌ای که بعد ازخاموش شدن آتش بین کرزوس و کوروش شروع شده بود نیز قاعدةً باید آنها حضور داشته باشند، چه ادامه مکالمه بدون حضور آنها ممکن نبوده است. شاید هردوت طوری به نقل صحنه‌های افسانه‌ای ودور از واقعیت مشغول بوده که توجه باین نکته نکرده است که دوطرف مکالمه نسبت بیکدیگر خارجی هستند ومطلب را طوری بیان میکند که تصور میرود کوروش و کرزوس بیك زبان تکلم میکنند .

۲ـ کرزوس که تا این زمان همه را درخدمت خود میدید و ازهمه انتظار حسن خدمت صادقانه داشت، اکنون که در اسارت بسر میبرد وظایف یك خدمتگزار صدیق و جوانمرد درنظرش مجسم میشد .

۳ـ مقصود کرزوس از «طبع سرکش» مسلماً «جسارت و گستاخی» نبوده ، بلکه قصد او ازاستعمال این کلمه توصیف «جسارت وشجاعت و بی باکی» سربازان پارس بوده است . بخصوص ازقسمت اخیرجمله بعد چنین استنباط میشود که کرزوس فقر وتنگدستی پارس‌ها را درحقیقت وسیله‌ای برای تعدیل طبع سرکش آنها میدانست.

نتیجه‌ای که‌باید‌از‌چنین کاری انتظار داشته‌باشی چنین خواهدبود: آنکس که بیش ازهمه مال بچنگ‌آورد بفکر خواهد افتاد که برتوشورش کند. پس اکنون‌اگر عقیدهٔ مرا می‌پسندی‌بطریقی‌رفتار کن که برایت‌شرح میدهم : برتمام دروازه‌ها[۱] ازمحافظین خود قراولانی‌بگمار وبآنها امر کن که اموال‌غارت شده راکه‌بخارج میبرند بگیرند وبصاحبان آنها بگویند که‌بایدده یك آن‌بخداوند زوس[۲] تقدیم شود . بدین ترتیب توبجبرو روزاموال‌غارت شده را از آنها نگرفته‌ای که درنظر آنهامرتکب عملی زشت شده باشی، وآنها نیز که‌اقدام ترابجا میدانند داوطلبانه ازاموال غارت شده صرفنظر میکنند . »

۹۰ـ کوروش مجذوب بیانات کرزوس شد واندرزاورا صائب وبجا تشخیص‌داد . پس تمجید فراوان ازاو کرد وبه مستحفظین‌خود امرداد آنچه او گفته بود اجرا کنند. آنگاه خطاب به‌کرزوس چنین گفت : « کرزوس ، چون مشاهده میکنم که تو مانند مردی ازخاندان پادشاهی‌باعقل ودرایت سخن‌میگوئی وچنین‌رفتارمیکنی تقاضائی‌ازمن بکن تا دردم بموقع اجرا گذارم.» کرزوس‌پاسخ داد : « ای‌ارباب من،[۳] بزرگترین لطفی که ممکن‌است نسبت بمن روا داری اینست که اجازه دهی‌این زنجیرهارا که مشاهده میکنی برای خداوند یونانیان که بین‌خدایان از همه بیشترمحترم‌داشتم‌بفرستم وازاوسوأل کنم آیا عادت اوچنین است که هر کس باونیکی کند فریب دهد.» کوروش ازاوپرسید بچه جهت خداوند را باین عمل متهم میکند وچه چیزموجب‌شده است که چنین تقاضائی‌ازاو کند. پس کرزوس سرگذشت خود را برای‌اونقل کرد ، جواب‌های هاتف وبخصوص هدایائی که به

۱ـ مقصود دروازه‌های ارگ است ، زیرا سربازان ازراه دروازه‌ها اموال غارت شده را به اردوگاه خود که درخارج شهر بود میبردند.

۲ـ زوس یا ژوپیتر خدای خدایان دریونان باستان

۳ـ دراینجا کرزوس با حس تسلیم خاصی کوروش را ارباب وصاحب خود خطاب میکند . شاید زیاد هم برحسب تصادف‌نباشد که هردوت موقعی ازدهان کرزوس کوروش را «ارباب» خطاب میکند که قبلا کوروش جوانمردی و بزرگواری رقیب لیدی خود را ستوده بود. تا این‌لحظه کرزوس‌درمکالمه خودبا کوروش‌او را «پادشاه»خطاب‌میکرد و چنین بنظرمیرسید که مکالمه بین دوپادشاه است نه بین یك پادشاه فاتح و پادشاهی‌اسیر.

معابد اهدا کرده بود برشمرد و برای او شرح داد چگونه بتحریك هاتف باپارس‌ها وارد جنگ شده بود. وقتی سر گذشت او بپایان رسید بار دیگر تقاضا کرد باو اجازه دهند که خداوند را نسبت باین رفتاری که درپیش گرفته بود سرزنش و ملامت کند. کوروش تبسم کرد وچنین گفت: «کرزوس، من بتو چنین اجازه میدهم وباهرچه دیگری که درهرمورد بخواهی نیز موافقت خواهم کرد.» وقتی کرزوس پاسخ کوروش را شنید چند تن ازاهالی لیدی را به معبد دلف فرستاد وبآنها امر کرد زنجیرهای اسارت اورا بر آستانهٔ معبد قراردهند وازخداوند سوأل کنند آیا ازاینکه با هاتف‌های خود کرزوس را بجنگ با پارس‌ها تشویق کرده است شرم ندارد وازاینکه باو اطمینان داده است که بااین جنگ امپراتوری کوروش نابود میشود، اکنون که نخستین ثمراین جنگ زنجیرهای اسارت اوبوده است خجالت نمیکشد. کرزوس بفرستادگان خود امر کرد ازخداوند چنین استفسار کنند و از او بپرسند آیا عادت خدایان یونان چنین است که خود را حق ناشناس جلوه دهند.

۹۱ـ وقتی فرستادگان لیدی به دلف رسیدند آنچه بآنها تعلیم داده بودند به هاتف معبد باز گفتند وبطوریکه نقل میکنند هاتف بآنها چنین جواب داده بود: «فرار ازسرنوشت حتی برای یکی از خدایان امری غیرممکن است[۱]. کرزوس مکافات عمل چهارمین جد خود را میکشد. چه او ازجملهٔ مستحفظین خاندان هراکلس بود وبرای اطاعت ازبدخواهی یك زن ارباب خود را بقتل رسانید ومقام اورا که

۱ـ درنظر مردم باستان سرنوشت وتقدیرقدرتی نیرومندتر از قدرت خدایان داشت. درایلیاد هومر مشاهده میشود که ژوپیترخداوند یونانیان سرنوشت آشیل و هکتور قهرمانان جنگ معروف تروآرا درترازوئی وزن میکند و چون سرنوشت هکتور راسنگین‌تر میباید او را بدشمن تسلیم میکند و آپولون نیز حمایت خود را ازاوسلب میکند. نکته جالب اینست که با تمام قدرتی که سرنوشت درنظر مردم باستان داشت بازخدایان میتوانستند تاحدی حدوث آنرا بتأخیر اندازند، چنانکه در مورد فوق لوگزیاس که نام دیگر آپولون بود سقوط شهر سارد را سه سال بتأخیر انداخت.

حقی بآن نداشت تصاحب کرد[1]. لوگزیاس[2] تمام کوشش خود رابکاربرد تاسانحهٔ سارد درزمان فرزند کرزوس اتفاق افتد نه درزمان شخص‌او. ولی تغییرسرنوشت و تقدیرغیر ممکن بود. آنچه راکه تقدیرو سرنوشت اجازه داد خداوند دربارهٔ کرزوس مراعات کرد وسقوط شهرسارد را سه سال بتأخیرانداخت. کرزوس‌باید خوب توجه کند که اوسه‌سال دیرترازتاریخی که سرنوشت مقدر کرده بود دچار این بلیه شد. بعلاوه، درموقعی که اوطعمهٔ شعله‌های آتش‌بود خداوند بکمك او شتافت. واما دربارهٔ پیشگوئی هاتف، ایراد کرزوس وارد نیست. لوگزیاس باو گفته بود که چنانچه‌با پارس‌ها بجنگد، امپراتوری بزرگی‌را نابود خواهد کرد. اگراومایل بود تصمیم عاقلانه‌ای اخذ کند، حق این بود که دربرابر این جواب کسانی‌بنزد خداوند بفرستد وازاوسؤال کند که مقصود او کدام امپراتوری‌است، امپراتوری اویا امپراتوری کوروش. چون اوآنچه راکه باو گفته شده بود درك نکرده بود باردیگربسوأل‌نپرداخت ودراینصورت بایدمسئولیت این‌امررامتوجه شخص‌خود بداند. واماآنچه‌درآخرین‌بار که کرزوس‌با لوگزیاس‌مشورت کرد دربارهٔقاطر مادباا‌وصحبت شد، این سخن‌رانیز کرزوس‌درك نکرده‌بود. این‌قاطر همان کوروش است، چه اوازپدر و مادری بدنیا آمده بود که ازدو نژاد مختلف بودند. مادر او زنی نجیب زاده و پدرش مردی حقیر بود. مادرش ازاهل ماد و دختر آستیاژپادشاه ماد بود، درحالیکه پدرش ازاهل پارس ودست نشاندهٔ مادها بود وبااینکه ازهرحیث حقیرومسکین‌بود بادخترپادشاه‌خود ازدواج کرده‌بود.»

۱ـ هاتف معبد دلف میتوانست به فرستادگان کرزوس یادآوری کند که حتی‌در زمان ژیژس هاتف معبد چنین‌پیشگوئی راکرده بود (بند۱۳همین کتاب). اینکه هردوت دراین مورداشاره‌ای‌به پیشگوئی‌هاتف درمورد ژیژس نمی کند ممکن‌است دلیل‌آن باشد که این پیشگوئی که دربند ۱۳ از آن یاد شده مطلبی‌است که اصولاً مربوط به تاریخ کرزوس نبوده وبعدها برآن اضافه کرده‌اند.

۲ـ لوگزیاس (Loxias) یکی‌ازاسامی آپولون‌بود که دراصطلاح‌یونانی «مورب»، «مشکوك»، «ضد ونقیض» معنی میداد وعلت اینکه با این اسم ازآپولون یاد میشود اشاره به ضد ونقیض بودن پیشگوئی‌های‌هاتف‌این خداوند است که‌غالباً تکرارمیشد.

این بود جوابی که هاتف معبد به فرستادگان لیدی داد . آنها جواب‌هاتف را به سارد آوردند و به کرزوس باز گفتند . وقتی کرزوس این جواب را شنید تصدیق کرد که گناه ازاو بوده است نه ازخداوند . این بودچگونگی‌امپرانوری کرزوس ونخستین فتح سرزمین یونی .

۹۲ــ واما هدایائی که کرزوس‌تقدیم کرده بود، هنوز بسیاری از آنها دریونان [١] باقی است و آنها که من بآن اشاره کردم تنها هدایای او نبوده است . درشهرتب [٢] واقع دربئوسی [٣] سه پایه‌ای ازطلابافت میشود که کرزوس به آپولون ایسمنیوس [٤] اهدا کرده است . درافز [٥] گاوهای زرین وعدهٔ زیادی ستون موجود است [٦] . درمعبد آتنا پرونه‌آ [٧] سپربزرگی ازطلا باقی است . اینها هدایائی‌است که درزمانی که من میزیستم هنوزموجود بود ، ولی‌هدایای دیگری‌هم بوده است که تااین‌زمان ازبین‌رفته‌اند . هدایائی که کرزوس‌به معبد برانشید واقع درسرزمین‌ملط [٨] اهدا کرده بود بطوریکه شنیده‌ام هم وزن و نظیر هدایای معبد دلف بوده است [٩] .

١ــ دراینجا قطعاً مقصود هردوت از «یونان» مجموع نواحی‌است که عناصر یونانی درآن سکونت داشته‌اند، اعم ازیونان آسیا (افز Ephèse) ویونان اروپا .

٢ــ Thèbes

٣ــ Béotie

٤ــ Apollon Isménios

٥ــ Ephèse

٦ــ هیچیك ازمورخان دیگرازاین هدایا ذکری نکرده‌اند . با اینحال ، طرزبیان هردوت درمورد گاوهای زرین‌قسمی‌است که ممکن‌است تصور کرد این گاوها تنهاهدایای زرین بوده است که درافزموجود بوده .

٧ــ Athèna Pronèa الهه یونان باستان، خدای فکر واندیشه.

٨ــ شهرملط درسال ٤٩٤قبل‌ازمیلادبوسیله‌پارسها تسخیرشد(کتاب‌چهارم‌هردوت‌ــ بند ١٩) وشاید علت از بین رفتن این هدایا همین واقعه بوده است .

٩ــ اعطای این هدایا از طرف کرزوس به معبد برانشید واقع درملط بعید بنظر میرسد ، زیرا بطوریکه دربند ٦٨ همین کتاب هردوت متذکرمیشود پاسخ هاتف این‌معبد درنظر کرزوس مساعد نبود واوفقط برای مماشی هدایا فرستاد که قبلا صحت گفتارآنها راآزمایش کرده بود .

هدایائی که کرزوس به دلف وبه معبدآمفیا رائوس[۱] فرستاد از اموال شخصی او وقسمتی ازثروتی بود که ازپدر بارث برده بود. بقیهٔ هدایا از خزاین مردی‌تهیه شده بود که قبل ازآنکه کرزوس به سلطنت رسد بااوبمخالفت برخاسته بودوبا پانتالئون[۲] متحدشده‌بود تا سلطنت لیدی را باین‌شخص واگذار کند. پانتالئون پسر آلیات وبرادر کرزوس بود، ولی ازمادر دیگر بدنیا آمده بود. کرزوس از مادری بدنیاآمده بود که ازاهل کاری‌بود، درحالیکه مادرپانتالئون ازاهل یونی بود. پدر کرزوس اورا در زمان حیات خود جانشین خود اعلام کـرد[۳] و وقتی کرزوس باین‌ترتیب بکمك پدربسلطنت رسید مردی را که با اومخالفت میکرد برروی «شاردون»[۴] قرارداد واورا بقتل‌رسانید وثروت اورا که‌قبلاًنذرخداوندان کرده‌بود بصورتی که‌مانقل کردیم به معابدیاد شده هدیه کرد[۵]. این‌بودمختصری دربارهٔ هدایای کرزوس.

۹۳ـ دربارهٔشگفتی‌هائی که شایستهٔ نوشتن باشد، آنچه دردیگر کشورها یافت‌میشود درسرزمین‌لیدی درحقیقت موجود نیست، باستثنای براده‌های طلا که دررسوب‌رود تمولوس[۶] یافت‌میشود. فقط یك بنای‌بزرگ دراین کشور جلب توجه‌میکند که از لحاظ‌عظمت ووسعت‌ازهرحیث از دیگربناها باستثنای بناهای مصری و بابلی بزرگتراست. این بنا مقبرهٔآلیات پدر کرزوس است. پی‌های این‌بنا ازسنگهای بزرگ وبقیهٔآن ازپشته‌های گل‌ساخته‌شده. بنای‌آن‌به هزینهٔاصناف وپیشه‌وران

۱ـ Amphiaraos ـ یکی از روحانیان شهر آرگوس.

۲ـ Pentaléon ـ پسر آلیات وبرادر کرزوس

۳ـ آلیات نیزمانند داریوش جانشین خود را درزمان حیات از بین فرزندان خود برگزید (دربارهٔ داریوش: کتاب هفتم هردوت ـ بند دوم).

۴ـ شاردون (Chardon) نوعی‌وسیلهٔ شکنجه وآزارازمتهمین درلیدی‌باستان‌بود.

۵ـ نیکلا دوداماس مدعی است که کرزوس در زمانی این نذر راکرده بود که‌آن مرد مخالف جوان تاجری بود وثروتی هنگفت بچنگ آورده بود ولی هنوز باکرزوس آغاز مخالفت نکرده‌بود. بعقیدهٔ این مورخ چون کرزوس ازاین مرد پولی‌بقرض مطالبه کرده بود واوتقاضای اورا رد کرده بود کرزوس نسبت‌به‌ثروت اوچنین نذری کرده بود.

۶ـ Tmolos

ودوشیزگانی ساخته شده که باعرضه کردن اندام خود به کسب مشغول میباشند[1]. در زمان من هنوز پنج قطعه سنگ بزرگ درراس بنا مشاهده میشد. برروی این سنگ ها خطوطی نوشته شده بود که سهم هریك ازسه دستهٔ فوق را دربنا کردن آن تعیین میکرد[2]. با مقایسهٔ قسمت‌های بنا معلوم میشود که سهم دوشیزگان عشرت طلب در بنا کردن آن بیش از اصناف دیگربوده است. باید گفت که در کشورلیدی دختران همه‌تن به فحشاء میدهند و از این راه به تهیهٔ جهیز خود مشغولند ومادام که زندگانی زناشوئی آنها شروع نشده باین کسب ادامه‌میدهند ودر پایان کار شخصاً برای خود شوهری برمیگزینند. گرداگرد این بنا شش ستاد ودوپلتر[3] میباشد و عرض آن سیزده پلتراست. دریاچهٔ وسیعی بآن متصل است که به دریاچهٔ ژیژس معروف است[4] وبطوریکه اهالی لیدی‌میگویند، این دریاچه هرگزخشک نمیشود. این بود چگونگی این بنای بزرگ.

۹۴ـ عادات ورسوم اهالی لیدی شبیه عادات و رسوم یونانیان است، با این تفاوت که آنها دختران‌خود را تسلیم فحشا میکنند، درحالیکه یونانیان چنین نمیکنند. تاجائیکه ما اطلاع داریم، لیدیها نخستین کسانی هستند که سکهٔ طلا و نقره را ضرب و رایج کرده‌اند. ونیز آنها نخستین کسانی‌هستند کـه به کسب وخرید و فروش جزئی پرداختند[5]. بطوریکه خود آنها مدعی هستند، بازیهائی کـه در حال حاضر بین یونانیان مرسوم است نیزازابتکارات آنها بوده است، وآنهامدعی هستند که این بازیها در عصری درلیدی اختراع شده است کـه لیدیها به تسخیر

۱ـ بدیهی است مقصود هردوت‌فاحشه‌های‌جوان‌شهر سادراست

۲ـ دراینصورت قاعدةً باید عدهٔ این سنگها بجای پنج سه باشد، تاهریك رابتوان نماینده اصنافی دانست که از آنها یاد شد.

۳ـ پلتر (Plèthre) واحد طول‌در یونان باستان و برابریك ششم ستاد یعنی صدپا بوده است (رجوع شود به یادداشت مقدمه دربارهٔ اوزان ومقادیر دریونان باستان).

٤ـ این‌همان دریاچه‌ایست که درایلیادنیزازآن‌یادشده (ایلیاد ـ کتاب‌دهم ـ بند۲۹۲) وامروز دریای مرمره نام دارد.

۵ـ Radet: La bydie au temps des Mermnades, p. 97 et 155

سرزمین تیرنی[1] مشغول بوده‌اند . و چنین‌است شرح‌این‌ماجرابقسمی که‌آنها خود مدعی‌هستند : درزمان سلطنت‌آتیس[2] پسرمانس[3] قحطی شدیدی برسراسرلیدی حکمفرما شد . مدتی اهالی لیدی به زندگی عادی خود ادامه دادند ، ولی‌چون قحطی ادامه یافت در فکرچاره افتادند وهریك راه چاره‌ای اندیشیدند. گویا دراین‌زمان است که بازی‌نرد وبازی‌استخوان وبازی با توپ ودیگرانواع‌بازی‌ها اختراع شده است ، باستثنای بازی ورق که اهالی‌لیدی‌مدعی اختراع‌آن‌نیستند. واما اینکه‌چگونه‌آنها این‌اختراعات خود رابرای ستیزباگرسنگی‌بکارمیبردند، چنین است شرح‌آن: آنها یك‌روزدرمیان‌تمام مدت‌روزببازی سر گرم‌میشدند تا بفکرخوردن نیفتند ؛ فردای‌آن روزبازی را قطع میکردند وبه خوردن‌مشغول میشدند و مدت هیجده سال بدین ترتیب زندگی کردند . ولی چون قحطی از شدت خود نکاست وبرعکس روزبروز شدیدترشد ، پادشاه ، اهالی لیدی را بدو دسته تقسیم کرد و بحکم قرعه تعیین کرد که کدام دسته باید سرزمین لیدی را ترك گوید و کدام دسته باید بماند . خود اوازدسته‌ای بود که باید درمحل‌بماند، ولی‌فرزند خود تیرنوس[4] را دررأس دسته‌ای‌قرارداد که باید ازلیدی خارج شود. آن دسته ازاهالی لیدی که بحکم قرعه مجبور به ترك وطن شدند بـه سمیرن[5] عزیمت کردند وبه ساختن کشتی‌مشغول‌شدند . سپس تمام اموال منقول ذیقیمت خود را بر کشتی‌نهادند ودرجستجوی سرزمینی برای سکونت وتهیهٔ‌آذوقه بـه گردش پرداختند ، تا آنکـه پس ازگذشتن از برابراقوام گوناگون به سرزمین امبری‌ها[6] رسیدند و درآنجا به تأسیس شهرهائی پرداختند که تاکنون درآنجا

۱– Tyrrhénie

۲– Atys

۳– مانس (Manès) نخستین پادشاه افسانه‌ای لیدی که‌نتیجهٔ ازدواج خداوند زوس بازمین‌بوده است.

٤– Tyrrhénos

٥– Smyrne – شهرازمیرامروز واقع‌درساحل مدیترانه .

٦– Ombries

سکونت دارند. ولی آنها نام خود را تغییر دادند و بجای قوم لیدی[1] نام دیگری برای خود انتخاب کردند که مشتق بود از نام پسر پادشاه که هدایت آنها را بعهده گرفته بود. وازاین ببعد آنها بنام آن شخص به قوم تیرنی[2] معروف شدند. از آن زمان ببعد اهالی لیدی درتحت سلطهٔ پارس‌ها زندگی کردند[3]

۱ــ درزمان آتیس آنها هنوز باین نام خوانده نمیشدند (بند هفتمین کتاب).

۲ــ Tyrrhénie

۳ــ این جمله که درحقیقت نتیجه و ختام این فصل از کتاب هردوت است که در دنبالهٔ سرگذشت تسخیر سارد ذکر شده. اینکه هردوت دراینجا این مطلب را باردیگر با این اختصار کلام تکرار کرده علت آنست که خواسته است صحنهٔ تاریخ را به پارس‌ها که جانشین وفاتح قوم لیدی بودند واگذار کند و با این عبارت درحقیقت ازفصلی به فصلی دیگر از تاریخ خود قدم میگذارد.

تأسیس امپراتوری پارس

و نخستین پیشرفت های آن

تاریخ کوروش

(از بند ۹۵ تا بند ۲۱۶)

توضیح خارج ازمتن در بارهٔ

«تاریخ کوروش»

قسمت دوم‌از کتاب اول هردوت که‌تحت عنوان «تاریخ کوروش» بشرح‌احوال این پادشاه اختصاص دارد به سه قسمت تقسیم میشود :

۱ـ قسمت اول که شامل مطالب بند ۹۵ تا ۱۳۰ است درحقیقت باز گشتی‌است بعقب نسبت بآنچه مؤلف‌سابقاً تحت‌عنوان« تاریخ کرزوس » نقل کرده است. هردوت خود در آغاز بند ۹۵ باین مطلب اشاره میکند و چنین میگوید : « اکنون ادامهٔ سر گذشتی که بدان مشغول هستم مستلزم آنست که دربارهٔ این شخص که کوروش نام داشت وامپراتوری کرزوس را سرنگون کرد کلمه‌ای‌چند بگویم وچگونگی تسلط پارس‌ها را بر آسیا شرح دهم .» ونیز در پایان بند ۱۳۰ اضافه میکند : «این بود مختصری دربارهٔ تولد وتربیت کوروش وچگونگی رسیدن اوبه پادشاهی . بعد ازاین واقعه ، بشرحی که قبلا نقل کردم، کرزوس بعلت خطائی که مرتکب شد اورا برخود برانگیخت . کوروش‌اورا مغلوب کرد ووقتی کرزوس‌نیز مغلوب شد سلطنت کوروش برسراسر آسیا توسعه یافت .»

هردوت دراین‌قسمت، قبل‌ازبیان‌افسانهٔ تولد کوروش ودوران‌جوانی‌اووجلوس او بسلطنت پارس ، شرحی در بارهٔ چگونگی استقرار امپراتوری ماد بیان میکند و اقدامات پادشاهان خاندان ماد را تا زمان آستیاژ که بدست کوروش از سلطنت خلع شد خلاصه میکند ؛ ایرادی که دراین‌قسمت به مؤلف وارد است اینست که در آغاز بند ۹۵ که مؤلف خود صحبت از نقل تاریخ پارس‌ها میکند اشاره‌ای به نقل قسمتی ازتاریخ گذشته مادها نمیکند ، در حالیکه مطالب بند ۹۵ تا بند ۱۲۳ منحصراً به شرح‌تاریخ خاندان‌ماد اختصاص‌دارد وحق‌این‌بود که مؤلف درمقدمهٔ بند۹۵مختصر

اشاره‌ای باین عقب گرد تاریخی خود میکرد .

درهرحال تاریخ واقعی پارس‌ها ازبند ۱۲۳ شروع میشود ، ولی چون درنظر هردوت وبعضی مورخان دیگر انتقال سلطنت ازخاندان‌ماد به خاندان پـارس بی‌سرو صدا صورت گرفته و اقوامی کـه مطیع خاندان دیوکس بوده‌اند متفقاً باطاعت فاتح پارس‌درآمده‌اند، درحقیقت کوروش مانند کسی که‌سلطنت‌رابارث برده باشدبسلطنت ماد رسیده وبهمین جهت نمیتوان خط فاصل مشخصی بین‌این دودوره ازتاریخ ایران باستان تصور کرد واین دودوره را باید یکی دنبالهٔ دیگری دانست . جنگ آستیاژ وکوروش آنطور که هردوت نقل میکند بظاهریك جنگ داخلی بیش نبود . حتی میتوان گفت‌هجوم بسوی‌مغرب که درزمان کوروش‌صورت گرفت ویکی‌ازمشخصات بارزتاریخ پارس است وبین‌مردم‌آسیاویونان تماسی‌شدید ایجاد کرد اززمان‌سیاگزار پدر آستیاژ آغاز شده بود . در حقیقت دولت نیرومندی که یك قرن بعد تمدن یونان را مورد تهدید قرار داد بوسیلهٔ خاندان هخامنشی تأسیس نشد . این دولت از زمان‌پادشاهان‌ماد تأسیس‌شده بود، و پادشاهان‌هخامنشی‌درحقیقت ادامه‌دهندگان برنامهٔ توسعه طلبی‌و قدرت جوئی‌آنان بوده‌اند و بهمین جهت است که یونانیان‌هنوز جنگهای داریوش و خشایارشا را در سرزمین یونان «جنگهای مدیك» مینامند . با این تفصیل، باید قبول کرد که وقتی هردوت دربند ۹۵ ازقسمت دوم از کتاب اول خود میگوید «اکنون . . . چگونگی‌تسلط پارس‌ها را برآسیا شرح دهم» درنظر او کلمهٔ پارس شامل مادها نیزمیباشد . اگرعبارت مؤلف را چنین تعبیر کنیم، از لحاظ مطالبی که دربندهای‌بعد شرح‌داده است اشکالی نیست زیرا آنچه تا بند ۱۲۳ دربارهٔ مادها گفته درحقیقت همان تاریخ پارس‌هـا است کـه از بند ۱۲۳ دنبالهٔ آن ادامه پیدا میکند .

۲ـ قسمت دوم از« تاریخ کوروش » که تا بند ۱۷۶ ادامه دارد دنبالهٔ شرح وقایعی است که بعد از سقوط کرزوس رویداده وتنها قسمتی است که درآن جنگ یونانیان واقوام‌آسیائی بتفصیل شرح داده شده . دراین‌قسمت چگونگی تسخیر شهر

های یونانی سواحل آسیای صغیر که حاضر به خیانت به پادشاه لیدی نشدند و بکفارهٔ این گناه مورد حملهٔ فرماندهان پارس قرار گرفتند شرح داده شده . هردوت در پایان بند ۱۶۹ چنین نتیجه میگیرد : «بدین ترتیب بود که سرزمین یونی برای بار دوم باسارت واطاعت درآمد . وقتی هارپاگ یونی‌های ساکن سواحل آسیا را مطیع کرد، یونی‌های ساکن جزایر که از پیش آمد این وقایع بیمناك شده بودند شخصاً اطاعت کوروش را گردن نهادند.»

بعداز آن، مؤلف بشرح جزئیات چگونگی تسخیر قسمت‌های داخلی آسیای صغیر و سرزمین اقوام کاری[1]، کنی[2] ولیسی[3] که همسایگان یونانیان ساکن آسیا بودند میپردازد . وازاین قرارسراسر قسمت دوم «تاریخ کوروش» بشرح این جنگ بزرگ خارجی بین عناصر آسیائی از یکطرف و اقوام یونانی ونیمه یونانی ازسوی دیگر اختصاص دارد ودرهمین قسمت است که مؤلف برای نخستین بار به جنگهائی که بعدها بین مردم آسیا و یونیان ساکن اروپا رویداد و به جنگهای مد یك معروف شد اشاره میکند (بند ۱۵۳) . لاکرینس[4] بنمایندگی ازجانب دولت اسپارت بحضور فاتح پارس میرسد وباو اخطارمیکند که ازتجاوز به شهرهای یونی خود داری کند. کوروش متحیر و مبهوت از اطرافیان خود دربارهٔ قومی که چنین جرأت گستاخی و جسارت یافته بود و به فاتح بزرگی چون اوامر میکرد که از تجاوز به شهرهای یونانی خود داری کند استفسار میکند وهمینکه ازحال مردم اسپارت باخبر میشود خطاب به نمایندهٔ این شهر چنین میگوید : «تا امروزمن هرگزاز مردمانی که در محلی معین درمرکزشهرخود جمع میشوند وبقید سوگندیکدیگررا فریب میدهند ترس نداشته‌ام . اگرمن سالم بمانم، این اشخاص دیگردربارهٔ مصائب یونی‌ها پرحرفی نخواهند کرد، بلکه دربارهٔ مصائب خود گفتگوخواهند کرد.» (بند ۱۵۳)

۱- Carie

۲- Caunie

۳- Lycie

۴- Lacrinès

۳ـ قسمت سوم «تاریخ کوروش» که از بند ۱۷۷ تا پایان کتاب اول هردوت ادامه دارد مربوط است به شرح سرگذشت تسخیر بابل وجنگ کوروش با اقوام ماساژت[۱]. مولف دراین قسمت میکوشد جنگهای کوروش را بصورت نوعی مظهر احساسات جاه طلبی وتمایلات ناشی از کشور گشائی او جلوه دهد و درحقیقت ثابت کند که همین میل‌به کشور گشائی وجهانگیری‌پارس‌ها بعدها موجب هجوم آنان به سرزمین یونان بوده است . هردوت باین استدلال‌خود عقیده دارد ومکرربااین‌مطلب اشاره میکند . مثلادرباره علت حملهٔ کوروش به بابل مدعی‌است که علت این واقعه آن‌بود که کوروش‌نمیتوانست آرام گیرد وباتمام اقوام‌مجاورخود به ستیزبرمیخاست. دربند ۱۹۰ هردوت چنین گوید : «ساکنان بابل . . . چون درجنگ مغلوب شدند بداخل شهر پناه بردند . ولی چون از قبل میدانستند که کوروش آرام نخواهد نشست و مشاهده می کردند که او مشغول جنگ با تمام اقوام وملل میباشد . . .» (بند ۱۹۰) .

هردوت درذکرعلت جنگ کوروش باماساژت‌ها نیزازهمین فکرالهام‌میگیرد واین جنگ را نیزنتیجهٔ تمایلات توسعه طلبی وجهانگیری کوروش میداند ودربند ۲۰٤ چنین میگوید : «عواملی که کورش را باین جنگ تشویق و تحریص میکرد متعدد ودرعین حال قانع کننده بود . چه اولا کوروش ازحیث نژاد واصالت خود را فوق بشرعادی تصورمیکرد ، وثانیاً درتمام جنگهای‌خود باموفقیت وپیروزی روبرو شده بود وهرجا که اواراده کرده بود به جنگ بپردازد ، قومی که مورد حمله قرار میگرفت چاره‌ای جز اطاعت نداشت . »

هردوت بشرحی که خود مدعی‌است نه‌تنها ازدیگر نقشه‌های جنگی کوروش مطلع بود (بند ۱۵۳) ، بلکه از دیگر جنگهائی که کوروش بدان پراخت اطلاع داشت (بند ۱۷۷) و احتمال میرود اگر فرصت و حوصلهٔ بیشتری داشت بشرح این جنگها نیزمیپرداخت . بهرحال، همانطور که خود دربند ۱۷۷ اشاره میکند، ازبین

۱ـ Massagètes

این جنگها فقط بشرح دوجنگ که بیش از دیگر جنگها شایستهٔ ذکر تشخیص میدهد میپردازد. یکی از این دوجنگ، جنگی است که کوروش برای تسخیر بابل بدان دست زد و جنگ دوم جنگی است که درطی آن خود شربت شهادت نوشید و چشم از جهان بر بست.

از آغاز تا پایان این قسمت عبارات معترضه متعددی دربارهٔ مطالب تاریخی و جغرافیائی و نژاد شناسی و آثار باستانی مشاهده میشود که گاه و بیگاه سلسله زنجیر حوادث را میگسلد و بـه شرح مطالبی خـارج از موضوع میپردازد . این عبارات وجمـلات معترضه و گریز از مطالب اصلی که درسراسر قسمت سوم «تاریخ کوروش» جلب نظر میکند از این قرار است :

ـ دربند ۹۳ هردوت شرح مفصلی از شهر اکباتان و حصارهای متمرکـز و دندانه‌های رنگا رنگ آن نقل میکند . از آنچه دربارهٔ این شهر وتشریفاتی کـه در دربار دیوکس معمول بود نقل میکند قصدش آنست که نقش مؤسس خاندان ماد را بزرگ جلوه دهـد و شخصیت او را چنانکـه بود وحتی بزرگتر از آن بخـوانند معرفی کند .

ـ دربند ۱۰۱ قبایل مختلف ماد را نـام میبرد . قصد او از ذکر این مطلب آنست که نشان دهد چگونه دیوکس موفق شد تمام این قبایل را بصورت قوم وملتی واحد متحد کند .

ـ ازبند ۱۰۲ تا۱۰۵ مطلب به شرح احوال سکاهای آسیا تعلق دارد . چـون زمانی سکاها باحملات مکرر خود امپراتوری ماد را متزلزل کرده بودند ، مقتضی بود که مؤلف مختصری دربارهٔ علت این مهاجمات، خط سیر مهاجمین، طول مدت وطرز حکومت وچگونگی پایان سلطهٔ آنان سخن گوید. آنچه مؤلف دربارهٔ راه مستقیمی کـه از کولشید[1] به سرزمین ماد میرفت و قرار دادی کـه مهاجمین قوم سیت بـا پسامتیکوس[2] پادشاه مصر بستند ورفتار خلاف اخلاق آنها در آسکالون[3] ومجازاتی که

۱- Colchide

۲- Psamétichos

۳- Ascalon

بعلت این اهانت متحمل شدند نقل‌میکند درحقیقت مطالبی خارج از موضوع‌است، وهمچنین است مطالبی که دربارهٔ قدمت معبد آسکالون ومنشاء پرستش آفرودیت‌در قبرس وسیتر[1] بیان میکند.

ـ دربند ۱۱۰ مؤلف شرح‌بسیارمختصری به توصیف چگونگی سرزمین ماد اختصاص میدهــد وقصد اوازبیان این مطلب‌آنست کـه خواننده بتواند علت اینکه هارپاگ‌آن محل را برای رها کردن کوروش انتخاب کرد درك کند.

ـ بند ۱۲۵ اختصاص دارد به ذکرنام قبایل پارس. قصد مؤلف ازذکرنام‌این قبایل اینست کـه خوانندگان توجه کنند که درآغاز کار فقط سه‌قبیله از قبایلی که نام میبرد با کوروش متحد شدند وبرمادها قیام کردند.

ـ مطالب بند ۱۳۱تا۱۴۰ اختصاص دارد بـه شرح احوال و عادات و رسوم و قوانین ومعتقدات پارس‌ها. این قسمت که شرح مفصلی بدان اختصاص‌دارد بلافاصله پس‌ازشرح چگونگی سقوط آستیاژ وتجدید خاطره‌ای ازسقوط پادشاه لیدی عنوان شده. در این موقع کوروش فرمانروای آسیا شده بود وقومی که اوبدان تعلق داشت قوم فرمانروا بود وحدس زده میشد که مدتها نقش رهبری وفرمانروائی را درصحنهٔ سیاست آسیا بعهده خواهد داشت. درینصورت منطقی بود کـه مؤلف این قوم را بخوانندگان معرفی کند واخلاق وعادات ورسوم ومعتقدات آن را شرح دهد.

ـ دربند ۱۴۲ تا ۱۵۱ هردوت دربارهٔ اقوام یونی[2] ساکن‌آسیا واقوام ائولی[3] ودری[4] سخن‌میگوید، شهرهای‌یونی‌وائولی‌را نام میبرد، نواحی‌سرسبزوحاصلخیزی که این شهرها را درآغوش داشتند مجسم و تحسین میکند وازمعبد مشترکی کـه یونی‌ها درآن اجتماع میکردند سخن میگوید و بتمام این مطالب، دربارهٔ اصل و منشاء قوم یونی وعلت تقسیم‌آنها به دوازده شهرو پادشاهان قدیم آنان وغصب شهر

۱ـ Cythère

۲ـ Ionie

۳ـ Eolie

۴ـ Dorie

سمیرن بدست آنان اطلاعاتی اضافه میکند. درحقیقت مطالبی که مؤلف دراین باره نقل میکند کمترین ارتباطی بـا « تاریخ کوروش » کـه عنوان قسمت دوم از کتاب اول اواست ندارد. همچنین است آنچه هردوت در بارهٔ اقوام کاری[1] و کنی[2] ولیسی[3] واهالی بابل وقوم ماساژت نقل میکند. بطور کلی احساس میشود که هربار پارس ها به‌تسخیر کشوری‌تازه میپردازند وقومی‌تازه مورد تجاوزآنها قرارمیگیرد، مؤلف از فرصت استفاده میکند وشرحی به توصیف چگونگی آن سرزمین اختصاص میدهد وآنچه دربارهٔ ساکنان آن میداند بیان میکند. از این حیث طرز برداشت مطلب هردوت قابل دفاع‌است، ولی نباید فراموش کرد که کرزوس قبل‌از کوروش براقوام یونانی ساکن آسیای صغیرتسلط یافته بود و اگر قرار بود جنگ اقوام پارس را بـا مردم ساکن یونی نخستین مرحلهٔ جنگ یونانیان با « اقوام وحشی » دانست، حق این بود که مؤلف درهمان موقع که چگونگی استقرارسلطهٔ کرزوس را براین‌اقوام شرح میداد باین مطلب اشاره میکرد و جنگ کرزوس بـا ساکنان این نواحی را نخستین جنگ یونانیان با «اقوام وحشی» میدانست. شاید علت اینکه هردوت از استقرارسلطهٔ کوروش برشهرهای یونی بیش از تسلط کرزوس برهمین شهرها متأثر است اینست که کرزوس این‌شهرها را یك بیك تسخیر کرد وهریك را بدلیلی خاص مطیع خود کرد (بند۲۶)، درحالیکه کوروش تمام این‌شهرها را یك‌جا مورد حمله قرار داد و حملهٔ او بتمام آنها علت مشترك داشت و بهانه او این بود که در موقع لازم‌بتقاضای او گوش نداده و دست از طرفداری از کرزوس نکشیده بودند. بعلاوه ساکنان یونی در برابر تهدید کوروش دست به‌کاری زده بودند که در موقع حمله کرزوس چنین‌نکرده بودند: آنان باهم به مشورت پرداختند ودرپانیونیون اجتماع کردند ونمایندگانی به‌اسپارت فرستادند. همانها که‌در گذشته بعلت اختلافات‌داخلی خود نتوانسته بودند از اندرزهـای تالس ملطی پیروی کنند و شورای متحده ای از

۱- Carie

۲- Caunie

۳- Lycie

ساکنان شهرهای خوددرتئوس[۱] تشکیل دهند، همانها که حاضر نشدند پیشنهاد بیاس[۲] از اهل پرین[۳] را که خواهان تأسیس یك مهاجر نشین مشترك بنام پانیونیون بود عملی کنند، دربرابر کوروش مانند ملتی واحد ومتشکل قد علم کردند. این علت و علل دیگر موجب شد که بجای آنکه مؤلف در قسمت اول این کتاب درضمن شرح سر گذشت کرزوس ازسرزمین یونی سخن گوید، در قسمت دوم آن یعنی در «تاریخ کوروش» از آن یاد کند. ولی بعضی از محققان معتقدند که علت اتخاذ این رویه آنست که هردوت بعداز «تاریخ کرزوس» نقشه تألیف کتاب دیگری تحت عنوان کلی «تاریخ پارس» داشته ووقتی بعد نقشه خودرا تغییرداده وتاریخ پارس را تجزیه کرده وقسمتی از آنرا تحت عنوان «تاریخ کوروش» به کتاب اول خود اختصاص داده باین مطلب توجهی نکرده وآنچه درباره ساکنان سرزمین یونی در کتاب مستقل «تاریخ پارس» نوشته عیناً به «تاریخ کوروش» منتقل کرده است.

ـ دربند ۱۶۰ هردوت شرح میدهد چگونه اهالی کیوس[۴] مدتها از استعمال محصولات سرزمین آتارنوس[۵] که بعنوان پاداش خیانت خود دربرابر تسلیم پاکتیس[۶] دریافت کرده بودند خود داری کردند. شرح این مطلب ازچند سطر تجاوز نمیکند و بعلت اختصار و ایجازی که مؤلف دربیان آن بکار برده ذکر آن چندان بی‌موقع بنظر نمیرسد.

ـ دربند ۱۶۵ مؤلف مختصری در بارهٔ سفرهای بحری طویل اهالی فوسه در مدیترانه غربی و روابط آنها با آرگانتونیوس[۷] پادشاه تارتسوس[۸] سخن میگوید و قصدش ازبیان این مطلب آنست که نشان دهد چگونه اهالی فوسه توانستند دربرابر

۱- Téos
۲- Bias
۳- Priène
۴- Chios
۵- Atarnos
۶- Paetyès
۷- Arganthonios
۸- Tartessos

هارپاگ باحداث حصارهای مستحکمی دست زنند، چه اگر عطایا وبذل وبخشش آرگانتونیوس نبود، شاید هرگز مردم فوسه نمیتوانستند چنان حصار پرخرجی گرد شهرخود بنا کنند.

ـ بند ۱۶۶ و ۱۶۷ بشرح سرگذشت ساکنان فوسه بعد از حملهٔ هارپاگ اختصاص دارد ومؤلف دراین قسمت شرح میدهد چگونه اهالی فوسه برای فرار از یوغ اسارت پارس‌ها نه تنها شهرموطن خود را تخلیه کردند، بلکه ازحدود سواحل آسیا نیزدورشدند. تنها ایرادی که نسبت باین قسمت وارد است اینست که گریزاز مطلب دراینجا کمی طولانی شده ومؤلف بی جهت سرگذشت اهالی فوسه را بعد از دورشدن آنان از سواحل آسیا تا سر انجام شرح میدهد وضمن بیان حوادثی که بر آنها گذشت، دربارهٔ مشورت با هاتفی که با اصل مطلب چندان ارتباط ندارد قلمفرسائی میکند.

ـ دربند ۱۷۱تا ۱۷۳ مؤلف دربارهٔ اصل ومنشاء اقوام کاری[۱] و کنی[۲] ولیسی[۳] وبعضی ازعادات ورسوم آنها سخن میگوید. بطورکلی هربار که قومی جدید درسرگذشت مؤلف قدم به صحنه میگذارد، عبارت معترضه ای بشرح احوال نژادی آن اختصاص دارد وهردوت این روش را سه بار تکرار کرده است

ـ بند ۱۷۳تا۱۸۷ وبند ۱۹۲تا ۲۰۰ اختصاص دارد به توصیف شهربابل وسرزمین بابل وساکنان آن. این مطلب دردوقسمت شرح داده شده، قسمت اول آن‌قبل ازشرح مهاجمهٔ کوروش به بابل وقسمت دوم بعدازبیان این مهاجمه نقل شده است. بدین ترتیب مورخ‌باستان میکوشدکه خواننده رامدتی‌طویل ازسلسله زنجیروقایع دورنکند واگرباقتضای موقع‌ناگزیرشده‌است مطالبی‌خارج ازموضوع نقل کنداین مطالب اضافی را به دو قسمت میکند و در دو جای مختلف از آن یاد میکند، تا هم‌آهنگی‌مطلب ازبین‌نرود. ضمن شرح‌قسمتی ازاین‌موضوع که قبل‌ازنقل مهاجمهٔ

۱- Carie
۲- Caunie
۳- Lycie

کوروش به بابل قراردارد ، مؤلف شهربابل‌راتوصیف میکند ودربارهٔ دوملکه‌ای که براین شهرسلطنت کردندویکی‌از آنها قبل‌ازپادشاه معاصر کوروش دربابل‌حکومت داشت سخن‌میگوید . هدف مؤلف ازبیان مطالب این قسمت آنست که اهمیت‌نظامی این شهررا به خواننده معرفی کند و عوامل مساعد برای مقاومت اهالی بابل راکه سد راه مهاجم بود شرح دهد . شهربابل را حصاری عظیم بـا دیوارهائی‌بسیار قطور محافظت میکرد؛ درداخل این‌حصار که‌بمنزلهٔ زرهٔ نیرومندی‌بود مراکزمستحکمی وجود داشت ؛ نیتوکریس[۱] درآن قسمت از سرزمین کشورخود که بیشتردر معرض خطرهجوم اقوام ماد بود اقداماتی‌انجام داد تاکشورخود را از خطرمصون دارد ودر صورت هجوم اقوام مجاورحرکت مهاجمین بکندی‌انجام گیرد .

درقسمت دوم شرحی که‌بتوصیف بابل‌اختصاص‌دارد وپس‌از ذکرفتح بابل‌بیان میشود ، مؤلف ازمسائل‌جنگی‌سخنی‌بمیان نمیآورد و آنچه دراین‌قسمت دربارهٔبابل شرح میدهد هیچگونه ارتباطی باامورنظامی ندارد . مؤلف میکوشد با شرح صورت مالیات هائی که مردم به‌شاهنشاه هخامنشی‌وساتراپ محل‌میپرداختند ونقل‌اطلاعاتی که خود دربارهٔ امورفلاحتی‌این سرزمین‌بدست‌آورده بود نمونه‌ای از میزان ثروت وتمول این غنیمت جدید پارس ها را بخواننده معرفی کند وآنگاه درقسمتی دیگر عادات و رسوم مردم را شرح دهد .

ـ بند ۱۸۸ اختصاص دارد به چگونگی تأمین آذوقهٔ گوشت وآب شاهنشاه هخامنشی‌طی‌سفرهای‌طولانی. این‌قسمت بیشتربه شرح‌شکوه وتجمل دربارپادشاهان هخامنشی‌اختصاص دارد وبهتر آن بود که مؤلف‌آنرا درکتاب هفتم با دیگرمطالبی که‌دراین باره جمع آوری کرده است یك جا برای خواننده نقل میکرد . ذکرآن بطورمجزا ومنفرد دراین قسمت تااندازه‌ای بیموقع بنظرمیرسد وحق بود بجای‌آن مؤلف توضیحی دربارهٔ «اسبان مقدس» معروف اضافه میکرد و بجای اینکه باین مطلب درقسمت‌های بعد اشاره کند ، درهمین محل ازآن سخن میگفت .

۱ـ Nitocris

ـ دربند ۲۰۱ تا ۲۰٤ هردوت برای مجسم کردن تهور کوروش وجرأت و جسارت اودرجنگی که باماساژت‌ها آغاز کرده بوداز وسعت‌وعظمت سرزمین این‌قوم سخن‌میگوید وازرود آراکس که‌درنظراویکی‌ازبزرگترین رودهای‌جهان محسوب میشد یاد میکند وازآن‌بعنوان سدی‌عظیم برسرراه فاتح پارسی‌نام میبرد. ولی‌همین جا باردیگرمؤلف‌ازمطلب دورمیشود وبشرح مطالبی‌خارج ازموضوع میپردازد که ارتباطی چندان باشرح موانع این لشکرکشی بزرگ ندارد. ازاین قبیل است‌آنچه دربارۀ دریای خزرواقع‌درمشرق‌سرزمین‌ماساژت‌ها بیان میکند. همچنین‌است‌آنچه دربارۀ قفقاز وساکنان این محل و جزایر و باطلاق‌های‌آراکس مینویسد. دراینجا بنظرمیرسد که‌هردوت‌میدان‌سخن‌راآزاد گذارده و کوشیده‌است اطلاعات‌جغرافیائی خود را بر خواننده عرضه کند و فضل و کمال خودرا دراین قسمت مجسم سازد. باوجود این، آنچه هردوت دربارۀ اقوام نیمه وحشی و نواحی ناشناس این سرزمین مینویسد برای‌مجسم کردن محیط خوفناکی که کوروش بدان‌قدم میگذارد تاحدی لازم بنظرمیرسید واحتمال میرود قصد مؤلف ازبیان‌این‌قسمت‌آن بوده که نشان‌دهد این اقدام کوروش از حیث جرأت و جسارت درحقیقت بمنزلۀ نوعی « دیوانگی » بوده است.

ـ بند ۲۱۵ و ۲۱۶ اختصاص داردبه شرح اخلاق وعادات و رسوم ماساژت ها ونوع سلاح وزندگانی بیابانگرد وچگونگی تغذیه آنها. بهترآن بود که مؤلف این قسمت راکمی قبل، آنجاکه از جنگ ماساژت‌ها با پارس‌ها وعقب نشینی‌آنها سخن میگوید بیان میکرد.

☆☆☆

اگر ازکثرت جملات معترضه و بیموقع بودن نقل بسیاری ازآنها صرفنظر کنیم، باید اعتراف کرد که از بسیاری ازاین مطالب معترضه دربارۀ چگونگی تهیه این کتاب واستقلال اولیه قطعاتی که امروز دراین اثرجاودان درکنارهم قرار دارند

اطلاعاتی میتوان استخراج کرد. مثلاً هردوت دربند ۱۵۷ طوری ازمعبد برانشید[۱] صحبت میکند که گوئی قبلاً از آن بهیچوجه ذکری نشده ، در حالیکه در بندهای قبل دوباراز این معبد بزرگ نام برده (بند۴۶و۹۲) . اگرفرض کنیم هردوت سراسر این کتاب رایك جاباهم تألیف کرده باشد،قاعدةً بایدآنچه دربارهٔ موقعیت جغرافیائی برانشیدمینویسددراولین باری کهاز این آرامگاه نام میبرد شرح داده باشد .ولی ظن غالب آنست که هردوت «تاریخ کرزوس» و سرگذشت آریستودیکوس[۲] را قبلا بصورت قطعاتی مستقل ومجزا تحریر کرده وسپس باین قسمت افزوده است .

ـ درفصل ۱۶۲ هردوت ملیت هارپاگ را تصریح میکند ، درحالیکه تصریح ملیت اودراین مقام لزومی ندارد ، زیرا قبلا در «تاریخ کرزوس» شخصیت اورابقدر کافی بخواننده معرفی کرده وهر خوانندهٔ عادی هنگامی که ضمن مطالعه باین قسمت از کتاب میرسد ازملیت هارپاگ اطلاع دارد واو راکاملامی شناسد . ازاین موضوع میتوان نتیجه گرفت که شرح تسخیرشهرهای یونی کـه دربند ۱۶۲ مذکوراست در اصل دنبالهٔسر گذشت جوانی کوروش وجلوس اوبسلطنت نبوده ومؤلف این قسمت را بعداً برسلسله زنجیرحوادث تاریخ خود اضافه کرده است .

☆☆☆

اکنون باید دید هردوت مطالب قسمت دوم کتاب اول خود را از کدام منبع جمع آوری کرده است . او خود مدعی است کـه آنچه در بارهٔ دوران صباوت کوروش وچگونگی جلوس او بسلطنت نقل کرده از «بعضی ازمردم پارس» شنیده واین روایت را برسه روایت دیگر که در این باره نقل کرده‌اند ترجیح داده است . ازدولحاظ گفتهٔ هردوت دراین باره غیرقابل قبول بنظر میرسد .نخست آنکه این افسانه در محیط «آسیائی» ساخته شده ورنگ آسیائی دارد؛دوم آنکه هردوت بدون اینکه تغییری فاحش درآن وارد کند و چیزی از خارج بآن بیفزاید آنـرا همچنانکه شنیده نقل کرده وشاید استثنائاً درمورد بند ۱۲۹ رعایت این نکته را نکرده باشد . حوادث در

۱- Branchides

۲- Aristodicos

خوابی که از آستیاژ نقل میکند باحتمال زیاد دراصل ازدو تمدن مختلف سرچشمه گرفته ، ولی در هرحال اجتماع آنها دریك افسانه از ابتکارات مؤلف نیست وبطور قطع این عمل قبل ازاوصورت گرفته‌بوده. رفتاری که آستیاژ پس‌ازخواب اول درپیش گرفت ونیزحقیرو کوچك شمردن یکی‌ازنجیب زادگان پارس نباید اصل‌ومنشائی یونانی‌داشته باشد . همچنین‌است نقشی که به هارپاگ درمورد رها کردن کودك در کوهستان نسبت داده‌اند . اگر در اصل این روایت برای هارپاگ نقشی در ارتکاب این جنایت مشاهده نمیشد، قطعاً این‌نقش‌را بعدها برای اوایجاد کرده‌اند تاوسیله‌ای برای توجیه خیانت هارپاگ یافت شود ، چه همانطور که میدانیم بعد از این واقعه هارپاك‌تمام کوشش‌خودرا برای ترتیب دادن توطئه‌ای علیه پادشاه قانونی وقت بکار برد وبنابراین لازم بود برای توجیه این رفتار او وسیله‌ای یافت . ظاهراً هردوت و دیگرنویسندگان و مورخان یونانی نام سپاکو[1] و میتراداتس[2] را برای پدر و مادر کوروش اختراع نکرده‌اند واحتمال‌میرود که این دونام مظهرافسانه‌ای بسیار کهن وقدیمی‌باشد که بموجب آن کوروش فرزند خداوند میترا وطفل شیرخواری‌بود که درآغوش این الهه پرورش یافته. مسائل بسیاری در کتاب هردوت مطرح است که بیشتر رنگ محلی دارد وباافکار واخلاق وعادات ورسوم آسیائی‌بهتر تطبیق میکند. ازین قبیل‌است مداخلهٔ مغان بعنوان مفسرخواب پادشاه ومشاور مخصوص او، رفتار آستیاژ نسبت بآنان و طرز فجیعی که آنان بمجازات اشتباه تفسیرخواب رسیدید ، اطاعت کورکورانه هارپاگ ازاوامرپادشاه ، حسابهائی که او مانند یك درباری با تدبیرمیکرد ، اعتماد کاملی که به غلامان خود ابراز کرد ، شعف وشادی زائدی که ازدعوت پادشاه واحتمال مقرب شدن دردرگاه او احساس میکرد ، تسلیم ظاهری به شدید ترین عذابهای روحی، ذکرچندین‌مقام درباری پوچ درموقعی که کوروش‌در بازی باکودکان نقش‌پادشاه را بعهده داشت ، اشاره به نظارت مأمورین و جاسوسان پادشاه برراهها وجاده‌ها ، اطاعت پارس‌ها از هوی وهوس سادهٔ حاکم ادعائی‌خود،

۱- Spaco

۲- Mitradatès

رها کردن طفل شیرخوار در کوهستان و ضیافت مشمئز کننده‌ای که آستیاژ برای هارپاگ ترتیب داد نظایر وامثالی درتاریخ یونان دارند، ولی وجود این نظایر دلیل آن‌نیست که مردم آسیا دراختراع این افسانه‌ها سهمی نداشته‌اند. برعکس، امثال و نظایر این افسانه ها درقسمتهای دیگری از تاریخ مشرق زمین دیده میشود و مؤید آنستکه باحتمال زیاد منشاء این‌افسانه‌ها سرزمین‌آسیا بوده است. ازاین قبیل‌است ضیافت کراهت آوری که پناهندگان سیت برای سیاگزارترتیب دادند (بند ۷۳). وچون احتمال نمیرود که یونانیان دربارهٔ سیاگزاربه خیالبافی‌پرداخته باشند، باید نتیجه گرفت‌که بطورکلی منشاء این افسانه ها و منبع اطلاعات هردوت دراین باره مشرق‌زمین است نه یونان و یونانیان باستان.

از آنچه گذشت چنین نتیجه گرفته میشود که «تاریخ کوروش» بیشتر متکی به منابع آسیائی است واطلاعات هردوت دراین‌باره بیشتراز نواحی‌آسیا ومردم این قاره سرچشمه گرفته. حال‌باید دیدآیا منبع این اطلاعات منحصراً ازپارس بوده یا نقاط دیگرنیز درتشکیل این تاریخ سهیم بوده‌اند. بطوریقین نمیتوان مدعی شد که اطلاعات هردوت نسبت باین‌قسمت ازتاریخ کوروش‌منحصراً ازمنابع‌پارسی بوده‌باشد چه اگر از صحت یاسقم مطالبی که هردوت دراین قسمت نقل میکند صرفنظرو از ورود دراین بحث مفصل خودداری شود، لااقل بایدتوجه داشت‌که بعضی‌مطالبی که هردوت دراین قسمت عنوان میکند با حقیقت تطبیق ندارد. و همین موضوع مؤید آنست که اطلاعات هردوت دراین قسمت منحصراً از منابع پارسی نبوده است .مثلاً پارس‌ها هرگز آنطور که هردوت شرح‌داده مطیع‌مادها نبوده‌اند؛ کامبیزپدر کوروش آنطور که دربند ۱۰۷ از کتاب هردوت بآن اشاره شده یك فرد عادی از خانواده‌ای متمول‌نبود که ازقدرت حکومتی بکلی‌بی‌بهره باشد؛ کامبیزواجداد اووهمچنین‌پسری که بعدازمرگ اوجانشین‌اوشد عنوان« پادشاهی آنزان[۱] »راداشته‌اند وازطرفی کشور آنزان فقط دست نشاندهٔ امپراتوری ماد بود نه قسمتی از این امپراتوری. همچنین

۱- Ansan

مسائلی از قبیل نسب مادری کوروش، رابطهٔخویشاوندی‌اوبا آستیاژ ووجود شخصی بنام ماندان قابل‌بحث ومحل‌تردید است. وقتی انسان سر گذشت کوروش را در کتاب هردوت مطالعه میکند چنین احساس میکند که مؤلف سعی‌دارد تلخی‌شکست را در نظرمادها با ایجاد رابطهٔ نزدیك خویشاوندی بین کوروش و آستیاژ تسکین دهـد و نشان دهد که اگر امروز آنها مطیع ومنقاد پارس ها هستند ، لااقل زمانی بر آنها فرمانروائی مطلق‌داشته‌اندچه صحیح‌است که آنکس که‌امروزبرآنهاحکومت میکند فاتح آنهامحسوب میشود، ولی‌چون خون‌خودآنان‌درعروق اوجاری‌است ،نسبت‌بآنان خارجی‌نیست.اینجاست که‌نسبت‌به‌قول‌هردوت‌دربارهٔمنبع‌اطلاعات‌اوتردیدمیتوان کرد وبی‌اختیاراین‌سوأل مطرح میشود که آیا مؤلف‌برخلاف‌ادعای خودبجای‌مراجعه به «چند نفرپارسی» ازچند نفرازاهل‌ماد کسب خبر نکرده است . اسناد ومنابع موثقی دردست است که ثابت میکند ، همانطور که هردوت مدعی‌است ، آخرین پادشاه ماد در نتیجهٔ خیانت یکی از فرماندهان‌خود که‌هارپاگ‌نام‌داشت‌سرنگون‌شده‌است . در ضمن جنگی که با کوروش در گرفت قسمتی از سپاهیان آستیاژ بدشمن پیوست ، درحالیکه‌هارپاگ‌بدون تردید فرمانده یا یکی‌ازفرماندهان این نهضت بوده است . با اینکه هارپاگ این چنین به پادشاه خود خیانت کرد ، همه جا در تاریخ هردوت (باستثنای بند۱۲۹) ازاوبه نیکی‌یاد میشود وهمه جاآستیاژ پادشاه قانونی ومشروع کشورماد درنقشی نفرت‌آور مجسم میشود . دربرابراوهارپاگ نقش کسی را بازی میکند که شرافتمندانه ازحیثیت خوددفاع میکند وهموطنان خود را ازقید ظلم و جورپادشاه سفاك میرهاند . ازیك طرف احساسات ملی‌قوم ماد نسبت باو برانگیخته نیست ، وازجانب دیگرپارس‌ها خودرامدیون اومیدانند واورا نجات دهندهٔ کوروش وعامل مؤثرپیشرفت کاراومیدانند . اگرازمطالب‌بند ۱۲۹ صرفنظر کنیم، درسراسر آنچه هردوت تحت عنوان «تاریخ کوروش» نقل میکند ، مؤلف همه جا میکوشد هارپاگ را در وضعی مجسم کند که خواننده حق بجانب اودهد ؛ عذر او را درنظر مادها قابل قبول‌جلوه میدهد وپارس ها را به حق شناسی نسبت باو تشویق میکند .

بنابراین میتوان حدس زد کـه این تاریخ بخصوص آن قسمت که مربوط بـه شرح چگونگی روی کار آمـدن کوروش است از اطرافیان هارپاگ سرچشمه گرفته و همانطور کـه بعضی از محققان عقیده دارنـد منبع آن از خـانوادهٔ هارپـاگ بیرون نباشد[۱].

اکنون بایددید که آیا هردوت نخستین کسی است که این اخبار را بزبان یونانی تدوین وجمع آوری کرده یا دیگران قبل از او بچنین کاری دست زده‌اند و هردوت مطالب خود را دردست دوم از آنها اتخاذ کرده است. دراین مورد دونکته غیرقابل تردید است، اول آنکه قبل ازهردوت مورخی بنام شارون[۲] ازاهل لامپساك[۳] بیکی ازخواب‌های آستیاژ اشاره کرده و دوم آنکه در زمانی که هردوت میزیست دردلف[۴] شایع شده بود که کوروش ازیك شاهزادهٔ ماد بدنیا آمده است. ولی هیچیك ازاین دو مسئله کافی نیست ودلیل آن می‌باشد که هردوت مطالب خود را ازمتقدمان اخذ کرده ویا مطلقا درعصرخود ازدهان مردم شنیده وتحریر کرده؛ بنابراین مادام که خلاف آن ثابت نشده نبایددرصحت اشاره‌ای کـه هردوت دربند ۹۵ به «عده‌ای از پارس‌ها» میکند و آنها را منبع کسب اخبارخود معرفی میکند تردید کرد.

درکتیبه‌ای که ازقرن پنجم یا چهارم قبل از میلاد درگزانتوس[۵] بدست آمده ازفرزند شخصی بنام هارپاگ نام برده شده. عده‌ای باستناد این کتیبه مدعی هستند

۱ـ حتی آنچه هردوت دربند ۱۲۹ ازقول آستیاژدربارهٔ هارپاگ نقل میکند چندان برای هارپاگ زننده نیست، چه اگرهردوت دراین بند هارپاگ را بـه خامی وحماقت متصف میکند علت آنست که عقیده دارد که اگرهارپاگ ارادهٔ میکردمیتوانست خود بجای کوروش پادشاه شود وچون چنین نکرد وشخص دیگری را بسلطنت رسانید عملی ناشیانه مرتکب شد. بعید نیست همین روایت هم ازاطرافیان هارپاگ سرچشمه گرفته باشد، چه بدیهی است وقتی هارپاگ باآن همه قدرت وتوانائی بنفع کوروش ازسلطنت پارس وماد صرفنظر میکرد، او وخاندان اواحترام وقرب بیشتری درزدربار کوروش میبافتند.

۲ـ Charon

۳ـ Lampsaque

۴ـ Delphe

۵ـ Xanthos

که افراد خاندان هارپاگ بطورموروثی درلیسی[1] فرمانروائی کرده وپیوسته دست نشانده پادشاهان شوش بوده‌اند و چون حدس زده میشود کـه هردوت به گزانتوس مسافرت کرده ، چنین‌نتیجه میگیرند که مورخ اطلاعات خود را دربارهٔ ماد و پارس درددربار‌این خاندان کسب کرده ۰ ولـی این فرض کـه اساس‌آن شباهت دواسم است قابل قبول‌نیست ،چه‌هارپاگ‌بر تمام‌سرزمین‌یونی باقدرت‌حکومت کردودراینصورت جای‌تردیدنیست که در تمام‌شهرهای‌یونی‌مردم نام او را شنیده بودند و باندازهٔ کافی او را می‌شناختند .

آنچه دربارهٔ خلاصهٔ تاریخ ماد در بند ۹۵ تا ۱۰۶ بصورت مقدمه بر «تاریخ کوروش» نقل شده باحتمال زیاد با تاریخ کوروش منبعی مشترك دارد . چه دراین قسمت مؤلف بطورآشکارحتی‌بقیمت فداکردن حقایق‌تاریخی‌مکرراز مادها تمجید وستایش میکند . بعقیدهٔ او مادها نخستین قومی‌هستند که اززیربار‌اطاعت‌آشوری‌ها شانه خالی کردند (بند ۹۶) ؛ نخستین‌پادشاه‌آنها که دیوکس نامیده میشد وشخصیتی افسانه‌ای داشت وازاین حیث بامردی بنام دیوکو[2] که درمتون میخی ازاو نام برده میشود شباهتی داشت بکمك فضایل و ملکات اخلاقی وتقوی ودرستی‌خود بسلطنت رسید . درمیان این فضایل وملکات ، آنچه بیش از هرچیز مورد توجه ایرانیان بود عدالت‌وداد گستری‌بود که یکی‌ازبارزترین‌ملکات این‌پادشاه محسوب‌میشد (بند۹۶). دومین پادشاه ماد که فرااورت[3] نام داشت پارس‌ها را باطاعت درآورد وقسمتی‌ازآسیا را تسخیر کرد(بند۱۰۰) سومین‌پادشاه ماد سیاگزار[4] نام داشت. این پادشاه کـه‌مدتی دربرابراقوام سیت عقب نشینی کرد ، سرانجام توانست سکاها را از کشور خود براند وبطوریکه هردوت مدعی است بتنهائی‌امپراتوری عظیم آشوررا درهم کوبد . انشای این قسمت ازتاریخ هردوت قسمی‌است که نشان‌میدهددراین‌موردنیز مؤلف‌نوشته‌ای

۱- Lycie
۲- Dayoukkou
۳- Phraorte
۴- Syaxare

ازمتقدمین دردست نداشته و مطالب این قسمت را نیز مانند قسمت های‌دیگر کتاب خود شفاهاً ازدهان‌مردم شنیده وقسمت‌هائی که باین‌ترتیب جمع آوری کرده‌طوری درهم وپیچیده ومخلوط‌تحریر کرده که نشان میدهد چندان‌ارزش ومقامی برای‌این قسمت ازتاریخ‌خود قائل‌نبوده‌است .

مطالبی که هردوت دربند ۱۰۱ در بارهٔ جزئیات جغرافیائی و نژادی قوم ماد شرح میدهد باید ازیکی از کتب‌متقدمین اخذ شده باشد . همچنین مطالبی که در بارهٔ جادهٔ کولشید[1] به ماد (بند ۱۰٤) واوضاع‌عمومی کشورماد (بند ۱۱۰) وقبایل پارس‌شرح میدهد بطوریقین ازیکی از کتبی‌اخذ شده است که قبل ازهردوت وجود داشته . آنچه مؤلف دربارهٔ اکباتان نقل کرده وتوصیفی که ازاین‌شهرمیکند ، باید منبعی‌یونانی داشته باشد ومؤلف شرح‌آنرا ازدهان یونانیان شنیده باشد (بند ۹۸) . لیکن قسمتی‌ازمطالب بند۱۰٤ و۱۰۵ را مولف در آسکالون[2] وقبرس وسرزمین‌سکاها بدست‌آورده ودرهرحال‌افسانهٔ جوانی کوروش وچگونگی‌جلوس اورا بسلطنت‌پارس بطوریقین ازمنبعی مشترك اخذکرده است .

دنباله سرگذشت کوروش‌ازمنابعی دیگراست . قسمت‌هائی که کرزوس را در کنار کوروش مجسم میکند مانند بعضی مطالب قسمت اول این کتاب از افسانه‌ای سرچشمه میگیرد که کرزوس‌خود قهرمان‌آن‌بوده است . این‌افسانه پادشاه مخلوعی را مجسم میکند که دربرابرپادشاه قوم فاتح‌خود عقل ودرایت و تدبیرقابل ستایش از خودنشان میدهد ، برای‌حمایت قوم‌خود نفوذ واعتباری‌راکه دراسارت بدست‌آورده بکارمیبرد وشهرت واعتباراولیه قوم‌خود را حفظ میکند . واضح‌است چنین افسانه‌ای فقط ازسرزمین لیدی میتواند سرچشمه گیرد.برعکس ، آنچه مربوط است به خواب کوروش‌وخطرقیام‌پسرهیستاسپ‌و ترسی که از این خواب‌بر پادشاه دست داده ظاهراً باید ازمنابع پارسی‌بوده باشد، همان منابعی که بعدها افسانهٔ جلوس داریوش ازآنها ناشی‌شده است . سرگذشت مرگ کوروش که هردوت مدعی است ازبین چندین

۱- Colchides

۲- Ascalon

سر گذشت که دراین باره نقل کرده‌انداومعقول ترین آنراانتخاب کرده و آنچه مؤلف ضمن شرح جنگ این پادشاه باقوم ماساژت نقل میکند وزمینه‌را برای بیان سرانجام شوم قهرمان داستان خود مهیا میکند باید از منبعی غیراز دومنبع سابق که چندان به کوروش حسن نظر نداشته است باشد. برخلاف آنچه بظاهرمیتوان حکم کرد، منبع این قسمت ازتاریخ هردوت از ماساژتها نبوده واز قوم ماد بوده است. چون کتابی دراین باره ازمتقدمین هردوت بطوریقین موجود نیست ، بدون تردیـد این قسمت منبع یونانی ندارد . و اما آنچه هردوت دربارهٔ فتح بابل نوشته ، بطوریکه مؤلف خود نقل میکند، منبع آن اطلاعاتی است که اهالی محل باودادهاند (بند۱۹۱) . تنهاموردی که میتوان بگفتهٔ مؤلف دربارهٔ منبع اطلاعات اواعتماد کرد همین مورد است، زیرا مطالعهٔ منابع موثق دیگری که از آن زمان باقی است نشان میدهد کـه اهالی بابل هنگامی که وقایع را برای مؤلف نقل کرده‌اند چندان جانب حقیقت را نگرفته‌اند ومطالب را صرفاً بخاطر کوچك جلوه دادن پیروزی کوروش و توجیه شکـست خود تحریف کرده‌اند. امروزاسناد ومدارك زیادی بخط میخی کشف شده که نشان میدهد اهالی بابل درجنگ با کوروش بکلی شکست خوردند وضربتی که ازاین شکست بر آنان وارد آمد بحدی شدید بود که حتی بفکر دفاع ازشهرخود نیفتادند. آنچه اهالی بابل برای هردوت نقل کرده‌اند نه تنها بقصد توجیه این شکست خفت آور گذشتگان خود بوده ، بلکه قصد کوچك کردن شخصیت فاتح بزرگ آسیائی نیز درآن نهفته است . دلیل این ادعا آنست که دربند ۱۹۱ مطلب طوری بیان شده که خواننده تصور میکند حتی تدبیر جنگی که کوروش برای تسخیر بابل اندیشید نتیجهٔ تلقین یکی ازخائنین بابل بوده وشخص کوروش درابتکار این حیلهٔ جنگی سهمی نداشته است . کمی بعد ، مؤلف باتلخی وتأسف ازسقوط شهربابل یاد میکند ویادآور میشود کـه اهالی بابل فرصت مناسبی را برای نابود کردن سپاه پارس از دست دادند . همچنین آنچه دربند۱٦۹دربارهٔ خشم کوروش نسبت به رود دیاله نقل شده بنظر مضحك میرسد وباور کردنی نیست که فاتح کشور گشائی مانند کوروش آنقدر بی تدبیر باشد که در

بهترین فصل سال به ستیز با رودی بی‌روح و بی جان پردازد .

سرگذشت شورش پاکتیس[١] وجنگ های مازارس[٢] و هارپاگ در یونی[٣] و ائولی[٤] و کاری[٥] بصورت افسانه‌ای منظم ومرتب نقل شده وبهمین جهت تصور میرود هردوت برای تهیهٔ آن ازیکی‌از کتب‌تاریخی‌موجود درعصرخود استفاده کرده است. شارون[٦] ازاهل لامپساك[٧] کتابی‌داشته که امروزقسمت‌هائی از آن‌بوسیلهٔ پلوتارك[٨] برای ما باقی‌مانده . اگراین وقایع را از روی این قسمت‌ها که از شارون باقی است قضاوت کنیم ، باید گفت هردوت دراین باره بذکر حوادث ونقل وقایع قناعت کرده وازشرح وتفسیر بیشتری که در قطعات شارون مشاهده میشود صرفنظر کرده است . بطورکلی آنچه هردوت بصورت حکایت وداستان نقـل میکند ، باحتمال زیاد شفاهاً ازدهان ساکنان نقاطی شنیده که خود بدانجا سفر کرده وازنزدیك با مردم آن‌تماس گرفته : درشهرملط که ساکنان آن بموقع با کوروش کنارآمدند (بند ١٤١) و هم‌نژادان‌خودرادردیگرشهرهابعلت‌رفتارناشیانه‌ای که‌دربرابرمهاجم درپیش گرفتند سرزنش کردند ، در سارد کـه عناصر پارسی نفوذ داشتند واقدام شگفت لاکرینس[٩] خاطره‌ای‌فراموش‌ناشدنی‌ازخود باقی گذارده بود، دراسپارت، در کیمه[١٠] ، درفوسه[١١] ، درتئوس[١٢] ، درآبدر[١٣] ، درکنید[١٤] ، درپداسوس[١٥] ، درگزانتوس ودر دیگرنقاط ، همه

١- Pactyès
٢- Mazarès
٣- Ionie
٤- Eolie
٥- Carie
٦- Charon
٧- Lampsaque
٨- Plutarque
٩- Lacrinès
١٠- Kimé
١١- Phocée
١٢- Théos
١٣- Abdère
١٤- Cnide
١٥- Pédasos

جا مؤلف مطالب را ازدهان اهل محل شنیده و در کتاب خود نقل کرده است .

آنچه مؤلف دربارهٔ خصوصیات نژادی اقوام مختلف ذکرمیکند ازبسیاری لحاظ باآنچه سترابون[۱] در بارهٔ همان اقوام مینویسد شباهتی تام دارد وشاید بهمین جهت عده‌ای عقیده دارند که هردوت وسترابون هردو کتاب خود را ازمنبعی‌مشترك که باحتمال زیاد کتاب هکاته معروف است اخذ کرده اند واز روی آن رونوشت برداشته اند .

درنظراول ، چنین بنظرمیرسد که واقعاً چنین بوده است واین دو مورخ هردو ازهکاته رونوشت برداشته‌اند ، زیرا علاوه برمطالبی که دراین باره هردو مورخ نقل میکنندو کاملاً باهم شباهت دارد ، سترابون مطالب دیگری اضافه میکند که در کتاب هردوت یافت نمیشود. مثلاً دربارهٔ حراج دوشیزگان بابلی سترابون ضمن تکرارآنچه هردوت گفته اضافه‌میکند که ادارهٔ این کاربعهده «سه مرد عاقلی‌بود که هریك‌ریاست‌قبیله‌ای‌رابعهده‌داشتند» ،دربارهٔفحشای زنان بابلی‌سترابون مدعی است که دوشیزگان بموجب امرهاتف‌یکی‌ازمعابد باین‌عمل‌تن درمیدادند . دربارهٔ غسل تهذیب که بعدازهرعمل مقاربت در بابل مرسوم بود ، سترابون اضافه میکند که این غسل نظیرغسلی‌است که پس‌ازدست زدن‌بیك میت انجام میدهند (ولی‌توضیح‌نمیدهد درکجا، دربابل‌یا دریونان ؟) . دربارهٔ تدفین‌مردگان باغسل، سترابون اضافه میکند که‌آنان‌خورشید را میترا[۲] مینامیدند. هردوت میگوید که‌پارس‌ها هربار که قربانی به خداوندان‌اهدا میکردند گوشت‌آنرا به خانه میبردند، سترابون اضافه میکند که بعقیدهٔ پارس‌ها خداوند فقط طالب روان قربانی است و به گوشت آن توجهی ندارد . هردوت میگوید که پارس‌ها درمجاری آب ادرارنمی کنند وآب دهان نمی‌اندازند ودست ورو نمی‌شویند؛ سترابون اضافه میکند که‌آنان درمجاری‌آب لاشه‌حیوانات یا هرچیزنجس دیگری‌نمی‌افکنند. هردوت میگوید که ماساژت‌ها سعادتمند کسی

۱– Strabon

۲– Mithra

را میدانند که آنقدر پیرشود تا بسن قربانی‌شدن‌برسد وخویشانش‌اورا قربانی کنند و گوشت اورا بخورند، و کسانی را که بمرض در گذرند نمیخورند و در خاك مدفون میکنند ؛ درحالیکه سترابون اضافه میکند که هر کس‌بمرض بمیرد نجس محسوب میشود وباید طعمهٔ حیوانات وحشی‌شود . بآنچه هردوت دربارهٔ ساکنان جزایررود آراکس مینویسد ، سترابون اضافه میکند که ساکنان این‌جزایر ازپوست درختان برای خود لباس تهیه میکنند وشیرهٔ بعضی میوه ها را میآشامند . بآنچه هردوت در بارهٔ ساکنان قفقاز گفته است، سترابون اضافه میکند که‌آنها ازحیث حیواناتفقیرند وبرای پشم وشیرازآنها نگهداری میکنند .

آیا ممکن‌است‌آنچه سترابون بر گفته هردوت افزوده همان قسمت‌هائی‌بوده باشد که‌این‌دومورخ دریکی از کتب تاریخی زمان خود دیده اند و هردوت توجهی بدانها نکرده ویا اهمیت کمتری برای آنها قائل‌شده وازنقل‌آنها صرفنظر کرده‌ولی سترابون به ذکر تمام آن مبادرت ورزیده ؟ باحتمال زیاد جواب این سؤال‌منفی است، چه اولادربسیاری‌ازموارد روایت هردوت درست درجهت عکس‌روایت‌سترابون میباشد واین مطلب خود مؤیدآنست که‌این دو مورخ ازیك منبع الهام نگرفته‌اند . مثلاً هردوت‌میگوید در موقعی که پارس ها حیوانی قربانی میکنند نوار بر گردن آن‌نمی‌آویزند، درحالیکه سترابون مدعی‌است که‌چنین میکنند . هردوت میگوید گوشت قربانی را بر بستری ازچمن سبز وبخصوص از شبدر تازه قرار میدهند ؛ در حالیکه سترابون مدعی است که‌آنرا برروی بستری از گیاه خرزهره قرارمیدهند . هردوت مدعی است که‌درپارس اطفال تا سن پنج سالگی در مقابل چشمان پدر ظاهر نمیشوند وجوانان تاسن بیست سالگی بآموختن اسب سواری وتیراندازی وبکاربردن نیزه وحقیقت گوئی مشغول میباشند ؛ سترابون مدعی‌است که اطفال تا سن چهارده سالگی در مقابل پدر ظاهر نمیشوند و تا سن بیست و چهار سالگی بآموختن آن فنون مشغولند .

ثانیاً دربعضی موارد که سترابون خود صریحاً اعلام میکند که مطلب را از

هردوت اخذ کرده ، مطلبی نقل میکند که یا هردوت اصولا از آن یادی نکرده و یا از آن سخن گفته ولی سترابون خود چیزی بر آن افزوده است. مثلاً هردوت مدعی است که مقبرهٔ آلیات را اصناف سه گانهٔ شهر ساردبنا کرده‌اندوسهم فواحش دراین بنا بیش از دیگراصناف بود . ولی سترابون عین گفتهٔ هردوت را نقل نمیکند واین عبارت را از مورخ طوری منتقل میکند که معنای آن بکلی تغییر میکند . بدین ترتیب سترابون گاه ازروی غفلت و گاه برای افزودن مطالبی که خود بدان معتقد بوده و با مراجعه به مؤلفان دیگری که آثار آنان درنظر او وسیله تصحیح کتاب هردوت بوده است درحقیقت خود به کتاب این مؤلف مراجعه کرده و آنرا تاحدی تحریف کرده و شاید بهمین جهت است که بین مطالب کتاب او و گفته‌های هردوت تاحدی مشابهت موجود است .

واما دربارهٔ منابع این فصل از کتاب هردوت باید گفت آنچه مورخ دربندهای ۱۳۱ تا ۱۴۰ دربارهٔ پارس‌ها نوشته ، همچنانکه خود مکرر اشاره میکند ، از قول دیگران نقل کرده ، ولی طرز تنظیم مطالب طوریست که اگر مؤلف قسمت‌هائی از آنرا حقیقةً ازدیگران نقل کرده باشد درهرحال قبلا نسبت به صحت یا سقم آنهابقدر کافی تحقیق کرده است . دربعضی قسمت‌های بند ۱۳۱و۱۳۴ هردوت دربارهٔ پارس‌ها چنین مینویسد : آنها کسانی راکه معبد یا قربانگاه یا مجسمه‌ای برای خدایان بنا میکنند ابله و دیوانه میدانند ، آنها خود را بر دیگر ملل ارجح میدانند و احترام آنها نسبت بملل همسایه بنسبت نزدیکی یا دوری آنها زیاد و کم میشود . احتمال زیاد میرود که آنچه هردوت دراین‌دوبند به پارس‌ها نسبت میدهد خود ازدهان آنان شنیده ومطلب درخاطره‌اش باقی‌بوده وبعدها بطور مختصر در کتاب خود از آن یاد کرده . نکتهٔ شگفتی که مؤلف دربند ۱۳۹ دربارهٔ اسامی‌خاص پارس‌ها نقل میکند وتذکرمیدهد که تمام این اسامی با حرف سیگما[۱] پایان میبابد بطوریکه مؤلف نقل میکند خود شخصاً آنرا تشخیص‌داده و کسی این مطلب را باوتذکر نداده است .

۱- Sigma

و نیز احتمال میرود خلط مبحثی که دربند۱۳۱ دربارهٔ آناهیتا و میترا مشاهده میشود نتیجهٔ ابتکار شخص او باشد. هردوت به پارس مسافرت نکرده بود، ولی با بسیاری از پارس ها معاشرت کرده و با کسانی که پارسی ها را می‌شناختند گفتگو کرده و حاصل مطالعات خود را تحت عنوان اخلاق و عادات و رسوم و مذهب آنها شرح داده‌است.

نسبت با آنچه هردوت دربندهای ۱۷۸، ۱۸۷، ۱۹۲ و ۲۰۰ دربارهٔ بابل شرح میدهد تشخیص اینکه چه قسمت از آن سهم شخص مؤلف است وچه قسمت آن از آثار متقدمان اخذ شده کاری است بس دشوار. هردوت خود دربند ۱۵۹ از کتاب سوم میگوید که حصار خارجی شهربابل را درزمان داریوش ویران کردند وتمام دروازه‌های آن را از جا کندند. بااین حال، وقتی ازاین حصار و دروازه‌های آن صحبت میکند، فعل را بزمان حال بکارمیبرد بقسمی که خواننده تصورمیکند که این حصار درزمان مؤلف باقی‌ودروازه‌های آن‌همچنان درچهارچوب‌فلزی‌خوداستوار بوده‌اند.اینجاست که‌این فرض پیش میآید که ممکن است هردوت برای تشریح وضع کلی ازنوشتهٔ یکی از مؤلفان متقدم مانند هکاته[1] یا دیونیزیوس[2] استفاده کرده و نوشتهٔ آنانرا با احتیاط تصحیح وعیناً درکتاب خود بزمان حال نقل کرده باشد. اگر فرض کنیم هردوت هنگام مسافرت باین شهراز راه رود فرات به شهروارد شده باشد ظاهراً فقط محله های مجاور رود را دیده و آنچه متقدمان دربارهٔ این‌قسمت از شهر نوشته‌اند اصلاح کرده وافعال آنرا بزمان حال بکاربرده و آنچه خود ندیده ودرآثارمتقدمان خوانده عیناً با فعل ماضی تحریر کرده. دلیل این ادعا اینست که وقتی از دریچه‌های فلزی کنار ساحل رود گفتگو میکند فعل ماضی بکار میبرد (بند ۱۸۰)، و همچنین است وقتی دربارهٔ حصار کاخ شاهی (بند ۱۸۱) و چگونگی عبورو مرور مردم برروی پل فرات سخن میگوید (بند۱۸۶). دربارهٔ حصار شهربابل معلوم نیست مؤلف اطلاعات

۱- Hécaté

۲- Dionysios

خود را از کجا کسب کرده، زیرا ارقامی که دربارهٔ ابعاد این حصار نقل میکند بسیار مبالغه آمیز است و روشن نیست مؤلف این اطلاعات را چگونه بدست آورده (هردوت مدعی است که طول محیط حصار بابل ۴۸۰ ستاد وارتفاع آن ۲۰۰ آرنج بوده و یکصد دروازه بر آن تعبیه شده بود)[1]. مؤلف این ارقام اغراق آمیز را که خود فرصت تحقیق دربارهٔ صحت آنها رانداشته وبعلت ویران شدن حصار اصولاً تحقیق دربارهٔ آن ممکن نبوده بطور یقین از کتابی استخراج نکرده و شفاهاً ازدهان معاصرین خود شنیده و شاید بهمین جهت است که علاقهٔ عادی مردمان مشرق زمین بمبالغه در نقل مطالب در گفتار او نسبت باندازه ها ومقادیر کاملا مشهود است.

دربارهٔ آرامگاه زوس بلوس[2] که هردوت دربند ۱۸۱ تا ۱۸۳ بشرح آن پرداخته همین تردید وابهام موجود است. بدیهی است قصد هردوت از این معبد همان معبد معروف بعل مردوك است که به ازاژیل[3] معروف بود و برج معروف بابل کـه برج انمنانکی[4] نامیده میشد بر آن قرار داشت. مشکل عمده‌ای که دراین قسمت از گفتهٔ

۱ــ (برای مقایسه ستاد و آرنج باواحد طول امروز رجوع شود به مقدمه در بارهٔ اوزان و مقادیر در یونان باستان صفحه ۳۳) آن قسمت از حصار خارجی شهر بابل که درزمان بخت النصر احداث شده بود در ساحل چپ فرات بشکل اضلاع مثلثی قرار میگرفت که جریان فرات قاعدهٔ آن محسوب میشد. ضلع شمال شرقی این مثلث درحدود ٤٥٠٠ مترطول داشت، و اگر این رقم را چهار برابر کنیم حداکثر طول محیط حصار بابل از ۱۸ کیلومتر یعنی کمی بیش از ۱۰۰ ستاد نبوده است. ازطرفی جای تردید است که حصار مستحکمی که درزمان بخت النصر بنا شده بوددر ساحل راست رود نیز ادامه داشته باشد، چه امروز هیچگونه اثری که حاکی از وجود این حصار در این قسمت ازساحل باشد مشاهده نمیشود. احتمال میرود که دراین قسمت شهر فقط قسمتی از حصار داخلی که هردوت دربند ۱۸۱ بدان اشاره میکند قرار داشته است نه حصار خارجی که درزمان بخت النصر بنا شده بود. حصار داخلی همان حصاری است که چهارضلعی بوده و رود فرات آنرا ازمیان بدو نیم میکرده است. محوطهٔ وسیعی که درساحل چپ رود بین حصار داخلی وحصار بخت النصر قرار داشت هرگز جزء شهر بابل محسوب نمیشد وفقط قصر تابستانی پادشاه دراین قسمت ساخته شده بود ودرمواقعی که شهر درمحاصره دشمن قرار میگرفت ساکنان دهات اطراف بآن پناه میبردند ودر آنجا درچادرهای خود مسکن میکردند.

۲- Zeus-Bélos

۳- Esagil

٤- Eténénanki

هردوت مشاهده میشود اینست که مؤلف دربند ۱۸۱ صریحاً اعلام میکند که این معبد درزمان اوبا برجا بوده است ، در حالیکه استرابون ودیودور[1] و آرین[2] از قول نویسندگان معاصر اسکندرنقل میکنند که ازاژیل وبرج بابل درسال ۴۷۹ در زمان خشایارشا هنگام خاموش کردن شورش مردم بابل ویران شد . بعضی ازمحققان برای رفع این اشکال حدس میزنند آرامگاهی که هردوت بدان اشاره میکند وآنرا معبد بعل مردوك تصورمیکند درحقیقت چیز دیگری بوده وشاید معبد بعل‌نبو[3] واقع در بورسیپا[4] بوده است ، چه دراین شهرنیز که درجوار شهر بابل قرارداشت معبدی بود که درآن برج مطبقی ساخته بودند که بعد از ویران شدن بنای ازاژیل نزد مردم بابل قدر ومنزلتی خاص یافته بود . استدلالی که این دسته ازمحققان میکنند اینست که نوشتهٔ هردوت حاکی است که درنظر این مؤلف معبد بلوس وکاخ شاهی دردوطرف رود فرات قرارداشت (بند۱۸۱)، درحالیکه بطوریکه متون خط میخی وحفاری‌های جدید حکایت میکند بنای ازاژیل وکاخ شاهی هردو درساحل چپ رود قرارداشتند وشهر بورسیپا درساحل راست آن . شهر بورسیپا همیشه مجزا ازشهر بابل بوده ، ولی چون هردوت دربارهٔ طول حصارشهر راه اغراق پیموده اشتباهاً این شهررا نیزقسمتی ازشهربابل بحساب آورده است .

نتیجهٔ این بحث آنکه مطالب بند ۱۸۱ تا ۱۸۳ حاصل مطالعات شخص مؤلف درموقع بازدید معبد بعل‌نبو بوده ومؤلف این‌بنا را شخصاً بچشم دیده وسپس آنچه دیده باآنچه دربارهٔ ازاژیل درآثار متقدمان خوانده باهم یکجا جمع آوری کرده ومطالب این دوبند را از آنها ترکیب کرده است . البته بعید بنظر میرسد که هردوت مرتکب چنین اشتباهات بزرگی شده باشد وچون اومدعی است که بنای ازاژیل

۱- Diodore

۲- Arien

۳- Bel-Nébo

۴- Borsippa

و کاخ شاهی دردوطرف رود فرات بوده است،دراین‌ادعا باید بطوریقین معمائی‌نهفته باشد. چون جریان رود فرات بطور دائم از مشرق بمغرب تغییر محل میدهد، بعید نیست که درنیمهٔ قرن پنجم قبل ازمیلاد جریان آن ازمیان تپه هائی میگذشته که اکنون به تپه قصر و عمران معروف اند و امروز این هردو تپه پس‌از تغییر تدریجی جریان‌آب فرات در ساحل راست رود قرار گرفته باشند. از طرف دیگردر جنوب کاخ شاهی وبین این کاخ وناحیه اتمنانکی وازاژیل مجرای مهمی وجود داشته که مجرای‌لی‌بیل که‌گالا[۱] یا بانیتوم[۲] نامیده میشدهواهمیت‌آن بحدی‌بوده که درمتون خط میخی‌ازآن یاد شده است. احتمال میرود وجود این مجراموجب اشتباه‌هردوت شده ومؤلف آنرابایکی ازشاخه‌های رودفرات اشتباه کرده باشد. درهرحال تردیدی نیست که آنچه هردوت دربند ۱۸۱تا۱۸۳ نقل میکند مربوط به معبد بعل‌مردوك و ازاژیل است[۳]

۱- Libilchégalla

۲- Banitoum

۳- آنچه مؤلف دربند۱۸۱دربارهٔ برج مطبق نقل میکندبا اطلاعاتی که امروز بوسیله‌اسناد خط‌میخی‌وحفاری‌های جدید دربارهٔ برج‌اتمنانکی‌بابل‌بدست‌آورده‌اند تطبیق میکند. با این حال، بین‌این دومتن اختلاف زیادی مشاهده میشود بدین شرح:

۱- عدهٔ طبقات مربعی که یکی در دیگری قرار دارد دربرج اتمنانکی هفت بوده است نه هشت.

۲- محیط قسمت تحتانی برج آن ۹۱ متر و ٥٦ سانتیمتر بوده است نه یك ستاد.

۳- پلکان ماریپچ ازطبقه دوم شروع میشد وازطبقات سوم وچهارم وپنجم وششم میگذشت و به صحنه‌ای که بنای معبد درآن قرارداشت منتهی‌میشد. پلکان دیگری ازسطح زمین‌تاطبقه دوم که پلکان ماریپچ شروع میشد وجود داشته.

٤- برخلاف‌ادعای هردوت توقفگاه مخصوص استراحت‌بالا روندگان درمیان راه نبودبلکه دررأس‌طبقه‌دوم قرارداشت که سطحه‌ای وسیع گرد طبقه سوم برآن احداث‌شده بود. طبقه اول ودوم هریك بترتیب ۳۳متروه۸ سانتیمترو۱۸مترو ۳۱ سانتیمتر ارتفاع داشتند، درحالیکه چهار طبقه دیگرهریك بیش‌ازشش متروده سانتیمتر ارتفاع نداشتند. بدین ترتیب وقتی‌تماشاچی به توقفگاه‌میرسید در حقیقت در ارتفاع ٥۲ متری بود و فقط ۲٤ متردیگر برای صعود درپیش‌داشت.

از سوی دیگر نسبت به ادعای هردوت در جائیکه مدعی است که این آرامگاه را خود بچشم دیده نمیتوان تردید کرد. و آنچه ظاهراً باحقیقت وفق نمیدهد مطالبی است که استرابون و آرین و دیودور دربارهٔ ویران شدن این معبد بدست خشایارشا نقل کرده‌اند. یك قرن بعد از آنکه هردوت اثرخود را تألیف کرده است، معاصرین اسکندر که چندان ازپارس‌ها خوششان نمی‌آمد خساراتی راکه بتدریج باگذشت زمان باین بناها وارد شده بود نشانه‌ای از غارت و آسیب عمدی پارس‌ها تصور کرده بودند، ولی دلائل و شواهد زیادی در دست است که ثابت میکند پرستش معبد ازئیل حتی درزمان خشایارشا و بعد ازسال ۴۷۹ قبل ازمیلاد که بادعای بعضی سال ویران شدن آنست ادامه داشته. اگر هم از طرف خشایارشا آسیبی باین بنا وارد شده بطوریقین آسیبی کلی نبوده وهرگز نمیتوان گفت این بنا بدست این پادشاه ویران شد، چه غارت کردن یك معبد را نمیتوان ویران کردن نامید.

قسمتی از تاریخ هردوت که بیش از دیگر قسمت‌های آن شایستهٔ توجه و دقت فراوان است مطالبی است که مؤلف دربند ۱۸۳ دربارهٔ ربودن یکی از مجسمه های بزرگ زرین بدست خشایارشا نقل میکند. باحتمال زیاد این مجسمه یکی ازمجسمه های بزرگ مردوك خداوند بزرگ وحامی بابل بوده است وشاید همان مجسمه‌ای بوده که مردم بابل درآغاز سال نو با تشریفاتی خاص درشهر گردش میداده‌اند. درمواقعی که شهرمردوك بدست یکی ازپادشاهان خارجی تسخیرمیشد، گاه پادشاه فاتح برای مجسم کردن اطاعت وانقیاد اهالی این مجسمهٔ مقدس را باسارت میبرد. عقیدهٔ برخی آنست که محرك فاتحین دراین عمل آن بود که بعدازآنها غاصبین سلطنت نتوانند هنگام شروع سال نو بعادت آن زمان «دست مجسمه را بگیرند» و خداوند مردوك آنانرا بعنوان «پادشاه بابل» منصوب نکند. سناخریب اولین فاتحی بود که این مجسمه را باسارت بردوبعد ازاو خشایارشا است که درسال ۴۷۹ قبل ازمیلاد پس از آنکه سلطنت بابل رارسماً منقرض کرد این مجسمه را باخود برد. احتمال میرود هردوت این مطلب را از کتاب یکی ازمؤلفانی که به عصراو نزدیك بوده اخذ کرده وشاید این مؤلف دیونیزیوس ازاهل

ملط بوده باشد. ونیز ممکن است هردوت صرفاً آنچه را که شفاهاً ازمردم دراین‌باره شنیده نقل کرده باشد. آنچه مسلم است ظاهراً هردوت از خصوصیات واقعی این مجسمه ومحلی که مجسمه‌در آنجا مستقر بود ودلائلی که پادشاه‌هخامنشی رابربودن آن برانگیخت بی‌خبر بوده، چه‌این‌حادثه را در کتاب خود بطوریقین تحریف کرده وبصورت عملی درآورده‌است که‌محرك‌ومنشاءاصلی آن‌حرص‌وطمع پادشاه بوده‌است. فقط آن‌دسته‌ازاهالی بابل که‌سی سال‌پس‌از این واقعه میزیسته‌اند وهنوز نسبت به پادشاه فاتح‌پارس‌احساسات کینه‌وانتقام‌داشته‌اند قادربوده‌انداین‌وقایع‌راچنین‌تحریف کنند و برای خارجیانی‌نظیرهردوت‌نقل کنند و آنانرا دچاراشتباه سازند. بنابراین تردیدی نیست که منبع اطلاعات هردوت نسبت باین قسمت از مطالب کتاب‌خود گفتهٔ اهالی بابل است.

اکنون باید دید هردوت نیتوکریس[۱] را از کجا شناخته و این ملکهٔ خیالی راکه هرگز وجود خارجی نداشته از کجا یافته و چگونه کارهای بزرگ یکی از پادشاهان‌بزرگ‌راکه کمی قبل ازلابینت[۲] یا نبونیدسلطنت‌میکرده باین ملکهٔ‌خیالی نسبت داده واورامادرنبونید معرفی کرده است. حدس‌زده‌میشود پادشاهی که‌هردوت اقدامات اورا باین ملکه نسبت میدهد بخت‌النصرمعروف باشد. نام پارسی‌بخت‌النصر که درزمان‌هخامنشیان دربابل‌نیز برسرزبانها بود بنو کودراکارا[۳] است. نکتهٔ‌جالب اینست که این نام برای یونانیان بیشتربه نام یك زن‌شبیه بوده است. باحتمال زیاد اولین کسی که بخت النصر را زن تصور کرده یك نفر یونانی بوده که زبان پارسی نمیدانسته واسم این پادشاه راآنطور که پارسها تلفظ میکرده اند «نبو کودراکارا» بگوش شنیده. وقتی هردوت در بند ۱۰۰ از کتاب دوم دربارهٔ ملکهٔ مصر که اونیز نیتوکریس نام داشت سخن میگوید، اضافه میکند که این ملکه با ملکهٔ بابل هم اسم‌بوده. شاید بتوان‌همین گفتهٔ مؤلف را بمنزلهٔ اعتراف ساده‌ای دانست براینکه او

۱- Nitocris

۲- Labynète

۳- Nabukudracara

نـام نیتو کریس را از روی بی اطلاعی بجای «نبو کودرا کارا» بکاربرده.

آنچه مؤلف دربارهٔ پادشاهان قدیم آشور نقل میکند باحتمال زیاد خود در بابل از دهان پارسها و ساکنان این شهر باستانی شنیده. اشتباه فاحشی کـه دربارهٔ بخت‌النصر مرتکب شده خود بهترین دلیل این مدعا است، چه چنین اشتباه فاحش فقط ازمنابع شفاهی ممکن است ناشی شود نه ازآثارمکتوب. آنچه دربند ۱۸۷ در بارهٔ قبرنیتو کریس (کـه در حقیقت همان بخت النصرمعروف است) نقل میکند و وآنچه دربارهٔ افسانه شکافتن این قبربدست داریوش مینویسد نمونه‌های روشنی‌است ازاطلاعاتی که بطوریقین‌مؤلف ازدهان معاصرین خود دربابل شنیده. باحتمال زیاد این افسانه نیزبا حقیقت تطبیق نمیکند ولی نکته‌ای که در صحت آن تردید نیست اینست که خشایارشا دریکی‌ازقسمت‌های‌مخفی‌معبدمردوك‌بعنف‌واردشد وهمین‌عمل است که درافسانه‌های‌بابلی به‌شکافتن قبرنیتو کریس‌بوسیلهٔ‌داریوش کبیر تعبیر شده و همه جـا ضمن تحریف این واقعه نام خشایارشا بـا داریوش اشتباه شده است. عمل خشایار شاه (یعنی ورود بعنف درمحل مخفی گاه معبد مردوك) درنظر مردم بابل عملی‌خلاف مذهب بود وهمینکه این عمل از پادشاه پارس سرزد افسانه‌های زیادی دربارهٔ‌آن‌برزبانهاافتاد. افسانه‌ای که هردوت دربارهٔ‌شکافتن قبرملکهٔ‌بابل‌نقل میکند بدون تردید یکی‌ازهمین‌افسانه‌ها است که اهالی کینه توزبابل‌وشاید همانها که‌افسانهٔ ربودن مجسمه را اختراع کرده بودند برای اونقل کرده‌اند.

آنچه هردوت دربارهٔ اخلاق و عادات و رسوم اهالی بابل نقل میکند سراسر اشتباهاتی است که‌ثابت میکندهردوت‌دراین‌موردنقش‌یك محقق‌دقیق‌را بازی‌نکرده ومکرردچاراشتباه شده است. ولی‌نمیتوان‌تشخیص‌داد که اشتباه هردوت دراین‌مورد ازگفتگوی‌شفاهی بااشخاص‌سرچشمه گرفته‌یـا از مطالعهٔ کتب‌متقدمین‌است. آنچه مؤلف دربارهٔ نظایرعادات‌ورسوم‌اهالی‌بابل درمصروعربستان‌ولیبی‌وقبرس‌نقل‌میکند (بند ۱۸۲-۱۹۳-۱۹۸- ۱۹۹) ظاهراً نتیجه تحقیقات و تجربیات شخصی مؤلف در

موقع تحریر کتاب خود بوده، ولی آنچه دربند ۱۹۶ دربارهٔ ونت‌های[1] ساکن ایلیری[2] نقل میکند چنین نیست. احتمال میرود که ذکر این وجه شبه وتوصیف یکی از عاداتی که در زمان او متروك شده بود ازهکاته اخذ شده باشد، چه هکاته قبل از مؤلف دربارهٔ دسته‌ای از اقوام ونت که درناحیهٔ دریای سیاه سکونت داشته‌اند صحبت میکند. و نیز محتمل است هردوت از عادات مردم بابل ابتدا در شهر بابل کسب خبر کرده و سپس دربارهٔ عادات ونت‌ها درمغرب زمین کنجکاوی کرده باشد. درهرحال، درتمام قسمت‌هائی که هردوت بشرح عادات و رسوم اهالی بابل اختصاص داده شخصاً چیزی ازجانب خود نمیگوید وبرخلاف آنجا که دربارهٔ عادات ورسوم پارسها مینویسد همه جا مطلب را ازقول دیگران نقل میکند. نسبت به اطلاعاتی که مؤلف دربارهٔ ثروت و تمول بابل و عایدات شاهنشاه هخامنشی و ساتراپ محل نقل میکند (بند ۱۹۲) کمتر میتوان تردید کرد وبطوریقین مؤلف این اطلاعات را دردست اول ازساتراپی که هنگام سفر مؤلف به بابل دراین شهر حکومت میکرده و تریتانتکمس[3] نام داشته بدست آورده وشاید افعال استمراری که مؤلف بکاربرده اشاره بزمانی است که مسافرت او اتفاق افتاده. و نیز اطلاعات مفصلی که بعداً دربارهٔ حاصلخیزی اراضی این ناحیه ومحصولات آن نقل میکند (بند ۱۹۳) ظاهراً درمحل جمع آوری کرده است.

ملخص کلام آنکه حتی بفرض آنکه هردوت نسبت به قسمت هائی از کتاب خود مدیون کتب و آثار متقدمان خود باشد، تردیدی نیست که کاوشها وجستجوهای شخصی مؤلف، مصاحبه او با اهالی بابل و «کلدانیان» و دیگر بومیان و ملاقات و گفتگو با تریتانتکمس ودرباریان این ساتراپ ازمهم ترین منابع قسمتی از کتاب او است که بشرح احوال بابل اختصاص دارد. بر عکس، هیچیك از مطالبی که مؤلف دربارهٔ دریای خزر، رود آراکس و کشور ماساژتها واخلاق وعادات ورسوم این قوم نقل میکند نتیجهٔ ملاحظات شخصی او نیست. هردوت خود دربند ۲۰۱ و ۲۰۳ مکرر

---

۱ - Vénétes

۲ - Illyrie

۳ - Tritantaichmès

بگفتهٔ دیگران استناد میکند ومطالب را با عبارت «بطوریکه نقل میکنند» شرح میدهد، ولی هر گز فاش نمیکند که قصداو از دیگران چه کسی بوده است. احتمال میرود قصد او از این طرز بیان اشاره به آن دسته از کتب جغرافیائی بوده که قبل از مؤلف تألیف شده بود (هکاته در کتاب خود از همین نواحی سخن گفته و باحتمال زیاد بعضی قسمت های آنرا نیز خود بچشم دیده بوده است). همچنین احتمال میرود مقصود مؤلف از این کنایه مطلعینی باشد که او در آسیا یا در سر زمین سکاها با آنها روبرو شده و از آنها دربارهٔ این مطالب استفسار کرده است. اگر چنین باشد، مقایسه جزایر رود آراکس با جزیرهٔ لسبوس (بند ۲۰۲) و نیز مقایسه سکری که در نتیجهٔ استشمام دود ادویه معطر به ساکنان این جزایر دست میداد با مستی وبیهوشی که از نوشیدن شراب به یونانیان دست میداد (همان بند) وانتقاد فکر غلطی که درسراسر کشورهای یونانی شایع بود (بند ۲۱۶) دلیل کافی است بر اینکه بعضی از این مطلعین بطور یقین از اوضاع یونان باخبر بوده اند.

آنچه مؤلف دربارهٔ اقوام کاری[۱]، کنی[۲] ولیسی[۳] نقل میکند ممکن است تاحدی از کتب وآثار متقدمان اخذ شده باشد و دلیل این فرض مطالبی است که مؤلف دربارهٔ آثار باستانی و نژادهای وقت نقل میکند. امانسبت بآنچه هر دوت دربارهٔ عقیدهٔ شخصی این اقوام نسبت باصل ونسب خود آنان نقل میکند مسلم نیست که شخصاً درمحل از دهان بومیان شنیده باشد وهمچنین است روایات مخالفی که نسبت بهمین مطلب از قول اهالی کرت نقل میکند که معلوم نیست آیا خود شخصاً ازدهان ساکنان این جزیره شنیده یا ازجای دیگر نقل کرده است. برعکس، آنچه مؤلف دربارهٔ عادات و رسوم اقوام کنی نقل میکند (ازقبیل شرب مسکرات بطوردسته جمعی واهمیت زیادی که درلیدی برای نسب مادری قائل بوده اند) باحتمال زیاد شخصاً از اهالی محل شنیده است. افسانهٔ زنی که از کاهنان معبد آتنا[۴] بود و هر بار که بلائی بر شهر نازل

۱- Carie
۲- Caunie
۳- Lycie
۴- Athéna

میشدریشی انبوه بر صورت او میروئید باحتمال زیاد در شهر پداز وس[1] که یکی از شهرهای کاری واقع در نزدیکی هالیکارناس بوده است بگوش مؤلف رسیده.

شرح مفصلی که هردوت در بندهای ۱٤۲ تا ۱۵۱ دربارهٔ اقوام یونی و دیگر یونانیان ساکن آسیا واقوام آکه[2] ساکن پلوپونز[3] نقل میکند باحتمال زیاد از یکی از کتب جغرافیائی آن عصر و شاید از یکی از آثار هکاته اخذ کرده باشد. ستایشی که مؤلف از آب وهوای سرزمین یونی میکند بی‌شباهت به مدح وثنائی نیست که از دهان یکی از یونی‌های دوستدار این سر زمین شنیده شده باشد. توجهی که مؤلف به انواع زبان‌های محلی میکند وراه مبالغه‌ای که دربیان انواع آن می‌پیماید گواه قانع کننده‌ایست براینکه منبع این اطلاعات هکاته معروف بوده، چه این مؤلف برای این مسائل اهمیتی خاص قائل بوده است. شمردن نام شهر های آکائی[4] بترتیبی که آنها ازمشرق بسوی مغرب قرار گرفته اند یکی از خصوصیات روش هکاته است.

واما آنچه مؤلف در بارهٔ تاریخ گذشتهٔ این سرزمین دربندهای ۱٤۲ تا ۱۵۱ بیان میکند واطلاعات جغرافیائی که دراین قسمت شرح میدهد، باحتمال زیاد منبعی کتبی نداشته. تاریخ آگاسیکلس[5] و تغییرشکل اجتماع «شش شهری» اقوام دری به اجتماع «پنج شهری» ونیز خشم یونی های ساکن کولوفون برشهر سیمرن وفسانه سوگند زنان کاری[6] که بعد ازقتل خویشان خود بعقد ازدواج مهاجرین یونانی در آمده بودند بطوریقین درهالیکارناس وسیمرن و کولوفون وملط ازدهان ساکنان محل برای مؤلف نقل شده است. هردوت دربارهٔ سرزمین اصلی اقوامی که به مهاجرت به یونی پرداختند و پادشاهی

۱- Pédasos
۲- Achée
۳- Péloponnèse
٤- Achaïe
۵- Agasiclès
٦- Carie

که آنان برای خود انتخاب کردند از روایات شفاهی محل استفاده کرده و اگرهم دراین‌باره به کتبی مراجعه کرده بطور یقین این کتب از نوع کتب نژاد شناسی و نسب شناسی‌بوده است. درشرحی که مؤلف از اقوام یونی نقل میکند فقط درجائی بنوشتهٔ دیگران استناد میکند که نوشتهٔ آنانرا ازلحاظی مورد انتقاد قرارمیدهد.

این طرزرفتار دربعضی ازسطوربند های ۱۴۳ و۱۴۶ و۱۴۷ مشاهده میشود و باحتمال زیاد هدف‌بحث‌وجدال اوهکاته‌معروف‌بوده‌است نه‌شخص دیگر. ظاهراً هکاته وضع‌موجود زمان خود را نقل کرده و گفته بوده که اهالی‌یونی درپانیونیون‌اجتماع میکرده‌اند، وهردوت که خود ازقوم دری واهل‌قلم بوده ازاین فرصت استفاده کرده وبایك تیر دونشان‌زده است، بدین معنی کــه هم گفتهٔ همکار تاریخ نویس خود را مورد انتقاد قرارداده وهم باانتقاد گفتهٔ او از اقوام یونی که همسایگان همشهریان او بوده‌اند بد گوئی کرده است. هردوت مدعی‌است که‌هکاته سخنگوی‌اقوام‌یونی‌بوده و این اقوام خود را برتر از دیگراقوام وملل میدانسته‌اند ونسبت باقوام دیگربی اعتنا بوده‌اند. آنگاه پس‌از ذکراین نقل قول، مؤلف بــه بهانهٔ در هم شکستن این ادعا بجان هردو میافتد وقوم یونی وهکاته را توأماً بباد انتقاد میگیرد.

مادها و پارس ها

۹۵ـ اکنون ادامهٔ سرگذشتی که بدان مشغول هستم مستلزم آنست کـه دربارهٔ این شخص که کوروش نام داشت وامپراتوری کرزوس را سرنگون کرد کلمه‌ای چند بگویم وچگونگی تسلط پارس‌ها را بر آسیا شرح‌دهم. دراین باره من‌از آن‌عده پارس‌هائی‌پیروی خواهم کرد که قصدشان تجلیل تاریخ کوروش‌نبوده است، بلکه حقیقت واقعی را بیان کرده‌اند. من دربیان خود از گفته اینها پیروی میکنم، با اینکه قادرم دربارهٔ کوروش سه روایت مختلف دیگر را نیز نقل کنم.

مدت پانصدوبیست سال قسمت بزرگی ازفلات‌آسیا تحت سلطه‌آشوری‌هابود وپس‌از این مدت که سلطهٔ‌آنها ادامه داشت نخستین قومی که از آنها جدا شدقوم ماد بود [۱]. مادها درجنگی که برای کسب آزادی‌خود باآشوری‌ها شروع کردند رفتاری متهورانه درپیش گرفتند وسرانجام‌یوغ اسارت آنها را متزلزل کردند وخود راآزاد ومستقل نمودند [۲]. بعدهادیگر اقوام نیزازآنان تقلید کردند ومانندآنها مستقل ومجزا شدند [۳].

۱ـ مادها هرگز بطورکامل تحت اطاعت وانقیادآشوری‌ها درنیامدند. کشور ماد بارها صحنه نبردهای خونین باسربازان‌آشوری شد وآشوریها مکرربرای مجازات‌مادها به‌شبیخون وحملات غیرمترقب دست زدند. ظاهراً درقرن هشتم قبل از میلاد، بخصوص از زمان سارگون (۷۲۲ـ۷۰۵ ق. م.) پادشاهان آشور دراین سرزمین با اقوامی روبرو شده‌اند که‌بتازگی باین‌قسمت قدم‌نهاده‌بودند ودرمقابل‌آشوریهامقاومتی شدید ازخودنشان میدادند واین اقوام همان‌اقوام‌ماد بوده‌اند. شاید قصد هردوت دراینجا این بوده‌است که اشاره‌ای‌به ورود این اقوام جدیدبه صحنهٔ سیاست آسیا کرده باشد.

۲ـ استقلال‌قطعی کشورماد دراواخر سلطنت آسوربانیپال (۶۲۶-۶۶۹ ق.م.) و جانشین اوتحقق یافت ودراین‌زمان‌بود که کشور مادبرهبری‌یکی‌ازسران قوم ماد بصورت کشوری‌واحد و مستقل از آشور بکلی مجزا شد.

۳ـ این اقوام که هردوت بدانها اشاره میکند عبارت‌بودند ازاقوام سیلیسی، بابلی، سوری، یهود وغیره.

۹۶ـ در آن هنگام درسراسر قارهٔ آسیا تمام اقوام خود مختار ومستقل‌بودند. ولی‌بار دیگر سلطه ونفوذ قومی جدید بر آنها مستقرشد وچنین است شرح این‌داستان[۱]: دربین اقوام ماد مردی بود بسیار زیرك وباهوش که دیوکس[۲] نام داشت وفرزند فرااورت[۳] بود. این‌شخص که فریفتهٔ بچنگ آوردن حکومت بود برای رسیدن بمقصود چنین‌اقدام کرد: مادهادر آن‌زمان‌در چنددهکده‌بطور پراکنده میزیستند. دیوکس که از مدتها قبل در دهکدهٔ خود مورد احترام وستایش بود بادقت و علاقه‌ای خاص در آن‌قبیله باجرای‌عدالت وداد گستری پرداخت. اوموقعی‌چنین رفتار میکرد که در سراسر سرزمین ماد مردم نسبت به قانون احترامی قائل نبودند، در حالیکه دیوکس معتقد بود که حق وعدالت دشمن ظلم و بی‌عدالتی است. مادهائی که دردهکدهٔ او میزیستند چون شاهد طرز رفتار او بودند او را بعنوان قاضی ازبین خود بر گزیدند. واو که مردی‌قدرت طلب‌بود کوشید خود را مردی‌درست وپرهیز کاروعادل نشان دهد. این‌رفتارموجب شد که همشهریان اومدح وثنای زیاد ازاو گفتند وهمه جا از او تمجید کردند بحدی که ساکنان دهکده‌های دیگرنیز دانستند که دیوکس تنها مردی است که از روی عدل و انصاف قضاوت میکند. وقتی ساکنان دهکده های دیگر از این جریان مطلع شدند، آنها که قبلاً با احکام ظالمانه‌ای روبرو شده بودند باآغوش باز بجانب او

۱ـ مقصود هردوت اشاره با ستقرار سلطهٔ فرااورت (Phraorte) و سیاگزار و کوروش پادشاهان مادو پارس‌است.

۲ـ Déiokès - درسال ۷۱۵ قبل ازمیلاد مقارن تاریخی که هردوت برای استقرار سلطه دیوکس نقل کرده شخصی بنام دیوکو(Dayoukkou) از افسران‌عالیرتبه کشور مانائی (Mannaï) علیه پادشاه خود که‌متحد و دست نشاندهٔسارگون پادشاه‌آشور بود شورید. این شورش بیشتر بتحریك یکی از پادشاهان مجاور بود که در کشور اورارتو (Ourartou) سلطنت میکرد. این دواسم‌یعنی دیوکو ودیوکس باهم شباهتی‌تام دارند، ولی‌سرنوشت‌این‌دوشخصیت باهم‌مختلف‌است، چه‌بطوریکه‌متون کتیبه‌های‌میخی‌حاکی‌است دیوکو بدست سارگون‌اسیرشد و باسارت‌به کشورآشوررفت، درحالیکه دیوکس‌در کشور ماد‌ر به سلطنت رسید وخاندان سلطنتی ماد را تأسیس کرد.

۳- Phraorte

شتافتند تادعوای خودرا بقضاوت اووا گذار کنند. سرانجام زمانی رسید که دیگر مردم به هیچکس جزاوبرای مرافعات خود رجوع نمیکردند.

۹۷- کم کم شایع شد که محاکماتی که درمحضراوانجام میگیرد همیشه باعدل وانصاف خاتمه مییابد. پس هرروزی که گذشت برعدهٔ کسانی که مرافعهٔ خود راباومراجعه میکردند افزوده شد ووقتی دیوکس متوجه شد که همهٔ اموربا ومراجعه میشود دیگرحاضرنشد درمحلی که برای قضاوت برمسند می‌نشست حاضرشود وازادامهٔ قضاوت خود داری کرد. استدلال اواین بود که چون تمام روز برسیدگی وقضاوت دربارهٔ همنوعان خود مشغول بود بامور شخصی خود نمیرسید و این امور مهمل مانده بود. چون اواز قضاوت خودداری کرد، غارت وبی‌نظمی بیش از گذشته در دهکده‌های مادرونق گرفت. پس مادها درمحلی گرد هم جمع شدند وبایکدیگر به مشورت پرداختند. حدس من آنست که دراین مجلس دوستان دیوکس بیش از دیگران صحبت کردند و دربارهٔ وضع عمومی چنین سخن گفتند: «چون در وضع حاضر ادامه زندگی برای ما دراین سرزمین دشوار است، یکی ازبین خود بعنوان پادشاه برگزینیم، دراینصورت کشورخوب اداره خواهد شد وما میتوانیم بدون آنکه ازهرج ومرج وبی نظمی مشوش شویم باخیالی آسوده بکارهای خود مشغول باشیم.» آنها با سخنانی نظیر این کوشیدند تا برخود ثابت کنند که باید پادشاهی برای خودبرگزینند[۱].

۹۸- چون این سؤال مطرح شد که چه کسی را به‌پادشاهی انتخاب کنند، همگی با اصرار تمام دیوکس را نام بردند و ازاوتمجید وتکریم کردند. سرانجام مجمع عمومی چنین رأی داد که دیوکس پادشاه آنها باشد. پس اواز مردم ماد دعوت کرد که برای او مسکنی شایسته مقام سلطنت بنا کنند وبا ایجاد دسته‌ای از محافظین مسلح برقدرت و اقتدار او بیفزایند. مادها هرآنچه او میخواست باو

۱- این افسانه بیشتر با افسانه انتخاب پادشاه در بین مردم اولیه که به افسانه تروگلودیت(Troglodites) معروف است شباهت داردوظاهراً باید از این بندنوشته هردوت سرچشمه گرفته باشد.

دادند ، باین ترتیب که در نقطه ای از کشور که او تعیین کرد خانه‌ای بزرگ و مستحکم برای او بنا کردند وباو اجازه دادند از بین آنها دسته‌ای محافظ برای خود برگزیند . وقتی‌وی سلطهٔ خودرا مستقر یافت‚ مادها را مجبور کرد شهری واحد برای‌خود بسازند وتمام کوشش خود را درآن بکار اندازند ودیگرتوجهی به دهکده‌های قدیم خود نداشته باشند . چون در این امر نیزمادها ازاو پیروی کردند ، اوبه ساختن قلعه‌ای وسیع ومستحکم دست زد که حصارهائی متمرکز ازداخل گردآن قرار داشت . این همان قلعه‌ایست کـه امروز اکباتان[1] نامیده میشود . طرز قرار گرفتن این حصار ها طوری بود که هر یك از آنها فقط باندازهٔ دندانه های خود از حصار مقدم بلند تر بود . وضع طبیعی این نقطه که بصورت تپه‌ای مجزا از دیگر قسمت ها است تا اندازه ای به پیش آمد این وضع کمك کرده است . با این حال‚ این طرز ساختن حصارتا اندازهٔ زیادی عمداً چنین انجام گرفته است . جمعاً تعداد هفت حصار موجود است و کاخ شاهی و خزاین پادشاه در داخل آخرین حصار قرار دارد . طول طویل ترین این حصارها باطول حصار آتن برابراست. این پنج‌حصارهریك دندانه‌هائی برنگهای مختلف دارند که چنین است : حصار اول برنگ سفید ، حصار دوم برنگ سیاه حصار سوم ارغوانی ، حصار چهارم آبی و حصار پنجم سرخ نارنجی رنگ . و اما دو حصار آخر‚ یعنی حصار ششم و هفتم یکی نقره‌ای فام ودیگری طلائی رنگ است .

۹۹ـ دیوکس این حصارها را برای‌آسایش خاطر گرد خانه خود احداث کرد و به دیگرمردمان امر کرد درخارج از حصارها سکونت کنند . وقتی تمام این بناها

۱ـ اکباتان محل قدیم شهرفعلی همدان است . توضیحی کـه هردوت ازاین شهر باستان میدهد چندان مقرون بحقیقت نیست ، درحالیکه روایت کتزیاس (Ctésias) مورخ دیگر یونان باستان که در حدود یك قرن بعد ازهردوت میزیسته با قول مورخین مؤخر ووضع طبیعی این شهردرحال حاضر بیشتر تطبیق میکند و از این حیث گفته‌او بیش ازقول هردوت قابل اعتماد است .

بپایان رسید، دیوکس مقررات وتشریفاتی بشرح زیر وضع کرد واو نخستین کسی است که چنین قواعدی وضع کرده است : هیچکس حق نداشت مستقیماً باپادشاه تماس گیرد ودرهرمورد باید اشخاص تقاضای خود رابوسیلهٔ مکتوب وپیغام باطلاع اورسانند . دیگر کسی نمیتوانست پادشاه رابآسانی ببیند ، وازاین ببعد برای همه کس خندیدن وآب دهان افکندن درحضورپادشاه عملی ناشایست شمرده میشد. علت اینکه دیوکس این تشریفات را برای خود قائل شدآن بود که آنهائی که با اوهم سن بودند وازیك سفره باهم غذا خورده بودند وازحیث شایستگی واصالت خانوادگی خود را ازاوکمتر نمی‌دانستند او را زیاد نبینند تا احساسات رشك وحسدآنها بجوش آید وبرضد اوتوطئه‌ای ترتیب دهندچه اگرمدتی اورانمیدیدند کم کم اورا موجودی غیرازخود میدانستند .

۱۰۰- همینکه این مقررات وضع شد و موقعیت خود او باجرای آن استحکام یافت جداً درصدد استقرار عدالت ودادگستری برآمد . خلاصهٔ مرافعات راکتباً برای اوبقصرمیفرستادند واوبرای هرکاری که باومراجعه میشد، پس ازقضاوت، حکمی صادرمیکرد وپس میفرستاد . چنین بود چگونگی محاکمات در دورهٔ او؛ واما اکنون چند تصمیم دیگر که اوبرای استقرارنظم اتخاذ کرد بوده : هربار که مطلع میشد کسی مرتکب جرمی شده است اورا بحضورمی‌طلبید ودر هرمورد مجازاتی متناسب باتقصیرمرتکب براومی‌چشانید. ونیزدرسراسرمنطقه‌ای که حکومت میکرد جاسوسانی ازطرف اومأموربودند وکارآنها نظارت و شنیدن گفته های مردم بود.

۱۰۱- دیوکس فقط اقوام ماد را توانست گرد خود جمع آورد و بر آنها حکومت کند. این اقوام مشتمل بر چندین قبیله بودند بشرح زیر : بوز[۱] ، پارتاسنی[۲] ، ستروشات[۳] ، آریزانت[۴] ، بود[۵] ، و مغ[۶] . چنین بود شرح

۱- Bouse
۲- Parètacénie
۳- Strouchate
۴- Arizante
۵- Boude
۶- Mages

قبایل ماد[1].

۱۰۲- دیوکس فرزندی داشت فرااورت[2] نام که بعد از مرگ او که پنجاه وسه سال پس از آغاز سلطنتش رویداد سلطنت را بارث بخود منتقل کرد. ولی میراث او محدود به کشور ماد بود و کفایت او را نمیداد. پس به قوم پارس حمله برد، و این قوم نخستین قومی بود که مورد حمله قرار گرفت و مطیع ماد ها شد. سپس، وقتی این دوقوم که هردو ازاقوام نیرومند بودند دراختیاراو قرار گرفت، بفکر تسخیر آسیا افتاد واقوام مختلف را یکی پس از دیگری مطیع کرد تاآنکه بااقوام آشوری بجنگ مشغول شد، همان آشوری هائی که درنینوا سکونت داشتند[3] ودر گذشته فرمانروای سراسر آسیابودند. بااینکه آشوری هادراین زمان متحدینی نداشتند و متحدین آنها از آنها جدا شده بودند[4]، بتنهائی در وضعی با رونق و سعادتمند بودند. پس فرائورت بجنگ آنان رفت وپس ازبیست ودوسال سلطنت خود دراین جنگ کشته شد و قسمت مهمی از سپاهیان او نیز بقتل رسیدند[5].

۱۰۳- پس ازمرگ فرائورت پسرش که نوه دیوکس بود وسیاکزار[6] نام داشت جانشین

۱- ازشش قبیلهٔ فوق فقط چهارتای آن آریائی ودوقبیله دیگر از قبایل غیرآریائی بوده‌اند که در اجتماع مادها وارد شده بودند. قبیله مغ اصیل ترین قبیله ماد محسوب میشود ومعمولا روحانیان ماد ازبین آنان انتخاب میشدند.

۲- Phraorte

۳- اینکه هردوت تصریح میکند که مقصود همان آشوری هائی است که درنینوا سکونت داشتند علت آنست که درنظراو کلمهٔ آشورو آشوری علاوه برآشوری‌های واقعی شامل اقوام دیگری نیزازقبیل بابل و بابلی‌ها نیز بوده است وخود این کلمه‌را برجمیع این اقوام اطلاق میکند (همین کتاب - بند ۱۰۶ و۱۷۸).

٤- این متحدین درحقیقت همان رعایایادست نشاندگان آشوری‌های نینوا بوده‌اند که مدتهاتحت سلطه این‌قوم فاتح قرارداشتند و در زمانی که هردوت بشرح تاریخ آن. مشغول است ازقید اسارت آزاد شده بودند.

٥- هیچیك ازدیگرمورخان باستان اشاره‌ای بفتوحات وشکست فرائورت بشرحی که هردوت نقل میکند نکرده‌اند. احتمال میرود قضیه مربوط بیکی دیگرازدشمنان قوم آشورازقبیل‌توگدامی (Tougdammi) از اهل سیمری‌بوده‌باشد که پارس‌ها بااوروابطی حسنه داشته‌اند.

٦- Cyaxare

اوشد . بطوریکه نقل میکنند این شخص از پدران خود خیلی جسور تر بود و نخستین کسی بود که سپاهیان آسیائی خود را بدسته های منظم تقسیم کرد و سربازانی که حامل اسلحه های مختلف بودند از قبیل نیزه داران ، تیراندازان و سوار نظام ازهم مجزا کرد ؛ در گذشته اینها همه باهم مخلوط بودند. همین شخص است که بالیدی ها جنگید و در حین آن جنگ بود که روز به شب تار مبدل شد[۱] . هم او است که سراسر قسمتی از آسیا را که در آنسوی رود هالیس قرار داشت تحت سلطه واقتدار خود در آورد ؛ و نیز تمام قوای تابع خود را گرد آورد و به نینوا حمله برد تا این شهر را بانتقام خون پدر ویران کند. در جنگی که اتفاق افتاد بر آشوریها چیره شد وشهر نینوا را تسخیر کرد ، ولی درهمان هنگام مورد هجوم سپاهی کثیر ازاقوام سیت که بفرماندهی پادشاه خود مادیس[۲] پسر پروتوتیس[۳] آمده بودند قرار گرفت[٤] . این عناصر سیت در سر راه خود اقوام سیمری را از اروپا به آسیا رانده بودند وخود بدنبال آنان باین قاره وارد شده بودند ودرهمان حال که بتعاقب فراریان سیمری مشغول بودند به سر زمین ماد رسیده بودند[٥] .

۱ـ بند ٧٤ همین کتاب .

۲- Madyès

۳ـ Prototéyès

٤ ـ دراینجا هردوت بنقل خاطرات مهم ازوقایعی که در حقیقت کمی قبل از سقوط نینوا رویداده است مشغول است . بموجب اسناد ومدارکی که بخط میخی دردست ما است درسال ٦١٤ قبل از میلاد یعنی دو سال قبل از واقعه‌ای که هردوت بدان اشاره میکند ، سیاکزار با آشوریها جنگید و پس از تسخیر سر زمین آشور نینوا را در معرض تهدید قرار داد. ازطرف دیگر دیودور (Diodore) مورخ دیگر باستان مدعی است (کتاب دوم ـ بند ٢٦) که درموقعی که نینوا در محاصرهٔ مادها بود سپاهی از اقوام باکتری یا باختری بکمک آشوری ها آمده که بعداً به مهاجمین پیوسته است . احتمال میرود این مهاجمین باکتری که دیودور بآنها اشاره میکند همان عناصر سیت باشند که هردوت از آنها صریحاً یاد کرده است .

٥ ـ ظاهراً هجوم اقوام سیت ، آنطور که هردوت تصور میکند زیاد از حیث

۱۰۴ـ فاصلهٔ بین دریاچه مئوسی[۱] تا سواحل رود فاز[۲] راکه در کولشید[۳] واقع است یك روندهٔ خوب میتواند درسی روز طی کند. از کولشید راه زیادی برای رسیدن به سرزمین ماد درپیش نیست، بین این دو کشور فقط یك قوم حائل است که ساسپیر[٤] نام دارد و پس از آن سرزمین ماد قرار گرفته. با این حال، اقوام سیت ازاین راه به کشور ماد هجوم نبردند. آنها چرخی زدند واز راهی عبور کردند که کمی بالاتر قرار داشت وبسیار طویل تر بود و کوهستان قفقاز درجهت راست آن قرارداشت[٥]. بدین ترتیب مادها بااقوام سیت روبروشدند وچون مادها درجنگ با آنها شکست خوردند، سلطه و قدرت خود را بر آسیا از دست دادند و اقوام سیت برسراسر آسیامسلط شدند واز آنجا بسوی مصرحرکت کردند.

۱۰۵ـ ولی درمدتی که آنها به سوریه فلسطین[٦] رسیدند، پسامتیکوس[۷] پادشاه مصر

تاریخ باهجوم اقوام سیمری نزدیك نبوده. در اسناد وکتیبه های خط میخی از دوره‌ای که با اواخرسلطنت سارگون شروع میشود (۷۲۲-۷۰۵ ق.م.) صحبت ازاقوام سیمری است واز همین زمان ازاین قوم بنام ژیمرای (Gimirrai) یاد شده است. درهمین اسناد ازاقوام سیت (آشگوزائی (Ashgouzaii)) وپادشاه آنها پرتوتیس (Protothyès) فقط درزمان سلطنت آسارادون (Asarhadon) پادشاه آشور (۶۸۹-۶۶۹ ق.م.) نام برده شده. ژیمرائی ها که ازگردنه های نواحی قفقاز رسیده بودند به ناحیه دریاچه وان وارد شده بودند، درحالیکه آشگوزائی‌ها ازگردنه های قفقاز شرقی عبور کرده وبه ناحیه دریاچه ارومیه وارد شده بودند.

۱ـ Méotie

۲ـ Phase ـ رودی که در کولشید قدیم واقع درآسیای صغیر جاری بود و بدریای سیاه میریخت وامروز ریون (Rino) نام دارد.

۳ـ کولشید (Colchide) یکی از نواحی باستان است که در قسمت غربی آسیا در مشرق دریای سیاه وجنوب قفقاز واقع شده بود ورود فاز (Phase) آنرا سیراب میکرد

٤ـ Saspire

٥ـ شاید مقصوددریای آزوف است که محل شروع مهاجرت اقوام سیمری بوده است. در

٦ـ درنظر هردوت این اصطلاح جغرافیائی شامل قسمت‌هائی ازسرزمین امروز سوریه باضافه ارض موعود وسرزمینی بود که اقوام فیلیسطین (Philistins) درآن سکونت داشتند.

ارمیا، پیشوای یهود صحنهٔ موحشی ازحملهٔ اقوام سیت در کتاب آسمانی قوم یهود مجسم کرده است.

۷ـ (Psammétichos) ـ پسامتیك اول پادشاه ایالت سائیس (Saïs) وممفیس ومؤسس شانزدهمین سلسله مصر باستان در ۶۶۶ قبل از میلاد. در زمان او مصر ازلحاظ نظامی نیرومند شد وقدرت تازه‌ای یافت.

باستقبال آنها آمد وبا خواهش وتقدیم هدایا آنها را ازادامهٔ حرکت بسوی مصر مانع شد. وقتی ضمن ادامهٔ عقب نشینی بیکی از شهرهای سوریه بنام آسکالون[۱] رسیدند، اکثرعناصرسیت بدون وارد کردن خسارت باین شهر از آن گذشتند، ولی بعضی از آنها که عقب‌مانده بودند معبدآفرودیت اورانیا[۲] را غارت کردند. تا جائیکه من اطلاع دارم، این معبد یکی از قدیم ترین معابدی است که بافتخار این ربة النوع بنا شده‌است. معبدقبرس[۳] بطوریکه اهالی این سرزمین خود نقل میکنند ازروی آن بناشده بود ونیزمعبد سی‌تر[۴] را دسته‌ای از اهالی فینیقیه که ازاین قسمت سوریه مهاجرت کرده بودند بنا کرده بودند. آن دسته از عناصر سیت که معبدآسکالون‌را غارت کرده‌بودند با اعقاب واولاد خودبرای‌ابد ازجانب ربةالنوع به مرضی‌زنانه مبتلا شدند.[۵] سکاها عقیده دارند که این بیماری بترتیب مذکوربر آنها نازل شده است. مسافرینی که به‌سرزمین سکاها میروند میتوانند

۱ـ آسکالون (Ascalon) یکی‌ازشهرهای قوم‌فیلیسطن بود. ربةالنوعی که‌هردوت آفرودیت اورانیا (Ourania) مینامـد در محلـی بنام درکتو (Derkéto) پرستش‌میشد.

۲ـ (Aphrodite ourania) ـآفرودیت (Aphrodite) یا ونوس (Vénus) الهه زیبائی ومظهروجاهت درعهد باستان.

۳ـ معبد آفرودیت جزیـرهٔ قبرس در پافوس (Paphos) قـرار داشت. پوزانیاس (Pausanias) مورخ وجغرافی دان یونانـی درقرن دوبعد ازمیلاد عقیده دارد کـه پرستش این ربةالنوع دراین محل‌خیلی‌قبل‌ازشهر آسکالون مرسوم‌بوده.

٤ـ سیتر(Cythère) نام یکی‌ازجزایر مجمع‌الجزایریونان است که امروزسریگو (Cérigo) نام دارد ودر گذشته معبد باشکوهی درآن بنا شده بود. درادبیات وهنر سیتر پایتخت شعروشاعری وعشق و ادبیات است.

٥ـ این بیماری ظاهراً نوعی تنزل و سقوط نیروی جسمانی وروحی بوده است که مردان را بازنان‌یکسان میکرده (هردوت ـ کتاب چهارم ـ بند ٦٧).

شخصاً این بیماران را که سکاها «اناره»[۱] مینامند مشاهده کنند[۲].

۱۰۶- سلطهٔ اقوام سیت بر آسیا مدت بیست و هشت سال ادامه یافت و در این مدت رفتار خشن و درعین حال غفلت و سهل انگاری آنها موجب ویرانی سراسر این سرزمین شد. از یکطرف بعنوان باج از هر یك از اقوام و ملل مبلغی بزور میگرفتند، و از جانب دیگر، علاوه بر باجی که نام بردم، هنگام نقل و انتقالات خود اموال مردم را بغارت میبردند. سیاگزار و اقوام ماد جمعی کثیر از آنها را به ضیافتی دعوت کردند و آنها را از باده سرمست نمودند و بقتل رساندند. وبدین ترتیب بار دیگر مادها تفوق از دست رفتهٔ خود را بازیافتند و بر کشورهائی که در گذشته دست یافته بودند ازنو مسلط شدند؛ شهر نینوا[۳] را تسخیر کردند (اینکه مادها چگونه این شهر را تسخیر کردند مطلبی است که در قسمت دیگری ازاین سر- گذشت نقل خواهم کرد)[۴] و سراسر آشور باستثنای بابل را باطاعت خود در آوردند. پس از این وقایع سیاگزار که با بحساب آوردن دورهٔ سلطهٔ سکاها جمعاً چهل سال سلطنت کرده بود در گذشت.

۱- Enarées

۲- روایت مسافرینی که ازاین سرزمین عبور کرده‌اند حاکی است که بعضی از مردان سیت که «اناره» نامیده میشدند بشکل زن درآمده بودند. سکاها خود این بیماری را نتیجه خشم وغضب ربة‌النوع آفرودیت میدانستند. هردوت این مطلب را تاحدی مبهم و گنگ بیان کرده وحق این بود که مطلب را چنین بیان میکرد: در سرزمین سکاها کسانی زندگی میکردند که «اناره» نامیده میشدند و هر مسافری میتوانست از نزدیك بیماری آنها را مشاهده کند. این بیماری را اقوام سیت آنگونه که من نام بردم مینامیدند.

۳- درسال ۶۱۲ قبل‌ازمیلاد سیاگزار متحدینی داشت که نیرومندترین آنها اهالی بابل بودند. اگر آنطور که حدس غالب بر آنست عناصر سیت نیز دراین زمان ازمتحدین او بوده باشند (همانها که دیودور «باکتری» نامیده)، چون بعدها سیاگزار سلاح خود را بسوی آنها کشید، باید قبول کرد که درسر گذشت هردوت ازلحاظ سلسله مراتب تاریخی مطالب درجهت عکس واقع بیان شده است.

۴- شاید مقصود هردوت از «قسمت دیگری» که بدان اشاره کرده است «تاریخ آشور» است که تألیف آنرا باو نسبت داده‌اند ویکبار هم دربند ۱۸۴ این کتاب خود بدان اشاره میکند. درهرحال، این قسمت از کتاب هردوت ازبین رفته وامروز دردسترس ما نیست.

۱۰۷ـ بعد ازسیاگزار، فرزند او آستیاژ بپادشاهی رسید واورا دختری بود که ماندان[۱] نام داشت. شبی در خواب دید که این دختر آنقدر ادرار کرد که شهراو در آن غرق شد و حتی سراسر آسیا از آن پوشیده شد. پس این خواب را با دسته‌ای ازمغان که کارآنها تعبیر خواب بود درمیان نهاد ووقتی بوسیلهٔ این مغان ازمعنای واقعی خواب خود مطلع شد ترس وهراسی‌شدید اورا فراگرفت. مدتی بعد، وقتی این دختر بسن بلوغ رسید، از ترس وقوع تعبیر خواب، او را بعقد ازدواج یکی‌از افراد ماد که‌شایستهٔ همسری‌اوبوده‌باشدنداد واورابیکی از اهالی پارس که کامبیز نام داشت سپرد، چه او کامبیز را درعین حال کـه مردی آرامش طلب وازخانواده‌ای اصیل تشخیص داده بود ازلحاظ مقام در ردیف یکی ازافراد متوسط ماد میدانست[۲].

۱۰۸ـ درنخستین سالی که ماندان با کامبیز میزیست، آستیاژ بار دیگرخواب دید که ازرحم دخترش شاخی ازمو روئیده که سراسر آسیا را فراگرفت. پس آنچه درخواب دیده بود با خوابگزاران خود درمیان نهاد وآنگاه‌ماندان‌راکه‌وضع‌ـ حملش نزدیك بود ازنزد پارس‌ها فرا خواند. همینکه اوازراه رسید براو سخت نظارت کرد تا فرزندی راکه ازاومتولد میشود بعد ازتولد نابود کند، زیرامغان خوابگزار با تعبیرخواب‌اواعلام کرده بودند که‌فرزند دختراودرسلطنت جانشین اوخواهد شد. برای جلوگیری ازتحقیق این خواب آستیاژ مراقب اوضاع بود. همینکه کوروش متولد شد، یکی از خویشان خود راکه هارپاگ[۳] نام داشت طلب کرد. این شخص یکی‌ازافراد قوم ماد بود که ازدیگرافراد این قوم نسبت به پادشاه فداکارتربود وپادشاه نیزامور خود را باوواگذار میکرد. پس پادشاه به هارپاگ چنین گفت: «هارپاگ، امری که امروز بتو واگذار میکنم مهمل

۱ـ Mandane

۲ـ حقیقت آنست که کامبیز پدر کوروش در کشورخود عنوان پادشاهی داشت، بااین تفاوت که خود را دست نشانده پادشاه ماد میدانست (یاد داشت بند ۱۲۵ همین کتاب).

۳ـ Harpage

و کوچك تصور مکن ، مبادا جانب دستهٔ دیگری را بگیری ومرا فریب دهی و موجب فلاکت وبدبختی آیندهٔ خود شوی. طفلی که ازماندان بدنیا آمده بر گیر و به خانهٔ خود ببر و او را بقتل رسان و هر طور که مقتضی میدانی دفن کن . » هارپاگ پاسخ داد : «ای پادشاه، هر گزتا این لحظه ازمردی که دربرابر تواست کاری که برتوخوش آیند نباشد سرنزده . سعی من آنست که در آینده نیز هیچ خطائی نسبت بتو مرتکب نشوم . اگر در وضع فعلی صلاح تو چنین است که امر میدهی ، من وظیفهٔ خود میدانم آنطور که باید بتو خدمت کنم . »

۱۰۹- وقتی هارپاگ چنین پاسخ داد ، طفل راکه قبلا برای مردن در کفن کرده بودند باوسپردند . او اشک ریزان به خانهٔ خود رفت و همینکه بآنجا وارد شد آنچه آستیاژباو گفته بود برای زوجهٔ خود نقل کرد . زن اوپرسید: «اکنون تو چه تصمیم داری وچه میخواهی بکنی ؟ » هارپاگ پاسخ داد : «قصد من آنست که از اوامر پادشاه اطاعت نکنم . اگرعقل او زایل شود وبیش ازآنچه اکنون دچار هذیان است هذیان گوید من آنکس نیستم که درتصمیم اوشریك شوم وبا با ارتکاب این جنایت نسبت باو خدمتی انجام دهم . من دلایل زیادی دارم که نباید این طفل رابقتل رساند . اول آنکه اوازخانوادهٔ منست ودوم آنکه آستیاژ اکنون مردی سالخورده وفاقدفرزند ذکوراست. اگربعد ازمرگ اوسلطنت به دخترش یعنی همان کسی برسد که اکنون فرزند اورا بدست من بقتل میرساند ، آیامن با مخاطراتی بزرگ روبرو نخواهم شد ؟ صلاح من در اینست که این طفل از بین برود ، ولی بهتر آنست که قاتل یکی از کسان آستیاژ باشد ، نه از کسان من . »

۱۱۰- بعد ازاین گفته ، هارپاگ دردم بیکی از گاوچرانان آستیاژ پیغام داد و اورا طلب کرد.این گاوچران که میترادانس[1] نام داشت گاوهای پادشاه رادرچراگاههائی که مناسب برای اجرای نقشه هارپاگ بود ودر کوههائی که درندگان وحشی

۱- Mitradatès

زیاد داشت به چرا میبرد . اوزنی‌داشت که مانند خود اوغلام وبرده بود ونامش بزبان ماد سپاکو[1] بود که به زبان یونانی کینو[2] یعنی سگ ماده معنی داشت ، زیرا مادها سگ ماده را سپاکو مینامند . کوه‌هائی که این گاوچران گاوان را برای چرا میبرد در شمال اکباتان ، درجانب دریای سیاه قرار داشت . در آن قسمت ، درجهت ساسپیر[3] ، سرزمین مادبسیار کوهستانی ومستور ازبرجستگی‌ها و جنگل ها است ، در حالیکه بقیهٔ این کشور کاملاً هموار و یکنواخت است . گاو چران امر هارپاگ را در دم اجرا کرد و همینکه بنزد او حاضر شد ، هارپاگ باوچنین سخن گفت : « آستیاژ بتو امرمیکند این‌طفل رابگیری ودر دور افتاده ترین نقاط کوهستان رها کنی‌تاهرچه زود تردر گذرد . ونیز بمن امر کرده است که بتوبگویم چنانچه اورا نکشی‌یا اورا بنحوی ازمرگ نجات‌دهی‌، خود با بدترین وضع بقتل خواهی رسید . بمن امرشده است که رها کردن طفل را در کوهستان نظارت کنم . »

۱۱۱- وقتی گاوچران این سخنان را شنید طفل را در آغوش گرفت وازهمان راهی که‌آمده بود به باغ خود مراجعت کرد . اتفاقاً در موقعی که اوبه شهر رفته بود زن او که هرروز درانتظارلحظهٔ وضع‌حمل‌بود طفلی بدنیا آورده بود ومن تصور میکنم که این اتفاق برحسب ارادهٔ خداوندی بوده است[4] . هردو در اضطراب و تشویش بودند : گاوچران نگران وضع حمل زوجهٔ خود بود و زن او نیز از اینکه هارپاگ بر خلاف عادت و انتظار شوهرش را بحضور طلبیده ترس

Spaco -۱
Kyno -۲
Saspires -۳

۴- هردوت افسانه‌هائی راکه برای تجلیل زیاده ازحد کوروش برسرزبانها بود با تردید تلقی‌میکند وبااین‌حال جای‌تعجب است که لااقل نجات اورا ازمرگ ناشی‌ازارادهٔ خداوندی میداند .

داشت[1]. وقتی درمراجعت بازن خود روبروشد، چون زن ترس داشت که دیگر هرگز اورا نبیند، نخستین سؤالی که از شوهر خود کرد این بود که بچه دلیل هارپاگ او را با آن همه عجله وشتاب احضار کرده بود. پس گاوچران پاسخ داد: «ای زن، کاش آنچه در شهر دیدم و شنیدم هرگز ندیده بودم و نشنیده بودم و این وقایع بر بزرگان ما حادث نمیشد! تمام اهل خانه هارپاگ غرق درماتم و زاری بودند. من با اضطراب ووحشت به خانه او وارد شدم. همینکه وارد شدم طفلی را برزمین دیدم که دست وپا میزد و فریاد میکشید. این طفل با اشیائی زرین وقنداقی ازپارچه‌های رنگارنگ زینت شده بود. همینکه هارپاگ چشمش بمن افتاد، امر کرد که این طفل را در آغوش گیرم واورا باخود ببرم ودریکی از نقاط کوهستانی که حیوانات وحشی در آن بیشتر است قراردهم[2]. هارپاگ گفت که این وظیفه را شخص آستیاژ برای من تعیین کرده است وهم او گفته است که اگر امراو را اطاعت نکنم، هزاران بلا ممکن است بسر من آورد. من تصور کردم آن طفل بیکی ازخدمتگذاران هارپاگ متعلق است وچون ندانستم که بدرستی پدرو مادراوچه کسانی هستند اورا گرفتم وبا خود آوردم. با این حال، ازمشاهدهٔ اشیاء زرین ولباس‌های فاخری که دربرداشت وشیون وزاری که درخانه هارپاگ

۱ـ این افسانه نمونهٔ کاملی از اخلاق وعادات ورسوم قابل ستایش مردم ایران باستان است و بخوبی نشان میدهد که چه روابط بی‌ریائی بین زن وشوهر وجود داشته. در دوخانوادهٔ مختلف، یکی ازخانودهای طبقه اول واشراف ودیگری ازخانواده‌های طبقه سوم یك دهقان ساده بین زن وشوهر اعتماد واطمینان واتفاق واتحاد کامل مشاهده میشود. درهیچیك از این دوخانواده رفتاری ناپسند وخفت آور با زن مشهود نیست.

۲ـ هردوت درضمن نقل این افسانه دوبار به حیوانات وحشی اشاره کرده ولی معلوم نیست مقصوداو ازاین اصطلاح چه بوده است. اگر قرار بود طفل را بچنگال این حیوانات بسپارند تا طعمه آنها شود دراینصورت چگونه ممکن بود آنطور که در همین بند گفته شده معدوم شدن او را بر ثابت کرد. شاید بهمین آستیاژ جهت است که در دنباله افسانه صحبت از آنست که طفل در اثر سرما وضعف در گذشت وحیوانات وحشی ازاین حیث نقشی بازی نکرده اند. اینکه دراین قسمت دوبار از حیوانات وحشی نام برده شده شاید مربوط به افسانه دیگری است که بموجب آن طفل را در محلی دور افتاده قرارداده‌اند تا در آنجا تلف شود وچون اورا ترك کردند ومنتظر تلف شدن او نشدند، قدرتی نامرئی اورا در برابر چنگال ودندان حیوانات وحشی حفظ کرد (یادداشت بند ۱۲۲).

دیده میشد دچارحیرت وتعجب بودم . ولی ناگهان ضمن راه خدمتگزاری که همراه من‌تا خارج شهر آمد وطفل را بمن‌تسلیم کرد آنچه دربارهٔ طفل میدانست برمن فاش کرد و گفت این طفل‌پسری است که ازماندان دختر آستیاژ و کامبیز فرزند کوروش بدنیا آمده است و آستیاژ فرمان قتل او را داده است . واین طفل که تواکنون مشاهده میکنی ، همان طفل است .»

۱۱۲ـ همینکه سخن گاوچران‌بپایان رسید، روپوش‌طفل‌را به کنار زد واورا بزن‌خود نشان داد . وقتی زن‌آن نوزاد فربه وزیبا را مشاهده کرد گریستن آغاز کرد و پاهای شوهرخودرادرآغوش گرفت‌وباوالتماس کرد که‌بهیچ‌قیمتی‌حاضر نشوداین طفل را در کوهستان رها کند . شوهرمعترض بود که اوچاره‌ای‌جزاین کارندارد، زیرا جاسوسان هارپاگ برای تحقیق در بارهٔ اقدام او خواهندآمد واگراو امر هارپاگ را اجرا نکند خود با فجیع ترین مرگ روبروخواهد شد . چون زن مشاهده کرد که گفتار اودر شوهرش مؤثرواقع نمی‌باشد ، تدبیری اندیشید و باو چنین گفت : « اکنون که حاضر نیستی اندرز مرا گوش کنی واین طفل را در کوهستان رها نکنی، پس آنچه بتو میگویم انجام ده : من نیز طفلی‌زائیده‌ام که مرده بدنیاآمده است ؛اگرقراراست‌طفلی‌را در کوهستان‌رها شده‌مشاهده کنند ، آن طفل مرده را ببر ودر کوهستان رها کن،وماطفل‌دختر آستیاژ را مانند طفل خودمان بزرگ خواهیم کرد . بدین ترتیب ، نه نسبت به اربابان خود مرتکب تقصیری شده‌ای ونه ما راه بدی انتخاب کرده‌ایم ، زیرا ازیکطرف طفل مردهٔ ما ازکفن پادشاهی و فاخر پوشیده خواهد شد ، واز طرف دیگراین طفل زنده هم ازحیات محروم نخواهد شد .»

۱۱۳ـ گاوچران احساس کرد که در وضعی که اوقرار گرفته بود سخن زنش کاملاً عاقلانه ومعقول بنظرمیرسید. پس در دم آنچه او گفته بود انجام داد . طفلی را که برای کشتن بهمراه‌آورده بود به زن‌خودواگذار کرد وطفل خود را که‌مرده بود بر گرفت ودرسبدی که طفل زنده‌در آن جای داشت‌قراردادواورا با زیور ـ

آلات آن زینت داد وسپس به دورافتاده ترین نقاط کوهستان برد ودر آنجا رها کرد . سه روز که‌ازرها کردن‌طفل گذشت، گاوچران یکی‌از کسانی‌را که گله‌ها را برای چرا میبردندبرای‌نظارت برحال او گماشت [1] وخود بدیدن هارپاگ به شهررفت وبه هارپاگ گفت که اکنون میتوانـد جسد طفل را باو نشان دهد . هارپاگ جمعی ازمحافظین مورد اعتماد خود را بهمراه اوفرستاد و وقتی آنان با چشمان خود طفل مرده را دیدند امر کردند اورا در زیر خاك دفن کنند . و وقتی طفل گاوچران دفن‌شد ، طفل دیگر که بعدها کوروش نام گرفت دردامان زن گاوچران کـه او را بفرزندی اختیار کرده و نام دیگری بروی نهاده بود بزرگ شد [2].

۱۱۴- وقتی طفل به سن دهسالگی رسید ، واقعه‌ای رویداد کـه راز اورا فاش کرد . او دردهکده‌ای که محل‌اسطبل گاوان بود (وما قبلا بآن اشاره کردیم) [3] بااطفال دیگری که با اوهم سال بودند در جاده ببازی مشغول بود . این اطفال در ضمن بازی پسر گاوچران را [4] بعنوان‌پادشاه خود انتخاب کرده بودند. پسر گاوچران به بعضی‌ازاطفال امر کرد قصری‌برای اوبسازند ، عده‌ای‌دیگررا بعنوان‌مستحفظ

۱- ازاین‌جامعلوم‌میشود که‌میتراداتس‌زیردستانی دراختیارداشته‌ویك گاوچران‌ساده نبوده وشایدسردسته‌ورئیس گاوچرانان بوده‌است .

۲- نام کوروش وقتی براو گذارده شد که اصالت نسب او کشف شد ومعلوم شد که اوفرزندکامبیزونوهٔ کوروش است . درآن موقع برای اینکه نامی‌ازخاندان هخامنشی‌باو داده‌باشند اورا بنام جد اولش کوروش نامیدند .

۳- معلوم نیست مقصود هرودت از این عبارت چیست و در کجا از وجود اسطبل گاوان صحبت کرده است. دربند۱۱۰ فقط صحبت ازگله گاوان است‌نه ازوجود اسطبل .

٤- درمحیط کوچکی که کوروش درآن‌میزیست‌پدرگاوچران‌او درحقیقت‌برای‌خود شخصیتی محسوب میشد (یادداشت‌شماره۱ بند ۱۱۳)وبهمین جهت‌عنوان‌پسر گاوچران نه تنها خفت‌آورنبود،بلکه مایه سرافرازی‌هم‌بود. چون کوروش‌رادرآن‌زمان‌پسر گاوچران خطاب‌میکردند ونام‌اولیه اوبدست فراموشی‌سپرده شده‌بود، ظاهراً هرودوت‌نتوانسته‌است نام واقعی اورا قبل‌ازاینکه کوروش نامیده شود کشف کند وهمه‌جا او را پسر گاوچران خطاب‌میکند.

خود انتخاب کرد، یکی‌را بسمت چشم پادشاه [1] بر گزید و دیگری‌را مأمور رساندن پیغام‌های شاهی کرد [2]، و بدین ترتیب برای هر کس وظیفه‌ای تعیین کرد. یکی از اطفالی که در بازی شرکت داشت فرزند یکی از مردان معتبر ماد بنام آرتمبارس [3] بود. چون او حاضر نشد کاری که کوروش باو واگذار کرده بود انجام دهد، کوروش به دیگر اطفال امر کرد اورا بگیرند. دیگر اطفال اطاعت کردند و او را گرفتند و کوروش با او بد رفتاری کرد و چند ضربت شلاق بر او نواخت. همینکه طفل آزاد شد خشمی شدید اورا فرا گرفت و چون فکر میکرد که با او رفتاری کرده‌اند که شایسته او نبوده است بشهر رفت واز رفتاری که کوروش با او کرده بود به‌پدر شکایت کرد. او به پدر خود نمیگفت که کوروش چنین کرده است، زیرا در آن زمان هنوز این اسم باو تعلق نداشت واو را پسر گاوچران میخواندند. آرتمبارس سخت خشمگین شد و با فرزند خود بحضور آستیاژ شتافت ومدعی شد که باو اهانتی شدید شده است؛ ودرحالیکه شانه‌های فرزند خود را به پادشاه نشان میداد چنین گفت: «ای پادشاه، اینست اهانتی که غلام پادشاه وپسر گاوچران به فرزند من کرده است.»

۱۱۵- وقتی آستیاژ سخن آرتمبارس را شنید وطفل او را دید تصمیم گرفت باحترام آرتمبارس انتقام طفل اورا بگیرد. پس کس بدنبال گاوچران وفرزند اوفرستاد ووقتی هردو بحضور اورسیدند نگاهی به کوروش افکند وباو چنین گفت: «تو که فرزند چنین پدری هستی، چگونه جرأت کردی با فرزند مردی که دراینجا حاضر است ویکی ازمقربان طراز اول درگاه منست چنین بی‌احترامی کنی؟» کوروش پاسخ داد: «ای پادشاه، اگر من با او چنین کرده ام عملی موافق

۱- «چشم پادشاه» عنوان رسمی کسانی بود که از طرف پادشاهان ماد وهخامنشی بایالات دور دست امپراتوری مأمور میشدند.

۲- مقایسهٔ صحنه این بازی و اوامر کوروش با صحنه سازی دیوکس و اوامر او در آغاز تأسیس سلطنت خاندان ماد شاید خالی از لطف نباشد (بند ۹۸ همین کتاب).

۳- Artembarès

حق وعدالت کرده‌ام. بچه‌های دهکده که او نیز یکی از آنها میباشد درضمن بازی مرا پادشاه خود انتخاب کرده بودند وعلت آن بود که مرا بیش از دیگران شایسته آن یافته بودند . ولی درموقعی که دیگر اطفال اوامر مرا اجرا میکردند ، او بدان وقعی نمیگذارد وچون از اطاعت امر من خودداری کرد بمجازات خود رسید. اکنون اگر بعلت رفتاری که در پیش گرفتم مستحق مجازات هستم ، من در اختیار تو میباشم . »

۱۱۶ـ هنگامی که کوروش به سخن گفتن مشغول بود ، تردیدی دربارهٔ او بخاطر آستیاژ خطور کرد ، زیرا خطوط سیمای طفل درنظرش با خطوط سیمای خود شبیه آمد ، جوابی که به پادشاه داده بود به جواب یك فرد آزاد شباهت داشت ، وازطرفی سن او با فاصله زمانی که طفل ماندان در کوهستان رها شده بود تطبیق میکرد . آستیاژ که ازاین علائم درشگفت بود لحظه‌ای دراندیشه‌ای عمیق غوطه‌ورشد ، ولی کوشید که حال عادی بخود گیرد . وچون قصد کرد آرتمبارس را بوسیله‌ای دور کند واز گاوچران درخلوت تحقیق کند به آرتمبارس چنین گفت: « آرتمبارس ، من ترتیب کار را طوری خواهم داد که تو و فرزندت هردو راضی شوید. » پس آرتمبارس را مرخص کرد وامر کرد خدمتگزاران کوروش رابداخل قصر پادشاهی هدایت کنند . وقتی خود با گاوچران تنها ماند ازاو پرسید این طفل را از کجا بدست آورده وچه کسی او را بوی واگذار کرده است . میترادانس به پادشاه اطمینان داد که اوفرزند خود اواست وزنی که اورا زائیده هنوز همسر او است . آستیاژ باو گفت که با این پاسخ نادرست کار خوبی نمیکند ، زیرا خود را درمعرض عذاب وشکنجه‌ای طاقت‌فرسا قرارخواهد داد . ودرموقعی که باظهار این مطلب مشغول بود به مستحفظین خود اشاره کرد تا اورا بگیرند . چون اورا برای شکنجه دادن میبردند ، ناگزیر حقیقت را آنچنان که بود فاش کرد و سرگذشت واقعی رابدرستی از آغاز بیان کرد و درپایان سخن بالتماس افتاد واز آستیاژ استدعای عفو وبخشش کرد .

۱۱۷ـ همینکه گاوچران حقیقت را فاش کرد، آستیاژ دیگر چندان باو نپرداخت وچون ازهارپاگ سخت خشمگین شده بود به محافظین خود امر کرد اورا بحضور آورند. و وقتی هارپاگ درمحضر او حاضر شد ازاوچنین پرسید: «هارپاگ، طفلی که ازدخترمن بدنیا آمده بود وبرای کشتن بدست توسپرده بودم چگونه بقتل رساندی؟» چون هارپاگ گاوچران را درحضورپادشاه مشاهده کرد چاره را درآن دید که ازدروغ بپرهیزد و حقیقت را آنچنان که بود باز گوید تا در محضرپادشاه خجل وشرمنده نشود. پس هارپاگ چنین پاسخ داد: «ای پادشاه وقتی طفل را بمن دادند، من دراندیشه شدم ودرفکر بودم که چگونه میتوانم بدون اینکه خطائی نسبت بتومرتکب شوم رضایت خاطرترا فراهم کنم ودرعین حال درنظرشخص خودت ودخترت مردی جنایتکارمحسوب نشوم. پس من چنین کردم که شرح میدهم: گاوچرانی راکه اکنون دراینجا حاضراست احضار کردم وطفل را باوسپردم و باو گفتم که تو امر کرده‌ای او را بقتل رساند. اگرمن باو چنین سخن گفتم، البته سخنی بدروغ نگفته‌ام زیرا دستور تو چنین بود. وقتی طفل را باوسپردم بوی امر کردم اورا درکوهستانی خشک قراردهد وخود برای مراقبت تالحظهٔ مرگ نزد او بماند. ومن او را تهدید کردم که چنانچه این امر را اجرانکند باهزاران مصیبت وعقوبت روبرو خواهد شد. وقتی او امرمرااجراء کردوطفل رادر کوهستان درگذاشت، من جمعی ازمعتمدترین خواجگان[1] خود را برای نظارت فرستادم واز طریق آنها جسد را مشاهده کردم و بوسیلهٔ همانها آنرا دفن کردم. چنین است، ای پادشاه، سرگذشت این واقعه وچنین است افسانهٔ

۱ـ دربند۱۱۳ صحبت ازعده‌ای ازمستحفظین شخص هارپاگ بود که برای بازرسی وتحقیق مرگ کودک رفته بودند و اینکه هارپاگ درین لحظه باریك برخلاف واقع از خواجگان خود اسم میبرد وعلت آنست که درآن زمان خواجگان ازکسانی بودند که بیش ازهرکس مورد اعتماد بودند (کتاب هفتم هردوت ـ بند ۱۰۵).

مرگ آن کودک.»

۱۱۸- هارپاگ بی‌پرده سخن گفت وحقیقت را فاش کرد. آستیاژ که نسبت به رفتار اوسخت خشمگین بود وخشم‌خود را از اوپنهان میکرد، ابتدا سر گذشت واقعه راآنطور که ازدهان گاوچران شنیده بود برای هارپاگ نقل کرد وپس‌از آنکه تمام مطلب را برای او باز گفت چنین نتیجه گرفت که اکنون آن طفل درحیات است وآنچه روی داده صلاح ومصلحت بوده‌است[1] وآستیاژ چنین ازسخن خود نتیجه گرفت: «من ازرفتاری که بااین‌طفل شده بودبسیاراندوهگین‌وافسرده‌بودم ونمیتوانستم‌احساسات کینه وعداوت دخترخود را متحمل‌شوم. اکنون که‌تقدیر سیمائی موافق‌نشان داده فرزند خودت را نزداین طفل تازه ازراه رسیده بفرست وچون قصد دارم بپاس سالم‌ماندن‌این‌طفل که مرهون‌لطف‌خداوندان است‌قربانی و ضیافتی بافتخار خداوندان ترتیب دهم، تونیز دراین ضیافت حاضرشو.»

۱۱۹- وقتی هارپاگ این سخنان راشنید،سجده کرد وبه خانه خود رفت وازاینکه غفلت اوبه نیکی سرانجام یافته بود خوشحال شد ودعوت پادشاه را به شام نشانهٔ

۱- شاید در موقعی که کوروش در برابرآستیاژقرار داشت‌و پادشاه درسیمای او دقیق شده‌بود و درتشخیص هویت او تردید داشت (بند ۱۱۶) با خود چنین میاندیشید که چون این‌طفل یك بار« پادشاه » شده دیگرازجانب او خطری متوجه او نخواهد بود،چه اوخود این‌فکراطمینان بخش رابه مغان تلقین کرد (بند ۱۲۰) واظهارداشت که کاملا بااین فکرموافق است واز اینکه‌آنها نیزچنین میاندیشند خرسند است (بند ۱۲۱) . ولی اگر سنگدلی وبیرحمی اونسبت به ماندان وعذاب روحی این زن چندان تأثیری دراو نداشت، شاید ترس از کینه توزی و انتقام جوئی شوهر آن زن او را ناراحت کرده‌بود. رفتار غیرقابل‌تحملی که باهارپاگ درپیش گرفت خود دلیل‌آنست که از سرانجام قضایا واینکه طفل‌زنده مانده ناراحت است. دربند ۳۶ از کتاب سوم، عین این ماجرا درموردکامبیز تکرارمیشود. کامبیز که فرمان داده‌بود کرزوس رابقتل‌رسانندازاینکه اورابقتل‌نرسانند‌ند اظهارخرسندی میکند، ولی‌درعین حال کسانی راکه مأمورقتل او بودند ونسبت باجرای امرپادشاه کوتاهی کرده بودند به شدید ترین وضع مجازات میکند.

آغازسعادت واقبال‌خود دانست [1]. پس‌همینکه به‌خانه رسید باشتاب یگانه فرزند خود را که درحدود سیزده سال داشت روانهٔ دربار آستیاژ کرد وباو توصیه کرد هرآنچه‌آستیاژ دستور داد اجرا کند. سپس درحالیکه وجودش‌ازشادی وشعف لبریز بود آنچه بر او گذشته بود بر زن خود نقل کرد. واما آستیاژ، همینکه فرزند هارپاگ بنزد اورسید امر کرد اورا کشتند وبدنش را قطعه قطعه کردند؛ قسمتی از گوشت او را کباب کردند وبا قسمت دیگر آن آبگوشتی‌مهیا کردندو مجموع این‌طعام را بادقتی خاص‌آمادهٔ پذیرائی کردند. درساعت موعود، وقتی هارپاگ ودیگر مهمانان حاضرشدند، دربرابر آستیاژودیگران میزهائی مملو از گوشت گوسفند نهادند، ولی در برابر هارپاگ تمام گوشت بدن فرزندش باستثنای دست وپا وسر مقتول را قرار دادند. دست وپا وسر او را در سبدی در کناری نهادند وسرپوشی بر آن قراردادند. وقتی هارپاگ از غذا سیرشدآستیاژ ازاو پرسید که‌آیا ازطعام راضی است. هارپاگ پاسخ داد که بسیار راضی است. دراین‌موقع کسانی که ازقبل مأمور این کارشده بودند دست وپا وسرطفل مقتول را همچنان که روی‌آن پوشیده بود حاضر کردند وآنرا در برابرهارپارگ قرار دادند وباو اشاره کردند که سرپوش آنرا کنار زند و هرآنچه مایل است ازآن بر گیرد. هارپاگ اطاعت کرد، سرپوش رابکناری زد وچشمش به بقایای اندام فرزندش افتاد. با وجود مشاهدهٔ اعضای بدن فرزند خود بروی خود نیاورد و کاملا برنفس‌خود مسلط شد. آستیاژ ازاو پرسیدآیا دانستی گوشت چه حیوانی را تناول کرده‌ای. هارپاگ پاسخ داد که دانسته است و هرآنچه پادشاه انجام دهد درنظراومطبوع ومقبول است. سپس بقایای گوشت فرزند خود را برداشت وبه خانه رفت [2]. حدس من آنست که قصد وی‌آن بود که مجموع آنها را یك جا

۱ـ شادی وشعف هارپاگ نه ازآن‌جهت‌بود که کوروش وآستیاژبهم رسیده بودند بلکه ازآن‌جهت بود که‌تصورمیکرد بادعوتی که‌پادشاه‌ازاو کرده است درآینده‌ای‌نزدیك مقتدرترین مرد دربار خواهد شد وآینده‌ای درخشان خواهد داشت.

۲ـ ظاهراً مقصود همان بقایای گوشتهای پخته است که در برابر اونهاده بودند.

کند ودر کفن قرار دهد ودفن کند[۱]

۱۲۰- این بود مجازاتی که آستیاژ در حق هارپاگ اجرا کرد. چون آستیاژ در صددبود دربارهٔ کوروش نیز تصمیمی اتخاذ کند همان مغانی که خواب اورا بشرحی که نقل کردیم تفسیر کردند بحضورطلب کرد. وقتی آنها بحضوررسیدند از آنها پرسید خواب اورا چگونه تعبیر کرده بودند[۲]. ولی مغان همان تفسیر اولیه را برای اوتکرار کردند و گفتند اگر آن طفل زنده مانده وقبلاتلف نشده بود قطعاً به پادشاهی انتخاب میشد. آستیاژ چنین بسخن ادامه داد: «آن طفل زنده است ودر دهات زندگی کرده است. اطفال دهکده اورا بپادشاهی برگزیده‌اند وآنچه را که پادشاهان واقعی میکنند اونیز انجام داده است. او مستحفظینی برای حفظ جان خود برگزیده ومراقبینی برای دربانی و مأمورینی برای انتقال پیغام های خود انتخاب کرده است. برای دیگر مشاغل نیز کسانی منصوب کرده و فرمانروائی آنان را بعهده گرفته است. اکنون بگوئید این ماجرا چه چیز برشما روشن میکند؟» مغان پاسخ دادند که «اگر آن طفل زنده است وبطورطبیعی وبدون تعمد ونقشهٔ قبلی بپادشاهی برگزیده شده[۳]، دیگر دربارهٔ اواضطراب بر خود راه مده و خونسردی خود را حفظ کن، زیرا او برای بار دوم به سلطنت نخواهد رسید. بطوریکه ما اطلاع داریم، گاه اتفاق میافتد که حتی پیش گوئی‌ها

۱- مقصود اینست که بقایای گوشت های پخته ومحتویات سبد و هرآنچه از گوشت فرزند مقتول اوباقی بودیك جاجمع آوری کند ودر کفن قراردهد.

۲- شاید قصدپادشاه از تجدید این سؤال این بود که قبلا اطمینان یابد مغان بعلتی از نظراول خود عدول نکرده باشند. بدیهی است درینصورت تفسیر اولیه آنها بی اعتبار و خالی از ارزش تلقی میشد.

۳- مقصود اینست که چنانچه سلطنت خیالی و کودکانه کوروش باقصد قبلی وازروی عمد ترتیب داده شده بودتا آثارزیان بخش آن خواب ازمیان رود و تعبیر آن صورت تحقق یابد درینصورت این واقعه تأثیری در تحقق واقعی تعبیر خواب نداشت و چون در این مورد ازطرف آستیاژیا شخص دیگر نقشه‌ای برای انتخاب کوروش ازطرف اطفال دهکده کشیده نشده بود واین واقعه بطورطبیعی اتفاق افتاده بود تعبیرخواب نیز تحقق یافته ودیگر خطری ازجانب این طفل متوجه پادشاه نخواهد بود.

با وقایع محقر وناچیزی سرانجام میابد ، درینصورت بطریق‌اولی رؤیا وخواب نیزممکن است با موضوعی کاملا محقر و ناچیز سرانجام یابد[1].» آستیاژ پاسخ داد : «ای مغان، من نیزمانند شما معقول وصحیح آن میدانم که اکنون که این طفل یك باربه پادشاهی انتخاب شده خواب من تحقق یافته و دیگراز ناحیهٔ او خطری متوجه من نمی‌باشد . با این حال ، بدقت بـه موضوع رسیدگی کنید و آنچه‌برای خاندان من وخود شما اطمینان بخش‌تراست برمن باز گوئید.» مغان به پادشاه‌چنین پاسخ دادند : « ای پادشاه ، صلاح‌ما نیزدر آنست کـه سلطنت تو دوام یابد . درغیراینصورت، چنانچه سلطنت باین طفل که ازنژادپارس‌است انتقال یابد ، درحقیقت‌سلطنت به قومی دیگر منتقل میشود وما کـه ازقوم ماد هستیم برده وغلام خواهیم شد وپارس‌ها ما را خارجی خواهند دانست‌وهیچگونه‌رعایت حال ما را نخواهند کرد . برعکس ، وقتی توپادشاهی، چون با ما هموطن هستی، ما نیزسهمی درحکومت داریم وافتخارات بزرگی از جانب تو نصیب ما میشود ، دراین‌صورت ضرورت مطلق آنست که‌ما مراقب شخص‌توو‌سلطنت توباشیم. اگر درحال حاضر دلیلی برای اضطراب وترس تومشاهده میکردیم بی‌پرده بـا تودر میان می‌نهادیم . ولی اکنون کـه خواب تو با واقعه‌ای پوچ سرانجام یافته ما از چیزی هراس نداریم و ترا نیز دعوت میکنیم که نگرانی نداشته باشی . واما در بارهٔ این طفل ، بهتر آنست که اورا از برابر چشم خود دور کنی وبـه پارس نزد پدرومادرش بفرستی.»

۱۲۱ـ آستیاژ ازشنیدن این سخنان بوجدآمد. پس کوروش را بحضورطلب کرد و باوچنین گفت : «فرزندمن ، رؤیائی که‌هنگام‌خواب برمن آشکارشدوسرانجامی پوچ وباطل داشت موجب شد که با تو آن رفتاربد راکردم . اگرتواکنون زنده

۱ـ درنظرمردم باستان غیب گوئی بیش‌ازخواب اعتبار واهمیت داشت ، چه خواب ممکن بود غلط درآید ، ولی‌پیشگوئی‌و بخصوص‌پیشگوئی‌خدایان خطاناپذیرتشخیص داده میشد . بهمین‌جهت است که مغان‌برای توجیه صحت گفتار خود درمقام مقایسه با خواب بـه غیب گوئی استناد میکنند .

هستی، آنرا مدیون سرنوشت ومقدرات شخص خود میباشی. اکنون شادان به سرزمین پارس‌عزیمت کن ومن نیزعده‌ای برای مشایعت توخواهم فرستاد. وقتی بدانجا رسی، با پدر و مادری روبرو خواهی شد که غیراز میترادائس گاوچران وهمسر او هستند.»

۱۲۲- وقتی سخن آستیاژ بپایان رسید، کوروش‌را روانه پارس کرد. همینکه کوروش به خانهٔ کامبیز مراجعت کرد[۱]، پدر ومادر اورا بحضورپذیرفتند و وقتی‌ازماجرا مطلع شدند بـا شادی وشعف او را در آغوش کشیدند، زیرا تاآن زمان تصور میکردند کـه فرزند آنها کمی بعد ازتولد ازبین رفته بود. چون ازاو پرسیدند چگونه زنده مانده است، کوروش ماجرا را برآنها نقل کرد و گفت کـه تاآن زمان ازسرگذشت خود اطلاعی‌نداشته ودراشتباه محض‌بوده است وفقط درضمن راه ازسرنوشت گذشته خود مطلع‌شده است. تاآن زمان خود را فرزند یکی‌از گاوچرانان آستیاژ تصور میکرده است، ولی از وقتی که ازاکباتان خارج شده بوسیله همراهان خود که او را مشایعت میکرده‌اند از حقیقت‌بااطلاع‌شده است. او گفت که زن گاو چران او را بزرگ کرده، وپی درپی‌از این زن تمجید کرد ونام اوراکه کینو[۲] بود برزبان جاری کرد. پدرومادر اواین‌نام را عنوان کردند وبرای اینکه به پارس‌ها جلوه دهند که نجات طفل آنها مدیون خداوند بوده چنین شایع کردند که کوروش پس از آنکه در کوهستان رها شد بوسیلهٔ سگی ماده نگهداری شده است. این بود منشاء این افسانه که دربارهٔ کوروش

۱- دراینجا هردوت‌کلمهٔ «مراجعت» رابموقع‌بکارنبرده، زیرا اگرسرگذشتی را که او ازجوانی کوروش نقل کرده صحیح بدانیم، کوروش هرگزدرخانه پدر ومادرخود زندگی‌نکرده‌بودتااکنون بدانجا مراجعت کند.دوران تبعید ودوری‌وی‌ازوطن وخانه پدری درحقیقت مدتی قبل از تولدآغازشده بود.

۲- Kyno

برزبانها جاری است [1].

۱۲۳- کوروش کم کم بزرگ شد و بین جوانان همسال خودمردی شجاع ومحبوب شد. هارپاگ که آرزوداشت انتقام خود را از آستیاژباز گیرد برای جلب محبت او هدایائی برای او میفرستاد. هارپاگ خود را شخصی عادی میدانست و تصور میکرد که خود قادرنخواهد بود عمل آستیاژرا مکافات دهد ولی چون کوروش بزرگ میشد، درصدد برآمد بدبختی‌های اورا با مصائب خود یکی جلوه دهد واو را با خود متحد کند. ازمدتی قبل اقداماتی برای اجرای این مقصود کرده بود. چون آستیاژنسبت به‌مادهاسختگیربود، هارپاگ باهریك ازسران آنهاخلوت کرده بود ومذاکراتی خصوصی درپیش گرفته‌بود وبآنهااطمینان‌داده‌بود که‌بهتر آنست آستیاژرا ازسلطنت‌خلع کنندو کوروش‌رابجای اوبه سلطنت برگزینند [2].

۱- استدلال هردوت اینست که چون کینوترجمه یونانی لغت‌پارسی (سپاکو) است که بمعنی سگ ماده است، پدر ومادرکوروش ازنام‌زن گاوچران استفاده کردند وچنین شایع کردند که کوروش بلطف‌خداوندان بوسیله سگی‌ماده نگهداری شده است وافسانه نجات کوروش‌بوسیلهٔ سگی‌ماده ازینجا سرچشمه میگیرد. ولی‌باحتمال‌زیاد هردوت‌دراین مورد اشتباه کرده، زیرا افسانه‌ای که بموجب‌آن کوروش را سگی ماده نگهداری کرده وژوستن (Justin) آنرا در کتاب خود (کتاب اول - بند چهارم) نقل کرده، همان افسانه قدیمی است که‌بموجب‌آن برای کوروش پرستاری برگزیده بودند که نامش سگ ماده بود. بعضی‌ازمورخان‌باستان معتقدند که مقصود از گرگ ماده زنی بدکار بوده‌است؛ همین مورخان عقیده دارند که سگ ماده ای که کوروش را نگهداری کرده نیز در حقیقت اشاره‌به زنی‌است که چنین کرده است، بااین‌تفاوت که درنظرایرانیان‌باستان سگ حیوان مقدسی‌بود که مخصوص خداوند بزرگ اهورمزدا بوده است.

۲- بموجب اسناد ومدارك تاریخی که درحفریات‌جدیدبدست‌آمده اطرافیان‌آستیاژ درجنگی که اوباکوروش‌درپیش‌داشت جانب کوروش راگرفتند ونسبت‌باوخیانت کردند. ولی دراینکه‌آیا خیانت هارپاگ بعلت رفتارسختی بود که‌آستیاژبا اودرپیش گرفته‌بود، این مطلب موردتردید مورخین است. کتزیاس (Ctésias) علت خصومت‌هارپاگ رانسبت به‌آستیاژمطلبی دیگرمیداند. بعقیدهٔ این مورخ علت خیانت هارپاگ این بود که‌آستیاژ داماد خود راکه جانشین اودرسلطنت بود شخص دیگری انتخاب کرده بود وهارپاگ که مردی جاه طلب‌بود وقصد داشت خود داماد اوشود ازاین‌عمل‌آستیاژسخت عصبانی شده بود. درکتاب اشیل (Eschyle) (پارس‌ها - کتاب‌پنجم - بند۷۶۶) از شخصیت آستیاژ توصیفی بمراتب بهترازشخصیت هارپاگ شده است.

وقتی این تصمیمات اتخاذ شد و وسایل کار مهیا گردید، هارپاگ تصمیم گرفت کوروش را که در پارس میزیست از نقشهٔ خود مطلع کند. و چون راهها تحت نظر بود چاره را در آن دید که تدبیری اندیشد. پس خرگوشی آماده کرد وشکم آنرا خالی کرد، ولی به پشم‌های آن دست نزد و آنرا سالم گذارد. آنگاه نامه‌ای که نقشهٔ خود را در آن نوشته بود درشکم حیوان نهاد وپوست شکم را دوخت. پس توری که شکارچیان معمولاً با خود داشتند بیکی از معتمدترین مردان خانهٔ خود داد واو را مانند یك شکارچی روانهٔ پارس کرد. آن مرد دستور داشت که همینکه خرگوش را به کوروش میدهد باصدای بلند باو بگوید که او بدست خود آنرا قطعه قطعه کند وهیچکس درموقع این عمل حاضر نباشد[1].

۱۲۴- آن‌مرد مأموریت خود را انجام داد؛ کوروش خرگوش را گرفت، شکم آنرا دریدو نامه‌ای که‌درون آن‌بود بیرون آورد وخواند. در آن‌نامه‌چنین‌نوشته شده‌بود: «ای پسر کامبیز، خداوندان بر تو نظر دارند. اگر چنین‌نبود تو نباید تا امروز زنده مانده باشی. پس برای انتقام از آستیاژ برخیز. اوقاتل تواست. اگر اراده اوعملی شده بود تو اکنون مرده بودی. الطاف خداوندی ومداخلهٔ من موجب شد که تو امروز زنده‌ای. تصور میکنم که مدتها است تو ازاین ماجرا بدرستی مطلعی و میدانی که باتو چگونه رفتارشد ومن بجرم اینکه ترا بقتل نرساندم وبه گاوچران سپردم باچه مصائبی از جانب آستیاژ روبروشدم. اکنون اگربه سخنان من گوش دهی، برسراسر کشوری که آستیاژ سلطنت میکند سلطنت‌خواهی کرد. پارس‌ها را به شورش برانگیز وبا مادها به جنگ برخیز. اگر آستیاژ برای سرکوب

۱- معلوم نیست هارپاگ چه تدبیری اندیشیده بود که خرگوش شکم دریده را بدون اینکه فاسد شود وبگندد به کوروش برساند. هدیهٔ او برای آن نبوده است که کوروش با آن طعامی برای خود ترتیب دهد، بلکه کشتهٔ خرگوشی بوده که ممکن است پوست آنرا کشیده وداخل آنرا کاه کرده بوده‌باشند. شاید قصد هارپاگ آن بود که مأموری که ازجانب او میرود لاشه حیوانی همراه داشته باشد که مشاهدهٔ ظاهر حال آن باطن آنرا فاش نمیکرد تاهرجا گماشتگان دولتی بااو برخورد کردند چنین تصور کنند که اومردی است شکارچی که باشکار به خانه مراجعت میکند.

گردن تومرا فرماندهٔ سپاه کند، هر آنچه آرزو کنی خواهی داشت، وهمچنین است اگر هریك ازدیگر بزرگان ماد باین‌سمت گماشته شوند؛ زیرا آنها قبل‌از همه ازآستیاژ روی‌خواهند گردانید وبرای سرنگون کردن اوبجانب توخواهند پیوست. بدان ومطلع‌باش که دراینجا لااقل همه چیز آماده است، آنچه را که‌بتو گفتم انجام ده وتأخیرجایز مدار.»

۱۲۵- کوروش، پس‌ازآنکه ازاین پیام مطلع شد، درفکرشد که ماهرانه ترین وسیله برای برانگیختن پارس‌ها بر آستیاژ چیست. پس‌ازمدتی تفکر باین نتیجه رسید که بهترین ومناسب‌ترین وسیله برای این کار ترتیبی است که درزیرنقل میکنم واونیز بهمین‌ترتیب‌رفتار کرد: ابتدا نامه‌ای تحریر کرد وآنچه مایل‌بود درآن نوشت؛ سپس مجمعی ازمردم پارس تشکیل داد، نامه را گشود ومفادآنرا قرائت کرد وبآنها اعلام کرد که‌آستیاژ اورا بعنوان حاکم‌برآنها گماشته است؛[۱] وآنگاه چنین‌بسخن ادامه داد: «اکنون، ای‌پارس‌ها، من‌بشما امرمیکنم هریك باداسی‌مجهزو آماده شوید.» این بودآنچه اوبآنها امر کرد. پارس‌ها به‌چندین قبیله‌تقسیم‌میشوند. قبایلی که کوروش‌بآن اجتماع‌دعوت کرده بود وبرای‌شورش برمادهامجهز میکرد همان‌قبایلی‌بودند که‌تمام‌عناصرپارس‌ازآنهامتابعت‌میکردند. این قبایل‌عبارت‌بودند ازپازارگادی‌ها و مارافی‌ها،[۲] ماسپ‌ها.[۳] ازبین این‌قبایل

۱- دراینجا هردوت کشورپارس رایکی‌از ایالات امپراتوری ماد دانسته که‌حاکم آن ازطرف پادشاه ماد منصوب میشود. ولی هردوت در این مورد اشتباه میکند، زیرا سرزمین‌پارس دراین زمان کشوری‌مستقل‌بود بنام کشورآنزان (Anzan) که شامل‌قسمت اعظم سرزمین ایلام بود وسلطنت درآن موروثی بود. کوروش حتی‌قبل ازسقوط آستیاژ پادشاه این کشوربود، و قبل‌از اوپدرش کامبیز وجدش‌وجد بزرگش تیئس‌پس(Téispès) دراین کشورسلطنت کرده بودند.

۲- Maraphies

۳- (Maspes) ـ محتمل‌است که‌این‌قبایل‌تنهاقبایلی‌بوده‌اند که کوروش درآغازکار برآنهامسلط شده‌بود. همچنین‌احتمال‌میرود که‌اشخاص‌دیگری‌ازخاندان هخامنشی بردیگر قبایل‌پارس‌حکومت میکرده‌اند. داریوش که اونیزازخاندان‌تئیس‌پس بود در کتیبه بیستون

اصیل ترین آنها قبیله پازارگادی بود [۱]؛ عشیرهٔ هخامنشی که سرسلسلهٔ پادشاهان خاندان پرسه [۲] بآن تعلق دارد خود یکی از عشایر قبیلهٔ پازارگادی محسوب میشود [۳]. واما قبایل دیگر پارس عبارتند از پانتیالهها [۴]، دروزیها [۵] وژرمنیها [۶] که همه کشاورز و رعیت پیشه‌اند. و نیز چند قبیلهٔ دیگر که صحراگردند از اینقرار: دائنها [۷]، ماردها [۸]، دروپیکها [۹] وساگارتیها [۱۰].

۱۲۶- پارسها همه باسلاحی که کوروش سفارش کرده بود حاضر شدند. درپارس ناحیه‌ای بود که سراسر آن ازخار مستور بود وازهرسو درحدود هیجده یابیست ستاد وسعت

میگوید که هشت تن ازخاندان اوقبل ازاوپادشاه بوده‌اند که شش تن ازآنها قبل ازکوروش کبیر وپسرش کامبیز سلطنت کرده‌اند. ازشش تن نامبرده، عده‌ای توانستند درهمان زمان که کوروش ودوجانشین بلافصلش سلطنت داشتند در دیگر نواحی امپراتوری تئیس پس بسلطنت رسند.

۱- اینکه قبیله پازارگادی اصیل ترین قبیله پارس محسوب میشد علت آن بود که اولاً خاندان هخامنشی باین قبیله تعلق داشت وثانیاً نخستین قبیله‌ای بود که به طرفداری ازخاندان هخامنشی برخاست وازفرمان این خاندان پیروی کرد. در سرزمینی که این قبیله میزیست، قصری سلطنتی موجود بود که یکی از پایتختهای قدیم محسوب میشود وقبر کوروش در نزدیکی آنست.

۲- پرسه (Persée) یکی از نیمه خدایان یونان و فرزند ژوپیتر و دانا (Danae) است. وی سررقیب خود مدوز (Méduse) را ازتن جدا کرد و درکشور میسن (Mycéne) به سلطنت رسید.

۳- دربارهٔ خویشاوندی وارتباط پرسه (Persée) نیمه‌خدا وقهرمان معروف یونان ازاهل آرگوس (Argos) باپارس ومردم آن وپادشاهان پارس رجوع شود به کتاب هفتم هردوت، بند ٦١ و ١٥١. دراینجا هردوت بصرف وجود شباهت اسمی بین پرسه وقوم پارس رابطهٔ نزدیکی وخویشاوندی برای این دوقائل شده است.

۴- Panthialée

۵- Dérousie

٦- Gérmanie

۷- Daens

۸- Mardes

۹- Dropiques

۱۰- Sagarties

داشت . کوروش به پارس‌ها امر کرد طی یك روز این ناحیه راهموار کنند وبیل زنند . وقتی پارس‌ها این وظیفه را انجام دادند ، بآنها امر کرد خود را شستشو دهند وصبح فردا بحضورش‌رسند . دراین‌فاصله‌تمام گله های بزو گوسفند و گاو پدرخود را درهمان‌محل گرد آورد ودرآنجا سر برید وشراب‌وخوردنی‌های‌لذیذ بر آن افزودتا برای پذیرائی‌ازجمعیت پارس‌هامهیا شود. فردای آنروز، همینکه پارس‌ها ازراه رسیدند ، آنها را درچمنی مستقر کرد و ضیافتی مجلل برای آنها ترتیب داد . وقتی ضیافت بپایان رسید از آنها سؤال کرد بین نوع زندگی که در شهردارند ونوع‌زندگی که‌دربیابان اکنون‌باآن روبروهستند کدامیك راترجیح میدهند . پارس‌ها پاسخ‌دادند که بین‌این دونوع زندگی اختلاف زیاد است، زیرا روز گذشته جز رنج وتعب چیزی‌نداشتند ، درحالیکه امروزبا انواع‌لذاید روبرو هستند . کوروش که منتظر همین جواب بود فرصت را غنیمت شمرد ومکنون خاطرخود را بر آنها فاش کرد وچنین گفت : «ای‌مردان پارس، چنین‌است وضعی که شماخواهیدداشت. اگربسخنان‌من گوش‌دهید نه تنها این‌نعمت‌ها راخواهید داشت، بلکه بسیاری دیگر بر آن اضافه خواهد شد وشما بهیچ کار بردگی‌تن در نخواهیدداد. واگرخواهان آن نیستید جز رنج وتعب بی‌حد وحصرنظیرآنچه که تادیروز باآن روبروبودید انتظاری نداشته‌باشید. پس بسخنان‌من گوش فرادهید تا مردانی آزاد شوید . من تصور میکنم که خداوندان با واقعه‌ای معجزآسا مرا زنده تا انجام این مهم را بعهده گیرم و تصور نمیکنم که شما نه در جنگ و نه درجای دیگراز مادها ارزش کمتری داشته باشید . دراینصورت هرچه زودتر بر آستیاژقیام کنید .»

۱۲۷- پارس‌ها که بدین طریق رئیسی برای خود یافتند ، از روی میل برای آزادی خود کوشیدند . مدتها بود که فرمانروائی‌مادها بر آنها گران آمده بود واکنون خواستار آزادی خود بودند . همینکه‌آستیاژ از تحریکات کوروش مطلع شد ، فرستاده‌ای بنزد او مأمور کرد وباو پیغام‌داد درمحضراوحاضرشود . کوروش به

فرستاده امر کرد که به پادشاه بگوید که او بنزد او خواهد آمد، ولی نه برای اطاعت امراو، بلکه برای مخالفت با او. وقتی آستیاژ ازاین پاسخ مطلع شد، تمام سپاه ماد را مجهز کرد و چون گوئی خداندان عقل او را زایل کرده بودند هارپاگ را بفرماندهی این سپاه تعیین کرد، بدون اینکه آنچه را که نسبت باو روا داشته بود بخاطر آورده باشد. مادها بجنگ پرداختند و با پارس‌ها دست و پنجه نرم کردند. آنها که درتوطئه وارد نبودند حقیقةً جنگیدند، ولی آنها که درتوطئه وارد بودند بجانب پارس‌ها ملحق شدند. جمعی کثیرازآنها عمداً وظیفهٔ خود را انجام‌ندادند وازمیدان جنگ گریختند وسپاه مادبطرزخفت‌آوری پراکنده شد.

۱۲۸- همینکه آستیاژ از آنچه رویداده بود مطلع شد سخت بر کوروش خشم گرفت وسخنانی درشت برزبان‌جاری کرد وچنین گفت: «نه، نه، با این‌حال کوروش نباید ازاین‌جریان‌برخودببالد.» بعدازبیان‌این‌تهدید، امر کرد مغانی‌راکه‌مفسرخواب اوبردند وباوتوصیه کرده بودند کوروش را زنده گذارد پوست ازتن بکشند و کاه درپوست‌آنها کنند. سپس آنچه ازجوانان وپیران ماد درشهرباقی‌بود مجهز کرد وباخود بجنگ برد. اوباپارس‌ها جنگید و شکشت خورد؛ مادهائی که باخود برده بود ازدست داد وخود زنده باسارت درآمد[1].

۱۲۹- وقتی اواسیرشد، هارپاگ نزد اوآمد وبا اظهارمسرت وشادی وایراد سخنان نیشدار وخفت‌آوربراواهانت کرد. ازجملهٔ سخنان‌نیشداراوآن بود که ازاوپرسید آیا این اسارت وبردگی که بعداز پادشاهی دچارآن شده است درمقام مقایسه با ضیافتی که برای اوباگوشت فرزندش ترتیب داده بود پاداش وسزای‌نیکوئی‌بود. هارپاگ پاسخ داد که چون او کوروش را بامکتوب خود تشویق کرده است در

۱- درحقیقت، برخلاف گفتهٔ هردوت، کوروش باین سرعت و آسانی برآستیاژ غالب نشد. بطوریکه سالنامهٔ نبونید حاکی است جنگی که بعلت خیانت سپاهیان ماد به پیروزی کوروش خاتمه یافت مدت سه سال طول کشید. محل این جنگ بطوریقین معلوم نیست. نیکلا ازاهل داماس‌مدعی‌است که جنگ‌نهائی‌درنزدیکی‌پازارگاد رویداده است. اگر این نظر صحیح باشد معلوم میشود آستیاژ جنگ را به سرزمین حریف منتقل کرده بوده است.

حقیقت این وقایع نتیجهٔ اقدام اواست . پس آستیاژ خطاب باوسخنانی گفت وبه هارپاگ ثابت کرد که اوخام ترین وبی‌انصاف ترین مرد جهان است خام ترین مرد جهان ازآن جهت که اگروقایع حاضردرواقع نتیجهٔ اقدامات اوبوده است، او میتوانست خود شخصاً بپادشاهی‌برسد، در حالیکه اکنون شخص دیگری بسلطنت رسیده است . بی‌انصاف ترین مرد جهان از آن جهت که فقط بخاطر غذائی که از آن یاد شد، مردمان ماد را باسارت و بردگی درآورد، درحالیکه اگر لازم میدانست‌بجای‌آنکه‌خود بسلطنت‌رسد شخص‌دیگری‌باین‌مقام‌رسد، حق وانصاف‌ایجاب‌میکرد که یك‌تن ازاهالی‌ماد را بجای‌این پارسی به سلطنت‌رساند. اکنون‌مادهابی گناه‌وبی‌تقصیر ازفرمانروائی‌وسیادت‌باسارت وبردگی‌افتاده‌اند، و حال‌آنکه‌پارس‌ها که‌درگذشته‌بردگان‌مادهابوده‌اندامروزفرمانروای‌آنهاشده‌اند.

۱۳۰– بدین ترتیب، آستیاژپس‌ازسی‌وپنج سال سلطنت ازپادشاهی خلع شد وبعلت رفتارخشن اومادها درزیر یوغ پارس‌ها قرار گرفتند[۱] . باستثنای مدتی که اقوام سیت‌برمادها مسلط بودند، مادها مدت یکصدوبیست وهشت سال‌برسراسرقسمتی ازآسیا که درآنسوی رود هالیس واقع است سلطنت کردند[۲]. بعدها به گذشته خود حسرت خوردند وعلیه داریوش شوریدند[۳]. ولی شورش آنها نتیجه نداد و

۱ـ شکست آستیاژ از کوروش در سال ۵۵۰ قبل از میلاد اتفاق افتاد .

۲ـ اگرمدت پنجاه وسه‌سال سلطنت دیوکس وبیست ودوسال سلطنت فرائورت وچهل‌سال سلطنت سیاگزار وسی‌وپنج سال‌سلطنت‌آستیاژ راجمع کنیم رقمی برابریکصد وپنجاه سال‌بدست می‌آید ، درحالیکه هردوت طول مدت سلطنت خاندان ماد رایکصد و بیست‌وهشت سال دانسته است . برای بدست آوردن این رقم چاره نیست جزآنکه طول مدت سلطنت دوپادشاه اول راجمعاً ۵۳ سال بدانیم وفرض‌کنیم ۲۲سالی‌که به فرائورت نسبت داده‌شده‌جزء این مدت بوده‌است. فقطدر اینصورت‌جمع سال‌های سلطنت پادشاهان ماد باحساب هردوت‌تطبیق میکند وازـ۱۲۸ سال تجاوز نمیکند . واگرقبول کنیم که مادها فقط درزمان سه پادشاه اخیرخودبرامپراتوری‌وسیع‌ماد سلطنت کردند این‌حساب‌نیزصحیح است زیرا دیوکس فقط برسرزمین ماد حکومت کرد و میتوان طول مدت سلطنت او را دراین حساب وارد کرد.

۳ـ قیام‌مادها درزمان‌داریوش که هیچیك ازمورخان‌باستان ذکری‌ازآن‌نکرده‌اند بطورمشروح درکتیبهٔ معروف بیستون‌نقل‌شده است. این‌شورش درآغازسلطنت داریوش

چون‌درجنگ مغلوب‌شدند باردیگر گردن باطاعت‌نهادند . درعصری که صحبت ما بدان مربوط است ، یعنی درزمان آستیاژ ، پارس‌ها و کوروش که برضد مادها قیام کرده بودند ازاین زمان‌ببعد فرمانروای آسیا شدند . کوروش آستیاژ را تا پایان عمر نزد خود نگاهداشت و دراین مدت آسیبی‌باو وارد نکرد .

این بود مختصری‌دربارهٔ‌تولد وتربیت کوروش‌وچگونگی‌رسیدن اوبه‌پادشاهی. بعد ازاین واقعه ، بشرحی که قبلاً نقل کردم ، کرزوس بعلت خطائی که مرتکب شد اورا برخود برانگیخت . کوروش اورا مغلوب کرد ووقتی کرزوس‌نیز مغلوب شد سلطنت کوروش به سراسر آسیا توسعه یافت .

۱۳۱ــ تاجائیکه من‌اطلاع‌دارم پارس‌ها عادات ورسومی‌دارند که چنین است:پارس‌ها عادت ندارند که برای خدایان‌مجسمه برپا کنند ؤیا معبد وقربانگاهی بسازند . برعکس، آنها کسانی را که چنین کنند به دیوانگی‌متهم میکنند وعلت بنظرمن آنست که آنهاهرگزمانندیونانیان خصوصیات‌بشری‌برای‌خدایان قائل‌نبوده‌اند[۱] . رسم آنها چنین است که به مرتفع ترین نقاط کوهستان صعود میکنند ودرآنجا قربانی‌هائی به زوس[۲] خداوندی که نام او را بر کائنات و افلاک اطلاق کرده‌اند اهداء میکنند[۳]. آنها برای خورشید وماه وزمین وآتش وآب وباد نیزهدایائی

فرزند هیستاسپ (Hystaspe) مقارن شورش‌بابل اتفاق افتاد . سردستهٔ شورشیان‌شخصی بودبنام فرورتیش (Farvartish) که مدعی‌شد ازخاندان سیاگزاراست . داریوش‌برای خاموش کردن اوناگزیرشد دوبار با او بجنگد . باراول درجنگی که بفرماندهی‌یکی‌از امرای‌سپاه اوبنام هیدرانس (Hydranès) صورت گرفت مغلوب شد . در جنگ دوم که داریوش خود به بابل آمد فرورتیش اسیر شد و بطرزی فجیع بقتل رسید. از آن پس شورس‌بابل نیزباخشونت وسختی‌تمام‌سر کوب شد .

۱ــ شایدمقصوداینست که پارس‌ها معتقد نبوده‌اند که‌خدایان‌شکل بشری‌داشته‌اند و احتیاجات وذوق آنها نظیراحتیاجات وذوق بشربوده‌باشد .

۲ــ دراینجا هردوت «زوس» خدای یونانیان رابا اهورامزدا خدای‌پارس‌های‌قدیم اشتباه میکند .

۳ــ پارس‌ها آسمان وکائنات رادئوس (Dayaus) مینامیدند که شباهتی‌زیاد به‌کلمه «زوس»داشت . شایدبهمین جهت‌است که هردوت‌تصور کرده‌پارس‌ها خداوند خودراهمان کائنات وافلاک میدانسته‌اند ، درحالیکه در واقع چنین نبوده وپارس‌ها آسمان وافلاک را مخلوق اهورامزدا میدانسته‌اند .

قربانی میکنند. اینها تنها خدایانی هستند که پارس‌ها ازقدیم برای آنها قربانی میکرده‌اند، ولی بعدها قربانی کردن آفرودیت اورانیا [1] را از آشوری‌ها واعراب آموختند. این الهه را آشوری هـا میلیتا [2] و اعراب آلیلات [3] وپارس‌ها میترا [4] می نامند [5].

۱۳۳- واما مراسم‌مذهبی که‌پارس‌ها درموقع‌اهداء‌قربانی‌باین‌خدایان‌رعایت میکنند ازاین قراراست: پارس‌ها درموقع اهداء قربانی نه قربانگاه بنامیکنند ونه‌آتش روشن‌میکنند. اندودن بەروغن‌مقدس ونواختن‌نی‌وبستن‌نوار به‌قربانی وافشاندن جومقدس‌نزدآنها مرسوم نیست. وقتی‌یکنفرازاهل پارس‌بیکی ازخدایان‌قربانی اهداء میکند، حیوان را بـه محلی پاك هدایت میکند و سپس تاجی از گل و بخصوص گل خر زهره بر کلاه خـود قرار میدهد و آنگاه نام آن خدا را بر زبان‌جاری میکند. کسی که قربانی به خداوند اهداء میکند نمیتواند فقط برای شخص‌خود دعای خیر کند و باید برای سعادت و خوشبختی پادشاه و تمام مردم پارس دعا کند و خود او نیز درجمع پارس‌ها بحساب میآید همینکه قربانی‌به قطعات کوچك تقسیم و گوشت او پخته شد بستری از علف تازه وبخصوص از شبدرسبزمیسازد وتمام قطعات گوشت را روی‌آن قرار میدهد. پس‌ازآن، یکی ازمغان که درآنجا حاضراست سرود مذهبی میخواند، وقاعده برآنست که‌هیچ قربانی بدون حضوریکی ازمغان اهداء نمیشود. سرودی کـه اومیخواند افسانهٔ

۱- Ourania

۲- Myllitta

۳- Alilat

۴- Mithra

۵- پارس‌ها به الهه‌ای‌بدین‌نام‌معتقد‌نبوده‌اند. هردوت تصور کرده‌است که «میترا» نام خداوندآفتاب یك اسم زنانه است و بهمین‌جهت‌آنرا نام الهه‌ای دانسته که پارس ها درحقیقت‌آناهیتا (Anahita) مینامیده‌اند. درمذهب پارس‌های قدیم‌آناهیتا غالباً با میترا ازلحاظ تشریفات مذهبی مشابهت داشته و احتمال دارد اشتباه هردوت از همین جا ناشی شده باشد.

نسب خدایان است و بطوریکه میگویند نوع سرود مذهبی آنها چنین است [۱].
بعد ازترنم سرود مذهبی، آنکس که قربانی کرده لحظه‌ای صبر میکند وسپس گوشت‌ها را به خانه میبرد وهرطورمایل است مصرف میکند.

۱۳۳- پارس‌ها عادت دارند که روزتولد خود را جشن بگیرند. درآن روز آنهاحق خود میدانند که غذائی مطبوع‌تراز غذای روزهای دیگر صرف کنند. اعیان و اغنیا گاو یا اسب یا شترویاخری میکشند وآنرا یك پارچه دراجاق‌هائی بزرگ کباب میکنند. اشخاص بی چیز وفقیربه حیوانات کوچك‌تر قناعت میکنند پارسها معمولاً غذای مقوی سنگین کمترمیخورند و بیشتربه غذاهای سبك علاقه دارند که همه را یك‌جا برسرسفره نمیآورند [۲]. بهمین جهت پارس‌ها مدعی‌هستند که اگریونانیان فقط برای سدجوع غذا میخورند علت آنست که درآخرغذا چیز قابلی بآنها نمیدهند، درصورتیکه اگردرآخرغذا تنقلاتی برای آنان بیاورند بازهم بخوردن ادامه خواهند داد [۳]. پارس‌ها به شراب بسیار علاقه دارند. آنها حق‌ندارند درحضور دیگری استفراغ ویا ادرار کنند. این بود قواعدی که بین آنها مرسوم است وآنها رعایت میکنند. بعلاوه عادت دیگرآنها چنین است که مسائل بسیارمهم را درحال مستی وبیعقلی مورد بحث قرارمیدهند و وقتی در میان مستی ومی گساری تصمیمی دربارهٔ مسئله‌ای اخذ میکنند، فردای آن روز صاحب خانه‌ای که تصمیم درخانهٔ اواخذ شده بار دیگر قبل ازصرف غذا بحال

۱- ازطرز بیان هردوت چنین استنباط میشود که اطلاعات زیادی دراین باره ندارد. آنچه مغان میسرودند درحقیقت افسانه نسب نبوده‌است، بلکه نوعی ازتاریخچه نسل‌های خدایان بوده است که شامل نام‌خدایان، خصوصیات‌شخصی‌وصفات‌وملکات‌اخلاقی آنها بود.

۲- غذای سبك رامعمولاً پارس‌ها با هریك از غذاهای اصلی مصرف میکردند و هر بار که غذای اصلی تکرارمیشد، همراه‌آن غذای فرعی نیزتکرارمیشد.

۳- ازاین‌قسمت ازنوشتهٔ هردوت معلوم میشودیونانیان‌آنچه راکه‌ماامروز با اخذ اصطلاح‌خارجی «دسر» مینامیم درپایان‌غذایك جا مصرف‌میکرده‌اند، درحالیکه پارس‌ها مانند‌بعضی‌ازایرانیان‌امروزعادت داشته‌اندآنرادرمیان‌غذا برای‌تحریك اشتهای‌خود بتدریج بخورند و باصطلاح «مزه مزه» کنند.

گرسنه موضوع را مطرح و اخذ رأی میکنند. اگر در حال گرسنگی نیز آنرا تأیید کنند آن تصمیم تصویب شده محسوب است و درغیراین صورت از آن صرفنظر میکنند. عکس این مسئله نیز صحیح است: آنچه را که در حال گرسنگی دربارهٔ آن اخذ تصمیم کرده‌اند باردیگر درجلسهٔ میگساری و شرابخواری مطرح میکنند.

۱۳۴- وقتی دونفر پارسی در کوچه با هم روبرو میشوند ازروی علائم زیر میتوان تشخیص داد که آنها ازحیث مقام برابرند یا باهم اختلاف دارند: آنها بجای آنکه بیکدیگر سلام کنند لبهای یکدیگر را میبوسند. اگر یکی از آنها از حیث مقام کمی از رفیق خود پائین‌تر باشد، روی گونه‌های یکدیگر را میبوسند، ولی اگر یکی از آنها از خانواده‌ای بسیار پست باشد، دربرابر دیگری یك زانوی خود را برزمین میزند و سجده میکنند. از اقوام مختلف، بیش ازهمه برای آنهائی اهمیت قائلند که با آنها نزدیك ترند. دردرجهٔ دوم آنهائی قراردارند که کمی درفاصلهٔ دورتر زندگی میکنند وبهمین ترتیب درجهٔ احترام وعلاقه خود رانسبت بملل و اقوام دیگر بنسبت فاصله مکانی آنها باخود می‌سنجند و برای کسانی که نسبت بآنها دردورترین نقاط زندگی میکنند ازهمه کمتر احترام قائل میباشند. آنها تصور میکنند که خود آنها از هرحیث بهترین افراد بشر میباشند ومیزان فضیلت و خصایل نیکوی دیگر ملل بنسبت فاصله‌ایست که از آنها دارند وما دربالا شرح دادیم، وبنابراین آنها که دردورترین نقاط زندگی‌میکنند بدترین اقوام‌میباشند. در زمان فرمانروائی مادها، بین اقوام امپراتوری سلسله مراتبی از لحاظ اعمال قدرت موجود بود. مادها که فرمانروائی عمومی را بعهده داشتند، بر نزدیك ترین اقوام مجاور حکومت میکردند. اقوام مجاور آنها بسهم خود براقوامی که درمجاورت سرحدات آنها بودند و آن اقوام نیز نسبت باقوام بعدی حکومت و فرمانروائی داشتند. اساس این فرمانروائی نیزهمان قاعده‌ای بود که بعدها در زمان پارس‌ها میزان احترام واهمیت ملل ازروی آن سنجیده شد، زیرا اقوام

بنسبت فاصله‌ای که داشتند ازقدرت و حکومت بیشتری برخوردار بودند[1].

۱۳۵- پارس‌ها از تمام ملل دیگرجهان بیشتراستعداد اخذ عادات و رسوم خارجیان را دارند[2]. مثلاً چون آنها لباس‌مادها را زیباتراز لباس ملی‌خود دیدند باستعمال آن پرداختند. درجنگ نیز زره‌های مصری بتن میکنند. و نیزانواع لذایذ و خوشی‌ها که نزد دیگر ملل مشاهده میکنند خود بدان مشغول میشوند، مثلاً روابط جنسی‌با پسران را ازیونانیان‌آموخته‌اند. هریك از آنهاچندین زن‌شرعی دارند وعده زیادی زن صیغه خریداری میکنند.

۱۳۶- آنچه درنظر آنها برای یك مرد موجب اهمیت و اعتبار است در درجه اول شجاعت وتهوراست درجنگ، ودردرجه دوم داشتن‌عده زیادی فرزند است.پادشاه هرسال بآنکس که‌بتواند عدهٔ بیشتری‌فرزند ازخودنشان دهد هدایائی می‌بخشد، زیراپارس‌ها عقیده دارند که قدرت آنها در کثرت نفوس آنها است. آنها باطفال خود ازسن پنج سالگی‌تا سن بیست سالگی فقط سه چیزمیآموزند وآن سه‌چیز عبارتست ازاسب سواری، تیراندازی وحقیقت گوئی. اطفال تاوقتی که بسن پنج سالگی‌نرسیده‌اند درمقابل پدران‌خود ظاهرنمیشوند ونزد زنان بزرگ‌میشوند وعلت انتخاب این ترتیب آنست که اگرطفل درسنین جوانی فوت کند، مرگ اوموجب تأثرواندوه پدرنشود.

۱۳۷- من این عادات پارس‌ها را تمجید میکنم، و همچنین عاداتی که اکنون شرح میدهم: پادشاه شخصاً برای‌یك‌تقصیر کسی‌را محکوم‌به مرگ نمیکند وهیچیك

۱- این عبارت تااندازه‌ای گنگ ومبهم است (رجوع شود به‌توضیح‌خارج‌ازمتن). شاید، مقصود اینست که همانطور که درنظرپارس‌ها اهمیت واعتبارملل‌بنسبتی که ازآنها دوربودند کمترمیشد، میزان قدرت حکومتی که مادها برای ملل مجاورخود قائل‌بودند تابع دوری ونزدیکی‌آنها بود. همانطور که پارس‌ها خود رامهم‌ترین موجودات بشر و دیگران را از هرحیث ناقص‌تراز خود میدانسته‌اند، قدرت حکومتی‌نیزدرزمان مادها به قوم ماد تعلق داشت ودیگر ملل واقوام درحقیقت دست نشانده‌آنها بوده‌اند.

۲- نکته‌ای که امروز برای ما ایرانیان درتقلید ازتمدن غرب جالب توجه است!

ازپارس‌ها حق ندارند بعلت ارتکاب یك گناه یکی‌ازافراد خانوادهٔ خود رامجازاتی جبران ناپذیر کنند. باید ابتدا خوب بیندیشند و چنانچه کارهـای بد مقصراز خدمانش ازحیث تعداد وشدت بیشترباشد، آنگاه میتوانند تسلیم خشم و غضب شوند واورامجازات کنند. پارس‌ها عقیده دارند که‌هیچکس‌ از آنهاتا کنون بقتل مادر یا پدر خود مبادرت نورزیده است ودرتمام‌مواردی که تابحال‌صورت ظاهر حکایت ازارتکاب چنین جنایتی داشته، اگر تحقیق شود بطور یقین باین نتیجه میرسیم که جنایت ازجانب فرزند فرضی‌ویاحرامزاده بوده است، زیراآنهامدعی هستند که امکان ندارد پدرو مادر واقعی بدست‌فرزندان خود کشته شوند.

۱۳۸- هر عملی که ارتکاب آن منع شده، صحبت کردن از آن نیزممنوع است. بعقیدهٔ پارس‌ها بدترین وننگین ترین کارها دروغ گفتن وپس‌از آن قرض گرفتن است واستدلال آنها اینست که کسی کـه قرض میکند گاه مجبور میشود دروغ بگوید. اگریکی‌ازهمشهریان‌آنها به جزام یاجزام سفید مبتلا شود حق ندارد به شهرها داخل شود وبا دیگـر مردم پارس معاشرت کند. زیرا پارس‌ها عقیده دارند که این اشخاص از آن جهت دچاراین بیماری شده‌اند که گناهی نسبت به خورشید[۱] مرتکب شده‌اند. خارجیانی که باین‌امراض مبتلاشوند از کشورخود بیرون میکنند و گاه کبوتران سفید را نیز بتصوراینکه باین مرض مبتلا هستند نابودمیکنند[۲]. پارس‌ها درمجاری آب ادرارنمیکنندو آب‌دهان در آن‌نمی‌اندازند

۱- اشاره به‌میترا خداوند آفتاب‌وروشنائی‌ویااهورامزداخداوندخیرونیکی.

۲- ازاین‌مطلب طبیعتاً چنین استنباط میشود که‌پارس‌هانسبت‌به کبوترسفید کراهتی خاص داشته‌اند، در حالیکه متون تاریخی خلاف آنرا ثابت میکند. بطوریکـه شارون (Charon) ازاهل لامپساك (Lampsaques) نقل میکندگویا برروی بعضی از کشتی‌های نیروی‌دریائی‌مردونیه(Mardonios)سردارمعروف‌پارسی‌درجنگهای‌خشایارشا کبوترسفید قرارداشت‌واین‌موضوع‌ثابت‌میکند که‌این‌حیوان‌درنظرپارس‌هاشوم‌نبوده‌است.ولی‌اگر گفته شارون را چنین‌تعبیر کنیم کـه کبوترهای سفید را یونانیان بـه کشتی‌های پارسی فرستاده بودنددراینصورت اختلافی بین مفهوم دومتن نیست و مشکل مرتفع میشود، چه باید فرض کرد کـه کبوترسفید را یونانیان ازآن جهت بـه کشتی‌های پارسی‌فرستاده بودند که این حیوان درنظرپارس‌ها شوم بوده است.

ودست وروی خود را نمی‌شویند وحتی اجازه نمیدهند که کسی چنین کند. بر عکس ما، برای مجاری آب احترامی زیاد قائل میباشند.

۱۳۹- یکی دیگر ازخصوصیات پارسها که خود آنها متوجهٔ آن نیستند ولی ما بدان توجهی خاص میکنیم اینست که اسامی آنها که مفهوم آن گاه خصوصیات جسمانی و گاه عظمت وبزرگی‌را میرساند، همه بایك حرف خاتمه مییابد واین حرف را اقوام دری « سان »[1] و اقوام یونی « س » تلفظ میکنند. اگرخوب دقت کنید ملاحظه خواهید کرد که تمام اسامی پارسی با این حرف خاتمه مییابد و چنین نیست که بعضی از آنها بااین حرف تمام شود وبعضی دیگرباحرفی دیگر، بلکه آخر همهٔ آنها همین حرف است[2].

۱۴۰- آنچه تا کنون دربارهٔ پارس‌ها گفتم‌بآن اعتماد کامل دارم، زیرا اطلاعات‌دقیقی دراین‌باره‌بدست آورده‌ام، ولی آنچه بعد از این شرح میدهم مسائل محرمانه و مکتوم‌است که چندان بآن اطمینان ندارم. صحبت من دربارهٔ مردگان است. معروف است که جسد مردگان باید قبل ازدفن کردن بوسیلهٔ سگی یاپرنده‌ای شکاری قطعه قطعه شود تادرمورد مغان من اطمینان دارم که‌آنها بامردگان‌خود چنین‌میکنند، زیرا آنها این‌عمل را درمنظرعام‌انجام میدهند. درهرحال‌پارس‌ها جسد مردگان خود را قبل‌ازمدفون کردن درخاك با موم‌اندوده میکنند. مغان بادیگرمردم وبخصوص‌با کاهنان مصری‌بکلی‌اختلاف دارند. کاهنان مصری کشتن هرنوع‌حیوان‌را عملی‌زشت‌وناپاك میدانند واز آن‌اجتناب‌میکنندمگردرمواردی که برای خدایان قربانی میکنند، در حالیکه مغان برعکس، انواع موجودات

۱- San

۲- این گفتهٔ‌هردوت چندان‌قابل اعتمادنیست زیرا فقط درزبان‌یونانی‌درآخر اسامی مذکر پارسی حرف«س» قرار دارد.

را باستثنای سگ وانسان بادست خود میکشند[1] وباین کار علاقه‌ای خاص دارند وباهم رقابت میکنند وبدون هیچگونه امتیاز مورچگان را درردیف ماران و دیگر حیوانات وحشی زمینی و هوائی بقتل میرسانند[2].

۱- دراین عبارت کلمهٔ «میکشند» درحقیقت باید «میتوانند بکشند» تعبیرشود، چه مقصود هردوت آن نیست که مغان پیوسته به کشتن حیوانات مشغول بوده‌اند، بلکه مقصود آنست که برخلاف کاهنان مصری که کشتن حیوانات برای آنها ممنوع بود و فقط درمواردی خاص هنگام قربانی کردن میتوانستند بعضی ازانواع حیوانات رابکشند، مغان برعکس آنها، علاوه برموارد قربانی، دردیگر موارد نیز میتوانستند هرنوع حیوانی باستثنای سگ را ذبح کنند. علت استثنائی که درمورد سگ قائل شده‌اند آنست که این حیوان معروف به حیوان مقدس اهورامزدا بوده است.

۲- دراینجا مقصود هردوت حیوانات مضر و بدکاری است که به اهریمن یعنی خدای شرو دشمن اهورامزدا تعلق دارند. درجملهٔ اخیر، برعکس جملهٔ قبل، مقصود اینست که مغان نه‌تنها حق داشتند این حیوانات رابکشند، بلکه وظیفه آنها بود که بکشتن آنها مبادرت کنند. هردوت چندان به تشخیص این اختلافات جزئی در متن خود توجه نکرده است.

اقوام یونی، دری، ائولی

۱۴۱- همینکه لیدیها مغلوب پارس‌ها شدند، اهالی یونی[۱] وائولی[۲] کسانی به سارد نزد کوروش فرستادند وتقاضا کردند با همان شرایطی که کرزوس اطاعت اورا قبول کرده است آنها نیز تابع اوشوند. کوروش وقتی این پیشنهاد را شنید، این داستان را برای آنان نقل کرد: «مردی که نی مینواخت ماهی هائی در دریا مشاهده کرد؛ پس بتصوراینکه ماهی‌ها بنوای نی از آب خارج خواهندشدوبروی زمین‌خواهندآمدشروع بنواختن کرد. چون امیدش به یأس مبدل‌شد، توری در دست گرفت وعدهٔ زیادی‌ازماهی‌ها رادرآن گرفتار کرد وسپس آنراازآب‌بیرون کشید. وقتی جست و خیزماهی‌ها را مشاهده کرد بآنها چنین گفت: «رقصیدن بس‌است، زیرا وقتی من نی مینواختم حتی مایل نبودید ازآب خارج شوید و اکنون که نمی‌نوازم، میرقصید.» علت آنکه کوروش این داستان را برای فرستادگان‌یونی وائولی‌نقل میکردآن بود که در گذشته وقتی‌خودنمایندگانی بنزدآنها فرستاده بودوازآنها خواسته بود که از کمك به‌پادشاه لیدی خودداری کنند، اهالی‌یونی‌بسخن اووقعی‌ننهاده بودند واکنون که کارلیدی بپایان رسیده آمادهٔ اطاعت‌امراوشده‌بودند. کوروش‌این‌سخن‌را درحال‌خشم‌وغضب بر آنها گفت. وقتی این خبردرشهرهای یونی منتشر شد واهالی یونی ازپاسخ کوروش مطلع

۱- یونی (Ionie) ناحیه‌ای از آسیای صغیر باستان‌بود که بین خلیج ازمیر امروزو خلیج مندلیا (Mendelia) قرارداشت ودر سراسرآن مهاجرین یونانی سکونت داشتند. شهرهای بزرگ این ناحیه عبارت بود از ملط (Milet)، افز (Ephèse)، کولوفون (Colophon)، فوسه (Phocée) و کیو(Chio).

۲- ائولی (Eolie) نام‌یکی‌ازنواحی‌قدیم‌آسیای‌صغیراست که‌درمجاورت‌ناحیه‌یونی (Ionie) قرارداشت. اهالی‌ائولی رافبیله‌ای‌تشکیل میداد که بهمین‌نام معروف است ودر آغاز کاردرسرزمین یونان سکونت داشت ودر اثر هجوم اقوام دری (Dorie) به‌آسیای صغیربه سرزمینی که بعدها بنام‌آنها ائولی‌نامیده شد پناهنده شدند.

شدند ، هریك درشهرخود بساختن حصارهای مستحکم پرداختند[۱] . وباستثنای اهالی ملط همه در پانیونیون[۲] جمع شدند وعلت اینکه اهالی ملط حاضر نشدند آن‌بود که کوروش فقط باآنها قراردادی باشرایطی‌مشابه با شرایط لیدی منعقد کرده بود . دیگرمردمان یونی باتفاق‌آراء تصمیم گرفتند کسانی به اسپارت بفرستند واز اسپارتی‌ها تقاضا کنند برای دفاع ازیونی‌ها بکمك‌آنهابشتابند .

۱۴۲- یونی‌هائی که سخن ما بدانها مربوط است و پانیونیون بآنها تعلق دارد ، بین اقوامی که ما میشناسیم تنها قومی هستند که شهرهای خود را در زیر قشنگ ترین‌آسمان‌ها درمناطقی که‌بهترین‌آب وهوا را دارد‌تأسیس کرده‌اند. نه نواحی که درشمال قرار گرفته‌اند ، نه نواحی که در جنوب میباشند ونه مناطقی که در جهت خاور زمین قرار دارندونه مناطق مغرب زمین[۳] ، هیچیك با سرزمین یونی همسری وبرابری نمیتوانند کرد ، زیرا بعضی ازآنها از سرما و رطوبت و برخی دیگراز گرما وخشکی ناراحت هستند. اهالی یونی بیك زبان تکلم نمی کنند ، بلکه چندین زبان ولهجهٔ محلی‌دارند[٤] . درجهت جنوب اولین شهرآنها شهرملط است وپس‌ازآن شهر های میونت[٥] و پرین[٦] قراردارند. این‌چند شهردرسرزمین

۱ـ معلوم میشود درغالب این‌شهرهابجزآکروپول وبلندی‌شهر استحکامات‌دیگری وجود نداشته . دربارهٔ شهرفوسه (Phocée) دربند۱۶۳ توضیح بیشتری داده شده است .

۲ـ پانیونیون (Panionion) مرکز اجتماع شهرهای متحده‌یونی بود.

۳ـ درجهت مغرب ، سرزمین‌یونی همسایگانی نداشت . اینکه هردوت چهار جهت اصلی را ذکرمیکند ، علت آنست که چون میخواهد دربارهٔ محاسن سرزمین یونی مبالغه کند بااین‌بیان درحقیقت ثابت میکند که درهیچ نقطه‌ای ازجهان‌آب وهوائی به خوبی‌آب وهوای یونی‌یافت نمیشود .

٤ـ ظاهراً هردوت این عبارت را با نوعی حقارت وتحقیر بیان میکنند واین چهار زبان محلی را نوعی «انحراف» یا«اشتقاق» اززبانی واحد میداند که درهیچیك ازچهار شهری که نام میبرد بصورت خالص وصحیح‌تکلم نمیشده است . باحتمال زیاد وجه اختلاف اساس این زبان‌ها درلهجه وتلفظ کلمات‌آنها بوده‌است نه دراختلاف لغات‌آنها .

٥ـ Myonte

٦ـ پرین(Priène) یکی‌ازشهرهای معروف‌یونی باستان‌است که امروزسامسون‌نام دارد.شهرت‌آن بیشتر بآن‌جهت‌است که‌موطن‌فیلسوف‌معروف‌بیاس(Bias) ازاهل‌پرین‌است.

کاری[۱] واقع شده وهرسه یك زبان محلی مشترك دارند. شهرهای زیر درلیدی قراردارند : افز[۲]، کولوفون[۳]، لبدوس[۴]، تئوس[۵]، کلازومن[۶]، فوسه[۷]. شهر های اخیرازحیث زبان کاملا باشهرهائی که قبلا از آنها نام بردم‌تفاوت دارند ولی بین خود دارای زبانی‌مشترك هستند. ازشهرهای یونی‌سه شهردیگرباقی میماند که دوتای آن در جزایر ساموس و کیوس[۸] قرار دارد و سومی که اریتره[۹] نام دارد درقاره واقع‌شده. ساکنان کیوس‌واریتره زبان محلی مشترکی‌دارند، درحالیکه اهالی‌ساموس خود زبان محلی مخصوص دارند. بنابراین دراین سرزمین جمعاً به چهار زبان تکلم میشود.

۱۴۳- ازاهالی یونی‌فقط ساکنان ملط بعلت قراردادی که باپارس‌ها داشتند از خطر درامان بودند. ساکنان جزایر نیز دلیلی برای ترسیدن نداشتند، زیرا پارس‌ها خود مردمانی دریانورد نبودند وازطرفی مردم فنیقیه هنوزمطیع پارس‌هانشده

۱- کاری (Carie) یکی از نواحی دنیای باستان‌است که در آسیای صغیر درساحل دریای‌اژه‌قرارداشت . ازشهرهای معروف‌آن ملط وهالیکارناس بود.

۲- افز (Ephèse) یکی‌ازشهرهای یونی‌باستان است که معبد باشکوهی درآن‌قرار داشت ویکی‌ازعجایب هفتگانه عالم بود.

۳- Colophon - شهریونی باستان وموطن فرضی‌هومر درآسیای صغیر .

۴- Lèbédos ۵- Téos - (شهر باستانی آسیای صغیر در برابر شبه جزیره کلازومن وموطن آناکرئون (Anacréon)

۶- Clasomène - شهر یونی باستان در آسیای صغیر و موطن آنساکساگور (Anaxagor)

۷- Phocée - شهریونی که درآسیای صغیر بوسیله مهاجرین یونانی تاسیس‌شده بود وامروز فوچه نام دارد.

۸- Chios - یکی‌از جزایرمجمع‌الجزایر یونان باستان وموطن فرضی هومر .

۹- Erythrée

بودند. آنچه ساکنان دوازده شهر یونی‌را که نام بردم از دیگرمردمان یونی جدا میکرد این‌بود که همهٔ مردم‌یونان در آن زمان دچارضعف وفتوربودند ولی‌مردم یونی ازدیگراقوام یونانی ضعیف تر بودند، بحدی که اصلا بآنها توجهی‌نمیشد و بحساب نمیآمدند. باستثنای شهر آتن، شهرمهم دیگری درسرزمین آنها نبود. بهمین جهت است که دیگر مردمان یونی و بخصوص اهالی‌آتن ازاین نام بدشان میآمد وحاضر نبودند که دیگران آنها رایونی‌بنامند. وحتی‌امروزهم بنظر چنین میرسد که از داشتن این اسم خجالت میکشند و شرم دارند. برعکس، دوازده شهری کـه ازآنها نام بردم باین اسم بخود میبالند و فخرمیکنند. این دوازده شهرمعبدی مخصوص‌بخود ساخته بودند که پانیونیون نام داشت[1] وتصمیم گرفته بودند که هیچیك ازدیگرمردمان یونی را بداخل‌آن راه ندهند (ولی‌هیچیك‌از اقوام یونانی باستثنای اهالی ازمیر چنین تقاضائی نکرده بودند)[2].

۱۴۴- همچنین است اقوام دری[3] کـه دراین سرزمین سکونت دارنـد ودرگذشته پانتاپول[4] نام داشتند وامروزهکساپول[5] نامیده میشوند. آنها نیزهیچیك ازاقوام دری مجاور خود را به معبد تریوپیك[6] راه نمیدهند وحتی کسان خود راکـه خلافی‌نسبت بقوانین‌مرتکب‌شده باشند به‌این‌معبدراه نمیدهند. دربازی هائی که بافتخارآپولون تریوپیون[7] ترتیب میدادند سابقاً برای جایزه برنده مسابقه سه‌

۱- دربارهٔ چگونگی معبد پانیونیون ووضع‌آن رجوع‌شود به‌بند۱۴۸ همین‌کتاب.

۲- این جمله معترضه درحقیقت نیش‌تمسخرآمیز وتحقیری است که هردوت نسبت به دوازده شهریونی روا میدارد.

۳- دری (Dorie) یکی‌ازنواحی یونان باستان واقع درجنوب تسالی‌است. اهالی دری یکی‌از اقوام اولیه یونان باستانند که شبه جزیرهٔ پلوپونزرا فتح ودولت اسپارت را تاسیس کردند.

٤- پانتاپول (Pantapole) یعنی اتحاد پنج شهر.

۳- هکساپول (Hexapole) یعنی اتحاد شش شهر.

٦- معبدتریوپیك برروی‌برجستگی‌شبه‌جزیرهٔ کینِد (Cnide) واقع‌درکاری‌درساحل دریای اژه‌قرارداشت و بنام‌مؤسس‌افسانه‌ای خودتریوپاس (Triopas) باین‌نام‌خوانده‌میشد.

۷- Apollon Triopion

پایه‌هائی از برونز انتخاب میکردند . برندگان این جایزه حق نداشتند آنرا از معبد خارج کنند ، بلکه مجبور بودند آنرا درهمان محل به خداوند هدیه کنند. یکبار اتفاق افتاد که یکی از هالی هالیکارناس که نامش آگاسیکلس[۱] بود درمسابقه پیروز شد ولی رعاعت این قانون را نکرد ، جایزه را باخود برد ودر دیوار خانه خود کار گذارد . بعلت این واقعه پنج شهر دیگر که لیندوس[۲] ، لالی‌سوس[۳] ، کامیروس[۴] ، کوس و کنید[۶] نام داشتند ، شهر ششم را که کالیکارناس بود ازهیئت اجتماع خود بیرون کردند . این بود مجازاتی که باین شهر تعلق گرفت .

۱۴۵- مردمان یونی اتحادیه‌ای از دوازده شهر تشکیل داده‌اند وحاضر نیستند شهرهای دیگر را بداخل آن راه دهند . بنظر من علت این امر آنست که وقتی در گذشته این مردمان در پلوپونز سکونت داشتند در آنجا نیز دوازده شهر داشته‌اند ، همچنانکه امروز مردمان آکه[۷] که آنها را رانده وجای آنها را گرفته‌اند خود دوازده شهر دارند . این دوازده شهر عبارتند از پلن[۸] که اولین شهر برسر راه سیکیون[۹] میباشد ، بعداز آن شهرهای اژیرا[۱۰] واکه[۱۱] قراردارند که رود کراتیس[۱۲] که هرگز خشک نمیشود در آن جاری است . درایتالیا رودی است که بنام همین رود به کراتیس

۱- Agasiclès

۲- Lindos

۳- Lalysos

۴- Camiros

۵- Cos

۶- کنید (Cnide) شهر قدیم کاری واقع درساحل آسیای صغیر در کنار دریای اژه.

۷- Acchée

۸- Pellène

۹- Sikyone

۱۰- Aigeira

۱۱- Aigai

۱۲- Crathis

معروف است. بعد شهرهای بورا[۱] وهلیکه[۲] قرار دادند که وقتی یونی‌ها بوسیله مردمان آکه مغلوب شدندنا گزیر باین دوشهرپناه بردند. سپس شهرهای اژیون[۳]، ریپس[۴]، پاتره[۵]، فارا[۶] واولنوس[۷]، قرار دادند که رود بزرگ پئیروس[۸] درحوالی آنها جاری‌است. بعدازآنهاشهرهای دیمه[۹] وتریتیا[۱۰] میباشند. این دوشهرتنها شهرهائی‌هستند، که درداخل خشکی واقع شده‌اند. این‌بود اسامی دوازده شهر امروزی مردمان آکه، که در گذشته متعلق به مردمان یونی‌بوده است.

۱۴۶- باین دلیل است کـه یونی‌های ساکن آسیا نیز دوازده شهردارند[۱۱]؛ چه اگر بگوئیم که آنها بیش‌ازدیگرمردمان‌یونی‌خصوصیات نژادی‌خود راحفظ کرده‌اند ویا ازنژادی‌عالی‌ترمیباشندسخن‌بیجا وابلهانه گفته‌ایم، زیرابین آنها دستهٔبزرگی از مردمان آبانت[۱۲] متعلق‌به اوبه[۱۳] یافت میشوند که هیچ وجه مشترکی حتی‌از

۱- Boura

۲- Héliké

۳- Aigion

۴- Rhyps

۵- Patrai

۶- Phara

۷- Olénos

۸- Peiros

۹- Dymé

۱۰- Tritaia

۱۱- ازاین عبارت چنین استنباط میشود کـه اگریونی‌های ساکن‌آسیای صغیرحاضر بقبول بیش‌از دوازده شهرنمی‌شدند علت‌آن نبود کـه خود رابرتر از دیگرمردمان یونی میدانستند، بلکه‌علت‌آن‌بود که این‌عددبرای‌آنها جنبهٔسنت وعادت‌پیدا کرده‌بود. اگرچنین باشد، این موضوع با گفته هردوت دربندهای قبل‌تطبیق‌نمیکنند.

۱۲- Abantes

۱۳- اوبه (Eubée) یکی‌از جزایرمجمع الجزایریونان واقع درمشرق خاك اصلی یونان.

لحاظ اسم با مردم یونی ندارند[1] و بعلاوه اقوام دیگری از قبیل مینی‌های اورکومن[2]، مردمان کادمه[3] و مردمان دریوپ[4] و فراریان شهر فوسه و مردمان مولوس[5] و پلازژهای[6] ساکن آرکادی[7] ودری‌های ساکن اپیدور[8] وبسیاری اقوام دیگر با آنها مخلوط شده‌اند. آن دسته از مردمان یونی که از پریتانه[9] آتنی‌ها عزیمت کرده‌اند وخود را بهترین واصیل ترین عناصر یونانی میدانسته‌اند، در موقعی که برای مهاجرت حرکت کردند زن بهمراه خود نبرده بودند وپس از کشتن مردم کاری با زنان آنها ازدواج کردند. بعلت همین جنایت و کشتاراست که این زنان قانونی برای خود وضع کردند که خود رعایت اجرای آن رابقید سوگند محترم داشتند وسپس آنرا به دختران خود منتقل کردند. بموجب این قانون زنان حق نداشتند

۱ـ قیداینکه «هیچ‌وجه‌مشترکی بامردمان یونی ندارند ...» نسبت باقوامی که هردوت بعداً نیز نام میبردصادق‌است، بااین‌تفاوت که نسبت‌به مردمان آبانت قیداین‌مطلب مناسبتی خاص دارد زیرا مردمان آبانت از ناحیه اوبه (Eubée) به‌آسیا مهاجرت کرده بودند و ناحیه‌اوبه‌ناحیه‌ای‌بودکه اکثریت ساکنان‌آن رامردمان یونی‌تشکیل میدادند.

۲ـ اورکومن (Orchomène) شهری‌بود دربئوسی (Béotie) واقع‌دریونان‌باستان که درعهدعتیق پایتخت اقوام مینی (Mynie) بود.

۳ـ کادمه (Cadmée) یکی‌ازقلعه‌های معروف‌یونان درایالت‌بئوسی(Béotie) بود.

۴ـ Driope

۵ـ Molosse

٦ـ پلازژ (Pélazges) نام‌قومی‌است‌بسیار کهن که درزمان‌های‌ماقبل‌تاریخ‌درسرزمین یونان‌وآسیای صغیروجزایرایتالیاوایتالیای‌اصلی‌سکونت داشت. پلازژها که تمدنی‌بدوی داشتند هرگز بصورت ملتی واحد متشکل نشدند وبعدها بوسیله یونانیان ازیونان رانده شدند وجمعی ازآنها باسارت درآمدند. اقوامی که ازنژاد پلازژمیباشند عبارتند ازاهالی تراس،اهالی فریژی، اهالی لیدی ،کاریها، اتروسک‌ها، ایتالیائیهای‌ساکن‌جزایروآلبانیها.

۷ـ آرکادی (Arcadie) یکی‌از نواحی مرکزی یونان باستان واقع درشبه جزیرهٔ پلوپونز که شهرهای معروف آن عبارت بودازتژه(Tégée) واورکومن (Orchomène). امروز شهراخیررا تری‌پولیس (Tripolis) مینامند.

۸ـ اپیدور (Epidaure) یکی‌ازشهرهای‌یونان باستان واقع درآرگوس درساحل دریای‌اژه‌است.معبدبزرگ‌آن‌زیارتگاه بیمارانی بودکه‌ازسراسریونان‌بآن‌محل‌می‌شتافتند.

۹ـ پریتانه (Prytanée) مرکزشهرآتن بودکه مهاجرین یونانی هنگام حرکت بسوی مناطق جدید ازآنجامشعل وآتش باخود برداشتند وهمراه بردند.

هرگز با شوهران خود غذا بخورند یا آنها را بنام صدا کنند، زیرا آنها قاتلین پدرومادر وشوهران وفرزندان آنهابودند وبعدازارتکاب این جنایات آنان رابزنی انتخاب کرده بودند. این وقایع در شهرملط اتفاق افتاده بود.

۱۴۷- بعضی ازیونی‌های آسیا پادشاه خود را ازخانواده‌ای ازنژاد لیسی[1] وازفرزندان گلوکوس[2] پسر هیپولوکوس[3] انتخاب کـرده بودند و بعضی دیگر از خاندان کوکون[4] ازاهل پیلوس[5] واز اعقاب کودروس[6] پسر ملانتوس[7] برگزیده بودند[8]. دربعضی نقاط نیزافرادی ازهردوخاندان بپادشاهی گرفته بودند. چون این مردمان از دیگر یونی‌ها بیشتربه صفت یونی‌بودن خود علاقمندند، چه بهتر که آنها از یونی‌های خالص باشند، ولی حقیقت آنست که تمام کسانی که دراصل ساکن آتن بوده‌اند ومراسم جشن آپاتوری[9] را برپا میکنند یونی محسوب میشوند. درعمل تمام مردم یونی، باستثنای ساکنان افز و کولوفون این عید را جشن میگیرند. ساکنان این دوشهر تنها کسانی‌ازیونی‌ها هستند که نسبت به برگزاری این‌جشن قصورمیکنند وعلت این قصورنیز گویا قتل وجنایتی بوده است.

۱۴۸- پانیونیون[10] محلی است مقدس در کوهستان میکال[11] که روبشمال واقع شده و

۱- Lycie

۲ - Glaucos صیادمعروف اهل بئوسی (Béotie) که بعدهاخدای ملاحان‌شناخته‌شد.

۳- Hippolochos

٤- Caucone

٥- Pylos

٦- Codros

۷- Mélanthos

۸- این مطلب که کودروس (Codros) ازاهل پیلوس بوده ویکی ازفرزندان اومهاجرین رابه ملطهدایت کرده‌است باردیگردر کتاب پنجم هردوت (بند٦٥) تکرارمیشود.

۹- (Apaturies) این‌جشن که دربین بسیاری‌ازخانواده‌های یونان‌مرسوم‌بود سه روزطول میکشید. درروزسوم اطفالی که درآن‌سال متولد شده بودند به رئیس‌خانواده معرفی‌میشدندتا پس‌ازآنکه شرعی بودن آنها مسلم شود نام‌آنان دردفترخانواده ثبت شود.

۱۰- Panionïon

۱۱- کوه میکال (Mycale) واقع درسرزمین پرین (Priène).

عموم یونی‌ها آنرا به پوزئیدون هلیکونیوس[۱] اختصاص داده‌اند. کوه میکال یکی از برجستگی‌های قاره است که در جهت مغرب در برابر ساموس[۲] پیش میرود. یونی‌های شهرهای دوازده‌گانه برای برگزار کردن مراسم جشنی که پانیونیا[۳] نامیده بودند دراین محل اجتماع میکردند. تنها اسامی جشن‌های یونی نیست که بااین حرف تمام میشود، بلکه اسامی جشن‌های عموم یونانیان مانند اسامی پارسی[٤] عموماً بایك حرف معین خاتمه میپابند.

۱۴۹- این بود شهرهای یونی، واکنون بپردازیم به شرح شهرهای قوم ائولی[٥] که عبارتنداز: شهر کیمه[٦] معروف به فریکونیس[۷]، لریزه[۸]، نئون‌تیکوس[۹]، تمنوس[۱۰]، کیلا[۱۱]، نوسیون[۱۲]، اژیروئسا[۱۳]، پیتانه[۱٤]، اگییه[۱٥]، میرنیا[۱٦]، گرونیا[۱۷]. این‌بود

۱- (Poseidon Héliconios)- پوزئیدون (Poseidon) یا نپتون (Neptune) خداوند دریا وانهار.

۲- ساموس (Samos) یکی ازجزایرمجمع‌الجزایریونان.

۳- Panionia

٤- اشاره‌ای که دراین عبارت به اسامی پارسی شده اگرانتساب آن به‌شخص‌هردوت مسلم‌باشد قطعاً بصورت یادداشت درحاشیه بوده است نه درمتن. (رجوع شود به توضیح خارج از متن).

٥- قوم‌ائولی (Eolie) یکی ازاقوام‌یونانی نژاد است که‌مدتها درشبه‌جزیرهٔ پلوپونز رحل اقامت افکنده‌بودند وبعدها درنتیجه هجوم‌قوم دری (Dorie) به‌سرزمین‌آسیای‌صغیر پناهیده شد وناحیه‌ائولی‌رابنام خود تأسیس کرد که شهرهای‌آن دردنیای باستان‌شهرتی خاص یافت.

٦- Kymé

۷- Phriconis

۸- Lérisai

۹- Néon Teichos

۱۰- Temnos

۱۱- Killa

۱۲- Notion

۱۳- Aigiroessa

۱٤- Pitané

۱٥- Aigaiai

۱٦- Myrnia

۱۷- Gruneia

شهرهای‌قدیم مردمان‌ائولی که تعداد آنها یازده‌بود. یونی‌ها یکی‌ازشهرهای آنها را که ازمیر نام دارد از آنها گرفته‌اند ، چه دراصل شهرهای ائولی نیز در قاره آسیا بتعداد دوازده بوده‌است. سرزمینی که اقوام ائولی‌برای مهاجرت وسکونت بر گزیدندازسرزمین‌یونی‌هاحاصلخیزتراست‌ولی‌آب‌وهوای آن‌بخوبی‌آب‌وهوای سرزمین‌یونی‌هانیست . واما چگونه مردمان ائولی‌شهرازمیر را از دست دادند :

۱۵۰- جمعی‌ازساکنان شهر کولوفون که ازحریفان‌خود درسیاست شکست خورده ومجبوربه ترك وطن‌شده بودند به‌مردمان‌ائولی‌پناه‌بردند و آنهانیزپناهندگان‌را پذیرفتند. چون اهالـی شهر ازمیر جشنی در خارج از حصار شهر بافتـخار دیونیزیوس[۱] بر گزارمیکردند، تبعید شدگان‌شهر کولوفون که انتظاراین لحظه را میکشیدند دروازه‌های شهر را بروی آنان بستند و شهر را تصاحب کردند. عموم مردم ائولی بکمك مردم ازمیر آمدند ، بموجب قرار دادی که منعقد شد قرار براین شد که ائولی ها از شهر ازمیر صرفنظر کنند بشرط آنکه یونی‌ها اثاث و اموال منقول‌آنها را بآنها مسترد کنند . همینکه این قرارداد اجرا شد ، ساکنان یازده شهر دیگر مردم شهر ازمیر را بین خود قسمت کردند و آنانرا بداخل شهرخود پذیرفتند . این‌بود شهرهای ائولی که درآسیا واقعست که‌البته شهرهای ناحیه ایدا[۲] که ازآن مجزاست بحساب نیامده است .

۱۵۱- واما شهرهائی که در جزایر قرار دارند ، پنج شهراز اینها در جزیرهٔ لسبوس واقع شده است (شهر آریسبا[۳] که ششمین شهر این جزیره بود با اینکه مردم آن با مردم دیگـر شهرهای جزیره نژادی مشترك داشتند باسارت و بردگـی ساکنان متیمن[۴] درآمده بودند .)درجزیرهٔ تندوس[۵] فقط یك شهروجود دارد و

۱- دیونیزوس (Dionysos) یا باکشوس(Bacchus) خداوندشراب‌دردنیای باستان.

۲- ایدا (Ida) نام ناحیه‌ایست کوهستانی واقع درمیزی (Mysie) درآسیای صغیر. کوهستان دیگری‌بهمین نام درجزیره کرت (Crête) وجود دارد .

۳- Arisba

۴- Méthymne

۵- Ténédos

یك شهرهم درجزایری‌وجود دارد که‌به «صدجزیره»[1] معروف‌اند. اهالی‌جزیرهٔ لسبوس مانند دیگر یونی‌هائی که در جزایرمیز بستند ازهیچ خطری از جانب کوروش‌نمی‌هراسیدند. بقیهٔ شهرها باتفاق‌آراء تصمیم گرفتنددرراهی که یونی‌ها بروی‌آنها گشوده بودند قدم گذارند.

۱۵۲ـ همینکه نمایندگان یونی و ائولی به اسپارت رسیدند چون درکارخود شتاب داشتند بدون‌تأمل‌نمایندهٔ شهر فوسه را که پی‌ترموس[2] نام داشت انتخاب کردند[3] تا بنمایندگی ازطرف آنها بمذاکره پردازد. این شخص‌لباسی ارغوانی ومجلل دربر کرد[4] تاآوازجلال‌اوبگوش‌اهالی‌اسپارت‌برسدوجمعیت بیشتری‌برای شنیدن سخنان اواجتماع کند. وقتی‌مردم اجتماع کردند، نمایندهٔ شهرفوسه خطابه‌ای طولانی برای آنها قرائت کرد[5] و ازآنها خواست که بکمك یونی‌ها بشتابند. ولی‌اهالی لاکدمون حاضربقبول سخنان آنان نشدند وتقاضای کمك‌آنان را رد کردند. فرستادگان یونی‌مراجعت کردند، ولی‌اهالی‌لاکدمون که تقاضای‌آنها را رذکرده بودند عده‌ای ازمردمان‌خود را بریك کشتی که پنجاه پاروزن داشت قراردادند وبدنبال‌آنها فرستادند. من‌تصورمیکنم قصدآنها این بود که تحولات

۱ـ «صدجزیره» عبارت بوداز‌مجموع جزایری که بین جزیره لسبوس وآسیا قرار داشت. شهری که‌دراین‌جزایر بود وهرودت بدان اشاره میکنددرحقیقت‌بمعنای امروز کلمه بصورت‌یك اجتماع‌متمرکز نبودبلکه وجه تسمیه‌آن‌به شهر بیشتراز جهت حقوق شهرنشینی بود که ساکنان این جزایر کسب کرده بودند.

۲ـ Pythermos

۳ـ هرشهریك‌نماینده فرستاده بود.

٤ـ مردم اسپارت که غالباً روحیه‌ای نظامی وخشن داشتند چندان به تجمل وشکوه علاقه نداشتند. شاید نمایندهٔ شهر فوسه تصور کرده بود با در بر کردن لباسی مجلل و رنگین جمعی بیشتراز‌اهالی را برای تماشا گردخود جمع‌خواهد کرد ولی‌غافل بود که‌چون این رفتارمخالف سنن ورسوم مردم اسپارت بود نتیجه‌ای عکس ازآن حاصل میشد.

۵ـ خطابه‌های طولانی نیز مورد نفرت وانزجار مردمان اسپارت بود، چه‌آنها در بیان‌مقصودخودمعروف‌باختصار‌وکوتاهی کلام‌بودند‌بحدی که کلمهٔ‌لاکونیك(Laconique) که دراصل‌برای توصیف ملیت مردم اسپارت بکارمیرفت ومعنای‌آن «اهل لاکونی» بود امروز دربعضی از زبانهای ریشهٔ لاتن بمعنای ایجازواختصار در کلام بکارمیرود.

روابط کوروش و یونی‌ها را ازنزدیك مراقب باشند. همینکه این مردان به شهر فوسه رسیدند، یکی از بین خود که لاکرینس[1] نام داشت و مورد احترام بود بنایندگی به سارد فرستادند تا از جانب اهالی لاکدمون بـه کوروش اعلام کند که حق ندارد هیچیك ازشهرهای یونانی‌را ویران کند، چه‌آنها باین عمل‌بچشم بد مینگرند.

۱۵۳- بطوریکه نقل میکنند، همینکه فرستاده این‌مطلب‌را به کوروش‌ابلاغ کرد، کوروش از یونانیانی که نزد او بودند پرسید این لاکدمونی‌ها چگونه مردمانی هستند وعدهٔ آنها چه مقدار است که چنین باو تحکم میکنند[2]. همینکه دربارهٔ یونانیان اطلاعاتی کسب کرد، گویا خطاب به فرستادگان اسپارت چنین گفته بود: «تا امروزمن هرگزاز مردمانی که درمحلی معین درمرکزشهرخود جمع میشوند وبقید سوگند یکدیگر را فریب میدهند ترس نداشته‌ام. اگرمن سالم بمانم، این اشخاص دیگردربارهٔ مصائب یونی‌ها پرحرفی نخواهندکرد، بلکه دربارهٔ مصائب خود گفتگو خواهند کرد.» کوروش این اهانت را خطاب بتمام یونانیان برزبان جاری کرد زیرا درتمام یونان بازارهائی برای خریـد وفروش موجود بود، درحالیکه‌پارس‌ها عادت به‌تشکیل بازارندارند وهیچ‌محلی‌مخصوص این کار نمی‌شناسند[3]. سپس کوروش شهرسارد را بیکی‌ازاهل پارس بنام تابالوس[4] سپرد ویکی ازاهل لیدی را بنام پاکتیس[5] مأمور کرد خزاین کرزوس و دیگر

۱- Lacrinès

۲- درنظرپارس‌های قدیم تعداد نفرات یك ملت تاحدی مقیاسی برای سنجش‌قدرت ونیروی‌آن محسوب میشد (بند ۱۳٦مین کتاب).

۳- گزنفون درکتاب خـود تحت عنوان سیروپـدی (Syropédie) این مطالب را تأییدنمیکند. ولی اونیز دراین موضوع که پارس‌ها ازسروصدا وفریادفروشندگان نفرت داشتند باهردوت هم‌عقیده است.

٤- Tabalos

٥- Pactyès

اهالی لیدی راحمل کند[1]. خود نیزبدون اینکه درنظراول توجهی به یونی‌ها کند به اکباتان عزیمت کرد و کرزوس را با خود برد. علت آن بود که بابل واقوام باکتری[2] وساس[3] ومصری‌ها مشکلاتی برای اوایجاد کرده بودند و کوروش تصمیم داشت یکی ازفرماندهان خود را به جنگ بایونی‌ها بفرستد وخود شخصاً برای جنگ با دشمنانی که نام بردم عزیمت کند.

۱۵۴- وقتی کوروش از سارد خارج شد، پاکتیس مردم لیدی را بمخالفت با او و تابالوس برانگیخت. وی متوجهٔ ساحل شد وچون تمام خزائنی که از ساردخارج شده بود دراختیاراوبود مزدورانی اجیر کرد وساکنان سواحل را درجنگ با پارس‌ها با خود همداستان کرد. پس به سارد حمله برد و تابالوس را در ارگ شهرمحاصره کرد.

۱۵۵- همینکه کوروش درطی راه ازاین وقایع باخبرشد، خطاب به کرزوس چنین گفت: «کرزوس، سرانجام حادثه‌ای که درسارد برای من روی داده است چه خواهد بود؟ چنین بنظر میرسد که لیدی‌ها دست ازایجاد مشکلات برای من و خود برنخواهند داشت. دراندیشه‌ام که آیا بهتر نیست آنها رابه بردگی واسارت درآورم. من کار کسی را کرده‌ام که بعد ازقتل پدر، فرزندان او را عفومیکند. بدین‌ترتیب، ترا که برای لیدی‌ها ازیك‌پدر عزیزتربودی‌باخودمیبرم، درحالیکه شهررا بخود آنها واگذار کرده‌ام وبا این حال در شگفتم که چگونه برضد من طغیان کرده اند!» کوروش آنچه میاندیشید برزبان میراند. کرزوس که بیم داشت مبادا پادشاه شهر سارد را ازبیخ وبن ویران کند چنین پاسخ داد: «ای

۱- ظاهراً این‌غنیمت جنگی‌بزرگ رابیکی‌ازاماکن‌شاهی‌واقع درشوش یااکباتان منتقل میکرده‌اند. نکته جالب دراین مورد اینست که کوروش نظارت حمل‌این خزاین را بیکی‌ازاهالی لیدی سپرده بود.

۲- باکتری (Bactrie) یاباختری‌نام اقوای‌بود که درسرزمین باکتریان واقع‌در ترکستان امروز که مدتی‌محل اقامت آریائی های قدیم محسوب میشد سکونت داشتند.

۳- Saces

پادشاه، آنچه میگوئی درست است، با این حال تسلیم خشم وغضب مشو ویك شهر باستانی را ویران مکن، چه این شهر نسبت بآنچه در گذشته روی داده و آنچه امروز روی میدهد گناهی بگردن ندارد. آنچه در گذشته روی داده مسبب آن من بوده‌ام و مسئولیت آنرا من بعهده میگیرم. ولی آنچه امروز روی میدهد مقصر آن پاکتیس است که توخود شهرسارد را باو سپرده‌ای. اواست که باید مورد مجازات تو واقع شود. مردم لیدی را عفو کن وبرای اینکه آنها بار دیگر طغیان نکنند و خطری از جانب آنها متوجه تو نباشد آنچه بتو میگویم بآنها تحمیل کن: آنها را ازداشتن سلاح جنگی منع کن وبآنان امر کن درزیر لباس روئین خود قبائی برتن کنند و کفش‌های پاشنه بلند برپا کنند. بآنها امر کن که بفرزندان خود نواختن چنگ و موسیقی و تجارت و کسب بیاموزند[۱]. ای پادشاه، بزودی مشاهده خواهی کرد که مردان خوی زنان یافته‌اند بقسمی که دیگر بیمی ازطغیان وشورش آنها نخواهی داشت.»

۱۵۶ـ کرزوس از آن جهت به کوروش چنین توصیه میکرد که معتقد بود این مجازات‌ها برای مردم لیدی‌ازاسارت وفروخته شدن در کوچه وبازارقابل تحمل تراست (چه اواطمینان داشت که چنانچه دلیل معقولی به‌کوروش ارائه نمیداد نمیتوانست اورا از اجرای تصمیم خود منصرف کند). ونیز کرزوس بیم داشت که مبادا لیدی‌ها حتی‌اگردرحال حاضراز خطرسالم جهند، درآینده باردیگر برضد پارس‌ها بشورند و موجبات نابودی خود را فراهم کنند. کوروش این پیشنهاد را از روی میل پذیرفت، خشم خود را تسکین داد و اظهار کرد که با عقیدهٔ کرزوس موافق است. پس یکی ازمادها را که مازارس[۲] نام داشت طلبید وباوامر کرد اقداماتی که کرزوس توصیه میکرد باطلاع مردم لیدی برساند و نیزفرمان داد تمام افراد دیگری که با لیدی‌ها درحمله به سارد شرکت کرده

۱ـ بطوریکه‌مطالب بند ۹۴ همین کتاب حاکی‌است، اهالی لیدی درگذشته باین امور علاقه‌ای‌خاص‌داشته‌اند.

۲ـ Mazarès

بودند اسیر کند وشخص پاکتیس را بهر قیمتی ممکن است زنـده در محضر او حاضر کند.

۱۵۷- کوروش این اوامر را درضمن راه صادر کرد وسپس براه خود بسوی سرزمین پارس ادامه داد. وقتی پاکتیس ازنزدیك شدن سپاهی که برای مقابله بااومیآمد اطلاع یافت دچاربیم وهراس شد وبه کیمه[۱] گریخت. مازارس ازاهل ماد قسمتی ازسپاه کوروش را که همراه داشت بسوی سارد راند وچون پاکتیس وهمراهان اورادر آنجا نیافت شروع باجرای اوامر کوروش درمورد لیدیها کرد. دراثر اجرای این اوامر طرز زندگی لیدی ها بکلی تغییر کرد. سپس مازارس فرستادگانی به کیمه اعزام کرد وامر کرد پاکتیس راباو تسلیم کنند. اهالی کیمه تصمیم گرفتند برای مشورت نسبت باین امر بهخداوند برانشید[۲] مراجعه کنند ونظر اورا بخواهند، زیرا در برانشید معبدی با هاتف از زمانهای قدیم موجود بود کـه عموم مردم ائولی ویونی را عادات چنین بود که بآن معبد برای مشورت مراجعه کنند. این محل درشمال شهر ملط بالاتر از بندر پانورموس[۳] قرار دارد.

۱۵۸- پس اهالی کیمه کسانی به برانشید فرستادند وسوأل کردند چـه رفتاری باید نسبت به پاکتیس در پیش گیرند تـا خداوندان را خوش آید. پاسخ هاتف باین سوأل این بود که پاکتیس را بـه پارسها باید تسلیم کنند. وقتی این جواب را به کیمه رساندند ومردم کیمه از مفاد آن مطلع شدند همه برای تسلیم پاکتیس آماده شدند. ولی در همان موقع کـه اکثر مردم شهر خود را برای این کار آمـاده میکرد یکی از اهالی کـه شخصیتی برجسته داشت وآریستودیکوس[۴] فرزند هراکلیئدس[۵] نامیده میشد همشهریان خود را ازاین اقدام بازداشت ونسبت

۱- Kymé

۲- Branchides - یکی ازشهرهای یونی باستان واقع درنزدیکی ملط که محل یکی ازهاتفهای معروف باستان بود.

۳- Panormos

٤- Aristodicos

٥- Héracleidès

بصحت گفتارفرستادگان تردید کرد و به اهالی کیمه توصیه کرد بهمان قسم که تا کنون رفتار کرده‌اند رفتار کنند تا فرستادگان دیگری که خود نیزاز آنها بود برای باردوم برای مشورت با خدایان دربارهٔ پاکتیس عزیمت کنند.

۱۵۹- وقتی‌این فرستادگان به برانشید رسیدند، آریستودیکوس که ازبین‌آنهابرای مشورت‌با خداوند انتخاب شده بود ازهاتف چنین‌پرسید: «ای پادشاه، پاکتیس ازاهل لیدی زاری کنان بما پناه‌آورده. اوازمرگ سخت ودشواری که پارس‌ها برای اودر نظردارند میگریزد. اکنون پارس‌ها اورا مطالبه میکنند وبه اهالی کیمه امر کرده‌اند اورا تسلیم کنند. ولی‌ما با اینکه ازقدرت پارس‌ها بیمنا کیم، تا کنون جرأت نکرده‌ایم پناهندهٔ خود را بآنها تسلیم کنیم ومنتظرهستیم که تو باصراحت تمام‌آنچه باید بکنیم برما فاش سازی.» این بود سؤالی که اوبرهاتف مطرح کرد. خداوندبار‌دیگرهمان پیشگوئی‌رانکرار کرد وتوصیه کردپاکتیس را بـه پارس هـا تسلیم کنند. دراین‌موقع آریستودیکوس عمداً چنین کرد: گرداگرد معبد به گردش پرداخت وگنجشک‌ها ودیگرانواع پرندگانی‌را که درمعبد لانه کرده بودند ازآشیانه‌های خود راند. و بطوریکه نقل میکنند، در موقعی که او باین‌کار مشغول بود، صدائی از اعماق معبد خارج شد وخطاب به آریستودیکوس چنین گفت: «ایکه ناپاك ترین‌مردمان، چگونه جرأت کردی چنین رفتار کنی؟ توپناهندگان معبد ما را میرانی!» آریستودیکوس دردم بـا خونسردی پاسخ داد: «ای پادشاه، تو که با پناهندگان خود چنین مساعدت میکنی، چگونه به اهالی کیمه امرمیدهی کـه پناهندهٔ خود را تسلیم کنند؟» خداوند نبونهٔخود پاسخ‌داد: «آری، من‌چنین‌امر میکنم، تا بجبران ناپاکی‌های خود زودترنابود شوید، چه دراینصورت دیگرازهاتف سؤال‌نخواهید کرد که‌آیا میتوان پناهنده‌ای را تسلیم کرد.»[۱]

۱- درینصورت معلوم میشود که اگر خدای معبدبرانشید ازلحاظ مشورت وقدرت غیبگوئی ضعیف بوده از پاسخ اواستنباط میشود که لااقل از حاضرجوابی و سخن سنجی بی‌بهره نبوده است.

۱۶۰- وقتی این سخنان برای مردم کیمه نقل شد و آنها از پاسخ هاتف مطلع شدند، چون نمیخواستند نه باتسلیم او خود را نابود کنند و نه با نگهداشتن او متحمل محاصره و حملهٔ پارس‌ها شوند، اورا به خارج از کشور خود به میتیلن[1] فرستادند. چون مازارس به اهالی میتیلن پیغام فرستاد وامر کرد پاکتیس را تسلیم کنند، آنها حاضر شدند پناهند را درمقابل مبلغی پول تسلیم کنند. من نمیتوانم بطور یقین مقدار این پول راتعیین کنم، زیرا معامله هرگز سرنگرفت. چه وقتی اهالی کیمه مطلع شدند که اهالی میتیلن برای تسلیم پاکتیس مشغول مذاکره هستند[2] یك کشتی به لسبوس فرستادند و پاکتیس را به جزیرهٔ کیوس منتقل کردند. درآنجا ساکنان جزیره اورا بزور ازمعبد آتنا پولیوکوس[3] بیرون کشیدند و به پارس‌ها تسلیم کردند و در مقابل، پارس‌ها نیز آتارنوس[4] را بآنها واگذار کردند. سرزمین آتارنوس درمیزی[5] مقابل جزیرهٔ لسبوس قراردارد[6]. بدین ترتیب پارس‌ها پاکتیس را تحویل گرفتند واورا سخت تحت نظرقرار دادند تا به کوروش تسلیم کنند. مدتها بعد ازاین واقعه، هیچیك ازساکنان کیوس درموقعی که قربانی به خداوندی اهداء میکردند دانه‌های جوی راکه محصول سرزمین آتارنوس بود طبق رسوم مذهبی برسرقربانی نمی‌افشاندند وبا گندمی که ازاین سرزمین میرسید شیرینی مقدس نمی‌پختند و استعمال تمام محصولات این ناحیه را برای امور

۱- میتیلن (Mytilène) نام قدیم جزیره لسبوس (Lesbos) ازمجمع‌الجزایر یونان واقع درجنوب این سرزمین.

۲- یعنی برای فروش اومشغول مذاکره با پارس‌ها شده‌بودند.

۳ آتنا (Athèna Poliouchos) یاآتنه Athénè الهه‌یونان باستان ومظهرفکرو اندیشه وحامی شهر آتن که دررم باستان مینرو (Minerve) نامیده میشد.

٤- Atarneus یکی ازنواحی میزی‌واقع درشمال غربی آسیای‌صغیر.

٥- میزی (Mysie) ناحیه‌ای‌بود درشمال غربی آسیای صغیر که مهم‌ترین شهرهای آن‌شهرمعروف تروآ (Troie) وشهر لامپساك(Lamsaque) بود که شارون (Charon) محقق معروف باستان درآنجا متولد شده بود.

٦- این منطقه بسیار حاصلخیز بود و یکی از مراکز تولید گندم محسوب میشد (کتاب ششم - بند۲٦).

مذهبی حرام میدانستند.

۱۶۱- پس از آنکه ساکنان کیوس پاکتیس‌را تسلیم کردند، مازارس به جنگ با کسانی رفت که بهمدستی او تابالوس را محاصره کرده بودند. ساکنان پرین[۱] را باسارت درآورد و باسربازان خوددرسراسردشت مآندر[۲] به دست‌اندازی وغارت پرداخت وهمین عمل را در مانیزی[۳] تکرار کرد و کمی بعد بمرضی درگذشت.

۱۶۲- بعد از مرگ مازارس، هارپاگ از اعماق آسیا بفرمانده‌ی جانشین اوشد. او نیزازنژاد ماد بود وهم اوبود که آستیاژ پادشاه ماد مائده‌ای کراهت‌آور برای او ترتیب‌داده بود واوبود که کوروش‌رادررسیدن‌به‌سلطنت کمك کرده بود. همینکه هارپاگ از طرف کوروش بسمت فرمانـده تعیین‌شد وبه سرزمین یونی رسید، شروع کرد به‌تسخیرشهرهای این‌ناحیه با انباشته کردن خاك وحفرخندق، بدین ترتیب که‌ابتداء ساکنان‌شهرهارانا گزیر میکرد بداخل‌حصارها پناه برند وسپس خاك زیادی در برابر حصار انباشته میکرد ودر پناه‌آن به حمله میپرداخت.

۱۶۳- نخستین شهریونی کـه مورد حمله قرار گرفت شهر فوسه بود. ساکنان این شهرنخستین یونانیانی هستند که بدریانوردی در دریاهای دور پرداخته‌اند. هم آنها هستند که خلیج آدریاتیك وسرزمین تیرنی[٤] وایبری[٥] وتارتسوس[٦] راکشف

۱- Priène

۲- مآندر(Méandre) که دراصطلاح‌امروزترکها مندرس‌نامیده‌میشودنام‌ناحیه‌ای ازآسیای صغیربودکه بوسیله رودی‌که بهمین نام خوانده میشدآبیاری میشد.

۳- مانیزی (Magnésie) یا مانیسا (Manisa) نام‌یکی ازشهرهای آسیای صغیردر عهدباستان‌است. جنگ‌مانیزی که درسال ۱۹۰قبل‌ازمیلادبین سیپیون‌آسیائی‌وآنیتوکوس سوم اتفاق افتاد درهمین محل بود.

٤- Tyrrhénie

٥- ایبری (Ibérie) نام‌یکی‌ازنواحی‌قدیم‌آسیا واقع درجنوب‌قفقازاست.اسپانیای قدیم را نیز بهمین‌نام میخوانده‌اند.

٦- سرزمین تارتسوس (Tartéssos) در نزدیکی جبل الطارق کـه مردمان قدیم«ستون‌های هراکلس» نام نهاده بودند درمنطقه‌کادیکس قرار داشت (کتاب چهارم - بند ۱۵۲).

کرده‌اند. آنها با کشتی‌های مدور بحرپیمائی نمیکردند، بلکه با کشتی‌های بزرگ وطویل باین کارمی‌پرداختند[1]. وقتی آنها به‌تارتسوس رسیدند با پادشاه این سرزمین که آرگانتونیوس[2] نام داشت طرح‌دوستی ریختند. این پادشاه مدت هشتاد سال‌در تارتسوس سلطنت کرد و جمعاً مدت صد و بیست سال زندگی کرد. اهالی فوسه بدرجه‌ای محبت این پادشاه را جلب کردند که ابتدا از آنها دعوت کرد سرزمین یونی را ترك گویند ودر کشوراو هرجا که مایل باشند مستقرشوند؛ وبعد چون آنها دراخذ تصمیم مردد بودند و از طرفی اخبار مربوط به پیشرفت پادشاه ماد[3] میرسید، بآنها پول داد تاشهرخود را باحصاری مستحکم کنند. اوپول زیادی به اهالی فوسه داد، زیرا طول محیط حصاراین شهر بچند ستاد میرسد وتمام‌آن از ازقطعاتی‌بزرگ‌ازسنگ بنا شده که بدقت برروی هم قرارداده‌اند.

۱۶۴ـ بدین‌ترتیب بود که اهالی‌فوسه موفق‌شدندحصارشهرخود رابنا کنند. هارپاگ سپاه خود را جلو راند و شهر را محاصره کرد ولی به اهالی اعلام کرد که اگر یکی‌ازبرج‌های حصاررا ویران کنند ویکی‌ازخانه‌های شهررا (بعنوان اطاعت به شاهنشاه)[4] تخصیص‌دهند اودست ازمحاصره خواهد کشید. اهالی‌فوسه که حاضر

۱ـ «کشتی‌های مدور» کشتی‌هائی بود که درعهدباستان برای حمل و نقل عادی و تجارت بکارمیرفت، وزن‌آنها زیاد ولی‌سرعت سیرآنها کم‌بود. برای دریاهای دوردست ولشگرکشی‌های‌نظامی معمولاً از کشتی‌های سریع‌السیر وسبك که‌به«کشتی‌های طویل» معروف بود استفاده میکردند.

۲ـ Arganthonios

۳ـ اصطلاح «پادشاه ماد» دراین مقام درست بکاربرده‌نشده، چه کوروش پادشاه ماد نبود ودراین زمان سروکارساکنان‌یونی با پارس‌ها بودنه بامادها. نکته دیگرآنکه اهالی‌فوسه ازموقعی‌ازپیشرفت پارس‌ها دچاروحشت شده‌بودند که شهرسارد سقوط‌کرده بود. و چون بین سقوط سارد و سقوط شهرآنها مدت‌کوتاهی فاصله شد، معلوم نیست چگونه دراین مدت‌کوتاه‌آرگانتونیوس ازراه دورازاین ماجرامطلع‌شده وچگونه مردم فوسه فرصت یافتند که دراین مدت‌کوتاه باکمك مالی اوحصاری گرد شهرخود بنا کنند.

٤ـ یادداشت خارج ازمتن که‌برای روشن شدن عبارت ازطرف مترجم‌اضافه شده. ویران کردن یك‌برج‌تأثیری‌دراستحکام‌حصارنداشت وکاملاآشکاراست که مقصودهارپاگ کاملاتشریفاتی بوده وخواسته‌است بااین‌عمل‌اطاعت وانقیاد اهالی‌فوسه رامحرز نشان‌دهد.

بقبول اسارت وبردگی نبودند پاسخ دادند که باید مدت یك روز باهم مشورت کنند و پس از آن پاسخ گویند وازهارپاگ تقاضا کردند درمدتی که آنها بمشورت مشغولند سپاه خود را از گرد حصار شهر دور کند. هارپاگ بآنها پاسخ داد که از نقشهٔ آنها بخوبی مطلع است وبااین حال بآنها اجازه میدهد که باهم به مشورت بپردازند. درمدتی که هارپاگ سپاه خود را از حصاردور کرده بود اهالی فوسه کشتی‌های طویل خود را بادبان زدند، زنان و فرزندان واثاثیه خود را درآنها نهادند ومجسمه‌های خدایان معابد ودیگر هدایا راباستثنای اشیاء برونزی ومرمری ونقاشی‌ها با خود به کشتی بردند. همینکه همه چیزرا در کشتی‌ها نهادند خود نیز برآنها سوارشدند وبسوی کیوس بادبان برافراشتند وشهر فوسه خالی وبی سکنه بدست پارس‌ها افتاد.

۱۶۵- اهالی فوسه کوشیدند جزایری که اوآنوس[۱] نام دارد وبه ساکنان کیوس متعلق بود ازاینها خریداری کنند ولی اهالی کیوس حاضر بفروش آن نشدند، زیرابیم داشتند مبادا این جزایر بصورت مرکز تجارتی درآید و تمرکز آن جزایر کار تجارت جزیرهٔ آنها را ازبین ببرد. پس اهالی فوسه بسوی کیرنوس[۲] شتافتند. بیست سال قبل آنها بتوصیهٔ هاتف یکی ازمعابد، یکی ازشهرهای این جزیره را که آلالیا[۳] نام داشت تملك کرده بودند. درموقعی که این وقایع روی میداد آرگانتونیوس مرده بود[۴]. درموقع حرکت، ابتدا به شهر فوسه نزدیك شدند ومحافظین پارسی را که ازطرف هارپاگ درآنجامراقبت میکردند وپادگان شهر راتشکیل میدادند

۱- جزایراوآنوس (Oinousse) بین جزیره کیوس وقارهٔ آسیا قرار داشت.

۲- کیرنوس (Kyrnos) همان کرس امروز است.

۳- شهر آلالیا (Alalia) که بعدها آلریا (Aléria) نامیده‌شد درساحل شرقی جزیره کرس امروز قرار داشت.

۴- آرگانتونیوس (Arganthonios) پادشاه تارتسوس بود که اهالی فوسه راقبل ازحمله پارس‌ها به سرزمین خود دعوت کرده بود.... (بند ۱۶۲ همین کتاب). اگردر این زمان که اهالی فوسه درجستجوی سرزمینی برای سکونت خود درردریاها سرگردان بودند آرگانتونیوس زندەبود بطوریقین اهالی فوسه دعوت اورا ازروی میل می‌پذیرفتند.

قتل عام کردند. سپس نفرین ولعنت ابدی به کسانی کردند که ازعزیمت صرفنظر کنند وباین هم اکتفا نکردند و قطعه بزرگی از آهن سرخ بدریا افکندند و سوگند یاد کردند که مادام که این قطعه آهن به سطح آب نیامده است به شهر فوسه مراجعت نکنند[1]. ولی هنگام حرکت بسوی کیرنوس، بیش‌ازنیمی‌ازاهالی فوسه دچارتأثروآندوهی شدید شدند وبفکرشهرو سرزمینی افتادند که سالها در آن زندگی کرده بودند وبآن خو گرفته بودند. پس‌برخلاف سوگندی که یاد کرده بودند باردیگربسوی‌شهرفوسه مراجعت کردند. آنها که به سوگند خود وفادارماندند از جزایراوآنوس شراع کشیدند وباعماق دریا وارد شدند.

۱۶۶- وقتی به کیرنوس رسیدند، مدت پنج سال با کسانی که قبل از آنها باین محل آمده بودند بطورمشترك زیستند ومعابدی بنا کردند. چون آنها به نواحی مجاوردستبرد میزدند ومردم این نواحی را غارت میکردند، مردم تیرنه[2] واهالی کارتاژ[3] با یکدیگر متحد شدند وهردودسته باشصت ناو باآنها بجنگ‌پرداختند. اهالی فوسه نیزبنوبهٔ خود کشتی‌های‌خود را که تعدادآن‌شصت بود مسلح کردند وباستقبال‌دشمن‌تا دریائی که به‌دریای ساردونی[4] معروف است شتافتند. درجنگ دریائی که بین‌دوطرف رویداد اهالی‌فوسه پیروزی ازنوع پیروزی کادمه[5] بدست آوردند. ازشصت ناوآنها چهل‌تای‌آن‌غرق‌شد وبیست ناودیگر که باقی بودبعلت صدماتی که به زره‌آنها وارد شده بود دیگر قابل استفاده نبود. پس‌اهالی فوسه‌به

۱ـ مقصود ازاین‌عمل این‌بود که‌هرگز باین شهرمراجعت نخواهندکرد زیرا بروی آب‌آمدن قطعه‌آهن غیرممکن بنظرمیرسد.

۲ـ مقصود اقوام اتروسك (Etrusques) است.

۳ـ اهالی‌کارتاژ درآن زمان‌تأسیسات‌تجارتی‌متعددی درکرس و ساردنی داشتند.

٤ـ (Sardonie)ـ مقصود دریای ساردنی امروزاست.

٥ـ (Cadmée)ـ یعنی پیروزی اهالی فوسه‌طوری‌بود که وضع آنها باوضع‌مغلوبین چندان تفاوت نداشت (اشاره بـه جنگ دو برادر از خاندان کادموس (Cadmos) بنام اتئوکل (Etéocle) وپولی‌نیس (Polynice) که هردودرضمن جنگ کشته شدند ومعلوم نشد کدامیك فتح کرده‌اند).

آلالیا مراجعت کردند و زنان وفرزندان خود را در کشتی نهادند و آنچه ازاموال خود میتوانستند باخود ببرند برداشتند و جزیرهٔ کیرنوس را ترك گفتند وبسوی رژیون[۱] بادبان برافراشتند .

۱۶۷- واما آن دسته ازاهالی فوسه که در کشتی های غرق شده بودند ، کارتاژی‌ها و اهالی تیرنه[۲] [آنها را بین خود تقسیم کردند . اهالی آژیلا[۳]] عدهٔ بیشتری بابت سهم خود بچنگ آوردند . اینها اسیران خود را بخارج شهر بردند و در آنجا سنگسار کردند . ازآن زمان ببعد هرکس از اهل آژیلا ازمحلی که اهالی فوسه را سنگسار کرده واجساد آنها رادرآنجا دفن کرده‌بودندمیگذشتند ، چه‌حیوانات باربربزرگ وچه انسان ، همه معلول ودست وپا شکسته میشدند و اعضاء واندام آنها تاب میخورد . چون اهالی آژیلا قصد کردند گناهی که مرتکب شده بودند جبران کنند کسانی به معبد دلف فرستادند . هاتف معبد بآنها امر کرد کاری را که هم امروز نیز به آن عادت دارند انجام دهند . مقصود اینست که هدایائی مجلل به قربانی‌شدگان‌اهداء میکنند وپس‌ازآن‌بافتخار آنها مسابقه‌های‌ورزشی واسب سواری ترتیب میدهند ، چنین بود سرنوشت این دسته ازمردم فوسه . آن دسته ازآنها که به رژیون پناهنده شده بودند ازآنجا نیزحرکت کردند ویکی از شهرهای سرزمین انوتری[۴] راکه امروز هیله[۵] نام دارد تصرف کردند . آنها

۱- (Rhégion) ناحیه‌ای که امروز رگجیو (Reggio) نامیده میشود ودرایالت کالابر (Calabre) ایتالیای امروزقرار دارد .

۲- دراینجا متن تاریخ هردوت ناقص است وبنظرمیرسد که جمله‌ای ازآن افتاده عبارتی که بین دو ابرونقل شده درمتن هردوت موجود نیست ومتن آنرا دانشمندی بنام شتین (Stein) ازآنچه قبل وبعد از عبارت اصلی گفته شده استخراج کرده واستنادآن به هردوت صحیح نیست (رجوع شود به یادداشت بند ۱۶۷ ازکتاب اول هردوت ، ترجمه لوگراند (Legrand) ، چاپ پاریس - ۱۹۴۶) .

۳- آژیلا (Agylla) همان شهری است که بعدها کائر (Caere) نامیده‌شد ویکی‌از پایتختهای قوم اتروسك بود .

۴- انوتری (Oenotrie) قسمت جنوبی ایتالیا شامل نواحی بروتیوم (Bruttium) ولوکانی (Lucanie) امروز .

۵- هیله (Hyélé) شهری که امروز ولیا (Vélia) نامیده‌میشود و درناحیه لوکانی واقع‌درایتالیا قراردارد.

وقتی دراین شهرمستقر شدند که یکی‌ازاهالی پوزئیدون[1] بآنها اطلاع داد که مقصود هاتف از کرنوس این بوده است که معبدی بافتخار قهرمانی که بهمین نام خوانده میشود بنا کنند وقصداواین‌بوده است که‌آنها مهاجرنشینی‌درآن جزیره تأسیس کنند[2]. چنین بود سرنوشت شهرفوسه واقع دریونی .

۱۶۸- اهالی تئوس[3] نیزرفتاری نظیر اهالی فوسه درپیش گرفتند . وقتی هارپاگ در پناه تل‌های خاك وخاك برداری حصاراین شهررا تسخیر کرد، تمام اهالی شهردر کشتی‌های خود نشستند وازراه دریا بسوی تراس عزیمت کردند و درآنجا شهر آبدر[4] را تصرف کردند . قبل‌ازآنها نیزتیمزیوس[5] ازاهل کلازومن[6] آنرا تصرف کرده بود ولی‌نتوانسته‌بود ازآن متنفع‌شود واهالی‌تراس‌اورا ازآنجا رانده‌بودند. اکنون اهالی‌تئوس که درآبدرسکونت دارند اورا مانند یکی‌از نیمه خدایان پرستش میکنند .

۱۶۹- اهالی فوسه وتئوس تنها کسانی ازاهالی یونی‌بودند که بجای تحمل اسارت و بردگی ازوطن خود مهاجرت کردند . باستثنای اهالی ملط ، بقیه مردم یونی مانندآنها که مهاجرت کردند با هارپاگ بجنگ پرداختند وچون بخاطروطن می‌جنگیدند ازخود ابراز شجاعت وشهامت کردند . ولی چون مغلوب شدند و شهرهای‌آنهاتسخیرشد، هریك درشهرخودماندند وازاوامری که بآنها داده میشد اطاعت کردند . واما اهالی ملط ، همانطور که قبلاً ذکر کردم‌چون بقید سوگند با شخص کوروش قراردادی‌منعقد کرده‌بودند از آرامش بهره‌مندبودند . بدین

۱ـ شهر پوزئیدون (Poseidonia) امروز پاستوم (Paestum) نامیده میشود و در ناحیه‌لوکانی واقع‌درایتالیا قرار دارد.

۲ـ کیرنوس‌نام جزیره کرس امروز بود. یکی‌از نیمه‌خدایان باستان (فرزندهراکلس) نیزبهمین نام خوانده میشد .

۳ـ Téos

۴ـ آبدر (Abdère) ازبنادرناحیه تراس درساحل دریای اژه ودرکنارمصب رود نستوس (Nestus) .

۵ـ Timèsios

۶ـ کلازومن(Clazomène) یکی ازشهرهای باستان آسیای صغیردرناحیه‌یونی بود که امروز وورلا (vourla)نامدارد.

ترتیب بود که سرزمین یونی برای باردوم به اسارت واطاعت درآمد . وقتی هارپاگ یونی های ساکن سواحل آسیا را مطیع کرد ، یونی های ساکن جزایر که از پیش‌آمد این وقایع بیمناك شده بودند شخصاً اطاعت کوروش را گردن نهادند .

۱۷۰- اهالی یونی، باوجود مصائبی که متحمل شده بودند درپانیونیوم[۱] اجتماع کردند ودراین اجتماع، بطوریکه نقل میکنند بیاس[۲] از اهل پرین[۳] توصیه‌ای سود بخش بآنها کرد که اگر از آن پیروی کرده بودند ممکن بود ازسعادتمندترین مردمان یونان شوند . اوبآنها توصیه کرد که نیروی دریائی مشترکی تأسیس کنند وباآن به ساردنی روند ودر آنجا شهرواحدی بنام پانیونیوم تأسیس کنند. چه بدین ترتیب یونی‌ها ازاسارت نجات مییابند ودربزرگترین جزیره ازجزایرموجود زندگانی سعادتمندی آغازمیکنند وبرمردم دیگرحکومت خواهند کرد[۴]. درحالیکه اگر درسرزمین یونی باقی بمانند امیدی نیست که درآینده آزاد شوند . این بود توصیهٔ بیاس ازاهل پرین بعد از مصیبت بزرگی که براهالی یونی وارد شد .قبل ازپیش‌آمد این بلیه، تالس ملطی[۵] نیز که ازنژاد فینیقی بود[۶] نظریه‌ای بهمین خوبی اظهار

۱ــ پانیونیوم (Panionium) یاپانیونیون (Panionion) نام مجلس متحده شهرهای دوازده گاه یونی درعصر باستان است که در بلندی کوه میکال (Mycale) دربرابر جزیره ساموس (Samos) بنا شده بود .

۲ــ بیاس (Bias) یکی ازهفت تن عقلاء ودانشمندان افسانه‌ای یونان باستان است که درحدود سال ۵۷۰ قبل از میلاد درشهرپرین (Priène) متولد وبعدها یکی از بزرگترین مقنین ووکلای یونان شد. معروف است که او باهالی یونی توصیه کرد که ازسرزمین خود بگریزند وحاضر بقبول یوغ اسارت پارس‌ها نشوند .

۳ــ پرین (Priène) یکی از دوازده شهرمتحد یونی واقع درساحل آسیای صغیردر نزدیکی کوه میکال ودرشمال غربی مصب رود مآندر .

۴ــ مقصود مؤلف از «مردم دیگر» مردمان وحشی ساردنی ونواحی مجاورآنست .

۵ــ تالس (Thalès) ازاهل ملط معروف به تالس ملطی یکی ازفلاسفه معروف یونان درقرن شش قبل از میلاد است که مؤسس مکتب معروف یونی شناخته شده . وی یکی از بزرگترین منجمین و ریاضی دانان عهد باستان محسوب بود و ابتکار کشف بسیاری از مسائل نجومی وریاضی را باو نسبت میدهند .

۶ــ پلوتارك در کتابی که تحت عنوان «خبث طینت هردوت» نوشته (بند۲۵) چنین

کرده بود. او به مردم یونی توصیه میکرد که برای خود یك شورای مشترك تأسیس کنند و چون شهر تئوس در مرکز سرزمین یونی قرار دارد مقر این شورا نیز همین شهر باشد. و این امر لطمه‌ای به طرز ادارهٔ دیگر شهرها نمیزند و شهرهای دیگر مانند شهرهائی مستقل اداره میشدند. این بود نظریه‌هائی که بیاس و تالس برای مردم یونی بیان کردند.

۱۷۱ـ هارپاگ بعد از مطیع کردن مردمان یونی بجنگ با اهالی کاری[۱] و کنی[۲] و لیسی[۳] پرداخت و در این جنگ جمعی از اهالی یونی و ائولی را با خود برد. از اقوامی که نام بردم، کاری‌ها از جزایر به قاره آسیا آمده‌اند. درعهد باستان که آنها رعیت مینوس[۴] بودند و للژ[۵] نام داشتند درجزایر زندگی میکردند و از قدیم‌ترین ایام تا حدی که اطلاعات شفاهی من اجازهٔ قضاوت میدهد هیچ نوع مالیاتی نمی‌پرداختند.

وانمود کرده که هرودوت این توضیح اضافی را دربارهٔ نژاد تالس ازروی سوءنیت اضافه کرده ومقصود او آن بوده است که یکی ازعقلا وپیران یونان را به قومی دیگر نسبت دهد. آنچه مسلم است تالس متعلق به خانواده‌ای بود که مانند دیگرخانواده‌هائی که از بئوسی (Béotie) به ملط مهاجرت کرده بودند اصل ومنشاء آنها ازکادمه بوده.

۱ـ کاری (Carie) یکی ازنواحی قدیم آسیای صغیرواقع درقسمت جنوب غربی این کشور. ازشمال محدودبود به کشورلیدی، ازمشرق به فریژی ولیسی (Lycie) وازجنوب و مغرب به دریای اژه. زبان اقوام کاری نوعی یونانی دست وپا شکسته بود واین اقوام که درقدیم للژ(Lelege) نامیده میشدند به پادشاهان خود علاقه‌ای فراوان داشتند وحتی در زمان ساتراپهای پارسی آنها را حفظ کردند.

۲ـ Caunie

۳ـ لیسی (Lycie) نام یکی ازایالات قدیم آسیای صغیراست که درقسمت جنوب غربی این کشوردرساحل دریای مدیترانه ودریای اژه و درمجاورت ناحیه کاری (Carie) قرار داشت. رودگزانتوس (Xanthus) آنرا آبیاری میکند وسلسله جبال تروس ازآن میگذرد. درباره اقوام لیسی رجوع شودبه بند۱۷۳ همین کتاب.

٤ـ مینوس (Minos) پادشاه افسانه‌ای اقوام کاری وفرزند ژوپیتر واروپ(Européé) که در ۱۳۰۰ قبل‌ازمیلاد بر اقوام کاری بسلطنت رسید. معروف است که وی دردادگاه عدل الهی بصورت قاضی جلوس خواهد کرد.

۵ـ Lélège

ولی هربار که مینوس تقاضای کمك میکرد آنها عده‌ای برای کار کردن در کشتی‌های او روانه میکردند. و چون مینوس براراضی وسیعی حکومت میکرد و در جنگها غالباً موفق بود، مردم کاری نیزدراین زمان بین دیگراقوام بیش‌از همه شهرت داشتند. سه اختراع به مردم کاری نسبت داده‌اند که یونانیان نیزاز آنها تقلید کرده‌اند: کاری‌ها نخستین کسانی‌هستند که گذاردن‌جقه پررا برروی کلاه آهنین بدیگران آموختند وبرروی سپرها علائم ومشخصات خود را حك کردند وازداخل به سپرهای خود تسمه‌هائی نصب کردند[1]. در گذشته کسانی که عادت باستعمال سپرداشتند آنرا بدون تسمه بکارمیبردند وبه نواری ازچرم که از روی گردن و کتف چپ آنها میگذشت میآویختند[2]. مدتها بعد، یونی‌ها و دری‌ها مردمان کاری را ازجزایر راندند وآنها ناگزیر به قارهٔ آسیا قدم گذاردند. اهالی کرت تاریخ قوم کاری را بترتیبی که گفته شد نقل میکنند، ولی کاری‌هادراین گفته باآنها موافق نمی‌باشند وشخصاً عقیده دارند که یکی‌ازاقوام بومی قارهٔ آسیا میباشند وپیوسته بهمین‌نام که امروزخوانده میشوند نامیده میشده‌اند. دلیل آنها وجود یك معبدباستانی زوس کاریوس[3] در میلاسا[4] است.دراین‌معبد اهالی‌میزی[5] ولیدی‌بعنوان وابستگان قوم کاری‌حق‌دخول دارند. و کاری‌ها معتقدند که‌لیدوس[6]

۱ـ این تسمه‌ها بمنزله دستهٔ سپربود و سربازان معمولا دست خود را درآن قرار میدادند وبکمك‌آن سپررا به بازوی‌خود میآویختند.

۲ـ باین‌ترتیب سپر برروی‌بازوی راست قرارمیگرفت واین‌قیافه عین‌تصویری‌است که ازخدایان وقهرمانان هومر برای ما باقی‌مانده است.

۳ـ Zeus Carieus

۴ـ میلاسا (Mylassa) یکی‌ازشهرهای ناحیه کاری باستان است در ۱۶ کیلومتری ساحل‌دریای مدیترانه که امروز ملاسو(Melasso) نام دارد.

۵ـمیزی (Mysie) یکی‌از نواحی‌آسیای صغیر باستان است واقع درمشرق‌بغازها که کوه معروف المپ (Olympe) درآن واقع‌شده بود. از شهرهای معروف آن لامپساك (Lampsaque) وتروآ(Troie) وپرگام (Pergame) است که درجنگهای معروف تروآ نقش مهمی بعهده داشتند.

۶ـ Lydos

ومیزوس[۱] برادران کار[۲] بوده‌اند وبهمین‌جهت است که این‌دوقوم‌به معبد راه دارند، درحالیکه دیگراقوام که از نژادی دیگرهستند ، با اینکه زبان‌آنها همان زبان قوم‌کاری است به معبد راه ندارند .

۱۷۲- اقوام کنی[۳] بنظرمن بومی‌هستند ولی‌خودآنها عقیده دارند که دراصل ساکن کرت[۴] بوده‌اند . ازحیث زبان‌آنها تحت تأثیر اقوام‌کاری میباشند وشاید هم اقوام کاری‌ازاین حیث تحت‌نفوذآنهابوده‌اند (این‌نکته‌ایست که من‌نمیتوانم بااطمینان کامل دربارهٔ‌آن اظهارنظر کنم) . ولی‌آنها عادات ورسومی کاملاً مغایربا عادات و رسوم اقوام دیگروبخصوص اقوام‌کاری دارند . مردان و زنان و کودکانی که باهم دوست و هم سن هستند برای میگساری گرد هم جمع میشوند واین عمل درنظر آنها عملی‌خوب وشریف است . زمانی آنها معابدی برای خدایان خارجی برپا کردند ، ولی‌مدتی‌بعد تغییرعقیده دادند وتصمیم گرفتند فقط خدایان پدران‌خود را پرستش کنند . پس‌تمام افراد ذکور کنی که بسن‌بلوغ‌رسیده بودند سلاح‌خود را برداشتند ودر حالیکه برای راندن خدایان خارجی هوا را باتیرنشانه میزدند دسته جمعی‌تا سرحدات‌کالیندا[۵] پیش رفتند . چنین بود طرز زندگی‌آنها .

۱۷۳- و اما اقوام لیسی در عهد باستان در کرت سکونت داشتند . چه در زمان های بسیار کهن‌سراسراین‌جزیره دردست‌اقوام وحشی‌بود. پسران‌اروپه[۶] که سارپدون[۷]

۱- Mysos

۲- Car

۳- Caunie

۴- Créte

۵- کالیندا (Calynda) یکی‌از شهرهای کاری‌که حدودآن به لیسی منتهی‌میشد .

۶- اروپه (Europé) دختر آژنور(Agénor) که بشکل گاومیش‌درآمده‌بودوژوپیتر وی را ربود و به سرزمینی منتقل کرد که بنام او بعدها اروپا نامیده شد . اروپه مادر مینوس معروف بود (یاداشت بند۱۷۱همین‌کتاب) .

۷- سارپدون (Sarpédon) پسرژوپیتر واوروپه که برسرسلطنت‌لیدی بابرادرخود مینوس بجنگ پرداخت ومغلوب شد .

ومینوس[۱] نام داشتند در کرت برسر سلطنت باهم جنگیدند. مینوس که دراین جنگ فاتح شد سارپدون وطرفدارانش را ازجزیره بیرون کرد. همینکه آنهااز کشورخود رانده شدند به‌آسیا رفتند ودر نقطه‌ای بنام میلیاد[۲] سکونت کردند. سرزمینی که امروز لیسی‌ها درآن سکونت دارند، درقدیم میلیاد نام داشت و ساکنان میلیاد درآن زمان سولیم[۳] نامیده میشدند. مادام که سارپدون برآنها حکومت میکرد همان نامی راکه باخودآورده بودند برخود نهادند واین همان اسمی است که امروزهم لیسی‌ها را اقوام مجاوربهمین نام ترمیل[۴] میخوانند. ولی بعدازآنکه‌لیکوس[۵] فرزند پاندیون[۶] نیزبوسیلهٔ برادرش اژوس[۷] رانده‌شد وازآتن به ترمیل‌نزد سارپدون‌آمد، این قوم کم کم بنام لیکوس‌به لیسی‌معروف شد. بعضی ازعادات ورسوم‌آنها شبیه‌عادات ورسوم‌اهالی کرت است وبعضی دیگرشبیه عادات ورسوم اهالی کاری. یکی‌از عادات آنها که مخصوص خودآنهاست وازاین حیث باهیچیک‌ازدیگر اقوام مشابهت‌ندارد اینست که‌آنهاخود رابنام مادرخودمیخوانند نه بنام پدر. اگر یکی از آنها نسب یکی از همسایگان خود را بپرسد، همسایه شجره‌نسب مادری‌خود را شرح‌میدهد واجداد اناث مادری رامیشمارد. اگریکی از زنان باغلامی ازدواج کند، اطفال آنها ازنژادی خوب محسوب میشوند، ولی اگریکی ازمردمان، حتی اگرسردسته‌آنها باشد زنی‌خارجی یا غیرشرعی برای خود انتخاب کند، اطفال آنها ازحقوق مدنی محروم خواهند بود.

۱۷۴- هارپاگ کاری ها را بدون اینکه مقاومتی شایان توجه ازخود نشان دهند

۱- دربارهٔ مینوس (Minos) رجوع شود به یادداشت بند ۱۷۱ همین کتاب

۲- میلیاد (Myliade) یکی از نواحی باستان آسیای صغیرواقع بین ناحیه لیسی و پامفیلی (Pamphilie) وفریژی.

۳- Solimes

۴- Termiles

۵- Lichos

۶- پاندیون (Pandion) پادشاه باستانی آتن که درقرن سیزده قبل‌ازمیلاد بوسیله بعضی‌ازاقوام خودی‌ازآتن‌رانده شد وپس‌ازمدتی‌سر گردانی‌باردیگر بسلطنت‌آتن رسید.

۷- Aigeus

باسارت وبردگی در آورد . غیر از کاری‌ها دیگر اقوام یونانی کـه در این ناحیه سکونت داشتند شجاعتی از خود نشان ندادند . یکی از این اقوام ساکنان کنید[۱] هستند که از مهاجرین لاکدمون میباشند. سرزمینی که آنها در آنجا سکونت دارند بدنبال کرسونز[۲] از بی‌باسوس[۳] در دریا پیش‌رفته (وهمانست که تریوپیون[۴] مینامند). سراسر این ناحیه باستثنای قسمت کوچکی از آن از آب محصوراست ؛ از شمال به خلیج سرامیك[۵] واز جنوب بدریای کیمه[۶] واقع در رودس[۷] محدود است . هنگامی کـه هارپاگ به تسخیر سرزمین یونی مشغول بود ، اهالی کنید در این محوطه کوچك که طول آن درحدود پنج ستاد[۸] است بحفر مجرائی پرداختند تا کشور خودرا بصورت جزیره‌ای درآورند . در حقیت تمام خاك آنها در زیر این مجرا قرار میگرفت . زیرا تنگه‌ای که درمحل آن بحفر مجرا مشغول شدند درنقطه‌ای قرار داشت که خاك کنید در آن نقطه به قاره متصل میشد. اهالی کنید جمعی کثیر بانجام این مهم گماشتند ولی چون درضمن کار حوادثی برای کارگران روی میداد وخورده‌

۱ـ کنید (Cnide) یکی از شهرهای ناحیه کاری واقع درآسیای صغیرقدیم درمنتهی الیه شبه جزیره و دماغه تریوپیوم (Triopium) که شهرت آن بیشتر بعلت آن بود که کتزیاس (Ctésias) مورخ معروف یونان باستان درآن شهر تولد یافته بود و بعلاوه معبد معروفی از الهه ونوس درآن وجود داشت .

۲ـ کرسونز (Chersonèse) شبه جزیره‌ای بود که امروز گالیپولی (Galliopoli) نام دارد ودر کنار بغازها قرارداشت .

۳ـ بی‌باسوس (Bybassos) یکی از شهرهای کاری بود که بعلت موقعیت جغرافیائی خود بصورت شبه‌جزیره بود . سرزمین کنید درطرف مغرب این شبه جزیره قرار داشت .

٤ـ در بند ۱۱٤ ذکری از تریوپیون (Triopion) شده است . درحقیقت تریوپیون قسمت برجسته این سرزمین بوده است نه تمام‌آن .

۵ ـ خلیج سرامیك (Céramique) که امروز ستانکو (Stanco) نامیده میشود در ساحل کاری ودر کناردریای اژه قرار داشت .

٦ـ کیمه (Cymé) یا کوم (Cume) نام خلیجی بود درساحل آسیای صغیر که امروز ساندارلی (Sandarli) نام دارد .

۷ـ (Rhodes)

۸ـ ستاد (Stade) واحد طول دریونان باستان وبرابر با ۱۷۷ متر و ٦ سانتیمتر (رجوع شود به یادداشت مقدمه درباره اوزان و مقادیر دریونان باستان)

سنگهائی کـه جهش میکرد تمام اندام آنها و بخصوص چشمان آنان را مجروح میکرد واین حوادث ازحدود عادی بیشتر اتفاق میافتاد وبنظر میآمد که خداوندان دراین کارمداخله دارند کسانی به‌دلف فرستادند تا دربارهٔ این موانع باهاتف مشورت کنند . بطوریکه اهالی کنید خود نقل میکنند هاتف معبد با شعری سه بندی[۱] بآنها چنین پاسخ داده‌بود :

«تنگه را مستحکم نکنید و در آنجا بحفاری نپردازید ، »
«اگرخداوند زوس مایل بود ، »
«خود کشور شما را بصورت جزیره‌ای میساخت . »

بعد ازاین جواب هاتف، اهالی کنید ازادامهٔ حفرمجرا خودداری کردند ووقتی هارپاگ با سپاهیان خود رسید بدون جنگ تسلیم شدند .

۱۷۵- بالاترازهالیکارناس، دراعماق خشکی اقوام پداژی[۲] سکونت داشتند . هربار که برای اینها یا همسایگانشان حادثه‌ای ناگوار درپیش باشد برچهرهٔ زنی که کاهنه معبدآتنا است ریشی طویل میروید واین واقعه تاکنون سه بار برای آنها اتفاق افتاده است . از ساکنان سرزمین کاری اینها تنها کسانی بودند که مدتی دربرابر هارپاگ مقاومت ورزیدند وبا مستحکم کردن کوهی که لیده[۳] نام‌داشت مشکلاتی برای او ایجاد کردند ، ولی سرانجام ازآنجا رانده شدند .

۱۷۶- وقتی هارپاگ سپاه خود را در دشت گزانتوس[٤] پیش راند ، اهالی لیسی برای جنگ و مقابلهٔ بـا اوشتافتند ودرجنگی کـه روی داد مشتی ازاین مردمان در برابرجمعی کثیرشجاعتی شایسته تحسین از خود نشان دادند . ولـی‌چون مغلوب شدند بداخل شهرپناه بردند وزنان و فرزندان واموال وخدمتگذاران خود را در

۱- پاسخ‌هاتف بصورت‌شعری سه‌بندی‌تاحدی غیرعادی است، چه معمولاهاتف معابد باستان‌همیشه‌پاسخ‌خودرا بصورت شعری شش‌بندی بیان‌میکردند . شاید علت‌اینکه‌هردوت مطلب را ازقول اهالی کنید نقل میکند همینست کـه نسبت بصحت این گفتارتردید دارد .

۲- Pédasie

۳- Lidé

٤- گزانتوس(Xanthos) هم نام رودی‌بود وهم‌نام بزرگترین شهرسرزمین لیسی.

قلعه شهر گرد آوردند و آتش بر آن نهادند وسراپای آنرا سوزاندند. بعدازانجام این عمل، سوگندی موحش یاد کردند و سپس به حمله پرداختند وهمه درحال جنگ کشته شدند. اهالی کنونی گزانتوس که همه مدعی هستند ازنژاد لیسی میباشند، باستثنای هشتاد خانواده بقیه ازمهاجرین هستند. این هستاد خانواده درموقعی که این حادثه اتفاق میافتاد در شهرنبودند و بهمین جهت زنده ماندند. این بود چگونگی تسخیر گزانتوس بدست هارپاگ. او ناحیهٔ کونوس[1] را نیزدر شرایطی مشابه تسخیر کرد، زیرا کنی‌ها ازبسیاری لحاظ ازلیسی‌ها تقلید کردند.

۱۷۷ـ هنگامی که هارپاگ به غارت نواحی آسیای صغیر مشغول بود، کوروش نیز به تسخیر آسیای اصلی سرگرم بود. وی تمام اقوام را مطیع خود کرد وحتی یکی ازآنها را معاف نداشت. ما ازذکر اسامی عدهٔ زیادی ازاین اقوام خودداری میکنیم وفقط ازآنهائی نام میبریم که بیش از دیگران برای او مشکلات ایجاد کردند و ازاین حیث بیشتر شایسته میباشند که ازآنها سخن گوئیم.

۱ـ کونوس (Caunos) یا کونوس (Caunus) یکی از نواحی آسیای صغیر باستان است که دربرابر جزیره رودس قرار داشت.

بابل

۱۷۸- وقتی کوروش سراسر قاره[1] را باطاعت خود درآورد، به جنگ با آشوری ها پرداخت. در آشور[2]، بدون تردید عدهٔ زیادی شهرهای مهم وجود دارد، ولی ازهمه معروفتر واز همه مستحکم‌تر شهر بابل است که از زمان ویران شدن نینوا مقر حکومت پادشاهی است[3]. اینك مختصری در بارهٔ چگونگی این شهر: این شهر که در دشتی وسیع واقع شده چهار گوش است و هر ضلع آن یکصد وبیست ستاد طول دارد واز این قرار محیط شهر جمعاً چهارصد و هشتاد ستاد طول دارد[4]. شهر بابل که چنین عظمت و وسعت داشت، از حیث زیبائی و تناسب بنا با هیچیك ازشهرهائی که ما می‌شناسیم قابل قیاس نبود. گرداگرد آن خندقی عمیق وپهن مملو از آب قرار دارد. پس از آن، دیواری است که

۱- در این عبارت مقصود هردوت از «قاره» همان آسیای صغیراست.

۲- در نظر هرودت آشور شامل بابل نیز بود، چه بطوریکه میدانیم فتح این قسمت ازآسیای قدیم بوسیله کوروش بعنوان فتح بابل معروف است نه فتح آشور، بعلاوه آشور دراین زمان درحقیت وجود خارجی نداشت

۳- از این طرز بیان هردوت چنین‌استنباط میشود که پس ویران شدن نینواهمان پادشاهانی که درآن زمان سلطنت میکردند مقر حکومت خودرا به بابل منتقل کردند، درحالیکه چنین نیست وپس ازسقوط نینوا که درسال ۶۱۲ قبل‌ازمیلاد اتفاق افتادآخرین پادشاه آشور به حران (Harran) پناهنده شد. بابل خیلی‌قبل ازاین زمان خودرا ازقید اطاعت‌آشوریها کرده بود. نبوپالاسار (Nabopalassar) که خوددرادراین شهر پادشاه خوانده متحد سیاکزار بود.

٤- ستاد (Stade) واحد طول دریونان‌باستان و برابر ۱۷۷ مترو۶ سانتیمتر. لازم بتوضیح است که این اندازه ها تاحدی اغراق آمیز بنظر میرسد. (رجوع شود به یاد- داشت خارج ازمتن در بارهٔ اوزان ومقادیر دریونان باستان)

پنجاه آرنج[1] شاهی عرض ودویست آرنج شاهی ارتفاع دارد[2]. آرنج شاهی باندازه سه انگشت از آرنج معمولی بلند تر است.

۱۷۹- بر آنچه گفته شد باید اضافه کنم خاکی که ازاین خندق بدست آمده بوده بچه مصرف رسید ودیوارچگونه ساخته شد. بتدریج که حفر خندق ادامه داشت خاکی که از آن بدست میآمد به خشت مبدل میکردند ووقتی عده نسبتاً زیادی خشت آماده شد آنهارا در کوره پختند وسپس بامخلوطی از آهك وقیر گرم بین هر سی ردیف آجر قشری از نی قرار دادند و بهمین ترتیب ابتدا جدار خندق وسپس حصار شهر را بنا کردند[3]. در بالای این حصار ودر لبه‌های آن بناهائی که شامل یك مخفظه بود ساختند، بقسمی که هریك از آنها درمقابل دیگری قرار میگرفت. فاصله ای که بین این بنا ها آزاد میماند بقدری بود که یك گردونه چهار اسبی بآسانی میتوانست ازروی آن عبور کند. در حصار شهر جمعاً یکصددروازه موجوداست که تمام آن حتی سر درآن ازبرونز ساخته شده. شهر دیگری نیز هست که ایس[4] نامیده میشود وبفاصلهٔ هشت روز راه ازبابل قرار دارد. ودرآنجا رودخانه‌ایست که آنهم ایس نامیده میشود وچندان اهمیت نداردو آبش بشط فرات وارد میشود. درسرچشمه این رودآب با دانه های زیادی

---

۱ - آرنج واحد طول در یونان باستان و برابر ٤٤٤ میلیمتر (رجوع شود به یادداشت مقدمه دربارهٔ اوزان ومقادیر در یونان باستان)

۲ - حصاری که هردوت توصیف آنرا میکند همان حصار معروف بخت النصر است که از از دو دیوار موازی تشکیل میشد. دیوار اول دوقشر داشت وبین دو دیوار اصلی سطحه ای ازخاك قرار داشت. ضخامت کلی این حصار به سی متر میرسید.

۳ - تمام حصار شهر بابل ازآجر پخته نبود وفقط پوشش خارجی آنرا که ازخارج دیده میشد با آجر ساخته بودند وداخل آن از خشت خام بود. دربقایای دیوارهای شهر بابل هنوز جای نی‌هائی درقیر باقی است. بطور کلی قشری که ازنی بین آجرها قرار میدادند ازآنچه هردوت نقل میکند فاصله‌ای نزدیك تر داشته وظاهراً فاصله هرقشر آن بین ٥ تا ١٣ ردیف آجر بوده است.

٤- ایس (Is) یکی از شهرهای بابل قدیم است واقع درساحل رود فرات که در ازمنه قدیم منبع استخراج قیر بوده است.

ازقیر از زمین خارج میشود. قیر لازم برای ساختن حصار شهربابل را از همین محل بدست آورده‌اند .

۱۸۰- چنین بود وضع حصار شهر بابل . رودی که فرات نام دارد واز کشورارمنستان سرچشمه میگیرد این حصاررا از میان دو نیم کرده است . فرات رودی‌است بزرگ وعمیق که باجریانی سریع به دریای اریتره[۱] میریزد. جناحین دیوارحصار ازهرطرف تارود پیش میرود[۲] وباآن زاویه ای تشکیل میدهد[۳] و ازاین نقطه ببعد درطول هریك از دوساحل رود دیواری بدون قیر ازآجر پخته قرار دارد . شهر ازخانه های سه طبقه و چهار طبقه ساخته شده . کوچه های افقی[٤] که به رود منتهی میشوند راست و مستقیم اند . در برابر هر یك از کوچه ها ، درقسمتی که بدیوار حاشیه رود منتهی میشد دریچه های مخفی بتعداد کوچه ها موجود بود . این دریچه ها نیز از برونز بود و از طریق آنها از داخل شهر به کنار رود میرفتند .

۱۸۱- حصاری که من توصیف آنرا کردم درحقیقت زره شهر محسوب میشود . در داخل آن حصاری دیگر موجود است که از حصار اول ضعیف تر نیست ولی از

۱- دریای اریتره (Erythrée) نامی‌است که‌مردم باستان به‌اقیانوس هندودریاهای منشعب ازآن داده اند وبنابراین شامل خلیج فارس امروز نیز میشود .

۲- بطوریکه گفته هردوت حاکی است ، حصار بخت النصر که تنها حصاریست ازبابل که تاکنون ما از وجود آن مطلع هستیم در شرق وغرب فرات ادامه مییافت . در حالیکه امروز فقط آثاری ازآن درقسمت شرقی رود باقی است .

۳- رجوع شود به تفسیر خارج ازمتن .

٤- مقصود از کوچه های افقی کوچه هائی است که در امتداد هم بجانب رود فرات میرفتند .

آن باریك تراست[۱]. ودر هریك ازدوقسمت شهر ناحیه متمرکز مستحکمی وجود داشت که دریکی از آنها مقر شاهی باحصاری بلند ومستحکم ساخته شده بود و دردیگری بارگاه زوس بلوس[۲] که درهای آن ازبرونز بودبناشده بود. این بارگاه که درزمان حیات من هنوز وجودداشت بشکل چهارضلعی است که هرضلع آن دو ستاد[۳] طول دارد. در معبد برجی یك پارچه ساخته شده که طول وعرض آن یك ستاد است[۴]. برروی این برج، برج دیگریست وبرروی برج دوم نیز برج دیگری قراردارد وبهمین ترتیب هشت برج برروی هم موجود است. پلکان نرده داری که درخارج آن ساخته شده بشکل مارپیچ گردتمام برج ها بالا میرود. تقریباً در وسط آن، محوطه ایست که صندلی هائی برای استراحت در آن نهاده اندتا کسانی که بالامیروند برروی آن بنشینند ورفع خستگی کنند. درآخرین برج، معبد بزرگی قرار دارد ودرداخل آن معبد بستری بزرك با لحاف های زیبا نهاده اند ودر کنار آن میزی از طلا قرار دارد. دراین محل هیچ مجسمه ای از خدایان یافت نمیشود وبطوریکه کلدانیان مدعی هستند وآنها از کاهنان این معبد میباشند هیچ موجود بشری حق ندارد شب رادرآن معبد بسر برد باستثنای تنها زنی که خداوند ازبین تمام زنان کشور انتخاب میکند.

---

۱ ــ این حصار دوم که حصار واقعی شهر بابل بود تشکیل یك چهار ضلعی منظمی میداد که دو ضلع آن ۲۵۵۰ متر و دو ضلع دیگر آن ۱۵۰۰ متر طول داشت و رود فرات ازضلع جبهٔ شمال غربی وضلع جبهٔ جنوب شرقی آن میگذشت. این حصار نیز ازدو دیوار موازی باسطحه ای درمیان آن تشکیل میشد و ضخامت آن جمعاً به ۱۷ متر ونیم میرسید.

۲ــ Zeus Bèlos ـ این معبدهمان معبد بعل مردوك (Bel Mardouk) است که به ازاژیل(Esagil)معروف است وازبزرگترین معابد بابل قدیم محسوب میشد.

۳ــ ستاد (Stade) واحد اندازه در یونان باستان و برابر ۱۷۷ متر و ٦ سانتیمتر (رجوع شودبه توضیح مقدماتی در بارهٔ اوزان ومقادیر دریونان باستان)

٤ــ این همان برج معروف بابل است که نام دیگر آن اتمنانکی(Eteménanki)است

۱۸۲ـ بطوریکه همین کلدانیان نقل میکنند ومن بگفتهٔ آنان باور ندارم خداوند شخصاً در معبد حاضر میشود ودر آن بستر استراحت میکند[۱]. بطوریکه مصریها نقل میکنند عین این وضع درشهر تب[۲] واقع در مصر مشاهده میشود زیرا در آنجانیز زنی درمعبد خداوند شهر تب میخوابد وهیچیك ازاین دوزن[۳] بطوریکه میگویند رابطه ای با مردان ندارند. نظیر این وضع در پاتارا[۴] واقع درلیسی نسبت به کاهنهٔ این معبد درموقع انجام وظیفهٔ هاتف مشاهده میشود. زیرادراین محل هاتفی دائمی وجود ندارد ووقتی کاهنه معبد بکار هاتف مشغول میشود هر شب اورا در داخل معبد باخداوند زندانی میکنند[۵].

۱۸۳ـ درآرامگاه بابل درقسمت پائین معبد دیگری وجودداردِ[۶]. دراین معبدمجسمهٔ بزرگی از زرناب موجود است که خداوند زوس را نشان میدهد[۷]. نزدیك این مجسمه میز بزرگی از طلا جای داشت. پایهٔ مجسمه وتخت خداوند نیز ازطلا

۱ـ این معبد اسم مخصوصی داشت که معنای آن «اطاق خواب» بود. در اسناد ریز اشیاء که ازبابل قدیم باقی مانده از بستر بعنوان شئی مقدسی نقل شده است.

۲ـ تب (Thébes) نام یکی از پایتخت های مصر باستان که مرکز معبد معروف آمون (Ammon) بود.

۳ـ یعنی نه زنی که درمعبد بابل درانتظار ورود خداوند میخوابید ونه زنی که در معبد تب چنین میکرد.

٤ـ پاتارا (Patara) یکی ازشهرهای ناحیه لیسی قدیم واقع درآسیای صغیر است که درجنوب مصب رود گزانتوس قرار داشت ومحل یکی ازهاتف های معروف بود.

٥ـ بعقیدهٔ یونانیان باستان آپولون قسمتی ازسال را در پاتارا وقسمت دیگر آنرا دردلف بسر میبرده است.

٦ـ یکی از اسناد خط میخی اطلاعات ذیقیمتی دربارهٔ این معبد بما داده است. چنانچه این معبد واقعاً غیر از معبد مردوك بوده باشد، بموجب این سند متضمن چندین عبادتگاه بوده است که در آنها دیگر خدایان بابلی نیز پرستش میشده اند.

٧ـ این مجسمه باید مجسمه معروف مردوك باشد معروف ترین تصویری که از این خدا باقی است او را بحال ایستاده نشان میدهد، ولی همانطور که همهٔ خدایان بابلی نشسته هستند احتمال میرود این مجسمه نیز نشسته بوده باشد.

بود وبطوریکه کلدانیان میگویند مجموع آن هشتصد تالان[1] طلا وزن داشت. غیر از این معبد، قربانگاهی از طلا وجود دارد وعلاوه بر آن قربانگاه بزرگ دیگری‌هست که حیوانات‌بزرگ وبالغ‌را درآنجا قربانی‌میکنند. درقربانگاهی که ازطلااست، فقط حیوانات شیرخوار رامیتوان قربانی کرد. هرسال درموقعی که برای‌تجلیل این‌خدا جشن میگیرند، کلدانیان هزارتالان عود برروی‌قربانگاه بزرگ میسوزانند. در زمان کوروش درمعبدی که ازآن صحبت میکنم هنوز مجسمه‌ای بارتفاع‌دوازده‌آرنج[2] ازطلای‌ناب موجود بود[3]. من شخصاً آنراندیده‌ام و همانطور که گفتم کلدانیان چنین میگویند. داریوش پسر هیستاسپ که باین مجسمه چشم طمع دوخته بود جرأت نکرد آنرا تصاحب کند، ولی فرزند او خشایارشا آنرا تصاحب کرد و کاهنی که او را ازدست زدن بدان مانع میشد بقتل رسانید. این‌بودتزیینات این‌آرامگاه. درداخل آن هدایای زیاد دیگری‌موجود است که اشخاص عادی اهدا کرده‌اند.

۱۸۴- شهربابل بدون تردید پادشاهان زیادی بخود دیده است که معابد وحصارهای آنرا تزیین کرده‌اند ومن در تاریخ آشور از آن صحبت خواهم کرد. بین این پادشاهان دو زن جلب توجه میکنند. زنی که نخستین بار در بابل سلطنت کرد و پنج نسل قبل از زن دوم بود.سمیرامیس نام داشت[4]. او سدهائی ازخاك وگل

۱- تالان (Talent) واحد وزن دریونان‌باستان وبرابر۳۹و۳٦ کیلوگرم امروزما است (رجوع شود به‌توضیح مقدماتی دربارهٔ اوزان ومقادیردریونان باستان)

۲- آرنج واحد طول‌دریونان باستان وبرابر٤٤٤ میلیمتر(رجوع شود به‌یادداشت مقدمه دربارهٔ اوزان ومقادیردریونان باستان).

۳- دربارهٔ این مجسمه رجوع شودبه‌توضیح خارج ازمتن.

٤- (Sémrramis) - این‌شخص‌همان ساموررامات (Samou-ramat) شاهزادهٔ بابلی ومادرپادشاه‌آشورآدادنیراری‌سوم (Adad-Nirari 111) است (۸۱۰-۷٦۲قبل‌ازمیلاد) که درزمان فرزندش نقش مهمی درادارهٔ امروز امورکشور بازی کرد. درفاصلهٔ زمانی بین‌حکمرانی‌او وحکمرانی‌زن دیگری که‌نی‌توکریس (Nitocris) نام‌داشت‌یعنی‌تا زمان بخت‌النصر (٦۰۵-٥٦۲ ق.م) اگرهمانطور که هردوت حساب کرده است. برای هرقرن‌سه نسل فرض‌کنیم جمعاً پنج‌نسل بیشترمشاهده نمیشود.

در دشت احداث کرده بود که شایسته دیدن است وقبل ازاینکه اواین سدهارا بسازد غالباً سراسر دشت درزیر آبهای رود مستور میشد.

۱۸۵- ملکه ای که بعد از او آمد نیتوکریس[۱] نام داشت. این ملکه که از ملکهٔ قبلی باهوش تر وزیرك تر بود آثار تاریخی که من اکنون بشرح آنها خواهم پرداخت ازخود باقی گذارد وچون ملاحظه کرد کهمادها بعلت قدرتی کهبدست آورده اندنمیتوانند آرام بمانند وچندین شهر وبخصوص نینوارا تسخیر کردهاند، برای مقابله باآنها احتیاطاط لازم را رعایت کرد[۲]. اولین کاراواین بود که رود فرات را که ازمیان شهر بابل میگذرد ودر گذشته بخط مستقیم جاری بود او بامجراهائی کهدرقسمت علیای آن حفر کرد آنرا بقدریپیچ در پیچ کرد که جریان آن سه بار ازیکی ازدهات آشور میگذرد.

این دهکده که رود فرات سه بار از آن میگذرد آردریکا[۳] نام دارد. واکنون هم کسانی که از دریای ما[۴] بسوی بابلمیروند، هنگام عبور از فرات سه روز متوالی هر روز یکبارازاین دهکده میگذرند. این کاررا همین ملکه انجامداد ودر طول هریك از دوساحل رود سدی برپا کرد که از حیث ضخامت و ارتفاع شایسته تحسین است. در قسمت علیای شهر در فاصله ای بسیار دور در کنار رودخانه وبفاصله کمی از آن دریاچه ای مصنوعی حفر کرد. عمق دریاچه را بقدری عمیق حفر کردند که سطح آن بآب رسید. از حیث وسعت، حدود محیط آن به چهارصد وبیست ستاد میرسید. خاکی راکه ازاین حفاریبدست آمده بوددرطول دوساحل رودخانه ریختند. وقتی حفاری بپایان رسید، ملکه امر داد باسنك هائی که در محل آورده بودند گرداگرد دریاچه را مستحکم

۱- Nitocris -در بارهٔ این ملکه خیالی رجوع شود به توضیح خارج از متن.

۲- ماد ها بعدازتسخیر نینوا، عیلام را نیز مطیع کردندوسپس متوجهلیدیشدند. دراین زمان اتحاد آنها با بابلیها روابط خصومتآمیزی مبدل شده بود.

۳- Ardèricca

۴- مقصود مؤلفدریای مدیترانه است.

کردند . این دو کار ، یعنی پیچ درپیچ کردن رودخانه وخاك برداری منطقه‌ای باطلاق‌خیز ، از آن‌جهت صورت گرفت که ملکه قصد داشت جریان‌واحد فرات را به چندین جریان کوچکتر تقسیم کند تا جریان آب آرام شود و کسی نتواند ازراه فرات با کشتی به بابل وارد شودمگر پس از گذشتن از پیچ و خم زیاد ودور زدن این دریاچهٔ بزرك . او این کار را در قسمتی از خاك خود که گذرگاه و کوتاه ترین راه عبور ازسرزمین مادها[۱] بود انجام داد تا مادها نتوانند با رفت وآمدزیاد دراین ناحیه ازحال او و کشورش مطلع شوند[۲]

۱۸۶- قصد نیتوکریس از احداث این تأسیسات ایجاد یك خط دفاعی بود[۳] ، ولی بطوریکه بعداً خواهیم دید فایده های دیگری نیزازآن بردند . شهر بابل ازدو قسمت تشکیل‌میشدو رود فرات از میان آن میگذشت . در زمان پادشاهان قبل وقتی میخواستند از یك قسمت شهربه قسمت دیگر روند مجبور بودند با کشتی عبور کنند ومن تصور میکنم که این کار خیلی پرزحمت بود . این ملکه چارهٔ این کاررا هم کرد ودرهمان موقع که به حفر دریاچه مشغول بودازهمین کار برای‌ایجاد بنای دیگری که اکنون شرح میدهم استفاده کرد . ابتدا امر داد قطعات بزرك سنك استخراج کنند وقتی این سنگها آماده شد و محل

۱ـ «سرزمین مادها»درآن زمان شامل‌آشور نیز بود . این کشور را سیاگزار پس از نینوا تسخیر وبه‌کشور خود ضمیمه‌کرده بود . ظاهراً قصد نیتوکریس از اجرای این کارهای عظیم آن بوده است‌که راه مادهارا ازهمین طرف سد کنند ، زیرا آشور نزدیك ترین قسمت کشور ماد به بابل بود .

۲ـ قصد ملکه بطوریکه‌درقسمت اول این بند ذکر شده بخصوص این بود که مانع شود مادها بعنوان دشمن به بابل وارد شوند . در اینصورت پیچ درپیچ وطولانی کردن جریان فرات نباید تأثیری درمتوقف‌کردن دشمن داشته باشد ، زیرا برای‌عناصر خبرچین وجاسوس چندان دشوار نبود که چند روزی اضافه در مسیر فرات به گردش ادامه دهند .

۳ـ نکته جالب دراینجا اینست‌که برای متوقف کردن ماد ها بهیچوجه صحبت از ساختن دیوار وحصار نیست .

دریاچه هم حفر شد تمام جریان رود فرات را متوجه گودال بزرگی که حفر شده بود کرد. درمدتی که‌این دریاچه پر میشد ، بستر قبلی رودخانه خشك‌شده بود . پس ملکه امر داد دوطرف ساحل رودخانه را درقسمتی که در شهر واقع شده‌بود وهمچنین پله هائی که از دریچه های آهنی به آب منتهی میشدمانند حصار شهر ازآجر پخته فرش کنند . از طرف دیگر دروسط قسمتی ازرود که ازشهر میگذشت باسنك هائی که امر داده بود استخراج کنندپلی‌احداث کرد . این سنك هارابا آهن‌وسرب وصل میکردند . هنگام روز قطعات چوب مربع شکلی‌برروی پل قرار میدادند تااهالی‌بابل بتوانند ازروی آن عبور کنند ، ولی هنگام شب این تیرها را جمع میکردند تا اشخاص درتاریکی ولگردی نکنند وبخانهٔ یکدیگر بدزدی نروند[۱] . وقتی محوطه خاك برداری شده بدریاچه‌ای مملو از آب مبدل شد و کار ساختن پل نیز بپایان رسید ، جریان فرات را از دریاچه مصنوعی به بستر اولیه اش منحرف کردند . حاصل این کار دریاچه مصنوعی‌بزرگی‌بود که احداث‌آن بسیار مناسب بود، باضافهٔ پلی که‌برای‌استفاده مردم شهر برروی رود ساخته شد .

۱۸۷- همین ملکه حیله وتدبیری بکاربرد که اکنون شرح میدهم . دربالای‌یکی از دروازه های شهر که از همه بیشتر رفت وآمدداشت‌برای خودمقبره‌ای‌مرتفع بنا کرد که‌پایه های‌آن برروی دروازه‌بود[۲] . آنگاه امر کرد برروی آن قبراین کتیبه را حك کنند : «اگر یکی‌ازپادشاهانی که‌بعد ازمن بربابل‌سلطنت خواهد کرد به پول محتاج شود ، باید قبرمرا بگشاید وهراندازه پول مایل‌است‌بردارد؛

۱- ظاهراً درنقطه‌ای ازپل که گویا درقسمت غربی شهر قرار داشت ، قسمتی از پل را متحرك وقابل نقل وانتقال ساخته بودند ودرهمین قسمت بود که هنگام شب‌تیرهای آنرا جمع میکردند .

۲- پایه های مقبره روی دو جرز دو طرف دروازه بناشده بود بقسمی که بنظر میآمد مقبره بین زمین وآسمان معلق است .

ولی باید ازباز کردن قبر در موقعی که به پول محتاج نیست یا برای علتی دیگر بپرهیزد ، زیرا این کاربنفع وصلاح اونخواهد بود .» این قبرتا زمانی که سلطنت به داریوش رسید بازنشد ؛ ولی داریوش ناراحت بود که چرا باید دروازه‌ای که قبربر آن قراردارد مورد استفاده قرارنگیرد و خزائنی که درآنجا انباشته است و کتیبهٔ قبر، شخص را به ربودن آن تشویق میکند تصاحب نشود (داریوش هرگز ازاین دروازه عبور نمیکرد وعلت آن بود که درموقع عبور جنازه در بالای سراو قرارمیگرفت) . پس داریوش امر کرد قبررا بشکافند . ازخزاین وجواهرات خبری نبود وفقط جنازه و کتیبه‌ای یافت شد که بر روی آن این مطلب خوانده میشد : «اگر تونشنهٔ پول نبودی وحرص وطمع شرم آوری نداشتی آرامگاه مردگان را نمی‌شکافتی . » این بود بطوریکه نقل کرده‌اند سرگذشت ملکه نیتوکریس .

۱۸۸ـ کوروش بافرزند این ملکه وارد جنگ شد . این پادشاه بنام پدرخود لابینت[۱] خوانده میشد وبراهالی آشور سلطنت میکرد[۲] . وقتی شاهنشاه بجنگ میرود خواربار و آذوقه وحیوانات زیادی از کشورخود همراه میبرد وبخصوص مقداری از آب

۱ـ Labynète ـ آخرین پادشاه بابل که بدست کوروش از سلطنت خلع شد نبونید (Nabonide) نام‌داشت که پارس‌ها نبونیتا (Nabounita) مینامیدند . پدرومادراین پادشاه برخلاف گفتهٔ هردوت هیچیك در بابل بسلطنت نرسیده بودند وگویا هردوت بخت‌النصر معروف راباملکه نیتوکریس اشتباه کرده است . درابتصورت نیزنبونید جانشین بلافصل بخت‌النصر نبوده‌است وهیچیك ازاسلاف نزدیك اونیزچنین اسمی نداشته‌اند. درنظرهردوت لابینت اول که پدر لابینت اخیر بوده ظاهراً در موقعی سلطنت میکرده است که بین ماد ولیدی نزاع آغازشده بود (بند ۷۳ همین کتاب) .

۲ـ قطعاً مقصود مؤلف از «اهالی آشور» اهالی بابل است . جنگی که هردوت به شرح آن مشغول است وهمچنین تسخیر بابل درسال ۵۳۸ یا ۵۳۹ قبل از میلاد اتفاق افتاده. ولی کوروش از مدتی قبل، یعنی ازسال ۵۴۷ و ۵۴۶ قبل ازمیلاد موجبات تشویش واضطراب نبونید را فراهم کرده بود . اودرحقیقت دنباله کارهای آستیاژ را ادامه میداد ، چه آستیاژ چندین سال قبل ازاین جنگ ناحیه هران (Harran) و بین‌النهرین غربی را اشغال وبابل را ازسوریه جدا کرده بود وشاید اگراز سلطنت خلع نشده بود این فتوحات را همچنان ادامه میداد .

رود خوسپس[1] که در نزدیکی شوش جاری‌است باخود همراه دارد ، زیرا اوفقط آب این رود را میآشامد و هیچ آب دیگری را دوست ندارد . آب این رود را میجوشانند ودرظرفهائی ازنقره میریزند وبرروی عدهٔ کثیری گردونه‌های چهار چرخه قرار میدهند که بوسیلهٔ قاطر در تمام نقل و انتقالات پادشاه بدنبال او حمل میشود .

۱۸۹ـ کوروش ضمن عبوربسوی‌بابل‌بسواحل‌رود ژیندس‌رسید[2] (این‌روداز کوههای ماتین[3] سرچشمه میگیرد واز کشور داردان[4] میگذرد و دررود دیگری که دجله نام دارد میریزد ورود اخیرهم که ازنزدیکی‌شهراوپیس[5] میگذرددردریای‌اریتره بدریا میریزد) . واین رودی است که فقط با کشتی میتوان از آن گذشت . پس وقتی کوروش خود را برای عبور ازاین رودآماده میکرد یکی ازاسبان سفید او که ازدستهٔ اسبان مقدس بود[6] بهیجان آمد وبرودخانه وارد شد و کوشید ازآب بگذرد ، ولی‌امواج آب اورا درهم پیچید وبا خود برد . کوروش ازاین اهانت‌رود

۱ـ خوسپس (Choaspès) نام یکی‌ازرودهای ماد باستان است که درحقیقت همان کارون امروزاست که یکی‌ازشعب‌آن بنام قرهسو ازکنارشوش میگذشت ومعروف است که پادشاهان پارس فقط ازآب این‌رود برای مصرف‌آشامیدن خود استفاده میکرده‌اند.

۲ـ ژیندس (Gyndès) رود دیاله امروزاست .

۳ـ کشورماتین (Matiènes) بین ارمنستان وخوزستان (کتاب پنجم هردوت ـ بند ۵۲) درمنطقه‌ای که قسمت اعظم‌آن به‌آشورتعلق داشت واقع شده بود .

٤ـ امروز برما معلوم نیست که ناحیه داردان (Dardanes) درعهد باستان باکدام ناحیه امروزتطبیق میکرده است .

۵ـ Opis

٦ـ درسپاه پارس درحین‌جنگ‌هشت‌اسب سفیدگردونه‌ای خالی که متعلق به خداوند زوس یا خداوند خورشید بود باخود حمل میکردند (کتاب هفتم ـ بند ٤٠ و ۵۵ ـ کتاب هشتم‌ـبند۱۱۵) ده اسب مقدس دیگرکه رنگ آنها برما مجهول‌است با دست‌کشیده میشدند (کتاب هفتم ـ بند ٤٠) .ظاهرأواقعه‌ای که مؤلف نقل میکند برای یکی‌از اسبان دسته اول که برای عبورازرودخانه ازگردونه‌آزادکرده بودند روی داده است .

ژیندس سخت خشمناك شد وورود رانهدید کرد ووعده داد که آنرابقدری ضعیف و ناتوان کند که درآینده حتی زنان بتوانند بآسانی بدون آنکه زانوانشان بآب رسد از آن عبور کنند. بعدازبیان این تهدید، کوروش ازادامهٔ حرکت بسوی بابل منصرف شد وسپاه خودرابدوقسمت تقسیم کرد. آنگاه این دوقسمت بصف قرار گرفتند و باریسمانهای کشیده درهرسوی ساحل رودنقشهٔ یکصدوهشتاد خندق طرح کردند کههریك درجهتی قرارداشت[1]. همینکه سربازان برجای خودقرار گرفتند کوروش فرمانداد بهحفرزمین مشغول شوند. بعلت کثرت تعدادنفرات، این کارانجام گرفت ولی سراسرفصل تابستان برای انجام این طرح تلف شد.

۱۹۰- پس از آنکه کوروش از رودژیندس انتقام گرفت وبستر آنرابهسیصدوشصت مجرا تقسیم کرد، چون بهارسال بعدآغازشد بهحرکت بسوی بابل ادامه داد. ساکنان بابل مسلح ازشهرخارج شدند وباستقبال اوشتافتند ووقتی کوروش به نزدیکی شهر رسید بااو بمصاف پرداختند وچون درجنگ مغلوب شدندبداخل شهرپناه بردند. ولی چون ازقبل میدانستند که کوروش آرام نخواهدنشست ومشاهده میکردند که اومشغول جنگ باتمام اقوام وملل میباشد، قبلاً ازراه احتیاط آذوقهٔ لازم برای چندین سال متمادی درداخل شهرذخیره کرده بودند. درچنین شرایط، محاصره شهرزیاد برای آنهاناگوارنبود، درحالیکه کوروش چون مدتی زیاد گذشت و کاری ازپیش نبرد کم کم درزحمت شد[2].

۱- درهرسوی رود دیاله یکصد وهشتاد خندق یعنی جمعاً سیصد وشصت مجرا حفر شد که تعدادآن بطرزشگفت آوری باتعداد روزهای سال برابر بود.

۲- بطوریکه یکی از اسناد خط میخی (سالنامه نبونبد) حاکی است ، بابل تاب این محاصره رانیاورد وچندروزپس ازحدوث جنگی که مؤلف بآن اشاره میکندومحتمل است که درمحل اوپیس (Opis) رویداده باشد، یکی ازفرماندهان کوروش که گوبریاس (Gobrias) نام داشت بدون جنگ وخونریزی شهرسیپار (Sippar) و بابل راتسخیر کرد. این شخص که خودیکی ازاهالی بابل بودو بابلیهااورا گوبارو (Goubarrou) مینامیدنددرخدمت کوروش بهشهرواردشد. بالتازار (Balthazar) (یابلشاراوتزور (Belsharoutzour)) فرزندنبونید کوشید دریکی از محلههای شهرمقاومتی ازخودنشان دهد، ولی کوشش او بجائی نرسید و بزودی منکوب شد. کمی بعد، کوروش باشکوه وجلال تمام بهشهرواردشد وازطرف جمعی از اهالی شهر که بانبونید دشمن بودند وعلیه اوشوریده بودند استقبال شد. آخرین پادشاه بابل به سیپارپناهنده شدوچون قادربادامه جنگ باکوروش نبود کمی بعد تسلیم دشمن شد.

۱۹۱- سرانجام، خواه شخص دیگری اورا راهنمائی کرده باشد ومشکل اورا رفع کرده باشد وخواه خود شخصاً آنچه باید بکند تشخیص داده باشد، بهر حال کوروش توانست بترتیب زیر در کار خود توفیق یابد: ابتدا قسمت عمدهٔ سپاه خود رادر طرفی که رود بشهر داخل میشود مستقر کرد وسپس عده‌ای دیگر رادر جهت دیگر رود در محلی که آب آن ازشهر خارج میشود قرارداد وباین سربازان امر کرد همینکه مشاهده کردند که بستر رود قابل عبور است ازهمان راه بشهر داخل شوند. پس ازاینکه این اوامر صادر شد وتعلیمات لازم به سربازان داده شد، کوروش خود باعده‌ای ازسربازانی که چندان ارزش نظامی نداشتند ازشهر دور شد. وقتی بدریاچه رسید، کاری را که ملکه بابل برای ساختن دریاچه وملایم کردن جریان رود کرده بود تکرار کرد، بدین معنی که بکمك مجرائی جریان رود رامتوجهٔ دریاچه، که در آن زمان بصورت برکه در آمده بود کرد. وبدین ترتیب آب رود پائین نشست وبستر سابق رودخانه قابل عبور شد. همینکه این نتیجه حاصل شد، پارس‌هائی که قبلاً برای این مقصود آماده شده بودند درطول بستر رود فرات پیش رفتند. چون آب رود کم شده بود وفقط ران‌های آنان تامیان در آب بود ازهمین راه ببابل واردشدند. اگر اهالی بابل قبلاً آنچه بدستور او انجام میگرفت میدانستند ویامتوجهٔ نقشه او میشدند، شاید پارس‌ها رابداخل شهر راه میدادند[1] وسپس آنها رابه بدترین وضع نابود میکردند، بدین ترتیب که دریچه‌های آهنی که شهر رابه رود متصل میکرد می‌بستند وخود بر روی دیوارهائی که درطول دوطرف بستر رود قرارداشت میرفتند[2] ودشمن رادردامی که در آن آمده بود گرفتار میکردند[3]. ولی چنین نشد، زیراپارس‌ها درموقعی که آنها انتظار

۱- ازآنچه هردوت درجملهٔ بعد بیان میکند معلوم میشود که استعمال کلمه «بداخل شهر» صحیح نبوده و بهتر آن بود که گفته میشد «پارس‌هارا بداخل قسمتی ازرود که درداخل شهر میگذشت راه میدادند.» (رجوع شود به دنبالهٔ مطلب).

۲- مقصود دریچه‌های آهنی و دیوار بدون قیری است که دربند ۱۸۰ هردوت بطور تفصیل ازآن صحبت کرده است.

۳- دراینصورت هم سرنوشت پارس‌ها آن اندازه که هردوت تصور کرده بد نمیشد، زیرا میتوانستند بادادن کمی تلفات باجنگ و گریز ازهمان راهی که آمده بودند عقب نشینی کنند.

نداشتند آنها را غافلگیر کردند. بطوریکه اهالی محل نقل میکنند، بعلت وسعت زیاد شهر، درموقعی که محله‌های اطراف شهر در دست دشمن بود[1]، هنوز آن قسمت از اهالی بابل که درمحله‌های مرکز شهر سکونت داشتند نمیدانستند که چه برسر شهر آنها آمده است. چون اتفاقاً در آن روز در شهر جشن برپابود، مردم بابل رقص‌کنان بعیش و نوش مشغول بودند و این وضع تاساعتی که بطور اطمینان‌بخش از ماجرای شهر مطلع شدند ادامه داشت. بدین ترتیب بود که شهر بابل برای نخستین بار تسخیر شد.

۱۹۲- اکنون من میخواهم شرح مفصلی دربارهٔ ثروت مردم بابل نقل کنم که یکی از دلائل آن از این قرار است: شاهنشاه سراسر کشوری را که بر آن سلطنت میکند به چندین ناحیه تقسیم کرده است تا این نواحی علاوه برباجی که میدهند آذوقه لازم برای شخص او وسپاهیانش آماده کنند. درچهارماه از دوازده ماه سال، بابل باید تهیه این آذوقه را متعهد شود و آذوقه هشت ماه دیگر را بقیهٔ آسیا تأمین میکند. از این قرار، آشور از حیث ثروت برابر یک سوم تمام آسیا است. حکومت این ناحیه که پارس‌ها ساتراپ‌نشین مینامند ازحکومت دیگر نواحی مهم‌تر است، زیرا تریتانتشمس[2] پسر آرتاباز[3] که حکومت این نواحی را ازجانب پادشاه در دست داشت هرروز یک آرتابه مملو از پول عایدی داشت (آرتابه[4] که واحد اندازهٔ پارس‌ها است برابر یک مدیمن آتنی باضافه

۱- هردوت مدعی است که ابتدا «محله‌های اطراف شهر» تسخیر شد وسپس محله‌های مرکزی. این ادعا با آنچه هردوت درچند عبارت قبل دربارهٔ ورود پارس‌ها از راه ورود بداخل شهر بیان میکند مباینت دارد. چه اگر فرض کنیم پارس‌ها ازمجرای رود به شهر داخل شده باشند، ابتدا باید محله‌های مرکزی تسخیر شده باشد وسپس محله‌های اطراف شهر. فرض دیگری که بخاطر میآید اینست که پارس‌ها، پس از آنکه ازطرف بستررود وارد شده‌اند، ابتدا به حصار شهر دست یافته‌اند وسپس از راه حصار به تسخیر محله‌های اطراف شهر دست زده‌اند و درمرحله آخر محله‌های مرکزی را تسخیر کرده‌اند. ولی این فرض هم بامطالبی که هردوت دربارهٔ دریچه‌های برونزی میگوید مباینت دارد، چه هردوت مدعی است که پارس‌ها از این دریاچه‌ها که بستررود تعبیه شده بود بداخل شهر راه یافته‌اند.

۲- Tritantaichmès

۳- Artabaz

۴- Artabé

سه شنیس است)[۱] این ساتراپ دراصطبل خصوصی خود غیرازاسب‌های جنگی تعداد هشتصداسب برای جفت گیری بامادیان داشت وتعداداین مادیان‌ها شانزده هزاربود بطوریکه به هریك ازاسب‌ها بیست مادیان میرسید. درآنجا سگ‌های هندی نیز تربیت میکردند[۲] وتعدادآنها بحدی بود که چهارده بزرگ ازدهات دشت درمقابل معافیت ازدیگرمالیات‌ها تأمین خوراك آنها رابعهده گرفته بودند. این بودمختصری در بارهٔ امتیازات ساتراپ بابل.

۱۹۳- در کشرآشورباران کم میبارد وهمین باران کم ریشهٔ گندم را تقویت میکند، ولی برای اینکه مزرعه آبادشود ومحصول برسدازآب شطاستفاده میکنند. دراینجا وضع مانند مصرنیست، چه درمصررود خود بخود بالامیآید وبه مزارع کشت و زرع شده وارد میشود، درحالیکه درآشور آبیاری بادست یابکمك دستگاههائی که‌آب رابالامیکشد انجام‌میگیرد. بابل نیز مانند مصرسراسرازمجاری آب پوشیده شده که بزرگترین مجرای آن قابل کشتی رانی است. این مجرا روبه جهتی که خورشید درزمستان طلوع میکند قراردارد[۳] وفرات رابه رود دیگری که دجله نام دارد وشهرنینوا برساحل آن ساخته شده‌بود متصل میکند. بین کشورهائی که ما میشناسیم، این کشورازهمه بیشتربرای کشت غلات استعداد دارد...، زیرادرختان دیگرازقبیل انجیر، موزوزیتون حتی برای آزمایش درآنجا کشت نمیشود. این سر- زمین برای کشت غلات بقدری مستعد است که معمولاً هرتخم دویست تخم محصول میدهد ودرنقاطی که زمین حاصلخیزتراست به سیصد تخم هم میرسد. دراین کشور

۱- «مدیمن» (Médimne) واحداندازه درشهرآتن وبرابر۵۲ لیتر بود. «شنیس» (Chénice) یك چهل‌وهشتم مدیمن بود وبنابراین ظرفیت یك آرتابه پارسی درحدود ۵۵ لیتربوده است. (رجوع‌شود به یادداشت مقدمه درباره اوزان و مقادیردریونان باستان).

۲- این سگ‌ها بگفته کتزیاس بقدری قوی و نیرومند بودندکه با شیردست وپنجه نرم میکردند.

۳- درزمستان خورشید از جانب جنوب شرقی طلوع میکند و«مجرای شاهی» که هردوت ازآن صحبت میکند و درزمان بخت‌النصربرای متصل کردن دو رود فرات ودجله حفرشده بود درجهت جنوب شرقی قرار داشت.

برگهای گیاه گندم وجو بآسانی بضخامت پنج انگشت میرسد. بوتهٔ ارزن و کنجد به بزرگی درخت کوچك میرسند و من با اینکه اندازهٔ آنها رامیدانم از ذکر آن خودداری میکنم، زیرا بخوبی اطلاع دارم که آنهائی که به بابل مسافرت نکرده‌اند حتی آنچه من دربارهٔ کشت غلات گفته‌ام باز دیده زیاد تلقی کرده‌اند. اهالی بابل عادت ندارند روغن زیتون مصرف کنند، ولی از کنجد مایعی چرب استخراج میکنند. آنها درسراسر دشت باغات خرما دارند که غالب درختان آن بارور است. اهالی بابل از محصول خرما غذاهای اصلی وشراب وعسل بدست میآورند. این درختان را همانطور که ما درختان انجیر را نگهداری میکنیم نگهداری میکنند وبخصوص میوهٔ آن دسته از درختان خرما را که یونانیان نر مینامند بدرختانی که محصول خرما میدهند بهم می بندند تا نوعی مگس که دردرخت خرمای نر است بتواند به خرماها منتقل شود و آنها رابارور کند وخرماها نریزند[1] زیرادرمیوهٔ درختان خرمای نر مانند درختان انجیر وحشی مگسی مخصوص یافت میشود[2].

۱۹۴- اکنون میخواهم ازچیزی صحبت کنم که بنظرمن ازبین تمام آنچه دربارهٔ بابل گفتم بعدازخود شهرازبزرگترین عجایب میباشد. قایق های مردم این سرزمین که برای رسیدن به بابل همراه باجریان آب باآن بسوی این شهرمیروند بشکل دایره و تمام آن ازچرم است. این قایق هارادرقسمت علیای آشوردر کشورارمنستان میسازند. استخوان بندی آنرا ازشاخه‌های بید میسازند وازخارج برروی آن قشری ازپوست

۱- یعنی قبل از رسیدن برزمین نریزند.

۲- این مطلب صحیح نیست، چه دردرختان خرما چنین مگسی وجودندارد. هردوت دراینجا دوعمل کاملامختلف را باهم اشتباه میکند. عمل اول که ارسطو بتفصیل آنرا شرح داده مربوط است به بارور کردن درخت انجیر که راه آن نزدیك کردن میوه‌های انجیروحشی است به انجیرمعمولی تادانه‌های نربه ماده انتقال یابد و آنرا بارور کند. عمل دوم که هردوت باعمل اول اشتباه میکند مربوط است به بارور کردن درختان خرما که طرزعمل آن باطرز عمل درمورد درختان انجیر فرق دارد. در مورد خرما برخلاف انجیرمیوه‌های دو درخت رابهم نزدیك نمی کنند، بلکه گل درختان نرو ماده را بهم نزدیك میکنند تا گردهای بارور یکی بردیگری قرار گیرد و گیاه بارورشود.

حیوانات میکشند. قسمت عقب قایق که معمولا پهن است و قسمت جلوی آن که عادةً باریك میشود در این قایق ها دیده نمیشود و شکل آنها مانند یك سپر گرد و مدور است. از داخل آنرا با کاه میپوشانند وسپس کالاهای خود را در آن قرار میدهند و با جریان آب حرکت میکنند. آنچه با این قایق ها حمل میکنند بیشتر کوزه های محتوی شراب فینیقیه است[۱]. دو مرد که در قایق ایستاده اند آنرا با دو پاروئی که به قایق متصل نیست میرانند، بدین ترتیب که وقتی یکی پاروی خود را بطرف قایق میکشد دیگری که در طرف مقابل ایستاده پاروی خود را از قایق دور میکند. از این نوع قایق ها بحجم بسیار بزرگ و گاه کمی کوچکتر میسازند و بزرگترین آنها گنجایش پنج هزار تالان دارد[۲]. بر روی هر قایق یك خر زنده موجود است، ولی در قایق های بزرگ عده بیشتری از آن دیده میشود. وقتی قایق رانان به شهر بابل میرسند و کالاهای خود را بمردم عرضه میکنند با صدای بلند استخوان بندی قایق و تمام کاه آنرا میفروشند و سپس پوست آنرا بر دوش الاغ میاندازند و به ارمنستان مراجعت میکنند. چون جریان رود

۱ــ در اینجا مقصود هردوت « شراب خرما » است. ولی این سوآل مطرح میشود که بچه دلیل این شراب را به بابل وارد میکرده اند، در حالیکه در بابل درخت خرما بعدهٔ زیاد موجود بود وخود اهالی با میوهٔ آن مشروبی تهیه میکرده اند (بند ۱۹۳ همین کتاب). ولی درخت انگور همانطور که هردوت خود بدان اشاره کرده است اگر کاملا نایاب نبود لااقل مقدار آن در بابل بسیار کم بود و قاعدةً بایستی شراب مورا از خارج وبخصوص از کشورهای همسایه وارد کنند. اتفاقاً کشور فینیقیه که درمجاورت بابل بود یکی از کشورهای موخیز بود و هردوت شخصاً معتقد است که شراب بمقدار زیاد از این کشور بخارج صادر میشد (کتاب سوم ــ بند ٦). حمل شراب تا پیچ رود ازراه زمین انجام میگرفت ودراین محل کوزه های شراب را در قایق قرار میدادند. درتمام ازمنهٔ تاریخی این محل یکی از نقاط مهم حمل و نقل محسوب میشد. قایق بانانی که از نقاط دوردست باجریان فرات پائین میآمدند میتوانستند کالاهای خود را در این محل معاوضه یا تکمیل کنند. اینکه کشتی های آنها در ارمنستان ساخته میشد دلیل آن نمیتواند باشد که تمام کالاهای محتوی آنها نیز از ارمنستان بوده است.

۲ــ اگر تالان را به کم ترین وزن آن بحساب امروز درآوریم، بازاین مقدار بار برای قایق هائی که از نی ساخته شده باشد زیاد بنظر میرسد.

(درباره تالان واحد وزن در یونان باستان و برابر ۳۹ر۲٦ کیلو گرم امروز رجوع شود به توضیح مقدماتی دربارهٔ اوزان و مقادیر در یونان باستان).

بسیار شدید است ، امکان ندارد آنها بتوانند با قایق درمسیر آن مراجعت کنند و بهمین جهت است که کشتی‌های خود را از پوست میسازند نه ازچوب . وقتی‌بدین ترتیب باخرهای خود به ارمنستان مراجعت‌میکنند، باردیگر بترتیب سابق قایق های دیگری میسازند . این‌بود مختصری دربارهٔ قایق‌های بابلی‌ها .

۱۹۵- لباس اهالی بابل عبارتست از قبائی از کتان که تا روی پا های آنهامیرسد . برروی این قبا لباس دیگری از پشم در برمیکنند و شال سفید سبکی بردوش میاندازند . کفش‌های آنها که مخصوص محل است شبیه پوتین‌های مردم بئوسی[1] است . موهای آنها بلند است و گرد آن عمامه‌ای می‌پیچند . آنها تمام بدن خود را معطرمیکنند وهریك مهر وچوبدستی همراه دارند که بادست ساخته شده و دربالای هرچوبدست تصویریك سیب یا گل سرخ یا شقایق یا عقاب یاچیزدیگر مشاهده میشود . رسم آنها اینست که هرگز چوبدستی بدون علامت مخصوص در دست نمی‌گیرند . چنین بود طرزلباس پوشیدن مردم بابل .

۱۹۶- واما اکنون مختصری دربارهٔ قوانین وعادات و رسوم آنها صحبت کنیم . بنظر من معقول ترین این قوانین که شرح میدهم همانست که گفته میشود نزد اقوام ونت[2] ساکن ایلیری[3] نیز معمول است . در هریك از دهات هرسال یك بار این تشریفات برگزار میشد : ابتدا تمام دخترانی را که درآن سال به سن ازدواج رسیده بودند گرد میآوردند وسپس آنها را باهم دریك محل قرارمیدادند و گرد آنها جماعتی ازمردان قرارمیگرفتند . یك نفرفروشنده دختران رایك‌یك بلند میکرد وآنها را بمعرض‌فروش میگذارد . ابتدا از زیباترین آنها شروع میکرد

۱- بئوسی (Béotie) یکی از نواحی یونان باستان واقع در قسمت مرکزی این سرزمین که شهرمعروف‌آن تب (Thèbes) بوده‌است .

۲- ونت (Vénétes) .جمعی از این اقوام دراعماق‌دریای آدریاتیك درمشرق آدیژ (Adige) سکونت داشتند وجمعی دیگرازآنها ساکن آسیای صغیر بودند .

۳- ایلیری (Illyrie) نام ناحیه‌ایست درشمال‌غربی‌یونان‌باستان که بدوقسمت‌شمالی وجنوبی تقسیم میشد .

ووقتی این یکی بقیمتی گزاف بفروش میرفت آنکس کـه از لحاظ زیبائی نفردوم بود بمعرض فروش گذارده میشد. این دختران را برای ازدواج کردن بـا آنها میفروختند. ثروتمندان بابل کـه بسن ازدواج میرسیدند برقابت و هم چشمی یکدیگر زیبا ترین دختران را خریداری میکردند. مردم طبقهٔ سوم که بسن ازدواج میرسیدند، چون بزیبائی خارجـی زن توجهی نداشتند، دختران زشت رادرمقابل مختصروجه نقد قبول میکردند. زیرا رسم چنین بود که وقتی فروشنده زیباترین دختران را میفروخت، زشت ترین آنها را کـه حتی گاه ممکن بود دختری عاجز و علیل باشد بلند میکرد و آنها را نیز بمعرض حراج میگذارد، باین ترتیب که هر کس حاضر میشد بااخذ کمترین مبلغ باآن دختر ازدواج کند دختر را باومیدادند واین حراج آنقدرادامه مییافت تا یکنفر حاضرشود به کمترین وجه آن دختر را قبول کند. پولی کـه برای ازدواج آنها به مردان داده میشد از راه فروش دختران زیبا بدست میآمد و بدین ترتیب در حقیقت زنان زیبا وسیلهٔ ازدواج زنان زشت و علیل میشدند. کسی حق نداشت دختر خود را بهر کس که مایل بود بازدواج دهد ونیز کسی نمیتوانست دختری را که میخرد بدون ضمانت به خانه برد. خریدارمجبوربود وجهی بابت ضمانت ازدواج دختر ارائه دهد وبعد ازمعرفی این ضمانت میتوانست دختر را به خانه برد، ولی اگر زن و مرد باهم سازش نداشتند بموجب قانون خریدارمیتوانست پول خود رامطالبه کند. هر کس که میل داشت میتوانست درخرید شرکت کند، حتی کسانی که ازدهات دیگر میآمدند. ازاین قرار، مردم بابل در گذشته این رسم پسندیده را داشتند[۱]. ولی این رسم امروز دیگر برقرار نیست و بتازگی مردم بابل (برای آنکه با دخترانشان

۱ـ برخلاف آنچه هردوت میگوید، فروش دختران جوان برای ازدواج در بابل هرگز مرسوم نبوده وهرگزمردم بابل از ازدواج دختران خود باهر کس که مایل بوده اند مانع نشده اند.

بدرفتاری نشود و آنها را به شهرهای خارج نبرند[1]) راه دیگری ابتکار کرده‌اند که چنین است: ازموقعی که تسخیربابل مردم این شهررا بدبخت وبی پول کرده مردم طبقه سوم که تهی دست میباشند فرزندان اناث خود را به فحشاء وادار میکنند[2].

۱۹۷- یکی دیگر از عادات مردم بابل که از حیث تدبیر و عقل در درجهٔ دوم قرار دارد چنین است: چون آنها طبیب ندارند، بیماران خود را ازخانه بیرون میبرند ودر میدان عمومی شهر قرار میدهند[3]. عابرینی که از آنجا میگذرند اگرخود قبلاً بآن مرض مبتلا شده باشند ویا شخص دیگری را مبتلا بآن دیده باشند به بیمارنزدیك میشوند وآنچه را که خود برای نجات از آن بیماری انجام داده‌اند ویا مشاهده کرده‌اند که دیگری چنین کرده باو باز میگویند واو را راهنمائی میکنند. کسی حق ندارد از کناربیمار رد شود ولب بسخن نگشاید وباید ازحال آنها جویا شود.

۱۹۸- مردم بابل مردگان خود را باعسل دفن میکنند ومراسم عزاداری آنها تقریباً نظیرمراسم عزاداری مصریها است. هربار که یك شوهر بابلی بازن خود مقاربت

۱- این جمله باحتمال زیاد عبارتی‌است که بعد ازهردوت به متن اضافه شده است. درهرحال نویسندهٔ اصلی‌آن هر که‌باشد، مقصود اوظاهراً این‌بوده که‌چون‌تعدادتوانگران شهر بابل کم شد، باترتیب قدیم احتمال‌میرفت که دختران زیبا نصیب ثروتمندان وتوانگران خارجی شوند وآنها را به خارج‌بابل منتقل کنند وباآنها مانند برده وکنیز رفتار کنند.

۲- بدین‌ترتیب دختران زیبای‌خانواده‌های فقیرثروتی‌راکه درگذشته ازراه‌فروش خود به جیب پدرومادر میریختند، دراین‌زمان ازراه دیگربآنان میرساندند، بااین‌تفاوت که درگذشته خانه‌پدری راترك میکردند وباترتیب جدید میتوانستند درخانهٔ‌پدری‌بمانند.

۳- این ادعای هردوت بطوریقین صحیح نیست، چه اولادربابل مانند یونان‌میدان عمومی درشهروجود نداشت که بیماران را آنجا قراردهند و بعلاوه در این شهر پزشك وجود داشت. بفرض اینکه ادعای هردوت ازاین حیث‌صحت داشته‌باشد، معلوم‌نیست بچه دلیل هردوت این عادت ناپسندیده را چنین تمجید کرده است. داستان فروش دختران تا اندازه ای قابل تحمل بود، ولی سرنوشت بیماران تیره بختی که در میدان عمومی شهر گرفتار پرحرفی وطعن‌عابرین‌باشند چندان بمذاق‌انسان‌خوش‌آیند نیست و کسی نمیتواند این عادت را ازحیث عقل وتدبیر تمجید کند.

میکند، ادویهٔ معطر بآتش میافکند و خود کنار آن می‌نشیند وزن اونیز بنوبهٔ خود چنین میکند. همینکه صبح طالع شد هردو خود را شستشومیدهند ومادام که استحمام نکرده‌اند به هیچیك از ظروف خود دست نمیزنند. این عادت بین اعراب نیزمرسوم است.

۱۹۹- ننگین‌ترین عادت مردم بابل چنین است: هریك از زنان محل باید یکباردر عمرخود بیکی از معابدآفرودیت بروندودرآنجا خودراتسلیم‌یك‌خارجی کنند[۱]. بسیاری اززنان بعلت نخوت و غروری که ازتمول سرشار خود دارند نشستن با زنان دیگر را برای خود خفت‌آورد میدانند وبهمین جهت باکالسکه و گردونه‌های پوشیده به نزدیکی معبد میآیند و درحالیکه جمعی کثیر از خدمتگذاران پشت گردونهٔ آنهاایستاده‌اند منتظرمیشوند[۲]. بسیاری‌ازآنها چنین‌میکنند: تاجی ازریسمان برسرمیگذارند[۳] ودرمحوطهٔ مقدس‌معبدآفرودیت می‌نشینند. درأینجا همیشه عدهٔ کثیری جمعیت دیده میشود که بعضی میروند و بعضی از راه میرسند. بین انبوه جمعیت زنان، باریسمان گذر گاه‌هائی در تمام جهات احداث شده که خارجیان درآن برای انتخاب دخترمورد پسند خود به گردش مشغول میشوند. زنی که‌دراین‌محل قرار میگیرد حق ندارد قبل‌از آنکه یك خارجی پولی‌بروی زانوی اوافکند وبا او در داخل معبد مقدس مقاربت کند به خانهٔ خود بر گردد. آنکس که پول میافکند باید فقط این چند کلمه را برزبان راند: «من بنام الههٔ میلیتا[٤] ترا دعوت میکنم.» میلیتا نامی است که‌آشوری‌ها به‌آفرودیت[٥] داده‌اند.

۱- زنانی که بدین ترتیب خود را درمعرض تماشای مردم قرارمیدادندرحقیقت در آن لحظه ازکنیزکان معبد محسوب میشدند. در بسیاری از مذاهب شرق باستان هرزنی موظف بود بکارت خود را فدای خداوند عشق وباروری‌نماید.

۲- بسیاری ازاین کنیزکان معبد مقدس متعلق به خانواده‌های متشخص بوده‌اند.

۳- تاج ریسمان علامت اظهاربندگی‌بدرگاه خداوند بود.

٤- Militta

٥- آفرودیت (Aphrodite) یا ونوس (Vénus) الههٔ زیبائی دریونان باستان.

پولی که داده میشد بهرمقدار که‌بخواهند ممکن‌است ناچیزباشد وخطر آن‌نیست که زن از قبول آن امتناع کند، چه آن پول مقدس است وزن حق ندارد آنرا رد کند. زن باید بدنبال نخستین کسی که بسوی او پول میافکند حرکت کند وحق ندارد دعوت کسی را رد کند. وقتی‌عمل مقاربت انجام گرفت، چون وظیفهٔ زن نسبت به الهه انجام گرفت، زن میتواند به خانهٔ خود مراجعت کند و از آن پس ممکن است شما تمام دارائی‌خود راباوبدهید ودیگرحاضربقبول تقاضای‌شما نشود. زنانی که چهره‌ای‌زیبا واندامی رعنا دارند زود ازمعبد مراجعت میکنند، ولی آنها که زشت اند، مدتی مدید در آنجا میمانند و نمیتوانند وظیفهٔ خود رانسبت‌به الهه انجام دهند. بعضی‌از آنها سه یاچهارسال در آنجا انتظارمیکشند[1].

درببعضی نقاط جزیرهٔ قبرس نیزعادتی شبیه این عادت معمول است[2].

۲۰۰ـ این‌بود عادت ورسوم اهالی‌بابل. بین آنهاسه قبیله‌اند که جزماهی‌چیزدیگری نمیخورند. ماهی را بعد از آنکه صید کردند در آفتاب خشک میکنند وسپس چنین ازآن غذا تهیه میکنند: آنرا در هاونی میاندازند وبا دسته‌ای سنگین آنرامیکوبند وسپس‌ازپارچه‌ای‌میگذرانند وهرطور که مایلند بصورت‌آبگوشت مصرف میکنند یامانند نان میپزند.

۱ـ گاه اتفاق میافتاد که‌کاراین کنیزکان بازدواج میکشید. بدیهی‌است هراندازه آنها زیبا تر بودند احتمال این توفیق بیشتر بود و همینکه ازدواج میکردند از معبد خارج میشدند.

۲ـ درپافوس (Paphos) وآماتونت (Amathonte) واقع درقبرس.

اقوام ماساژت

۲۰۱- وقتی کوروش ملت بابل‌را مطیع کرد درفکرشد که قوم ماساژت[۱] رانیزمطیع خود کند. بطوریکه نقل‌میکنند این قوم قومی‌است بزرگ وبی‌باك که درجهت طلوع‌فجروآفتاب صبح،درآنسوی‌رودآراکس[۲] درمقابل‌قوم دیگری که ایسدون[۳] نام دارد زندگی میکنند. بعضی‌ها معتقدند که این قوم ازنژاد سیت بوده است.

۲۰۲- رودآراکس[٤] راگاهی‌بزرگتر وگاهی کوچکتراز رود ایستروس[٥] دانسته‌اند.

۱- Massageètes

۲- آراکس (Araxe) ظاهراً همان رود ارس امروز است که ازایروان وشیروان میگذرد وپس‌ازطی ۶۷۰ کیلومترمسافت بدریای خزرمیریزد.

۳- ایسدون‌ها (Issédon) در مشرق اورال سکونت داشتند و یکی از تیره‌های قوم سیت بودند.

٤- تشخیص‌اینکه‌آراکس بطورصحیح دراصطلاح‌هردوت بچه رودی اطلاق میشده است‌کاریست دشوار، زیرا این مورخ ازاین رود درقسمت‌های مختلف بانحاء مختلف یاد کرده وچندین رود را باین نام اسم برده و خصوصیاتی مختلف از آن‌نقل کرده بقسمی که سه نظریه میتوان‌دراین‌باره ابراز کرد: ۱) اول اینکه رودآراکس خط سرحدی کشور داریوش وماساژت‌ها بوده است (بند ۲۰۵ ببعد همین کتاب) دراینصورت بایدمقصودمورخ ازاین رود همان رود اکسوس (Oxus) یاآمور دریا بوده باشد. ولی این رود هرگزبه دریای‌خزرنمی‌ریخته وهیچیك ازخصوصیاتی که هردوت‌ازآراکس‌نقل‌میکند باآن تطبیق نمیکند. ۲) آراکس رود دیگری است که بحکایت ادعای مؤلف در اواخر همین بند سرچشمهٔ‌آن درسرزمین ماتین (Matiènes)میباشد. دراینصورت این‌رود همان رودی است که امروزارس نامیده میشودودراینصورت‌نیزفرضیهٔ هردوت درست در نمیآید زیرا اقوام ماساژت باید قاعدة درجهت شرقی‌دریای خزرساکن‌بوده باشند. ۳)آراکس‌رودی است که سرحدکشورماساژت‌هاازجانب‌مغرب‌میباشد(بند۲۰۱همین کتاب وبند۱۱ کتاب‌چهارم). بحکایت گفته هردوت آب این‌رود درنقطه‌ای ازدریای خزرکه دارای سگ‌آبی‌است بدریا میریزد، واین نقطه باید یکی ازنقاط شمالی این دریا باشد. جریان‌آن باموانع‌بزرگی ازقبیل‌جزایررو برومیباشد. این‌توصیف هردوت باقسمت علیای رودولگا تطبیق میکند. درهرصورت هردوت این سه‌رود راباهم اشتباه کرده و معلوم نیست مقصود اوازآراکس کدامیك ازاین‌سه رود است.

٥- رود ایستروس (Istros) همان دانوب امروز است.

بطوریکه نقل میکنند درطول مسیر آن جزایر زیادی است که ازحیث وسعت و بزرگی باجزیرهٔ اسبوس برابرمیباشند . دراین‌جزایر مردمانی زندگی میکنند که برای‌تغذیهٔ خود هنگام‌تابستان ریشهٔ انواع گیاهان راازخاك بیرون میکشند ودرفصلی که میوه‌ها میرسند آنها را برای غذای زمستان خود ذخیره میکنند . بطوریکه‌نقل‌میکنند اینان‌درختان دیگری کشف کرده‌اند که میوهٔ آنهاخاصیت زیررا دارد : اهالی جزایرهردسته در محلی جمع میشوند و آتش روشن میکنند و آنگاه خودگرد آن می‌نشینند ومیوهٔ این گیاه را در آن می‌افکنند . هنگامی که‌آن میوه می‌سوزد ، آنان بوی‌آنرا استشمام می کنند وهمانطور که یونانیان ازشراب مست میشوند آنان نیزاز بوی‌آن سرمست میشوند . هرچه بیشتراز آن میوه در آتش می‌افکنند مستی آنها بیشتر میشود ، بدرجه‌ای که ازجابرمیخیزند وبه رقصیدن و آوازخواندن مشغول می‌شوند . چنین‌است بطوریکه نقل‌می کنند نوع زندگی این اشخاص . رودآرا کس‌از کشور ماتین[۱] سرچشمه میگیرد واین همان کشوری‌است که رود ژیندس[۲] نیزازآن سرچشمه می گیرد، و رود ژیندس همان رودیست که کوروش بسترآنرا به سیصد وشصت مجرا تقسیم کرد وما قبلاً ازآن صحبت کردیم . این رود چهل شاخه دارد و تمام شاخه های آن باستثنای یکی‌ازآنها به سرزمینی باتلاقی منتهی می‌شود . بطوریکه نقل می کنند در این سرزمین باتلاقی مردمانی زندگی می کنند کـه خوراك آنها ماهی خام است و لباس عادی‌آنها پوست سگ‌آبی‌است.آن یك شاخه‌ای که استثناء کردیم‌مستقیماً بدریای خزرمیرود و آب‌آن باین دریا می‌ریزد .

۲۰۳– دریای خزرخود بتنهائی دریائی مستقل است و ارتباطی بادریای دیگرندارد .

---

۱ – اقوام ماتین (Matiènes) در همسایگی اقوام ساسپیر(Saspires) درقسمتی از آسیای صغیرقدیم‌سکونت داشتند (کتاب سوم ـ بند۹۴) . رود ارس درارمنستان ازمحل سکونت این اقوام سرچشمه مسگرفت . هردوت این قوم را باماتین‌هائی‌که در بند ۱۸۹ این کتاب وبند ۴۹ و ۵۲ کتاب پنجم نام برده اشتباه کرده است .

۲ – رود ژیندس (Gindès) همان دیاله امروزاست که به‌کارون میریزد .

مقصود من از دریای دیگر سراسر دریائی است که یونانیان در آن به دریانوردی مشغولند[۱] ودریائی که در آنسوی ستونهای هراکلس[۲] قراردارد وهمچنین دریای اریتره[۳]، واین سه دریا هرسه تشکیل یك دریا رامیدهند وبهم ارتباط دارند. ولی دریای خزردریائی است مستقل وجدا ازدیگر دریاها[۴]. اگربا پارو آنرا طی کنند طول آن پانزده روز دریانوردی لازم خواهد داشت وعرض آن درباریك ترین نقطه هشت روزبحرپیمائی لازم دارد[۵]. درجهت غربی این دریا سرزمین قفقاز قراردارد که وسیع ترین کوهها وبلندترین آن دراین نقطه قراردارد. درقفقازاقوام مختلف و متعددی زندگی میکنند که خوراك غالب آنها را منحصراً میوههای وحشی تشکیل میدهد. بطوریکه میگویند دراین سرزمین گیاهی یافت میشود کهاگر اهالی محل برگ آنرا خرد کنند وباآب مخلوط کنند میتوانند برروی لباس-های خود باآن تصاویری رسم کنند. این تصاویر باشستشو ازبین نمیروند وبتدریج که پارچه مستعمل و کهنه میشود آنها نیزازبین میروند وازاین حیث مثل اینست که آنها را دراصل باپارچه بافتهاند. وبازبطوریکه نقل میکنند، مردم این نواحی مانند حیوانات درمقابل چشم دیگران باهم مقاربت میکنند.

۲۰۴- ازین قرار، این دریا که به دریای خزر معروف است درطرف مغرب به قفقاز

۱- مقصود دریای مدیترانه، آدریاتیك و دریای سیاه است.

۲- دریائی که در آن سوی ستونهای هراکلس قراردارد گویا همان اقیانوس اطلس است زیرا مردم باستان جبل الطارق امروز را «ستونهای هراکلس» مینامیدهاند.

۳- مقصود ازدریای اریتره اقیانوس هند است (رجوع شود به تفسیر خارج ازمتن ویادداشت بند ۱۸۰ همین کتاب). ارتباط این اقیانوس را با اقیانوس اطلس نخستین بار فینیقیها درموقعی که بدور آفریقا گردش میکردند کشف کردند (کتاب چهارم هردوت - بند ۴۲).

۴- اینکه هردوت باین واقعیت جغرافیائی درزمان خود علم داشته نکتهایست جالب زیرا مدتها بعد ازاو غالب نویسندگان عقیده داشتهاند که دریای خزر با دریای آزوف یا اوقیانوسی که بعقیدهٔ آنها ازجانب شمال کرهٔ زمین را احاطه کرده بود متصل بوده است.

۵- طول مسافتی که درآن زمان میتوانستند باپارو بحرپیمائی کنند ازطول مسافتی که باشراع وبادبان سفر میکردند ثبات بیشتری داشت وبهمین جهت هردوت دراینجا ودر جای دیگر (کتاب دوم - بند دوم) آنرا بعنوان واحد اندازه بکار بردهاست.

محدود میشود . درجهت طلوع فجرو آفتاب[۱] دشتی بدنبال آن قرار دارد که تا چشم کارمیکند ادامه دارد . ماساژتها که کوروش هوس جنگ با آنها را درسر پرورانید در قسمت بزرگی از این دشت وسیع زندگی میکردند . عواملی که کوروش را باین جنگ تشویق وتحریص میکرد متعدد ودرعین حال قانع کننده بود ، چه اولاً کوروش ازحیث نژاد واصالت خودرا فوق بشرعادی تصورمیکرد و ثانیاً درتمام جنگهای خود باموفقیت وپیروزی روبروشده بود وهرجا که اواراده کرده بود به جنگ بپردازد قومی که مورد حمله قرار میگرفت چارهای جز اطاعت نداشت .

۲۰۵ـ درآن زمان زنی که تومیریس[۲] نام داشت بعد ازفوت شوهرش برقوم ماساژت سلطنت میکرد[۳]. کوروش اظهارتمایل کرد که اورا بزنی برای خودبگیرد و کسی باین قصد بنزد اوفرستاد تا ازجانب اوتقاضای ازدواج کند ، ولی تومیریس دانست که آنچه کوروش میطلبد کشور ماساژتها است ، نه شخص او. پس او کوروش را از آمدن بسوی خود منع کرد . در این موقع کوروش چون مشاهده کرد که باخدعه کاری ازپیش نمیرود ، بسوی آراکس حرکت کرد و آشکارابا ماساژتها بجنگ پرداخت . برای عبور سپاهیان خود چندپل برروی رودخانه افکند وبر روی کشتیهائی که از رود میگذشتند برجهائی بنا کرد[۴].

۲۰۶ـ درموقعی که اوباین کار مشغول بود ، تومیریس کسی بنزد او فرستاد و چنین پیغام داد : «ای پادشاه مادها ، ازادامهٔ کاری که بدان مشغول هستی خودداری کن. زیرا تونمیتوانی اطمینان داشته باشی که سرانجام آن بحال تومساعد باشد . ازاین

۱ـ یونانیان باستان جهات را با جهت وزش باد و طلوع آفتاب تعیین میکردهاند . (برای توضیح بیشتررجوع شود بهیادداشت مقدمه دربارهٔ اوزان ومقادیردریونان باستان.)

۲ـ Tomyris

۳ـ ظاهراً زنان اقوام چادرنشین آسیای مرکزی بیش اززنان اقوام شهرنشین قدرت وکفایت داشتهاند ودرقوم وقبیلهٔ خودنیز احترام بیشتری نسبت بآنها رعایت میشده است.

۴ـ درحقیقت کوروش پلی از کشتی احداث کرد . برجهائی که درکشتیها بنامیشد برای دفاع وحراست پل بوده است .

کاردست بکش، براتباع خود سلطنت کن وبگذارمانیز براتباع خود سلطنت کنیم. تردیدی نیست که توحاضر بقبول اندرزهای من نیستی وهرچیزدیگربیش ازدعوت بصلح برتوخوش آیند است .دراینصورت ، چنانچه واقعاً آرزو داری با ماساژت‌ها دست وپنجه نرم کنی، زحمت افکندن پل بر روی رود برخود هموارمکن . ما حاضریم بفاصلهٔ سه روز راه ازاین رود بداخل کشورخود عقب نشینی کنیم تا تو بتوانی قدم برخاك ما گذاری[1]. واگر ترجیح میدهـی باما درخاك خودت روبرو شوی آنچه پیشنهاد کردم توخود انجام ده .» وقتی کوروش ازاین پیام مطلع شد سران پارس راگردآورد و وقتی آنها گردآمدند مطلب را باآنان درمیان نهاد و دربارهٔ تصمیمی که باید اخذ کند با آنها بمشورت پرداخت . عموم پارس‌ها باتفاق آراء عقیده داشتند که کوروش باید با تومیریس و همراهانش در داخل سرزمین خود روبرو شود .

۲۰۷ـ ولی کرزوس ازاهل لیدی که درآنجاحاضربود این عقیده راتخطئه کرد ونظری درجهت عکس آن اظهار داشت و چنین گفت[2] : «ای پادشاه ، همانطور که یکبار

۱ـ پیشنهاد ملکه ماساژت‌هاتااندازه‌ای عجیب بنظرمیرسد، چه درهرحال کوروش برای عبوراز رود ناگزیر بساختن پل بود، بااین تفاوت که چنانچه تعرضی ازجانب ماساژت‌ها نمیشد فقط ساختن استحکامات درجوارپل غیرضروری بنظرمیرسید .

۲ـ بطوریکه متن هردوت حاکی است کرزوس عقیدهٔ خودراصریحاً اظهار نمیکندو قبل ازبیان عقیدهٔ خود مدتی دربارهٔ عدم ثبات سرنوشت بشر صحبت میکند . بعضی عقیده دارند که این ملاحظات فلسفی دراین مقام بیمورد بوده است وفقط درصورتی ممکن بود بآن استناد کرد که کرزوس قصد انصراف کامل کوروش راازجنگ باماساژت‌ها میداشت . وچون او کوروش را ازجنگ بازنمیدارد وحتی راهی برای توفیق اودرجنگ ارائه میدهد جای آن نبود که چنین فلسفه گوئی کند . بادرنظر گرفتن آنچه کرزوس لحظه‌ای بعددربارهٔ زندگانی ساده ماساژت‌ها وجهل ونادانی آنها و «لذایذپارس» بیان میکند، خواننده‌منتظر است که کرزوس همان نقشی را که سولون وساندانیس درگذشته نزد اوبازی کرده‌اند اکنون خود اودرمقابل کوروش بازکند (بند۳۲و۳۳و۷۱همین کتاب)، یعنی نقش یك مشاوردلسوز وصلحجورا بعهده گیرد، نه نقش کسی که اندرزهای نظامی دهد . احتمال میرود که هردوت این نقش رابرای کرزوس، پادشاه مغلوبی که براثرتحمل مصائب وبلایای زیاد عاقل وبا

گفته‌ام[۱]، چون خداوند زوس مرا بتو بخشیده، هربار که خاندان ترا باخطر روبرو بینم باتمام قوا برای برطرف کردن آن خطر میکوشم. اگر مصائبی که من متحمل شده‌ام برای من مطبوع نبوده‌اند لااقل درسی در روزگار بمن آموخته‌اند. اگر تصور میکنی که توخود جاودانی و برسپاهی فرماندهی داری که آن نیز جاودان است، ضروری نمیدانم که اندیشهٔ خود را بر توفاش کنم. اما اگر قبول داری که تونیز بشری بیش نمی‌باشی وبرافراد بشر حکومت میکنی، این نکته را پیوسته در نظر داشته باش که امور مربوط به‌بشر بر روی فلکی قرار دارد که دائماً میچرخد وهرگز دسته‌ای معین را خوشبخت وسعادتمند باقی نمیگذارد. دراینصورت، دربارهٔ مطلبی که موردبحث است، من شخصاً عقیده‌ای مخالف عقیدهٔ اشخاص حاضر دارم. اگر ما حاضر شویم با دشمن درخاك خود روبروشویم خطراتی که توباآن روبرو خواهی شد ازینقراراست: چنانچه باشکست روبروشوی سراسرامپراتوری خود را ازدست خواهی داد، زیرا مسلم است که ماساژت‌ها درصورت فتح عقب نشینی نخواهند کرد وبسوی ایالات امپراتوری تو روان خواهند شد. چنانچه تو فاتح شوی، فتح تو بدرجهٔ فتحی نخواهد بود که درخاك دشمن اتفاق افتد وتوبتوانی دشمن را درحین فرارتعاقب کنی. درصورت اخیر، اگر استدلال اول خود رامعکوس کنم،

تدبیر شده بود درنظر گرفته، لیکن بعداً متن او تحریف شده و بصورت فعلی درآمده است. بااین حال، مقدمه‌ای که کرزوس بر گفتار خود ترتیب داده آن اندازه که قرائت سریع ظاهرخطابهٔ او به انسان تلقین میکند زیادبیجاوبیمورد نبوده است، زیرادرانتقادی که وی ازعقیدهٔ اکثریت حاضرسران پارس میکند چندین فرضیه را درنظرمیگیرد که یکی ازآنها آنست که ممکن است پارس‌ها درخاك خود از دشمن شکست خورند. دربرابر پادشاهی مانند کوروش که درتمام جنگ‌ها فاتح بوده است، عنوان کردن چنین فرض خالی ازخطر نبود و شاید بهمین جهت است که کرزوس مقدمه‌ای دربارهٔ عدم ثبات امورمربوط به بشر وموقتی بودن سعادت وخوشبختی بیان میکندتا بتواندبقیهٔ مطلب را که احتمالا بمذاق کوروش خوش آیند نیست بیان کند.

۱ـ بند۸۹همین کتاب. آنچه درحال حاضر بین کوروش و کرزوس میگذارد بعداًدر یکی دیگر ازصحنه‌های حیات کرزوس تذکرآن تجدید میشود (کتاب سوم ـ بند۳۶).

چنین نتیجه گرفته میشود که اگر تو بر سپاهی که باتو روبرواست فاتح شوی، تو نیز میتوانی مستقیماً به قلب امپراتوری تومیریس حمله بری[1]. اگر ازاین ملاحظات هم صرفنظر کنیم، خجلت آور وغیر قابل قبول است کـه کوروش پسر کامبیز در برابر یك زن عقب نشینی کندومیدان رابرای اوخالی گذارد. عقیدهٔ من اینست که دراین ساعت باید اززود گذشت وبهرمقدار که ماساژتها عقب نشینی میکنند در خاك آنها پیش رفت وسپس برای مغلوب کردن آنها بطریق زیر اقدام کرد: بطوری که من شنیده‌ام ماساژتها لذاید پارس رانچشیده‌اند و ازنعمتهای بزرگ بی خبرند. پس برای آنها بدون ملاحظه وصرفه جوئی عدهٔ زیادی چهارپایان بکشیم و گوشت آنها راآماده کنیم وضیافتی باشکوه دراردوی خود ترتیب دهیم وجامهای شراب فراوان وتنقلات زیاد بر آن بیفزائیم. بعد ازاین عمل، بدترین دسته‌های سپاه را درعقب قراردهیم وبقیه را بسوی رود عقب بکشیم. اگرمن اشتباه نکنم، همینکـه ماساژتها این همه لذاید را فراوان در مقابل خـود دیدند بر سر آن خواهند ریخت ودر آن موقع ما میتوانیم به کارهای بزرگی دست زنیم.»

۲۰۸- چنین بود عقاید مختلفی که اظهارشد. کوروش عقیدهٔ اول را رد کرد و عقیدهٔ کرزوس را پذیرفت. پس به تومیریس پیغام داد کـه عقب نشینی کند تا اوازرود بگذرد وباوبجنگ پردازد. ملکه همانطور که قبلاً وعده داده بود عقب نشینی کرد. کوروش کرزوس رابه‌فرزندخود کامبیز که‌درسلطنت جانشین‌خود کرده بود[2]

۱- تنها فرضی کـه کرزوس بهیچوجه متوجه آن نبود و اتفاقاً صورت وقوع یافت احتمال شکست کوروش بود در خاك دشمن. بدیهی است مفهوم ضمنی گفتهٔ او آنست که چون از پیام تومیریس معلوم میشود که او قصد کشور گشائی ندارد، در صورت شکست کوروش، تومیریس او را تعاقب نخواهد کرد و کوروش خواهد توانست با جنگ و گریز بآسوی آراکس مراجعت کند.

۲- یکی‌ازعادات پارسها این بود که چنانچه پادشاه بجنگی عزیمت میکرد که‌احتمال میرفت شکست بخورد ومراجعت نکند، جانشین احتمالی‌خود راقبل ازحرکت تعیین‌میکرد (کتاب هفتم - بند دوم).

سپرد و با اصرار تمام باو توصیه کرد که چنانچه جنگ با ماساژت‌ها[۱] به‌نتیجه برسد اورا محترم دارد وبا اوخوشرفتاری کند. بعدازبیان این سفارشات کوروش هردوی آنهارابه پارس روانه کرد وخود باسپاه پارس از رود گذشت.

۲۰۹- شب هنگام که کوروش از رود گذشت و درخاك ماساژت ها بخواب رفت پسر ارشد هیستاسپ[۲] را در خواب دید که دوبال برشانه دارد، یکی ازآنها برآسیا سایه افکندمودیگری براروپا. هیستاسپ پسر آرسامس[۳] بود وبه‌خاندان‌هخامنشی تعلق داشت. پسرارشد اوداریوش نام داشت که درآن زمان‌سن اودرحدود بیست سال بود، وچون هنوز به‌سن سربازی نرسیده بود او را در پارس گذارده بودند[۴]. وقتی کوروش از خواب چشم گشود، دراندیشهٔ این رؤیا شد، و چون موضوع را مهم تصور کرد هیستاسپ رابحضورطلبید وبا اوخلوت کرد وسپس باوچنین گفت: «هیستاسپ، پسرت قصد دارد برمن وسلطنت من شورش کند. من‌ازاین موضوع بطور دقیق اطلاع دارم و اکنون برای تو شرح میدهم چگونه ازآن با خبرم. خداوندان مراقب من‌هستند وهرچه مراتهدید کنداز‌قبل‌مرااز‌آن‌مطلع‌میکنند: شب گذشته در موقعی که من در خواب بودم ارشد پسران ترا بخواب دیدم که دو بال‌برشانه داشت، یکی‌ازآنهابراروپاسایه افکنده بود ودیگری‌برآسیا. بطوریکه این‌خواب حکایت میکند، امکان‌ندارد که او توطئه‌ای‌بمخالفت بامن ترتیب‌ندهد.

۱- درمتن هردوت «عبورازآراکس» گفته شده وواضح است مقصود ازآن جنگ باماساژت‌ها است نه عبورازاین رود.

۲- هیستاسپ (Hystaspe) پدرداریوش کبیر که بعدها یکی‌ازبزرگترین پادشاهان فاتح خاندان هخامنشی شد.

۳- Arsamès

۴- بطوریکه گزنفون‌مدعی‌است (سیروپدی- کتاب اول- بنددوم و بند۱۳) پارس‌ها ازسن بیست وپنج سالگی درخدمت نظام وارد میشدند.

۵- هما نطور که نسب کوروش‌ازطریق کبوجیه‌و کوروش اول به‌تیس‌پس(Téispès) میرسید، نسب داریوش نیزازطریق آریارامنس(Ariaramnès) وآراسامس (Arsamès) به تیس‌پس‌میرسید. تا هنگام استقرارامپراتوری واحد کوروش، سلطنت‌قسمتی‌ازسرزمین پارس به خانواده داریوش تعلق داشته (رجوع شود به توضیح خارج از متن). بنا براین بعیدبنظر نمیرسید که داریوش‌برای انتقام‌پدران خود بمخالفت‌با کوروش برخیزد وتوطئه‌ای علیه اوترتیب دهد.

پس هرچه زودتر به پارس مراجعت کن و ترتیب کار را طوری بده که وقتی من پس از مطیع کردن این کشور به پارس مراجعت میکنم، پسرت را درمحضر من حاضر کنی تا از او مطالبی بپرسم.»

۲۱۰- کوروش چنین سخن گفت، زیرا تصور میکرد که داریوش مشغول ترتیب دادن توطئه‌ای برضد او است. ولی آنچه درحقیقت خداوند قبلا باو فاش میکرد این بود که او در کشوری که بدان قدم نهاده بود[1] خواهد مرد و سلطنت به داریوش منتقل خواهد شد. پس هیستاسپ چنین پاسخ داد: «ای پادشاه، هیچ مردی پارسی زنده نباشد که بخواهد برتو شورش کند، و اگر چنین مردی باشد، خدا کند که هر چه زودتر نابود شود. زیرا تو پارس‌ها را از قید اسارت نجات دادی و مردمانی آزاد کردی. تو کاری کردی که پارس‌ها بجای اطاعت از دیگری، خود برهمه فرمانروائی میکنند. اگر در خواب دیده‌ای که فرزند من قصد شیطانی نسبت بتو دارد، من اورا بتو تسلیم میکنم. تا هرطور که صلاح میدانی با او رفتار کنی.» . از این حرف هیستاسپ از آراکس گذشت و به پارس مراجعت کرد تا پسر خود داریوش را در اختیار کوروش قرار دهد.

۲۱۱- کوروش بفاصله یك روز راه از رود آراکس پیش رفت و آنچه کرزوس سفارش کرده بود انجام داد. آنگاه با افراد خوب سپاه پارس بسوی آراکس مراجعت کرد وعده‌ای از سپاهیان خود را که سربازان خوبی نبودند درعقب بجا گذارد. ماساژت‌ها بایك سوم قوای خود رسیدند و سربازانی را که کوروش درعقب سپاه باقی گذارده بود باوجود مقاومتی که از خود نشان دادند قتل عام کردند. همینکه چشم ماساژت‌ها بعد از شکست دشمن به مجلس ضیافت افتاد خود را برخوان نعمت افکندند و به عیش ونوش پرداختند و وقتی شکم آنها از شراب[2] وغذا اشباع شد بخواب رفتند.

۱- برخلاف گفته هردوت، از خوابی که کوروش دیده بود بهیچوجه چنین مطلبی استنباط نمیشد، چه مطلبی که دال بر مردن کوروش در سرزمین دشمن باشد در آن مشاهده نمیشود.

۲- چون ماساژت‌ها عادت به نوشیدن شیر داشتند (بند ۲۱٦ همین کتاب) شراب طبعاً طوری عقل آنانرا زایل کرده بود که شکست آنها از پارس‌ها زیاد غیرمنتظره بنظر نمی آید.

دراین موقع پارس‌ها از راه رسیدند وجمعی کثیر از آنان را بقتل رساندند وعدهٔ بیشتری از آنان را اسیر کردند. فرزند ملکهٔ تومیریس نیز که سپار گاپیز[1] نام داشت و فرماندهی سپاه ماساژت را بعهده داشت ازجمله اسیران بود.

۲۱۲ـ وقتی تومیریس از آنچه برسپاه و فرزند او گذشته بود مطلع شد کس بنزد کوروش فرستاد وچنین پیغام داد: «ای کوروش که تشنهٔ خون هستی، از آنچه رویداده هرگز مغرور مشو، زیرا بکمك میوهٔ درخت مو که وقتی شما از آن تا گلو میخورید مانند دیوانه ها میشوید، بدرجه‌ای که همچنان که بتدریج در شکم شما فرو میرود سخنان زشت برزبان شما صاعد میکند[2]... زیرا بکمك چنین سمی به حیله ونیرنگ برفرزند من غالب شدی، نه بازورآزمائی درمیدان جنگ. اکنون من بتو نصیحتی میکنم وتوسخن مرا گوش دار: فرزند مرا بمن بازده وباوجود خسارتی که به یك سوم سپاه ماساژت وارد کرده‌ای این سرزمین را بدون مجازات ترك کن. اگرچنین نکنی من به خورشید، خداوند ماساژت‌ها سوگند یادمیکنم که هراندازه خونخوارباشی[3] تراازخون سیراب خواهم کرد.»

۲۱۳ـ وقتی کوروش ازاین پیام مطلع شد کمترین توجهی بدان نکرد. واما سپار گاپیز فرزند ملکهٔ تومیریس، وقتی از مستی بحال آمد و از سرنوشت شوم خود باخبر شد از کوروش استدعا کرد زنجیرهای او را بگشاید. کوروش چنین کرد، ولی همینکه اوازبند نجات یافت ودستانش آزاد شد خود را بقتل رسانید.

۲۱۴ـ سپار گاپیز بترتیبی که گفته شدبقتل رسید. تومیریس بعدازآنکه کوروش تقاضای اورا رد کرد تمام‌سپاه خود را گردآورد وبجنگ با کوروش‌عزیمت کرد. بنظرمن این جنگ ازتمام‌جنگ‌هائی که‌بین وحشیان‌در گرفته شدیدتر وسخت‌تر

۱ـ Spargapise

۲ـ ترجمه تحت‌اللفظی‌این عبارت اینست: «... همچنانکه بتدریج درشکم شما فرو میرود، سخنان زشت برسطح خود متصاعد میکند...»

۳ـ ترجمه صحیح اصطلاحی که هردوت بکاربرده «سیراب‌نشدنی» است، ولی‌چون نیتوان گفت «هراندازه سیراب ناشدنی باشی، من ترا سیراب خواهم کرد»، بنظرچنین میرسد که اصطلاح «خونخوار» مناسب ترباشد.

بوده است . شرح این جنگ آنطور که بمن گفته‌اند چنین است : برای من نقل کرده‌اند که ابتدا دوحریف ازهم فاصله گرفتند و با کمان‌های‌خود بسوی‌هم تیر انداختند . وقتی تیرهای آنها بپایان رسید بانیزه و خنجر بجان هم افتادند و جنگ مغلوبه شد . بطوریکه نقل میکنند ، در مدتی طولانی باهم ستیز کردند وهیچیک از دو حریف حاضر نبود از میدان بگریزد . سرانجام ماساژت‌ها پیروز شدند ؛ قسمت بزرگی ازسپاه پارس درمحل نابود شد و کوروش نیز شخصاً بقتل رسید . اوجمعاً بیست ونه سال سلطنت کرده بود[۱]. تومیریس امر کرد مشکی از خون انسانی‌پر کنند وسپس‌جنازهٔ کوروش‌رابین کشته شدگان سپاه پارس‌بیابند. وقتی جسد کوروش پیدا شد ملکه سراورا در مشک خون فرو کرد ودرحالیکه باجسد چنین بدرفتاری میکرد خطاب بآن‌چنین گفت : «ای‌پادشاه ، بااینکه من زنده‌ام وسلاح بدست برتوپیروزشده‌ام ، چون با خدعه ونیرنگ برفرزند من‌دست یافتی ودرحقیقت مرا نابود کردی[۲] ، من نیزبنوبهٔ خود همانطور که تهدید کرده بودم ترا ازخون سیراب میکنم .» دربارهٔ چگونگی مرگ کوروش افسانه های زیادی‌نقل کرده‌اند ولی من آنرا که بیش از دیگران معتبردانسته‌ام نقل کردم[۳].

۱ـ مرگ کوروش درسال ۵۵۰ قبل‌ازمیلاد اتفاق افتاد بنابراین‌اگر بگفتهٔ هردوت کوروش جمعا بیست و نه سال سلطنت کرده باشد باید قبل از شکست آستیاژ که درسال ۵۵۰ قبل‌ازمیلاد اتفاق افتاده است به سلطنت رسیده باشد . بعضی‌ازمورخین دیگرپا را ازاین هم فراتر نهاده‌اند ومدعی هستند که اوسی‌الی‌سی ویك سال سلطنت کرده . حقیقت تاریخی دراین مورد باافسانه‌ای که هردوت کمی بالاتردربارهٔ کوروش نقل کرده واورا فرزند یکی‌ازمردم عادی پارس معرفی میکند مباینت دارد زیرا کوروش نیرمانند اجداد خود مدتی‌قبل‌ازاینکه برمادهاپیروز شود در ایالت‌آنزان سلطنت کرده بود.

۲ـ مقصود اینست که ملکه‌تومیریس بعلت ازدست دادن‌فرزند خودآنقدربه زندگی بی علاقه بود که نه سلامت شخص خود نه پیروزی درجنگ برای اوارزشی‌نداشت واودر حقیقت با ازدست دادن فرزند خود جسم‌بی روحی بیش‌نبود .

۳ـ باحتمال‌زیادممکن‌است‌کوروش که پادشاهی‌جنگجو بود واقعاً دریکی‌ازلشگرکشی‌های خود بقتل رسیده باشد وبعید نیست که این‌اتفاق دریکی‌ازنواحی مشرق‌دریای خزر درسرحدات شمال شرقی امپراتوری هخامنشی روی داده باشد . غالب نویسندگان عهد باستان مرگ کوروش را چنین نقل کرده‌اند ، باستثنای گزنفون که در کتاب خود

۲۱۵ـ ماساژت‌ها مانند سکاها لباس دربر میکنند وزندگی آنها نیز به زندگی سکاها شباهت دارد[1]. آنها هم با اسب وهم پیاده میتوانند بجنگند (زیرا با این هردو طریق جنگ آشنا هستند)، کمان ونیزه بکارمیبرند و معمولا با تبری که ساگار[2] نام دارد مسلح میباشند. آنها برای ساختن اسلحه‌های خود فقط طلا و برونز بکار میبرند. برای نوك نیزه‌ها وتیرهای خود وهمچنین لبهٔ تبر همیشه برونز بکارمیبرند، ولی کلاه فلزی و کمربند و زرهٔ[3] خود را ازطلا زینت میدهند. همین کار را با اسبان خود نیز میکنند، بدین ترتیب که سینهٔ آنها رااز زرهی ازبرونز میپوشانند ودرتزیینات افسار وقلادهٔ دهان وصفحه‌ای که مقابل چشم آنها است طلا بکارمیبرند وهرگز آهن ونقره مصرف نمی کنند. ازاین دوفلز در کشور آنها اصلا یافت نمیشود،

سیروپدی (Syropédie) روایت دیگری نقل میکند. درهرحال بین آن دسته ازمورخین نیز که ازمرگ کوروش روایتی نظیر روایت هردوت نقل کرده‌اند اختلاف جزئی درروایت مشهوداست و شاید بهمین اختلافات جزئی است که هردوت دراین عبارت اشاره میکند. نکته مسلم آنکه آنچه هردوت دربارهٔ جزئیات این واقعه نقل میکند بیشترجنبه افسانه و داستان دارد. ازروایت اوچنین نتیجه گرفته میشود که جسد کوروش بدست دشمنان او افتاد، در حالیکه امروز مقبرهٔ این پادشاه درقلب سرزمین پارس دردشت مرغاب قرار دارد وغیرقابل تصوراست که باآن همه دشمنی و کینه‌ای که ملکهٔ تومیریس نسبت باو داشته پارسیان توانسته باشند جنازهٔ اورا بازگیرند و درپارس دفن کنند. گزنفون معتقد است که کوروش بین افراد خانواده خود درپارس بمرگ طبیعی درگذشته است.

۱ــ هردوت درقسمت اول کتاب چهارم خود نمونه‌ای از نوع زندگانی اقوام سیت راتشریح کرده است. ولی دراین قسمت دربارهٔ عادات ورسوم آنها جزاطلاعات مختصر و پراکنده نمیتوان یافت، درحالیکه هردوت دربارهٔ عادات ورسوم بابلی‌ها شرحی مفصل نقل کرده. بنابراین، اشاره‌ای که او به شباهت عادات ورسوم ماساژت واقوام سیت میکند درحقیقت زائد وبیمورد است، زیرا وقتی از اصل صحبتی نشده باشد ازفرع هم نمیتوان کرد. احتمال دارد هردوت این قسمت را ازیکی ازمورخین متقدم خود اخذ کرده باشد وآن مورخ قبل ازشرح احوال ماساژت‌ها شرح مبسوطی دربارهٔ سکاها وعادات ورسوم آنها گفته باشد که هردوت عیناً نقل کرده.

۲ــ ساگار (Sagare) نوعی تبردوسر بود.

۳ــ زرهٔ ماساژت‌ها نوعی کمربند پهن بود که تمام قسمت علیای بدن را تا زیر بغل میپوشاند.

درحالیکه طلا وبرونز[۱] بمقدار زیاد موجود است .

۲۱۶- عادات ورسوم این‌قوم چنین‌است که شرح‌میدهم : هریك از آنها بازنی‌ازدواج میکند ، ولی همه از زنان یکدیگر بطورمشترك بهرهمندمیشوند. این‌رسم را که یونانیان به سکاهانسبت میدهند درحقیقت‌رسم سکاها نیست، بلکه رسم‌ماساژت‌ها است . وقتی یکی از مردان ماساژت بزنی میل میکند ، کمان خود را به جلوی گردونهٔ آن‌زن میآویزد[۲] وسپس‌بدون اینکه ازچیزی‌بیم داشته باشد بااومقاربت میکند[۳]. درمیان این اقوام حدودی برای سن ازقبل تعین نشده ، ولی وقتی‌یکی از آنها خیلی پیر میشود ، خویشان اوهمه گرد هم جمع میشوند وسراو را ازتن جدا میکنندوبااوچند حیوان‌دیگر نیزذبح‌میکنند وسپس گوشت‌آنها رامی‌پزند وباآن ضیافتی ترتیب میدهند . این ترتیب مردن درنظر آنها بزرگترین سعادت است . اگر کسی‌ازمرض بمیرد ، اورا نمیخورند و درخاك دفن میکنند واینکه اوبسن‌ذبح‌شدن‌نرسیده‌دلیلی‌بر بدبختی‌اومیدانند. ماساژت‌هاهرگزبذرنمی‌افشانند وبا حیوانات وماهی که بمقدارزیاد دررودآراکس یافت میشود زندگی‌میکنند وبخصوص‌عادت به‌نوشیدن شیردارند . درمورد مذهب، فقط خورشید رامیپرستند وبخاطرآن اسب قربانی میکنند و علت اینکه اسب قربانی میکنند اینست که میخواهند سریع‌السیرترین موجود ازموجودات فناپذیر را به سریع السیرترین خداوند ازبین خداوندان تقدیم کنند .

پایان جلد اول

۱- مقصوداز برونز دراین‌عبارت فلزاتی‌است که‌درترکیب‌آن بکارمیبردندمانندمس.

۲- ماساژت ها مانند سکاها برای خود خانه نمی‌ساختند و معمولا در گردونه های خود زندگی میکردند .

۳- این‌نوع زندگی بازنان را نمیتوان« اشتراك زنان» نامید. دربعضی ازقبایل عرب بطوریکه سترابون نقل‌میکند اشتراك محدود زنان مرسوم بوده است، بدین‌ترتیب که‌مردان‌یك خانواده حق داشتندبازنان‌هم‌نزدیك شوند. ولی‌بین‌قبایل ماساژت حتی‌این اشتراك محدودهم مشاهده نمیشد و آنچه بین‌این قوم مرسوم بود در حقیقت اشتراك زنان نبود ، بلکه‌نوعی‌تعدد زوجات‌بود که‌بطورنامحدود وجود داشته وهرکس‌میتوانسته باهرزنی‌که میل کند نزدیك شود .

فهرست اسامی اشخاص و اماکن

الف

پ

ت

ش

ع

ف

ق

ک

گ

ل

م

ی

قبل از مطالعه اغلاط زیر را تصحیح فرمایند

غلط	صحیح	صفحه	سطر
هیستایس	هیستاسپس	۳۲	۱۸
نزاح	نزاع	۴۶	۱۲
افشای	انشای	۵۲	۱۵
امیری‌ها	امبری‌ها	۱۴۷	۱۹
غسل	عسل	۱۷۰	۱۶
پیرین	پرین	۲۲۴	۱۴
دریای رژه	دریای أرژه	۲۲۵	۱۷
کیند	کنید	۲۲۷	۶
ارکومن	اورکومن	۲۲۹	۱۴
میزو	مینرو	۲۳۹	۲۱

انتشارات دانشگاه تهران
۵۳۹
چاپ دوم

تاریخ هرودت

جلد دوم

اوترپ

ترجمه

با مقدمه و توضیحات و حواشی

دکتر هادی هدایتی

بسم الله الرّحمن الرّحیم

مقدمه *

یونان باستان یکی از کشورهای شگفت دنیای کهن محسوب میشود . از دو هزار سال قبل ازمیلاد مسیح تمدنی درخشان درجزیره کرت واقع درجنوب شبه ـ جزیره یونان درخشیدن آغاز کرد که درتاریخ به تمدن دریائی کرت معروف است. این تمدن نخستین نورامید ونخستین قدم کاروان ترقی بشرشمرده میشود . چه این تمدن پس از آنکه مدتی درجزیره کرت بمنتهای درخشندگی رسید، ازاین جزیره به سرزمین یونان اصلی منتقل شد ودراین ناحیه تمدنی جدید معروف به‌تمدن‌قوم می سن (Mycéne) ایجاد کرد که بدون تردید ازبسیاری لحاظ پایه واساس تمدن امروز بشررا تشکیل میدهد . ازاین زمان ببعد آهنك ورود اقوام مهاجم به‌سرزمین یونان قطع نشد وهرروزقوم جدیدی باین سرزمین‌قدم گذارد ، ولی حرکت کاروان جاویدان تمدن متوقف نگردید وهمچنان‌روبتکامل رفت تاجائیکه درقرن‌پنج‌قبل‌از

*ـ توضیحی که در باره زندگانی هردوت و چگونگی تدوین آثاراین مورخ و جمع آوری اطلاعات تاریخی وی تحت‌عنوان مقدمه درآغاز کتاب حاضر بنظرخوانندگان میرسد همانست که در آغاز مجلد اول تحت همین عنوان بنظر خوانندگان رسیده‌است. ازآنجا که هریك ازمجلدات تاریخ هردوت کتابی مستقل تشکیل میدهد و از آغاز تا سرانجام در بارهٔ تاریخ یك قوم یاملت معین میباشد و ممکن است خوانندگان باقتضای تمایلات واحتیاجات خود بعضی مجلدات آنرا تهیه کنند وازبرخی مجلدات دیگرصرفنظر نمایند، نگارنده ترجیح‌داد این توضیح ضروری را دربارهٔ معرفی مجلدات نه‌گانه تاریخ هردوت وچگونگی جمع آوری اطلاعات واخبار تاریخی ومنابعی که این مورخ بامراجعه بدانها کتاب خودرا تدوین کرده است درمجلدات بعدی تکرار نماد تاهریك از مجلدات تاریخ هردوت بصورت کتابی مستقل و کامل دردسترس خوانندگان قرار گیرد .

و نیزبه پیروی از همین هدف است که توضیحات وحواشی که درمجله اول درباره اسامی خاص مربوط‌به تاریخ باستان و اوزان ومقادیر دریونان وپارس قدیم تهیه شده عیناً نقل شده است تاخوانندگان مجلد حاضر نیزدر صورت احتیاج بـه‌تطابق اوزان و مقادیری که دراین کتاب بآن‌اشاره شده است بااوزان ومقادیر امروز دچاراشکال‌نشوند ونیازی به‌مراجعه به‌مجلد اول نباشد .

میلاد که به‌قرن پریکلس معروف است یونان باستان بمنتهای شکوه وعظمت و جلال تاریخ‌خود‌رسید ومانند گلی زیبا ودرخشان شکفته شد وجمعی شاعرونویسنده وفیلسوف ومورخ و حقوقدان به‌عالم بشریت هدیه کرد که اساس علوم و اطلاعات کنونی‌بشررا پایه گذاری کردند .بی‌جهت نیست که یکی ازبزرگترین‌نویسندگان معاصرفرانسه تمدن یونان باستان را درعین درخشندگی و کمال به«جوانی ابدیت» یا «جوانی تمدن بشر» تشبیه کرده است . همانطور که جوانی انسان هر گز تجدید نمیشود این «جوانی‌ابدیت» نیزهر گز تکرارنخواهد شد وتاریخ بشرهرگزروزگار جوانی خودرا تجدید نخواهد کرد .

درقرنی کـه تمدن یونان باستان باوج اعتلا ودرخشندگی رسید و به قـرن پریکلس معروف شد یونان باستان در جمیع رشته های ادب وعلوم و فنون بشری درخشید . درام نویسان و نویسندگان بزرگی ازنوع **اشیل(Eschyle)سوفوکل (Sophocle)** و **اریپید(Eurypide)**وشعرائی‌نظیر **آریستوفان(Aristophane)** عالم علم وادب یونان باستان را مزین کردند .ودر همان زمان حقوقدانان بزرگی نظیر **سولون (Solon)** و **لیکورگ(Licurgue)** نخستین قوانین بزرك راتدوین کـردند و دانشمندان و فلاسفه‌ای نظیر تـالس ملطی وفیثاغورث حکیم وسقراط و افلاطون وارسطونخستین‌اصول علم امروزبشررا پایه گذاری نمودند وفلسفه‌وحکمت راباوج تکامل رساندنـد و درین راه بقدری سریع گام برداشتند که دراندك زمـان اعتلای روح انسانی بسرحد کمال رسید و گوئی کاروان تمدن‌معنوی درمدتی کوتاه بسرمنزل مقصود نائل گردید.کلیه مشکلات ومجهولات جهان بنحوی رضایتبخش حل شد ویابطریقی علمی بصورت سؤالی ساده مطرح و برای‌نسل‌های آینده‌بیادگار گذارده شد .

درزمینه تاریخ نویسی نیزقرن پنجم قبل ازمیلاد یکی ازقرون پر ثمرتاریخ جهان محسوب میشود ؛ چه درهمین قرن ودریکی‌دوقرن بعد است که سلسله‌زنجیر مورخان بزرگی نظیرهـرودوت و توسیدید و کتزیاس وگزنفون و پلوتارك وجمعی

دیگر از مورخان باستان‌هویدامیشود وتاریخ نویسی دوش بدوش دیگرعلوم‌بمرحله جدیدی ازسیر تکامل خودقدم میگذارد.

هردوت که خود نخستین پیشقدم این دسته ازتاریخ نویسان‌عهد کهن‌محسوب میشود بدون تردید قدیم ترین مورخ جهانست. بی جهت نیست که قرنها نام اوبا تاریخ باستان توأم شده است وهمه جااورا «پدر تاریخ» نام نهاده‌اند. درحقیقت‌اوست که‌تاریخ نویسی را بهبشر آموخت وهم اوست که بتحریر نخستین‌تاریخ جامع‌جهان دست زد. قبل از او هکاتهٔ معروف نیزبه تحریر تاریخ دست زده بود و معروف است که هردوت آثار خودرا ازاو اقتباس کرده وسپس اصل را ازبین برده و کتاب‌مؤلف قدیم را بنام خود بجهانیان عرضه کرده است. دلیلی که طرفداران این عقیده برای اثبات مدعای خود اقامه میکنند اینست که اولا هردوت شخصاً در چند جای کتاب خودبه نویسند گان قدیم ترازخود اشاره میکند وثانیاً بعضی مطالبی را که اونوشته است نویسند گان یکی دو قرن بعد از او عیناً ازقول هکاته نقل کرده‌اند واین‌خود میرساند که هردوت که‌پس ازهکاته میزیسته‌آن‌مطالب را ازهکاته تقلید کرده‌وسپس کتاب اورا سوزانده‌است. درصحت این ادعا تردید بسیار است چه اگرواقعاًهردوت آثارهکاته را ازبین برده باشد چگونه‌آن آثار بدست مؤلفان قرون بعد رسیده است که بکمك آن توانسته‌اند قسمت هائی از کتاب ادعائی او را نقل کنند. درهر حال چون بحث در باره صحت یاسقم این ادعا بس طولانی و تمام ناشدنی است از اشتغال بدان اجتناب میکنیم وچون قدیم ترین کتاب تاریخی که درحال حاضرمی شناسیم کتاب هردوت است مانیز مانند غالب مورخان جهان اورا «پدرتاریخ» لقب‌میدهیم.

اززند گانی پدرتاریخ اطلاع زیادی دردست نیست. منابعی که ازنویسند گان عهد عتیق دربارهٔ اوباقی‌است‌ومعکن‌است. چراغ راه مابرای کشف‌مراحل‌زندگانی‌او گردد متون معدود و مختصری است از سوئیداس (Suidas) و اتین(Etienne) ازاهل‌بیزانس ونیزمتنی ازاوزب (Eusébe) وبعضی متون کم اهمیت‌دیگر. بکمك همین اسناد و متون مختصر است که دانشمندان و محققان کوشیده اند سر گذشت

زندگانی کسی را که نخستین تاریخ جهان را تحریر کرده است کشف کنند. جای بسیار تعجب است که هردوت درنه جلد کتاب بزرك خود ازهمه‌چیز وهمهٔ اقوام و ملل وشخصیت‌ها ورجال زمان‌خود برای‌خوانندگان سخن گفته جز ازشخصیت وزندگانی شخصی خود. وقتی انسان تاریخ هردوت رامطالعه میکندودرخلال آن درجستجوی کسب خبری در بارهٔ شخص مؤلف بکاوش میپردازد احساس میکند که هیچ مؤلفی باندازه هردوت دربارهٔ خود سخن نگفته ودرعین حال هیچ مؤلفی باندازهٔ اوخود را فراموش نکرده است این تضاد بزرك قابل درك وتحلیل است زیرا ازیك طرف‌بیان ساده وروان وافسانه های‌سهل وبی پیرایه‌ای که مؤلف‌نقل میکند کتاب اورابصورت یك مکالمهٔ واقعی بین مؤلف و خواننده جلوه میدهد؛ ازخلال عبارت سادهٔ آن ذوق وسلیقه شخص مؤلف وخصوصیات اخلاقی و مزاح ها وشوخی هایش کاملا تشخیص داده میشود وازروی آن میتوان کاملا بروحیات واخلاق اوپی برد. ازطرف دیگردر سراسر کتاب‌، هردوت هرگز آشکارا ذکری ازاحوال خود نکرده است وشایدعلت این غفلت و کوتاهی مؤلف آن باشد که اصولاً مؤلفان یونان باستان چندان علاقه‌به افشای اسرار خانوادگی وشخصی خود نداشته‌اند وتاجائیکه میتوانسته‌اندزندگانی خودرا درحجابی ازاسرارپنهان‌مینموده‌اند. هردوت بارها در کتاب خودمیگوید که ازفلان‌شهر بفلان شهر رفتم‌، فلان‌منظرهٔ زیبای‌طبیعت‌رامشاهده کردم، بافلان‌شخصیت بزرك تماس گرفتم. ولی مؤلف بهمین مختصر اکتفا میکند وغیر از این اشارات و کنایات مطلبی ازسرگذشت‌خود نقل نمیکند وچون این‌اشارات نیزبدون قیدتاریخ وسنه نقل شده است‌برای خواننده کنجکاوی که به سرگذشت «پدر تاریخ» علاقمند باشد امکان پذیر نیست جریان طبیعی سفرهای مؤلف رابدقت تعقیب کند وخط سیر احتمالی سفربزرك اورا درخاور میانه ومصر وسیسیل وایتالیا تشخیص‌دهد. این‌ابهام در گفتار مؤلف نسبت به سفرهای خود بدرجه ایست که بعضی ازسفرهای او که خود صریحاً بدان اشاره کرده امروز مورد تردید وانکار بسیاری ازمحققان است.

مؤلفان یونان‌باستان راعادت‌چنین بوده است که نام خودرا درسرلوحهٔ کتاب

خود نقل کنند. هردوت نیز مانند دیگر مؤلفان قدیم نام خودرا در آغاز کتاب خود بابیانی ساده ومختصر چنین نقل میکند: «هردوت ازاهل هالیکارناس تحقیقات خود را دراین کتاب به مردم تقدیم میکند». مؤلف بهمین مختصر قناعت کرده و بذکر نام خود ونام شهر موطن خود اکتفانموده ودرسراسر کتاب خود ذکری ازخودنکرده است بقسمی که تنها وسیله برای تشخیص شخصیت اوخصوصیات اخلاقی وروحی او است که درخلال عبارات کتابش جلب توجه میکند.

گفته شد که نه تنها هردوت خود مطلبی در بارهٔ زندگانی خود نقل نکرده است بلکه مؤلفان قدیم نیز خبری در بارهٔ او نقل نکرده‌اند و صرفنظر از متن مختصری که ازسوئیداس باقی است ولوحهٔ قبری که آنین ازاهل بیزانس باو نسبت داده است ومتن کوتاهی از اوزب (Eusèbe)، سند ومدرك تاریخی دیگری دربارهٔ اودر دست نیست.

متن مختصری که ازسوئیداس دربارهٔ هردوت باقی است بقدری کوتاه ومختصر است که میتوان آنرا نظیر توضیح سادهٔ يك کتاب لغت تاریخ دانست. این نویسندهٔ باستان دربارهٔ هردوت چنین مینویسد: «هردوت فرزند لیکزس (Lyxès) و دریو (Dryo) بود ودرهالیکارناس درخانواده‌ای اصیل ونجیب تولد یافت. اوبرادری داشت که تئودور (Thèodore) نامیده شد. هردوت برای فرار از چنك لیگدامیس (Lygdamis) دومین جانشین آرتمیز (Artémise) ازهالیکارناس بشهر ساموس (Samos) گریخت (آرتمیس مادر پیزیندلیس (Pisindélis) وجدهٔ لیگدامیس بود). درساموس بآموختن زبان محلی یونانی پرداخت و تاریخی درنه جلد تحریر کرد که بازمان سلطنت کورش پادشاه پارس و کاندول پادشاه لیدی آغازمیشود. همینکه به هالیکارناس بازگشت، برفرمانروای مطلق العنان این شهر فائق آمدولی چون بامشکلات فراوان ورقابتهای سیاسی مواجه شد ازروی میل به شهر توریوم (Thurium) که در آن زمان اهالی آتن در حال تأسیس آن بودند رفت ودر آن شهر مقیم شد. وی در همان شهر درگذشت ودر میدان بزرك شهر مدفون شد. ولی

جمعی عقیده دارند که او در پلا (Pella) درگذشت. کتابهایش بنام نه تن از ارباب انواع وخداوندان هنرهای ظریفه معروف است.»

سوئیداس دریکی دیگرازمتون خودمدعی‌است که هردوت‌راعموئی‌بودماست که پانیازیس (Panyasis) نام داشته و از شعرای معروف هالیکارناس‌بوده است.

اتین ازاهل بیزانس (Etienne de Bysance) یکی دیگر از مؤلفان قدیم است که دربارهٔ هردوت مختصراطلاعی بماداده است. این مؤلف درجائی که‌از شهر توریوم سخن میگوید متن یادداشتی که برسنك قبرهردوت حك شده بود نقل میکند وتوضیح میدهد که هردوت درهمین شهرفوت کرده ودرهمانجا مدفون‌است.

اتین دربن باره چنین مینویسد: «خاك این شهر استخوانهای هردوت فرزند **لیگزس** (Lyxés) را درآغوش دارد. سلطان مورخان قدیم سرزمین یونی‌در کشور **قوم دری** (Dorie) تولد یافت وبقصد فرار ازحملات‌غیرقابل تحمل همشهریان‌خود به توریوم پناهنده شد واین شهررا وطن دوم خود نامید.»

اوزب (Eusébe) یکی دیگرازنویسندگان‌قدیم است. وی دربارهٔ هردوت بطور اجمال اشاره میکند که شهرت این مورخ ازسال ٤٦٨ قبل از میلاد شروع شد وازهمین اشاره مختصر میتوان بطور تقریب تاریخ تولد این مورخ بزرك راحدس‌زد.

این بود اسناد ومدارکی که ازعهد عتیق دربارهٔ زندگانی پدر تاریخ برای ما باقی مانده است. آنچه ازبن متون مختصردربارهٔ زندگانی این مؤلف بزرك‌میتوان استخراج کردابنست که‌هردوت تخمیناً درحدود سال ٤٩٠قبل‌ازمیلادمسیح دریکی ازشهرهای‌سرزمین کاری (Carie)موسوم‌به‌هالیکارناس‌متولد شده.ظاهراًازخانواده‌ای اصیل ونجیب بوده ودرمحیطی که وسایل تعلیم وکسب علم برای اوفراهم بوده‌بزرك شده است. عمویش که یکی ازشعرای بنام‌آن زمان بود و **پانیازیس** (Panyasis) نامیده میشد قریحه‌ای سرشار داشت. یکی ازقصاید این شاعر که شعر نورا دریونان باستان زنده کرد قصیدهٔ معروفی‌است که دربارهٔ هراکلس پهلوان‌معروف‌یونان‌باستان سروده است. حدس زده میشود که همین شاعرتعلیم برادر زادهٔ خودرا بعهده گرفته

ومغز جوان ونورس هردوت را از آغاز کودکی باافسانه‌های یونان قدیم وسرگذشت خدایان باستان آشنا کرده است و شاید همین طرز تعلیم اثرعمیقی در سبك نگارش مؤلف داشته‌است‚چه‌بشرحی که ملاحظه خواهد شد اساس بیان‌تاریخ‌هردوت برپایه افسانه وداستان‌است . در آن زمان ظاهراً شهرها لیکارناس دردست جمعی‌ازمردمان قوم **دری** (Dorie) بود ولی مردم آن بزبان **یونی** (Ionie) صحبت میکرده‌اند. برخلاف ادعای یکی از مؤلفان باستان هردوت در همین شهربا زبان غنی و شیرین یونی که در آن زمان‌زبان ادبی یونان محسوب‌میشدآشناشده‌وشاید بهمین‌جهت‌است که کتاب‌اوازحیث متن‌ادبی‌یکی‌ازبزرگترین آثارادبی‌جهان‌شمرده‌میشود.مطلبی که نسبت‌بآن تردیدجائز نیست‌اینست که‌هردوت‌درطول‌حیات‌خودسفربسیار کرده‌وبنقاط مختلف ربع مسکون زمان خود قدم گذارده است . تعیین دقیق‌خط سیرسفرهای او وتشخیص کشورهائی که او واقعاً ازآنها عبور کرده کاری است بس دشوار‚ چه‌مورخ خود بطورصریح و آشکار سفرهای خودرا شرح نمیدهد ودیگر مؤلفان نیزذکری از آن نکرده‌اند. هردوت که ظاهراً فرزند یکی‌ازثروتمندان زمان خود بوده‌نخستین درس خودرا درخارج ازشهر موطن خود آموخته وتعلیمات اولیه خودرادرشهرهای کوچك یونی‌واقع‌درسواحل‌آسیای صغیرودرحوالی‌هالیکارناس‌شروع کرده‌وآنگاه به‌موطن کوچك‌خود مراجعت کرده است . ولی اقامت اودرشهر هالیکارناس چندان دوام نیاورده ‚ زیرادرنتیجه قیام مردم این‌شهرعلیه حاکم جباری که لیگدامیس‌نام داشت هردوت ناگزیر شده است ازشهر موطن خود خارج شود . عمویش**پانیازیس** (Panyasis) که شاعر معروف عصربود دربن شورش بقتل رسیده است ولی‌هردوت ودیگر افراد خانواده اوجان‌سالم بدربرده وبه شهرساموس‌پناهنده شده‌اند . قیام‌مردم هالیکارناس باحتمال زیاد درحدود سال های ۴٦۷ و۴٦۸ قبل ازمیلاد اتفاق افتاده‚ زیرا **اوزب** (Eusèbe) این سال رایکی ازمهم ترین سالهای حیات مورخ دانسته و آنرا نخستین سال آغازشهرت اومعرفی کرده است . ازاین قرارهردوت یکی از آن دسته ازیونانیان باستان‌بوده است که شیفته آزادی‌مطلق بودند ودرشهرهای کوچك

یونان باستان تحت تأثیر افسانه های کهن که در آن زمان بر سرزبان‌ها بود علیه حکمرانان جبار و ستمگران شهرهای خود قیام میکردند و مدتی نسبةً کوتاه از نعمت آزادی واستقلال برخوردار میشدند . دلیل این ادعا آنست که هردوت وقتی از شهر آتن سخن میگوید تمجیدی فراوان از آزادی سیاسی مردم این شهر میکند (جلد پنجم ـ بند ۷۸) ودرجای دیگر که یکنفر از پارس‌ها جلال وشکوه دربار خشایارشا رابرای دونفر اسپارتی نقل میکند ازقول اسپارتی‌ها به سرباز پارس چنین پاسخ میدهد: «تو اسارت را تحمل کرده‌ای ولی هرگز طعم آزادی را نچشیده‌ای وهنوز نمیدانی که آزادی تلخ است یا شیرین. اگر مزهٔ آنرا چشیده بودی امروز بما توصیه نمیکردی که بانیزه بدفاع از آن بپردازیم ، بلکه سفارش میکردی که حتی باتبر از آن دفاع کنیم .» (جلد هفتم‌بند ۱۲۵) .

مدت اقامت هردوت درساموس کوتاه بود، چه کمی بعد مؤلف بزرك بسیر و سیاحت در ربع مسکون آنزمان پرداخت . نخست به ناحیه سیرن (Syréne) قدم نهاد وسپس بسواحل دریای سیاه سفر کرد . آنگاه تسهیلاتی را که سازمان اداری منظم پارسها در آسیای صغیر ودیگر نواحی برای سفر فراهم کرده بود مغتنم دانست وبا اطمینان و آرامش خاطر قسمت اعظم این امپراتوری وسیع را سیاحت کرد و به سرزمین لیدی وماد وپارس مسافرت کرد . سپس متوجه سرزمین اسرار آمیز فراعنه و گاهوارهٔ تمدن مشرق‌زمین گردید . این سرزمین مرموز که ازهر گوشهٔ آن مجسمه‌های ابوالهول سربفلك کشیده بود اثری عمیق در روح ظریف و جوان این یونانی کنجکاو که شیفتهٔ افسانه‌ها وداستانهای کهن بود باقی گذارد. هردوت به کشور فینیقیه نیز سفر کرد ودرین سرزمین تجار حادثه‌جو که کشتی‌های خود را باقصی نقاط دنیای آن زمان گسیل میداشتند اورا ازحوالی کشورهائی که در آن زمان سرحد نهائی جهان محسوب میشد ودر آنسوی ستون‌هراکلس یعنی جبل‌الطارق امروز قرار داشت مطلع کردند، هردوت همه‌جا دربارهٔ آداب‌ورسوم وسنن‌مردم به جمع آوری اطلاعات پرداخت ونه تنها باحرص وولعی خاص به کسب اطلاعات دربارهٔ طبقات سوم اجتماعات مشغول

شد بلکه بابسیاری ازرجال وشخصیت های بزرك آن‌زمان ملاقات کرد وبادانشمندان وفلاسفه عصرخود تماس گرفت ومانند مورخی که وسواس کشف اسرارجهان‌راداشته باشد همه جا درجستجوی اسناد ومدارك رسمی و غیر رسمی پافشاری و مقاومت از خود ابراز کـرد . ازروی همین اسناد ومدارك است که هـردوت رقم صحیح تعداد افواج سپاه خشایارشا و دسته های سپاه یونانیان را درجنك معروف پلاته نقل کرده وجزئیات آنرا برای اطلاع نسل‌های آینده شرح داده است . (جلد هفتم بند۱۸٤ـ جلد نهم بند۲۸) .

هردوت به مطالعه آداب ورسوم محلی توجهی خاص داشت ومشاهدهٔ ابنیه و وآثار باستانی رابقدری ضروری و واجب میشمرد کـه گاه برای مشاهدهٔ یك بنای تاریخی‌خط سیرسفرخود راطولانی وپرپیچ وخم ورنج راه ومشقات سفررا دوچندان میکرد . مؤلف هرجا که مقتضی بوده مشاهدات خود را درکتاب بزرك خود برای خوانندگان نقل کرده است وبهمین جهت کتاب اونه تنها مجموعه ایست ازاطلاعات تاریخی ، بلکه مجموعه‌ایست ازتحقیقات مـربوط به باستان شناسی وفولکلور های محلی ادوار کهن . کوشش فناناپذیرپیك وقایع نگاروتفسیرنویس وذوق حقیقت‌بینی که برازندهٔ هرعالم دانشمندی است ازخلال عبارات کتاب اوجلب نظرمیکند .

هردوت به‌یونان اصلی‌نیزسفر کرد وازشهرآتن که درقرن پنج قبل از میلاد بمنتهای شکوه وجلال خود رسیده بود دیدن کرد وبا سوفوکل فیلسوف ودانشمند معروف معاصردوست وآشنا شد . در همین شهربـا یکی از کهن سال ترین مردان معاصر خود کـه **ترساندورس** (Thersandors) نـام داشت واز اهـل **ارکومن** (Orchomène) بود ودر روز های پرهیجان جنك معروف پلاته از نزدیك شاهد صحنه‌های خونین این جنك‌بزرك بود ساعات متوالی مصاحبه وشخصاً درکتاب‌خود باین مصاحبه اشاره کرده است (جلد۹ ـ بند۱٦) . اقامت هردوت درآتن ظاهراً بدرازا کشیده است زیرا بعضی افسانه های محلی یونان که صحت آنها چندان قابل اعتماد نیست حاکی است که هردوت بهترین وزیباترین فصول کتاب خودرا درمدت‌اقامت

خود در آتن درمیدان‌های این شهرودرمرتفعات‌المپ باصدای بلند برای مردم‌قرائت میکرد واز اینکه مردم بـرای او کف میزدند واو را میستودند لذت میبرد . ظاهراً توسیدید مورخ‌معروف نیز که درآن‌زمان‌طفلی‌بیش‌نبوده نخستین‌عشق‌وعلاقهٔ‌خودرا به‌تاریخ نویسی ازموقعی احساس کرده که دراماکن عمومی‌به‌سخنان‌این‌مورخ بزرگ گوش داده است . دلیل این ادعا مطلبی است که توسیدید شخصاً در کتاب‌خود بدان اشاره کرده است . توضیح آنکه توسیدید درقالب اشارات و کنایات ازهردوت‌انتقاد وبا عباراتی که بی‌اعتنائی وتحقیررا میرساند ازاویاد کرده وبدون اینکه ازاین‌مورخ بزرگ صریحاً نام ببرد از مورخانی که کتاب خود را «برای توفیق موقتی در انظـار عموم مردم» نوشته اند و کتاب آنها ارزش نوشتهٔ یك نویسندهٔ متفکر و عمیق را که بقصد روشن کردن‌نسل‌های آینده تحریرشده باشد ندارد وبرای روشن کردن‌حقایق تاریخی تحریر نشده است بزشتی نام برده (توسیدید ـ جلد اول ـ بند۲۲) .

هردوت پس ازاین سفرطولانی به شهرموطن خود مراجعت کرد و بار دیگر درچهار دیواری دروازه های هالیکارناس مقیم شد . ولی این اقامت نیزچندان دوام نیاورد ودرسال ٤٥٤ قبل ازمیلاد بعلت انقلاب سیاسی که درآن زمان در شهرهـای یونان امری عادی ودائمی بود باجمعی از هموطنان خود ناگزیرشد باردیگر شهر موطن خود را ترك گوید واین باربجای اینکـه به‌سواحل شرقی دریای مدیترانه و دلتای نیل هجرت کند باهموطنان گریز پای خودبه مهاجرنشین های وسیع‌یونانی درجنوب ایتالیا وسیسیل رفت وبا جمعی دیگر از یونانیان که درآن زمان بتأسیس شهر **توریوم** (**Thuriun**) دست زده بودنـد همداستان شد ودر همین شهر اقامت گزید وبقدری بآن علاقمند شد که‌آنرا شهرموطن ثانی خود دانست. این سفربرای اوفرصتی مناسب بوذ تا اطلاعات تاریخی وجغرافیائـی خودرا نسبت باین قسمت از دنیای مسکون‌آن زمان تکمیل کند واز وضع سیسیل وایتالیای جنوبی‌باخبرشود. درین زمان مورخ بزرگ رفته رفته پابه کهولت میگذاشت وآثار پیری وفرسودگی درجبین اوآشکار میشد . شاید بهمین جهت است که سلسله زنجیرسفرهای طولانی

خودرا بهمین جاخاتمه داده و تا پایان عمردر همین شهرمقیم شده ودر همان جا در گذشته ومدفون شده است . هردوت ظاهراً فقط آخرین سالهای عمر خود را درین شهر گذرانده است ولی خاطرهٔ این مورخ بزرگ درنظردیگران طوری بانام این‌شهر آمیخته است که بعضی از محققان باستان اورا یکی ازاهالی همین شهردانسته‌اند و مدعی شده‌اند که وی درهمین شهربـدنیا آمده است . ارسطو اورا «هردوت ازاهـل توریوم» نامیده درحالیکه هردوت درحقیقت ازاهل هالیکارناس بوده است .

ازسال مرگ هردوت بطوردقیق ویقین اطلاعی دردست نیست. آنچه مسلم‌است هردوت درسالهائی که جنگ معروف پلوپونز آغازشده بود درتوریوم میزیست و در همین زمان درین شهردر گذشته است وچون مورخ به‌وقایع نخستین سال های این جنگ بزرگ نیز اشاره کرده است (جلد نهم ـ بند ۷۲) حدس زده میشود مرگ او در حدود سال ۴۲۵ قبل‌ازمیلاد یعنی مدتی پس ازشروع جنگ پلوپونزاتفاق‌افتاده‌است.

☆☆☆

این بود مختصری در بارهٔ زندگانی مؤلف قدیم ترین تاریخ جهان . نخستین سؤالی که دربارهٔ هردوت مطرح میشود اینست که آیا آثارقلمی این نویسندهٔ کهن بطور کامل بما رسیده یـادست حوادث روزگار قسمتی ازآنرا برای همیشه از نظر کنجکاو بشرامروز پنهان کرده است . حدس غالب محققان ومورخان براینست که هردوت تنها مورخی است که سعادت بااو یاری کرده وتمام آثار اورا صحیح و سالم به‌نسل های بعد رسانیده است . هردوت در کتاب خود به‌تاریخی بنام «تاریخ آشور» که ظاهراً خود مؤلف آن‌بوده است اشاره کرده ودوباربخوانندگان وعده داده است که آنرا بزودی‌منتشرخواهد کرد (جلد اول بند ۱۰۶ و۱۸۴) .

اگرواقعاً هردوت چنین کتابی تألیف کرده باشد امروز ما بکلی ازآن بی - خبریم و کوچکترین اطلاعی ازآن دردست نداریم . اگر ازاین کتاب احتمالی که هردوت‌خود بدان‌اشاره کرده‌ولی‌وجودآن موردتردیدبسیاری ازمحققان‌ودانشمندان قدیم وجدیدمیباشدصرفنظر کنیم متن کامل کتاب‌بزرگ هردوت‌تحت عنوان«تاریخ»

درنه جلد امروز بطور کامل در دسترس ما میباشد. کتاب دیگری نیز تحت عنوان «زندگانی هومر» باقی است که جمعی تألیف آنرا بهردوت نسبت داده‌اند ولی چون هیچیك ازمحققان این انتساب راصحیح نمیدانند باید درصحت آن تردید کرد.

چون در این مقدمه مختصر تفسیر کتاب بزرك هردوت و مطالعهٔ دقیق مسائلی که قدیم ترین مورخ جهان مطرح کرده است امکان پذیر نمی‌باشد، کوشش نگارنده آنست که درحدود امکان فقط مسائل مهمی که دربارهٔ نه جلد کتاب تاریخ هردوت مطرح است بطوراجمال مورد مطالعه قرار گیرد.

یکی از مسائلی که مدتها ذهن محققان و دانشمندان تاریخ را بخود مشغول داشته بحث دراین نکته است که نقشهٔ اولیه هردوت وهدف نخستین اواز تألیف این کتاب چه بوده؛ آیا مؤلف از آغاز کار قصد انشای کتاب بزرگی راکه امروز مابا آن روبروهستیم داشته ویا درضمن سفرهای طولانی خود کم کم علاقمند بهجمع ـ آوری یادداشت ها وخاطرات خود شده ودرپایان عمر آنها رابهم مربوط کرده و بصورت کتابی جامع جمع آوری کرده است؟ نظرمحققان ودانشمندان دربن‌مورد مختلف است. جمعی عقیده دارند که مؤلف از آغاز کار قصد انشای تاریخ عمومی جامع جهان را داشته است. جمعی دیگر عقیده دارند که هردوت ابتدا به نگارش وقایع منفرد و مجزا که در اصطلاح امروز **مونوگرافی** (**monographie**) نام دارد مشغول شده ودر ضمن کار بادامهٔ این بحث علاقه پیدا کرده و برنامهٔ کار خود راتغییر داده وتهیه کتاب جامع و بزرگـی را درنه جلد مطمح نظرقرار داده است. بعبارت بهتراین دسته از محققان عقیده دارند کـه هردوت ابتدا مونوگرافی هائـی مجزا برای هریك ازاجتماعات واقوام زمان خود نوشته وسپس آنها را جمع آوری کرده وبصورت کتاب تاریخ جامعی درآورده است. اگراین نظررا قبول کنیم طبعاً این سؤال مطرح میشود کـه قدیم ترین قسمت های این کتاب که مؤلف جوان در آغاز کار بتحریر آن دست زده و نیز قسمت هائی که دراواخر عمرخود بر آن اضافه کرده است کدامست. سؤال دیگر که مطرح میشود اینست که آیا اصولا مؤلف به

هدف نهائی خود رسیده است و کتاب او همانست که اودر نظر داشته یاقسمت هائی از آن ناتمام باقی مانده ودست اجل فرصت تکمیل آنرا نداده است .

بحث مهم دیگری که دربارهٔ هردوت بین محققان ومؤلفان در گرفته‌مربوط به ارزش کتاب این مؤلف بزرك است از لحاظ سندیت تاریخی و صحت وقایعی کـه بدان اشاره کرده است . بسیاری ازمؤلفان یونان باستان از قبیل کتزیاس و پلوتارك هردوت را بشدت مـورد انتقاد قرار داده واو را به دروغگوئی وتحریف وقایع متهم کرده‌اند . رساله‌ای تحت عنوان «خبث طینت هردوت» ازمؤلفان یونان باستان‌باقی است که عموماً آنـرا به پلوتارك نسبت میدهند . اگراین نسبت صحت داشته بـاشد همانطور که از عنوان آن پیداست انتقاد مؤلفان باستان بحدی شدید بوده است که حتی هردوت رابه «خبث طینت» متهم کرده‌اند . بین مؤلفان قرون جدید دربارهٔاین مسئله اختلاف است . درانگلستان یکی ازمـورخان معروف‌بنام **سایس (Sayce)** باجمعی دیگر ازمؤلفان که پیرومکتب اومیباشند وقسمت اعظم مطالعات خود رابه هردوت وآثار او اختصاص داده‌اند عقیده دارند که هردوت ازصداقت علمی و امانت قلمی که سرمایهٔ اصلی هر مورخی است بـی بهره بوده است . این دسته از مورخان هردوت رامتهم میکنند که‌به‌آثار مؤلفان قدیم دستبرد زده وبا اینکه مطالب‌آنانرا در کتاب خودنقل کرده نه‌تنها نامی از آنان نبرده بلکه‌آنان رابدست فراموش‌سپرده و کوشیده است اطلاعات تاریخی وجغرافیائی‌آنان را بحساب خود گذارد و خود را مطلع تراز آنچه بوده‌است به‌خوانند گان معرفی کند .

محققان فرانسوی برخلاف همکاران انگلیسی خود نسبت به‌هردوت و صدق گفتار اوخوش بینند وانتقادات مکتب انگلیسی راوارد نمیدانند . معروف ترین‌این دسته از محققان فرانسوی **آمده اوت (Amdée Hauvette)** و **آلفره کروآزه (Alfred Croiset)** میباشند که‌یکی کتابی تحت‌عنوان «تاریخ جنگهای‌مدیك»[۱]

(1) Amédée Hauvette: Histoire des Gerres Médiques, Paris, Hachette, 1894

ودیگری کتابی تحت عنوان «تاریخ ادبیات یونان»[۲] درپنج مجلد تألیف کرده‌است . دراین دو کتاب عقاید مکتبهـای مختلف دربارهٔ هردوت مورد بحث قرار گرفته و ازاین حیث شایدبتوان گفت جامع ترین وبهترین‌بحثی است که درباره هردوت‌بقلم آمده است . این دومؤلف وبطور کلی غالب مؤلفان فرانسوی در «صداقت» و درستی گفتار هردوت کمترین تردیدی ندارد و عقیده دارند که آنچه این مؤلف کهن نقل کرده ازحیث سندیت تاریخی‌دارای ارزش واعتباری کامل است .

صرفنظر ازبحث بزرگی که در بارهٔ «صداقت» و« راستگوئی » هردوت بین دومکتب انگلیسی و فرانسوی در گـرفته است ، مسئله دیگری که دربارهٔ هردوت شایان توجه میباشد اینست که بفرض اینکه این مؤلف درنقل وقایع کاملا« صدیق » و«راستگو» بوده آیا شخصیت اوطوری بوده است که بتواند نقش یك شاهد عادل و یك قاضی‌بی‌نظررا بعهده گیرد ، یابعبارت بهتربفرض‌اینکه هدف اوجستجوی‌حقیقت وصدق گفتار بوده آیا شخصاً قادر بوده است پس ازمشاهده وقضاوت وقایع، صحت و درستی آنها راتشخیص‌دهد تاخوانندگان خودرا ازروی سهووخطادچاراشتباه‌نکند. بحثی که در بارهٔ این مـوضوع در اطراف هردوت مطرح است میتوان دریك جمله خلاصه کرد : نخست آنـکه آیا هردوت یك مورخ صادق و راستگو بوده و دیگر آنکه بفرض راستگوبودن‌آیا محققی بصیروروشن بین بوده است ؟

بحث دربارهٔ این دو مسئله مهم کاری است بس دشوار وپر زحمت کـه ازعهده نگارندهٔ این مقال خارج است . هر گز درین بحث مختصر و کوتاه چنین جاه طلبی علمی نمیتوان داشت ، زیرا هر کس با مختصر اطلاعات تاریخی خود نمیتواند بطور صحیح دربارهٔ این مشکل بزرك قضاوت کند . بااین حال نگارنده باقتضای وظیفه‌ای که ازلحاظ تحریرمقدمه وروشن کردن شخصیت هردوت ازلحاظ تاریخ نویسی‌برای خود قائل میباشد پس ازاشارهٔ مختصربه نظرمؤلفان باستان دربارهٔ هردوت و آثاراو قضاوتی که باقتضای ترجمهٔ متن هردوت و مطالعهٔ اثراین مورخ بزرك باتسان الهـام

(2) A. Croiset: Histoire de la littérature grecque .

میشود درین مختصر بیان خواهد کرد .

***

یونان باستان یکی از کشورهای شگفت‌عهد باستان است که بیش از هر سرزمین دیگر برای بشر نویسنده و متفکر و فیلسوف باقی گذارده است . معروف است که هردوت اولین مورخ دنیا است، ولی قبل از او نیز در یونان باستان عده‌ای از نویسندگان بنام میزیستند که هریك تا حدودی در تکمیل فن تاریخ نویسی سهمی داشته‌اند و شاید بتوان آنانرا نیز پیشقدمان فن تاریخ نویسی دانست . این دسته از مؤلفان باستان که قبل از هردوت میزیستند و آثار آنان امروز از بین رفته دراصطلاح ادبی به **لوگوگراف** (Logographe) معروف‌اند.مشهورترین آنها **کادموس**(Kadmos) از اهل ملط ، **هلانیکوس** (Hellanicos) از اهل **میتی‌لن** (Mitylène) ، **شارون** (Charon) از اهل **لامپساك** (Lampsaque)، **هکاته** (Hécatée) معروف از اهل ملط و نیز چند مورخ ووقایع نگار دیگر است که هریك بسهم خوددر گذشته وسوابق بشر کنجکاویهائی کرده‌اند . یکی از خصوصیات بارز این دسته از نویسندگان یونان باستان اینست که بیشتر در باره چگونگی تأسیس شهرهای قدیم وشکوه و جلال و کبرو غرور خانواده های بزرك واشراف داد سخن داده‌اند و کوشیده‌اند با استدلالی غالباً واهی وخیالی اصل و نسب کسانی را که موردنظر آنها بوده‌اند به‌خدایان وقهرمانان باستان برسانند و درین راه کنجکاویهای فراوان کرده‌اند . از این حیث در حقیقت این دسته ازمورخان باستان پیشقدمان مکتب بیوگرافی نویس درعالم تاریخ محسوب میشوند .

کاردیگر این دسته از مؤلفان بیان اوضاع واحوال مشرق زمین وسواحل دریای مدیترانه بود که در آن زمان مرکز فعالیت اقتصادی وسیاسی عصر محسوب میشد . دردوره‌ای که یونانیان تصور میکردند فاصلهٔ بین شهرساموس و آتن بافاصله بین این شهر وستونهای هرکلس یعنی جبل‌الطارق امروز مساوی میباشد وچهاردیواری جهان از حدود مدیترانه تجاوز نمیکرده‌است این مورخان باستان دراطراف دنیائی که هموطنان آنان در

آن‌میزیستند ودربارهٔ اصل ونسب ونژاد آنان‌به‌بحث‌و کاوش پرداخته‌اند. بزرگترین عیب این وقایع‌نگاران این‌بود که بجای تاریخ‌نویسی به‌افسانه نویسی دربارهٔ‌اشخاص توجه داشتند وداستان نویسی وحکایت گوئی وافسانه سرائی اساس وپایه کار آنها بود . کتب آنان غالباً شامل مجموعه‌ای ازحوادث ووقایع مربوط به‌خدایان باستان‌و افسانه‌های منسوب بآنان بود ونکات اخلاقی وفلسفی واستنتاج تاریخی‌در آنها یافت نمیشد، بقسمی که میتوان گفت‌حتی افسانه نویسی این نویسندگان فاقد عمق‌ومعنی بود . بااین‌حال این افسانه های پوچ‌وواهی مورد توجه مردم‌آن زمان بودویونانیان باستان ازخواندن آنها لذتی فراوان میبردند . یکی ازاین افسانه نویسان که‌ازحیث شهرت ونام بردیگران فائق آمد **هکاته(Hécatée)** معروف است که از اهل ملط بود ودر آسیای صغیر در سرزمین یونی زندگی میکرد . هکاته نخستین کسی است که قبل ازهردوت بفکر افتاد تحقیق جامعی دربارهٔ تاریخ دنیای آن زمان بنماید . معروف ترین کتاب اورساله‌ای بود که تحت عنوان «تشریح زمین» تحریر کرده‌بود وامروز اثری از آن‌باقی‌نیست . اهمیت این رساله ظاهراً بحدی بوده است که‌موجب کمال شهرت نویسنده دردنیای متمدن‌آن زمان گردید واین شهرت بدرجه‌ای‌رسید که امروز نیزاو راقبل ازهردوت نخستین وقایع نگار ومورخ دنیا میدانند .

هردوت بین چنین نویسندگان ووقایع نگاران تربیت یافت وتحصیل تمام کرد. درجوانی تنها‌آرزویش آن بود که روزی‌بااین نویسندگان افسانه نویس آشنا شود وشاید بهمین جهت غالباً نوشته‌های آنانرا مطالعه میکرد وازافسانه های‌خیالی آنان لذت میبرد . لیکن طولی نکشید که متوجه شدکار این نویسندگان چندان جالب نیست ؛ پس نسبت بآنان بی‌اعتنا شد ودر این راه بحدی مبالغه کرد که از راه تحقیر وتمسخر همه‌جا آنانرا «یونی» و«یونانی» نام‌برده وخودرا ازاهل‌آسیای صغیر دانسته است . وی اطلاعات‌جغرافیائی ناقص این دسته ازوقایع نگاران رابباد‌تمسخر گرفت ومدعی شد که این نویسندگان بقدری بی‌اطلاع بوده‌اند که‌حتی اعداد را تا شمارهٔ چهاربیش‌نمی‌شناختند (جلددوم تاریخ هردوت ـ بند۱۶). با این حال‌هردوت

ندانسته ازشیوه این وقایع نگاران الهام گرفته است ، بدرجه‌ای که بعضی قسمت‌های کتاب اوبهترین نمونه طرزتاریخ نویسی لوگوگراف های‌آن‌زمان محسوب‌میشود. ازاین قبیل است فصلی که مورخ درآغازجلد چهارم کتاب‌خود به‌شرح تاریخ‌تأسیس سیرن(Cyrène) اختصاص داده وهمچنین است بحثی که مؤلف دربارهٔ دقایق‌اخلاق وعادات و رسوم مصریان باستان مطرح کرده است (جلد دوم ـ بند۳۵). ونیزشجره نسب مفصلی که باشخاصی نظیر **لئونیداس** یا**لئوتیکیدس (Léotychidès)** نسبت داده و کوشیده است نسب آنانرا به هراکلس جد بزرك پادشان اسپارت برساند(جلد هفتم ـ بند ۲۰٤ ـ جلد هشتم ـ بند ۱۳۱) .

فرق بزرگ هردوت بااین دسته از مورخان باستان دراینست که هردوت در طرح‌ریزی کتاب خود وسعت‌نظربیشتری داشته واگرهکاته را استثناء کنیم میتوان مدعی شد که هردوت ازحیث اهمیت کتاب وبزرگی هدفی که درنظر داشته‌ووحدت کتابی که تألیف کرده با هیچیك از مؤلفان قبل از زمان خود قابل قیاس نمیباشد. شیوهٔ نویسندگی این مؤلف درعین حال که معرف روحیهٔ شاعرپیشه اوست،بهترین نشانهٔ غرور وجـاه طلبی اودر عالم تألیف نیزمیباشد واگرچنین نبود مورخ جـوان نقشهٔ تألیف نخستین تاریخ جامع‌جهان را درمخیله خود نمی‌پرورانید . همانطور که قبلا اشاره شد ، این نکته مورد بحث است که آیا مؤلف از آغاز کار چنین طرح و نقشهٔ وسیعی داشته یادرطی‌عمل رفته رفته بدان علاقمند شده ویادداشت های کوچك وطرح مختصرخود را بصورت کتابی جامع گرد آورده است . ظن غالب برآنست که هردوت بتدریج بنگارش تاریخ‌جهان مشغول شده وچون‌بروابط اقوام وملل‌وارتباط مردمان‌آن زمان پی‌برده وخودشاهدآن‌بوده‌است که چگونه‌درطی تاریخ‌امپراتوری وتمدن های جدید بر ویرانه های تمدن‌ها و امپراتوری های قدیم پی‌ریـزی شده ، کم کم بااین نکته مهم تـوجه کرده است که حیات بشری بـه‌صحنهٔ نمایش بزرگی شباهت دارد که مراحل مختلف آن مانند سلسله‌زنجیرحوادث یك داستان‌بهم‌مربوط است . درهمین موقع است که ظاهراً هردوت پس ازوقوف به‌اصل وحدت‌تاریخ‌جهان

وارتباط وقایع بایکدیگر هدف اولیهٔ خودرا تغییرداده وقصد تألیف کتابی دربارهٔتاریخ ربع مسکون زمان خـود کرده است . مؤلف در تصور وحدت تـاریخ جهان بحدی مبالغه کرده که در نخستین فصل از کتاب اول خود دو قوم یونانی و پارس را با هم روبرو و این دوقوم را بصورت دو قهرمان بزرگ تاریخ جهان معرفی میکند (جلد اول ـ بند ۱ تا ٤) . تاریـخ جهان درحقیقت ازقدیم ترین ایام وتا جائی که بشر از افسانه های کهن **یو**(Io) و **مده** (Médée) و**هلن** (Hellène) بخاطر دارد پیوسته انعکاسی از رقابت شرق و غرب بوده و هردوت بهتر از هرکس از عهدهٔ بیان این رقابت بزرگ و کهن برآمده است . تاریخ هردوت درحقیقت تاریخ نزاع وبرخورد آسیا واروپا ورقابت وستیز این دو تمدن مغایر است . مؤلف ضمن بیان جریان این رقابت وستیزبزرگ بین دوتمدن آسیائی واروپائی عبارات معترضه زیاد بکار برده وبارها کوشیده آنچه بقول او«از زیبائی ها وشگفتی های جهان از یونانیان واهالی آسیا باقی ماندهاست» در کتاب خود نقل کند . بااین حال ، ازخلال تمام این مطالب خارج ازموضوع وشرح این عجائب و شگفتی ها ، همهجا هدف اصلی او که تشریح تضاد وستیزاین دوتمدن کهن سال است کاملا جلب نظر میکند. همهجا مؤلف کوشیده است پیشرفت تدریجی شرق رابسوی غرب مجسم کند ونشان دهد باپیش آمد جنگ‌های مدیک که در حقیقت نخستین ومؤثر ترین شکست مشرق از مغرب بوده است چگونه تمدن شرق برای همیشه ازغرب رانده شده واین دوتمدن برای ابدازهم مجزا ومستقل ماندند .

ازآنچه گفته شدچنین نتیجه گرفته میشود که برخلاف تصورجمعی ازمحققان شیوهٔ تاریخ نویسی هردوت فقط جمع آوری سادهٔ متون واسناد وافسانه های تاریخی نبوده و حق اینست که گفته شود این مؤلف کهن سبك وشیوه‌ای خاص در ترکیب مطالب بکاربرده وجلوه‌ای خاص بهاثرخود بخشیده است . بقول یکی ازنویسندگان قدیم ، هـردوت مطالب و افسانه های تاریخی را بقسمی بیان کرده که فهم آن برای همه کس آسان است ؛ ولی چون مردی است که زیادسفر کرده وبتحقیقاتی پرزحمت

ودشوار دست زده دربخش آمده است که اطلاعات ومعلومات وسیع خـودرا خلاصه کند وعصاره وچکیدهٔ آنرا برای خوانندگان ارمغان گذارد وبهمین جهت است که همه‌جا و از همه چیزبا تفصیل زایدی سخن گفته بقسمی که گاه اطالهٔ کلام خواننده راکسل وناراحت میکند. همین طول وتفصیل دادن به‌مطالب کوچك وتوجه زیاد به جزئیات ودقایق وقایع یکی ازخصوصیات ومشخصات تاریخ نویسی هردوت است و درحقیقت نام هردوت بااین شیوهٔ تاریخ نویسی آمیخته است. بسیاری از «چیزهای بزرگ وشگفت انگیزی» کـه مؤلف مکرربه خواننده وعده داده دربارهٔ آن سخن گوید ودرصفحات‌بعد بوعده‌خود وفا کرده‌ودربارهٔ آن داد سخن داده است درحقیقت مسائلی بی‌اهمیت و نـاچیز بوده است. ولی برای درك لذتی کـه مورخ از مشاهدهٔ شگفتی های زمان خود درطول سفر احساس میکرده است باید نظیرخود اوبه دورهٔ صباوت و کودکی مراجعت کردوبا صبروحوصله باپای مؤلف درمسیر رودهای آرام وباعظمت آن روزحرکت کرد وماننـد طفلی خرد سال که بادهان باز وسراسر غرق اعجاب وتحسین بافسانه های مادر پیرخود گوش میدهد باروحی ساده از شگفتی ها وعجایبی که مورخ کهن بتفصیل شرح میدهد لذت برد ودنیای عهد عتیق رادرمخیله خود مجسم کرد.

باوجودفصول‌متعددی که هردوت به‌شرح جزئیات عجایب وشگفتی‌های زمان خوداختصاص داده‌است،شگفتی‌هائی که امروزدرنظرما کودکانه‌وناچیزجلوه‌میکند، درخلال همین مطالب کتاب پرارزش او تاریخ جهان رامشاهده میکنیم که آهسته و آرام ورق میخورد. درسرفصل این داستان بزرگ کرزوس پادشاه افسانه‌ای لیدی وفرمانروای شهرسارد وسرزمین‌های وسیع براقوام یونی درآسیای صغیرفائق‌میشود ولی طولی نمیکشد که کوروش‌پادشاه فاتح پارس امپراتوری وسیع اورا فتح میکند و کرزوس را ازتخت شاهی بزیر میکشد و باسارت میبرد. افسانه جوانی کوروش و ظهورمؤسس خاندان‌هخامنشی نیزبسهم خود جالب است هردوت ضمن بیان‌یکی‌از این افسانه‌ها سراسرتاریخ آسیا رابیان میکند وضمن‌استفاده‌ازفرصت‌بتفصیل‌ازاوضاع

مصر سخن میگوید . مطالبی که مؤلف‌درین قسمت از کتاب خود دربارهٔ مصر نوشته بحدی مفصل است که شاید بتوان گفت مؤلف در هیچ قسمت از کتاب خود در بارهٔ هیچیك از کشور هـای آن زمان چنین بتفصیل سخن نگفته است. از موقعی کـه کبوجیه را برای فتح مصرحرکت میدهد (آغاز جلد دوم) تاموقعی که مصربدست این پادشاه فتح میشود (آغازجلد سوم) ، یك جلد تمام از کتاب مؤلف بشرح‌اوضاع مصر اختصاص دارد . بعد از آن هردوت انقلابات داخلی پارس و چگونگی جلوس داریوش را براریکهٔ سلطنت شرح میدهد و به تهیه مقدمات جنگهای مدیك که در زمان این پادشاه پایه گـذاری شد اشاره میکند و قبل از بیان جزئیات این جنگ بزرگ وتاریخی به ذکر جنگهای داریوش با اقوام سیت میپردازد و آنگاه بتفصیل ازجنگ سیرن (Cyrène) یاد میکند ودربارهٔ اقوام وملل مختلف که درین‌جریان با آنها برخورد کرده است داد سخن میدهد .

مؤلف پس ازبیان سر گذشت داریوش ، شورش مردم یونی وقیام شهر سارد را شرح میدهد و درین قسمت است که خواننده بـا حساس ترین لحظات تـاریخ بشر روبرومیشود . اسامی فراموش نشدنی تاریخ جهان ، ماراتن ، سالامین ، پلاته و میکال افسانهٔبزرگترین‌جنگهای‌حماسی وپهلوانی‌تاریخ باستان‌رادرذهن خواننده منعکس و خاطرات آن روز های پرهیجان و فراموش نشدنی تاریخ جهان را زنده میکنند . این صحنه‌های زوال ناپذیر واین وقایع فراموش نشدنی تاریخ بشرهرگزازخاطرها محونخواهد شد. جنگ ماراتن یکی ازبزرگترین جنگهای تاریخ جهان محسوب میشود . لشگرکشی داریوش ازراه دریا وپیاده شدن سربازان متهور پارس در دشت ماراتن در برابر دروازه های شهر آتن طلیعهٔ اولین مهاجمه شرق بغرب و نخستین برخورد دوتمدن متضاد جهان باستان‌بود . دربرابرپارس ها که باسرعتی‌شگفت‌آورد دشمن را در آستانهٔ آشیانه‌اش غافلگیر کرده بودند رفتار یونانیان حقیقة شنیدنی و شایان توجه زیاد است . مردی بنام میلتیاد که وطن خود رابا خطری بزرگ روبرو می‌بیند درنطق تاریخی معروف خود وضع دشواریونان رابرای هموطنان خود بیان

میکند ونقشهٔ دفاعی خود را بآنان ارائه میدهد . باجملاتی مقطع وساده از آزادی واسارت برای آنان سخن میگوید و سراسر یونان رابرای دفاع از این آزادی کـه آنقدر درنظر آنان عزیز و گرامی بود بصورت پیکری واحد متحد میکند.درهمان حال غریـو شادی و صدای پای آهنین سربازان مشهور پـارس در کنار دروازه هـای بزرگترین شهریونان باستان اعتلای نزدیك و استیلای آیندهٔ این قوم مشرق زمین رانوید میدهد .

دورهٔ تاریخ هردوت باشرح جنگهای پلاته ومیکال که آخرین برخورد تمدن شرق وغرب محسوب میشود بپایان میرسد. درجدال وستیز بزرگی که بین این دوتمدن درگرفت غرب موقتاً پیروزشد وشرق بداخل چهاردیواری قارهٔ وسیع خود رانده شد. قصداصلی مؤلف ازتألیف نه جلد کتاب تاریخ بیان ماجرای همین زورآزمائی بزرگ بوده است و آنچه مؤلف بعداز ذکراین وقایع نقل میکند در حقیقت دنبالهٔ زائدی است ازشرح همین وقایع . **راولینسن(Rawlinson)** تاریخ نویس ومحقق بزرگ قرن نوزدهم دربن باره چنین مینویسد :

«قصد واقعی هردوت نگارش تاریخ جنگ تهاجمی ایران بود ، جنگی که با اولین لشکرکشی مردونیه شروع و با تارو مار شدن کـامل نیروی بحری عظیم و سپاهیانی که خشایارشا بـرای جنگ علیه یونان فراهم ساخته و حرکت داده بود تمام شد. »[۱]

ودرجای دیگر همین مورخ وباستانشناس انگلیسی چنین مینویسد :

«آن قسمت ازتاریخ او که مقدم برلشکرکشی مردونیه است درحکم مقدمه میباشد و از آن میتوان استنباط کـرد که دو چیز را در نظر داشته : منظور عمدهٔ نویسنده این بوده است که داستان پیدایش وترقی امپراتوری ایران راکه درمبارزه و جنگ رقیب و دشمن یونان بوده شرح داده باشد و مقصود دیگر او خاطر نشان

---

(۱) مقدمهٔ راولینسن برترجمه تاریخ هردوت بانگلیسی(ترجمه مختصر تاریخ هردوت توسط ع وحید مازندرانی ـ تهران ۱۳۱۳ ، صفحه ۱۷)

ساختن موارد پیشین است که این دو نژاد باهم تصادمات خصمانه پیدا کرده بودند. این هردو نکته ارتباط نزدیکی باموضوع اصل تاریخ اودارد، یکی از آن جهت لازم است که قدردانی واقعی نسبت بعظمت مبارزه وفتح وپیروزی که نصیب حریف شده حاصل شود، دیگری شرح دلایل وموجباتی است که باعث پیدایش این مبارزهٔ شدید شده بوده که طرز وجریان لشگر کشی وچگونگی رفتار وکار مهاجمین راخوب روشن میسازد.» [۱]

باوجود نقاط ضعفی که گاه مورخ دربیان این قسمت از تاریخ جهان از خود نشان داده وبا وجود اطالهٔ کلام وفقدان سلیقه در انتخاب مطالب و سردی بیان در بعضی موارد خاص، همینکه کتاب بپایان میرسد خواننده احساس میکند که پرده‌ای زیبا و با شکوه از تاریخ گذشته در نظرش رسم شده، پردهٔ بزرگی که اقوام و ملل مختلف را نشان میدهد که هریك سلاح بدست با لباس بدیع و شگفت خود قدم بصحنهٔ کارزار نهاده‌اند. درجوار آنان چهرهٔ باوقار ورعب آور پادشاهان و شخصیت ـ های برجستهٔ آن زمان مشاهده میشود که برای استقرار سلطهٔ جهانی خود باهم دست و پنجه نرم میکنند. صحنهٔ جنگ بزرگ سالامین را نشان میدهد که کشتی های دوحریف دسته دسته با صدائی خشك و ترسناك بهم میخورند و از برخورد آنها منظره‌ای موحش در نظر مجسم میشود. دریا از کشتی شکسته و تخته پاره پوشیده میشود، در حالیکه هنگام غروب آفتاب سکوتی عمیق جانشین غوغای روز میشود و سپاهیان پارس در میان سکوتی حزن انگیز در تاریکی خفیف شامگاه با اندامی خسته وروحی افسرده آهنگ مراجعت میکنند. چه صحنه فراموش نشدنی‌ازتاریخ گذشته بشروچه پردهٔ درخشانی ازبرخورد دوتمدن بزرگ دنیای کهن!

✿ ✿ ✿

یکی از ایراد هائی که محققان به هردوت وارد دانسته‌اند اینست که وقتی مؤلف ازاقوام مختلف سخن میگوید با دقتی زیاد ازحد آنچه دربارهٔ زندگانی آنان دیده وشنیده نقل میکند، لیکن ازروح واقعی تمدن آنان سخن نمیگوید بدبقسمی که

(۱) همان کتاب، همان صفحه

تمدن حقیقی قوم مورد بحث برخـوانند مجهول میماند . نه تنها از تمدن واقعی پارس ها و مصریان در کتاب هردوت چیزی نمیتوان یافت ؛ بلکه برعکس همه جا احساس میشود که مؤلف از تمدن واقعی این دو قوم بی‌اطلاع بوده و آنطور که باید وشاید دربارهٔ آنان‌قضاوت نکرده‌است . یکی‌ازمحققان‌انگلیسی‌بنام **سایس(Sayce)** مدعی است که افسانه هائی که هردوت در بارهٔ مصریان وپارس ها نقل میکند غالباً ازمنبعی یونانی سرچشمه گرفته ودر اصل افسانه یونانی بوده‌اند که هردوت آنها را از روی بی‌اطلاعی بآن اقوام نسبت داده‌است .

یکی ازخصوصیات تاریخ نویسی‌هردوت اینست که‌رجال وشخصیت‌های تاریخ راآنطور که بوده‌اند باقلمی‌سحاروتوانا مجسم کرده است . دربارهٔ آریستید، آمازیس، تمیستوکل ، پیزیسترات ، کلئوپاتر و لئونیداس داد سخن داده ودر بارهٔ چهار تن از پادشاهان هخامنشی ، کوروش ، کمبوجیه، داریوش وخشایارشا توصیفی ازخودباقی گذارده است . راولینسن محقق انگلیسی قرن نوزدهم درین باره چنین مینویسد :

«صورت‌های مختلف سیرت و اخلاق شرقی هرگز باین خوبی که هردوت از چهارتن اولین پادشاهان هخامنشی نموده توصیف نشده است : کـوروش شخصی بود ساده، سخت ، سردسته کوهستانیها ، دارای حس جاه طلبی بسیاربا نبوغ عالی‌نظامی که چون بروسعت امپراتوریش می‌افزود بهمان نسبت هم‌شاهنشاهی مهربان وپدری رئوف وخوشرفتار وبا ذوق و باملت خود مأنوس بود . کبوجیه اولین نمونهٔپادشاهان ظالم شرقی است که قدرت فراوان وبسیاری از هنرهای پدرش را ارث برده بود ولی بواسطه عواملی که درتولد وتربیت اواثر نمودند فاسد شده بود ، تندخو ، بی تـاب ، بدسر وعاجز ازکف نفس و هنگام روبـرو شدن با مخالفت دیگران خشمگین و نه فقط سنگدل بلکه درنده خوبود . داریوش که نمونه بهترین شاهان شرقی است‌دلیر، باهوش ، زیرك ودرفن‌جنگ وصلح هنرمند، مؤسس واستوار کننده ووسعت دهندهٔ امپراتوری ، وجودی خوش قلب ، مهربان وعلاقمندجدی دوستان خود ، خوشرفتار وحتی نسبت بدشمنان مقهورخود نرم و با کرامت بود ، وفقط در مواردی که مصالح

امپراتوری اقتضا داشت ولازم بود که رفتارش سرمشق باشد سخت گیربود.خشایارشا پادشاه ستمگر، اززمرهٔ پادشاهان درجه دوم و کم قدر ، ناتوان وطفل وارولی بیرحم وخـود خواه ، سست عنصر، کم رو ، شهوت پرست ، تجمل دوست کـه بآسانی تحت نفوذ درباریان وزنان قرار میگرفت ، بعلاوه لاف زن و فاقد هرقسم مزایای اخلاقی بود وفقط گاهی برای ظاهر سازی درموقعی که چیزی احساساتش رابر نمی‌انگیخت بکار کریمانه‌ای دست میزد .» [۱]

☆☆☆

ازلحاظ طرزبیان و شیوهٔ انشاء بدون شك نثر هردوت یکی از قدیم ترین و نادرترین نوشته هائی‌است که ازبشربیاد گارمانده . ساد گی وروانی آن بدرجه ایست که خواننده بی اختیار ازخود سؤال میکند آیا این عبارات راقلم بی تجربه و کار نکردهٔ یـك کودك دبستانی تحریر کرده یا خامهٔ توانای یـك مورخ بزرك جهانی . افسانه هائی که مؤلف نقل میکند همه جا یکنواخت ویك نوع بیان شده و حتی در جائیکه اهمیت مطلب ایجاب میکرده است که هم آهنگی ویکنواختی افسانه رادر جهتی خاص تغییر دهد چنین ابتکاری مشاهده نمیشود . گوئی کود کی دبستانی قلم بدست گرفته وباساد گی وروانی انشای طفل دبستانی مطالب کتاب هردوت‌راتحریر کرده است ! همین ساد گی وروانی لطفی خاص به‌نوشتهٔ هردوت داده واین نثرروان را که یاد گار دوران گذشته است ازنثرپیچیده وغامض قرون بعد ممتاز کرده است . راولینسن دربارهٔ ساد گی‌وروانی نثرهردوت مینویسد :

« بارزترین مهارت و استادی مؤلف ما وآخرین هنر او که باید مورد توجه مخصوص قرار گیرد ساده نویسی‌اواست . روانی طبیعی داستان واحساسات درسراسر کتاب او، وفور کلمات عادی‌ومأنوس واجتناب اواز کارعبارت‌پردازی بمنظورخود‌نمائی و یا شیوائی ساختگی غالباً مورد توجه و تصدیق تمام منقدین بوده است . درنظر هردوت ترکیب وتألیف فنی بشمارنیست ، بلکه‌سخن گوئی‌بی‌تکلفی‌است.وی

---

(۳) راولینسن ، همان کتاب ، صفحه ۲۱

در سبك نگارش خود ظرافت کاری بخرج نمیدهند و یا از روی عمد عبارات قشنك بکار نمیبرد . نویسندگیش تابع مطالب کتاب او است که باآن اوج میگیرد ولی هرگز بحد سادگی سبك طبیعی نزول نمیکند و بحدود عبارت پردازی هم نزدیك نمیشود .»[۱]

ودرجای دیگر مورخ و باستانشناس شهیرچنین مینویسد :

« درنویسندگی هردوت ، سادگی اوهیچگاه بدرجهٔ بیمایگی تنزل نمیکند ویا بصورت خشك وزننده درنمی آید . سبك او کامل ، آزاد وروان است واختلاف بسیار محسوسی باکوتاه نویسی وعبارات مقطع وخشك سبك نگارش یکنواخت مورخان قبلی دارد وهرگاه برای مقایسه نظرسریعی بنویسندگان پیشین یونان که آثارشان بما رسیده بیندازیم تعجب خواهیم کرد که تألیفات آنان وحتی تألیفات همدوره های مؤلف ما تاچه حد خشن و عاری از ظرافت وتا چه اندازه بی لطف و خاصیت بنظر میرسند . مقایسه‌ای بین سبك هردوت وطرز نگارشی که در زمان او معمول بوده ازنظر نویسندگی تفاوت آشکاربین او ودیگران رابخوبی روشن‌میسازد واین تفاوت واختلاف بقدری محسوس وزیاد است که سبك تألیف اوشیوهٔ تازه‌ای جلوه میکند و خواه ناخواه لقب شریف «پدر تاریخ» رابدون تردید و اشکال باو می‌بخشد .»[۲]

شاید علت اصلی سادگی نثر هردوت آنست که مؤلف کتاب خود را در دوره‌ای از تاریخ تمدن بشر تحریر کرده که انسان از نوشتن منحصراً بمنظور بیان مقصود خود استفاده میکرده است و هنوز فن نویسندگی وسیله‌ای برای شناساندن مؤلف به هیئت اجتماع و کسب نام و افتخار نبوده است . در برابر نثر ساده هردوت خواننده احساس میکند مؤلف گفتار ساده وبی پیرایهٔ خود را بروی کاغذ آورده و

(۱) راولینسن ، همان کتاب ، صفحهٔ ۲۳

(۲) راولینسن ، همان کتاب ، همان صفحه

هرگز سعی نکرده است آنرا باعبارات واستعارات وتشبیهات زائدتزیین کند. هردوت هرچه درلحظهٔ تحریر بذهنش رسیده شرح داده وهرگز توجهی به کوتاهی ودرازی عبارات ویکنواختی آن نکرده است. بهمین جهت است که عبارات معترضه زیادی در نثراو مشاهده میشود و این عبارات خارج از موضوع گاه بقدری نظرمؤلف را جلب کرده که اورا بطور کلی ازاصل مطلب دورومدتها خواننده رامتوجه موضوعی فرعی کرده است. گاه اتفاق میافتد که مؤلف مطلب اصلی را رها میکند و با خواننده در بارهٔ مطلبی صحبت میکند که قبلا درجائی دیگرمیبایستی از آن گفتگو کرده باشد و ظاهراً در موقع مقتضی فراموش کرده است دربارهٔ آن سخن گوید و وقتی مطلب بذهنش خطور کرده با اینکه مشغول بحث دربارهٔ مسئله دیگری بوده است دربخش آمده است این اطلاع اضافی را دد کتاب خود نگنجاند وبهمین جهت مکرر جملات معترضه بکاربرده ومطالبی خارج ازموضوع بین عبارات گنجانده است.

***

هردوت تاریخ خودرا که خوشبختانه امروز متن کامل آن دردست است درنه جلد تحریر کرده وهریك ازجلدهای نه گانه را بنام یکی ازخدایان ومظاهرهنرهای زیباعنوان کرده است، خدایان هنرهای زیبا که دراساطیروافسانه های یونان باستان مکرر از آنان یاد شده نه تن بوده‌اند که هریك حمایت شاخه‌ای ازهنرهای زیبا را بعهده داشته‌اند. هردوت نخستین جلد کتاب خود را بنام خداوند تاریخ که نخستین فرد این دسته از خدایان بوده است **کلی‌یو**(Clio) نامیده و هشت جلد دیگر آنرا بترتیب زیربه خدایان موسیقی، کمدی، تراژدی، رقص، شعر، غزل، نجوم وسخن اختصاص داده است:

۱- **کلی‌یو** (Clio)، خداوند تاریخ.

۲- **اوترپ** (Euterpe)، خداوند موسیقی

۳- **تالی** (Thalie)، خداوند کمدی

٤- **ملپومن** (Melpomène)، خداوند تراژدی

۵ـ **ترپسیکور (Terpsichore)** ، خداوند رقص

۶ـ **اراتو (Erato)** ، خداوند شعرحزین

۷ـ **پولیم‌نی (Polymnie)** ، خداوند غزل

۸ـ **اورانی (Uranie)** ، خداوند نجوم

۹ـ **کالیوپ (Calliope)** ، خداوند نطق وشعرحماسی

کتاب حاضر ترجمهٔ جلد دوم از نه جلد کتاب تاریخ هردوت است که مؤلف آنرا بنام «خداوند موسیقی» اوترپ (Euterpe) نام نهاده .

☆☆☆

این بود تحلیلی ازهردوت وزندگانی این مورخ قدیم وشاهکار جاودان او که هرگز گذشت زمان ازارزش ولطف وزیبائی آن نخواهد کاست وهرروز که میگذرد کهنگی وقدمت آن برارزش آن میافزاید. از آنچه گفته شد چنین نتیجه گرفته میشود که یکی ازمهم ترین خصوصیات تاریخ نویسی هردوت ونثر این مورخ بزرگ ساده ـ نویسی وروانی عبارت است. همانطور که اشاره شد سادگی وروانی عبارات گاه بدرجه‌ ایست که انسان خود را با عبارات و جملاتی که ساخته و پرداخته قلم بی‌تجربه و ناتوان یك کودك دبستانی است روبرومی‌بیند . ولی این نثرساده وروان که امروزدر نظرما نشانهٔ ضعف وناتوانی انشاء میباشد خود یکی ازافتخارات مؤلف است، چه ساده ـ نویسی یکی از بزرگترین صفات نثر نویسان یونان باستان بوده است . لیکن همین خصیصهٔ بزرك در قرنی که مـا درآن زیست میکنیم یکی ازمشکلات بزرك کسانی است که بخواهند شاهکار جاویدان تاریخ بشررا بزبان های زندهٔ روز منتقل کنند . نگارنده را عقیده آنست که در برابر این کتاب بزرك و عبارات سادهٔ آن که امروز درنظرمردم کودکانه جلوه میکند انجام وظیفه مترجم کاری است بس دشوارو پرزحمت. ازیك طرف باید وفاداری کامل بمتن پدرتاریخ را رعایت کرد تا این شاهکارجاویدان آنطور که واقعاً بوده است درنظر خوانندگان امروز جلوه کند ولطف وزیبائی آن ازبین نرود . وازسوی دیگرمترجم باید بکوشد عبارات ساده و ابتدائی نویسندهٔ عهد

باستان رابا نثرتکمیل شدهٔ امروز تلفیق دهد تاخواننده قرن بیستم از مطالعهٔ کتابی که دردو هزاروپانصد سال قبل تحریرشده وازنخستین‌نثرهای جهان محسوب‌میشود بیزار و متنفر نشود. به پیروی از این هدف است که نگارنده سعی خواهد کرد نثر هردوت را آنطور که واقعاً بوده است در کمال وفاداری به متن اصلی بزبان فارسی امروز منتقل کند وتا جائیکه امکان دارد از زینت بخشیدن جملات و ادبی کردن عبارات عامیانــه هردوت خود داری کند. بــه پیروی ازهمین نیت است که حتی در عباراتی که مؤلف بعضی‌اسامی رابطورمکررنقل کرده نگارنده ازاستعمال‌ضمیربجای آن خود داری کرده است تاروح ساده نویسی اثرهردوت حفظ شود و خوانندهٔ قرن بیستم بتواند درك کند چرا محققان نثر هردوت رابا نثرساده وضعیف اطفال دبستانی مقایسه کرده‌اند.

☆☆☆

از تاریخ هردوت تا کنون متن کـاملی به زبان فارسی ترجمه نشده، لیکن خلاصه وچکیده‌ای ازنه‌جلد تاریخ‌مفصل این مورخ وبخصوص قسمت‌هائی که‌مربوط به‌تاریخ ایران باستان است توسط آقای وحید مازندرانی ازمتن خلاصهٔ انگلیسی‌در یك مجلد شامل دویست صفحه بفارسی ترجمه و در سال ۱۳۱۳ در تهران طبع شده است. وجــود همین تاریخ خلاصه شدهٔ هردوت بزبان فـارسی واقعاً موجب مسرت است، لیکن ارزش واهمیت این سند بزرك تاریخ بشربحدی است که جای آن‌داشت متن کامل آن که بتمام زبان های‌زندهٔ دنیاترجمه شده است به‌فارسی نیزترجمه‌شود. از مدتها قبل نگارنده ضمن انجام وظیفهٔ خطیر تدریس دردانشگاه تهران متوجه شد که دانشجویان تاریخ بعلت ضعفی که غالباً درزبانهای خارجی دارند قادرباستفاده از متون کهنهٔ تاریخ جهان نمیباشند وازطرفی باقتضای کار خود وبرای تهیهٔ پایان‌نامه و کنفرانس های خود نا گزیر به مراجعه باین متون میباشند، پس برای تسهیل کار آنان وواقعیت دادن به آرزوی دیرین خود که ترجمهٔ کامل این متن بزرك تاریخی است کمرهمت بانجام این‌مهم‌بستم.

برای ترجمهٔ این سند بزرگ تاریخ بشر نگارنده از دو نسخه ترجمهٔ فرانسه که یکی دراواخر قرن نوزدهم و دیگری درسال های اخیرازمتن یونانی به فرانسه ترجمه شده استفاده کرده‌است . نسخهٔ اول که دراواخر قرن نوزدهم درفرانسه توسط **هانری برگن** (Henri Berguin) ترجمه شده و فاقد یاد داشت ها و توضیحات تاریخی است در دو مجلد پانصد صفحه‌ای در پاریس بطبع رسیده است . نسخهٔ دوم که ازردیف انتشارات (Belles Lettres) میباشد در سال ۱۹٤٦ توسط **لو گران** (Ph E-Legrand) درفرانسه‌ترجمه‌وطبع شده است. نسخهٔ اخیرمتضمن‌توضیحات ویاد داشت هائی بود که نگارنده برای تکمیل یاد داشت ها وتوضیحات خود ازآنها استفاده کرده است . هردو نسخه‌در کمال وفاداری به‌متن اصلی بزبان فرانسه‌ترجمه شده‌اند ودرهردو نسخه سعی شده است سادگی وروانی عبارات کودکانه اثرعهدعتیق کاملا محفوظ بماند.

به پیروی ازهمین روش‌نگارنده ترجمهٔ فارسی تاریخ‌هردوت رابه خوانندگان وطلاب‌علم وادب وعشاق تاریخ تقدیم میکند وامیدواراست چنانچه لغزشی‌درترجمه آن ملاحظه فرمودند باتذکارآن اینجانب را قرین منت وسپاسگزار فرمایند .

دکترهادی‌هدایتی

توضیحی دربارهٔ اسامی خاص

اسامی خاص هم مانند اشخاص رنك محلی دارند ودرهر محل بترتیبی خاص تلفظ میشوند. نام کوروش و کرزوس وداریوش درپارس ولیدی و یونان بیك نحوتلفظ نمیشد وهریك بامختصر تغییر درنواحی مختلف باشکال مختلف تلفظ میشده است. در ترجمهٔ این کتاب مترجم کوشش کرده است در حدود امکان اسامی خاص را که بعادت یونانیان غالباً بادوحرف «اس» (os) باضم الف یا «اس» (ès) با کسر الف خاتمه مییابد آنطور که امروز دراصطلاح جاری مصطلح است بکاربردتاتطبیق اسامی اشخاص بااطلاعات کنونی خوانندگان آسان باشدوخواننده ازمطالعهٔ تاریخ هردوت وعدم تشخیص اسامی خاصی که درآن نام برده شده دچاراشکال نشود. کرزوس راهردوت کرزوس (Krœsus) مینامند و کورش را کیروس (Kyros) میخوانند. علت اینکه این اسامی خاص راباآن صورت که امروزمصطلح است درآورده‌ایم نه‌تنهابرطرف کردن مشکل خوانندگان است، بلکه‌پیروی ازهمان منطقی است که هردوت رادرزمان خود ناگزیر به مداخله‌ای درجهت عکس آن کرده است. درزمان هردوت خوانندگان کتاب اوغالباً یونانی بوده‌اند و برای خوش آیند خوانندگان یونانی است که هردوت اسامی خاص خارجی رابا مختصر تغییر «یونانی» کرده. ممکن است ایراد شود که درین صورت حق این بود این اسامی راعیناً بهمان ترتیبی که درآن زمان تلفظ میشده‌است نقل کنیم. ولی جواب این ایراد آنست که درینصورت نیز مشکل اولی باقی بود، بدین معنی که چون خوانندگان امروز با اسامی مصطلح روز مأنوس ترند چنانچه اسامی غیرمأنوس آن زمان عیناً بدون توضیح اضافی در تمام موارد نقل شود قطعاً مطالعه کتاب نه تنها برای آنان لذت بخش نخواهد بود بلکه بیشتربه عملی شاق و خسته کننده شباهت خواهد داشت ونتیجهٔ مورد نظرحاصل نخواهد شد.

اکنون برای مثال چندنمونه ازاسامی خاص که درمتن هردوت بصورت یونانی

بکار رفته بانمونه‌ای ازهمان اسامی آنطور که امروز در اصطلاح تاریخ بکارمیرود نقل میکنیم :

۱- اسامی خدایان‌وقهرمانان باستان

اسامی‌خدایان‌وقهرمانان یونان بهمان ترتیب که‌درزبان‌یونانی‌درزمان هردوت تلفظ میشده نقل شده ، واز انتقال‌آن به اصطلاحات لاتن که امروز مستعمل‌است‌خود داری شده است ، زیرا اسامی یونانی این خدایان بهمان اندازه به گوش آشناومأنوس است ولزومی برای انتقال‌آن احساس‌نمیشود .

نام‌یونانی	نام‌لاتن
آفرودیت **(Aphrodite)**	ونوس **(Vénus)**
آرتمیس **(Artémis)**	مارس **(Mars)**
آسکلپیوس **(Asklépios)**	اسکولاپ **(Esculape)**
آتنا **(Athéna)**	مینرو **(Minerve)**
پوزئیدون **(Poséïdon)**	نپتون **(Neptune)**
دمتر **(Dméter)**	سرس **(Cérès)**
دیونیزوس **(Dionysos)**	باکوس **(Bacchus)**
زوس **(Zeus)**	ژوپیتر **(Jupiter)**
کور **(Kôrê)**	پروزرپین **(Proserpine)**
لوتو **(Lêtô)**	لاتون **(Latone)**
هادس **(Hadès)**	پلوتون **(Pluton)**
هفستوس **(Héphaistos)**	وولکن **(Vulcain)**
هرا **(Héra)**	ژونون **(Junon)**
هراکلس **(Héraclès)**	هرکول **(Hercule)**
هرمس **(Hermès)**	مرکور **(Mercure)**
هستیا **(Hestia)**	وستا **(Veste)**

۲- اسامی اشخاص

در مورد اسامی اشخاص برعکس اسامی خدایان ، سعی مترجم آن بوده است که اسامی لاتن را که امروز به گوش مأنوس تر است جانشین اسامی یونانی کند . اینك نمونه‌ای ازین اسامی آنطور که هردوت در کتاب خود بکار برده وآنطور که امروزمصطلح است :

نام یونانی	نام لاتن
آستیاژس (Astyagès)	آستیاژ (Astyage)
دارئیوس (Dareios)	داریوس (Darius) یاداریوش
دئیوکس (Déiokès)	دیوسس (Déjocès) (چون اصطلاح یونانی این اسم

مصطلح نبود عینا بهمان ترتیب درمتن نقل شده است.)

سیاگزارس (Cyaxarès)	سیاگزار (Cyaxare)
کامبوزس (Kambysès)	کامبیز (Cambyse)
کاندولس (Candaulès)	کاندول(Candaule)
کیروس (Kyros)	سیروس (Cyrus) یاکوروش
کروزوس (Krœsos)	کرزوس (Crésus)

برای آنکه خوانندگان بتوانند اصطلاح یونانی ولاتن هریك ازاسامی خاص راباسانی بیابند کافی‌است هرجا با اسامی یونانی روبرو هستند وقصد دارند آنرا بـه اصطلاح لاتن منتقل کنندبترتیب زیررفتار نمایند :

۱ـ آخرین سیلاب اسامی یونانی که با حروف (ès) ختم میشود حذف شود وبجای آن جزم یا (e) گنك گذارده شود . مثال :

سیاگزارس (Cyaxarès)	=	سیاگزار (Cyaxare)
میتراداتس (Mitradatès)	=	میترادات (Mitradate)
هیستاسپس (Hytaspès)	=	هیستاسپ (Hystaspe)

۲ـ آخرین سیلاب اسامی یونانی که با دوحرف (os) ختم میشود حذف‌شود وبجای آن (e) گنك یا (us) اضافه شود . مثال :

هارپاگوس (Harpagos)	=	هارپاگ (Harpage)
مردونیوس (Mardonios)	=	مردونیوس (Mardonius)
دارئیوس (Dareios)	=	داریوس (Darius)

۳ـ حرف (k) دراسامی یونانی به س (c) یا (ك) ملایم مبدل شود مثال :

میکرینوس (Mykérinos)	=	میسرینوس (Mycérinos)
کیپ سلوس (Kypselos)	=	سیپسلوس (Cypsélos)
کاساندانه (Kassandané)	=	کاساندان (Cassandane)

٤ـ درمورد بعضی ازاسامی زنان صدای آخر آن حذف شود . مثال :

کاساندانه (Kassandané)	=	کاساندان (Cassadane)
فدیمه (Phédymè)	=	فدیم (Phèdyme)
اروپه (Europê)	=	اوروپ (Europe)

۵ـ نسبت به اسامی جغرافیائی کـه ترتیب انتقال آنها قاعده‌ای ندارد ، بـه یادداشت های ذیل صفحات متن کتاب مراجعه شود .

توضیح دربارهٔ واحد مقیاس‌هائی که هردوت در کتاب خود بکار برده

الف ـ واحد مقیاس طول

واحد مقیاس طولی که هردوت مکرر بآن اشاره میکند «ستاد» است. «ستاد»[1] یکی ازواحد های طول درشهر آتن وبرابربا ۱۷۷ متر و۶ سانتیمتر بوده است. در یونان باستان ترتیب صحیحی برای تعیین اوزان ومقادیر ومقیاس‌ها نبود و درهرشهر و ناحیه اوزان ومقادیری خاص مرسوم بود. ولی اوزان و مقادیری که درشهر آتن معمول بود بطور کلی مورد قبول دیگرشهرها ونواحی یونان باستان نیزبود وبهمین جهت است که هردوت در کتاب خود غالباً به‌اوزان ومقادیری که دراین شهرمعمول بوده است اشاره میکند.

تقسیمات «ستاد» ازجزء بکل چنین است:

۱ـ پا ـ هرپا برابر ۲۹۶ میلیمتر.

۲ـ آرنج ـ هرآرنج برابریك پا ونیم یا ٤٤٤ میلیمتر.

۳ـ توآز[2] ـ یاارژی[3] برابرشش پایایك مترو۷۷٦ میلیمتر.

٤ـ پلتر[4] ـ برابرصد پایا ۲۹متروٍ٦ میلیمتر.

۵ـ هر پا بنوبهٔ خود به تقسیمات جزئی تری تقسیم میشد که «انگشت» نام داشت. هرانگشت برابریك شانزدهم پایعنی تقریباً مساوی ۱۸میلیمتر بود. بنابراین وقتی هردوت میگوید طول قامت فلان زن سه‌انگشت ازچهار آرنج کمتر بود. معلوم میشودآن زن یك مترو۷۲ سانتیمترطول داشته است.

٦ـ «سکن»[5] واحداندازه‌ایست که هردوت در کتاب دوم‌خودنسبت‌به‌سنجش

۱- Stade
۲- Toise
۳- Orgye
٤- Plèthre
۵- Skène

فواصل درمصر بکار برده وبرابربود با۶۰ ستاد یعنی ده کیلو مترو۶۵۶ متر.

۷ـ پارازانژ[۱] ـ واحد اندازهٔ پارسی برابرباسی ستادیعنی ۵ کیلومترو۳۲۸متر. طرزانتقال این واحدها به سیستم متریك تا اندازه‌ای تقریبی است . بعضی از مورخان که ستاد رومی را ۱۸۵ متر حساب میکنند از روی این محاسبه پارازانژ پارسی را کمی بیش ازیك کیلومترونیم میدانند . ازطرف دیگر هردوت نیزدرتعیین اندازه «سکن» دچاراشتباه شده است ، چه بطوریکه سیس[۲] ازقول پلین[۳] نقل‌میکند هرسکن مصری ازسی الی‌چهل ستاد تجاوز نمیکرده وهرگز آنطور که هردوت مدعی است هرسکن شصت ستاد نبوده است[۴].

ب ـ واحد مقیاس حجم

۱ـ کوتیل[۵] ـ برای اندازه گیری مایعات و اشیاء جامد هردو بکارمیرفت و برابر بوده بایك دسی لیترو۲۷ سانتی لیتر.

۲ـ آمفور[۶] ـ فقط برای مایعات بکارمیرفت و برابربودبا۱۹ لیترویك دسی‌لیترو۴۴ سانتی لیتر(از روی این حساب جام زرینی که کرزوس به معبد دلف اهدا کرده بود وبگفتهٔ هردوت ششصد آمفور گنجایش داشت جمعاً ۱۱۶ هکتولیتر و ۶۴لیتر بواحد امروز گنجایش‌داشته است) . (هردوت کتاب اول بند۵۱) .

۳ـ شنیس[۷] ـ واحد مقیاس اجسام جامد وبرابر بود بایك لیترویك دسی‌لیتر وهشت دهم سانتی‌لیتر.

۴ـ مدیمن[۸] ـ واحد مقیاس اجسام جامد وبرابربود با۵۱ لیتر ویك دسی‌لیتر و۸۴ سانتی لیتر. (ازاین قرار، مقدار ۱۱۰۳۴۰ مدیمن کندم که بقول هردوت برای

۱– Parsange
۲– Sayce
۳– Plyne
٤– The Ancient Empires of the East, p. 128
۵– Cotyle
۶– Amphore
۷– Chénice
۸– Médimne

تأمین آذوقه روزانه سپاه خشایارشا لازم بود بحساب امروز برابر است بـا ۵۷۲۰۰ هکتولیتر و۲۵ لیتر) (هردوت ـ کتاب هفتم ـ بند۱۸۷).

ج ـ واحد مقیاس وزن و پول

واحد مقیاس وزن دریونان‌باستان تالان[۱] ومین[۲] بود ، ولی ارزش مقداری این دو واحد درسراسر یونان یکسان نبود . در آتن تالان بعنوان واحد مقیاس وزن در معاملات بکار میرفت وبرابربود با۳۶،۳۹ کیلو گرم . ولی همین واحد وزن در مورد اندازه گیری مقدار فلزی که معرف ارزش مسکوك بود فقط با ۹۲ ، ۲۵ کیلو گـرم برابر بود . هرتالان بەشصت مین تقسیم میشد .

اصطلاح تالان ومین برای محاسبهٔ مسکوك شهرآتن نیزبکار میرفت . مثلادر قرن پنج قبل ازمیلاد یك‌تالان نقره درآتن برابربود با ۹۰ر ۵۵۶۰ فرانك طلاویك مین برابربود با۹۲،۶۸ فرانك . هرتالان طلا برابر بودبا ده تالان نقره یعنی ۵۵۶۰۰ فرانك طلا . بدیهی است تالان ومین‌واحد حساب پول بودند وسکه‌ای که‌باآنهابرابر باشد هرگز درجریان نبوده است . مسکوك اصلی آن زمان درآتن دودسته بود .

۱ـ مسکوك نقره که درهم یادراخم[۳] نام داشت وبرابر بود با۹۳ر۰ فرانك‌طلا. سکه نقره دیگری بنام اوبول[۴] وجود داشت که برابر بودبا۱۵،۰ فرانك طلا.

۲ـ مسکوك طلا که ستاتر[۵] نام داشت ودرآتن با۱۸،۵٤ فرانك طلابرابربود.

مسکوك پارس‌ها عبارت بود ازدریك[۶] باتصویری ازداریوش که ارزش تقریبی آن برابر ارزش ستاترآتن بود. در سیزیك[۷] نیزمسکوك دیگری بنام ستاتررایج بود که با۲۵ درهم‌آتن تطبیق میکرد .

۱– Talent

۲– Mioe

۳– Drachme

٤– Obole

٥– Statère

٦– Darique

۷– Cyzique

تعیین چهار جهت اصلی

هردوت برای تعیین چهار جهات اصلی اصطلاحاتی بکار برده که خاص تاریخ او است وبهمین جهت مترجم سعی کرده است بـرای حفظ نمونه‌ای از انشای مؤلف لااقل دربعضی ازموارد ازنقل آن به‌اصطلاحات امروزخود داری کند. هردوت چهار جهت اصلی را ازروی جهت بادها ولحظاتی ازروز که حرکت خورشید مشهود است تعیین میکند. بادبوره[1] نشانهٔ سمت شمال است ، بادنوتوس[2] نشانهٔ جنوب ، باداوروس[3] نشانهٔ مشرق وباد زفیر[4] نشانهٔ مغرب .

دربعضی موارد نادر هردوت اصطلاحاتی نظیر «مشرق» و «مغرب» و «جنوب» که امروزهم متداول است بکار برده .

۱- Borée
۲- Notos
۳- Euros
٤- Zéphyre

توضیح خارج از متن در بارهٔ کتاب دوم هردوت

کتاب‌دوم‌هردوت که‌مؤلف آنرا بنام‌الهه‌ومظهرموسیقی اوترپ(Eutherpe) نام داده اختصاص داشته است به شرح حال کمبوجیه پادشاه پارس ولشکر کشی‌های اوبه کشورهای مجاور وتسخیرمصر وزدوخوردهای بزرگی که بین پارس‌ها ودیگر اقوام‌آسیائی‌در گرفت وهمچنین برخورد وتماس‌یونانیان‌اروپابایونانیان ساکن‌آسیا.

وقتی‌خواننده کتاب اول‌هردوت رابامطالعه صحنه‌معروف مرگ کوروش بپایان میرساند ودر آغاز کتاب‌دوم بااین عبارت روبرومیشود «همینکه کوروش در گذشت کمبوجیه جانشین اوشد ...» تصورمیکند که مورخ کهن دنباله مطلبی را کــه در کتاب اول عنوان کرده ازمرگ کوروش ببعد در کتاب دوم شرح میدهد وسراسراین کتاب به شرح احوال سلاطین بعد ازاین پادشاه‌اختصاص‌دارد . ولی‌همینکه‌به‌مطالعه خودادامه میدهد باکمال تعجب‌مشاهده‌میکند که چنین‌نیست وجزچند سطراول آن که شامل بنداول از کتاب دوم میباشد تابند ۱۸۲ در سراسر کتاب مطلبی در باره پارس ها درآن نمی‌یابد . هردوت این مورخ کهن که قسمت مهمی از دنیای معاصر خودرا ازنزدیك دیده ومشاهده کرده بود ، همینکه ضمن شرح سرگذشت کوروش و کمبوجیه‌به واقعه فتح‌مصر بدست‌پادشاه‌پارس میرسد بعادت‌معمول که ازهرفرصتی برای ارائه معلومات واطلاعات خود استفاده میکند عبارت معترضهٔ طویلی خارج‌از موضوع آغاز میکند که از ابتدای بند دوم تاپایان کتاب ادامه مییابد .

در این‌عبارت معترضه که تابند۱۸۲ از کتاب دوم ادامه مییابد هردوت قبل‌از ازشرح تسخیر مصربدست کمبوجیه جزئیاتی دربارهٔ تاریخ واخلاق و عادات و رسوم مصریان نقل میکند کــه خود در محل شاهد قسمتی از آن بوده است . علت اینکه مؤلف قسمت‌مهمی از کتاب تاریخ خودرابه شرح احوال مصراختصاص داده همانطور که خود دربند ۳۵بآن اشاره کرده آنست که کشور مصر درآن زمان ازحاصلخیز-

ترین وبدترین نواحی دنیا محسوب میشده است . شگفتی‌ها ودیدنی های این کشور مدتها چشمان کنجکاو یونیان راخیره کرده بود ومدتها قبل ازهردوت کسانی که‌به مصر سفر کرده‌اند مشاهدات‌خودرا بصورت افسانه های بدیع باتوصیف بدایع طبیعی که دراین کشور دیده بودند ترکیب وحتی کنجکاوی خوانندگان یونانی خود را تحریك کرده بودند. هردوت برای ادامه کاراین دسته ازنویسندگان قدیم وتکمیل واصلاح اطلاعات آنان وشایدافتتاح بحث وجدل باآنان خودبه مصر سفر کرده بود وچون بسیاری از شگفتی‌ها راشخصاً بچشم ازنزدیك دیده بود دربغش آمده‌بود که خوانندگان سرگذشت پادشاهان‌هخامنشی راضمن شرح چگونگی فتح مصرازآن مطلع نکرده باشد .

هنگامی که‌هردوت به‌سیاحت‌و گردش‌دردلتای‌نیل‌وسواحل‌این رودمشغول‌بود واطلاعات واخباری که درخلال کتاب دوم خود ازاین کشورنقل میکند جمع‌آوری میکرده است ، چون یونانیان بتازگی به مصرلشکر کشیده بودند دریونان‌سخن از مصرهمه جا برسر زبانها بود و همه‌جا ازاین کشور بدایع وشگفت واهرام کهن‌سال وعظیم آن گفتگو در میان بود شاید بهمین جهت است که هردوت مناسب تشخیص داده که قسمت مهمی ازنه جلد کتاب تاریخ خود را بشرح احوال این سرزمین بدیع اختصاص‌دهدوهمچنانکه‌در کتاب‌اول‌خودمکررضمن گریزازمطلب‌اصلی‌بشرح‌احوال اقوام ومللی پرداخته است که بمناسبتی از آنها نام برده شده ، دراین مقام نیز کـه گفتگوازفتح‌مصر بدست شاهنشاه‌هخامنشی‌درمیان‌بوده است‌لااقل خوانندگان خود را ازچگونگی احوال این کشور مطلع کرده است . از این لحاظ مطالبی که مورخ در باره مصر در کتاب دوم خود نقل میکند با مطالبی که در کتاب اول ، ضمن شرح فتوحات کوروش ، از اقوام و ملل مجاور نقل میکند چندان تفاوتی ندارد و هردو قسمت، مطالبی‌خارج ازموضوع میباشند با این تفاوت که در مورد مصربعلت اهمیت این کشور ونقشی که درتاریخ قدیم بعهده داشته است مورخ باستان اهمیت بیشتری برای آن قائل شده وشرح بیشتری بآن اختصاص داده است .

شرح احوال مصر در کتاب دوم بدون تهیه مقدمات قبلی وصرفاً بمناسبت ذکر نام این کشور آغاز میشود (بند اول) ودر سراسر کتاب دوم ادامه مییابد و در آغاز کتاب سوم بپایان میرسد و همانطور که مؤلف در کتاب اول بعد از نقل چند مطلب خارج ازموضوع دربند ۱۸۸ مطلب رابه موضوع اصلی وصل میکند، در مورد مصر نیز در آغاز کتاب سوم با نقل عبارتی از شرح حال آخرین پادشاه مصر که در کتاب دوم ازاو سخن گفته بود مطلب رابه کمبوجیه پادشاه هخامنشی مربوط میکندوچنین میگوید: «برضد این آزمایش بود که کمبوجیه پسر کوروش بجنگ پرداخت.» در این میان مورخ بسیاری ازمطالب مربوط به مصر را که میتوانست درهمین جلدبگنجاند عمداً یاسهواً فراموش کرده ودر کتاب سوم باز بعادت معمول خود باعبارات معترضه مفصل وطولانی بنقل قسمتی از آنها پرداخته است. از این قبیل است اطلاعاتی که مؤلف دربارهٔ **گاو آپیس (Apis)** ومشخصات آن وچگونگی پرستش این حیوان نقل میکند که ممکن بود دربند ۳۸ کتاب دوم که سخن ازاین حیوان مقدس بمیان آمده بود جابگیرد، درحالیکه مؤلف بطور مشروح تردربند ۲۸ از کتاب سوم خود از آن سخن میگوید (کتاب سوم ـ بند۲۸). همچنین مطالب مربوط به قلعه ممفیس که مورخ اولین بار دربند ۱۳ از کتاب سوم خود از آن سخن میگوید ودر بند ۹۱ نیز نام آنرا تکرار میکند مطلبی است که میتوانست خیلی قبل از آن ضمن شرح چگونگی تأسیس این شهر از آن سخن گوید (بند۹۹ـ کتاب دوم). خواهش کمبوجیه از آمازیس که یکی ازدختران وی رابعقد ازدواج خود خواسته بود نیز مطلبی است که مورخ میتوانست درفصول اخیر کتاب دوم که اختصاص بهشرح سر گذشت آمازیس داشت نقل کند تا در کتاب سوم ضمن سخن از کمبوجیه ناگزیر به گریز از مطلب و بر گشت به مطالب مربوط به مصر نگردد. همچنین است مطالبی که مورخ دربند اول از کتاب سوم خود درباره کینه ونفرت وترس ووحشت آمازیس ازپارس ها نقل میکند (کتاب سوم ـ بنداول). ازسوی دیگر، در آغاز کتاب سوم که سخن از علل وموجبات لشگر کشی کمبوجیه به مصردربیان میباشد حق این بود که مؤلف دربارهٔ

عامل مهمی که در این لشگر کشی مؤثر بود یعنی انتقام حملات و مهاجمات اقوام غیر آسیائی به آسیا ودفع آنان از نزدیکی امپراتوری پارس سخن میگفت. هردوت خود این مطلب را در مورد لشگر کشی داریوش به کشور سکاها (کتاب چهارم ـ بند اول) و همچنین در مورد لشگر کشی بزرك شاهنشاهان هخامنشی به یونان (کتاب پنجم ـ بند ۱۰۵ ـ کتاب ششم ـ بند ٤٣ ـ ٤٤) عنوان کرده ، درحالیکه درمورد لشگر کشی کمبوجیه به مصر مدعی است که این واقعه بزرك نظامی تاریخ باستان صرفاً مربوط است به رفتاری که آمازیس پادشاه مصر نسبت به خواستگاری دختر خود از طرف پادشاه پارس در پیش گرفت (کتاب سوم ـ بند اول) . دربند ۱۰ و ۱۱ از کتاب سوم که صحبت از جنگها وزدوخورد های مصریان با مهاجمین پارسی است جای آن بود که مؤلف از اهمیت سپاه مصر وارزش نظامی آن که دربند ١٦٥ و ١٦٦ از کتاب دوم مختصر اشاره‌ای بآن کرده بود یاد کند .

ملحض کلام آنکه هردوت نه‌تنها قسمت مهمی از تاریخ خودرا (از بند دوم تا بند آخر کتاب دوم) به‌بیان مطلبی خارج از موضوع که در بارهٔ مصر شروع کرده اختصاص داده است ، بلکه حتی نسبت باین موضوع اطلاعات خود را یکجا جمع ـ آوری نکرده است تاضمن شرح وقایع باردیگر مجبور به گریز ازمطلب نگردد. در سراسر شرح لشگر کشی شاهنشاه هخامنشی به‌مصر این رویه تکرار میشود ومطالبی درباره اخلاق وعبارات ورسوم مصریان خارج ازموضوع وبمناسبتی مقتضی نقل‌میشود ولی باردیگر رشته مطلب به‌شرح سر گذشت فتح مصر کشیده میشود .

مطالب کتاب دوم ازتاریخ هردوت که سراسر دربارهٔ عادات ورسوم و تاریخ گذشته مصراست ازحیث سلسله مطلب طوری است که خواننده میتواند آنرا یکجا کنار گذارد ودنباله مطلب را ازپایان کتاب اول به آغاز کتاب سوم وصل کند بدون اینکه درشرح وقایع اصلی ، یعنی سر گذشت خاندان هخامنشی که مورخ بنقل آن مشغول بوده است هیچگونه نقصی وارد آید . هر گاه اولین عبارت بند اول از کتاب دوم را مجزا و تمام مطالب این کتاب را حذف کنیم و این عبارت رابه اولین عبارت

بند اول از کتاب سوم در جائیکه مورخ میگوید : « همینکه کوروش درگذشت ، کمبوجیه جانشین اوشد ... » وصل کنیم هیچگونه اختلالی در شرح احوال خاندان هخامنشی پیش نمیآید و دنبالهسرگذشت کوروش چنین بیان میشود: « همینکه کوروش درگذشت ، کمبوجیه جانشین اوشد ... (بند اول از کتاب دوم) . وی در مصر بجنك پرداخت وعلاوه برسربازانی که در کشورخود تجهیز کرده بود از یونانیانی کهمطیع اوشده بودند نیزسربازانی باخود برد . کمبوجیه این جنك را بعلتی که شرح میدهم آغاز کرد ... »(بند اول از کتاب سوم)

بنابراین ، علاوه برمطالبی که در کتاب سوم دربارهٔ منابع تاریخ کمبوجیه عنوان خواهد شد ، جای آن دارد که مطالب کتاب دوم هردوت دربارهٔ مصرنیزازاین لحاظ مورد مطالعه قرار گیرد .

***

کتاب دوم هردوت ازلحاظ طرزتنظیممطالب به دوقسمت کاملاً متمایزتقسیم میشود . قسمت اول آن که از بنددوم شروع میشود وتابند ۹۸ادامه مییابد اختصاص دارد بهشرح اوضاع جغرافیائی مصروعادات ورسوم مصریان باستان . قسمت دوم که ازبند ۹۸تاآخر کتاب(بند۱۸۲) ادامه مییابد اختصاص دارد به شرح تاریخ گذشته این کشورتا وقایع مربوط بهچگونگیبسلطنترسیدن آمازیسپادشاهی کهسلطنتش معاصربود بالشکرکشی کمبوجیه بهمصر.

درقسمت اول از کتابدوم باقتضای چگونگی موضوع مورخ بیشتربهتوصیف اوضاع واحوال موجود پرداخته ، در حالیکه درقسمت دوم بیشتربهافسانه و داستان متوسل گردیدهاست . بااینحال،درقسمت اولنیز کهمخصوصشرح اوضاعجغرافیائی مصروعادات ورسوم مصریان میباشد، درآن قسمت که مربوطبهعادات ورسومصریان است گاه مورخ برای اثبات عقیدهای معین ویا بیان یکی ازعادات ورسوم مصریانبه افسانه و سرگذشت متوسل شده ، از این قبیل است افسانهای که درباره رفتار

پسامتیك(**Psammétique**)برای تشخیص اینکه کدامیك ازاقوام آن زمان قدیم ترین قوم جهان بودند نقل شده (بنددوم) ؛ سر گذشت مشورت ساکنان **ماره آ**(**Maréa**) که مایل بودند بدانند آیا آنها نیز مصری بودند یانبودنـد (بند ۱۸) ، سر گذشت فرار دسته‌ای ازسپاهیان مصر (بند ۳۰)؛ افسانه مسافرت جوانان **نازامون**(**Nasamons**) که در جستجوی سرچشمه نیل باینسوی و آنسوی رفتند (بند ۳۲) . همچنین در بسیاری ازموارد دیگر مؤلف ازذکر افسانه های خیالی وواهی خودداری نکرده است ازاین قبیل است افسانه‌ای کـه نقل میکند چگونه **زوس** (**Zeus**) خدای خدایان توانست تقاضای بیجای هراکلس رارد کند (بند ۴۲) ؛ افسانه‌ای که نشان میدهد چگونه هاتف شهر **دودون** (**Dodone**) بوسیله زنی که ازشهر **تب** (**Thèbes**) آمده بود تأسیس شد (بند ۵۴ ـ ۵۵) وافسانه مربوط به ملاقات **آرس**(**Arès**) با مادرش **پاپرمیس**(**Paprémis**) ونتایجی که ازاین ملاقات حاصل شد (بند۹۱) .

همچنانکه درقسمت اول ازاین کتاب افسانه‌ها وسر گذشت های خیالی وواهی زیاد وارد شده است ، درقسمت دوم نیز که اساساً خود جنبهٔ سر گذشت وشرح تاریخ وقایع دارد گاه‌مطالبی توصیفی دروصف چگونگی بناها و کارهائی که انجام میگرفته است مشاهده میشود که بیشتر با مطالب قسمت اول کتاب شبیه است . ازاین قبیل است مطالبی که درقسمت دوم در بارهٔ بناهای یونی گفته شده (بند ۱۰۶) ، مطالب مربوط به اهرام مصر (بند ۱۲۴-۱۲۷-۱۳۴-۱۳۶) ، گاوچوبی شهرسائیس (بند ۱۳۲) ، معبد بوباستیس (بند ۱۳۸) ، بنای تودرتو و دریاچه موریس (بند ۱۸۴ ـ ۱۸۹) ، **بوتو** (**Bouto**)وجزیره **کمیس**(**Chemmis**)(بند ۱۵۵-۱۵۶)؛مجرای **نکوس**(**Nécos**) (بند ۱۵۸) ، قبر آمازیس و قبر ازیریس در **سائیس** (**Saïs**) (بند ۱۶۹ـ۱۷۰) و بناهائی که آمازیس درسائیس وممفیس احداث کرده بود (بند ۱۷۵ـ۱۷۶) .

درهمین قسمت از کتاب دوم اطلاعات دیگری دربارهٔ مسائل نژادی مشاهده میشود که چندان باشرح وقایع شباهت ندارد . از این قبیل است مطالبی که در بارهٔ تقسیم مصریان به طبقات هفتگانه گفته شده (بند ۱۶۴) واطلاعاتی که مورخ در بارهٔ

تعداد نظامیان مصر واحترامات آنها درجامعه وامتیازات آنها نقل کرده (بند۱۶۵-۱۶۸). اینگونه اطلاعات رادرحقیقت میتوان بامسائل‌به‌مردم شناسی مصریان‌باستان مربوط دانست. ولی در این میان بعضی از مطالبی که مورخ در قسمت دوم از کتاب دوم نقل کرده آشکاراخارج ازموضوع محسوب‌میشود ومیرساند که بازمؤلف‌بعادت معمول خود خواسته است‌اطلاعات کلی خودرا به‌خوانندگان‌عرضه کند. ازاین‌قبیل است مطالبی که ضمن‌شرح مسافرت جوانان نازامون‌درباره سه منطقه مشخص‌افریقا نقل کرده است (بند ۳۲)، مطالبی که دربارهٔ رود ایستروس یادانواب نقل کرده(بند ۳۳-۳٤)، شرح احوال اهالی **کولشید**(Colchide) ونقل عادات و رسوم آنان (بند ۱۰٤-۱۰۵)، اشاره به‌قسمتی از کتاب‌ایلیاد (بند ۱۱۶-۱۱۷)، سرگذشت **رودوپیس** (Rhodopis) (بند ۱۳٤-۱۳۵)، انتقاد افسانه‌ای که در بارهٔ هاتف شهر **دودون** (Dodone) برسر زبانها بود (بند ۵۶-۵۷)، انتقاد عقیده عمومی مردم زمان درباره حوادثی که برهلن معروف گذشته‌بود (بند ۱۲۰)، بحثی که دربارهٔ هراکلس گشوده ومنتهی به‌تشخیص دوهراکلس وتمیز آنها ازهم گردیده است(بند۴۳-٤٤)، رد ادعای هکاته دربارهٔ شجره نسبی که مورخ خود دربارهٔ آن اظهار نظر کرده(بند ۱٤۳)، نقل تاریخ سالی که یونانیان برای تولد **دیونیزوس**(Dionysos) **وپان** (Pan) قائل میباشند (بند ۱٤۵-۱٤۶) وبیان‌آن قسمت ازمراسم مذهبی که‌یونانیان ازاقوام خارج‌وبخصوص ازمصریان‌اخذ کرده‌اند وتأسیس‌پانتئون یونانیان درتاریخی بسیار تازه (بند٤۹ وبعد).

در کتاب دوم‌هردوت وبخصوص درقسمت اول‌آن‌مؤلف همه‌جا راه‌جدل‌وبحث پیموده وگاه در این راه آنقدر مبالغه کرده است که خواننده تصور میکند مؤلف تعمدی درانتخاب این روش داشته است. مثلاً مؤلف درموقعی که ازوسعت سرزمین مصرصحبت میکند بذکرعقیده خوددراین بارماکتفا نمیکند، بلکه‌بنقل‌عقایدی که دیگران در این باره داشته‌اند میپردازد وسپس برای ردآنها استدلال میکند (بند ۱۵-۱۶-۱۷-۱۹)؛ همچنین است وقتی درباره علل طغیان آبهای نیل سخن میگوید

(بند ۲۰-۲۳-۲٤-۲٦). درهمین قسمت مؤلف باتمام نیروی‌استدلال واطلاعات‌خود بجنك سر گذشتی میرود که یونانیان برای حوادثی که در مصر برهرا کلس گذشته اختراع کرده‌اند (بند ٤٥). همچنین‌روایتی که وی دربارهٔ اطفالی که پسامتیك برای آزمایش انتخاب کرده بود نقل‌میکند (بند۳) ونیز روایتی که ازدختر میکرینوس نقل میکند (بند ۱۳۱) بقصد تخطئه یونانیان بوده است.

بدین ترتیب قسمت‌مهمی از کتاب دوم هردوت اختصاص‌دارد به‌شرح افسانه‌ها وبحث ها وجدل های مؤلف در بارهٔ کشوری که مورد بحث است و توصیف اوضاع و احوال این کشور.مجموع این افسانه‌ها وبحث‌ها وتوصیف‌ها بدون اینکه لطمه‌ای به تسلسل مطالب و استمرار وقایعی که به نقل‌آن مشغول است وارد کند نوعی زیبائی خاص وشیوا به کتاب مؤلف کهن داده است. از آغاز تاپایان کتاب خواننده احساس میکند که سلسله زنجیرمطالب بالطف وجاذبه‌ای خاص وبدون توقف و مکث ادامه دارد. مؤلف بامهارت و توانائی خاص به وصف قدمت نژاد مصریان می‌پردازد (بند ۲-۳) وسپس ازتمدن مصریان‌سخن میگوید (بند ٤) وآنگاه دربارهٔ منشاءسرزمین مصربحث میکند (بند ٥ وبعد)، سرزمینی که باوجود وسعت زیاد (بند ٦) که‌مؤلف اندازه های آنرا ازهرطرف به‌خواننده عرضه کرده است (بند ٦ و۹) تا حدی بکمك رسوبات نیل تشکیل شده است (بند ٥-۱۰-۱٤) وبا این حال مورخ این سرزمین‌را به ناحیه‌مصب‌آن که منحصراً درنتیجه‌رسوبات نیل تشکیل شده محدود نکرده‌است (بند ۱٥-۱۹)، دراین میان که مؤلف ازرود نیل وچگونگی نقشی که این شط‌بزرك در ایجاد خاك مصر بازی کرده سخن میگوید رشته بحث رابه وصف این رود که بزرگترین عامل حیات مصراست میرساند ومدتی دربارهٔ آن سخن میگوید واسرار زیادی ازاین رود عظیم نقل میکند.از چگونگی تغییرات‌آب آن که فرضیه های مختلف در بارهٔ آن عنوان کرده‌اند در بند ۱۹ و۲۷ سخن میگوید و از طول آن و جهت جریان‌آن درزمین های مجهولی که شاید پای معدودی ازسیاحان باجرأت و حادثه جوبآن رسیده‌باشد ومحلی که سرچشمه‌های آن آغاز میشود دربند ۲۸و۳۳

سخن میگوید و خط سیر این رود را باخط سیر ایستروس (دانوب) مقایسه میکند و آنها راباهم قرینه و مشابه مییابد (بند ۳۳-۳٤) . بدین ترتیب خواننده در خلال عبارات هردوت مصر را کشوری شگفت وسراسربدیع می‌یابد . ولی مؤلف باین وصف طبیعی اکتفا نمیکند وبلافاصله رشته سخن رابه شرح عادات ورسوم عجیب مصریان میکشاند وضمن بیان اینکه عـادات و رسوم آنان بسیار بدیع وشگفت بـوده است مثال‌ها وشواهدی متعدد برای اثبات آن نقل میکند .

ازبند ۳۷تا٦۸ دربارهٔ عادات و رسوم مذهبی مصریان سخن میگوید . نخست حقوق ووظایف کاهنان‌مصری راشرح میدهد (بند۳۷) وسپس دربارهٔ انتخاب‌قربانی ومراسم‌قربانی‌ومشورت باخدایان‌سخن‌میگوید(بند ۳۸-۵۸). دراین فاصله‌افسانه‌ای نقل میکند که نشان میدهد بچه جهت ساکنان‌شهر تب(Thè bes)هنگام تشریفات مذهبی میش قربانی نمیکنند ودرضمن این سخن است که دربارهٔ هراکلس معروف به بحث میپردازد (بند ٤۳-٤٤) . همچنین ضمن شرح چگونگی تشریفاتی که حین قربانی کـردن خوکچه برای دیونیزوس مـراعات میشود در بارهٔ ریشه‌های خارجی مراسم مذهبی یونانیان واسامی خدایان یونانیان اظهارنظر میکند (بند٤۹ ـ ۵۳) . هنگام اشاره به‌هاتف دودون که استعمال اسامی خدایان یونانی را تجویز کرده است به بحث دربارهٔ تاریخ تأسیس این هاتف میپردازد وروایت‌اهالی شهرتب و دودون را دراین باره نقل میکند وعقیده خودرا بر آن میافزاید (بند ٥٤-٥٧) . درضمن بحث دربارهٔ این مسائل است که به‌مداحی از مصریان پرداخته (بند ٥٩-٦۳) وچگونگی تقلید یونانیان را ازمصریان‌دربسیاری ازمسائل مذهبی وغیرآن نقل میکند .آنگاه در بارهٔ خود داری مصریان از نزدیکی با زنان اماکن مقدسی که مخصوص خدایان بوده است سخن میگوید (بند ٦٤) واین بحث او را به نقل دنبالهٔ افسانه‌ای میرساند که مورخ درقسمت اخیربند ٦۳ به‌نقل آن مشغول بوده است .

این افسانه که دربارهٔ **آرس**(**Arès**) دردنیای باستان برسرزبانها بود و آرس رابداشتن روابطی نامشروع بامادر خودمتهم میکرد درکتاب هردوت بنحودیگری

تعبیر شده‌است زیرا هردوت مدعی است که خدمتگذاران مادر آرس با آن جهت از ورود او به معبد جلوگیری کردند که اورا نمی‌شناختند: «خدمتگذاران مادر که تا آن زمان آرس راندیده بودند ازعبور اوبداخل مانع شدند. ولی او کسانی ازشهری دیگر با خود آورد وباکارکنان معبد خشونت کرد وراهی بنزد مادر خود باز کرد ... »

ازاین گفته مورخ معلوم میشود که بنظر او برخلاف شایعه‌ای که درباره آرس ومادرش در دنیای باستان رواج داشت آرس فقط بقصد ملاقات مادر خود آمده بود ومقصود دیگری نداشته است . ولی گویامورخ ازتعبیر دیگر این داستان باخبر بود و برای رد همین تعبیر است که در بند بعد (بند ٦٤) درباره مسئله نزدیکی زن و مرد بحث کرده است . درپایان این بند مؤلف در باره امتناع مصریان و یونانیان از نزدیکی بازنان درمعابد مقدس سخن میگوید ومدعی میشود که دیگر اقوام و ملل، باستثنای مصریان ویونانیان، این عادت ناپسندرا دارا میباشند واستدلال آنها اینست که انسان باحیوان یکی است وچون حیوانات میتوانند دراماکن مقدس باهم نزدیك شوند پس برای انسان نیز نباید مانعی برای آن وجود داشته باشد . درهمین جاکه صحبت ازحیوانات درمیان است مؤلف بعادت معمول خود باز ازمطلب اصلی دورشده وتا بند٧٧ دربارهٔ حیوانات اظهارنظر کرده است .هردوت دردرجه اول ازنظر مذهبی دربارهٔ حیوانات بحث میکند وشاید علت اینکه ازاین نظر در بارهٔ حیوانات بحث کرده این بوده است که درمصرباستان نسبت به‌حیوانات احترامات وتشریفات خاصی رعایت میشد که دردیگر کشور های آن زمان بی سابقه بوده است (بند٦٥-٦٧) ؛ آنگاه ازنظر حیوان شناسی دربارهٔ آنان سخن میگوید و انواع حیوانات مخصوص مصررا نقل میکند (بند ٦٨-٧٦) .همینکه بحث در بارهٔ حیوانات بپایان میرسد در آغاز بند ٧٧ باردیگر به بحث دربارهٔ انسان‌ها میپردازد وچنین مینویسد :

«واما ازمصریان ... ».ودر آغاز بحث دربارهٔ مصریان دربارهٔ خصوصیات مشترك آنان با حیوانات یعنی مسائل مربوطه به‌بهداشت ، وضع تغذیه و دیگر احتیاجات جسمانی آنان سخن میگوید(بند٧٧)، آنگاه به‌بهانهٔ بحث دربارهٔ جشن‌ها وضیافت های

آنان مختصری دربارهٔ چگونگی زندگی اجتماعی آنان سخن میگوید ، ازاین قبیل است تذکار خاطرهٔ مرگ درهیاهوی جشن‌ها برای اینکه حاضرین این لحظات زودگذر را مغتنم شمارند (بند ۷۸) ، نقل یکی از آوازهای آنان (بند ۷۹) ، مراسم اظهارادب ورعایت احترامات(بند ۸۰) ، شرح چگونگی لباس آنان درزندگی‌عادی ودر تشریفات ومراسم مذهبی (بند ۸۱) ، اهمیتی که برای جادوگری ونجوم و تفأل ازروی آثار و علائم ظاهری حیوانات قائل بوده‌اند (بند ۸۲) ، فقدان غیب گوبین مصریان (بند ۸۳) وفراوانی اطباء بین آنان (بند ۸٤) .

یکی ازخصوصیات تاریخ نویسی هردوت که لطف و جاذبه خاصی به کتاب او داده است اینست که مؤلف پیوسته دستخوش تسلسل خواطرخود میشود و باصطلاح ازشاخه‌ای بشاخه‌ای‌میپرد . نقل یك مطلب معین اورا بنقل مطلبی دیگرمیکشاند وبدین ترتیب هرلحظه ازمطلبی بـه مطلب دیگرمیرود . مثلاً بحث دربارهٔ فراوانی اطباء درقسمت‌اخیربند ۸٤ وی رابفکر مرگ میاندازدوبلافاصله ازبند ۸٤ ببعدمطالب مشروحی دربارهٔتشریفات تدفین‌مردگان وچگونگی‌صنعت‌مومیائی اجسادومراقبتی که درمصر ازبعضی ازاجسادمینمودادنقل‌میکند(بند ۸٤-۹۰) . تااین‌جا رشته‌مطالب باوجود تنوع آنها تاحدی باهم ارتباط دارد ، ولی دربند۹۱ مؤلف باردیگر دربارهٔ مطلبی که قبلاً دربند۷۹ در بارهٔ آن سخن گفته بود بحث میکند و در بارهٔ کراهت مصریان‌نسبت به عادات‌ورسوم غیر مصری‌مطالبی‌نقل‌میکند ویکی ازموارد استثنائی را شرح میدهد که این نفرت و کراهت کنار گذارده شده است . احتمال میرود کـه مطالب این بند رامؤلف بعد از اختتام کتاب دوم بصورت مطلبی اضافه برآن‌افزوده است ویا تفسیری بوده است که برحاشیه‌آن نوشته است .

آنچه‌مؤلف دربارهٔمصرومصریان ازفصل۷۷ ببعدنقل میکند منحصراًاختصاص داردبه مصریانی که در قسمت های حاصلخیز کشور زیست میکردند (بند ۷۷) . و چون ساکنان نواحی مرداب‌ها و سواحل دلتا بااین دسته از مصریان تفاوت داشتند هردوت دربند۹۲ تصریح میکند که این دسته ازمصریان نیزازبسیاری لحاظ‌ازحیث

عادات ورسوم بامصریان اصلی اختلافی ندارند و ضمن اشاره باین موضوع است که مؤلف تصریح میکند که در مصر تعدد زوجات مرسوم نبوده است . آنگاه پس ازبیان وجه شباهت این مصریان با مصریان اصلی به‌نقل وجه اختلاف آنان میپردازد و در بندهای ۹۲ و۹۴ و۹۵ دربارهٔ چگونگی‌تغذیه آنان ومحافظت خود دربرابرحشرات بحث میکند . آنچه مؤلف دربند۹۳ درباره ماهی‌ها نقل میکند وهمچنین آنچه‌در بند۹۶ دربارهٔ قایق رانان نیل مینویسد و مطالبی که بوصف دشت های مستور از آب هنگام طغیان نیل اختصاص داده وتشبیه کردن شهرهائی که مانند نگین انگشتر از آب بیرون‌میآمدند به جزایر معلق (بند۹۷و۹۸) چندان بنظرخواننده دورازمطلب نیست ومعلوم است که مؤلف برای مجسم کردن کشور مصر که قسمتی از آن خشك وقسمتی دیگر باتلاقی است بنقل این مطالب مبادرت کرده است .

چنین است‌خلاصه مطالب کتاب‌دوم هردوت . مؤلف دراین کتاب مطالب‌خود راصریحاً به‌چند دسته تقسیم کرده وهردسته راتحت عناوینی کلی بیان کرده است‌از قبیل شرح کشور بطور کلی وشرح مذهب و عادات و رسوم مصریان . ولی همچنان که فکرمؤلف گرد این مطالب اصلی دور میزده است گاه مرغ اندیشه وتفکر خود را پروبال گشوده و در خلال بحث این مطالب و گاه ضمن عبور از مطلبی به مطلب دیگر تسلیم تسلسل خواطر خود گشته واز شاخه‌ای به‌شاخه‌ای پریده است . با این حال باید تصدیق کرد که وحدت مطالب کتاب ازبند ۲تا۹۸ کاملاً حفظ شده وآنچه مؤلف بعنوان‌جمله معترضه‌درخلال عبارات‌افزوده هیچگونه خللی به‌استمرارمطلب وتسلسل‌موضوع واردنکرده است‌وشایدبتوان گفت این‌شیوه تحریریکی‌ازخصوصیات نادری است که مخصوص تاریخ‌نویسی هردوت است .

درقسمت دوم از کتاب دوم یعنی از بند ۹۸ تابند ۱۸۲ که به‌شرح تاریخ مصر اختصاص داردطرزبیان مطالب وتقدم وتأخر آنها تاحدود زیادی ازروی قدمت‌تاریخ وسنوات‌وقایع ترتیب داده‌شده است‌.مطالبی که دربارهٔ پادشاهان‌مصر نقل شده‌بترتیبی که این پادشاهان جانشین‌هم شده‌اند نقل شده ودربارهٔ هریك‌ازآنان درصورت‌لزوم

علاوه برشرح اقدامات و عملیاتشان ، در بارهٔ بناهائی که احداث کرده‌اند و عمران و آبادی که بدان دست زده‌اند بحث شده است . مؤلف مختصری دربارهٔ **مین (Min)** که قدیم ترین پادشاه مصر شناخته‌شده بحث میکند و آنگاه دربند ۱۰۰ و ۱۰۱ چند کلمه دربارهٔ صدهاتن ازسلاطینی که بین مین و سلسله سلاطینی که خود دربندهای بعد بنقل مفصل تاریخ آنــان مبادرت میکند بحث میکند و به بهانه اینکه این پادشاهان چندان لایق نبوده‌اند که بحث دربارهٔ آنان بدرازا کشد به شرح سلطنت نخستین پادشاهانی که بنظراواجداهمیت فراوان بوده‌اندمیپردازدو دربارهٔ **موریس (Moeris)** و کارهای‌اوسخن‌میگوید. مطالبی که مؤلف دراین قسمت‌از کتاب‌خود تا بسلطنت رسیدن **پسامتیک(Psammétique)** نقل‌میکند بیشتر جنبهٔ‌افسانه دارد ودر موقعی که مؤلف این قسمت ازمطالب افسانه‌ای‌را رها میکند وبه قسمت واقعی میپردازدباردیگر بعادت معمول‌خودمطلبی‌خارج‌ازموضوع‌عنوان‌میکندوطی‌چندبند (۱۴۲ تا ۱۴۶) دربارهٔ عقیده یونانیان نسبت به چگونگی تولد خدایان بحث میکند وعقیده‌آنان‌را رد میکند . یونانیان عقیده داشتند که بسیاری ازخدایان تاعصری که به عصرمؤلف نزدیک بوده است بابنی نوع بشرروابط زناشوئی داشته‌اند وتعدادی از خدایان درقرون اخیربدنیا آمده‌اند . هردوت به رد این ادعای یونانیان میپردازد و مدتی دربارهٔ آن سخن میگوید . در اینکه هدف مؤلف ازبیان این مطلب خارج از موضوع روشن شدن قسمتی از دانش مردم آن زمان بوده است یاصرفاً درقالب این عبارات رقیب دیرین خود هکاته را بباد تمسخر و تخطئه گرفته تردیـد است و معلوم نیست مؤلف در حقیقت از کـدامیك ازاین دوانگیزه الهام گرفته است ؛ ولی تردیدی نیست که مطلبی که دراین قسمت و باین مناسبت نقل میکند کوچکترین ارتباطی با تاریخ مصر ندارد . بااین حال مؤلف این مطلب را نیزدر جائی بیان کرده است که تاحدی عدم ارتباط آنرابه تاریخ مصراز نظرمستور میدارد . چه این مطلب درجائی قرار دارد که مؤلف به‌بحث دربارهٔ تعداد نسل‌هائی که ازروی‌آن به‌محاسبه مشغول بوده است پـرداخته . بعد از آن دربند ۱۰۴ و۱۰۵ درضمن شرح جنگهای

سزوستریس (Sèsostris) مطالبی‌دربارهٔاقوام **کولشید** (Colchide) نقل‌میکند تانشان دهد این جنگها که تا کولشید ادامه یافت بچگونه سرزمینی سرایت کرد . همچنین است مطلبی خارج ازموضوع که دربند ۱۱۶ و۱۱۷ برای تمیز دادن شاعر ایلیاد ازشاعر «آوازهای قبرسی» نقل میکند ؛ از همین قبیل است آنچه مؤلف در بند ۱۲۰ دربارهٔ کذب افسانه ای که بحکـایت آن هلن رابه شهر **تروآ**(Troie) برده بودند وساکنان این شهربهیچ قیمتی حاضر باسترداد اونبوده‌اند نقل میکند و مطالبی که‌دربارهٔسلطنت **دمتر** (Déméter) درجهنم‌وعقیده‌مصریان‌دربارهٔسرنوشت بشردر دنیای آخرنقل میکند (بند ۱۲۳) . این مطالب وهمچنین مطالب مربوط به منشاء **تسموفوری‌ها** (Thesmophorie) (بند۱۷۱) ومطالب کم‌اهمیت دیگری که نقل کرده است هریك بنحوی ازانحاء بسلسله زنجیرمطالب تاریخ مصر مربوط میباشد .

و اما مطالبی که در بندهـای ۱۶۴ تا ۱۶۸ در بارهٔ تقسیم مصریان به طبقات هفتگانه نقل میکند وبخصوص آنچه دربارهٔ طبقه نظامیان مصر که ظاهراًبی‌مناسبت بنظرمیرسد نقل میکند درحقیقت چندان خارج ازموضوع نیست زیرا مؤلف برای توجیه علت کثرت‌تعداد سپاهیان بومی مصر که توانستند درجنك آمازیس‌وآپریس معدودی ازسربازان روزمزد خارجی راکه درخدمت **آپریس** (Apriès) بوده‌اند درهم شکنند (بند ۱۶۹) ناگزیربـه نقل این مطالب دربارهٔ امورنظامی مصر بوده است . شاید بهترآن‌بود که این مطلب درقسمت اول از کتاب‌دوم درجائیکه‌ازجامعه مصروعادات ورسوم مصریان بحث شده است نقل میشد . همچنین جزئیات مربوط‌به افتخارات وامتیازات مصریان که دراین قسمت بیان شده است ممکن بود دربند۱۴۱ بیان شود ، درجائیکه دربارهٔ **ستوس** (Séthoe) بحث میکند وبی‌اعتنائی او را بـه سربازان وغصب حقوق وامتیازات نظامیان راکه منجربه مخالفت آنان با او گردید شرح میدهد .

✿ ✿ ✿

این بود مختصری درباره مطالبی که هردوت در کتاب دوم خود تحت عنوان تاریخ مصر بیان کرده است. اکنون باید دید مؤلف کهن که در کتاب اول خود مطالب مربوط به مادها و پارس‌ها را « از قول دانشمندان پارسی » نقل کرده برای تهیه کتاب دوم خود ازچه منبعی الهام گرفته است. نکته‌ای که امروز برما پوشیده نیست ونسبت بآن تردیدنداریم اینست که اولاً هردوت هرگزبه‌سرزمین اصلی پارس قدم نگذارده بود وبهمین جهت نا گزیر بوده است آنچه دربارهٔ پارس‌ها نقل میکندبطور غیرمستقیم ازمنابع پارسی بدست آورد؛ و ثانیاً هردوت درمسافرت بزرگی که در آسیای صغیروسوریه ومصردرپیش گرفت در کشور اخیرمدتی توقف کرد وازنزدیك شهرهای باستان مصررا تماشا کرد وبا مردم آن مجالست کرد وبناهای تاریخی آن را خودبچشم دید. بنابر این باید گفت که بدون تردید منبع قسمت مهمی ازاطلاعات هردوت دراین کتاب گفته مصریان باستان ومشهودات وملاحظات شخصی هردوت بوده است. مؤلف دربند ۹۹ که قسمت توصیفی خود را در بارهٔ سرزمین مصر بپایان میرساند و شرح تاریخ گذشته مصررا آغاز میکند خود باین مطلب اشاره میکند و چنین مینویسد: «تااینجاهرچه گفتم نتیجه مشاهدات وتفکرات وتحقیقات خودمن بود. ولی ازاینجا ببعد آنچه مصریان نقل‌میکنندآنطور که‌خود شنیده‌ام نقل‌میکنم ومختصری هم ازآنچه خود بچشم دیده‌ام بآن اضافه میکنم».

اگر بگفته هردوت اعتماد کامل داشته باشیم باید منبع اصلی اطلاعات او را دربارهٔ مصربقسمی که‌خود مدعی‌است مشهودات‌مستقیم اوبدانیم. ولی حقیقت آنست که فقط قسمتی ازاطلاعات هردوت‌ناشی ازملاحظات شخصی اواست وتردیدی‌نیست که مؤلف کهن قسمتی ازاطلاعات‌خودرا دربارهٔ مصر که تابند ۹۹ از کتاب دوم‌شرح داده از مؤلفین قبل از خود اخذ کرده است.

سی الی چهل سال قبل ازهردوت هکاته مورخ معروف یونان باستان سراسر مصر را سیاحت کرده و مشاهدات خود را در کتابی که امروز دردست نیست وازبین

رفته است منتشر کرده بود . ظاهراً هکاته بمسائلی که هردوت در قسمت اول کتاب خودتابند۹۹ درباره اوضاع‌واحوال مصروتوصیف‌این کشورعنوان کرده است توجهی کمترداشته و آنچه بیشترجلب توجـه او راکرده مسائل جغرافیائی مصرواوضاع و احوال این کشور از حیث حیواناتی که در آن زیست میکردند و گیاهائی که در آن میروئید بوده است . بااین حال ، هکاته مختصری درباره اصل ومنشاء ساکنان مصر واخلاق وعادات ورسوم آنان بحث کرده وجای تردید نیست که هردوت ازاین‌قسمت ازکتاب هکاته‌بااطلاع بوده واحیاناً از آن استفاده کرده است . شاید هردوت که‌بعد ازهکاته به‌مصر سفر کرده از کتاب رقیب خود ومطالب جالبی که دربارهٔ مصردر آن عنوان شده بود تحریك شده ودست باین سفربزرگ‌زده‌است وشاید هم کتاب‌هکاته‌را برای روشن شدن ذهن خود وتشخیص‌شهرها وبناهای تاریخی‌مصرباخود برده‌است . بااین حال، هردوت‌فقط یك بار دربند ۱۴۳ازهکاته‌نام میبرد ودرآنجا هم اورامورد تمسخرقرارمیدهدوعقیده‌اوراودربارهٔاصل ونسب اوتخطئه میکند . هردوت دراین‌بند مـدعی است که هکاتـه که به نژاد و نسب خود غـره بوده به کاهنان شهر تب (Thèbes) گفته بوده که نسب اوبعد از شانزده پشت بیکی از خدایان میرسد . بازبنا بگفته هردوت کاهنان شهرتب بیش ازسیصد مجسمه ازخدایان به‌هکاته ارائه داده‌بوده‌اند که‌همه‌متعلق‌به کاهنان‌بزرك آمون (Ammon) خدای‌مصریان باستان بوده که پدر درپسر جانشین هم‌شده بودند ودراین مدت طویل دربین این‌سلسله‌نسب انسانی هیچ عامل‌الهی مشاهده نمیشده واظهارتعجب کرده‌بوده‌اند که چگونه هکاته مدعی است بعد ازشانزده پشت به‌خدایان میرسد . شاید اطلاع هردوت ازاین‌موضوع (اگر صحت داشته‌باشد) از کتاب هکاته نباشد، زیرا بدون تردید هکاته مطلبی که تااین‌حدنسبت‌باواهانت آورباشددر کتاب‌خودنقل‌نکرده‌است‌ومحتمل‌است‌هردوت‌این مطلب رااز فرزندان کاهنانی که‌درزمان‌هکاته میزیستندشنیده باشد، ولی‌دربسیاری ازموارد دیگربطورقطع و گاه باحتمال‌زیاد هردوت بدون نقل‌منبع‌اصلی‌اطلاع‌خود ازهکاته معروف اقتباس کرده ومطالب اورا در قالب عباراتی دیگر نقل کرده‌است .

درجائی که هردوت‌مدعی است که برخی‌مصررا «هدیه نیل» مینامند مقصود اواز «برخی» هکاته‌معروف است. ولی ازاین مؤلف‌حتی دراین مورد نیز نام‌نمیبرد (کتاب دوم- بند ۵). درجای دیگر که «یونی‌ها» راموردملامت قرارمیدهدوعقیده آنها را درباره نیل تخطئه میکند درحقیقت علیه هکاته از اهل ملط سخن میگوید وعقیده اوراتخطئه میکند. بنابگفته هردوت«یونی‌ها» (یعنی هکاته) عقیده‌داشته‌اند که کلمه «مصر» فقط به‌ناحیه‌مصب‌نیل گفته میشده‌است وباین‌نکته توجه نداشته‌اند که بااین حساب چون بعقیدهٔ آنها رود نیل سرحد افریقا وآسیااست قاعدهٔ مصر که دربین انشعابات آن قرارمیگرفت وفقط ناحیه مصب‌نیل‌راتشکیل‌میداد باید ازافریقا آسیا هردو مجزا باشد وقسمت‌چهارم خشکی‌ها راتشکیل دهد ودرینصورت‌مصریان که ساکنان‌سرزمینی بوده‌اند که‌دردورانی بسیار جدیدبوسیله رسوبات نیل‌تشکیل شده است چگونه میتوانسته‌اند ادعا کنند که قدیم ترین قوم جهان میباشند (کتاب دوم - بند ۱۵-۱۶).

همچنین درجائیکه هردوت‌نظریه‌ای را که‌بموجب آن نیل ازاقیانوسی‌خیالی سرچشمه میگیرد تخطئه میکند (بند ۲۱ و۲۳ از کتاب دوم) درحقیقت عقیده‌هکاته معروف‌است که‌موردانتقادقرارمیدهدوباشدت‌وخشونت‌نظریه اورا ردمیکند.همچنین دربند ۱۵۶ که هردوت‌مدعی است جزیره کمیس(Chemmis) رابچشم خوددیده است که «نه مواج است ونه حرکت میکند» در حقیقت عقیده هکاته راکه قبل ازاو چنین ادعائی‌را کرده است بباد تمسخر وتخطئه میگیرد. اینهامواردی‌است که نشان میدهد هردوت تاجائیکه برایش مقدور بوده سعی کرده است اشتباهات سلف خودرا برخ اوبکشدوخطاهای اورافاش کند ویادرصورت امکان هربار که عقیدهٔ اوراصحیح یافته چیزی‌بر آن‌بیفزاید ونقص آنراتکمیل کند. شاید دربعضی موارد دیگرنیز که هردوت همین روش را بکار برده واظهار فضل کرده است هدف اوهکاته بوده است. ازاین قبیل است بند۲ که دربارهٔ نقل قول مخالفی دربارهٔ پسامتیك صحبت میکند و یابند ٤۵ که دربارهٔ سوانحی که برهراکلس گذشت بحث میکند.

دربسیاری ازموارد دیگر هردوت ظاهراً درکمال سادگی مطالب هکاتِه را عیناً نقل کرده وبخود نسبت داده است . **پورفیر** (Porphyre) فیلسوف معروف باستان که درقرن‌سه‌قبل ازمیلاد میزیست‌ازقول **اوزپ**(Eusèpe) که درقرن‌چهار قبل ازمیلاد میزیست ومؤلف کتاب بزرگی دربارهٔ تاریخ مذهب میباشد وبه «پدر تاریخ مذهبی» معروف است مدعی اینست که « هردوت در کتاب دوم خود بسیاری ازمطالب راکلمه به کلمه‌از کتاب هکاتِه ازاهل‌ملط نقل کرده وفقط مختصرتغییری درآن داده است . ازاین قبیل است سرگذشت سیمرغ ومطالبی که درباره اسب‌آبی وصید تمساح نقل کرده است .» نمونه هائی که پورفیر از قول اوزب نقل میکند و مدعی است هردوت ازهکاتِه نقل کرده محدود به مواردی که ذکر کرده نیست و اصطلاح «بسیاری ازمطالب»خود مؤید این ادعا است. قبل ازهردوت ، هکاتِه‌دربارهٔ نان مصریان که **کیلس‌تیس** (Kylleatis) نامیده میشد سخن گفته ودربارهٔشرابی که مصریان ازجومیساختند‌اند بحث کرده. این دومطلب راکه هردوت دربند ۷۷ از کتاب دوم خود بآن اشاره کرده بادعای آتنه[۱] نویسنده وفیلسوف قرن سوم قبل از میلاد ازهکاتِه‌اخذ کرده است. بسیاری ازمطالبی که‌مؤلف دربارهٔ حیوانات‌و گیاهان مصروعادات ورسوم مردم‌آن نقل میکند بدون تردید در کتاب هکاتِه که امروز از-بین رفته است وجود داشته ومؤلف ازآن استفاده کرده است . چون کتاب بدست به مشاهده آثار وابنیه مصرباستان مشغول بوده شاید قسمت مهمی ازملاحظات شخصی او نیز تا اندازه‌ای تحت تأثیر نوشته های مؤلف آن کتاب یعنی هکاتِه معروف قرار گرفته‌وسهم‌مؤلف‌حاضرازاین‌لحاظ‌اینست که نسبت به‌صحت‌یاسقم ادعاهای‌سلف‌خود عملاً درمحل تحقیق کرده‌است . ولی آنچه دربارهٔ اسب آبی نقل کرده و اشتباهاتی که دراین قسمت مرتکب شده ثابت میکند که ازاین لحاظ یعنی دقت در صحت یا

۱- آتنه (Athénée) نویسنده وفیلسوف یونانی درقرن سه قبل از میلادکه در شهر نوکراتیس (Naucratis) ازمهاجرنشین های یونان در مصر متولدشده بود و کتاب معروفی تحت عنوان«ضیافت سفسطه کاران» تألیف کرده است .

سقم ادعاهای سلف خود نتوانسته‌است آنطور که باید وظیفه خودرا انجام دهد وباز اشتباهات‌وخطاها و گزاف گوئی هائی درخلال عبارات اومشاهده میشود .

تشخیص حدود مطالبی که مـؤلف از هکاته اقتباس کرده تااندازه‌ای دشوار است . برخی ازمورخین که باهردوت نظر مساعدی‌ندارند حتی قسمت تاریخی کتاب دوم اورا که ازبند ۹۹ آغازمیشود به‌هکاته نسبت داده‌اند ودلیلی که برای اثبات‌این ادعا اقامه کرده‌اند اینست که هکاته‌آخرین قسمت تاریخ مصررا به‌سلطنت آمازیس که ظاهراً بااو معاصر بوده است اختصاص داده وهردوت نیز بتقلید ازاو چنین کرده است . تردیدی نیست که این‌ادعا نمیتواند کاملاً بجاباشد زیرا اگرهکاته وهردوت هردو شرح تاریخ مصررا باسلطنت آمازیس بپایان رسانیده‌اندعلت‌آنست که اگراز پسامتیك که فقط چند ماهی‌سلطنت کرد صرفنظر کنیم آمازیس درحقیقت‌آخرین پادشاه مستقل مصرباستان بوده است وازآن پس مصربدست خارجیان فتح شده‌است وبنابراین منطقی است که تاریخ یك کشورمستقل راباختم استقلال آن‌بپایان‌رسانند.

بااین حال ، تردیدی نیست که علاوه برمطالبی که درگذشته بدان اشاره شد، دربسیاری ازموارد دیگرنیزهردوت‌ازهکاته تقلید کرده‌است . بعبارت دیگر، علاوه برمواردی که‌مدارك‌ودلائل‌زیادی‌وجوددارد که‌اقتباس‌هردوت‌را ازهکاته‌ثابت‌میکند وهمچنین‌علاوه‌برمواردی که‌مطابقت‌متن‌هردوت‌باقطعاتی که‌ازهکاته‌بطورغیرمستقیم برای ماباقی مانده این‌مطلب راثابت میکند ، درخلال عبارات‌هردوت موارد دیگری میتوان یافت که باحتمال زیاد مؤلف ازسلف خود اقتباس کرده است . مثلاً هردوت دربند ۱۵۸ مدعی‌است که شهر **پاتوموس (Patoumos)** رایك شهرعرب مینامند درحالیکه این شهردر مشرق شرقی تـرین شاخه دلتای نیل قرار دارد وفقط هکاته میتواند چنین ادعائی کرده و شاید اشاره هردوت باو بوده است زیرا اواست که مدعی‌است سرزمین مصربه ناحیه مصب نیل محدود است وبنابراین هرشهری که در خارج‌ازاین‌حدود قرارداشته باشد مانند شهرپاتوموس که درمشرق شرقی‌ترین‌شاخه ناحیه مصب واقع شده غیرمصری است وشهر عرب میباشد .

بطوریقین هردوت خودچنین ادعائی نکرده است ، زیرا اودر بند۱۸از کتاب خود مدعی است که سرزمین مصر بـه سراسر منطقه‌ای گفته میشود که از آب نیل سیراب میشود . پس شهر پاتوموس که از آب نیل سیراب میشد نیز در نظر هردوت مصری بوده است واینکه گفته‌است این شهررا یك شهرعربی‌میدانند بطورقطع نشان میدهد که دراین مورد نیزتحت تأثیر هکاته بوده است وشاید این عبارت را از قسمتی از متن هکاته بدون توجه باینکه با ادعای خود او دربند ۱۸ مباینت دارد در کتاب خود نقل کرده است . همچنین است نقطه ای از مصر که بادعای او در آنجا نوعی از مرغان افریقائی در انتظار مارهای بالدار بوده‌اند و وی آن محل را « نقطه‌ای از عربستان » نام نهاده . تردیدی‌نیست که هردوت‌افسانه‌ای که دربارهٔ این‌مارهای بالدار نقل کرده از مورخ سلف خود اقتباس کرده . با این حال ، این اقتباس مانع از آن نبوده است که مؤلف خودضمن سیاحت و گردش درمصر برای تحقیق دربارهٔ صحت یاسقم این مطلب به‌شهر **بوتو** (Bouto) مسافرت کرده باشد .

البته همه‌جا برای تشخیص منابع اصلی تاریخ هردوت آثار و نشانه‌ای بایـن وضوح وصراحت‌نمیتوان‌یافت وغالباً انسان درجستجوی‌منبع اصلی گفته های‌مؤلف دچار تردید و تزلزل میشود . هردوت غالباً در نقل مطالب این عبارت رابکار برده : «بطوریکه نقل میکنند ... » ومفهوم این عبارت قسمی است که نمیتوان بصراحت تعیین کرد که مقصود مؤلف ازاین ضمیرجمع مجهول‌مؤلفین سلف اوبوده‌است یـا ـ مصریانی که درضمن سفربا آنان تماس گرفته ودربارهٔ اوضاع واحوال کشور از آنان تحقیق کرده است.

ازاین‌قرار، هردوت بسیاری ازمطالبی‌را که درکتاب‌دوم خود عنوان کرده از مؤلفین سلف خود اقتباس کرده است . ولی این حقیقت مباینتی با انجام وظیفه بزرك تاریخ نویسی اوندارد ونباید ازاین امثله و شواهد نتیجه گرفت که هردوت مستقلاً عامل مؤثری در تحقیق تاریخی خود نبوده . بخصوص در مواردی که وی بابیانی صریح وروشن مدعی میشود که به‌فلان‌نقطه سفر کرده وفلان چیزرا « بچشم خود »

دیده یافلان مطلب را از فلان کس کسب کـرده جای تردید نیست که مؤلف واقعاً چنین کرده ونباید گفته اورا اغراق یادروغ دانست . دربارهٔ هردوت زیاد گفتگوشده وعدهٔ زیـادی ازمورخین اورا دروغ پرداز نامیده‌اند ومدعی شده‌انـد که بسیاری از مطالب اودروغ و کذب‌محض‌است. اتفاقاً کتاب دوم هردوت تنها کتابی است که‌بیش ازدیگر مجلدات تاریخ این مؤلف هدف این گونه حملات قرار گرفته وجمعی از محققین نسبت به‌صحت‌اظهارات مؤلف دراین کتاب‌تردید کامل کرده‌اند . بهمین‌جهت جای‌آن دارد که درباره ادعای هردوت دراین موارد واستدلال مخالفین اودراین‌مقام بحث بیشترودقیق تری شود .

نمیتوان انکار کرد که هردوت در ضمن سیاحتی که در مصر در پیش گرفت به سراسر ناحیه مصب نیل‌مسافرت کرد و ازشهرهای **نوکراتیس**(Naucratice) **وسائیس** (Saïs) و **بوباستیس** (Boubastis) دیدن کـرد و مدتـی در ممفیس **وهلیوپولیس**(Hèliopolis) اقامت گزید وازنزدیك عظمت‌اهرام‌راتحسین کرد و در بارهٔ ابعاد آن تحقیق کرد . ونیز نمیتوان منکرشد که وی بناهای اسرارآمیز وتودرتوی‌مصریان‌راخودبچشم‌دیده‌است(وشخصاًدر کمال‌صداقت‌اعتراف کرده که‌فقط قسمت‌های‌زیرزمینی آنرا ندیده (بند۱۴۸)) وبااینکه‌دربند۱۴۹درمورد مجسمه‌های عظیمی که‌درنزدیکی دریاچه موریس‌بوده‌است‌اشتباه کرده، خودشخصاً به‌ساحل این دریاچه‌رفته وازنزدیك‌آنرابچشم دیده است. حتی‌بعضی معتقدند که وی به سرزمین عربستان‌وشهر **بوتو** (Bouto) نیزسفر کرده وبا اینکه مطالبی مربوط‌به «افعی‌های بالدار» که مدعی است دراین ناحیه بچشم دیده چندان باور کردنی نیست درهر حال به‌قسمت هائی ازعربستان‌نیز مسافرت کرده (بند ۷۵) . آنچه ازادعای هردوت‌دربارهٔ گردش‌ها و مسافرت های او قابل تردید است سفری است که وی مدعی است به قسمت های علیای نیل ومناطق نزدیك‌به‌سرچشمه آن کرده است .

هردوت مدعی است که در مسیر رود نیل تا **الفانتین** (Eléphantine) که محل آبشارهای نیل ومنطقه اسوان امروزاست بالا رفته واین ناحیه رابچشم دیـده

است (بند ۲۹). ولی حقیقت آنست که هردوت باین ناحیه‌سفر نکرده واگر این‌ناحیه را بچشم دیده‌بود. همه‌جا ازالفانتین که درحقیقت جزیره است بعنوان یك شهرسخن نمیگفت (کتاب دوم ـ بند ۹ـ ۱۷ـ۱۸ـ۲۹ـ۳۰ـ۶۹ـ۱۷۵ـ همچنین کتاب سوم بند ۱۹) . دربند ۱۷۵ مدعی‌است کـه تخته سنك عظیمی که در زمان آمازیس از سین(Syène) آورده بودند ازالفانتین استخراج شده بود .

دربند ۲۸ باستناد گفته‌یکی ازمحررین شهرسائیس مدعی است که سرچشمه نیل درفاصله بین سین(Syène) والفانتین بین دوتخته کوه قراردارد ، درحالیکه‌بین سین والفانتین یکی ازشعب نیل قرار دارد که عرض آن به‌صدوپنجاه متر نمیرسد و کوهی‌هم دراین محل‌یافت نمیشود[۱]. همچنین‌دربند ۹مدعی است که بین‌هلیوپولیس وتب ازراه نیل نه روز مسافت فاصله است ، در حالیکه در زمان پسامتیك دختر پادشاه کـه باشتاب وعجله‌ای تمام مسافرت میکرد این فاصله را کمتر از سیزده روز طی نکـرده است . در بند۸ مدعی است که اگـر چهار روز در رود نیل بـالا تراز هلیوپولیس حرکت کنیم درهٔ نیل که تامحل این‌شهر تنك‌است گشاد و پهن میشود ، درحالیکه درهٔ نیل تاسرحدات جنوبی مصراصولاً پهن نمیشود و اگرهـم دربعضی نقاط پهن شده ازنوتنك وباریك شده است . ونیز در بند ۸ مدعی است که عرض درهٔ نیل درتنك ترین نقطه خود که درقسمت‌سفلای هلیوپولیس قراردارد به‌دویست‌ستاد یعنی سی‌وپنج کیلومتر میرسد ، در حالیکه در همین محل عرض دره نیل گاه به ده کیلومترمیرسد .

تحقیقی که یکی ازمحققین دربارهٔ سیاحت هردوت درمصر وطـول مدت آن کرده[۲] بسیاری از مشکلات را روشن کرده است . ظاهراً در زمان هردوت سین

---

۱ ـ هردوت خود مدعی است که اظهارات کاتب سائیس را جدی تلقی نکرده ، ولی بااین حال ، اگرخود او به الفانتین رفته بود واطلاعات صحیحی داشت جای‌آن‌نبود که بعقیده این کاتب اشاره کند ومدتی در بارهٔ آن بحث کند ، بعلاوه در هیچ جا صریحاً منکروجود دو کوهی که کاتب سائیس کروفی (Crophi)وموفی(Mophi)نامیده نشده واین‌خود میرساند که چون هرگز باین ناحیه سفر نکرده باتردید دربارهٔ آن سخن گفته‌است

(۲) Sourdille ، Voyage d' Herodote en Egypte

(Syène) درحقیقت حومه‌ای ازالفانتین محسوب میشده و گویا هردوت که در سفر شتاب داشته متوجه نشده است که‌این حومه خود نامی مستقل ومجزا ازالفانتین‌دارد وسین نامیده میشود. بهمین جهت است که این حومه را با محل اصلی آن یکجا الفانتین نامیده ودراینصورت‌جای تعجب نیست که ازجزیره‌ای که الفانتین درآن‌قرار داشته و بهمین نام خوانده میشده اسم نبرده باشد. بهمین جهت است که مؤلف سنگی که از سین استخراج شده بود از الفانتین دانسته و نیز شاید بهمین جهت است که وقتی پس ازمسافرت‌خود ازدهان یکی از کاتبان شهرسائیس میشنود که سرچشمه نیل بین سین والفانتین قرار دارد آنرا باور میکند وچون سین‌رانمی‌-شناخته ومحل آنرا نمیدانسته عین گفته اورا نقل میکند. واما اشتباهی که‌هردوت در مورد مسافت بین هلیوپولیس و شهرتب مرتکب شده شاید ناشی از این باشد که درزمانی که وی در مصربه مسافرت پرداخته چون مدتها بود که پارس ها بر آسیای غربی مسلط شده بودند ودر سراسر راه شاهی چاپارهای سریع السیرتأسیس کرده بودند بعید نیست که برروی رود نیل نیز دستگاه حمل ونقل سریعی تأسیس کرده بوده‌اند که همانطور که هردوت نقل میکند فاصله بین هلیوپولیس وتب را درنه شبانه روزطی میکرده‌اند، درحالیکه درهمان زمان سرعت حمل ونقل کالاهای تجاری ومسافرین‌درهمین‌مسیربمراتب ازاین‌مقدار کمتربوده‌است(بند۱۷۵). احتمال دارد هردوت که‌خودفاصلهٔ‌بین‌هلیوپولیس وشهرتب رایکبارهٔسفرنکرده ودرضمن راه توقف کرده برای نشان دادن فاصله بین این دو شهر طول مدتی را که کشتی های دولتی برای طی این مسافت می پیموده اند ملاك قرار داده . ولی آنچه تصور آن دشوار است ونمیتوان توضیحی برای‌آن یافت جائی است که مورخ کهن مدعی است که دره نیل درتنك ترین قسمت‌آن حداقـل دویست ستاد یعنی سی‌وپنج کیلو متر عرض‌دارد . همچنین‌است درموردی که‌مدعی‌است که‌پس‌ازچهار روزبحرپیمائی‌دررود نیل درجهت جنوب، خاك مصروسعت‌و گسترش‌میبابد. تحقیقات اخیر نشان‌داده‌است که دره نیل ازمحلی که نصف فاصله هلیوپولیس تاتب میباشد وسعت میبابد وتقریباً

در همین محل در ساحل چپ نیل مجرائـی قدیمی احداث شده بوده که امروز بحر یوسف نام دارد وابتدا متوجه غـرب و سپس متوجه شمـال میشده واراضی که درگذشته محل دریاچه معروف موریس بوده آبیاری میکرده است. بعضی از محققین معتقدند که هردوت چون جهت اولیه مجری راتشخیص نداده اراضی‌منطقه موریس را درهمان محل که مجرای بحریوسف جدا میشود قرارداده وشاید از همین اراضی است که وی سخن گفته[۱].

واما اشتباه‌هردوت رادرموردحداقل عرض‌دره‌نیل‌ناشی ازاشتباه بصری‌میدانند وشاید هم ناشی ازآن بوده است که هردوت‌هنگامی‌درآن نواحی به‌سفر مشغول‌بوده که نیل طغیان کرده وی را دچار اشتباه کرده است.

تردیـدی نیست که این توضیحات برای توجیه علل اشتباهـات مورخ کهن کافی نیست وازحدود فرض تجاوز نمیکند. ولی چون تمام آن قسمت ازاظهـارات هردوت که این مسائل رامطرح کرده در یك بند (بند ۸) نقل شده فرض دیگری میتوان کرد ومیتوان حدس زد که اصولاً این یك بند از متن اصلی هردوت از بین رفته یانقصی در آن پیدا شده ودستبرد زمانه کارخود را کرده‌و گفته‌مؤلف‌رابنحوی دیگربما عرضه کرده است.

اماعلاوه‌بر مشکلات‌فوق‌اشکالات‌دیگری‌نیزدربرابرما قرارداد. اگرفرض کنیم همانطور که‌هردوت‌مدعی‌است درسراسرسفربه‌سیاحت‌پرداخته‌باشد، نمیتوان‌مدعی‌شد که تمام اطلاعاتی کـه ازقول مصریان نقل کرده محققاً ازدهان آنان شنیده باشد، زیرا انتساب بعضی ازاین اطلاعات به‌مصریان غیرممکن وغیرقابل تصوربنظرمیرسد. ازاین قبیل است وقتی هردوت از قول اهالی شهر **کمیس**(Chemmis) مدعی است که خدای این شهر **پرسه** (Persée) فرزند **دانا**(Danaé) بوده واین خدا که از نژاد یونی بوده همینکه بوسیله مادرخودازنسب جدش **داناوس** (Danaos)مطلع شد ودانست که ازاهل کمیس‌میباشد درموقعی که برای آوردن سربرید**:گورگون**

۱ـ همان کتاب صفحه ـ ۱۴۰

(Gorgone) به افریقا میرفت به کمیس مراجعت کرد و در این شهر خانواده خود راشناخت واز آن زمان ببعد گاه گاه‌درمعبد خود درشهر کمیس ظاهرشد وهربار که ظاهرمیشد کفش چوبی خودرا بعلامت حضور خود باقی میگذارد (بند ۹۱ از کتاب دوم) . همچنین نمیتوان باور کرد که واقعاً کاهنان شهر تب برای هردوت نقل کرده باشند که هاتف **دودون** (Dodone) و **آمون** (Ammon) در حقیقت شعبه‌ای از هاتف شهر تب میباشد و مؤسسین آنها زنانی بوده‌اند که مخصوص خداوند شهر تب بوده و بوسیله فینیقی ها ربوده شده و بصورت کنیز در شهرهای یونانی بفروش رفته‌اند (بند۵۴از کتاب دوم). همچنین‌است درموردی که مؤلف‌مدعی‌است که کاهنان شهرممفیس‌دربارهٔ ربودن‌هلن وجنك تروآ وبازگشت **منلاس** (Ménélas) به‌مصر سخن گفته‌اند ودراین باره اطلاعات مخصوصی داشته‌اند . آنچه هردوت دراین‌موارد به‌اهالی مصر نسبت داده وازقول آنان نقل کرده باحتمال زیاد یاداستان هائیست که خود اختراع کرده ویا افسانه‌ها ئیست که ازدهان یونانیان شنیده ویا در کتاب‌یکی ازمؤلفین یونانی خوانده است .

برای اینکه بتوان دراین باره قضاوتی صحیح کرد باید مصریانی را که‌مؤلف هنگام سیاحت باآنان تماس گرفته بخصوص آنها که در بارهٔ مسائل مذهبی با او گفتگو کرده‌اند تشخیص‌داد. اگر اشتباهاتی که هردوت‌درباره عقاید مذهبی‌مصریان مرتکب شده ونواقصی که درگفته اوازاین لحاظ مشاهده میشود درنظر گرفته شود باید نتیجه گرفت که محققاً مصریانی که منبع اطلاعات او بوده‌اند چندان صلاحیت کامل نداشته‌اند . « کاهنانی» که هردوت مکرر ازآنان نام میبرد باحتمال زیاد از مقامات‌مذهبی برجسته‌مصر نبوده‌اند . تنها کاهنی که‌عنوان‌اورا باصراحت نقل کرده، « کاتب خزانه مقدس آتنا» درسائیس نیزباحتمال زیاد کاتبی ازمقامات عالی نبوده است (بند۲۸ از کتاب دوم) . کسانی که در ممفیس برای او تعداد سیصدوسی پادشاه ازگذشته مصر شمرده‌اند باحتمال زیاد اشخاص با اطلاعی نبوده‌اند (بند ۱۰۰) . درمورد کارکنان معابد وخدام مذهب مصری باید گفت که هردوت ظاهراً به طبقات

عالی این دسته ازمردم مراجعه نکرده و اطلاعات خود راغالباً از کارکنان پائین و کـارمندان ساده دستگاههای مذهبی کسب کرده ؛ و چـون این اشخاص در بارهٔ مذهب خود اطلاعات کافی و کامل نداشته‌اند هردوت رادچار اشتباه کرده‌اند یاموجب نقص اطلاعات او شده‌اند . حدس دیگر اینست که اوفقط با دسته‌ای از کاهنان تماس گرفته که اجداد آنها یـونانی بوده و یا یونانیانی بوده اند که بمصر آمـده بودند و بهمین جهت است که همه‌جا نظریه وحدت خدایان یونانی ومصری که غالباً یونانیان پیرو آن میباشند عنوان شده است . شایـد آن دسته از اهالی کمیس کـه اطلاعاتی باو داده‌اند ومؤلف خود ازبکاربردن عنوان « کاهن » برای آنان‌خودداری کرده یونانیانی بوده‌اند که در این شهر ساکن بوده‌اند. هردوت در جائیکه ازشهر کمیس سخن میگوید ، ازاین شهربعنوان « یك شهربزرك از ایالت تب که در نزدیکی **نئاپولیس**(Néaoplis)واقع‌شده بود » یادمیکند وبعیدنیست که‌نئاپولیس که مورخ مدعی‌است شهر کمیس درنزدیکی آن‌قرارداشت درحقیقت یك‌شهریونانی بوده باشد . ویونانیانی که دراین محل یا درشهر مجاورآن کمیس زیست‌میکرده‌اند بدون تردید ازافسانه **پرسه** (Persée) باخبربوده‌اند ودلیل آن اینست که این افسانه خیلی زود در مصر اشاعه یافتـه ؛ محتمل است این یونانیان در بارهٔ منشاء مصری این رب‌النوع مطالبی در کتب‌مؤلفین قبل ازهردوت دیده باشند . ازاین‌دسته ازمؤلفین است **فرسید** (Phérécyde) ازاهل‌آتن که بیش‌ازهریك ازمؤلفین‌باستان در بارهٔ پرسه قلمفرسائی کـرده . معلوم نیست بچه علت این یونانیان موطـن خاندان پرسه را در کمیس قرار داده‌اند و او را بابزرگترین خدای مصری این شهر یکی دانسته‌اند . بدون تردید علت آن رسم یونانیان‌باستان است که در هر موردو بامختصر اختلاف خـدایان دیگرملل رابا خدایان خود تطبیق میکرده‌انـد ومنشاء یونانی برای آنها ایجاد میکرده‌اند . همانطور که خدایان پارسی را با خدایان خود تطبیق میکرده‌اند ، خدایان مصریان ودیگرملل رانیزبا خدایان خود تطبیق‌داده‌اند شاید وهمین‌موضوع‌است که موجب‌پیدایش‌این‌تعبیردرباره پرسه‌شده‌است .

یونانیانی که درخارج ازشهرها وجزایر یونان میزیستند هر جا کـه مستقر میشدند معبدی برای خود بنـا میکردند و یکی ازاین معابد معبدی است که آنان درشهرتب برای‌خود تأسیس کرده‌اند . غالب مؤلفین یونان باستان وحتی هردوت‌این اشتباه راکرده‌اند و بسیاری از عادات ورسومی‌واعمالی راکه‌از یونانیان‌به‌ملل دیگر سرایت کرده درجهت عکس تعبیر کرده و آنرا به آن ملت نسبت داده‌اند . از این قبیل است افسانه تأسیس معبد دودون وربودن زنان بدست فینیقیان که بدون تردید منشائی یونانی دارد ، در حالیکه هردوت مدعی است که از دهان مصریان شنیده (بند ٥٤) .

و اما افسانه هلن بنحوی کـه در بند ۱۱۳ نقل شده بدون تردید بوسیله مصریان ایجاد نشده . زیرا مدتها قبل از هردوت این افسانه در یونان برسرزبانها بوده ودربعضی ازآثار ادبی قدیم ترنیز ازآن سخن بمیان آمده است . ازاین جمله است قسمتی ازاشعاراودیسه اثرادبی معروف هومر که درآن از اقامت هلن درمصر و عبور منلاس از این کشور سخن گفته شده . درقسمت هائی از کتاب هکاته که برای ماباقی‌مانده مکرر باین افسانه اشاره شده است . این افسانه که تااین حد در دنیای کهن اشاعه داشته بدون شك درشهر ممفیس نیز بگوش مردم این شهر رسیده بوده وقطعاً مسافرین و سیاحان یونانی که باین شهرمسافرت میکرده‌اند این افسانه را برای مصریان نقل کرده‌اند و سپس مصریانی که بعنوان راهنما یاکارکنان معابد باآنان تماس داشته‌اند آنرا بااحساسات ملی و تمایلات شخصی و قومی خـود تطبیق داده‌اند وبصورتی درآورده‌اند که هردوت برای مانقل میکند . شاید کسانی‌ازمصریان که منبع‌اطلاعات واخبار هردوت بوده‌اندنیز چنین کرده‌اند ودرجواب سؤالات‌مؤلف افسانه معروف رابنفع‌قوم وملت خود تغییرداده‌وبرای اونقل کرده‌اند . بموجب‌روایت مصریان مرد خارجی که قهرمان اصلی این افسانه است همینکه بساحل مصرمیرسد باخوشروئی و مهمان نوازی مصریان روبرو میشود (بند ۱۵۳) . غلامان یك مصری ستمگر برای‌فرارازظلم ارباب خود به‌معبد پناهنده میشوند ودرآنجا درددل خود را

بیان میکنند واسرارپاریس رافاش میسازند. **تونیس** (Thonis) ازشنیدن‌مصائبی که‌برپاریس گذشته‌متأثرمیشود وجریان‌رابااطلاع پادشاه میرساند. **پروته**(Protéc) بعنوان حامی حق وعدالت درجریان مداخله میکند وبا اینکه هلن را در اختیار داشته نسبت به او رعایت احترام میکند و منلاس را درمراجعت ازتروآبا آغوش باز می‌پذیرد وزوجه و ذخایر او را باو مسترد میکند ولی منلاس این همه جوانمردی و کرم را با رفتاری ناپسند جبران میکند. در سراسر این افسانه قصد تمجید از خصوصیات مصریان باستان نهفته‌است: پادشاهی که نسبت به‌خارجیان دلسوزونسبت به‌جان ایشان علاقمند ونسبت به اصول عدالت و انصاف وفادار است باپادشاه دیگری که درافسانه های یونان برسرزبانها است وپادشاه غدار و سفاك مصردر این افسانه میباشد و**بوزیریس**(Bousiris) نام دارد قابل قیاس‌نیست. پلوتارك دررساله‌ای که تحت عنوان «خبث طینت هردوت» نوشته وی را متهم کرده است که پادشاه غدار و ستمگرمصر رابی جهت مردی وفادار به عدالت وجان انسانی معرفی کرده ومنلاس و قهرمان یونانی رابرعکس اومردی ناپسند وخود خواه جلوه داده است. ولی‌حقیقت اینست که هردوت دراین میان مقصرنیست، وتقصیر او فقط اینست که این افسانه را باتکای گفته مصریان ممفیس نقل کرده.

بعضی ازمورخین عقیده دارند که در هیچیك از مواردی که هردوت در کتاب دوم خود باتکای آنچه دیده و یا شنیده مطلبی بیان کرده قصد دروغ پردازی نداشته وخود کوچکترین مداخله‌ای در تغییر ماهیت وقایع وافسانه هائی که نقل میکند نداشته.

ولی حقیقت آنست که نمیتوان در بارهٔ هردوت با اعتماد خاطر چنین ادعائی نمود وبا اینکه کتاب دوم اواز این حیث ازدیگر کتابهای تاریخ او کمتر درمعرض انتقادمیباشد ومطالب آن‌بیشترمورد اعتماد است نمیتوان اورا عاری ازهر گونه‌اشتباه وخطای عمد یاغیرعمد دانست. بااین حال دربسیاری ازموارد که در کتاب دوم‌خود ازمطلبی‌صحبت کرده که بچشم دیده، دلائل و مدارکی در دست است که میرساند

وی واقعاً ناظر ماجری بوده است . مثلاً در بند ۶۵ وقتی از حیوانات مقدس مصر گفتگو میکند ودر بارهٔ طرزغذا دادن بآنها و اشخاصی که بآنها غذا میدهند سخن میگوید ، اصطلاح « مستحفظ زن » را بکار برده ، در حالیکه بگفته خود مؤلف نگاهبانان حیوانات میتوانسته‌اند هم اززنان باشند وهم ازمردان ، وبنابراین بکار-بردن مطلق اصطلاح «مستحفظ زن» دلیل آنست که درآن مورد بخصوص که مؤلف بچشم دیده ومشغول نقل‌آن بوده آنچه راکه‌دیده عیناً نقل کرده . همچنین درهمین بند هردوت از «ماهی هائی» صحبت میکند که مستحفظ زن قطعه قطعه میکرده ، در حالیکه همه حیوانات مقدس فقط باگوشت ماهی ها تغذیه نمیکرده‌اند و معلوم است که هردوت در این‌مورد فقط ازحیوان مقدسی‌صحبت میکند که فقط باگوشت ماهی تغذیه میکرده وخود ناظر غذا دادن بآن بوده است .

در بعضی موارد دیگر هردوت آشکا را اشتباه کرده ویا شاید همانطور که بعضی عقیده دارند حتی دروغ هم گفته باشد .

مثلاً هردوت درجائی گفته است که هیچیك اززنان مصری نمیتوانند کاهن معابد گردند . درحالیکه درتمام مدت تاریخ قدیم مصرزنان میتوانسته‌اند درمعابد بخدمت مشغول شوند وچه بسیار اززنان مصری بوده‌اند که نوازنده معابد یا خادم اماکن مقدس ویا زوجهٔ‌خدایان تلقی میشده‌اند ؛ ولی طرفداران صدق گفتارهردوت این اشتباه اورا چنین تعبیروتوجیه میکنند که صحیح است که درمصر باستان زنان میتوانسته‌اند به‌امور مذهبی مشغول شوند ، ولی قصد هردوت این بوده است که در زمان او هیچ زن مصری در معابد مصر مقام عالی بعضی از کاهنان بزرك یونان را نداشته و هیچیك ازآنان در رأس سلسله مراتب مذهبی قرار نگرفته بوده‌اند . اگر این تعبیررابپذیریم البته‌حق باهردوت است، ولی بین گفته‌هردوت واین قبیل‌تعبیرات اختلاف زیاد است .

حقیقت آنست که بفرض آنکه هردوت واقعاً قصد دروغ گوئی نداشته ، باید قبول کرد که امکان دارد در جریان نقل‌آن همه مطالب متنوع و مختلف گاه

دچار اشتباهی بزرگ شده باشد و یا خودرا باشتباه انداخته باشد. شاید قسمت مهمی ازاشتباهات هردوت در کتاب دوم ناشی از آن باشد که مؤلف کتاب خودرا مدتی بعد ازسیاحت خود درمصر تحریر کرده وظاهراً چون یادداشتی دراختیار نداشته مطالب رابانکای محفوظات و خاطرات خود برشته تحریر درآورده. دلیلی که براین مدعا میتوان اقامه کرد اینست که دربند ۱۳ وقتی صحبت ازپادشاهان مصردر میان است و مطالب را از قول کاهنان مصری نقل میکند فعل گذشته بکار میبرد و میگوید «مطلب مهم دیگری که کاهنان درباره این کشور بمن گفته بودند چنین بود ....» واما دلیل اینکه هردوت مطالب خود را دربارهٔ مصرمدتی بعد ازاین مسافرت و باتکای محفوظات خود نوشته و یادداشت نوشته ای قبلاً تهیه نکرده بوده اعتراف مؤلف است دربند ۱۲۵ هنگامی که درباره چگونگی بنای اهرام مصر صحبت میکند. در این مقام مؤلف ضمن شرح چگونگی بنا کردن این اهرام مینویسد: «... واگر گفته مترجمی که این کلمات رابرای من ترجمه کرد فراموش نکرده باشم این مبلغ به هزاروششصد تالان نقره میرسید.» بنابراین اگرواقعاً مؤلف کتاب دوم را مدتی بعد ازسفر خودبه مصرباتکای محفوظات وخاطرات خود نوشته باشد ویادداشتهائی که درحین سفر تهیه کرده باشد دردست نداشته است باید قبول کرد که باحتمال زیاد ممکن است دچار اشتباهاتی بزرگ شده باشد.

اشتباهات ناشی ازنسیان و فراموشی در کتاب دوم هردوت فراوان مشاهده میشود، ازاین قبیل است ادعائی که مؤلف دربند ۱۲۴ دربارهٔ هرم خئوپس کرده ومدعی شده که آب نیل ازمجرائی زیر زمینی بهقسمت تحتانی هرم وارد میشده است.

اما دربعضی موارد مؤلف کهن دچار چنان اشتباهات فاحشی شده که نمیتوان آنرا ناشی ازنسیان یاخطای حافظه دانست. این اشتباهات بیشترناشی ازروش مؤلف درنگارش است که مبتنی براشتباه بوده، چه هردوت عادت داشته اطلاعات ومعلومات خود را دربارهٔ یك موضوع معین به موضوعات مختلف تعمیم دهد وهمین تعمیم دادن مطالب او را گرفتار اشتباهاتی بزرگ کرده است.

تردیدی نیست که هردوت همه نقاط مصررا بچشم ندیده وهر اندازه دراین کشوربه سیروسیاحت پرداخته باشد موفق بدیدن تمام ایالات وشهرهای این کشور نشده وچون ظاهراً در اوایل تابستان به مصر رسیده و در اواسط پائیزاین کشور را ترك کرده تمام مسائل مربوط بزندگی مصریان را درچهارفصل سال بچشم ندیده و اطلاعات او از این حیث کامـل نیست ، بعلاوه فرصت نکرده است با کاهنان واقعی ومقامات عالی مذهبی مصرتماس گیرد ودرخانواده های مصریان طبقه اول راه یـابد و مانند هرمسافر و سیاح ناشناس که به شهری وارد میشود ، فقط بامردم طبقه سوم تماس گرفته وباعادات ورسوم آنان آشنا شده .

اشتباه هردوت درابنست که آنچه را که درفصلی از سال که به مصر مسافرت کرده درشهری معین ودربین مردمی ازطبقه معین بچشم دیده بتمام فصول سال وتمام شهر های مصر و تمام مصریان تعمیم داده . اگرخواسته باشیم از روی مطالب بند ۳۵ و۳٦ و۷۷ و۹٤ دربارهٔ زندگـی مصریان قدیم قضاوت کنیم باین نتیجه میرسیم که تمام مصریان ازهرطبقه وصنف باچهارپایان دریك جازندگی میکرده‌اند وغذای خودرا درزیر آسمان کبودصرف‌میکرده‌اندوفقط نوعی‌ازنان که اولیرا(Olyra) نام داشته تناول میکرده‌انـد و روغنی که بمصرف میرسانده بوئی تهوع آور داشته و زنان مصری ازهرطبقه‌ای که‌بودند فقط یك نوع‌لباس دربرمیکردند؛ درحالیکه‌تمام این اطلاعات منحصراً به‌طبقه متوسط مصریان باستان مربوط است نه‌جمیع طبقات دیگر . وقتی هردوت به سر زمین تب رسیده ، چون در این محل آثار خشکی و کم‌آبی بچشم دیده ، بیدرنك نتیجه گرفته که دراین سرزمین باران هرگز امیبارد (کتاب سوم ـ بند۱۰) . همچنین در موقعی که در ناحیه سفلای ممفیس به سیاحت مشغول بوده چون بـاقتضای فصل باران نباریده مؤلف نتیجه گرفته که در این‌ناحیه در هیچیك از فصول سال باران قابل ملاحظه ای نمی‌بارد (کتاب دوم ـ بند ١٤) . ونیز چون در فصلی که وی درمصر اقامت داشته درجه حرارت هوا زیاد متغیر نبوده چنـین نتیجه گرفته که درجه حـرارت هوا در مصر در تمام مدت سال ثـابت است

(کتاب دوم - بند۷۷) . همچنین درموقعی که در ناحیه مصب نیل بهسیاحت مشغول بوده چون‌فصل کارهای پرزحمت‌زارعین گذشته بوده‌ومؤلف شاهداین اعمال‌پرمشقت آنان‌نبوده نتیجه گرفته که زارعین این ناحیه ازاین‌حیث نسبت بهزارعین نقاط‌دیگر رفاه بیشتری داشته‌اند (کتاب دوم - بند ١٤) . همچنین است قضاوتی که مؤلف در بارۀ شراب مصریان کرده . چون مؤلف قسمت هائی از مصررا که در آن درخت مو وجود داشته وبا میوه آن شراب تهیه میکردهاند ندیده بوده و ازطرف دیگر می‌دانسته که ازفینیقیه ویونان شراب بهشهر نوکراتیس وارد میکرده‌اند (کتاب‌سوم - بند٦) چنین نتیجه گرفته که تمام شرابی که در مصر مصرف میشده از خارج وارد میشده ودرسراسراین کشورمطلقا درخت مویافت‌نمیشده است (کتاب دوم - بند۷۷)

موضوعی که باید درمطالعه جلد دوم تاریخ هردوت بدان توجه داشت اینست که هردوت نیزمانند غالب مسافرین وسیاحانی که دورازموطن و کشور اصلی خود بهسیاحت میپردازند وبعداً سیاحتنامه خود را منتشر میکنند بسیار علاقمند بوده که بانقل مطالبی که بنظر او بدیع میآمده و باعادات و رسوم مردمان کشور خود مباینت کامل داشته جلب توجه خوانندگان را بنماید . بهمین جهت است که گاه مشاهده میشود هردوت هنگام شرح تناقضائی که بین مردم مصر و مردم کشور او وجودداشته بیش ازحد لازم قلمفرسائی کرده و گاه مطالب راتا حدی اغراق آمیز جلوه داده است (بند۳۵ و ۳٦ از کتاب دوم) . مثلاً در یونان باستان مرسوم نبوده که زنان در بازار ومغازه‌ها به کسب و کار مشغول شوند ؛ ولی چون مورخ در مصر زنانی در بازار مشاهده کرده که مشغول فروش کالای خود بوده‌اند این وضع استثنائی راتعمیم داده ومدعی شده که درمصر قاعده اینست که زنان به کسب و کار میپردازند . همچنین چون مردان را دیده که درمصر به شغل بافندگی اشتغال داشته‌اند نتیجه گرفته که این حرفه اختصاص به مردان داشته . و نیز مورخ شنیده بوده که در مصر دختران نیز در ردیف پسران مکلفند به معاش پدر و مادر خود کمك کنند ؛ ولی هنگام‌بیان این مطلب برای اینکه برجنبۀ اعجاب آن‌بیفزاید

مدعی شده که فقط دختران مکلف به دستگیری از پدر ومادر خود میباشند وپسران چنین تکلیفی نسبت به والدین خود ندارند .

درمواردی دیگر که مؤلف نتوانسته اطلاعات خود را تکمیل کند بعضی از بناهای تاریخی مصر را کـه نظایر وامثالی متعدد درمصراز آن وجود داشته درنوع خود منحصربفرد وبی نظیردانسته ویا عادت ورسمی را که درچند شهریا چند ناحیه معمول بوده مخصوص یك شهریا یك ناحیه دانسته وگاه برعکس ، عادت ورسمی را که فقط دریك ناحیه ازمصر معمول بوده برای تمام این کشور قلمداد کرده . مثلاً رسم مقدس دانستن اسب آبی فقط مخصوص شهر **پاپرمیس(Paprémis)** نبوده در حالیکه مؤلف این رسم را فقط مخصوص این ناحیه دانسته (کتاب دوم ـ بند ۷۱) . همچنین مقبره‌ای که در سائیس برای ازیریس ساخته شده بود در نوع خود مقبرهٔ منحصربفرد مصر نبوده ودر نقاط دیگر نیز نظایر آن وجود داشته ، در حالیکه مؤلف در بند ۱۷۰ ظاهراً مدعی‌است که نظیراین مقبره فقط در شهرسائیس وجود داشته ·

صرفنظر ازاشتباهاتی که هردوت درقسمت اول‌از کتاب دوم خود که اختصاص بتوصیف احوال مصر دارد نموده (اشتباهاتی که غالباً ناشی ازجمع آوری اطلاعات ناقص ویافقدان اطلاع کافی بوده است) در قسمت دوم ازاین کتاب نیز که مخصوص بیان گذشته مصروتاریخ آن‌تازمان مورخ‌میباشد اشتباهاتی‌مشاهده میشود که‌باحتمال زیاد بیشترناشی از تفسیر و تعبیر غلط اطلاعات و اسنادی بوده که مؤلف جمع ـ آوری کرده است . مثلاً در بند ۱۲۴ گفته شده که خئوپس « تمام معابد را بست ومصریان را ازاهداء قربانی مانع شد وسپس آنها رامجبور کرد که همه برای او کار کنند .» درجای دیگر از گفته هردوت چنین استنباط میشود که درزمان خفرن‌نیز که بعد ازخئوپس درمصر سلطنت کرد معابد مصرهمچنان بسته بود وفقط در زمان میکرینوس فرزند خفرن بود که درهای معابد مصرباز شد وبار دیگر مصریان بـه معابد خود راه یافتند (کتاب دوم ـ بند ۱۲۸ و ۱۲۹) . در حالیکه اسناد و مدارك

تاریخی دیگرحاکی است که برخلاف گفته هردوت خئوپس وخفرن هیچیك بچنین عملی دست نزده‌اند وبا خدایان به‌ستیز برنخاسته‌اند. شاید علت این‌تعبیر هردوت‌این بوده است که از مصریان قدیم شنیده بوده که خئوپس و خفرن برای جلوگیری از فرار کارگرانی که به کار اهرام مشغول بوده‌اند تصمیماتی اتخاذ کرده بوده‌اند که این کارگران نتوانند به‌معابد پناهنده شوند وراهی برای فرار از کار بیابند.محتمل است هردوت گفته معاصرین مصری راخوب درك نکرده ویك اقدام ساده دولتی رابا یك اقدام ضدمذهبی اشتباه کرده باشد. تردیدی‌نیست که پادشاهانی که به‌بنای اهرام مصرپرداختند (خئوپس، خفرن ومیکرینوس)بطور کلی‌چندان‌پای‌بند اصول‌مذهبی نبوده‌اند وازاین‌حیث‌درتاریخ‌مصرشهرتی‌خاص‌دارند وحتی‌در بعضی‌ازاسنادمصرباستان که برروی پاپیروس‌باقی مانده‌باین خصوصیت آنان اشاره‌شده است؛ ولی این مختصر کافی نیست که ادعاشود که این سه‌پادشاه یادونن از آنهامعابد مصررا تعطیل کردند ومردم را ازرفتن به‌معابد بکلی مانــع شدند . دربند ۱۷۷ هردوت مدعی است کــه آمازیس پادشاه مصر قانونی وضع کرد بدین شرح تامنبع‌ثروت اتباع خودرا مورد تحقیق قرار دهد : « هریك از مصریان هرسال باید وسایل معیشت خودرا به پادشاه ارائه دهند وهر کس این کار را نکند ومشروع بودن منابع ثروت خود را تــوجیه نکند مجازاتش اعدام خواهد بود . » . بعد از بیان این مطلب هردوت مدعی است که سولون مقنن معروف یونان نظیراین قانون را از مصر به آتن برد ودراین شهر اجراء کرد . درحالیکه قانون آمازیس دراین مورد اهمیتی را که هردوت برای آن قائل شده نداشته واصولاً بمنظور تشخیص مشروع بودن‌منبع‌درآمد مصریان وضع نشده بود ، بلکه مقصود پادشاه مصراز وضع این قانون‌تشخیص‌مبنائی بوده است‌برای اخذمالیات ازمصریان نه تشخیص‌مشروع بودن‌درآمدآنها. مقایسه این‌قانون‌باقانون سولون نیز اشتباه دیگری است که مؤلف مرتکب شده همچنین بعضی از مطالبی که مورخ درقسمت هــای توصیفی جلد دوم از کتاب خود نقل میکند بطورقطع‌از اشتباه تعبیر او سرچشمه گرفته . از این قبیل است دربند ۷٤ آنجا که مؤلف مدعی است افعی شاخدار که قاعدة باید جانوری موذی و خطرناك باشد جانوری است

بی ضرر‌بی خطر . شاید علت این اشتباه هردوت این باشد که مصریان این افعی‌ها را مظهر خدائی میدانسته‌اند که کارش مداوای امراض بوده و هردوت نتیجه گرفته که‌چون مصریان این‌افعی‌ها رامظهر آن‌خدای‌نیکو کارمیدانسته‌اند پس‌این‌حیوانات ذاتاً گزنده و موذی نبوده‌اند و به نـوع بشر آسیبی‌نمیرسانیده‌اند . دربند۲۸ نمونه دیگـری از اینگونه تعبیرات غلط مشاهده میشود : یکی ازمحرران مصری درشهر سائیس بهردوت گفته بود که دو شعبه نیل از غارهای الفانتین که امروز اسوان نام دارد سرچشمه میگیرد و مقصود او یکی شعبه‌ای بوده که از شهر تب میگذشته ودیگری شعبه‌ای کـه ازممفیس عبور میکرده است . ولی ظاهراً هردوت گفته این محرر را بد تعبیر کرده و تصور کرده که اصولاً دو رود بنام نیل وجود داشته که یکی در جهت شمال و دیگری در جهت جنوب الفانتین جاری بوده و برای اینکه مقصود خود را روشن تربیان کند گفته است که بعقیده من این دو رود در دو جهت مخالف جاری‌میباشند، یکی بطرف مصرمیرود ودیگری بسوی حبشه . بدیهی است مقصود کاتب مصری چنین نبوده وشایـد مقصود اواین بوده که هردو شعبه معروف نیل‌از الفانتین‌سرچشمه‌میگیرفته‌اند نه‌اینکه‌دو رود مجزا بنام‌نیل‌دردوجهت مخالف جاری بوده باشند .

اما درجائیکه‌هردوت مدعی‌است اساس‌اطلاعات اودرباره سرزمین مصرتحقیقی است که خود در محل کرده وملاحظاتی است که خود با مشاهده اوضاع این کشور نموده نمیتوان گفت تاچه حد ایـن ادعای مؤلف باحقیقت تطبیق میکند . تردیدی نیست که مؤلف بمصر مسافرت کرده وبسیاری ازمطالبی که نقل کرده خود بچشم دیده ، ولی چـون قبلاً ذهن خود را با مطالعه کتب متقدمین آمـاده کرده بوده نتوانسته آنطور که باید خاطره‌ملاحظات گذشتگان خودرا کنار گذارد وملاحظات خود را مستقل از تأثیر و نفوذ آنها تحریر کند . بهمین جهت است که غالباً احساس میشود ملاحظات شخصی‌مؤلف تحت تأثیراطلاعات قبلی اوقرار گرفته و گاه تاحدی معیوب وناقص شده است . ولی‌درهرحال ؛ همین مسئله ثابت میکند که‌لااقل

قسمت مهمی ازاین ملاحظات سهم شخص مؤلف است و بدون تردید هردوت خود شاهد وناظر بسیاری‌ازمطالبی که نقل میکند بوده. اکنون باید دید در قسمت دوم از کتاب دوم هردوت، یعنی قسمتی که به شرح وقایع تاریخی اختصاص دارد و تا حدی جنبهٔ افسانه وداستان بخود گرفته تاچه حد میتوان دربارهٔ این مؤلف کهن قضاوت کرد.

در بارهٔ اینکه منبع اطلاعات هردوت نسبت باین قسمت از کتاب دوم او چه میباشد تردید است. حدس غالب بر آنست که این مؤلف کهن ظاهراً نتوانسته آنطور که درقسمت اول ازاین کتاب ازنوشته‌های متقدمین خود استفاده کرده در قسمت دوم آن نیزبهمان نسبت نوشته های‌آنان رامورد استفاده قرار دهد. تردیدی نیست که هکاته ضمن بحث در بارهٔ اصل و منشاء ملل قدیم به اصل ومنشاء مصریان باستان نیزاشاره کرده بوده و شاید روایتی که‌هردوت درپایان بند۲ مورد انتقادقرار داده و آنرا نمونه‌ای از «ادعاهای باطل یونانیان» تلقی کرده اشاره به‌روایتی است که هکاته در آن باره نقل کرده. و نیز ممکن است، در خلال مطالبی که در بارهٔ جغرافیای مصر نقل کرده برای توضیح یك اسم و مجسم کردن چگونگی یك‌ناحیه معین از بعضی از تواریخ کهن باقتضای موقع استفاده کرده باشد. از این قبیل‌است در جائی که از مسافرت هلن و منلاس به مصر سخن میگوید و یا از کارهای بزرك وبناها واقدامات عمرانی ازقبیل‌مجاری‌آب، سدسازی، خاك برداری، خشك کردن باتلاق‌ها وغیره‌صحبت‌میکند واین‌امور رابه‌فلان‌یافلان پادشاه‌نسبت‌میدهد. مطالبی‌از این قبیل ظاهراً در کتاب هکاته نه زیاد مشاهده‌شده ونه اگرهم وجود داشته شرح وتفصیل زیاد داشته‌است وتا امروزنیزهیچ اثری ازنویسندگان یونان باستان سراغ نداریم که در آن اطلاعات بیشتری دربارهٔ این مسائل بتوان یافت.

بنابر این، باید نتیجه گرفت که هردوت برای تهیه قسمت دوم از کتاب دوم خود، یعنی قسمتی که به‌شرح تاریخ مصراختصاص دارد همانطور که خود دربند۹۹ مدعی شده بیشتر متکی به اطلاعات شفاهی میباشد که خود ضمن سفر جمع‌آوری

کرده است . قسمتی ازاین اطلاعات شفاهی را بخصوص قسمتی که مربوط به شروع سلطنت‌پسامتیك میباشد مؤلف درمحیط یونانی وبین یونانیان وازدهان آنان‌شنیده؛ ولی قسمت مهم آنرا درمصر وبخصوص درشهرهائی نظیرنو کراتیس که محل اقامت مهاجرین‌یونانی بوده جمع آوری کرده وچون مهاجرین یونانی هم‌خودشاهدقسمتی از تاریخ مصر بوده‌اند و هم بعلت معاشرت دائم خود بامصریان اطلاعات کامل تری داشته‌اند هردوت خود دربیان مطالب از گفته‌های آنان استفاده کرده .

بالاخره قسمت دیگری ازمطالب‌مربوط باین قسمت از کتاب دوم رامؤلف‌در خارج ازمصر در کشورهائی که پادشاهان خاندان سائیس نفوذ وسلطه خودرا بر آن گسترده بودندبدست آورده است . مثلاً سر گذشت **لادیکه** (Ladiké) راکه‌دربند ۱۸۱ شرح داده شده باحتمال زیاد در شهر **سیرن** (Cyrène) پایتخت سیرنائیك ازدهان بومیان شنیده ؛ همچنین جنگهای **نکوس** (Nécos) را در سوریه ازا هالی برانشید در محل شنیده (بند ۱۵۹) ؛ حسن روابط و دوستی آمازیس و پولیکرات را در **ساموس**(Samos) از دهان اهل محل شنیده (بند ۱۸۲) ؛ رفتار جوانمردانه او را نسبت به آمفیکتیون ها مسلماً دردلف که خاطره این‌حادثه جاویدان شده بود شنیده (بند ۱۸۰) ؛ هدیه‌ای که نکوس به معبد آتنا در**لندوس**(Lindos) اعطاء کرده بود فقط دراین محل و در رودس معروف عام و خاص بوده و باحتمال زیاد مورخ در همان محل از آن مطلع شده (بند ۱۸۲) ؛ سر گذشت اعزام سفارت ازشهر **اله** (Eleé) بنزد **پسامیس** (Psamis) که در بند ۱۶۰ شرح داده شده بدون تردید دریکی ازنواحی یونان که مردمان‌آن باساکنان شهر اله خصومت داشته‌اند بگوش مؤلف رسیده است .

اما نسبت‌به تاریخ‌قدیم مصر که باسلطنت پسامتیك‌خاتمه میبابد ظاهراًبطوری که مؤلف خود دربند ۱۴۷ مدعی است منبع اطلاعات او منحصراً گفته های بومیان مصربوده و مؤلف شخصاً در بند ۱۵٤ تصدیق کرده است که این قسمت از اطلاعات اوبعلت اینکه متکی به گفته بومیان بوده نسبت‌به‌قسمت‌اول که‌مورد تائیدخارجیان

نیز بوده است ارزش کمتری دارد (بند ۱٥٤) .

در قسمت هائی که مؤلف به گفته مصریان و عناصر خارجی تواماً متکی شده درلحن گفتار اواعتماد و اطمینان احساس میشود ، در حالیکه هربار در ضمن شرح مطالب منحصراً بگفته مصریان متکی میشود مطلب را بقسمی نقل میکند که بنظر میآید قصد مؤلف فقط نقل مطلب بوده وصحت یاسقم آنرا تائید نکرده .

بنابراین درقسمت هائی ازتاریخ مصر که از پسامتیك وجانشینان او بحث میشود داستان سرائی وافسانه گوئی کمتر مشاهده میشود، درحالیکه قسمتی ازتاریخ مصر که جنبه افسانه دارد فاقد ارزش علمی و تاریخی میباشد . بسیاری از وقایع مهم تاریخ مربوط به قبل از پسامتیك است بیشتر در این قسمت از کتاب هردوت تحریف شده است . ازاین قبیل است فتوحات فراعنه بزرك در آسیا که دربارهٔ آن مبالغه بسیار شده و مؤلف تمام آنها را بیك تن از سلاطین مصر نسبت داده (کتاب دوم - بند ۱۰۲ و ۱۰۳) . همچنین دورهٔ تسلط حبشیان را برمصر اشتباهاً بهدوران سلطنت **ساباکوس** (Sabacos) محدود کرده (کتاب دوم - بند ۱۳۷ و ۱۳۹) در حالیکه بعد از این پادشاه حبشی سه پادشاه دیگر ازحبشیان برمصر سلطنت کردهاند که بترتیب **شاباتاك** (Shabatak)، **تاهاراك**(Taharak) **و تانوت آمون** (Tanout-Amon) نام داشتهاند ونیز مؤلف اغتشاش وهرج ومرجی را که قبل از شروع سلطنت پسامتیك درمصر رواج داشته به سلطنت منظم پادشاهان دوازده گانه تعبیر کرده و این خانخانی و هرج و مرج را نوعی نظام و تشکیلات واقعی جلوه داده (کتاب دوم - بند ۱٤۷) . بعلاوه بعضی از وقایع مسلم تاریخ بنحوی بیان شده که کذب آن برما روشن است و یا در بارهٔ آن بقدری اغراق شده که باور کردن آن امری است دشوار . از این قبیل است موضوع مهاجرت وعقب نشینی حبشیان که بعقیدهٔ مؤلف از روی کمال میل ودرنتیجه پیشگوئی یکی ازهاتفها وخوابی که بر کسی مرئی شده بود اتفاق افتاده است (کتاب دوم - بند ۱۳۹) ، درحالیکه حقیقت آنست که حبشیان را آشوریان ازمصر راندند وخودازروی میل واراده وبصرف یك رؤیای خیالی وپیشگوئی

واحی سرزمین پرثروت فراعنه را ترك نکرده‌اند . همچنین است در جائی که مؤلف عقب نشینی سناخریب پادشاه معروف آشور رانتیجه عمل موش‌های کثیری دانسته است که ازجانب خداوند برانگیخته شده بوده‌اند (کتاب دوم-بند ۱۴۱)، درحالیکه علت واقعی عقب‌نشینی سناخریب‌اشاعه‌نوعی‌مرض مسری‌بود که‌درسپاه اوظاهرشد و وی راناگزیربه فرار از مصر نمود .

علاوه براین اشتباهات ، بسیاری از کسانی را که مؤلف در کتاب دوم خودنام میبرد نمیتوان گفت بدرستی با کدامیك ازشخصیت‌های تاریخی مصرتطبیق میکنند وبعضی از آنها اصولاً باهیچیك ازرجال تاریخ مصرمطابقت نمی کنند. **سزوستریس** (Sésostris) که درحقیقت‌مظهرجمیع‌فاتحان‌بزرك‌مصراست‌ظاهرآبایدیکی‌ازفراعنه دوازدهمین‌خاندان‌سلطنتی‌باشد که‌**مانتون** (Manéthon)مورخ‌مصری‌وی‌راتقریباً بهمین‌نام‌**سانوسرت‌سوم**(Sanwosret III)نامیده‌واورانخستین کسی‌دانسته که‌سلطه مصررا برحبشه مستقر کرد وسپاه مصررا تاسوریه‌باخودفاتحانه پیش‌برد. صرفنظراز سزوستریس که‌نمیتوان‌بدرستی‌معلوم کرد که نام کدامیك‌ازپادشاهان‌واقعی‌مصربوده است،اسامی‌دیگری‌دراین قسمت ازتاریخ‌هردوت‌مشاهده‌میشود که‌حتی‌نمیتوان‌حدس زد با کدام‌شخصیت واقعی تاریخ این کشورتطبیق میکند. مثلاً نمیتوان گفت‌شخصی که هردوت‌مدعی است **موریس**(Moeris)نام داشته‌واحداث کننده دریاچه موریس و سازندهٔ رواق شمالی معبد هفستوس بوده بحقیقت چه کسی است (کتاب دوم - بند ۱۰۱) و آیا مقصود مؤلف از این شخص **آمنمت سوم** (Amenemhet III) از سلسله دوازدهم است که معنای اسم مصری او « دریاچه بزرك» است یا **پپی اول** (PépiI) معروف بـه **مری‌را** (Meri-Ra) که ازسلسله ششم بـوده ومقبره‌اش در ممفیس واقع شده و در زمان حیات خود بتزیین این شهر پرداخت . نام **فروس** (Phéros) که‌مورخ‌دربند۱۱۱ازآن‌سخن گفته درحقیقت عنوان سلطنتی‌پادشاهان مصر است که در اصل « فرعون » بوده و با کمی اختلاف باین کلمه مبدل شده . همچنین نام **پروته** (Protée) که دربند ۱۱۲ وبندهای بعد از اوسخن درمیان است

در حقیقت تعبیر یونانی یکی دیگر از عناوین پادشاهان مصر است که در اصل **پروتی** (Prouti) بوده. شخصیت کسی که هردوت **آنیزیس** (Anysis) نامیده وبا نام شهرهم‌اسم اوتطبیق میکند هنوزروشن‌نیست ومعلوم نیست اصولاً این‌شخص چه کسی بوده. همچنین است شخصیت **ستوس** (Séthos) پادشاه کاهنی که‌ظاهراً در موقعی سلطنت میکرده است که یکی از حبشیان متعلق به بیست و پنجمین سلسله سلطنتی در مصر سلطنت داشته که هیچگونه تمایلی به امورمذهبی نداشته. (کتاب دوم- بند۱۳۷ و ۱۴۱).

علاوه براین اشکالات که درباره‌تشخیص شخصیت های تاریخ هردوت‌درمورد تاریخ مصروجود دارد، حتی پادشاهانی که در تاریخ مؤلف از آنها نام برده شده وما بتحقیق میتوانیم باشخصیت‌های واقعی تاریخ مصر تطبیق کنیم از حیث تقدم و تأخر تاریخی هیچگونه مطابقتی‌باحقیقت‌تاریخی‌ندارند.مثلاً فراعنه‌ای کهسازندگان‌اهرام مصرمیباشند یعنی خئوپس‌وخفرن‌ومیکرینوس که متعلق‌به‌چهارمین سلسله سلطنتی مصربوده‌اند قرنهاقبل از رامسس سوم که هردوت **رامپسی نیت**(Rhampsinite) مینامدومدتها قبل از فراعنه هیجدهمین ونوزدهمین خاندان سلطنتی و حتی مدتها قبل ازسزوستریس(Sésostris) فرعون خیالی دوازدهمین سلسله میزیسته‌اند.

در جای دیگرمورخ مدعی شده که قبل ازپسامتیك فقط دوازده پادشاه‌یکی پس از دیگری سلطنت کرده‌اند که قابل ذکر میباشند و بین این دوازده تن و **مین** (Min) اولین پادشاه مصر بیش ازسیصدتن پادشاه بیکاره‌وتنبل سلطنت کرده‌اند که حتی ذکرنام‌آنها ضروری نیست (کتاب دوم-بند ۱۰۱).

موضوع دیگری که در قسمت تاریخی کتاب دوم هردوت جلب توجه میکند جنبهٔ افسانه گوئی و داستان سرائی آنست. این طرزتاریخ نویسی هم در قسمتی از تاریخ مصر که متعلق‌به‌قدیم ترین ایام است مشاهده‌میشود وهم نسبت به‌تاریخ‌متأخر این کشور که مورخ از بند ۱۴۷ ببعد بنقل‌آن میپردازد. اگراز مطالبی که دربارهٔ بناها وساختمان‌هائی که درزمان پادشاهان‌مختلف احداث شده صرفنظر کنیم،تاریخ

مصر در حقیقت بصورت مجموعه‌ای ازافسانه های بدیع وحوادث ووقایع تفریحی نقل شده . نام ملکه مصر **نیتوکریس** (Nitocris) که در این قسمت نقل شده صرفاً بآن جهت بوده که این پادشاه از جنس اناث بوده و درسلسله زنجیرپادشاهان مصری فردی استثنائی محسوب میشده وشاید هم نقل سر گذشت او درجائی که مؤلف عدهٔ زیادی از پادشاهان مصر را ازقلم میاندازد بعلت شقاوت وبیرحمی بوده است که این زن درانتقامجوئی ازخود ابرازنموده ویا شرایط واوضاع واحوال غیرعادی بوده است که بامرك او همراه بوده . از شخصی بنام **فروس** (Phéros) مؤلف فقط حادثه کورشدن وشفایافتن اورا کـه منجربـه تشخیص تقوای زنان گردید نقل کرده ؛ از **پروته** (Protée) فقـط رفتار اورا بـامنلاس و هلن شـرح داده ؛ از **رامپسی نیت** (Rhampsinite) فقط دربارهٔ نیرنگی که دزد طرار وزبردسب بااوبازی کرد ودر بارهٔ سقوط اوبه جهنم سخن گفته و از **پسامیس** (Psammis) فقط دربـاره ملاقات نمایندگان شهراله که ازاو تصویب مقررات مسابقات المپیائی خودرا تقاضا کرده بودند سخن گفته (کتاب دوم بند ۱۱۱-۱۱۲ وبعد - ۱۲۱-۱۲۲-۱۶۰). اینها مطالبی است که اصولاً بانقل تاریخ و یالااقل بانقل رؤس مطالب تاریخ یك کشور ارتباطی ندارد ودرحقیقت نمونه کاملی است ازداستان سرائی وافسانه گوئی. نمونهٔ دیگری ازداستان سرائی وافسانه گوئی هردوت وتوجه اوبه مسائل جزئی وبی اهمیت درجائی است که مؤلف ضمن نقل چگونگی شورش سپاهیان مصری در زمان **آپریس** (Apriès) وپیوستن آنان به آمازیس وازراه رسیدن فرستادگان پادشاه چند سطراز کتاب خود رابه چگونگی پاسخ دادن آمازیس وحرکت ناشایستی که پاسخ خودرا باآن تعبیر کرد اختصاص داده (کتاب دوم بند۱۶۲) . همچنین است در موارد متعدد دیگر که میتوان امثال و شواهدی زیاد از آن نقل کرد : در جائی که مؤلف در بارهٔ سلطنت **سزوستریس** (Sésostris) صحبت میکند مطالبی در بارهٔ چگونگی خیانت برادرش که بکمك ملکه خنثی شد نقل میکند (کتاب دوم - بند ۱۰۷) ؛ درضمن شرح تاریخ خئوپس افسانه موهنی در بارهٔ فحشای دختراو نقل میکند (کتاب دوم - بند

۱۲۶) ؛ بیش از نیمی ازقسمت هائی که بنقل تاریخ میکرینوس اختصاص داده شده به شرح جزئیات یك واقعه خانوادگی وحیله هائی که برای اثبات اشتباه پیشگوئی هاتفی بکار برده بوداند اختصاصی داده شده (کتاب دوم ـ بند۱۳۱ و ۱۳۳) ؛ دربند ۱٤۱ خطری که از جانب سناخریب پادشاه آشور متوجه مصر بوده نشانه عقوبت و مجازات غرورو کبر ستوس(Séthos) دانسته شده وزوال ناگهانیاین خطربعنوان پاداش اعتماد به خداوند تعبیر شده . و حتی در بارهٔ آمازیس که آخرین پادشاهی است که در کتاب دوم در بارهٔ او سخن گفته شده مؤلف بیشتر از زندگی خصوصی و خصوصیات اخلاقی و عیاشی های گذشته و روابط نزدیك او با کارکنان در بار خود و چگونگی بسر کردن روزها وشبها وسر گذشت عشق های او سخن گفته و کمتربه بیان مطالبی که در بارهٔ یك پادشاه شایسته نقل است توجـه داشته (کتاب دوم ـ بند ۱۲۷ ـ ۱۷٤ ـ ۱۸۱) .

ازاین لحاظ منبع مطالبی که هردوت درجلد دوم از تاریخ خود دربارهٔ مصر نقل میکند بطورروشن معلوم نیست ونمیتوان اطلاعات مورخ را دراین بارهبهمنبعی صحیح و قابل اعتماد نسبت داد . « کاهنانی » که هردوت مکرر بگفته آنان اشـاره میکند وبا اصراروابرام گفتههای خودراباّنان نسبتمیدهد درحقیقت فضلایسادهای بودهاند که کتب ورسالات وقایع نگاری زمان خودرا میشناختهاند وازآنها استفاده میکردهاند وهمین دانشمندان بودهاند که درممفیس فهرست اسامی سیصدوسی تن از خداوندان رابرایمورخ نقل کردهاند (کتابدوم ـ بند ۱۰۰) ودرشهرتب سیصدوچهل وپنج مجسمه متعلقبهروحانیونعالیمقامخودراباونشان دادهاند(کتابدوم ـ بند۱٤۳). اینها کسانیبودهاند که شخصیت چندان برجستهای نداشتهاند واطلاعات وسواد آنها ناچیز بوده ولی در عین حال نطاق و سخن گویان پرحوصلهای بودهاند وعادت چنین داشتهاند که تماشاچیان وسیاحانیرا که بآن دیار قدم میگذاردهاند گردشوسیاحت دهند وچون سیاحان معمولاً بهشنیدن افسانههای عجیب بیش ازحقایق و واقعیـات اظهار اشتیاق میکنند ، افسانههائی را کـه درزبان مردم جاری بوده شاخ و برگ

میدادهاندو آنها رابا اعجاب وشگفتی هـای بیشتری برای این سیاحان ساده دل کـه هردوت نیز محتملاً یکی از آنها بوده نقل‌میکرده‌اند .

از طرف دیگـر، حتی برای آن قسمت از تاریخ مصر که مربوط بادوار کهن میباشد ودرافسانه های یونانی چیزی دربارهٔ آن‌نمیتوان یافت «کاهنانی» که‌هردوت نام میبرد تنها منبع اطلاعات اونمیتوانند باشند . دلایل زیادی موجود است که ثابت میکند حتی برای این قسمت ازتاریخ مصرمؤلف ازمنابع دیگرنیز الهام گرفته.

دربند ۱۲۵ هردوت بایکـی از مترجمان حرفه‌ای درمصر طرف سخن قرار گرفته وقسمتی ازاطلاعات‌خودرا باستناد گفته‌این مترجم که نباید اطلاعات‌صحیحی بوی داده باشد بیان کرده . معمولاً این مترجمین حرفه‌ای در مصر باستان زیاد اطلاع دقیقی ازخط هیروگلیف‌نداشته‌اند وحتی بعضی از آنها قادربخواندن این‌خط تصویری نبوده‌اند ، ودراینصورت جای تعجب است که هردوت ترجمه یکی ازمتون مصر باستان راکه بردیوار اهـرام حك شده بود از یکی از آنان مطالبه کرده است (کتاب دوم-بند ۱۲۵) . درحالیکه معلوم نیست ترجمه این گونه مترجمین‌حرفه‌ای ازخط هیروگلیف ترجمهٔ صحیحی بوده باشد وحتی متنی که آنها ترجمه کرده‌اند یك متن تاریخی واقعی بوده باشد . بـاحتمال زیاد این کتیبه ها که هردوت بکمك مترجمین حرفه‌ای‌ترجمه کرده ودربند۱۳۶ و۱۴۱نیزبآن‌اشاره کرده است کتیبه‌های واقعی نبوده بلکه یادگار ودستخطی بوده است که سیاحان برای تفنن هنگام عبور از کناراهرام ومجسمه‌ها برروی‌آنها نقش کرده‌اند . دلیلی که‌براین امراقامه میتوان کرداینست که درمصرباستان معمول نبوده که برروی بناهای تاریخی ویامجسمه‌ها اینگونه کتیبه‌هاحك کنند .

پس باید نتیجه گرفت که مؤلف علاوه بر «کاهنان» مصری که مکرر بگفته آنان استناد میکند ازبسیاری از محررین و مترجمین عادی نیز که چندان اطلاعی از تاریخ مصر نداشته‌اند کسب خبر کرده . دلیل دیگری که برای اثبات این مدعا میتوان اقامه کرد اینست که مؤلف خود دربند۱۴۲ درجائی که منابع اطلاعات‌خود

راشرح میدهدقبل ازاینکه از «کاهنان» نام‌برد از «مصریان» نیز یاد میکندومیگوید «تااین قسمت ازتاریخ من . سخن ازقول مصریان و کاهنان نقل شد ....»

اماتشخیص منبع بعضی‌ازافسانه های کتاب‌دوم‌هردوت تااندازه‌ای آسان است . بعضی از آنها ظاهری کاملاً مذهبی دارند و میتوان حدس زد که منبع اطلاع مورخ در بارهٔ آنها « کاهنانی » بوده‌اند که مکرر مؤلف از آنها نام برده از این قبیل است افسانه‌ای که دربارهٔ **ساباکوس (Sabacos)** نقل‌شده . دراین‌افسانه مورخ‌ساباکوس رامردی معرفی میکند که از خشم الهی بیمناك است ، ازتجاوزبه حیات کاهنان ترس دارد وهرگز حاضرنیست برخلاف پیشگوئی یکی ازهاتف معابد دست باقدامی زند (کتاب‌دوم‌-بند۱۳۹). همچنین‌است‌افسانه‌ای که‌مورخ‌دربارهٔ **ستوس (Séthos)** نقل میکندزیراهدف‌این‌افسانه‌درهم‌افسانه‌ای کوبیدن‌طبقه‌متکبروخودخواه‌نظامی‌واثبات این نکته بوده که مردم میتوانند ازوجود این طبقه صرفنظر کنند بدون اینکه در زندگی اجتماعی آنان خللی پدیدآید (کتاب دوم‌-بند ۱۴۱) .

بعضی ازافسانه‌هامنشاء دیگری دارد وسرچشمهٔ آنرا باید درنقل قول‌مردمان طبقه‌سوم‌جستجو کرد؛ ازاین‌قبیل‌است افسانه **سزوستریس (Sésostris)** که‌معرف دوتمایل عمومی مردمان طبقه سوم یعنی غرورملی وتحسین قهرمانان میباشد وثابت میکند که ملت مصر که درزمان هردوت درقید اسارت میزیست برای خوش داشتن خود وفراموش کردن ویا کوچك کردن مشکلاتی که در آن زمان باآن روبروبوده خاطرات‌پرافتخار گذشته خود را تجدید میکرده وبکمك تجدید حیات‌این‌خاطرات ناراحتی های فعلی خود را تسکین میداده . مردمان مصر که در آن زمان در تحت استیلای پارس های هخامنشی میزیسته‌اند طبیعی است که از تجدید خاطرات پرافتخار گذشته و نقل چگونگی فتوحات اجداد خود در قسمت هائی ازامپراتوری آن زمان هخامنشی لذت میبرده‌اند و تردیدی نیست درچنین شرایطی مردم طبعاً خواهان‌آن بوده‌اند که درتجدیدخاطرهٔ فتوحات گذشته خود اغراق کنند وفتوحات خودرا بزرگتراز آنچه واقعاًبوده‌است‌جلوه‌دهند واحیاناً سراسرامپراتوری‌هخامنشی

رادرعالم خیال تسخیر کنند وبرسرحدات دوردست کولشید ونواحی سیت نشین‌دست یابند (کتاب دوم-بند ۱۰۲-۱۰۳).

دربعضی ازقسمت‌های دیگر حس میشود کـه احساسات کینه و نفرت مردم است که درطی‌قرون به‌احساسات‌اعجاب وتحسین‌نسبت به‌شخص معین مبدل شده‌است ازاین قبیل است تحسینی که مردم از خئوپس فرعون مستبد وسنگدلی میکرده‌اند که جمعی کثیرازمردم مصررا به کاراجباری برای برپا کردن هرم بزرك وادار کرد. تردیدی نیست که خئوپس نـه تنها یکی ازدشمنان مذهب بود، بلکه فرعونی بـود منفوروسنگدل وبیرحم که حتی رعایت حال نزدیکان خودرا نمیکرد (کتاب دوم-بند ۱۲٤-۱۲٦).

بعضی دیگر از افسانه‌های این کتاب که جنبهٔ انتقاد دارد بدرجه‌ای زیاد به افسانه‌های قرون وسطائی شباهت دارد. از این قبیل است افسانه **فروس** (Phéros) که ناپاکی جنس لطیف رابیادتمسخرمیگیرد(کتاب دوم - بند۱۱۱). برخی دیگر ازافسانه های این کتاب‌درحقیقت افسانه‌های اخلاقی محسوب میشوند که درهرقرن وعصری میتوان نظایر آنرا یافت. از این قبیل است درجائی که مخالفین آمـازیس دهان بانتقاد او گشوده بودند وازاینکه وی بعد ازادارهٔامور کشورهرروز چندساعتی بتفریح وعیاشی میپرداززد اورا سرزنش میکرده‌اند وآمازیس بآنها جواب میداد که روح انسان نیزمانند زه کمان اگـر پیوسته درحال کار و کشیدگی باشد بالاخره از کار میافتد. (کتاب دوم - بند ۱۷۲-۱۷۳).

افسانهٔدزد طراری که خزائن **رامپسی‌نیت** (Rhampsinite) رابغارت‌میبرد وصاحب ثروتی عظیم میشود شباهت زیادی‌باافسانه های هزار و یکشب داردونظایر آنرا میتوان درافسانه های ملی غالب اقوام جهان یافت (کتاب دوم - بند۱۲۱).

افسانه‌مربوط به‌چگونگی‌انتقامجوئی نیتوکریس وحیله‌ای که وی‌برای نابود کردن دسته جمعی دشمنان خود بکاربرد وآنها رادرآب غرق کرد درغالب افسانه‌های‌ملی جهان امثال ونظایری دارد (کتاب دوم-بند ۱۰۰).

بعضی دیگر از قسمت های تاریخ مصر ظاهراً نتیجه تعبیر و تفسیر غلطی است که درزمان هردوت ازبناها و کتیبه‌ها ومجسمه های موجود کرده‌اند . ازاین قبیل است مطلبی که مورخ دربند۱۳۱ نقل میکند : دریکی ازتالارهای کاخ معروف‌شهر **سائیس**(Saïs) بعضی ازمجسمه های چوبی دست نداشتند ودست آنها دراثر گذشت زمان وفرسودگی و کهنگی جدا شده وازبین رفته‌بود . ولی راهنمایان و مترجمینی که همراه هردوت بوده‌اندمدعی شده‌اند که این‌مجسمه‌ها تصویر کسانی میباشند که درحیات خود نیزدست‌آنها بریده بوده است (کتاب دوم-بند ۱۳۱) . درجای دیگر که مورخ مدعی شده است کـه سزوستریس اجساد فرزندان خود را برروی پشته‌ای از آتش افکنده و از روی آن گذشت میتوان حدس زد که این تعبیر مانند مورد قبل ناشی ازتفسیر غلطی بوده است کـه ازتصویری کرده‌اند که سزوستریس را درحـال لگدمال کردن دشمنان خود نشان میداده است (کتاب دوم-بند ۱۰۷) .

همچنین افسانه‌شکست سپاه‌آشور که دراثرهجوم موش‌ها مجبوربه‌عقب‌نشینی شد باحتمال‌زیاد تعبیرغلطی‌ازمجسمه‌ای‌بوده است که به **هفستوس**(**Héphaistos**) خدای مصری تعلق داشته و موش دردست داشته . چون موش در مصر مظهر یکی ازخدایان و در فینیقیه مظهرطاعون شمرده میشد ، بعید نیست که یکی از مفسرین زمان هردوت یاقبل ازاو باتعبیرظاهر حال این مجسمهٔ موش بدست مدعی‌شده است که سناخریب پادشاه قهار آشوردرنتیجه هجوم موش‌ها ناگزیربه عقب نشینی ازمصر شد (کتاب دوم ـ بند ۱۴۱) (۱) همچنین احتمال میرود افسانه رامپسی نیت

(۱) دریونان باستان افسانه‌ای نظیر این افسانه منسوب بیکی ازمجسمه های موش بدست‌آپولون وجود داشت. بحکایت این افسانه جمعی ازاهالی کرت که درجستجوی‌زمین مناسبی برای‌انتخاب محل‌سکونت خود بودندو بسوی‌بغازهای دریای اژه‌حرکت کرده بودند قبلا باخدای‌خودآپولون‌دراین‌باره‌مشورت کرده بودند وآپولون‌بآنها توصیه کرده بود که هرجا«فرزندان‌خاك» راه‌آنهارا بستند‌متوقف شوندو بیش‌از آن‌پیش نروند.این‌افسانه‌حاکی است که‌اهالی کرت روزی‌هنگام‌صبح ازخواب برخاستندومشاهده کردند که موشها تسمه‌های چرمی سلاح‌های‌آنهارا جویده‌اندوچون پیشگوئی‌هاتف‌را بخاطرآوردند ازادامه پیشروی خودداری کردند.

که دستمالی ازتاروپود نقره درآسمانها ازخداوند میگیرد نیزدرنتیجه تعبیرغلطی‌از مجسمه یکی از پادشاهان بوده است که چنین دستمالی در دست داشته (کتاب دوم-بند ۱۲۲) . درحالیکه باحتمال زیاد این دستمال که نظایر آن در دست غالب مجسمه های‌باستان مشاهده‌میشود نشانه چیزی‌خاص‌نبوده‌بلکه دستمال ساده‌ای بوده که مردمان قدیم برای پاك کردن دست یا صورت و یا دور کردن حشرات پیوسته باخود داشته‌اند .

دربعضی ازموارد دیگربرخی ازافسانه های کتاب دوم هردوت ظاهراً نتیجه تعبیرغلط مفهوم یك اسم‌یایك لقب معین‌بوده است . ازاین قبیل است افسانه‌پسامتیك که چون باکلاه خود آهنین خود شراب آشامید مردم او را بپادشاهی بر گزیدند . شاید علت ایجاد این افسانه درباره اواین بوده است که نام این پادشاه درزبان مصری «مردی باظرفی که درآن مخلوط‌شراب میسازند» ویا «سازنده ظرف شراب» تعبیر میشده است .

اکنون این بحث پیش‌میآید که هردوت بچه‌ترتیب ازاطلاعاتی که ازاینگونه منابع اخذمیکرده استفاده کرده‌است . اگربه‌قسمتی‌از کتاب دوم که ازبند۹۹تا۱۴۲ ادامه دارد توجه‌شود ملاحظه خواهدشد که‌مورخ پی‌درپی ومکرر بگفته« کاهنان» و«دیگر مصریان» اشاره میکند و هربار که صحبت ازتغییر پادشاهی درمیان است آنرا ازقول کاهنان ومصریان‌چنین نقل میکند: «بطوریکه کاهنان ودیگرمصریان مدعی هستند ...» . ازاین طرزنگارش میتوان نتیجه گرفت که ممکن است‌مورخ مطالبی راکه دراین قسمت از کتاب خود نقل میکند بترتیب تقدم وتأخر تاریخی‌از بعضی از کاهنان ممفیس شنیده وسپس بقول خود قسمت هائی که خود شاهد وناظر آن بوده بر آن افزوده است . هردوت دربند ۹۹ که قسمت تاریخی کتاب دوم خودرا شروع میکند چنین مینویسد : «تا اینجا هرچه گفتم نتیجه مشاهدات و تفکرات و تحقیقات خود من بود ، ولی از اینجا ببعد آنچه مصریان نقل میکنند آنطور که خود شنیده‌ام نقل میکنم ومختصری‌هم از آنچه خود بچشم دیده‌ام بآن‌اضافه‌میکنم.

بطوریکه کاهنان برای من نقل کرده‌اند ...»

ولی بنظر نمیرسد که حقیقتاً مورخ کهن تمام مطالبی را که درقسمت تاریخی کتاب خود نقل میکند یکجا ازدهان کاهنان مصری شنیده باشد وباحتمال زیاداین افسانه هـا وداستان های تاریخی را درنقاط مختلف وازمنابـع مختلف جمع آوری کرده است . بسیاری از آنها را درشهر ممفیس درمعبد هفستوس که برای هردوت‌از حیث‌تاریخ ودیگر مسائل‌سرچشمه و منبع اطلاعات‌مهمی محسوب میشده است‌بدست آورده وبسیاری دیگراز آنها را ازمنابعی دیگراخذ کرده است . مثلاً عشق‌بازیهای غیرعادی ونفرت آورمیکرینوس را درشهر سائیس(Saïs) (کتاب دوم‌ـبند ۱۳۱) ، افسانه ساباکـوس را در بوباستیس (Boubastis) (کتاب دوم‌ـبند ۱۳۷ـ۱۳۸) و سرگذشت فروس(Phéros)رادر بوتو(Bouto) شنیده(کتاب‌دوم‌ـبند۱۱۱ـ۱۳۳).

بعضی ازاین افسانه ها را از مصریانی شنیده که هنگام سفر در جریان آرام آب نیل در شهرها و دهات سر راه با آنها برخورد کرده و قسمت دیگر آنرا که ظاهراً قسمت‌اصلی‌آن محسوب میشود درموقع بازدید معابد یاقسمت هائی از معابد که بازدیدآن برای‌خارجیان مجازبوده است شنیده. دلیل این ادعا اینست که‌تقریباً تمام پادشاهانی که هردوت نام میبرد بگفته اواثر محسوس ومرئی ازسلطنت خودو حوادث‌وپیروزیها وفتوحات‌زمان‌خود باقی گنارده‌اند که‌بازبنا بگفته هردوت‌بصورت بنای تاریخی تظاهر کرده و بیادگار مانده است . مین (Min) اولین پادشاه مصریان باستان سدهائی ساخته و جریان نیل را تغییر داده و برکه هائی حفر کرده وناحیه وسیعی را زه کشی کرده بود وشهرممفیس ومعبد هفستوس رابنا کـرده بود (کتاب دوم‌ـبند ۹۹) . موریس(Mœris) دریاچه‌ای‌احداث کرده بود که بنام‌خود او بدریاچه موریس معروف شده بود . ونیز هم اوبود که رواق شمالی معبد هفستوس را بنا کرده بود (کتاب دوم ـ بند ۱۰۱) . سزوستریس سنگهای عظیم باین معبد حمل و مجسمه های بزرك در این معبد مستقر و سراسر مصر را از مجاری آب مستور کرده بود و سطح شهرها را مرتفع ساخته بود (کتاب دوم ـ بند ۱۰۸ ـ

۱۱۰-۱۳۷) وهمین‌عمل بود که بعدها درشهرهای دیگرمصر وبخصوص دربوباستیس مورد تقلید ساباکوس قرار گرفت (کتاب دوم-بند ۱۳۷-۱۳۸). خئوپس و خفرن ومیکرینوس بنا کنند گان اهرام‌بزرك مصر بوده‌اند (کتاب‌دوم-بند۱۲٤-۱۲۷-۱۳٤).

دختر خئوپس نیز هرمی برای خـود ساخته بود (کتاب دوم - بند ۱۲۶). **آسی‌شیس (Asychis)** هرم دیگری از آجر ساخته بود که کتیبه‌ای نیزبر آن حك کرده بود (کتاب دوم-بند ۱۳٦). درسائیس یکی از پادشاهان که هردوت وی رابا میکرینوس اشتباه کرده مجسمه ای از گاو ماده اهداء کرده بود که با شکوه و جلالی خاص تزیین یافته بود (کتاب دوم - بند ۱۲۹ - ۱۳۰ - ۱۳۲). **فـروس (Phéros)** درمعبد **هلیوس(Hélios)** واقع درهلیوپولیس دوستون سنگی بزرك وزیبا برپا کرده بود (کتاب‌دوم-بند ۱۱۱). **رامپسی‌نیت(Rhampsinite)وآسی شیس (Asychis)** برای تزیین معبد هفستوس کوشش فراوان کرده بودند (کتـاب دوم-بند۱۲۱-۱۳٦). درمعبد هفستوس مجسمه‌ای‌بود که گفته‌میشد **ستوس(Séthos** رانشان میدهد که موشی دردست دارد (کتاب دوم-بند ۱٤۱).

هردوت تمام این آثار و بنا های تاریخی را بچشم دیده و از این حیث‌امتیاز وافتخار بزرگی بردیگر نویسند گان ومورخین باستان دارد. ظاهراً قسمت مهمی‌از حوادثی که مؤلف درفاصله بین بند۹۹ و۱٤٥ نقل میکند درجریان بازدید این‌بناها وآثار باستانی وباقتضای آنها ازمصریان شنیده. بهمین جهت است که مورخ خود در بند۱۰۱ اعتراف میکند که از چند صدتن از پادشاهان مصر چیزی ندارد نقل کند زیرا چیزی که جالب باشد از آنها باقی نمانده (کتاب دوم - بند ۱۰۱). هربار که راهنمایان‌سیاحان ومسافرین‌نام پادشاهی‌رابرزبان‌جاری میکرده‌اند چندکلمه‌ای هم درباره اوسخن میگفته‌اند و هربار که باپادشاهی بزرك سروکار میبافته‌اند برای جلب نظرمسافرین دربارهٔ آن پادشاه شرح و بسط بیشتری میداده‌اند واحیاناً وقایعی ازتاریخ اورا کههیچگونه‌ارتباطی بابنائی که بمسافرین نشان میداده‌اند نداشته‌بیان میکرده‌اند؛ ازطرف دیگربناها و مجسمه هائی که از پادشاهان مختلف باقی مانده

وامور عمرانی مهمی که بدست آنها انجام گرفته بود وهردوت بطور کامل ومفصل‌از آنها صحبت میکند تنها آثاری نیستند که هردوت بمناسبت بازدید آنها مطالبی از راهنمایان خود شنیده باشد. چه بطوریکه‌میدانیم **رامپسی نیت** (Rhampsinite) یارامسس سوم در ممفیس تالار بزرگی برای جواهرات وخزاین خود برپا کرده بود و شاید هنگام عبور از کنار این تالار بوده است که یکی ازراهنمایان مصری افسانه دزد طرار راکه هردوت باتفصیل تمام نقل کرده برای اوشرح داده است.

اکنون باید دیدآیا هردوت‌آنچه از کاهنان ومصریان وراهنمایان‌خودشنیده بدون دخل وتصرف همچنانکه آنان برای او نقل کرده‌اند نقل کرده یابسلیقه خود درآن دخل و تصرفاتی کرده. اگر افسانه هائی را که هردوت در این قسمت از تاریخ خود نقل‌میکند بااطلاعاتی که ازمنابع دیگردربارهٔ مصریان باستان‌دردسترس ماامیباشد و همچنین با افسانه‌های مصر باستان که امروز برای ماباقی است مقایسه کنیم نتیجه خواهیم گرفت که قسمت مهمی ازافسانه هائی که مورخ کهن نقل کرده بدون دخل وتصرف نقل شده، و آثار وعلائم زیادی که مؤید این مطلب باشد و با زندگی روزانه مصریان باستان سروکار داشته باشد درافسانه های اومشاهده‌میشود. ازاین قبیل است درافسانه نیتوکریس مجرای آبی زیر زمینی؛ درافسانه دزد طرار راه ورودی مخفی که بوسیله‌سنگی متحرك بازمیشده است؛ یامهر ومومی که‌بردرب خزانه گذارده بودند، ظروف محتوی گنجینه وخزائن شاهی، معطل گذاردن‌جنازه برپالای دار ودرمعرض تماشای مردم قرار دادن آن، استفاده از خر و مشك برای حمل‌شراب وهمچنین بریدن ریش مأمورین‌دولت برای اهانت بآنها ویابریدن نیمی ازریش آنها وباقی گذاردن نیم دیگرآن (کتاب‌دوم‌-بند ۱۰۰-۱۲۱-۱۳۳)؛ درافسانه **فروس** (Phéros) اشاره به پادشاه باذکرعنوان پادشاهی او وخودداری از ذکرنام‌شخصی‌اووهمچنین‌نوع‌مرضی که‌باودست‌دادوداروی‌شگفتی که برای‌اوتجویز کردندوچگونگی مجازات‌زنان‌خیانتکار؛ درافسانه**رامپسی نیت**(Rhampsinite) منازعه اوبا الههٔ دمتر در جهنم؛ دریکی از افسانه‌های مربوط به آمازیس، توسل به

یکی از ربة النوع‌ها برای اثبات اتهام دزدی یك متهم (کتاب دوم-بند ۱۷٤).

ولی علاوه بر این اشارات و کنایات که ریشه مصری دارند ودرخلال افسانه‌های هردوت مشاهده میشونــد ومؤید صحت منبع افسانه های اومیباشند بعضی علائـم و اشارات دیگر میتوان یافت که ریشهٔ یونانی دارند و معرف اخلاق و عادات ورسوم یونانیان‌است. البته بعضی‌ازاین تداخل‌ها اهمیتی چندان ندارند وقابل ذکرنمیباشند از این قبیل است در جائیکه در بند ۱۲۲ رامپسی نیت را در حال بازی نرد نشان میدهد؛ در حالیکه نرد در مصر مرسوم نبوده. ولی این اشتباه تأثیری در صحت یا سقم افسانه نداشته و اعم از اینکه آن بازی نرد بوده یا بازی دیگر ، در هر حال این امر تأثیری در نفس افسانه نداشته. ولی دربعضی از افسانه های دیگر یونانی بودن منبع بعضی از اطلاعات تاریخی جلب توجه میکند. مثلاً درجائیکه هردوت مدعی است که مجازات نیل درزمــان فروس درنظر مصریان عملی جنون‌آمیز بوده باید گفت که مورخ تحت تأثیر قضاوت عنصر یونانی قرار گرفته ، چه مصریان باستان این عمل را جنون آمیز نمی دانسته اند و امری عادی تلقی میکرده‌اند. همچنین هجوخیانت زنان وافسانه فحشای دخترخئوپس و حیله‌ای کـه میکرینوس برای‌اثبات خطای‌هاتف اندیشید وطرزجواب دادن نظامیان شورشی به‌فرستاده‌پادشاه مطالبی هستند که بیشتر رنك یونانی دارند. بدیهی است آنچه دراین باره قابل‌انتقاد است افسانه‌هائی است که بزمان قبل ازپسامتیك مربوط میباشد ؛ زیرا درافسانه‌های مربوط به ادوار جدید بعلت وجود مهاجر نشین های یونانی در مصر وجود رنك یونانی در آنها نمیتواند دلیلی برعدم صحت آنها باشد. مثلاً افسانه‌ای که میگوید هاتفی انتقام پسامتیك رامو کول‌بوقتی کرد که مردانی از برونز ازراه دریا فرارسند (کتاب دوم-بند ۱۵۲) بدون‌تردید منبعی یونانی دارد وتردیدی نیست که این‌افسانه برای اولین باردر مغزیکنفر یونانی تکوین یافته است.

دراینجا دونکته است که باید هنگام قضاوت دربارهٔ این افسانه‌ها موردتوجه قرار گیرد. نخست آنکه بسیارمشکل است بصراحت مدعی شد که فلان افسانه‌معین کاملاً رنك یونانی دارد وعامل مصری درپیدایش آن بی‌تأثیر بوده است.

مثلاً مسئله انتقاداززنان ناپاك که جمعی برای آن منشاء یونانی قائل‌میباشند بچه دلیل ممکن‌است‌ازسرزمین‌مصر سرچشمه‌نگرفته‌باشد،سرزمینی که‌یوسف‌معروف در آن میزیسته و باحادثه‌ناگواری درروابط خود بازلیخا روبروشده بودند؟ درافسانه دوبرادرنیز مشاهده‌میشود که‌برادر کوچك در برابر زوجه برادربزرك‌خودبا همان مشکلات‌مواجه‌بوده که‌یوسف‌دربرابرزوجه‌فرعون‌با آن‌روبروشده‌بود.درمورد‌افسانه‌ای که‌دربارهٔ‌دختر‌خئوپس‌نقل‌شده‌روشن‌است که‌درافسانه‌های‌بسیارقدیم‌مصر نمیتوان‌نظایر وامثالی‌برای آن‌یافت؛ولی‌علائم‌و آثاری درافسانه‌های‌این‌زمان میتوان‌یافت که‌مطالب اصلی‌آن‌بارؤس‌اصلی‌مطالب‌این‌افسانه‌تطبیق‌میکند.موضوع‌پادشاهی که‌نسبت‌به‌وظیفه فرزندی‌خودخیانت‌میکندوبرای‌اجرای‌نقشه‌های‌خودخواهانه‌دختر خودرابه‌فحشاوادار میکند دریکی دیگر ازافسانه های کتاب دوم هردوت درجائیکه مؤلف افسانه دزد طرار رانقل میکند ازنو آشکار میشود ودراینجا نیز پادشاه برای دستگیر کردن دزدی که با تردستی‌ها وطراری‌های خود اورامبهوت ودرعین حال ناراحت کرده بود حاضرمیشوددخترخودرا به‌فحشاء وادار کند. بنابراین اگراین‌افسانه ریشه‌ای‌مصری داشته باشد ، دلیلی ندارد که افسانه مربوط به‌دخترخئوپس ریشه مصری‌نداشته‌باشد.

برخی ازمحققین عقیده دارند که افسانه‌ای که مورخ دربند ۱۷۳ از کتاب‌دوم دربارهٔ خوشگذرانی وبی فکری آمازیس نقل میکند نباید ریشه مصری داشته‌باشد ودلیلی که براین ادعا اقامه میکنند اینست که درنظرمصریان باستان که پادشاه آنها ازقدیم ترین ایام بااستبداد حکومت میکرده است ورعایا همیشه ازنام اودر وحشت و اضطراب بوده‌اند چگونه میتوان تصور کرد که پادشاهی باهمه نشست و برخاست کند وبگوید وبخندد وبپاشامد . ولی باین‌دسته ازمورخین که درصحت ریشه‌مصری این قبیل‌افسانه‌ها تردید دارندجواب داده شده که بحکایت نوشته یکی ازاوراق‌مصر باستان‌آمازیس بازنان به‌خوشگذرانی مشغول‌بوده وخودرا ازشراب‌سرمست‌میکرده ووقتی‌باین‌ترتیب بحکایت‌پاپیروس «موهایش درد میگرفت» ازرسیدگی‌بامور کشور خودداری میکرده وبه افسانه ها وحکایاتی که نقالان برای اونقل میکرده‌اند گوش میداده . پس جای آن دارد که در برابر قضاوت های ضدو نقیضی که در این باره

میشود با تردید و احتیاط قضاوت کرد و از نتیجه گیری قطعی خودداری نمود .

از یکطرف آثار فکر یونانی در افسانه هائی که در کتاب دوم هردوت نقل شده آنطور که‌درباره آن مبالغه شده زیاد نیست . ازطرف دیگر، وجوداین علائم وآثار یونانی در افسانه های هردوت دلیل آن نیست که مؤلف خود سلیقه شخصی خود را درآنها بکار برده وآنها رابرطبق سلیقه یونانی تغییروتبدیل داده است . زیرا ممکن است مدتها قبل ازاینکه اولین‌افسانه‌ها را اززبان مصریان یامهاجرین یونانی درمصر شنیده باشد دهان بدهان ازنسلی به‌نسلی وازقومی به‌قومی گردش کرده باشد و تحت تأثیر افکار مهاجرین یونانی قرار گرفته واز نوبه مصریان منتقل شده باشد . حدس غالب براینست که رنك یونانی این افسانه‌هابیشتر ناشی ازهمین تحول وتغییرتدریجی درطی قرون بوده وهردوت‌خود شخصاً کمتر قضاوت شخصی رادرآنهاتأثیرداده‌است.

دخل و تصرفی که هردوت به سلیقه شخصی خود در قسمت تاریخی کتاب دوم خود کرده بیشتراز حیث تقسیم بندی مطالب وتقدم وتأخرآنها است و اگر اشتباهی کرده در همین حدود است . مثلاً **منکااورا**(Men Kaora) پادشاهی که بادعای مترجمین شهرسائیس دختر خود را از دست داده بود وهردوت افسانه اورا از قول همان مترجمین در بند ۱۲۹ تا ۱۳۱ از کتاب دوم شرح داده بطور مسلم پادشاهی بنام میکرینوس فرزند خئوپس و سازنده یکی از اهرام مصر نبوده . حدس زده میشود که این شخص پسامتیك دوم معروف به **پسامیس** (Psammis) است که **منکارا**(Men Kara) لقب داشته و در سائیس وی را باین نام میخوانده و شباهت این دونام موجب شده است که هردوت منکااورا یعنی میکرینوس را بجای منکارا یعنی پسامتیك بگیرد ومطلبی را که درباره شخص‌دوم شنیده به شخص اول نسبت دهد . همچنین ملاقات نمایندگان **شهرالله**(Elée) باپادشاه مصر که هردوت مدعی است درزمان پسامیس اتفاق افتاده باحتمال زیاد درزمان آمازیس بوده ودر اینجا نیزهردوت واقعه‌ای را که مربوط به‌دوره‌ای معین بوده اشتباهاً بدوره‌ای دیگر نسبت داده است . همچنین، باوجود اشاره‌ای که‌مؤلف دربند۹۹ ودرچند جای‌دیگر

به گفته کاهنان کرده وهمه‌جا آنانرا منبع اطلاعات خود قلمداد کرده ترتیب تقدم و تأخر پادشاهان مصررا ازقدیم ترین أیام تازمان پسامتیك اول وهمچنین ترتیب تقدم وتأخروقایع راکه ازبند ۹۹ ببعد شرح داده بسلیقه شخصی‌خود تعیین کرده.

همچنین دوازده‌تن‌ازپادشاهانی راکه بوجود آنها علم داشته درسیر تاریخ‌پشت هم قرارداده وپادشاهان دیگری‌را درفاصله بین‌آنها جای داده وسلیقه شخصی خودرا دراین مورد بکار برده.

دلیلی که براین‌امرمیتوان اقامه کرد اینست که‌فقط بین سزوستریس وفروس وبین خئوپس وخفرن ومیکرینوس رابطه خویشاوندی موجود بوده وبین دیگر پادشاهانی که مورخ پشت هم قرار داده رابطه خویشاوندی دربین نبوده و یا لااقل مورخ چنین رابطه‌ای‌تشخیص نداده است. سزوستریس وپروته که مورخ اورا «یکی ازاهالی ممفیس» مینامد وهمچنین رامپسی نیت، خئوپس، آسی‌شیش، آنیزیس که «مردی کور از اهل آنیزیس» معرفی میشود، و ستوس که «کاهن هفستوس» بوده یکی پس ازدیگری به سلطنت میرسندبدون اینکه معلوم شود رابطه خویشاوندی آنها باسلف خود چه‌بوده وچه چیزموجب شده است که درسلطنت جانشین‌یکدیگر گردند. این موضوع میرساند که ترتیب تقدم وتأخرجانشینی آنها تحت تأثیرسلیقه شخص مورخ قرارگرفته ومورخ ازاین لحاظ تاحدی ازارزش تاریخ‌خود کاسته‌است. برخی عقیده دارند که هردوت این پادشاهان رابترتیبی که درطی سیاحت خود بر- سبیل تصادف وهنگام تماشای بناهای تاریخی مطلبی دربارهٔ آنها شنیده بدون توجه به‌تقدم وتأخرتاریخی پشت هم‌قرار داده و هربار که پس از پادشاهی درباره پادشاهی دیگربا اوسخن گفته‌اند وی راجانشین قبلی قرارداده وتاریخ مصررا چنین برشته تحریر درآورده است.

مثلاً حدس‌میزنند که مورخ پادشاهانی‌را که هنگام سیاحت معبد بزرك شهر ممفیس برای‌اواسم‌برده‌اندقبل‌ازپادشاهان‌سازنده‌اهرام قرارداده‌است وعلت آنست که مدتی بعدهنگام سیاحت‌اهرام‌دربارهٔ آنها با او سخن گفته‌اند؛ درحالیکه پادشاهان اخیر

ازحیث تاریخ قدیم ترمیباشند .

بطور کلی بزرگترین انتقادی که بر کتاب دوم هردوت وارد است اینست که مؤلف چندان توجهی بهصحت تقدم و تأخر تاریخی مطالبی که نقل کرده نداشته و در موارد بسیاراین بیقیدی وبی اعتنائی نسبت بهصحت تاریخی وقایع جلب‌توجه میکند و در یك مورد بدرجه‌ای از اغراق میرسد که میتوان بعنوان دلیل بربجا بودن این انتقاد نقل کرد . هردوت دربند ۱٤۰ مدعی است که پادشاهی که وی آنیزیس‌نام‌نهاده هفتصدسال‌قبل از آمیرتئوس(Amyrthaios) کهمعاصر کیمون (Kimon) بوده میزیسته وبا این حساب باید گفت آنیزیس‌درقرن دوازده قبل از میلاد سلطنت میکرده است . درحالیکه بین آنیزیس وپسامتیك که بطوردقیق صدو چهل سال قبل از فتح مصر بدست کبوجیه یعنی در ٦٦٤ قبل از میلاد به سلطنت رسیده‌بحکایت آنچه هردوت‌نقل‌میکند فقط دورهٔ کوتاه سلطنت ستوس (Séthos) و پادشاهان دوازده گانه معروف فاصله است . در بند ۱۵۷ هردوت مدعی است که پسامتیك پنجاه و چهار سال سلطنت کرده . وی همچنین مدعی است که نکوس شانزده سال (بند ۱۵۹) و پسامیس شش سال (بند ۱٦۱) وآپریس بیست وپنج سال (بند ۱٦۱) و آمازیس چهل وچهار سال (کتاب سوم-بند ۱۰) و پسامنیت شش ماه (کتاب سوم - بند۱٤) سلطنت کرده‌اند . بایك نظرسطحی میتوان حدس زدچگونه مؤلف‌درتلخیص شش‌قرن تاریخ‌دچاراشتباه شده وتاریخ‌را بمیل وسلیقه شخصی خود تغییرداده است .

یکی دیگراز مواردی که مؤلف دچار اشتباهی بزرك شده جائی است که دربند ۱۳مدعی است که از زمان مرك موریس تازمان مسافرت خود اوبه مصرهنوز نهصد سال بیش نگذشته‌بود وبا این حساب موریس باید درحدود سال ۱۳۵۰ قبل‌از میلاد درگذشته باشد. بااین حال ، مؤلف بین‌زمان این پادشاه وتاریخی که‌پسامتیك به سلطنت رسیده (یعنی سال ٦٦۰ قبل ازمیلاد) فقط معتقد بوجود ده پادشاه و دورهٔ کوتاه سلطنت پادشاهان دوازده گانه میباشد ومدعی است که ازاین دهتن‌دونفر

یکی مدت پنجاه سال (بند ۱۲۷) ودیگری پنجاه وشش سال سلطنت کرده‌اند (بند ۱۲۸) وچون دورهٔ سلطنت پادشاهان‌دوازده گانه نیزبسیار کوتاه‌بوده بااین حساب باید گفت هشت تن دیگر از پادشاهانی که هردوت در این فاصله قرار داده جمعاً ۵۸۰ سال یعنی بطور متوسط هریك هفتاد و پنج سال سلطنت کرده‌اند!

***

آنچه تا کنون دربارهٔمطالب کتاب دوم هردوت گفته‌شد مربوط به قسمت‌های مهمی‌از کتاب اخیراست و شامل‌مطالبی که مؤلف در بارهٔ مسائل مربوط به جغرافیا و عادات و رسوم و تاریخ داخلی مصر نقل کرده نمی‌باشد. مطالبی از این قبیل که در کتاب دوم هردوت میتوان یافت‌باحتمال‌زیادبوسیله خودمورخ درمصرجمع‌آوری و بدون دخل و تصرف به‌نقل آنها مبادرت شده است. در جائیکه مورخ مدعی است بعضی از مطالبی راکه نقل میکند خود درشهر صور وتاسوس وساموتراس ودودون از دهان مردم شنیده دلیلی برخلاف گوئی او نمیتوان اقامه کرد (کتاب دوم - بند ۴۴-۵۱-۵۲-۵۵). همچنین است درجائی که مؤلف مدعی است در باره زندگانی وشرح احوال **رودوپیس**(Rhodopis) **وازوپ** (Esope) اطلاعاتی درساموس و دلف بدست آورده (کتاب دوم - بند ۱۳۴-۱۳۵). یا درجائی که مدعی است‌علت وجودی و چگونگی توسعه وافزایش دائمی خاکهای رسوبی راخود در **تروآد** (Troade) **وتوترانی** (Teuthranie) **وافز**(Ephèse) و در دشت **مآندر** (Méandre) ناظر بوده است (کتاب دوم- بند ۱۰). و یا درجائی که میگوید در لاکدمون خود ناظر احترام جوانان به‌پیران بوده ودر کشورسکاها وبین‌اهالی تراس و پارس خود احساس کرده که مردم کارها و حرفه های دستی راسبك و خفت‌آور میدانسته‌اند (کتاب دوم بند - ۸۰-۱۶۷)؛ همچنین درجائی که میگویدافسانه‌دزدانی که برای دستبرد زدن به خزاین ساردانــاپال تالاری زیر زمینی حفر کردند خود این‌مطلب‌را درمنطقه‌ای‌ازبابل شنیده(کتاب دوم بند- ۱۵۰).همچنین‌است درجائیکه مؤلف مدعی است در کولشید شخصاً درباره علل نزدیکی‌مصریان واهالی این‌ناحیه

تحقیق کرده (کتاب دوم - بند ۱۰٤-۱۰٥) و یــا در **بوتو (Bouto)** شخصاً شنیده که افعی‌های بالدار از عربستان میآمده‌اند و عربستان کشوری بوده که در سمت مشرق در آنسوی شبه جزیره سینا در طول دو ماه راه ادامه داشته وخلیج عربستان که باریك وطویل بوده موازی بادرهٔ نیل در جهت شمال بجنوب درداخل خاك پیش میرفته است (کتاب دوم - بند ۷٥-۸-۱۱) ؛ همچنین است درجائی که مؤلف مدعی است که آنچه در بارهٔ جریان قسمت علیای نیل از الفانتین بپائین و یا دربارهٔ آب وهوای افریقای مرکزی و منشاء زبان ساکنان آمون نقل میکند خود شخصاً درمصر تحقیق وجمع آوری کرده است (کتاب دوم - بند ۲۹-۳۰-۲٥-٤۲۲٦) ویا سرگذشت مسافرت جوانان **نازامون (Nasamons)** را درشهر **سیرن Cyrène** خود ازدهان ساکنان این شهر شنیده (کتاب دوم-بند۳۲-۳۳). دراین افسانه‌ودرخلال مطالبی که دربارهٔ آن نقل شده آثار وعلائمی ازنوشته‌های هکاته میتوان یافت . ازاین قبیل است موضوع تقسیم افریقا به سه منطقه، یك منطقه ساحلی که درآن انسان سکونت دارد ، منطقه دیگری که درآن حیوانات وحشی زیست میکنند ومنطقه سومی که خشك وشنزار وصحرائی است. همچنین است توصیفی که مورخ ازمسیر رود **ایستروس (Istros)** یادانوب میکند ووجه شباهتی که بین مسیر این رود ومسیر رودنیل مییابد. علاوه براین مطالب که باحتمال زیاد از کتاب هکاته نقل شده ومنبع آن آثار مورخین قدیم تراز هردوت میباشد مطالب دیگری دراین قسمت ازتاریخ هردوت میتوان یافت که باحتمال زیاداز کتب ورسالات آن زمان نقل شده است . ازاین قبیل است مطالبی که مورخ برای تعیین ابعادخلیج عربستان وچگونگی وضع آبهای آن نقل میکند (کتاب دوم - بند ۱۱) ؛ همچنین است درجائی که مؤلف مدعی است که رسم پرستش **پوزئیدون (Poseidon)** از افریقا به یونان آمده (کتاب دوم-بند ٥۰) .

در بارهٔ این مسائل نمیتوان بحث کرد ؛ ولی در باره آثار تاریخی که مورخ دربند۱۰۲ و۱۰٦ بشرح آن پرداخته گفتگو زیاد میتوان کرد . آثارتاریخی که در بند۱۰٦ شرح داده شده باحتمال زیاد دو کتیبه ایست که امروز هم باقی‌است

ودر گذشته برسر راماقزبه قوسه قرارداشته ولی‌هردوت اشتباهاً آنرا برسرراه‌ساردبه ازمیر دانسته . معلوم نیست چگونه در این خط سیر یکی از اهالی یونی نوشته‌های این کتیبه‌ها رابرای اوترجمه کرده ووی‌را دچاراین‌اشتباه بزرك کرده‌است‌تاجائی در حجاریهای اقوام هیت که هیچگونه شباهتی بسا حجاریهای مصریان باستان نداشته تصویریکی‌ازفراعنه مصر راتشخیص داده‌است؛درحالیکه این تصویر متعلق به**موواتالو** (**Muwatallu**) پادشاه قوم هیت درقرن چهارده‌قبل ازمیلاد است وترجمه‌ای که راهنمای یونی‌برای هردوت کرده نادرست است . وامادرجائیکه هردوت مدعی است دربین‌ملل‌مغلوب ستونهائی برپامیکرده‌اند که بر آن‌نوشته هائی‌بنام‌سزوستریس‌حك میکرده‌اند و اینکه در کشور هائی که مردم آن ترسووجبون بوده‌اند تصویری از اعضای‌زنانه زنان‌براین‌ستونها حك میکرده‌اند معلوم‌نیست‌مورخ باستناد کدام‌مدرك چنین ادعائی کرده‌است؛ زیرا امروز هیچگونه دلیل و مدرکی که مؤید این ادعا باشد دردست نیست . البته فقدان آثاری که امروز مؤید این ادعا باشدکافی برای رد ادعای هردوت نیست و نمیتوان مطالبی که هردوت مدعی است بچشم خود درسوریه دیده (کتاب دوم - بند۱۰٦) باستنادآن رد کرد زیرا چه بسا که این آثار وجود داشته ودرطی زمان ازبین رفته است . ولی شرحی که او دربند ۱۰۲ درباره این آثار نقل میکند قسمی است که مصر شناسان امروز را درصحت آن دچار تردید کرده و معلوم نیست مؤلف از چه کسی شنیده که ستونهائی نظیر آنچه خود نقل میکند تاسرزمین سکاها و تراس که هرگز پای فراعنه مصر بآن نرسیده بود وجود داشته (کتاب دوم-بند ۱۰۳) .

***

کتاب دوم هردوت ازبین نـه جلد کتاب تاریخ اویکی ازمجلداتی است کـه بهترین معرف وسعت اطلاعات ودرجه استدلال علمی این مؤلف کهن است . در این مقام‌جای آنست که علاوه‌بر نکاتی که دربارهٔطرزانشاء ومنابع کتاب‌نقل‌ونقدشد نکاتی چند نیزدربارهٔ اطلاعات علمی مورخ ومطالبی که ازاین حیث در کتاب حاضر مورد

بحث قرار گرفته نقل شود. در این کتاب ودر کتابهای دیگر، مؤلف درعقایدی که از خود ابراز کرده وقضاوتی که‌درباره امور نموده پیوسته‌ازدونظریه که تاحدی‌نادرست بنظر میرسد پیروی کرده و الهام گرفته. بموجب نظریه اول هر عاملی از عوامل تمدن، هر گونه علم و دانش و عادت ورسم و عقیده و هنر و همچنین هرشئی مادی مخترعی معین وواحد داشته و تمام مظاهراین علوم و دانش و عادات و رسوم و هنر وجمیع‌اشکال استفاده ازاین اشیاء مادی بهرنحوی که دردنیا مشاهده شود ازمراحل مختلف میگذرد و باین مخترع واحد منتهی میشود. بموجب نظریه دوم اختلاف أفراد بشرظاهری وسطحی‌است نه‌واقعی‌وعمقی‌واشیاء واحد درنواحی‌مختلف باشکال واسامی‌مختلف تظاهر میکنند.

با قبول نظریه اول است که هردوت مصریان را که یکی از قدیم ترین اقوام جهان میباشند یکی‌ازاقوام منحصربفرد دنیا میداند که بسیاری ازاختراعات و اکتشافات دنیا بآنها تعلق دارد و دیگر اقوام و بخصوص یونانیان این اختراعات واکتشافات را ازآنها آموخته‌اند. معلوم نیست مورخ چگونه این نظریه رابا حس یونان پرستی خود سازگار یافته وچگونه حاضرشده است قبول کند که ملت یونان که بنظراو ارجح وبرترازتمام اقوام جهان میباشد بسیاری ازاختراعات واکتشافات رامدیون مردم مصر میباشد.

همچنین با قبول نظریه دوم‌است که مورخ بدون قید وشرط خدایان‌مصری ویونانی رایکی میداند و غالباً خدایان مصری را در کتاب خود بنام خدایان یونانی میخواند بقسمی که درغالب موارد خواننده دچارتردید میشود وازخود سؤال‌میکند که حقیقتاً هردوت از یونان‌سخن میگوید یا از مصر. همچنین با قبول نظریه دوم است که مؤلف همه‌جا درمصر میکوشد که مانند یونان هاتف هائی از خدایان بیابد و سر گرمیها وتشریفات مذهبی نظیر آنچه دریونان وجود داشته پیدا کند. باالهام ازاین نظریه‌است که ازروابط مصریان وخدایان آنان سخن میگوید واین‌روابط را ازورای احساساتی تعبیر وتفسیر میکند که مردمان یونان باستان در برابر خدایان

خود داشته‌اند . در هردو مورد هردوت افراط کرده و گفته اورا باید با احتیاط تلقی کرد . بنی‌نوع بشراز آنچه هـردوت تصورمیکرده متنوع تربوده وچه بسادوحادثه مشابه و کاملاً مستقل ومجزاموجب شده است که بشردر نقاط مختلف وبفاصله‌چند قرن به کشف‌معینی نائل گردد .

البته این معتقدات مخصوص و منحصربه هردوت نبوده و میتوان گفت که عقیده مشترك عموم‌یونانیان باستان بوده‌است وبهمین‌جهت نمیتوان‌آنرابرای‌هردوت عیب ونقصی دانست .آنچه دراین مقال مورد توجه است وبیشتر دربارهٔآن سخن گفته خواهد شدآن قسمت‌ازعقاید ونظریاتی است که خاص‌مؤلف است وبه دیگریونانیان باستان ارتباطی ندارد .

اکنون‌نمونه‌هائی‌ازعقاید مؤلف که ظاهراً منطقی‌وصحیح‌ولی گاه خلاف‌واقع ونادرست‌میباشدنقل میشود: دربند ۱۲۰مؤلف‌یکی‌ازافسانه‌های‌حماسی‌را ازلحاظ‌عقل ومنطق موردانتقاد قرار میدهد. دراین موردباید تصدیق کرد که ازلحاظی که مؤلف موضوع رامطرح میکند شایدحق بااو بوده ورفتار پریام واهالی شهرترو آ که حاضر نشدند بهیچ قیمتی ازهمکاری ومساعدت نسبت به‌رباینده هلن دست بردارند وحتی در برابر خطر انهدام که آنها را در معرض تهدید قرار داده بود هلن را به شوهرش مسترد کنند قابل انتقاداست .

ولی تفسیرموضوعی که دربند ۵٦ و۵۷ در بارهٔ افسانه **دودون (Dodone)** نقل شده تاحدی بنظرنا صحیح است وبا این‌حال عقیده‌ایست که میتوان منطقاًازآن دفاع کرد زیرا احساسات وعملیات وطرزبیانی که به‌قهرمان این داستان و بخصوص به‌زن‌سیاه چهرهٔخارجی که به‌شهرتب آمده بودنسبت میدهد غیرعادی نیست وظاهراً عادی بنظرمیرسد . یکـی از دلایلی که مؤلف در بند ۱۳۵ برای رد عقیده‌ای که بموجب‌آن **رودوپیس (Rhodopis)** بخرج خود هرمی ساخته بود اقامه میکند قابل قبول است ومتکی به‌برآوردی است که مؤلف با در نظر گرفتن میزان مالیاتی که وی به معبد دلف میپرداخت از دارائی او کرده است .

همچنین دربند۱٤٦درجائیکه مورخ سنوات‌نسبتاً نزدیکی که یونانیان برای تولد خداوندان پان (Pan) ودیونیزوس قائل بوده‌اند نقل میکند وتذکر میدهد که این سنوات درحقیقت سنواتی است که برای خدایان مورد بحث دریونان شناخته شده‌اند مطلبی به‌گزاف نگفته است . ونیز استدلالی که مؤلف دربند ٤۳ اقامه کرده‌ومدعی شده است که مصریان ازطریق یونانیان بوجود خدائی که باهراکلس یونانیان‌مشابه است پی برده‌اند قابل قبول است. همچنین‌است‌مطالبی که‌مؤلف‌دربند ٤٤دربارهٔوجود چندین هراکلس ونیزمطالبی که دربند ٤۹ دربارهٔ ریشه مصری تشریفات‌مذهبی یونانیان باستان نقل میکند . در بند ۱۰٤ و ۱۰۵ که هردوت میکوشد رابطه خویشاوندی مصریان و اهالی کولشید را تشخیص دهد بسیار جالب است که اعتبار زیادی برای شباهت‌خطوط‌ظاهری‌سیمای‌آنان که‌رنگ‌تیرمو‌موی مجعدبوده‌است قائل نمیشود وبرعکس اظهارعقیده‌میکند که‌این خصوصیات ظاهری منحصربه این‌دوقوم نیست وازخصوصیات‌مشترك دیگرملل نیزمیباشد . آنچه مؤلف دربند پنج وبندهای بعد دربارهٔچگونگی‌بوجودآمدن‌خاك مصر که ظاهراًدرقدیم‌خلیجی‌مملواز‌آب‌بوده و بتدریج در اثر رسوبات نیل پر شده نقل میکند مطالب و نکات جالبی است که درخور توجه است . ازاین قبیل است استنادی که مؤلف به عمق ناچیز آب درساحل مصب نیل میکند و همچنین است استنادی که به منظره ظاهری زمین هائی که در نتیجه رسوب رودهای دیگر تشکیل شده‌اند میکند ومطلبی که دربارهٔ وجودصدف دریائی در کوهستانهای دوطرف درهٔنیل وچگونگی خاك این‌دره که باخاك‌زمینهای مجاور مختلف‌است نقل‌میکند(کتاب دوم-بند ۵-۱۰-۱۲) . همچنین است فرضیه‌ای که بموجب‌آن دریای سرخ درنتیجه ریزش‌آب نیل بداخل‌آن بتدریج مملوازخاك وماسه شده وخاك مصررا‌تشکیل‌داده است(کتاب دوم-بند ۱۱) . این فرضیه تاحدی قابل قبول است وتنها ایرادی که به نظریه هردوت در این باره وارد است اینست که بفرض صحت‌آن‌طول زمانی که‌مؤلف برای تحقق‌آن‌قائل شده (کمتراز دههزارسال) بسیارناچیز‌بنظر‌میرسد(کتاب دوم- بند۲۰) . همچنین‌درجائیکه مؤلف‌یکی‌ازعقاید

قدیمیان را دربارهٔ چگونگی طغیان رود نیل مورد انتقاد قرارمیدهد وثابت میکند که‌بین طغیان آبهای نیل‌و وزش باد های تابستانی ارتباطی نیست نظریه‌ای صائب و صحیح ابراز میکند. و اگر در نظر آوریم که هردوت در زمان خود نمیدانسته که درنواحی استوائی دربعضی از فصول سال ممکن است برف زیادی برروی کوههای مرتفع وجود داشته باشد انتقادی که وی از نظریه آناکساگور در این باره کرده نیز تاحدی صحیح بنظرمیرسد (کتاب دوم- بند ۲۲).

ولی صرفنظر از این موارد که تا اندازه‌ای عقیدهٔ مؤلف درباره آنها باحقیقت تطبیق میکند موارد بسیاری در کتاب دوم هردوت جلب توجه میکند که مؤلف در اظهار عقیده‌خود نسبت‌بآن‌مواردچاراشتباه شده‌است. از این‌قبیل است دربند۱۱۲در جائیکه‌مدعی است که« آفرودیت‌خارجی» که‌درممفیس‌مورد پرستش‌بوده همان‌هلن معروف است ودلیلی که براین‌امراقامه میکند اینست که هلن درشهر ممفیس‌اقامت کرده بود وبعلاوه‌هیچیك ازمعابد آفرودیت‌به« آفرودیت خارجی» اختصاص‌نداشته است. دراینجا کاملاً روشن‌است که استدلال هردوت استحکام ندارد ومیتوان گفت که بین دلیلی که اقامه شده ونتیجه‌ای که ازآن اخذ گردیده هیچگونه ارتباطی وجود ندارد.

ولی اگردر نظر آوریم که‌غالب‌نویسندگان ویونانیان باستان بآسانی خدایان اقوام خارجی‌راباخدایان ونیمه خدایان خود تطبیق میداده‌اند ازاین‌حیث شایدانتقاد زیادی به هردوت وارد نباشد. دربعضی موارد هم اشتباه هردوت بیشتر از طرز بیان اوناشی شده وبیان نارسای اوخواننده را دچار اشتباه میکند. ازاین قبیل است‌دربند ۱۳۴ درجائیکه مؤلف برای اثبات این مسئله که هرم معروف میکرینوس درزمان رود وپیس ساخته نشده استدلال میکند که رودوپیس درزمان آمازیس میزیسته نه درزمان میکرینوس. هردوت در این استدلال باین نکته توجه نداشته که اگرهرم مورد بحث رامیکرینوس ساخته باشد لزوماً نباید در زمان خود اوساخته شده باشد تابتوان‌نتیجه گرفت که‌چون‌رودوپیس درزمان‌آمازیس میزیسته‌ودرزمان‌میکرینوس

زندگی نمیکرده پس بنا کننده هرم او نمی باشد . استدلال هردوت وقتی صحیح بود که باتاریخ بنا کردن هرم رانقل میکرد وثابت میکرد که این تاریخ باتاریخ سلطنت میکرینوس تطبیق میکند و یا ثابت میکرد که هرم درزمان آمازیس ساخته نشده بوده ویا در این زمان اصولاً عادت ساختن هرم ازمیان رفته بوده . بعید نیست که مورخ درموقعی که دراین باره بهبحث مشغول شده بدون اینکه بطورصریح باین دو نکته اشاره کند آنرا درنظر گرفته وبا درنظر گرفتن این دونکته استنتاج کرده باشد ولی اگر دراین مورد عذرمؤلف قابل قبول باشد درمواردیگر چنین نیست وهیچگونه توجیهی برای اشتباهاو نمیتوان یافت . مثلاً دربند۱۷ مؤلف بحثی دربارهٔ الفاظ افتتاح کرده وبیش از آنچه کهموضوع اهمیت داشته دربارهٔ آن داد سخن داده وعقیدهٔهکاته راکه اصطلاح مصررا فقط مخصوص ناحیه نیل میدانسته مورد تخطئهٔ قرار داده و اظهار میکند که بعقیده او نام مصربه تمام سرزمینی گفته میشود که مصریان در آن سکونت دارند. دراینجا این سؤال مطرح میشود که مقصود مؤلف از «مصریان» چه کسانی میباشند. جای آن بود کههردوت درباره اینان نیز کلمهای چند شرح میداد و لااقل عنوان «مصری» راتعریف میکرد . لزوم این تعریف وقتی جلب توجه میکند که دربند بعد یعنی در بند ۱۸ درجائیکه نقل میکند که اهالی مارهآ(Maréa) منکرمصری بودن خود بودند ولی هاتف معبد آمون آنها رامصری میدانسته کاملا احساس میشود که عنوان « مصری » درمورد بعضیازاقوام آن زمانمورد تردید بوده، و دراینصورت جای آن بود که مؤلفصفت «مصری» راتعریف میکردوبطورمشخص معین میکرد کهچه کسانی تحتاینعنوان نامیدهمیشدهاند. دربند۱۵ مؤلف برایتخطئه کردن عقیده هکاته چنین استدلال میکند که اگر نام مصرمخصوص ناحیه مصب نیل بود مصریانهرگزادعا نمیکردند که قدیمترین قوم جهان میباشند چه ناحیه مصب تاریخ تازمای دارد ودیرزمانیازتشکیل وپیدایش آن نمیگذرد . دراین مورد خطای مؤلف اینست که نام را با خود شئی اشتباه کرده ، چه میتوان مدعی شد که مصریان واقعاً عقیده داشتهاند که هزاران سال قبل ازپیدایش ناحیه مصب نیل،اجداد

آنها وجود داشته‌اند ولی «مصری» نامیده نمیشده‌اند ونام دیگری داشته‌اند. دلیلی که براین ادعا میتوان اقامه کرد اینست که در موارد بسیار اقوامی مشاهده میشوند که بدون اینکه‌تغییرقومیت داده باشند باسامی مختلف خوانده شده‌اند وهردوت‌خود امثله وشواهدی زیاد ازاین قبیل اقوام نقل میکند.

***

کتاب دوم هردوت یکی از نمونه های تاریخ نویسی است که مؤلف در آن چندان تسلسل وقایع واشخاص‌را ازحیث تقدم وتأخر تاریخی رعایت نکرده‌ومحاسبه سنه‌ها وتاریخ وقایع وسلطنت ها راازروی دقت انجام نداده. دربند۱۴۲مؤلف بتصور اینکه کاهنان بزرك وپادشاهان لزوماً باید بترتیبی که نسل‌های مختلف جانشین‌هم میشوند پی‌درپی وپشت هم‌آمده باشند برای هرسه‌تن از آنان حداقل یك‌قرن فاصله قائل میشود. ولی کمترین و ساده ترین توجه مؤلف به ارقامی که خود دربارهٔ بعضی از سلاطین نقل کرده حقاًمیبایستی‌اورا باشتباه خود واقف کند. تعدادسالهای‌سلطنت پادشاهانی‌ازقبیل خئوپس‌وخفرن‌وساباکوس‌بطوریکه‌مؤلف‌رقم‌آنراصریحاًنقل کرده بترتیب پنجاه وپنجاه وشش‌وپنجاه‌سال میباشدوهرسه ازحدمتوسط عمریك نسل‌یعنی سی‌وسه سال‌تجاوز میکنند. در حالیکه در دورهٔ بعد که پادشاهان خاندان سائیس بسلطنت رسیده‌اند پنج پادشاه جمعاً درمدت صد وچهل وپنج سال سلطنت کرده‌اند و ازاین قرار بطور متوسط بهریك از آنها فقط بیست ونه سال میرسد.

دربند ۱۳ از کتاب دوم، مؤلف در بارهٔ آینده خاك مصر اظهار عقیده‌ای‌میکند که قابل قبول بنظرنمیرسد. وی پیش‌بینی میکند که طغیان پی در پی‌وتدریجی رود نیل کم کم سطح خاك این کشور را آنقدر مرتفع خواهد کرد که مرتفع ترین رودخانه‌ها بر آن سوارنخواهند شد ودر این زمان دیگر رودنیل ازبسترخود خارج نخواهد شد وسرزمین مصراز آب آن دردورهٔ طغیان محروم خواهد شد. مؤلف‌باین نکته مهم توجه نداشته که بنسبتی که سطح خاك مصر تدریجاً ارتفاع میگیرد سطح بستررود وعمق ناحیه مصب‌آن نیز بالا میآید.

هردوت درجائیکه دربارهٔ علل وموجبات طغیان های فصلی نیل بحث میکند

میکند آنقدر برای این استدلال و بحث خود اهمیت قائل است که آشکارا از آن بخود می‌بالد (کتاب‌دوم ـ بند ۲٤ و ۲۵) . مؤلف مدعی است که علت بالا آمدن آب نیل نیروی کشش خورشید است . باحتمال زیاد هردوت این عقیده را از دیوژن اخذ کرده است، چه‌شخص‌اخیر عقیده داشت که‌تمام‌رود ها و انهاری که بر روی‌سطح‌زمین جاری میباشند بوسیله‌یك مجرای زیر زمینی بهم مربوطند ووقتی‌حرارت خورشید درنقطه‌ای اززمین‌موجب تبخیر آب و کمبود آن میشود‌خودبخود ازمجرای‌زیرزمینی مقادیرزیادی آب بآن سوجاری‌میشود. اگراین نظریه‌راصحیح بدانیم مانندهردوت باین نتیجه میرسیم که طغیان آب نیل باید در اواسط تابستان یعنی درفصلی اتفاق افتد که‌منطقه‌ای که‌سرچشمه‌روددر آن‌قرارداردبیش‌ازهرموقع گرم‌وسوزان‌است.ولی هردوت استدلال غامض‌تری درپیش گرفته وبهمان نتیجه‌ای رسیده است که استدلال دیوژن بآن منتهی میشد . بطورخلاصه مؤلف عقیده دارد که علت اینکه‌آب‌رودهای دیگر باستثنای رودنیل‌درزمستان افزایش مییابد اینست که دراین‌فصل باران بیشتر میبارد وعلت‌اینکه‌آب‌آنهادرتابستان کم‌میشود اینست که شعاع آفتاب بطورعمودی بر آنها میتابد و آب آنها رابخود میکشد . وچون هنگام زمستان خورشید از میان آسمان بسمت جنوب میرود ودر جنوبی ترین ناحیه آفریقا قرار میگیرد ، از آنجا آبهای نیل رابخود میکشد وچون باران بقدر کافی نمی‌بارد آب نیل نقصان می‌یابد و نیز چون فقط سرچشمه نیل است که در افریقا است در فصلی کـه دیگر آنهارو رودها بیش ازهمیشه‌آب دارند ،این رود ازهمه‌وقت کمتر آب دارد .

اشتباه مؤلف دراینست که‌اگرعلت اصلی افزایش آب رودها نزول باران‌باشد چگونه ممکن است رودنیل که از ناحیه‌ای می‌آید که درفصلی معین بگفته خـود مؤلف باران هر گزنمیبارد ،درهمان فصل‌آب‌آن افزایش مییابد (کتاب‌دوم‌ـ‌بند۲۲) نقص بغان هـردوت دراینست که خود مدعی است درباره طغیان نیل درفصل گرمـا صحبت میکند ،درحالیکه عملاً ازتقلیل‌آب‌آن دردیگر فصول سال سخن میگوید

و مطلب را طوری بیان میکند که بنظر میرسد وضع نیل در زمان طغیان، وضع عادی آنست ووضع آن در دیگر فصول سال وضعی است استثنائی ، درحالیکه در حقیقت عکس اینست.

استدلالی که متقدمین هردوت دربارهٔ علل افزایش آب نیل کرده‌اند و هردوت دربند ۲۰و۲۱ و۲۲ و۲۳ درباره‌چندتن از آنان وازجمله دربارهٔ استدلال تالس وهکاته ودیوژن و آناکساگوربحث کرده و آنها راموردانتقاد قرارداده البته قابل انتقاد است ، ولی استدلالی که خود دربارهٔعلت افزایش آب نیل میکند بمراتب ازاستدلال آنان سست تراست .

اوترپ

(Euterpe)

اوترپ

(Euterpe)

۱- همینکه کوروش در گذشت (۱)، کبوجیه جانشین او شد(۲). وی فرزند کوروش و کاساندان(۳) دختر فارناسپ(۴) بود. چون کاساندان قبل از کوروش در گذشت کوروش عزاداری بسیار کرد و فرمان داد تمام اتباعش نیز عزاداری کنند. کبوجیه که فرزند کوروش ازاین زن بود، مردمان یونی (۵) واِئولی(۶) رابردگان و غلامان موروثی پدرخود می‌انگاشت. وی تصمیم گرفت با کشور مصر بجنگد وبرای اینکار علاوه بر دسته های سربازی که درداخل کشور خود مجهز کرده بود دسته سربازان یونانی رانیز کهفرماندهی آنرا بعهده داشت باخود برد (۷).

(۱) کوروش پادشاه بزرگ هخامنشی در تابستان سال ۵۲۹ قبل ازمیلاد در گذشته بود.

(۲) هردوت ضمن بیان این مطلب که پس از مرگ کوروش سلطنت به کبوجیه رسید اشاره‌ای به نفاق و اختلافات وشورش هائی که گزنفون در آخرین فصل کتاب سیروپدی (Syropédie) بآن اشاره میکند نکرده است، درحالیکه بنا باظهار مورخ اخیر کبوجیه برسر جانشینی کوروش باشورش‌های متعدد روبروشد (سیروپدی - فصل آخر).

(۳) (Cassandane) زوجه کوروش ومادر کبوجیه.

(۴) (Phrnaspe) - فارناسپ نیزخودازخاندان هخامنشی بود (هردوت کتاب سوم - بند دوم)

(۵) (Ionie) - ناحیه‌ای ازآسیای صغیر دردنیای باستان که بین خلیج فعلی ازمیر و مندلیا (Mendelia) قرارداشت ویونانیان مهاجر در آن سکونت کرده بودند و بنام آنها یونی نامیده شده بود

(۶) (Eolie) - ناحیه‌ای ازآسیای صغیر که قوم ائولی پس ازفرار از یونان در آنجا مستقر شد.

(۷) درباره اولین فتح مصر بین مورخان قدیم اختلاف است. هردوت در بند ۱۵۳ از کتاب اول خود مدعی است که کوروش باآمازیس (Amasis) فرعون مصر بجنگ پرداخت و علت لشگرکشی او بمصر بعقیدهٔ او کمکی بود که فرعون مصر به کرزوس پادشاه لیدی کرده بود

بقیه حاشیه درصفحه بعد

کلیاتی درباره مصر: نیل

۲ـ قبل از شروع سلطنت پسامتیك[۱] مصریها خود را قدیم ترین قوم جهان تصور میکردند. ولی از موقعی که پسامتیك بهسلطنت رسید و تصمیم گرفت بداند که حقیقتاً کدام ملت‌قدمت بیشتری دارد، اهالی‌فریژیه[۲]راقدیم ترازخود میدانند، وپس‌ازفریژیها خودرا قدیم‌ترین ملت‌جهان تصورمیکنند. پسامتیك برای‌اطلاع ازاین امر کسب خبر بسیار کرد ولی نتوانست وسیله‌ای بیابد تابداند کدام قوم قدیم‌ترین قوم جهان‌است. تدبیری که اوبرای این‌مقصود اندیشیدچنین‌بود : وی دوطفل نوزادرا که ازپدرومادری گمنام بودند بهچوپانی‌سپرد وباردستورداد آن اطفال‌را بجائی که گوسفندانش‌رانگهداری‌میکرد ببرد وهردو آنها رابترتیبی که اینجاشرح‌دادمیشودتربیت کند.دوطفل‌میبایستی‌در کلبه‌ای‌مجزاوتنهازیست کنند وهیچکس‌دربرابر آنان کلمه‌ای‌برزبان جاری‌نسازد.درساعت معین‌چوپان بایدچند بز به نزدآنان ببرد وهمینکه‌آنان‌را ازشیراین‌بزهاسیر کرد مواظبت‌های دیگر نیزازآنان‌بکند. علت‌اینکه‌پسامتیك‌این تصمیمات‌را گرفت‌واین‌اوامر راصادر کرد این‌بود که‌میخواست بداند که همینکه‌دوره فریاد زدن این‌اطفال سپری‌شدبرای اولین‌بار کدام‌کلمه‌برزبان‌آنها جاری‌میشود . پس‌چنین کردند که دستورداده‌بود.

مدت دوسال چوپان‌آنچه شرح داده شد اجرا کرد وروزی که او دررا گشود وبه کلبهٔ اطفال واردشد، اطفال درحالیکه خودرا بپای او انداخته بودند دستان

بقیهٔ حاشیه ازصفحهٔ قبل

(هردوت کتاب اول، بند ۷۷) هردوت غیر ازاین‌مطلبی دیگراضافه نمیکند درحالیکه گزنفون درسیروپدی مدعی‌است که کوروش سراسر مصررا مطیع خودکرد(سیروپدی جلد یك،بند ۱و٤)

کبوجیه ازسال ۵۳۳ تا۵۱۲قبل ازمیلاد درپارس سلطنت کرد. درسال ۵۲۵ بهمصر لشگر کشید وبشرحی کههردوت‌درآغاز کتاب‌سوم‌خود نقل‌میکند این کشوررا تسخیر کرد.

(۱) Psamétique ـ پادشاه‌سائیس(Sais) ومفیس، مؤسس‌شانزدهمین‌سلسله باستان‌مصر در٦٦٦قبل‌ازمیلادو‌اصلاح کننده‌نیروی نظامی‌این کشوردرسدهٔ‌هفت‌قبل‌ازمیلاد

(۲) Phyrgie ـ ناحیه مرکزی‌آسیای‌صغیر که درعهدعتیق محل اقامت‌شاخه‌ای ازاقوام پدربود ترو‌آ (Troie) شهرمعروف باستان ناحیه قراراست .

خود رابسوی او گشودند وکلمهٔ **بکو**(Bécos) رابر زبان جاری کردند.[۱]

باراول که چوپان این صدارا شنید بروی خود نیاورد، ولی چون هربار که برای مواظبت وارد میشداطفال‌همان کلمه‌را بطورمداوم برزبان جاری میکردند، موضوع‌رابه پادشاه اطلاع داد و بفرمان پادشاه اطفال را دربرابر اوحاضر کردند.

چون پسامتیك نیز بنوبه خود همان کلمه را شنید تحقیق کرد که کدام قوم چیزی‌را «بکو» مینامد. تحقیقات اوبروی‌فاش‌ساخت که اهالی‌فریژیه نان‌راچنین مینامند.[۲] بدین ترتیب مصریها اساس قضاوت خود را این حادثه قرار دادند وتصدیق کردند که قدمت‌قوم‌فریژیه‌ازآنان بیشتراست. چنین‌بود شرح‌این‌مطلب بقسمی که کاهنان هفستوس[۳] درممفیس[۴] برای من نقل کرده‌اند. ولی بعضی ازیونانیان ضمن ادعاهای باطل دیگری که کرده‌اند مدعی شده‌اند که پسامتیك امر کرد زبان چندزن رابریدند واین‌اطفال‌رانزد آنان گذارد.

۳- این‌بود داستانی که کاهنان دربارهٔ این‌اطفال ودربارهٔ طرز نگاهداری‌آنان برای من نقل کردند. درجریان مصاحباتی که درممفیس باکاهنان هفستوس برای‌من دست داد ازمطالب دیگری نیزمطلع شدم. ونیزبه شهرتب[۵] و هلیوپولیس[۶]

---

(۱) ظاهراً «بکو» باید تقلیدی ازصدای بز باشد. احتمال میرود که این افسانه درآغاز کار جنبهٔ شوخی داشته و سراینده آن قصد داشته بااین افسانه ادعاهای مصریان وتحقیقات بیهوده وزائد آنان را تخطئه کند زیرا اطفال زندانی درتمام مدتحیات کوتاه خود فقط باصدای بز آشنا شده بودند ولی درمتن هردوت دلیلی که حاکی ازآن باشد که مؤلف قصد تمسخرمصریان را داشته باشد مشاهده نمیشود.

(۲) کلمه «بکو» در کتیبه‌های فریژیه بطور مکرر مشاهده شده وحتی درجزیرهٔ قبرس نان راچنین می‌نامیده‌اند.

(۳) Héphaistos - مردم عهد عتیق هریک از خدایان خود را بمحلی نسبت میداده‌اند بقسمی که هرشهر خدائی‌غیرازخدای شهرهای‌دیگرداشت. هفستوس خدای‌شهر ممفیس ونام مصری‌آن فتاه (Phtah) بوده است. این رب‌النوع همانست که یونانیان وولکن (Vulcam) مینامند وخداوندآتش و آهن بوده‌است.

(۴) Memphis

(۵) Thèbes

(۶) Héliopolis

سفر کردم تادربارهٔ همین‌مسئله تحقیق کنم ومایل بودم‌بدانم در آنجا نیز با آنچه درممفیس بمن گفته‌شده‌بودموافق میباشند،زیرامعروف‌است که کاهنان‌هلیوپولیس عالم‌ترین کاهنان مصری میباشند[۱]. و اما آنچه دربارهٔ خدایان از دهان آنان شنیده‌ام حاضر بنقل آن‌نیستم‌وفقط به‌نقل اسامی شخصیت‌های الهی‌اکتفامیکنم. زیرا تصور میکنم دراین‌باره عقیدهٔ همه‌مردمان یکسان‌است [۲]. واگر به نکاتی چنددراین باره اشاره میکنم بعلت آنست که در نقل تاریخ خود به آن مجبور خواهم شد [۳].

۴- دربارهٔ مسائل انسانی آنها باتفاق‌آراء بمن گفتند که مصریان نخستین‌مردمانی هستند که سال‌را اختراع کرده‌اندو فصول آن را به‌دوازده قسمت‌تقسیم کرده‌اند. کاهنان عقیده داشتند که مصریان باملاحظه ودقت درستارگان این اختراع را ابداع کرده‌اند. بعقیده من تقویم مصریان‌از تقویم یونانیان بهتر تهیه شده زیرا یونانیان هردوسال یك‌بار برای حسن‌ترتیب‌فصول یك‌ماه‌اضافی‌بآن‌میافزایند[۴] درحالیکه مصریان دوازده ماه‌خودرا به‌سی روزتقسیم میکنند ودر آخر هرسال

(۱) ممفیس شهرخدای‌فتاه(Phtah)،تب‌شهرخدای‌آمون(Amon)وهلیوپولیس شهرخدای‌را(Ra)بود. دوشهراول‌واجداهمیت‌سیاسی‌خاصی بودند درحالیکه‌شهرسوم‌فقط اهمیت مذهبی وعلمی‌داشت.

(۲) معلوم نیست قصد واقعی هردوت‌ازنقل این‌عبارت چیست. ظاهراً چنین استنباط میشود که همان حس تحقیری که نسبت‌به‌خدایان مصری ابرازمیکند به‌خدایان دیگراقوام وازجمله افسانه‌های‌میتولوژی یونان‌باستان‌نیزابراز میکندومنشاء این‌عقایدرایکی‌میداند.

(۳) هردوت ضمن شرح تاریخ مصر پیوسته در بارهٔ مسائل مربوط به مذهب مصریان قدیم بااحتیاط سخن‌گفته وهربار کوشیده است به بهانه‌ای ازشرح وتفصیل‌مطلب شانه‌خالی کند. بعضی ازمحققان واز جمله سیس (Sayce) عقیده دارند که این احتیاط هردوت واجتناب‌اواز واردشدن درمسائل‌مربوط‌به‌مذهب مصریان قدیم بعلت نقص‌اطلاعات اودراین زمینه بوده است.

(٤) غرض یونانیان ازاین طرزمحاسبه آن بود که گردش فصول را درتاریخ معینی ازسال تثبیت کنند. این طرزمحاسبه برای جبران این نقیصه کافی نبود، ولی درهرحال‌از طرزمحاسبه‌ای که دربند۳۲ ازکتاب اول بآن‌اشاره‌شد بمراتب صحیح تربنظرمیرسد زیرا سال‌معمولی یونانی برخلاف آنچه‌دراین بند گفته شده ۳٥٤ روزبوده است نه۳٦۰ روز (هردوت ـ کتاب اول ـ بند ۳۲)

پنج روز اضافی بآن میافزایند و بدین ترتیب گردش فصول همیشه برای آنان در تاریخ معین میباشد(۱). این کاهنان عقیده داشتند که مصریان نخستین کسانی هستند که اسامی دوازده گانه مخصوص خدایان را برای دوازده تن از خدایان بکار برده‌اند و بعدها یونانیان از آنان تقلید کرده‌اند(۲) و نیز مصریان نخستین کسانی هستند که برای خدایان قربانگاه و مجسمه و معبد بر پا کرده‌اند و پیکر هائی در سنگ تراشیده‌اند.(۳)

درباره بسیاری از این مسائل کاهنان باواقعیاتی صحت گفتار خود را ثابت میکردند. و نیز آنان برای من نقل کردند که نخستین پادشاهی که از بنی نوع انسان در مصر سلطنت کرده مین(۴) نام داشته و در زمان او باستثنای ناحیه تب(۵) سراسر مصر باتلاق بوده و آن قسمت از کشور مصر که امروز زیر دریاچه موریس(۶) قرار دارد در آن زمان وجود نداشته(۷) در حالیکه امروز برای رسیدن باین دریاچه باید مدت هفت

(۱) در حقیقت سال مصری بمقدار یک ربع روز کسری داشته. ظاهراً مصریان باین نقیصه پی برده بوده‌اند ولی هرگز درصدد برنیامده بودند که آنطور که بعدها در تقویم ژولین این نقیصه اصلاح شد آنرا اصلاح کنند.

(۲) بین خدایان دوازده گانه مصر و یونان باستان مختصر اختلافی موجود است. برای مثال نام پوزئیدون (Poseidon) که یکی از خدایان دوازده گانه یونان باستان است درصورت اسامی خدایان مصری مشاهده نمیشود (بند ۴۳ همین کتاب).

(۳) مقصود مؤلف همانست که دراصطلاح هنری کنده کاری یا Bas-relief مینامند.

(٤) نظر مؤلف از بکار بردن اصطلاح «بنی نوع انسان» دراین مقام آنست که مین (Min) یامنس (Ménès) نخستین پادشاهی از نوع بشر بود که بعد از خدایان درمصر بهسلطنت رسیده است. مصریان باستان معتقد بودند که نخستین پادشاهان آنان ازخدایان بوده‌اند (بند ۱٤٤ همین کتاب) ومین نخستین پادشاهی است از نوع بشر که درمصر به سلطنت رسیده است. ظاهراً قبل از این پادشاه مصر بدو قسمت علیا وسفلا تقسیم شده بود ولی او موفق شد درحدود ۵۰۰۰ سال قبل از میلاد وحدت مصر را تأمین و سلطنت خود را مستقر کند.

(۵) Thèbes ـ شهر مصر باستان و یکی ازمعروف ترین شهرهای عهد عتیق که امروز خرابه های آن بنام کارناك ولوکسور درمحل باقی است.

(٦) Mœris ـ یکی ازدریاچه های مصر باستان که امروز قسمتی از آن باقی است وبرکة الکرون نام دارد.

(۷) مقصود قسمتی است که بین ساحل دریای مدیترانه ودریاچه موریس قرار داشت.

روز درطول شط بحرپیمائی کرد(۱).

۵- آنچه آنها دربارهٔ کشورخود نقل میکردند بنظرمن صحیح آمد. زیرا یك شخص منصف بی‌آنکه قبلاً چیزی در بارهٔ مصر شنیده باشد فقط با مشاهدهٔ این کشور میتواند متوجه‌شود که آن قسمت ازمصر که یونانیان با کشتی بآن سفرمیکنند(۲) قطعه‌خاکی‌است که هدیه شطمیباشد(۳) وبعدها به کشورمصریان اضافه‌شده‌است. همچنین‌است‌قسمتی که‌هنوزدربالای‌این‌دریاچه‌بفاصله سه‌روزبحرپیمائی‌ازساحل قرارگرفته، که بااینکه تاامروز کاهنان آنرا تأیید نکرده‌اند، آن نیز نظیرآن میباشد.(۴) اکنون کمی دربارهٔ چگونگی‌خاك مصرسخن میگویم: نخست‌آنکه اگرشما ازراه دریا واردشوید ودرفاصله یك‌روزاز ساحل باشید چنانچه میله‌ای

---

(۱) این‌ادعای هردوت که مصر باستان‌را باستثنای ناحیه تب باتلاقی میدانسته‌صحیح نیست زیرا ازآغاز دوره امپراتوری قدیم مصرواز زمان منس وجانشینان اوشهر پلوز (Pèluse) وبعضی شهرهای دیگر درناحیه‌مصب رودنیل وجودداشته‌است. دربارهٔ محل دقیق نقطه‌ای که هردوت بآن اشاره میکند (دریاچهٔ موریس) بین محققان اختلاف‌است. یکی ازمحققان معاصرفرانسوی بنام سوردیل (Sourdille) عقیده دارد که این نقطه درمحلی قرارداشت که امروز بحریوسف درهمان‌محل از نیل جدامیشود. (Sourdille: voyage d' Hérodote en Egypte,p.121) یکی‌دیگرازمحققان بنام اهرنبرك (Ehrenberg) عقیده دارد که مسافت «یك روزراه» درنظر هردوت بمراتب از آنچه سوردیل حساب میکند کمتر و باحتمال زیاد نقطه ای که مؤلف بآن اشاره میکند به‌ساحل نزدیك‌تر بوده وشاید دراطراف فایوم (Fayoum) امروز بوده‌است.

(۲) ممکن است مقصود مؤلف ازاین قسمت ازخاك مصرمنطقه نیل تاحدود شهر ممفیس‌باشد که درآن زمان محل رفت وآمد یونانیان بود.

(۳) اصطلاح «هدیه شط» یکی از اصطلاحاتی است که هکاته معروف غالباً در نوشته‌های خودبکارمیبرده. بکاربردن این‌اصطلاح ازطرف هردوت یکی‌ازدلایل کسانی است که‌عقیده دارند هردوت مطالب خودرا ازهکاته نقل کرده.

(٤) سوردیل (Sourdille) محقق معاصر فرانسوی معتقد است که این قسمت‌از ناحیه‌ای شروع میشود که‌نخستین انشعاب نیل‌قبل‌ازبحر یوسف‌از رودنیل جدا میشود ولی اگراشتباهی که سوردیل دربارهٔ محل دریاچه موریس (Moeris) به‌هردوت نسبت داده است وددرتوضیح خارج‌ازمتن بدان اشاره‌شد صحت نداشته باشد این‌قسمت‌بایستی ازناحیه بحریوسف شروع میشده باشد.

بکف دریا بزنید گل بالاخواهدآمد وفاصله شماتاعمق دریا فقط پانزده توآز[۱] خواهد بود. همین امردلیلی است بر اینکه خاك ساحل تااین فاصله ازدریا پیش آمده است.[۲]

۶ـ دلیل دوم، سرزمین اصلی مصراست که طول آن درساحل به‌شصت سکن[۳] میرسد واین درصورتی‌است که همانطور که ماعادت داریم حدودآنرا خلیج پلنتی‌نت[۴] ودریاچه سربونیس[۵] که کوه کازیوس[۶] در کنار آن‌قراردارد بدانیم. بنا براین ازاین دریاچه ببعد شصت «سکن» فاصله است. آن قسمت ازمردم مصر که‌زمین کمتری دارند آنرا باتوآز[۷] اندازه میگیرندولی آنها که زمین بیشتری دارند

---

(۱) توآز (Toise) برابر است بایك مترو۷۷۶ میلیمتر (توضیح دربارهٔ واحد مقیاس اوزان ومقادیر دریونان باستان ـ صفحه۳۳). اگرمقصود مؤلف این باشدکه در همان محل که میله‌ای بدریا می‌زنند وگل‌بالامی آید عمق‌آن پانزده توآزاست بایدگفت که انتخاب مثال بجانبوده زیرا میله‌ای که باین فاصله بعمق دریا برسدبظن‌قریب‌بیقین‌در دسترس‌بشر آن‌روز نبوده.

(۲) هردوت برای اثبات این ادعای خود علاوه براین استدلال اولیه که مبتنی بر چگونگی نوع گل کف دریاست ازبند ۱۰ ببعد مدارك ودلایل دیگری ارائه میدهد که درسرزمین مصر بدست آورده، وقبل ازآن دربند ۶ تا ۹ دربارهٔ اوزان ومقادیر وعادات ورسوم مصریان سخن میگوید.

(۳) سکن(Skène)یاسکونز(Schoenès)واحداندازه‌ایست که هردوت‌در کتاب دوم خود برای سنجش‌فواصل درمصر بکاربرده. هرسکن‌با۶۰ ستاد برابر است وبواحد امروز مساویست‌باده کیلومتر و۶۵۶ متر. بااین حساب‌طول ساحل مصر درزمان هردوت ۶۳۹ کیلو مترو۳۶۰ متربوده (رجوع شودبه‌توضیح خارج ازمتن دربارهٔ اوزان ومقادیر دریونان باستان)

(۴) Plinthinète

(۵) Serbonis

(۶) کازیوس (Casios) کوه‌معروفی‌استدرنزدیکی محل شهرقدیم پلوز. کوهی بهمین نام نیزدرسوریه وجود داشته که به‌سلسله‌جبال لبنان منتهی‌میشده است.

(۷) توآز (Toise) یاارژی(Orgye) برابرشش پایایك مترو۷۷۶ میلیمتربود (یادداشت‌شمارهٔ۱همین‌صفحه‌و توضیح خارج‌ازمتن درباره اوزان‌ومقادیر دریونان باستان)

آنرا باستاد(۱) اندازه گیری میکنند. آنها که خیلی بیشتر دارند باپارازانژ(۲) و آنها که بمقدار بیشتری دارند باسکن (۳) اندازه گیری میکنند. پارازانژ برابر سی ستاداست درحالیکه سکن که یك واحد اندازه مصری است برابر شصت ستاد است.

۷- بدین ترتیب جبهه ساحل مصر به سه هزار وششصد ستاد میرسد. وقتی ازدریا بسوی هلیوپولیس(٤) بداخل مصر پیش میرویم سرزمین مصر وسیع ترمیشود. خاك آن سراسر هموار وغنی از آب و بصورت گل ولای است. برای اینکه ازساحل به هلیوپولیس برویم همان مقدارراه باید طی کنیم که بین قربانگاه خدایان دوازده گانه درشهر آتن ومعبد زوس المپی درپیز(۵) باید طی کنیم. چنانچه این حساب رابکنیم مشاهده میکنیم که اختلافی که مانع ازتساوی این دوراه است کم است و از پانزده ستاد تجاوز نمیکند؛ زیرا فاصله آتن تاپیز فقط پانزده ستاد کم دارد تا به پانصدستاد برسد، درحالیکه فاصله دریاتا هلیوپولیس درست همین مقداراست.

۸- ازشهر هلیوپولیس ببعد خاك مصر باریك میشود. ازیك طرف محدوداست به سلسله جبال عربستان که از شمال بجنوب بسوی بادنوتوس(۶) کشیده شده و بی انقطاع درداخل درجهت دریائی که اریتره(۷) نامیده میشود ادامه مییابد. درهمین کوهستان

---

(۱) ستاد (Stade) واحد طول و برابر ۱۷۷ متر و ٦ سانتیمتر (رجوع شود به توضیح خارج ازمتن دربارهٔ اوزان ومقادیردر یونان باستان)

(۲) پارازانژ (Parasange) واحد اندازه در پارس قدیم و برابر سی ستاد یعنی ۵ کیلومتر و ۳۲۸ متر (رجوع شود به توضیح خارج ازمتن دربارهٔ اوزان ومقادیر در یونان قدیم)

(۳) رجوع شود به یادداشت شماره ۳ صفحه قبل.

(٤) Héliopolis - ازشهرهای مصر باستان که امروز ویرانه‌های آن در نزدیکی قاهره بر پا است

(۵) Pise - ازشهرهای قدیم پلوپونز واقع در یونان باستان که در آن معبدی در نزدیکی کوه معروف المپ قرار داشت (این شهر غیراز شهری است که بعدها بهمین نام درایتالیا تأسیس شد)

(٦) هردوت برای تعیین جهات اصلی اصطلاحاتی بکار برده که خاص تاریخ اواست، چه وی غالباً چهارجهت را ازروی جهت بادها مشخص کرده وباد نوتوس (Notos) در نظر او نشانه جنوب است (رجوع شود به مقدمه: توضیحی دربارهٔ اوزان ومقادیر در یونان باستان)

(۷) هردوت سراسر دریای سرخ واقیانوس هند رادریای اریتره (Erythrée) مینامیده است.

است که معادن سنگهائی که برای بنا کردن اهرام ممفیس استخراج کرده‌اند وجود دارد. دراین‌محل کوهستان بپایان میرسد ودرجهتی که من شرح‌دادم[۱] آن‌پیچ‌میخورد. در آن قسمت که این کوه از همه جا از شرق به‌غرب عریض طول‌تراست‌بطوریکه‌شنیده‌ام به‌دوماه مسافت میرسد ودر جهت مشرق درحوالی آن کندر بدست میآید.[۲] این بود شرح این کوهستان.

در طرفی که مصر به‌لیبی‌متصل است نیز کوه سنگی دیگری وجود دارد که اهرام برروی‌آن‌ساخته‌شده وامروزازشن‌مستوراست. این کوه نیز درهمان جهت سیر میکند که قسمتی از کوه‌های عربستان که در طرف جنوب قرار دارند سیر میکنند. بنابر این از هلیوپولیس ببعدقسمتی از کشورمصرچندان وسعتی ندارد واگر درطول‌رودبالارویم کشورمصر درطول‌چهارروزمسافت راه[۳] باریك‌میشود. این‌قسمت‌دشت‌است وبنظرمن‌درباریك‌ترین‌ناحیه آن‌فاصله بین کوه‌های عربستان وکوهی که به کوه‌لیبی‌معروف‌است درحدود دویست ستادمیباشد[۴]. بعد از آن باردیگر سرزمین مصرپهن میشود.[۵]

---

(۱) مقصود مؤلف‌ازاین اشاره‌محلی است که سنگهای اهرام ممفیس را استخراج میکرده‌اند‌و نیزممکن‌است مقصوددریای اریتره باشد.

(۲) ظاهراً هردوت دراین‌مقام اشتباه کرده وبعضی قسمت های شبه‌جزیره عربستان رابجای‌آن قسمت ازسرزمین عرب که بین نیل ودریای سرخ قرارداشته گرفته.

(۳) جای تعجب است که هردوت طول این قسمت ازسرزمین مصر را باچهار روز راه پیمائی برابر دانسته. احتمال‌زیاد میرود که اصطلاح «چهار روز» که در نسخ خطی موجود مشاهده شده اشتباه بوده ودراصل «چهارده روز» بوده باشد.

(٤) این تخمین‌مسافت نیزتا حدی اغراق‌آمیز بنظر میرسد (رجوع شود به‌توضیح خارج ازمتن)

(٥) ازاین قرارهردوت سرزمین مصررا بشکل قیفی دوسر مجسم میکند که در محلی عرض‌آن تنك ودر دوطرف آن گشادمیشود. دراینصورت باید تصور کرد که مؤلف دچار اشتباه شده وخود درمحل شاهد وضع سرزمین‌مصر نبوده ، زیرا درهٔ نیل دربعضی ازقسمت های جنوبی‌بقدری تنك میشود که به بستر رودخانه محدود میگردد و پس ازآن هرگزعریض نمیشود.

۹- چنین است حدود این کشور. از هلیوپولیس تا تب [1] درطول رود نه روز راه است وطول آن به چهار هزار و هشتصد ستاد یعنی هشتاد و یك سکن میرسد [2]. اگر تمام اندازه های مصر را به ستاد نقل کنیم چنین میشود: در ساحل دریا بطوریکه قبلاً نقل کردم طول این کشور سه هزار و ششصد ستاد است. و اکنون تعیین میکنم که فاصله دریا تا شهر تب در داخل سرزمین مصر چه مقدار است. این فاصله شش هزار و صد و بیست ستاد است [3]. از شهر تب تا شهری که الفانتین [4] نام دارد هزار و هشتصد ستاد است [5].

۱۰- بطوریکه کاهنان نقل میکنند ومن خود نیز چنین احساس کردم، قسمت اعظم سرمینی که از آن سخن گفتم خاکی است که بوسیله رود نیل به خاك مصریان افزوده شده. درفاصله بین دو کوه که در بالای شهر ممفیس قرار دارد ومن از آن سخن گفتم بنظر من در گذشته خلیجی وجود داشته مانند حوالی ایلیون [6]، توترانی [7] افز [8] ومنطقه دشت مآندر [9] تا حدی که بتوان این مثال های کوچك را با موارد

۱- Thèbes

۲- اگر مسافت بین هلیوپولیس و تب نه روز راه پیمائی و برابر ۴۸۰۰ ستاد بوده است از این قرار بحساب هردوت هر روز راه برابر است با ۵۴۰ ستاد. دراینصورت طول نیل از دریا تا الفانتین (Eléphantine) که برابر ۷۹۲۰ ستاد بوده (یادداشت بند ۹) در پانزده روز طی میشده است، در حالیکه فاصله الفانتین تا سائیس (Saïs) در بند ۱۷۵ بیست روز راه ذکر شده.

۳- از آنچه مؤلف در آخر بند ۷ نقل می کند رقمی بزرگتر بدست میآید (۶۳۶۰ = ۴۸۶۰ + ۱۵۰۰). دراینصورت یا مؤلف دراین محل اشتباه کرده و یا این فاصله را بخط مستقیم با حذف پیچ وخمهای آن نقل کرده است.

۴- الفانتین (Eléphantine) آخرین نقطه سرحدی مصر و سودان است که امروز به جزیرة الاسوان معروف است.

۵- این فاصله هزار و هشتصد و بیست ستاد بوده و ظاهراً هردوت دراین قسمت بیست ستاد آنرا کم کرده است (رجوع شود به توضیح خارج ازمتن)

۶- ایلیون (Ilion) یا ایلیوم (Ilinm) نام محل قدیم ناحیه تروآ است در آسیای صغیر.

۷- (Teuthranie)

۸- Ephèse - از بنادر باستان در ساحل آسیای صغیر

۹- مآندر (Méandre) یا (Méander) رودی بوده است که از فریژیه

بقیه حاشیه درصفحه بعد

بزرك مقایسه کرد. زیرارودهائی که بارسوب خود این کشورهارا تشکیل داده‌اند هیچیك ازحیث اهمیت شایسته مقایسه بایکی ازدهانه‌های نیل که بتعداد پنج میباشند نمی باشند . رودهای دیگری نیز وجود دارد که به بزرگی رودنیل نمی باشندولی نتایج مهمی از آنها بدست آمده است . از این قبیل است رود آکلوس [۱] که در آکارنانی [۲] جاری است . این رود که بدریا میریزد تا کنون نیمی ازجزایر اشیاند [۳] رابه قاره متصل کـرده است .

۱۱- درعربستان درنزدیکی مصریك خلیج بحری وجود دارد [٤] که ازدریائی که اریتره [٥] مینامند درداخل خشکی وارد میشود وعرض وطول آن بشرحی است که نقل میکنم : درجهت طول اگر ازاعماق خلیج حرکت کنیم وبرای خروج بسوی دریا پیش رویم بااستفاده از پاروی قایق رانی باید چهل روز بحرپیمائی کرد. درجهت عرض در نقطه‌ای که خلیج ازدیگر نقاط پهن‌تر است یك نیم روز بحرپیمائی لازم است [٦] . هرروز جزرومددریادراین محل محسوس است. عقیده من اینست که سرزمین مصر نیز خلیجی نظیر آن بوده‌است. این خلیج ازدریای شمال [۷] بداخل حبشه پیش میرفته درحالیکه خلیج عربستان از دریای جنوب بطرف سوریه میرفته و هر دو خلیج بفاصله

بقیه حاشیه ازصفحهٔ قبل

سرچشمه میگرفته وسرزمین لیدی راازکاری (Carie) مجزا می نموده و در شمال شهر معروف ملط بدریای اژه میریخته. این رود امروزمیندر نام دارد .

۱- Achélos ـ رودی که در ناحیه آکارنانی در یونان مرکزی بدریای یونی میریخت .

۲- Acarnanie ـ ناحیه‌ای ازیونان مرکزی درساحل دریای یونی که شهرمعروف آرگوس درآن بناشده بود

۳- Echiandes ـ مجمع الجزایر یونان درمدخل خلیج کورنت .

٤- مقصود از « خلیج بحری » دریای احمراست.

٥- دریای اریتره درقدیم شامل دریای احمر واقیانوس هندبوده‌است .

٦- مسافت لازم برای بحرپیمائی باقایق درعرض دریای سرخ درعریض‌ترین نقطه آن قطعاً بیش ازنیم روز بحرپیمائی بوده وبرای قایق رانی در عرض خلیج سوئز که بمراتب تنك ترازدریای احمراست لااقل نیم روز بحرپیمائی لازم بوده است.

۷- مقصود از«دریای شمال» دریای مدیترانه‌است.

بسیار اندك در كنار هم قرار داشته‌اند وفقط قطعهٔ باریكی از خشكی آنهارا از هم جدا میكرده است [۱]. حال اگر فرض كنیم روزی رود نیل تغییر مسیر دهد ودرخلیج عربستان بدریا بریزد چه چیز مانع خواهد شد كه این خلیج را مثلاً درفاصله بیست هزار سال پر نكند؟ من شخصاً عقیده دارم كه حتی در مدت ده هزار سال هم آنرا پر خواهد كرد. دراینصورت چگونه ممكن است درطی زمانی كه قبل از دورهٔ ما بوده خلیجی حتی اگر بمراتب بزرگتر از آن خلیج باشد بوسیله شطی باین اهمیت واین فعالیت پر نشده باشد؟

۱۲- بنا بر این من شخصاً بآنچه از قول آنان دربارهٔ مصر نقل كردم باور دارم و اطمینان كامل دارم كه چنین است و دلیل من اینست كه ملاحظه میكنم خاك مصر نسبت به سواحل مجاور دردریا پیشرفتگی دارد ودر كوهستان های آن بقایای حیوانات صدفی وقشر نازك نمكی مشاهده میشود، بحدی كه اهرام مصر نیز شوره زده‌اند. ونیز تنها نقطهٔ كشور كه در آن شن مشاهده میشود كوهستانی است كه بالای شهر ممفیس قراردارد وما از آن سخن گفتیم.

باید اضافه كنم كه مصر از لحاظ نوع خاك نه با عربستان كه درهمسایگی آنست شباهت دارد و نه با افریقا ونه با سوریه، یعنی آن قسمت ازسواحل عربستان كه محل اقامت سوریها میباشد. خاك مصر سیاه وبسیار نرم است واز گل ولای رسوبی كه شط ازسرزمین حبشه آورده است تشكیل شده. درحالیكه ما میدانیم كه خاك افریقا سرخ رنگ وشن زاراست وخاك عربستان وسوریه ازسنگ وخاك سرخ میباشد.

۱۳- اكنون مدرك مهم دیگری كه دربارهٔ این كشور از كاهنان شنیده‌ام نقل میكنم:

۱- از آنچه هردوت دربارهٔ گذشته خلیج خیالی مصر نقل میكند چنین نتیجه گرفته میشود كه این خلیج نه تنها شامل نواحی مصب رود نیل بوده، بلكه قسمت مهمی ازدرهٔ این رود رانیز شامل بوده است. نظر مؤلف این نیست كه این دوخلیج باهم مربوط بوده‌اند، بلكه مقصود او اینست كه این دوخلیج بفاصله كمی موازی باهم قرار گرفته ویكی بااقیانوس هند ودیگری بادریای مدیترانه مرتبط بوده‌اند.

در زمان پادشاهی که موریس [۱] نام داشته هربار که مد رودخانه لااقل به هشت آرنج [۲] میرسید آن قسمت ازخاك مصر که در پائین ممفیس قرارداشت آبیاری میشد. در موقعی که کاهنان این مطلب را برای من نقل میکردند فقط نهصدسال ازمرك موریس میگذشت [۳] درحالیکه امروز اگر رود بمقدار شانزده ویالااقل پانزده آرنج بالا نیاید آب آن بهزمین های اطراف سوار نمیشود.

اگر خاك این کشور بنسبتی که گفته شد بالا رود وبهمان نسبت بر آن افزوده شود مصریانی که درنواحی سفلای دریاچه موریس(۱) وبخصوص درناحیه‌ای که به مصب نیل معروف است سکونت دارند چون نیل دیگر خاك آنان را مشروب نخواهد کرد بایدبعقیدهٔ من درتمام مدت زمان از آنچه که هنگامی خود یونانیان را بدان تهدیدمیکرده‌اند رنج برند. توضیح آنکه چون مصریان شنیده بودند که سراسر کشور یونان بوسیله باران مشروب میشود ومانند کشور آنان آب آن از رودخانه هانیست، مدعی شده بودند که روزی یونانیان ازاین امید بزرك خود [٤] مأیوس خواهند شد وبطرز وحشتناکی از گرسنگی خواهند مرد. مقصود آنها این بود که اگرخداوند اراده کند که باران نیاید و خشکی ادامه یابد چون یونانیان ازهیچ جا غیر از آسمان انتظار رسیدن آب ندارند باقحطی روبرو خواهندشد.

۱۴ـ آنچه مصریان در بارهٔ یونانیان گفتند بجای خود درست است. ولی اکنون

۱ـ Mœris ـ ازقدیم ترین پادشاهان مصر که از ۱۷۳۶ تا ۱۷۲۶ قبل از میلاد درمصر سلطنت کرده و آثارزیادی ازخود باقی گذارده. معروف ترین این آثار دریاچه‌ای بوده که بنام خود اوموریس خوانده میشده

۲ـ آرنج (Coudée) واحد طول در یونان باستان وبرابر ٤٤٤ میلیمتر (رجوع شودبه فصل مقدماتی دربارهٔ اوزان ومقادیر دریونان باستان)

۳ـ بعقیده هردوت موریس (Mœris) دونسل قبل ازپروته (Protée) که‌معاصر جنك معروف تروآ (Troie) بوده میزیسته و بشرحی که دربند ۱٤٥ همین کتاب مدعی است این جنك کمی بیش ازهشتصد سال قبل ازاین پادشاه روی داده. ازاین ضد ونقیض گوئی باید چنین نتیجه گرفت که موریس مدتها بعد ازتاریخی که او نقل میکند میزیسته.

٤ـ روشن نیست که مقصودهردوت از «امید بزرك» یونانیان که‌ازقول‌مصریان نقل میکند چیست:

ملاحظه کنیم وضع خود مصریان چگونه است ؟

من اکنون وضع آنان را شرح میدهم . اگر همانطور که قبل از این گفتم قسمتی از کشور که در پائین ممفیس قرار دارد (وهمین قسمت است که افزایش مییابد) از حیث ارتفاع بهمان نسبت گذشته افزایش یابد آیا آن دسته از مصریان که در این قسمت سکونت دارند غیر از مردن از گرسنگی کاری میتوانند بکنند ؛ زیرا خاك آنها از آب باران محروم است و رود هم نمیتواند مزارع آنان را از آب خود مشروب کند . درحال حاضر بین تمام کسانی که در کشور های دیگر و در بقیه مصر سکونت دارند بدون شك آنها تنها کسانی هستند که باحداقل زحمت از حاصل زمین بهرممند میشوند . آنها احتیاج ندارند که زمین را باخیش بشکافند و بیل بزنند یا هیچیك از زحماتی را که دیگر اقوام برای برداشت محصول متحمل میشوند برخود هموار سازند [۱] . همینکه رود خودبخود مزارع آنان رامشروب میکند وپس از آبیاری به بستر خود باز میگردد هریك از آنان به بذر افشانی مزرعه خود مشغول میشوند وخوك های خود را در آن رها میکنند [۲] وقتی این حیوانات مزرعه را لگدمال و بذر را در خاك فرو کردند منتظر فصل برداشت میشوند ودر این موقع نیز گندم را بوسیله لگد مال کردن خوك ها میکوبند و محصول را جمع آوری میکنند [۳] .

---

۱ ـ ظاهراً مؤلف در اینجا دچار اشتباه شده زیرا مدارك زیادی در دست است که ثابت میکند در آن زمان بیل وخیش آنطور که هردوت تصور میکرده در مصر ناشناس نبوده . بعلاوه هردوت باین نکته توجه نداشته که حفظ ونگاهداری مجاری نیل وتنظیم آنها خود مستلزم زحمات ومشتاقی بوده که شاید از زحمت شخم زدن کمتر نبوده باشد .

۲ـ درمصر باستان چنین معمول بوده که برای لگدمال کردن بذروفرو کردن آن درگل ولای نیل ازخوك استفاده میکرده‌اند. تصویر خوك برخالت نقاشی‌های‌مصری که صحنه‌های زراعت را نشان میدهد مشاهده میشود. این عمل راگاه بوسیله میش و گوسفند انجام میداده‌اند.

۳ـ بطوریکه اسناد ومدارك تاریخی نشان میدهد مصریان باستان برای کوبیدن خرمن بیشتر ازگاو والاغ استفاده میکرده‌اند و برخلاف ادعای هردوت تنها حیوانی که برای این عمل بکار میبرده‌اند خوك نبوده .

۱۵ـ اگر دربارهٔ مصر عقیدهٔ یونی‌ها را که مدعی‌هستند که مصر فقط شامل ناحیه مصب است بپذیریم ، (آنان عقیده دارند که ساحل مصر از محلی که بنام تخته سنك پرسه [۱] معروف است تا معادن نمك پلوز [۲] بطول چهل سکن [۳] میباشد ؛ و همچنین آنان مدعی هستند که‌ازجانب دریا خاك مصر تا شهر کرکاسور [۴] ادامه دارد ودرمحل‌این شهر رودنیل‌بدوقسمت میشود، قسمتی بسوی پلوزجاری‌میشود وقسمت‌دیگربسوی کانوپ [۵] میرود.ونیز آنان‌عقیده‌دارند که‌بقیه‌خاك‌مصر یاجزء افریقا محسوب میشودو یا جزء عربستان ؛) اگرما این عقیده راپبذیریم ،میتوانیم ثابت کنیم که مصریان در گذشته هرگز کشوری نداشته اند [۶] . زیرا همانطور که مصریان مدعی‌هستند ومن نیزچنین عقیده‌دارم، مصب ازرسوب و گل ولای نیل تشکیل شده وقطعه زمینی است که جدیداً بوجود آمده . اگر بدین ترتیب آنان در گذشته هرگز کشوری نداشته‌اند [۷] چه اصراربیهوده‌ایست از-

---

۱ـ بطوریکه سترابون (Strabon) نقل میکند تخته سنك پرسه (Persèe) درمشرق مصب بولبی‌تین (Bolbitine) قرارداشت ، درحالیکه این مصب آخرین مصب نیل درجهت غرب محسوب نمیشود (سترابون - ۱۸ - ۱ - ۲۶) دراینصورت جای تعجب است که هردوت آنرا حدغربی ناحیه مصب معرفی میکند.

۲ ـ Péluse ناحیه سرحدی مصر و آسیا که از بزرگترین مراکز نظامی مصر باستان بوده است.

۳ـ سکن (Skène) واحد طول در یونان باستان و برابر ۶۰ستاد یاده کیلو متر و۶۵۶ متر(رجوع شود به‌توضیح مقدمه در بارهٔ اوزان ومقادیردر یونان باستان)

۴ـ Kercasore

۵ـ Canope ـ کانوپ یا کانوپوس‌ازشهرهای‌مصر باستان درمغرب مصب نیل که امروز ابوخیر نامیده‌میشود،شعبه‌ای ازنیل که‌درنزدیکی این شهر بدریای مدیترانه‌میریزد درقدیم بنام این شهر به شعبه کانوپ معروف بوده.

۶ـ مقصود مؤلف اینست که‌درآن زمان برروی زمین جائی برای قومی که‌مصری نامیده میشودیافت نمیشد. اشتباه هردوت اینست که نام مصریها رابا نژادی که در زمان اوچنین نامیده میشد اشتباه کرده وباین نکته توجه نکرده که باحتمال زیاد نژادمصری قبل از تشکیل ناحیه مصب وجود داشته ولی بنام دیگری خوانده میشده است.

۷ـ یعنی بعد ازتشکیل ناحیه مصب‌بوجود آمده‌اند.

جانب آنان [1] که خودرا نخستین زادگان نوع بشر تصور کنند؟ ولیز جای آن نبود که آنان اطفال رابمعرض آزمایش گذارند تانخستین کلامی که بر زبان آنان جاری میشودمشخص گردد .

ولی من هرگز عقیده ندارم که مصریان حیات خود را باتشکیل خاك مصب که یونی‌ها مصرمینامند شروع کرده‌باشند . من‌تصورمیکنم که آنان همیشه از آغاز پیدایش نوع بشروجود داشته‌اند و چون کشور آنها درحال توسعه بوده بسیاری از آنان بتدریج درطول‌شط بسوی‌دریا سرازیر شده‌اند وبسیاری دیگردرقسمتهای عقب باقی مانده‌اند . ازطرفی درگذشته فقط سرزمین تب راکه حدودآن‌به‌شش هزاروصد وبیست‌ستاد [2] میرسید مصرمینامیدند.

۱۶ـ بنابراین اگرعقیدهٔ مـادراین باره صحیح باشد عقیدهٔ یونی‌هـا دربارهٔ مصر غلط است [3] . واگر برعکس عقیدهٔ یونی‌ها صحیح باشد [4] ، من میتوانم ثابت کنم که یونانیان وحتی یونی‌ها که مدعی هستند دنیا به‌سه قسمت اروپا ، آسیا و افریقـا تقسیم میشود [5] از محاسبه عاجزند واگرناحیه مصب مصرنه جزء آسیا محسوب

۱ـ اشاره باقدامات پسامتیك (psammétique) است برای اثبات قدمت نژاد مصری (رجوع‌شودبه بند۲)

۲ـ ستاد (Stade) واحد اندازه دریونان باستان و برابر ۱۷۷ متروa٦ سانتیمتر (توضیح مقدمه درباره اوزان ومقادیر دریونان باستان)

۳ـ مقصود عقیده‌ایست که بموجب‌آن مصر بحدود ناحیه مصب محدود میشده است (رجوع شود به‌بند ۱۵ همین کتاب)

٤ـ هردوت دراین بندکوشش دارد عقیدهٔ غالب یونانیان معاصر خود که دنیارابه سه‌قسمت اروپا ، آسیا و افریقا محدود میکرده‌اند ورود نیل راحد فاصل آسیا و افریقا تصورمیکرده‌اند تخطئه کند وبطلان‌آنرا بادلایل‌ومدارك کافی ثابت کند. باید توجه‌داشت که درزمان هردوت مردم یونان وحتی یونی‌ها اطلاعات‌کافی دربارهٔ وسعت حدودقاره‌ها نداشتند وبطورکلی دنیارا به سه قسمت تقسیم میکرده‌اند و این سه‌قسمت عبارت بود از اروپا ، آسیا ولیبی (افریقا) (هردوت ـ کتاب چهارم ـ بند٤٥)

۵ـ بهتر بود هردوت برای روشن شدن مقصود خود دراینجا اضافه میکرد « ونیل حدفاصل آسیا وافریقا محسوب میشود» زیرا قصد اوازاین استدلال اینست که ثابت کند که اگرناحیه مصب نیل نه‌جزء آسیا است ونه جزء افریقا پس منطقه ثالثی است بین‌این دوناحیه وبنابراین رودنیل نمیتواند حدفاصل آسیا وافریقاباشد.

میشود و نه جزء افریقا [۱] بایدقسمت چهارمی‌راکه همین ناحیه مصب مصر است‌بر آن اضافه کنند. زیرا بااین حساب [۲] رودنیل حدفاصل آسیا وافریقا محسوب نمیشود. نیل درمحل مصب مورد بحث بشعب زیاد منشعب میشود وناحیه‌مصب را درمیان‌میگیرد وبدین‌ترتیب ناحیه‌مصب‌درفاصله بین‌آسیا وافریقاقرارمیگیرد.

۱۷- اکنون عقیده یونی‌ها را دراین مورد کنار میگذاریم وآنچه شخصاً باید دراین باره بگوئیم نقل میکنیم: عقیده‌ما آنست که همانطور که سیلیسی [۳] شامل تمام ناحیه ایست که محل اقامت‌سیلیسی‌ها است وآشور شامل کشوری است که‌محل اقامت آشوریها است، مصرنیز شامل سراسر کشوری است که مصریان درآن سکونت دارند. وبین‌آسیا وافریقا درحقیقت سرحدی غیرازحدود سرزمین مصر وجود ندارد. درحالیکه اگرعقیده یونانیان رادر این مورد بپذیریم باین نتیجه میرسیم که سراسر مصراز آبشارهای شهرالفانتین [۴] ببعد بدوقسمت میشودوهر قسمت نامی جداگانه دارد، قسمتی بافریقاتعلق دارد وقسمت دیگر آن‌به‌آسیا. اتفاقاً رودنیل ازمحل آبشارها ببعد مصررا ازمیان بدونیم میکند وبسوی دریا جاری میشود. تاشهر کرکاسور [۵] بستر آن یکی است، ولی ازاین شهر ببعدبه سه‌شاخه تقسیم میشود. شاخه‌ای از آن متوجه مشرق‌میگردد وبشعبه پلوزنامیده میشود. شاخه‌دوم بجانب‌مغرب‌میرود وشاخه کانوپ‌نامیده میشود. واماشاخه‌ای که مستقیم جریان مییابد چنین است: این شاخه که قسمت اصلی نیل است از مصرعلیا میگذرد وبه رأس مصب خود میرسد و در ایـن محل مصب را ازمیان

۱- زیراحد شرقی‌آن شعبه پلوزنیل در جهت آسیا وحد غربی‌آن شعبه کانوپ در جهت لیبی (افریقا) میباشد.

۲- یعنی اگردنیا رامانند یونانیان باستان مرکب ازسه قاره بدانیم.

۳- Cilicie

۴- الفانتین (Eléphantine) نام‌محلی بود درناحیه سرچشمه‌های نیل درسرحد مصروسودان که امروز جزیرةالاسوان نام دارد ودارای آبشارهای بزرگی‌است.

۵- Kercasore

دونیم میکند و بدریا میریزد. این شاخه از حیث مقدار آب و شهرت از دوشاخه دیگر دست کمی ندارد و به شاخه سبنیت[۱] معروف است. دوشاخه دیگر نیز از شاخه سبنیت جدا میشوند و بدریا میریزند که یکی شاخه سائیس[۲] و دیگری شاخه مندس[۳] نام دارد. و اما شاخه هائی کـه بنام بولبیت[۴] و بوکول[۵] معروف‌اند مجاری طبیعی نیستند و بدست بشر حفر شده‌اند.

۱۸- دلیلی که برای اثبات عقیده خود اقامه میکنم تا ثابت کنم که وسعت مصر همانست که شرح دادم گفتار هاتف آمون[۶] است که من بعد از آنکـه این عقیده را دربارهٔ مصر پیدا کردم از آن مطلع شدم. اهالی شهرمارهآ[۷] و آپیس[۸] که دربعضی نـواحی مصر در مجاورت افـریقا سکـونت دارند خودرا از اهل افریقا میدانستند نه‌مصری. وچون مایل نبودند از مصرف گوشت گاو امتناع کنند[۹]

۱- سبنیت (Sébénnyte) یا سبنی توس (Sébénnytus) از شهرهای مصر باستان در ناحیه مصب نیل در کنار شعبه‌ای از این رود که بنام همین شهر به شعبه سبنی معروف بوده است.

۲- سائیس (Saïs) ازشهرهای مصر باستان در گذشته پایتخت یکی از سلسله‌های سلطنتی مصر که بنام همین شهر سائیس نامیده میشد بوده است.

۳- مندس (Mendés) ازشهرهای مصر باستان در ناحیه مصب نیل در مغرب شعبه‌ای ازاین رود که بنام همین شهر به شعبه مندس معروف شده بود.

٤- بولبیت (Bolbite) یا بولبی تین (Bolbitine) از شهرهای مصر باستان درناحیه مصب نیل درمغرب شعبه‌ای ازاین رود که بنام همین شهر به شعبه بولبیت معروف بوده است وامروزشعبه روزت Rosette نام دارد.

۵- Bucole

٦- (Ammon) الهه مصر باستان ومظهرخورشید که بصورت میشی بادوشاخ بزرگ درشهرتب ودیگر شهرهای مصرباستان پرستش میشده است.

۷- Maréa

۸- آپیس (Apis) شهرمعروف مصر باستان که محل پرستش ازیریس وآپیس بوده وزیارتگاه مصریان باستان درآن بناشده بود.

۹- دراینکه مصریان ازمصرف گوشت گاو امتناع داشتند تردیدی نیست (بند ٤۱ همین کتاب). ولی بطوریکه مؤلف در جای دیگر نقل میکند حتی آن قسمت از اهالی افریقا که درآن نواحی سکونت داشته‌اند گوشت گاو مصرف نمیکرده‌اند (هردوت کتاب چهارم، بند۱۸٦) بدین ترتیب در گفتارهردوت ازاین حیث تضادی مشاهده میشود.

ازدستورات مذهبی دربارهٔ قربانی در زحمت بودند . پس کسانی به معبد آمون فرستادند ومدعی شدند که بین مصریان و آنان هیچ ارتباطی نیست . آنهامدعی بودند که درخارج از ناحیه مصب زندگی میکنند وزبان آنها بازبان مصریان یکی نیست و بنابراین تقاضا داشتند که بتوانند گوشت گاو تناول کنند . ولی خداوند بآنها چنین اجازه نداد واظهار داشت که مصر شامل سراسر کشوری است که رودنیل درمواقع طغیان خاك آنرا درزیر خود مستور میکند و شامل تمام کسانی است که ازشهر الفانتین ببعد سکونت دارند واز آب این شط میآشامند . چنین بود جوابی که بآنان داده شد .

۱۹– ولی نیل هنگام مدخود نه‌تنها ناحیه مصب را مستور میکند بلکه قسمت هائی ازناحیه‌ای راکه افریقا مینامند ونیز قسمت هائی ازعربستان رامیپوشاند وازهر طرف بفاصله دوروزراه که گاه بیش ازاین مقدارو گاه کمتراز آنست پیش‌میرود.

دربارهٔ طبیعت رود وچگونگی آن هیچگونه اطلاعی از کاهنان واشخاص دیگر بدست نیاورده‌ام . درحالیکه مایل بودم بوسیله آنان بدانم که بچه علت از آغاز تابستان مدت‌صدروز آب نیل افزایش‌مییابد وخاکهای اطراف رامیپوشاند وهمینکه صدروز بپایان رسید عقب می‌نشیند وسطح آن پائین‌میرود، بقسمی که درتمام مدت زمستان وتا آغاز تابستان بعد حجم آب آن ناچیز است . دراین‌باره من نتوانستم هیچ اطلاعی ازهیچیك ازمصریان بدست آورم، با اینکه از آنان تحقیق کردم و پرسیدم که چه قدرتی در نیل موجود است که میتواند بر عکس دیگر رودها رفتار کند . علاوه بر این مسئله که در بارهٔ آن استفسار میکردم ، دربارهٔ این‌موضوع نیزتحقیق‌میکردم که چرابین تمام رودها نیل تنها رودی‌است که نسیم ایجاد نمیکند .

۲۰– ولی بعضی‌ازیونانیان که خواسته‌اندشهرتی درعالم‌علم بدست آورند بسه‌ترتیب مختلف این حرکات آب راتوضیح داده‌اند : بنظرمن دونظریه آن‌آنقدر ارزش ندارد که قابل نقل باشد ومن‌فقط اشاره‌ای بآنها خواهم کرد . بموجب نظریه‌اول

علت تورم آبهای رود بادهای تابستانی(۱) هستند زیرا این بادها مانع میشوند که آب نیل بدریا بریزد(۲). ولی غالباً اتفاق میافتد که بادهای تابستانی نمیوزد وبا این حال رفتار نیل مانند سابق است . بعلاوه اگر بادهای تابستانی علت این پدیده باشند باید رودهای دیگری نیز که درجهت مخالف این باد میوزندهمین وضع را باهمان شرایطداشته باشند . بخصوص که چون آب آنها بمقدار کمتری است قدرت جریان آنها نیز کمتراست . بااین حال ، رودهای بسیاری در سوریه وافریقا موجود است که هرگز آنچه در بارهٔ نیل مشاهده میشود در بارهٔ آنهـا روی نمیدهد .

۲۱ـ نظریه دوم از نظریه اول ارزش علمی کمتری دارد ولی از آن شگفت انگیزتر بنظرمیرسد ؛ ازروی ایـن نظریـه طغیان روزنیل بعلت آنست که ایـن روداز اقیانوسی سرچشمه میگیرد که گرداگرد زمین رافراگرفته است(۳) .

۲۲ـ نظریه سوم که ازبسیاری لحاظ ازدو نظریه دیگر ظاهری آراسته تردارد غلط‌ترین این سه‌نظریه است . زیرا بسیار آسان است که گفته شودآب نیل ازذوب شدن برف‌هاحاصل میشود(۴) . رودنیل ازافریقا خارج میشود ، ازحبشه‌میگذرد

۱ـ بادتابستانی مصر بادی است که هنگام تابستان ازطرف شمال غربی‌میوزد.

٭ ۲ ـ این عقیده متعلق به تـالس ملطی فیلسوف و ریـاضی دان معروف عهد عتیق است .

٭۳ـ این نظریه برای اولین بارازطرف اوتـی‌منس (Euthyménès) ازاهل مارسی بیان شده است . این شخص که دراواخر قرن شش قبل ازمیلاد به‌مصر سفر کرده درساحل غربی افریقا مصب‌رودی رامشاهده کرده که محتمل است رودسنگال‌بوده‌باشد. درتابستان در موسم باران‌های فصلی برکه های آب شیرینی از این رود مجزا میشد که مانند رودنیل تمساح و اسب آبی درآن زیست میکرد . و بهمین جهت اوتی‌منس تصور کرده بود که این‌رود سرچشمه شط نیل‌است. باحتمال زیادطغیان‌این رودناشی‌ازبادشمال غربی بوده که آبهای اقیانوس را درمصب این رود وارد میکرده است .

٭٤ـ این‌نظریه‌متعلق‌است‌به آناکساگور(Anaxagore) واشیل(Eschyle). وعلت آنکه غلط تراز نظریه اول‌است آنست که اساس آن برفرضیاتی استوار است که هردوت منکرآنست . فرض لازم این‌نظریه وجود برف زیادی دراقصی‌نقاط جنوبی‌مصر است. از نظریه دوم‌نیز بآن‌جهت‌غلط تراست که بعقیدهٔ هردوت‌غلط بودن‌آن‌قابل‌اثبات‌است.

وبه سرزمین مصر وارد میشود. در اینصورت چگونه ممکن است رودی که از گرمترین نقاط سرچشمه میگیرد و به معتدل ترین نقاط میرود محصول ذوب برف باشد. برای کسی که بتواند دراینگونه موضوع ها باستدلال متوسل شود دلایل بسیاری موجوداست که ثابت میکند حتی کوچکترین احتمال اینکه‌نیل ازبرف سرچشمه بگیرد موجـود نیست. دلیل اول که دلیل بسیارمهمی‌است از چگونگی جریان بادها حاصل میشود، زیرا بادهائی که دراین ناحیه میوزنـد بادگرم میباشند. دلیل دوم آنکه درناحیه مورد بحث هرگز باران و یخ دیده نشده، در حالیکه بعد از نزول برف بطور یقین باید در فاصله پنج روز باران هم ببارد. دلیل سوم رنك رخسار مردمان این ناحیه است که بعلت گرما سیاه است. بعلاوه کرکس‌هاوچلچله‌ها درتمام مدت‌سال دراین کشور زندگی‌میکنند و هرگز آنرا ترك نمیکویند ونیز کلنك هائی که از زمستان سرزمین سیت میگریزندباین کشور میروند و زمستان را در آنجا میگذرانند. اگر قرار بود درناحیه‌ای که نیل‌ازآن میگذرد ویا ناحیه‌ای که ازآن سرچشمه میگیرد‌برف ببارد هیچیك از این وقایع اتفاق نمی افتاد حتی اگراین برف بکمترین مقدار ممکن بوده باشد. استدلال منطقی این نظریه را بکلی مردود نشان میدهد.

۲۳- و اما برعکس، در باره آن کس که از اقیانوس سخن گفته، چون این شخص مطلبی را که من مطرح کرده‌ام بعالمی ناشناس ومجهول استناد کرده‌اند نه میتوان عقیده اورا ثابت کرد ونه میتوان آنرا رد کرد. زیرا من شخصاً از وجود رودی بنام اقیانوس بی‌اطلاعم. تصور میکنم هومر(۱) یایکی دیگراز شعرای قدیم این اسم را اختراع ودرشعروادبیات وارد کرده‌است(۲).

۲۴- حال اگرقرار باشد بعد ازانتقاد عقیدهٔ دیگران من نیزعقیدهٔ خودرا دربارهٔ این

۱- Homère

۲- بنظرمیرسد مقصود مؤلف ازهومر همان هکاته (Hécatée) مورخ‌معروف متقدم او است که بوجود چنین رودی عقیده داشته. هکاتـه نیز باید قاعدهٔ این فکررا از شخصی بنام اوتی منس (Euthyménès) که قبلا بآن اشاره شد (یادداشت‌شماره۱۰ بند ۲۱) اتخاذ کرده باشد.

مسئله مبهم بیان کنم ، اکنون توضیح خواهم داد که بعقیده من چرا درتابستان برحجم آب نیل افزوده میشود : درفصل زمستان خورشید بعلت طوفان ازمسیر اولیه[1] خود منحرف میشود وبه مرکز افریقا [2] نزدیك میشود . برای کسی که به‌بیان مختصرقانع باشدهمین توضیح کافی است زیرا بدیهی است هراندازه این خدا[3] بیشتربه ناحیه‌ای نزدیك شود و ازآن عبور کند آن ناحیه ازحیث آب فقیرتراست ورودهائی که درآنجا جاری است خشك میشوند .

۲۵- برای توضیح بیشتر شرح مطلب چنین است : خورشید هنگام عبور ازمرکز افریقا نتایج زیر را حاصل میکند : چون در این نواحی هوا بطور دائم صاف و شفاف و هوای آن پیوسته گرم و فاقد بادهای خنك است[4] ، خورشید هنگام عبور خود همان اثر را دارد که هنگام تابستان در موقع عبور ازمیان آسمان دارد بدین معنی که‌آب را بسوی خود می کشد و وقتی آنرا بسوی‌خود کشید آنرا درقسمت های علیای فضارها میکند . درآنجا بادها آنرا میربایندوباطراف پراکنده می کنند و بصورت قطرات آب تغییر شکل میدهند . طبیعی است بادهائی که در این ناحیه میوزند یعنی باد نوتوس[5] و باد جنوب غربی از همه بیشتر باران باخود خواهند داشت[6] . بااین حال من تصور نمیکنم که خورشید

۱- بطوریکه بعداً ملاحظه خواهدشد مقصود هردوت ازمسیراولیهٔ خورشیدمسیر آن ازشرق به‌غرب « ازوسط آسمان » است . ظاهراً خورشید درآغاز تابستان که فصل شروع طغیان نیل است دراین مسیرمشغول حرکت میباشد .

۲- مقصوداز«مرکزافریقا» قسمتی‌ازآسمان است که بالای ناحیهٔ‌مرکزی‌افریقا قراردارد وخورشید ازآن عبورمیکند .

۳- «خدا»اشاره به‌خورشیداست که درغالب کشورهای‌قدیم‌موردپرستش بوده‌است.

٤- مقصود مؤلف اینست که هیچ چیزمانع ازآن نیست که آبهای این ناحیه تحت تأثیرآفتاب سوزان بخارشود .

٥- بادنوتوس (Notos) بادجنوب‌است که‌هردوت غالباًوسیله‌تشخیص جهت‌جنوب نسبت‌به‌جهت‌شمال قرارداده‌است (رجوع‌شود به‌توضیح‌خارج ازمتن درباره اوزان ومقادیر دریونان باستان) .

٦- این‌اظهارهردوت‌مبتنی‌براشتباه است زیرا درمصر بادهائی که ازجهت‌جنوب غربی‌میوزند بارانی نیستند درحالیکه همین بادها درشمال مدیترانه بارانی‌هستند. اشتباه مؤلف ناشی ازهمین قیاس بیمورد است .

هرسال هرمقدار آب که درآن سال ذخیره کرده پس میفرستد و تصور می کنم قسمتی از آنرا نزد خود نگهمیدارد[۱]. وقتی زمستان ملایم میشود خورشید بوسط آسمان برمیگردد ودراین حال آب تمام رودها رابسوی خود میکشد. تااین زمان بمقدار زیادآب ازآسمان باین رودها میرسد زیرا نواحی کهاز آنجا میگذرد درمعرض باران وسیل قرار گرفته‌اند. ولی همینکه تابستان رسیدباران کم میشود وآب رودها بسوی خورشید کشیده میشوند ودر نتیجه ازقدرت آنها کاسته میشود. ولی رودنیل که درزمستان باران ندارد وآب آن بسوی خورشید کشیده میشود تنها شطی است که در این فصل[۲] بامقایسه بافصل تابستان حجم آب آن کمتراست زیرا درتابستان آب این رودبا آب رودهای دیگر بیك نسبت کشیده میشود، درحالیکه درزمستان تنها رودنیل است که آب آن بسوی خورشید کشیده میشود. باین دلیل است که من عقیده دارم این موضوع معلول خورشید است[۳].

۲۶ــ همچنین بعقیدهٔ من خورشید موجب خشکی هوای این نواحی است زیرا هوا را درمسیرخود میسوزاند. بهمین جهت است که درمراکز افریقا تابستان دائمی است. اگرمحل اقلیمهاتغییرمیکرد ودرجائی ازآسمان که اکنون محل بوره[۴] وزمستان است نوتوس[۴] وجنوب قرار میگرفت ودر جائی که اکنون نوتوس

۱ــ شاید دراینجا مؤلف تحت‌تأثیرافکار دسته‌ای ازفیزیك دانان باستان وازجمله تالس ملطی قرارگرفته که عقیده داشته‌اند آتش خود شکلی از آب است که بآنصورت درآمده وخورشید ودیگر اجسام آتشین ازابخرهٔ آسمانی تشکیل شده‌اند.

۲ــ یعنی درزمستان که دیگررودها ازآب سرشارند.

۳ــ ظاهراً هردوت باین نکته توجه نداشته که‌اگر این مطلب در مورد رودنیل صادق باشد درمورد دیگررودهائی که ازنواحی گرمسیر سرچشمه میگیرد نیز بایدصادق باشد، درحالیکه چنین نیست وهیچیك‌ازاین رودها وضعی مشابه باوضع نیل‌ندارند. شاید علت عدم توجه هردوت باین نکته‌آن باشد که اصولا وی‌از وجود دیگر رودهائی که از مناطق گرمسیر سرچشمه میگیرند بی‌اطلاع بوده است.

۴ــ بوره (Borée) نشانه شمال و نوتوس (Notos) نشانه جنوب است ووسیله تشخیص این دوجهت در زمان هردوت بوده است (رجوع شود به‌توضیح مقدماتی دربارهٔ اوزان ومقادیر دریونان باستان).

قرار دارد بوره قرارمیگرفت، زمستان وبوره خورشید راازمیان آسمان‌میراندند وهمانطور که‌امروز ازروی افریقای مرکزی میگذرد در آن زمان ازبالای‌اروپا میگذشت وسراسر این قاره راطی‌میکرد وهمان عملی را که امروز درنیل‌انجام میدهد بتصورمن درایستر(۱) نیزانجام میداد.

۲۷- واما دربارهٔ علت آنکه نسیم ازرود نیل نمیوزد عقیدهٔ من چنین است: اقتضای طبیعت آنست که از نواحی بسیار گرم نسیمی نوزد زیرا معمولا نسیم از چیزی میوزد که خود خنك باشد.

۲۸- پس امیدم آنست که این امور بهمان‌نحو که اکنون هست و همیشه بوده باقی بماند. واما در بارهٔ سرچشمه های نیل، ازمصریان وساکنان افریقا و یونانیانی که باآنان در این بارهٔ مصاحبه کرده‌ام هیچیك باستثنای کاتب خزاین مقدس آتنا(۲) درسائیس(۳) واقع درمصر افتخار آنرا نداشته‌اند که دراین باره اطلاعی داشته باشند. ولی بنظرمن او نیز که ادعا داشت در این باره اطلاع دقیق کسب کرده شوخی میکرده است(۴). بهرحال او چنین میگفت: بین شهر سی‌ین(۵)

۱- ایستر(Ister) نام‌قدیم روددانوب است.
۲- آتنا (Athéna) یا آتنه خدای هنرهای زیبا دردنیای باستان.
۳- سائیس (Saïs) ازشهرهای مصر باستان درناحیه مصب نیل که مدتها پایتخت خاندان سلطنتی سائیس بوده است.

۴- شاید کاتب سائیسی چندان‌هم‌قصد شوخی‌نداشته وچون‌ازعمال‌ملهبی‌محسوب میشده بهنظریهٔ کهنه‌ای که درآن زمان مردود بوده عقیده داشته ودرکمال ایمان‌وعقیده بوده است که‌چنین سخن گفته. باحتمال‌زیاد دردوره‌ای که هنوزمصریان‌ازآنچه‌درآنسوی آبشارهای الفانتین موجود بوده بکلی بی‌اطلاع بوده‌اند مشاهده این آبشارهای بزرك طبعاً بآنها چنین تلقین میکرده است که‌رودنیل دراین نقطه ازداخل زمین میجوشدوخارج میشود. مدتها تصورمیکرده‌اند که در این محل چشمه‌های زیر زمینی موجود است که حجم‌آب نیل‌رامیافزایند وموجب طغیان معروف‌نیل میشوند. و نیزمنظرهٔ جریانهای‌درهم ومختلف‌آب درمحل آبشار که تافاصله زیادی ادامه مییابد موجب ایجاد این تصور غلط بوده است که مقداری ازآب نیل بسوی جنوب افریقا جاری است.

۵- Syène ازشهرهای‌مصرباستان درمرزمصروحبشه درنزدیکی محلی که‌امروز اسوان نام دارد.

واقع در ناحیه تب[1] والفانتین دو کوه قراردارد که قلل آن نوك تیزند. یکی‌از این‌دو کوه کروفی[2] ودیگری‌موفی[3] نام دارد. سرچشمه‌های نیل که احتمالا درپرتگاهی عمیق قراردارندازمیان این دو کوه میجوشند. نصف‌آب آنهابسوی مصر و یا شمال جاری میشود ونصف دیگر آن بسوی حبشه وباد جنوب جریان می‌یابد. واما دربارهٔ اینکه این چشمه‌ها درپرتگاهی عمیق قرار دارند او مدعی بود که پسامتیك پادشاه مصر آنرا ثابت کرده است. ظاهراً این پادشاه امر کرده ریسمانی بطول چندین هزارارژی[4] ببافند وسپس آنرا درداخل پرتگاه افکنده ولی بعمق آن نرسیده. اگر آنچه کاتب مزبور گفته صحت داشته باشد، تاجائیکه من درك میکنم میتوان چنین نتیجه گرفت که دراین محل کــه آب بشدت باتخته سنگها برخورد میکند گردابها و تموجات شدیدی ایجاد میشود وبهمین جهت ریسمانی که درچنین محل بیفکنند نمی‌تواند به‌عمق آب برسد.

۲۹- ازاشخاص دیگر هیچگونه اطلاعی‌بدست نیاوردم. اما اکنون اطلاعات دیگری که درباره دورترین نقاط ممکن بـدست آورده‌ام نقل میکنم. من خود شخصاً تاشهر الفانتین رفته‌ام و بچشم خود چیز هائی دیده‌ام، ولی آنچه در بارهٔ نواحی دورتراز آن نقل میکنم باستناد آنچه میباشد که استماع کرده‌ام ودرضمن سؤال ازمردم کسب خبر کرده‌ام.

از شهر الفانتین ببعد چنانچه بـداخل پیش رویم بـه سرزمینی سراشیب میرسیم. برای ادامه پیشروی باید کشتی رامانند گاو از دوطرف بست[5] واگر

۱- Thèbes - ازشهرهای مصرعلیا که مدتها پایتخت مصرباستان بوده است.

۲- Crophi

۳- Mophi

٤- ارژی (Orgy) یا توآز(Toise) واحد طول دریونان باستان وبرابرش‌با یا‌یك مترو۷۷٦ میلیمتر (رجوع شودبه یادداشت مقدمه درباره اوزان ومقادیر در یونان باستان)

٥- اشاره به‌گاوهای نافرمانی است که برای کشیدن آنها ناگزیرند آنها را از کمربا ریسمان ببندند وازدوطرف درطول جاده بجلوبرانند.

ریسمان های آن پاره شود شدت جریان، کشتی رادستخوش امواج میکند.

عبور ازاین ناحیه مستلزم چهار روزبحر پیمائی است. رود نیل دراین محل مانندرود مآندر [1] پیچ‌درپیچ‌است. مسافتی که باید باین ترتیب طی کرد دوازده سکن [2] است. ازآن پس بەدشتی هموار وارد میشوید که رودنیل درآنجاجزیره‌ای درمیان دارد. این جزیره تاکومپسو [3] نامیده میشود. از شهر الفانتین ببعد حبشی‌ها سکونت دارند که حتی نصف جزیره را در تصرف دارند، درحالی که نصف دیگر آن دردست مصریان است. بعد ازاین جزیره دریاچهٔ وسیعی قرار دارد [4] که دراطراف آن‌حبشیان بیابانگرد درحرکت میباشند. همینکه از این دریاچه عبور کردیدباردیگربه جریان‌نیل که بآن دریاچەوارد میشودمیرسید. [5] آنگاه باید از کشتی پیاده شوید ودر طول رودمدت چهل روزپیاده راه پیمائی کنید. زیرا دراین قسمت‌ازنیل تخته‌سنگهای تیزی اززمین‌بیرون‌آمده وسنگ های زیادی‌هم‌سطح باآب رودموجودا‌ست‌بقسمی که بحرپیمائی‌ازمیان‌آنها غیر ممکن است. پس ازآنکه درمدت چهل روزازاین منطقه عبور کردید باردیگر

۱ــ Méandre

۲ــ سکن (Skène) یاسکونز (Schœnes) واحد طول در یونان باستان و برابراست باده کیلو مترو۶۵۶ متر(رجوع شودبه یادداشت مقدمه درباره اوزان ومقادیر در یونان باستان).

۳ــ Tachompso. محل این جزیره هنوز بطور دقیق مشخص نشده و معلوم نیست مقصود مؤلف کدام نقطه است. استرابون (Strabon) نیزبه جزیره‌ای اشاره میکندکه فیله (Phile) نام دارد وبین مصریان وحبشیان مشترک است. تصور نمیرود این‌جزیره همان‌جزیره‌ای باشد که‌هردوت بدان اشاره‌میکند، زیرا این‌جزیره درنزدیکی الفانتین قرار دارد. ممکن است جزیره‌ای که هردوت بآن اشاره میکند جزیره درار (Derare) باشد که مصریان جزیره خمسه مینامند.

٤ــ درمحلی که‌هردوت توصیف‌آنرا میکندچنین دریاچه‌ای وجود ندارد. باحتمال زیاد مؤلف نقطه‌ای را که آب نیل وسعت گرفته وعرض بیشتری اشغال کرده بادریاچه اشتباه کرده است.

۵ــ هردوت باوجود دقت کافی که درذکر فواصل داشته مدت زمانی که برای‌عبور ازاین دریاچه خیالی لازم بوده ذکر نکرده تا معلوم شود واقعاً دریاچه بوده یا قسمتی ازنیل که بادریاچه اشتباه کرده.

سوار کشتی میشوید ومدت دوازده روزبحر پیمائی میکنید ودر پایان این مدت به شهر بزرگی میرسید که مروئه [۱] نـام دارد . بطوریکـه میگویند این شهر پایتخت بقیه حبشیان است . اینها ازبین خدایان فقط زوس [۲] ودیو نیزوس [۳] را محترم میدارند و احترامات زیادی نسبت بآنان مرعی میدارند . در آنجا معبد و هاتفی اززوس وجود دارد .

حبشیان هر موقع که این خدا امر کند و باهر کس که اوتعیین کند بجنگ میپردازد .

۳۰ـ اگر ازاین‌شهرباکشتی حرکت کنید بمسرزمین‌فراریان‌خواهید رسید وفاصله آن همان مقدار زمان راه است که بین الفانتین وپایتخت حبشیان بود . [٤]

این فراریان آسماش [٥] نام دارند وترجمه این اسم بزبان یونانی چنین است : «آنها که دردست چپ پادشاه جای دارند». اینها دویست وچهل هزارمصری از طبقات نظامی بوده‌اند که‌بدلیلی که شرح میدهم نزد اهالی حبشه گریخته‌بودند: در زمـان سلطنت پسامتیك درشهر الفانتین پادگـانی در برابر حبشیان مستقر کرده بودند. ونیز درشهردافنه [٦] واقع درتب‌پادگانی درمقابل اعراب‌وآشوریها ودر ماره‌آ [۷] ساخلوی دیگردربرابرافریقا مستقر کرده‌بودند . امروزهم درزمان

۱ـ مروئه (Méroé) قسمتی از حبشه قدیم در ۱٦ درجه عرض جغرافیائی شمالی واقع بین رودنیل وشعبه‌ای ازآن که آستابوراس (Astaboras) نام دارد .

۲ـ zeus ـ دراینجا مقصود از زوس، آمون (Ammon) خدای‌معروف مصریان باستان است .

۳ـ دیو نیزوس(Dionysos)همان‌ازیریس(Osiris)خدای‌معروف‌مصرباستان‌است.

٤ـ شهرمروئه (Méroé) که بعد ازشهرناپاتا(Napata) قرنها پایتخت حبشیان بود درجنوب ملتقای آتبارا (Atbara) قرارداشت ولی‌بااین حساب که هردوت درآغاز این بند شرح میدهد شهرمزبوراز ناپاتا چندان دور نبوده وظاهراً درنزدیکی جبال‌بر کل درمحلی که امروزبه وادی مراوی معروف است قرارداشته (رجوع‌شودبه‌توضیح‌یادداشت شماره۱۰ همین صفحه).

٥ـ Asmach

٦ـ Daphnœ ـ محلی است که امروزبه تل دفنه معروف است .

۷ـ Maréa

ماپارس‌ها که‌مصر را درتصرف‌دارند درهمان‌نقاط که درزمان‌پسامتیک‌این‌ساخلوها وجود داست پادگانی مستقر کرده‌اند ودرحال حاضر درالفانتین ودافنه پادگانی ازپارس‌ها مستقر میباشند. باری، مصریان مورد بحث مدت سه‌سال در این محل مراقبت کردند و چون جانشینی برای آنان تعیین نکردند بایکدیگر بمشورت پرداختندومتفقاً پسامتیک‌را رها کردند وبه‌حبشه گریختند. همینکه پسامتیک‌از موضوع باخبرشد بتعاقب آنان پرداخت و وقتی بآنان رسید با التماس از آنها خواست خدایان وطن‌خودواطفال وزنان خودرا ترک‌نگویند. ولی‌بطوریکه نقل میکنند یکی از آنان درجواب اواعضای مردی خودرا باونشان داد و گفت هرجا اینها رابا خود ببرند همانجا میتوانند زنان و اطفال داشته باشند. وقتی آنان به حبشه رسیدند درخدمت پادشاه حبشیان وارد شدند وپادشاه آنان راچنین پاداش داد: چون بعضی ازاهالی حبشه با او مخالفت داشتند پادشاه به‌فراریان پیشنهاد کرد آنانرا ازمحل خود برانند وجای آنانرا اشغال کنند [1]. وهمینکه فراریان درحبشه مستقرشدنداهالی حبشه نیزعادات ورسوم‌مصری را اتخاذ کردند وتمدن بیشتری یافتند.

۳۱- بنابراین مسیررود نیل بمسافت چهارماه راه پیمائی ازراه‌آب یاخشکی‌شناخته شده،بااین قید که قسمتی از آن که درمصر واقع شده بحساب نیامده است. اگر عدهٔ روزهای این‌مدت راجمع کنیم درست برابر زمانی خواهد شد که برای‌عبور ازالفانتین تامحل‌فراریان لازم‌است [2].

رودنیل درجهت غروب آفتاب ومغرب زمین جریان دارد [3]. نسبت به نقاطی که درآنسوی این حد قراردارند هیچکس نمیتواند باصراحت از آن سخن گویدزیرااین ناحیه بعلت گرمای شدید صحرای بی‌حاصلی بیش نیست.

۱- این محل ظاهراً دشت حاصلخیز سنار (Sennaar) بوده است.

۲- جمع این مدت ۱۱۲ روزمیشود.

۳- دراینجا قصد مؤلف ملتقای رودنیل وبحرالغزال است که ازجانب مغرب به‌نیل متصل میشود.

۳۲- بااین‌حال، اکنون آنچه را که از دهان اهالی سیرن [۱] شنیده‌ام شرح میدهم. آنها نقل میکنند که بنزدهاتف آمون [۲] شتافتند وبا اتئارکوس [۳] پادشاه اهالی آمون مذاکره کردند. بعد ازمذاکراتی که دربارهٔ مسائل مختلف کردند رشته سخن آنان به‌رودنیل واینکه کسی تاآن زمان سرچشمه های آنرا نشناخته‌بود کشیده شد. پس اتئارکوس نقل کرد که روزی جمعی ازمردمان ناسامون [۴] با اوملاقات کردند. ناسامون‌ها یکی ازاقوام افریقا هستند که درسواحل سیرت [۵] درسرزمین کوچکی که در جهت مشرق قرار دارد سکونت دارند. اتئارکوس از آن مردمان ناسامون پرسیدآیا میتوانند اطلاعات تازه‌ای دربارهٔ صحاری افریقا باوبدهند. ناسامون‌ها باو پاسخ داده بودند که زمانی درسرزمین آنان جوانان جسوری‌پیداشدند که‌فرزندان شخصیت‌های برجسته بودند وهمینکه به‌سن‌بلوغ رسیدنددرضمن‌دیگر کارهای شگفتی که‌میکردند تصمیم گرفته‌پنج‌تن‌ازبین‌خود بحکم قرعه تعیین کنند واین پنج تن برای سیاحت صحاری افریقا عزیمت کنند و بکوشند ازدور ترین نقاطی که تاآن زمان بازدید شده بود نیز دور تر روند. توضیح آنکه‌آن قسمت ازسواحل دریا که حد شمالی افریقا راتشکیل میدهد،

۱- سیرن (Cyrène) پایتخت‌سیرنائیك درپانزده کیلو متری ساحل مدیترانه که درعهد باستان ازشهرهای بزرك‌آن زمان شمرده میشده است.

۲- آمون (Ammon) الهه مصرباستان ومظهرخورشید که بشکل حیوانی با دو شاخ بزرك پرستش میشده است. این نام بعدها به‌ناحیه‌ای گفته شد که محل پرستش این خداوند شده بود.

۳- Etéarchos

٤- ناسامون (Nasamons) یکی از اقوام بیابانگرد افریقا بود که بین ناحیه سیرن وکارتاژ در حرکت و واسطه داد و ستد بین مصریان باستان و اهالی کارتاژ بوده‌اند.

۵- سیرت (Syrte) نام قدیم دوخلیج ازدریای مدیترانه واقع در سواحل شمال افریقا یکی ازاین دوخلیج را که درطرف مغرب درساحل تریپولی قراردارد امروزخلیج سدر وخلیج‌دیگررا که‌درجهت‌مشرق‌درسواحل‌تونس امروزواقع شده کابس مینامیده‌اند.

ازمصرتادماغه سولوئیس [۱] که‌پایان قاره‌افریقاشناخته‌شده باستثنای قسمت‌هائی که دراشغال یونانیان وفینیقی‌ها است سراسر مسکون ازمردمانی‌ازنژاد افریقائی است که باقوام متعدد و کثیرتقسیم میشوند .

درپس این منطقه‌ساحلی واقوامی که‌درنزدیکی ساحل سکونت دارندسراسر افریقامسکون ازحیوانات وحشی‌است واگرازمنطقه حیوانات وحشی هم‌جلوتر رویم سراسرشنزاری است‌موحش وخشك وبی حاصل وناسامون‌ها نقل میکردند که جوانان‌آنان که باذخیره کافی‌از آب وخوراکی ازطرف رفقای خودحرکت کرده بودند ابتدا ازمیان منطقه مسکونی ساحلی گذشتند . آنگاه ، پس‌ازعبور ازاین منطقه ، به منطقه حیوانات وحشی رسیدند ، وبعد ازاین قسمت در جهت باد مغرب در صحرای بی‌حاصل پیش رفتند بعداز آنکه درطی روز های متعدد قسمت وسیعی ازمنطقه شنزار راپیمودند سرانجام درختهائی مشاهده کردند که دردشتی‌روئیده بود . پس آنها نزدیك شدند و شروع به‌چیدن میوه‌آن درختان کردند . ولی درموقعی که‌آنان مشغول‌چیدن بودند مورد هجوم مردمان کوتاه قدی قرار گرفتند که طول قامت آنان ازحد متوسط هم کمتر بود . این‌مردمان کوتاه قد آنانرا ربودند و باخود بردند . ناسامون‌ها از زبان آنان چیزی نمی‌فهمیدند و آنان نیز زبان ناسامون ها را نفهمیدند . آنهارا از میان باتلاق های بسیار وسیع عبور دادند وپس ازعبور از این باتلاق‌ها به‌شهری رسیدند که تمام ساکنان‌آن سیاهپوست بودند وقامت آنان باندازه قامت کسانی بود که آنها را ربوده‌بودند.درطول‌این‌شهر رودی بزرك‌جاری‌بود که‌ازجانب مغرب‌جریان داشت وبسوی‌مشرق میرفت ودرآن تمساح هائی مشاهده میشد [۲] .

۳۳ـ دراینجا سرگذشتی راکه اتئارکوس ازاهل آمون نقل میکرد قطع میکنم و فقط اضافه میکنم که بطوریکه اهالی سیرن برای من نقل کرده‌اند اومدعی‌بوده است که ناسامون‌ها به کشورخود مراجعت کردند و کسانیکه آنانرا ربوده‌بودند

۱ـدماغه‌سولوئیس(Soloeis)همان‌دماغه کانتن(Cape-Camtin)ـامروزاست.

۲ـ محتمل‌است مقصودازاین‌رودهمان رودی باشد که امروز رود نیجریه نام‌دارد.

همه جادوگران بوده‌اند.

انثارکوس حدس میزند که رودی که در نزدیکی آن شهرجاری بود رودنیل بوده است واز راه استدلال نیز بهمین‌نتیجه میرسیم؛ زیرا رودنیل درحقیقت از افریقامیآید و این سرزمین را بدو نیم میکند. و اگر قرار شود چیز معلومی را با چیزمجهولی‌مقایسه کنیم فاصله‌سرچشمه این رود باید برابرفاصله سرچشمه رود ایستر [1] باشد. این رود که از کشور اقوام سلت [2] درنزدیکی شهرپیرنه [3] سرچشمه میگیرد اروپارا ازمیان بدونیم میکند (اقوام سلت درآنسوی‌ستون‌هان هراکلس [4] زیست میکنند وبا اقوام کینزی [5] که آخرین ساکنین اروپا در-جهت مغرب محسوب میشوند مجاور میباشند) وپس ازعبور ازسراسر اروپا در-نقطه‌ای که شهرایستریا [6] قرار دارد و مهاجرین شهرملط درآن سکونت دارند

۱ـ ایستر(Ister) نام قدیم دانواب امروز است ومعلوم نیست‌چه وجه مشابهی‌بین این رود وورودنیل‌موجود بوده که هردوت ازقیاس این دورود ازاستدلال خود نتیجه گیری دربارهٔ نیل میکند.

۲ـ سلت(Celtes) قوم بزرگ‌آریائی است که‌درحدود دوهزار سال قبل‌ازمیلاداز مشرق اروپا به‌مغرب این قاره مهاجرت‌کرد وطی ده‌قرن سراسرقاره اروپا رافراگرفت وهسته اولیه ساکنان کشورهای مغرب راتشکیل داد.

۳ـ ظاهراً شهری بنام‌پیرنه (Pyréné) درقدیم وجود نداشته وگویا هردوت که بانام کوه‌های پیرنه آشنا بوده‌آنرا بجای شهری خیالی درجهت مغرب اشتباه کرده‌و بدون توجه باین واقعیت که معمولا رود ازکوه سرچشمه میگیرد نه ازشهر مدعی شده که رود ایستراز‌شهرپیرنه سرچشمه میگیرد؛ ممکن است قصد هردوت همان کوه پیرنه بوده‌است وکلمه شهریك اشتباه استنساخ بیش نباشد که بجای کوه گذارده شده باشد.

٤ـ «ستونهای‌هراکلس»رایونانیان باستان‌به‌جبل‌الطارق امروزاتلاق‌میکرده‌اند واین محل رایکی ازسرحدات مکشوف دنیای وقت میدانسته‌اند.

٥ـ اگرفرض کنیم محل اقامت اقوام کنیزی (Kynésie) درناحیه‌ای واقع در جنوب غربی شبیه جزیره ایبری‌باشد قاعدهٔ «کشور اقوام سلت» با جنوب غربی فرانسه یاشمال اسپانیا تطبیق میکند. دراینصورت روشن است که هردوت درباره سرچشمه رود ایستر(دانوب) اشتباه میکند چه این‌رود ازجنوب فرانسه یاشمال اسپانیاسرچشمه نمیگیرد.

٦ـ Istéria - این شهر که امروز ایستر(Istere) نامیده میشود درناحیه دو-بروجه دررومانی‌واقع شده.

بدریای سیاه میریزد .

۳۴- چون رود ایستر از کشورهای مسکونی عبور میکند بسیاری از مردم آنرا میشناسند ، درحالیکه هیچکس نمیتواند دربارهٔ سرچشمه نیل سخن گوید،زیرا ازافریقا که غیرمسکون ولم یزرع است میگذرد . آنچه من دربارهٔ سرچشمه‌های آن میدانستم تاجائیکه تحقیقات من اجازه میداد بیان کردم . این رودبه‌سرزمین مصرکه تقریباً دربرابرسرزمین کوهستانی سیلیسی قرارداد وارد میشود و از اینجا تاسینوپ [1] که‌درساحل دریای سیاه قراردارد بخط مستقیم بمقدارپنج‌روز راه برای یك مرد چابك فاصله است [2] . وسینوپ در برابر محلی که رود ایستر بدریامیریزد قراردارد. بدین ترتیب، بعقیدهٔ من رودنیل ازسراسر افریقامیگذرد وبا رود ایسترشباهت دارد . دراینجا سخن‌را درباره نیل قطع میکنم .

عادات و رسوم مصریان

۳۵- اکنون بوصف مصرمی پردازم و بتفصیل ازآن یاد میکنم . زیرا دراین کشور بامقایسه باهر کشور دیگرازهمه‌جا بیشترعجایب دیده میشود و کارهای‌شگفتی که ازحدود وصف خارج است ازهمه‌جا بیشتر مشاهده‌میشود . بهمین جهت‌من بتفصیل بیشتری ازآن سخن خواهم گفت .

مصریها دراقلیمی‌شگفت ودرساحل رودی زندگی میکنند که‌خصوصیات آن بارودهای دیگر فرق داردوبهمین جهت تقریباً درجمیع‌مسائل‌مربوط به‌عادات‌و رسوم،عکس‌عادات‌ورسوم‌اقوام‌دیگر رادارند [3] . درمصرزنان‌به‌بازارمیروندو کسب خرده فروشی‌باآنان است ، درحالیکه مردان‌درخانه‌میمانند وبافندگی‌میکنند.

۱- سینوپ (Sinope) شهرقدیم آسیای صغیرواقع درساحل دریای سیاه وموطن دیوژن فیلسوف معروف عهد قدیم .

۲- هردوت دراین‌موردبطورقطع دچاراشتباه شده است (رجوع شود به کتاب‌اول هردوت - بند۷۲ - یادداشت توضیحی) .

۳- دربارهٔ مطالب این بند وبند بعد رجوع شود‌به توضیح خارج ازمتن .

دردیگر کشورها درموقع بافندگی پود پارچه رابطرف بالا میکشد ، درحالیکه در مصر آنرا بطرف پائین میرانند . دراین کشور مردها بار را برروی سر حمل می کنند ، درحالیکه زنان آنرا بــرروی دوش میگذارند . زنان ایستاده ادرار میکنند،درحالیکه مردان نشسته چنین میکنند . آنان احتیاجات یکدیگر را درخانه رفع میکنند ولی غذارا در کوچه تناول میکنند ودلیلی که براین امــر اقامه میکنند اینست که کار های ضروری و قبیح را باید در خانه انجام داد ولی کارهائی که قبیح نیست میتوان در منظر عام انجام داد . هیچیك از زنان بشغل کاهنی معابد و خدایان مرد یــازن اشتغال ندارند و مردان، کاهن تمام زنان و مردانند [۱] . پسران بهیچوجه مجبورنیستند خرج پدرومادر خودرا بعهده‌بگیرند ولی دختران مطلقا مجبور بانجام این تعهد میباشند، حتی اگرشخصاً چنین میل نداشته باشند .

۳۶ـ در کشورهای‌دیگر کاهنان ومردان روحانی موهای بلند دارند ، درحالیکه‌در مصرسر خودرا میتراشند .

بین‌اقوام وملل دیگرعادت چنین است که درموقع‌عزاداری آنانکه‌ازخویشان نزدیك متوفی‌هستند سرخودرا میتراشند ، درحالیکه وقتی برای مصریان فوتی اتفاق‌میافتد، آنانکه تا آن زمان سرخود را میتراشیدند موی سروریش خود را بلند میکنند . اقوام دیگرجدا ازحیوانات زیست میکنند ، در حالیکه مصریان باحیوانات زندگی میکنند . دیگر اقوام از آرد گندم وجو تغذیه میکنند، ولی درمصر هر کس بااین غلات زندگی کند بد نام خواهد بود . مردم برای تغذیه خود الیرا [۲] که‌بعضی‌ها زیا [۳] مینامند مصرف‌میکنند. خمیرآنرا باپابهم‌میزنند

۱ـ این‌اظهارصریح هردوت که‌مدعی‌است‌زنان‌مصری‌به‌امور مذهبی اشتغال‌ندارند با آنچه‌مؤلف درقسمت‌های‌دیگر کتاب خود دربارهٔ زنانی که غالباً درخدمت خداوندآمون (Ammon) بوده‌اند نقل میکند مغایرت دارد (هردوت ـ کتاب اول بند ۱۸۲ ـ کتاب دوم ، بند ٥٤ و٥٦) .

۲ـ Olyra

۳ـ Zeia - هنوزبدرستی معلوم نشده مقصود هردوت از این گیاه و همچنین‌اولیرا کدامیك ازانواع‌غلات است .

و گل سرخ را با دست و فضولات حیوانات را نیز بهمین ترتیب جمع آوری میکنند [1] . مردان اقوام دیگر باستثنای آنها که مصریها عادتی خلاف آن بآنسان آموخته‌اند اعضای تناسلی خودرا بحال طبیعی باقی میگذارند ، در حالیکه مصریان اعضای تناسلی خود را ختنه میکنند . درمصر هریك از مردان دولباس دارد ، درحالیکه زنان یك لباس‌بیش ندارند . درمصر حلقه‌ها وریسمان هائی که برای نگاهداری چادر بکار میرود بحاشیه‌داخلی آن متصل‌است ، در حالیکه‌در جاهای دیگر بحاشیه‌خارجی آن وصل‌است. یونانیان برای‌نوشتن خط وهمچنین برای محاسبه باریک‌ دست‌خودرا ازطرف‌چپ بطرف راست میبرند ، درحالیکه مصریان‌ازراست بطرف چپ‌میروند [2] . وبا این‌حال مدعی‌هستند که آنان بطرف راست‌میروند ویونانیان‌بطرف چپ. مصریان برای نوشتن‌دونوع الفبا بکار میبرند که‌یکی رامقدس ودیگری راخط عوام مینامند [3] .

۳۷ـ مصریان ازتمام اقوام دیگر درامور مذهبی بیشترتعصب دارند وبعضی از رسوم آنان چنین‌است [4] : آنان‌آب رادرجام هائی ازبرنز که هرروز آنها رابدقت‌تمیز میکنند می‌آشامند واین‌عادتی‌است که‌همه رعایت میکنند نه فلان شخص‌معین. آنان لباسی از کتان دربردارند که همیشه تمیز وشسته است وبا دقت مخصوصی متوجه رعایت این نکته هستند .آنان برای نظافت و پاکیزگی‌خود را ختنه میکنند زیرا پاکیزگی را بر زیبائی ترجیح میدهند . روحانیان دوروز یکبار

۱ـ اگرمقصود هردوت ازاین عبارت این باشد که فضولات حیوانات را بـا دست جمع‌آوری میکنند ، موضوعی‌نیست که‌موجب‌تعجب باشد زیرادرآن‌زمان‌جمیع‌اقوام وملل سوخت خودرا از این طریق با دست تهیه میکرده‌اند .

۲ـ مقصود اینست که خط یونانیان ازچپ‌براست وخط مصریان‌ازراست بچپ‌نوشته میشده است .

۳ـ این دوخط بترتیب عبارتند از خط هروگلیف (Hieroglyphe) و خـط دموتیك (Démotque) .

٤ـ آنچه هردوت دراین قسمت بعنوان نمونه رسوم مذهبی مصریـان نقل میکند عموماً مربوط به‌نظافت وپاکیزگی آنان است که درمصر قدیم نمونه‌ای ازاعمال مذهبی بوده است .

سراسر بدن خودرا میتراشند تادر موقعی که درخدمت خدایان هستند شپش یا حشرهٔ ناپاك دیگری باندام آنان نچسبیده باشد. آنان فقط یك لباس از کتان در بر و کفش هائی ازپاپیروس بپامیکنند وحق ندارندلباس دیگری دربر یا کفش های دیگری بپا کنند. روزی دوبارخودرا باآب سرد میشویند وهمین عمل رادوبار هم درشب انجام میدهند . آنان خود را در قید اعمال مذهبی کثیر دیگری قرار میدهند، ولیدرعوض ازمزایای زیاد ومهمیبهرهمند میشوند. برای آنان غذای مقدسی میپزند وهر روز بهریك از آنان مقدار زیادی گوشت گاو وغاز وشراب انگور میدهند. ولی آنانحق ندارند گوشت ماهی تناول کنند. مصریان هرگز باقلا در کشور خود کشت نمیکنند واگرهم بروید آنرا نه خشك میجوند و نه پخته درآب میخورند. کاهنان حتی حاضربه مشاهدهٔ آن نیستند و عقیده دارند که گیاه ناپاکیاست [۱] . هریك ازخدایان فقط یك کاهن ندارند، بلکهچندین کاهن دارند کهیکیازآنهابردیگران سمتریاست دارد. وقتی یکی ازروحانیان درگذرد، پسرش جانشین اومیشود.

۳۸- مصریان تصور میکنند که گاوان نربه اپافوس [۲] تعلق دارند وباین جهت آنها را بترتیب زیر آزمایش میکنند: اگر برروی بدن حیوان حتی یك پشم سیاه مشاهده کنند آن حیوان راناپاکمیدانند. این تحقیق بوسیله کاهنی بعملمیآید که مامور این عمل است. وی حیوان را ایستاده و خوابیده آزمایش میکند و زبان آنرا بیرون میکشد تا مشاهده کند آلوده بیکی از علائم مشخص که بعداً من درجای دیگر بتفصیل ازآن یادخواهم کرد نباشد. و نیز توجه خواهد کرد که پشمهایدم حیوان بطورعادی روئیده باشد. هرگاه حیوان ازتمام اینمعایب

۱- ایناد‌عایهردوت رابایدباتردیدتلقی کرد، چه دربسیاری ازقبرهائی که از مصرباستان باقی مانده ضمن اشیاء مختلف دانه های باقلا بدست آمده است. بعلاوه در بعضی ازقبور مصری متونی یافت شده که بموجب آن مصریان باقلا را دوست داشته‌اند. رامسس سوم مقدار زیادی باقلا به کاهنان شهرهای ممفیس وهلیوپولیس اهداء کرده بود (Loret :Flore ..p 93 No 157)

۲- اپافوس(Epaphos) یا (Epaphus) فرزند ژوپیتر ویو(Io) و مؤسس شهرممفیس.

معاف باشدآنرا بانواری ازپاپیروس که بدورشاخهایش می‌پیچد مشخص میکنند وبر روی‌آن خاک رس چرب مینهد وآنرا به مهرخود ممهور میکنند. همینکه این عمل انجام گرفت حیوان رابیرون میبرند. هر کس گاوی را که دارای این علامت نباشدقربانی کند مجازات اواعدام است.

۳۹- چنین بود شرح چگونگی آزمایش حیوانات بوسیله مصریان. اکنون قواعـد قربانی کردن را درنزد آنان شرح میدهم: آن حیوان علامت دار را بنزدیکی محرابی که قربانی میکنند میبرند. آنگاه آتش می‌افروزند و درحالیکه نـام خدای رابر زبان جاری میکنند در نزدیکی محراب شراب غسل برسـر حیوان میریزند و سپس آنرا خفه میکنند وهمینکه حیوان خفه شدآنرا سر میبرند. پوست حیوان را ازبدن جدا میکنند، وسربدیده‌اش رانفرین ولعنت نثارمیکنند و با خود میبرند [۱]. در محل هائی که بازار وجود دارد وتجار یونانی بکسب مشغولند آنرا بآن بازار میبرند ومیفروشند. اگر یونانی درمحل حاضرنباشد، آنرا دررودخانه میافکنند. اصطلاحی که برای‌نفرین‌ولعنت سربریده‌حیوان‌بکار میبرند اینست که هربلائی که قرار است متوجه قربانی کنندگان یاسرزمین‌مصر گردد متوجه‌آن سرشود. دربارهٔ طرزرفتاربا سرهای‌حیوانات قربانی شده‌وغسل شراب، درتمام مصر برای‌قربانی های مشابه نیز همان قواعد رعایت میشود [۲]. و بعلت‌همین عادت است که هیچیک‌ازمصریان حاضرنیستند سرهیچیک ازحیوانات راتناول کنند [۳].

☆۱- این‌عادت، یعنی جدا کردن سرحیوان و نثار کردن نفرین ولعنت خداوندی بر آن یکی ازعاداتی است که‌درازمنه نزدیک بما ازمذاهب خارجی به‌مصرنفوذکرده‌است. دربناهای مصرباستان منظرهٔ سربریدهٔ قربانی که بـرروی میز قربانی نهاده شده زیاد دیده میشود.

☆۲- دربارهٔ سرهای حیوانات قربانی هردوت اشتباه‌میکند زیرا قواعد ورسومی که اودراین باره‌نقل میکند درحقیقت فقط‌دربعضی از نقاط مصر نسبت‌به بعضی ازقربانی‌ها رعایت میشده است نه درتمام مصرو نسبت به‌تمام قربانی‌ها.

☆۳- دراین‌مورد نیزظاهراً مؤلف اشتباه کرده‌است زیرا باستثنای سر بریده گاو که درمصرمطرود و ناپاک‌بوده تناول سرحیوانات دیگراگرچه چندان معمول نبوده ولی هرگز مطرود عمومی نیز نبوده است.

۴۰- واما دربارهٔ طرز خارج کردن احشاء قربانی‌ها و سوزاندن آنها عادات و قواعد بر حسب قربانیها تغییر میکند. اکنون من شرح میدهم که در مراسم مذهبی الهه‌ای که در نظر مصریان بزرگترین الهه‌ها است و بافتخار او بزرگترین جشن‌های [1] خودرا برپا میکنند (کارها چگونه‌انجام میشود).

پس از آنکه پوست گاو کنده شد و دعا هم گفته شد، تمام احشاء حیوان را خالی میکنند ولی‌قلب وریه وجگر وچربی را دربدنش باقی میگذارند. آنگاه پاها ورانها و کتفها و گردن حیوان را میبرند وبعد از این عمل باقیماندهٔ اندام حیوان را ازنانی که ازآرد خالص‌است وازعسل و کشمش وانجیر و کندروصمغ و دیگر معطرات پر میکنند. وهمینکه اندام حیوان باین ترتیب پرشد روغن بمقدار زیاد روی‌آن میریزند و آنرا میسوزانند [2].

قبل از اهداء این قربانی روزه میگیرند و در موقعی که قربانی میسوزد همه حضار خودرا میزنند [3]. وپس ازآنکه خود رابقدر کافی زدند ضیافتی بزرگ ترتیب میدهند وآنچه ازحیوانات قربانی باقی مانده تناول میکنند.

۴۱- عموم مصریان گاو ها و گوساله های تپاك را قربانی میکنند ولی حق ندارند گاوهای ماده راقربانی کنند زیرا آنها به‌خداوند ایزیس [4] اختصاص دارند.علت آنست که‌مجسمه ایزیس مانندتصویری که یونانیان ازیو [5] رسم میکنندبصورت

۱- مقصود جشن ایزیس (Isis) الهه معروف مصراست که مؤلف دربند۶۱ همین کتاب جزئیات آنرا بتفصیل شرح میدهد.

*۲- رسم‌سوزاندن وقربانی کردن که هردوت‌مدعی‌است درزمان اودرسراسر مصر معمول بوده یکی ازمراسم وعادات نادر مصریان باستان بوده وبطور قطع ازخارج باین کشور وارد شده است.

۳- مصریان باستان عادت داشته‌اند ابراز تأسف وعزاداری خودرا با وارد کردن ضربات بریبکر خود نشان دهند. نظیراین طرزعمل در بند ۴۲-۶۱-۸۵ و۱۳۲ همین کتاب نیزشرح‌داده شده است.

۴- ایزیس (Isis) الهه مصرباستان وزوجه ازیریس (Osiris)

۵- یو(Io) دختر ایناخوس (Inaphus) و محبوبهٔ ژوپیتر. ژوپیتر برای نجات دادن‌او ازچنك دشمنان وی رابصورت گاو ماده‌ای درآورد که مدتها ضمن فراراز مقابل دشمنان بقیه حاشیه در صفحهٔ بعد

زنی است که دوشاخ گاوماده برسر دارد . وازمیان تمام چهارپایان فقط گاوماده است که عموم مصریان احترام زیادنسبت بآن رعایت میکنند [۱] . بهمین جهت است که هیچیك ازمصریان مرد بازن حاضر نیستند لب ودهان یکنفریونانی‌را ببوسند یا کارد وسیخ ویا دیگ یکنفریونانی رابکاربرند وحتی گوشت یك گاو نر پاك راکه باچاقوی یك یونانی قطعه قطعه شده تناول کنند :

مصریان گاوهای نروماده را پس ازمرگ [۲] بترتیب زیر دفن میکنند : گاوان ماده را دررودخانه‌می‌افکنند و گاوان نررا دراطراف شهرهای خود بطریقی‌دفن میکنند که‌یك شاخ‌یاهردوشاخ آنها از زمین‌بیرون باشد بقسمی که محل آنها تشخیص‌داده شود. وقتی جسدآنها پوسید وموقع‌معین فرا رسید [۳] ، ازجزیره‌ای که پروسوپی‌تیس [۴] نام داردقایقی بهریك‌ازشهرها میرود . این جزیره‌درناحیه مصب قراردارد ومحیط‌آن‌به نه سکن [۵] میرسد . درجزیرهٔ پروسوپی‌تیس' علاوه برشهری که از آنجا قایقها برای برداشتن استخوانهای گاوها حرکت میکنند شهرهای بسیاردیگری نیزوجوددارد. این شهر که قایقهااز آن حرکت‌میکنند آتاربکیس [۶] نام دارد . دراین محل معبد مقدسی از آفرودیت [۷] وجود دارد .از۔

بقیه حاشیه ازصفحهٔ قبل

خود در زمین و هوا سرگردان بود و سرانجام در کشور مصرهبوط کرد وشکل انسانی بخود گرفت وبنام ایزیس همه‌جا مورد پرستش مصریان باستان قرار گرفت .

۱ـ درحالیکه حیوانات دیگر فقط در بعضی از نقاط مصرمورد تکریم و احترام بوده‌اند ، گاو ماده مورد احترام عموم مصریان باستان بوده است .

۲ـ دراینجامقصود مؤلف‌مرگ طبیعی‌است، زیرا بطوریکه قبلا گفته شدمصریان باستان گاو نروماده رازنده سرنمی‌بریدند .

۳ـ هرودوت‌مشخص نمیکند که این «موقع معین» چه مدت بعد ازمرگ حیوان‌است لیکن در هرحال باید این مدت آنقدر باشد که جسد حیوان فرصت پوسیدن یافته باشد .

٤ـ **Prosopitis**ـ این جزیره درناحیه مصب نیل بین شعبه کانوپ (**Canope**) وسبنیت (**Cébennyte**) قرارداشت.

٥ـ سکن(**Sken**)واحد اندازه دریونان‌باستان وبرابربا۶۰ ستادیعنی‌ده کیلومتر و ۶۵۶متر (رجوع‌شود به یادداشت مقدمه دربارهٔ اوزان ومقادیر دریونان باستان).

٦ـ **Atarbéchis**

۷ـ **Aphrodite** ـ آفرودیت یاونوس الهه زیبائی دریونان باستان .

این شهر بطور دائم اشخاصی بشهرهای دیگر میروند واستخوان های گاوهارا از خاك بیرون میکشند وباخود میآوند وهمه را دریك محل دفن میکنند. غیر از گاو، دیگر چهار پایان نیز اگر بمرك طبیعی بمیرند بهمان ترتیب که گاوان را دفن میکنند دفن خواهندشد وقانون دربارهٔ آنها چنین حکم میکند، زیرا این حیوانات راهم کسی حق ندارد بکشد [۱].

۴۲- آنها که معبدبرای‌زوس [۲] درشهرتب [۳] برپا کرده‌اندو آنها که بنام تب معروف هستند ازقربانی کردن گوسفند خوداری میکنند و بز قربانی میکنند (زیرا عموم مصریان خدایان‌خودرا بیك طریق پرستش‌نمیکنند وفقط استثناء ایزیس وازیریس [٤] راکه مدعی هستند همان دیونیزوس [٥] است همه بدون استثناءبیك طریق پرستش میکنند.) برعکس، آنها که معبدی برای‌مندس [٦] بپا کرده‌اند ویا بنام مندس معروف‌میباشند ازقربانی کردن بزخود داری میکنندو گوسفند قربانی میکنند. اهالی‌تب وآنها که بتقلیدازآنها گوسفند قربانی امیکنندمدعی هستند که این قانون بدلیل زیر برآنها وضع شده است: آنها مدعی هستند که هراکلس [۷] باتمام قوااراده کرده‌بود زوس راملاقات کند وزوس نمیخواست که او وی را ببیند. سرانجام چون هراکلس پافشاری کرد زوس تدبیری اندیشید که چنین بود: وی میشی‌راپوست ازتن بیرون کشید وسپس سرآنرا ازبدن جدا کرد ودربرابر صورت خود گرفت ولباس خودرادربر کرد وبا این قیافه خود را

۱- مگردر مواقعی که بعنوان قربانی آنها را بکشند.

۲- Zeus

۳- Thèbes

٤- Osiris

٥- Dionysos

٦- Mendés - نام ناحیه‌ایست در شمال شرقی ناحیه مصب نیل و نیز نام یکی از خدایان مصری است که بصورت بزتظاهر میکرد ومظهر باروری شمرده میشده است.

۷- هراکلس (Héraclés) یا هرکول (Hercule) پهلوان افسانه‌ای دنیای باستان که درهر کشوری افسانه‌آن بنوعی خاص برسرزبانها بود.

به هراکلس نشان داد. بهمین جهت است که مصریان مجسمه زوس رابا سری که شبیه سرمیش است میسازند. واین عادت ازنزد مصریان به نزد اهالی آمون [1] رفته، چه اهالی آمون مهاجرین مصری وحبشی هستند وزبان آنها حدفاصل ومشترك بین دو زبان مصری و حبشی است. بعقیدهٔ من حتی نامی که اهالی آمون به خود داده‌اند از همین وضع ناشی شده است زیرا مصریان زوس را آمون مینامند. اهالی تب میش قربانی نمیکنند وبدلیلی که گفته شد آنرا حیوان مقدسی میدانند. باوجود این، هرسال یکبار در روزجشن زوس میشی رامیکشند و احشاء آنرا خارج میکنند و بهمان ترتیب که خداوند آنرا برچهره خود قرار داده بود بر-صورت مجسمه‌ای میگذارند و آنگاه مجسمه دیگری که مظهر هراکلس است بآن نزدیك میکنند. همینکه این عمل انجام گرفت، تمام کسانی که به معبد وابسته‌اند بعزاداری میش سینه میزنند وسپس آنرا درتابوتی مقدس قرار میدهند.

۴۳- دربارهٔ هراکلس من شنیده‌ام که وی از خداوندان دوازده گانه بوده [2]. ولی ازهراکلس دیگر یعنی آنکه دریونان معروف است درهیچ نقطه‌ای ازمصر چیزی نشنیدم. من دلایل زیادی دارم که ثابت میکند که نام هراکلس رامصریان از یونانیان اخذ نکرده‌اند؛ بلکه یونانیان هستند که این نام را ازمصریان گرفته‌اند؛ بخصوص آن دسته ازیونانیان که نام هراکلس رابه فرزند آمفی تریون [3] داده‌اند. یکی ازآن دلایل اینست: پدرومادر این هراکلس که آمفی‌تریون و آلکمن [4]

۱- آمون (Amon) الهه آفتاب درفینیقیه ومصر باستان که نام خودرا بیکی از شهرهای این کشور داده است.

۲- برای توضیح بیشتر در بارهٔ خداوندان دوازده گانه رجوع شود به بند ۱۴۵ همین کتاب.

۳- Amphitryon - فرزند آلسه (Alcée) بادشاه تیرنت (Tyrinthe) وشوهر آلکمن (Alcméne) دختر بادشاه مایسن. افسانه‌های یونان باستان‌ها کی است که زوپیتر توانست آلکمن را بفریبد وهر کول یا هراکلس که بزرگترین پهلوان دنیای باستان شد ازآنها بدنیا آمد.

٤- Alcméne - دختر بادشاه میسن(Mycènes) وزوجه آمفی تریون که اشتباهاً ژوپیتررا بجای شوهر خود گرفت وبا او نزدیك شدوهراکلس معروف رابدنیا آورد.

نام داشتند از جانب جد خود مصری بوده‌اند [۱]. بعلاوه مصریان از نام پوزئیدون [۲] ودیوسکور [۳] بی‌اطلاعند و اینان را بنام خدا بین خدایان خود قبول ندارند. در حالیکه اگر قرار بود مصریان نام خدائی را از یونانیان اخذ کنند باید نام این دو خدا را نیز اخذ کرده باشند زیرا چون آنان از زمان بسیار قدیم به بحرپیمائی مشغول بوده‌اند وبطوریکه من باتکای دلایلی قوی حدس میزنم یونانیانی نیز بوده‌اند که به‌بحرپیمائی مشغول بوده‌اند، مصریان باید قاعدةً قبل از نام هراکلس بانام این دو خدا آشنا شده باشند. وحال آنکه در مصر یکی از خدایان بسیار کهن باین نام خوانده میشود و بطوریکه خود آنها مدعی هستند هراکلس از جمله خدایان دوازده گانه‌ایست که هفده‌هزار سال قبل از سلطنت آمازیس [۴] از خدایان هشت گانه [۵] متولد شده‌اند.

۴۴ـ چون میل داشتم در این باره اطلاعات بیشتری از کسانیکه میتوانستند چنین اطلاعاتی بدهند داشته باشم به‌شهر صور [۶] واقع درفینیقیه‌نیز رفتم زیرا شنیده‌بودم که در این شهر معبد محترمی از هراکلس وجود دارد. من این معبد را که بطرز باشکوهی باهدایای زیاد زینت شده بود دیدم. ازجمله این هدایا دوستون بود که یکی ازطلای ناب و دیگری ازسنگ یاقوت بود وهنگام شب درخشندگی زیاد داشت. من باکاهنان خداوند مذاکره کردم و از آنان پرسیدم از زمان تأسیس معبد آنان چه مدت میگذرد. و من دریافتم که آنان نیز با یونانیان هم عقیده

۱ـ آلکایوس (Alkaïos) پدر آمفی تریون والکتریون (Electryon) پدر آلکمن، هردو فرزند پرسه (Persée) بوده‌اند.

۲ـ Poseidon یانپتون (Neptune) خدای دریاها دریونان باستان.

۳ـ Dioscures ـ خداوند بازیها ومسابقه های‌ورزشی در یونان باستان.

۴ـ Amasis ـ پادشاه مصر از ۵۷۰ تا ۵۲۶ قبل از میلاد معاصر با کوروش و کبوجیه پادشاهان هخامنشی.

۵ـ دربارهٔ خدایان هشت گانه رجوع شود به‌بند ۱۴۵ همین کتاب.

۶ـ صور یاتیر (Tyr) بزرگترین بندردنیای باستان درساحل‌شرقی مدیترانه در محل بندر بیروت امروز.

نیستند، چه آنان پاسخ دادند که این معابد باشهر صور دریك زمان تأسیس شده وشهرصورهم ازدوهزاروسیصد سال قبل مسکونی شده است. درصورمعبددیگری دیدم که آن نیزبه هراکلس اختصاص داشت و هراکلس تازوس [1] مینامیدند. من به‌تازوس نیزرفتم ودر آنجا معبدی ازهراکلس یافتم که بدست فینیقی هائی که بجستجوی‌اروپه [2] شتافته‌بودند ودر تازوس مهاجرنشین تشکیل داده بودند تأسیس‌شده‌بود. این‌وقایع بمقدارسه‌نسل‌ازتولدهراکلس‌پسرآمفی‌تریون [3] دریونان قدیم تراست. بنابراین نتایج تحقیقات من باوضوح تمام‌نشان میدهد که‌هراکلس یك خدای بسیارقدیمی است. ومن رفتار بعضی ازیونانیان راکه درسرزمین‌خود معابد خودرا به دو هراکلس اهدا میکنند بسیار عاقلانه میدانم. این یونانیان بیکی ازدو هراکلس که هراکلس المپ [4] نام داده‌اند همان هدایائی را تقدیم میکنند که به خداوندان لایزال میکنند، درحالیکه نسبت به هراکلس دیگر نظیر افتخاراتی که نسبت به‌قهرمانان مرعی میدارند رعایت رفتار میکنند.

۴۵ـ یونانیان بسیاری مطالب دیگربی پروا نقل میکنند و از آن جمله است این داستان پوچ که آنها در بارهٔ هراکلس نقل میکنند: آنها میگویند که وقتی هراکلس به‌مصر آمد، مصریان‌تاجی ازنوار برسرنهادند ودسته جمعی اوراهمراه خود بردند تابرای خداوندزوس قربانی کنند. هراکلس درآغاز کار ساکت‌ماند ولی همینکه درنزدیکی قربانگاه بانجام تشریفات قربانی پرداختند متوسل به زورخود شد وهمه راقتل عام کرد. وقتی یونانیان این داستان را نقل میکنند

۱ـ Thasos ـ ازجزایر دریای اژه درنزدیکی ساحل تراس.

۲ـ Europée دختر آژنور (Agenor) پادشاه فینیقیه که بوسیله ژوپیتر ربوده شد و به سرزمینی برده شد که بعدها بنام اوبه اروپا معروف شد.

۳ـ Amphitryon ـ هراکلس معاصر با فرزندان اودیپ (Oodipe) بوده وفرزندان اودیپ بعد از پنج نسل به کادموس (Cadmos) برادر تازوس (Thasos) واروپه (Europée) میرسند (هردوت، کتاب پنجم بند۵۹)

۴ـ Olympe ـ کوه معروف دریونان باستان که بحکایت افسانه های قدیم محل اجتماع خدایان بوده است.

بنظر من چنین میآید که بکلی ازخصوصیات وعادات ورسوم مصریان بی‌اطلاعند. مردمانی که بموجب قانون الهی حتی حــق ندارند باستثنای خوك و گاو نــر و گوساله نرپاك و غاز [۱] حیوان دیگری قربانی کنند چگونه ممکن است انسان برای خدایان قربانی کنند؟ بعلاوه ، چگونه ممکن است که هراکلس که درآن وقت تنها بوده وبقول‌خودآنها انسانی بیش نبوده بتواندهزاران نفررا بقتل‌رساند. درهر حال‌من ازخداوندان وقهرمانان‌استدعا دارم که آنچه دراین باره نقل کردم بچشم بدنگرند .

۴۶ـ اکنون شرح میدهم که بچه دلیل مصریانی که بدانها اشاره کردم بزوبزغاله راقربانی‌نمیکنند. اهالی‌مندس [۲] عدهٔخداوندان پان [۳] راهشت‌میدانند ومعتقدند که این‌خداوندان هشتگانه‌قبل ازخداوندان‌دوازده گانه میزیسته‌اند. درحالیکه نقاشان ومجسمه سازان مصری نیزمانند یونانیان تصویرپان را باچهره‌ای ازبز و پنجه‌ای که شبیه پنجه بزاست‌نقاشی‌وحجاری میکنند . البته این دلیل‌آن نیست که آنها عقیده دارند که پان چنین بوده‌است، زیــرا آنها برعکس عقیده دارند که این‌خدانیز نظیر دیگرخدایان‌است ومن خوش ندارم شرح دهم که بچه دلیل اورا باین شکل وقیافه مجسم میکنند . اهالی مندس همه حیواناتی راکه ازنوع بز وبزغاله میباشند احترام میکنند و بخصوص جنس نراین حیوان را چوپانان بیش ازجنس‌ماده‌آن محترم میدارند . یکی ازآنهارابخصوص بیش ازهمه‌محترم

۱ـ اینهاتنها حیواناتی بودند که درسراسر مصرقربانی میکردند .

۲ـ **Mendés** ـ ناحیه‌ای ازمصب نیل که نام خودرا بریکی ازشعب این رود باقی گذارده. الهه‌ای نیزباین نام درمصرباستان پرستش میشده است .

۳ـ پان (**Pan**) نام خدای نیرومندی است که از هرمس (**Hermés**) و دریوپ (**Dryope**) بدنیاآمده بود . افسانه های قدیم حاکی است که‌این خدای باستان برفراز کوهها ودشتها پیوسته درپرواز بود ورقص فرشتگان را رهبری، و بانی دهانی که خود اختراع کرده بودآنهارا همراهی‌میکرد. پان دوشاخ برسر وپاهائی نظیرپاهای‌بزداشت. مردم‌ازظهور اووحشت داشتند ودراصطلاح یونانی کلمه **Panique** یعنی وحشت زیاداز نام او ریشه گرفته وبعدها درزبان های دیگر وازجمله درزبان فرانسه امروز وارد شده و بهمین معنی بکار میرود .

میدارند بطوریکه وقتی آن حیوان میمرد تمام مردم مندس عزادار میشوند [1] . درزبان مصری کلمه مندس به‌خدای پان وبز هردو اطلاق میشود . در زمان من در این ایالت مصر که مندس نام دارد این اعجازشگفت اتفاق افتاد : بزی علناً و آشکارا بازنی نزدیکی کرده بود و این واقعه بدرجه شیاع رسیده بود وهمه از آن باخبر بودند .

۴۷- مصریها خوکرا حیوانی ناپاك میدانند بحدی که اگر کسی هنگام عبور با آن تماس مختصربیابد بالباس خوددرآب رود میشوید . خوك بانها با اینکه ازنژاد مصری هستند تنها کسانی هستند که حق ندارند در هیچیك از معابد مصر وارد شوند . هیچکس حاضرنیست دخترخود رابازدواج آنها دهد یاباز نی از آنان ازدواج کند؛ بقسمی که آنها دختران خودرا بین خود بعروسی میدهند و مردان آنها نیزازبین‌خود زن انتخاب میکنند. مصریان جایز نمیدانند که بغیرازخدای سلنه [2] ودیونیزوس [3] برای دیگر خدایان خوك قربانی کنند و فقط برای این دوخدا است که درموقع‌ماه تمام تواماً خوك قربانی میکنند و آنگاه گوشت آنرا میخورند [4] .

چگونه است که در موقع دیگرجشنها مصریان خوك را با نفرت و انزجاری خاص درمراسم قربانی ممنوع میکنند در حالیکه در مواقع این جشن همین حیوان راقربانی میکنند . دراین باره مصریان داستانی نقل میکنند که‌من آنرا

☆ ۱ - باوجود اظهارصریح‌هردوت ودیگرمورخان یونان عقیده عمومی‌مورخان اینست که حیوان مقدس مندس میش بوده است نه‌بز .

☆۲- (Séléné) بعضی تصورمیکنند این همان الهه‌ایست که نخب (Nekheb) نام داردو بعضی دیگر تصورمیکنند که این‌همان ایزیس (Isis) معروف مصر باستان‌است. در هرحال چون مقصود هردوت از دیونیزوس همان ازیریس (Osiris) معروف است سلنه نیز باید قاعدة همان ایزیس باشد .

۳- Dinysos - هردوت نام‌این خدای‌باستانی یونان رابرای ازیریس(Osiris) خدای مصریان بکارمیبرد .

☆ ٤- این عمل رامصریان ضمن انجام تشریفات جشنی که پامیلی (Pamylies) مینامیدند انجام میدادند .

میدانم ولی مناسب نمیدانم که در اینجا نقل کنم . واما چگونگی قربانی کردن خوك برای سلنه چنین است: همینکه حیوان راقربانی کردند انتهای دم وطحال و شکمبهٔ حیوان را گرد میآورند و تمام چربی که در ناحیه شکم حیوان است برروی آن قرار میدهند وسپس تمام آنرا میسوزانند . بقیه گوشت حیوان رادر روزشب ماه تمام که قربانی انجام گرفته مصرف میکنند ودرهیچ روز دیگراز آن نمیخورند . بیچیزانی که مالی چندان ندارند با خمیر صورتهائی از خوك میسازند ومیپزند وسپس آنرا قربانی میکنند .

۴۸ـ یکروز قبل ازجشن دیونیزوس [۱] هریك از مصریان یك خوك جلوی خانه خود قربانی میکندو گوشت آنرا بهمان خوك‌چرانی میدهند که آنرابا اوفروخته. بقیه تشریفات جشن دیونیزوس بین مصریان کاملاً شبیه تشریفات این جشن بین یونانیان‌است، با این تفاوت مختصر که درجشن مصریان آوازدسته جمعی وجود ندارد وهمچنین بجای‌فالوس (Phallus) [۲] چیزدیگری اختراع کرده‌اندبدین معنی که مجسمه های کوچك مفصل داری ساخته‌اند که در حدود یك آرنج [۳] طول دارد وبا ریسمانهائی بحرکت درمیآورند بطوریکه آلت رجولیت آنها که باندازه تمام بدن مجسمه است بحرکت در میآید . این مجسمه های کوچك را زنان در دهات و قصبات حرکت میدهند . این زنان درحالیکه یکنفر نیٖنواز در

۱ـ دیونیزوس(Dionysos)خدای یونانی است که درلاتن باکشوس(Bacchus) ودرمصر باستان ازیریس (Osiris) نام داشته. باکشوس خداوند شراب و فرزند ژوپیتر (زوس) بوده که در غالب کشور های باستان جشن های مفصلی در عرض سال بافتخار اوبرپا میکرده‌اند .

۲ـ فالوس (Phallus) اصطلاح‌قدیم و به مراسم وتشریفات رسمی اطلاق میشده است که طی آن برخی ازاقوام عهد عتیق تصویر ومجسمه‌ای ازآلت رجولیت انسان را در کوچه های شهر به هیئت اجتماع گردش میدادند و شادی مینمودند . این مراسم جنبه مذهبی داشت . مشاهدات هردوت در مورد چگونگی برگزاری این تشریفات بطوریکه درمتن این کتاب ملاحظه میشود واقعاً جالب وشنیدنی است .

۳ـ آرنج واحد اندازه دریونان‌باستان و برابر یك پاونیم‌یا ٤٤٤ میلیمتر(رجوع شود به یادداشت مقدمه درباره واحد اوزان ومقادیر دریونان باستان) .

مقابل آنان حرکت میکنند، آواز خوانان بدنبال دیونیزوس میروند. و اما در باره اینکه چرا آلت رجولیت این مجسمه های کوچك بی تناسب است و چرا فقط این قسمت از اندام آنان باید تکان بخورد داستان مقدسی دربارهٔ آن نقل میکنند.

۴۹- من تصور میکنم که ملامپوس [۱] فرزند آمیتون [۲] از این تشریفات مقدس که من از آن سخن گفتم نه تنها بی اطلاع نبود بلکه کاملاً از آن بااطلاع بود. زیرا همین ملامپوس بود که شخص دیونیزوس [۳] را به یونانیان شناساند و قربانی که باو اهداء میکردند وحرکت دسته جمعی فالوس (Phallus) رابآنان آموخت. درحقیقت اوتمام اینهارایکباره بآنها نیاموخته است وسالخوردگان و متفکرانی که بعد ازاوآمده اند درس اورا تکمیل کرده اند. ولی حرکت دسته جمعی فالوس را که بافتخار دیونیزوس ترتیب میدهند شخص ملامپوس ابتکار کرده و آنچه یونانیان دراین مراسم انجام میدهند ازاو آموخته اند. من شخصاً عقیده دارم که ملامپوس بکمك اطلاعات علمی عمیقی که داشت ادعای غیبگوئی کرده وپس از آنکه درمصر دربارهٔ چگونگی پرستش خدایان کسب اطلاع کرده پرستش خدایان مختلف و بخصوص پرستش دیونیزوس را با کمی اختلاف به یونان وارد کرده است. من تشابه تشریفات مذهبی مصریان و یونانیان را بهیچوجه ناشی از تصادف واتفاق نمیدانم، زیرا دراینصورت [۴] این مذهب باید باعادات ورسوم یونانیان تطبیق کند وباین زودیها هم دریونان مرسوم نشده باشد ونیزمن عقیده

۱- ملامپوس (Mélampous) غیبگوی معروفی بود که دیوانگی دختران پرتوس (Prœtos) پادشاه آرگوس رامعالجه کرد وبجبران این خدمت خود نیمی از کشور او را تقاضا کرد (هردوت- کتاب نهم، بند۳۴) - وی همان کسی است که پرستش دیونیزوس یاباکشوس (Bacchus) خداوند شراب را دریونان باستان مرسوم کرد.

۲- Amythaon

۳- Dionysos

۴- یعنی اگر پرستش دیونیزوس منشائی یونانی داشته واز مصر به یونان وارد نشده باشد.

ندارم که مصریان این تشریفات مذهبی یا هررسم وعادت دیگری را ازیونانیان آموخته باشند. آنچه بنظرمن بیشتربا حقیقت‌تطبیق میکند اینست که‌ملامپوس تشریفات مربوط به دیونیزوس را از کادموس [1] ازاهل صور و کسانی که با این شخص ازفینیقیه به سرزمینی که امروزبئوسی [2] نام دارد آمده‌اندآموخته‌است.

۵۰- تقریباً تمام اسامی خدایان از مصربه یونان آمده است . این مسئله مسلم است که این اسامی ازاقوام وحشی [3] سرچشمه گرفته‌اند و من باتحقیقات خود باین نکته اعتمادیافته‌ام . من تصورمیکنم که قسمت عمدهٔ آنرا ماازمصریان گرفته‌ایم زیرا اگرپوزئیدون [4] ودیوسکورها [5] راکه من قبلاً بآن اشاره کردم وهمچنین هرا [6] ، هستیا [7] ،تمیس [8] ، شاریت [9] ونرئید [10] هارا استثناء کنید اسامی‌دیگر خدایان از زمانهای بسیار قدیم درمصر وجود داشته . آنچه من دراین باره گفتم همانست که مصریان نیز مدعی هستند. و اما خدایانی که آنها قبول ندارند من

۱- Cadmos- ملامپوس یاپرتوس(Prœtos) پادشاه آرگوس معاصر بود،درحالیکه کادموس نوهٔ این پادشاه بوده است.

۲- Béotie - قسمتی‌ازیونان باستان که شهر تب (Thèbes) پایتخت‌آن بود .

۳- هردوت وبطور کلی یونانیان باستان غیرازخود دیگر اقوام‌آن زمان رامتمدن نمیدانسته‌اند وبآنان لقب بربریاوحشی داده‌اند .

٤- Poseidon یانپتون Neptune -خدای‌دریاها، فرزند ساتورن‌Saturne وبرادر زوس (ژوپیتر)

۵- Dioscures - دیوسکور دوتن‌فرزندان زوس بودند که کاستور (Castor) وپلوکس (Pollux) نام داشتند .

٦- هرا(Héra)یاژونون(Junon)- همسرزوس والهه ازدواج دریونان‌باستان.

۷- هستیا (Hestia) یا وستا(Vesta) - الهه آتش و کانون خانواده دریونان باستان .

۸ - Thémis - الهه عدل و دادگستری که پیوسته ترازوئی در دست دارد .

۹- شاریت (Charites) یاگراس (Craces) الهه هائی که مظهر زیبائی فتان بودند . این الهه‌هاسه‌تن بودند وچنین نام داشتند:آگلائه (Aglaé) ، تالی(Thalie) وافروزین (Euphrosine)

۱۰- Néréides - دختران‌نره (Nerée) و دریس (Doris) الهه های دریای مدیترانه .

تصور میکنم نام آنها ازطوایت پلازژ [۱] آمده باشد . ولی من نام پوزئیدون را از این دسته‌استثناء میکنم زیراکه‌این خدارا یونانیان ازساکنان‌افریقا آموخته‌اند. حقیقت آنست که درادوارباستان فقط ساکنان افریقا نام پوزئیدون رامیشناختند وپیوسته برای‌این خدا احترامات زیاد قائل بوده‌اند . وامادربارهٔ نیمه‌خدایان [۲] ، باید گفت که مصریان آنهارا بهیچوجه پرستش نمیکنند .

۵۱- بنابراین ، رسوم مذهبی که ما از آن سخن گفتیم وبسیاری از رسوم دیگررا یونانیان ازمصریان‌اخذ کرده‌اند. ولی‌درموردیکه‌آنان مجسمه‌هرمس [۳] رابا آلت رجولیت درحال نعوظ میتراشند، این عادت‌را ازمصریان اخذ نکرده‌اند وازاقوام پلازژ گرفته‌اند. ازبین یونانیان‌اهالی آتن قبل ازدیگران‌این عادت را ازپلازژها اخذ کرده‌اند ودیگر یونانیان‌آنرا ازاهالی آتن آموخته‌اند . زیرا درموقعی که پلازژها به‌سرزمین یونان آمده‌اند و شریک سکونت اهالی‌آتن شده‌اند اینان را یونانی میدانسته‌اندوبهمین‌جهت ازهمان‌زمان اهالی‌آتن‌خودرا یونانی‌دانستند [۴] .

۱- پلازژ (Pélasges) قومی‌است بسیار کهن که درازمنه ماقبل تاریخ‌درسرزمین یونان امروز ومجمع الجزایروشبه جزیرهٔ آسیای صغیروایتالیا سکونت داشته . یونانیان آنها را ازخاك خود راندند وجمعی ازآنان راباسارت درآوردند . اهالی تراس‌وفریژیه وکاری (Carie)واتروسکها (Etrusques) وآلبانی‌ها وایتالیائیهای ساکن جزایر ازنژاد پلازژ وازبقایای این قوم میباشند .

۲- نیمه خدایان (Héros) درعهد باستان کسانی بودندکه از ازدواج یکی از خدایان بایکی ازبنی نوع انسان‌بدنیا میآمدند وپس‌ازآنکه مدتی برروی زمین میزیستند خصوصیات الهی کسب میکردند ونیمه‌خدا میشدند .

۳- هرمس (Hermes) یا مرکور (Mercure) فرزند ژوپیتر (زوس) پیامبر خدایان وخدای فصاحت وتجارت .

٤- هردوت مدعی است که اهالی آتن خود ازنژاد پلازژ بوده‌اند و عنوان یونانی بودن رابعدها بخود داده‌اند (هردوت . کتاب اول ، بند٥٦ و٥٧ ـ کتاب هشتم ، بند٤٤).

هر کس به‌نمایش مذهبی کابری [۱] که اهالـی ساموتراس [۲] برپا میکنند و این رسم را از پلازژها اخذ کرده‌اند آشنا باشد خوب میفهمد که من چه میخواهـم بگویم . زیرا این اقوام پلازژ که با اهالی آتن دریکجا سکونت داشتند در گذشته درساموتراس ساکن بوده‌اند [۳] وتشریفات مذهبی کابری را اهالی ساموتراس از آنان آموخته‌اند . بدین ترتیب اهالی آتن نخستین یونانیانی بودند که مجسمه هرمس را با آلت رجولیت درحال نعوظ ساختند و آنها این عادت را از اقوام پلازژ آموخته بودند. مردمان پلازژ دراین‌باره افسانه مقدسی نقل‌میکنند که درجشنهای مربوط به‌ساموتراس نمایش داده میشود .

۵۲- بطوریکه من‌دردودون [٤] شنیده‌ام، در گذشته اقوام پلازژ تمام قربانیهای خودرا باین ترتیب قربانی میکردند که فقط نام «خدایان» را برزبان جاری میساختند وهیچیك از آنان را باصفت یااسمی خاص مشخص نمیکردند، زیرا هرگز آنـان چنین اسامی نشنیده بودند . علت اینکه آنان آنها راخدا میدانستند این بود که این خدایان نظم را درجهان مستقر وتقسیمات آنرا مشخص کرده بودند . بعدها، مدتها بعد، اقوام پلازژ بااسامی خدایان که ازمصر آمده بود آشنا شدند باستثنای دیونیزوس که مدتها بعد از آشنائی با اسامی دیگر خدایان با آن آشناشدند . بازهم مدتی بعد دربارهٔ این اسامی باهاتف دودون به‌مشورت پرداختند زیرا هاتف دودون که یکی از قدیم‌ترین هاتف های یونانیان است در آن زمان تنها هـاتف

۱- کابری (Cabries) نام خدایانی است که در شهر های ساموتراس و لمنوس (Lemnos) موردپرستش بوده‌اند ومشهوراست که‌فرزندان‌هفستوس (Héphaistos) وخدای آتش وآتش فشان بوده‌اند .

۲- ساموتراس (Asmothrace) یکی‌ازجزایر یونان واقع‌دربرابرساحل‌تراس که شهرت‌آن مربوط به‌نمایش مذهبی کابری بوده است .

۳- اقوام پلازژ پس‌ازآنکه ازشبه جزیره آتیك (Attique) یعنی‌سرزمین‌یونان اصلی رانده شدند به‌جزیره ساموتراس و لمنوس (Lemnos) رفتند (هردوت ، کتـاب ششم ، بند۱۳۷).

٤- دودون (Dodon) نام یکی‌ازشهرهای ناحیه اپیر (Epyre)دریونان‌باستان. شهرت آن بیشتر بعلت معبدی بود که درکنار جنگل آن قرار داشت ومخصوص خداوند زوس بود وصدای‌مرموزهاتف‌آن‌ازخلال‌زمزمه برگهای درختان جنگل‌بگوش میرسید .

وقت بود . پس پلازژها ازهاتف دودون پرسیدند که آیا میتوانند نامهائی را که از نواحی اقوام وحشی آمده بود بکاربرند ؛ هاتف بآنان پاسخ داده بود که میتوانند این اسامی رابکاربرند. از آن زمان ببعد درموقع قربانی کردن نام شخصی خدایان را برزبان جاری میکردند وبعدها یونانیان این عادت را نیزاز آنان اخذ کردند.

۵۳ـ واما درباره اینکه هریك ازخدایان از کدام پدر ومادر بدنیا آمده‌اند یااینکه همه آنها از آغازوجود داشته‌اند وهمچنین دربارهٔ اینکه قیافه هریك چگونه‌بوده است آنها تاتاریخی بسیارنزدیك وحتی میتوان گفت تادیروزاز آن بی‌اطلاع بوده‌اند. زیرا من عقیده دارم که ازیود [1] وهومر [2] چهارصدسال قبل‌ازمن میزیسته‌اند نه بیشتر؛ [3] درحالیکه همینهابودند که دراشعار خودتاریخ‌خدایان راتدوین کردند، خصوصیات هریك ازخدایان رامشخص نمودند، افتخارات واختیارات هریك را تعیین کردند وقیافه وشکل آنها راطراحی کردند [4] . شعرائی که میگویند قبل

۱ـ ازیود (Hésiode) شاعر یونانی قرن هشتم قبل ازمیلاد است . وی در ناحیه بئوسی (Béotie) متولد شد ودرزمینه اشعاراخلاقی استعدادی خاص یافت . معروفترین اثراو تئوگونی (Théogonie) یا « شجره‌نسب خدایان » نام داشت که معروف‌است جمعی ازمریدان اوتهیه کرده‌اند .

۲ـ هومر (Hommère) شاعر یونانی قرن نه قبل از میلاد که دو اثر ادبی معروف ایلیاد واودیسه‌راباو نسبت میدهند. درباره محل تولد اواختلاف است وهفت‌شهر ادعای موطن او را دارند . معروف است هومر پیری نابینا بوده که ازشهری به شهری میرفته‌واشعار خودرامیسروده . بتازگی‌انتساب ایلیاد وادیسه باین‌شاعرمورد تردید کامل قرار گرفته وجمعی عقیده پیدا کرده‌اند که این دواثر نفیس دنیای باستان متعلق به‌شعرای گمنام دیگری است .

☆۳ـ هردوت دراینجادچار اشتباه بزرگی شده و ازیود وهومررا معاصر دانسته ، درحالیکه هومر درقرن نه‌قبل ازمیلاد وازیود درقرن هشت قبل ازمیلاد میزیسته .

☆٤ـ دراینجا هردوت‌دربیان سهم ازیود و هومر درتعیین افسانه خدایان بطریقی خاص مبالغه میکند وباین‌نکته مهم توجه ندارد که برای اینکه این دوشاعربزرگ بتوانند اخلاق وعادات وزندگانی خدایان رابنظم‌درآورند لازم بود مدتها قبل‌یونانیان ازاخلاق وزندگانی آنان بااطلاع بوده باشند .

از این دونفر میز بسته‌اند، بنظر من بعد از این دونفر میز بسته‌اند [۱] . از آنچه در فوق گفتم ، قسمت اول آن نقل گفتار هاتف دودون بود وبقیه آن که مربوط به ازیود وهومر بود عقیدهٔ شخصی منست .

۵۴- واما دربارهٔ هاتف هائی که دریونان وافریقا وجود دارد مصریان عقیدهٔ خود را چنین برای من نقل کرده‌اند : [۲]

کاهنان معبد زوس درشهر تب برای من نقل کرده‌اند که دوتن اززنانی که درتب بخدمت خدایان مشغول بوده‌اند بوسیله فینیقی ها ربوده شدند . سپس آن کاهنان مطلع شدند که یکی از آنان را به افریقا برده‌اند ودرآنجا فروخته‌اند ودیگری رابه یونان برده‌اند . گویا این دو زن نخستین کسانی هستند که در میان اقوام نامبرده بتأسیس هاتف پرداختند . من از کاهنان پرسیدم که این اطلاعات دقیق را از کجا بدست آورده‌اند . آنها بمن جواب دادند که آنان مدتها درجستجوی این زنان بوده‌اند ولی از آنان اثری نیافته‌اند و از آنچه برای من نقل کردند بعدهامطلع شده‌اند.

۵۵- چنین بود آنچه من خود ازدهان کاهنان شهرتب شنیدم . واکنون شرح میدهم که زنان کاهنه معبد دودون [۳] چه روایتی دارند :

دو کبوتر سیاه ازشهرتب واقع در مصر پرواز کردند ؛ یکی از آنها به افریقا رفت ودیگری به دودون . چون کبوتر دوم برروی درخت بلوطی نشسته بود ، این درخت باصدای انسانی اعلام کرده بود که باید درآن محل هاتفی برای زوس

۱- ازاین قبیل است شاعر معروف اورفه (Orphée) ، موزه (Musée)، لینوس (Linos) والمپوس (Olympos).

۲- در بارهٔ این افسانه رجوع شود به توضیح خارج از متن ، جالب توجه است که دراین افسانه نیرفینیقی‌ها همان نقشی رابعهده دارند که درافسانه ربوده شدن یو بعهده داشتند (کتاب اول-بنداول-)

۳-Dodone - ازشهرهای یونان مرکزی که هاتف آن بعد ازهاتف معبد دلف ازمعروفترین هاتف های معابد دنیای باستان بود .

برپا کنند [۱]. اهالی دودون این دستور را ازجانب خداوند تلقی کردند و با این عقیده باجرای آن پرداختند. آن زنان کاهنه اضافه میکنند که کبوتری که به افریقا رفته بود به اهالی افریقا امر کرد که هاتفی برای آمون [۲] برپا کنند. این هاتف نیزیکی ازهاتف های زوس است، چنین بود آنچه زنان کاهنه برای من نقل کردند. مسن ترین این زنان پرومنیا [۳] ودومی تیمارته [۴] وجوان ترین آنها نیکاندرا [۵] نام داشت. دیگر اهالی دودون نیز که درمعبد کار میکردند باآنها هم عقیده بودند.

۵۶ـ واما عقیده خودمن دراین باره چنین است: اگر راست است که فینیقی‌ها زنان مقدس رازبوده‌اند ویکی از آنانرادرافریقا ودیگری را دریونان فروخته‌اند، من تصورمیکنم که دومی را درناحیه‌ای که تسپروتها [۶] سکونت دارند وهمان یونان امروزاست که‌در گذشته‌سرزمین‌پلازژ [۷] مینامیدندبفروش‌رسانده‌اندوچون‌این‌زن دراین ناحیه دراسارت بسرمیبرده است در زیر درخت بلوطی که در آنجا روئیده بود معبدی برای زوس برپا کرده‌است. طبیعی است که زنی که در شهرتب در یکی ازمعابد زوس خدمت میکرده است درسرزمینی هم که بدان قدم نهاده بود

۱ـ یکی ازخصوصیات هاتف معبد دودون این بود که جواب خداوند را کاهنان از روی تعبیرصدای‌برگ درختان جنگلی که درآن‌حوالی بود کشف وبه پرسش کننده‌اعلام میکردند. وجود درخت بلوط دراین افسانه بااین وضع بخصوص هاتف دودون‌بی‌ارتباط نیست.

۲ـ آمون (Ammon) یاآمون (Amoun) خدای مصریان باستان و حامی شهرتب (Thèbes) که معبد بزرگی در کارناك (Karnak) بنام اووجود داشته.

۳ـ Promeneia

۴ـ Timarété

۵ـ Nicandra

۶ـ تسپروت (Thesprotes) قومی است که در قسمت غربی اپیر (Epie) میزیسته وازنژاد پلازژ بوده‌است. سرزمینی که این‌قوم درآن میزیست بعدها بنام‌آنان تسپروتی (Thesprotie) نامیده شد.

۷ـ پلازژی(Pelasgie)ـ نام اولیه شبه جزیره پلوپونز (Péloponnèse) و دیگرنواحی که مدتهامحل اقامت‌اقوام‌پلازژ بود (رجوع‌شود به یادداشت بنده ٥همین کتاب)

بیاد زوس خواهدافتاد . بعداز آن ، وقتی آن زنزبان یونانی رافهمید هاتفی در آن محل تأسیس کرد [1] . و همین زن است که فاش کرد که فینیقی هائی که اورا فروخته بودند خواهر اورا نیزدر افریقا فروخته بودند .

۵۷- بطوریکه من حدس میزنم اهالی دودون بعلت آنکه این زنان خارجی بودند وزبان آنها راشبیه آواز پرندگان یافته بودند آنان راکبوتر نامیده‌بوده‌اند [2] ؛ ولی مدتی بعد که آن زن توانست مقصود خودرا بآنها بفهماند آنها مدعی شدند که کبوتر بسخن‌آمده است . تازمانی که آن زن بزبان خارجی صحبت میکرد بنظر آنها چنین میآمد که صدای او شبیه صدای پرندگان است . چگونه ممکن است که یك کبوتر صدای انسان داشته باشد ؟ وعلت اینکه آن کبوتر را سیاه توصیف کرده‌انداینست که خواسته بودند بگویند که زن مورد بحث‌مصری بوده است [3] .

۵۸- طرز غیبگوئی هاتف شهرتب درمصربا غیبگوئی هاتف معبد دودون بسیارشبیه است . فن غیبگوئی ازروی احشای حیوانات نیزاز مصر آمده است [4] . درهر حال ، مصریان‌نخستین کسانی هستند که‌جشن های بزرگ مذهبی ملی راترتیب داده‌اند وحرکت دسته جمعی دسته های مذهبی رابدنبال خدایان وهدایای آنان مرسوم کرده‌اند . ویونانیان این رسم را از آنان اخذ کرده‌اند . یکی از دلایـل مطلبی که گفتم اینست که این تشریفات درمصر اززمان های بسیار قدیم مرسوم بوده، درحالیکه دریونان بتازگی مرسوم شده‌است .

---

* ۱- این اظهار هردوت بابعضی از نوشته های یونان باستان مباینت دارد زیرا بحکایت بعضی ازاین نوشته‌ها در ادوار قدیم کارکنان هاتف معبد دلف مرد بوده‌اند نه زن (ایلیاد ، کتاب شانزدهم ، بند ۲۳۵ـ استرابون، کتاب هفتم، بند ۷ و۱۲)

* ۲- یونانیان‌عادت داشته‌اند زبانی راکه‌نمی‌فهمیدند با صدای حیوانات مقایسه وتشبیه‌میکردند وشایدافسانه کبوتران‌تب نیزواقعاًازهمین عادت‌آنان سرچشمه گرفته‌باشد

۳- زیرا مصریان نسبت به‌یونانیان پوست تیره تری داشتند .

* ٤- برخلاف ادعای هردوت مصریان باستان ازاین طرزغیبگوئی بکلی بی‌اطلاع بوده‌اند .

۵۹ـ مصریان هرسال جشن های بزرگ متعددی برپا میکنند وهرگز به یك جشن درسال اکتفا نمیکنند [۱] . مهمترین وعمومی ترین این‌جشن‌ها جشنی بود که‌در مراسم‌آن مصریان بافتخار آرتمیس [۲] به شهربوباستیس [۳] میرفتند. برای‌جشن دوم مصریان بافتخار ایزیس [۴] به شهربوزیریس [۵] میشتافتند. دراین شهر معبد بسیارمهمی برای ایزیس وجود دارد و خـود شهر درمیان مصب مصرقرار دارد. ایزیس همان خدائی‌است که درزبان یونانی دمتر [۶] مینامند سومین جشن‌بزرگ بااین ترتیب برگزار میشد که مصریان بافتخار آتنا [۷] به‌شهرسائیس [۸] میرفتند. برای چهارمین جشن خود بافتخار هلیوس [۹] بـه هلیوپولیس [۱۰] میشتافتند؛ برای جشن پنجم‌بافتخارلتو [۱۱] به شهربوتو [۱۲] وبرای جشن ششم بافتخار آرس [۱۳] به‌شهر

۱ـ در یونان باستان درهرسال‌فقط چهارجشن بزرگی‌ملی برپا میشدکه ازآنجمله بود جشنهای المپی ، دلف ونه‌(Nemée). بعضی‌ازاین جشن‌ها چهارسال به‌چهار سال وبعضی دیگردوسال به‌دوسال تجدید میشد.

۲ـ آرتمیس(Artémis) ازخدایان‌یونان‌باستان که نام‌دیگرآن دیان(Diane) است؛ دخترزوس (ژوپیتر) وخدای شکار وجنگل‌ها بود.

۳ـ Boubastis

٤ـ ایزیس (Isis) الهه مصریان باستان ، خواهر و زوجه ازیریس (Osiris) ، الهۀ طب وازدواج ومزارع گندم ومظهر نخستین تمدن مصر باستان.

۵ـ Bousiris ـشهرمصر باستان که امروزتل بسته‌نام داردودرنزدیکی زاگازیك (Zagazig) واقع شده.

٦ـ دمتر (Déméter) یاسرس (Cérés) دختر ساتورن (Saturne) ، الهه مزارع و کشتزار وخرمن.

۷ـ آتنا (Athéna) یاآتنه (Athénée) الهه یونان باستان‌که نام رومی آن مینرو (Minerve) است؛ دخترزوس (ژوپیتر)والهه‌عقل وهنرهای ظریف بود.

۸ـ سائیس (Saïs) از شهرهای مصر باستان و پایتخت خاندان سائیت (Saïte) که امروزساحل حجرنام دارد.

۹ـ هلیوس (Hélios) الهۀ خورشید ومظهر نورروشنائی.

۱۰ـ هلیوپولیس (Héliopolis) ازشهرهای مصر باستان که ویرانه‌های‌آن در نزدیکی قاهره باقی است وتل الحسن نام دارد.

۱۱ـلتو (Léto)یالاتون (Laton) مادرآپولون وآتنه ورقیب‌ژونون(Junon) الهه یونان باستان.

۱۲ـ Bouto

۱۳ـ آرس (Arés) یامارس (Mârs) ، فرزند ژوپیتر وژونون و خداوند جنك دریونان ورم باستان.

پاپرمیس [۱] میرفتند.

۶۰- وقتی آنان به‌بوباستیس میروند بترتیب زیر رفتار میکنند: [۲] مرد وزن همه با هم درقایق قرارمیگیرند ودرهر قایق جمعی کثیر ازمرد وزن می‌نشینند واز راه آب حرکت میکنند. در تمام طول راه بعضی از زنان با خود اسباب موسیقی کروتال [۳] دارند که باآن بازی میکنند و مردان نیزبعضی بنواختن نی مشغول میشوند. بقیه مردان‌وزنان آوازمیخوانند ودست‌میزنند. وهربار که‌درضمن‌سفر از کنار شهری میگذرند قایق های خود را بنزدیکی ساحل میرسانند و چنین میکنند: درحالیکه‌عده‌ای اززنان همچنان بکاری که گفتم مشغولند زنان دیگر باصدای بلند زنان شهررا دشنام میدهند، بعضی دیگر میرقصند وبعضی دیگر ایستاده دامن‌های خودرابالامیزنند. همین عمل را در کنار تمام شهرهائی که در کنار رودقرار دارد تکرار میکنند و همینکه به بوباستیس رسیدند با اهداء قربانی‌های بزرگ‌جشن راآغازمیکنند. درایامی که این جشن برپا است‌شراب انگور بمقداری بیش ازتمام بقیه سال مصرف میشود. بنابااظهار اهالی محل، عدهٔ کسانی که اززن ومرد درآن محل جمع‌میشوند، باستثنای اطفال، به‌هفتادهزار نفرمیرسد.

۶۱- چنین بود آنچه در بوباستیس برگزار میشد. من قبلاً شرح داده‌ام که جشن ایزیس را چگونه در بوزیریس برپا میکنند [۴]. بعد ازانجام مراسم قربانی تمام

۱- Paprémis- باحتمال زیاد این شهرهمان‌پلوز (Péluse) معروف است که یکی ازدروازه‌های مستحکم مصر باستان بود:

۲- جشنی که هردوت دراین بند جزئیات‌آنرا شرح میدهد از لحاظ فقدان‌عفت و پاکدامنی بیشتر بافتخارالهه‌ای‌نظیر آفرودیت (Aphrodite) مناسب‌است تابرای الهه عفیف وپاکدامنی چون آرتمیس.

۳- کروتال (Crotale) نوعی آلت موسیقی قدیم است که از دو چوب مجوف ساخته‌میشد. درموقع نواختن آن این دوچوب رانظیر بعضی‌آلات موسیقی که امروزدر اسپانیا مرسوم است بهم میکوفتند تا از آن صدا های مختلف خارج شود.

۴- بند ۴۰ همین کتاب.

مردان وزنان بعدهٔ هزاران هزار سینه میزنند . ولی من شرم دارم بگویم که بخاطر چه کسی آنها سینه میزنند [۱] . ازقوم کاری کسانی که درمصر سکونت دارند [۲] ازاین هم تجاوز میکنند بحدی که پیشانی خودرا باخنجر مجروح میکنند واز روی همین عمل است که میتوان تشخیص داد که آنها مصری نیستند وخارجی هستند .

۶۲- وقتی مصریان در شهر سائیس جمع میشوند، درشبی که مراسم قربانی انجام میدهند، چراغهای زیاد درهوای آزاددراطراف خانه های خود روشن میکنند [۳] . این چراغها ازظروف پهنی هستند که ازنمك [۴] وروغن مملو کرده‌اند؛ فتیلهٔ آنهادر روغن قرار دارد و تمام شب میسوزد . این جشن را جشن چراغانی مینامند [۵] . آن دسته از مصریان نیز که نتوانند در این مجلس شرکت کنند، همینکه شب قربانی فرا رسد چراغهای خودرا روشن میکنند، بقسمی که نه‌فقط درسائیس چراغها میسوزد ، بلکه درسراسر مصر چنین است . واما درباده اینکه چرا درشب مورد بحث این تشریفات وچراغانی رابرپا میکنند افسانه‌مقدسی دراین بارموجود دارد [۶] .

۱- بخاطر مرگ ازیریس (Osiris) شوهر ایزیس (Isis) ، رب النوع مصر باستان وحامی مردگان .

۲- از زمان پسامتیك (Psammétique) عده اقوام کاری که در مصر سکونت داشتند رو به‌ازدیاد گذارده بود (بند ۱۵٤ همین کتاب) کاری (Carie) یکی از کشورهای قدیم آسیای صغیر درساحل دریای اژه است که شهرهای معروف آن ملط وهالیکارناس بود .

۳- روشن کردن این چراغها برای کمك به‌ازیریس بود که بتواند زوجه‌خود ایزیس رادر تاریکی بیابد وهمچنین ارواح پلید که ایزیس راشکنجه میدادند ازروشنائی وحشت کنند وبگریزند .

٤- نمك رامصریان بآن جهت با روغن مخلوط میکرده‌اند که احتراق بکندی انجام گیرد وفتیله چراغ تمام شب روشن بماند . همچنین ممکن است برای خنثی کردن اثررطوبت روغن بآن اضافه میکرده‌اند .

۵- درچین نیزجشنی بنام جشن فانوس وجود دارد وبهمین جهت وبدلایل دیگر بعضی ازمورخان مدعی شده‌اند که چین زمانی مستعمرهٔ مصرباستان بوده است .

٦- این افسانه که هردوت ازنقل آن خودداری میکند همان افسانه جستجوی ایزیس است که دریادداشت بند ٦٢ بآن اشاره شد .

۶۳- در هلیوپولیس ودر بوتو هنگام زیارت فقط به اهداء قربانی اکتفامیکنند. در پاپرمیس [1] همان تشریفات وهمان قربانیها که دردیگر شهرها مرسوم بوداجرا میشود، ولی هنگامی که خورشیدغروب میکند عدهٔقلیلی از کاهنان گردمجسمهٔ خداوند بکار مشغولند و در همان حال عده زیادی که با چوبهای دستی مجهز شده‌اند درمدخل معبد میایستند. در برابر اینها جمعی دیگر از مردان نیز که عده آنها از هزار تجاوز میکند و برای خواندن دعا آمده‌اند در حالیکه هریك چوبدستی بدست دارند اجتماع میکنند. مجسمه درنمازخانه کوچکی ازچوب که روی‌آن طلاکاری شده قرار دارد وازشب قبل آنرا به بنای مقدس دیگری منتقل کرده‌اند. چند کاهنی که در کنار آن قرار دارند گردونه چهار چرخه‌ای را که نمازخانه‌ومجسمه درون‌آن‌رابر روی‌آن‌قرار داده‌اندباخودمیکشند. کاهنان دیگری که دردهلیز قرار دارند ازورود آنان بمعبد جلوگیری میکنند. ولی آنها که کارشان دعا خواندن است بکمك خداوند میشتابند وبا چوب کاهنان‌را میزنند وآنان نیزاز خود دفاع‌میکنند. دراین موقع زدوخورد شدیدی باچوب شروع‌میشود. سرها میشکنند ومن حدس‌میزنم که حتی عده‌ای از جراحت خود میمیرند، درحالیکه بمن گفته‌اند که هیچکس در این ماجرا نمیمیرد. منشاء این‌جشن، بطوریکه اهالی محل نقل میکنند چنین است:

اهالی محل میگویند که مادر آرس [2] در این معبد سکونت داشت. آرس دوراز مادر خود بزرگ شد و وقتی بسن بلوغ رسید به پاپرمیس آمد تابا مادر خود گفتگو کند. خدمتکاران مادر که تاآن زمان آرس راندیده بودنداز عبوراو بداخل مانع شدند واورا کنارزدند. ولی او کسانی ازشهری دیگرباخود آورد وبا کارکنان معبد خشونت کردوراهی بنزد مادر خود گشود. بطوریکه آنان میگویند رسم کتك زدن هنگام جشن آرس ازاینجا ناشی شده.

۱- Paprémis

۲- آرس (Arés) یامارس (Mars) خداوند جنگ وستیز.

۶۴- ونیز منع مقاربت بازنان دراماکن مقدس یاورود باین اماکن در موقعی که از کنار زنی برخاسته‌اند وقبل از غسل ازمصر آمده است. باستثنای مصریان و یونانیان، تقریباً تمام اقوام دیگر دراماکن مقدس بازنان مقاربت میکنند ویا بعداز خروج ازبستر زنان‌قبل ازاینکه خودرا بشویند درمعبد وارد میشوند. آنها انسان رامانند دیگر حیوانات میدانندومیگویند تمام‌انواع چهارپایان‌وپرندگان درمعابد خدایان‌یااماکن مقدس باهم مقاربت میکنند؛ اگر این عمل‌بر خدایان خوش‌آیند نبود حیوانات نیزچنین نمیکردند. چنین بودآنچه‌آنان برای توجیه رفتار خود بیان میکردند، ولی من گفتار آنان را تصدیق نمیکنم.

۶۵- مصریان که‌بطور کلی‌باوسواس‌زیادتری‌دستورات‌مذهبی‌رااجرامیکننددرموردی که شرح میدهم بخصوص دقت زیادتری میکنند. بااینکه مصرباافریقا همسایه است ازحیث حیوانات غنی نیست [1]. ولی آنچه حیوان درداخل این کشوریافت میشود، چه آنها که باانسان زندگی میکنند وچه آنها که باانسان زندگی نمیکنند، همه‌مقدس [2] میباشند. اگرمن بخواهم‌علت این‌مقدس‌بودن را شرح‌دهم ناگزیرخواهم‌شد ازامور الهی ومذهبی‌سخن گویم. اتفاقاً اینهامسائلی‌هستند که من بیش‌ازهر چیز دیگر ازداخل شدن دربحث‌دربارهٔ آنها اجتناب‌میکنم‌ومختصری هم که تاکنون دراین باره گفته‌ام ازروی اجبار وضرورت بوده است. واما دربارهٔ حیوانات رسم چنین‌است: عده‌ای ازمصریان مرد وزن‌مأمورند که مراقب‌خوراك هریك ازانواع حیوانات باشند واین وظیفه شرافتمندانه ازپدر ومادربه فرزندان میرسد. ساکنان شهرها هریك بنوبهٔ خود نذری که برای‌آن حیوانات کرده‌اند بطریق زیر انجام میدهند: هربار که دست دعا بسوی خداوندی که حیوان

۱- مقصود هردوت این است که مصراز لحاظ انواع مختلف‌حیوانات غنی نمیباشد نه‌اینکه دراین کشوربطور کلی حیوانات کمیاب است.

۲- بدیهی است مقصود هردوت این نیست که تمام حیوانات درسراسر مصر مقدس محسوب میشدند، بلکه‌مقصود اینست که درهر ناحیه نوعی معین ازحیوانات مقدس شمرده میشده‌اند، بطوریکه ممکن بود حیوانی‌درناحیه‌ای مقدس باشد ولی‌درناحیه‌ای‌دیگر نباشد.

بآن اختصاص دارد میگسترند، تمام یا نصف ویایك سوم سراطفال [1] خـود را میتراشند وموهای آنرا دریکی از کفه های ترازو قرار میدهند ودر کفه دیگر بوزن آن پول میریزند. وقتی کفه های ترازو متعادل شد پول را بکسی که از حیوانات نگهداری میکندمیدهند، این شخص باآن پول یك‌ماهی میخرد وآنرا قطعه‌قطعه میکند وبه‌حیوانات میدهد تابخورند. این بودمقررات مربوط به‌تغذیه حیوانات . هر کس یکی از این حیوانات را بکشد اگر قتل از روی عمد باشد مجازات اواعدام است و اگر غیرعمد باشد جریمه‌ای بمقداری که کاهنان تعیین میکنند خواهد پرداخت، ولی هر کس چه ازروی عمد وچه غیرعمد یك مرغ آبی رایا یك بازرا بکشد مجازات اودرهرحال اعدام است .

۶۶- ازحیوانات اهلی بتعداد زیاد یافت میشود واگر گربه ها دچار حادثه نمیشدند تعدادآن ازاین هم تجاوز میکرد. وقتی گربه های ماده میزایند دیگر حاضر نیستند باگربه های نرباشند؛ گربه‌های نرمیکوشند باآنها مقاربت کنند، ولی موفق نمیشوند . درچنین شرایط گربه های‌نرمتوسل به‌حیله‌ای میشوند که‌چنین است : آنها بچه گربه‌های ماده را میربایند ومیکشند، ولی آنها را نمیخورند . همینکه گربه‌های ماده ازبچه‌های خودمحروم شدند چون‌آرزوی بچه میکنند به‌گربه‌های نرنزدیك میشوند، زیرا این‌نوع حیوان بچه داشتن را دوست دارد. وقتی‌حریقی‌اتفاق میافتد، برای گربه‌ها وضعی‌پیش میآید که به‌معجزه‌شبیه‌است. مصریان درحالیکه بفاصله‌های معین بصف ایستاده‌اند بدون اینکه بفکرخاموش کردن آتش باشند مراقب آنها هستند. ولی گربه ها ازمیان آنان میدوند ویا ازروی سرآنان می‌جهند وخودراباآتش میافکنند، ووقتی این‌حادثه اتفاق‌میافتد مصریان بشدت متأثر وعزادار میشوند . وقتی درخانه‌ای گربه‌ای بمرگ طبیعی بمیرد، تمام ساکنان‌آن‌خانه ابروهای خودرا میتراشندوفقط ابروها رامیتراشند

---

* ۱ـ معمولا مصریان این‌نذر رابرای سلامتی فرزندان خودمیکرده‌اند ودرموقع تحقق‌نذرسرآنها رامیتراشیده‌اند وبرابر وزن‌موی‌آنان‌پول به‌نگاهبانان‌حیوانات‌میدادند

درخانه‌ای که سگی بمیرد، تمام بدن وسررا میتراشند [1].

۶۷- گربه های مرده راباماکن مقدس میبرند وآنها رامومیائی میکنند وسپس در بوباستیس دفن میکنند. سگ مرده را هر کس در شهر خود در تابوت های مقدسی قرار میدهد ودفن میکند. موش ها را نیز مانند سگان دفن میکنند. موش پوزه باریك و باز ها را به شهر بوتو [2] میبرند و مرغ های آبی را به شهرهرموپولیس [3] خرسها را که درمصر نایابند و گرگهارا که ازروباه بزرگتر نمیشوند درهمانجا که جسدآنها رامییابند دفن میکنند.

۶۸- و اما اکنون کلمه‌ای چند در بارهٔ تمساح بگوئیم. در مدت پنج ماه از فصل زمستان‌تمساح چیزی نمیخورد و بااینکه‌حیوانی چهارپا است، درخشکی وآب ساکن زندگی میکند. تمساح تخم میگذارد وتخمهای‌خودرا درخشکی میپروراند. قسمت بزرگی ازروز را درخشکی میگذراند ولی تمام شب را در رود که آب آن هنگام شب‌ازهوا وشب‌نم‌زمین گرم تراست میگذارند. ازبین‌تمام موجوداتی که دراین جهان میشناسیم، تمساح تنها حیوانی است که از کوچکترین جثه‌ها به بزرگترین آن میرسد. زیرا تخم آن ازتخم غازبزرگتر نیست وبچه‌ای که از آن خارج میشود جثه‌اش بنسبت‌همان تخم است. ولی وقتی‌بزرگ میشود گاه بطول دوازده آرنج [4] وحتی بیشتر میرسد. چشمان آن باندازهٔ چشمان خوك است و دندانهای برجسته بزرگش متناسب با جثه‌اش میباشد. این حیوان تنهاحیوانی است که زبان ندارد. همچنین فك سفلای آن متحرك نیست و تنها حیوانی است

۱- آنچه هردوت دراین بند میگوید با نوشته های او دربند ۳۶مغایرت دارد، چه دربند ۳۶ گفته است که مصریان‌درحال عادی سرهای‌خودرا میتراشند ودرمواقع‌عزاداری موهای سرخود رابلند میکنند، در حالیکه در اینجا هردوت عکس آنرا مدعی است و میگوید که درمواقع‌عزاداری سرخودرا میتراشند.

۲- Boutou

۳- Hermopolis - یکی از شهرهای مصر باستان که محل پرستش هرمس Hermès بوده است.

۴- واحدطول در یونان باستان وبرابریك پاونیم یا۴۴۴میلیمتر (رجوع شود به یادداشت مقدمه‌دربارهٔ اوزان ومقادیر دریونان باستان).

که میتواند فك اعلای خودرا بهفك اسفل نزدیك کند[1]. این حیوان پنجههائی بسیار قوی وپوستی پوشیده ازفلس دارد وپوست قسمت پشت بدن آن غیرقابل نفوذ است. درآب چشمش نمی بیند؛ ولی درخشکی چشمانش بسیار نافذاست. بعلت توقفی که درآب میکند داخل دهانش مملواز زالواست[2]. بهمین جهت، درحالیکه حیوانات وپرندگان دیگر از او دوری میجویند باپرنده کوچکی[3] که آلام آنرا تسکین میدهد میسازد. زیرا وقتی تمساح ازآب خارج میشود و بخشکی میآید ودهان خودرا باز میگذارد (این حیوان باین کار عادت دارد و اکثراوقات درحالیکه درجهت جنوب قرار میگیرد دهان خودرا بازمیگذارد) این پرندهدردهان آنواردمیشود وزالوها رامیخورد. تمساح که ازتسکین ناراحتی خود راضی است هیچ آسیبی بآن نمیرساند.

۶۹ـ درنظر بعضی از مصریان تمساح حیوانی است مقدس، ودر نظر بعضی مصریان دیگرچنین نیست وبرعکس با آنها بخشونت رفتار میکنند. ساکنان ناحیه تب و دریاچه موریس[4] آنرا کاملاً مقدس میدانند[5]. در هریك از این دو ناحیه تمساحیرا ازبین تمام تمساحها انتخاب میکنند وسپس آن راغذا میدهند.حیوانی که باین ترتیب تربیت میشود رام واهلی میشود. بگوشهای این تمساح ها گوشواره هائی ازجواهرات مصنوعی یاطلا میآویزند وبه پنجههای قدامی آنها

۱ـ دراینجا هردوت اشتباه کرده و اشتباه اواز اینجا ناشی شده که زبان تمساح بسیار کوچك و کاملاچسبیده بهفك سفلای آنست وبعلاوه چون حیوان طعمه خودرابطرزی خاص میربابد این تصورایجاد میشود کهفك اعلای آن حرکت میکند.

۲ ـ در اینجا نیز هردوت دچار اشتباه شده، چه صرفنظر ازاینکه در رودنیل زالو وجود ندارد الیاف گوشتی سیاهرنك دهان حیوان را که بتعداد زیاد میباشد و ازدورشباهتی کامل بهزالو دارد بازالو اشتباه کرده است.

۳ـ این پرنده کهسری سیاه داردامروزنیز درمصربه «پرنده تمساح» معروفاست.

۴ـ دریاچهموریس (Moeris) ازبزرگترین تأسیسات عمرانی مصرباستان که برای تنظیم جریان رودنیل بوسیله پادشاهی بهمین نام حفر شده بود وهردوت در همین کتاب شرح مبسوطی دربارهٔ آن دارد.

۵ـ درجنوب تب شهری بود که به «شهرتمساح» معروف بود (استرابون ـ کتاب هفدهم، بند ۱و۴۷).

بازوبند می‌بندند. غذاهای مخصوص و گوشت شکارهای مخصوص بآنها میدهند وتا زنده هستند به‌بهترین وضع از آنها مواظبت میکنند. وقتی مردند، آنهارا مومیائی میکنند و در تابوت مقدسی قـرار میدهند. برعکس، ساکنان ناحیهٔ الفانتین [۱] بدرجه‌ای تمساح را مقدس نمیدارند که آنرا میخورند. در آنجا این حیوان‌راتمساح نمی‌نامند وشامپسه [۲] مینامند.

یونانیها نخستین کسانی هستند که‌این‌حیوان‌را «تمساح» نامیده‌اند، زیرا قیافه آن شباهت زیادی به‌قیافه «تمساح هائی» دارد که در کشور آنان دردیوارهـای سنگی خشك دیده میشوند. [۳]

۷۰- برای گرفتن تمساح طریقه های زیادی معمول است. من‌فقط طریقه‌ای‌راشرح میدهم که بیشتر بنظرم شایسته نقل کردن میآید. قسمتی‌از گوشت پشت‌خوك‌را به‌قلابی‌وصل‌میکنندوسپس آنرا دررود رهامیکنند.آنگاه بایك‌خو کچه‌زنده در کنارساحل‌می‌نشینندو خو کچه‌را کتك‌میزنند. تمساح صدای‌خو کچه‌را میشنود وبطرفی که صداشنیده میشود میرود و قطعه گوشت خوك را مشاهده میکند و می‌بلعد. در این‌موقع شکارچی‌آنرا بسوی خود میکشد وبمحض اینکه تمساح به‌خشکی‌رسید اولین کاری که شکارچی میکند اینست که چشمان حیوان را با خمیرخاك رس آغشته میکند. همینکه این کار انجام گرفت، شکارچی بآسانی میتواندبرحیوان‌مسلط‌شود،ولی‌بدون‌انجام‌این‌عمل‌بزحمت‌میتواندبرآن‌دست‌یابد.

۷۱- اسب آبی را در ناحیه پاپرمیس [٤] مقدس میدارند، ولی در دیگر نواحی مصر

۱- الفانتین(**Eléphantine**) از نواحی سرحدی مصروحبشه که محل‌آبشارهای بزرك نیل است وامروز اسوان نام دارد.

☆ ۲- **Champsai**- تمساح را مصریان قدیم اماش (**Emash**) می‌نامیدند ولی بطوری که هردوت مدعی است در ناحیه الفانتین آنرا شامپسه مینامیده‌اند.

۳- مقصود مؤلف حیوانی است که دراصطلاح خارجی (**Lézard**) و در اصطلاح فارسی «مارمولك» مینامند و در دیوارهای خشك خاکی و سنگی زیست میکند و گاه درخانه های دهات و شهرهای کوچك نیزمشاهده میشود.

٤- **Paprémis**.

چنین نیست [۱] . اما شکل این حیوان چنین است : حیوانی‌است چهارپا که‌پاهای آن مانند پای گاو بشکل چنگال است ؛ پوزه آن پهن است و یالی مانند اسب دارد ودندانهایش برجسته وبیرون‌آمده است . دم‌آن مانند دم اسب است ومانند این حیوان صدا میکند واندام‌آن به‌بزرگی بزرگترین گاوها میرسد [۲] . پوست آن بقدری ضخیم است که آنرا خشک میکنند وبا آن دسته کارد میسازند .

۷۲- دررودنیل سگ‌آبی نیزیافت میشود و آنرا نیزمقدس میدانند [۳] . ازبین‌ماهیها نوعی را که لپیدول [٤] مینامند و همچنین مارمـاهی رامقدس میدارند و آنـرا مخصوص نیل‌میدانند . ازپرندگان غازهائی که بشکل روباه میباشند مقدس‌اند.

۷۳- همچنین پرنده‌مقدس دیگری است که سیمرغ نام دارد ومن فقط تصویرنقاشی شدهٔ آنرا دیـده‌ام . وبهمین جهت کمتر در مصر دیده میشود وبطوریکه اهـالی هلیوپولیس [٥] نقل میکنند هرپانصد سال یکباردرمصر دیده میشود . بعقیده‌آنها سیمرغ وقتی میآید که پدرش بمیرد . اگر این پرنده همانطور که آنرا نقاشی میکنند باشدشکل ظاهری واندازه‌آن‌چنین است که شرح‌میدهم: پرهای‌بالهایش بعضی طلائی رنگ وبعضی قرمز تنداست. از حیث شکل واندازه جثه به عقـاب بسیار شبیه است [٦] . در بارهٔ عجایب این حیوان داستانی نقل میکنند که بنظر

☆۱- درپاپرمیس شایع بوده که اسب آبی بامادر خود نزدیکی میکند وچون‌این مطلب باافسانه‌ای که درباره خدایان پاپرمیس نقل‌میشد شباهت داشت‌آن حیوان‌رامقدس میدانستند، درحالیکه دردیگر نقاط مصر اسب‌آبی مظهردشمنی‌بااز‌یریس شناخته‌شده‌بود.

☆۲- جثه اسب‌آبی‌بطوریقین ازجثه بزرگترین گاوها بزرگتراست . بنابراین‌باید نتیجه‌گرفت که پاهردوت خوداین حیوان رابچشم‌ندیده ویابدقت‌آنرا مشاهده‌نکرده‌است

☆۳- دررودنیل چنین حیوانی یافت نمیشود .

٤- Lépidole

٥- Héloipolis- شهرمصرباستان درساحل شرقی نیل دریازده کیلومتری محل فعلی قاهره .

☆٦- مصریان سیمرغ رابشکل مرغ ماهیخوار خاکستری رنگ نمایش میدهند و ازاینقرار هردوت ازحیث شکل ورنگ این حیوان دچار اشتباه شده است . شاید اشتباه اوازحیث رنگ پرها از آنجهت باشد که او نقاشی های مذهبی وتفننی این حیوان راکه معمولا با رنگهای زننده تزیین میشده دیده است ، ولی اشتباه اواز حیث شکل ظاهری وقیافه‌آن حیوان وشباهت‌آن باعقاب معلوم نیست ازکجا ناشی شده .

من باور کردنی نیست. میگویند که این پرنده ازعربستان پرواز میکند وجسد پدر خود را که با صمغ اندوده کرده بمعبد هلیوس [1] میبرد ودر آن معبد دفن میکند، وبرای حمل آن بترتیب زیرعمل میکند : ابتدا باصمغ تخمی باندازه‌ای که میتواند حمل کند میسازد و سپس سعی میکند که با این بار پرواز کند. همینکه موفق شد، شکم تخم راخالی میکند وپدر خودرا درآن جای میدهد. آنگاه باصمغ دیگری آن قسمت از تخم‌را که سوراخ کرده وپدر خودرا از آن داخل کرده مسدود میکند بقسمی که وزن آن مانند باراول میشود. و همینکه آنرا باینطریق مستور کرد آنرا باخودبه معبد هلیوس میبرد. چنین است آنچه میگویند این پرنده انجام میدهد.

۷۴- درحوالی شهر تب مارهای مقدسی یافت میشود که هیچ آسیبی باسان نمیرسانند [2]. این مارها قدی کوتاه دارند ودو شاخ بربالای سر آنها قرار دارد. وقتی میمیرند آنها رادرمعبد زوس دفن میکنند، زیرا معروف است که آنها مخصوص این خداوند هستند.

۷۵- درعربستان ناحیه ایست که تقریباً دربرابر شهربوتو [3] قرار داده؛ وقتی من در بارهٔ مارهای بالدار [4] تحقیق میکردم باین ناحیه رفتم. وقتی بدانجا رسیدم بقدری استخوان وفقرات مار دیدم که ازتوصیف آن عاجزم. پشته هائی از ستون فقرات یافتم که بعضی بزرك وبعضی کوچکتر ازآن وبعضی بازهم کوچکتر بود وتعداد آنها کثیربود. این محل که ستون های فقرات برزمین آن افشانده شده درنقطه‌ای

۱- هلیوس (Hélios).

☆۲- شاید مقصود مارهای شاخداری است که نمونه هائی ازآنرا مومیائی شده بدست آورده‌اند.

۳- این شهر بطورقطع با شهری که در بند ۵۹ بهمین نام ذکر شده یکی نیست و محل آن کاملا مشخص نیست. بعضی ازمحققان محل آنرا درمجاورت دریاچه تمساح میدانند.

☆۴- در اینجا هرودوت بقدری عادی در بارهٔ «مارهای بالدار» صحبت میکند که گوئی وجود چنین خزنده‌ای چندان غریب بنظر نمیرسیده است ویا لااقل خواننده قبلاازوجودآن بتفصیل مطلع شده است در حالیکه قبلاً درجائی ازآن صحبت نکرده.

قرار دارد که معبر باریکی از آنجا از بین کوهها به دشت وسیعی باز میشود و آن دشت هم به دشت مصر مربوط است. بطوریکه نقل میکنند هنگام بهار مارهای بالدار از عربستان بسوی مصر پرواز میکنند [۱] ودرهمان موقع لقلق ها در آن معبر بمقابله آنها می شتابند ومانع از ورود مارها بداخل کشور میشوند و آنها را میکشند. اعراب میگویند که بعلت این خدمت است که مصریان احترام زیادبرای این پرنده قائل میباشند. ومصریان خودنیز تصدیق میکنند که این پرنده را بهمین جهت محترم میدارند.

۷۶ـ واما شکل وقیافه مرغ آبی چنین است: سراسر بدن این حیوان سیاه تیره رنگ است. پنجه‌های آن نظیر پنجه های کلنگ ومنقار آن انحنای کاملی دارد. جثه آن باندازه جثه مرغ های باتلاق است. شکل ظاهری مرغ آبی سیاه یعنی همان که بامارها می جنگدچنین بود. واما شکل نوعی از این مرغ که بیشتر برسر راه انسان قرارمیگیردچنین است (زیرا دونوع لقلق وجود دارد): تمام سر و گردن حیوان لخت است، پرهای آن سفید است باستثنای سر و گردن وانتهای بالها ودم آن (تمام قسمتهائی که اسم بردم سیاه تیره رنگ است). از حیث پنجه و منقار شبیه نوع اول است. واما مارها از حیث شکل شبیه مارهای آبی هستند. بالهای آنها پرندارد و تقریباً شبیه بالهای خفاش است. دراینجا سخن در بارهٔ حیوانات مقدس کافی است.

۷۷ـ ازاهالی مصر [۲] آنها که درقسمتی از این کشور که در آن غلات کشت میشود [۳] سکونت دارند به حفظ خاطرات و یاد کارهای گذشته خود از همه اقوام دیگر بیشتر علاقه دارند.

۱ــ هردوت درجای دیگر از کتاب خود مدعی است که این مارهای بالدار درعربستان درختان کندر رامحافظت میکنند (هردوت ــ جلد سوم، بند۱۰۷)

۲ ــ هردوت بعد از توصیف وتشریح حیوانات سرزمین مصر ازاین بند ببعد به شرح احوال ساکنان این کشور میپردازد.

۳ــ مقصود مصرعلیا است نه قسمتی ازمصر که درناحیه مصب رودنیل قرار دارد و باتلاقی است.

وازبین مصریانی که من آزمایش کردم این دسته از همه عالمتر وداناترند .

طرز زندگی این اشخاص چنین است : آنها هرماه سه روز پشت هم مسهل میخورند وسلامتی خودرا با داروهای قی‌آور وتنقیه تأمین میکنند زیرا عقیده دارند که تمام امراض انسانی ازغذاهائی که میخورندناشی میشود . ازطرفی بعد از اهالی افریقا مصریان سالم‌ترین مردان جهانند وعلت آن بطوریکه من حدس میزنم آب وهوای این کشور است که درتغییر فصول درجه حرارت آن تغییر نمیکند . زیرا علت غالب امراض انسان تغییر عادت است یعنی تغییر همه چیز بطور کلی وبخصوص تغییر فصول .

آنها ازنانی که باالیرا [۱] میپزند تغذیه میکنند و آنرا کیلستیس [۲] مینامند . شرابی که آنها معمولاً مصرف میکنند نوعی ازشرابی است که باجومیسازند [۳] زیرا دراین کشور درخت انگور وجود ندارد. [٤]

بعضی ازانواع ماهی را که در مقابل آفتاب خشک کرده‌اند خام میخورند و بعضی انواع دیگر آنرا درآب شور نگهمیدارند و بحال نمك سود پس ازخارج کردن ازآب شور میخورند . ازپرندگان کبك واردك وپرندگان کوچك را که قبلاً نمك سود کرده‌اند خام میخورند . از دیگر پرندگان وماهی‌ها هرچه در کشور آنها یافت شود بصورت کباب یا آب‌پز میخورند باستثنای حیواناتی که مقدس میدانند .

۷۸ـ درمجالس ضیافت مصریان‌ثروتمند ، بعدازاتمام غذا شخصی یك مجسمه چوبی راکه درتابوتی قراردارد و عیناً شبیه یك مرده نقاشی و دست کاری شده و

۱ـ امروز بدرستی معلوم نیست الیرا (olyra) چه نوع گیاهی بوده . دربند ۳۶ همین کتاب نیزمورخ باین گیاه اشاره کرده است .

۲ـ Kyllestis

۳ـ همانست که امروزما آبجو مینامیم .

٤ـ مؤلف دراین مورد اشتباه میکند (رجوع شودبه توضیح خارج از متن)

واندازه آن بر رویهم یك یادو آرنج [۱] است دورمیگرداند. [۲] این شخص آن مجسمه را بـهر یك ازمدعوین نشان میدهد ومیگوید : «اول این رابنگر وبعد بنوش و خوشگذرانی کن ، زیرا بعد از مرك چنین خواهی شد.» این بود کاری که آنها درپایان ضیافت انجام میدهند .

۷۹- مصریان عادات ورسوم اجدادی خودرا رعایت میکنند وهیچ عادت تازه‌ای بر آن نمی‌افزایند . یکی ازرسوم آنها که شایسته نقل است اینست که مصریان یك آواز بیش ندارند وآن آوازی است که بافتخار لینوس [۳] خـوانده میشود و در فینیقیه‌وقبرس و نقاط دیگر زیاد میخوانند [۴] . اسم این آهنك درهر محس و برای هرقوم‌فرق میکند ولی عقیده عموم آنست که‌آوازی که یونانیان میخوانند ولینوس مینامند همان آوازاست ، بقسمی که ازجمله بسیارچیزهائی که درمصر موجب حیرت وتعجب من شد این نکته بود که مصریان این آواز لینوس را از کجا آورده‌اند . ظاهراً بنظر میرسد کـه ازایام بسیار قدیم مصریان این آواز را میخوانده‌اند . در زبان مصری لینوس را ماناروس [۵] مینامند . مصریان برای من نقل کرده‌اند که این‌شخص یگانه فرزند نخستین پادشاه مصر بود وچون‌جوانمرك شد مصریان این آوازغم انگیزرا بیاداو خواندند واز آن زمان این آواز نخستین

۱- آرنج واحد طول دریونان باستان وبرابر یك‌پا و نیم یا۴٤٤ میلیمتر (رجوع شود به یادداشت مقدمه دربارهٔ اوزان‌ومقادیر دریونان باستان).

☆۲- درحفاریهائی که درمصر بعمل‌آمده مجسمه های چوبی کوچکی درتابوتهای کوچك یافته‌اند که باحتمال زیاد برای همان تشریفاتی بکار میرفته است که مورخ بدان اشاره میکند .

۳- لینوس (Linos) نام شاعر یست افسانه‌ای و خیالی که باارفه (Orphée) معاصر بوده است.

٤- تصورمیرود هردوت دراین مورد اشتباه کرده وتمام‌آوازها وآهنگهای مصر باستان رایکی تصور کرده. امروزهم خارجیانی که به کشورهای مشرق‌زمین سفرمیکنند وباآهنگها وموسیقی محلی‌این‌نقاط‌آشنائی ندارند هرآهنك شرقی راشبیه آهنك دیگر میدانندوتمیزاین آهنکها ازهم برای آنان تقریباً دشوار است .

☆۵- Manéros - این کلمه‌درهیچیك ازاسنادمصری مشاهده نشده .

ویگانه آواز آنها شد.

۸۰- مورد دیگری که مصریان با یونانیان یعنی فقط با اهالی لاکدمون [۱] هم‌عقیده‌اند این مورد است: وقتی جوانان با اشخاص سالخورده روبرو میشوند باحترام از مقابل آنها کنار میروند وراه آنها راباز میکنند و اگر شخص سالخورده‌ای ازراه برسد جای خودرا باو میدهند. واما یکی از مواردی که از آن حیث مصریان بهیچوجه باهیچیك از یونانیان شباهت ندارند اینست که در کوچه بجای اینکه بیکدیگر سلام کنند دست خودرا تازانو خم میکنند وتعظیم میکنند.

۸۱- مصریان قبائی از کتان دربر میکنند که درمحل اطراف ساق پاریش ریش است وآنرا کالازیریس [۲] مینامند. بعلاوه روپوش های پشمی سفیدی برروی آن دربر میکنند ولی بالباس پشمی در معابد داخل نمیشوند وهمچنین مردگان خود رابا این لباس دفن نمیکنند زیرا دستورات مذهب این عمل رامنع میکند. ازاین حیث دستورات مذهب مصریان شبیه دستورات مذهبی ارفه [۳] وباکشوس [۴] است که هردو درحقیقت ازمصر آمده‌اند وهمچنین دستورات مذهب فیثاغورث است. زیرا آنهائی نیز که درمراسم این مذاهب شرکت کرده‌اند حق ندارند بالباس پشمی دفن شوند ودراین بارهٔ افسانه‌ای مذهبی نقل میکنند.

۸۲- ازجمله چیزهای دیگر که مصریان ابتکار کرده‌اند اینست که هریك ازماهها وروزهای ماه رابیکی ازخدایان اختصاص داده‌اند. ازروی روزتولد آنهاسرنوشت آینده وچگونگی مرگ و خصوصیات اخلاقی آنها راپیشگوئی میکنند. آن

۱- لاکدمون (Lacédémon) نام دوم شهر معروف اسپارت است که پایتخت کولانی (Laconie) بود.

۲- Calasiris

۳- ارفه Orphée - فرزند پادشاه تراس ویکی ازنیمه خدایان باستان (کالیوپ Calliope) وبزرگترین موسیقی دان عهد عتیق است. اشعار و عقاید و مراسمی باو نسبت داده‌اند که رفته‌رفته جنبهٔ مذهب بخودگرفته بود.

٤- باکشوس (Bacchus) خدای شراب و فرزند ژوپیتر (زوس) که یونانیان دیونیزوس (Dionysos) مینامیدند. اشاره مؤلف بجشنها و مراسمی است که بافتخار این خدا برپا میشد.

دسته از یونانیان که به‌شعروشاعری پرداخته‌اند این اکتشافات مصریان را بکار بسته‌اند [۱]. مصریان‌بیش‌ازجمیع‌اقوام دیگر معجزات را کشف کرده‌اند و آن‌باین ترتیب است که وقتی واقعه‌ای خارق العاده رخ میدهد آثاری که از آن نتیجه میشود یادداشت میکنند ووقتی بار دیگر نظیر آن واقعه رخ میدهد نتیجه میگیرند که همان آثار از آن حاصل میشود .

۸۳ـ فن پیشگوئی درمصر بترتیب زیراست : ایـن فن برهیچیك ازافراد بشر مجاز نیست وفقط مخصوص بعضی‌ازخدایان است. دراین کشورهاتف‌هائی‌ازهراکلس [۲]، آپولون [۳]، آتنا [٤]، آرتمیس [٥]، آرس [٦] وزوس [۷] وجود دارد وهاتفی که بیش ازهمه محترم است هاتف‌لتو [۸] واقع درشهربوتو [۹] است . ازطرفی طرزپیشگوئی همه‌جا بیك ترتیب نیست ودر هرجا مختلف است .

۸۴ـ علم طب بقدری درمصرخوب تقسیم شده که هرطبیبی فقط یك مرض رامعالجه میکند نه‌تمام امراض را . وبهمین جهت همه‌جا پرازطبیب است [۱۰]؛ بعضی‌طبیب

۱ـ ازقبیل شعرائی نظیرازیود (Hésiode) ، ارفـه (Orphée) و ملامپوس (Melampous) . ولی یونانیان بیشتردر تشخیص خصوصیات روزها و صلاح بـودن بعضی امور دربعضی ازروز ها تخصص یافتند وبه غیبگوئی و پیشگوئی سرنوشت آینده چندان توجهی نکردند .

۲ـ هراکلس (Héracles) یاهرکول (Hercule) پهلوان دنیای باستان و مظهرنیز وقدرت.

۳ـ آپولون (Apollon) فرزند ژوپیتر وژونون (Junon) ، خـدای شعر و موسیقی ومظهرزیبائی .

٤ـ آتنا (Athéna)یاآتنه (Athénée)

٥ـ آرتمیس (Artémis) ازخدایان یونان باستان ، دخترژوپیتر وخدای شکار وجنگل .

٦ـ آرس (Arés) یامارس (Mars) خداوندجنك وستیز،فرزند ژوپیتروژونون.

۷ـ زوس (Zeus) یاژوپیتر(Jupiter) خدای خدایان.

۸ـ لتو (Léto) یالاتون(Laton)مادرآپولون وآتنه ورقیب‌ژونون(Junon) الهه یونان باستان .

۹ـ Bouto

۱۰ـ بعدی کـه ازکشورهـای خـارج اطبای مصر را دعـوت میکردهانـد (هردوت، کتاب‌سوم ، بند ۱ و۱۲۹) ـ کـوروش کبیر از آمازیس (Amasis) فرعون مصر تقاضای‌اعزام یك‌طبیب چشم کرده‌بود. (هردوت، کتاب سوم، بند۱)

چشم وبعضی دیگرطبیب سر، بعضی طبیب دندان وبعضی طبیب شکم ودسته‌ای دیگر طبیب امراض داخلی میباشند.

۸۵- اکنون کلمه ای چند در بارهٔ چگونگی عزاداری و تشییع جنازه در مصر سخن میگویم. وقتی مردی نسبةً محترم در خانه‌ای میمیرد تمام زنان آن خانه سروحتی صورت خودرا به گل آلوده میکنند. سپس مرده را درخانه میگذارند وخود سینه‌ها رالخت میکنند و لباس خود را با کمربند می‌بندند و سینه زنان همراه تمام زنان‌خانواده‌درشهر گردش میکنند ومردان نیزبنوبه خود لباس‌خود رابا کمربند میبندند وسینه میزنند. وقتی این مراسم‌انجام گرفت جنازه را برای مومیائی کردن حمل میکنند.

۸۶- برای این کار، کسانی‌تعیین شده‌اند که این شغل بآنان اختصاص دارد. این اشخاص وقتی جنازه‌ای برای آنها میبرند به کسانیکه جنازه را آورده‌اند نمونه‌هائی ازجنازهٔ چوبی که بطورطبیعی نقاشی شده نشان میدهند وبرای آنها توضیح میدهند که بهترین مومیائی همان مومیائی است که برای کسی کرده‌اند که من ذکر نام‌اورا دراین‌مقام‌مناسب نمیدانم [1]. بعد از آن‌نوع دومی‌ازمومیائی که پست‌تر از نوع اول وهزینه‌آن نیز کمتر است نشان میدهند و سپس سومین نوع آنرا که ارزان ترین آنست ارائه میدهند. بعد از بیان این توضیحات از مشتریها سؤال میکنند که مایلند از روی کدام نمونه جنازه آنها مومیائی شود. مشتریها بعد از آنکه درباره قیمت با مومیائی‌گران توافق کردند پی کار خود میروند. مومیائی گران در کارگاه میمانند و بترتیب زیر برای بهترین مومیائی مشغول کار میشوند: ابتدا مغز را بوسیله آهنی سر کج از سوراخ بینی‌خارج میکنند. قسمتی از مغز را بکمك آن آهن سر کج و قسمت دیگر آنرا بوسیله داروهائی که در سر میریزند خارج میکنند. سپس بایك قطعه سنك تیز حبشی شکافی درطول کمر مرده وارد میکنند و تمام محتویات آنرا

۱☆- شایدمقصودمؤلف‌ازاین‌شخص‌ازیریس(Osiris)معروف‌است که برای نخستین باربوسیله مخترع مومیائی که آنوبیس (Anubis) نام داشت مومیائی شده بود.

خارج میکنند، این محتویات راتمیز میکنند و آنگاه نخست باشراب خرما و بار دیگر با گرد مواد معطر شستشو میدهند[۱] . آنگاه شکم مرده را از گرد صمغ خالص ودارچین ودیگر ادویه معطر باستثنای کند رپر میکنند و آنرا میدوزند . بعد از این عمل جسدرا نمك سود میکنند، باین ترتیب که مدت هفتاد روز آنرا در جوش طبیعی میخوابانند . آنها نمیتوانند جسد را برای مدت بیشتری در این نمك قرار دهند. بعد ازهفتاد روز جسد رامیشویند وتمام بدن رابا نواری که ازپارچه کتان تهیه کرده‌اند باقشری از صمغ (که مصریان معمولاً بجای چسب بکار میبرند)میپوشانند[۲] . دراین موقع خویشان مرده جسدرا تحویل میگیرند سپس دستور میدهند صندوقی ازچوب بشکل انسان بسازند و جسد را در این صندوق قرار میدهند . و بعد از آنکه باین ترتیب آنرا در صندوق بستند آنرا ایستاده کنار دیوار اطاقی که مخصوص مرده است قرارمیدهند وبا کمال دقت از آن مواظبت میکنند .

۸۷- چنین بود گران ترین طرز مومیائی کردن مردگان . و اما برای کسانی که مومیائی متوسطی میخواهند ومایل نیستند هزینه زیادی متحمل شوند بترتیب زیرعمل میکنند : سرنگ هارا از مایع چربی که از سدر میگیرند پرمیکنند وسپس بی آنکه شکم مرده را بشکافند یامحتویات آنرا خارج کنندآنرا از آن مایع پرمیکنند . این مایع را ازراه مقعد وارد میکنند و بعد از آن ازبرگشت مجدد آن مایع از راه مقعد جلوگیری میکنند وجسد را بهمان مدت معین[۳] درنمك قرارمیدهند . روز آخرروغن سدر راکه در شکم جسد کرده‌اند خارج

۱- این مواد معطر رادرچهارظرف سنگی جداگانه میریختند و برهریك سرپوشی که شکل سریکی ازچهار فرزند هوروس (Horus) برروی آن حجاری شده بودقرار میدادند . هوروس یکی ازخدایان مصرباستان است که مجسمه آنرا بصورت مردی باصورت عقاب میساختند .

۲- دربارهٔ محلی که این صمغ راتهیه میکرده‌اند به بند۹۶همین کتاب مراجعه شود.

۳- یعنی مدت هفتاد روزبشرحی که دربند قبل نقل شده .

میکنند وفشار آن بحدی است که محتویات شکم مرده راحل میکند وباخود بیرون میآورد . گوشتها هم درنمك جوش حل میشوند بقسمی که ازجنازه بجز پوست واستخوان چیزی نمیماند . بعد ازاین عمل مومیاگران جنازه رابی اقدام دیگر به خویشان آن مسترد میکنند.

۸۸- واما نوع سوم مومیائی که مخصوص فقرا است چنین است. محتویات شکم را با محلولی که سیرمایا [1] نام دارد شستشو میدهند و سپس آنرا مدت هفتاد روز در نمك قرار میدهند و آنگاه جنازه رابه خویشان آن تحویل میدهند .

۸۹- وقتی زنان شخصیت‌های بزرگ میمیرند جسد آنها رافوراً برای مومیائی نمیبرند. همچنین است در مورد زنانی که بسیار زیبا هستند و یا آنها که بسیار محترم بوده‌اند . جسد این زنان راسه یاچهار روزپس ازمرك تحویل مومیاگران میدهند. این احتیاط را از آن جهت میکنند که مومیاگران نتوانند بـا آنها مقاربت کنند ، زیرا بطوریکه نقل میکنند یکی از آنها را درحین انجام این عمل با زنی که بتازگی مرده بوده غافلگیر کرده‌اند و گویا یکی ازهمکاران اوراز اورا فاش کرده بوده .

۹۰- اگر یکنفر مصری یاخارجی ازحمله تمساح بمیرد یا درآب رود غرق شود و جنازه اوبدست آید ساکنان شهری که جنازه درخاك آنها افتاده مجبورند آنرا مومیائی کنند وازآن مواظبت کامل کنند ودر تابوت مقدس قراردهند . غیراز کاهنان نیل [2] هیچکس حتی خویشان ودوستانش حق ندارند بآن دست زنند . کاهنان آنرا بدست خود دفن میکنند ، گوئی که این جنازه ازجنازه یك شخص عادی محترم تراست.

۹۱- مصریان ازقبول رسوم یونانیان امتناع دارند و بطور خلاصه میتوان گفت کـه

۱ـ Syrmaia ـ دربارهٔ این دارو به بند ۱۲۵ همین کتاب مراجعه شود .

۲ـ مصریان برای رودنیل نیز مراسم مذهبی خاصی داشتند و برای ایـن رود معابدی ساخته بودند که یکی ازبزرگترین آن درنیلوپولیس (Nilopolis) واقع در ایالت آرکادی (Arcadie) بود . ازاین گفته هردوت چنین نتیجه گرفته میشود که باید درتمام طول ساحل نیل درشهرهای ساحلی کاهنانی برای این عمل آماده وجود داشته باشند.

آنان حاضر بقبول رسوم هیچ قومی نمیباشند. این قاعده ایست که بطور کلی آنان رعایت میکنند. ولی در ایالت تب [۱] در مجاورت نئاپولیس [۲] شهر بزرگی است که کمیس [۳] نام دارد. دراین شهر معبدی ازپرسه [۴] پسر دانه [۵] وجود دارد که چهارضلعی است و اطراف آن را درختان خرما احاطه کرده‌اند. دهلیز های این معبد ازسنگ ساخته شده وبسیاروسیع‌اند. در آنجا دومجسمه بزرگ ازسنگ قرار دارد. دراین محوطه‌عبادتگاهی وجود دارد ودر آن عبادتگاه مجسمه‌ای ازپرسه قرار دارد. ساکنان شهر کمیس اظهار میکنند که پرسه اغلب در کشورآنها وبخصوص درداخل معبد ظاهر میشود. ونیز میگویند که دراین موقع یکی از کفش‌های چوبی‌او که مستعمل است و طول آن به دو آرنج [۶] میرسد در محل دیده میشود؛ و وقتی این کفش چوبی ظاهر میشود سراسر مصر سعادتمند و خوشبخت میشود. این مطلبی است که خود آنها اظهار میکنند. و اما آنچه بتقلید یونانیان بافتخار پرسه برپا میکنند چنین است: آنها مسابقه های بزرگ ورزشی ترتیب میدهند که جمیع انواع مسابقه‌ها در آن پیش بینی شده. جایزه این مسابقه‌ها حیوانات‌چهارپا وروپوش وپوست است. من از آنها سؤال کردم که بچه جهت‌پرسه فقط درمقابل‌آنان ظاهرمیشود وچرا آنان بادایر کردن جشن‌ها ورزش خودرا ازدیگر مصریان متمایزمیکنند. آنها بمن پاسخ دادند که پرسه

۱ـ Thèbes شهر معروف‌مصر باستان درقسمت علیای مصر که یکی از پایتخت‌های سه گانه این کشور درعهد باستان بوده است.

۲ـ Néapolis

۳ـ Chemmis

٤ـ پرسه (Persée) نیمه‌خدای یونان باستان و فرزند ژوپیتر (زوس) و دانه (Danaé) و مؤسس کشور میسن (Mycéen).

ه‍ـ دانه (Danaé) دختر پادشاه آرگوس ومادر پرسه وزوجه ژوپیتر (زوس).

٦ـ آرنج واحداندازه در یونان باستان‌و برابر یك‌پا و نیم‌یا ٤٤٤ میلیمتر(رجوع شود به یادداشت‌مقدمه‌در بارهٔ‌اوزان‌ومقادیردر یونان باستان)بطوریکه‌ازنوشته‌مؤلف درجای‌دیگر معلوم‌میشوداندازه پای‌هراکلس‌معروف‌نیزهمین‌بوده‌است(هردوت-جلدچهارم، بند۸۲)

دراصل ساکن شهر آتها بوده ودانه و لینکوس [۱] از اهالی کمیس بوده‌اند که در کشتی نشسته‌اند وعازم یونان‌شده‌اند. وقتی شجره نسب‌این دو نیمه خدارا ترتیب میدهند به‌پرسه میرسند [۲]. اهالی کمیس میگفتند که‌پرسه هماتطور که یونانیان اظهارمیکنند برای آنکه سر گورگون [۳] راازلیبی باز آورد به‌مصر آمدو بخصوص بنزد اهالی کمیس رفت ودر آنجا تمام خویشان خودرا شناخت. در موقعی که به مصرحرکت میکرد نام کمیس را ازمادر خود آموخت وبدستور خوداو بود که جشن‌های ورزشی راباافتخار اوبرپا میکردند.

۹۲- تمام عاداتی که مااز آن سخن گفتیم درنزد مصریانی که درقسمت علیای منطقه باتلاقی زیست میکنند معمول‌است. آنها که در منطقه باتلاقها زیست میکنند [٤] بطور کلی تابع همان آداب ورسومی هستند که بین مصریان دیگر معمول است و بخصوص مانند یونانیان هریك بایك زن زندگی میکنند. ولی برای اینکه آذوقه زیادی بدست آورند تدبیری اندیشیده‌اند که چنین است: وقتی رود نیل ازآب پرمیشود ودشتها بصورت دریا در میآیند نوعی شقایق کـه مصریـان لوتوس [٥] مینامند بمقدار زیاد درآب میروید. مصریان این گلها را میچینند و درآفتاب خشك میکنند و مغز لوتوس راکه شبیه خشخاش است خارج میکنند ومیکوبند وباآن نانی درست میکنند که باحرارت آتش مـی پزند. ریشهٔ این گیاه نیزقابل مصرف است، مزه آن نسبتاً شیرین وشکل آن گرد و به درشتی

۱- لینکوس (Lynchos) یالینسه (Lyncée) یکی ازاهالی آرگوس بود که معروف است چشمانی نافذ داشت ونورآن ازحجاب دیوار میگذشت.

۲- این شجره نسب چنین ترتیب داده شده بود: پرسه فرزند دانـه (Danaé) دختر آکریزیوس(Acrisios)پسر آباس(Abas)پسرهیپرمنستر(Hypermnestre) دختردانه (Danaé) ولینکوس (Lynchos).

۳- گورگون(Gorgon) نام‌سه‌تن ازغول های افسانه‌ای باستان است که بهر کس نظرمیافکندند‌اورا بسنك مبدل‌میکردند. گورگون‌ها سه‌تن بودند که معروف ترین آنها مدوز (Méduse) بود که افسانه‌هاکی است بدست پرسه کشته شد.

٤- یعنی درناحیه مصب وبین شعب رودنیل.

٥- Lotus

یك سیب است . شقایق های دیگری نیز وجود دارد که شبیه گل سرخ است ودر آب میروید . میوهٔ این گیاه روی شاخه دیگری غیر از شاخه اصلی که از کنار ریشه خارج میشود میروید وچیزی است که شباهت زیادی بـه سوراخ‌های لانه زنبور دارد ودر آن دانـه هـای خـوردنـی بـدرشتی هسته زیتون بمقدار زیاد یافت میشود . این دانه‌ها راتازه یاخشك مصرف میکنند. واما پاپیروس که هرسال میروید ، وقتی آنرا ازباتلاق بیرون میکشند قسمت علیای آنرا میبرند و بمصرف‌های مختلف میرسانند [1] ویامیفروشند، وقسمت تحتانی‌را که‌باقی میماند وطول آن تقریباً به‌یك آرنج [2] میرسد میخورند . آنها که بخواهند از پاپیروس غذائی واقعاً لذیذ ترتیب دهند آنرا دراجاقی که حرارتی‌زیاد دارد کباب‌میکنند وبعدآنرا میخورند. بعضی‌ازاین مصریان فقط باماهی زیست میکنند ووقتی‌این حیوان راصید میکنند بعد از آنکه شکم آنرا خالی کردند آنرا در آفتاب‌خشك میکنند وهمینکه خشك شد آنرا مصرف میکنند .

۹۳- ماهی‌هائی که بطوردسته‌جمعی زندگی میکنند درآبهای جاری تولیدنمیشوند بلکه دربرکه‌ها رشدمیکنند وطرززندگی آنها چنین‌است: وقتی‌هوس تولیدمثل میکنند بطور دسته جمعی بطرف دریـا میروند . نرهـا جلوتر میروند وسر راه نطفه های نررا از خود پراکنده میکنند . ماهی های ماده که بدنبال آنهـا حرکت میکنند آن نطفه‌ها را میخورند وبارور میشوند . وقتی کاملاً در دریا آبستن شدند ، همه درطول رود مراجعت میکنند وهریك بمحل معمولی‌خود میرود . ولی این بار همانها که دردفعه قبل در جلو حرکت میکردند در جلو نیستند ، بلکه ماده ها هستند که جلوحرکت میکنند . این بار ماده‌ها دسته را میرانندوهمان کاری‌رامیکنند که نرها میکردند؛ باین‌ترتیب که تخم‌های‌خودرا

۱ـ برای مصرف های مختلف پاپیروس مراجعه شود بهردوت ـ کتاب دوم ، بند ۳۷، ۳۸، و۳۹ ـ کتاب پنجم ، بند۵۸ کتاب هفتم ، بند ۲۵، ۳۴، ۳۶ ـ کتاب هشتم،بند۲۹

۲ـ آرنج واحداندازه دریونان باستان وبرابریك پاونیم یا۴۴۴میلیمتر(رجوع‌شود به یادداشت مقدمه درباره اوزان ومقادیر دریونان باستان) .

بصورت بسته‌های حاوی معدودی دانه تخم پراکنده میکنند و نرها که این بار بدنبال آنها میآیند آن تخم‌ها را میخورند. هریك ازاین دانه‌ها یك ماهی است . ازدانه‌هائی که باقی میماند و نرها نخورده‌اند ماهی هائی خارج میشوند که در آب بزرگ میشوند . اگر این ماهی ها رادر موقعی که بسوی دریا میروند بگیرند مشاهده میشود که طرف چپ سر آنها مجروح است . و اگر آنها را در مراجعت بگیرند مشاهده میشود که طرف راست سر آنها مجروح است . اما علت این جراحات آنها اینست: ماهی‌ها برای رفتن به‌دریا از کنار ساحل چپ حرکت میکنند و وقتی هم برمیگردند باز از کنار همان ساحل حرکت میکنند و برای اینکه جریان آب آنها را ازراه اصلی منحرف نکند خودرا به ساحل نزدیك میکنند و تا جائیکه ممکن است خود را به ساحل میمالند . وقتی آب نیل روبافزایش میگذارد ، قبل‌ازهمه‌جاقسمت‌های گود وباتلاق های ساحل رودازآبی که ازرود تراوش میکند پر میشوند ودر همان موقع که این قسمت ها پر میشوند بیدرنك ازماهی‌های کوچك مملو میشوند. اینکه‌این ماهیها از کجا ممکن است آمده‌باشند من تصور میکنم که منبع آنرا میدانم . وقتی درسال قبل آب نیل فرو نشسته ، ماهیهائی که‌در گل ولای‌آن تخم گذاری کرده‌اند باآخرین قسمت‌های آب‌خارج میشوند ووقتی مدتی بعد بار دیگر آب میرسد ازآن تخم‌ها ماهیهای موردبحث پیدا میشوند . چنین بود آنچه دربارهٔ ماهیها باید گفت .

۹۴- مصریانی که درمنطقه باتلاقها زیست میکنند نوعی روغن مصرف میکنند که ازمیوهٔ کرچك استخراج میشود . این روغن را کی کی [۱] مینامند وبطریق زیر آنرا استخراج میکنند : بذر کوچك را که در نواحی یونان خود بخود بحال وحشی میروید در ساحل نهرها وبرکه‌ها میافشانند . این گیاه در مصر میوهٔ فراوانی میدهد ولی میوهٔ آن بدبواست. مصریان آنراجمع آوری میکنند ، بعضی آنراخرد میکنندوشیره آنرا بیرون‌میکشند وبعضی دیگر آنرا کباب میکنند و سپس در آب میپزند وشیرهٔ آنرا استخراج میکنند . این شیره مایعی است‌چرب

۱- KiKi

که برای سوخت چراغ از روغن زیتون دست کمی ندارد، ولی بوی شدیدی متصاعد میکند .

۹۵- مصریان برای دفع پشه‌ها که بمقدار زیاد در این کشور وجود دارد تدبیری اندیشیده‌اند که چنین است : آنها که در قسمت علیای نواحی باتلاق ها زیست میکنند [1] از برجهائی [2] استفاده میکنند که برای خوابیدن بالای آن میروند . زیرا پشه‌ازباد میگریزد وبهمین‌جهت‌نمیتواند درارتفاع زیاد پرواز کند ولی‌آنها که‌درنواحی‌باتلاقی [3] زیست‌میکنند بجای‌برج‌وسایل‌دفاعی‌دیگری‌اندیشیده‌اند: هریك ازآنها یك تور دارد که هنگام روزبرای صید ماهی بکار میبرد وهنگام شب بترتیب زیر از آن استفاده میکند : آن توررا گرداگردبستری که در آن میخوابد میگسترد وسپس خود بزیرآن میرود ومیخوابد . [4] اگرلباس یاملافه‌ای بخودبکشید وبخوابید پشه‌ها ازپشت‌آن شمارامیگزند. ولی ازپشت پشه‌بندحتی درصدد نیش زدن برنمیآیند .

۹۶- کشتی‌هائی‌را که‌برای‌حمل کالابکار میبرند ازچوب‌اقاقیا میسازند . این‌درخت ازحیث شکل کاملاً شبیه لوتوس در ناحیه سیرن [5] است وشیره آن نیزاز صمغ است .مصریان درخت‌اقاقیارابصورت قطعات چوبی‌بطول دو آرنج [6] خردمیکنند وسپس این‌قطعات‌رامانندآجر کنارهم‌قرارمیدهندوباآن بترتیب زیر کف کشتی

۱- مقصود مصرعلیا است.

۲- این برجها بناهای سبکی بود که مصریان برروی بام خانه‌ها بر پا میکردند تاباخیال راحت درهوای خنك دور ازخطر خزنده‌گان وگزندگان بخواب روند .

۳- یعنی نواحی مصب نیل

٤- این تور که برروی‌تخت میگستردند شبیه‌پشه بندهای امروزما بوده است ولی بعید بنظرمیرسد که بایك تور ماهی گیری هراندازه ظریف بـاشد بتوان از هجوم پشه جلوگیری کرد و استفادهٔ پشه بند ازآن نمود .

٥- سیرن (Cyrène) نام مهاجر نشینی است که یونانیان درمغرب مصر در افریقا تأسیس کرده بودند و شهری که بهمین نام خوانده میشود درعهد عتیق پایتخت کشوری بود که سیرنائیك نام داشت .

٦- آرنج واحد طول دریونان باستان وبرابریك‌پاونیم‌یا ٤٤٤میلیمتر(رجوع شود به یادداشت مقدمه درباره اوزان ومقادیر در یونان باستان).

رامیسازند: این چوبها را که باندازه دو آرنج بریده‌اند به چوبهای بلندی که نزدیك هم قرارداراد وصل میکنند ووقتی کف کشتی باین ترتیب ساخته شد دو لبه آنرا باچوبی که برروی چوبهای بلند قبلی قرارمیدهند بهم متصل میکنند. برای استحکام‌دولبه، تسمه بکارنمیبرند؛ بلکه شکافهای آنرا ازداخل باپاپیروس پرمیکنند. فقط یك پارومیسازند که ازقسمت عقب کشتی خارج میشود. دکل کشتی از چوب اقاقیا و بادبانهای آن ازپاپیروس است. اگرباد مساعد نوزد این کشتی‌ها قادرنیستند درخلاف جهت آب دررود بالا روند ودراینصورت باید آنها راازساحل بیدك کش کرد. ولی درمراجعت کشتی‌هابترتیب‌زیردرمسیر آب‌حرکت میکنند: تختك[1] کوچکی باقطعات چوب درخت‌تمرساخته‌اند که باالیاف نی‌بهم متصل‌شده. این‌تختك‌رابا ریسمانی به‌جلوی کشتی می‌بندند وسپس آنرا درسطح آب رها میکنند. همچنین‌سنگ سوراخ‌داری راباوزن تقریبی دوتالان[2] باریسمان دیگری بعقب کشتی متصل میکنند. جریان آب بشدت بـاتختك تماس پیدا میکند وآنرا باسرعت میراند ودر نتیجه باریس[3] (نام این کشتی‌ها چنین است) راتیزبا خود میکشد. در همان حال تخته سنگ سوراخ که درعقب کشتی به‌عمق آب رفته موجب‌میشود که حرکت کشتی بخط مستقیم صورت گیرد. از کشتی هائی که باین ترتیب ساخته‌اند در مصر خیلی زیاد یافت میشود و بعضی‌از آنها میتوانند چندین هزار تالان‌بارحمل کنند.

۱ـ این‌تختك را با حصیر وچوبهای سبك بشکل‌مثلث میساختند بطوریکه رأس آن درجهت حرکت آن‌قرارمیگرفت وقاعده آن روبه کشتی بود. بعلت وسعت سطح قاعده وبرخوردآب باآن نیروی زیادی حاصل میشد که بوسیله ریسمان به کشتی منتقل‌میگردید و کشتی را حرکت میداد. ولی بعید بنظر میرسد که این تختك سبك بتواند یك کشتی سنگین پربار رابکشد. شاید تنها استفاده‌ای که مصریان ازآن میکرده‌اند این بوده که چون تختك درجلوی کشتی برسطح آب قرارداشت وبا آب‌حرکت میکرد مانع میشد که کشتی ازجریان خارج و به‌موضعه‌ها و آبهای راکد اطراف رانده‌شود.

۲ـ تالان واحدوزن در یونان باستان و برابر۳۹ر۳۶ کیلوگرام (رجوع شود به یادداشت مقدمه دربارهٔ اوزان ومقادیر دریونان باستان).

Baris - ۳

۹۷- وقتی نیل طغیان‌میکند فقط شهرها از آب بیرون میمانند وتقریباً شبیه‌جزایر دریای اژه میشوند. بقیه خاك مصر مانند دریا میشود و فقط شهرها از آب بیرون میمانند [۱]. وقتی این‌اتفاق میافتد دیگر کشتی‌ها درمسیرشعب نیل پیش‌نمیروند بلکه‌ازمیان‌دشت میروند [۲] مثلاً برای‌اینکه‌ازنوکراتیس [۳] به ممفیس [۴] بروند از کنار اهرام میگذرند. درحالیکه‌راه اصلی این نیست وراهی است که ازانتهای مصب وشهر کرکاسور [۵] میگذرد. و اگر ازدریا وکانوپ [۶] از راه دشت بسوی نواکراتیس بروید از کنار شهر آنتیلا [۷] وشهر دیگری که بشهر آرخاندروس [۸] معروف است خواهید گذشت.

۹۸- ازاین دوشهر، آنتیلا که شهری بزرگ است تیول اختصاصی زن پادشاه فعلی مصر است و درآمد آن بمصرف هزینه تهیه کفش اومیرسید. این رسم ازموقعی که پارسها مصررا فتح کردند برقرار شده است. بطوریکه من حدس میزنم شهر دیگر نام‌خودرا از داماددانااوس [۹] که آرخاندروس نام داشت وفرزند فتیوس [۱۰]

۱- تکرارمطلب جمله قبل است.

۲- بطور یقین مقصود هردوت این‌نیست که کشتی ها از دشتهای آب‌فراگرفته میگذرند، بلکه مقصود اینست که کشتی ها از مجاری که دردشت قراردارند و در موقع طغیان نیل ازآب پرمیشوند میگذرند.

۳- نوکراتیس (Naucratis) شهری‌بود واقع درمغرب شعبهٔ‌نیل‌در شهر کانوپ (Canope) درنزدیکی تل نبیره.

۴- Memphis

۵- Kercasore

۶- کانوپ (Canope) ازشهرهای مصرسفلی درساحل نیل ودر نزدیکی ساحل مدیترانه که شعبه‌ای ازرود نیزبنام‌آن به‌شعبه کانوپ معروف است.

۷- Anthylla - محل این شهردرمصر باستان مشخص نیست.

۸- Archandros - محل این شهرهم درمصر باستان مشخص نیست.

۹- دانائوس (Danaos) ازشخصیت‌های افسانه‌ای و پادشاه مصروآرگوس.

۱۰- Phtios

پسر آکه اوس [۱] بوده اخذ کرده و شهر آرخاندروس نامیده شده. ممکن است شهر دیگری بنام آرخاندروس وجود داشته باشد ولی درهر حال این نام یك نام مصری نیست.

خلاصه تاریخ مصر

۹۹- تااینجا آنچه گفتم نتیجه مشاهدات وتفکرات وتحقیقات خود من بود. ولی از اینجا ببعد آنچه مصریان نقل میکنند آنطور که خود شنیده‌ام نقل میکنم و مختصری هم از آنچه خودبچشم دیده‌ام بآن اضافه میکنم بطوریکه کاهنان برای من نقل کرده‌اند مین [۲] که اولین پادشاه مصربود بـرای حفاظت شهر ممفیس سدی ساخت. زیرا تاآن زمان تمام رود نیل درطول کوهستان شنی که در کنار افریقا قرار دارد جاری بود. ولی این‌پادشاه تقریباً درفاصله‌ای برابر صدستاد [۳] ازبالای شهرممفیس سدی درشعبه جنوبی نیل ساخت و پس از آنکه بسترقدیم آن خشك شد، امر کرد مجرای دیگری حفر کردند تا رود بین دو کوه جاری شود. حتی در حال حاضر پارسها توجه کاملی باین شعبه قدیمی نیل‌دارند تامانع ازجریان نیل درآن‌بشوند وهرسال آنرا مسدود میکنند. زیرا اگررود دراین نقطه سدرابشکند وطغیان کندتمام شهرممفیس درمعرض خطرسیل قرارمیگیرد. کاهنان میگویند که‌پس ازآنکه‌این پادشاه که‌نخستین پادشاه مصربودمحوطه‌ای راکه نیل ازآن دورشده بود خشك کرد، شهری که امروز ممفیس نام دارددر محل آن تأسیس کرد. زیرا ممفیس هنوز درتنگ‌ترین قسمت مصرقرار دارد. مین‌امر کرددرخارج‌این شهردریاچه‌ای حفر کردند که‌آب‌آن‌ازرودخانه‌میرسید و در طرف شمال و مغرب شهرقرار داشت (زیرادرجهت مشرق شهررود نیل‌قرار

۱- Achaios

۲- مین (Min) یامنس (Ménès) نخستین پادشاه‌افسانه‌ای‌مصرباستان است که امروزتاحدی صحت وجود آن مورد قبول است. حدس زده میشود قبری که در نقده واقع درسی کیلومتری شمال شهرتب یافت شده باو تعلق دارد.

۳- ستاد (Stade) واحدطول دریونان‌باستان‌وبرابر۱۷۷متروع۶سانتیمتر (رجوع شودبه یادداشت مقدمه دربارهٔ اوزان ومقادیر دریونان باستان).

داشت) . آنگاه درداخل شهر معبد هفستوس [۱] را که از لحاظ وسعت و بزرگی شایسته ذکراست بنا کرد .

۱۰۰ـ بعدازاین پادشاه، کاهنان ازروی کتابی نام سیصدوسی پادشاه دیگررا برای‌من خواندند. دراین‌شجره نسب طولانی هیجده‌تن حبشی‌ویك زن‌بومی نیزبود وبقیه تمام مردان مصری بودند . زنی که ملکه بود مانند ملکه بابل نی‌توکریس [۲] نام داشت . بطوریکـه کاهنان نقل میکنند برادر این ملکه پادشاه مصر بـود و مصریان اورا کشتند وبعد ازقتل اونیتوکریس راجانشین او کردند . نیتوکریس برای کشیدن انتقام برادر خود جمعی کثیر ازمصریان رابا حیله هلاك کرد . وی دستور داد تالار زیر زمینی وسیعی برای او ساختند و به بهانه افتتاح آن جمعی از مصریان را که در قتل برادرش بیش از دیگـران سهیم میدانست در ضیافتی بزرك دعوت کرد . ولی قصد باطنی‌اوچیز دیگری بود : درموقعی که‌این مصریان به ضیافت مشغول بودند آب نیل را ازمجرای مخفی بزرگی بروی‌آنها باز کرد [۳] . کاهنان دربارهٔ این زن دیگرچیزی برای من‌نقل نکردند جزاینکه بعد ازاجرای نقشه خود برای آنکه از انتقامجوئی در امان باشد خود در اطاقی مملواز خاکستر پرتاب کرد .

۱۰۱ـ کاهنان بمن گفتند که ازدیگر پادشاهان هیچیك کار درخشانی که نام آنها

۱ـ هفستوس (Héphaistos) یاولکن (Vulcan) خداوند آتش وآهن در یونان باستان .

۲ـ نیتوکریس (Nitocris) یانیتاکاریت (Nitakarit) ملکه مصراز ششمین خاندان سلطنتی مصر بود که تاریخ‌سلطنت اومعلوم نیست . درباره ملکه نیتوکریس‌بابل که هردوت بدان اشاره میکند مراجعه شود به کتاب اول هردوت ، بند ۱۸۵ و۱۸۷ .

۳ـ تالارزیرزمینی که ازمجرای نیل‌آب بآن وارد شود درمعماری مصری‌بیسابقه نیست (رجوع شودبه بند ۱۲٤ و۱۲۷ همین کتاب) .

رابلند کند انجام ندادند ، باستثنای آخرین آنها که موریس [۱] نام داداشت .این پادشاه درزمـان سلطنت خـود دهلیزمعبد هفستوس‌را درقسمت شمال این معبد بنا کرد و دریاچه‌ای حفر کردو من بعداً خواهـم گفت [۲] که‌محیط آن بچند ستاد [۳] میرسید ودراین‌دریاچه اهرامی ساخت که من‌اندازه های‌آنها را درجائی که اندازه دریاچه رانقل میکنم نقل خواهم کرد .

۱۰۲- چنین بود آنچه موریس انجام داد ، بقسمی که کاهنان برای من نقل کردند . در حالیکه دیگر پادشاهان هیچیك کاری انجام ندادند ؛ بنابراین من از اینهـا میگذرم وازپادشاهی که بعداز آنها آمد وسسوستریس [٤] نام‌داشت سخن‌میگویم. بطوریکه کاهنان نقل میکنند ، وی ابتدا از خلیج عربستان با کشتیهای جنگی حرکت کرد و پس از آنکه ساکنان سواحل دریای اریتره [٥] رامطیع خود کرد آنقدربه بحرپیمائی ادامه داد تابدریائی رسید که بعلت عمق کم قابل کشتیرانی نبود و بازبنا بگفته کاهنان وقتی این پادشاه به مصر مراجعت کرد سپاه بزرگی تجهیز کرد وبداخل‌قاره حرکت کرد وتمام اقوامی‌را که برسرراهش بودندمطیع

۱- دریاچه مصنوعی‌موریس بوسیله‌آمن ام هات سوم Amen-em-hatIII از سیزدهمین خاندان سلطنتی مصر که‌درحدود ۲۹۰۰ قبل‌ازمیلاد میزیسته وهردوت‌اشتباهاً دوهزارسال‌اورابما نزدیك‌تر کرده ساخته شده بود.موریس(Moeris)نام‌یکی‌ازپادشاهان مصراست که از ۱۷۳٦ تا ۱۷۲۳ قبل از میلاد در مصر سلطنت کرده وبعلت شباهتی که بین‌اسم او ونام دریاچه موریس وجود دارد اورا احداث کننده این دریاچه دانسته‌اند

۲- بند ۱٤۹ همین کتاب .

۳- ستاد واحد طول دریونان باستان وبرابر۱۷۷ متر و ٦ سانتیمتر (رجوع‌شود به‌یادداشت مقدمه درباره اوزان ومقادیر دریونان باستان) .

٤- سسوستریس (Sesostris) یاسوسیس (Séosis) یاسوستریس(Sostris) باحتمال زیاد رامسس دوم فرعون معروف مصراست. رامسس‌ازحیث قدرت حکومت‌خود وفتوحاتی که کرد یکی‌ازبزرگترین ومعروفترین پادشاهان‌مصراست که درحدودچهارده قرن قبل ازمیلاد میزیست .

٥- اریتره (Erythrée) نامی است که یونانیان باستان به‌اقیانوس هند داده‌اند ولی بعدها بجای اوقیانوس هند دریای احمررا چنین نامیدند .

کرد. وهر گاه بااقوامی روبرومیشد که بسختی وبا شجاعت از آزادی خوددفاع میکردند، درکشور آنها لوحه هـای سنگی برپا میکرد و بسر روی آنها کتیبه هائی مینوشت ونام خود ووطن خود واینکه بنیروی سپاهیان خود آنها رامطیع کرده‌بود برآنها ذکرمیکرد. اما درنقاطی که شهرهای‌آنرا بدون‌زحمت وبدون جنك تسخیر کرده‌بود برروی لوحه های سنگی کتیبه هائی حك‌میکرد که مطالب آن‌بامطالب کتیبه های کشوراقوامی که‌باشهامت جنگیده بودند شبیه بود بااین‌تفاوت که برروی‌آن‌تصویراعضای تناسلی‌زنان‌را نیزحك میکرد وبااین عمل قصد داشت نشان دهد که آن قوم شهامتی نداشته‌است.

۱۰۳- بعد از این عمل ازیك سوی قاره بسوی دیگر رفت وسپس از آسیا به اروپا شتافت وتا کشور اقوام سیت [۱] وتراس پیش رفت واین نقاط رانیزمطیع کرد [۲]. من تصورمیکنم‌این دورترین‌نقطه‌ایست که سپاه مصربآن دسته‌یافته. زیرادراین نقطه ازلوحه هائی که ازآن یاد کردم میتوان یافت ولی بالا ترازآن‌دیگر یافت نمیشود. این پادشاه دراین نقطه عنان نگهداشت واز همان راه مراجعت کرد. ووقتی‌به‌سواحل رودفاز [۳] رسید بدرستی‌نمیتوانم بگویم چه واقعه‌ای‌اتفاق‌افتاد، آیا سسوستریس‌خود قسمتی ازسپاه‌خود رامجزا کرد وبرای ایجاد مهاجر نشین در این ناحیه در آنجا پشت سرخود گذارد یا جمعی از سربازان او که از این صدمات سفرخسته بودند خود ازروی میل درسواحل این رود مقیم شدند.

۱۰۴- زیرا ظاهراً چنین معلوم میشود کـه اهالی کولشید [٤] ازنژاد مصری هستند.

۱- سیت‌ها (Scythes) یاسکاها دسته‌ای از اقوام وحشی عهد باستانند که غالباً بیابانگرد بودند ودرشمال‌شرقی‌اروپا وشمال غربی‌آسیا سکونت داشتند. محل‌سکونت اصلی آنها که درشمال دریای سیاه بود سیتی (Scythie) یا کشورسکاها نام داشت.

۲- حقیقت‌آنستکه سپاه فاتح مصرهرگزازنواحی شمال سوریه بالاتر نرفته وپای سربازان مصری هرگز بخاك اروپا نرسیده است.

۳- فاز (Phase) نام رودخانه‌ایست که درایالت کـولشید (Colchide) جاری بود وبدریای سیاه میریخت. امروزاین رودخانه راریون (Rion) مینامند.

٤- کولشید (Colchide) ازنواحی‌قدیم‌آسیا واقع درمشرق دریای سیاه وجنوب قفقاز که رودفاز(Phase) آنرا مشروب میکرد.

آنچه دراین باره گفتم عقیده شخص من است درموقعی که هنوز چیزی دراین باره از کسی نشنیده بودم. ولی چون این فکر درسر من بود از کسانی از هر دو قوم دراین باره استفسار کردم ومشاهده کردم که اهالی کولشید یادگارهای بیشتری ازمصریان دارند ومصریان یادگارهای کمتری ازاهالی کولشید دارند. ولی بعضی ازمصریان بمن گفتند که بعقیده آنها اهالی کولشید بازماندگان سربازان سوستریس هستند من شخصاً این نکته را ازروی دلائل وامارات زیر حدس زده بودم: نخست بآن دلیل که اهالی کولشید پوستی گندم گون وموهائی مجعد دارند (ولی درحقیقت این موضوع دلیل چیزی نمیتواند باشد زیرا اقوام دیگری نیز چنین هستند). دلیل دوم که اهمیت بیشتری دارد اینست که فقط اهالی کولشید ومصریان وحبشیان هستند که ازقدیم ترین ایام ختنه کردن نزد آنها معمول بوده. فینیقی‌ها وسوریهای فلسطین خوداعتراف میکنند که این رسم را ازمصریان گرفته‌اند. سوریهائی که در منطقه رود ترمودون [1] و پارتنیوس [2] سکونت دارند و ماکرون‌ها [3] که همسایگان آنها هستند میگویند که این رسم را بتازگی ازاهالی کولشید گرفته‌اند. اینها تنها اقوامی هستند که عادت ختنه کردن نزد آنها معمول است و میتوان کاملاً ملاحظه کرد که آنها ختنه را مانند مصریان میکنند. چون ختنه کردن بین مصریان وحبشی‌ها از قدیم ترین ایام معمول بوده، من نمیتوانم بگویم کدامیك ازاین دو قوم این رسم را ازدیگری اخذ کرده است؛ و اما درباره اینکه دیگر اقوام این رسم رابعلت رفت وآمد زیاد درمصر آموخته‌اند یك دلیل قوی برای من موجود است که چنین است: تمام فینیقی‌هائی که دریونان رفت وآمد دارند دیگراجزاء طبیعی بدن خودرا مانند مصریان نمیکنند و اطفال خودرا ختنه نمیکنند.

۱۰۵- در بارهٔ اهالی کولشید نکته دیگری که این قوم رابه مصریان نزدیك میکند ومیتوان روی آن تکیه کرد اینست که اهالی کولشید ومصریان تنها اقوامی هستند

۱- ترمودون (Thermodon) رودخانه‌ایست که بدریای سیاه میریزد.
۲- پارتنیوس (Parthénios)
۳- Macrons

که کتان راشبیه هم عمل میآورند. ازحیث نوع زندگی و زبان نیز از هرحیث بیکدیگر شباهت دارند. یونانیان کتان کولشید را کتان ساردنی [۱] مینامند، درحالیکه کتانی که ازمصرمیآید کتان مصری مینامند.

۱۰۶- امروز غالب لوحه های سنگی که سسوستریس پادشاه مصر در کشور های مختلف برپا کرد از بین رفته‌اند. بااین حال، در سوریه فلسطین من خود یکی ازآنها راکه هنوز موجود است بچشم دیده‌ام. بر روی این لوحه کتیبه‌ای که ازآن سخن گفتم وهمچنین تصویر عضو تناسلی زنان مشاهده میشود [۲]. در یونی [۳] نیزدو مجسمه ازاین مرد موجود است که بصورت کنده کاری مجسم‌بر روی تخته سنگهای راهی که ازناحیه افز [۴] به فوسه [۵] میرود وراهی که ازسارد به ازمیر [۶] میرودحجاری‌شده [۷]. درهریك ازاین‌دومحل تصویر مردی‌بدرازای یك آرنج [۸] ونیم حجاری شده که نیزه‌ای دردست راست و کمانی دردست دیگر

۱- Sardaigne

☆ ۲- امروز اثری ازچنین‌لوحه‌ای درفلسطین یاسوریه مشاهده نمیشود.

۳- یونی(Ionie) سراسرناحیه وسیعی درآسیای‌صغیر که مدتها مرکزمهاجرنشین های یونان درساحل این شبیه جزیره بزرك بود و زمانی شامل سراسر شهرهای ساحلی آن گردید. ازشهرهای معروف یونی ملط وتئوس وهالیکارناس وفوسه وافزمیباشد که برای اولین باردر قرن شش قبل ازمیلاد بدست کوروش کبیر تسخیرشدند.

٤- افز (Ephèse) ازشهرهای‌قدیم‌ناحیه‌یونی‌واقع درساحل‌دریای‌اژه که امروز ویرانه‌های‌آن باقی است.

٥- فوسه (Phocée) ازشهرهای قدیم‌آسیای صغیردر ناحیه یونی که امروزفوچه نام دارد.

٦- ازمیر (Smyrne) از شهرهای قدیم‌آسیای صغیردرساحل مدیترانه که‌امروز نیزبهمین نام خوانده میشود.

☆۷- این دوحجاری‌امروزهم درگذرگاهی که کرابل (Karabel) نام دارد در سی کیلومتری شهرازمیر مشاهده‌میشود. برروی یکی ازاین‌دوحجاری تصویرجنگنده‌ای مشاهده میشود که نیزه و کمانی بدست وتاجی برسر وقبائی که تاروی زانو میرسد دربر دارد. ولی برروی این دوتصویر هیچگونه اثری ازهنرمصری مشاهده نمیشود و بطور یقین میتوان گفت که این دوحجاری ازآثار دورهٔ سسوستریس نیست بلکه مربوط باقوام هیت معاصربا این پادشاه است (نیمه اول قرن سیزده قبل ازمیلاد).

۸- آرنج واحد طول دریونان‌باستان وبرابریك پادونیم‌یا٤٤٤میلیمتر(رجوع شود به‌یادداشت‌مقدمه‌درباره اوزان ومقادیردریونان باستان).

دارد . بقیه سلاح وتجهیزات آن قسمتی مصری وقسمتی دیگر حبشی است [۱] . برروی سینه این مجسمه‌ها ازشانه‌ای به‌شانه دیگر کتیبه‌ای به‌خط مذهبی‌مصری حك شده که چنین میگوید: «من به‌زوربازوهای‌خوداین کشور راتسخیر کردم.» درباره اینکه‌این مجسمه کیست‌وصاحب آن‌از کجابایـن نقطه‌آمده مطلبی‌برروی آن حك نشده ، ولی درجای دیگر از آن یاد شده . بعضی اشخاص که این‌آثار باستانی رادیده‌اند حدس زده‌اند که‌این حجاری تصویر ممنون [۲] است ، ولی‌آنها اشتباه میکنند وازحقیقت دوراند .

۱۰۷- درموقعی که‌این سسوستریس‌مصری [۳] بازمیگشت‌وعده زیادی اسیرازاقوامی که خاك آنها راتسخیر کرده بود باخود میبرد ، بطوریکه کاهنان برای من نقل کرده‌اند ، وقتی درضمن‌این باز گشت به دافنه [٤] واقع درنزدیکی پلوز [٥] رسید برادری که سسوستریس مصررا بدست اوسپرده بود او و فرزندانش را به ضیافت دعوت کرد . این برادر ازخارج گرد خانه خود چوب انباشت وسپس بر پشته‌های چوب آتش افکند . وقتی سسوستریس متوجه موضوع شد بیدرنك با زن خود

۱- کمان یکی ازسلاحهای معروف حبشی‌است، در حالیکه نیزه یك سلاح مصری است (هردوت ، جلد سوم بند۲۱ وجلد پنجم ، بند۶۹)

۲- ممنون (Memnon) ازشخصیت های معروف افسانه ای عهد عتیق ، پسر تیتون (Tithon) وخورشید سپیده‌دم بود : درموقعی که شهرتروآ درمحاصره یونانیان بود پدرش پادشاه مصر بود واورا بکمك اهالی ترآو باین شهرفرستاد واودر آن شهر بدست آشیل کشته شد. شهرت ممنون بیشتر بعلت مجسمه عظیمی است که درنزدیکی شهر تب ازعهدعتیق ازاو باقی است و بقسمی که شایع است هرروزصبح هنگام طلوع‌آفتاب همینکه نخستین اشعه خورشید بر آن‌میتابد آهنگی درداخل‌آن شنیده میشود که گفته میشود صدای ممنون است که به‌مادرخود خورشید درود میفرستد .

۳*- علت اینکه هردوت مصری بودن‌سسوستریس‌راتصریح میکندآنست که ملیت سسوستریس در کنده کاریهای یونی تصریح نشده وگاه در این کنده‌کاری تصاویری از پادشاهان حبشه دیده میشود .

٤- دافنه (Daphné)ازشهرهای کوچك آنتیوش(Antioche)درنزدیکی‌مصر که در عهدباستان تشریفات مذهبی بزرگی بافتخارآپولون درآن برگزارمیشد.

٥- پلوز(Péluse)ازشهرهای‌باستانی مصردر نزدیکی پرت سعیدفعلی واز نقاطی که مدتها دروازه نظامی‌مصردرجهت آسیا محسوب میشد .

بمشورت پرداخت . زیرا زن اونیز دراین سفرهمراهش بود . زن باوتوصیه کرد که دوتن ازشش فرزند خودرا برروی انبوه هیزم شعله ور بخواباند تاپلی برای عبور ازآتش تشکیل دهند وسپس خود آنهاازروی اجسادآنان بگذرند وخودرا نجات دهند . گویا سسوستریس این کار را کرد ، دو تن از اطفال اوباین ترتیب سوختند وبقیه باپدر خود نجات یافتند.

۱۰۸- درمراجعت بهمصر، پس ازآنکه ازبرادر خود انتقام کشید ، انبوه اسیرانی را که از کشورهای‌تسخیرشده باخودآورده‌بودبترتیب زیربه کار گماشت :سنگهای بسیاربزرگی که درزمان او وبرای او به معبد هفستوس[۱] حمل شد بوسیله این اسیران کشیده شد. همچنین تمام‌مجاری‌آب که امروزدرمصرباقی‌است بوسیله‌این اسیران ازروی اجبار حفرشد وبدین ترتیب بدون‌اینکه‌آنهاخودبخواهند کشور مصررا که درگذشته سراسر آنرا بااسب وگردونه طی میکردند بصورت کشوری درآوردند که دیگر در آن اسب وگردونه یافت نمیشود[۲] ، زیرا از آن ببعد کشور مصربااینکه سراسر آن هموار است برای‌اسب وگردونه قابل عبورنیست، وعلت آن مجاری‌آبی‌متعددی‌است که در تمام جهات حفرشده‌است . علت اینکه این پادشاه کشورخودرا چنین ازمجاری‌آب مستور کردچنین‌بود : تمام مصریانی که شهرآنها درکنار نهرقرار نداشت ودرمیان دشت بود هربار که‌آب رودعقب میرفت...، دچار کمبودآب میشدند وآب‌آنها محدود به‌آب شورمزه‌ای‌میشد که ازچاهها‌بیرون‌میکشیدند. باینجهت بود که مصررا ازمجاری‌آب مستور کرداند[۳]

۱۰۹- بطوریکه کاهنان نقل کرده‌اند، این پادشاه بین تمام مصریان زمین تقسیم کرد

۱- هفستوس (Héphaistos) خدای یونان باستان ، خدای آهن و آتش که وولکن (Vulcain) نیزنام داشت .

۲- برخلاف ادعای هردوت گویا مصریان مدتها طرزاستفاده ازاسب رانمیدانستند وباحتمال زیاد استفاده ازاسب فقط از زمان هیکسوس (Hyksos) درمصر مرسوم شد ودراین زمان درمصرمجاری زیادی وجودداشت .

۳- هردوت‌دراین‌قسمت ازاظهارات خود اشتباه کرده زیراعلت حفرمجاری آب درمصرمنحصراً استفاده از آب مشروب نبوده بلکه بیشتر برای زه کشی اراضی وتسهیل حمل ونقل بود که غالب مجاری مصرحفرشد.

وبهریك ازمصریان قطعه زمینی مساوی ومربع شکل اعطا کرد . وسپس براساس این تقسیم عایدات خود را تثبیت کرد و دستور داد هر کس مبلغی معین در سال بپردازد [۱] . اگر برحسب اتفاق قسمتی اززمین یکی ازمصریان رارود اشغال میکرد، آن مصری بنزد پادشاه میرفت و آنچه گذشته بود بر او باز میگفت. پادشاه کسانی میفرستاد که مقدار خاکی که کسر شده بود اندازه گیری کنند تا درآینده برابر آن از پرداخت مالیات معاف گردد . همین مسئله است که بعقیده من موجب اختراع هندسه شد و یونانیان آنرا ازمصربه کشور خود بردند . واما استعمال پولوس [۲] و گنومون [۳] وتقسیم روزبه دوازده قسمت رایونانیان ازاهالی بابل آموخته‌اند .

۱۱۰ـ همین پادشاه تنها پادشاهی است که درحبشه سلطنت کرد [۴] و بعنوان یادگار درمقابل معبد هفستوس مجسمه های سنگی نصب کرد که دوتای آن سی آرنج [۵] طول داشت وتصویرخودواوزنش بود وچهارتای دیگر آن مجسمه بچه‌های اوبود که هریك بیست آرنج طول داشت . مدتها بعد ازاین تاریخ کاهن معبد هفستوس اجازه نداد که داریوش پارسی جلوی این آثار پیکری ازخود نصب کند و مدعی بود که داریوش فتوحاتی که قابل قیاس بافتوحات سسوستریس مصری باشد بدست نیاورده بود . زیرا سسوستریس علاوه بر اقوامی که تعداد آن از اقوام مغلوب داریوش

۱ـ باستثنای کاهنان وسربازان که ازپرداخت مالیات معاف بودند (همین کتاب ، بند۸۷ و۱۶۸) .

۲ـ پولوس (Polos) نوعی ساعت آفتاب نمابود که اساس آن حفره ای بود که درکنار آن چوبی نصب میکردند وازروی جهت حرکت واندازه سایه آفتاب ساعات روز وفصول سال راتعیین میکردند .

۳ـ گنومون (Gnomon) چوب یامیلهٔ عمودی بود که درکنارساعت آفتاب نما نصب میکردند واز روی حرکت سایه آن ساعات روزوفصول سال رامشخص میکردند .

۴ـ این ادعا صحیح بنظرنمیرسد زیراسلطه مصربرحبشه اززمان سانوسرت سوم (SaowosretIII) شروع شد .

۵ـ آرنج واحد اندازه دریونان باستان وبرابریك پاونیم یا ۴۴۴ میلیمتر (رجوع شودبه یادداشت مقدمه درباره اوزان ومقادیر دریونان باستان) .

کمتر نبود بخصوص توانسته بود اقوام سیت رانیز مطیع کند، درحالیکه داریوش نتوانسته بود براین قوم پیروزشود. و بنابراین وقتی داریوش از حیث فتوحات خود ازسسوستریس پیش نبود، شرط انصاف نبود که جلوی مجسمه هائی که او نصب کرده بود مجسمه‌ای نصب کند. بطوریکه کاهنان نقل میکنند داریوش با این موضوع موافقت کرد.

۱۱۱- بطوریکه کاهنان نقل کرده‌اند، همینکه سسوستریس درگذشت سلطنت به پسرش فروس [۱] رسید. این شخص هیچ عمل نظامی بزرگی انجام نداد ولی در نتیجه حادثه‌ای که در زیر شرح میدهم کورشد: در آن زمان رود نیل بشدت طغیان کرده بود بقسمی که آب آن بارتفاع هیجده آرنج رسیده و کشتزارها بزیر آب رفته بود. در این موقع بادی شدید وزیدن گرفت و امواجی شدید برروی آب ایجاد کرد. بطوریکه نقل میکنند، این پادشاه که دچار غروری جنون آمیز شده بود، خنجری بدست گرفت و آنرا میان امواج خروشان افکند. بلافاصله بعدازاین واقعه چشمان او درد گرفت و از دوچشم نابینا شد. مدت ده سال کور بماند؛ در سال یازدهم هاتفی از معبد شهر بوتو [۲] رسید و اعلام کرد که دورهٔ کفاره گناه سپری شده و اگر چشمان خودرا باادرار زنی که فقط باشوهر خود مربوط بوده و بامردی دیگر رابطه نداشته شستشو دهد بار دیگر بینا خواهد شد. گویا فروس ابتدا باادرار زن خود آزمایش کرد و چون همچنان نابینا ماند پی‌درپی باادرار بسیاری از زنان دیگر نیز امتحان کرد. وقتی باردیگر چشمانش بیناشد تمام زنانی را که باادرار آنها آزمایش کرده بود باستثنای زنی که ادرار او چشمانش را بینا کرده بود درشهری که امروز اریتره پولوس [۳] (سرزمین سرخ) نام دارد گرد آورد.

۱- فروس (Phéros) یافرون (Phéron) در حقیقت همان «فرعون» است که عنوان تمام پادشاهان مصر بود وهردوت آنرا اسم خاص تصور کرده. درباره این اسم و آنچه مؤلف در این بند نقل میکند رجوع شود به توضیح خارج ازمتن.

۲- Bouto

۳- Erythré Bolos - امروزشهری باین نام که سرزمین سرخ معنی میدهد و وکشتارگاهی رادرنظرمجسم میکند وجود ندارد و معلوم نیست آیا این شهرهم مانند خود داستان واهی وخیالی بوده یاواقعاً حقیقت داشته. آنچه مسلم است ریشه فروس در زبان لاتن بمعنای خونخوار وبیرحم باقی مانده ودراشتقاقات اینگونه مفاهیم بکارمیرود.

ووقتی آن‌زنان همه در آن محل جمع شدند آنانرا باشهر بآتش سوزانید . وآن زنی را کـه ادرارش چشمان او را بینا کرده بود بعقد ازدواج خـود در آورد . وقتی ایـن پادشاه از نابینائی نجات یـافت بتمام معابد معروف هـدایائی تقدیم کرد . وبخصوص آنچه بیش ازهمه قابل ذکر است اشیاءِ تماشائی است که بـه معبد خورشید اهدا کرده وعبارتند از دوستون سنگی که هردو ازسنگ یك ـ پارچه‌حجاری‌شده‌بودوهریك‌از آنهاصدآرنج [1] ارتفاع‌وهشت‌آرنج‌عرض‌داشت. [2]

۱۱۲ـ بطوریکه کاهنان‌نقل کرده‌اند،بعدازاین پادشاه سلطنت‌بیکی‌ازساکنان‌ممفیس که نام‌اوبه یونانی پروته [3] بود رسید . اکنون در ممفیس ازایـن پادشاه‌حصار مقدسی‌باقی است که بسیار زیباومزین است ودرجنوب معبدهفستوس قرار دارد. گرداین حصار فینیقی‌های شهرصور [4] سکونت دارند وتمام این محله را محله صوریها مینامند . درحصار پروته معبدی است که به‌معبد آفرودیت [5] خـارجی

۱ـ آرنج واحد طول دریونان‌باستان وبرابریك‌باونیم‌یا ۱۴٤ میلیمتر(رجوع شود به یادداشت مقدمه دربارهٔ اوزان ومقادیر دریونان باستان).

۲ـ یکی‌ازستونهای‌سنگی که بوسیله سانوسرت اول (Sanwosret I) نصب شده هم امروز درمقابل ویرانه‌های هلیوپولیس باقی‌است که قسمتی ازآن درخاك‌مدفون شده وقسمت دیگرآن درحدود بیست متر ازخاك بیرون است .

۳ـ پروته (Protée) نام پیرسالخورده‌دریانوردافسانه‌ایست که‌بحکایت‌افسانه‌های یونان باستان سالها در سواحل مصربه دریا نوردی مشغول بوده و همان کسی است که دراودیسه منلاس (Ménélas) بااومشورت میکند . معلوم نیست ین اسم شخص خیالی ویکی ازپادشان مصرباستان چه‌ارتباطی‌موجودبوده که هردوت این نام رابیکی‌ازفراعنه مصر نسبت داده است . دربارهٔ این اسم رجوع شود به توضیح خارج ازمتن

٤ـ صوریا تیر (Tyr) از شهرهای بزرك فینیقی باستان که بوسیله اهالـی صیدون ساخته شده ودرگذشته شهرت زیادی از حیث تجارت وصنعت پارچه باقی داشته امروز ازاین شهربزرك قسمت کوچکی درجمهوری لبنان باقی است .

۵ـ آفرودیت (Aphrodite)یاونوس (Vénus)الههٔ زیبائی وجمال دریونان باستان. شاید توصیف«خارجی» اشاره به‌فینیقی‌بودن‌آن الهه‌است ودراینصورت‌آفرودیت خارجی همان آستارته (Astarté) فینیقی ها بایدباشد .

معروف است. من حدس میزنم که این یکی ازمعابد هلن [۱] دختر تندار [۲] است، زیرا بطوریکه شنیده‌ام هلن نزد پروته اقامت گزید و بعلاوه او را آفرودیت خارجی مینامند. ازطرف دیگر برای هیچیك ازمعابد دیگری که بنام آفرودیت موجود است صفت خارجی وجود ندارد.

۱۱۳- چون من دربارهٔ هلن از کاهنان استفسار کردم آنان افسانه اورا برای من چنین نقل کردند: پس از آنکه اسکندر [۳] اورا ازاسپارت ربود بادبان برافراشت و بسوی کشور خود گریخت. ولی وقتی به دریای اژه رسید باد مخالف اورا به دریای مصر راند. وچون باد متوقف نشد از آنجا به خاك مصر رانده شد وبه تاریشه [۴] ومحلی ازمصب نیل رسید که امروز به مصب کانوپ [۵] معروف است. درساحل این محل معبدی از هراکلس بود که امروزهم باقی است [۶]. اگر برده‌ای متعلق بهرکس باین معبد پناهنده شود وخودرا وقف خداوند کند وبرای اثبات آن برروی بدن خود خالهای مقدس [۷] بکوبد دستگیر کردن آن برده جایز نیست. این رسم بهمان ترتیب که

۱- هلن (Hélène) ازشاهزادگان یونان باستان، دختر لدا (Léda) وخواهر کاستور (Castor) وزوجهٔ منلاس (Ménélas) بود که بعلت جاذبه وزیبائی خاص خود بوسیله پاریس (Pâris) ربوده شد. و چون یونانیان برای نجات او به شهر تروآ لشکر کشیدند جنگ معروف افسانه‌ای تروآ پیش آمد که بنام هلن به جنگ تروآ هلن معروف است.

۲- تندار (Pyndar) پادشاه افسانه‌ای اسپارت وشوهر لدا و پدر هلن معروف.

۳- همان پاریس (Pâris) معروف است که فرزند دوم پریام (Priam) وهراکلس (Héraclés) بود وهلن زیبا وزوجه منلاس (Ménélas) را ربود و موجب بروز جنگ معروف تروآ (Troie) شد. درمورد منلاس رجوع شود به توضیح بند یك صفحه بعد این کتاب.

۴- تاریشه (Tarichées) باید نام محلی باشد که درآن معادن نمك زیاد بوده. بطوریکه سترابون نقل میکند در ساحل افریقا چند جزیره وجود داشت که بهمین نام خوانده میشد (سترابون - کتاب هفدهم. بند۳ و۱۶).

۵- کانوپ (Canope) ازشهرهای مصر باستان که درنزدیکی دریای مدیترانه برساحل یکی ازشعب نیل که بهمین نام است ساخته شده بود و بافتخار کانوبوس (Canobos) کشتی بان منلاس که دراین محل درگذشت بنام او چنین نامیده شد (استرابون، کتاب هفدهم. بند۱ و۱۷).

۶- این معبد درمحلی بود که بعدها بنام هراکلس به هراکلیون (Heracleion) معروف شد.

۷- برده‌هائی که درمعابد مصری خدمت میکردند باخالکوبی مخصوصی مشخص میشدند.

درقدیم معمول بود درزمان من نیز مرسوم بود. پس همینکه بردگان و خدمتگذاران اسکندر ازمقررات این معبد باخبر شدند ارباب خودرا ترك کردند و بآن معبد رفتند وبحال زار زانوزدند وبقصد اینکه باسکندر زیانی وارد کنند اورا متهم کردند و جزئیات سرگذشت او وهلن واهانتی را که برمنلاس [1] وارد شده بود نقل کردند. آنان این اتهامات را در حضور کاهنان و نگهبان این شعبه ازرود نیل که ثونیس [2] نام داشت برزبان جاری کردند.

۱۱۴ـ همینکه ثونیس سخنان آنان را شنید بـاشتاب کس بنزد پروته در ممفیس فرستاد وبوی چنین پیغام داد: «شخصی خارجی ازاهالی تروآ بدین محل وارد شده که دریونان مرتکب عملی زشت گردیده. وی زن میزبان خودرا فریب داده وبا خزائن گرانبها همراه خود آورده. باد اورا ازراه منحرف کرده وبخاك تو آورده. آیا مابگذاریم او سالم ازاینجا بادبان برکشد یا آنچه همراه دارد ازاو باز گیریم؟» در جواب این سوال، پروته کسی مأمور کرد و چنین پیغام داد: «چون این مرد بطرزی ناپسند بمیزبان خود اهانت کرده، هرکه هست اورا دستگیر کنید ونزد من آورید تا بدانم چه جوابی دارد که بگوید.»

۱۱۵ـ همینکه ثونیس این دستور را گرفت اسکندر را دستگیر کرد و کشتیهای اورا ضبط کرد. آنگاه اورا بهمراهی هلن و گنجینه‌ها وخدمتگذارانی که‌بدرگاه خداوند استغاثه میکردند ازساحل بسوی ممفیس فرستاد [3]. وقتی همهٔ آنها را انتقال دادند پروته ازاسکندرپرسید که کیست واز کجا ازراه‌دریا میآید. اسکندر نسب خودرا بازگفت و نام کشور خودرا بیان کرد و مبدء حرکت خود در این سفربحری فاش ساخت. آنگاه پروته ازاو پرسید که هلن را ازکجا آورده‌است

۱ـ منلاس (Ménélas) پادشاه معروف اسپارت وبرادر آگاممنون که زوجه‌اش هلن بوسیله پاریس (Pâris) ربوده شد و این واقعه منجربه جنك معروف وافسانه‌ای تروآ گردید.

۲ـ Thonis

۳ـ دربارهٔ منشاء این افسانه ومطالب بند ۱۱۹ رجوع شود به‌توضیح خارج ازمتن.

و چون اسکندر در جوابگوئی تردید کرد وحقیقت رانگفت آنان که بندرگـاه خداوند زاری کرده بودند دروغ اورا فاش کردند وجزئیات سرگذشت‌واعمال‌بد اورا شرح دادند . سرانجام پروته بشرح زیر در بارهٔ آنها حکم کرد : « اگرمن علاقه نداشتم که هیچیك ازخارجیانی که باد آنها را ازراه خود منحرف کرده و بـخاك من آورده بقتل رسانـم ، انتقام آن مرد یـونانی را از تو میستاندم ای زشتکارترین مرد جهان که‌مهمان نوازی اورا بازشت ترین‌خیانتها پاسخ‌داده‌ای. توبا زن میزبان خود نزدیکی کرده‌ای وباین هم قناعت نکرده‌ای واورا تشویق کرده‌ای که باتو بگریزد وخودبااوحرکت کرده‌ای واورا ربوده‌ای . توهنگامی باینجا میرسی که خانه میزبان خود را غارت کرده وبا خود آورده‌ای . اکنون چون من اصراردارم که یك فرد خارجی را بقتل نرسانم ، ترا مانع میشوم که‌این زن و این گنجینه‌ها را با خود ببری . من آنها را برای میزبان یونانی تو حفظ خواهم کرد تا او خود مایل شود برای یافتن و بردن آنها حرکت کند . و اما دربارهٔ خود و همراهانت بتو امر میکنم که در ظرف سه روز بادبان بر کشتی بیفکن و سرزمین مرا ترك کن و الا باشما مانند دشمن رفتار خواهد شد . »

۱۱۶ـ بطوریکه کاهنان برای من نقل کرده‌اند هلن باین ترتیب به‌نزد پروته رسید. وبنظرم چنین میرسد که هومر[۱] نیزاین‌افسانه راشنیده بوده ، ولی چون این‌افسانه باندازه افسانه‌ای که اونقل کرده حماسی نبوده آنراعمداً مهمل گذارده، ولی در عین حال اظهار کرده که از آن نیزبا خبربوده است . مؤید این موضوع قسمتی ازایلیاد [۲] است (ودرهیچ‌جای‌دیگرخلاف‌آن‌سخن‌نگفته) که دربارهٔ سرگردانی

۱ـ هومر (Homère) شاعر معروف یونان در قرن نه قبل از میلاد که ایلیاد و او دیسه را باو نسبت میدهند . معروف است که هومر پیر نـابینائی بودکـه ازشهری بشهری میگشت وشعرمیگفت . اخیراً وجود این شاعر یونانی مورد تردید قرارگرفته و جمعی معتقدند که اگر خود اوهم حقیقةً وجـود داشته باشد ایلیاد واودیسه اثـرشعرای گمنام دیگری است وباو تعلق ندارد .

۲ـ ایلیاد (Iliade) مجموع اشعاری‌است دربیست وچهار قطعه که شاهکار شعر

و در بدری اسکندر سخن میگوید و شرح میدهد که چگونه درموقعی که هلن رابا خود میبرد ازراه خود منحرف شد ودر کشورهای مختلف گم‌شد و خصوصاً به شهرصیدون [1] واقع درفینیقیه‌رفت. اواین‌مطلب‌رادرجائیکه از «شجاعت‌های دیومد» [2] سخن میگوید بشعرچنین بیان میکند :

«... این پارچه های رنگارنگ که محصول کار زنان کارگر است،»
«که پاریس [3] باانداِم رعنای خود ازصیدون همراه میآورد»
«درموقعی که درسفر پرحادثه خود دردریای وسیع ،»
«هلن زیبا رابسوی کشورهای دورش سوق میداد .» [4]

او ضمن این اشعار دراديسه [5] نیزازآن سخن میگوید :

«دارو های عالی که دخترزوس [6] همراه داشت ،»

یونان باستان محسوب میشود و تصنیف آنرا به هومر نسبت میدهند . اشعار ایلیاد شرح افسانه جنگ تروآ (Troie) است که پس از ربوده شدن هلن معروف بین یونانیان و اهالی این شهرباستان درگرفت. ویکی از بزرگترین افسانه های حماسی نظم دنیای باستان است .

۱ـ صیدون (Sidon) ازشهرهای قدیم فینیقی درساحل دریای مدیترانه که‌امروز سعیده نام دارد .

۲ـ دیومد (Diomède) ازپادشاهان افسانه‌ای تراس که به خشونت وظلم‌معروف بود . افسانه حاکی است که‌این پادشاه طعمه اسبان گوشتخوارهرکول‌پهلوان‌معروف‌شد.

۳ـ پاریس (Pâris) یااسکندر پسردوم پریام (Priam) وهرکول، همان کسی است که هلن زوجه منلاس راربود وموجب بروزجنگ معروف تروآ گردید .

٤ـ ایلیاد ، کتاب ششم ،بند۲۸۹ ببعد .

٥ـ اودیسه (Odyssée) اشعارحماسی‌دربیست وچهارقطعه که مانند ایلیادتصنیف آنرا به‌هومر نسبت میدهند . دراودیسه شرح مسافرتهای او لیس (Ulysse) بعد ازفتح تروآ نقل شده وشامل قطعات وقسمت های جالبی دربارهٔ حوادث و اتفاقاتی است که از آن نتایج اخلاقی عالی گرفته میشود .

٦ـ زوس (Zeus) یاژوپیتر، پدرخدایان و فرمانروای آنان وخدای خدایان در افسانه‌های یونان باستان .

«پولیدامن [1] زوجه تون [2] آنرا باو»
«داده بود، در گذشته، درخاك حاصلخیز»
«مصر، که ازخاك آن انواع گیاهان میروید»
«بعضی گیاهان مفیدند که در کنار گیاهان سمی میباشند» [3]

ودرجای دیگر منلاس [4] به تلماك [5] چنین میگوید .

«درمصر بود که من میخواستم ازاین کشور بر گردم»
«ولی خدایان مرا که بهنذر خود وفانکرده بودم مانع شدند» [6]

ازاین اشعار هومر معلوم میشود که او کاملاً از سر گردانی اسکندر در مصربا اطلاع بوده ؛ زیرا سوریه بامصر مجاور است و فینیقی‌هائی که شهرصیدون بآنها تعلق دارد درسوریه سکونت دارند .

۱ـ Polydamna

۲ـ تون (Thon) که همان تونیس (Thonis) نگهبان شعبه رود نیل است که این وقایع درقلمرو اوروی داده بودودربند ۱۱۳ از اویاد شد .

۳ـ اودیسه ، کتاب چهارم ، بند۲۲۷وبعد وهمچنین بند ۳۵۱ و۳۵۲ـ قسمتهائی ازایلیاد واودیسه که هردوت برای اثبات مدعای خود نقل میکند ظاهراً در جای مناسب نقل نشده و بهتر بود درآخر بند۱۱۹ نقل میشد زیرا دراین بند هردوت مدعی است که هلن درمصر مدتی اقامت کرد ومنلاس ازمصرعبور کرد وهردوی این دونفررا بادمخالف به مصر کشانید . ازدوحال خارج نیست : یا این نقل قول را استنساخ کنندگان بعدی به متن اصلی تاریخ‌هردوت اضافه کرده‌اند ویاهردوت خودآنرا درحاشیه‌نسخه‌اصلی گنجانیده که بعداً سرفرصت آنرادرجای‌مناسب قراردهد وبعدها استنساخ کنندگان اشتباه کرده‌اند وبجای اینکه آنرا درپایان بند۱۱۹ قراردهند درجای دیگرقرار داده‌اند .

٤ـ منلاس (Ménélas) پادشاه اسپارت و برادر آگامنون ـ هلن معروف که بدست پاریس ربوده شد وموجب بروزجنك تروآگردید زوجه این‌شخص بود .

٥ـ تلماك (Télémaque) پسراولیس(Ulysse) وپنلوپ (Pénélope) که پدرش درطفولیت‌اوعازم‌جنك تروآشد واودر جستجوی‌پدربه سیاحت و گردش گردجهان پرداخت‌وبعدها فنلون نویسنده معروف قرن هفدهم فرانسه افسانه سفرهای‌اورا بصورت کتابی تحت عنوان «حوادث تلماك» تدوین کرد .

٦ـ اودیسه، کتاب چهارم، بند ۳۵۱

۱۱۷- و نیز این اشعار بطور یقین ثابت میکند که «تصنیف‌های قبرسی»[1] اثر هومر نبوده بلکه از شخص دیگری است. زیرا در این تصنیف گفته شده که وقتی اسکندر هلن را از اسپارت آورد با استفاده از باد مساعد و دریای آرام درمدت سه روز به ایلیون[2] رسید. درحالیکه در ایلیاد شاعر مدعی است که اسکندر درهمان موقع که هلن را همراه خود میبرد گمشد. دراینجا دیگر سخن دربارهٔ هومر و تصنیف‌های قبرسی کافی است.

۱۱۸- چون من از کاهنان سؤال کردم که آنچه یونانیان دربارهٔ جنگ تروآ[2] نقل میکنند پوچ وبی حقیقت است یا نه؟ آنان شرح زیر را که خود تصور میکردند منبع آن شخص منلاس است برای من نقل کردند: بعد از آنکه هلن ربوده‌شد سپاه کثیری از یونان به سرزمین تروآ بکمك منلاس شتافت. بعد از آنکه این سپاه درساحل پیاده‌ودر آن محل مستقرشد نمایندگانی به ایلیون[3] فرستادو منلاس خود نیز با آنها حرکت کرد. وقتی این هیئت به محل رسید تقاضا کرد هلن و گنجینه‌هائی را که اسکندر از منلاس ربوده بود مسترد کنند و از اهانتی که وارد شده بود عذر بخواهند. اهالی تروآ دراین موقع نیز همان پاسخی رادادند که بعدها مکرر دادند وبقید سوگند تأکید کردند که هلن و جواهراتی که آنان رامتهم بربودن آن میکنند نزد آنها نیست و آن هردو در مصر است و شرط انصاف نیست که آنان برای آنچه دراختیار پروته پادشاه مصر است مسئول باشند. ولی یونانیان بتصور

---

۱ - «تصنیف‌های قبرسی» آن قسمت از اشعاری است که موضوع آن شرح جنگ تروآ از آغاز تولد هلن است وعلت اینکه شاعر آنرا تصنیف‌های «قبرسی» نام نهاده آنست که مصنف آن تمام حوادث جنگ تروآ را به ونوس الههٔ قبرس نسبت میدهد وبرای این الهه در این ماجرا سهمی بزرگ قائل است.

۲ - ایلیون (Ilion) نام دیگر تروآ (Troie) شهر معروف باستانی است که جنگ تروآ درآستانه آن درگرفت.

۳ - تروآ (Troie) یا ایلیون (Ilion) یا پرگام (Pergame) از شهرهای باستان آسیای صغیر که یونانیان در جنگ معروف تروآ مدت ده سال آن را محاصره کردند. بقایای این شهر را درحفریات اخیر در اطراف محلی که امروز حصارلك نام دارد یافته‌اند.

اینکه اهالی تروآ آنها را تخطئه میکنند شهر آنها را محاصره کردند و آنقدر محاصره را ادامه دادند تا آنرا تصرف کردند. وقتی قلعهٔ شهر تسخیر شد، چون اثری ازهلن یافت نشد وبازاهالی شهرهمان مطالبی را که قبلا گفته بودندتکرار کردند، یونانیان بگفته آنان اعتماد کردند وشخص منلاس رابنزد پروته فرستادند.

۱۱۹- منلاس به‌مصر رسید ودرطول شط تا شهر ممفیس پیش رفت، ووقتی حقایق را آنطور که‌بود نقل کرد باجوانمردی و کرم‌ازاوپذیرائی‌شد؛ هلن که هیچ آسیبی ندیده بود باو مسترد شد و همچنین تمام جواهراتی کـه باو تعلق داشت بـاو داده شد. ولی با اینکه بامنلاس بااین ترتیب رفتار شده‌بود، وی نسبت به‌مصریان نا جوانمردی کرد. وی شتاب داشت که هرچه زود تر راه دریا پیش گیرد ولی چون هوا مساعدبرای دریانوردی نبود همچنان درمحل متوقف ماند. وچون این وضع ادامه یافت نقشه‌ناپسندی در مخیلهٔ خودپرورانید که چنین بود [1]: منلاس دوطفل ازبومیان راگرفت وقربانی کرد [2]. وقتی این جنایت اوعلنی شد منفور و مطرود مصریان گردید وچون مورد تعقیب آنان واقع شد وبا کشتیهای خود درجهت‌افریقا [3] گریخت. واما اینکه‌اوبعداز آن‌به کدام‌طرف‌متوجه شد مصریان اطلاعی از آن ندارند. آنها از قسمتی ازآنچه که نقل شد خود بوسیله دیگران مطلع شده بودند ولی ازآنچه که در سرزمین خود آنها رویداده بود با اطمینان واعتماد قاطعی سخن میگفتند.

۱۲۰- چنین بود آنچه کاهنان مصری میگفتند و اما من شخصاً بملاحظه زیر نظر خودرا دربارهٔ آنچه آنان در بارهٔ هلن نقل میکنند اضافه میکنم: اگر هلن در

۱- نقل این سر گذشت ازقول‌مصریان وخاموش گذاردن مطلب دربارهٔ نظر یونانیان «خبث دراین مورد موجب انتقادشدیدمخالفین‌یونانی‌هردوت گردیده. در رساله‌ای که تحت عنوان‌طینت‌هردوت» باقی است و تصنیف آنرا به پلوتارك نسبت میدهند بهمین‌مطلب بعنوان‌دلیل بارزی از «خبث‌طینت» اواشاره شده و نویسندگان یونان مدعی شده‌اند که هردوت‌عمداً خواسته است مقام «بربرها» و خارجیان را بالا برد.

۲- قربانی کردن‌اطفال بآن‌قصد بود که بادمخالف آرام‌شودو کشتیرانی‌دردریا میسر گردد. ۳- درساحل افریقا بندری بود بنام «بندرمنلاس» که هردوت در بند ۱۶۹ از کتاب چهارم خود بآن اشاره‌میکند.

ایلیون [۱] بود ، چه اسکند میخواست وچه نمیخواست ، اورا به یونانیان تسلیم میکردند. پریام [۲] وخویشان دیگر او آنقدر ابله نبودند که وجود شخص خود واطفال وشهر موطن خود رابخطر اندازند تااسکندر بتواند باهلن زیست کند . اگرهم حقیقةً در اوایل کـار چنین عقیده‌ای داشتند وقتی بعداً درهر تصادم بـا یونانیان جمعی کثیر ازاهالی‌تروآ بقتل میرسیدند وهیچ کارزاری نبود که علاوه بردیگران دوسه تن ازفرزندان پریام وشاید بیشتر(اگردراین باره بقول‌شاعران حماسی‌اعتماد کنیم [۳]) ازپا درنیایند، بعقیدهٔ من در این شرایط حتی اگر خود پریام شخصاً از معاشرت با هلن منتفع میشد اگربه بهای تسلیم او میتوانست از مشکلاتی که باوروی آورده بودنجات یابد اورا به اهالی آ که [۴] تسلیم‌میکرد [۵] . باید اضافه کرد که بعدازپریام که درآن زمان پیر بود سلطنت‌به‌اسکندرنمیرسید تااداره امور دردست اوباشد. فرزند ارشد اوشخص دیگری بنام هکتور [۶] بود که

۱- ایلیون (Ilion) نام دیگرشهر معروف تروآ است .

۲- پریام (Priam) آخرین پادشاه تروآ فرزند لائومدون (Laomédon) و پدرهکتور (Héctor) وپاریس (Pâris) یااسکندرربابنده هلن زیبا

☆۳- همانطور که توسیدید بگفته هومر در این باره اعتماد ندارد (توسیدید ،جلد اول . بند ۹و۱۰) هردوت نیز بگفته شعرای‌حماسی نظیرهومر چندان ابراز اعتمادنمیکند وتردید خودرا بصورت این عبارت معترضه بیان میکند .

٤- آ که (Achaïe) ناحیه‌ای درساحل شمالی شبه‌جزیره پلوپونز که محل اقامت قومی بهمین نام بود . اینان یونانیانی از اولادآکوس (Achoeus) بودند و ابتدا در تسالی سکونت داشتند . مدتی بعد سراسر پلوپونز راتسخیر کردند ولی اقوام دری‌آنها راکنار زدند و ناگزیر در شمال این شبه جزیره در محلی که بنام آنان آ که نامیده شد سکونت کردند .

☆٥- حتی‌درایلیاد نیز که‌یکی ازاشعارحماسی‌است مشاهده میشود که ریش‌سفیدان وعقلای شهرتروآ با وجود اینکه شیفته زیبائی غیرطبیعی وخارق العاده هلن شده بودند سرانجام باین‌نتیجه رسیدند که بایداورا تسلیم کنند : «ولی بااین حال ، بااینکه اواینقدر زیبا است بهتر آنست که به کشتی های آنان مراجعت کند و صلاح درآنست که او در این محل نماند تاما نابودنشویم‌وبعد ازما فرزندان مانیز نابود نشوند» (ایلیاد کتاب سوم ، بند۱۵۹ و۱۶۰) .

٦- هکتور(Héctor) فرزند ارشد ورشید ترین‌فرزند پریام پادشاه تروآ کهدر جنگ معروف تروآرشادتهائی‌جالب‌ازخودنشان‌داد وسرانجام‌بدست آشیل(Achille) کشته شد .

بعد ازمرك پریام جانشین اومیشد . وبر هکتور شایسته نبود که درموقعی که در نتیجه گناه برادرش‌مصائب بزرگی براو ودیگر اهالی تروآ وارد شده بود برادر خودرا در ادامه خطاهایش آزاد گذارد . نه ، آنها هلن را دراختیار نداشتند که تسلیم کنند ؛ آنها حقیقت رابیان میکردند ولی یونانیان بگفته آنان باورنمی‌کردند. علت آنست که خداوند ـ دراینجامن‌نظر شخص‌خودم را اظهارمیکنم[۱] ترتیب کار راطوری داده بود که باانهدام کامل اهالی تروآ بمردم نشان دهد که دربرابر گناهان بزرك ، خدایان نیز عقوبت هائی بزرك نازل میکنند . آنچه اکنون گفتم بیان عقیده شخص من بود .

۱۲۱ـ بطوریکه کاهنان نقل میکنند بعد از پروته رامپسی نیتوس[۲] بسلطنت رسید که دهلیز معبد هفستوس[۳] در طرف مغرب ازیادگارهای زمان او است[۴] . در مقابل این دهلیز مجسمه های بزرگی بارتفاع بیست وپنج آرنج[۵] برپا کرد که مصریان آنرا که درجهت شمال است تابستان و آنرا که درطرف جنوب است زمستان نام نهاده‌اند[۶] . مجسمه‌ای که تابستان نام دارد مورد احترام و پرستش است وبا دیگری که زمستان نام دارد عکس آن رفتار میکنند .

a ـ بطوریکه برای من نقل کرده‌اند وی چنان ثروت زیادی بپول داشت که‌هیچیك

☆۱ـ این عبارت معترضه دلیل قاطعی است براینکه هردوت بوجود خداوندان‌منتقم عقیدهٔ کامل داشته .

۲ـ رامپسی نیتوس (Rhampsinitos) ظاهراً رامسس سوم پادشاه معروف بیستمین سلسله فراعنه مصراست . (دربیستمین سلسله فراعنه مصربیش ازده پادشاه بنام رامسس سلطنت کردند) .

۳ـ هفستوس (Héphaistos) خداوند آتش وآهن که نام دیگراو و ولکن (Vulcain) است .

٤ـ درتزیین این معبد چندتن ازپادشاهان سلسله بیستم فراعنه مصر که رامسس‌نام داشتند شرکت کرده‌اند.

٥ـ آرنج واحد طول‌دریونان باستان وبرابریك‌پا و نیم‌یا٤٤٤میلیمتر(رجوع شود به یادداشت مقدمهٔ دربارهٔ اوزان ومقادیر دریونان باستان) ،

☆٦ـ این نامگذاری چندان باعقیده مصریان دربارهٔ تقسیمات سال تطبیق نمیکند زیرا مصریان سال رابه سه‌فصل تقسیم میکرده‌اند .

از پادشاهانی که بعدازاو آمدند نتوانستند ازاین‌حیث‌از او تجاوز کنند و یا حتی باو نزدیك‌شوند.[۱] برای اینکه‌خزاین خودرامحفوظ بدارد اطاقی‌ازسنك‌ساخت که یکی ازدیوارهای آن جزء حصار خارجی کاخ بود. مردی که مأمور این کار شد نقشه‌های شیطانی درسر داشت و تدبیری باین شرح اندیشید[۲]: وی ترتیب کار را طوری داد که یکی ازسنگها رادونفر مرد وحتی یکنفر بتواند بآسانی از جای خود خارج کنند[۳]. همینکه کار ساختن اطاق بپایان رسید پادشاه خزاین خودرا در آن جای‌داد. مدتی گذشت ووقتی مرد سازنده پایان‌عمرخود رانزدیك دید فرزندان خودرا بنزد خود طلب کرد (وی دوفرزند داشت) وبآنانان توضیح داد که چگونه ازراه دلسوزی برای آنان و برای اینکه آنان بتوانند در کمال رفاه زندگی کنند درموقع ساختن اطاق خزاین شاهی حیله‌ای بکار برده است. سپس بوضوح تمام برای آنها شرح داد که برای بیرون کشیدن سنك چه بـاید بکنند، اندازه های لازم رابآنان داد و اضافه کرد که اگر بدقت آنچه او گفت رعایت کنند، آنان نظار واقعی خزاین پادشاه خواهند بود.

β ـ بعد از مرك او فرزندانش بیدرنك بکار مشغول شدند. آنان هنگام شب بنزدیکی کاخ رفتند و تخته سنك را در رو بنای ساختمان یافتند و بدون زحمت آنرا بادست جابجا کردند ومقادیرزیادی پول باخود بردند. وقتی‌پادشاه به خزانه آمد و آنرا گشود ازاینکه پول داخل ظروف نقصان یافته بود دچار

---

*۱ـ ثروت سرشار رامسس سوم وبذل وبخشش او مورد تأیید اسناد ومـدارك زیادی است وازجمله این مدارك کتیبه های اطاقهائی خزاین معبد معروف شهر است که بدست اوساخته شده وهومر با الهام ازآن‌شهرتب راشهری دانسته است «که درکاخهایش بزرگترین خزاین‌جهان‌انباشته شده».

*۲ـ افسانه‌ای که هردوت دراین مورد نقل میکند قسمت اول آن در یونان نظیر وشبیهی در تاریخ تروفونیوس (Trophonios) و آگامدس (Agamédes) دارد.

*۳ـ مسدود کردن مجاری اطاقها و قبور بوسیله تخته سنك حجاری شده یکی‌از عادات مصریان قدیم بود وبسیار است قبور و اطـاقهائی که مخرج‌آن بچشم نمیخورد و مردی میتواند بآسانی باجابجا کردن تخته سنگی بداخل آن راه یابد.

حیرت شد [۱] . و چون مهر او دست نخورده بود و دراطاق بسته بود نمیدانست چه کسی راмورد اتهام قرار دهد . پادشاه برای بار دوم وسوم گنجینه را گشود و هربار مشاهده کرد که ازمقدار پول کسر میشود (زیرا دزدان همچنان به دزدی خود ادامه میدادند) . پس اومتوسل باین‌تدبیرشد : بدستور او تله‌هائی ساختند و آنهارا اطراف‌ظروفی که محتوی پول بود قراردادند . دزدان طبق معمول آمدند ویکی ازآنها بداخل‌رفت . همینکه او به ظرفی که قصد داشت بآن دستبرد زند نزدیك شد در دام افتاد . بمحض اینکه متوجه شد که در چه وضع بدی گرفتار شده برادر خودرااطلبید ووضع‌خودرا باو نشان داد واو را سوگند داد که‌هرچه زودتربداخل‌وارد شود وسراورا ازتن‌جدا کند تااگراورا دیدند وشناختندبرادر او نیزدچارمهلکه‌نشود. برادردیگرنظراورا پسندیدوقانع شد وآنچه‌او گفته‌بود انجام‌داد و باردیگرسنك‌رادرجای‌خودقرارداد وسربرادررابرگرفت‌وبخانه‌رفت . وقتی هوا روشن شد پادشاه باطاق وارد شد و از اینکه اندام دزد بی سر در دام افتاده بود متحیرومبهوت شد زیرا دستخوردگی‌دربنانبود ودر ورودی‌وخروجی در آن یافت نمیشد . پادشاه در عین حیرت و ناراحتی چنین کرد : وی امر کرد جسد دزدرا بدیوار آویختند [۲] و کسانی نیزبرای‌محافظت آن گماشت و بآنان امر کرد هر کس راکه دیدند دربرابر آن جسد زاری وندبه کرد بگیرند وبنزد او برند . وقتی جنازه را بدیوار آویختند مادر دزد خشمگین شد و برادر زندهٔ او را سرزنش کرد و باو امر کرد بهر وسیله ای که ممکن است جسد برادر را از دیوار پائین کشدوبا خود بیاورد و اورا تهدید کرد که اگر دراین کار کوتاهی

۱ــ درعهد باستان عادت عمومی براین بود که پول را درظروف جداگانه انباشته میکردند وسپس دراطاق یامحفظه‌ای که باید حفظ شود جای میدادند .

۲ــ مجازات اعدام باداریکی ازمجازاتهای عادی درمصر باستان بود . گاه اتفاق میافتاد که جنازهٔ گناهکاری را بـرای متنبه کردن دیگران مدتـی بدیواری میآویختند . آمنوفیس دوم (Aménophis) برای اینکه قـدرت وعظمت خودرا بـرخ اتباع خود بکشد امر کرد جنازه شاهزادگان سوری راکه اسیر کرده بود مدتی بردیوار های شهر تب بیاویزند .

کند اوخود شخصاً بنزد شاه خواهد رفت وخواهد گفت که پولها وخزاین پیش او[1] است.

۵ـ چون مادر سخت با برادری که زنده مانده بود در افتاد و آنچه آن برادر گفت در او مؤثر واقع نشد ناگزیر حیله ای اندیشید که چنین بود: خری چند آماده کرد و بر روی آنها مشک هائی سرشار از شراب قرار داد و سپس آنها را بجلو انداخت و خود از عقب حرکت کرد. وقتی بنزدیکی مستحفظینی که از جسد حفاظت میکردند رسید دهانه دو سه مشك را گشود و خود ریسمانی که آنها را بسته بود باز کرد. شراب جاری میشود و اوبر سرخود میکوبد و بصدای بلندفریاد میزندوچنین وانمودمیکند که نمیداند اول بکدام خر بپردازد. وقتی مستحفظین مشاهده میکنند که شراب زیادی جاری شده بامیل فراوان میدوند وظرفهای خودرامیآورند تاازاین غنیمت استفاده کنند وشرابی که پخش میشود جمع آوری کنند. پس اوتظاهربه خشم میکند و آنان را دسته جمعی دشنام میدهد. ولی مستحفظین اورا دعوت به آرامش میکنند وچند لحظه بعد اوچنین جلوه میدهد که آرام شده و خشمش بپایان رسیده. سرانجام خر ها را به کنار راه میراند و بارهای آنها را مرتب میکند. سخنانی بین آنها ردوبدل میشود تا جائیکه یکی ازمستحفظین بااوشوخی میکند واورابه‌خنده میاندازد. اوهم یکی از مشکهای خود را بآنها می‌بخشد. آنان بیدرنك در همان محل برزمین دراز میکشند وشروع بمیگساری میکنند وازآن مرد جوان هم دعوت میکنند که باآنها همراه شود و آنجا بماند و باتفاق آنها بیاشامد. جوان قانع شد و بآنان پیوست، وچون در ضمن میگساری آنها با او رفتاری دوستانه در پیش گرفتند مشکی دیگر بآنان بخشید. وقتی مستحفظین بمقدار زیاد نوشیدند بیش از اندازه مست شدند و چون خواب بر آنها چیره شد در همان محل که نوشیده بودند بخواب رفتند. شب فرا رسیده بود؛ مرد جوان جسد برادر خود را برداشت،

۱ـ مقصود فرزند زندهٔ مادر است نه خود مادر.

سپس برای شوخی گونه راست تمام مستحفظین را تراشید [۱] وجسد را برپشت خرهای خود نهاد وبه خانه‌باز گشت وآنچه مادر باو دستور داده بود انجام‌داد .

۴ ـ وقتی به پادشاه خبردادند که جسد دزد را دزدیده‌اند دچار خشمی شدید شد . و چون تصمیم گرفت بهر ترتیب است مردی را که بچنین کارهای ماهرانه‌ای دست زده بیابد به تدبیری که شرح میدهم و برای من بسیار شگفت و باور نکردنی است‌دست زد : وی دختر خودرا درفاحشه خانه‌ای گذارد وباو امر کرد که تمام کسانی که بملاقات اومیآیند بپذیرد ولی قبل ازاینکه باآنها نزدیک شود هریك ازآنها رامجبور کندماهرانه ترین وبیرحمانه‌ترین کاری‌را که درعمر خودانجام داده‌اند برای اونقل کنند واگر کسی آنچه دربارهٔ آن دزداتفاق افتاده بود نقل کرد اورانگهدارد و مانع خروج اوشود . دختر باجرای آنچه پدر باو توصیه کرده بود پرداخت. دزد که‌دانسته‌بوداین‌ماجرابرای‌چه‌مقصوداست، چون میخواست بازهم نکته‌هائی ازجسارت خود به پادشاه نشان دهد چنین کرد : وی بازوی مردی راکه بتازگی مرده بود ازبیخ برید ودرحالیکه آن بازوی بریده را زیر قبای خود مخفی کرده بود براه افتاد و بنزد دختر پادشاه رفت . و وقتی دخترپادشاه همان سؤالهائی‌را که از دیگران میکرد ازاو نیز کرد پاسخ داد که بیرحمانه‌ترین‌عمل‌عمرخودداروزی انجام داده که درخزانه شاهی‌سربرادرخودرا که دردام افتاده بود ازبدن جدا کرده وماهرترین کار خـودرا روزی انجام داده که مستحفظین دولتی‌رامست کرده وجسدبرادر را که ازدار آویخته بودندربوده همینکه‌دختراین‌سخن رامیشنودتصمیم میگیرداورا بگیرد . ولی دزد درتاریکی بازوی مرده رابسوی او دراز میکند ودختر آنرا میرباید و بتصور اینکه بازوی طرف‌است آنرا نگهمیدارد . ولی دزد آن بازورا رها میکند وبسوی درمیرود و میگریزد .

---

[۱] ـ مردم مصرعادةً صورت خود را میتراشیدند ، ولی از زمان نوزدهمین‌سلسله فراعنه مصر سربازان خارجی که در سپاه مصر وارد شدند دسته‌جدیدی تشکیل دادند که معمولا ریش بلند داشتند.

؟ ـ وقتی این موضوع را هم باطلاع پادشاه رساندند از تردستی و جرأت وجسارت این مرد دچاربهت‌وحیرت‌شد وبرای اینکه‌باین موضوع خاتمه داده‌باشد کسانی به سراسر شهرفرستاد وهمه جاجار زدکه بـاین شخص امان داده است و اگـر خودرا معرفی کند انعام بزرگی باوخواهد داد. دزد اعتماد کرد وبنزد او رفت. رامپسی نیتوس اورا بسیار تحسین کرد و دخترخود را بعقد ازدواج او درآورد، زیرا اورا زبردست ترین مرد جهان تشخیص داد، چه ازیکطرف مصریان را نسبت‌به دیگراقوام‌زبردست ترین‌اقوام‌میدانست وازطرف دیگر اورا بین‌مصریان زیرك ترین آنان دانست.

۱۲۲ـ بطوریکـه کاهنان نقل میکنند، وی بعدها زنده بـاعماق زمین بنقاطی کـه یونانیان آنرا محل خداوند هادس [۱] میدانند نزول کرد و در آنجا بادمتر [۲] به بازی نرد پرداخت؛ گاه میبرد و گاه میباخت و سر انجام با دستمالی زربفت که ازدمتر هدیه گرفته بود باز گشت. بطوریکه کاهنان برای من نقل کرده‌اند نزول رامپسی نیتوس بزیر زمین در موقع مراجعت او موجب برپا کردن جشنی ازطرف مصریان گردید. من کاملاً اطلاع دارم که این جشن راحتی درزمان‌من برپا [۳] میکنند ولی دراینکه آیا این جشن رابدلیلی کـه نقل شد برپا میکنند من نمیتوانم‌دراین‌باره چیزی‌بگویم. درروزجشن‌ودرطول همانروز کاهنان قبائی میبافند. سپس نواری برروی چشمان یکی ازافراد خود می‌نهند و قبارا بتن او میکنند و آنگاه‌اورا براهی هدایت‌میکنند که بیکی ازمعابد دمترمنتهی‌میشود و خود مراجعت میکنند. آنها مدعی هستند که کاهنی که چشمانش بسته است

۱ـ هادس (Hadès) یاآدس (Adès) خدای‌جهنم‌درافسانه های یونان باستان.

۲ـ دمتر(Déméter)ازخدایان باستان که مظهرزمین بودواورا سرس(Cérés) نیزمینامیدند. این الهه همانست که مصریان باستان ازیریس مینامند.

۳ـ روشن نیست مقصود هردوت از این جشن کدام جشن مصر باستان است و معبدی که بعداً ازآن سخن میگوید درنزدیکی کدامیك‌ازشهرهای مصرباستان بوده‌است.

بوسیله دو گرگ [1] تامعبد الهه که بمقدار بیست ستاد [2] ازشهر فاصله دارد راهنمائی میشود وازمعبد تا آن محل هم گرگها اورا مراجعت میدهند .

۱۲۳- هر کس بتواند بـاین نوع مطالب بـاور کند مختار است که این افسانه های مصری رانیز بپذیرد ، ولی من هدفم درتمام طول تاریخی که نقل میکنم اینست که آنچه دیگران گفته‌اند و من شنیده‌ام برشته تحریر در آورم . بطوریکه مصریان مدعی هستند دمتر ودیـونیزوس [3] درجهنم حکومت میکنند . و نیز مصریان نخستین کسانی هستند که عقیده دارند که روح انسان جاویدان است [4] وقتی بدن ازبین میرود روح در کالبد حیوانی دیگر که بنوبه خود بدنیامیآید وارد میشود وپس از آنکه ازتمام موجودات زمین ودریا وهوا گذشت بار دیگر در کالبد انسانی تولید میبابد و این جریان درطی سه‌هزارسال طی میشود . جمعی از یونانیان [1] بعضی زودتروبعضی دیرتر نظیراین عقیده‌را ابراز کرده‌اند بطوریکه گوئی عقیدهٔ شخص آنها بوده است . من نام این یونانیان را میدانم ولی از ذکر آن خودداری میکنم [5]

۱۲۴- بطوریکه کاهنان نقل میکنند تا سلطنت رامپسی نیتوس درمصر آرامش کامل

۱- صورت شغالی که به گرگ شباهت دارد در غالب آثار باستانی مصرمشاهده میشود . این تصویر که گاه بصورت گرگ وگاه بصورت سگ‌هم در آمده حیوان‌مخصوص آنوبیس (Anubis) رب‌النوع مصر باستان است که تصویر او را بصورت مردی با سر شغال مجسم میکرده‌اند .

۲- ستاد واحد طول دریونان باستان و برابر۱۷۷ متروٓ٦ سانتیمتر (رجوع شود به یادداشت مقدمه دربارهٔ اوزان ومقادیر دریونان باستان) .

۳- دیونیزوس (Dionysos) یا باکوس (Bacchus) خداوند شراب در یونان باستان - دمتر (Déméter) یاسرس (Cérès) نیزخداوندزمین‌بوده است ودیونیزوس یونانیان با ایزیس (Isis) مصری ودمتر باازیریس (Osiris) تطبیق میکند .

٤- ازازمنه بسیارقدیم مصریان عقیده داشتند که روح پس از مرگ از کالبد جدا میشود و به وجود مستقل خود ادامه میدهد .

٥- باحتمال زیاد هردوت دراین عبارت به‌فیثاغورث حکیم اشاره میکند .

برقرار بود واین کشور از آبادانی ورونقی کامل برخوردار بود . ولی خئوپس [1] که پس ازاو برمصریان سلطنت‌نمود آنان رادچارفقر ونکبتی کامل کرد . نخست تمام معابد رابست و مصریان را از اهداء قربانی مانع شد ؛ سپس آنها را مجبور کرد که همه برای او کار کنند . به بعضی امر کرد از معادنی که در کوه های عربستان قرارداشت سنگ‌استخراج کنند وتا رود نیل بیآورند . به بعضی دیگر دستورداد که‌این‌سنگهارا که‌با کشتی‌به‌ساحل‌دیگر نیل‌نقل‌شده بود تحویل گیرند و تا کوهی که به کوه افریقا معروف است حمل کنند . این کار را مردانی کـه بدسته های ده هزار نفری تقسیم شده بـودند انجام میدادند ودر هرسه ماه ایـن گروهها تجدیدمیشد. مدت ده سال‌مردم باین عمل‌شاق‌وطاقت فرسامشغول بودند تاجاده‌ای که‌سنگها رابایداز آن‌حمل کنندساخته شودوبعقیده من اهمیت‌احداث این راه‌ازاهرام کمترنیست(زیرا طول‌آن به‌پنج ستاد [2] وعرض آن‌به‌ده‌اورژی [3] وارتفاع آن‌درمرتفع‌ترین‌نقطه جاده‌به‌هشت اورژی میرسد) . این‌راه راباسنگهای صیقلی شده که برروی‌آن‌تصاویری حك شده بود ساختند . باین ترتیب احداث این راه واطاقهای زیر زمینی تپه‌ای که اهرام برروی‌آن قرار داد مدت ده‌سال طول کشید. این‌اطاقهارا‌خئوپس درجزیره‌ای ترتیب‌داد تاآب رودبوسیله‌مجرائی بآن داخل‌شود وآنها رامخصوص مقبرهٔ خود کرد . واما مدت زمانی که ساختن خود هرم طول کشیده بیست سال است . هرم چهار ضلعی است ودرهر طرف آن ضلعی بطول هفت پلتر [3] و بارتفاع مساوی مشاهده میشود . هرم ازسنك صیقلی

۱-خئوپس(Chéops) پادشاه‌مصراز‌سلسله‌چهارم‌فراعنه که‌خوفو(Khouphou) نیزنامیده میشد ودرحدود ۲۸۰۰سال قبل ازمیلادمسیح سلطنت میکرد . خئوپس‌سازنده بزرگترین اهرام ثلاثه مصراست .

۲- ستاد (Stade) واحد طول‌دریونان‌باستان وبرابر۱۷۷متروLساتنیمتر(رجوع شود به‌یادداشت مقدمهٔ دربارهٔ اوزان ومقادیردریونان باستان) .

۳- اورژی (Orgye) واحد طول دریونان باستان وبرابرشش‌پایایك متروL۷۷ میلیمتر(رجوع‌شود به‌یادداشت مقدمه دربارهٔ اوزان ومقادیردریونان‌باستان) .

۳- پلتر(Pléthre) واحدطول دریونان باستان وبرابر صدپایا۲۹مترو۶میلیمتر (رجوع‌شودبه‌یادداشت مقدمه دربارهٔ اوزان ومقادیردر یونان باستان) .

ساخته شده وسنگها کاملا بهم جفت شده‌اند . هیچیك از سنگهای آن ازسی [1] پا کوچکتر نیست .

۱۲۵- این هرم رابترتیبی که در زیر شرح میدهم ساختند ؛ نخست چند ردیف پله بنا کردند که‌بعضی را کروسه [2] وبعضی دیگررا بومید [3] مینامند . بعد ازاینکه ساختمان هرم رابااین شکل‌شروع کردند بقیه سنگها رابکمك دستگاههائی که باقطعات‌چوب کوتاه‌ساخته‌بودند بالابردند. این‌سنگهاراازروی زمین برمیداشتند وبرروی اولین‌سکوی پلکان قرار میدادند. سنگی که باین ترتیب بآنجامیرسید ازهمانجا دردستگاه دیگری که درهمان سکونصب شده بود به‌سکوی دوم‌حمل میشد. زیرابهرمقدار که سکووپله‌وجودداشت بهمان‌مقدارنیزدستگاه‌حمل‌سنگ موجود بود . شاید هم یك دستگاه واحد بیشتر وجود نداشت که چون حمل‌آن آسان بود پس از آنکه تدریجاً سنك آن حمل میشد آنرا به سکوهای بالاتر منتقل‌میکردند . درحقیقت همانطور که دراین باره دو روایت وجود دارد ماهم باید هردو روایت رانقل کنیم . نخست مرتفع ترین قسمت‌های هرم بپایان رسید وسپس‌تدریجاًبه‌ساختن‌قسمت‌های‌مجاورآن پرداختند وقسمت‌هائی راکه درزیر همه‌قرارداردوبه‌زمین متصل‌است بعدازهمه ساختند. برروی هرم به‌الفبای مصری بهای‌مقدارسیرمه‌آ [4] وپیازوسیری که برای کارگران خرج‌شده حك شده‌است . تاجائیکه گفته مترجمی که‌این کتیبه رابرای من میخواند بخاطرم باقی‌است این مبلغ‌به هزار و ششصد تالان [5] نقره بالغ میشد . اگر چنین باشد باید حدس زد

۱- پاواحد طول دریونان باستان وبرابر ۲۶۹میلیمتر (رجوع شود به یادداشت مقدمه دربارهٔ اوزان ومقادیر دریونان باستان) .

۲- Crossai

۳- Bomides

۴- سیرمه‌آ (Syrmaia)- محتمل‌است گیاهی‌باشد شبیه ترب.

۵- تالان (Talent) واحد وزن‌وپول‌دریونان‌باستان‌وبرابر ۵۵۶۰/۹۰فرانك‌طلا (رجوع شودبه یادداشت مقدمه دربارهٔ اوزان ومقادیر در یونان باستان) .

که چه‌مقدار برای ابزار آلات آهنی که هنگام کار مصرف میشده و همچنین برای غذا و پوشاك کارگران مصرف شده باشد، درحالیکه میدانم که ساختن این هرم مدت زمانی طولانی که مابدان اشاره کردیم طول کشید و باید مدت زمانی نیز که برای تراشیدن سنگها وحمل آنها وحفر مجرای زیر زمینی طول کشید بر آن اضافه کرد وبنظر من این کارها هم درمدتی کوتاه انجام نگرفته است .

۱۲۶- خئوپس بدرجه‌ای ازفساد تنزل کرده بود که درموقعی که بپول محتاج شده بود دختر خود رادرفاحشه خانه‌ای نهاد وباوامر کرد که مبلغی پول- که چون کاهنان مبلغ آنرا تصریح نکرده‌اند من ازمقدار آن بی‌اطلاعم- جمع آوری کند . ولی اوعلاوه برآنچه که بدستور پدر جمع آوری کرد ظاهراً بفکر افتاد که خود نیز بخرج خود بنائی یادگار گذارد . پس، ازهریك از کسانی که بملاقات اومی- آمدند تقاضا کرد قطعه سنگی نیز باوهدیه کنند وبطوریکه کاهنان نقل‌میکنند با این سنگهای هرمی بنا کرد که در میان دسته اهرام سه گانه ودر مقابل هرم بزرك قرار دارد و هرضلع آن یك پلترونیم [1] است [2] .

۱۲۷- بطوریکه مصریان نقل میکنند خئوپس مدت پنجاه سال سلطنت کرد و بعد ازمرك اوبرادرش خفرن [3] درسلطنت جانشین اوشد . وباز بطوریکه نقل میکنند این پادشاه ازهرحیث ازاوتقلید کرد وبخصوص اونیز هرمی بنا کرد که‌به‌بزرگی هرم خئوپس نیست (ما خود آنها را اندازه گرفته‌ایم) ... ، [4] زیرا در زیر آن

۱- پلتر (Plethre) واحد طول‌دریونان باستان وبرابرصدپا یا ۲۹متر و۶میلیمتر (رجوع شود به یادداشت مقدمه درباره اوزان ومقادیر دریونان باستان)

۲- درویرانه های یکی‌ازمعابد نزدیك به‌اهرام کتیبه‌ای کشف‌شده که بموجب آن خئوپس درکنارهرم خودهرمی نیز برای دخترخود هونتسن (Hontsen) بناکرده‌است

۳- خفرن (Chéphrene) یاخافرا (Khâfra) پادشاه مصر از سلسله چهارم فراعنه ، برادرخئوپس و سازنده‌دومین‌هرم‌بزرك . بطوریکه بعضی اسنادحجاری‌شده‌عهد عتیق حکایت دارند بین این پادشاه و خئوپس پادشاه دیگری سلطنت کرده که ددفرا (Dedfera) نام داشته ومحتمل است خفرن برادرهمین شخص بوده باشد .

٤- دراینجا قسمتی ازمتن اصلی کتاب هردوت ازبین رفته ولی سیاق عبارت کاملا مانده .

اطاقهای زیر زمینی وجود ندارد . و نیز مجرائی که آب نیل از آن وارد شود نظیر مجرائی که درهرم دیگراست وبوسیله نهری بآنجا میرسد وجزیره‌ای را که ظاهراً جسد خئوپس درآن دفن است احاطه میکند دراین هرم وجودندارد [1] .

خفرن پایه های هرم خود را باسنك حبشی برنگهای مختلف بنا کرد واز حیث ارتفاع به‌چهل‌پا [2] کمتراز هرم دیگری که در کنارهرم اوقرارداشت اکتفا کرد. هر دوی آنها برروی تپه‌ای ساخته شده‌اند که درحدود صدپا ارتفاع دارد .

۱۲۸- بطوریکه کاهنان نقل میکنند خفرن مدت پنجاه و شش سال سلطنت کرد . کاهنان باین‌حساب‌تعداد سالهائی‌را که‌مصریان دچارنکبت‌وفلاکتی کامل‌بودند به‌یکصدوشش‌سال‌میدانند. ظاهراً درتمام این‌مدت‌معابدی که‌درهای آنهابسته‌بود باز نشدند. نفرت مصریان نسبت باین‌دوپادشاه بحدی‌است که حتی حاضر به‌بردن نام آنهانیستندوحتی‌اهرام‌رابنام چوپانی‌فیلیتیس [3] نام که‌درآن زمان گوسفندان خودرا درآن حوالی میچرانید مینامند .

۱۲۹- بطوریکه کاهنان‌نقل میکنند بعدازاین‌پادشاه میکرینوس [4] فرزندخئوپس درمصرسلطنت کرد. این‌پادشاه اعمال پدرخودراتقبیح کرد ومعابدرا گشودومردم

۱- هردوت قبلاً دربند۱۲۴ بقدر کافی دراین‌باره‌سخن گفته بودو دراین‌بند که سخن دربارهٔ خفرن است قید این توضیح اضافی دربارهٔ هرم اووتردید دراینکه او دراین محل دفن است بااستعمال کلمه «ظاهراً» تااندازه‌ای بیموقع بنظرمیرسد.

۲- پاواحد طول دریونان باستان و برابر ۲۹۶میلیمتر(رجوع شودبه یاد داشت مقدمه دربارهٔ اوزان ومقادیر دریونان باستان) .

۳- Philitis -برخی‌عقیده دارند که‌این‌نام‌یادگاردوره‌ایست که درزمان‌خاندان رامسس‌ها قسمت شمالی مصربدست بعضی اقوام شمالی و شاید فیلیستن ها فتح شد ونام فاتحین برمحل باقی ماند . بعضی دیگر حدس میزنند که این نام یادگاریست از دورهٔ سلطنت پادشاهان هیکسوس (Kyksos) که به‌چوپان معروف بودند.

٤- میکرینوس (Mikérynos) یامنکااورا (Menkaoura) پادشاه مصر که ظاهراً ده‌نسل قبل‌ازجنك‌تروآمیزیست وسومین‌هرم بزرك مصررابنا کرد که بعدهاجسداو را درآن یافتند . هردوت مدعی است که خفرن بعد از خئوپس مدت پنجاه و شش سال سلطنت کرد؛ دراینصورت بعیدبنظرمیرسد که فرزند خئوپس بتواند بعد ازاین‌مدت‌سلطنت کرده باشد وبایدنتیجه گرفت که برخلاف گفته هردوت‌این پادشاه فرزند خئوپس نبوده .

مصر را که دیگر خسته شده بود اند و در نهایت فقر میزیستند آزاد گذارد که به کار خود بپردازند و قربانی اهدا کنند . بین تمام پادشاهان او تنها کسی بود که نسبت به مردم رفتاری بسیار عادلانه درپیش گرفت . این رفتار او موجب شد که مصریان بین تمام پادشاهانی که تاامروز بر آنها سلطنت کرده اند اورا بیش از دیگران میستایند و یاد آوری میکنند که نه تنها او از روی عدل وانصاف قضاوت میکرد بلکه اگر کسی نسبت به حکم وامر او اعتراض داشت از مال خود باو می بخشید و خشم اورا با بذل و بخشش خود خاموش میکرد . با اینکه میکرینوس با اتباع خود خوشرفتاری وملایمت میکرد واین مراسم را مرعی میداشت بد بختی ومصیبت باو روی آور شد وابتدا دختر اورا که یگانه فرزندش بود ربود . چون از مصیبتی که بدان دچار شده بود اندوهگین بود وقصد کرد برای دختر خود مقبره ای بسازد که از مقبره دیگران بهترباشد ، بطوریکه نقل میکنند دستور داد گاوی از چوب ساختند که شکم آن خالی بود و روی آنرا تذهیب کردند و سپس دخترخود را که مرده بود در آن دفن کرد .

۱۳۰ـ گاوی را که از آن سخن گفتیم درخاك پنهان نکرده بودند و تا زمان ما نیز مشاهده میشد . آن گاو در سائیس [۱] در داخل کاخ درتالاری مزین قرار دارد . هرروز در کنار آن انواع عطریات را بآتش میسوزانند وهرشب پیوسته چراغی در کنار آن روشن است . در نزدیکی این گاو در تالاری دیگر مجسمه هائی قرار دارد که بطوریکه کاهنان سائیس نقل میکنند مجسمهٔ همخوابه های میکرینوس است . درحقیقت دراین محل مجسمه های بزرگی ازچوب وجوددارد

۱ـ سائیس (Saïs) ازشهرهای مصر باستان و پایتخت دسته‌ای از فراعنه مصر است که بهمین نام خوانده میشوند . ولی بین این شهر وفراعنه چهارمین سلسله مصر ارتباطی موجود نیست و بطورقطع هردوت یا کسی که این خبررا باو داده این دو پادشاه را که قرنها بین آنها فاصله بوده باهم اشتباه کرده (رجوع شود به توضیح خارج ازمتن) ، گاوی که دراین بند مورد بحث است ظاهراً مجسمه ایزیس (Isis) بوده و بسیار شگفت آوراست که مجسمهٔ این خدای مصری را به قبریك شاهزاده مصری اختصاص داده باشند .

که تعداد آنها تقریباً به‌بیست میرسد و مجسمه زنان عریان است [۱] . واما‌درباره بنکه این مجسمه‌ها ازچه کسانی‌هستندمن‌نمیتوانم درین باره مطلبی بااعتماد اظهار کنم وفقط آنچه دیگران دربارهٔ آن میگویند نقل میکنم .

۱۳۱ـ در باره آن گاو و مجسمه های بزرك برخی سر گذشت زیر را نقل میکنند : میگویند که میکرینوس عاشق دختر خود شد وبا وجود مخالفت دختر از او هتك عفت کرد . بعد از ایـن عمل دختر از شدت یأس و حرمان خـود را بدار آویخت ومیکرینوس اورا در آن گاومدفون کرد . مادر دختر امر کرد دستهای خدمتگارانی‌را که دخترش‌راتسلیم‌هوی‌وهوس‌پدر کرده‌بودند قطع کنند وامروز مجسمه های‌آنان نیز همان عقوبتی را که هنگـام زنده بودن چشیده‌اند نشان میدهد . ولی این افسانه‌ها و بخصوص آنچه در باره دستهای مجسمه های بزرك گفته شده پوچ و بی حقیقت است زیرا ما خود ملاحظه کردیم که دستهای این مجسمه‌ها دراثرفرسودگی ازبین رفته بود . درزمان من هنوزآن دستهادر کنار مجسمه‌ها برزمین مشاهده میشد .

۱۳۲ـ تمام اندام آن گاو درزیرروپوشی ازپارچه ارغوانی‌رنك پوشیده شده باستثنای گردن وسر آن که‌عریان‌است وازقشری ضخیم ازطلامستوراست. دربین شاخ‌های آن تصویری‌ازحلقه‌خورشیدازطلا دیده‌میشود. این گاوایستاده نیست؛ بلکه‌بزانو برزمین‌نشسته وابعاد آن باندازه ابعاد یك گاوبزرك زنده‌است. هرسال‌درموقعی که مصریان بخاطر خدائی که من دراینگونه مواردازذکرنام‌آن‌خودداری میکنم [۲] . سینه میزنند گاورا ازتالاری که درآن‌قراردارد‌خارج‌میکنند. درهمین‌زمان‌است

۱ـ مجسمه زن عریان درمصر بسیار نادراست و باین جهت احتمال میرود که مجسمه های مورد بحث حقیقةً عریان نبوده‌اند و لباس نازك چسبنده در برداشته‌اند که هردوت درست تشخیص نداده است .

۲ـ خدائی که هردوت ازذکر نام‌آن خود داری میکند ازیریس (Osiris) شوهر ایزیس (Isis) وحامی مردگان است . در روز جشن بزرك سائیس (Saïs) مجسمه این گاو را گرد معبد گردش میدادند تا مشتاقانی که ازیریس در جستجوی ایزیس متحمل شده بـود مجسم شود و همین مجسمه است که ظاهراً هردوت تصور کـرده مقبره دختر میکرینوس بوده است .

که گاورادرنور آفتاب قرارمیدهند زیرا بطوریکه نقل‌میکنند آن‌دختر درموقع مرگ‌ازپدرخودمیکرینوس‌تقاضا کرده بود که‌سالی‌یکبار آفتاب‌راباو نشان‌دهند.

۱۳۳- بطوریکه کاهنان برای من نقل کرده‌اند بعد از مرگ دختر پادشاه، مصیبت دیگری باوروی آورد که چنین بود: هاتفی از شهر بوتو [1] رسید و باو خبرداد که فقط شش‌سال دیگر بیش زنده خواهد بود ودرسال هفتم خواهد مرد.پادشاه که ازاین خبرخشمگین بود کسانی به معبد فرستاد تا خداوند را سرزنش کنند و شکایت کرد که پدرش و عمویش که درهای معابد رابستند و در فکرخدایان نبودند و بمردم هم ظلم وستم میکردندعمری طولانی داشتند ولی او که مردی مقدس ومذهبی است باید باین زودی بمیرد . اما از معبد هاتف دیگری رسید واظهار کرد که درست‌بهمین دلیل است که اوحیات‌خودرا کوتاه کرده است،زیرا او کاری را که میبایدانجام‌دهد انجام نداده . لازم بود که کشور مصرمدت یکصد وپنجاه سال‌ازمصائب رنج برد؛ دوپادشاه سلف او این مطلب را درك کرده بودند ولی اودرك نکرده . وقتی میکرینوس این جواب را شنید چون احساس کرد که سرنوشت او تعیین شده دستور دادتعدادزیادی چراغ آماده کنند . همینکه شب فرامیرسید چراغها را روشن میکرد و شراب میآشامید و پیوسته شب و روزبه خوشگذرانی‌میپرداخت ودردریاچه‌ها وجنگلها وهرجا که می‌شنید بهترمیتوان تفریح کرد‌بگردش میپرداخت. وی‌این کاررابآن جهت ترتیب دادتاشب رابه روز مبدل کند وشش‌سال عمرخود رادوازده‌سال کند وباین ترتیب خداوندرادروغگو نشان دهد .

۱۳۴- این پادشاه نیزهرمی ازخودباقی گذارد که ازهرم‌پدرش خیلی کوچکتراست. اگربهریك از اضلاع آن بیست پا [2] بیفزائیم اندازهٔ آن بـه سه‌پلتر [3] میرسد .

۱- Routo

۲- پاواحد طول دریونان باستان و برابر ۲۹٦ میلیمتر(رجوع شود به یادداشت مقدمه دربارهٔ اوزان ومقادیر دریونان باستان) .

۳- پلتر(Plèthre) واحد طول دریونان باستان وبرابرصدپایا۲۹متروٶمیلیمتر (رجوع شود به یادداشت مقدمه دربارهٔ اوزان و مقادیر دریونان باستان)

این هرم نیزچهار گوش است وتا نیمه ارتفاع آن ازسنك حبشی [1] ساخته شده . بعضی از یونانیان مدعی هستند که این هرم یادگار یکی از زنان درباری بنام رودو[2] پیس‌است . ولی آنها اشتباه میکنند . بنظر من چنین میرسد که همهٔ این اشخاص ازاین‌موضوع طوری صحبت میکنند که معلوم است نمیدانند رودوپیس چگونه زنی‌بود ، زیرا اگراورا می‌شناختندبنای چنین هرمی را که میتوان گفت هزاران تالان صرف ساختن آن شده باونسبت نمیدادند . ونیز اینها نمیدانند که رودوپیس درزمان سلطنت آمازیس [2] درخشیدنه درزمان میکرینوس رودوپیس سالها وسالها بعد ازپادشاهانی که اهرام رابنا کردند میزیست واواز اهل‌تراس [3] وغلام سامین یادمون [4] ازاهل ساموس [5] پسرهفستوپولیس [6] و غلام همطراز ازوپ [7] افسانه نویس معروف بود . زیرا ازوپ نیزبه یادمون تعلق داشت و کوچکترین دلیل آن‌این واقعه‌است که نقل میکنم: درموقعی که برحسب‌دستور هاتف ، اهالی داف مکرربا بانك بلند جار زدند که چه کسی حاضر است کفاره خون ازوپ رابپذیرد [8] هیچکس جز یکی از فرزندان پسریادمون که او نیز

۱ـ رجوع شودبه بند۱۲۷ همین کتاب. Rodolis-۲

Rodopis - ۲

۳ـ آمازیس (Amasis) پادشاه مصراز شانزدهمین خاندان فراعنه و معاصر با کوروش کبیر پادشاه هخامنشی .

٤ـ تراس (Thrace) ناحیهٔ شمال یونان باستان که امروز قسمتی از آن ضمیمه بلغارستان است .

Iadmon -۵

٦ـ ساموس (Samos) ازجزایر مجمع الجزایر یونان ووطن فیثاغورث‌حکیم.

Héphaistopolis -۷

۸ـ ازوپ (Esope) افسانه نویس معروف یونان باستان که مدتها بصورت غلام میزیست ودراواخرعمر آزادشد . مردی نیمه افسانه‌است که ظاهراً صورتی زشت واندامی کریه داشت ودرقرن ششم وهفتم قبل‌ازمیلاد میزیسته . مجموعه‌ای افسانه ازاو باقیست که شهرتی فراوان دارد .

۹ـ ازوپ‌را بیگناه‌درداف باتهام‌ربودن‌یکی‌ازاشیاء مقدس‌بقتل‌رساندند. وقتی بعداز این واقعه اهالی داف دچار مصیبتی بزرگ شدند هاتف بآنان امرکرد کفاره خون اورا بهرکس که داوطلب‌شودبپردازندوبهمین‌موضوع‌است که هردوت‌دراین‌مورداشاره‌میکند.

یادمون نام داشت حاضر نشد . ازاین قرارازوپ غلام یادمون بود .

۱۳۵ـ رودوپیس بکمك گزانتس [۱] ازاهل ساموس به مصر آمد . رودوپیس که به‌مصر آمده بودتا کار زنان‌هرجائی پیشه کندهمینکه‌باین کشور رسید بوسیله‌مردی‌از اهل میتی‌لن [۲] که شاراکسوس [۳] پسراسکـاماندرونیموس [۴] و برادر شاعره‌ای ساپو [۵] نام بود در مقابل مبلغی گزاف آزاد شد . بنابراین ردوپیس باین ترتیب آزاد شد ودرمصر ماند . وچون زنی بسیار جذاب بود پول زیادی بدست‌آورد که مقدارآن برای استرضای خاطر زنی مانند رودوپیس کافی بود ولی برای انجام مخارج هرمی بآن بزرگی کافی نبود . هر کس بخواهد میتواند حتی درزمـان ما یکدهم ثروت او را مشاهده کند ، ولی هر گز نباید ثروتی (بسیار) زیاد باو نسبت داد . زیرا رودوپیس اظهار تمایل کرد که از خود بنائی‌در یونان بیاد گار گذارد و چیزی بسازد که هیچکس تا آن زمان تصور آنرا نکرده باشد و بهیچ معبدی تاکنون اهدا نکرده باشند واین هدیه رابه معبددلف تقدیم کند تاخاطره اومحفوظ بماند . پس ، ازیکدهم اموال خود تعداد زیادی سیخ آهنی که هریك قادر به سوراخ کردن یك گاو بود بساخت و تعداد آنها آنقدر بود که یکدهم اموالش کفاف‌آنها را میداد و آنگاه این سیخها رابه دلف فرستاد . این سیخها تا امروزدرپشت‌عبادتگاهی که‌بنام‌اهالی کیوس [۶] میباشد درمقابل‌خود معبد انباشته شده‌اند . در نوکراتیس [۷] زنان‌هرجائی معمولاً بسیار جذاب و فتانند . زنی که

۱ـ گزانتس (Xanthés) یاگزانتوس (Xanthos)

۲ـ میتی‌لن (Mytiléne) از جزایر معروف مجمع‌الجزایر یونان که امرولبوس (Lesbos) نام دارد .

۳ـ Charaxos

٤ـ Scamandronymos

٥ـ Sappho

٦ـ کیوس (Chios) یاکیو (Chio) ازجزایرمجمع الجزایر یونان وموطن‌هومر شاعرمعروف یونان باستان .

۷ـ Naucratis

ما ازاو سخن میگوئیم بقدری معروف بود که تمام یونانیان نام رودوپیس رایاد گرفتند . بعد ها زن دیگری که آرشیدیکه [1] نام داشت در یونان شهرتی زیاد کسب کرد وبا این حال آنقدر که اولی دریونان برسر زبانها است دومی نیست.

واما شاراکسوس [2] بعد ازآنکه رودوپیس راآزاد کرد بهمیتیلن باز گشت . سابو [2] در یکی از اشعار خود او را دشنام داده و در اینجا من سخن را در بارهٔ رودوپیس کوتاه میکنم .

۱۳۶- بطوریکه‌کاهنان نقل میکنند بعد از میکرینوس آسیشیس [3] پادشاه مصرشد و درمعبد هفستوس [4] دهلیزی درجهت مشرق‌بنا کرد که زیباترین وبزرگترین آنها محسوب‌میشود. بطور کلی دردهلیزهاتصویرهائی هست که درسنگ‌حجاری شده‌اند واز طرف دیگر منظره بسیار مجلل وباشکوهی دارند، ولی این دهلیز بدرجه‌ای بسیار زیاد ازدیگران عالی تراست . بگفته کاهنان چون درزمان این پادشاه بعلت کمیابی شدید پـول کسب و کار مردم دچار رکود شد قانونی برای مصریان وضع‌شد که بموجب آن هرکس میتوانست مومیائی پدر خود راگرو گذارد وباعتبار آن پول قرض کند. قانون دیگری براین قانون اضافه شدکه بموجب‌آن وام‌دهنده برمقبرهٔتمام افراد خانواده‌وام گیرنده مسلط میشد.هر کس که بضمانت گروی‌مورد بحث متعهد میشد، چنانچه از پرداخت‌وام خود امتناع میکرد ضمانت اجرای‌آن چنین بود : اوخود شخصاً حق نداشت پس ازمرك در-

---

۱- Archidiké

۲- Charaxos

۲- Sappho

۳- (Asychis)پادشاهی باین‌نام‌درتاریخ‌مصر شناخته نشده.دیودور ازاهل سیسیل مورخ باستان در کتاب‌خود ازشخصی باین نام اسم برده ومیگوید که یکی ازمقننین‌مصر بوده است (دیودور- کتاب اول - بند۹۴) بهرحال یکی از جانشینان نزدیك میکرینوس که ظاهراً هرمی نیز بنا کرده شخصی است بنام آسکاف (Aseskaf) یاشپسسکاف (Shepseskaf)که ممکن است هردوت او را آسیشیس نامیده باشد .

٤- هفستوس (Héphaistos) یاوولکن (Vuclcain) خداوند آتش وآهن دریونان باستان .

مقبره پدری یادرجای دیگردفن شود ونیزحق نداشت هیچیک از افراد خانواده خود را که فوت میکردند دفن کند. بطوریکه برای من نقل کرده‌اند، چون این پادشاه قصد داشت بر تمام پادشاهانی که در مصر سلطنت کرده بودند سبقت جوید، بنائی که ازخود یادگار گذارد هرمی‌بود که از آجر ساخته شده بود [1] وبر روی سنگی که در آن نصب بود کتیبه‌ای باین مضمون حك شده بود: «مرا درمقام قیاس‌بااهرام سنگی‌حقیر مشمار؛زیرا همانقدر که زوس [2] ازدیگرخدایان برتر است، من نیز ازاهرام سنگی برترم؛ زیرا این آجرها با فرو کردن چوبی باعماق درباچه وبیرون کشیدن گلی که بآن میچسبد تهیه شده‌اند وباین ترتیب است که مرا بنا کرده‌اند.» چنین بود بقسمی که برای من نقل کرده‌اند اعمال این پادشاه.

۱۳۷ـ بعد از او (کاهنان همچنان نقل میکنند) یکی از کوران شهر آنیزیس [3] بسلطنت رسید وآنیزیس نامیده شد [4]. درزمان این پادشاه اهالی حبشه‌وپادشاه آنها که ساباکوس [5] نام داشت بانیروی زیادی به‌مصر حمله کردند. پادشاه کور به نواحی باتلاقی پناهنده شد [6]. پادشاه حبشه مدت پنجاه سال در مصر سلطنت

۱ـ روشن نیست این هرم که هردوت‌باستناد آنچه شنیده نقل‌میکنددر کجای‌مصر قراردارد. کتیبه‌ای نیز که ظاهراً برروی‌آن‌منقوش بوده و هردوت متن‌آنرا نقل میکند چندان ازحیث سیاق عبارات مصری نیست وباید حدس زد که اصولا چنین هرم و کتیبه‌ای وجود نداشته.

۲ـ زوس (Zeus) یاژوپیتر (Jupiter) خدای خدایان دریونان باستان.

۳ـ Anysis

٤ـ نام هیچیك‌ازفراعنه‌مصر با نام‌این شخص‌نزدیك وشبیه نیست. سایس(Sayce) مدعی است که پادشاه مصر که بدست حبشیان مغلوب شد بوکوریس (Bokkoris) نام داشت نه‌آنیزیس.

٥ـ ساباکوس (Sabacos) یاشاباکا (Shabaka) در حدود سال ۸۱۵ قبل از میلاد به‌مصرحمله کرد و بیست وپنجمین خاندان فراعنه مصر را تأسیس کرد. مدتی بعد بدست سارگن بزرك پادشاه آشورشکست خورد وکارش‌بپایان‌رسید.

٦ـ در تمام مدت سلطهٔ حبشیان بر مصر، پادشاهان مصر بطورمستقل تحت حمایت پادشاهان آشوردرقسمتی ازمصب نیل که‌ظاهراًهمین‌ناحیه باتلاقی بوده‌است بسلطنت خود ادامه دادند.

کرد ودراین مدت بطریق زیررفتار کرد : اگریکی ازمصریان مرتکب گناهی میشد وی ازکشتن او خود داری میکرد و درهر مورد برحسب اهمیت تقصیری که ارتکاب یافته بودحکمی صادرمیکرد که بموجب آن بهمقصرین دستورمیداد دراطراف شهری که در آن زیست میکردند مقداری خاك انباشته کنند. بدین ترتیب بازهم‌شهرها ارتفاع بیشتری یافتند. نخستین بارخاکریزی شهرها بوسیله کسانی که درزمان سلطنت سوستریس [1] بحفر مجاری آب پرداختند انجام گرفت ولی درزمان پادشاه حبشی باردیگر تجدید شد وسطح شهرها خیلی بالا رفت. در مصر شهرهای دیگریست که ارتفاع آنها را زیاد کردند ولی بنظر من شهری که در آن بیش ازهمه‌جا خاکریزی کردند شهربوباستیس [2] است. دراین شهرمعبدی ازالههٔبوباستیس [3] یافت میشود کهازهرحیث شایسته توجه استزیرا اگرچهمعابددیگری‌هست کهبزرگتراز آنندوخرج‌بیشتری برای‌آنهاشده است، ولی هیچیك باندازه این معبد بچشم زیبا نیست. بوباستیس نام‌الههایست که در زبان یونانی آرتمیس [4] نامیده میشود.

۱۳۸- واما چنین است معبد این الهه : اگرمعبری که از آنجا بهمعبد داخل میشویم وجود نداشت میتوان گفت کهمعبد درجزیره‌ای قرارداشت، زیرا دومجرا ازنیل جدا میشود و بی‌آنکه بهم متصل شوند تامدخل معبد پیش‌میروند ویکی از آنها معبد را از یکطرف دور میزند و دیگری از طرف دیگر وهریك ازاین‌دومجرا بعرض صدپا [5] میباشند و از سایه درختان پوشیده شده‌اند. دهلیز آن ده

۱- Sesostris

۲- بوباستیس (Boubaotis) یا (Buhaotis) از شهرهای باستان مصر سفلی است که بعلت‌جشنهای مذهبی باشکوهی که‌درآن برگزارمیشدشهرتی‌خاص داشت.

۳- بوباستیس (Bouhastis) از الهه های مصر باستان است که با آرتمیس (Artémis) یونانیان ودیان (Diane) رومیان‌تطبیق میکنند.

٤- آرتمیس (Artèmis) یادیان (Diane) الهه یونان باستان.

۵- پا واحد طول دریونان باستان و برابر ۲۹٦میلیمتر (رجوع شود به یادداشت مقدمه دربارهٔ اوزان ومقادیر دریونان باستان).

ارژی [۱] ارتفاع دارد و از تصویرهائی بطول شش آرنج [۲] پوشیده شده و این تصویرها قابل توجه میباشند. معبد درمیان شهر قرار دارد و وقتی گرد آن گردش میکنیم از همه طرف آنرا از بالا تاپائین مشاهده میکنیم. زیرا خاك شهر دراثر خاکریزی بالا آمده، درحالیکه معبد همانطور که در آغاز کارساخته شده دست نخورده باقی مانده و باین جهت کاملاً دربرابر چشم قرار دارد. گرد آن حصاری قرار دارد که برروی آن تصاویری حجاری شده. درداخل این محوطه جنگلی از درختهای بسیار بزرك وجود دارد ودر میان آن معبد بزرگی قرار دارد که مجسمه الهه در داخل آنست. طول وعرض معبد ازهر طرف یك ستاد [۳] است. درمقابل درورودی خیابانی که ازسنك مفروش است و در حدود سه ستاد طول دارد احداث شده که بطرف مشرق میرود واز میدان بازار میگذرد. عرض آن ممکن است سه پلتر [۴] باشد. ازدو طرف این خیابان درختانی سربفلك کشیده روئیده‌اند. این خیابان بیکی ازمعابد هرمس [۵] منتهی میشود. چنین بود وضع معبد بوباستیس.

۱۳۹ـ واما عقب نشینی آن حبشی بشرحی که کاهنان نقل میکنند چنین صورت گرفت: ظاهراً بعد ازآنکه وی هنگام شب خوابی که نقل خواهیم کرد دید راه فرار درپیش گرفت. وی درخواب دید که مردی در کنار او قرار گرفته و باو سفارش میکند که تمام کاهنان مصر را گرد آورد و آنان را از میان بدونیم کند. بعد از این خواب، ظاهراً اظهار کرده است که بعقیده او خدایان باین وسیله بهانه‌ای میجویند تا گناهی ازوی سرزند ومصیبتی ازجانب خدایان یاافراد بشر براو نازل

۱ـ ارژی (Orgye) واحدطول دریونان باستان وبرابر ٦پا یایك متر و۷۷٦میلیمتر (رجوع شود به یادداشت مقدمه دربارهٔ اوزان ومقادیر دریونان باستان).

۲ـ آرنج واحدطول دریونان باستان وبرابریك پاونیم یا٤٤٤میلیمتر (رجوع شود به یادداشت مقدمه دربارهٔ اوزان ومقادیر در یونان باستان).

۳ـ ستاد (Stade) واحد طول دریونان باستان وبرابر۱۷۷متر و٦سانتیمتر(رجوع شود به یادداشت مقدمه دربارهٔ اوزان ومقادیر دریونان باستان)

٤ـ پلتر (Plèthre) واحد طول در یونان باستان و برابر صد پا یا ۲۹ متر و٦ میلیمتر (رجوع شود به یادداشت مقدمه دربارهٔ اوزان ومقادیر در یونان باستان).

٥ـ هرمس(Hermès)نام یونانی رب‌النوع مصری است که توت(Thot)نام دارد.

گردد . پس او تصمیم گرفت که چنین نکند ، ولی چون مدت زمانی که هاتف پیشگوئی کرده بود که وی بر مصر حکومت خواهد کرد وبعد از آن باید از آن خارج شود گذشته بود، ظاهراً اوازاین کشور خارج شد . توضیح آنکه،هنگامی که او در حبشه بود، هاتف هائی که طرف مشورت حبشیانند بوی اعلام کرده بودند که او باید مدت پنجاه سال بر مصرسلطنت کند . چون این مدت منقضی شده بود وعلاوه بر آن رؤیائی که درخواب بچشم او آمده بود اورامضطرب میکرد، ساباکوس خود داوطلبانه مصررا تخلیه کرد [1] .

۱۴۰- بطوریکه برای من نقل کرده‌اند ، همینکه حبشی مصررا ترك گفت ، آن مرد کور از نواحی باتلاقی بازگشت و بار دیگر بسلطنت رسید . وی مدت پنجاه سال درناحیه باتلاقها درجزیره‌ای که سطح آنرا باخاك وخاکستر بالاآورده‌بود سکونت کرده بود . هربار که مصریان پنهان از آن مرد حبشی بنزد اومیآمدند وبترتیبی که بهریك از آنها دستورداده شده بود برای او گندم میآوردند، وی از آنان تقاضا میکرد که مقداری خاکستر به هدایای خود اضافه کنند . تا قبل از آمیرتئوس [2] هیچکس نتوانسته بود این جزیره را کشف کند. مدت هفتصدسال پادشاهانی که قبل ازاین شخص سلطنت کردند موفق نشدندآن‌جزیره رابیابند. نام این جزیره البو [3] است واندازهٔ آن ازهرطرف ده‌ستاد [4] است .

۱- هنگام تخلیهٔ مصر پادشاه حبشیان‌ساباکوس نبودوتانوت‌آمون(Tanout-Amon) نام داشت . ظاهراً این شخص خود از روی میل خاك مصررا تخلیه نکرده بلکه در اثر فشار آشوریها بچنین اقدامی دست زده ولی بعداً شایع کرده بوده که عقب نشینی او داوطلبانه بوده است.

۲- آمیرتئوس (Amyrthaios) همان کسی است که با ایناروس (Inaros) متحد شده ودرسال ٤٦٠ قبل ازمیلادبرضد پارسها قیام کرد وتا سال ٤٤٩ بمقاومت‌ادامه داد . هردوت مدعی است که بین سلطنت پادشاه کور وآمیرتئوس هفتصدسال فاصله‌بود، درحالیکه خود خلاف آنرا اظهارمیکند و درهرحال این ادعا با واقعیت تاریخی تطبیق نمیکندزیرا بین‌دورهٔ سلطه‌حبشی‌هاوسلطنت آمیرتئوس بر مصر بیش ازسیصدسال‌فاصله نیست.

۳- Elbo

٤- ستاد (Stade) واحدطول‌دریونان باستان وبرابر۱۷۷مترو٦سانتیمتر(رجوع شود به‌یادداشت مقدمه دربارهٔ اوزان ومقادیر دریونان باستان) .

۱۴۱- بعد از او (بشرحی که برای من نقل کرده‌اند) یکی از کاهنان هفستوس [۱] که ستوس [۲] نام داشت سلطنت کرد . ظاهراً این پادشاه نسبت به طبقات نظامی مصر نه تنها توجهی نداشت بلکه نسبت بآنها بی‌اعتنا بود.وتصور میکرد که بآنها احتیاجی نخواهدداشت . علاوه بر آزارهای دیگری که بآنها وارد کردزمینهائی را که هریك از آنها بمقداردوازده‌آرور [۳] درزمان پادشاهان‌سلف بعنوان عطیه مخصوص‌پادشاه دریافت کرده بودند از آنها گرفت. بهمین جهت وقتی بعدها سناخریب [۴] باسپاه‌بزرگی‌ازاعراب و آشوریهابه‌مصر آمد،طبقات نظامی‌مصر از کمك باوامتناع کردند [۵] . این کاهن که‌دچارمشکلی‌عظیم‌شده بودناگزیربه‌معبد رفت ودربرابرمجسمه خداوند بخاطرسرنوشتی که وی را تهدید میکرد زاری کرد.در موقعی که به گریه‌مشغول‌بود خواب‌اورا فرا گرفت ودرخواب دید که‌خداوند در کنار اوایستاده واو را تشویق میکند واطمینان میدهـد که اگر بمقابله سپـاه اعراب رود هیچ واقعه ناگواری برای او روی نخواهد داد ، زیرا خداوند خود برای او کمك خواهد فرستاد . ستوس باعتماد آنچه درخواب دیده و شنیده بود

۱- هفستوس (Héphaistos) یاوولکن(Vulain) خداوند آتش وآهن .

۲- ستوس (Séthos)- بین فراعنه مصرچنین نامی مشاهده نمیشود ومعلوم نیست مقصود هردوت ازستوس چه کسی است. حدس زده میشود که این نام عنوان مقام کاهن مورد بحث بوده است که هردوت بانام اواشتباه کرده . هجوم سناخریب به مصر درزمان تیرهاکا (Tirhaka) درسال ۷۰۱ قبل ازمیلاد اتفاق افتاده .

۳- آرور (Aroure) واحد سطح درمصرباستان و برابر مربعی بود که هرضلع آن صدآرنج طول داشت . برای توضیح بیشتردر بارهٔ این واحد سطح رجوع شود بـه بند۱۶۸ همین کتاب که هردوت خود توضیح بیشتری در بارهٔ آن میدهد .

٤- سناخریب (Sennachérib) پادشاه‌آشورازه۷۰۵تا۶۸۱ قبل‌ازمیلاد، فرزند وجانشین سارگن دوم بود وبه کلده وفلسطین و ارمنستان وماد وعربستان و مصر لشگر کشید و با وجود این اشتغالات نظامی بامور داخلی کشور خود نیز پرداخت وسرانجام بدست فرزند خود بقتل رسید. وی از پادشاهان قهار ومعروف آشوراست .

۵- این واقعه بشرحی کـه گفته شد در سال ۷۰۱ قبل ازمیلاد در زمان تیرهـاکا (Tirhaka) اتفاق افتاد نه‌درزمان‌پادشاهی که‌هردوت‌ازاو نام میبرد .

عده‌ای ازمصریان را که حاضرشدند اورا همراهی کنند برداشت ودرپلوز [۱] اردو زد (زیرا ازاین نقطه است که بداخل مصر وارد میشوند) . وی ازنظامیان کسی همراه نداشت وهمراهان‌او کسبه وپیشه وران وتجار بودند . همینکه باین محل رسیدند دشمنان آنها [۲] ...؛ هنگام شب لشگری ازموشهای صحرائی بآنهاهجوم بردند [۳] وتیردانها ونیزه‌ها وتسمه‌های‌سپرهای آنان‌راجویدند بقسمی که فردای آنروز چون بی‌دفاع (وبی سلاح) ماندند راه فرار درپیش گرفتند و جمعی کثیر ازآنان تلف شدند [٤] ، وامروز درمعبد هفستوس مجسمه‌ای ازاین پادشاه ازسنگ باقی است که موش دردست دارد و کتیبه‌ای ازقول اوچنین میگوید : «برمن‌نظر افکنید ودرس ایمان بیاموزید» [٥] .

۱۴۲– تااین قسمت از تاریخ‌من، سخن ازقول مصریان و کاهنان نقل شد . گفته آنان نشان میدهد که ازنخستین‌پادشاه تااین کاهن هفستوس که بعدازهمه سلطنت کرد سیصدوچهل ویك نسل انسانی وجود داشته [٦] ودرفاصله این نسل‌هابعدهٔ مساوی کاهن وپادشاه دیده میشود . ازطرفی سیصدنسل درخط ذکور نمایندهٔ ده‌هزار سال است ، زیرا هرسه‌نسل صدسال است . وچهل‌ویك نسل باقیمانده که بسیصد

۱ـ پلوز (Péluse) یاپلوزیوم (Pélusium) ازشهرهای باستانی مصردر مجاورت پرت سعید امروزکه‌بعلت استحکاماتی که داشت در حقیقت دروازهٔ مصر باستان بود. دراین‌محل پیوسته‌پادگان نیرومندی ازطرف فراعنه آمادهٔ دفاع دربرابرمهاجمات اقوام آسیا آماده بود .

۲ـ دراینجا قسمتی ازمتن اصلی‌هردوت ازبین رفته ولی مفهوم عبارت کاملامحفوظ مانده (رجوع شودبه توضیح خارج ازمتن) .

۳ـ بدیهی است مقصود از«آنها» آشوریها است نه مصریان .

٤ـ درتورهٔ گفته شده که سناخریب درنتیجه شیوع نوعی بیماری مسری که بوسیلهٔ فرشته‌ای درسپاه اووارد شد ناگزیر بعقب نشینی گردید .

٥ـ چنین کتیبه‌ای تاکنون درمصر مشاهده نشده .

٦ـ نخستین‌پادشاه‌مصر مین(Mîn) استوپس‌ازاو ۳۳۰تن‌پادشاه دیگر که‌آخرین آن موریس (Mœris) نام دارد وسپس ده‌پادشاه که‌هردوت نام میبرد جمعاً ۳٤۱ نسل راتشکیل‌میدهند(هردوت سلطنت‌پادشاه‌حبشی‌را که مدتی‌بین دودوره ازسلطنت آنیزیس سلطنت کرد بحساب نیاورده).

اضافه میشود امایندهٔسیصدوچهل سال است [۱] . ازاین قرار درفاصله یازده هزارو سیصدوچهل سال بعقیده این اشخاص [۲] هیچ خداوندی بظاهر انسانی درنیامد [۳] وبطوریکه آنان [۱] تأیید میکنند قبل ازاین زمان هم چنین چیزی اتفاق نیفتاده بود [۴] وبعد ازآنهم بین پادشاهان دیگری که درمصر سلطنت کردنداتفاق نیفتاد. آنان [۱] نقل کرده‌اند که‌درطی‌این‌سالها [۵] خورشیدچهاربارتغییرمحل‌داده‌بدینمعنی که دوبار ازجائی که امروزغزوب‌میکندطلوع کرده ودوبارهم‌درجائی که‌امروز طلوع‌میکندغروب کرده.باوجوداین، هیچ‌چیزدرمصر تغییرنکرده‌ونه‌در آنچه‌زمین وشط بمردم‌می‌بخشدونه‌دروضع‌بیماریها ومرك ومیرهیچگونه‌تغییری‌حاصل‌نشده.

۱۴۳ـ قبل ازعبور من از شهر تب [۶] ، هکاته [۷] تاریخ نویس در این شهرشجره نسب خودرا توضیح‌داده وشانزدهمین جد خانواده خودرا یکی ازخدایان معرفی کرده کاهنان زوس [۸] بااو همان رفتاری را کردند که بامن که شجره نسبی ارائه‌ندادم

۱ـ هردوت در این محاسبهٔ اشتباه میکند ، زیرا اگر بگفته او هرسه نسل نشانه صدسال باشد ، ۳۴۱ نسل نماینده ۱۱۳۶۶ سال ودو ثلث ازسال است نه۱۱۳۴۰ سال .

۲ـ مقصود کاهنان ودیگرمصریانی هستند که تااین جا مطالبی که هردوت دربارهٔ مصر نقل کرده منبع اطلاعات اورا تشکیل میداده‌اند .

۳ـ زیرا اگریکی ازخدایان بظاهرانسانی آشکارمیشد بپادشاهی میرسید وسلسله زنجیر۳۴۱ پادشاه انسانی قطع میشد .

۴ـ دراینصورت‌خدایانی نیز که یادهای‌هردوت دربند بعد دراجتماعات انسانی زیست میکردند ومدتها قبل ازاین‌پادشاهان درمصر‌سلطنت کرده بودند قیافه‌انسانی نداشته‌اند (بند۱۴۴ همین کتاب).

۵ـ مقصودیازده هزاروسیصدوچهل سالی‌است که‌سیصدوچهل ویك‌نسل درآن‌سلطنت کردند .

۶ـ تب (Thèbes) از شهرهای مصر باستان که بوسیله کادموس (Cadmus) تأسیس‌شد . یکی‌ازبزرگترین‌شهرهای‌عهد عتیق‌بود و به‌شهرصددروازه معروف‌شده‌بود. امروز برروی ویرانه‌های‌این‌شهردهکده های کارناك ولوکسور(Louksor)باقی‌است.

۷ـ هکاته (Hécatée) مورخ وجغرافی دان معروف یونانی ازاهل ملطکه در قرن ششم قبل ازمیلاد ودرحدود یك قرن قبل ازهردوت میزیست .

۸ـ زوس (Zeus) یاژوپیتر خدای خدایان دریونان باستان .

کردند. آنان مرا بداخل معبد که بسیار بزرگ بود وارد کردند و در آنجا مجسمه‌های چوبی بزرگی که عدهٔ آن درست برابر عده‌ای بود که من نقل کردم [۱] بمن نشان دادند و شمردند. زیرا هریك از کاهنان بزرگ در حیات خود در این محل مجسمه‌ای از خود برپا میکند. کاهنان با نشان دادن این مجسمه‌ها بمن و با شمردن آنها بمن ثابت کردند که هریك از آنها فرزند پدری بوده اند که پدر او هم در آن دسته میباشد [۲]. آنان از آخرین کسی که مرده بود شروع کردند و تمام آنها را تا آخر بمن نشان دادند. وقتی هکاته شجرهٔ نسب خود را بآنان ارائه داد و شانزدهمین جد خود را یکی از خدایان معرفی کرد آنان شجرهٔ نسبی بر اساس این ارقام باو ارائه دادند و گفته او را نپذیرفتند و باور نکردند که مردی از خدایان بدنیا آید. آنان این شجرهٔ نسب را بترتیب زیر باو ارائه دادند: آنان اظهار کردند که هریك از این مجسمه های بزرگ یك پیرومیس [۳] است که از پیرومیس دیگری زاده شده و بدین ترتیب این نزول از پیرومیس به پیرومیس را تا سیصد و چهل و پنج مجسمه رساندند [۴] بی آنکه آنها را به خدائی یا نیمه خدائی وصل کنند. اگر پیرومیس را بزبان یونانی ترجمه کنیم معنای آن «مرد خوب» است.

۱۴۴- بدین ترتیب بطوریکه کاهنان ثابت کردند، تمام آن مجسمه‌ها نماینده کسانی بودند که انسان بودند و با خدایان تفاوت زیادی داشتند. آنها مدعی بودند که قبل از اینها کسانی که در مصر سلطنت کرده بودند خدایانی بوده‌اند که با بنی‌نوع

۱- یعنی تعداد ۳۴۱ پادشاهی که درمصر سلطنت کرده بودند.

۲- مقصود اینست که هر سیصد و چهل و یك تن سلطنت را از پدر بارث برده بودند و پدر در پسر بسلطنت رسیده بودند و هیچگاه سلسله زنجیر خاندان آنان قطع نشده بود.

۳- پیرومیس (Piromis) اصطلاح یونانی پیرومی (Pi-rômi) مصری است که بمعنای «انسان» است. مصریان در حجاریهائی که خود را در کنار اقوام دیگر نشان میدادند در کنار صورتهای مصری این کلمه را حك میکردند.

٤- کمی بالاتر در همین بند هردوت مدعی است که تعداد این مجسمه های بزرگ ۳٤۱ بود درحالیکه دراین عبارت مدعی است که از آن بتعداد ۳٤۵ یعنی چهار مجسمه بیشتر به هکاته نشان دادند. چون هکاته درحدود صدسال زودتر ازهردوت از این معبد گذشته بود بفرض اینکه هرصد سال سه نسل بر آن اضافه شده باشد باید درزمان هردوت تعداد آن بیشتر باشد نه کمتر.

بشر دریك جامعه میزیستند ودر آن اجتماع بود که همیشه حکومت با یکی از خدایان بود . ظاهراً آخرین نفراز این دسته از پادشاهان هوروس [۱] پسر ازیریس [۲] بوده است که یونانیان آپولون [۳] مینامند . این پادشاه پس از آنکه تیفون [٤] راسرنگون کرد خودآخرین کسی بود که درمصر سلطنت نمود . ازیریس همانست که درزبان یونانی دیونیزوس [۵] نام دارد .

۱۴۵- یونانیان عقیده دارند که هراکلس [٦] ودیونیزوس وپان [۷] مؤخرترین خدایانند، درحالیکه مصریان عقیده دارند که پان بسیار قدیمی ویکی ازخدایان هشتگانه ایست که معروف است اولین خدایان میباشند . ونیز بعقیدهٔ مصریان هراکلس [۸] دومین خدا ازنسل دوم است که شامل دوازده خدا میباشد و دیونیزوس یکی از خدایان نسل سوم است که از خدایان دوازده گانه بدنیا آمده‌اند [۹] . و اما اینکه درنظر مصریان چه‌مقدار سال بین هراکلس و آمازیس فاصله بوده است ، من قبلاً بدان اشاره کردم [۱۰] . بطوریکه نقل میکنند بین پان و آمازیس فاصله

۱- هوروس (Horus) فرزند ازیریس رب‌النوع مصر باستان .

۲- ازیریس (Osiris) رب‌النوع مصر باستان، زوج ایزیس (Isis) وحامی مردگان.

۳- آپولون (Apollon) خدای یونان باستان ، خدای روشنائی وهنرهای زیبا که نام دیگر آن فبوس (Phébus) است . پسر ژوپیتر وبرادر دیان (Diane) بود.

٤- تیفون (Typhon) خدای تاریکی وزشتیها درمصر باستان.

۵ - دیونیزوس (Dionysos) یاباکوس (Bacchus) خداوند شراب و عشق دریونان باستان.

٦- هراکلس (Héraclès) یاهرکول (Hercule) ازپهلوانان ونیمه خدایان یونان باستان ، فرزند ژوپیتر ومظهر نیروقدرت .

۷- پان (Pan) فرزند هرمس (Hermes) ویکی ازپریان که دریوپ (Dryope) نام داشت ، خداوند رمه وگله که مجسمه‌اش رابصورت انسان باپای سم دارمیساختند وبر سرش دو شاخ مینهادند (بند ٤٦ همین کتاب) .

۸- همین کتاب، بند ٤۳

۹- منشاء این تقسیم بندی که هردوت بدان اشاره میکند مجهول است ، وبرخلاف گفته مؤلف عادت مصریان این بود که خدایان خودرا بدسته‌های نه‌نفری تقسیم میکردند

۱۰- مؤلف به بند ٤۳ همین کتاب اشاره میکند و درآنجا این مدت راهفده هزار سال ذکر کرده است .

زمانی بیشتری بوده ولی نسبت به دیونیزوس این فاصله از همه کوتاه تراست و بطوریکه حساب میکنند ازدیونیزوس تاآمازیس پانزده هزارسال فاصله است. مصریان مدعی هستند که باین ارقام اطمینان کامل دارند زیرا پیوسته حساب سالها راداشته‌اند ووقایع‌راتحریر کرده‌اند. ازدیونیزوس که میگویندازسمله [1] دختر کادموس [2] بدنیا آمده تازمان ماتقریباً هزارسال فاصله [3] است. هراکلس پسر آلکمن [4] درحدود نهصدسال پیش ازما بوده‌وپان پسرپنلوپ [5] (زیرابطوری که یونانیان نقل‌میکنند پان ازهرمس [6] وپنلوپ بدنیاآمده است) ازجنك‌تروآ بما نزدیکتر است وتا زمان من درحدود هشتصد سال داشته.

۱۴۶- بین این دودسته روایات هر کس مختار است هر کدام را صحیح ترتشخیص میدهد، بپذیرد، ولی من نظرخود را در این باره اظهار کرده‌ام [7] .... [8] زیرا اگر دیونیزوس فرزند سمله وپان فرزند پنلوپ نیز مانند هراکلس فرزند

۱- سمله (Sémélé) مادر دیونیزوس ودختر کادموس پادشاه شهرتب

۲- کادموس (Cadmos)مؤسس افسانه‌ای‌شهرتب (Thèhes) در یونان‌باستان

۳- اگرهمانطور که‌هردوت دربند۴۴همین کتاب مدعی‌است‌بین کادموس‌وهراکلس پنج نسل فاصله بوده باشد بین هراکلس‌ودیونیزوس که نوهٔ‌کادموس بوده‌است نیزنباید بیش ازسه نسل یعنی درحدودیك قرن فاصله باشد.

٤- آلکمن(Alcméne)زوجه آمفیتریون (Amphitryon) که فریب ژوپیتر راخورد وازاو هراکلس معروف رابدنیا آورد. هراکلس را، هم فرزند آمفی تریون میدانند وهم فرزند ژوپیتر.

۵- پنلوپ(Pénélope)زوجه‌اولیس(Ulysee) ومادرتلماك(Télémaque) و بطوریکه هردوت درهمین بند نقل میکند مادرپان (Pan) خداوند رمه‌نیز بوده‌است.

٦- هرمس (Hermes) یامرکور (Mercure) فرزند ژوپیتر، پیامبر خدایان خدای سخن وفصاحت.

۷- اشاره هردوت به‌بند ۵۰همین کتاب است که درآنجا مدعی است که بنظر او منشاء تمام افسانه‌های خدایان یونانی‌ازمصراست. بدیهی‌است دراین‌مورد هردوت حق‌را بجانب روایت مصریان میدهد.

۸- دراین قسمت ازمتن هردوت باید نقصی وجود داشته باشد یاقسمتی ازآن‌حذف شده باشد، زیراتااینجا مؤلف ازهراکلس وپان ودیونیزوس توأماً سخن‌میگوید ولی‌از این قسمت ببعد احساس میشود که مؤلف بین پان و دیونیزوس ازیکطرف وهراکلس‌از جانب دیگراختلاف قائل میشود.

آمفی‌تریون[1] عمر خود را در یونان گذرانده بودند و خود را بر یونانیان ظاهر کرده بودند ممکن بود که مدعی شد که آنان نیز مانند هراکلس انسان بوده‌اند و فقط نام خدایانی که قبل از آنها میزیسته‌اند بر آنها مانده‌است. ولی امروز یونانیان مدعی هستند که همینکه دیونیزوس بدنیا آمد، زوس او را به ران خود دوخت و به نیزا[2] که در آنسوی مصر در حبشه قرار دارد برد. واما دربارهٔ پان آنان نمیدانند که بعد از تولد به کجا رفت. بنابراین برای من تردیدی نیست که یونانیان نام این خدا را بعد از نام خدایان دیگر یاد گرفته‌اند و تاریخ تولد آنها را همان زمانی میدانند که خود از وجود آنها مطلع شده‌اند.

۱۴۷ـ آنچه گذشت منحصراً از قول مصریان نقل شد. ولی من اکنون آنچه اقوام دیگر درباره وقایع این کشور نقل میکنند و مورد تأیید مصریان است نقل میکنم و بشرحی که دراین باره خواهم داد مطلبی نیز از آنچه خود دیده‌ام اضافه خواهم کرد. چون مصریان نمیتوانستند بی‌پادشاه زندگی کنند، بعد از سلطنت کاهنی که هفستوس[3] نام داشت دوازده پادشاه برگزیدند و سراسر مصر را برای آنان به دوازده حصه تقسیم کردند. این پادشاهان بعد ها از راه ازدواج بایکدیگر خویش شدند و سلطنت خود را با قانونی که برای خود وضع کردند ادامه دادند و متعهد شدند که هرگز با هم خصومت نورزند و هیچیك دراین فکر نباشد که از دیگری بیشتر داشته باشد و باهم دوست وصمیمی باشند. علت اینکه این قانون را برای خود وضع کردند و رعایت کامل آنرا متعهد شدند آن بود که در آغاز کار درموقعی که کارها را در دست گرفته بودند هاتفی بآنها خبر داد که یکی از آنها که باجامی ازبرونز مراسم مذهبی در معبد هفستوس انجام دهد ـ آنان در تمام معابد حضور میافتند ـ برسراسر مصر سلطنت خواهد کرد.

۱۴۸ـ ونیز آنان تصمیم گرفتند که بنای مشترکی از خود باقی گذارند. وهمینکه این تصمیم را گرفتند بنای تودرتوئی که کمی بالاتر از دریاچه موریس (Mœris)

۱ـ آمفی‌تریون (Amphittryon) شوهر آلکمن و پدر احتمالی هراکلس.
۲ـ Nysa   ۳ـ Héphaistos

واقع شده وتقریباً درحوالی شهری که به‌شهرتمساح [۱] معروف است قرارداردبنا کردند [۲] . من این بنارا دیده‌ام و حقیقةً از آنچه میتوان دربارهٔ آن گفت عالی تراست. اگرتمام بناهاو آثارهنری‌راکه یونانیان ساخته‌اند رویهم گذارندازحیث کار وقیمت از این بنای تودرتو کمتر بنظر خواهند رسید ، در حالیکه معبد افز [۳] ومعبد ساموس [۴] شایسته نقل و تعریف میباشند . حتی اهرام مصربیش از آنچه دربارهٔ آنها گفته شده ارزش دارند و هریك از آنها بتنهائی با بسیاری از بناهای یونانی وحتی بناهای بزرك یونانی برابر میباشند . ولی این بنای تودرتو ازاهرام هم عالی تراست . این بناعبارتست از دوازده صحن سرپوشیده که درهای آنها روبروی هم قرار دارد وشش تای‌آن رو بشمال وشش تای دیگر روبجنوب است . این صحن ها بهم مربوطند و از خارج یك حصار واحدگرد آنها کشیده شده [۵] . دراین بنادوردیف تالار مشاهده میشود که بعضی درزیرزمین قراردارند وبعضی دیگربر روی آنها وبالای زمین قراردارند وجمعاً سه هزارعدد میباشند که درهر ردیف یکهزارو پانصد عدد است . ما خود تالار هائی که برروی زمین قراردارند بچشم دیده‌ایم وازآنها عبور کرده‌ایم وآنچه در بارهٔ آن خود بچشم دیده‌ایم شرح میدهیم . ولی در بارهٔ تالارهائی که در زیر زمین قراردارند شفاهاً اطلاعاتی کسب کرده‌ایم . زیرا مصریانی که حفاظت آنها را بعهده دارند مطلقا

۱ـ این شهردرجنوب شهرمعروف‌تب(Thébes) قرارداشت وسترابون نیز بدان اشاره کرده (رجوع شودبه‌یادداشت بند۶۹)

۲ـ بعضی ازمورخین باستان عقیده دارند که‌این بنایادگار یکی ازپادشاهان‌سلسله دوازدهم مصراست که‌آمنم هات‌سوم (Amenemhat III) نام‌داشت واحداث دریاچه موریس نیز از عملیات اواست بود .

۳ـ افز (Ephèse) ازشهرهای یونی باستان واقع درساحل‌آسیای صغیر که‌یکی ازمراکزمهم نفوذ تمدن یونانی درآسیا بود .

۴ـ Samos

۵ـ اگر بگفته هردوت درهای این‌دوازده صحن بروی‌هم باز نمیشده قاعدهٔ صحن‌ها باید در دو ردیف شش تائی قرار گرفته باشند و دراینصورت شش به‌شش باهم ارتباط داشته‌اند وبنابراین مقصود هردوت ازقید قسمت اخیراین بنداینست که شش صحن شمالی وشش صحن جنوبی جداگانه باهم ارتباط داشته‌اند .

حاضر نشدند آنهارا بمانشان دهند و دلیل آنها این بود که اجساد پادشاهانی که در آغاز کار این بنارا ساختند وهمچنین اجسادتمساح‌های مقدس درداخل آن قرار دارد. ازاینقرار، آنچه دربارهٔ تالارهای زیرزمینی نقل میکنیم منحصر به مسموعات ما است. ولی تالارهای فوقانی را که ازحدودمصنوعات بشری تجاوز میکند بچشم دیدیم. راههائی که برای خروج ازتالارها از آنها میگذشتیم وپیچ وخم‌هائی که هنگام عبور درصحن‌ها درپیش داشتیم بعلت پیچ‌درپیچی زیادخودمارادچاراعجاب وتحسین زیاد کرده‌بود، درحالیکه ماازیکی ازصحن‌ها به‌تالارها میرفتیم وازتالارها به‌رواق‌هاقدم میگذاردیم وسپس ازاین رواق‌ها به تالارهای دیگری میرفتیم وازاین تالارها به‌حیات‌های دیگری قدم میگذاردیم. سقف تمام این بناهاو همچنین دیوارهای آن ازسنگ است. دیوارها سراسراز تصویرهائی که برروی آنها حک شده پوشیده‌اند. اطراف هریك از صحن ها مجموعه ای از ستونهای سنگی سفید بسیار منظم قرار دارد. در گوشه‌ای کـه این بنای تودرتو ختم میشود هرمی بـارتفاع چهل اورژی [1] قراردارد که برروی آن تصاویر بسیار بزرگی حك شده. راه ورودبآن از زیرزمین میگذرد.

۱۴۹- چنین بود این بنای تودرتو. ولی درياچه‌ای که موریس [2] نام دارد و این بنا در کنار آن ساخته شده بیشترموجب تعجب وتحسین میشود. طول محیط آن به سه هزاروششصد ستاد [3] یعنی شصت اسکن [4] میرسد واین طول برابراست باطول

۱- اورژی (Orgyie) واحد طول دریونان باستان وبرابر۷۷٦ میلیمتر (رجوع شودبه یادداشت مقدمه دربارهٔ اوزان ومقادیر دریونان‌باستان)

۲- درياچه موریس (Moeris) که درحدود ۱۷۲۰ سال قبل از میلاد بوسیله یکی ازپادشاهان مصربنام موریس حفرشده و امروز مختصری از آن باقی مانده که به برکة- العروق معروف است.

۳- ستاد (Stade) واحدطول دریونان باستان وبرابر۱۷۷ متروٓ٦سانتیمتر(رجوع شود به‌یادداشت مقدمه در بارهٔ اوزان ومقادیر دریونان باستان)

٤- سکن(Skène)واحدطول‌دریونان‌باستان‌وبرابرده کیلومترو٦٥٥متر(رجوع شودبه یادداشت مقدمه دربارهٔ اوزان ومقادیر دریونان باستان).

جبهه دریا درساحل مصر. این دریاچه بطرف شمال وجنوب امتداد میبابد وعمق آن زیاد است و در عمیق ترین نقطه‌آن به پنجاه اورژی میرسد. مشاهده ظاهر آن نشان میدهد کـه این دریاچه را دست انسانی ساخته و بطور مصنوعی حفر شده. زیرا درنقطه‌ای که تقریباً دروسط آن قرار دارد دوهرم مشاهده‌میشود [1] که هردوی آنها بمقدار پنجاه اورژی ازسطح آب بالاترند ودر زیر آب نیزبهمین مقدارساخته‌شده‌اند [2]. برروی هریك از آنهامجسمه‌ای‌بزرك‌ازسنك برروی‌تختی قرار دارد. ازاینقرار، ارتفاع‌این اهرام به‌صد اورژی میرسد که جمعاً برابریك ستادشش پلتری [3] است، زیرا اورژی برابر است با شش پا [4] یا چهار آرنج [5] و پـا برابراست باچهارپالم [6] وآرنج‌برابراست باشش‌پالم.آب موجود دردریاچه از چشمه‌ای در محل خارج نمیشود (زیرا در این محل خاك مصر کاملاً خشك و بیحاصل است) بلکه آنرا بوسیله مجرائی [7] از رود نیل باین محل آورده‌اند. مدت شش ماه آب ازاین مجرا به‌دریاچه وارد میشود ودرمدت شش ماه دیگراز

☆۱ـ ظاهراً این‌دو هرم‌پایه های‌مجسمه‌بزرك آمنمهت‌سوم(Amenemhet III) میباشند که درزمان هردوت هنوزوجودداشته‌اندوشاید علت اینکه‌هردوت تصور کرده‌این دومجسمه درمیان آب قرار داشته آن بودکه در موقع طغیان آب بتماشای این دریاچه مشغول بوده

☆۲ـ معلوم نیست هردوت‌اندازه های قسمت زیرآب این‌پایه‌هارا چگونه تشخیص داده. بعلاوه ارتفاع خارجی هرمها رانیز مبالغه آمیز نقل کرده.

۳ـ پلتر(Plèthre) واحدطول‌دریونان باستان وبرابر۲۹متروΤ میلیمتر (رجوع شود به یادداشت مقدمه درباره اوزان ومقادیر دریونان باستان).

٤ـ پاواحد طول دریونان باستان و برابر ۲۹٦ میلیمتر(رجوع شود به یادداشت مقدمه دربارهٔ اوزان ومقادیر دریونان باستان).

٥ـ آرنج‌واحد طول دریونان باستان وبرابر٤٤٤میلیمتر (رجوع شود به‌یادداشت مقدمه دربارهٔ اوزان ومقادیر دریونان باستان).

٦ـ پالم(Palme) واحد طول در یونان باستان

☆۷ـمحتمل‌است‌مقصودهردوت‌ازاین‌مجرادریاچه‌طویل بحرالیوسف‌باشد.استرابون (کتاب هفدهم ـ بند ۱ـ٤ـ۳٥ـ۳۷) و دیودور (کتاب اول‌بند٥۲) معتقدند که این مجرا ازشهرهراکله شروع میشد ودرحدود هشتاد ستاد یعنی برابرطول‌امروزطول‌آن داشت.

آن خارج میشود وبطرف نیل برمیگردد [۱] . درموقعی که آب مدت شش ماه ازدریاچه خارج میشود صیدماهی دردریاچه روزی یك تالان [۲] نقره ودرموقع بازگشت روزی یك مین [۳] نقره برای خزانه پادشاه عایدی دارد .

۱۵۰- همچنین اهل محل برای من نقل کرده‌اند که این دریاچه که درجهت مغرب درداخل خشکی پیش رفته [٤] ودر طول کوهی که بالا تراز ممفیس قرار دارد امتداد مییابد ، ازمجرائی زیرزمینی به ناحیه سیرت [٥] افریقا میرود. چون خاکی که ازحفر دریاچه باید بدست آمده باشد در هیچجا ندیدم و نسبت باین موضوع کنجکاوشدم از کسانی که‌در آن حوالی‌نزدیك سکونت داشتند پرسیدم که‌خاك این حفاری را کجا ریخته‌اند آنهابرای من نقل کردند که آن خاك را به کجا برده‌اند ومن برای قبول گفته‌آنها زیاد بخود زحمت ندادم زیرا من قبلاً شنیده بودم ومیدانستم که وضعی‌مشابه‌آن درنینوا شهر آشوریان پیش آمده بود .زمانی دزدان بفکر افتادند که به‌خزائن ساردانابال [٦] پادشاه نینوا که بسیار زیاد و در

۱- مقصود دوره‌ایست که معمولاهرسال نیل‌طغیان میکند. هدف مصریان ازحفر این دریاچه این بود که وسیله‌ای برای تنظیم آب نیل داشته باشند واین محوطه درحقیقت وسیله تنظیم آبهای زائد نیل بوده است .

۲- تالان (Talent) واحد وزن‌وپول دریونان باستان وبرابر ۵۵٦۰/۹۰ فرانك طلا (رجوع‌شود به‌یادداشت مقدمه دربارهٔ اوزان ومقادیر دریونان باستان)

۳- مین (Mine) واحد وزن وپول دریونان باتاستان وبرابر ۹۲/٦۸ فرانك طلا (یادداشت مقدمه درباره اوزان ومقادیر دریونان باستان) .

٤- هردوت دربندقبل ضمن توصیف‌این دریاچه گفته بود که «بطرف‌شمال‌وجنوب امتداد مییابد» ودراینصورت معلوم نیست چگونه یادداشت اودر این بند ممکن است . در جهت مغرب نیزامتداد داشته باشد .

٥- سیرت (Cyrte) نام قدیم ناحیه‌ای ازشمال افریقا است که در مغرب مصربین دوخلیج بزرك قرار دارد وازمشرق به‌مصر وازمغرب به‌تونس امروز محدود میشود .در منتهی الیه شرقی این منطقه خلیجی وجود دارد که امروز خلیج سدر نـامیده میشود ودر منتهی‌الیه‌غربی‌آن درساحل‌تونس خلیج دیگری‌است که‌امروز کابس (Cabès) نام دارد

٦ - ساردانـا پال (Sardnapale) کـه معنای آن «آشور فـرزندی بدنیا آورد» میباشد نام چندتن‌ازپادشاهان معروف آشور است که‌تا٦۲٥ قبل ازمیلادسلطنت کردند ومعروفترین‌آنها ساردانا پال سوم وچهارم وپنجم است . هردوت توضیح نمیدهد که مقصود اوکدامیك ازاین پادشاهان است .

انبارهای زیرزمینی حفاظت میشد دستبرد زنند. پس، ازمحل اقامت خودمجرائی زیر زمینی درجهت قصرشاهی حفرکردند وتا قصرشاهی رسیدند. مادام که بمقصود خود نرسیده بودند در موقع شب خاکی که از حفاری بدست میآمد در رود دجله که در نزدیکی نینوا جاری است میریختند. بطوریکه برای من نقل کردهاند گویا درموقعی نیز که این دریاچه را در مصر حفرمیکردهاند همین کار را کردهاند، بااین تفاوت که این کار درروز انجام میگرفت نهدرشب. مصریان بتدریج که این مجرا را حفر میکردند خاك آنرا دررود نیل میریختند. چنین است بقسمی که نقل میکنند چگونگی حفراین دریاچه.

۱۵۱- پادشاهان دوازده گانهبایکدیگربا عدل وانصاف رفتار میکردند. بعدازمدتی درموقعی که درمعبد هفستوس [۱] باهداء قربانی مشغول بودند ودر آخرین روز جشن که میخواستند مراسم مذهبی انجام دهند کاهن بزرك جامهای زرینی که معمولاً دراین مراسم بکار میبردند حاضر کرد. ولی اودربارهٔ تعداد پادشاهان اشتباه کرد ویازده جام بیش نیاورد، در حالیکه آنان دوازده نفر بودند. آنکس که نفرآخر ایستاده بود وپسامتیك [۲] نام داشت کلاه فلزی خود را که ازبرونز بود برداشت ودست خود رابگسترد ومراسم مذهبی رابا آن انجام داد. پادشاهان دیگر نیز همه کلاه فلزی بسر میگذاردند ودر آن لحظه نیز کلاه فلزی برسر داشتند وبنابراین پسامتیك بی قصد قبلی وتعمد کلاه خودرا برای انجام مراسم مذهبی پیش برده بود. ولی پادشاهان دیگرعمل اورا باآنچه هاتف برایآنها پیشگوئی کرده بود یعنی اینکه هر کس ازبین آنها با جامی ازبرونز مراسم

۱- Héphaistos

۲- پسامتیك (Psammétique) یاپسامتیکوس (Psammétikos) مؤسس بیست وهشتمین خاندان سلطنتی مصرباستان که ابتدا ازطرف پادشاهان آشور درقسمتی ازمصر حکومت میکرد (ازسال ۶۷۲ قبل ازمیلاد در زمان آسارادون Assarhadon مصر بدست آشوریهافتح شده بود وتازمان پسامتیك تحت سلطهآنها بود) وی دراین تاریخ سر بطغیان برداشت وبکمك ژیژس (Gygés) پادشاهلیدی پیروزشد وپس ازجنك بزرگی کهدرممفیس رویداد بهسلطنت سراسرمصررسید ودرسال ۶۶۰ قبل ازمیلاد بیستوششین خاندان سلطنتی مصررا تأسیس کرد.

مذهبی را انجام دهد پادشاه منحصر بفرد مصر خواهد شد در مخیله خود بهم‌نزدیک کردند و باتوجه باین پیشگوئی صحیح ندانستند که پسامتیک رابقتل برسانند زیرا پس از اینکه ازاو دراین مورد استفسار کردند احساس کردند که بی‌تعمد ونقشه قبلی چنین کرده است . ولی تصمیم گرفتند اورا به منطقه باتلاقها تبعید کنند وقسمت مهمی ازاختیارات اورا سلب کنند وقدغن کنند که ازمنطقه باتلاقهاخارج‌نشود وبابقیه‌خاک مصر روابطی نداشته باشد.

۱۵۲ـ ساباکوس [۱] پادشاه حبشه قبل ازاین زمان پدر این پسامتیک راکه‌نکوس [۲] نام داشت کشته وخود اورا به سوریه تبعید کرده بود . ولی وقتی پادشاه حبشه بعلت خوابی که دیده‌بود مصررا ترك کرد، مصریان ساکن سائیس [۳] اورا به‌مصر باز گرداندند. اوبعد ازاین‌واقعه درمصر مشغول سلطنت بود که ناگهان برای بار دوم به‌ناحیه باتلاقها تبعیدشد واین بارپادشاهان دوازده گانه بودند که اورا بعلت کلاه فلزیش تبعید کردند . ولی پسامتیك که تصور میکرد بناحق بااوچنین کرده‌اند مصمم شد ازکسانی که با اوچنین کرده بودند انتقام گیرد . پس کس به شهربوتو [٤] به‌معبد لتو [٥] که معتبرترین هاتف مصردرآن قرار دارد فرستاد ،

۱ـ ساباکوس (Sabacos) یا ساباکون (Sabacon) پادشاه حبشه که در قرن هشتم قبل از میلاد مصر را فتح و بیست و پنجمین سلسله سلطنتی مصر را تأسیس کرد . ازاین سلسله فقط سه‌پادشاه درمصر سلطنت کردند وپس از آن سلطنت بیست و ششمین خاندان سلطنتی که بوسیله پسامتیك تأسیس شده بود آغاز شد .

۲ـ نکوس (Nécos) یانخائوی اول پادشاه مصردر اواخر قرن هشتم قبل‌ازمیلاد که بوسیله ساباکوس پادشاه حبشه مقتول شد . این پادشاه را نباید بانخائوی دوم که پسر پسامتیك بود ودراوائل قرن هفتم قبل ازمیلاد درمصر بسلطنت رسید اشتباه کرد .

۳ـ سائیس (Saïs) ازشهرهای بزرك مصرسفلی که مدتها پایتخت پادشاهان مصر بود . دراین شهرمعبد بزرگی درزمان‌آمازیس ساخته شده بود که هردوت جزئیات‌آنرا شرح داده است .

٤ـ بوتو (Bouto) ازالهه‌های مصرباستان است که مظهرحیات بود ودر بسیاری ازشهرهای مصرباستان وبخصوص در شهری که بنام اوبوتو نام داشت ویکی ازشهرهای بزرك مصرسفلی درساحل نیل بود پرستش میشد .

٥ـ Léto

ازهاتف باو جواب داده شد که انتقام اواز راه دریا خواهد رسید واین در موقعی خواهد بود که مردانی ازبرونز براوظاهر شوند. پس اوازروی‌ساده دلی‌فکر اینکه مردانی ازبرونز بکمك اوخواهندآمد پذیرفت . ولی مدتی بعد سرنوشت چنین شد که‌یونی‌هاو کاری‌هائی که برای‌بچنك آوردن غنیمت‌دردریا بسیر مشغول‌بودند به ساحل مصر شدند و درحالیکه سراسر از سلاح برونزی پوشیده بودند پای برساحل گذاردند یکی از مصریان که هرگز مردانی ملبس به سلاح برونزی ندیده بود [1] درناحیه باتلاقها بحضور پسامتیك شتافت وباوخبرداد که مردانی ازبرونز که ازراه دریا رسیده‌اند دهات راغارت میکنند . پسامتیك دریافت که پیشگوئی هاتف‌تحقق میبابد . پس بایونی‌ها وکاری‌هارفتاری دوستانه درپیش گرفت وباوعده‌های زیادآنها رابااتحاد باخود مصمم کرد . ووقتی آنها را دراین امرمصمم کردباموافقت آنان‌ومصریانی که کاملاً بااوهمراه بودندپادشاهان دیگررا سرنگون کرد .

۱۵۴- پسامتیك بعدازآنکه فرمانروای مطلق سراسر مصرشد درممفیس رواقهائی برای هفستوس [2] برپا کرد واین همان رواقهائی است که درجهت بادجنوب‌قرار دارند [3] . وهمچنین درمقابل‌این رواقهاصحنه‌ای برای آپیس [4] ساخت تادرمواقعی

۱- ظاهراً مصریان تاآن زمان سلاح برونزی ندیده بودند زیرا تاآن زمان زره مصریان ازکتان بود (هردوت - کتاب سوم - بند۴۷ - کتاب هفتم - بند۸۹) وگاهی‌نیز پیراهنی ازچرم که تیغه‌های فلزی برآن نصب‌شده بود دربر میکردند .

۲- Héphaistos

۳- یونانیان باستان‌جهات چهارگانه‌را با بادهای چهارگانه تعیین میکردند(رجوع شودبه یادداشت مقدمه دربارهٔ اوزان ومقادیر دریونان باستان)

۴- آپیس (Apis) یاهاپیس (Hapis) الههٔ مصرباستان ومظهر زنده اوزیریس (Osiris) که بصورت گاوی سیاه با لکه چهارضلعی سفیدی درپیشانی ولکه سفید هلالی شکلی درطرف راست سرظاهرمیشد . این گاورا که معمولا درممفیس ازآن نگاهداری میکردند وکاهنان درخدمت آن بودند بعد از۲۵ سال در رود نیل غرق میکردند و بعد ازتشییع جنازه باشکوهی که برای‌آن‌ترتیب میدادند درانتظارظاهر شدن مجددآن می‌نشستند وهرگاه گاوی بامشخصات سابق میافتند آن را بعنوان مظهر ازیریس بجای آپیس قبلی پرستش میکردند .

که ظهور میکند در آن صحن از آن نگهداری میشود. گرداگرد این صحن ستونهائی قرار داشت و دیوار های آن از تصاویری مستور بود. بجای ستون مجسمه های بزرگی بطول دوازده آرنج [1] وجود داشت که تمام وزن بنا را تحمل میکرد. آپیس را درزبان یونانی اپافوس [2] میگویند.

۱۵۴- پسامتیك برای سکونت یونی‌ها و کارهائی که باو کمك کرده بودند قطعه زمینهائی‌ بآنها واگذار کرد. این زمین‌ها رو بروی‌ بهم قرار دارند و رود نیل از میان آنها میگذرد و بعدها «اردوگاه» نامیده شد. پسامتیك این اراضی‌را بآنها واگذار کرد وازدیگر وعده‌هائی که داده‌بود شانه خالی کرد. و نیز بعضی از جوانان مصری را برای آموختن زبان‌یونانی بآنان سپرد. مترجمین یونانی که امروز درمصر وجود دارند ازنسل همین جوانانند که زبان یونانی را آموختند. یونی‌ها و کاریهامدتها دراراضی که بآنها واگذار شده بود زندگی کردند. این اراضی درساحل دریا کمی‌پائین‌تر ازشهر بوباستیس [3] در کنار شعبه‌ای‌ازنیل که‌به‌شعبه پلوز [4] معروف است واقع شده بود. بعدها آمازیس [5] آنها رامجبور کرد این نواحی راترك کنند ودرممفیس اقامت کنند وبجای مصریان آنانرا بعنوان محافظ خود انتخاب کرد. درنتیجه استقرار اینها درمصر ودر اثر روابطی که مابا آنها داریم توانسته‌ایم در یونان بدرستی از آنچه از زمان پسامتیك درمصر روی داده بااطلاع باشیم، زیرا اینها نخستین کسانی هستند که متکلم بزبان خارجی بودند ودرمصر ساکن‌شده

۱ـ آرنج واحدطول دریونان باستان و برابر ۴۴۴ میلیمتر (رجوع شود به‌یادداشت مقدمه درباره اوزان ومقادیر دریونان باستان)

۲ـ Epaphos

۳ـ Boubastis

۴ـ Péluse ـ ازشهرهای‌معروف مصر باستان‌درسرحد شرقی این کشورکه پیوسته پادگان نیرومندی برای حفاظت مرزهای شرقی دربرابرمهاجمات اقوام آسیائی درآنجا ساخلو داشت. پلوز دروازه مصرباستان بود.

۵ـ آمازیس (Amasis) پادشاه مصراز ۵۷۰ تا ۵۲۶ قبل از میلاد که در مدتی نزدیك به‌چهل سال باقدرت تمام درمصر سلطنت کرد وباسیاست وتدبیر مانع ازحملهٔ کوروش به‌مصرشدولی باکمبوجیه‌جنگید ودراوائل‌لشگرکشی کمبوجیه به‌مصردرگذشت.

بودند . درنواحی که آنها را از آنجا بیرون بردند در زمان من هنوز انبار های کشتیهای آنها وویرانه‌های خانه‌های آنهاباقی بود. چنین‌بود چگونگی بسلطنت رسیدن پسامتیك درمصر.

۱۵۵ـ من تاکنون مکرر ازهاتف مصرسخن گفته‌ام [۱] . این هاتف شایسته آنست که کمی بیشتردر باره آن سخن گوئیم ومن اکنون باین کار میپردازم . این هاتف مصریکی ازمعابد لتو [۲] است که دریك شهربزرك در کنار شعبه‌ای از نیل که به شعبه سبنی [۳] معروف است ... [۴] وقتی درداخل نیل درحال حرکت، ازدریا بداخل خشکی پیش میرویم بناشده . نام این‌شهر که هاتف درآن قراردارد بوتو [۵] است که من قبلاً معبد رابهمین اسم نام‌برده‌ام . دراین شهربوتو معبدی ازآپولون [۶] وآرتمیس [۷] وجوددارد . ولی‌معبد لتونیز که مقرهاتف است‌بزرك است‌ورواقهائی بارتفاع ده‌ارژی [۸] دارد . اکنون ازچیزهائی که در آنجا میتوان دیدآنچه‌بیشتر مرا دچار حیرت وشگفتی کرده شرح میدهم . دراین محوطه که به لتواختصاص داده شده معبدی وجود دارد که در جهت ارتفاع و طـول ازیك سنگ ساخته

۱ـ هردوت دراینجا طوری مقصود خودرا بیان میکند که بنظرمیرسد درمصرفقط یك هاتف وجود داشته ، درحالیکه دربند۸۳ همین کتاب ازمعروفترین این هاتف‌ها سخن گفته واین مطلب خود دلیل آنست که درمصر چندین هاتف وجود داشته .

۲ـ Léto

۳ـ Sébénnie

٤ـ دراینجا قسمتی ازمتن اصلی هردوت ناقص است وظاهراً بایه مؤلف دراین قسمت وضع معبدرانسبت بهرودنیل یافاصله‌آنرا تاساحل تعین کرده باشد که ازقلم‌افتاده.

۵ـ Bouto

٦ـ آپولون (Apollon) خدای‌روشنائی وهنرهای زیبا دریونان باستان،فرزند ژوپیتر ولاتون (Laton) .

۷ـ آرتمیس (Artémis) یـادیان (Diane) رب النوع یونان باستان فرزند ژوپیتر ولاتون وبرادر آپولون .

۸ـ اورژی (Orgye) واحد طول دریونان باستان و برابریك مترو۷۷٦ میلیمتر (رجوع‌شودبه یادداشت مقدمه دربارهٔ اوزان ومقادیر دریونان باستان)

شده [۱] ، هریك ازدیوارها که بابعاد مساوی میباشند چهل آرنج [۲] است . سقفی که این بنارا مستور کرده ازقطعه‌سنك یك پارچه است که روی آن قرارداده‌شده وبرجستگی بطول چهار آرنج [۲] درآن وجود دارد .

۱۵۶- بنابراین، ازچیزهائیکه درموقع تماشای‌این معبد بچشم میخورد این بنابنظر من ازهمه شگفت آور تراست . ازچیزهائیکه بعد دیده میشود شگفت انگیزتر ازهمه‌آنها جزیره‌ایست که کمیس [۳] نام دارد ودردریاچه‌ای عمیق ووسیع درنزد یکی‌معبدبوتو [۴] قراردارد . بطوریکه‌مصریان نقل‌میکنند این‌جزیره مواج‌است. ولی من شخصاً هرگز ندیدم که این جزیره مواج‌باشد ویا کمترین‌تکانی‌بخورد ووقتی من‌چنین چیزی‌را میشنوم با کمال‌حیرت ازخود سؤال‌میکنم آیا حقیقتهً ممکن است جزیره‌ای بتواند مواج باشد . آنچه مسلم است اینکه دراین‌جزیره معبد بزرگی برای‌آپولون بنا کرده‌اند که سه‌قربانگاه‌دارد وتعداد زیادی‌درخت خرما ودرختان بسیاردیگری درآن روئیده که‌بعضی میوه دارند وبعضی‌ندارند. [۵] مصریان برای اثبات مواج‌بودن جزیره‌کمیس این افسانه رانقل میکنند: لتو [۶]

۱- * وجودسنگ‌مکعب شکل‌یك‌پارچه که هریك ازابعاد آن‌چهل آرنج‌طول‌داشته باشدبعید‌بنظرمیرسد وحتی‌وجودتخته سنگهائی بااین ابعادنیز بعیدبنظرمیآید.محتمل است یکی ازاستنساخ‌کنندگان بعد ازهردوت عدد ۲۴را اشتباهاً ۴۰ تحریر کرده واین‌غلط به نسخ بعدی منتقل شده باشد . معلوم نیست چرا هردوت فقط بذکرچگونگی دوبعد این بناا کتفا کرده وبعد سوم یعنی عرض آنرا فراموش کرده . فقط دریك صورت ممکن‌است هردوت اشتباه نکرده و با این بیان مقصود خود را بطور کامل ادا کرده باشد و آن درصورتی است که این‌بنا بصورت مکعب‌متساوی الاضلاع بوده‌باشد که بتوان طول‌وعرض آنرا یکی دانست .

۲- آرنج واحد طول‌دریونان باستان وبرابر ۴۴۴ میلیمتر(رجوع شود به یادداشت مقدمه درباره اوزان ومقادیر دریونان باستان)

۳- Chemmis

۴- Bouto

۵- ظاهراً مقصود هردوت از طرز بیان این عبارت اینست که وجود این بنای بزرك ودرختان ریشه دار در این جزیره دلیل آنست که قشر خاك آن ضخیم است وبنابراین‌نمیتواند مواج باشد .

۶- Léto

که یکی ازنخستین خدایان هشتگانه است ودرشهر بوتو مقرهاتفی که ما از آن سخن گفتیم‌میزیست ظاهراًدراین جزیره‌آپولون [۱] را ازایزیس [۲] بامانت گرفته وبا پنهان کردن اودرجزیره‌ای که تاآن زمان مواج نبوده وامروز میگویند مواج است درموقعی که تیفون [۳] در جستجوی پسر ازیریس [٤] سراسرجهان را طی میکرد جان اورا نجات داده [۵] است (بعقیده مصریان آپولون و آرتمیس فرزندان دیونیزوس [۶] وایزیس هستند و لتودایه و نگاهبان آنها بوده . در زبان مصری آپولون راهروس [۷] ودمتر [۸] را ایزیس وآرتمیس را بوباستیس [۹] مینامند . اشیل [۱۰] فرزنداوفوریون [۱۱] نسبت بآنچه اکنون من نقل میکنم فقط

۱ـ آپولون (Apollon) در اینجا هروس (Horus) معروف فرزند ایزیس و ازیریس است که تیفون ، خدای شرو بدی پس ازقتل ازیریس درجستجوی او بود تا اورا نیزبقتل برساند .

۲ـ ایزیس (Isis) از کهن ترین خدایان مصر باستان ، خواهر و زوجه ازیریس (Osiris)

۳ـ تیفون (Typhon) ازرب‌النوع های مصرباستان؛ خدای شروظلمت ونازائی برادر ازیریس که تمساح واسب آبی وخر وعقرب مظهراو بودند . افسانه‌های مصریان باستان حاکی است که‌تیفون ازیریس رابقتل‌رسانید وخود نیزبدست هوروس(Horus) فرزند ایزیس که یونانیان‌آپولون مینامند بقتل رسید .

٤ـ ازیریس (Osiris) خدای خیرونیکوئی درمصر باستان و رقیب تیفون که با ایزیس زیباازدواج کرد واز‌اوهروس (Horus) بدنیاآمد . افسانه‌های مصریان‌باستان حاکی است که وی بدست تیفون‌بقتل رسید .

۵ـ استدلال مصریان برای مواج بودن جزیره درمورد این افسانه اینست که چون آپولون دراین جزیره مخفی شده بود بااینکه تیفون درسراسرجهان درجستجوی اوبود بعلت اینکه جزیره درحرکت بود ازیافتن اوعاجزشد .

٦ـ دیونیزوس (Dioniysos) رب‌النوع یونان باستان ، خدای عشق و شراب که نام دیگرش باکوس (Bacchus) است وبا ازیریس مصریان تطبیق میکند .

۷ـ هروس (Horus) فرزند ایزیس وازیریس

۸ـ دمتر(Déméter) رب‌النوع‌یونان باستان ومظهرزمین که نام‌دیگرآن سرس (Cérés) است .

۹ـ Boubastis

۱۰ـ اشیل (Eschyle) قدیم‌ترین شاعر یونان که در قرن پنج قبل از میلاد میزیست ودرجنگهای معروف‌ماراتون وسالامین شخصاً شرکت‌داشت ونوشته‌های‌او بیشتر جنبهٔ تاریخی دارد .

۱۱ـ Euphorion

ازاین افسانه الهام گرفته نه‌ازجای دیگر واز این حیث اوتنها کسی است که با شعرای قبل ازخود اختلاف دارد. وی آرتمیس را دختردمتر معرفی‌میکند. [۱]

۱۵۷- پسامتیك مدت پنجاه وچهار سال درمصر سلطنت کرد [۲]. ازاین پنجاه وچهار سال، مدت‌بیست ونه سال‌سپاهیان او گرد [۳] آزوتوس که یکی ازشهرهای بزرك سوریه بود اقامت داشتند و این شهررا آنقدر محاصره کردند تا سقوط کرد و ویران شد. این شهر که‌آزوتوس نام دارد ازتمام شهرهائی که مامیشناسیم مدت طولانی تری دربرابر محاصره مقاومت کرده است.

۱۵۸- فرزند پسامتیك نکوس [٤] بود که در مصر سلطنت کرد [٥]. وی نخستین کسی بود که دست بکارحفرمجرائی‌شد که بدریای‌اریتره [٦] میرفت وپس ازاوداریوش

۱- درحالیکه بموجب‌افسانه های یونان باستان آرتمیس یادیان (Diane) دختر ژوپیتر ولاتون(Laton)است.

☆۲- از٦٦٤ تا ٦١٠ قبل ازمیلاد.

۳- آزوتوس(Azotos) یاآزودود (Azodod) پایتخت یکی ازپنج ایالت اقوام قدیم‌سرزمین‌فلسطین‌درمغرب بیت‌المقدس که پس‌ازبیست ونه سال‌محاصره‌بدست پسامتیك تسخیر وویران شد.

٤- نکوس (Nécos) یانخائوی دوم فرزند پسامتیك مشهور که از٦١٧ تا ٦۰۰ قبل‌ازمیلاد بجای‌پدردرمصر سلطنت کردو بعداز فتوحات‌زیاد بدست بخت‌النصردوم مغلوب‌شد.

٥- بتدریج که بزمان معاصر با هردوت نزدیك میشویم اطلاعات مؤلف دقیق تر و صحیح ترمیشود. بطوریکه ملاحظه‌خواهد شدفهرست پادشاهان مصر باستان ازپسامتیك ببعد نقصی ندارد. بعد از نکوس یا نخائوی دوم پسامتیك دوم که هردوت پسامیس (Psammis) نامیده (بند۱٥۹ همین کتاب) مدت پنج سال سلطنت کرد و پس ازاو آپریس (Apriés) درسال ٥۸۹ قبل ازمیلاد بسلطنت رسید. شخص اخیردر سال٥۷۰ قبل ازمیلاد بدست‌آمازیس‌پادشاه معروف مصرازسلطنت برکنارشد. آمازیس نیزپس‌از یك دوره سلطنت طولانی و پرافتخار مقارن زمانی که کمبوجیه به مصرلشکر کشید درگذشت. فتح مصر بدست کمبوجیه در٥۲٥ قبل ازمیلاد درزمان پسامتیك سوم اتفاق افتاد.

٦- دریای اریتره (Erythrée) درزمان مؤلف به‌مجموع اقیانوس هندودریاهای منشعب ازآن وازجمله دریای احمر اطلاق میشد. مجرائی که هردوت از آن سخن میگوید مجرائی بود که درزمان نخائوی دوم بین یکی ازشعب نیل و دریای احمر حفر کردند ودریای احمررا ازراه انشعابات نیل به‌دریای مدیترانه متصل کرد. بعدها داریوش کبیراین مجرا را تکمیل کرد.

پارسی کار حفر آنرا ادامه داد [۱] . طول این مجرا باندازه چهار روز بحر پیمائی است . عرض آنرا آنقدر زیاد گرفتند که دو کشتی جنگی باسه ردیف پارو زن که ازمقابل بهم برسند میتوانانددر آن بحرپیمائی کنند . آب آن ازنیل میرسد. این مجرا ازنقطه‌ای شروع میشود که کمی بالا ترازشهر بوباستیس [۲] قرار دارد واز کنار پاتوموس [۳] کـه ازشهرهای عربستان است میگذرد و بـدریای اریتره منتهی میشود . این مجرا ابتدا در قسمت دشت مصر که در جهت عربستان ادامه دارد حفرشده واین همان دشتی است که در جهت داخل با کوهی که در مقابل ممفیس قرار دارد و معادن سنك در آن یافت میشود مجاور میباشد . بنابراین ، این مجرا درمسیر پایه داخلی این کوه حفرشده وازسمت مغرب بهمشرق میرود، آنگاه از گردنه ها میگذرد و سپس از کوهستان به جنوب و ناحیه‌ای که باد نوتوس [۴] درآن‌میوزد متوجه‌میشود وبه‌خلیج عربستان‌میرود. در نقطه‌ای که از دریای شمال‌تادریای‌جنوب ـ همان دریائی که اریتره نام دارد ـ فاصله ازهمه‌جا کمترو‌راه مستقیم تراست ، از کوه کازیوس [۵] که سرحد مصر وسوریه است ، از این نقطه تاخلیج عربستان هزارستاد فاصله است [۶] . این راه مستقیم ترین راه‌ها

۱ـ مؤید این مطلب کتیبه‌ایست به‌سه زبان که بین دریاچه های شوروخلیج‌سوئز یافت شده .

۲- Boubastis

۳ـ پاتوموس (Patoumos)یاپی‌تی‌مو(Pi-toumou) که امروزتل‌المسکوت نامیده میشود ودر۱۷ کیلومتری مغرب اسمعیلیه قرار دارد.

۴ـ بادنوتوس (Notos) درنظر مردم عهد عتیق باد جنوب بوده وجهت جنوب‌را باآن‌مشخص میکرده‌اند. (یادداشت‌مقدمه دربارهٔ اوزان ومقادیروجهات دریونان‌باستان)

۵- Casios

۶ـ ستاد (Stade) واحد طول در یونان باستان و برابر ۱۷۷ متر و ٦ سانتیمتر (یادداشت مقدمه دربارهٔ اوزان ومقادیر دریونان باستان) * با این حساب ، هزار ستاد فاصله‌ای که هردوت مدعی است بین این دونقطه وجود دارد تا حدی اغراق آمیز بنظر میرسد وباحتمال زیاد این فاصله ۸۰۰ ستاد بوده و بعدها در استنساخ های نسخه اصلی اشتباهاً آنرا هزار ستاد نوشته‌اند .

است . ولی مجرا بسیار طویل تراست ، زیرا پیچ وخم زیاد دارد . درزمان نکوس یکصد وبیست هزار مصری برای حفر آن تلف شدند . نکوس درضمن عملیات حفاری دست ازادامه حفر آن کشید زیرا هاتفی با آن مخالفت کرد و مدعی شد که نکوس بااین عمل ازپیش بنفع اقوام وحشی کار میکند. مصریان تمام کسانی را که باآنها هم زبان نیستند وحشی مینامند [۱] .

۱۵۹- وقتی نکوس ازادامه حفرمجری دست کشید متوجه لشگر کشی های نظامی شد . پس امر کرد کشتی های جنگی باسه ردیف پاروزن بسازند که بعضی برای دریای شمال [۲] وبعضی برای خلیج عربستان و دریای اریتره درنظر گرفته شده بودند [۳] وانبارهای آنهاهنوزهم بچشم میخورد . نکوس این کشتی های جنگی را درموقعی که بآنها احتیاج داشت بکار میبرد . وی بااهالی سوریه درماگدولوس [۴] تلاقی کردودراین جنگ پیروزشد وبعدازاین نبرد شهر کادیتیس [۵] را که یکی از شهرهای بزرگ سوریه است تسخیر کرد. وی لباسی که درحین انجام این اقدام بزرگ

۱- این نکته که هردوت بدان اشاره میکند درحقیقت بیشتر در مورد یونانیان و رومیان قدیم صادق است که غیر ازخودجمیع اقوام دیگرراوحشی مینامیده‌اند . حتی هردوت خود یکی از کسانی است که غالباً در کتاب خود دیگراقوام و از جمله پارسها را بربر و وحشی خطاب کرده (بند اول- کتاب اول)

۲- مقصود از «دریای شمال» دریای مدیترانه است که نسبت به مصر درجهت شمال قراردارد .

* ۳ - نکوس نخستین کسی است که عده ای از فلاحان فینیقی را مأمور گردش وسیاحت گرد قاره‌افریقا نمود (هردوت - کتاب چهارم - بند۴۲)

۴- Magdolos

۵- شهر کادیتیس (Cadytis) که هردوت مدعی است یکی از شهر های بزرگ سوریه است ظاهراً باید بیت المقدس باشد (فرهنگ تاریخی وجغرافیائی (Louis Grégoire) چاپ پاریس ۱۸۸۸ - صفحه ۳۴۸) ولی مترجم نسخه Blles Lettres که متن هردوت را ازیونانی به فرانسه ترجمه کرده تصور کرده است این شهر غزه امروز است (هردوت ترجمه Legrand- چاپ پاریس ۱۹۳۶- یادداشت ۲ صفحه ۱۸۰)

دربرداشت به معبد برانشید [۱] نزد اهالی ملط فرستاد تا به آپولون تخصیص داده شود [۲]. بعد ازسلطنتی که‌جمعاً شانزده سال طول کشید [۳] درگذشت وحکومت به فرزندش پسامیس [۴] رسید.

۱۶۰- در موقعی که این پادشاه در مصر سلطنت میکرد نمایندگانی از جانب اهالی اله [۵] نزد او آمدند. اهالی اله مدعی بودند که قواعد مسابقات المپی آنها منصفانه ترین و بهترین قواعد دنیا است و باین امر مباهات میکردند. و عقیده داشتند که حتی مصریان که داناترین مردمان میباشند بهتر از آن نمیتوانند تصور کنند. پس از آنکه نمایندگان اله به مصر آمدند و علت ورود خودرا بیان کردند پادشاه امر کرد داناترین مصریان در محضر اوحاضرشوند. پس از آنکه این مصریان جمع شدند، از نمایندگان اله خواستند که تمام قواعدی را که در مورد این مسابقه رعایت میکنند شرح دهند. ونمایندگان اله بعد از آنکه خوب موضوع رابیان کردند اظهار داشتند که بآنجا آمده‌اند تاچیز بهتری بیاموزند وبدانند آیا مصریان میتوانند چیز منصفانه تری تصور کنند. مصریان، بعد از مشورت با یکدیگر، از نمایندگان اله پرسیدند آیا همشهریان آنها

۱- برانشید (Branchides) نام‌خانوادهٔ قدیمی ازاهل‌ملط که‌در دیدیم (Didyme) واقع در نزدیکی شهرملط بخدمت درمعبد خداوند آپولون مشغول بود و بعدها بوسیله خشایارشا به‌ناحیه سغدیان کوچ داده شد. این خانواده بانی و پایه‌گذار شهری بودکه بنام آن برانشید نام‌گرفت و بعدها بوسیله اسکندر کبیر ویران شد.

۲- ازاین‌مطلب‌معلوم میشود کسانی که‌هردوت رادرجریان این‌وقایع گذارده‌اند در بارهٔ شکستی که نخائو از بخت‌النصر در کرکمیش (Karkhémish) خورد چیزی برای او نقل نکرده‌اند.

۳- از۶۱۷تا۶۰۰ قبل‌ازمیلاد (درحاشیه ترجمه فرانسه نسخهٔ Belles Lellres این تاریخ۶۱۰تا۵۹۴ قیدشده وظاهراً بایدصحیح‌نباشدزیرا برخلاف گفته‌هردوت‌نخائوی دوم از۶۱۷تا۶۰۰ قبل ازمیلاد درمصر سلطنت کرده است)

۴- پسامیس (Psammis) یاپسامتیك دوم فرزند وجانشین نخائو که از۶۱۰ تا ۵۹۴ قبل ازمیلاد درمصر سلطنت کرد. ازوقایع مهم زمان او جنك مصروحبشه است.

۵- اله (Elée) ازشهرهای قدیم آسیا واقع درائولی (Eolie)- شهر دیگری بهمین نام درایتالیای باستان‌وجود داشت که بوسیله مهاجرین شهرفوسه تأسیس شده‌بود ومکتب فلسفی معروفی بدان منسوب است.

میتوانند در مسابقه شرکت کنند . نمایندگان اله پاسخ دادند که هر کس که مایل باشد، چه ازهمشهریان آنها وچه از دیگر یونانیان، میتواند در مسابقه شرکت کند . پس مصریان اظهار داشتند که آنها باقبول این قاعده کاملاً برخلاف عدل وانصاف رفتار کرده‌اند ، زیرا ممکن نیست که آنها مطلقا از همشهریان خود که درمسابقه شرکت دارند بضرر خارجیان طرفداری نکنند، واگر مایلند که واقعاً مسابقه ازروی عدل وانصاف تنظیم شود واگر باین قصد بمصر آمده‌اند بآنها توصیه میشود که این مسابقه رابرای خارجیان ترتیب دهند و هیچیك از اهالی اله حق نداشته باشند در آن شرکت کنند. چنین بود توصیه‌ای که مصریان به نمایندگان اله کردند .

۱۶۱- پسامیس فقط مدت شش سال درمصر سلطنت کرد [۱] . وی درحبشه جنگی کرد وبلافاصله بعد از آن در گذشت وپسرش آپریس [۲] جانشین او شد . این پادشاه بعد ازجد دوم خود پسامتیك خوشبخت ترین پادشاهی بود که تا آن زمان بسلطنت رسیده بود. اومدت بیست وپنج سال سلطنت کرد ودراین مدت بصیدون [۳] لشکر کشید ودر دریا بااهالی صور [٤] جنگید . ولی مقدرچنین بود که باتیره بختی روبرو شود واین واقعه درجریان حوادثی روی داد که من ضمن نقل سرگذشت افریقا

۱- از ۶۰۱ تا ۵۹٤ قبل ازمیلاد (درحاشیه ترجمه فرانسه نسخه Legrend اشتباهاً از ۵۹۵ تا ۵۸۸ قبل ازمیلاد نوشته شده) .

۲- آپریس (Apriés) فرزند پسامتیك دوم از۵۹۳ تا ۵٦۹ قبل ازمیلاد درمصر سلطنت کرد ودرسال ۵٦۹ قبل‌ازمیلاد آمازیس (Amasis) او را ازسلطنت‌خلع کرد.

۳- صیدون (Sidone) بندرشمالی فینیقیه قدیم‌درشمال صور که از بنادرمهم دنیای باستان درساحل شرقی‌مدیترانه بود . محل‌این بندر که امروز ویران است در نقطه‌ایست که سعیده نام دارد .

٤- صوریاتیر (Tyr) شهروبندر معروف فینیقیه باستان واقع در ساحل شرقی مدیترانه درجنوب شهرصیدون . این شهردر دنیای‌باستان ازحیث تجارت و نیروی دریائی وصناعت ازدیگر شهرهای مدیترانه‌شرقی معروف تر بود ودرمدتی کوتاه شهرتی‌فراوان یافت .

از آن مفصل‌تر سخن خواهم گفت [۱] ولی اکنون بچند کلمه‌ درباره آن اکتفا میکنم. آپریس به لشگر کشی بزرگی بر ضد اهالی سیرن [۲] دست زد ولی باشکستی بزرگ روبرو شد. مصریان ازاین شکست او آزرده شدند وبراو شوریدند. مصریان تصور می کردند که وی آنانرا عمداً باین بلیه قطعی سوق داده بود تاموجب تلف‌شدن آنان شود وخود با آسایش خاطر بیشتر بر بقیه مصریان سلطنت کند. آنهائی که از این جنگ باز گشتند و دوستان آنهائی که کشته شده بودند از این وضع خشمگین‌شدند وآشکارا براو شوریدند.

۱۶۲- آپریس برای گفتگو باشورشیان وخاموش کردن آنها آمازیس [۳] رانزد آنان فرستاد. آمازیس بنزد آنان‌رفت و کوشیدمصریان راسر گرم کند وشورش آنان‌را مانع شود. ولی درموقعی که اوسخن میگفت یکی‌ازمصریان که پشت‌اوایستاده بود کلاه خودی برسراو گذارد واعلام کرد که برسر گذاردن‌این کلاه درحقیقت بمنزلهٔ انتخاب او به پادشاهی است [٤]. بطوریکه من حدس میزنم این واقعه بی رضایت آمازیس پیش نیامد ورفتار او این موضوع را ثابت کرد. چه، پس از - آنکه مصریان شورشی او را پادشاه خود کردند وی به تهیه تدارکات بـرای مقابله با آپریس پرداخت. بوصول این خبر، آپریس مرد محترمی از اطرافیان مصری خود را که پاتاربمیس [٥] نام داشت نزد آمازیس فرستاد و بوی امر کرد

۱- اشاره هردوت بمطالب بند۱۵۹ از کتاب چهارم است. ولی تعجب دراینست که مؤلف درآنجا بجزمطالبی که‌دربند حاضر نقل میکند چیزی اضافه نکرده ومعلوم نیست مقصود وی از «مفصل تر» چیست.

۲- سیرن (Cyréne) پایتخت قدیم ناحیه سیرنائیك (Cyrénaïque) که در اواخر قرن هفت قبل ازمیلاد بزرگترین رقیب کارتاژ در دریای مدیترانه محسوب‌میشد. امروز ازاین شهرجز ویرانه‌هائی بیش باقی‌نیست.

۳- آمازیس (Amasis) پادشاه معروف مصر معاصر با کوروش کبیر که پس از بر کنار کردن آپریس خود جانشین اوشد.

٤- ازمضمون بند۱۵۱ این کتاب نیزمعلوم میشود که درمصر باستان بین سلطنت و کلاه خود فلزی‌او تباطی بوده واین کلاه نشانه وعلامت سلطنت شمرده میشده.

٥- Patarbémis

آمازیس را زنده بنزد او برد . همینکه پاتاربمیس نزد آمازیس رسید اورا دعوت به‌بازگشت کرد؛ آمازیس که در آن موقع براسب سوار بود ران خود رابلند کرد وبادی ازخود خارج کرد وبه پاتاربمیس گفت این جواب آمازیس است که میتواند به‌اوبرساند. با این حال ، پاتاربمیس او را دعوت کرد که بحضور پادشاهی که وی‌رابدنبال اوفرستاده است برود . آمازیس باو پاسخ داد که مدتها است خود رابرای این کار آماده میکند و آپریس نباید ازاین حیث ازاو گله‌مند باشد. زیرا او خود شخصاً بحضوراو خواهدرسید و دیگران رانیز با خود خواهدآورد. پاتاربمیس وقتی این سخن راشنید درباره قصداو تردید نکرد وچون تدارکات اورا دید با شتاب حرکت کرد تا آنچه درشرف وقوع بود به پادشاه‌خود گزارش دهد . وقتی او بحضور آپریس رسید ، چون آمازیس را همراه‌نداشت پادشاه تأمل جایز ندانست و درعین‌خشم وغضب امر کرد گوشهاوبینی اورا قطع کنند. وقتی دیگر مصریان و آنان که هنوز طرفدار او بودند مشاهده کردند که آن مرد محترم چنین بطرز خفت آور مثله شد بیدرنگ ازاوروی برگرداندند و بسوی دیگر روی آوردند و به آمازیس پیوستند [۱] .

---

۱. اطلاعاتی که هرودوت دربارهٔ اوضاع جغرافیائی مصر در این قسمت از کتاب‌دوم خود تا اینجا برای ما نقل کرد شاید بتوان گفت بهترین نوع معرفی یک کشور باستان از لحاظ جغرافیائی تواند بود . لیکن آنچه هرودوت بعنوان گریز ازمطلب ضمن شرح‌تاریخ پارسها درباره تاریخ مصر نقل کرده برخلاف اطلاعات جغرافیائی اودرباره این کشور با اشتباهات زیاد توأم است . بعضی از اشتباهات تاریخی هرودوت در یادداشتهای بندهای قبل یادآوری شد. تاریخ مصر که هرودوت درقسمت اول از کتاب دوم‌خود بطور خلاصه شرح داده ازآنچه هرودوت تصورمیکند قدیم‌تراست . منس (Ménés) که وحدت این کشور باستان راتأمین کرد در ۵۰۰۰ سال قبل از میلاد میزیست . وی شهرممفیس را که بعدها پایتخت امپراتوری قدیم‌مصرشد بنا کرد. دوره‌امپراتوری قدیم مصر با ـ مرگ ملکه نیتوکریس (Nitocris) که آخرین پادشاه دهمین سلسله سلطنتی مصر بود بپایان میرسد (۳۵۰۰ سال قبل ازمیلاد) . این‌قسمت از تاریخ قدیم مصر دورهٔ درخشانی است که پادشاهان بزرگی از قبیل خئوپس (Khéops) یا خوفو (Khufu) ، خفرن (Képhren) یاخافرا (Khafra) و میکرینوس (Mykérinos) یامن‌کارا (Men-Ka-ra) بناکنندگان اهرام‌سه‌گانه درمصر سلطنت کردند . پس از انقراض

دهمین سلسله سلطنتی مصردر ۳۵۰۰ سال قبل از میلاد ، مدت پانصد سال تاریخ مصر تاریك است و وقایع آن روشن نیست . در ۳۰۰۰ سال قبل از میلاد پایتخت به شهر تب (Thèbes) منتقل شد وازاین زمان است که دوره «امپراطوری وسطی» آغازمیشود . قدرت پادشاهان مصردر این‌دوره درزمان دوازدهمین سلسله سلطنتی روبافزایش گذارد پادشاهان این سلسله بتقلید از اسلاف خود که اهرام مصر را بنا کردند ستونهای سنگی یك پارچه معروف راکه اوبلیسك (Obélisque) نام دارند واز شاهکارهای حجاری باستان محسوب میشوند ازخودباقی گذاردند . ازاین زمان ببعد مصر برای مدت چندقرن تحت سلطه‌خارجیان درآمد واقوام هیکسوس(Hyksos) که ازسوریه‌آمده بودندبراین کشورمستولی شدند. یهودیان‌درزمان سه‌سلسله‌سلطنتی‌ازاقوام‌هیکسوس(سلسله پانزدهم شانزدهم وهفدهم) درمصر اقامت گزیدند وپادشاهان این سه‌سلسله که ازنژاد سامی‌بودند یهودیان رابا آغوش بازپذیرفتند . ولی طولی نکشید که شورش و قیام ملی مردم مصر به‌دوران‌سلطه‌عناصر خارجی خاتمه داد. درسال۱۷۰۳ قبل‌ازمیلاد هیجدهمین‌سلسله‌سلطنتی مصردوران جدید تاریخ این کشور راکه به‌«دورهٔ امپراتوری جدید» معروف است‌افتتاح کرد . این دوره درتاریخ مصر بمنزله یك رستاخیز بزرك ملی و تجدید حیات گذشته محسوب میشود . در همین زمان است که‌مصر به فتوحات‌بزرگی دست زد واسرای‌خارجی بزور شلاق محافظین مصری بناهای تاریخی عظیمی برپا کردند . رامسس دوم پادشاه مقتدر ومعروف مصردر این دوره سلطنت میکرد ودر همین زمان است که قوم اسرائیل ناگزیرشد خاك مصررا که ترك‌گوید (۱۳۲۰ قبل ازمیلاد) . ولی همینکه سلطنت به بیستمین خاندان سلطنتی‌رسید جنك داخلی درمصر آغازشد و کشور ازهرطرف درمعرض مهاجمات خارجی قرار گرفت ، ودراین فاصله بعضی از پادشاهان حبشه نیز تحت عنوان بیست و پنجمین خاندان سلطنتی در مصر حکومت کردند . در همین زمان است که مصر بوسیله سوریان فتح شد (٦٧٢ قبل ازمیلاد) . دراین زمان کشور مصر به دوازده ایالت تقسیم‌میشد ودرهمین‌ایالات دوازده گانه‌است که پادشاهان دوازده گانه که هردوت ازآنها نام برده وظاهراً حقوق وامتیازاتی‌مساوی داشته‌اندسلطنت کرده‌اند(بند۱٤۷ این کتاب) سرانجام پسامتیك توانست درسال ٦٦٠ قبل ازمیلاد دست خارجیان را ازمصر کوتاه کند و از این زمان است که هردوت بعنوان اولین مورخ دنیا دنباله وقایع مصر را خالی از اغراق واشتباه تحریر کرده . در کتاب‌هردوت قسمت‌هائی از تاریخ مصر که مربوط است به زمانی معاصربا روی کار آمدن کوروش در پارس بحقیقت نزدیك تراست ، چه‌مؤلف خود دراین زمان میزیسته وعلاوه برآنکه ازاطرافیان خود دراین باره بدقت کسب خبر کرده خودبه مصرسفر کرده ودراین کشوربه سیروسیاحت پرداخته .

۱۶۳- وقتی آپریس از این خیانت مطلع شد، سربازان روز مزد را مسلح کرد و بجنگ بامصریان فرستاد. آپریس باخودسی هزارسرباز مزدور از اهالی کاری و یونی همراه برد. مقر سلطنتی او در شهر سائیس [۱] بود. این شهر وسیع است و شایسته آنست که آنرا تماشا کرد. آپریس و همراهانش بجنگ مصریان رفتند و آمازیس و یارانش بجنگ سربازان خارجی شتافتند. وقتی هردو دسته به شهر مومفیس [۲] رسیدند خود را برای زورآزمائی مهیا کردند.

۱۶۴- در مصر هفت طبقه [۳] مردمان وجود دارند که کاهنان، نظامیان، گاوداران، خوکداران، تجار، مترجمین و ملاحان نام دارند [۴]. چنین است تعداد طبقات در مصر؛ و نام هریك از آنها از حرفه‌ای اخذ شده که بدان مشغول هستند. آنهائی که طبقه نظامی را تشکیل میدهند کالازیری [۵] و هرموتی‌بی [۶] نام‌دارند و به [۷] ایالات ذیل وابسته‌اند، زیرا سراسر مصر به ایالت هائی تقسیم میشود.

۱- سائیس (Saïs) از شهرهای مصر سفلی که درعهد باستان پایتخت خاندان سلطنتی بهمین نام بود. در زمان آمازیس معبد بزرگی درآنجا بنا شده بود که هردوت شرح و تفصیل کاملی از آن داده است (بند ۱۶۵ همین کتاب).

۲- Momemphis

*۳- اصطلاح «طبقه» درمورد مصریان باستان باید بمعنائی تعبیر شود که در اصطلاح خارجی کاست (Caste) یعنی طبقه مسدود مینامند چه، از اهالی مصر آنها که درطبقه‌ای معین بودند ازراه وراثت بآن طبقه تعلق میبافتند ودرتمام مدت عمر نمیتوانستند طبقه خود را تغییردهند.

*۴- طبقات هفتگانه‌ای که هردوت ازمصریان باستان نقل میکند نباید خالی از نقص باشد زیرا باگفته بسیاری ازمورخین باستان تطبیق نمیکند و بعلاوه از زارعین و پیشه‌وران که طبقات وسیعی ازمردم مصر را تشکیل میداده‌اند ذکری نکرده.

۵- Calasiries - ظاهراً در مصر باستان این اصطلاح را ابتدا به پیاده نظام مزدور حبشی اطلاق میکرده‌اند.

۶- Hermotybies - این اصطلاح درآغاز برای ارابه چیان سپاه بکارمیرفته

۷- هریك ازواحد تقسیمات اداری و کشوری مصر باستان را نوم (Nôme) مینامیدند. تعداد نوم‌ها درناحیه دلتا و تب جمعاً به چهل میرسید. علاوه بر آن پنج نوم هم درعربستان مصر و شش نوم دیگر درمشرق ناحیه مصب و هفت نوم درمغرب آن بود. این تقسیمات تاقرن چهار بعدازمیلاد درمصر وجود داشت. برهریك ازنوم‌های مصر باستان حاکمی نیمه‌مستقل که عنوان پادشاه نوم داشت حکومت میکرد.

۱۶۵- واما چنین است ایالت‌های هرمونی‌بی‌ها: بوزیری [۱]، سائی [۲]، کمی [۳]، پاپرمی [۴]، جزیره‌ای که پروزوپیتیس [۵] نام‌دارد، نیمی از ناتو [۶]. هرموتی‌بی‌ها باین‌ایالت‌ها تعلق دارند ودرموقعی که تعداد آنها به‌بزرگترین رقم رسید یکصد وشصت‌هزار نفربودند [۷]. هیچیك از آنهاهیچگونه حرفه‌ای‌ازحرف پیشه‌وران رانیاموخته‌اند وهمه خودرا مخصوص نظام میدانند.

۱۶۶- واما ایالات های کالازیری چنین‌اند: تب [۸]، بوباستی [۹]، آفتی [۱۰]، تانی [۱۱]، مندسی [۱۲]، سبنی [۱۳]، آتریبی [۱۴]، فاربائی‌تی [۱۵]، تموئی [۱۶]، انوفی [۱۷]، آنیزی [۱۸] میکفوری [۱۹] (این‌ایالت‌شامل جزیره‌ایست که دربرابر شهربوباستیس قراردارد). چنین است قبایل کالا زیریها که در موقعی که تعداد آنها به بزرگترین رقم رسید دویست وپنجاه هزار نفر بودند. این اشخاص نیزنمیتوانند بهیچ حرفه‌ای

۱- Bousirie

۲- Saïe

۳- Chemmie

۴- Paprémie

۵- Prosopitis

۶- Natho

☆۷- دراینکه آیا واقعاً این رقم ورقم ۲۵۰۰۰۰ که هردوت بعداً از آن صحبت میکند صحت دارد تردید است.

۸- Thèbes

۹- Boubastie

۱۰- Aphthie

۱۱- Tanie

۱۲- Mendésie

۱۳- Sébennye

۱۴- Athribie

۱۶- Pharbaïthie

۱۶- Thmouie

۱۷- Onoupbie

۱۸- Anysie

۱۹- Myecphorie

بپردازند، باستثنای حرفه جنك که پدر در پسر دراین‌حرفه جانشین هم‌میشوند.

۱۶۷- دراینکه یونانیان این رسم [۱] رامانند بعضی رسوم دیگر ازمصریان گرفته‌اند من نمیتوانم بااطمینان خاطر تأییدی بکنم، زیرا می بینم که اهالی تراس [۲] و سکاها [۳] وپارس‌ها ولیدی‌ها وبطورکلی‌جمیع اقوام وحشی [۴] برای آن دسته از همشهریان خود که به‌حرفه پیشه وری اشتغال دارند، برای خودآنها وفرزندان آنها ازدیگر مردمان احترام کمتری قائلند و کسانی راکه ازحرفه های پستی جدا شده‌اند وبخصوص کسانی راکه به‌حرفه جنك اشتغال دارند اصیل و شریف میدانند. درهر صورت عموم یونانیان وبخصوص اهالی‌لاکدمون [۵] این ترتیب را تقلید کرده‌اندوفقطاهالی کورانت [۶] هستند که‌پیشه‌وران راکمترتحقیرمیکنند [۷]

۱۶۸- نظامیان‌باستثنای کاهنان [۸] درمقابل دیگرمردم مصرامتیازات بزرگی‌داشتند، که چنین است: بهریك از آنها دوازده آرور [۹] زمین داده میشد که از مالیات

۱- مقصود مؤلف رسمی‌است‌که بموجب‌آن هرکس‌به‌حرفه پدی مشغول میشد مقام او در جامعه پست میشد و برای نظامیان و سربازان اشتغال بهرگونه حرفه پدی ممنوع شمرده میشد.

۲- Thrace

۳- Sythes

۴- درباره این‌اصطلاح رجوع شود به‌یادداشت بند اول‌از کتاب اول هردوت.

۵- درلاکدمون (Lachédémon) یعنی اسپارت هیچیك ازکسانی که تابعیت شهررا داشتند نمیتوانستند غیراز حرفه نظام به دیگر حرف بپردازند و بطور کلی دیگر حرفه‌ها مخصوص خارجیان وکسانی بود که تابعیت اسپارت رانداشتند.

۶- Corinthe

☆۷- استرابون مدعی است که‌اقوام سیسیونی (Sicyonie) نیزازاین لحاظ‌نظیر اهالی کورنت بوده‌اند (استرابون-جلد هشتم بند۷-۲۳).

۸- دربارهٔ امتیازات کاهنان رجوع شود به‌بند ۳۷همین کتاب.

۹- آرور (Aroure) بقسمی که هردوت شخصاً درتوضیح آن بیان میکند برابر بود باصد آرنج مصری وچون هرآرنج مصری برابربود باآرنج‌ساموس وآرنج‌ساموس برابربود باهفت پالم‌وهرپالم‌بواحد طول امروز برابربود با۰٫۰۷۵ متربنابراین‌هریك ازاضلاع اراضی‌موردبحث ۵۲متر و۵۰ سانتیمتر و مساحت کل آن ۲۷۵۶٫۲۵ مترمربع کمی بیش ازربع هکتاربوده است.

معاف بود. آرور مربعی است که هرضلع آن یکصد آرنج مصری است. آرنج مصری باآرنج ساموس [1] برابر است. این امتیازبه همه آنها داده شده بود ولی امتیازات بعدی بنوبت بآنها داده میشد و نوبت کسانی که از آن منتفع شده‌اند هرگز تکرار نمیشد. هرسال، هزارتن از کالازیریها وهزارتن ازهرموتی‌بی‌ها دسته محافظین شاه را تشکیل میدادند. باین اشخاص، علاوه بر آرورامتیازات زیرنیزداده میشد: روزانه بهرنفربمقدار وزن پنج مین [2] گندم بریان [3] ودومین گوشت گاو وچهارآریستر [4] شراب میدادند واین جیره‌ای بود که بمحافظین میدادند.

۱۶۹- وقتی آپریس دررأس مزدوران وآمازیس در رأس تمام مصریان بمقابله هم رفتند و به شهرمو ممفیس [5] رسیدند باهم بنزاع پرداختند. خارجیان خوب جنگیدند، ولی‌آنها ازحیث عده‌بسیار کمتربودند وبهمین جهت شکست‌خوردند. بطوریکه نقل میکنند، آپریس آنقدر به بنیاد قدرت خود معتقد بود که تصور میکرد هیچکس حتی خدا قادرنخواهد بود اورا بر کنار کند. بااین‌حال، دراین جنگ مغلوب شد. وچون زنده دستگیرشد اورا بهسائیس [6] در منزلی که

۱- آرنج ساموس (Samos) غیراز آرنجی است که در یونان باستان واحد طول محسوب میشد وبرابر بودبا ٤٤٤میلیمتر (رجوع شود به توضیح مقدمه در بارهٔ اوزان و مقادیر دریونان باستان) - ساموس ازجزایر مجمع الجزایر یونان است.

۲- مین (Mine) واحد وزن در یونان باستان و برابر بود به نیم کیلو گرام (یادداشت مقدمه دربارهٔ اوزان ومقادیردریونان باستان) - ازاینقرار بهرنفرازمحافظین روزانه دو کیلو ونیم‌گندم بریان یانان داده میشد واین مقدار برای خوراک روزانه یك کارگر مصری نسبةً کافی بنظرمیرسد.

۳☆- معلوم نیست مقصود هردوت از «گندم بریان» نان است یادانه‌های کباب‌شده گندم ویا غذای دیگری که مصریان باستان باگندم تهیه میکرده‌اند.

٤☆- آریستر(Arystère) ظاهرآقاشقی بود که مصریان باستان برای اندازه‌گیری بکارمیبرده‌اند ومحتملا برابربوده است بایك کوتیل یعنی ۲۷سانتی لیتر(دربارهٔ کوتیل (Cotyle) رجوع شودبه یادداشت مقدمه دربارهٔ اوزان ومقادیردریونان‌باستان)

٥- Momemphis

٦- سائیس (Saïs)ازپایتخت های مصرباستان ومرکزقبیله سائی (رجوع شود به بند ١٦٦ و١٦٧ همین کتاب).

سابقاً قصراو بود وازآن زمان قصرسلطنتی آمازیس شد انتقال دادند . درآنجا مدتی درقصر ازاو نگهداری شد و آمازیس بااو خوشرفتاری کرد ؛ ولی سرانجام چون مصریان آمازیس راسرزنش کردند که برخلاف‌عدل وانصاف بدترین‌دشمن شخص خود وآنها رادر قصر نگهداری میکند ، آمازیس ویرا به مصریان تسلیم کرد . مصریان اوراخفه کردند وسپس در گور پدرانش که درمعبد آتنا [1] است درنزدیکترین محل نمازگاه دفن کردند. در موقع ورود به معبد محل آن در طرف چپ است . سائی‌ها [2] تمام پادشاهانی راکه ازاین نوم [3] بوده‌اند در داخل این معبد دفن کرده‌اند . زیرا ، اگر قبر آمازیس از قبر آپریس و اجداد او از عبادتگاه دور تراست ، درهر حال قبر اونیز در داخل صحن معبد قرار داد . این محل رواقی است سنگی ووسیع که‌با ستونهائی بشکل نخل و با دیگر تزیینات عالی مزین است . در داخل این رواق دو در بزرگ وجود دارد و مقبرهٔ آمازیس بین این دودر واقع شده .

۱۷۰- در معبد آتنا در شهرسائیس قبر شخص دیگری نیزهست که من شرط زهد و تقوی نمیدانم که نام او را دراین مقام بر زبان آورم [4] . مقبرهٔ این شخص در عقب‌نمازگاه قراردارد ودرتمام طول دیوارآن ادامه میبابد . در محوطهٔ مقدس‌دو

۱- آتنا (Athéna) یاآتنه (Athénée) الهه فکر واندیشه در یونان باستان که معبدبزرگی ازاو درسائیس وجود داشت .

۲- سائی (Saïe) از قبایل چهل‌گانه مصر باستان است که پایتخت آنها سائیس (Saïs)بود (رجوع شودبه بند١٦٤ تا١٦٧ همین کتاب) .

۳- در بارهٔ نوم (Nome) واحد تشکیلات مملکتی مصر باستان رجوع شود به یادداشت بند ١٦٤ همین کتاب) .

٤- مقصودمؤلف‌ازیریس (Osiris) برادر وزوج ایزیس (Isis) فرزند آسمان وزمین وپدر هروس (Horus) است که در زیر ضربات دشمن خود تیفون (Tython) جان سپرد ولی‌بازز‌نده شده تابارد‌یگرمانند خورشیدکه هر روز طلوع وغروب میکند درزیر ضربات دشمن خود ازپا درآید . زوجه‌اش ایزیس تکه پاره های پراکنده اندام شوهر راکه بدست تیفون بچهارده پاره شده‌بودجمع‌آوری کرد وبخاک سپرد. هردوت ازیریس‌را بادیونیزوس (Dionysos) یونانیان یکی میداند

ستون سنگی بزرك برپاست و در کنار آن دریاچه‌ایست که گرداگرد آنرا حاشیه‌ای ازسنك که باطراف تمام ساخته شده احاطه میکند واین دریاچه آنطور که بنظر من آمد از حیث وسعت با دریاچه دلس [1] که دریاچه مدور نیز مینامند برابر است.

۱۷۱ـ هنگام شب در کنار [2] این دریاچه سر گذشت شهادت او را که مصریان تشریفات مذهبی مینامند نمایش میدهند. من در بارهٔ جزئیات این نمایشات اطلاعات بیشتری دارم ولی بهتر است که دراین باره سکوت اختیار کنم [3]. همچنین دربارهٔ مراسم مذهبی دمتر [4] نیز که یونانیان تسموفوری [5] مینامند سکوت اختیار کنیم و فقط آنچه را که دستورات مذهبی اجازه میدهد فاش کنیم. این مراسم مذهبی را دختران دانا اوس [6] به مصر وارد کرده و به زنان قوم

۱ـ دلوس (Délos) ازمجمع الجزایر یونان باستان که درعهد عتیق موطن آپولون ودیان (Diane) خدایان معروف بود ومورد احترام وپرستش جمیع ملل واقوام یونانی نژاد وازمراکز مهم رفت وآمد دریای مدیترانه محسوب میشد.

۲ـ در نسخه هائی بر گن «روی این دریاچه» درج شده ولی چون در نسخ دیگر «کنار این دریاچه» ترجمه شده و بنظر میرسید که ترجمه اخیر صحیح‌تر باشد درترجمه حاضر این اصطلاح انتخاب شد.

۳ـ علت سکوت هردوت در این مورد معلوم نیست، حدس زده میشود که هردوت را درمراسم این نمایشات که فقط معدودی ازمصریان حق حضور در آنرا داشته‌اند شرکت داده‌اند وهردوت اخلاقاً تعهد کرده است که دربارهٔ آن چیزی درجائی نگوید.

٤ـ دمتر (Démétér) یاسرس (Cérés) الههٔ فلاحت دریونان ورم باستان، دخترساتورن وسی بل (Cybèle) وزوجه ژوپیتر. افسانه ربوده شدن دخترش بدست پلوتون (Pluton) وچگونگی جستجوی او درانظارجهان یکی ازعناوین نمایشات مذهبی دنیای قدیم بوده است.

۵ـ تسموفوری (Thesmophories) نام مراسمی است که مدت سه روز در آتن والوزی (Eleusis) بافتخار دمترالهه فلاحت برگزار میشد. دراین جشن فقط زنان حق شرکت داشتند وقبل ازشروع جشن ناگزیر بودند مدت نه روز گوشه گیری اختیار کنند وازمردان دوری کنند. درروز اول جشن زنان ازآتن به الوزی میرفتند ودر روزدوم درحالیکه مشعلهائی بدست میگرفتند درجستجوی دختر گمشده دمتر حرکت میکردند.

٦ـ داناٶس (Danaos) یادانااوس (Daneaus) برادر اژیپتوس (Egyptus) که بحکایت افسانه‌های کهن برقسمتی ازمصر سلطنت کرد وچون مورد تهدید داماد خود قرار گرفت ازمصر گریخت وبه آرگوس (Argos) درسرزمین یونان پناهنده شده و در آنجا اهالی آرگوس اورا بپادشاهی برگزیدند. دربارهٔ این شخص افسانه های مختلف

پلازژ [۱] آموخته‌اند. بعدها که ساکنان پلوپونز مجبور شدند درمقابل اقوام دری مهاجرت کنند این مراسم نیز از بین رفت. فقط آرکادی [۲] ها یعنی آن دسته از اهالی پلوپونز که درمحل ماندند و مهاجرت نکردند این مراسم را حفظ کردند.

۱۷۲- وقتی آپریس شکست خورد آمازیس بسلطنت رسید. او از قوم سائیس بود وشهری که در آن متولد شده بود سیوف [۳] نام داشت. در آغاز کار مصریان باو بی‌اعتنائی میکردند وچندان توجهی باو نداشتند زیرا او را از طبقه عوام و از خانواده‌ای گمنام میدانستند. ولی بعد ها آمازیس بی‌شتاب وباکاردانی و مهارت آنها را با خود همراه کرد. بین هزاران چیزهای گرانبها که وی داشت حوضی زرین بود که خود و تمام مهمانانش در هر مورد و غالباً پای خودرا در آن می‌شستند. وی امر کرد این حوض راخرد کنند وباآن مجسمه‌ای ازخداوند ساخت که در داخل شهر در نقطه‌ای مناسب قرارداد. مصریان دسته دسته بزیر مجسمه میرفتند وآنرا پرستش کامل میکردند. وقتی آمازیس ازرفتارمردم شهر مطلع شدمصریان را دعوت کرد و ماهیت آن مجسمه را بر آنها فاش ساخت و گفت که این

درعهد عتیق برسرزبانها بود ولی یونانیان باستان بطورکلی او را مظهر ملت یونان میدانستند وهومر نیزدرافسانه های خود ازاو چنین یادکرده.

۱- پلازژ (Pélasges) ازاقوام قدیم یونان باستان که آثاری از تمدن آنها در ایتالیا وآسیای صغیرواسپانیا نیز باقی‌مانده. پلازژها نخستین قومی بودند که درسرزمین یونان سکونت کردند وشبه جزیره پلوپونز بنام آنها به سرزمین پلازژی (Pélasgie) معروف شد. محل سکونت این قوم در پلوپونز آرگلی (Argolie) یا آرکادی (Arcadie) نام داشت. بعد ازهجوم اقوام یونانی به‌سرزمین پلوپونز دسته‌ای از پلازژها گریختند وآن‌دسته که باقی‌ماندند باسارت در آمدند وقومیت آنها ازبین‌رفت. پلازژی (Pélasgie) نام قدیم شبه جزیره پلوپونز است.

۲- آرکادی (Arcadie) ناحیه‌ای‌ازیونان باستان درمرکز شبه‌جزیره پلوپونز بین آکه (Achaïe) وآرگوس. آرکادی ها بازماندگان قوم پلازژ بودند که بعد از هجوم اقوام دری به‌سرزمین یونان‌دربرابرآنها مقاومت کردند وحاضر بترک‌وطن‌نشدند. شهرهای مهم‌آرکادی که هردوت مکرر ازآنها سخن گفته تژه (Tégée) وارکومن (Orchomène) است.

۳- Siouphe

مجسمه ازحوضی ساخته شده که در گذشته در آن استفراغ وادرار میکرده‌اند و پاهای خودرا در آن شستشو میداده‌اندو اکنون آنها آنرا مورد پرستش قرار میدهند. وسپس افزود که خود او [1] نیز سرنوشتی نظیر آن حوض دارد و اگر در گذشته از طبقه سوم بوده امروز پادشاه آنان است . وسپس از آنها دعوت کرد که نسبت باو احترام گذارند ورعایت احترام اورا بنمایند . چنین بود راهی که وی برای همراه کردن مصریان باخود برگزید و آنانرا مجبور کرد که خودرا رعیت او بدانند [2] .

۱۷۳ـ روش او در ادارهٔ امور کشور چنین بود : از بامداد تا ساعتی که در بازار شهر ازدحام بود تمام وقت خودراصرف رسیدگی باموری میکرد که بوی عرضه میشد. ازاین ساعت ببعدبه میگساری میپرداخت، باهم سفره‌های خود سربسر میگذارد و خودراسراسر بی‌قید وبی‌خیال جلوه میداد . دوستدارانش که ازاین رفتار اورنجیده بودند کسانی بنزد اوفرستادند وچنین پیغام دادند: «توچنانکه باید رفتارنمیکنی و خود را زیادجلف وسبك جلوه میدهی . توباید باشکوه وجلال تمام برتختی باشکوه قرار گیری و در تمام مدت روز برسیدگی بامور بپردازی . اگر چنین کنی ، مصریان خواهند دانست که رئیس آنها مردی است بزرك وشهرت توبهتر خواهد شد. آنچه تودرحال حاضر میکنی هرگز شایسته یك پادشاه نیست» ولی وی بآنها چنین پاسخ داد: «کسانی که کمانی دارند، وقتی محتاج به بکار بردن آن هستند آنرا میکشند ، وبعد از آنکه ازآن استفاده کردند آنرا بحال خود رها میکنند : زیرا اگر قرار باشد که کمان پیوسته کشیده باشد پاره خواهد شد و دیگر نخواهندتوانست درصورت احتیاج آنرا بکاربرند . وضع انسان نیزچنین است اگر قرار باشد انسان همیشه جدی باشد و درموقع مناسب به تفریح نپردازد بی آنکه خود متوجه شود یا دیوانه میشود یاخرفت . من ازاین موضوع با اطلاع

۱ـ یعنی آمازیس

۲ـ بسیاری ازمطالبی که هردوت ضمن شرح این افسانه نقل میکند باعادات و رسوم مصریان باستان مغایرت دارد. ازاین جمله است بی‌احترامی مردم نسبت به فرعون ، دعوت مردم عوام بحضور فرعون وسخنرانی فرعون برای آنان ، شستشوی پای میزبانان وقراردادن مجسمه خدایان درمیادین شهر.

وبرای هریك از این دو عامل سهمی قائل میباشم.» چنین بود پاسخی که او به دوستان خود داد.

۱۷۴- بطوریکه نقل میکنند وقتی آمازیس یك فرد ساده بود میگساری و مزاح را دوست میداشت وهرگز مردی جدی نبود. و اگر در نتیجه میگساری و خوشگذرانی بی‌پول میشد بچپ و راست میرفت و دزدی میکرد. آنهائی که مدعی میشدند که اموالشانرا اوربوده چون باانکار اوروبرو میشدند غالباً اورابه حضور هاتفی که هرکس درنزدیکی خانه‌خود داشت میبردند. چه بسا که‌هاتف اورا محکوم میکرد وچه بسااورا معاف‌میداشت [۱]. وقتی بعداً اوبپادشاهی رسید چنین کرد: معبد تمام خدایانی که اورا بیگناه واز دزدی مبری دانسته بودند از نظردورداشت وبرای تعمیرآنها چیزی‌نداد وخود برای اهداء قربانی بآنجانرفت؛ زیرا معتقد بود که این خدایان هاتفی دروغگو دارندوشایسته هیچگونه‌توجهی نمیباشند. برعکس، برای آنها که اورا دزد دانسته بودند بزرگترین احترامات راقائل شد وآنهارا خدایان واقعی دانست که پیشگوئی‌آنها درست وحقیقی‌بوده.

۱۷۵- درسائیس [۲] برای آتنا [۳] رواق هائی ساخت که بسیار شگفت انگیزوشایسته تحسین است، هم ازحیث ظاهروهم ازحیث عظمت؛ زیرا ارتفاع و وسعت این‌بنا ازتمام بناهائی که‌دیگران ساختندبیشتربود وهمچنین‌است‌جنس سنگهائی که‌در آن بکاررفته بود. ونیزمجسمه‌های بزرك وابوالهول [۴] های عظیمی که‌سرمردانه

---

۱ - بین مصریان باستان مشورت با خدایان برای کشف دزدیها معمول بوده. درکتیبه‌ای که ازمصرباستان باقی وماسپرو (Maspéro) خلاصه‌ای ازآنرا ترجمه کرده (Maspéro : Au temps de Ramsès et d' Assurbanipal, p.68) مشاهده میشود که یکی ازنظاری که بدزدی متهم شده بود به خداوند آمون مراجعه میکند و خداوند اورا بیگناه می‌شناسد.

۲- Saïs ۳- Athéna

٤- مصریان باستان ابوالهول مجسمه‌ای‌را مینامیدندکه قسمتی ازبدن‌آن بصورت انسان و قسمت دیگربصورت حیوان بود. این مجسمه‌ها راکه یونانیان باستان سفنکس (Sphimx) مینامیدند وامروزدرسراسرمصربتعداد زیادی ازآن‌باقی‌است غالباً با چهرهٔ مرد میساختند و بسیار نادر بود که یکی از آنها چهره زن داشته باشد. بزرگترین آنها ابوالهولی است که درکنار اهرام ثلاثه درنزدیکی قاهره قراردارد.

داشتند به‌خداوند اهداء کرد و بـرای تعمیرات [1] امر کرد تخته سنگهای عظیم دیگری باندازه‌های شگفت انگیزحاضر کنند . بعضی ازاین تخته سنگها را از معادنی که دربرابر ممفیس [2] قراردارد استخراج کرد وبقیه را که ازحیث‌عظمت بی‌نظیر بود ازشهر الفانتین [3] که فاصله‌آن ازشهرسائیس ازبیست روزبحرپیمائی کمتر نیست بدست‌آورد . واما آنچه ازهمهٔ اینها بیشترمرا دچارتحسین وشگفت کرده بنای یك پارچه ایست که وی ازشهر الفانتین آورده . حمل این بناسه‌سال طول کشیده . دو هزار نفربرای انجام این کار مشغول بوده‌اند و همه آنها ملاح بوده‌اند . طول این‌بنا ازخارج بیست ویك آرنج [4] وعرض‌آن چهارده و ارتفـاع آن هشت آرنج است [5] . چنین است اندازه‌های خارجی این بنای یك پارچه [6] .

۱- آمازیس بیشتر به تعمیرابنیه وآثاری که قبل ازاو ساخته شده بود پرداخت‌و باین‌کار بیش ازاحداث بناهای جدید توجه داشت .

۲- Memphis

۳- الفانتین (Eléphantine) جزیره‌ایست درنزدیکی آبشارهای بزرك نیل‌در نزدیکی مرز کنونی مصروحبشه که امروز اسوان نام دارد . در محل فعلی اسوان ویرانه های زیادی ازشهر معروف باستان که بنام جزیره الفانتین نامیده میشد باقی است . این محل درعهد عتیق یکی‌ازمراکزمهم استخراج سنك بود وقسمت مهمی ازسنگهای‌بناهای عظیم مصرباستان ازمعادن آن تأمین میشد .

٤- آرنج واحد طول دریونان باستان وبرابریك‌پاونیم یا٤٤٤ میلیمتر (یادداشت مقدمه در بارهٔ اوزان ومقادیر دریونان باستان) .

٥- هردوت این بنارا درحال واژگون بودن مشاهده کرده وبنا براین اندازه‌ای که ازارتفاع آن داده مربوط به پهنای آنست .

٦- هردوت دربند ۱۵٥همین‌کتاب از بنای یك پارچه عظیم دیگری صحبت کرده که ابعادآن ازهرطرف بطورمساوی چهل‌آرنج بوده است . صرفنظر از اینکـه تصور بنائی که ابعاد آن از هرطرف چهل آرنج باشد دشوار است ، ظاهراً باید این بناهمان باشد که دربند۱۷٥ازآن سخن‌میگوید. دراینصورت ابعادی که دربند۱۵٥ نقل‌شده نباید صحت نداشته باشد .

درداخل، طول آن هیجده آرنج و بیست انگشت [۱]، عرض آن دوازده آرنج و ارتفاع آن پنج آرنج است. این بنا در کنار مدخل معبد قرار دارد [۲]. واما علت اینکه آنرا بداخل معبد نبرده‌اند بطوریکه نقل میکنند چنین است: درموقعی که آنرا بداخل میکشیدند، گویا سر دسته کارگران که از کاری باین طولانی خسته شده بود ناله‌ای حزین سرداد. آمازیس ظاهراً ازاین ناله دچار اضطراب شده و امر کرده است از کشیدن سنگ بجلوتر خود داری کنند. همچنین نقل میکنند که یکی از کسانی که سنگ را با اهرمها حرکت میداده در زیر سنگ خرد شده ودراثر این واقعه بود که از کشیدن آن بداخل معبد صرفنظر شد.

۱۷۶ـ آمازیس درتمام معابد معروف دیگر نیز بناهائی احداث کرد که ازحیث عظمت وبزرگی شایان تماشا هستند. بخصوص درممفیس مجسمه عظیمی است که درمقابل معبد هفستوس [۳] برپشت خوابیده وهفتاد وپنج پا [۴] طول دارد. برروی همان پایه دومجسمه بزرگ دیگر ازسنگ حبشی برپا ایستاده‌اند که هریك بیست پا ارتفاع دارند ویکی ازآنها دریك طرف مجسمه بزرگتر و دیگری در طرف دیگر آن قرار دارد [۵]. درسائیس [۶] مجسمه بزرگ دیگری است که آن نیز مانند مجسمه ممفیس برزمین خوابیده همچنین آمازیس بنای معبد بزرگی را که درممفیس

۱ـ انگشت واحد طول دریونان باستان وبرابر ۱۸ میلیمتر (یادداشت مقدمه درـ بارهٔ اوزان ومقادیر دریونان باستان).

۲ـ این اظهارهردوت تردیدی باقی نمیگذارد که بنای مورد بحث همانست که مورخ دربند ۱۵۵ بآن اشاره کرده وابعادآنرا اشتباهاً چهل آرنج نقل کرده.

۳ـ هفستوس (Héphaistos)، خدای آتش و آهن که و ولکن (Vulcain) نیز نامیده میشد.

۴ـ پاواحد طول دریونان باستان و برابر ۲۹۶ میلیمتر (یادداشت مقدمه در بارهٔ اوزان ومقادیردریونان باستان)

☆۵ـ ازاین عبارت معلوم نیست مقصود هردوت اینست که مجسمه بزرگ ۷۵ پائی نیزبر روی همین پایه استوار شده و بعدها برروی زمین افتاده بوده است، یا از ابتدا آنرا ازپشت برروی زمین نهاده و دو مجسمه دیگر را دردوسوی آن قرارداده‌اند.

۶ـ Saïs

قرار دارد و بسیار بزرك و شایسته تماشا است وبافتخار ایزیس [1] ساخته شده تکمیل کرد.

۱۷۷- بطوریکه نقل میکنند دورهٔ سلطنت آمازیس دورهایست که مصربیش ازهر موقع دیگر آباد بود، هم ازحیث مزایائی که شط نیل برای دهات در برداشت وهم ازحیث ثروتی که دردهات برای مردم ایجاد میشد. ظاهراً درآن زمان در مصرجمعاً بیست هزارشهر مسکونی وجود داشته [2].

ازطرف دیگر آنکس نیز که قانون زیررا بهمصریان تحمیل کرد آمازیس بود: هریك ازمصریان هرسال میبایست وسایل معیشت خودرا بهپادشاه نشان دهند و هر کس که این کار رانمیکرد ویا مشروع بودن منبع آنرا ثابت نمیکرد به مجازات اعدام‌محکوم‌میشد. سولون [3] ازاهل آتن‌این‌قانون رااز‌مصراخذ کرد‌تادر آتن‌اجرا کند [4]. وآتنی‌ها آنراپیوسته‌مانندیك‌قانون کامل‌وبی‌عیب‌اجراءمیکنند.

۱۷۸- آمازیس که دوستدار یونانیان بود بهبعضی از آنان محبت خود را بوسائلی

۱- ایزیس (Isis) الهه مصر باستان، خواهروزوجه ازیریس (Osiris) که‌فلاحت وریسندگی واستخراج روغن زیتون رابه مصریان آموخت و مظهرماه وطبیعت که معابد زیادی بنام اودر سراسر مصرباستان وجود داشت.

☆۲- بعقیده دیودور (Diodore) از اهل سیسیل که از مورخان بعد ازهردوت میباشد، درآن زمان درمصر ۱۸۰۰ شهر وآبادی کوچك وجود داشته ودرزمان پتولمه (Ptolémée) این رقم به ۳۰۰۰ رسیده است.

۳- سولون (Solon) مقنن معروف و یکی ازهفت‌تن «عقلای» یونان باستان که درقرن٦قبل‌ازمیلاد میزیست (٦٤۰-٥٥۸ قبل‌ازمیلاد) وباطراف‌جهان بهسیاحت پرداخت.

☆٤- این ادعای هردوت نباید صحیح باشد زیراآمازیس درسال ٥٦۹ قبل‌ازمیلاد درمصر بسلطنت رسید، درحالیکه بیست سال قبل از این تاریخ سولون قوانین معروف خودرا درآتن اجرا کرده بود. بعقیده پلوتارك (سولون- بند۱۷)، این‌قانون ومجازات اعدام‌آن منشائی قدیم تردارد و به دراکون (Dracon) معروف میرسد وسولون در حقیقت با تغییراتی که در آن وارد کرد خشونت قانون دراکون را تا حدی کمتر کرد. قانون‌دراکونی‌دراصطلاح‌حقوق‌به‌قانونی گفته‌میشود که‌مجازات‌آن‌نسبت بهجرم‌شدیدباشد.

نشان داد [۱] . بخصوص بآنها که به مصر میآمدند شهر نوکراتیس [۲] را اعطاء کرد تادرآن سکونت کنند [۳] . به کسانی که مایل نبودند درآنجا سکونت کنند ولی بعلت اینکه‌دریانورد‌بودند گذارشان به‌آنجامیافتاد محل‌هائی اختصاص دادتابرای خدایان‌خودقربانگاه ومعبدبنا کنند.بزرگترین‌ومعروفترین‌وپررفت‌وآمد ترین این معابد که‌هلنیون [۴] نام دارد مشترکاً ازطرف این‌شهرها که نام میبرم‌تأسیس شده بود : شهرهای یونی که عبارت بودند ازکیوس [۵] ، تئوس [۶] ، فوسه [۷] ، و کلازومن [۸] ؛ شهرهای دری کـه عبارت بودند ازشهر های رودس [۹] ، کنید [۱۰] ،

۱ـ شاید علت رفتار ساده‌ای کـه وی در سلطنت در پیش گرفته بود و با رفتار سلاطین مستبد مصرمباینت داشت وموجب مخالفت و سرزنش دوستان مصری اوشد همین امر یعنی علاقه او به اصول‌تمدن یونان وعناصریونانی بوده است .

۲ـ نوکراتیس (Naucratis) ازبنادرمهم مصرباستان در ساحل نیل بود که در زمان آمازیس درهای‌آن‌بروی یونانیان گشوده شد وچندین مؤسسه تجارتی یونانی در آن بکارمشغول شد .

۳ـ تازمان آمازیس ، غیرازیونانیانی که بعنوان روزمرد درمصر خدمت‌میکردند، دیگریونانیان حق سکونت‌درمصر نداشتند وفقط میتوانستند بعنوان مسافریا سیاح ازآن بگذرند ومدتی محدود درآن کشور سکونت کنند . ولی از زمان آمازیس ببعدیونانیان درشهرنوکراتیس‌مستقرشدند. دراین شهر که ازدوتمدن‌مختلف برخوردار‌بود هم‌خدایان مصری پرستش میشد و هم خدایان یونانی . قوانین آن با قوانین شهرهای دیگر مصر فرق داشت وعمال دولتی بطریق معمول درآتن ازطرف مردم انتخاب میشدند .

۴ـ Hellenion

۵ـ Chios

۶ـ Théos

۷ـ Phocée

۸ـ Clazomène

۹ـ Rodès ـ درجـزیره رودس شهری که بنام جزیره ردس خوانده شود وجود نداشت. جمعاً سه‌شهر دراین جزیره وجود داشت بنام یالیزوس (Ialysos) ، کامئیروس (Cameiros) ولیندوس (Lindos) که ازهیچیك ازآنها هردوت اسمی نبرده .

۱۰ـ Cnide

هالیکارناس، فازلیس [۱]؛ وفقط یك شهر ائولی که می‌تی‌لن [۲] نام داشت. این‌بود شهرهائی که معبد بآنهاتعلق دارد وهمانها هستند که مأمورین‌تجارتی [۳] راتعیین میکنند.تمام شهرهای دیگری که مدعی مشارکت درآن هستند ادعائی‌میکنند که متکی بهیچ‌حقی نیست. اهالی اژین [۴] ازحساب شخص خود معبدجداگانه دیگری برای زوس برپا کرده‌اند. اهالی ساموس [۵] معبد دیگری برای هرا [۶] بنا کرده‌اند. اهالی ملط هم معبدی برای آپولون ساخته‌اند [۷].

۱۷۹ـ درگذشته،نوکراتیس تنها بندری بود که درهای‌آن برای تجارت باز بودوغیر ازآن، بندردیگری درمصروجود نداشت. اگر کسی دریکی دیگر ازدهانه‌های مصب نیل وارد میشد میبایست سوگند یادکند که شخصاً از روی میل بآنجا نیامده وپس ازادای این سوگند مجبور بود باکشتی‌خود بسوی‌دهانه کانوپ [۸]

۱ـ فازلیس (Phasélis) ازشهرهای لیسی باستان درنزدیکی خلیج پامفیلی‌در جنوب شرقی شبه‌جزیره‌آسیای صغیر.

۲ـ میتی‌لن (Mytilène) یا(Mitylène)پایتخت قدیم‌جزیره‌لبوس(Lesbos) که امروزمتلن (Ételin) نام دارد.

☆ ۳ ـ این مأمورین که از طرف این شهرها تعیین میشدند مأموریت داشتند ازتجاوشهر خود حمایت کنند ونظم‌رادر کسب وکارمستقر سازند ودرمواردی که‌اختلافی بین همشهریان آنان پیش آید بآن رسیدگی کنند.

۴ـ اژین (Egine) از جزایر یونان باستان که در خلیج‌آتن قرار دارد و امروز انجیا (Enghia) نامیده‌میشود.

۵ـ ساموس (Samos)ازجزایر دریای اژه دربرابر برجستگی کوه معروف‌میکال (Mycale) درآسیای صغیر.

۶ـ هرا (Héra)یاژونون (Junon) الهه یونان باستان، مظهرازدواج‌وزوجه ژوپیتر.

☆۷ـ حفاریهای مصر باستان حاکی است که غیرازاین‌معابد، یونانیان معابد متعدد دیگری نیزدر مصر بنا کرده بوده‌اند.

۸ـ کانوپ (Canope) یاکانوپوس (Canopus) ازشهرهای‌مصرباستان در مغرب مصب رودنیل. تمام این شهر بر روی شاخه‌ای از دهانه های مصب نیل که از کنار آن‌عبور میکرد بنا شده بود. شهرنوکراتیس که محل اقامت یونانیان بود درساحل این شاخه نیل قرارداشت.

حرکت کند واگربادمخالف مانع بحرپیمائی بآنسو بود، آن شخص مجبور بود کالای خود را برروی قایق های بومی حمل کند و مصب را دور بزند تابه شهرنوکراتیس برسد. چنین بود امتیازات این شهر.

۱۸۰- وقتی آمفیکتیون [۱] هاساختن معبدی راکه امروز دردلف قرار دارد بقیمت سیصد تالان [۲] قبول کردند (زیرا معبدی که قبلاً درآنجا وجود داشت در اثر حادثه‌ای سوخته بود [۳]) قرارشد اهالی دلف یکربع این مبلغ راپپردازند. پس اهالی دلف برای جمع آوری پول ازشهری بەشهری رفتند ودرموقع جمع آوری این پول درمصر بیش ازهر نقطه دیگر پول جمع کردند؛ آمازیس خود هزار تالان زاج سفید بآنها اهداء کرد و یونانیانی که در مصر سکونت داشتند بیست مین [۴] دادند [۵].

۱۸۱- آمازیس بااهالی سیرن [۶] قرارداد دوستی واتحاد بست [۷] وی حتی میل کرد

۱- آمفیکیتون (Amphictyon) یاآمفیکتیونی(Amphictyonie)نوعی اتحاد مذهبی بین یونانیان باستان بود که وسیله اتحاد واتفاق بعضی ازشهرهای مجاور بود. ازآمفیکتیون های‌معروف یونان باستان که درحقیقت نوعی «سازمان ملل»مذهبی محسوب میشد اتحادیه‌ای‌بود که بین‌شهرهای‌آتن‌وآرگوس ومگار (Mégare)تأسیس شده بود ومعروف ترازهمه آنها آمفیکتیونی بود که از نمایندگان مذهبی دوازده شهر بزرگ در محل دلف تشکیل میشد. این اجتماع در حقیقت نوعی مجلس مذهبی بود که برای‌تسکین جنگهای داخلی شهرهای یونان تأسیس شده بود وجنبه سیاسی نداشت.

۲- تالان (Talent) واحد وزن وپول دریونان‌باستان وبرابر۳۹ر۳۶کیلوگرم (یادداشت مقدماتی دربارهٔ اوزان ومقادیر دریونان باستان).

۳- هردوت برخلاف عده‌ای از معاصرین خود عقیده نداشت که آتش‌سوزی این معبد عمدی بوده وبدست خاندان پیزیسترات انجام گرفته است.

٤- مین (Mine) واحدوزن‌دریونان باستان‌وبرابر بود یك‌شصتم تالان(یادداشت مقدمه دربارهٔ اوزان ومقادیر دریونان باستان).

٥- هردوت تصریح نمیکند که یونانیان بمقداربیست مین پول دادند یابمقدار بیست مین زاج سفید.

٦- سیرن (Cyrène)، پایتخت‌قدیم سیرنائیك که درسال۶۳۰ قبل ازمیلادبوسیله مهاجرین یونانی درساحل دریای مدیترانه تأسیس شد ومدتهاازحیث تجارت‌وبحرپیمائی رقیب کارتاژ در دریای مدیترانه محسوب میشد. امروز ویرانه های این شهردر پانزده کیلومتری ساحل مدیترانه باقی است.

۷- برخلاف سلف خودکه باآنها ازدر ستیز برآمد (بند ۱۶۱همین کتاب).

ازبین آنان برای خـود زنی انتخاب کند. خواه بعلت اینکه مایل بزنی یونانی بود، خواه برای دوستی که بین او واهالی سیرن وجود داشت. آنچه مسلم است وی بازنی ازدواج کرد که بعضی میگویند دختر باتوس [۱] پسر آرکزیلاس [۲] بود و برخی دیگر میگویند دختر مردی متشخص بنام کریتوبولوس [۳] بود که لادیکه [٤] نام داشت. وقتی آمازیس در کنار اومیخوابید قادر بتملك اونمیشد، در حالیکه از دیگر زنان میتوانست لذت برد. چون این وضع مدتی بطول انجامید، آمازیس به‌لادیکه گفت: «ای زن، تومرا جادو کرده‌ای وبهیچ‌وسیله‌ای نخواهی توانست ازسخت ترین مرگی که زنی با آن روبرو میشود بگریزی.» لادیکه انکار کرد ولی خشم آمازیس بهیچوجه فرونشست. پس آن زن خود شخصاً برای آفرودیت [۵] نذری کرد باین ترتیب که اگرشب بعد آمازیس بتواند با او نزدیکی کند (امری که‌اورا ازتیره بختی میرهانید) وی مجسمه‌ای برای آفرودیت به‌سیرن‌خواهد فرستاد. بمحض اینکه این نذررا کرد آمازیس‌توانست اورا تملك کند. از آن روزببعد، هرروز که آمازیس بدیدن اومیرفت بااونزدك میشد واز آن ببعد اورا بامحبت تمام دوست داشت. لادیکه نذر خود رانسبت به الهه انجام داد وامر کرد مجسمه‌ای ساختند و آنرا به‌سیرن فرستاد. این‌مجسمه در زمان من هنوز باقی بود و در خارج شهرسیرن قرار داشت. و اما لادیکه، درموقعی که کمبوجیه برمصر مسلط شد وقتی‌اززبان اوشنید که چه کسی‌میباشد

۱ـ باتوس (Battos) ظاهراً پادشاهی است که در ۵۷٤ قبل ازمیلاد درسیرنائیك بسلطنت رسیده وهمان کسی‌است که سپاهیان آپریس را شکست داد و راه را برای تغییر خاندان سلطنتی مصر گشود (هردوت ـ کتاب چهارم ـ بند۱۵۹)

۲ـ Arkésilas

۳ـ Crithoboulos

٤ـ Ladiké

۵ـ آفرودیت (Aphrodite) یاونوس (Vénus) الهه عشق‌وزیبائی دریونان باستان.

بی آنکه آسیبی باو رساند وی را به سیرن فرستاد [۱] .

۱۸۲- آمازیس نیز هدایائی به کشور های یونانی فرستاده است [۲] . به شهر سیرن مجسمه ای پوشیده از طلا از آتنا [۳] و تصویری از خود که نقاشی شده بود فرستاده است . درلیندوس [٤] دو مجسمهٔ سنگی از الههٔ آتنا و همچنین زرهی از کتان که تماشائی است به آتنا اهدا کرده . درساموس [۵] ، دوتصویر چوبی ازخود بهخداوند هرا [٦] اهدا کرد که درزمان من هنوز درمعبد بزرك ودرپشت درهای آن قرارداشت . همچنین بعلت رابطه مهمان‌نوازی که بین او وپولیکرات [۷] پسر اآکس [۸] وجودداشت هدایائی بهساموس‌فرستاد . ونیزهدایائی بهلیندوس‌فرستاد ولی نهبعلت رابطه مهمان نوازی ودوستی، بلکه بطوریکه میگویند بعلت آنکه

۱- زیرا شهرسیرن(Cyrène) بدون جنك وخونریزی تسلیم سپاهیان پارس‌شده بود (هردوت ، کتاب سوم‌بند ۱۳).

۲- دلیل دیگری برطرفداری اواز یونان وعلاقه اونسبت بهیونانیان .

۳- آتنا (Athéna) یاآتنه (Athéné) الهه فکر واندیشه دریونان باستان و حامی شهرآتن .

٤- لیندوس (Lindos) ازشهرهای باستان جزیره رودس (Rhodes) واقع در درجنوب شرقی اینجزیره .

۵- ساموس (Samos) ازجزایر دریای اژه دربرابر کوه میکال درساحل غربی آسیای صغیر.

٦- هرا (Héra)یاژونون (Junon) زوجهژوپیتر والههازدواجدریونانباستان.

۷- پولیکرات (Pelycrate) حاکم خودمختار معروف ساموس که در۵۳۲قبل ازمیلاد دراین جزیره بحکومت رسید . مدتی با آمازیس پادشاه مصر متحد بود و همینکه کمبوجیه باآمازیس بجنك پرداختباو ازدر اتحاد درآمدوچهل کشتی برایلشکرکشی به مصردراختیار پادشاه پارس گذارد . درسال۵۲۲ قبلازمیلاد بدست یکیازساتراپهای آسیای صغیر کشته شد .

۸- Aiakès

معبد آتنادراین‌محل بوسیله دختران دانااوس [۱] که دربرابر پسران ازیپتوس [۲] میگریختند و در حین فرار باین محل رسیده بودند تأسیس شده بود. این بود هدایائی که آمازیس اعطاء کرده بود.

وی در دنیا نخستین کسی است که جزیره قبرس را تسخیر و مجبور به پرداخت خراج کرد [۳]

پایان جلد دوم

۱ــ Danaos ـ رجوع شود به‌یادداشت بند۱۷۱

۲ــ Egyptos ـ رجوع شود به یادداشت همان بند

۳ ـ شاید مقصود مؤلف از « نخستین کس » « نخستین مصری در دنیا » است که برجزیره قبرس مستولی شده‌است، زیرا مدتها قبل‌ازآمازیس‌این جزیره بدست سارگون پادشاه معروف آشور فتح شده بود. جمعی از پادشاهان این جزیره که دست نشانده آشوریهابودند به‌پادشاهانی نظیر آساradن (Assarhaddon) و آسوربانیپال خراج می‌پرداختند.

اسامی اشخاص و اماکن

الف

ت

ه

انتشارات دانشگاه تهران

۶۱۴

چاپ دوم

تاریخ هرودت

جلد سوم

تالی



ترجمه

با مقدمه و توضیحات و حواشی

دکتر هادی هدایتی

بسم الله الرحمن الرحیم

مقدمه*

یونان باستان یکی از کشورهای شگفت دنیای کهن محسوب میشود. از دو هزار سال قبل از میلاد مسیح تمدنی درخشان در جزیره کرت واقع درجنوب‌شبه‌ـ جزیره یونان در خشیدن آغاز کرد که درتاریخ به‌تمدن دریائی کرت معروف است. این تمدن‌نخستین نورامید واولین قدم کاروان‌ترقی بشرشمرده میشود. چه این‌تمدن پس‌از آنکه مدتی در جزیره کرت بمنتهای درخشندگی رسید، از این جزیره به سرزمین یونان اصلی منتقل شد؛ ودراین ناحیه تمدنی جدید معروف به تمدن قوم می‌سن (Mycène) پدیدآمد که‌بی تردید از بسیاری لحاظ پایه واساس‌تمدن‌امروز بشر میباشد. از این زمان ببعد آهنك ورود اقوام مهاجم به سرزمین یونان قطع‌نشد وهر روز قوم جدیدی باین سرزمین قدم گذارد. ولی سیر کاروان جاویدان تمدن نیز متوقف نگردید وهمچنان رو بتکامل رفت تاجائیکه در قرن پنج قبل از میلاد

(*)ـ توضیحی که در باره زندگانی هردوت وچگونگی تدوین آثار این‌مورخ و جمع آوری اطلاعات تاریخی وی تحت‌عنوان مقدمه در آغاز کتاب حاضربنظر خوانندگان میرسدهمانست که در آغاز مجلد اول ودوم تحت‌همین عنوان‌بنظر خوانندگان‌رسیده است. ازآنجا که هریك از مجلدات تاریخ هردوت کتابی مستقل واز آغاز تا سرانجام دربارهٔ تاریخ یك قوم یا ملت معین میباشد وممکن است خوانندگان باقتضای تمایلات واحتیاجات خود بعضی مجلدات آنرا طالب‌باشند واز برخی مجلدات دیگر صرفنظر نمایند، نگارنده ترجیح داد این‌توضیح‌ضروری رادربارهٔ معرفی مجلدات نه‌گانه تاریخ هردوت وچگونگی جمع آوری اطلاعات واخبار تاریخی ومنابعی که این مورخ با مراجعه بدانها کتاب خودرا تدوین کرده است درمجلدات بعدی تکرار نمایدتاهریک ازمجلدات‌تاریخ هردوت‌بصورت کتابی مستقل و کامل دردسترس خوانندگان قرار گیرد.

و نیزبه‌پیروی ازهمین هدف توضیحات وحواشی که‌درمجلد اول ودوم درباره اسامی خاص مربوط به‌تاریخ باستان و اوزان و مقادیر دریونان‌و پارس‌قدیم تهیه شده‌عیناًنقل شده‌است تاخوانندگان‌مجلدحاضر نیزدرصورت احتیاج‌به‌تطابق اوزان و مقادیری که‌دراین کتاب‌بآن اشاره‌شده است بااوزان و مقادیرامروز دچاراشکال نشوند و نیازی به مراجعه به‌مجلدات قبلی نباشد.

که به قرن پریکلس معروف است یونان باستان بمنتهای شکوه و عظمت و جلال تاریخ خود رسید و مانند گلی زیبا ودرخشان شکفته شد وجمعی شاعر ونویسنده و فیلسوف ومورخ‌وحقوقدان به عالم‌بشریت هدیه کرد که اساس علوم واطلاعات کنونی بشر راپایه گذاری کردند. بی‌جهت‌نیست که یکی از بزرگترین نویسندگان‌معاصر فرانسه تمدن یونان باستان را در عین درخشندگی و کمال به « جوانی ابدیت » یا « جوانی تمدن بشر» تشبیه کرده است . همانطور که جوانی انسان هرگز تجدید نمیشود،این «جوانی‌ابدیت» نیزهرگز تکرارنخواهد شد وتاریخ بشرهرگزروزگار جوانی خود را تجدید نخواهد کرد .

در قرنی که تمدن یونان باستان باوج اعتلا ودرخشندگی رسید وبه قرن پریکلس معروف شد یونان باستان درجمیع رشته‌های ادب وعلوم و فنون بشری درخشید . درام نویسان و نویسندگان‌بزرگی ازنوع **اشیل** (Eschyle) ، **سوفوکل** (Sophocle)**واوریپید**(Eurypide)وشعرائی‌نظیر**آریستوفان**(Aristophane) عالم علم وادب یونان باستان را مزین کردند . ودر همان زمان حقوقدانان بزرگی نظیر **سولون**(Solon) **ولیکورگ**(Licurgue)نخستین قوانین بزرك را تدوین کردند و دانشمندان وفلاسفه‌ای نظیر تالس ملطی وفیثاغورث حکیم و سقراط و افلاطون وارسطونخستین‌اصول‌علم امروزبشررا پایه گذاری نمودند وفلسفه‌وحکمت را باوج تکامل رساندند و درین راه بقدری سریع گام برداشتند که در اندك زمان اعتلای روح انسانی بسرحد کمال‌رسید و گوئی کاروان تمدن معنوی درمدتی کوتاه بسرمنزل مقصود نائل گردید . کلیه مشکلات ومجهولات جهان بنحوی رضایتبخش حل شد ویا بطریقی علمی بصورت‌سؤالی ساده مطرح وبرای نسل‌های آینده‌بیادگار گذارده شد .

در زمینه تاریخ نویسی نیز قرن پنجم قبل از میلاد یکی از قرون‌پر ثمرتاریخ جهان محسوب میشود ؛ چه درهمین‌قرن ودریکی دوقرن بعد است که سلسله زنجیر مورخان بزرگی نظیر هردوت وتوسیدید و کتزیاس و گزنفون وپلوتارك و جمعی

دیگر از مورخان باستان هویدا میشود و تاریخ نویسی دوش بدوش دیگرعلوم بمرحله جدیدی از سیر تکامل خود قدم میگذارد .

هردوت که خود نخستین پیشقدم این دسته از تاریخ نویسان‌عهد کهن محسوب میشود بی تردید قدیم‌ترین مورخ جهانست . بی جهت نیست که قرنها نام او با تاریخ باستان توأم بوده و همه جا اورا «پدر تاریخ» نام نهاده‌اند . در حقیقت اوست که تاریخ نویسی را به بشرآموخت‌وهم اوست که بتحریرنخستین تاریخ جامع‌جهان دست زد . قبل از او هکاتهٔ معروف نیزبه تحریر تاریخ دست زده بود ومعروف‌است که هردوت آثار خود را از او اقتباس کرده‌وسپس‌اصل را ازبین برده و کتاب‌مؤلف قدیم را بنام خود بجهانیان عرضه کرده است . دلیلی که طرفدران این عقیده برای اثبات مدعای خود اقامه میکنند اینست که اولا هردوت شخصاً در چند جای کتاب خود به نویسندگان قدیم‌تراز خود اشاره کرده و ثانیاً بعضی مطالبی‌راکه او نوشته نویسندگان یکی دو قرن بعد از او عیناً از قول هکاته نقل کرده اند و این خود میرساند که هردوت که پس از هکاته میزیسته‌آن مطالب را از هکاته تقلید کرده و سپس کتاب او را سوزانده است . درصحت این ادعا تردید بسیاراست، چه اگرواقعاً هردوت آثار هکاته را ازبین برده باشد چگونه‌آن آثار بدست‌مؤلفان قرون‌بعدرسیده که بکمك آن توانسته اند قسمت هائی از کتاب ادعائی او را نقل کنند . در هر حال چون بحث درباره صحت یاسقم این ادعا بس طولانی وتمام ناشدنی است‌ازاشتغال بدان پرهیز میشود و چون قدیم ترین کتاب تاریخی که در حال حاضر می شناسیم کتاب هردوت است مانیز مانند غالب‌مورخان جهان او را «پدر تاریخ» لقب میدهیم.

اززندگی‌خصوصی‌پدرتاریخ‌اطلاع‌زیادی‌دردست‌نیست.منابعی که‌ازنویسندگان عهد عتیق در بارهٔ اوباقی وممکن است چراغ راه ما برای کشف تحولات زندگی‌او گردد متون معدود و مختصری است از **سوئیداس**(Suidas) **واتین**(Etienne) از اهل بیزانس‌ونیزمتنی از **اوزب**(Eusèbe) وبعضی متون کم اهمیت‌دیگر.بکمك همین اُسناد و متون مختصر است کـه دانشمندان و محققان کـوشیده‌اند سر گذشت

زندگانی کسی را که نخستین تاریخ جهان را تحریر کرده است کشف کنند. جای بسیار تعجب است که هردوت درنه‌جلد کتاب بزرگ‌خود ازهمه چیز وهمه اقوام وملل وشخصیت‌ها ورجال زمان‌خود برای‌خوانندگان سخن گفته جزازشخصیت وزندگانی شخصی خود. وقتی انسان تاریخ هردوت را مطالعه میکند ودرخلال آن درجستجوی کسب خبری در بارهٔ شخص مؤلف بکاوش میپردازد احساس میکند که هیچ مؤلفی باندازه هردوت در بارهٔ خود سخن نگفته ودرعین حال‌هیچ مؤلفی باندازهٔ او خود را فراموش نکرده است. این تضاد بزرگ قابل درك وتحلیل استءزیرا از یك طرف‌بیان ساده وروان وافسانه‌های‌سهل‌وبی پیرایه‌ای که مؤلف نقل میکند کتاب اورابصورت یك مکالمهٔ واقعی بین‌مؤلف وخواننده جلوه میدهد؛ ازخلال عبارت سادهٔ آن ذوق وسلیقه شخص مؤلف و خصوصیات اخلاقی ومزاح ها وشوخی‌هایش کاملا تشخیص داده میشود واز روی‌آن میتوان‌کاملا بروحیات واخلاق او پی‌برد. از طرف دیگر در سراسر کتاب، هردوت هرگز آشکارا ذکری از احوال خود نکرده و شاید علت این غفلت و کوتاهی مؤلف‌آن باشد که اصولا مؤلفان یونان باستان چندان علاقه‌ای‌به افشای اسرار خانوادگی وشخصی خود نداشته‌اند وتاجائیکه میتوانسته‌اند زندگانی خود را درحجابی‌از اسرار پنهان‌میکرده‌اند. هردوت بارها در کتاب خودمیگوید که ازفلان شهربه فلان شهررفتم، فلان منظرهٔ زیبای طبیعت رامشاهده کردم، بافلان شخصیت بزرگ تماس گرفتم. ولی‌مؤلف‌بهمین‌مختصراکتفا میکند وغیرازاین اشارات و کنایات مطلبی‌دیگرازسرگذشت‌خودنقل‌نمیکند وچون این‌اشارات‌نیز بی‌قیدتاریخ وسنه نقل شده برای خواننده کنجکاوی که به سرگذشت «پدر تاریخ» علاقمند باشد امکان پذیرنیست جریان طبیعی سفرهای مؤلف را بدقت تعقیب کند وخط سیر احتمالی‌سفربزرگ‌اورادرخاورمیانه ومصروسیسیل‌وایتالیا بدرستی‌تشخیص‌دهد.این‌ابهام در گفتار مؤلف نسبت به سفرهای خود بدرجه ایست که بعضی ازسفرهای او کهخود صریحاً بدان اشاره کرده امروز مورد تردید وانکار بسیاری ازمحققان است.

مؤلفان یونان باستان را عادت چنین‌بوده است که نام خودرا در سرلوحهٔ کتاب

خود نقل کنند . هردوت نیز مانند دیگر مؤلفان قدیم نام خود را در آغاز کتاب خود با بیانی ساده ومختصر چنین نقل میکند : «هردوت از اهل‌ها لیکارناس تحقیقات خود را در این کتاب به مردم تقدیم میکند» . مؤلف بهمین مختصر قناعت کرده وبذکر نام خود و نام شهر موطن خود اکتفا نموده ودر سراسر کتاب ذکری از خو نکرده بقسمی که تنها وسیله برای تشخیص شخصیت اوخصوصیات اخلاقی وروحی اواست که درخلال عبارات کتابش جلب توجه میکند .

گفته‌شد که نه تنها هردوت خود مطلبی در بارهٔ زندگانی خودنقل نکرده، بلکه مؤلفان قدیم نیزچیزی در بارهٔ اونقل نکرده‌اند وصرفنظر ازمتن‌مختصری که از سوئیداس باقی است ولوحهٔ قبری که اتین از اهل بیزانس باو نسبت داده ومتن کوتاهی از **اوزب** (Eusèbe) ، سند و مدرك تاریخی‌دیگری دربارهٔ او در دست نیست .

متن مختصری که از سوئیداس دربارهٔ هردوت باقی‌است بقدری کوتاه‌ومختصر است که میتوان آنرا نظیر توضیح سادهٔ یك کتاب لغت تاریخ دانست . این نویسندهٔ باستان دربارهٔ هردوت چنین مینویسد : «هردوت فرزند **لیگزس**(Lyxès) **ودریو** (**Dryo**) بود ودرهالیکارناس در خانواده‌ای اصیل ونجیب تولد یافت . اوبرادری داشت که **تئودور** (Théodore) نامیده‌شد.هردوت‌برای‌فرار ازچنگ **لیگدامیس** (**Lygdamis**) دومین جانشین **آرتمیز**(Atrémise) از هالیکارناس به شهر **ساموس** (Samos) گریخت (آرتمیس مادر **پیزیندلیس** (Pisindélis) وجدهٔ لیگدامیس بود) . درساموس بآموختن زبان محلی یونانی پرداخت‌وتاریخی‌درنه‌جلد تحریر کرد که بازمان سلطنت کورش پادشاه پارس وکاندول پادشاه لیدی‌آغازمیشود . همینکه به هالیکارناس باز گشت ، برفرمانروای مطلق العنان این‌شهرفائق آمدولی چون بامشکلات‌فراوان ورقابت های‌سیاسی مواجه شد از روی‌میل به‌شهر **توریوم** (**Thurium**) که در آن زمان‌مهاجرین‌آتنی‌درحال تأسیس آن بودند رفت ودر آن شهرمقیم‌شد . وی در همان‌شهر در گذشت و درمیدان بـزرك شهر مدفون شد . ولی

جمعی عقیده دارند که او در پلا (Pella) در گذشت. کتابهایش بنام نه تن از ارباب انواع وخداوندان هنرهای ظریف معروف است.»

سوئیداس دریکی دیگر از متون خود مدعی است که هردوت را عموئی بوده است که **پانیازیس** (Panyasis) نام داشته و از شعرای معروف هالیکارناس بوده است.

اتین از اهل بیزانس(Etienne de Byzance) یکی دیگر از مؤلفان وتذکره نویسان قدیم است که دربارهٔ هردوت مختصر اطلاعی بما داده است. این مؤلف درجائیکه ازشهر توریوم سخن میگوید متن نوشته‌ای را که بر سنگ قبر هردوت حك شده بود نقل میکند و توضیح میدهد که هردوت درهمین شهر فوت کرده ودرهمانجا مدفون است.

اتین درین باره چنین مینویسد: «خاك این شهر استخوانهای هردوت فرزند **لیگزس**(Lyxés) را در آغوش دارد. سلطان مورخان قدیم سرزمین یونی در کشور **قوم دری**(Dorie) تولد یافت وبقصد فرار ازحملات غیرقابل تحمل همشهریان خود به توریوم پناهنده شد واین شهر را وطن دوم خود نامید.»

اوزب(Eusèbe) یکی دیگر ازنویسندگان قدیم است. وی دربارهٔ هردوت بطور اجمال اشاره میکند که شهرت این مورخ ازسال ٤٦٨ قبل از میلادشروع شد واز همین اشاره مختصر میتوان بطور تقریب تاریخ تولداین مورخ بزرگ‌را حدس زد.

این بوداسناد ومدارکی که از عهد عتیق دربارهٔ زندگانی پدر تاریخ برای ما باقی مانده است. آنچه ازاین متون مختصر در باره زندگانی این مؤلف بزرگ میتوان استخراج کرد اینست که هردوت تخمیناً درحدود ٤٩٠ قبل از میلاد مسیح در یکی ازشهرهای سرزمین کاری(Carie)موسوم به‌هالیکارناس متولد شده،ظاهراً ازخانواده‌ای اصیل ونجیب‌بوده ودرمحلی که وسایل‌تعلیم و کسب‌علم‌برای اوفراهم‌بوده بزرگ شده است. عمویش که یکی ازشعرای بنام آن زمان بودو **پانیازیس**(Panyasis) نامیده میشدقریحه‌ای سرشارداشت. یکی ازقصایداین‌شاعر که‌شعرنورا دریونان‌باستان زنده کردقصیدهٔ معروفی‌است که‌دربارهٔ هراکلس‌یاهرکول‌پهلوان‌معروف یونان‌باستان سروده است. حدس زده میشود که همین شاعرتعلیم برادر زادهٔ خودرا بعهده گرفته

ومغزجوان ونورس هردوت را از آغاز کودکی بافسانه‌های یونان قدیم و سرگذشت خدایان باستان آشنا کرده است وشاید همین طرز تعلیم اثر عمقی درسبك نگارش مؤلف کرده ، چه بشرحی که ملاحظه خواهد شد اساس بیان تاریخ هردوت بر پایه افسانه‌وداستان‌است. درآنزمان ظاهراً شهرهالیکارناس دردست جمعی‌ازمردمان قوم دری(Dorie) بود ولی مردم آن بزبان یونی(Ionie) صحبت میکرده اند . برخلاف ادعای یکی ازمؤلفان‌باستان هرودت درهمین شهربازبان غنی وشیرین‌یونی که درآنزمان زبان ادبی یونان محسوب میشد آشنا شده وشاید بهمین‌جهت‌است که کتاب او از حیث متن ادبی یکی از بزرگترین آثار ادبی جهان شمرده میشود . مطلبی که نسبت بآن تردید جائز نیست اینست که هرودت در طول حیات خود سفر بسیار کرده و بنقاط مختلف ربع مسکون زمان خود قدم گذارده . تعیین دقیق خط‌سیرسفرهای‌اووتشخیص کشورهائیکه او واقعاً از آنها عبور کرده‌کاری است بس دشوار ، چه مورخ خود بطور صریح و آشکار سفرهای خود را شرح نداده و دیگر مؤلفان نیز ذکری ازآن نکرده‌اند. هردوت که ظاهراًفرزندیکی‌ازثروتمندان‌زمان خود بوده نخستین درس خود رادرخارج‌ازشهرموطن‌خودآموخته‌وتعلیمات اولیه‌خود رادرشهرهای کوچك یونی واقع درسواحل‌آسیای صغیرودر حوالی‌هالیکارناس شروع کرده وآنگاه بموطن کوچك خود مراجعت کرده است.ولی‌اقامت اودرشهرهالیکار-ناس چندان دوام‌نیاورده، زیرا در نتیجه قیام مردم این شهر علیه حاکم جباری که لیگدامیس نام داشت هردوت ناگزیرشده‌است ازشهر موطن‌خودخارج شود. عمویش پانیازیس (Panyasis) که شاعر معروف عصر بود در این شورش بقتل رسیده ولی هردوت ودیگر افراد خانواده اوجان سالم بدربرده وبه شهرساموس پناهنده‌شده‌اند. قیام مردم هالیکارناس باحتمال زیاد درحدود سالهای ٤٦٧و٤٦٨ قبل از میلاد اتفاق افتاده، زیرا اوزب(Eusèbe)این سال رایکی ازمهمترین سالهای‌حیات مورخ‌دانسته وآنرا نخستین سال آغازشهرت اومعرفی کرده است . ازاینقرار،هردوت یکی‌ازآن دسته از یونانیان باستان بوده است که‌شیفته آزادی مطلق بودند ودرشهرهای کوچك

یونان باستان تحت تأثیر افسانه های کهن که در آنزمان بر سرزبانها بود علیه حکمرانان جبار وستمگران شهرهای خود قیام میکردندومدتی نسبة کوتاه‌ازنعمت آزادی واستقلال برخوردار میشدند. دلیل این ادعا آنست که هردوت وقتی از شهر آتن سخن میگوید تمجیدی فراوان از آزادی سیاسی مردم این شهر میکند (جلد پنجم ـ بند۷۸) ودر جای دیگر که یکنفر از پارس ها جلال وشکوه دربار خشیارشا را برای دونفر اسپارتی نقل میکند از قول اسپارتی ها به سرباز پارس چنین پاسخ میدهد: «تواسارت را تحمل کرده‌ای ولی هرگزطعم آزادی را نچشیده‌ای و هنوز نمیدانی که‌آزادی تلخ است یاشیرین. اگرمزهٔ آنرا چشیده بودی امروز بما توصیه نمیکردی که با نیزه بدفاع از آن‌بپردازیم ، بلکه‌سفارش میکردی که حتی باتبراز آن دفاع کنیم.» (جلد هفتم ـ بند ۱۲۵).

مدت اقامت هردوت درساموس کوتاه بود، چه کمی بعد مؤلف بزرگ بسیرو سیاحت درربع مسکون آنزمان پرداخت . نخست به ناحیه سیرن (Syrène) قدم نهاد وسپس بسواحل دریای سیاه سفر کرد. آنگاه‌تسهیلاتی‌را که دراثرسازمان‌اداری منظم پارسها در آسیای صغیر و دیگر نواحی برای سفر فراهم شده بود مغتنم شمرد و با اطمینان و آرامش خاطر قسمت اعظم این امپراطوری وسیع را سیاحت و به سرزمین لیدی وماد وپارس مسافرت کرد. سپس متوجه سر زمین اسرار آمیز فراعنه و گاهوارهٔ‌تمدن مشرق‌زمین گردید.این‌سرزمین مرموز که ازهر گوشهٔ‌آن‌مجسمه‌های ابوالهول‌واهرام‌بزرگ‌سربفلك کشیده بوداثری‌عمیق‌درروح ظریف‌وجوان‌این‌یونانی کنجکاو که شیفتهٔ‌افسانه ها وداستانهای کهن‌بود باقی گذارد. هردوت بکشورفینیقیه نیزسفر کردودراین سرزمین‌تجارحادثه جو که کشتیهای‌خودرا باقصی نقاط‌دنیای‌آن زمان گسیل‌میداشتند اورا ازاحوال کشورهائیکه در آن زمان سرحد نهائی جهان محسوب میشد ودرآنسوی ستون‌های‌هراکلس یاجبل‌الطارق امروز قرار داشت مطلع کردند. هردوت همه‌جادربارهٔ‌عادات ورسوم وسنن مردم‌به‌جمع‌آوری‌اطلاعات‌پرداخت ونه‌تنهاباحرص‌وولعی‌خاص بکسب‌اطلاعات‌دربارهٔ طبقات‌سوم‌اجتماعات‌آن‌زمان‌مشغول

شد بلکه با بسیاری از رجال وشخصیت‌های بزرگ آن‌زمان ملاقات کرد وبادانشمندان وفلاسفه عصرخود تماس گرفت ومانندمورخی که وسواس کشف اسرار جهان راداشته باشد همه جا در جستجوی اسناد ومدارك رسمی و غیررسمی پافشاری و مقاومت از خود ابراز کرد . از روی همین اسناد ومدارك است که هردوت رقم صحیح تعداد افواج سپاه خشیارشا و دسته‌های سپاه یونانیان را درجنك معروف پلاته نقل کرده وجزئیات آنرا برای اطلاع نسل‌های آینده شرح داده است . (جلد هفتم بند ۱۸٤ ـ جلد نهم بند ۲۸) .

هردوت به مطالعه عادات ورسوم محلی توجهی خاص داشت ومشاهدهٔ ابنیه و آثاو باستانی را بقدری ضروری و واجب میشمرد که گاه برای زیارت یك بنای تاریخی خط سیرسفرخود را طولانی‌وپرپیچ وخم ورنج راه ومشقات سفررا دوچندان میکرد . مؤلف هرجا که مقتضی بوده مشاهدات خود را در کتاب بزرك خود برای خوانندگان نقل کرده است وبهمین‌جهت کتاب‌اونه تنها مجموعه ایست از اطلاعات تاریخی ، بلکه مجموعه ایست ازتحقیقات مربوط به باستانشناسی و فولکورهای محلی ادوار کهن . کوشش فناناپذیریك وقایع نگار وتفسیرنویس وذوق‌حقیقت‌بینی که برازندهٔ هرعالم‌دانشمندی است گاه گاه ازخلال‌عبارات کتاب‌اوجلب‌نظرمیکند.

هردوت به یونان اصلی نیزسفر کرد واز شهرآتن که درقرن پنج‌قبل‌از میلاد بمنتهای شکوه وجلال خود رسیده بود دیدن کردوبا سوفوکل فیلسوف و دانشمند معروف معاصردوست و آشنا شد . در همین شهر با یکی از کهن سال‌ترین مردان معاصرخود که **ترساندورس** (Thersandors) نام داشت واز اهل **ارکومن** (Orchoméne) بود ودر روزهای پرهیجان جنك معروف پلاته از نزدیك شاهد صحنه‌های‌خونین این جنك بزرك بوده ساعات متوالی مصاحبه و شخصاً در کتاب خود باین مصاحبه‌اشاره کرده است(جلد۹ ـبند ۱٦) . اقامت هردوت درآتن ظاهراً بدازا کشیده‌استزیرابعضی افسانه‌های محلی یونان که صحت آنها چندان‌هم‌مورداطمینان نیست‌حاکی است که هردوت بهترین وزیباترین فصول کتاب خود را در مدت‌اقامت

خود در آن درمیدان‌های این شهر ودر مرتفعات المپ باصدای بلند برای مردم قرائت میکرده وازاینکه مردم برای او کف میزدند و اورا میستودند لذت میبرده. ظاهراً توسیدید مورخ معروف نیز که در آن زمان طفلی بیش نبوده نخستین عشق وعلاقهٔ خودرا به تاریخ نویسی ازموقعی احساس کرده که درمیدان‌های شهر به سخنان این مورخ بزرگ گوش داده و دلیل این ادعا مطلبی است که توسیدید شخصاً در کتاب خود بدان اشاره کرده است. توضیح آنکه توسیدید درقالب اشارات و کنایات ازهردوت انتقاد و باعباراتی که بی اعتنائی وتحقیر را میرساند از او یاد کرده وبی‌آنکه ازاین مورخ بزرگ صریحاً نام ببرد از مورخانی که کتاب خودرا «برای توفیق موقتی در انظار عموم مردم» نوشته‌اند و کتاب آنها ارزش نوشتهٔ یك نویسندهٔ متفکر و عمیق راکه بقصد روشن کردن نسل‌های آینده تحریرشده باشد ندارد و برای روشن کردن حقایق تاریخی تحریر نشده است بزشتی نام برده (توسیدید ـ جلد اول ـ بند ۲۲).

هردوت پس ازاین سفرطولانی به شهر موطن خود مراجعت کرد وبار دیگر در چهار دیواری دروازه‌های هالیکارناس مقیم شد. ولی این اقامت نیزچندان دوام نیاورد ودرسال ٤٥٤ قبل‌از میلاد بعلت انقلاب سیاسی که درآن زمان در شهرهای یونان امری عادی ودائمی بود باجمعی از هموطنان خود ناگزیرشد باردیگر شهر موطن خود را تـرك گوید واین باربجای اینکه به‌سواحل شرقی دریای مدیترانه و مصب نیل هجرت کند با هموطنان گریزپای خود به مهاجر نشین‌های وسیع یونانی درجنوب ایتالیا و سیسیل رفت وباجمعی دیگراز یونانیان که درآن زمان بتأسیس شهر توریوم(Thurium)دست زده بودند همداستان شد و درهمین شهراقامت گزید وبقدری بآن علاقمند شد که آنرا شهرموطن ثانی خود دانست. این سفربرای او فرصتی مناسب بود تا اطلاعات تاریخی وجغرافیائی خود را نسبت باین قسمت از دنیای مسکون آن زمان تکمیل کند واز وضع سیسیل وایتالیای جنوبی باخبرشود. درین زمان مورخ بزرگ رفته رفته پابه‌سن میگذارد وآثار پیری و فرسودگی در جبین او آشکار میشد. شاید بهمین جهت است که سلسلهٔ زنجیرسفرهای طولانی

خود را بهمین جاخاتمه داده وتا پایان عمر در همین شهرمقیم‌شده ودر همان جا در-گذشته ومدفون شده است. هردوت ظاهراً فقط آخرین سالهای عمر خود را درین شهر گذرانده، ولی خاطرهٔ این مورخ بزرگ درنظر دیگران طوری باذام این شهر آمیخته است که بعضی از محققان باستان او را یکی از اهالی همین شهردانشته‌اندو مدعی شده‌اند که وی درهمین شهربدنیا آمده است. ارسطو او را «هردوت از اهل توریوم» نامیده، درحالیکه هردوت درحقیقت از اهل‌هالیکارناس بوده است.

از سال مرگ هردوت بطوردقیق‌ویقین اطلاعی در دست نیست. آنچه‌مسلم‌است هردوت‌درسالهائی که جنگ معروف پلوپونز آغاز شده بود در توریوم میزیسته ودر همین زمان درین شهردر گذشته است و چون مورخ به وقایع نخستین سال‌های این جنگ بزرگ نیزاشاره کرده (جلد نهم - بند ۷۲) حدس زده میشود مرگ او در حدودسال ۴۲۵ قبل از میلادیعنی مدتی پس ازشروع جنگ پلوپونز اتفاق افتاده‌است.

***

این‌بودمختصری‌دربارهٔ زندگانی مؤلف‌قدیم‌ترین تاریخ جهان.دراینجانخستین سؤالی که در بارهٔ هردوت مطرح میشود اینست که آیا آثار قلمی این نویسندهٔ کهن بطور کامل بما رسیده یا دست حوادث روزگار قسمتی ازآنرا برای همیشه از نظر کنجکاو بشر امروز پنهان کرده است. حدس غالب محققان ومورخان براینست که هردوت تنها مورخی است که سعادت با او یاری کرده وتمام‌آثار او را صحیح و سالم به نسل‌های‌بعدرسانیده است. هردوت‌در کتاب‌خود به تاریخی‌بنام«تاریخ‌آشور» نیز که ظاهراً خود مؤلف‌آن‌بوده‌است اشاره کرده‌ودوبار بخوانند گان وعده‌داده‌است که آنرا بزودی منتشرخواهد کرد (جلد اول- بند ۱۰۶ و ۱۸۴)

اگرواقعاً هردوت چنین کتابی تألیف کرده باشد امروز ما بکلی ازآن بی-خبریم و کوچکترین اطلاعی از آن دردست نداریم. واگر ازاین کتاب احتمالی که هردوت خودبدان اشاره کرده‌ولی‌وجودآن‌مورد تردیدبسیاری ازمحققان‌ودانشمندان قدیم وجدید میباشد صرفنظر کنیم‌متن کامل کتاب‌بزرگ هردوت تحت‌عنوان«تاریخ»

درنه جلد امروز بطور کامل در دسترس ما میباشد. کتاب دیگری نیز تحت عنوان «زندگانی هومر» باقی است که جمعی تألیف آنرا به هردوت نسبت داده‌اندولی چون هیچیك از محققان این نسبت را صحیح نمیدانند باید در صحت آن تردید کرد.

چون دراین مقدمهٔ مختصر تفسیر کتاب بزرك هردوت ومطالعهٔ دقیق مسائلی که قدیم ترین مورخ جهان مطرح کرده‌است امکان پذیر نمی‌باشد، کوشش نگارنده آنست که درحدود امکان فقط مسائل مهمی که دربارهٔ نه جلد کتاب تاریخ هردوت مطرح است بطوراجمال مورد مطالعه قرار گیرد و شرح جزئیات مطلب را به توضیحات خارج ازمتنی که ضمیمه هریك ازمجلدات کتاب میباشد محول میکنند.

یکی از مسائلی که مدتها ذهن محققان و دانشمندان تاریخ را بخود مشغول داشته بحث دراین نکته است که نقشهٔ اولیه هردوت وهدف نخستین اواز تألیف این کتاب چه بوده؛ آیا مؤلف ازآغاز کار قصد انشای کتاب بزرگی را که امروز ما با آن روبروهستیم داشته ویا درضمن سفرهای طولانی خود کم کم به جمع آوری یادداشت‌ها و خاطرات خودعلاقمند شده ودر پایان عمر آنها را بهم مربوط کرده و بصورت کتابی جامع جمع آوری کرده است؟ نظر محققان و دانشمندان درین مورد مختلف است. جمعی عقیده دارند که مؤلف ازآغاز کار قصد انشای تاریخ عمومی جامع جهان را داشته است. جمعی دیگرعقیده دارند که هردوت ابتدا به نگارش وقایع منفردومجزائی که دراصطلاح امروز **مونوگرافی** (monographie) نام دارد مشغول شده و درضمن کار بادامهٔ این بحث علاقه پیدا کرده وبرنامهٔ کار خود را تغییرداده وتهیهٔ کتاب جامع وبزرگی را در نه جلد مورد نظر قرار داده است. بعبارت بهتراین دسته از محققان عقیده دارند که هردوت ابتدا مونوگرافی هائی مجزا برای هریك از اجتماعات واقوام زمان خود نوشته وسپس آنها را جمع آوری کرده وبصورت کتاب تاریخ جامعی درآورده است. اگراین نظررا قبول کنیم طبعاً این سؤال مطرح میشود که قدیم‌ترین قسمت‌های این کتاب که مؤلف جوان در آغازکار بتحریر آن دست زده و نیزقسمت‌هائی که در اواخر عمرخود بر آن اضافه کرده است کدامست. سؤال دیگری که مطرح میشود اینست که آیا اصولا مؤلف به

هدف نهائی خود رسیده است و کتاب اوهمانست که او در نظرداشته یا قسمتهائی از آن ناتمام مانده ویدست اجل فرصت تکمیل آنرا نداده است .

بحث مهم دیگری که در بارهٔ هردوت بین محققان ومؤلفان در گرفته مربوط است به ارزش کتاب این مؤلف بزرك ازلحاظ سندیت تاریخی و صحت وقایعی که بدان اشاره کرده است . بسیاری از مؤلفان یونان باستان از قبیل کتزیاس وپلوتارك هردوت را بشدت مورد انتقاد قرار داده واو را به دروغگوئی وتحریف وقایع متهم کرده‌اند . رساله‌ای تحت‌عنوان « خبث طینت هردوت » ازمؤلفان یونان باستان باقی است که‌عموماً تألیف آنرا به پلوتارك‌نسبت میدهند. اگر این نسبت‌صحت داشته باشد همانطور که از عنوان آن پیداست انتقاد مؤلفان باستان بحدی شدید بوده است که حتی هردوت را به «خبث طینت» متهم کرده‌اند . بین مؤلفان قرون جدید در بارهٔاین مسئله‌اختلاف‌نظر است. در انگلستان یکی‌ازمورخان معروف بنام **سایس**(Sayce) باجمعی دیگراز مؤلفان که پیرو مکتب او میباشند وقسمت اعظم مطالعات‌خودرابه هردوت وآثار او اختصاص داده‌اند عقیده دارند که هردوت از صداقت علمی و امانت قلمی‌کامل که‌سرمایهٔاصلی‌هرمورخ‌درستی‌است بی‌بهره‌بوده‌است. این‌دسته از مورخان هردوت را متهم‌میکنند که به‌آثارمؤلفان قدیم دستبرد زده وبا اینکه مطالب‌آنانرا در کتاب خودنقل کرده‌نه تنهانامی ازآنان نبرده بلکه آنان‌را بدست‌فراموشی‌سپرده و کوشیده است اطلاعات تاریخی وجغرافیائی آنان را بحساب خود گذارد و خود را مطلع تر ازآنچه بوده است به خوانندگان معرفی کند .

محققان فرانسوی برخلاف همکاران‌انگلیسی خود نسبت به هردوت وصدق گفتار او خوش بینند وانتقادات‌مکتب انگلیسی را وارد نمیدانند . معروف‌ترین‌این دسته از محققان فرانسوی **آمده اوت** (Amdée Hauvette) و**آلفره کروآزه** (Alfred Croiset) میباشند که‌یکی کتابی‌تحت‌عنوان « تاریخ‌جنگهای مدیك[1] »

---

(1) Amédée Hauvette ; Histoire des Gerres Médiques, Paris, Hachette, 1894

ودیگری کتابی تحت عنوان «تاریخ ادبیات یونان»[۱] در پنج مجلد تألیف کرده‌است. در این دو کتاب عقاید مکتب های مختلف در بارهٔ هردوت مورد بحث قرار گرفته و از این حیث شاید بتوان گفت جامع ترین وبهترین بحثی است که در باره هردوت بقلم آمده است . این دومؤلف وبطور کلی غالب مؤلفان فرانسوی در « صداقت » ودرستی گفتار هردوت کمترین تردیدی ندارند وعقیده دارند که آنچه این مؤلف کهن نقل کرده ازحیث سندیت تاریخی دارای ارزش واعتباری کامل است .

صرفنظراز بحث بزرگی که در بارهٔ « صداقت» و« راستگوئی » هردوت بین دومکتب انگلیسی و فرانسوی درگرفته ، مسئله دیگری که دربارهٔ هردوت شایان توجه میباشد اینست که بفرض اینکه این مؤلف درنقل وقایع کاملا «صدیق» و «راستگو» بوده آیا شخصیت او طوری بوده است که بتواند نقش یك شاهد عادل و یك قاضی بی‌نظررا بعهده گیرد،یا بعبارت بهتر بفرض اینکه‌هدف او جستجوی حقیقت وصدق گفتار بوده آیا شخصاً قادر بوده است پس از مشاهده وقضاوت وقایع ،صحت و درستی آنهارا تشخیص دهدتا خوانند گان‌خود را ازروی سهوو خطا دچاراشتباه‌نکند؟ بحثی‌را که‌دربارهٔ این موضوع در اطراف هردوت مطرح است میتوان در یك جمله خلاصه‌کرد : نخست آنکه‌آیا هردوت یك مورخ صادق وراستگو بوده ودیگر آنکه بفرض‌راستگوبودن ،آیا محققی بصیرو روشن بین بوده است ؟

بحث دربارهٔ این‌دو مسئله مهم‌کاری است بس دشوار وپرزحمت که از حوصلهٔ این مقال خارج است. هرگز درین بحث مختصر و کوتاه چنین جاه‌طلبی‌علمی‌نمیتوان داشت ، با این حال ، باقتضای وظیفه ای که از لحاظ تحریر مقدمه و روشن کردن شخصیت‌هردوت ازلحاظ تاریخ نویسی برای‌نگارنده این بحث‌وجود دارد پس ازاشارهٔ مختصر به نظر مؤلفان باستان در بارهٔ هردوت و آثار این مؤلف قضاوتی را که در حدود امکان باقتضای ترجمهٔ متن هردوت و مطالعهٔ اثر این مورخ بزرك بانسان‌الهام

---

(2) A . Croiset ; Histoire de la littérature grecque .

میشود درین مختصر بیان خواهد کرد .

***

یونان باستان یکی از کشورهای شگفت عهد باستان است که بیش از هر سرزمین دیگر برای بشر نویسنده و متفکر و فیلسوف باقی گذارده است . معروف است که هردوت اولین مورخ دنیا است ، ولی قبل از او نیز در یونان باستان عده‌ای از نویسندگان بنام میزیستند که هر یك تا حدودی در تکمیل فن تاریخ نویسی سهمی داشته‌اند و شاید بتوان آنانرا نیز پیشقدمان فن تاریخ‌نویسی دانست . این دسته از مؤلفان باستان که قبل از هردوت میزیستند و آثار آنان امروز از بین رفته در اصطلاح ادبی بـه **لوگوگراف** (Logographe) معروف‌اند. مشهورترین آنها **کادموس** (Kadmos) از اهل ملط، **هلانیکوس** (Hellanicos) از اهل میتی لن (Mityléne)، **شارون یا کارون** (Charon) از اهل **لامپساك** (Lampsaque) و **هکاته** (Hécatée) معروف از اهل ملط و نیز چند مورخ و وقایع نگار دیگر است که هر یك بسهم خود در گذشته و سوابق بشر کنجکاویهائی کرده‌اند . یکی از خصوصیات بارز این دسته از نویسندگان یونان باستان اینست که بیشتر در باره چگونگی تأسیس شهرهای قدیم و شکوه وجلال و کبر وغرور خانواده‌های بزرك واشراف داد سخن داده‌اند و کوشیده‌اند با استدلالی غالباً واهی وخیالی اصل ونسب کسانی را که مورد نظر آنها بوده به خدایان وقهرمانان باستان برسانند ودراین راه کنجکاویهای فراوان کرده‌اند . از این حیث در حقیقت این دسته از مورخان باستان پیشقدمان مکتب بیو گرافی نویس درعالم تاریخ محسوب میشوند .

کار دیگر این دسته از مؤلفان بیان اوضاع واحوال مشرق زمین وسواحل دریای مدیترانه بود که درآن زمان مرکز فعالیت اقتصادی و سیاسی عصر محسوب میشد . در دوره‌ای که یونانیان تصور میکردند فاصلهٔ بین جزیره ساموس و آتن با فاصله بین این شهر وستونهای هراکلس یعنی جبل الطارق امروز مساوی بوده وچهار دیواری جهان از حدود مدیترانه تجاوز نمیکرده است این مورخان باستان در اطراف دنیائی که هموطنان آنان در

آن‌میزیسته‌اند ودر بارهٔ اصل‌ونسب‌ونژاد آنان به‌بحث‌وکاوش‌پرداخته‌اند. بزرگترین عیب این وقایع نگاران این‌بود که‌بجای تاریخ نویسی‌به‌افسانه نویسی دربارهٔ اشخاص توجه داشتند وداستان نویسی و حکایت گوئی وافسانه سرائی اساس وپایه کار آنها بود. کتب آنان غالباً شامل‌مجموعه‌ای از حوادث ووقایع مربوط به خدایان باستان‌و افسانه‌های منسوب بآنان بود ونکات اخلاقی وفلسفی واستنتاج تارتخی درآنها یافت نمیشد، بقسمتی که میتوان گفت حتی‌افسانه نویسی این نویسندگان فاقدعمق‌ومعنی بود. بااین‌حال، این افسانه‌های پوچ وواهی مورد توجه مردم آن زمان‌بود ویونانیان باستان از خواندن آنهالذتی‌فراوان میبردند. یکی از این افسانه نویسان که ازحیث شهرت ونام بردیگران فائق آمدهکاته (Hécatée) معروف است که از اهل ملط بود ودرآسیای صغیر در سرزمین یونی زندگی میکرد. هکاته نخستین کسی است که قبل از هردوت بفکر افتاد تحقیق جامعی دربارهٔ تاریخ دنیای آن زمان بنماید. معروف ترین کتاب او رساله ایست که تحت عنوان «تشریح زمین» تحریر کرده‌بود وامروز اثری ازآن‌باقی نیست. اهمیت این رساله ظاهراً بحدی بوده است که‌موجب کمال شهرت نویسنده در دنیای متمدن آن زمان گردید واین شهرت بدرجه‌ای‌رسید که امروز نیزاو را قبل از هردوت نخستین وقایع نگار ومورخ‌دنیا میدانند.

هردوت بین چنین نویسندگان و وقایع نگارانی‌تربیت یافت وتحصیل نام کرد. درجوانی تنها آرزویش آن بود که روزی‌بااین نویسندگان افسانه نویس‌آشنا شود وشاید بهمین جهت غالباً نوشته‌های آنانرا مطالعه میکرد واز افسانه‌های خیالی آنان لذت میبرد. لیکن طولی نکشید که متوجه شد کار این نویسندگان چندان جالب نیست؛ پس نسبت بآنان بی اعتنا شد ودراین بارم بحدی مبالغه کرد که از راه تحقیر وتمسخر همه‌جا آنانرا«یونی» و«یونانی»نام‌برده‌وخودرا ازاهل‌آسیای‌صغیر‌دانسته است. وی‌در کتب‌نه گانه‌خوداطلاعات‌جغرافیائی‌ناقص‌این دسته‌ازوقایع‌نگاران‌رامکرر تخطئه کرده‌ومدعی‌شده که‌این‌نویسندگان‌بقدری‌بی‌اطلاع بوده‌اند که‌حتی‌بااعدادریاضی تاشمارهٔ چهاربیش‌آشنانبوده‌اند (جلد دوم‌تاریخ‌هردوت- بند ۱۶). با این حال‌هردوت

ندانسته ازشیوه این‌وقایع نگاران الهام گرفته است ، بدرجه‌ای که بعضی‌قسمت های کتاب اوبهترین نمونه‌طرز تاریخ نویسی‌لو گو گراف‌های آن زمان محسوب‌میشود. از این قبیل است‌فصلی که مورخ در آغاز جلدچهارم کتاب خود به شرح‌تاریخ‌تأسیس سیرن (Cyrène) اختصاص داده وهمچنین است بحثی که مؤلف دربارهٔ دقایق اخلاق وعادات ورسوم مصریان باستان مطرح کرده (جلد دوم ـ بند ۳۵) . و نیز شجره ـ نسبت مفصلی که باشخاصی‌نظیر لئو نیداس ولئوتیکیدس (Léotychidès) نسبت داده و کوشیده است نسب آنانرا به هرا کلس جد بزرگ پادشان اسپارت‌برساند(جلد هفتم ـ بند ۲۰٤ ـ جلد هشتم ـ بند ۱۳۱) .

فرق بزرگ هردوت بااین دسته از مورخان باستان دراینست که هردوت در طرح ریزی کتاب خود وسعت نظر بیشتری داشته و اگرهکاته را استثناء کنیم میتوان مدعی شد که هردوت ازحیث اهمیت کتاب وبزرگی هدفی که درنظر داشته و وحدت‌اثری کـه تألیف کرده با هیچیك از مؤلفان قبل از زمـان خود قابل قیاس نمیباشد. شیوهٔ نویسندگی‌این مؤلف درعین حال که معرف روحیهٔ شاعرپیشه اوست ، بهترین نشانهٔ غرور وجاه طلبی او در عالم تألیف نیزمیباشد واگرچنین نبود مورخ جوان نقشهٔ تـألیف نخستین تاریخ جامع جهان را در مخیله خـود نمی پرورانید. همانطور که اشاره شد ، این نکته مورد بحث است که آیا مؤلف از آغاز کار چنین طرح ونقشهٔ وسیعی داشته یا درطی عمل رفته رفته بدان علاقمندشده و یادداشت های کوچك‌وطرح مختصر خود را بصورت کتابی جامع گرد آورده . ظن غالب برآنست که هردوت بتدریج بنگارش تاریخ جهان مشغول شده وچون بروابط اقوام وملل و ارتباط‌مردمان آن‌زمان‌پی‌برده‌وخودشاهدآن‌بوده‌است که‌چگونه‌درطی‌تاریخ‌امپراطوری وتمدن هـای جدید برویرانه‌های تمدن‌ها و امپراتوری‌هـای قدیم پی‌ریزی میشود ، کم کم باین نکته مهم تـوجه کرده کـه حیات بشری به صحنهٔ نمایش بزرگـی شباهت دارد که‌مراحل مختلف‌آن مانند سلسله زنجیرحوادث یك داستان بهم‌مربوط است .درهمین موقع است که‌ظاهراً هردوت پس از وقوف به اصل وحدت تاریخ‌جهان

وارتباط وقایع آن بایکدیگر هدف اولیهٔ خودرا تغییر داده وقصد تألیف کتابی در بارهٔ تاریخ ربع مسکون زمان خود کرده است . مؤلف در تصور وحدت تاریخ بحدی مبالغه کرده که درنخستین فصل از کتاب اول خود دوقوم یونانی وپارس را باهم روبرو واین دوقوم را بصورت دو قهرمان بزرگ تاریخ جهان معرفی میکند (جلد اول ـ بند ۱ تا ٤) . تاریخ جهان در حقیقت از قدیم ترین ایام وتا جائی که بشر از افسانه‌های کهن یو(Io) ومده (Mèdée)وهلن(Hellène) بخاطر دارد پیوسته انعکاسی ازرقابت و کشمکش شرق وغرب بوده وهردوت بهتر ازهر کس ازعهدهٔ بیان این رقابت بزرك و کهن بر آمده است . تاریخ هردوت درحقیقت تاریخ نزاع و برخورد آسیا واروپا ورقابت وستیز این دوتمدن مغایراست. مؤلف ضمن بیان جریان این رقابت وستیزبزرك بین دوتمدن آسیائی و اروپائی عبارات متعرضه زیاد بکار برده وبارها کوشیده آنچه بقول او «از زیبائی‌ها وشگفتی‌های جهان از یونانیان و اهالی آسیا باقی مانده است» در کتاب خود نقل کند. با این حال ، ازخلال تمام این مطالب خارج از موضوع وشرح این عجائب و شگفتی‌ها ، همه‌جا هدف اصلی او که تشریح تضاد وستیزاین دوتمدن کهن‌سال است کاملا جلب‌نظرمیکند . همه‌جا مؤلف کوشیده است پیشرفت تدریجی شرق را بسوی غرب مجسم کند ونشان دهد باپیش‌آمد جنك های مدیك که در حقیقت نخستین ومؤثر ترین‌شکست شرق از غرب بوده چگونه تمدن‌شرق برای‌همیشه از غرب جداشد واین دوتمدن برای ابد ازهم مجزا ومستقل ماندند .

ازآنچه گفته شد چنین نتیجه گرفته میشود که برخلاف‌تصورجمعی‌ازمحققان شیوهٔ تاریخ نویسی هردوت فقط جمع آوری سادهٔ متون واسناد و افسانه‌های تاریخی نبوده وحق اینست که گفته شود این مؤلف کهن سبك وشیوه‌ای خاص در ترکیب مطالب بکاربرده وجلوه‌ای خاص‌به‌اثرخود بخشیده است . بقول‌یکی ازنویسندگان قدیم ، هردوت مطالب و افسانه های تاریخی را بقسمی بیان کرده که فهم آن برای همه کس آسان است ؛ ولی چون‌مردی‌است که زیاد سفر کرده و بتحقیقاتی پرزحمت

ودشوار دست زده دربخش آمده است کـه اطلاعات و معلومات وسیع خود را خلاصه کند وعصاره وچکیدهٔ آنرا برای خوانندگان ارمغان گذارد وبهمین جهت است که همه جا و از هرچیز با تفصیل زایدی سخن گفته بقسمی که گاه اطالهٔ کلام خواننده را کسل وناراحت میکند. همین طول وتفصیل دادن به مطالب کوچك وتوجه‌زیاد‌به جزئیات ودقایق وقـایع یکی ازخصوصیات و مشخصات تاریخ نویسی هردوت است و درحقیقت نام هردوت بااین شیوهٔ تاریخ نویسی آمیخته است. بسیاری از « چیزهای بزرك وشگفت انگیزی » که مؤلف مکرربه خـواننده وعده داده که‌دربارهٔ‌آن سخن خواهد گفت ودرصفحات‌بعد بوعدهٔ خود وفا کرده‌ودربارهٔ‌آن داد سخن داده درحقیقت مسائلی بی‌اهمیت و نـاچیز بوده است . ولی برای درك لذتی کـه مورخ از مشاهدهٔ شگفتی های زمان خود در طـول سفر احساس میکرده باید نظیر خـود او به‌دورهٔ صباوت و کودکی مراجعت کرد وبا صبروحوصله پاپپای مؤلف‌در مسیررودهای‌آرام وباعظمت‌آن روز حرکت کرد ومانند طفلی‌خـردسال که باده‌ان باز وسراسر غـرق اعجاب وتحسین بافسانه‌های مادربیرخود گوش میدهد باروحی بی‌آلایش ازشگفتی‌ها وعجایبی که مورخ کهن بتفصیل شرح‌میدهد لذت برد ودنیای عهد عتیق‌را درمخیله مجسم کرد.

باوجود فصول متعدی که هردوت به‌شرح جزئیات عجایب وشگفتی‌های زمان خود اختصاص داده ، شگفتی‌هائی که امروز در نظرما کودکانه و ناچیزجلوه‌میکند، درخلال همین مطالب کتاب پرارزش او تاریخ جهان را مشاهده میکنیم که آهسته و وآرام ورق میخورد. درسر فصل‌این داستان بزرك کرزوس پادشاه افسانه‌ای لیدی وفرمانروای شهرسارد وسرزمین‌های‌وسیع براقوام یونی درآسیای صغیرفائق‌میشود، ولی طولی نمیکشد که کوروش پادشاه فاتح پارس امپراتوری وسیع اورافتح میکند و کرزوس را ازتخت‌شاهی بزیر میکشد و باسارت میبرد. افسانه جوانی کوروش و ظهور مؤسس خاندان هخامنشی‌نیزبسهم خود جالب است. هردوت ضمن بیان‌یکی‌از این افسانه‌هاسراسرتاریخ‌آسیارابیان‌میکند وضمن‌استفاده ازفرصت بتفصیل ازاوضاع

مصر سخن میگوید . مطالبی که مؤلف درین قسمت از کتاب خود دربارۀ مصر مینویسد بحدی مفصل است کـه شاید بتـوان گفت در هیچ قسمت از کتاب خـود در بـارۀ هیچیك از کشور های آن زمان چنین بتفصیل سخن نگفته . از موقعی کـه کبوجیه را برای فتح مصرحرکت میدهد (آغاز جلد دوم) تاموقعی که مصربدست این پادشاه فتح میشود (آغاز جلدسوم) ، یك جلد تمام از کتاب او بشرح اوضاع مصر اختصاص دارد . بعد ازآن، هـردوت انقلابـات داخلی پـارس و چگونگی جلوس داریوش را براریکهٔ سلطنت‌شرح‌میدهدوبه‌چگونگی‌تهیه‌مقدمات جنگهای‌مدیك که‌درزمان‌این پـادشاه پـایـه گذاری شد اشاره میکند و قبل از بیان جزئیات این جنگ بـزرگ و تاریخی بـه ذکر جنگهای داریوش باسکاها میپردازد و آنگاه بتفصیل از جنگ سیرن (Cyrène) یاد میکند ودربارۀ اقوام و ملل مختلفی که درین جریان بـا آنها برخورد کرده داد سخن میدهد .

مؤلف پس از بیان سر گذشت داریوش ، شورش مردم یونی وقیام شهر سارد را شرح میدهد ودرین قسمت است که خواننده باحساس ترین لحظات تاریخ بشر روبرو میشود . اسامی فراموش نشدنی تاریخ جهان ، ماراتن ، سالامین ، پلاته ومیکال افسانۀ بزرگترین جنگهای حماسی و پهلوانی تـاریخ باستان را در ذهن خـواننده منعکس و خاطرات‌آن روزهای پرهیجان وفراموش نشدنی گذشته جهان را زنده میکند . این صحنه‌های زوال ناپذیر واین وقایع فراموش نشدنی تاریخ بشر هرگز ازخاطرها محو نخواهد شد. جنگ‌ماراتن یکی‌ازبزرگترین جنگهای تاریخ‌جهان محسوب میشود. لشگرکشی داریوش از راه دریا و پیاده شدن سربازان متهور پـارس در دشت ماراتن در برابر دروازه های شهر آتن طلیعهٔ اولین مهاجمه شرق بغرب و نخستین برخورد دو تمدن متفاوت جهان باستان بـود . در برابر پارس ها که بـا سرعتی شگفت آور دشمن رادرآستانهٔ‌آشیانه‌اش‌غافلگیر کرده بودند رفتاریونانیان‌نیزبجای‌خود شنیدنی وشایان توجه زیاد است . مردی بنام میلتیاد که وطن خودرا باخطری بزرگ روبرو می‌بیند در نطق تاریخی معروف خود وضع دشوار یونان را برای هموطنان خود بیان

میکند و نقشهٔ دفاعی خود را بآنان ارائه میدهد . با جملاتی مقطع و ساده از آزادی و اسارت برای آنان سخن میگوید و سراسر یونان را برای دفاع از این آزادی که آنقدر درخاطر آنان عزیز و گرامی بود بصورت پیکری واحدمتحد میکند .ولی درهمان حال غریو شادی صدای پای آهنین سربازان متهور پارس در کنار دروازه‌های بزرگترین شهر یونان باستان اعتلای نزدیك واستیلای آیندهٔ این قوم مشرق زمین را نوید میدهد .

دورهٔ تاریخ هردوت باشرح جنگهای پلاته ومیکال که آخرین برخورد تمدن شرق و غرب محسوب میشود بپایان میرسد . در جدال و ستیز بزرگی که بین این دوتمدن در گرفت غرب موقتاً پیروز شد و شرق بداخل چهاردیواری قارهٔ وسیع خود باز گشت. ازمجموع مجلدات تاریخ هرودت بوضوح استنباط میشود که قصد اصلی مؤلف ازتألیف نه‌جلد کتاب تاریخ خود ، بیان ماجرای همین زورآزمائی بزرگ بوده است وآنچه او بعدازذکر این وقایع نقل میکند درحقیقت دنبالهٔ زائدی است از شرح همین وقایع . راولینسن(Rawlinson) تاریخ نویس و محقق بزرگ قرن نوزدهم نیز همین عقیده رادارد ودرین باره چنین مینویسد :

«قصد واقعی هردوت نگارش تاریخ جنگ تهاجمی ایران بود ، جنگی که با اولین لشکر کشی مردونیه شروع وبا تار و مار شدن کامل نیروی بشری عظیم وسپاهیانی که‌خشایارشا برای‌جنگ‌علیه‌یونان‌فراهم‌ساخته‌وحرکت‌داده‌بودتمام شد.»[۱]

ودرجای دیگر همین مورخ و باستانشناس انگلیسی چنین مینویسد :

«آن قسمت از تاریخ او که مقدم برلشگر کشی مردونیه است درحکم مقدمه میباشد وازآن میتوان استنباط کرد که دوچیزرا درنظر داشته : منظور عمدهٔ نویسنده این بوده است که داستان پیدایش وترقی امپراتوری ایران راکه در مبارزه و جنگ رقیب و دشمن یونان بوده شرح داده باشد و مقصود دیگر او خاطر نشان ساختن

---

(۱) مقدمهٔ راولینسن برترجمه انگلیسی تاریخ هردوت (ترجمه مختصر تاریخ هردوت توسط ع. وحید مازندرانی ــ تهران ۱۳۱۳ ، صفحه ۱۷)

موارد پیشین است که این دو نژاد بـا هم تصادمات خصمانه پیدا کرده بـودند . این هردونکته ارتباط نزدیکی باموضوع اصلی تاریخ او دارد ، یکی‌از آن جهت لازم است که قدردانی‌واقعی نسبت به‌عظمت ومبارزه‌وفتح وپیروزی که نصیب‌حریف شده حاصل شود ، دیگری شرح دلایل و موجباتی است که بـاعث پیدایش این مبارزهٔ شدید شده بود که طرز و جریان لشکر کشی و چگونگی رفتار و کـار متهاجمین را خـوب روشن میسازد . »[۱]

باوجود نقاط ضعفی که گاه مورخ دربیان این‌قسمت ازتاریخ‌جهان ازخود نشان داده و با وجود اطالهٔ کلام و فقدان سلیقه در انتخاب مطالب و سردی بیان در بعضی موارد خاص ، همینکه کتاب بپایان میرسد خواننده احساس میکند کـه پرده‌ای زیبا وباشکوه ازتاریخ گذشته درنظرش‌مجسم شده ، پردهٔبزرگی که اقوام وملل مختلف را نشان میدهد که هریك سلاح بدست با لباس‌های بدیع و شگفت خود قدم بصحنهٔ کارزار نهاده‌اند . درجوار آنان چهرهٔ باوقار ورعب‌آور پادشاه و شخصیت‌های برجستهٔ آن‌زمان‌مشاهده میشود که‌برای‌استقرارسلطهٔ‌جهانی‌بمفهوم‌آن‌زمان‌باهم دست‌وپنجه‌نرم میکنند. صحنهٔ جنگ بزرگ سالامین را نشان میدهد که کشتی های دو حریف دسته دسته‌باصداهائی خشك وترسناك‌بهم میخورند وازبرخوردآنها منظره‌ای موحش درنظر مجسم میشود . دریا از کشتی شکسته و تخته پاره پوشیده میشود ، در حالیکه هنگام غروب‌آفتاب‌آرامشی عمیق جانشین غوغای روزمیشود وسپاهیان پارس درمیان سکوتی حزن‌انگیزدرتاریکی خفیف شامگاه باندامی خسته وروحی افسرده‌آهنگ مراجعت میکنند.

* * *

یکی از ایرادهائی که محققان بـه هردوت وارد دانسته‌انـد اینست کـه وقتی مؤلف از اقوام مختلف سخن میگوید با دقتی زیاد از حد آنچه دربارهٔ زندگانی آنان

---

(۱) همان کتاب ، همان صفحه

دیده وشنیده نقل میکند ، لیکن از روح واقعی تمدن آنان سخن نمیگوید بقسمی که تمدن حقیقی قوم مـورد بحث بـرخـواننده مجهول میماند . نـه تنها از تمدن واقعی پارس‌ها و مصریان در کتاب هـردوت چیزی نمیتوان یافت، بلکه برعکس، همه جـا احساس میشود کـه مؤلف از تمدن واقعی این دو قوم بی‌اطلاع بوده و آنطور که باید وشاید دربارهٔ آنان قضاوت نکرده است. یکی‌ازمحققان انگلیسی بنام **سیس (Sayce)** مدعی است که افسانه‌هائی که هردوت در بـارهٔ مصریان و پارس هـا نقل کرده غالباً ازمنابعی‌یونانی‌سرچشمه گرفته ودراصل افسانه‌هائی‌یونانی‌بوده‌اند که هردوت آنها را ازروی بی‌اطلاعی بآن اقوام نسبت داده .

یکی‌ازخصوصیات قابل ستایش تاریخ نویسی هردوت اینست که بعضی از رجال وشخصیت‌های تاریخ‌راآنطور که‌بوده‌اندباقلمی سحاروتواناممجسم کرده. دربارهٔ آریستید، آمازیس،تمیستوکل، پیزیسترات، کلئوپاتر ولئونیداس‌دادسخن‌داده ودربارهٔ چهارتن‌از پادشاهان هخامنشی ، کورش، کبوجیه ، داریوش و خشایارشا نیزتوصیفی از خود باقی گذارده.راولینسن‌محقق انگلیسی‌قرن‌نوزدهم‌درباره‌این‌خصوصیت‌هردوت‌چنین‌مینویسد:

« صورت های مختلف سیرت و اخلاق شرقی هر گز بـاین خـوبی که هردوت از چهار تن اولین پادشاهان هخامنشی نموده توصیف نشده است : کوروش شخصی بوده ساده ، سخت ، سردسته کوهستانیها ، دارای حس جاه طلبی بسیار بانبوغ عالی نظامی که چون بروسعت امپراتوریش می‌افزود بهمان‌نسبت هم شاهنشاهی مهربان و پدری رئوف وخوشرفتار وبا ذوق وبا ملت خود مأنوس بود . کبوجیه اولین نمونهٔ پادشاهان ظالم شرقی است که قدرت فراوان‌وبسیاری از هنرهـای پدرش را ارث بـرده بود ولی بواسطه عواملی که درتولد وتربیت اواثر نموده‌بودندفاسد شده بود، تند جو ، بی‌تاب ، بدسر وعاجز ازکف نفس وهنگام روبروشدن بامخالفت دیگران خشمگین ونه فقط سنگدل بلکه درنده خـوبود . داریوش کـه نمونـه بهترین شاهان شرقی است دلیر ، باهوش ، زیرك ، ودرفن‌جنگ وصلح هنرمند ، مؤسس واستوار کننده ووسعت دهندهٔ امپراتوری ، وجودی خـوش قلب ، مهربان علاقمند جـدی دوستان خود ، خوشرفتار

و حتی نسبت بدشمنان مقهور خود نرم و بـا کرامت بود ، وفقط در مواردی که مصالح امپراتوری اقتضا داشت ولازم بود که رفتارش سرمشق باشد سخت گیر بود . خشایارشا پادشاه ستمگر، از زمرهٔ پادشاهان درجه دوم و کم قدر ، ناتوان و طفل وارولی بیرحم وخود خواه ، سست عنصر ، کم رو ، شهوت پرست ، تجمل دوست که بآسانی تحت نفوذ درباریان و زنان قرار میگرفت ، بعلاوه لاف زن و فاقد هرقسم مزایای اخلاقی بود وفقط گاهی برای ظاهر سازی در موقعی که چیزی احساساتش را برنمیانگیخت بکار کریمانه‌ای دست میزد . »[1]

* * *

ازلحاظ طرزبیان وشیوهٔ انشاء بی‌شك نثر هردوت یکی‌ازقدیم‌ترین ونادرترین نوشته‌هائی است که ازبشربیاد گارمانده . سادگی وروانی‌آن بدرجه‌ایست که خواننده بی اختیار از خود سؤال میکند که‌آیااین عبارت را قلم بی تجربـه و کار نکردهٔ یك کودك دبستانی تحریر کرده یـا خامهٔ توانای یك مورخ بزرگ جهانی . افسانه‌هائی که مؤلف نقل میکند همه‌جا یکنواخت ویك نـوع بیان شده وحتی درجائیکه اهمیت مطلب ایجاب میکرده است کـه هم‌آهنگی و یکنواختی افسانه ها را در جهتی خاص تغییر دهد چنین ابتکاری مشاهده نمیشود . گوئی کودکی دبستانی قلم بدست گرفته وبا سادگی و روانی انشای طفل دبستانی مطالب کتاب هردوت را تحریر کرده است ! همین سادگی وروانی لطفی خاص به نوشتهٔ هردوت داده واین نثرروان را که یادگار دوران گذشته‌است ازنثرپیچیده وغامض قرون‌بعد ممتاز کرده . محقق انگلیسی دربارهٔ سادگی وروانی نثرهردوت مینویسد :

« بارزترین مهارت و استادی مؤلف ما و آخرین هنر او کـه باید مـورد توجه مخصوص قرار گیرد ساده نویسی اواست . روانی طبیعی داستان و احساسات در سراسر کتاب او ، وفور کلمات عادی ومأنوس واجتناب اوازکار عبارت پردازی بمنظورخود-نمائی و یا شیوائی ساختگی غالباً مورد توجه وتصدیق تمام منقدین بوده است . در نظر

(۱) راولینسن ، همان کتاب ، صفحه ۲۱

هردوت ترکیب وتألیف بشمار نیست ، بلکه سخن گوئی بی‌تکلفی است . وی در سبك نگارش خود ظرافت کاری بخرج نمیدهد و یا از روی عمد عبارت قشنگ بکار نمیبرد . نویسندگیش تابع مطالب کتاب او است که با آن اوج میگیرد ولی هرگز بحد سادگی سبك طبیعی نزول نمیکند و بحدود عبارت پردازی هم نزدیك نمیشود . »[۱]

ودرجای دیگر مورخ وباستانشناس شهیرچنین مینویسد:

«در نویسندگی هردوت ، سادگی او هیچگاه بدرجهٔ بیمایگی تنزل نمیکند ویا بصورت خشك و زننده در نمی‌آید . سبك او کامل ، آزاد و روان است و اختلاف بسیار محسوسی با کوتاه نویسی و عبارات مقطع و خشك سبك نگارش یکنواخت مورخان قبلی دارد وهرگاه برای مقایسه نظر سریعی بنویسندگان پیشین یونان که آثارشان بما رسیده بیندازیم تعجب خواهیم کرد که تألیفات آنان و حتی تألیفات همدوره های مؤلف ما تا چه حد خشن و عاری از ظرافت و تا چه اندازه بی لطف وخاصیت بنظر میرسند . مقایسه‌ای بین سبك هردوت و طرز نگارشی که درزمان او معمول بوده ازنظر نویسندگی تفاوت آشکار بین اوودیگرانرا بخوبی روشن میسازد و این تفاوت و اختلاف بقدری محسوس و زیاد است که سبك تألیف او شیوهٔ تازه‌ای جلوه میکند و خواه ناخواه لقب شریف « پدر تاریخ » را بدون تردید و اشکال بدو می‌بخشد . »[۲]

شاید علت اصلی سادگی نثر هردوت آنست که مؤلف کتاب خود را در دوره‌ای از تاریخ تمدن بشر تحریر کرده که انسان از نوشتن منحصراً بمنظور بیان مقصود خود استفاده میکرده است و هنوز فن نویسندگی وسیله‌ای برای شناساندن مؤلف به هیئت اجتماع وکسب نام و افتخار نبوده است . در برابر نثر ساده هردوت خواننده احساس میکند مؤلف گفتار ساده و بی پیرایهٔ خود را بروی کاغذ آورده

(۱) راولینسن ، همان کتاب ، صفحه ۲۳

(۲) راولینسن ، همان کتاب ، همان صفحه .

وهر گزسعی نکرده است آنرا باعبارات واستعارات وتشبیهات زائدتزیین کند.هردوت هرچه درلحظهٔ تحریر بذهنش رسیده شرح داده و هر گز توجهی به کوتاهی ودرازی عبارات و یکنواختی آن نکرده است . بهمین جهت است که عبارات معترضه زیادی درنثر اومشاهده میشود واین عبارات خارج ازموضوع گاه بقدری نظرمؤلف را جلب کرده که اورا بطور کلی ازاصل مطلب دورومدتها خواننده را متوجه موضوعی فرعی کرده است . گاه اتفاق میافتد که مؤلف مطلب اصلی را رها میکند و با خواننده دربارهٔمطلبی صحبت میکند که قبلاً درجائی دیگرمیبایستی ازآن گفتگو کرده‌باشد وظاهراً در موقع مقتضی فراموش کرده در بارهٔ آن سخن گوید و وقتی مطلب بذهنش خطور کرده بااینکه مشغول بحث در بارهٔ مسئله دیگری بوده دریغش آمده است این اطلاع اضافی را در کتات خود نگنجاند و بهمین جهت مکرر جملات معترضه بکار برده ومطالبی خارج ازموضوع بین عبارات گنجانده است .

* * *

هردوت تاریخ خودرا که خوشبختانه امروز متن کامل آن دردست است در نه جلد تحریر کرده وهریك ازجلدهای نه گانه را بنام یکی ازخدایان ومظاهرهنرهای زیباعنوان کرده است . خدایان هنرهای زیبا که دراساطیر وافسانه‌های یونان باستان مکرر از آنان یاد شده نه تن بوده‌اند که هریك حمایت شاخه‌ای از هنرهای زیبا را بعهده داشته‌اند . هردوت نخستین جلد کتاب خود را بنام خداوند تاریخ که نخستین فرداین دسته از خدایان بوده است **کلی یو**(Clio) نامیده و هشت جلد دیگر آنرا بترتیب زیربه خدایان موسیقی ، کمدی ، تراژدی ، رقص ، شعر ، غزل ، نجوم و سخن اختصاص داده‌است :

۱ـ **کلی یو** (Clio) ، خداوند تاریخ

۲ـ **اوترپ** (Euterpe) ، خداوند موسیقی

۳ـ **تالی**(Thalie) ، خداوند کمدی

٤ـ **ملپومن** (Melpomène) ، خداوند تراژدی

۵ـ **ترپسیکور** (Terpsichore) ، خداوند رقص

٦ـ **اراتو**(Erato) ، خداوند شعر حزین

۷ـ **پولیم‌نی**(Polymnie) ، خداوند غزل

۸ـ **اورانی** (Uranie) ، خداوند نجوم

۹ـ **کالیوپ** (Calliope) ، خداوند نطق وشعر حماسی

کتاب حاضر ترجمهٔ جلد سوم‌از نـه جلد کتاب تاریخ هردوت اـت که مؤلف آنرا بنام «خداوند کمدی» تالی (Thalie) نام نهاده .

* * *

این بود تحلیلی ازهردوت و زندگانی این مورخ قدیم وشاهکار جاودان او که هرگذگذشت زمان‌ازارزش ولطف وزیبائی آن نخواهد کاست و هر روز که میگذرد کهنگی‌وقدمت‌آن برارزش‌آن میافزاید. ازآنچه گفته‌شد چنین نتیجه گرفته میشود که یکی ازمهمترین خصوصیات تاریخ نویسی هردوت و نثر این مورخ بزرك ساده ـ نویسی وروانی‌عبارت است. همانطور که اشاره شد سادگی وروانی‌عبارات گاه بدرجه‌ـ ایست که انسان خودرابا‌عبارات وجملاتی که ساخته و پرداخته قلم بی‌تجربه وناتوان یك کودك دبستانی است روبرو می‌بیند . ولی این نثر ساده وروان که امروز درنظرما نشانهٔ ضعف و ناتوانی انشاء میباشد خود یکی از افتخارات مؤلف است ، چه ساده ـ نویسی یکی از بزرگترین صفات نثر نـویسان یونان باستان بوده . لیکن همین خصیصهٔ بزرك در قرنی که مـا در آن زیست میکنیم یـکی از مشکلات بزرك کسانی است که بخواهند شاهکار جاویدان تاریخ بشر را بزبان‌های زندهٔ روز منتقل کنند . نگارنده را عقیده آنست که در برابر این کتاب بزرك و عبارات سادهٔ آن که امروز درنظرمردم کودکانه جلوه میکند انجام وظیفه مترجم‌کاری‌است بس‌دشوار وپرزحمت. ازیك طرف باید وفاداری کامل به متن پدرتاریخ را رعایت کرد تااین شاهکارجاودان آنطور که واقعاً بوده است در نظر خوانندگان امروز جلوه کند و لطف و زیبائی آن ازبین نرود . وازسوی دیگرمترجم باید بکوشد عبارات ساده وابتدائی نویسندهٔ عهد

باستان را باتثر تکمیل شدهٔ امروز تلفیق دهد تا خواننده قرن بیستم از مطالعهٔ کتابی که در دوهزار وپانصد سال قبل تحریرشده وازنخستین نثرهای جهان محسوب میشود بیزار و متنفر نشود. بـه پیروی از این هدف است که نگارنده سعی خواهد کرد نثر هرودوت را آنطور که واقعاً بوده است در کمال وفاداری بـه متن اصلی بزبان فارسی امروز منتقل کند و تـا جائیکه امکان دارد از زینت بخشیدن جملات و ادبی کردن عبارات عامیانه مؤلف خـود داری کند. بـه پیروی از همین نیت است کـه حتی در عباراتی که مؤلف بعضی اسامی‌را بطورمکررنقل کرده نگارنده ازاستعمال ضمیربجای آن خود داری کرده است تا روح ساده نویسی نثر هرودوت حفظ شود و خوانندهٔ قرن بیستم بتواند درك کند چرا محققان نثر هرودوت را بانثر ساده وضعیف اطفال دبستانی مقایسه کرده‌اند.

* * *

از تاریخ هرودوت تا کنون متن کـاملی بـه زبان فارسی تـرجمه نشده لیکن خلاصه وچکیده‌ای ازنه جلد تاریخ مفصل این مورخ وبخصوص قسمت‌هائی که مربوط به تاریخ ایران باستان است توسط آقای وحید مازندرانی از متن خلاصهٔ انگلیسی در یـك مجلد شامـل دویست صفحه بفارسی ترجمه و در سال ۱۳۱۳ در تهران طبع شده است. وجود همین تاریخ خـلاصه شدهٔ هـرودوت بزبـان فـارسی واقعاً موجب مسرت است، لیکن ارزش واهمیت این‌سند بزرگ تاریخ بشربحدی است که جای‌آن داشت متن کامل آن که بتمام زبان های زندهٔ دنیاترجمه شده به فارسی نیز ترجمه شود. از مدتها قبل نگارنده ضمن انجام وظیفهٔ خطیر تدریس در دانشگاه تهران متوجه شد که دانشجویان تاریخ بعلت ضعفی که غالباً در زبانهای خارجی دارند قادر باستفاده از متون کهنهٔ تاریخ جهان نمیباشند وازطرفی باقتضای کار خود و برای تهیهٔ پایان نامه و کنفرانس های خود نا گزیر به مراجعه باین متون میباشند، پس برای تسهیل کار آنان و واقعیت دادن به آرزوی دیرین خود که ترجمهٔ کامل این متن بزرك تاریخی است کمرهمت بانجام این مهم بستم.

برای ترجمهٔ این سند بزرگ تاریخ بشر نگارنده از دو نسخه ترجمهٔ فرانسه که یکی دراواخر قرن نوزدهم و دیگری در سال های اخیر ازمتن یونانی به فرانسه ترجمه شده استفاده کرده است. نسخهٔ اول که دراواخر قرن نوزدهم درفرانسه توسط **هانری برگن** (Henri Berguin) ترجمه شده و فاقد یاد داشت ها و توضیحات تاریخی است در دو جلد پانصد صفحه‌ای در پاریس بطبع رسیده است. نسخهٔ دوم که از ردیف انتشارات (Belles Lettres) میباشد در سال ۱۹٤٦ توسط **لوگران** (Ph E-Legrand) درفرانسه‌ترجمه وطبع شده‌است. نسخهٔ اخیرمتضمن توضیحات ویادداشت هائی بود که نگارنده برای تکمیل یاد داشت ها و توضیحات خود از آنها استفاده کرده است. هردونسخه در کمال وفاداری به متن اصلی بزبان فرانسه ترجمه شده‌اند ودرهردونسخه سعی شده است سادگی و روانی‌عبارات کودکانه نثر عهد عتیق کاملاً محفوظ بماند.

علاوه بر دو کتاب‌فوق که نسخ اصلی برای ترجمه این کتاب میباشند ازچند نسخه دیگر از ترجمه تاریخ هرودوت بفرانسه وانگلیسی استفاده شده‌وهر موقع که پیچیدگی عبارت ابهامی‌ایجاد کرده‌است با مراجعه بجمیع این‌نسخ وتطبیق‌ترجمه آنها حقیقت مطالب و مقصود و منظور مؤلف را درك و بفارسی منتقل شده است.

به‌پیروی‌ازاین‌روش‌نگارنده ترجمهٔفارسی‌جلدسوم‌تاریخ‌هرودوت‌رابه‌خوانندگان وطلاب علم وادب وعشاق تاریخ تقدیم میکند وامیدوار است چنانچه لغزشی درترجمه آن ملاحظه فرمودند باتذکار آن اینجانب را قرین منت وسپاسگزاری فرمایند.

دکتر هادی هدایتی

توضیحی دربارهٔ اسامی خاص

اسامی‌خاص نیز مانند اشخاص خصوصات محلی‌دارند و درهرمحل بترتیبی‌خاص تلفظ میشوند . نام کوروش و کرزوس وداریوش در پارس ولیدی ویونان بیک‌نحو تلفظ نمیشد وهریك با مختصر تغییر درنواحی مختلف باشکال مختلف تلفظ میشده است . درترجمهٔ این کتاب مترجم کوشش کرده‌است درحدودامکان اسامی‌خاص‌را که بعادت یونانیان‌غالباً بادوحرف «اس»(os)باضم‌الف‌یا«اس»(ès) با کسرالف خاتمه میبابدآنطور که امروزدراصطلاح‌جاری مصطلح‌است‌وبافرس‌قدیم‌نیز‌تطبیق‌میکند بکاربرد تاتطبیق اسامی‌اشخاص‌بااطلاعات کنونی‌خوانند گان آسان‌باشد وخواننده‌ازمطالعهٔ‌تاریخ‌هردوت وعدم‌تشخیص‌اسامی خاصی که درآن نام برده شده دچاراشکال‌نشود. کرزوس‌را هردوت کروزوس (Kroesus) مینامید و کوروش‌را کیروس (Kyros) میخواند. علت‌اینکه این اسامی خاص‌را بآن صورت که امروزمصطلح است درآوردیم نه‌تنها برطرف کردن مشکل خوانند گان است ، بلکه پیروی از همان منطقی است که هردوت را درزمان خود ناگزیربه مداخله‌ای درجهت عکس‌آن کرده است. درزمان هردوت خوانند گان کتاب اوغالباً یونانی بوده‌اند وبرای خوش آیند خوانند گان یونانی است که هردوت اسامی خاص خارجی را با مختصر تغییر «یونانی» کرده . ممکن است ایراد شود که درین صورت حق این بود این اسامی‌را عیناً بهمان ترتیبی که درآن زمان تلفظ میشده است نقل کنیم . ولی جواب این ایراد آنست که درینصورت نیزمشکل اولی باقی‌بود ، بدین معنی که چون خوانند گان امروزبااسامی مصطلح روزمأنوس‌ترند چنانچه‌اسامی غیر مأنوس‌آن زمان عیناً بی توضیح اضافی درتمام موارد نقل‌شود قطعاً مطالعه کتاب نه‌تنها برای‌آنان لذت‌بخش نخواهدبود بلکه بیشتربه‌عملی شاق وخسته کننده‌شباهت خواهد داشت ونتیجهٔ مورد نظرحاصل نخواهد شد .

اکنون برای مثال چند نمونه از اسامی که در متن هردوت بصورت یونانی

بکار رفته با نمونه‌ای ازهمان اسامی آنطور که امروز دراصطلاح تاریخ بکار میرود نقل میکنیم :

۱ـ اسامی خدایان وقهرمانان باستان

اسامی‌خدایان وقهرمانان‌یونان بهمان‌ترتیب که درزبان‌یونانی درزمان هردوت تلفظ میشده نقل‌شده ، وازانتقال‌آن به اصطلاحات لاتن که امروزمستعمل‌تراست خود داری شده است ، زیرا اسامی یونانی‌این خدایان بهمان اندازه به گوش آشنا ومأنوس است ولزومی برای انتقال آن احساس نمیشود :

نام یونانی	نام لاتن
آفرودیت (Aphrodite)	ونوس (Vénus)
آرتمیس (Artémis)	مارس (Mars)
آسکلپیوس (Asklépios)	اسکولاپ (Esculape)
آتنا (Athéna)	مینرو (Minerve)
پوزئیدون (Poséïdon)	نپتون (Neptune)
دمتر (Dméter)	سرس (Cérès)
دیونیزوس (Dionysos)	باکوس (Bacchus)
زوس (Zeus)	ژوپیتر (Jupiter)
کور (Kôrê)	پروزرپین (Proserpine)
لتو (Lêtô)	لاتون (Latone)
هادس (Hadès)	پلوتون (Pluton)
هفستوس (Héphaistos)	وولکن (Vulcain)
هرا (Héra)	ژونون (Junon)
هراکلس (Héraclès)	هرکول (Hercule)
هرمس (Hermès)	مرکور (Mercure)
هستیا (Hestia)	وستا (Vesta)

۲ـ اسامی اشخاص

در مورد اسامی اشخاص بر عکس اسامی خدایان ، سعی مترجم آن بوده است که اسامی لاتن را که امروز به گوش مأنوس تر است جانشین اسامی یونانی کند . اینک نمونه‌ای ازین اسامی آنطور که هردوت در کتاب خود بکار برده و آنطور که امروز مصطلح است :

نام یونانی	نام لاتن
آستیاژس (Astyagès)	آستیاژ (Astyage)
دارئیوس (Dareios)	داریوس (Darius)یاداریوش
دئیوکس (Dèiokès)	دیوسس (Déjocès)
سیاکزارس (Cyaxarès)	سیاکزار (Cyaxare)
کامبیزس (Kambysès)	کامبیز (Cambyse)
کاندولس (Candaulès)	کاندول (Candaule)
کیروس (Kyros)	سیروس (Cyrus) یا کوروش
کروزوس (Kroesos)	کرزوس (Crèsus)

برای آنکه خوانندگان بتوانند اصطلاح یونانی‌ولاتن هریك از اسامی خاص را بآسانی بیابند کافی است هرجا بـا اسامی یونانی روبـرو هستند و قصد دارند آنرا به اصطلاح لاتن منتقل کنند بترتیب زیر رفتار نمایند:

۱ـ آخرین حجای اسامی یونـانی که بـا حروف (ès) ختم میشود حذف شود وبجای آن جزم یا (e) گنگ گذارده شود. مثال:

سیاکزارس (Cyaxarès) = سیاکزار (Cyaxare)
میترادانس (Mitradatès) = میترادات (Mitradate)
هوستاسپس (Hytaspès) = هیستاسپ (Hystaspe)

۲ـ آخرین حجای اسامی یونانی که با دوحرف (os) ختم میشود خذف شود وبجای آن (e) گنگ یا (us) اضافه شود. مثال:

هارپاگوس (Harpagos) = هارپاگ (Harpage)
مردونیوس (Mardonios) = مردونیوس (Mardonius)
دارئیوس (Dareios) = داریوس (Darius)

۳ـ حرف (k) دراسامی یونانی به س (C) یا (ك) ملایم مبدل شود مثال:

میکرینوس (Mykérinos) = میسرینوس (Mycériuos)
کیپ سلوس (Kypselos) = سیپ سلوس (Cypsélos)
کاساندانه (Kassandané) = کاساندان (Cassandane)

٤ـ درمورد بعضی ازاسامی زنان صدای آخر آن حذف شود. مثال:

کاساندانه (Kassandané) = کاساندان (Cassadane)
فدیمه (Phédymè) = فدیم (Phèdyme)
اروپه (Puropê) = اروپ (Europe)

۵ـ نسبت به‌اسامی جغرافیائی که ترتیب انتقال آنها قاعده‌ای ندارد، به‌یادداشت های ذیل صفحات متن کتاب مراجعه شود.

توضیحی دربارهٔ واحد مقیاس‌هائی که هردوت در کتاب خود بکار برده

الف ـ واحد مقیاس طول

واحد مقیاس طولی که هردوت مکرر بآن اشاره میکند «ستاد» است . «ستاد»[1] یکی ازواحدهای طول درشهرآتن وبرابربا۱۷۷متر و٦ سانتیمتربوده است . دریونان باستان ترتیب صحیحی برای تعیین اوزان و مقادیر و مقیاس ها نبود و در هر شهر و ناحیه اوزان ومقادیری خاص مرسوم بود . ولی اوزان و مقادیری که در شهر آتن معمول بود بطور کلی مورد قبول دیگر شهرها ونواحی یونان باستان نیزبود و بهمین جهت است که هردوت در کتاب خود غالباً به اوزان و مقادیری که درآن شهر معمول بوده است اشاره میکند .

تقسیمات «ستاد» ازجزء بکل چنین است .

۱ـ پا ـ هرپا برابر ۲۹٦ میلیمتر.

۲ـ آرنج ـ هرآرنج برابریك پاونیم یا ٤٤٤ میلیمتر .

۳ـ توآز[2]ـ یاارژی[3]برابرشش پا یایك متر و ۷۷٦ میلیمتر .

٤ـ پلتر[4]ـ برابرصد پا یا ۲۹ متر و ٦ میلیمتر.

۵ـ هرپا بنوبهٔ خود بهتقسیمات جزئی‌تری تقسیم میشد که «انگشت» نامداشت. هر انگشت برابر یک شانزدهم پا یعنی تقریباً مساوی ۱۸ میلیمتر بود . بنابر این وقتی هردوت میگوید طول قامت فلان شخص سه‌انگشت ازچهارآرنج کمتربود معلوم میشودآن شخص یك مترو ۷۲ سانتیمترطول داشته است .

۱ـ Stade
۲ـ Toise
۳ـ Orgye
٤ـ Plèthre

۶ـ «سکن»[1] واحد اندازه‌ایست که هردوت در کتاب دوم خود برای سنجش فواصل درمصربکار برده وبرابربود با ۶۰ ستاد یعنی ده کیلومتر و ۶۵۶ متر.

۷ـ پارازانژ[2]ـ واحد اندازهٔ پارسی برابرباسی ستادیعنی ۵ کیلومتر و۳۲۸متر.

طرز انتقال این واحدها به سیستم متریك تا اندازه‌ای تقریبی است. بعضی از مورخان که ستاد رومی را ۱۸۵ متر حساب میکنند از روی این محاسبه پارازانژ پارسی را کمی بیش‌ازیك کیلومترونیم میدانند. ازطرف دیگر هردوت نیز در تعیین اندازه «سکن» دچار اشتباه شده است، چه بطوریکه سیس[3]از قول پلین[4]نقل میکند هر سکن مصری از سی الی چهل ستاد تجاوز نمیکرده و هرگز آنطور که هردوت مدعی است هرسکن شصت ستاد نبوده است[5].

ب ـ واحد مقیاس حجم

۱ـ کوتیل[6]ـ برای اندازه گیری مایعات واشیاء جامد هردوبکار میرفته وبرابر بوده بایك دسی لیتر و۲۷ سانتی لیتر.

۲ـ آمفور[7]فقط برای مایعات بکارمیرفته وبرابربوده با۱۹ لیترویك دسی لیتر و٤٤ سانتی لیتر (از روی این حساب جام زرینی که کرزوس به معبد دلف اهدا کرده بود و بگفتهٔ هردوت ششصد آمفور گنجایش داشت جمعاً ۱۱۶ هکتولیتر و ۶٤ لیتر بواحد امروز گنجایش‌داشته است). (هردوت کتاب ـ اول بند ۵۱)

۳ـ شنیس یا کنیس[8]ـ واحد مقیاس اجسام جامد و برابربود با یك لیتر و یك دسی لیتر وهشت دهم سانتی لیتر.

۱ـ Skène

۲ـ Parsange

۳ـ Sayce

٤ـ Plyne

۵ـ The Ancient Empires of the East, p. 128

۶ـ Cotyle

۷ـ Amphore

۸ـ Chénice

۴ـ مدین[1] ـ واحد مقیاس اجسام جامد وبرابربود با ۵۱ لیتر و یك دسی لیتر و۸۴ سانتی لیتر. (ازاین قرار ، مقدار ۱۱۰۳۴۰ مدیمن گندم که بقول هردوت برای تأمین آذوقه روزانه سپاه خشایـار لازم بود بحساب امـروز برابر است بـا ۵۷۲۰۰ هکتولیتر و۲۵ لیتر) (هردوت ـ کتاب هفتم ـ بند ۱۸۷).

ج ـ واحد مقیاس وزن و پول

واحد مقیاس وزن در یونان باستان تالان[2] ومین[3] بود ، ولـی ارزش مقداری این دوواحد درسراسریونان یکسان‌نبود. درآتن تالان بعنوان‌واحدمقیاس‌وزن درمعاملات بکار میرفت وبرابربود با ۳۹ ، ۳۶ کیلو گرم . ولی همین واحد وزن دراندازه گیری مقدار فلزی که معرف ارزش مسکوك بود فقط بـا ۹۲ ، ۲۵ کیلو گرم برابر بـود . هر تالان به شصت مین تقسیم میشد .

اصطلاح تالان ومین برای محاسبهٔ مسکوك شهر آتن نیز بکار میرفت . مثلاً درقرن پنج قبل ازمیلاد یك تالان نقره درآتن برابر بود با ۹۰ ر۵۵۶۰ فرانك طلا ویك مین برابربود با ۶۸ ، ۹۲ فرانك . هرتالان طلا برابربود با ده تالان نقره یعنی ۵۵۶۰۰ فرانك طلا . بدیهی است تالان و مین واحد حساب پول بودند و سکه‌ای که با آنها برابر باشد هرگز در جریان نبوده است . مسکوك اصلی آن زمان درآتن دودسته بود :

۱ـ مسکوك نقره که درهم یادراخم[4] نام داشت وبرابربود با۹۳ر۰ فرانك‌طلا .
سکه نقره دیگری بنام اوبول[5] وجود داشت که برابربود با۱۵ر۰ فرانك طلا .

۲ـ مسکوك‌طلا که ستاتر[6] نام داشت و درآتن با۵۴ر۱۸فرانك طلا برابربود .

۱ـ Médimne
۲ـ Talent
۳ـ Mine
۴ـ Drachme
۵ـ Obole
۶ـ Statèrr

مسکوك پارس ها عبارت بود از دریك[۱] باتصویری از داریوش که ارزش تقریبی آن برابر ارزش ستاتر آتن بود . درسیزیك[۲] نیزمسکوك دیگری بنام ستاتر رایج بود که با ۲۵ درهم آتن تطبیق میکرد .

تعیین چهار جهت اصلی

هردوت برای تعیین چهار جهات اصلی اصطلاحاتی بکار برده که خاص تاریخ او است و بهمین جهت مترجم سعی کرده است برای حفظ نمونه‌ای از انشای مؤلف لااقل دربعضی ازموارد ازنقل آن به اصطلاحات امروز خودداری کند . هردوت چهار جهت اصلی را ازروی جهت بادها ولحظاتی ازروز که حرکت خورشید مشهود است تعیین میکند . بادبوره[۳] نشانهٔ سمت شمال است، بادنوتوس[۴] نشانهٔ جنوب ، باداوروس[۴] نشانهٔ مشرق وبادزفیر[۵] نشانهٔ مغرب .

دربعضی موارد نیزنادر هردوت اصطلاحاتی نظیر«مشرق» و«مغرب» و «جنوب» که امروزهم متداول است بکاربرده .

۱- Darique

۲- Cyzique

۳- Borée

٤- Notos

٥- Euros

٦- Zéphyre

توضیح خارج ازمتن درباره قسمت اول از کتاب سوم هردوت

کتاب سوم هردوت که مؤلف آنرا بنام الهه ومظهر کمدی تالی (Thalie) نام‌نهاده اختصاص دارد بشرح دوره‌ای ازتاریخ‌ایران باستان که باوجود کوتاهی‌زمان شاهد حوادث‌مهمی در‌تاریخ هخامنشی بوده‌است. این‌دوره شامل وقایع‌ایران ازابتدای سلطنت کبوجیه تا روی کار آمدن داریوش کبیر است که بترتیب زیر در کتاب سوم هردوت ازآن یاد شده :

۱ـ وقایع زمان کبوجیه فرزند کوروش و فتح مصر بدست این پادشاه .

۲ـ شورش بردیای مع‌وغصب سلطنت وداستان بر کنار شدن اوازسلطنت پارس وروی‌کارآمدن داریوش کبیر.

۳ـ حوادث سالهای اول سلطنت داریوش کبیر.

شرح وقایع زمان کبوجیه درحقیقت‌با کتاب‌دوم تاریخ هردوت آغازمیشودچه‌در آغاز بند اول ازاین کتاب هردوت شروع سلطنت این پادشاه را چنین اعلام میکند :

« همینکه کوروش در گذشت کبوجیه جانشین او شد .... او تصمیم گرفت با کشورمصر بجنگد وبرای این کار علاوه بردسته‌های سربازی که درداخل کشورخود مجهز کرده بود دسته سربازان یونانی را نیز که فرماندهی آنرا بعهده داشت با خود برد . » (کتاب دوم هردوت ـ بند اول)

اما در کتاب دوم ، همینکه مؤلف دربند اول باین مطلب اشاره میکند بتشریح اوضاع مصر وتاریخ وتمدن مصریان میپردازد و سراسر کتاب دوم را بـه بیان اوضاع و احوال این کشور اختصاص میدهد و شرح اصل مطلب را که فتح این کشور بـدست پادشاه هخامنشی‌است به کتاب‌سوم موکول میکند . کتاب سوم هردوت که ازاینقرار درحقیقت دنباله کتاب دوم محسوب میشود در ۱۶۰ بند نوشته شده و از لحاظ مطلب

بدوقسمت مشخص تقسیم میشود . قسمت اول از بند ۱ تـا ٦۷ اختصاص دارد بشرح لشگر کشی کبوجیه به مصر وتاریخ سلطنت این پادشاه . در پایان این قسمت مؤلف بعادت معمول خود بمناسبتی به‌پولیکرات پادشاه‌ساموس اشاره میکند وسپس بتفصیل بـه شرح احوال این پادشاه ونقل سر گذشت او میپردازد . قسمت دوم از کتاب سوم ازبند۶۷ شروع وبه بند ۱۶۰ خاتمه میابد واختصاص دارد بشرح چگونگی جلوس داریوش براریکه‌سلطنت ونخستین‌فتوحات این‌پادشاه درشهرهاوجزایریونانی سواحل مدیترانه شرقی و طلیعه جنگهای بزرگ ایران و یونان که کمی بعد از بزرگترین حوادث زمان گردید .

خصوصیات قسمت اول از کتاب سوم هردوت

قسمت اول از کتاب سوم هردوت (ازبند اول تا بند ٦۷) اختصاص دارد بشرح احوال کبوجیه وفتح مصر بدست این پادشاه و شورش بردیای دروغی و سر انجام کار پادشاه هخامنشی . در این بحث مختصر چگونگی تقسیم مطالب این قسمت از کتاب و استمرار موضوعات آن برحسب تقدم و تأخر تاریخی مورد مطالعه قرار خواهد گرفت و سعی خواهد شد تـا جائیکه ممکن‌است منبع اطـلاعات هردوت دربار ممحتویات آن در حدودیکه از اشارات مؤلف یاقرائن واسناد ومدارك تاریخی دیگر میتوان حدس زد مشخص گردد . اما قبل از شروع این مطلب مناسب آنست که در بارهٔ خصوصیات انحصاری کتاب سوم هردوت که شاید بتوان مـدعی شد که دردیگرمجلدات تاریخ‌این‌مؤلف نظایر آنرا نمیتوان یافت مختصری بحث بمیان آمد .

ازنکات‌مهمی که‌دراین‌زمینه‌در کتاب سوم‌هردوت جلب توجه میکند اینست که مؤلف‌برخلاف‌رویه‌ای که‌درمجلدات‌بعدی‌تاریخ‌خود درپیش گرفته‌دراین‌قسمت‌از کتاب خود هر گزسعی‌نکرده‌است که شهرهاوممالك یونانی‌را که ازتمدن‌یونانی برخوردار بوده‌اند ازدنیائی که بـگفته او «بربر» و «وحشی» بوده است متمایز وبا آن قیاس کند. حتی درجائیکه صحبت ازبعضی فتوحات کوچك پادشاهان هخامنشی درسواحل شرقی دریای‌مدایترانه وجزایرنواحی «یونی» در میان است با اینکه این‌فتوحات در حقیقت

طلیعه لشگر کشی بزرگ که داریوش به شبه جزیره آتیک بوده مؤلف چندان توجهی باین قسمت ازمعنای مطلب نداشته وفقط بشرح حوادث اکتفاء کرده .

در موقعی که لشگریان کبوجیه بسرزمین مصر وارد میشدند پادشاه‌هخامنشی قسمت‌هائی ازنیروی بری‌وبحری‌خودرا مأمور کرد کارتاژیاقرطاجنه‌را که در آن زمان یکی‌ازبزرگترین کشورهای‌بحری مدیترانه محسوب‌میشد تسخیر کنند. اماکارکنان بحریه پارس‌ها اکثراً ازفینیقی‌ها بودند وتعداد کثیری‌از کشتی‌های‌فینیقی در بحریه ایران بانجام خدمت مشغول بودند . از طرف دیگر فینیقی‌ها با کارتاژیها نسبت پدر وفرزندی‌داشتند وشهر کارتاژبراثرمهاجرت دسته‌ای ازفینیقی‌ها بسواحل شمال‌افریقا تأسیس شده بود. بنابراین‌جای‌تعجب نیست که فینیقی‌ها ازاطاعت امرپادشاه هخامنشی خودداری کردند و درنتیجه این‌تمرد لشگر کشی‌به کارتاژ هرگزعملی‌نشد.درهمین حال‌پادشاه‌هخامنشی‌قسمت مهمی از سپاهیان خودرا برای‌فتح حبشه که در آن زمان سرحد دنیای وقت درجهت‌افریقا محسوب میشد فرستاد وقسمت دیگررا به سرزمین آمون (Ammon) یالیبی‌امروز درمغرب مصر گسیل داشت.

اما درهردومورد مورخ یونانی برخلاف‌عادت وبرخلاف رویه معمولی یونانیان ازجاه طلبی پادشاهان هخامنشی ومیل آنهابه کشور گشائی‌صحبت نکرده و فقط در بند ۲۱ در جائیکه پادشاه حبشه خطاب به فرستادگان کبوجیه جاه طلبی این پادشاه را تخطئه‌میکند خواننده بیادمطالبی میافتد که‌مورخ در کتاب اول‌خود ازقول‌تومیریس (Tomyris) ملکه ماساگت‌ها خطاب به کوروش پادشاه‌هخامنشی نقل کرده (کتاب اول بند ۲۰۶). حتی‌درمورد فتح‌مصر نیزمؤلف‌از میل‌پادشاه هخامنشی‌به کشور گشائی سخنی بمیان نیاورده ودرتوجیه علل این لشگر کشی بیشتربافسانه ها استناد کرده وفقط بذکراین‌مطلب‌اکتفا کرده که پادشاه‌هخامنشی‌بعلت رفتارناپسندی که‌آمازیس پادشاه مصرنسبت بـاو درپیش گرفته بود ازاو نـاراضی بود . دربین علل دیگری کـه هردوت برای‌لشگر کشی کبوجیه به مصر اقامه‌میکندصرفنظرازنیرنگی که‌آمازیس

درمورد دختر خود بااوبازی کرده بود تحریکات شخصی خارجی بنام فانس (Phanès) جلب توجه میکند که از دیار مصر میگریزد و پادشاه هخامنشی را برای اطفای حس انتقام خود به فتح مصر تشویق میکند (بند ۱ تا ۴) جالب توجه اینست که با اینکه در زمانی که کبوجیه بمصر لشگر میکشید این کشور نیز مانند بسیاری از نواحی سواحل شرقی مدیترانه از تمدن یونانی سیراب و بعبارت دیگر «هلنیزه» شده بود و تعداد کثیری ازمهاجرین یونی ویونانی درسواحل مصرمهاجرنشین‌هائی آباد و با رونق تشکیل داده بودند با این حال هردوت ضمن شرح لشگرکشی کبوجیه باین کشورمکرر ازسربازان مزدوری صحبت میکند که ازنژاد یونانی (ائولی‌ویونی) بوده‌اند واززمان کوروش کبیر درسپاه پادشاه هخامنشی اجیر شده و در لشگرکشی به مصریعنی به کشوری که تاحدی تحت تأثیر تمدن یونان قرار گرفته بود مشارکت داشته‌اند. هردوت دوبار باین مطلب اشاره میکند، یکبار در ابتدای کتاب سوم (بند اول) درجائیکه به‌بیان‌لشگرکشی کبوجیه به‌مصرمیپردازد وباردیگر درابتدای کتاب سوم (بند اول) درجائیکه پس‌از متن مفصلی که در سراسر کتاب دوم به بیان احوال مصر اختصاص داده از نو به بیان لشگرکشی پادشاه هخامنشی باین کشور میپردازد. بیان‌این‌مطلب‌باین ترتیب‌موجب‌بروزانتقادات شدیدی ازطرف نویسندگان ومورخان یونانی نسبت بطرزتاریخ‌نویسی هردوت گردید و اورا متهم کردند که اگر مقصود بیان تاریخ پارس بوده که قیدمکرراین‌مطلب (بند اول از کتاب دوم و بند اول و۲۵ از کتاب‌سوم) ضرورتی نداشته واگرمقصود شرح‌مقدمات‌جنگهای‌معروف‌به‌مدیك وعلل‌آن‌بوده که این طرزبیان بر خلاف نظرعمومی یونانیان آن‌زمان‌بوده، زیرانشان میدهد که تیراندازان‌پارسی‌جنگهای‌ایران‌ویونان را درحقیقت ازمصرشروع کرده‌اند در حالیکه در همین‌لشگرکشی‌تعداد زیادی از مزدوران یونانی با پادشاه هخامنشی همکاری داشته‌اند.

طلیعهٔ جنگهای یونان و پارس

مقصود هردوت از شرح لشگرکشی کبوجیه به مصر در قسمت اول از

در کتاب سوم بیان مقدمات جنگهای ایران و یونان است و دلیلی که در این مورد میتوان اقامه کرد اینست که مؤلف ضمن شرح تاریخ کبوجیه مکرر به بیان حوادثی پرداخته که در شهرها و جزایر یونان رویداده و ارتباطی چندان با شرح احوال پادشاه هخامنشی نداشته . از این قبیل است قسمت هائی که مؤلف به بیان احوال پولیکرات جبار افسانه‌ای ساموس اختصاص داده و بمناسبت آن بار دیگر از مطلب اصلی دورشده وشرح مبسوطی در باره این شخص نقل نموده (بند ۳۹ ـ ٦۰) . حال اگر در نظر آوریم که ساموس یکی از بزرگترین جزایر یونان باستان و نخستین جزیره‌ای بود که مورد تعرض داریـوش پادشاه بـزرگ هخامنشی قرار گرفت (بند ۱۳۹) باین نتیجه میرسیم که شاید در واقع قصد مؤلف از بیان این عبارت معترضه شرح چگونگی پیش آمد مقدمات جنگهای ایران ویونان‌بوده .

اینکه هردوت شرح‌تاریخ‌ساموس‌را ضمن بیان چگونگی لشگر کشی کبوجیه به مصرشروع (بند ۳۹ ـ ٦۰) وسپس بار دیگر در بند ۱۳۹ از آن یاد میکند دلیل بارزی است که قصد او از بیان این مطلب خارج از موضوع شرح مقدمات و موجبات جنگهای‌ایران‌ویونان بوده است. دلیل دیگر آن‌مطلبی‌است که مؤلف درآغاز بند ۳۹ در جائیکه به بیان تاریخ پولیکرات میپردازد نقل میکند و میگوید .

«در همان حال که کبوجیه در مصر به جنگ مشغول بود اسپارتی ها هم بنوبهٔ خود برضد پولیکرات به ساموس لشگر کشی کردند . » بی‌تردیدتوأم بودن این دو واقعه و بیان مطلب باین ترتیب از جانب مؤلف تصادفی نبوده زیرا علت لشگر کشی اسپارتی ها به ساموس آن بود که پولیکرات در جواب تقاضای کمك نظامی پادشاه هخامنشی تعدادی از مخالفین خـود را به کشتی نشاند و به مصر فرستاد و به پادشاه هخامنشی‌توصیه کرد که هرگزآنهارا مرخص‌نکند. اما تبعیدیهای ساموس از ماجرا مطلع شدند و قبل از اینکه به سواحل مصر نزدیك شوند شراع کشتی های خود را بسوی یونان منحرف کردند و با تمام قوا سعی کردند ساموس را ازدست پولیکرات بدرآورند (بند٤٤ ـ ٤٦ از کتاب سوم). بنابراین اگرسپارت به ساموس‌لشگر کشید

علت این واقعه تصادف صرف نبوده بلکه درحقیقت لشگر کشی کبوجیه به‌مصر موجب حدوث این حادثه تاریخی بوده است . ظن غالب آنست که اگر هرودوت شرح احوال ساموس وسر گذشت پولیکرات را دراین قسمت از کتاب خود جای داده دلیل روشنی است که روابطه موجودبین این حوادث را درك کرده و سعی داشته تاحدودی که واقعه مصر باجنگهای ایران ویونان مربوط بوده‌مطلب را برخواننده روشن سازد . اما اینکه چراخودصریحاً باین‌مطلب اشاره‌نکرده علت آنست که هرودوت‌درنویسندگی چنین عادتی نداشته وهمه جا مطالبی را که بهم مربوط بوده بصورت عبارات معترضه وبی‌ایجاد رابطه بین آنهابیان کرده. بعلاوه احتمال‌میرود مؤلف این قسمت از کتاب دوم را تحت عنوان تاریخ پولیکرات جدا گانه تهیه کرده و بعداً آنرا درین قسمت ازتاریخ خود جای‌داده وفراموش کرده که ازلحاظ تلفیق عبارات وحفظ استمرارمطلب توجیهی برای آن بیابد .

تسخیرمصر (از بند ۱ تا۲۹)

بند ۱ تا ٤ از کتاب سوم‌اختصاص‌دارد‌به‌بیان‌عللی که‌موجب‌لشگر کشی کبوجیه به مصرشد . بند٤ تا۹اختصاص‌داردبشرح‌تهیه مقدمات‌این‌لشگر کشی. دربند۱۰ تا۱۳ شکست مصریها وتسخیر این کشور بدست پادشاه هخامنشی شرح داده شده وبند۱۳ به بیان چگونگی تسلیم اقوام مجاور مصر (ساکنان لیبی و سیرن) اختصاص دارد . بند ١٤ و ١٥ اختصاص دارد بشرح رفتار پارس ها نسبت به پسامنیت پادشاه مخلوع مصر . داستان انتقام کبوجیه از جسد آمازیس در بند ١٦ شرح داده شده . بند ١٧ اختصاص‌دارد‌به‌بیان‌لشگر کشی‌پادشاه‌هخامنشی به‌قرطاجنه وحبشه وآمون. دربند۱۹ شرح‌داده شده که چگونه‌وبچه‌علت‌ازادامه‌لشگر کشی‌به‌قرطاجنه صرفنظرشد ودربند ۲۰ تا۲٤ ازمأموریت مردان‌ماهیخواری گفتگو شده که به‌ایختیوفاژ (Ichthyophages) معروف بودند و برسالت بنزد پادشاه حبشه رفتند . بند ۲۵ بشرح چگونگی جنگ آمون اختصاص دارد .

جنون و مرگ کبوجیه (از بند ۳۷ تا ۶۶)

دردنباله مطلب ازبند ۲۷تا۲۹درباره باز گشت کبوجه به مصروقتل گاو آپیس سخن گفته شده وبند۳۰اختصاص دارد بشرح شدت یافتن جنون پادشاه ونتایج قتل گاو آپیس وجنایاتی که پادشاه فاتح پس ازاین واقعه مرتکب شد وقتل برادرش بردیا. بند ۳۱ و ۳۳ اختصاص دارد بشرح قتل یکی از خواهران پادشاه که بعقد ازدواج او درآمده وپادشاه را نسبت به قتل بردیا ملامت کرده بود. بند ۳٤ و ۳۵اختصاص دارد بشرح چگونگی قتل فرزند پر گراسپ[۱] (Prexaspe) وتعداد دیگری از نجیبزادگان پارسی. دربند۳۶ شرح داده شده که چگونه پادشاه هخامنشی از خرده گیری کرزوس پادشاه مخلوع لیدی بخشم آمد و تصمیم گرفت اورا بدست خود بقتل رساند ولی بعلت فرار کرزوس نیت او اجرا نشد.

دربند ۳۷ به تظاهرات خصمانه پادشاه نسبت به معتقدات مذهبی مصریان اشاره شده و در بند ٦۱ بتفصیل از شورش پاتیزتیس (Patizeithes) و قیام بردیای مجوس بتخت سلطنت پارس یاد شده. دربند ٦۲ و ٦۳ کبوجیه درحال یأس و حرمان متوجه میشود که خوابی که موجب قتل بردیا شده تحقق یافته و او بی‌جهت برادر بیگناه خود را بقتل رسانیده. در بند ٦٤ شرح داده میشود که چگونه پادشاه هخامنشی دراین وضع بحرانی سهواً خودرا مجروح میکند. در بند ٦۵ کبوجیه برسران سپاه خود فاش میکند که چگونه پنهانی برادرخودرا بیگناه بقتل رسانیده و کسی که امروز مدعی است بردیای واقعی است شیادی است که ازاین رازباخبر بوده. بند٦٦ وآخرین بند قسمت اول از کتاب سوم اختصاص دارد بشرح چگونگی مرگ کبوجیه پادشاه هخامنشی.

شیوه نگارش

قسمت اول از کتاب سوم هرودت ازحیث رعایت تقدم وتأخر حوادث وطرز بیان مؤلف

(۱) پر گراسپ (Prexaspe) از بزرگ زادگان پارسی است که کبوجیه در موقع لشگر کشی بمصر او را مأمور قتل برادر خود بردیا نمود. پراگزاسپ بردیا را پنهانی بقتل رسانید ولی طولی نکشید که فرزند خود او بازیچه جنون پادشاه قرار گرفت و در برابرچشمان پدر ازخدنگ کمان او بقتل رسید (بند ۳٤ و ۳۵)

واستمرار وقایع قابل ستایش است و نشان میدهد که مؤلف برخلاف رویه‌ای که درچندمورد در جلد اول و دوم درپیش گرفته افکار واطلاعات خود را منظم کرده وبرعایت تقدم و تأخر حوادث اهمیت فراوان داده و همین امرزیبائی و شیوائی خـاص بتاریخ اوداده. در این قسمت هرودت کبوجیه را بصورت قهرمان داستان تأثر آوری مجسم میکند که پی‌درپی مرتکب خطاهائی فاحش میشود تاجائیکه سرانجام در زیر بار خطاهای سنگین گذشته وجنون روز افزون خود چشم ازجهان می‌بندد . اما دراینکه شخصیت کبوجیه واقعاً آنچنان بوده است که هرودوت معرفی میکند تردید است . درباره این مطلب بعداً بتفصیل گفتگو خواهد شد ولی آنچه در این مقام باید مورد توجه قرار گیرد اینست که هرودوت همانطور که گفته شد ترتیب بیان وقایع را برحسب تاریخ رویدادآنها رعایت کرده وازاین حیث مطالعه تاریخ اوبرخواننده شیوا و گوارا است . بااین‌حال‌ازاین‌حیث نیزمؤلف دچاراشتباهاتی شده‌است که ذکرآن دراین‌مقام بی‌فایده‌نیست.ازاین‌جمله‌قتل‌بردیاوخواهر کبوجیه‌است که‌بعد ازلشکر کشی به‌حبشه وپس ازقتل گاوآپیس نقل شده درحالیکه قتل‌بردیا حتی قبل‌از شروع لشکر کشی به‌مصراتفاق افتاده واین مطلب دربند ١٠ کتیبه بیستون ازقول داریوش صریحاًچنین نقل‌شده وتردیدی‌درآن‌نمیتوان‌داشت.همچنین‌حادثه ناشی ازطرز رفتارپادشاه‌بازوجه وخواهرخود(که اورا بعلت قتل برادر مورد سرزنش قرارداده بود) باید قاعده‌هنگام پیشروی‌سپاه بسوی جنوب مصر پیش آمده باشد ودلیلی که براین امر میتوان اقامه کرد اینست که استرابون دربند١ ازجزوه هفدهم کتاب خود مدعی است که کبوجیه شهرمروئه (Mèroèe) را بنام یکی‌ازخواهران یازنان خود که دراین محل درگذشت مروئه‌نامید .

هر دوت این دو واقعه را که مدتها قبل از جنون کبوجیه اتفاق افتاده بود در جائی نقل کرده که سخن‌ازشدت یافتن‌بیماری‌روحی پادشاه هخامنشی درمیان است . این اشتباه را باید به بی اطلاعی هرودوت نسبت داد یا تصور کرد که چون در باره

بسیاری‌ازاین‌مطالب درمصر کسب خبر کرده مصریان وقایع‌رابی‌قیدتاریخ دقیق برای او نقل کرده‌اند و سپس او خود ترتیبی را که بنظرش منطقی آمده رعایت کرده.اما درمتن کتاب مطالبی از قول مؤلف مشاهده میشود که قاعده باید نشانه اختلاف‌عقیده او دراین زمینه بامصریان باشد. مثلا دربند۳۰ مؤلف مدعی است که کبوجیه هرگز عقل درستی نداشته و در بند ۳۳ گفته است که اختلال فکری او ازیك بیماری ارثی ناشی‌بوده: «معروف است که کبوجیه از زمان تولد ناراحتی شدیدی داشته که برخی آنرا صرع وبیماری روحی‌مینامند ....»

در حالیکه مصریان مدعی هستند که جنون کبوجیه انتقام الهی بود و پس از بی‌احترامی به گاو آپیس وقتل این‌خدای مقدس بر او نازل گردید . وبرای اثبات همین عقیده است که مصریان در ذکر حوادث تاریخی این زمان ترتیب رعایت واقعی وقایع‌را نکرده‌اند وقتل بردیا و خواهر کبوجیه را که قبل از این واقعه اتفاق‌افتاده مصادف‌بااین زمان‌دانسته‌اند . ترتیبی که هرودوت دربیان سوانح تاریخ کبوجیه اتخاذ کرده وآنهارا یکی پس ازدیگری پس از واقعه قتل آپیس شرح داده حکایت کامل دارد ازاینکه مؤلف درقضاوت در بارهٔ این حوادث تحت تأثیر کامل راهنمایان مصری خود قرار گرفته وازاعمال ناپسندوجنایات کبوجیه‌بترتیبی یاد کرده که مبین‌آنست که قصد او نشان دادن چگونگی افزایش بحران روحی پادشاه پس از واقعه آپیس بوده است.قبل ازهمه واقعه قتل بردیا نقل شده که‌تا حدی میتوان آنرا دفاع‌مشروع دانست بخصوص که کبوجیه بدست خود مرتکب این عمل نشده وبا پنهان کردن آن رعایت‌احساسات عمومی را کرده بود . پس‌ازآن واقعه قتل خواهر او که در عین‌حال زوجه اونیزبوده نقل شده . گناه اواین بود که اورا نسبت به قتل برادرملامت کرده بود . این واقعه نیزظاهراً جنبه خانوادگی داشت؛ اماقتل پسر پرگزاسپ که پادشاه بدست‌خودمرتکب‌شد وقتل کرزوس که بازهم پادشاه شخصاً قصدآنرا کرد وهمچنین رفتار ناشایستی که نسبت به سران پارس در پیش گرفت و قتل فجیع تعدادی از آنها

کاملانشان‌میداد که پادشاه‌پارس‌درسراشیبی‌سقوط‌قرارگرفته و بسرعت‌بسوی سرنوشتی که انتقام الهی برای اوتعیین کرده بود میشتافت . تمام این جنایات کـه باببرحمی و سنگدلی وحق ناشناسی توأم بود بر خلاف قتل بردیا اشکارا و در نظر عام انجام میگرفت . گوئی دیگر پادشاه هخامنشی بدرجه‌ای از انحطاط روحی رسیده بـود که چندان بتاثیر این اقدامات‌ناپسند در سران پارس‌اهمیت نمیداد. این طرز بیان مطلب نشان میدهد که مؤلف بدرجه‌ای قابل‌توجه تحت تاثیر قضاوت مصاحبین مصری خود قرارگرفته‌ودربارهٔشخصیت‌پادشاه هخامنشی‌ازدریچه فکرآنها قضاوت کرده بحدی که امر برخود او نیز مشتبه گردیده و تصور کرده که شکست ها و ناکامی های این پادشاه واقعاً نتیجه نفرین خداوند مصریان بوده درحالیکه بعضی‌ازاین و قایع قبل از حادثه قتل آپیس اتفاق افتاده ، از این قبیل است نقشه لشگر کسی به قرطاجنه که باشکست مواجه گردید (بند۱۹) ، لشگر کشی به‌حبشه که بنوبه خود باناکامی‌روبرو وموجب اتلاف تعداد کثیری‌ازسپاهیان پادشاه شد (بند۲۵)،لشگر کشی به آمون که باچنان‌شکستی‌مواجه گردید که‌تاآن زمان‌درتاریخ جهان بیسابقه بوده چه‌بطوریکه مصریان نقل میکنند وهردوت نیز مطلب را ازقول آنان نقل کرده طوفانی ازشن در صحرای سوزان مصرسپاهیان پارس رادر زیرخروارهاریگ‌سوزان مدفون کرد بقسمی که حتی یك‌تن‌ازآنها نجات نیافتند وبهمین جهت هیچکس ندانست پارس‌ها دراین دریای بیکران چه شدند وچه سرنوشتی یافتند ومطلبی هم که هردوت دراین‌باره‌نقل کرده ازقول مصریان است(بند۲۶) .

مطالب خارج ازموضوع

یکی ازخصوصیات‌تاریخ‌نویسی هردوت‌اینست که ضمن بیان یك مطلب بآسانی از موضوع خارج میشود و وقتی بمناسبت مطلبی از شخصی یا محلی یا چیزی صحبت میکند مطلب اصلی‌راناتمام میگذارد وبتفصیل بشرح موضوع‌فرعی میپردازد وسر- انجام‌آن عبارت را بآخرعبارت اصلی‌متصل میکند.این عبارت معترضه گاه بدرجه‌ای

وطولانی میشود که خواننده رشته مطلب را ازدست میدهد و ازخود سؤال میکند که آیا حقیقة هردوت از مطلب دور نیفتاده‌وختام مطب اصلی را فراموش نکرده است .

ازاین قبیل است مطالب خارج ازموضوعی که درباره مسائل مختلف زیر نقل گردیده:

وصف سرزمین حبشه

شرح لشگرکشی کبوجیه به مصر در حقیقت از آغاز کتاب دوم شروع میشود ولی همینکه مؤلف بذکر این خبر میپردازد از موضوع اصلی خارج میشود و شرح مبسوطی درباره اوضاع مصروتاریخ این کشور نقل میکند که سراسر کتاب دوم راشامل میشود . اما هردوت باین عبارت معترضه اکتفا نکرده و در کتاب سوم نیز که بار دیگر بشرح چگونگی لشگرکشی کبوجیه میپردازد مکرر ازموضوع اصلی خارج میشود وبذکر حواشی ومطالب خارج ازموضوع میپردازد. مثلادرجائی که ازلشگرکشی پادشاه هخامنشی به‌حبشه صحبت میکند، از رسولانی سخن میگوید که کبوجیه بدربار پادشاه حبشیان فرستاد . تا این جاشرح وقایع بطور عادی پیش میرود . اما همینکه باین‌مطلب میرسیم مؤلف‌اضافه میکند که این رسولان علاوه برمأموریتی که نزد پادشاه حبشیان داشتند میبایستی درباره اوضاع این کشور نیز خبر چینی کنند وبخصوص درباره « خوان آفتاب » که درباره آن افسانه‌های زیادی بر سر زبانها بود اطلاعاتی بدست آورند (بند ۱۷). و همینکه صحبت از «خوان آفتاب» بمیان میآید مؤلف ازفرصت استفاده میکند ومدتی در باره شگفتی‌های سرزمین حبشه وعجایب آن و« خوان آفتاب » سخن میگوید . قبل از آن نیز این ترتیب نگارش مکرر تکرار شده است . مثلا در بند ۵ در جائی که مؤلف از مذاکرات پادشاه هخامنشی با پادشاه عربستان سخن میگوید برای اینکه نشان دهد بچه دلیل پادشاه هخامنشی از پادشاه عربستان تقاضای عبور کرده بشرح احوال مللی میپردازد که در سراسر سواحل دریای مدیترانه تا ساحل مصر برسر راه اوقرار گرفته وحایلی بین پادشاه هخامنشی ومصر ایجاد کرده بودند .

موارد دیگر

درجای دیگر وقتی صحبت از وفای بعهد اعراب درمیان است (بند ۸) مؤلف از فرصت استفاده میکند و شرح مبسوطی درباره تشریفات مذهبی اعراب و طرز سوگند خوردن وخدایانی که بنام آنها سوگند یاد میکرده اند نقل میکند. همچنین درجائی که هردوت ضمن بیان موجبات لشگر کشی به مصر میکوشد عقیده مصریان رانسبت باین موضوع غیرقابل قبول جلوه دهد برای استدلال نظر خود از مطلب اصلی دور میشود و مدتی درباره چگونگی قوانین و راثت سلطنت در خاندان هخامنشی سخن میگوید(بند۲). همچنین درجائی که صحبت‌ازسرنوشت پسامنیت (Psaménite)پادشاه مخلوع مصر درمیان است برای اثبات این‌امر که اگراو برضد پارس‌هاتوطئه نمیکرد میتوانست سلطنت مصر را از آنها باز گیرد شرح مفصلی باذکر مثال در باره روابط پادشاهان فاتح پارس با سلاطین مغلوب نقل میکند(بند ۱۵). همچنین است مطالب دیگر از قبیل مشخصات گاو آپیس که دربند ۲۸ نقل شده وبارانی که بطور غیرعادی درزمان سلطنت پسامنیت درشهر تب (Thèbes) بارید وموجب شگفت وتعجب اهالی‌شد وهردوت تلویحا آنرا حمل بر بدبختی بزرگی میکند که درآینده ای نزدیك بر پادشاه روی خواهد آورد (بند۱۰). همچنین است مطلبی که در بارهٔ اهالی قبرس در بند ۱۹ نقل شده و مؤلف مدعی است که اینها نیز مانند فینیقی ها داوطلبانه خدمت در سپاه پارس را پذیرفته بودند و همچنین مطلبی که طی‌یك عبارت کوتاه دربند ۲۶ نقل شده و حکایت از آن دارد که اهالی شهر مصری او آزی (Oasis) دراصل ازاهل جزیره ساموس بوده‌اند. مطالبی نیز که مؤلف در بند ۶ و ۱۲ در باره مشاهدات و مسموعات خود از صحنه جنگ پلوز(Peluse) و پاپرمیس (Paprémis) و اختلاف جمجمه های کشته شدگان مصری وپارسی‌نقل‌میکندبکلی‌ازموضوع‌خارج‌است. هردوت مدعی‌است که جمجمه‌های کشته شدگان این دوجنگ را که در محل بطور مجزا انباشته شده بوده خود بچشم دیده و با ضربه کلوخ استحکام آنها را پس از گذشت زمان آزمایش

کرده وباین نتیجه رسیده که جمجمه کشته های مصری ازجمجمه کشته های پارسی محکم‌تر بود، وعلت آنرا آفتاب‌سوزانی میداند که بر مغزمصریان میتابیده .

درهمین مقام هردوت مدعی است که بچشم‌خود دیده است که عبور از صحرای بین مصروسوریه که درزمان کبوجیه بعلت‌خشکی وبی‌آبی امری دشوار بوددرزمانیکه او درمصر بسیاحت مشغول بوده بعلت وسائلی که پارس‌هادرطول‌راه تعبیه کرده بودند کار بسیار آسانی شده بود. وبرای توضیح بیشترمطلب مؤلف شرح مفصلی‌دربارهٔ طرز پر کردن‌آب انبارها وخزائن نقل‌میکند . درحالیکه نه مطلب اولی ونه این‌توضیح دومی هیچیك برای درك مطلبی که مؤلف به‌بیان‌آن مشغول بوده لازم بنظرنمیرسد .

در بارهٔ جنون کبوجیه هردوت دو روایت نقل کرده که یکی ازمنابع مصری سرچشمه گرفته ودیگری نتیجه استنباط شخصی مؤلف‌است . امایکی ازاین دوروایت را دربند ۳۰ و دیگری را در بند ۳۳ نقل کرده ، در حالیکه مناسب تر آن بود که هردوی این روایات را در یك بند نقل میکرد که استمرار مطلب در ذهن خواننده ازبین نرود .

اما مطلبی که مؤلف بعنوان دلیل برای اثبات جنون کبوجیه نقل کرده بسیار شگفت‌آور است، چه هردوت دربند ۳۸ مدعی است که «بعقیده من ازهر حیث مسلم است که کبوجیه دچار دیوانگی شدیدی بود زیرا اگرچنین نبود امورمقدسی‌را که باسنن وعادات مسجل گردیده تمسخر نمیکرد ...» این‌استدلال‌بسیارضعیف بنظر میرسد، زیرا اگرپادشاهی نسبت به‌مقدسات‌ملل مغلوب رفتاری‌ناهنجار درپیش گیرد این رفتار اورا میتوان حمل بر بی سیاستی و بی‌تدبیری کرد، اما نمیتوان دلیل کافی بردیوانگی اودانست .

حوادث یونان

ازبند ۳۹ تا ۶۰ اختصاص دارد بشرح وقایعی که مقارن با لشگرکشی کبوجیه به مصر در یونان اتفاق افتاده . درآغاز بند ۳۹ درجائیکه مطلب شروع میشود مؤلف بخوانندگان وعده میدهد که اکنون میخواهد در باره جنگی صحبت کند که مقارن

بالشگر کشی پادشاه پارس به‌مصر بین‌اهالی اسپارت و پولیکرات فرمانروای جزیره ساموس رویداده. اما دربند ٤٤دیگرصحبتی ازاین جنگ‌درمیان نیست و باز هردوت بعادت معمول خود از مطلب دور افتاده و در بند ٤٤ تا ٤٧ بشرح مطالبی پرداخته که شاید بتصور او از موجبات بروز این جنگ بوده است. پولیکرات حکمران مستبد ساموس‌تعدادی‌ازمخالفـان خودرا در کشتی قرارمیدهد وبعنوان کمك به سپاه کبوجیه به‌مصرروانه میکند. امااین‌تبعیدی‌ها ازواقع‌امر مطلع میشوند وقبل‌ازآنکه بسواحل مصر نزدیك شوند بر ضد پولیکرات قیام میکنند و از اهالی اسپارت کمك میطلبند و اهالی اسپارت نیز دعوت آنهارا میپذیرد. بقیه ماجرای اصلی که مؤلف درآغازبند ۳۹ وعده نقل آنرا داده (حمله اهالی اسپارت به جزیره ساموس، پیروزی پولیکرات وعقب نشینی اسپارتی‌ها) دربند ٥٤ تا ٥٦ نقل شده. درفاصله بین بند۳۹ و٥٦ که مؤلف باید قاعدةً بذکر وقایع مربوط به جنگ اسپارت وپولیکرات اکتفا کند، بـاز بعادت همیشگی شرح مفصلی در بـارهٔ مطالبی نقل شده که بمناسبتی بـه موضوع اصلی مربوط بوده. در بند ۳۹ تا ٤٠ مؤلف سعی کرده در بـارهٔ رجال وشخصیت‌هائی که تاکنون صحبتی ازآنها درمیان نبوده وبرای اولین بار نام آنها را درکتاب خود میبرد مطالبی‌نقل کند. دراین زمینه شرح مختصری درباره پولیکرات و سعادت و خوشبختی او و حوادث مهمی که تا زمان حمله اسپارتی ها بر او گذشته نقل میکند و در بند ٦٠ نیز شرحی در بارهٔ آثار و بناهای تـاریخی ساموس‌بیان میکند.

دربند۵۷ تا۵۹ هردوت ازسرنوشت شورشی‌های‌ساموس درموقعی که اسپارتی‌ها آنها را بحال خود رها کرده‌بودند صحبت میکند وهمانطور که در بند ۱۶۵ تا ۱۶۷ ازکتاب اول خودآهالی فوسه‌را ازموقعی که دربرابرسپاهیان پارس بدریا پناهنده‌شده بودند تا موقعی که در قسمتی از سواحل‌مدیترانه موطن ومسکن بی‌درد سری یافتند قدم بقدم همراهی میکند. دراین مورد نیز به‌بیان شکست شورشی‌های ساموس اکتفا نکرده وازسرگردانی های آنها در دریای مدیترانه نیزسخن گفته. در تمام قسمتی

که هردوت به‌بیان ماجرای جنگ اسپارتی‌ها با پولیکرات مشغول بوده از اینگونه عبارات معترضه ومطالب خارج ازموضوع در نوشته‌های او زیاد میتوان یافت. اما باید تصدیق کرد که ذکر این مطالب چندان خواننده را از مطلب اصلی دور نمیکند و شاید تأثیر قابل توجهی هم درفهم مطلب وتجسم کامل سلسله زنجیروقایع نداشته باشد.

افسانه لیکوفورن

در پایان بند ۴۹ نیز هردوت از یك فرصت مناسب استفاده کرده تا اطلاعات مفصلی را که در باره روابط پریاندرو پسرش لیکوفورن (Licophorne) و داستان اختلاف آنها بدست آورده برای خوانندگان نقل کند.

مؤلف قبلاً اشاره کرده بود که اختلاف اهالی کورنت با اهالی ساموس برسر رفتاری بود که آنها نسبت به جوانان کورسیر در پیش گرفته بودند. در این مقام مؤلف برای خوانندگان نقل میکند که بچه دلیل اهالی کورنت با اهالی کورسیر اختلاف داشته‌اند و اضافه میکند که علت این اختلاف رفتاری بوده است که در گذشته اهالی کورسیر نسبت به‌اهالی کورنت درپیش گرفته بوده‌اند. هردوت همین اشاره مختصر را فرصتی مناسب دانسته ومدتی به‌بیان این ماجرا میپردازد. مطلب اصلی کاملاً روشن است: علت اینکه اهالی کورنت بجنگ اهالی ساموس رفته بودند این بود که اهالی ساموس جوانان کورسیر را که کورنتی ها باسارت بـه لیدی میبردند آزاد کرده بودند و علت اینکه اهالی کورنت با جوانان کورسیر چنین رفتار کرده بودند این بود که آنها لیکوفورن فرزند پریاندر را کشته بودند. برای توضیح این مطلب که بهمین مختصر ممکن بود شرح داده شود هردوت از فرصت استفاده کرده ودربند ۵۰ تا ۵۴ شرح مفصلی دربارهٔ داستان این پدر و فرزند نقل میکند که بکلی خارج ازموضوع است. شاید علت این امر آن باشد که هردوت درضمن تحقیق در بارهٔ پریاندر اطلاعات مفصلی در این زمینه بدست آورده ودریغش آمده است که درجائی از آن سخن نگفته باشد؛ وچون در تاریخ بموجبه فرصت این هنرنمائی را نیافته ازاین رهگذر استفاده کرده وبعنوان ذکر علت اختلاف اهالی کورنت بااهالی کورسیر به‌بیان آن پرداخته. دلیلی که برصحت این فرض میتوان اقامه کرد

اینست که اطلاعاتی را که مؤلف در بارهٔ این اشخاص بدست آورده قبلاً در قسمت هائی از کتاب اول و دوم و سوم نیز بمناسبتی مورد استفاده قرار داده است: در بند ۲۰ از کتاب اول از پریاندر بعنوان مشاور تراسیبول (Thracybule) و در بند ۲۳ و ۲٤ بعنوان میزبان و انتقام گیرنده آریون (Arion) سخن میگوید؛ درحالیکه دربند ۹۲ از کتاب پنجم ویرا بصورت یك جبار حاکم ومنفور خاص و عام جلوه میدهد. شاید بهمین جهت است که خوانندگان کنجکاو میتوانند با استفاده از مجلدات تاریخ هردوت در بارهٔ بسیاری از رجال و شخصیت های باستان اطلاعات جامعی بدست آورند ولی هرگزنمیتوانند بگفته های مورخ در یکی از مجلدات آن اکتفا کنند.

منابع قسمت اول از کتاب سوم

هردوت برای جمع آوری و تهیه مطالب قسمت اول از کتاب سوم خود ضمن سفر بزرگی که درخاور میانه درپیش گرفت از منابع و مآخذ متعددی استفاده کرده که بیشتر آنها غیرایرانی بوده. وازجمله بامصریان واهالیساموس و یونان وساکنان شهرها وبنادر سواحل دریای اژه مصاحبت کرده وقسمت‌های مهمی ازاطلاعات خود را باتکای گفته‌های آنان تحریر کرده:

منابع مصری

نخستین‌سؤالی که دراین‌مورد مطرح میشوداینست که هردوت برایجمع آوری مطالبی که در کتاب سوم در بارهٔ کبوجیه نقل کرده به چه منابعی مراجعه کرده و صحت یاسقم مطالب نقل شده بادرنظر گرفتن‌این‌منابع تاچه‌اندازه موردیقین‌میباشد. نظری بآنچه هردوت در باره پادشاه هخامنشی نقل کرده نشان میدهد که مؤلف در درجه اول بسیاری از اطلاعات خود را ضمن سفری که به مصر نموده در آن محل جمع آوری کرده وآنچه راهم که باستناد گفته های یونانیان نقل کرده غالباً ازدهان یونانیانی شنیده که درمصرمقیم بوده‌اند.

درجریان لشگر کشی به مصر دو واقعه جلب توجه میکند که هردو با یونان باستان ارتباط دارد . این دو واقعه یکی قتل فرزندان فانس (Phanès) یونانی الاصل است که قبل از جنگ پلوزروی داده (بند۱۱) ودیگری قتل فرستادگان می تی لن (Mytilène) است که درممفیس اتفاق افتاد(بند ۱۳).خاطره این دو واقعه را یونانیان شهر نو کراتیس (Naucratis) که مهمترین مهاجرنشین یونانی در سرزمین مصر بوده و هردوت خود بدان سفر کرده هر گز فراموش نکرده بوده‌اند و احتمال زیاد میرود که مؤلف جزئیات این ماجرا را از دهان راهنمایان یونانی خود در این شهر شنیده باشد . همچنین است مطالبی که دربند ۲۵ در بارهٔ مزدوران یونانی سپاه پارس نقل شده . هردوت مدعی است که کبوجیه این مزدوران را اجیر کرده بود تا بکمك آنها به کارتاژ حمله کند، اما چون این نقشه عملی نشدآنها را مرخص کرد (بند ۱۹) .

مطالبی نیز که مؤلف ازبنده ببعدنقل میکند بی تردید ازدهان مهاجرین یونانی نو کراتیس شنیده و شاید ضمن تحقیق آن چیزهائی در محل نیز بچشم دیده باشد . مثلاً آنچه در بارهٔ خمره های شراب که از یونان به نو کراتیس میرسید نقل کرده باحتمال زیاد خود شاهد آن دراین شهربوده وبرسبیل قیاس آنرا بگذشته نیز تعمیم داده . مطالبی که دربند ۹ دربارهٔ چگونگی عبور کبوجیه ازصحرای بی آب سینا نقل شده وهمچنین طریقه آب انبار سازی پارس‌هادرطول راه فلسطین بهمصرنیزازمطالبی است که قطعاً مهاجر نشینان نو کراتیس برای اونقل ووضع این صحرا راقبل از آنکه آب انبارهای پارسی درآن ساخته‌شده‌باشد برای اوتشریح کرده‌اند.

در بسیاری از موارد مؤلف خود صریحاً اعتراف میکند که اطلاعاتی که نقل کرده از دهان مصریان شنیده .

صحت این گفتار مؤلف از آنجامعلوم‌میشود که مطالبی که‌وی دربارهٔلشگر کشی کبوجیه به مصر نقل کرده اصولاً تحت تأثیر احساسات ملی مصریان قرار گرفته و شاید باین جهت‌است که درپاره‌ای ازموارد هردوت و مصریانی که منبع اطلاعات او بوده‌اند مدعی شده‌اند که کبوجیه از یك شاهزاده خانم مصری که در حرمسرای

کوروش میزیسته بدنیا آمده و بنا بر این اصولاً مصری بوده وفتوحات او در حکم فتوحات مصریان است (بند۲). ولی مصریان در بسیاری از موارد دیگر تحت تأثیر احساسات واقعی نسبت به فاتح کشور خود قضاوت خوبی نکرده‌اند و هردوت نیز این قضاوت را عیناً در کتاب سوم خود نقل کرده. از این قبیل است جواب پسامنیت (Psaménite) به کبوجیه و شکنجه‌های روحی که این پادشاه متحمل شد (بند۱٤)؛ جنون پادشاه پارس که نوعی انتقام الهی جلوه داده شده و در نتیجه ضربتی که پادشاه بر پیکر گاو مقدس مصریان نواخت روز بروز شدت یافت (بند ۳۰ و ۳۳)؛ قتل زوجه وخواهر پادشاه که مؤلف خود صریحاً مصری بودن منبع یکی از دو روایتی را که در این مورد نقل میکند تأیید کرده (بند ۳۲).

افسانه مومیائی آمازیس

در بسیاری از موارد دیگر که مؤلف صریحاً ذکری از مصری بودن منبع اطلاعات خود نکرده برداشت مطلب و نوع خبر طوری است که نشان میدهد باحتمال قریب بیقین منبع آن مصری بوده است. مثلاً دربند۱٦ هردوت مدعی است که غیبگوی معبدی آمازیس را از سرنوشتی که پس از مرگ درانتظار او بوده مطلع کرده بود و بهمین جهت پس از آنکه مقبره با شکوهی برای خود بنا کرد جنازه مردی را که باوشباهت کامل داشت درقبر اصلی جای داد و امر کرد جنازه خود او را پس از مرگ در کنار یکی از درهای ورودی مقبره دفن کنند. وقتی بامر کبوجیه قبر آمازیس را شکافتند وجسد مومیائی شده اورا شکنجه دادند واهانت کردند، درحقیقت آمازیس آرام وآسوده در کنج آرامگاه خود آرمیده بود وپارس‌ها حتی ندانستند که باجنازه‌ای غیر از جنازه آمازیس سر وکار دارند. تردیدی نیست که این خبر از مصریانی سرچشمه گرفته که بعلت احساسات ملی خود نخواسته‌اند قبول کنند که با جنازه پادشاه آنها چنین زننده وناهنجار رفتار شده باشد (بند۱٦)؛ همچنین است درموردی که اهالی تب مدعی شده‌اند که در سر زمین آنها هرگز باران نمیبارید ولی در سالی که لشگر کشی کبوجیه بمصر رویداد بارانی سیل آسا دراین شهر باریدن گرفت واین باران رانشانه اعلام خطر از جانب

خداوندان تلقی کرده‌اند (بند ۱۰) ؛ وهمچنین است مطالبی که در باره رفتار پادشاه پارس نسبت به خدای مصریان نقل شده که بی‌تردید خالی ازاغراق نیست و اگر هم مبالغه ای در آن شده باشد از جانب مصریانی است که راهنمای هردوت بوده‌اند (بند ۲۹ و۳۷).

واقعه قتل آپیس

علاوه برمطالبی که مؤلف صریحاً مصری بودن منبع خبر آنهارا تأیید کرده ومطالبی که نوع خبر مصری بودن منبع آنرا آشکار میکند مطالب دیگری نیز میتوان یافت که احتمال میرود ازمنبعی مصری سرچشمه گرفته باشد. ازاین قبیل است موضوع بند٦٤ که حکایت از آن دارد که هنگامی که کبوجیه ازشهر بوتو (Bouto) میگذشت غیبگوی معروف این شهر مقدس باوخبرداد که اودرشهری بنام اکباتان خواهدمرد واتفاقاً کبوجیه درشهری بهمین نام درسوریه در گذشت درحالیکه تصور میکردمقصود آن غیبگواز اکباتان شهری است بهمین نام که پایتخت دولت ماد بوده است . و علت مرگ پادشاه این بود که همان خنجر که گاومقدس آپیس را با آن مجروح کرده بود از کمر او جدا شد و بهمان نقطه‌ای از رانش اصابت کرد که گاو آپیس را ازآن نقطه مجروح کرده بود . تردیدی نیست که موضوع پیشگوئی غیبگویان معابد ازموضوعاتی است که غالباً از فکر یونانی تراوش میکند و همیشه منبعی یونانی داشته زیرا مصریان کمتر به پیشگوئی غیبگویان معابد توجه داشته‌اند . همچنین محتمل است در این مورد نیز یونانیان مقیم مصر که تعداد آنها نسبةً زیاد بوده‌است دردادن اینگونه خبرها به مؤلف بامصریان همکاری کرده باشند ومطالبی که دربند ٦٤ درباره غیبگوی بوتو وسر گذشت کبوجیه درشهر مجهول اکباتان نقل شده نتیجه خبر گیری ازمصریان و یونانیان مقیم مصر بوده باشد.

تردیدی نیست که مصریان زمان هردوت که بازماندگان مصریان زمان کبوجیه بوده‌اند نسبت باین فاتح پارسی که برخلاف پدر رفتاری چندان پسندیده درمصر ازخود نشان نداده بود بنظر حقد و کینه مینگریستند وشایدبهمین جهت درنقل این قبیل اخبار تاجائیکه توانسته‌اندمبالغه کرده‌اند . ونیز تردیدی نیست که کبوجیه باخدای مصریان

رفتاری قابل ستایش درپیش نگرفت، اماقابل قبول نیست که پادشاه‌هخامنشی وفرزند کوروش آنطور که در بند۲۹ نقل شده خدای مصریان را تحقیر وتوهین کرده باشد. دلیل این مدعا سنگ نوشته‌ایست که در موزه لوور پاریس موجود است ومربوط است بزندگانی آپیس گاومقدس مصریان. مطالعاتی که اخیراً برروی این سنگ نوشته انجام گرفته نشان میدهد که درموقعی که آپیس بدست کبوجیه کشته شد سالها اززمان ظهور اومیگذشت، درحالیکه هردوت مدعی است که مردم مصرهمان روزآپیس تازه‌ای یافته و یافتن این خدای جدیدرا جشن گرفته بودند وهمین جشن وشادی موجب خشم و غضب کبوجیه گردید، زیرا تصور کرد که مردم مصر اورا که بتازگی ازحبشه باز گشته بود بعلت ناکامی‌هائی که در لشگر کشی باین سرزمین متحمل شده بود مسخره میکنند و ازشکست‌های اوشادمیباشند. دلیل دیگر این مطالب سندی است آرامی از پاپیروس که در الفانتین مصر(آسوان امروز) بدست آمده ومتعلق بسال ٤٠٧ قبل از میلاد میباشد وبحکایت آن بسیاری از معابدمصریان در زمان کبوجیه ویران شد. باستناد این سند واشاره‌ای که هردوت خود دربند۱۵ نموده میتوان حدس زد که این رفتارپادشاه‌هخامنشی نتیجه شورش واقعی مردم مصر برضد پادشاه پارس بوده نه اشتباه کبوجیه. وقتی فاتح جنگ پلوز و اهانت کننده خدای مصریان این چنین در کتاب هردوت توصیف شده باشد تردیدی نمیتوان داشت که مؤلف تحت تأثیر کامل منابع مصری قرار گرفته وقسمت عمدهٔ وقایع را از دریچهٔ چشم مصریان قضاوت کرده‌است.

عقیده پارسها در بارهٔ کبوجیه

نباید تصور کرد که شخصیت غیر قابل ستایشی که‌ازپادشاه پارس در کتاب دوم هردوت مجسم گردیده منحصراً نتیجه دروغ پردازیهای مصریانی است که با هردوت معاصر بوده‌اند. چه‌اولاً یونانیان مقیم مصرنیزاز زمان کوروش کبیر که دولت پارس به حدودامپراتوری‌ملل‌یونانی‌نژاد تجاوز کرده بود نسبت به پارس‌ها نظرخوبی نداشتند وبی تردید این‌دسته ازیونانیان مقیم مصرنیزسهم مؤثری دراین قضاوت داشته‌اند.

اما از همه مهم تر نقشی است که خود پارس ها در این میان بازی کرده

اند. اگر مدعی‌شویم که‌این‌قضاوت‌غیر منصفانه درباره کبوجیه منحصراً نتیجه بدخواهی مصریان‌ویونانیان‌مقیم‌مصر بوده‌است‌شایدقضاوتی بصحیح نکرده باشیم‌ومنصفانه‌تر آنست که‌همه جوانب‌امر رادرنظر آوریم وملاحظه کنیم که‌پارس‌هائی که‌هردوت گاه به‌عقیده آنهااشاره ومطالبی از قول آنهانقل کرده نسبت به پادشاه فاتح خود چه عقیده‌ای‌داشته وچگونه پادشاه خودرا به مورخ خارجی معرفی کرده‌اند. تردیدی نیست که پارس‌ها آن اندازه که بـه کوروش علاقه داشتند کبوجیه را محترم نمیداشتند. بحکایت مطلبی که دربند ۸۹ از کتاب سوم هردوت نقل‌شده و در صحت آن شاید نتوان زیاد تردید کرد مردم پارس کوروش‌را پدر، کبوجیه را سختگیر و داریوش را تاجرقضاوت میکرده‌اند(بند ۸۹). بی‌تردید علت این نوع قضاوت سختگیری و بی اعتنائی کبوجیه نسبت به سران پارس بوده است. این پادشاه در آغاز سلطنت برادر خود بردیا را که محبوب خاص وعام‌بود پنهانی‌بقتل رسانید. بردیااز آن جهت محبوب بود که صرفنظر اززیبائی اندام شجاعت‌هائی‌ازخود ابراز کرده‌بود که‌مردم نظیرآنرا دربرادربزرگش مشاهده نمیکردند (بند۳۰). گذشته ازآن، او صاحب فرزند بود و هردوت در بند ۸۸ از همین کتاب بیکی از دختران او کـه پارمیس (Pramys) نام داشته اشاره کرده‌در حالیکه کبوجیه‌فرزندی‌نداشت‌وپارس‌ها برای‌این‌امر اهمیتی‌فراوان‌قائل‌بودند. اگرچه کتیبه‌بیستون‌درباره‌ٔعلت‌مرگ بردیامطلبی ندارد وفقط بذکراین‌نکته‌اکتفا کرده که قتل اوپنهان‌نگاهداشته‌شد (بند۱۰)، ولی تردیدی نیست، که علت‌قتل‌اوحسادت‌برادر بزرگتر بودوعلل‌حسادت‌اوهمانهاست که‌قبلاً‌بآن‌اشاره شد. امااینکه‌قتل بردیارامخفی نگهداشتند علت‌آن بود که کبوجیه اطمینان‌داشت که مردم‌به‌بردیاعلاقه‌دارند واگر راز اوفاش‌میشدممکن‌بودباطغیان‌احساسات‌عمومی‌روبروشود. موفقیت‌بی‌دردسر بردیای دروغی‌نشان‌میدهد که‌تاچه‌اندازه‌افکارعمومی‌به‌بردیای واقعی علاقمند بوده وتاچه حد مردم‌نسبت‌بـه کبوجیه‌بیقید وبی‌علاقه بوده‌اند. شاید بهمین‌جهت‌است که در باره مرگ اسرارآمیزاو سخن بسیار گفته شده. دراین‌باره‌هردوت مدعی‌است که شمشیر کبوجیه هنگام‌پیاده شدن از اسب بهمان قسمت از ران او که گاوآپیس رااز آن قسمت مجروح

کرده‌بود اصابت کرد . در کتیبه بیستون فقط بذکر این مطلب اکتفا شده که «وی بمرگ خود در گذشت» (بند ۱۱) و معلوم نیست که مقصود داریوش از این عبارت مبهم چه بوده و آیا کبوجیه همانطور که هردوت نقل کرده بر حسب تصادف بقتل رسیده یا اینکه خود کشی کرده و «بمرگ خود» در گذشته ؟ کتزیاس مورخ دیگر یونانی نیز روایتی نظیر روایت هردوت دارد ، ولی بهر حال این مطلب ثابت میکند که کبوجیه مورد کمال بمهری ملت خود بوده و بنابراین اگر هرودت در زمان خود با پارس هائی روبرو شده و از آنها دربارهٔ این پادشاه خبرهای کسب کرده طبیعی است که این دسته از پارسها احساسات واقعی خود را نسبت باین پادشاه «سختگیر» از مورخ خارجی پنهان نکرده‌اند.

لشگر کشی به حبشه

از آنچه گفته شد اینطور نتیجه گرفته میشود که مطالبی که هردوت در باره کبوجیه نقل کرده تحت تأثیر سه منبع مختلف (مصری ـ یونانی ـ پارسی) قرار گرفته وهر سه منبع بااین پادشاه چندان نظری مساعد نداشته‌اند . باتوجه باین مطلب علت قضاوت سخت مؤلف نسبت باین پادشاه بآسانی برما روشن میشود . امابابد قبول کرد که سهم مصریان دراین مبالغه گوئی از دو دسته دیگر بیشتر بوده ودر بسیاری از موارد که نسبت باین پادشاه مطالبی کذب نقل شده منبع اصلی آن مصری بوده است. مطالبی که در بند ۲۵ در باره لشگر کشی کبوجیه به حبشه نقل شده از نوع مطالبی است که درصحت آن میتوان تردید کرد . زیرا قابل قبول نیست که پادشاه هخامنشی بمثابه دیوانه ای لجام گسیخته بمحض استماع جواب پادشاه حبشیان بی‌توجه بتأمین آذوقه سپاه خود راه سرزمین سوزان حبشه‌را درپیش گیرد. بحکایت سنگ نوشته‌ای که درحبشه بدست آمده و متعلق بزمان پادشاهی ناستن(Nastesen) نامی بوده این پادشاه فخر میکند که کامباسودن (Cambassauden) فاتح مصر را از خاك خود رانده و تعداد زیادی ازچهارپایان ومقادیر زیادی از آذوقه سپاه اورا بجنگ آورده . پس کمبود آذوقه در سپاه کبوجیه باحتمال زیاد در حین حرکت به مقصد پیش نیامده بلکه در موقعی پیش آمده که کبوجیه پس از اطلاع از خبر های ناگوار پارس با شتاب بسوی مصر باز گشته. بعلاوه این لشگر کشی آنطور که دربند ۲۵ از کتاب سوم هردوت نقل شده

بی نتیجه نمانده زیرا علاوه بر آنکه بسیاری از نویسندگان باستان از قبیل دیو دور (Diodore) عقیده دارند که کبوجیه تا سرحد نهائی حبشه پیش رفته و به شهر مروئه (Méroée) رسیده ونام یکی اززنان خانواده خودرا براین شهر گذارده ، هردوت نیز مطالبی درقسمت‌های مختلف تاریخ خود نقل میکند که خلاف این مطلب رامیرساند. مثلا مؤلف درمقامی از کتاب خود حبشیان مجاور مصررا خراجگذاران پادشاه پارس معرفی و اضافه میکند که کبوجیه اینان را درموقعی که به جنگ باحبشیان ماکروبی رفته بود مطیع کرده بود (بند۹۷از کتاب سوم).همچنین دربند۹از کتاب هفتم مردونیه سردارپارسی حبشیان را مانندآشوری‌ها وبابلی‌ها درردیف مللی قرار میدهد که مطیع پارس‌ها بوده‌اند.

در بند ٦٩ از همین کتاب (کتاب هفتم) ضمن شرح ترکیب سپاه عظیمی که خشایارشا همراه خود به یونان برد از «حبشیانی که در وراء مصر سکونت دارند» نام برده شده.

بعلاوه اگر قبول کنیم که منبع اصلی اطلاعات هردوت دراین زمینه راهنمایان مصری وپارسی او بوده‌اند باید تصدیق کرد که هیچ پارسی حاضر نبوده نسبت بیکی ازبزرگترین لشگرکشی‌های تاریخ کشور خود بعمدمطالبی دوراز حقیقت به‌نویسنده خارجی تلقین کند، بخصوص که در زمان هردوت مدتی قابل ملاحظه از این حوادث میگذشته ومنافع خصوصی اشخاص درمیان نبوده. بعلاوه مطالبی که دربند ۲۵ دربارهٔ چگونگی اعزام رسولان پارس بدربار پادشاه حبشیان و کشیدن تیر و کمان حبشی که آنرا علت اصلی حرکت سریع پادشاه پارس بـه حبشه دانسته‌اند نقل شده نباید چندان حقیقت داشته باشد. زیرا مؤلف قتل بردیارا درهمین قسمت بعدازلشگرکشی کبوجیه بـه مصر نقل کرده و یکی از علل آنرا توفیق او در کشیدن کمان حبشی دانسته درحالیکه بردیا مدتها قبل ازاین واقعه بقتل رسیده بوده است.

افسانه لشگرکشی به آمون

همچنین آنچه مؤلف دربند ۲٦ درباره لشگرکشی کبوجیه به‌آمون نقل میکند

باحتمال زیاد منشائی مصری دارد. مشارکت پنجاه هزار نظامی در این لشگرکشی و مدفون شدن سپاهی باین کثرت که محتملا بهمین تعداد افراد غیر نظامی همراه آن بوده امری است که باور کردن آن تاحدی دشوار است بخصوص که بادعای هردوت از این اجتماع بزرگ حتی یک نفر نجات نیافت که پارس‌ها ومصریان را از سرنوشت شوم همراهان خود مطلع کند. بعید نیست که اهالی آمون برای اثبات حمایت خداوندان از سرزمین خود این افسانه را اختراع کرده ویا لااقل درباره تعداد سپاهیان اعزامی کبوجیه مبالغه کرده باشند. تنها ضعف این استدلال اینست که هردوت هرگز به آمون قدم نگذارده واین مطالب را مستقیماً از اهالی این سرزمین نشنیده بلکه آنرا از کسانی شنیده که آنها خود از اهالی آمون شنیده‌اند و بهمین جهت محتمل است چیزی بر آن افزوده یا تغییری در آن داده باشند. در هرحال این واسطه های خبر بی تردید همان مصریانی هستند که راهنمای هردوت در مسافرت او به مصر بوده‌اند وبعلت کینه‌ای که نسبت به پادشاه پارس داشته‌اند خواسته‌اند ازراه مبالغه شکست‌های اورا بزرگ جلوه دهند.

این بود قسمت‌هائی از کتاب سوم از تاریخ هردوت که باحتمال زیاد از منابع مصری جمع‌آوری شده است. بقیه مطالبی که هردوت در کتاب سوم نقل کرده بی‌تردید ازمنابعی دیگر اخذ گردیده ومؤلف خود درپاره‌ای ازموارد صریحاً بآن اشاره کرده، مثلا دربند ۳۲ در جائیکه دربارهٔ چگونگی قتل خواهر و زوجه کبوجیه سخن درمیان است هردوت خود دوروایت نقل میکند که یکی را بگفته مصریان ودیگری را به منابع غیرمصری استناد میدهد. مطالبی که دربند ۳٤ و ۳۶ درباره کرزوس ورفتار او نسبت به پادشاه پارس نقل شده درحقیقت دنباله مطالبی است که در کتاب اول درباره پادشاه مخلوع لیدی شرح داده شده و ارتباطی به تاریخ مصر ندارد و بهمین جهت حدس زده میشود که قسمتی از مجموع اطلاعاتی بوده است که هردوت در باره پادشاه مخلوع لیدی جمع‌آوری کرده ودراین مقام که صحبت ازاحوال پادشاه درمیان بوده بمناسبتی از آن یاد کرده.

منابع مختلط

در قسمتی از تاریخ کبوجیه که نام پرگزاسپ مکرر برده میشود و مربوط بحوادثی است که قبل و بعد از مرگ بردیا رویداده و موضوع بند های شماره ۳۰ و ۳۴ و ۳۵ و ۳۶ از کتاب سوم میباشد کاملا روشن است که مؤلف یا حقیقت را در قالب افسانه بیان کرده و یا آنقدر بآن شاخ وبرگ داده که بکلی صورت افسانه بخود گرفته. غالب مطالب این چند بند که بیشتر بمنظور تحقیر کبوجیه اختراع شده، یا منشأی یونانی دارد و یا از قول پارس‌هائی نقل شده که با این پادشاه خصومت مخصوص داشته اند و حقایق را بقصد تحقیر او چنین تحریف کرده اند. حدس دوم بصحت مقرون‌تر بنظر میرسد ودلیل آن اینست که ضمن مطالبی که در این بندها عنوان شده ازقوانین وعادات پارس‌ها وهمچنین قضات شاهی نیزسخن بمیان آمد[1] (بند۳۱) وهمچنین دربند ۳۵ صحبت ازنوعی شکنجه درمیان است که مؤلف با اطمینان کامل مدعی است که بین‌پارس‌هامعمول بوده و آن عبارت از این بود که محکومین را زنده ودرحالیکه سرآنها بپائین معلق بوده در قبرمدفون میکرده‌اند[2] (بند ۳۵) ـ تردیدی نیست که این‌مطلب بنحوی که هردوت نقل میکند عاری از حقیقت میباشد ولی میتوان تصور کرد که شایدبا تعدیل قابل ملاحظه ای تاحدی‌قابل مطالعه باشد ولی درهرحال مطلب‌ازدهان کسانی‌بگوش مؤلف رسیده که نسبت به شاهنشاهان هخامنشی احساسات قابل ستایشی نداشته‌اند.

این‌مطلب بخصوص‌وقتی تأیید میشود که ملاحظه میکنیم که آنچه بین کبوجیه وپرگزاسپ گذشته تقریباً نظیرواقعه‌ایست که در گذشته بین‌آژیدهاگ و سردار او هارپاگ رویداده.همانطور که‌آژیدهاگ‌باقتل‌فرزند هارپاگ وچشانیدن گوشت‌او به پدرانتقام نافرمانی اورا گرفت (بند۱۱۹ از کتاب‌اول) در اینجا نیز کبوجیه نافرمانی

۱ـ دربند ۱۶ نیز درجائی که صحبت ازچگونگی سوزاندن جنازه پسامنیت درمیان است ازعادات و روسوم پارس ها واحترام آنها نسبت به‌آتش سخن‌گفته شده درحالیکه تمام‌مطالب این بند بطوریقین ازمنبعی مصری سرچشمه گرفته.

۲ـ نظیر این مطلب دربند ۱۴ ازکتاب هفتم نیزمشاهده میشود.

احتمالی پر گزاسپ را با قتل فرزند او انتقام میکشد با این تفاوت که گوشت فرزند را بخورد پدر نمیدهد. همچنین است مطالبی که در بند ۳۶ در باره رفتار کبوجیه نسبت به کسانی نقل شده که برای جلب رضایت بعدی او موقتاً ازاجرای اوامر او خود داری کردند بتصور اینکه وقتی پادشاه از فرمان خود نادم میشود (فرمان قتل کرزوس) آنها را پاداش قابل ملاحظه ای خواهد داد درحالیکه کبوجیه درعین حال که درمدتی کوتاه از فرمان خود نادم شد و برای کرزوس گریست کسانی راکه بعلت پیش بینی ندامت او از اجرای حکم خود داری کرده بودند ببدترین وضع بقتل رسانید.

در تمام این موارد برخلاف گفته مورخ باید اطمینان داشت که منبع اصلی اطلاعات اوپارسی نبوده بلکه باحتمال زیاد یونانی یامصری بوده واگرهم واقعاً مطلبی در این زمینه از پارسیان شنیده بی‌تردید صحبت از پارسیانی است که بعللی با پادشاه هخامنشی خصومت داشته‌اند. مؤید این حدس افسانه‌ایست که مؤلف درقسمتی از بند۳۲ درباره چگونگی قتل خواهرپادشاه نقل کرده ومدعی است که این روایت بهیونانیان تعلق دارد وآنان‌معتقدند که خواهروزوجه پادشاه باین‌ترتیب بقتل رسید. درحالیکه همانطور که خودمؤلف‌بآن اشاره کرده نظیراینگونه داستان‌ها وافسانه ها در روایات یونانی زیاد دیده میشود[1]

---

(۱) بطوریکه هردوت از قول یونانیان نقل میکند روزی‌پادشاه با خواهر خود که زوجه او نیز بود بتماشای جنگ بچه شیری با سگی‌مشغول‌بود. درلحظه‌ای که نزدیك بود سگ دربرابر بچه شیر ازپا درآید برادر کوچك سگ زنجیر خودرا گسیخت و بکمك او شتافت وهردو بکمك هم بچه شیررا از میدان بدر کردند. کبوجیه از مشاهده مبارزه این دوحیوان‌شادی کرددرحالیکه‌خواهرش‌میگریست‌ووقتی‌علت گریه‌اوراسئوال‌میکند زوجه‌او جواب میدهد که وقتی محبت دوبرادررا درعالم حیوانات مشاهده میکند تأسف میخورد که چطور بردیاقربانی‌هوی‌وهوس‌برادرخود شد و کسی‌انتقام‌اورانگرفت. کبوجیه ازاین سخن بدرجه‌ای‌در خشم شد که‌فی الحال امر کرد خواهرش راکه زوجه او نیز بود بقتل رسانند، (بند ۳۲).

منابع یونانی

علاوه بر مطالب مشروحی که هردوت دربارهٔ اخلاق وعادات ورسوم وطرززندگی مصریان قدیم در کتاب دوم خود نقل کرده وضمن توضیح خارج ازمتن درهمان کتاب درباره منبع آن بحث کافی شده است،[۱] در قسمت‌هائی از کتاب سوم نیز در باره عادات ورسوم وطرززندگی ملل واقوامی صحبت شده که بعلت نزدیکی و مجاورت آنها بامصر باید تصور کرد بامطالب اول ازحیث منبع مشابه میباشد. ازاین قبیل است مطالبی که دربارهٔ طرززندگی اهالی حبشه وشگفتی‌های این سرزمین دربند ۱۸ و ۲٤ نقل شده. همچنین است جزئیات مربوط به سرزمین عربستان وطرز زندگی اعراب که دربند ۵ و ۸ و ۹ نقل شده . تردیدی نیست که هردوت لااقل قسمت‌هائی از عربستان را که مجاورمصر بوده بچشم دیده ولی بطوریقین سرزمین حبشه‌راازنزدیک ندیده بوده‌و خود مکرر مدعی است که فقط تاالفانتین که امروزآسوان نام‌دارد ودورترین نقطه سرحد مصر وحبشه آنزمان بوده‌پیش رفته . با این فرض باید تصور کرد که اطلاعاتی‌را که مؤلف در باره حبشه و عربستان و ساکنان این دو منطقه نقل کرده از یکی از کتب جغرافیائی زمان خود اخذ کرده و یا در موقعی که در بارهٔ چگونگی عبور کبوجیه از صحرای سیناخبرهائی در مصر جمع آوری میکرده دراین باره نیز از دهان مصریان اطلاعاتی کسب کرده.

دلیل دیگری که در این باره میتوان اقامه کرد اینست که آنچه مؤلف در بارهٔ شگفتی های حبشه نقل کرده آنچنان جنبه افسانه دارد که باور کردن آن بر هیچ صاحبدلی آسان نیست . اگر گفته‌های هردوت را در این زمینه باور داریم باید قبول کنیم که حبشیان زمان او بلند قدترین و زیباترین مردمان جهان بوده‌اند . هر یك ازآنها یکصدوبیست سال عمر میکرده‌اند وهرگز بیمار نمیشده‌اند و بحکایت پادشاه خود ازدروغ وتزویر وطمع گریزان و مردمانی شرافتمند و پاکدامن بوده‌اند . کشور آنها سرزمین مطلوب هر فرد انسانی بوده ودرآن طلا بمقدار فراوان یافت میشده

۱ــ رجوع شود به کتاب دوم هردوت، توضیح خارج ازمتن.

بدرجه‌ای که حتی زنجیر دست وپای زندانیان را نیز از این فلز قیمتی میساخته‌اند (بند ۲۳) . بطورکلی آنچه مؤلف دربند ۱۸ تا ۲٤ در باره این سرزمین افسانه‌ای نقل کرده باواقعیت وحقیقت تطبیق ندارد . بعلت نفرت مصریان ازحبشیان و درهرحال حسادت ورقابت آنها بااین قوم سیاه پوست مجاور که مکرر خاك آنهارا موردتعرض قرارداده‌بودندبایداطمینان‌داشت که منبع اطلاعات مؤلف دراین‌زمینه مصری نمیباشد. در این صورت با این سؤال مواجه میشویم که پس مؤلف اطلاعات خودرا دراین‌زمینه ازکجا کسب کرده‌است. ازطرف‌دیگرنمیتوان‌تصور کرد که‌هرودوت که‌به‌سرزمین‌مصر مسافرت کرده وتاسرحد نهائی این کشور درجائیکه سرزمین افسانه‌ای حبشه شروع میشود پیش رفته ، در باره این کشور کوچکترین توجهی بگفته‌های مصریان نکرده باشد . چه تردیدی نیست که اگر دربارهٔ حبشه ازمصریان کسب خبرمیکرد مصریان بنحوی دیگر درباره این کشور بااو سخن میگفتند و بی‌تردید آنرا جهنم‌روی زمین وسرزمین حیوانات مخوف وانسانهای سیاهپوست کوتاه قد و کریه معرفی میکردند نه یك سرزمین مطلوب ودلخواه آنطور که هرودوت معرفی میکند .

با توجه باین استدلال باید قبول کرد که منبع اطلاعات هرودوت در باره حبشه نه‌مصری بوده ونه یونانی.باحتمال زیاد منبع‌اطلاعات‌اودراین باره کتب متقدمینی‌بوده است که در زمان آنها هنوز حبشه سرزمین افسانه‌ای مجهول و سرزمین زیبائی های جهان بوده. این تصور وقتی قوت میگیرد که ملاحظه میکنیم در تعدادی از کتب متقدمین ازقبیل ایلیاد هومر بتفصیل ازمردمانی صحبت شده که درسرحد نهائی جهان «درجائیکه‌آفتاب طلوع وغروب میکند» میزیسته‌اند. بی‌تردید مقصود هومرحبشیان واقعی نبوده بلکه صحبت ازمردمانی است که دردورترین نقاطی از افریقا که برمردم آن زمان شناخته شده بودمیزیسته‌اند. ولی محتمل است در قرن پنج قبل از میلاد هرودوت و دیگر یونانیان تصور کرده‌اند این مطالب در باره حبشیان ساکن دره نیل نوشته شده . همچنین محتمل است که مؤلف اطلاعات خودرا دراین باره از نوشته‌های هکاته‌معروف نقل کرده باشد زیرا بی‌تردید هکاته درباره مصروحبشه مطالبی‌نقل کرده

که بعد ها مورد استفاده هردوت قرار گرفته . اما دلیلی که مثبت این مطلب باشد نمیتوان اقامه کرد زیرا ازآثار هکاته جزقطعات مختصر و ناقص چیزی برای ما باقی نمانده وهردوت‌نیزبعادت همیشگی خود هرجا که ازنوشته‌های متقدمان خوداستفاده کرده از ذکر منبع اصلی خود داری‌نموده وفقط در پاره‌ای از موارد که نظریه ایرا بقصدرد کردن‌آن‌عنوان کرده‌بطورمبهم آنرابگفته«یونانیانی»نسبت داده که‌در گذشته چنین ادعائی را کرده‌اند .

نکته جالب در این مورد اینست که مؤلف سعی کرده ایـن مطالب شنیدنی را در باره حبشه بهر ترتیبی که ممکن است ضمن شرح ماجرای اعزام سفرای کبوجیه برای خوانندگان خود نقل کند وبهمین جهت ملاحظه میشود که برای ذکر پاره‌ای از این مطالب رابطه‌ای بسیار سست با مطالب اصلی یافته . مثلاً در جائیکه صحبت ازاعزام رسولان کبوجیه میباشد مؤلف مدعی‌است که رسولان ازطرف پادشاه مأموریت یافتند درباره «خوان خورشید» که جنبه افسانه محض دارد تحقیق کنند واین بهانه را برای گریز ازمطلب اصلی و نقل مطالب مشروحی در باره «خوان خورشید» و دیگر شگفتی‌های این‌سرزمین‌کافی دانسته ومدتی دراین باره سخن گفته واحیاناً مطالبی‌را که در این زمینه در کتب متقدمان یافته نقل کرده (بند ١٧) . همچنین برای اینکه ازفراوانی‌طلا دراین سرزمین سخن گوید مدعی میشود که رسولان کبوجیه باهدایائی از طلا آمدند و پادشاه حبشیان برای تحقیر پادشاه پـارس آنها را بزندان های خود برد ورسولان مشاهده کردند که حتی زنجیر زندانیان از طلا است (بند٢٣) . و سپس برای اینکه بتواند در بـاره اخلاق و روحیات حبشیان صحبت کند از پیشنهاد اتحاد کبوجیه سخن میگوید واز زبان پادشاه حبشیان برای رد این پیشنهاد بنقل روحیات وخصوصیات مردم حبشه میپردازد (بند ٢١ و ٢٣) ـ در حالیکه باحتمال زیاد پادشاه مقتدر پارس که سرزمین مصر باستانی را تسخیر کرده بود اگر چه رسولانی برای خبر آوردن به حبشه اعزام داشته بود ولی شاید برای پادشاه گمنام این سرزمین هدایائی‌نفرستاده ویاپیشنهاد عقدقرارداداتحاد باونکرده باشد. شواهد وسوابق تاریخی

نشان میدهد که دراین قبیل موارد سیاست پادشاهان هخامنشی روشن تر و صریح تر و غالباً آمرانه و فاتحانه بوده ؛ چنانچه وقتی داریوش نمایندگانی به کشور سکاها فرستاد (کتاب چهارم هردوت ـ بند۱۲۶) وهمچنین درموقعی که پادشاهان هخامنشی رسولانی به مقدونیه و یونان مأمور کردند (کتاب پنجم هردوت ـ بند ۱۸ ـ کتاب ششم ـ بند ۴۸ ـ کتاب هفتم ـ بند ۳۲ ـ ۱۳۱ ـ ۱۳۳) همه جا رسولان و فرستادگان پادشاه روشی نسبةً خشن و صریح و آمرانه داشته‌اند. بنابراین باید تصور کرد که ارسال هدایا برای پادشاه حبشه وپیشنهاداتحاد پادشاهپارس بااوورد این‌تقاضا ازطرف پادشاه حبشیان مطالبی است که باید عاری از حقیقت باشد و مؤلف صرفاً بقصد ایجاد بهانه‌ای برای گریز از مطلب و نقل اطلاعات افسانه‌ای خود در باره این سرزمین عنوان کرده است.

فرضی دیگر که دراین‌مورد میتوان کرد اینست که اصولاً آنچه مؤلف دراین زمینه نقل‌کرده صرفاً اختراع قوه تخیل خود او وبقصد تحقیر پادشاهی بوده که مؤلف آشکارا با او نظر خوبی نداشته. دلیلی که برای اثبات این مدعا میتوان اقامه کرد داستان مشابهی است که مؤلف درباره کوروش و ملکه تومیریس در کتاب اول خودنقل کرده‌است. دراینجا نیزصحبت ازدوروئی وتزویر پادشاه پارس و تیزبینی و بصیرت ملکه تومیریس در میان است که با وجود پیشنهادازدواج‌پادشاه پارس قصد واقعی‌اورا که‌تسخیرسرزمین اوبوده حدس‌میزند وازتزویرپادشاه پارس‌پرده برمیگیرد وازتهدیدهای اونمیهراسد (کتاب اول بند ۲۰۵ و ۲۰۶).

بحث درباره قانون

دراینجا سخن ما در باره قسمت هائی از کتاب سوم هردوت که از منابع یونانی اخذ شده بپایان میرسد. اما جالب توجه است که قبل ازختم کلام دراین مقام درباره افسانه‌ای که هردوت برای‌تجسم‌مفهوم قانون در بند ۳۸ نقل کرده ومحتملاً ازمنبعی یونانی سرچشمه گرفته نیز ذکری بمیان آید. در این مورد مؤلف بذکر افسانه‌ای پرداخته که هدف‌اصلی‌آن اثبات این‌مطلب است که قوانین بطورمطلق وبی‌قید وشرط

ارزشی ندارند بلکه ارزش آنها اعتباری وشخصی است وچون این ارزش براساس عادات و رسومی است که درنزد اقوام مختلف متغیر میباشد پس قوانین نیز در سراسر جهان متغیر است و برحسب اخلاق ورفتاروسنت مردم تغییر میکند. این قسمت از کتاب سوم نیز باحتمال زیاد منبعی یونانی دارد و باید حدس زد که بحث در باره ارزش مطلق قانون یکی ازمباحثی بوده که در زمان مؤلف در محافل و مجالس فلسفی یونان مورد گفتگو و مسئله روز بوده و مؤلف تحت تأثیر این گفتگوها و برای آنکه اطلاعات ونظریات خود را دراین‌زمینه برای خوانندگان نقل کند ازیك‌عبارت معترضه کوچك استفاده کرده و از قول پارس‌ها به مقایسه عادات و رسوم و قوانین یونانیان و هندیان پرداخته ونتیجه گرفته که قوانین این دوقوم باهم مغایر میباشند.

درآغاز این بند صحبت ازرفتار غیرعادی کبوجیه درمصر درمیان است و مؤلف برای انتقاد ازرفتاراین‌پادشاه چنین‌استدلال‌میکند که احترام به‌عادات ورسوم وقوانین ملل واقوام‌برای‌یك پادشاه‌امری‌است‌ضروری‌زیرا هرقوم وملتی قوانین‌وعادات ورسوم خودرا بهترین قوانین وعادات ورسوم زمان‌میداند «وبنابراین اینکه شخصی اموری‌را که باین درجه محترم است تخطئه میکند امری طبیعی نیست مگراینکه او دیوانه باشد» (بند ۳۸) (مقصود کبوجیه است) و سپس از این فرصت مناسب استفاده میکند ومطلبی‌را که باحتمال‌یقین‌در آن زمان درمحفل‌های فلسفی وعلمی یونان موضوع‌روز و مورد بحث بوده با این عبارت بـه مطلب قبلی ربط میدهد و چنین بـه سخن ادامه میدهد:

«برای تشخیص اینکه اینگونه احساسات‌نسبت به عادات ورسوم شخصی تا چه حد دروجود مردمان ریشه دارد، مواردزیادی میتوان شمرد. یکی‌ازاین موارد کثیر چنین است: داریوش در زمان سلطنت خود روزی اطرافیان یونانی خود را بحضور طلبید واز آنها پرسید که بچه قیمتی حاضرند پدر خودرا پس از مرگ تناول کنند. آنها باعتراض پاسخ دادند که‌بهیچ‌قیمتی حاضر بانجام این عمل نمیباشند. پس داریوش هندوهائی را که‌کاتی نام دارند و رسم آنها چنین است که پدر ومادر خود را میخورند

بحضور طلبید واز آنها پرسید که بچه قیمتی حاضرند جسد پدرخودرا درآتش افکنند. هندوها از تعجب فریادی از حلقوم خود خارج کردند و مصراً ازاوخواستند که سخن بکفر نگوید.» (بند ۳۸ از کتاب سوم) ـ

منابع نیمه‌یونانی

علاوه بر قسمت هائی از کتاب سوم هردوت که از منابع مصری و یونانی اتخاذ شده بسیاری ازقسمت‌های این کتاب وبخصوص مطالب بند۳۹ ببعدازقول اهالی‌ساموس نقل گردیده . باآنکه پولیکرات‌ازفرمانروایان مستبد وسختگیراین جزیره بود باید اطمینان داشت که در زمان هردوت خاطرهٔ پرافتخار دوره حکومت او فراموش نشده بود و بهمین جهت و با توجه به مصائبی که بعد از او براین جزیره روی آورد مردم ساموس حتی‌درزمان هر وت‌ازاین‌پادشاه‌مقتدر خودبعنوان یك قهرمان‌بزرگ ملی یاد میکرده‌اند. خاطره پادشاهی که ازحیث‌قدرت وشکوه ازتمام پادشاهان جزایرمدیترانه باستثنای پادشاه سیسیل پیش افتاده بود (بند ۱۲۵) و اولین کسی که بعد از مینوس (Minos) ،بنیان گذاریونان‌قدیم، درصدد‌تسلط بردریاها برآمده‌بود (بند ۱۲۲) هرگز فراموش شدنی نبود .

افسانه حلقه انگشتری که پولیکرات برای دفع حسادت خدایان بتوصیه فرعون‌مصر بدریاافکندوسپس درشکم‌ماهی‌بزرگی‌بدست‌آمد که درتورمردی‌ماهیگیر صیدشده بود وماهیگیرانرا به‌پولیکرات هدیه کرده بود (بند۴۱ و۴۲) ازافسانه‌هائی است که بی‌تردید ساخته وپرداخته مردم جزیره‌نشین ساموس میباشد . زیرا صرفنظر ازاینکه گفته شده که این‌انگشتر گرانبها کار یکی‌ازهنرمندان معروف ساموس‌بنام تئودوروس میباشد (بند ۴۱) سراسر افسانه بقسمی نقل گردیده که لا اقل حیثیت و آبروی فرمانروای محبوب جزیره که هردم بایکی ازدولت‌های فاتح متحد میشد و کمی بعدبادشمن قویتراومیساخت حفظ شود.پولیکرات درآغازکار باآمازیس‌فرعون مصر متحد شد، ولی همینکه مشاهده کرد فرعون قدرت مقاومت در برابر پادشاه پارس را ندارد اورا رها کرد وبدامان کبوجیه افتاد. اما درافسانه‌ای که‌هردوت ازقول

مردم ساموس نقل کرده بنظر میرسد که ابتکار این تغییر سیاست از جانب آمازیس بوده و حکمران ساموس به عهد و پیمان خود و فادار مانده (بند ۴۳) زیرا این تغییر سیاست در حقیقت بعنوان نتیجه پیدا شدن حلقه انگشتر در شکم ماهی و آشکار شدن دروغ آمازیس جلوه داده شده درحالیکه حقیقت آنست که پولیکرات بابتکار خود تغییر سیاست داده بود . این نکات دقیق ثابت میکند که هردوت اطلاعات خود را در این زمینه بیشتر در جزیرهٔ ساموس جمع آوری کرده و از دهان اهالی همین سرزمین شنیده . همچنین است اطلاعات دقیق و جزئیات قابل توجهی که مؤلف در باره حوادث محلی این جزیره نقل کرده از قبیل جنگ با اهالی اژین (Egine) درزمان آمفیکراتس (Amphicratès) (بند ۵۹) ؛ کمك به اهالی ساموس درجنگهای مسنی (Méssénie) (بند۴۷) ؛ مداخله اهالی ساموس بنفع جوانان کورسیر که پریاندر پادشاه کورنت آنهارا باسارت به‌نزد آلیات‌پادشاه‌سارد‌میفرستاد‌وتأسیس جشنی که‌درزمان مؤلف نیز برپا میشد (بند ۴۸) . دلیلی که دراین مورد میتوان اقامه کرد اینست که بسیاری از مورخان باستان و از جمله پلوتارك که چند قرن بعد از هردوت میزیسته عقیده دارند که جوانان کورسیررا اهالی ساموس نجات ندادند بلکه اهالی شهر کنید (Cnide) نجات دادند (پلوتارك خبث‌طینت هردوت ـ بند۲۲) درحالیکه هردوت‌مدعی است که آنها بدست اهالی ساموس نجات یافته‌اند . چون مؤلف خود از اهل ساموس نبوده که‌دلیلی‌کافی‌برای‌سعی درنسبت دادن این‌افتخاربه مردم ساموس باشد باید قبول کرد که مؤلف این ماجرا را بنحوی که نقل کرده عیناً ازدهان مردم ساموس شنیده زیرا در جائی بهتر از ساموس نمیتوانسته چنین کامل و دقیق درباره این مطلب کسب خبر کند. همچنین‌است درجائیکه‌مؤلف درباره‌چگونگی بسلطنت رسیدن‌پولیکرات واهمیت قدرت‌نظامی ودامنه فتوحات وجنگهای اوبااهالی ملطولبوس (Lesbos) سخن میگوید وعقد اتحاد او را با پادشاه هخامنشی شرح میدهد (بند ۴۴) ـ همچنین است شورش قوائی که اوبرای کمك به کبوجیه به مصر گسیل کرده بود وموفقیت شورشیان وروایات مختلفی که درباره آن‌نقل شده (بند ۴۴ و۴۵) ولشگر کشی اهالی اسپارت‌به ساموس(بند۵۴و۵۵) وتدبیری که‌پولیکرات برای‌باز گشت‌شورشیان‌اندیشید(بند۵۶).

چون هردوت خود از اهل ساموس نبوده که نفعی در این میان داشته باشد باید این مطلب را بنحوی که نقل کرده از دهان چند نفر از اهالی این جزیره که غالباً حسرت دوران پرافتخار پولیکرات را میخورده‌اند شنیده باشد. این ظن وقتی بشدت قوت میگیرد که بخاطر آوریم که مؤلف مدتها درجزیره ساموس اقامت داشته و بااهالی آن همنشین بوده وبهمین جهت دربند ۶۰ آنچنان بناها و آثار باستانی این جزیره‌را تشریح کرده‌است میکند که اگرخواننده ازمسافرت مؤلف بساموس بی‌اطلاع باشد از اطلاعات دقیق اودچارشگفت وحیرتی فراوان خواهد شد.

مشاهدات ومسموعات شخصی

چنین بود مطالبی که هردوت ازمنابع مصری ویونانی و ساموسی در کتاب سوم خود نقل کرده. مؤلف در این کتاب از مطالب دیگری نیز سخن بمیان آورده که بی‌تردید نه منبعی پارسی داشته ونه مصری ویونانی وساموسی. این قسمت ازاطلاعات مؤلف اطلاعات پراکنده‌ایست که حاصل سیر وسیاحت او در شهرهای جهان آنروز و معاشرت و مصاحبت با اشخاصی از ملیت های مختلف بوده، از این قبیل است آنچه مؤلف دربارهٔ عملیات شنیدنی آرکیاس (Archias) و لیکوپاس (Licopas) که در ساموس بقتل رسیدند و افتخاراتی که اهالی ساموس نثار آرکیاس نمودند نقل کرده که بی تردید از دهان یکی از اهالی لاکونی شنیده و خوشبختانه مؤلف خود صریحاً باین مطلب اشاره میکند (بند ۵۵) ـ همچنین است یکی ازروایاتی که‌مؤلف در بارهٔ علل حمله‌اهالی لاکونی‌به ساموس نقل کرده که صریحاً از قول خود آنها نقل شده است (بند ۴۷) ـ

اطلاعات مربوط به خزاین اهالی سیفنوس (Siphnos) و ثروتی راکه آنها از معادن‌طلا ونقره خودبدست میاوردند وهمچنین پیامی که غیبگوی معبد برای آنها فرستاد بی‌تردید در دلف از دهان اهالی شنیده (بند ۵۷). اطلاعات دقیقی که مؤلف در باره حوادث حماسی فراری های ساموس و سعادت ناپایدار و ناکامی های نهائی آنها دربند ۵۹ نقل کرده باحتمال زیاد در کرت و آرگوس واژین از دهان ساکنان

این نقاط شنیده که خود ناظر قسمت هائی از حوادث مربوط باین دسته از اهالی ساموس بوده‌اند.

نتیجه

این بود مختصری درباره مطالب و منابع قسمت اول از کتاب سوم هردوت (از بند ۱ تا ۶۷) که مربوط است به لشکر کشی کبوجیه به مصر و فتح این سرزمین بدست پادشاه پارس. مؤلف قسمت مهمی از اطلاعات خود را در بارهٔ این قسمت از تاریخ خود در مصر بدست آورده و قسمت هائی دیگر از آنرا در یونان و مهاجرنشین‌های یونانی سواحل آسیای صغیر وجزایر یونانی دریای اژه و کورنت و ساموس و اسپارت جمع آوری کرده‌است. طبیعی است وقتی مؤلفی دربارهٔ پادشاهی قضاوت میکند که هرگز قدم بخاك اونگذارده وباهیچیك از اتباع اومصاحبت نکرده واطلاعات خودرا از دهان مخالفین ودشمنان آن پادشاه ویالااقل کسانی که نسبت باو چندان محبتی نداشته‌اند شنیده، نمیتوان بطور کامل بنوشته های او در این باره اعتماد کرد. هردوت در سفر بزرگی که درسراسر شهرها وبنادر شرقی مدیترانه آغاز کرد ازشهرها لیکارناس که زادگاه اودراین سرزمین بود تافینیقیه وسوریه ومصر و کرت وساموس واسپارت هرجا که اطلاعاتی درباره پادشاه هخامنشی بدست آورده جمع آوری کرده وازمجموع این اطلاعات داستان لشگر کشی کبوجیه به مصروچگونگی شخصیت این پادشاه را برای آیندگان ساخته وپرداخته است. درتمام این خط‌سیر هیچجا مؤلف با کسانی روبرو نشده که احساسات خصمانه‌ای نسبت به پارس ها نداشته باشند زیرا اینها نقاطی است که یا مردمان آن قبل از مؤلف مدتی مطیع پارس ها بوده‌اند یا کمی قبل اززمان او ضمیمه امپراتوری شده بوده‌اند و یا توسعه امپراتوری پارس خطر بزرگی برای منافع حیاتی آنها بوجود آورده بوده‌است.

مصریان ویونانیان مقیم سواحل آسیای صغیرویونانیان جزایردریای مدیترانه وحتی یونانیان قاره اروپا هریك بنحوی دربرابر خطر توسعه امپراتوری پارس قرار گرفته بودند و بعضی ازنواحی از قبیل مصر و سواحل آسیای صغیر و جزایر یونان

و دریای اژه در زمان هردوت درحیطه قدرت پارس ها وارد شده بودند و بعضی دیگر مانند یونان اصلی فقط درمعرض این خطرقرار گرفته بودند. طبیعی است که قضاوت چنین مردمانی نسبت به پادشاه قومی که در حال توسعه بوده چندان مقرون بانصاف ودرستی نباید باشد.

تردیدما نسبت به‌صحت‌مطالب قسمتی از کتاب‌سوم‌هردوت که‌مربوط به‌لشگر کشی کبوجیه به مصر و بیان شخصیت این‌پادشاه میباشد وقتی فوت میگیرد که درنظر آوریم که‌هردوت در کتاب اول ودوم‌خود گاه بگفته پارسیان اشاره کرده و درمقابل روایات مختلفی که در باره یك واقعه از قول ملل مختلف نقل کرده اشاره‌ای هم بروایت پارس‌هانموده، درحالیکه در کتاب سوم بجز چند مورد غیر قابل اهمیت حتی در بارهٔ شخصیت اخلاقی‌ورفتارپادشاه‌پارس،بگفته‌اهالی‌این‌سرزمین‌استناد نکرده وفقط‌اظهارات مصریان ویونانیان را ملاك قضاوت‌قرارداده است.

با این حال نباید تصور کرد که آنچه مؤلف در باره شخصیت پادشاه هخامنشی واخلاق و رفتار او در مصر نقل کرده زیاد دور از حقیقت باشد چه منابع دیگر نیز تاحدی حکایت از آن دارد و قتل بردیای بیگناه و خواهران شخص پادشاه و تعدادی ازبزرگ‌زادگان پارس که نموداری از کرداراین‌پادشاه دراواخر‌عمربوده برای‌مجسم کردن خصوصیات‌اخلاقی پادشاهی که سرانجام باقیام‌مخالفین خود روبروشد وبناکامی درسرزمین غربت ودور ازوطن واحباب در گذشت‌کافی است.

توضیح خارج از متن دربارهٔ قسمت دوم از کتاب سوم هردوت

قسمت دوم از کتاب سوم هردوت از بند ۶۷ تا ۱۶۰ اختصاص دارد بشرح چگونگی جلوس داریوش بر اریکه سلطنت و نخستین فتوحات این پادشاه در شهرها وجزایر یونانی سواحل مدیترانه شرقی وطلیعه جنگهای ایران ویونان که مدتی‌بعد، ازبزرگترین حوادث جهان گردید.

سراسرمطالبی که مؤلف درقسمت‌دوم از کتاب سوم‌خود دربارهٔ تاریخ‌پادشاهان هخامنشی عنوان کرده درحقیقت مربوط است به شرح مقدمات این‌جنگهای بزرگ و تشخیص مسئولیتی که هریك از دو قوم پارس و یونانی در اشتعال آتش آن بعهده داشته‌اند. اماهردوت بعادت معمول خود بصراحت ازاین‌جنگهاوعلل‌آن‌سخن نگفته بلکه همه جا کوشیده است مقصود خود را در قالب افسانه‌ها و داستانهائی که یاده‌ای خود درباره حوادث این زمان از یونانیان یا مهاجرین یونانی و یا احیاناً از پارس‌ها شنیده بیان کند وقضاوت آنرا به خواننده واگذار نماید.

افسانه دموسد (بند ۱۲۹ـ تا ۱۳۹)

یکی از این داستان ها که مؤلف باستناد گفته‌های مصاحبین خود نقل کرده داستان دموسد حکیم و طبیب معروف یونانی است که باسارت بدربار هخامنشی آمد وپس ازآنکه توانست اعتماد پادشاه وزوجه اورا جلب کند بانیرنگ وتدبیر گریخت وپارس‌هادرجستجوی‌اوتااعماق‌جزایریونانی‌مدیترانه شرقی‌شتافتندو کوشیدندبااعمال زور و خشونت او را از نو باسارت به پارس باز گردانند. از اینجا اولین برخورد پارس ها و یونانیان آغاز میشود واحساسات عمومی در یونان بنفع این طبیب معروف بجنبش درمیآید

داستان از آنجا شروع میشود که دوتن ازسران پارس بنام اورونیت ومیتروبات دردهلیزکاخ شاهی در بارهٔ فتح جزیره کوچکی باهم به مجادله میپردازند و میتروبات ضمن گفتگو حریف خود را بسختی تحقیر میکند. همینکه اوضاع عوض میشود و بردیای دروغی تخت سلطنت هخامنشی را غصب میکند، اورونیت فرصت را غنیمت میشمارد وحریف خودرا ازبین میبرد. اماطولی نمیکشد که داریوش بسلطنت میرسد وبرای مجازات مردی که بحمایت بردیای دروغی از هیچگونه ظلم و ستم فرو گذار نکرده بود قد علم میکند و به حیله بر او مستولی میشود و علاوه بر آنکه اموال او را ضبط میکند غلامان اورانیز به شوش میفرستد. مدتی بعد داریوش ازاسب بزمین میافتد وپایش پیچ میخورد و پزشگان مصری که در دربار او بودند از معالجه او عاجز میشوند؛ دراین ضمن داریوش مأیوس وناامید مطلع میشود که بین برده های یونانی که به اورونیت تعلق داشته‌اند شخصی بنام دموسد وجوددارد که‌طبیبی زبردست وجراحی ماهر است. دموسد درمدتی کوتاه پادشاه را معالجه میکندوپادشاه درمقابل این خدمت همه چیز باو میدهد باستثنای اجازه مراجعت او به وطن. اماحوادث طور دیگر پیش میآید:

کمی بعد ازاین واقعه آتوسا زوجه شاه‌نیز بیمارمیشود ودموسد بشرطی حاضر به‌معالجه‌اومیشود که‌بترتیبی که اوتعلیم میدهد مطالبی به پادشاه‌برضدیونانیان تلقین کند. مقصود دموسدازاین‌تدبیر آن بود که‌راهی‌برای‌فرار به‌وطن‌خود‌بیابد. پس‌داریوش بتلقین آتوسا کسانی برای تحقیق درباره جزایر یونانی نشین مدیترانه به‌کروتون (Croton) که موطن‌اصلی دموسد بود فرستاد ودموسدرا نیزباآنهاهمراه کرد. هردوت مدعی است که این پارس‌ها «نخستین پارس‌هائی بودند که از آسیا به یونان رفتند» (بند ۱۳۸) و اضافه میکند که مأموریت آنهـا را درحقیقت میتوان مقدمه جنگهای پارس و یونان دانست. صرفنظر از صحت یا سقم این افسانه نکته ای که در نظر اول جلب توجه میکند اینست که مؤلف در شرح این واقعه چنان استعداد نقالی و داستان سرائی خودرا بکار انداخته که گوئی قصد اصلیش جلب اشتیاق خوانندگان

وبرانگیختن مداوم حس کنجکاوی آنان بوده است. تمام این ماجرا را که درمجموعه حوادث مهم تاریخ هخامنشی واقعه‌ای ناچیز بحساب میآید ولی بزعم او از موجبات جنگهای ایران ویونان میباشد ممکن بود درچند عبارت خلاصه کرد.

تسخیر جزیره ساموس (بند ۱۴۱ تا ۱۴۹)

ازجمله‌حوادث ووقایع دیگری که مؤلف‌بعنوان طلیعه جنگهای‌ایران ویونان وبرخورد دوتمدن شرق وغرب‌باستان‌شرح میدهد حوادث مربوط به‌فتح ساموس است بدست گروهی ازسپاهیان پارس که دربند ۱۴۱ و۱۴۴ و ۱۴۵ و ۱۴۶ و ۱۴۷ و ۱۴۹ بتفصیل‌از آن‌یادشده‌است. هردوت مدعی‌است که «ازتمام شهرهای یونانی وغیریونانی، ساموس اولین‌شهری بود که داریوش تسخیر کرد» (بند۱۳۹). ازاینقرارفتح ساموس بدست داریوش درنظرمؤلف اولین قدم درراه توسعه امپراتوری پارس درسرزمین‌های یونانی خارج ازقاره آسیا محسوب میشود. دراین مورد هردوت مانند مورد قبل فقط بذکرمطلب قناعت نکرده بلکه کوشیده است بانقل‌حواشی ومطالب خارج‌ازموضوع باین مطلب جنبه افسانه دهد وحس کنجکاوی خواننده را برانگیزد. و برای آنکه علت واقعی حمله داریوش را به ساموس شرح دهد بنقل سر گذشت یکی از برادران تبعیدی پولیکرات که سیلوسون (Syloson) نام داشته میپردازد. این‌شخص درموقعی که داریوش درلشکر کبوجیه‌درمصر بعنوان یکسربازساده خدمت‌میکرده قبای زیبای خودرا باوبخشیده‌بود وپس‌ازآنکه داریوش به‌سلطنت رسید برای تذکاراین‌نیکوکاری بدربار پادشاه رفت. وقتی داریوش از ماجرای تبعید کسی که درجوانی باو احسان کرده بود مطلع‌شدتصمیم گرفت جزیره ساموس‌را فتح‌وباومسترد کند تاجبران‌احسان بیدریغ اوبشود(بند ۱۳۹و۱۴۰). بعدازآن، برای آنکه معلوم‌شود سیلوسون‌بچه جهت از کشور خود تبعید شده بود، مؤلف به بیان داستان مندریوس (Maindrios) غاصب حقوق سیلوسون میپردازد (بند ۱۴۲ـ ۱۴۳) ـ مؤلف ضمن بیان این داستان پیوسته به حوادث تازه‌ای اشاره میکند وپس‌ازبیان چگونگی لشگر کشی داریوش به‌جزیره

ساموس واخراج مندریوس ازاین جزیره ، بدنبال حوادث این شخص میرود و او را تا اسپارت تعقیب میکند (بند ۱۴۸) .

سرگذشت پولیکرات (بند ۱۲۰ تا ۱۲۵)

قبل ازاینکه در باره فتح ساموس بدست پادشاه پارس گفتگو بمیان آید مؤلف در قسمت اول از کتاب سوم مختصری در باره شرح حال پولیکرات قلمرسائی میکند (بند ۳۹ ببعد) و بهمین جهت در قسمت دوم قبل از بیان چگونگی فتح ساموس بذکر دنباله حوادث مربوط باین شخص میپردازد تا انقطاعی در ذکر حوادث روی نداده باشد (بند ۱۲۰ ـ ۱۲۵) ـ اما نقل همین قسمت ازحوادث نیزبرای نشاندادن وتذکارموجبات برخورد دوتمدن بزرگ شرق وغرب بوده‌است؛چه‌بطوریکه‌مؤلف‌درضمن حوادث‌مربوط به‌پولیکرات نقل‌میکند، علت‌اصلی کینه اوروئیت نسبت به‌پولیکرات آن بود که‌یکی ازسرداران‌پارس‌ازراه‌تحقیراورا سرزنش کرده بود که حتی نتوانسته این‌جزیره کوچك یونانی را که دربرابر حاکم نشین اوقراردارد برقلمروامپراتوری بیفزاید (بند ۱۲۰) ؛ بعلاوه بطوریکه مؤلف مدعی‌است پولیکرات قصدداشت‌برناحیه یونی و جزایر آن مسلط شود و بدیهی است این جاه طلبی دیر یا زود او را باپادشاه پارس روبرومیکرد (بند ۱۲۲) .

ملخص کلام آنکه مطالبی که مؤلف دربند ۱۲۰ تا۱۲۸ ازقسمت‌دوم‌از کتاب سوم دربارهٔپولیکرات‌نقل کرده‌اگرچه ازموضوع‌اصلی کهذکرتاریخ سلطنت داریوش میباشد خارج‌است‌ولی درحقیقت‌باوقایع مربوط به‌فتح این جزیره‌تاحدی‌ارتباط دارد .

وسعت امپراتوری پارس وایالات آن (بند ۹۰ تا ۱۱۷)

مطالب بند ۹۰ تا ۹۷ و بند ۱۱۷ از جزء دوم از کتاب سوم هردوت اختصاص دارد به شرح احوال ممالك واقوامی که تاآن زمان (یعنی تا زمان داریوش) قسمتی‌از امپراتوری محسوب میشدند وهرسال خراج معینی به خزانه شاهی میپرداختند . اما درفاصله این مطالب (ازبند ۹۸ تا ۱۱۶) مؤلف باردیگر بعادت معمول ازمطلب اصلی دورافتاده ومکرر درباره موضوعات ومطالبی سخن گفته که چندان ارتباطی با مطالب

اصلی ندارد . مثلاً درجائی که صحبت ازمقدار طلائی است که هندیان همه ساله بابت مالیات به خزانهٔ شاهی میپردازند، شرح‌مبسوطی‌دربارهٔ معادن‌براده طلا درهند وطرز استخراج آن نقل میکند وبازهمین موضوع را بهانه قرارمیدهد وبشرح شگفتی‌های این سرزمین و اخلاق وعادات و رسوم ساکنان آن میپردازد و حتی جزئیات جالبی درباره شترهای هند نقل میکند .

همچنین بدنبال همین مطالب وضمن‌بحث درباره هند مدعی شده‌است که اصولاً مناطقی که درسرحد دنیای‌آن زمان قرارداشته، ازلحاظ ذخایرطبیعی و اشیاء گرانبها غنی‌ترین نقاط جهان بوده‌اند و برای تأیید این مطلب بار دیگر ازموضوع اصلی دور شده واطلاعات مبسوطی درباره چگونگی استخراج عطر درعربستان نقل کرده‌است .

مطالب دیگر (بردیای دروغی ـ جلوس داریوش ـ قتل اینتافرن ـ تسخیر بابل) (بند ٦٧ تا ۷۹ ـ ۸۰ تا ۸۸ ۱۱۸ و ۱۱۹ ـ ۱۵۰ تا ١٦٠)

مطالب قسمت دوم از کتاب سوم هردوت ازبند ٦٧ تا۷۹ اختصاص دارد به‌بیان سر گذشت‌بردیای دروغی وبر کنارشدن‌اوازسلطنت‌پارس ؛ بند۸۰تا ۸۸ اختصاص‌دارد به شرح جلوس داریوش ؛ مطالب بند ۱۱۸ و ۱۱۹ مربوط است بـه چگونگی خشم پادشاه بر اینتافرن که خودازبانیان سلطنت داریوش ویکی‌ازهفت نفری‌بود که برضد بردیای دروغی قیام کرده بودند ؛ مطالب بند۱۵۰ تا۱٦۰ مربوط است به‌شورش بابل وتسخیرمجدد آن بدست سپاهیان پارس .

غیر از این مطالب که ارتباطی چندان با جنگهای ایران و یونان ندارد دیگر مطالب قسمت دوم ازکتاب سوم هردوت اصولاً اختصاص‌دارد بـه شرح مطالبی که ذهن خواننده‌را تدریجاً برای درك علل وقوع این‌جنگها آماده میکند ونشان میدهد که چگونه دوتمدن بزرگ شرق وغرب باهم روبروشدند وچه عواملی موجب ایجاد کینه ونفاق ورقابت و کشمکش بین‌آنها گردید .

وقتی خواننده به مطالعه این قسمت از تاریخ هردوت مشغول میشود تصور نمیکند که مطلب کاملاً مربوط به تاریخ پارس ودرحقیقت قسمت اول ازهمین کتاب

است . ودراین میان هردوت بعمد یابسهو قسمت‌های مهمی ازحوادث اولیه دورهٔ سلطنت داریوش وازجمله شورش‌های متعددی را که در نقاط مختلف امپراتوری پارس رویداده و در کتیبه بیستون بتفصیل از آنها یاد شده فراموش کرده وفقط بذکر شورش بابل وچگونگی تسخیر مجدد این شهر قناعت کرده است .

شیوه نگارش

مؤلف در قسمت دوم از کتاب سوم خود نیز بعادت معمول همه جا مطالب را درقالب افسانه وحکایت نقل کرده وهرجا که توانسته حس کنجکاوی خواننده را با این روش برانگیخته است . افسانه‌ها وحکایاتی که درقسمت دوم از کتاب سوم نقل شده بدودسته متمایز تقسیم میشوند :

دسته اول افسانه‌هائی هستند که صحنه آن قصر پادشاه واندرون آن بوده وشامل مطالب بند ۶۷ تا ۸۹ و بند ۱۱۸ و ۱۱۹ میباشد. دسته دوم افسانه هائی هستند که ظاهراً صحنه آن ایالات مختلف امپراتوری پارس وسرزمین‌های خارج ازحدود امپراتوری بوده است (بند ۱۲۰ تا ۱۶۰) . قبل از نقل افسانه‌های اخیر مؤلف باز گشت محسوسی نسبت به موضوعات کتاب خود کرده وبااینکه کاملا ازموضوع مرگ کبوجیه دورشده ازنو بشرح حوادث زمان این واقعه میپردازد. بااین حال شاید بتوان گفت ازاین حیث انتقادی بـه مؤلف وارد نیست ، زیرا تا اندازه‌ای طبیعی است که درجائیکه صحبت ازمجازات اوروئیت درمیان است لااقل به جرم اونیز که مدتها قبل اتفاق افتاده بود اشاره‌ای بشود واین کاری است که مؤلف در قسمت دوم از کتاب حاضر خود کرده است .

رعایت تقدم و تأخر حوادث

در هردودسته ازافسانه هائی که از آنها یادشد سعی مؤلف آن بوده که در نقل وقایع ترتیب تقدم وتأخر تاریخی رعایت شود . تنها انتقادی که ازاین حیث به مؤلف وارد است اینست که قتل اینتافرن را بلافاصله بعد ازوقوع توطئه هفت تن نقل کرده ومدعی شده است که این واقعه کمی پس از آن توطئه رویداده (بند ۱۱۸ و ۱۱۹)، درحالیکه

این واقعه درجائی شرح داده‌شده که مؤلف بذکر حدود و وسعت حدود امپراتوری داریوش مشغول بوده (بند ۸۹ و بعد) حق آن بود که ابتدا حوادث اولیه سلطنت این پادشاه وازجمله چگونگی قتل اینتافرن نقل میشد و پس از آنکه دوره آرامش و توسعه امپراتوری فرا میرسید وسعت امپراتوری شاهنشاه هخامنشی شرح داده میشد[1]. درچند مورد دیگر نیز تکرار مطالب گفته شده مشاهده میشود ، از این قبیل است در بند ۱۳۱ در باره دموسد ، دربند ۱۳۹ درباره سیلوسون ودربند ۱۴۲ و ۱۴۳ درباره مندریوس .

بااینکه مطالب بندهای مذکور تاحدی خارج ازموضوع بنظر میرسد تکرار آنها درجائیکه مؤلف آنهارا تکرار کرده برای درك وتصورسلسله زنجیر وقایع لازم بوده وسکته‌ای چندان دراستمرار مطلب ایجاد نکرده است .

انتقاد دیگری که ازین لحاظ به مؤلف وارد است اینست که چرا واقعه بزرگ شورش بابل را که بلافاصله پس از جلوس داریوش رویداده پس از حوادث و وقایعی نقل کرده که بعدازاین واقعه بزرگ اتفاق افتاده وچندان اهمیتی هم درمسیر عمومی تاریخ آن زمان نداشته‌اند. ازاین قبیل است مسئله مجازات اوروئیت و اسارت دموسد درشوش ولشکرکشی به جزیره ساموس وغیره .

اشتباه مؤلف درباره شورش بابل

در مورد شورش بابل در آغازسلطنت داریوش طرز بیان مؤلف طوری است که خواننده بی‌اختیار بااین سؤال روبرو میشود که این شورش کدامیك از شورش هائی است که در زمان داریوش در بابل رویداده ؛ در کتیبه بیستون که بی تردید یکی از معتبر ترین و قابل اعتماد ترین اسناد تاریخ ایران باستان محسوب میشود صحبت از دو شورش پی‌درپی در بابل در میان است که یکی بتحریك شخصی بنام نیدینتوبل (Nidintu – Bel) (کتیبه بیستون بند ۱۸ و ۲۰) و دیگری که مهم تر از اولی است

۱ــ احتمال میرود که هردوت مطالب مربوط به بند ۱۱۸ و ۱۱۹ را که مربوط به قتل اینتافرن است جداگانه تهیه کرده و بعداً در قسمتی از کتاب سوم خود بی‌توجه به تقدم وتأخر تاریخی مطالب جای داده باشد .

بتحریك شخصی بنام اراخ (Arakha) (کتیبه بیستون ـ بند ۴۹ و ۵۰) رویداده وبطوریکه در این کتیبه نقل شده وتعدادی از محققین نیز براین عقیده میباشند این دوشورش هردودرسال اولسلطنت داریوش پیش آمده ودرهمان‌سال‌نیزخاموش شده‌اند.

دراینکه شورشی که هردوت از آن صحبت میکند با کدامیك از شورش های مذکور در کتیبه بیستون تطبیق مینماید گفتگو زیاد است، چه اگر آنرا همان شورش اول کتیبه بیستون بدانیم با این اشکال مواجه میباشیم که وقایع آن بنحوی که در کتیبه مذکورنقل‌شده‌باوقایعی که هردوت نقل‌میکندتطبیق‌نمی‌نماید؛ درموردشورش دوم هم کتیبه بیستون مطلب زیادی ندارد وبهمین جهت قیاس بین آندو دشوار است، اما کتیبه بیستون صراحت دارد که این شورش بدست یکی از سرداران داریوش بنام اینتافرن(همان‌شخصی که‌بعدها بامرداریوش‌مجازات‌شدوبقتل‌رسید)خاموش‌شد،نه بدست شخص داریوش. وبهرحال هیچیك از دو شورشی که در کتیبه بیستون از آنها یاد شده چندان دوام‌نیاورده ومحاصره شهر درهردومورد کوتاه بوده است، درحالیکه هردوت مدعی است که محاصره بابل بدرازا کشید و سرانجام با حیله و تدبیر زوپیر فرزند مگابیزدروازه‌های‌شهربروی‌لشکریان‌پارس گشوده‌شد(بند۱۵۰) کتزیاس (Ctésias) واقعه‌ای نظیر آنچرا که هردوت درباره زوپیرنقل کرده بزمان‌خشایارشا نسبت‌داده است وبهمین جهت بعضی عقیده دارند که هردوت قطعاً دچار اشتباه شده و این واقعه را که درحقیقت درزمان‌فرزند داریوش و محتملاً درسال ۴۷۸ قبل‌ازمیلاد روی داده بزمان داریوش نسبت داده است.

اختلاف اقوال مختلف

افسانه‌قتل‌بردیای دروغی‌درقسمت‌دوم‌از کتاب سوم هردوت‌بقسمی‌نقل شده که خواننده تصور میکند که پیش آمد حوادث مساعد سهم مؤثری در پیشرفت کار داریوش ودیگرقیام کنندگان داشته است. داریوش درست موقعی بهشوش واردمیشود که اوتان و همراهانش درباره این‌مسئله مهم مشغول بحث بوده‌اند؛ نطق پرگزاسپ خطاب به بزرگزادگان پارس و افشای راز بردیای دروغی وسرنوشت بردیای واقعی

درست درموقعی اتفاق میافتد که قیام کنندگان هفت گانه بسوی کاخ سلطنتی حرکت کرده بودند. این تصادف وتقارن وقایع بقدری شگفت انگیز است که خواننده بحق دربارهٔ صحت آنها دچار تردید میشود.

کشف رازپنهان بردیای دروغی وتشخیص هویت واقعی اوراهردوت بسه روایت مختلف نقل کرده و به سه نفر نسبت داده است.

ازیك طرف داریوش بگفته مؤلف حتی قبل از ورود به شوش و قبل از اینکه اوتان ویاران اوباوی در این باره صحبتی کرده باشند ازماجرا باخبر بوده؛ (هردوت ضمن اشاره باین مطلب توضیح نمیدهد که داریوش بچه ترتیب ازراه دور از این راز بزرگ باخبرشده بود (بند ۷۱) ازطرف دیگر پرگزاسپ ماجرای بردیای دروغی‌را جداگانه فاش میسازد (بند ۷۵). و در همان حال اوتان بکمك دخترش که زوجه بردیای واقعی بوده وپس از قتل او قهراً زوجه بردیای دروغی شده بود ازهویت‌واقعی این شیاد باخبرمیشود (بند ۶۸ و۶۹).

همچنین هردوت دربند ۶۱ مدعی است که بین بردیای دروغی وبردیای واقعی شباهت جسمانی زیادی وجود داشته بقسمی که تشخیص این دو از یکدیگر تا حدی دشوار بوده؛ اما در جریان نقل حوادث مربوط بـه پادشاه ادعائی، مؤلف مکرر این شباهت جسمانی راکه خود دربند۶۱ بآن اشاره‌میکند فراموش کرده. مثلاً درموقعی که رسولی به سپاه کبوجیه فرستاده میشود، هـردوت مدعی است کـه بردیـای مغ خودرا برسول نشان‌نداده وبعلاوه همیشه در کاخ خود پنهان‌بوده واجازه‌نمیداده‌است که کسی صورت اورا ببیند (بند۶۸).

نتیجه‌ای که ازاین بحث گرفته میشود اینست که مؤلف دراین قسمت از تاریخ خود ازسه دسته روایت استفاده کرده که بموجب یکی ازاین روایات بردیای دروغی شباهتی به بردیای واقعی نداشته. و چون در بیان‌بقیه حوادث بهر سه روایت‌استناد شده اختلاف مطالب و تناقضی در گفتار هردوت پیش‌آمده و یکجا بردیای دروغی را کاملاً شبیه بردیای واقعی جلوه داده و جـای دیگر مدعی است که آنقدر قیافه آنها

اختلاف داشته که بردیای دروغی خود را بهیچکس حتی زنان نشان نمیداده تا راز پنهانش آشکار نشود. اگر واقعاً چنین باشد وهردوت در تنظیم این قسمت از نوشته‌های خود ازسه روایت مختلف الهام گرفته وآنهارا یکی کرده باشد باید تصدیق کرد که در انجام این امر دشوار توفیق کامل یافته ، چه‌خواننده چندان متوجه این تناقص در گفتار مؤلف نمیشود؛ درحقیقت‌مؤلف‌پرشورترین‌حوادث هرسه روایت‌را آنچنان بهم آمیخته که جلوه‌ای‌خاص‌باین‌حادثه پرخطرداده ودرعین‌حال مجسم کرده که چگونه‌داریوش جسور و جوان کم کم دربرابر حزم و احتیاط بیجای اوتان و یارانش تفوق مییابد و لحظه بلحظه به قدرت‌نزدیك میشود تا جائیکه‌یارانش غفلةً ازاسب بزیرمیآیند وجقه او را میبوسند ودر برابر سردار بافدرت‌پارسی زانو برزمین میزنند .

۳- منابع جزء دوم از کتاب سوم هردوت

در باره منابع‌قسمت‌دوم‌از کتاب سوم درنظراول‌چنین تصور میشود که‌مطالب این‌قسمت ازتاریخ هردوت بیشترمتکی‌به‌مآخذی است یونانی یانیمه‌یونانی که مؤلف ضمن سفرطویلی که در خاورمیانه در پیش گرفت در نقاط مختلف و شهرها و جزایر مدیترانه شرقی باآنها آشنا شده است . مثلاً آنچه مؤلف دربند ۱۴۸ دربارهٔ کلئومن (cléomène) پادشاه معروف‌اسپارت ورفتار او در برابر تطمیع مندریوس نقل میکند روشن است که درشهر اسپارت بگوش اورسیده ، زیرا از یکطرف در زمان او خاطره کلئومن هنوز دراین شهر زنده بوده وازجانب دیگر افسانه بنحوی نقل شده که این پادشاه را بصورت انسانی‌کامل و با تدبیر جلوه میدهد و همین دلیل کافی برآنست که این‌خبررادرموطن‌اوبدست آورده‌است.همچنین‌است‌مطالبی که‌مؤلف‌دربند۱۳۸ درباره ژیلوس (Gillos) ازاهل تارانت‌ورفتارداریوش بااین‌شخص‌نقل میکند . دراین موردنیز بنظرمیرسد که هردوت مطلب را ازدهان مردم‌این‌شهرشنیده ، چه شرح واقعه بابیانی انجام گرفته که آشکاراست هدف‌مؤلف‌بالابردن شخصیت‌ژیلوس‌ازاهل‌تارانت‌بوده‌است .

سرگذشت پولیکرات

سرگذشت آخرین لحظات حیات افسانه‌ای پولیکرات فرمانروای مستبد ساموس یکی از قسمت هائی است که بی‌تردید مؤلف ضمن سیاحت و گردش خود در جزایر مدیترانه شرقی ازدهان مردم محل بروایات مختلف شنیده‌است. دموسد طبیب معروف یونانی بهمراه پولیکرات به‌ساحل منیزی میرود و درآنجا شاهد سرنوشت تأثرآوری میشود که درانتظار این سلطان معروف دنیای باستان بوده‌است:

همینکه پولیکرات بدعوت اوروئیت از راه میرسد سربازان اورا اسیر میکنند وبوضیع فجیعی بقتل میرسانند . بعدازآن، دموسد ودیگرهمراهان پولیکرات باسارت اوروئیت میمانندودموسدبدنبال سرنوشت خودپس از آنکه اوروئیت قاتل پولیکرات مغضوب داریوش قرارمیگیرد واموال اوضبط میشود به شوش منتقل میشود ودر آنجا بدنبال حادثه کوچکی بصیرت اودرعلم طب برپادشاه پارس روشن میشود واحترام او دردربار بدرجه‌ای میرسد که همسفرهٔ پادشاه میشود . بی‌تردید قسمت مهمی ازاطلاعات مربوط باین افسانه را هردوت درساموس ازدهان مردم محل شنیده است.

افسانهٔ سیلوسون

همچنین سرگذشت سیلوسون (Syloson) و احسان بی توقع او بـه داریوش درموقعی که این پادشاه سرباز ساده‌ای در سپاه کبوجیه در مصر بوده باید از ساموس سرچشمه گرفته باشد ، زیرا پارس ها هرگز داریوش فرزند شخصیت بزرگی مانند هیستاسپ رابعنوان یك سرباز ساده و گمنام درمصرقبول ندارند چه رسد بآنکه مدعی شوند که این بزرگزاده پارسی آنچنان طالب قبای بی‌ارزش یکنفریونانی شده‌باشد که بی‌پروا آنرا ازاومطالبهٔ کرده باشد .

هرگز داریوش و پارس‌ها این افسانه را بنحوی که هردوت نقل کرده تأیید نکرده‌اند ، چه ازیکطرف داریوش حتی درموقعی که در مصر در سپاه کبوجیه خدمت میکرده یکنفر بزرگزاده پارسی بوده نه یك فرد گمنام و مجهول ؛ وازطرف‌دیگر در شأن بزرگزاده‌ای مانند او که کمی بعد در رأس بزرگترین امپراتوریهای آن

زمان قرار میگرفت نبود که قبای رنگین سیلوسون را آرزو کند .

نتیجه‌ایکه هر خواننده عادی از این افسانه میگیرد ، اعتلای روح یونانی وبی‌اعتنائی یونانیان به مادیات وبذل وبخشش بی‌دریغ آنها است وبااین ترتیب تردیدی نیست که‌منبع این قسمت ازمطالب کتاب هردوت‌نیزیونانی است و باحتمال زیاد‌مؤلف آنرا درساموس ازدهان مردم این جزیره شنیده است .

داستان مندریوس

همچنین است مطالبی که هردوت درباره مندریوس ورفتار او با پارس‌ها و قتل وکشتاراینان وتسخیرجزیره وفراراونقل‌میکند . بطور کلی‌روشن‌است که نظرمؤلف باکسانی که این اخباررا باوداده‌اند این بوده که ثابت کنند که‌این‌حکمرانان مستبد شهرها وجزایریونانی مردمانی قابل ستایش بوده‌اند .

پولیکرات که بطمع سیم وزر اوروئیت فرماندار با قدرت آسیای صغیر وانجام نقشه‌های جاه‌طلبانهٔ خود فریب حاکم ایالت منیزی را خورده بوضعی فجیع درساحل آسیای صغیر دورازوطن ودرغربت بشهادت میرسد، مندریوس‌بآن جهت‌باستبداد رأی درجزیره حکومت‌میکند که اهالی ساموس‌خود بطیب خاطرحاضربقبول اصول آزادی نبوده‌اند .

سیلوسون که برای استقرارمجدد خود در جزیره به خارجیان توسل جسته بود صریحاً فاش میکند که بشرطی حاضر بقبول این کمك میباشد که استقرار مجددا وبحکومت جزیره بی‌خونریزی انجام گیرد . وچون در نتیجه رفتار سخت او با اهالی ساموس جمعیت این جزیره بنسبت قابل ملاحظه‌ای تقلیل یافته بود مؤلف مدعی است که این امر نتیجه عمل‌پارس هابوده‌است. یك‌نظربه طرز بیان این مطالب هر خواننده متوسط عادی را متوجه این امر میکند که بی‌تردید منبع این اطلاعات پارسی نبوده وباحتمال‌قریب‌بیقین‌یونانی وساموسی‌بوده‌است . وچون‌هردوت بطوریکه خودمکرراشاره‌میکندباین جزیره مسافرت کرده‌است‌بایدنتیجه گرفت که‌این قسمت ازمطالب خودرا که تاحدی مربوط به‌تاریخ این جزیره میباشد مستقیماً ازاهالی‌محل شنیده وباستناد گفته‌های مردم ساموس نقل کرده‌است .

نقش کروتون

کروتون (Croton) یکی از شهرهای معروف دنیای باستان است که در نزدیکی توریوم (Thurium) یعنی همان شهری که مدتها هردوت در آن میزیسته و به موطن دوم او معروف شده قرار داشته و با این ترتیب و تردیدی نیست که هردوت آنرا نیز از نزدیک بچشم دیده است. دلیلی که برای اثبات این امر میتوان اقامه کرد اطلاعات دقیقی است که مؤلف از معبد معروفی که برای آتنا در این شهر بنا شده بود در بند ٤٥ از کتاب پنجم خود نقل کرده. قسمت مهمی از مطالبی که هردوت در جزء دوم از کتاب سوم نقل کرده مسائلی است که با این شهر ارتباط دارد. پس باید نتیجه گرفت که آنچه دربارهٔ دموسد واختلافات او با پدر وتبعید او ازشهر واشتغال او بکار طبابت واقامت او در نزد پولیکرات ساموس واسارت او بدست پارس‌ها واعزام او به شوش ومعالجه شکستگی پای داریوش وتقرب او در دربار شاهنشاه هخامنشی وتدبیری که برای نجات خود ازشوس اندیشید وحوادث مربوط به باز گشت او به کروتون وازدواج او بادختر میلون قهرمان معروف آن شهر شرح داده شده در زمان مؤلف نقل دهان مردم کروتون بوده و هردوت ضمن سفری که باین شهر کرده آنها را جمع آوری و ضمیمه جزء دوم از کتاب سوم خود کرده است. موید این مطلب اینست که مؤلف در بند ۱۳۱ مدعی است که اطبای کروتون معروف‌ترین وبهترین اطبای جهان میباشند واین تمجید وستایش ازقوم کروتون را بگفته هیچ قوم وملت دیگری نسبت نداده است.

افسانه قتل اوروئیت

در اینجا این بحث بمیان میآید که چرا پاره‌ای ازمطالب این قسمت که بیشتر بشهرها وجزایر یونانی نژاد مربوط میباشد درمیان وقایعی نقل شده که اکثراً به پارس‌ها مربوط میباشد.

ازاین قبیل است افسانه قتل اوروئیت که با افسانه قتل پولیکرات و هجرت دموسد بدربار پادشاه هخامنشی بصورت حلقه‌های یك زنجیر متصل جلوه داده شده‌است. اگر منبع نوشته‌های مؤلف درباره پولیکرات ودموسد وسیلوسون ومندریوس یونانی باشد، دلیلی ندارد که منبع این افسانه‌های پارسی نیز یونانی نباشد.

واضح‌تر آنکه باید دید آنچه هردوت درباره قتل اوروئیت حاکم مطلق العنان ومعروف آسیای صغیر نقل کرده بصرف اینکه در سلسله زنجیر وقایعی نقل شده است که عموماً ازمنابع یونانی جمع آوری گردیده خوداز منبعی یونانی سرچشمه گرفته یا از منابع پارسی. اگر گفته شود که منبع این خبر پارسی است در شأن پادشاه هخامنشی نیست که یکی ازحکام زیردست خودرا آنچنان باترس و ازراه حیله ونیرنگ بدام اندازد که جزئیات مربوط به آن افسانه واربرسرزبانها افتد وخرد و کلان از آن آگاه باشند. امایونانی بودن منبع آن بدلائلی بیشتر بنظر صحیح میرسد. چه اولاً ممکن است دموسد که مدتها در دربار شاهنشاه هخامنشی میزیسته و خود یکی از کسانی بوده که از بدرفتاریهای اوروئیت زیان دیده مطالبی درباره قتل این حاکم مستبد درمحل شنیده باشد که بعد ها آنرا بااضافاتی برای همشهریان خودنقل کرده و بعداز آن تازمانیکه این افسانه بگوش هردوت رسیده شاخ و برگهائی بآن اضافه شده و بصورتی درآمده باشد که مؤلف برای مانقل میکند.

همچنین میتوان حدس زد که افسانه قتل اوروئیت نیز مانند قسمت مهمی ازمطالب قسمت دوم از کتاب سوم از ساموس سرچشمه گرفته‌است، چه تردیدی نیست که اهالی این جزیره به پولیکرات فرمانروای فاتح وجاه طلب خود علاقه‌ای فراوان داشته‌اند و محتمل است وقتی از جزئیات مرگ فجیع او در ساحل مدیترانه مطلع شده اند در انتظار نزول انتقام الهی برشخص قاتل پیوسته مترصد اخباری بوده‌اند که ازساحل آسیای صغیر میرسیده وبهمین جهت اخبار مربوط به‌قتل اوروئیت را بنحوی شاخ وبرگ داده‌اند که جنبه انتقام الهی بخود گرفته است.

حدس سوم اینست که اصولاً منبع این خبر پارسهائی هستند که‌خود درجریان حوادث مربوط به‌اوروئیت دست داشته‌اندو بعدها خاطره قتل این حکمران ستمگر را بنحوی موهن شرح وتفصیل داده‌اند. برای قضاوت صحیح در این باره باید تاحدی جریان وقایع را

در نظر مجسم کنیم . روزی اوروئیت بامیتروبات، یکی دیگراز حکام آسیای صغیردر دهلیز قصر شاهی می‌نشیندودوسردار بزرگ‌ دربارهٔ فتوحات خود باهم به‌مباحثه‌میپردازند. میتروبات رقیب خود را سرزنش میکند که آنقدر بی‌لیاقت است که نتوانسته تا آن زمان جزیره کوچك ساموس را که دربرابر حکومت‌نشین اوواقع شده برحدودقلمرو پادشاه بیفزاید. این سخن براوروئیت گران‌میاید ومیکوشدباحیله‌ونیرنگ‌پولیکرات حکمران جزیره ساموس را بچنگ آورد و بوضعی فجیع بقتل رساند .

همچنین چندی پس ازمرگ کبوجیه‌بابردیای دروغی کنارمیآید ورقیب خود میتروبات را نیز از میان میبرد و کار را بجائی میرساند که هنگام جلوس داریوش قدرت او را نیز بهیچ میگیرد . داریوش قتل میتروبات را بهانه میکند وبترتیبی که هردوت شرح میدهد این حاکم مغرور و ستمگر را بجای خود مینشاند .

میتروبات که قربانی غرور و جاه طلبی اوروئیت شده بود حاکم ناحیه داسکیلیون (Daskyleion) درآسیای صغیر بود (بند۱۲۰). درقرن‌پنج‌قبل‌ازمیلاد یعنی‌درزمانیکه هردوت کتاب خودرا تحریرمیکرد حکومت‌این‌ایالت دردست یکی‌ازبزرگ‌زادگان پارسی بنام‌آرتاباز (Artabaze) بود که ظاهراً هردوت بااوروابط دوستانه‌ای داشته .

دراینصورت میتوان نتیجه گرفت که بعیدنیست که‌آنچه مؤلف درباره اوروئیت نقل کرده حاصل یادداشت‌هائی است که‌هنگام‌سفر به داسکیلیون وملاقات باآرتاباز تهیه کرده ودرحقیقت منبع آن پارس‌هائی‌بوده‌اند که بااوروئیت دشمن بوده‌اند .

منابع مختلط یونانی وپارسی

غیرازمطالبی که ازمنابع‌یونانی سرچشمه گرفته وقبلاًبآن‌اشاره‌شد قسمت‌هائی دیگرازجزءِ دوم‌از کتاب‌سوم‌هردوت ظاهراً بایدازمنبعی پارسی‌بدست هردوت رسیده باشد . شرح حوادث ووقایع مربوط باین قسمت پیوسته بااشارات و کنایاتی توأم‌است که مؤیدصحت این فرض میباشد . مثلا در جائی که مؤلف چگونگی بر کنار شدن بردیای ادعائی را شرح میدهد مکرر بوجود رقابت و خصومت بین مادها و پارس‌ها

اشاره میکند (بند ٦٥ـ٧٣ـ٧٥ـ١٢٥) ودرپاره‌ای موارد‌از کینه وعداوت عمومی‌مردم نسبت به مغ ها سخن میگوید (بند ٧٣ـ٧٩) .

دراین مقام قصدآن نیست که دربارهٔ صحت یا سقم افسانه‌ای که هردوت درباره چگونگی بر کنار کردن بردیا نقل کرده قضاوت کنیم زیرا بحث دراین‌باره مستلزم فرصت مناسبی است وعجالةً ازحدوداین مقال‌خارج است . اما لازم‌است‌باین نکته‌مهم اشاره شود که آنچه هردوت در این باره نقل کرده و بخصوص افسانه شیهه کشیدن اسب داریوش بامتن نوشته‌های کتیبه بیستون که بی‌تردید یکی از موثق‌ترین و قابل اعتمادترین اسناد مکتوب تاریخ ایران باستان است مطابقت ندارد .

اگرازاین‌موشکافی‌صرفنظر کنیم‌قسمت‌هائی‌ازمطالبی که‌به کبوجیه‌وپر گزاسپ و گوبریاس مربوط است آنچنان در کتاب هردوت نقل شده که بنظر میرسد واقعاً منبعی پارسی داشته ودرخانواده‌های اشرافی‌پارس قدیم دهان بدهان نقل میشده‌است .

بعلاوه نام پنج تن از کسانیکه هردوت در توطئه هفت تن از آنها یاد کرده (اوتان ـ اینتافرن ـ گوبریاس ـ هیدران ـ مگابیز ـ آسپاتین) با نام پنج تن از همین اشخاص که در کتیبه بیستون دربین همراهان داریوش از آنها نام برده شده تطبیق میکند .

بطوریکه بند ٦٣ کتیبه بیستون حاکی است اشخاصی باسامی زیر در توطئه معروف هفت‌تن باداریوش همکاری داشته‌اند: اوتانا ـ ویندافرنه ـ گوبارو ـ ویندرنه ـ باگابوخسا ـ اردومنش . از اینقرار اسامی که هردوت نقل کرده در حقیقت همانست که‌در کتیبه‌بیستون‌نقل‌شده‌بااین‌تفاوت که‌هردوت‌نفرششم را آسپاتین (Aspathinès) نام برده در حالیکه در کتیبه بیستون از شخصی بنام اردومنش سخن در میان است . بااین‌ترتیب باید حدس‌زد که قسمت‌هائی‌ازجزءدوم‌از کتاب سوم هردوت ازمنابعی‌نیمه یونانی ونیمه پارسی سرچشمه گرفته است .

بر کنار کردن بردیای دروغی

موضوع‌دیگری که درقسمت‌دوم‌از کتاب‌سوم‌هردوت‌قابل‌بحث‌میباشدچگونگی

بر کنار کردن بردیای دروغی است که هردوت سه روایت درباره آن نقل کرده. بموجب روایت اول ابتکار این عمل باداریوش بوده وبموجب روایت دوم وسوم شروع قیام بتحریك اوتان وپر گراسپ بوده است . در روایت دوم که بحکایت آن ابتکار شروع این قیام با اوتان بوده مطالبی درباره بردیای ادعائی نقل شده که از لحاظ تشخیص منبع خبر قابل ملاحظه میباشد . بنابراین روایت گوش های بردیای ادعائی را قبل از اینکه بسلطنت رسد بریده بوده‌اند . باید دید که این خبر با این وضع ازمنبعی یونانی سرچشمه گرفته یا ازقول پارسیان معاصر مؤلف نقل شده است . بطوریکه کتیبه بیستون حاکی است بردیای ادعائی برخلاف ادعای هردوت (بند ۷۰) درشوش بقتل نرسید بلکه درمحلی واقع درماد کشته شد (بند ۱۳ کتیبه بیستون) وبازبحکایت کتیبه بیستون پدر داریوش بر خلاف ادعای هردوت (بند ۷۰ و ۷۲) حاکم پارس نبوده بلکه حاکم ایالت پارت یا خراسان امروز بوده (بند ۵۳ کتیبه بیستون) . از این اختلاف آشکاری که بین نوشته‌های هردوت و کتیبه بیستون وجود دارد اینطور نتیجه گرفته میشود که مؤلف قهراً باید مطالب خودرا دراین باره ازمنابع یونانی اخذ کرده باشد .

اما باقبول این فرض این اشکال پیش میاید که در جریان حوادث قتل بردیای ادعائی بامسائلی روبرو هستیم که بیشتر باید ازمنابعی شرقی ومحتملاً غیرپارسی سرچشمه گرفته باشد. موضوع مجازات بردیا وبریدن گوشهای او یکی از این موارد است. همچنین درجائیکه هردوت در باره دختر اوتان که زوجه بردیا بوده مینویسد که: « وقتی نوبت به فدیمه رسید که بامغ هم بستر شود ..» این امر حکایت ازعادات ورسومی دارد که درحرمسرای مشرق زمینیان واندرون اعیان آن زمان معمول بوده چه زنان پادشاهان متعدد بوده‌اند وپادشاه بنوبت هرشب بایکی از آنها هم بستر میشده است . اگرقبول کنیم که منبع این خبر باستناد عدم تطبیق آن بامتن کتیبه بیستون یونانی است بااین اشکال مواجه میشویم که جنبه‌های شرقی آن برقسمت دیگر آن غلبه دارد .

وبنابراین باید نتیجه گرفت که این قسمت نیز ازمطالبی است که محتملاً ازمنابع مختلط پارسی ویونانی سرچشمه گرفته است .

کشتار مغان

مطلب دیگری که دراین زمینه قابل توجه است موضوع کشتار مغان است که بعداز بر کناری بردیای ادعائی اتفاق افتاد . هردوت مدعی است که همینکه بردیای دروغی بقتل رسید پارس‌ها دست بکشتار مغ‌ها زدند واز آن پس هرسال آن روزرا جشن گرفتند وهنوز دراین روزمغان ازترس جان خود ازخانه خارج نمیشوند (بند۷۹). درصحت این روایت تردیداست زیرا متون تاریخی دیگری که مؤید آن باشد دردست نیست . دراینصورت باید حدس زد که از این لحاظ نیزهردوت تحت تأثیر منابع غیر پارسی قرار گرفته است .

موضوعی که مؤید این مطلب میباشد استدلالی است که هردوت از قول داریوش برای تأیید دروغ مصلحت آمیز کرده (بند۷۲) چه قابل قبول نیست که پادشاه قومی که بگفته شخص هردوت (کتاب اول - بند ۱۳۸) دروغ گفتن را اززشت‌ترین اعمال میدانسته‌اند درموردی معین ازدروغ مصلحت آمیز دفاع کند .

نتیجه این بحث آنکه قسمت مهمی از مطالبی که هردوت تابند ۷۹ از کتاب سوم خود در باره پارس‌ها نقل کرده از منابع غیر پارسی اخذ شده و بهمین جهت بین مطالب آن قسمت واسناد مهم تاریخی نظیر کتیبه بیستون اختلاف بینی وجود دارد . اما تردیدی نیست که هردوت ضمن جمع آوری مطالب این قسمت از کتاب خود از روایات پارس‌ها هم تاحدی استفاده کرده و قرائن وامارات زیادی در نوشته های او مشاهده میشود که دلالت براین امر دارد . از این قبیل است جائیکه نقش اصلی رهبری هفت تن را درتوطئه‌ای که برضد بردیای مغ ترتیب داده شد به داریوش نسبت داده است که باید تصور کرد مؤلف تحت تأثیر کامل روایات پارسی قرار گرفته . همچنین است درجائیکه گوبریاس پدرزن داریوش نفردوم دراین ماجرا معرفی میشود (بند ۷۳-۷۸) .

داستان پرگزاسپ

حاصل کلام آنکه مطالبی که هردوت درباره چگونگی بر کنار کردن بردیای

ادعائی و توطئه هفت تن در کتاب سوم خود شرح داده از حیث منبع از بعضی لحاظ یونانی وازبعضی لحاظ پارسی بنظر میرسد . اما میتوان نظرسومی را نیز پذیرفت که بموجب آن اصولاً هردوت اخباری را که دراین زمینه جمع آوری کرده ازواسطه‌هائی بدست آورده که درعین‌حال که پارسی‌بوده‌اند باشهرها وجزایریونان باستان نیز تماس مستقیم داشته‌اند . بسیاری ازفرزندان ونوادگان خانواده‌های اشراف پارسی درزمان مؤلف درایالات سرحدی امپراتوری حکومت میکرده‌اند ومؤلف با آنها تماس داشته ومحتمل است اخباری دراین باره ازآنان کسب کرده باشد .

درنوشته‌های این فصل از کتاب هردوت شواهد وقرائنی وجود دارد که تاحدی مؤیدصحت این‌فرض میباشد . ازجمله این‌موارد وضع پرگزاسپ قاتل بردیای واقعی است درماجرائی که بعد از قتل این شاهزاده هخامنشی رویداد . با اینکه پرگزاسپ دست خودرا بخون برد یاآلوده و پس‌ازآن نیز باپنهان کردن این‌رازبه حفظ موقعیت بردیای ادعائی کمك کرده بود (بند ٦٦ و ٧٤) با این حال، هم درس گذشت کبوجیه و هم درماجرای‌بر کنار کردن بردیای‌ادعائی بصورت شخصیتی‌قابل توجه جلوه داده شده است .

ازیکطرف پرگزاسپ ازدستور کبوجیه اطاعت میکند وبردیارا بقتل‌میرساند وحتی پس‌ازآنکه پادشاه هخامنشی‌دست خودرا بخون فرزنداوآلوده میکند (بند۳۵) وی صبروتحمل را حرفه خود میسازد ودم برنمیآورد .

اطاعت ازاوامرپادشاه وقت واظهاررضا وتسلیم دربرابراو درپارس قدیم بعنوان عملی قابل ستایش بخصوص ازجانب یکی ازسرداران درباری تلقی میشده است .

اماماجرا بهمین‌جاخاتمه‌نمییابد. بعدازآن‌درلحظه‌ای که‌هفت‌تن‌توطئه کنندگان بسرکردگی داریوش بسوی‌قصربردیای‌ادعائی هجوم میبرند پرگزاسپ ازفرازبرجی رفیع‌بامردم سخن‌میگوید وراز‌قتل‌بردیارافاش میسازدوخودرا قاتل‌آن شاهزاده واقعی معرفی میکند وپرده ازدروغ بردیای ادعائی برمیدارد وسپس خودرا از فرازآن برج بپائین میافکند وحیات خودرا بامرگی پرافتخار بپایان میرساند .

علاوه‌برآن، هردوت ضمن شرح این‌حوادث مکرر تأیید میکند که پرگراسپ ازهرحیث مورداعتماد و اطمینان بوده (بند۳۰) وهمه‌نسبت باواحترام ومحبت‌داشته‌اند (بند ۳۴ـ۷۴ـ۷۵) وخود وفرزندانش از رجال و شخصیت‌های برجسته پارس بوده‌اند وپیوسته مناصب بزرگی بآنها واگذارمیشده است (۳٤)

اگرمطالبی که هردوت دراین قسمت از کتاب خود نقل کرده ازلحاظ یك‌یك رجالی که پایشان دراین ماجرا درمیان‌است قضاوت شود میتوان حدس زد که باحتمال زیاد این مطالب‌ازپارس‌هائی سرچشمه گرفته که‌پدران یا اجدادشان در این حوادث ذینفع بوده‌اند وسعی کرده‌اند بااینکه دست پدرانشان به جنایت آلوده بود خاطره‌ای قابل ستایش ازآنها باقی گذارند.

این فرض وقتی تأیید میشود که ملاحظه میکنیم‌بگفته هردوت (کتاب هفتم - بند ۹۷) بین فرماندهان سپاهی که خشایارشا به یونان گسیل داشت شخصی بود بنام پرگراسپ. چون درپارس قدیم تکرار نام اجداد برنوادگان مرسوم بوده بدرجه‌ای که این رسم حتی در بین پادشاهان هخامنشی نیز مشاهده شده میتوان حدس زد که این شخص نیز ازنوادگان پرگراسپ معروف بوده وشایدهم اوبوده که این ماجرارا بنفع جد خود تعبیر کرده وبرای یونانیان نقل نموده[1].

افسانه شیهه اسب داریوش

نظیر این قضاوت درمورد چگونگی بسلطنت رسیدن داریوش و افسانه تدبیر مهمتر وشیهه کشیدن اسب اونیز صادق است.

۱ــ نظیراین‌فرض در مورداختلاف کتیبه بیستون بانوشته‌های هردوت دربارهٔ توطئه هفت تن نیزپیش میآید. چه بموجب کتیبه بیستون نفرهفتم ازتوطئه کنندگان شخصی است بنام اردومنش، در حالیکه هردوت مدعی‌است نفر هفتم شخص دیگری‌است بنام آسپاتین. در کتیبه نقش رستم مذکور است که شخصی بنام اسپاشانا (که همان‌آسپاتینس یونانی ها است) درردربار داریوش شاه خدمت میکرده وکارش حمل زه وکمان‌پادشاهان بوده. بعید نیست که یکی‌ازنوادگان همین‌شخص برای‌اینکه افتخارهمکاری‌داریوش را بخانواده خود نسبت داده باشد درایالات سرحدی امپراتوری نام اردومنش‌رابه آسپاتینس تبدیل کرده‌و این خبر بهمین‌نحودرسرحدات امپراتوری به گوش هردوت‌یادیگریونانیان رسیده وموجب گمراهی مؤلف دراین مورد شده باشد.

هردوت در بند ۸۰ تا ۸۸ از کتاب سوم خود مدعی است که در بامداد روزی که قرار بود هریك از هفت تن که اسب او زودتر شیهه کشد به سلطنت رسد داریوش دراثر تدبیری که مهترش اندیشید بسلطنت رسید. دلائل بین و آشکاری وجود دارد که نشان میدهد این گفته هردوت نیز از منابعی یونانی سرچشمه گرفته و اگر هم روایات پارس ها در آن بی تأثیر نبوده دست پارس هائی درکار بوده که نسبت به داریوش حسن نظر نداشته اندو شاید بعلت آنکه خودرا همردیف او میدانسته اند باوحسادت میورزیده اند و این افسانه را برای رد حقوق اونسبت بسلطنت ایران ساخته وپرداخته اند. داریوش در کتیبه بیستون در جائی که خود را معرفی میکند میگوید که چون از نژاد هخامنشی مؤسس خاندان هخامنشی بودم سلطنت درخاندان من مستقر شد.

هردوت نیز دربند دوم از کتاب هفتم خود باین مطلب اشاره میکند. حال اگر درنظر داشته باشیم که کبوجیه درحالتی در گذشت که فرزندی از او باقی نبود وبرادرش بردیا نیز قبلاً ازبین رفته بود باین نتیجه میرسیم که در چنین وضعی داریوش که خود ازنسل هخامنش بوده بیش از هر کس استحقاق تاج وتخت سرزمین پارس را داشته است. باین ترتیب حکایتی که هردوت نقل میکند وسرنوشت سلطنت پارس را بدست تقدیر میسپارد افسانه‌ای دور از حقیقت بنظر میرسد که بمنظور کوچك کردن و تحقیر مقام شاهنشاه بزرگ هخامنشی بوسیله یونانیان یا تعدادی از اشراف زادگان پارس که با داریوش نظر خوبی نداشته‌اند و یا با اورقابت داشته‌اند اختراع شده‌است.

اما باید تصدیق کرد که این افسانه ساخته وپرداخته هر کس که بوده در نهایت مهارت وتردستی ترتیب داده شده زیرا بسیاری ازنکاتی در آن میتوان یافت که حقیقت دوری در پس آن نهفته‌است. قهرمان این افسانه شخصی است بنام اویبار (Oibarès) که مهتر داریوش بود وهم او بود که تدبیر شگفت آوری برای بسلطنت رسیدن ارباب خود اندیشید. مدارك متقن تاریخی حکایت دارد که شخصی تقریباً بهمین نام اوبارا (Oubara) دربین دوستان وفادار و نزدیکان محرم کوروش بوده که درجریان نزاع او با آژیدها گ‌ماد کمك مؤثری بمؤسس سلسله هخامنشی کرده‌است. چگونگی شرطبندی که هردوت بآن

اشاره میکند بادوق وسلیقه پارس‌ها وعادات ورسوم آنها تطبیق داده شده ، چه از یك طرف مسابقه به‌هنگام طلوع آفتاب محول گردیده که مورد احترام وستایش پارس‌های قدیم بوده (هردوت ـ جلد اول ـ بند ۱۳۱ ـ جلد هفتم ـ بند ٥٤) وازطرف دیگرپای حیوانی درمیان است که مورد تکریم عموم ایرانیان دلاور قدیم بوده است.

گفتگوی بزرگ زادگان پارس

یکی دیگر از قسمت های جزء دوم از کتاب سوم هردوت که احتمالاً منبعی یونانی داردمطالبی است که مؤلف درباره گفتگوی بزرگان‌زادگان پارس در بند ۸۰ تا ۸۲ نقل میکند . هفت‌تن از بزرگ زادگان پارس که در جریان بر کنار کردن بردیای ادعائی نقش اصلی را بعهده داشته‌اند پس ازبر کنار کردن اوبرسر نوع حکومتی که باید انتخاب کنند باهم‌به بحث میپردازند :

مؤلف دراین‌قسمت از کتاب خود مطالبی ازقول داریوش ومگابیز واوتان نقل میکند که بنظرمیرسد بیشتراحتمال دارد ازمغزیکنفر یونانی قرن پنج قبل از میلاد تراوش کرده‌باشد دربحث این هفت‌تن بجز مطالبی که داریوش در پایان بحث عنوان میکند بقیه استدلال‌ها وتوجیهات خوانندهرا بیاد مجالس محافل فلسفي وعلمی‌زمان سقراط و افلاطون و دوره‌ای میاندازد که در مجالس و محافل در محیط آزاد شهرها وجمهوریهای کوچك این سرزمین بحث دربارهٔ بهترین نوع حکومتی که رعایت‌کامل حقوق وآزادیهای مردم درآن شده باشد مسئله روزبوده است.بین‌نطق‌هائی که بحکایت هردوت دراین‌محفل تاریخي ایراد شده و گفته‌های‌یونانیان‌قبل ازهردوت ویا معاصراو مشابهت‌زیادی وجود دارد .

بهمین جهت احتمال میرود که هردوت از مطالعات قبلی خود برای تهیه این محاوره بین سرداران پارس‌استفاده کرده وازدهان‌آنهادرقالب استدلال یونانیان سخن گفته باشد .

مؤید این نظر اینست که مؤلف دربند۸٤ پس ازآنکه این مذاکرات را ازقول سران پارس بپایان میرساند مطلبی نقل میکند که باروش‌اوتان درمذاکرات مبانیت

آشکار دارد. در اینجا مؤلف نقل میکند که هفت تن توطئه کنندگان پس از آنکه سرانجام نظر داریوش را که مبتنی بر انتخاب سلطان بود پذیرفتند قرار گذاردند که اگر سلطنت بهریك از آنها غیر از اوتان رسید، اوتان بحرمت نقشی که در جریان توطئه بازی کرده و در حقیقت پایه گذار آن محسوب میشده است از افتخارات و احترامات فوق العاده و مخصوص بهره‌مند شود. از این طرز بیان اینطور استنباط میشود که اوتان نیز در ردیف دیگر توطئه کنندگان در شرطبندی شرکت کرده، در حالیکه هردوت قبلاً گفته بود که وی طرفدار حکومت عامه بوده و چون نتوانسته بود عقیده خود را بر دیگران تحمیل کند شخصاً حاضر به قبول سلطنت نشده بود. فقط دریك صورت با تعبیر مختصری میتوان حدس زد که اصول آنچه هردوت نقل کرده صحیح بوده و واقعاً مذاکراتی در این زمینه بین قیام کنندگان در جریان بوده است. تعبیری که در این مورد میتوان کرد اینست که منظور طرفداران حکومت عوام آن بوده که پارس ها باید تشریفات و تجملات درباری را که یادگار زمان دیاکو مؤسس خاندان ماد بوده ترك گویند و بصورت قبایل آزاد و مستقل در تحت هدایت رئیس قبیله بهمان ترتیبی که قبل از استقرار سلطنت زیست میکرده‌اند زندگی کنند. اگر این فرض صحیح باشد باید تصدیق کرد که هردوت زیاد رنگ یونانی بآن داده است. اما در صحت این فرض نیز تردیداست، زیرا قهرمانان این داستان درزمانی زیست میکرده‌اند که چندین سال سلطنت مداوم کوروش ونظم وانضباط دوره دیوجیه آنچنان تمرکز درامور مملکت ایجاد کرده بود که بعید بنظر میرسید تعداد قابل ملاحظه‌ای از بزرگ‌زادگان هوای حکومت قبایل و طوایف قدیم را درسر بپرورانند.

آنچه مسلم است هردوت در باره این قسمت از کتاب خود مورد انتقاد و طعن هموطنان خود قرار گرفته بقسمی که در مجلدات بعدی کتاب خود صریحاً در مقام دفاع ازخود برآمده واستدلالی دررد عقاید سابق خود نموده است.[1]

۱ـ هردوت دربند۴۳ از کتاب ششم میگوید: «... ومن اکنون مطلبی نقل خواهم

منابع پارسی

مطالبی که در بند ۱۱۸ و ۱۱۹ در باره چگونگی مجازات اینتافرن نقل شده درحقیقت‌دنباله‌مطالبی‌است که‌درباره هفت‌تن‌ازسران پارس‌نقل شده است. این هفت‌تن پس‌ازقتل بردیای‌مغ قرار گذاردند که هریك ازآنها بسلطنت رسید ، شش‌تن دیگر حق داشته باشند باستثنای مواقعی که پادشاه با یکی از زنان حرم هم بستراست، بی‌اجازه به اندرون او وارد شوند (بند ٤٨) .

اینتافرن درموقعی که باراده خود بدربار میرفت و قصد ملاقات شاه را کرده بود توجهی به‌محافظین نکرد وبا اینکه باو گفته بودند که پادشاه بایکی اززنان حرم هم بستراست بروی آنها شمشیر کشید و گوش و بینی آنها را برید .

منبع این‌قسمت ازاطلاعات‌هردوت باحتمال‌زیاد پارس‌هائی بوده‌اند که هردوت در ایالات سرحدی امپراتوری باآنها تماس داشته ومحتملا این خبر را ازآنها شنیده ودر کتاب خودنقل کرده‌است.

حماسه زوپیر

بند ۱۵۰ و۱٦۰ اختصاص دارد به‌شرح فداکاری شگفت انگیز زوپیر وتدبیری که وی برای تسخیرشهرمستحکم بابل اندیشید .

وقتی‌محاصره شهر بابل بدرازا کشید ولشگریان داریوش مدتی‌طولانی درپای حصارشهرماندند ، زوپیرفرزند مگابیز گوش وبینی خودرا برید وبا ضربات شلاقی که بدستوراوبرپیکرش‌نواختندانداِم خودراخونین‌وزخمی کردوبااین‌قیافه‌وشکل‌بااجازه

کرد که برای یونانیانی که نمیتوانند باور دارند که در محفل هفت تن پارسی ، اوتان طرفداراستقرارحکومت عامه درپارس بوده بسیارجالب توجه‌خواهد بود ...» سپس‌مؤلف نقل میکند که اوتان حکمرانان مستبد شهر های یونی را معزول کرد و همه جا حکومت عامه‌را جانشین استبدادآنان نمود . ازاین‌اشاره مؤلف معلوم میشود که بخاطر کتاب سوم مورد انتقاد شدید معاصرین خود قرار گرفته بطوریکه‌ناگزیر شده است در کتاب ششم برای دفاع از نوشته خود دلائل تازه‌ای اقامه کند .

پادشاه هخامنشی بعنوان یك فراری پناهنده بسوی دروازه های بابل گریخت وچنین جلوه داد که بدستورپادشاه اورا چنین شکنجه داده‌اند . مردم بابل این بزرگ زاده ستم کشیده پارسی‌را بین‌خود پذیرفتند وفرماندهی سپاهیان خودرا باوسپردند . اونیز برطبق قراری که باداریوش گذارده بود دروعده‌معین دروازه‌های‌شهررا بروی سپاهیان پارس گشود وبابل برای بار دیگر تسخیر شد . نظیر این واقعه را کتزیاس (Ctésias) مورخ‌دیگریونانی نقل کرده بااین‌تفاوت که‌زمان‌وقوع حادثه‌را آغازسلطنت خشایارشا وقهرمان آنرا شخصی‌بنام‌مگابیزدانسته که ظاهراً فرزند همین شخص‌بوده که‌هردوت ازاویاد کرده‌است .

تعدادی‌ازمحققان‌باستناد روح‌شرقی‌این‌افسانه واحتمال وقوع‌چنین حوادثی که در خور دربار پادشاهان مستبد قدیم میباشد مــدعی هستند که این واقعه بنحوی کــه هردوت و کتزیاس نقل کرده‌اند عیناً ازمنابع پارسی سرچشمه گرفته و باحتمال زیاد هردومورخ بااختلاف یك یادونسل آنرا ازدهان پارس‌هائی شنیده‌اند که هنوز خاطره این فداکاری فراموش نشدنی را بیاد داشته‌اند . دلیل دیگری که این‌دسته ازمورخان اقامه میکنند اینست که گذشت و فداکاری زوپیر در راه شهرت واعتلای قوم و کشور خود آنقدر قابل ستایش است که میتوان حدس زد این واقعه آنچنان که بوده از قول پارس ها نقل شده واگرهم تحریف ومبالغه‌ای درآن بعمل‌آمده بوسیله خود پارس‌ها انجام گرفته .

بعلاوه بریدن گوش وبینی در دربار پادشاهان مشرق زمین معمول بوده وحتی در کتیبه بیستون تاحدی‌برفتاری نظیرآن که نسبت به فرورتیش (یکی ازیاغیان‌آغاز سلطنت داریوش) درپیش گرفته شده اشاره‌ای شده است .

اما درمقابل ، نتایج دیگری که ازاین‌افسانه گرفته میشود مارا برآن میدارد که درپارسی بودن منبع این خبر تاحدی تردید کنیم و آنرا نیز زاده تخیل هردوت یایونانی‌های‌معاصراوویابابلی‌هائی‌بدانیم که‌بمنظورمجسم کردن‌مقاومت‌شایسته‌تحسین خود دربرابرپارس‌ها و کوچك جلوه دادن فتح‌بابل این‌داستان‌را ساخته وپرداخته‌اند.

چه اگر خواننده از مطالعه این افسانه به گذشت و فداکاری قهرمان داستان آن درود میفرستد، درمقابل، مقاومت سرسخت وفداکاریهای اهالی بابل را نیز دربرابر سپاه خارجی ستایش وتمجید خواهد کرد؛ بعبارت دیگر برخواننده چنین جلوه خواهد کرد که مقاومت مردم بابل وعلاقه آنها بحفظ استقلال خود بدرجه‌ای رسیده بود که سپاه نیرومند پادشاه بزرگ هخامنشی مدتها دربرابر حصارشهر سرگردان ماندوعاقبت پارس‌ها باحیله وتزویر بر اهالی شهر مستولی گردیدند.

همچنین میتوان فرض کرد که این افسانه بصورتی دیگر تاحدی حقیقت داشته ولی مؤلف یا کسانی که داستان را برای اونقل کرده‌اند بآن شاخ وبرگ داده وآنرا بصورتی درآورده‌اند که در کتاب هردوت بدست ما رسیده است. دلیلی که برصحت این مدعا میتوان اقامه کرد اینست که هردوت مدعی است که یکی ازاهالی بابل ازفراز حصار مستحکم شهر پارس ها را تخطئه کرد و از طریق استهزا گفت که شما وقتی برشهر مستولی خواهید شد که قاطری بزاید. اتفاقاً مدتی بعد زوپیر مشاهده میکند که اعجازی بوقوع پیوسته وقاطراو زائیده است. درروایت کتزیاس که تقریباً نظیرروایت هردوت میباشد ازاین اعجازوداستان صحبتی نیست وبهمین جهت میتوان حدس زد که این افسانه دراصل بنحوی دیگربوده و بعدها تدریجاً باین صورت تغییر شکل داده وهر کس بسلیقه خود چیزی برآن افزوده است.

درباره این افسانه موضوع دیگری درمیان است که تحقیق درباره منبع وصحت یاسقم آنرا تاحدی دشوار میکند.

درزمان هردوت فرزند مگابیزونواده زوپیر که اونیزبنام جدخودزوپیر خوانده میشدبعنوان پناهنده سیاسی ازپارس به آتن گریخت وهردوت درپایان بند ۱۶۰ درجائیکه از زوپیر اصلی صحبت میکند اشاره‌ای هم بههمین نواده اوکه بعدها به آتن پناهنده شد میکند (بند ۱۶۰). اگر زوپیر کوچك در فاصله سالهای ۴۴۱ و۴۴۰ قبل از میلاد به یونان پناهنده شده باشد باحتمال زیاد هردوت که در همین زمان بـه جمع آوری مدارك واطلاعات لازم برای تحریر کتاب خود مشغول بوده این فرصت مناسبرا مغتنم

شمرده وبااومصاحبه‌ای بعمل آورده است . واگرچنین مصاحبه‌ای صورت گرفته باشد و هردوت ماجرای زوپیر را ازدهان این بزرگ زاده پارسی شنیده باشد باحتمال زیاد میتوان گفت که آنچه راکه شنیده عیناً نقل کرده ونه چیزی برآن افزوده ونه چیزی ازآن کسر کرده. ولی‌دلیلی که مثبت این امرباشد دردست نیست وبرروی‌هم نمیتوان گفت بدرستی این خبر ازچه منبعی کسب‌شده‌است .

وسعت امپراتوری پارس

یکی از قسمت‌های جالب قسمت دوم از کتاب سوم هردوت مطالبی است که مؤلف دربند ۹۰ ببعد درباره وسعت امپراتوری پارس درزمان داریوش وسازمان اداری ومالی آن نقل میکند . دراین قسمت برخلاف قسمت‌های دیگر این کتاب مطلبی که جنبه افسانه و داستان داشته باشد مشاهده نمیشود و اگر از صحت یاسقم مطالب صرفنظر کنیم باید تصدیق کرد که این قسمت شامل مجموعه‌ای از اطلاعات و مطالبی است که‌هردوت‌دربارهٔ وسعت‌امپراتوری‌پارس‌وسازمان‌اداری ومالی‌آن نقل کرده‌است. مؤلف در این قسمت از تمام اقوامی که بنحوی مطیع یا خراجگذار امپراتور پارس بوده‌اندنام برده وصورت‌نسبةً کاملی‌ازایالات‌امپراتوری‌را نقل کرده است‌وبهمین‌جهت تشخیص اینکه‌مؤلف برای‌جمع آوری‌این‌قسمت‌ازاطلاعات خود به چه منابعی مراجعه کرده‌کاری‌است بس دشوار .

چه هردوت‌در کتاب‌پنجم‌درجائی که‌صحبت ازشورش‌شهرهای یونی درمیان‌است خود اعتراف میکند که هکاته مورخ معروف که سالها قبل ازاومیزیسته برای اینکه همشهریان خود را از توسل بچنین اقدام خطرناکی باز دارد صورت کاملی از ایالات امپراتوری وسیع پارس راکه حکایت از قدرت آن داشته برای آنها نقل میکند (هردوت ـ کتاب پنجم ـ بند۳۶) . دراینصورت بایدحدس زد که‌آنچه هردوت درقسمت دوم از کتاب سوم نقل کرده باحتمال زیاد روایت دیگری است از آنچه هکاته برای ارعاب همشهریان خود بیان کرده وهردوت بخوبی ازآن بااطلاع‌بوده‌است.اما اشکال قبول این‌فرض اینست که اگرقصدهکاته ترساندن همشهریان‌خود ازقدرت امپراتوری

پارس بوده دلیلی نداشته که در تقسیم ایالات اشاره‌ای هم به چگونگی تقسیم طوایف و اقوام بین این ایالات بنماید ، در حالیکه هردوت چنین کرده . آنچه برای قانع کردن همشهریان هکاته اهمیت داشته تعداد ایالات امپراتوری و قدرت پادشاه‌پارس و خزاین سرشار و سپاهیان بیشمار او بوده نه چگونگی پراکندگی اقوام و طوایف مختلف .

اما دلیلی که برای صحت این فرض یعنی اقتباس هردوت ازهکاته میتوان اقامه کرد اینست که اصولاً آنچه هردوت دراین‌باره نقل کرده باحقیقت یالااقل باحقیقت زمان او تطبیق نمیکرده ، چه وی تشکیلات امپراتوری پارس راکه پیوسته متغیر بوده بصورت سازمانی ثابت ولایتغیرمجسم کرده وشایدهم تشکیلات اولیه آنرا بجای تشکیلات زمان‌خود معرفی کرده باشد . در اینصورت میتوان حدس زد که تشکیلات اولیه را از هکاته نقل کرده و این همان سازمانی است که در زمان هکاته واقعاً وجود داشته است .

این فرض وقتی قوت میگیرد که ملاحظه میکنیم صورتی که هردوت ازایالات ایران درزمان داریوش نقل کرده باهیچیك ازاسناد ومدارك تاریخی دیگر وبخصوص با اسناد ومدارك مهمی مانند کتیبه بیستون و الواح تخت جمشید و کتیبه نقش رستم که مورد قبول واعتمادکامل جهانیان است تطبیق نمیکنند .

دلیل دیگری که میتوان در تأیید این مطلب اقامه کرد اینست که مؤلف ضمن شماره کردن ایالات امپراتوری پارس اشاره به سرزمین‌ها و کشورهای دیگری کرده که دراطراف واکناف جهان پراکنده بوده‌اند .

در قسمت‌هائی از کتاب خود از کشور هائی مانند حبشه و هند بنام اقصی نقاط قابل سکونت بنی نوع بشرنام برده درحالیکه هکاته اولین مورخ وجغرافیا دانی است که حدود و ثغور جهان‌را بشرحی نظیر آنچه هردوت نقل کرده مدتها قبل ازمؤلف اخیرتعیین کرده بوده است .

اماهردوت دراین‌قسمت‌ازکتاب‌سوم‌خود هنگام‌بحث درباره‌سازمان وتشکیلات

اداری زمان داریوش ازمسائل ومطالب دیگری صحبت میکند که خاص زمان او بوده وباحتمال زیاد مؤلف ضمن سفرطویلی که درخاورمیانه انجام داده در باره‌آنها مطالبی شفاهاً از دهان مهاجران زمان‌خود شنیده . ازاین قبیل‌است مطالب بند۱۰۲ و۱۰۵ که ضمن آن چگونگی استخراج طلائی را که هندیان همه ساله به پادشاه پارس تقدیم میکرده‌اند شرح داده شده است .

همچنین است مطالب بند ۹۷ در باره هدایای حبشیان افریقا و هدایای اهالی کولشید که بترتیب‌هردوسال وچهارسال یکبارتکرارمیشده و مؤلف تأییدمیکند که این رسم درزمان او نیزمعمول بوده است .

اکنون این سؤال مطرح میشود که اگر این اطلاعات و توضیحات اضافی که هردوت همراه با صورت ایالات امپراتوری نقل کرده حاصل کوشش و تلاش خود او بوده واز مؤلف متقدمی مانندهکاته اقتباس نشده است چه دلیل دارد که صورت اسامی این‌ایالات‌را نیز مؤلف خود شخصاً بدست نیاورده باشد . دلائل برای تایید این فرض بسیاراست .

چه اولاً هردوت همانطور که خودمکرراشاره کرده بابعضی ازبزرگ‌زادگان پارسی از قبیل زوپیر فرزند مگابیز (نوادهٔ زوپیر معروف و قهرمان تسخیر بابل درزمان داریوش) آشنا بوده و بعید نیست که این بزرگ‌زادگان پارسی جزئیات تقسیم بندی امپراتوری را برای او شرح داده باشند . ازطرف دیگردرسفری که وی به‌خاورمیانه انجام داده باحکام سارد وبابل و داسکیلیون وتعدادی ازصاحب منصبان امپراتوری پارس مصاحبه کرده و محتمل است که‌این اطلاعات را درباره اقوام وملل امپراتوری ازآنها بدست آورده باشد .

اگر این فرض صحیح باشد اشتباهاتی که در این باره در گفته های هردوت مشاهده میشود میتوان‌ناشی‌ازدخل وتصرفاتی‌دانست که هردوت یا استنساخ کنندگان کتاب‌او درآن وارد کرده‌اند.

ترتیبی که درنقل‌ایالات امپراتوری رعایت‌شده یکی‌ازاین‌قبیل دخل وتصرفات

است ؛ چه هردوت درشرح ایالات امپراتوری ابتدا از ایالات یونانی نژاد و قسمت‌های مجاوریونان شروع کرده ، درحالیکه در کتیبه بیستون والواح تخت جمشید و کتیبه نقش رستم ابتدا از پارس وایالات اطراف آن سخن گفته شده و تـدریجاً دامنه شرح ایالات به‌نواحی اطراف واکناف رسیده وباحدود وثغورامپراتوری ختم گردیده‌است .

دیگرمنابع یونانی

اما بفرض اینکه‌اطلاعات هردوت درباره سازمان‌امپراتوری وتعداد قسمت های داخلی واسامی آن ازمنبعی پارسی سرچشمه گرفته باشد ، مطالبی که مؤلف دربند۹۸ ببعد دربارهٔ بعضی ازاقوام ساکن هند نقل کرده بی‌تردید ازمنابع پارسی نیست . چه ازیکطرف این‌اقوام وسرزمینی که آنها درآن سکونت داشته‌اند بگفته‌مؤلف ازحدود امپراتوری وسیع پارس خارج بوده (بند۱۰۱) وبعلت گرمای شدید وطاقت فرسای‌آن احتمال نمیرود که پارس‌ها رفت وآمدی بآنجا کرده باشند (بند ۱۰٤) . باحتمال زیاد هردوت اطلاعات خودرا دراین باره از کتب جغرافیائی و تاریخی متقدمینی اخذ کرده که قبل‌ازاومیزیسته‌اند وسپس‌این‌اطلاعات را بامطالبی که خود دربارهٔ اقوام وایالات امپراتوری هخامنشی جمع آوری کرده تلفیق‌نموده وبصورتی که در کتاب‌سوم ملاحظه میشود به خوانندگان عرضه داشته است. امادراینکه‌این‌نویسنده متقدم چه کسی‌بوده واین اطلاعات‌را چگونه بدست آورده نمیتوان بیقین قضاوتی صحیح نمود . ولی‌برای روشن شدن مطلب‌بایدمطالب‌بند ۹۸ راکه مربوط به‌چگونگی استخراج طلا در هند میباشد به مطالب بند ۱۰٦ که مربوط به‌شناسائی حدود نهائی ربع مسکون آن‌زمان است مربوط کرد تابتوان نتیجه‌ای گرفت .

در بند ۱۹٦ هردوت باین مطلب اشاره میکند که زیبا ترین وگرانبها ترین اشیاء جهان درسرحدات ربع مسکون‌آن زمان وجوددارد ، ولی درمقابل بهترین‌آب وهوائی راکه مناسب وسازگاربحال انسان میباشد دریونان وسرزمین‌های یونانی نژاد میتوان یافت . این مطلب راکه هردوت دربند ۱۳۲ از کتاب اول خـود نیز آشکارا درباره سرزمین‌های یونانی تأیید کرده باحتمال‌زیاد مستقیماً ازیکی ازآثارهکاته اخذ

کرده است . چه یکی ازخصوصیات این جغرافیادان بزرگ عهدعتیق این بوده‌است که همیشه برای اوضاع واحوال طبیعی موجود جهان تفاوتی قائل بوده وعقیده داشته که دنیای مسکون بصورت دایره‌ایست که هوای مرکزآن متعادل است وبنسبتی که از مرکز دور میشویم هوا ناملایم میشود بدرجه‌ایکه در حدود نهائی آن غیر قابل سکونت میگردد .

بنابراین بعیدنیست که هردوت‌این‌فکررا اصولاً ازهکاته اخذ کرده وبااطلاعات مختصری که خود بدست آورده تلفیق ومطالب بند ۹۸ببعد راتحریر کرده‌باشد.دلیلی که‌برای‌تأییداین‌مطلب میتوان‌اقامه کرد اینست که مؤلف دربند۱۱۵و۱۱۶ از کتاب حاضر مینویسد که قلع ازاقصی نقاط شمال غربی بدست میآید درحالیکه فلزات قیمتی بمقدار فراوان در حد نهائی شمالی یافت میشود وضمن بیان این مطلب شایعه وجود رودی بنام اریدان (Eridan) و جزایری بنام کاسی تری (Cassitérie) و وجود مردان یك چشم را دراین‌نواحی‌بالحنی‌نیشداروتحقیر آمیزمنکر میشود .ازآنجا که‌اطلاعات جغرافیائی هردوت چندان باواقعیت‌تطبیق‌نداشته وازطرفی‌هردوت درسراسرمجلدات نه گانه کتاب خودهرجا که‌توانسته بکنایه و اشاره این‌مورخ پیشین را تخطئه کرده بعید بنظر نمیرسد که ادعای وجود مردمان یك چشم‌دریکی ازآثارهکاته مذکوربوده وانکاروجود آنها بالحنی که نشانهٔ خرده گیری است بمنظور تکذیب همین مؤلف‌بوده باشد. درینصورت بایدتصدیق کرد که‌تمام اطلاعاتی که هردوت دراین زمینه نقل کرده مستقیماً ازهکاته اتخاذ شده است .

مشاهدات شخصی

اما آنچه مؤلف دربند۱۷۰ وبعد دربارهٔ اعراب نقل‌میکند بایدنتیجه مشاهدات وتحقیقات شخصی او درمصر وسرحدات عربستان وحبشه باشد ؛ زیرا هردوت خود به مصرسفر کرده ومدتها دراین‌سرزمین اقامت‌نموده وباطبقات مختلف مصریان گفتگو ومصاحبت کرده‌است . مؤلف‌خودمکررتأیید کرده که‌برای تحقیق‌دربارهٔمارهای‌بالدار به شهربوتو (Bouto) واقع درعربستان سفر کرده و کوهستانی را که برفرازآن عنبر

بدست میآمده است بچشم دیده (کتاب دوم ـ بند۸ و ۷۵ـ) وهنگام باز گشت ازمصر در ضمن سفردریائی درسواحل فینیقیه توقف کرده وکالاهای عربی را که از بنادر این سرزمین به شهرهای یونان فرستاده میشده بچشم دیده و بسیاری از اطلاعات جالب خودرا دربارهٔ عطرها ودیگر محصولات عربستان از تجار فینیقی ویا ساکنان این سرزمین بدست آورده است. این قسمت ازمطالب کتاب سوم هردوت تنها قسمتی است که نظیر قسمت مهمی از کتاب دوم درحقیقت نتیجه و حاصل مطالعات و مشاهدات شخصی مؤلف است و اگر از این قسمت صرفنظر کنیم میتوان گفت که قسمت اعظم مطالب قسمت دوم از کتاب سوم را هردوت یا از کتب متقدمین اخذ کرده ویا ازدهان این وآن شنیده است.

نتیجه

بر روی هم میتوان نتیجه گرفت که اگر مطالب کتاب دوم هردوت اکثراً متکی بمشاهدات شخصی مؤلف و گفتگوهائی است که او ضمن سفر طولانی و جالب خود درخاورمیانه باساکنان این نواحی داشته، بعبارت دیگر اگر اکثر مطالب کتاب دوم متکی به مشاهدات شخصی و فقط قسمت ناچیزی از آن باستناد نوشته‌های متقدمین بوده است، در کتاب سوم وضع برخلاف آنست، چه قسمت اعظم این کتاب درحقیقت شرح حوادث ووقایعی است که بیشتر جنبه افسانه دارد وچون مؤلف اساس آنرا غالباً ازمتقدمان خود اخذ کرده وخود شاهد وناظر آن نبوده است درصحت آنها تاحدی میتوان تردید کرد. تنها مطالب قسمت مختصری از کتاب سوم که اختصاص دارد به شرح احوال کشورهائی که در دوسوی ربع مسکون آن زمان قرار داشته‌اند تا حدی نتیجه مشاهدات مسلم شخص مؤلف بوده و طبعاً بیشتر قابل اعتماد و باحتمال زیاد مقرون بحقیقت میباشند.

فرق کتاب دوم و کتاب سوم هردوت در اینست که کتاب دوم به بیان احوال سرزمین مصر اختصاص دارد ومؤلف همه‌جا به مشاهدات و مسموعات خود اشاره کرده وازاین حیث سندی متقن وقابل اعتماد ارائه داده وفقط قسمت مختصری از آن اختصاص به نقل حوادث ووقایعی دارد که مؤلف از کتب متقدمین خود نقل کرده ویا باستناد روایات

شفاهی مردم بآن اشاره کرده است در حالیکه در کتاب سوم وضع برخلاف آنست ، چه قسمت مهم مطالب این کتاب به شرح حوادث و وقایعی اختصاص دارد که مؤلف خود شاهد و ناظر آن نبوده و فقط قسمت مختصری از آن بذکر خصوصیات طبیعی و اوضاع و احوال سرزمین هائی مربوط است که هردوت در جریان سفر طویل خود بخاورمیانه خود شاهد وناظر آن بوده است .

ثالي

(Thalie)

قسمت اول

پارس‌ها در مصر

تاریخ گبرجیه

پولیکرات از اهل ساموس

(بند اول تا بند ۱۷)

فتح مصر بدست کبوجیه

۱- برضد این آمازیس[1] بود که کبوجیه فرزند کوروش بجنگ پرداخت وعلاوه‌برمردمانی که بر آنها سلطنت میکرد تعدادی ازیونانیان[2] یونی و[3] ائولی‌را نیز باخود برد . واما چنین بودعلت این جنگ:[4]. کبوجیه رسولی به مصرفرستاده بودتااز دختر آمازیس خواستگاری کند . این تقاضا را اوبتوصیه یکنفر مصری کرده بود . واین مصری بآنجهت محرک این واقعه بود که‌نسبت به آمازیس کینه میورزید و علت کینه اواین بود که در موقعی که کوروش کس بنزد آمازیس فرستاده بود وبهترین

۱ـ آمازیس (Amasis) پادشاه مصر از ۵۷۰ تا ۵۲۵ قبل از میلاد . وی سرباز ساده‌ای بود که بترتیبی که هردوت بتفصیل در کتاب دوم شرح داده برضد پادشاه وقت (Apriès) شورید وبه سلطنت مصر رسید . آمازیس یکی از بزرگترین و معروف ترین پادشاهان‌مصراست. درزمان او مصر دوبار باحمله پارس‌ها مواجه شد. وی در باردوم این حمله دراوائل لشگرکشی کبوجیا به مصر در گذشت .

۲ـ یونی (Ionie) یکی از چهار طایفه بزرگ یونانی است که باز ماندگان یون (Ion) ونوهٔ هلن (Hellen)، بنیان گذاریونان‌باستان‌بوده‌اند . یونی‌ها در برابر حمله اقوام دری (Dorie) ازیونان‌اصلی گریختند وبه سواحل آسیای صغیرپناه بردند ومهاجر-نشین‌های یونان را دردنیای باستان تأسیس کردند .

۳ـ ائولی (Eolie) ازمردمان‌یونان باستان که در برابرهجوم اقوام دری سرزمین یونان اصلی را ترک کردند وبه آسیای صغیرپناهنده شدند ومهاجرنشینی‌بهمین نام تأسیس کردند ـ ائولی شامل دوازده شهرمتحد بود.

٤ـ بگفته هردوت آمازیس قبلا باکرزوس متحد شده بود (کتاب اول- بند۷۷) ـ وبهمین جهت کوروش نیزدرصدد بود که‌به‌مصر لشگر کشی کند (کتاب اول ـ بند ۱۵۳) ـ بنابراین دلیلی که در این بند در باره افسانه خواستگاری کبوجیه نقل شده در حقیقت بهانه‌ای بیش نیست وعلت حقیقی لشگر کشی کبوجیه به مصررفتارخصومت آمیز آمازیس بوده است که از زمان توسعه امپراتوری پارس در حیات کوروش پنهانی با لیدیها برضد پارس‌ها متحد شده بود .

طبیب مصر را برای معالجه چشمان خود خواسته بود ، آمازیس ازبین تمام اطبای مصری اورا انتخاب واز زن وفرزندش جدا وبه پارس‌ها تسلیم کرده بود . این مصری که ازاین‌حیث باو کینه داشت، باتوصیه‌واصرارخود کبوجیه‌را برانگیخت تاازدختر آمازیس خواستگاری کند. قصد او از این عمل آن بود که اگر آمازیس دختر خود را بدهد ناراحت شود، و اگر ندهد خصومت و دشمنی کبوجیه را برانگیزد .

آمازیس که ازقدرت پارس‌ها مضطرب وبیمناك بود ، نه میتوانست دخترخودرا بدهد، ونه میتوانست ازدادن اوامتناع کند ، زیرا بخوبی میدانست که کبوجیه او را بزنی نمیگیرد بلکه برای همخوابگی مطالبه میکند[1]. آمازیس پس ازآنکه درباره این مطلب خوب‌اندیشید چنین‌تصمیم گرفت: ازپادشاه قبلی‌یعنی‌آپریس[2] دختری باقی بود بلند بالا وبسیار زیبارو وتنها فردی بود که ازخانواده آپریس باقی بود .

این دختر[3] نی‌تتیس نام داشت . آمازیس این دخترجوان را با لباس‌های فاخر وزیورآلات بیاراست وبجای دخترخود به پارس فرستاد .

بعد از مدتی چون کبوجیه‌پیوسته درموقع سلام دادن‌اورا بنام پدرش میخواند ، دختر باوچنین گفت :

«پادشاها ، متوجه‌نیستی که‌آمازیس‌ترافریب داده‌است .اومرا با ظاهری آراسته بنزدتوفرستاده‌وچنین‌وانمود کرده که‌دخترخودرابتوداده‌است،درحالیکه من‌درحقیقت دخترآپریس هستم که ارباب این مرد بوده و این مرد بامصریان برضد او قیام کرده

۱ـ صحت گفته هردوت در این باره قابل تردید است . پادشاهان پارس را عادت بر آن‌بوده که از بین خانواده‌های بزرگ پارس برای خود زن انتخاب میکرده‌اند (همین کتاب بند ۸۹) وشاید بهمین جهت‌آمازیس بیم داشته که دختر او در برابر شاهزادگان پارسی دربار هخامنشی درردیف زنان درجه دوم وسوم قرار گیرد .

۲ـ آپریس (Apriès) پادشاه مصر از ۵۹۳ تا ۵۶۹ قبل ازمیلاد که شهرهای صور وصیدا را تسخیر کرد وسرانجام بدست یکی ازسربازان خود بنام‌آمازیس ازسلطنت خلع شد . درباره آمازیس وآپریس رجوع شود به کتاب دوم ازتاریخ هردوت .

Nitetis (۳)

و او را کشته است .»

این سخنان و اتهاماتی که بیان شد کبوجیه فرزند کوروش را سخت برآشفت ووی را برانگیخت که به مصر حمله کند. چنین است آنچه پارس‌ها نقل میکنند.

۲ـ اما مصری ها کبوجیه را از خود میدانند و مدعی هستند که او از همین دختر آپریس بدنیا آمده، زیرا آنکس که ازدختر آمازیس خواستگاری کرده کوروش بوده نه کبوجیه[1].

ولی این ادعای مصریان حقیقت ندارد ، و آنها بخوبی میدانند (زیرا اگر اقوامی وجودداشته باشند که ازعادات ورسوم پارس‌ها باخبرباشند مصریان یکی از آنها میباشند) که اولاً بین پارس‌ها مرسوم نیست که وقتی فرزند شرعی وجود دارد فرزندی غیر شرعی بسلطنت برسد ، ثانیاً کبوجیه پسر[2] کاساندانه دختر[3] فارناسپ و از خانوادهٔ هخامنشی بود وازآن زن مصری بدنیانیامده بود.

۳ـ ولی آنها بااین تظاهری که بداشتن روابط خویشاوندی با خاندان کوروش میکنند حقیقت را تحریف میکنند. دراین باره چنین بود واقعیت مطلب.

همچنین افسانه‌ای دراین باره نقل میکنند که بشرح زیراست وبرای من باور کردنی نیست: روزی یکی اززنان پارس که بنزدزنان کوروش آمده بوددر کنار کاساندانه اطفالی زیباوبزرك مشاهده کرد. آن زن ازآن اطفال تعریف فراوان کرد. اما کاساندانه که زوجه کوروش بود چنین گفت :

«با این حال و با اینکه من مادرچنین فرزندانی هستم ، کوروش بمن توجهی ندارد و توجه اوبزنی است که درمصر گرفته.» ظاهراً این گفته او بعلت خشمی بود که برنی‌تتیس داشت . و کبوجیه ارشد فرزندان او در همان موقع چنین گفته بود :

۱ـ ازلحاظ تطابق سن کوروش بادختر آپریس حق بامصریان است و بیشتر حدس میتوان زدکه دختر آپریش درزمانی درسن مناسب برای ازدواج بوده که کوروش بتازگی بسلطنت رسیده‌بود. بااین حال دراینمورد استدلالی که هردوت برای ردآن در همین بند عنوان کرده جالب توجه است .

۲ـ کاساندانه (Cassandane) زوجه کوروش ومادر کبوجیه .

۳ـ فار ناسپ (Pharnaspe) پدر کاساندانه (پدرزن کوروش).

«مادر، وقتی من بزرگ شدم مصر را زیرورو خواهم کرد.» چنین بود آنچه کبوجیه ظاهراً در سن ده سالگی گفته بود واین مطلب زنان را دچارشگفت وحیرتی فراوان کرده‌بود. امااو که‌خاطره این‌روزرا بیاد داشت همینکه‌بزرگ شد وسلطنت‌را بچنگ آورد ظاهراً بهمین جهت به لشکر کشی به مصر‌دست زد.

۴- همچنین واقعه دیگری بشرح زیر اتفاق افتاد که در اقدام باین لشگر کشی مؤثر بوده است. دربین سربازان مزدور آمازیس مردی بود فانس[1] نام که مشاوری نیکو وسربازی‌شجاع بود. این‌فانس که ازآمازیس بعلتی رنجیده خاطر شده‌بود بقصد اینکه با کبوجیه‌ارتباط گیردبایك کشتی ازمصر گریخت. چون او در بین سربازان مزدور مردی‌بسیارمهم بود واز امور مصراطلاعاتی‌بسیارصحیح داشت‌آمازیس کسانی بتعقیب او فرستاد وسعی کرد اورا بچنگ آورد.

پس یکتن ازباوفاترین[2]خواجگان خودرا بتعقیب‌اومأمور کرد و اورا با یك کشتی با سه ردیف پارو بدنبال فانس فرستاد. این مرد فانس را در[3]لیسی دستگیر کرد ولی با اینکه او را گرفته بود به مصر نیاورد زیرافانس با تردستی او را فریب داد. وی محافظین‌خودرامست کرد وبه پارس گریخت. در این موقع کبوجیه خود را برای‌شروع‌جنگ مصرآماده‌میکردودرباره‌انتخاب‌راه درقسمتی‌ازصحرا که‌بی‌آب[4]بود تردیدداشت،ودرهمین‌موقع‌فانس‌ازراه‌رسیدواطلاعاتی‌درباره‌وضع آمازیس‌باوداد وعلاوه برآن واطلاعات دیگر، وسیله تأمین این‌لشگر کشی را برای اوشرح داد وباو توصیه

۱- Phanès

۲- خواجگان درعهد عتیق ازمحرمان اسرار و دوستان وفادار پادشاهان بوده‌اند (هردوت- کتاب‌هشتم‌بند۱۰۵)دربند۱۱۷ازکتاب اول دیده شد که هارپاگ سردار پارس پس‌از آنکه کوروش‌را بدست‌میترادات‌میسپارد تابامرپادشاه کشته‌شودچندتن‌ازخواجگان‌را برای تحقیق دربارهٔ این قتل روانه میکند.

۳- لیسی (Lycie) از ایالات قدیم آسیای صغیر در جنوب غربی این شبه جزیره ودرساحل مدیترانه و دریای‌اژه بین‌کاری (Carie) و پامفیلی (Pamphilie).

٤- در باره این منطقه بی‌آب‌هردوت دربند ۹ همین کتاب بتفصیل بیشتری سخن گفته است.

کرد که رسولی پنزد پادشاه اعراب بفرستد واز او بخواهد که اجازه دهد بسلامت از خاک اوعبور کند[۱].

۵ـ فقط از این نقطه‌است که میتوان راه عبوری به مصر یافت. فاصله بین فینیقیه تاحدود شهر کادیتیس[۲] به سریانی هائی تعلق دارد که به سریانی[۳] فلسطینی معروف هستند نقاط ساحلی ازکادیتیس که بنظرمن از سارد کوچکتر نیست، تا شهر[۴] ینی‌زوس به پادشاه اعراب تعلق دارد.

ازینی‌زوس ببعد،ازنوسرزمین سریانی‌ها شروع‌میشود وتادریاچه[۵] سربونیس که کوه[۶] کازیوس در کنار آنست وبداخل دریاپیشرفته ادامه میابد. از دریاچه سربونیس درجائیکه میگویند[۷] تیفون مخفی‌شده خاک مصرشروع میشود. سرزمینی که بین شهر ینی‌زوس از یکطرف و کوه کازیوس و دریاچه سربونیس از طرف دیگر قرار دارد و وسعت آن ناچیز نیست و تقریباً درحدود سه روز راه میباشد بوضع شگفت آوری خشک است.

۱ـ بطوریکه ازمتن هردوت استنباط میشود آنچه کبوجیه از پادشاه اعراب تقاضا داشت این بودکه باتأمین آب حرکت او را از صحرا میسر سازد و یا مزاحمتی برای او ایجاد نکند نه آنکه ازلحاظ نظامی باو کمک کند.

۲ـ کادیتیس (Caditis) یاغزه ازشهرهای یهود درساحل فلسطین درنود کیلومتری جنوب غربی بیت‌المقدس.

۳ـ مقصود یهودیان فلسطینی هستند.

۴ـ Ienysos

۵ـ (Serbonis) امروز دریاچه‌ای باین نام در ناحیه‌ای که هردوت از آن سخن میگوید وجود ندارد ولی چون غالب مولفان‌باستان‌بوجود آن اشاره کرده‌اند باید تصور کرد که تغییرتدریجی‌سواحل آثار آنرااز بین برده‌است.

۶ـ کازیوس (Casios) جبالی‌است درنزدیکی‌پلوز وسرحدقدیم مصروسینا که امروز رأس القصرون نام دارد.

۷ـ تیفون (Typhon) ازخدایان مصرباستان، خدای شر و بدی وظلمت و باران که بحکایت‌افسانه‌هاازطرف برادرخود ازیریس (Osiris) درصحاری مشرق مصرحکومت میکرد. تمساح، اسب آبی، خر وعقرب در نظر مصریان باستان مظاهر این خدای شر بوده اند.

۶ـ من اکنون مطلبی را نقل خواهم کرد که ازبین آنهائی که ازراه دریا به مصر میآیند کمتر کسانی هستند که بآن توجه کرده باشند. درسراسر سال از تمام یونان وفینیقیه خمرههائیپراز شراب به مصر میآورند و میتوان گفت که حتی یکی از این خمرهها را که قبلاً شراب در آن بوده نمیتوان خالی در آنجا یافت. باید سؤال کرد که این خمرهابچهکارمیروند واین مطلبی است که من اکنون توضیح میدهم:

هرفروشندهای موظفاست تمام خمرههائی را که درشهراواست جمعآوری کند وبه ممفیس بفرستند. درممفیس آنها را ازآب پرمیکنند وباین نقاط خشک سوریه که منازآن سخن گفتم میفرستند. ازاینقرار بتدریج که خمرهها به مصر وارد وخالی میشوند آنها را بـه سوریـه میفرستند و در ایـن سرزمین بـه خمرههای قبلی ملحق میشوند.

۷ـ همینکه پارس هـا مصر را تسخیر کردند بترتیبی کـه شرح دادم آب این تأمین کردند و راهی برای عبوربه مصرترتیب دادند. اما درزمانی که لشگر کشی به مصر اتفاق افتاد هنوز تأمین آبی وجـود نداشت. وقتی کبوجیه بوسیله میهمان هالیکارناسی خود ازاینموضوع باخبر شد رسولانی بنزد پادشاه اعراب فرستاد واز او خواست که عبور او را بسلامت تأمین کند. تقاضای او قبول شد و هردو نسبت بهم سوگندیاد کردند.

۸ـ اعراب بیش از دیگر مـردمان احترام قسم را رعـایت میکنند. طـرز قسم خوردن آنها چنین است[1]: وقتی دو نفر میخواهند برای هم سوگند یاد کنند شخص دیگری بینآن دومیایستد وباقطعه سنگی بران نزدیک انگشتان بزرگ کف دست دست آنها شکافی ایجاد میکند وسپس از قبای هریک ازآنها کمی کرک جـدا میکند و هفت قطعه سنگ را که درکنار پای آنها قرار دادهاند باخون آنها رنگین میکند

۱ـ هرودوت به تشریفاتانجامسوگند بینمللواقوام باستان مکرر اشاره کردهاست (کتاب اول ـ بند ۷٤) (کتاب چهارم ـ بند ۷۰).

ودراین حال نام‌دیونیزوس[۱] واورانی[۲]را برزبان جاری‌میسازد. همینکه این تشریفات بپایان رسید آنکس که سوگند یاد کرده دوستان خود را بعنوان ضامن بـه شخص خارجی یاهمشهری‌خود، درموردی که‌باهمشهری‌خود سروکاردارد، معرفی‌میکندواینها نیزسوگند را تأیید میکنند وقول احترام آنرا میدهند.

اعراب ازبین‌خدایان‌دیونیزس و اورانی را میشناسند ومدعی‌هستند که موهای سررا بشکلی که دیونیزوس کوتاه میکند یعنی‌دایره وارد ودراطراف‌شقیقه ها کوتاه میکنند. آنها دیونیزوس را اوروتال[۳] واورانی را آلیلات[۴] مینامند.

۹ـ پس از آنکه رئیس عرب با فرستادگان کبوجیه سوگند یاد کرد تدبیری‌اندیشید که چنین بود: وی امر کرد تعدادی مشك از پوست شتر ازآب لبریز کنند وآنهارا برپشت شترهائی که وی جمع آوری کرد قرار دهند واین کاروان را بداخل صحرا برد و آنجا منتظر کبوجیه شد. چنین است روایتی کـه بیش از همه احتمال صحت آن میرود. با این حال، من باید مشکوك ترین روایتی را نیز که وجود دارد نقل کنم‌زیرا آن روایت را هم معمولاً نقل میکنند.

۱ـ دیونیزوس (Dionysos) که‌یونانیان‌باکوس (Bacchus) مینامنداز شخصیت‌های افسانه‌ای یونان باستان، فرزند خداوند زوس (ژوپیتر) وفرشته‌ای بنام سمله (Sémélé) است. دیونیزوس خداوند شراب و عشق در یونان باستان است که بشکل جوانی زیبا مجسم میشود که برچلیکی از شراب نشسته. در یونان باستان جشن‌هـای مذهبی مفصلی بنام خداوند شراب برپا میکردند که به جشن‌های دیونیزی معروف‌است. افسانه‌ها حاکی است که دیونیزوس نهال مورا درسراسر جهان کاشت ومیوه آنرا بمردم شناسانده.

۲ـ اورانی (Uranie) یکی ازهفت‌تن نیمه‌خدایان ومظهرعلم‌نجوم دردنیای‌باستان است. این فرشته را باقبائی لاجوردی رنگ وتاجی از ستاره‌ها مجسم میکرده‌اند که کره آسمانی را دریك دست و آلات وابزار ریاضی را دردست دیگردارد.

۳ـ اوروتال (Orotal یا Urotal) بمعنای خورشید وروشنائی بوده است.

٤ـ آلیلات (Alilat) ظاهراً مظهرنور و روشنائی بوده که هردوت آنرا با میلیتا (Mylitta) خداوند بابل و آناهیتا الهه پارس ها (کتاب اول ـ بند ۱۳۱) و درکتو (Derketo) سریانی‌ها اشتباه کرده (کتاب اول ـ بند ۱۰۵).

در عربستان رودخانه بزرگی است که کوریس[۱] نـام دارد و بدریـای اریتره[۲] میریزد. چنین نقل میکنند که بدستور پادشاه عربستان پوست گاو و حیوانات دیگری را بی آنکه دباغی شود بهم دوختند و با آن مجرائی ساختند که از همین رودخانه شروع میشد و آنقدر طویل بود که بصحرا میرسید. همچنین میگویند که وی با این مجرا آب را به آب انبارهای بزرگی که در صحرا برای نگهداری آن حفر کرده بـودند رسانید ومدعی هستند که این شخص آب را باسه مجرا وازسه محل بـه صحرا حمل کرد، وحال آنکه ازرودخانه تااین صحرا دوازده روزپیاده راه است!

۱۰ـ پسامنیتوس[۳] فرزند آمازیس در محل یکی از مصب های نیل که به دهانه پلوز[۴] معروف است درانتظار کبوجیه اردوزد. علت این بود که هنگام حمله کبوجیه آمازیس دیگر زنده نبود وپس ازچهل وچهارسال سلطنت درگذشته بود ودراین مدت هرگز حوادث

۱ـ Korys

۲ـ دریای اریتره (Erylhrée) اقیانوس هند و دریاهای منشعب از آنست که مردم باستان باین نام میخواندهاند. علت این نامگذاری آنست که بحکایت افسانههای باستانی اریتراس(Erythras) فرزند پرسه (Persée) دراین دریا غرق شده است.

۳ـ پسامنیت (Psamménite) یا پسامنیتوس (Psamménitos) پادشاه مصر از۵۲۶ تا۵۲۵ قبل ازمیلاد که درجنگ معروف پلوز(Pélnse) ازسپاه پارس شکست خورد. کبوجیه وی را اسیر کرد وبشوش برد ودرآنجا باتهام ترتیب دادن توطئه بقتل رسانید.

٤ـ پلوز (Péluse) یاپلوزیوم (Pélusium) ازشهرهای مصر باستان درشمال شرقی این کشور درنزدیکی ساحل مدیترانه و در منتهیالیه آخرین شعبه نیل در سمت مشرق. ازآغازتاریخ مصر این شهر دژمدافع این کشور محسوب میشده وپیوسته در برابر حملات اقوام مهاجم ازجانب شرق دفاع کرده است. شعبهای ازرود نیل که بنام این شهر به شعبه پلوزیوم معروف است امروز علت رسوب زیاد تقریباً خشک شده وبصورت مجرای کوچکی درآمده است. (کتاب دوم ـ بند ۱۷)

٤ ـ آمازیس از ۵٦۹ تا ۵۲۵ قبل از میلاد سلطنت کرد؛ و در طی سال های نخستین سلطنت او آپریس نیز بسلطنت خود ادامه میداد ودر حقیقت هردو پادشاه سلطنت میکردند. درباره اینکه این دوپادشاه چندسال باهم سلطنت کردهاند هردوت مدعی است که این مدت به شش سال میرسید (کتاب دوم ـ بند ۱٦۱)، در حالیکه بحکایت الواح باستانی دورهٔ سلطنت توأم این دوپادشاه ازسه سال تجاوز نکرده است.

مانعی جدی در راه اجرای مقاصد او ایجاد نکرده بود. جسد مومیائی شده او را درمقبره‌ای که خود در داخل معبدآتنا[1] بنا کرده‌بود دفن کرده بودند.درزمان‌سلطنت پسامنیتوس فرزندآمازیس اعجازشگفت‌آوری درمصر اتفاق افتاد که چنین‌بود: درشهر تب[2] که تا آن زمان هرگز باران نباریده بود وازآن زمان ببعدهم تا زمان ما بگفته اهالی شهر باران نباریده‌است، باران باریدن گرفت. مصرعلیا از باران بکلی بی بهره است، ولی درآن زمان دانه‌های ریزباران درتب بارید.

۱۱ـ پارس‌ها از صحرا عبور کردند وبقصدجنگ با مصریان در نزدیکی اردوی آنها اردو زدنددر این‌موقع یونانی‌هاوکاری هائی که درخدمت پادشاه مصربودند وفانس[3] را مسئول هجوم خارجی به سرزمین مصر میدانستند بـرای مجازات او انتقام شگفتی ترتیب دادند. فانس چند فرزند داشت که درمصرمانده بودند. یونی‌ها[4] و کـاری[5]ها آنهارا به اردوآوردند و کوزه‌ای بین دوسپاه قرار دادند و سپس‌اطفال را یکی پس از دیگری بآنجا بردند ودر برابرچشمان پدربرروی این کوزه کشتند. و همینکه همهٔ اطفال را سربریدند، آب و شراب بر کـوزه افزودند وهمه آنها از خـون این اطفال

۱ـ آتنا (Athéna) یا آتنه (Athénée) الهه فکر و اندیشه در یونان باستان. درغالب شهرهای دنیای باستان معبدی بنام این‌الهه برپا شده بود. دربارهٔ معبد موردبحث رجوع شود به کتاب دوم هردوت بند ۱۶۹.

۲ـ تب (Thèbes)ازشهرهای مصر باستان‌پایتخت ناحیه‌ایست که در قدیم بهمین نام خوانده میشد. شهرتب مرکز ستایش خداوند آمون (Ammon) و مرکز تجارت افریقا ومصر ودژمدافع این کشور دربرابراقوام مهاجم حبشی بوده‌است. شهرتب حصاری باصد دروازه داشت‌وبهمین جهت به‌شهرصد دروازه معروف بود.این‌شهرمستحکم‌اولین‌بار بدست کبوجیه پادشاه پارس فتح شد.

۳ـ فانس (Phanès).

٤ـ رجوع شود به یادداشت بند اول.

٥ـ کاری (Carie) نام قومی است که در عهد عتیق درجنوب غربی آسیای صغیر در ناحیه‌ای واقع بین لیدی و فریژیه و لیسی و دریای اژه سکونت داشت. این قوم که ازنژاد یونانی بود بعدها مورد حمله اقوام دری قرار گرفت و بداخل آسیای صغیر پناه برد.

نوشیدند[۱] . سربازان مزدور خارجی باین ترتیب بـه نبرد پـرداختند . نبردی سخت بود.از هردو طرف تعداد زیادی از جنگاوران کشته شدند وسرانجام مصریان عقب ـ نشینی کردند .

۱۲ـ اهل محل مرا از موضوعی مطلع کرده اند که خود آنرا تحقیق کرده‌ام استخوانهای جنگاورانی که‌ازهردوسپاه دراین‌کارزار کشته شدند بصورت پشته هائی پراکنده ومشخص درآمده‌است (من دریك سواستخوانهای پارس‌هارا ودرسوی دیگر استخوانهای مصریان را همانطورکه در روز جنگ از هم جدا بود بچشم دیـده‌ام) . شگفت آنست که‌جمجمه‌های پارس‌ها بحدی‌نرم‌است که حتی‌بایك کلوخ‌میتوان آنهارا سوراخ کرد درحالیکه جمجمه‌های مصریان بقدری محکم‌است که حتی بضرب‌سنگ هم بسختی میتوان آنها را خرد کرد .

علتی که در این مورد برای من نقل کرده‌اند ومن آنرا براحتی بـاور کردم چنین است : مصریان ازآغاز طفولیت سرهای خود را میتراشند[۲] و نسوج استخوانهای آنها دراثرتابش آفتاب محکم‌تر میشود وبهمین جهت است که آنها طاس نمیشوند . حقیقت آنست که درمصر ازهمه‌جای دیگرسرطاس کمتر دیده میشود . وبهمین جهت است که جمجمه‌های‌مصریان‌محکم‌است واگرجمجمه‌های پارس‌ها نرم‌است علت آنست که از طفولیت سرخود را بانمد وکلاه در سایـه نگهمیدارند . چنین این مـوضوع

۱ـ ازاین قبیل صحنه‌ها در روایات مورخان باستان زیاد مشاهده میشود: در بعضی موارد برای ادای سوگند خون خودرا باهم مخلوط میکردند و از آن مینوشیدند (کتاب چهارم هردوت ـ بند ۷۰) ، در بعضی موارد طرفین خون یکدیگر را می‌مکیدند(کتاب اول ـ بند۷٤) . همچنین مکرر از سربازانی سخن گفته شده که خون دشمنان مغلوب خودرا نوشیده‌اند (هردوت ـ کتاب چهارم بند٦٤) ـ اما درتمام این موارد سخن ازمشرق زمینیان‌است، درحالیکه دراینجاسخن‌ازکاری‌ها ویونی‌هائی‌است که ازنژاد یونانی میباشند وبسیار جای تعجب است که هردوت این روایت را در بارهٔ آنها نیزنقل کرده . (در باره مراسم عزاداری کاری‌ها رجوع شود به کتاب دوم هردوت بند ٦۱) .

۲ـ آنچه هردوت دراین‌بند نقل‌میکند بامطالبی که دربند٦٥ ازکتاب اول دربارهٔ عادات و رسوم مصریان نقل کرده مباینت دارد (رجوع شود به کتاب اول هردوت ـ بند ٦٥) .

شگفت آور. من این موضوع را یکبار دیگر درپاپرمیس[۱] در مورد پارس هائی که همراه‌هخامنش[۲] فرزند داریوش بودند وبوسیله‌ایناروس[۳] ازاهل‌لیبی[۴] از پای درآمدند تحقیق کردم.

۱۳ــ مصریان میدان جنگ‌را ترك کردند وبی‌نظم و انضباط گریختند و در ممفیس اجتماع کردند.

کبوجیه یکنفرپارسی‌را مأمور کرد که بایك کشتی‌متعلق به‌میتی‌لن[۵] درجریان رود بالا رود وبرای یافتن راه توافقی با مصریان مذاکره کند. امـا مصریان همینکه مشاهده کردند که‌آن کشتی به ممفیس وارد شد دسته جمعی‌ازحصار شهر خارج شدند و کشتی را شکستند و مسافرین آنرا قطعه قطعه کردند و قطعات بدن آنها را با خود بداخل حصار بردند. درنتیجه‌این‌اقدام شهرمحاصره شد ومدتی‌بعدآنان‌مجبور به تسلیم شدند. همسایگان آنها درلیبی که از سرنوشت مصر عبرت گرفته بودنـد بی جنگ به کبوجیه تسلیم شدند و خود حاضر بپرداخت خراج گردیدند وهدایائی برای او فرستادند.

۱ــ پاپرمیس (Paprémis)

۲ــ درسال ۴۷۰ قبل‌ازمیلادکه شورش مصریان درزمان اردشیرهخامنشی رویداد، هخامنش برادر خشارشاه وفرزند داریوش حاکم نشین مصر بود.

۳ــ ایناروس (Inaros) یا ایناروس (Inarus) رئیس یکی از قبایل افریقائی لیبی که درسال ٦٤٣ قبل ازمیلاد ازطرف مصریان بپادشاهی برگزیده شد و بکمك یونانیان برضد اردشیر درازدست پادشاه هخامنشی شورید.

شورش ایناروس مدت پانزده سال دوام یافت و با وجود کمك مؤثر عناصر یونانی سرانجام در٤٥٦ قبل ازمیلاد بوسیله مگابیز(Mégabyse) حاکم معروف پارسی‌سرکوب شد وایناروس بقتل‌رسید.

٤ــ دراصطلاح هردوت ودیگرمورخان‌یونان ورومباستان لیبی (Libye) بناحیه‌ای ازافریقا گفته میشود که بین مصر وقرطاجنه قدیم واقع شده بود وشامل سیرنائیك امروز نیز میشد.

۵ــ میتی‌لن (Mytilène) یا (Mitylène) پایتخت قدیم جزیره لوبوس (Lesbos) درنزدیکی‌سواحل‌این‌جزیره که‌امروز متلن (Mételin) نام دارد.

اهالی‌سیرن[1] وبارکه[2] نیز از ترس همان کاری را کردند که اهالی لیبی کرده بودند. کبوجیه هدایای اهالی لیبی‌را بامیل پذیرفت ولی نسبت به‌هدایای اهالی‌سیرن بی‌اعتنائی کرد ومن‌تصورمیکنم علت بی‌اعتنائی‌او آن‌بود که هدایای‌اینها خیلی‌مختصر بود. اهالی سیرن فقط پانصدمین[3] پول فرستاده بودند و کبوجیه بدست خود این پول را بین سپاهیان خود تقسیم کرد.

۱۴ـ ده روزپس از تصرف قلعه مستحکم‌ممفیس[4]، کبوجیه پسامنیتوس پادشاه مصررا که فقط شش ماه‌سلطنت کرده بود بادیگر مصریان درحومه‌شهر قرارداد‌تاباآزمایشی که شرح میدهم خصوصیات روحی او را تشخیص دهد: وی امر کرد دختر پادشاه مصررا لباس بردگی‌بتن کردند وسپس وی را بادلوی برای حمل آب فرستادند.

همراه اودختران دیگری نیزبودند که از بزرگترین خانواده‌ها انتخاب شده بودند وازهمان لباسی بتن داشتند که دخترپادشاه بتن داشت. وقتی دختران گریان ونالان ازبرابرپدران خود گذشتند، اینها نیزازمشاهدهٔ خفتی که بفرزند انشان وارد شده بود به گریه و زاری افتادند. اما پسامنیتوس بااینکه آنها را دید و شناخت سرخودرا برزمین افکند وبروی خود نیاورد: دختران حامل آب رژه رفتند و پس از آن فرزند پادشاه را بادوهزارجوان مصری که بااو هم سن بودند در حالیکه ریسمانی

۱ـ سیرن (Cyrène) پایتخت سیرنائیك درساحل افریقا است که درسال ۶۳۰ قبل‌از میلاد تأسیس شد ودرمدتی کوتاه بصورت یکی از بنادردر تجارتی بزرگ دریای مدیترانه درآمد و باقرطاجنه برقابت پرداخت. سیرن نام فرشته‌ایست که‌آپولون اورا تااین نواحی افریقا تعقیب کرد و بهمین جهت این‌نواحی بنام اوسیرن نام‌گرفت. درزمانی که مورد بحث هردوت میباشد درسیرن آرکزیلاس سوم (Arkésilaos) سلطنت میکرد که مدتی بعدبقتل رسید (هردوت کتاب چهارم - بند ۱۶۴) و مادرش فرتیمه (Phérétimée) برای آنکه انتقام خون فرزند خودرا بگیرد ازحاکم پارسی مصر کمك طلبید ودرمقابل‌اطاعت اوامر اورا بطیب خاطر گردن نهاد (هردوت کتاب چهارم - بند ۱۶۵).

۲ـ بارکه (Barké) ازشهرهای سیرنائیک ولیبی که امروز برقه نام دارد.

۳ـ مین (Mine) واحد وزن و پول در یونان باستان و برابر ۹۲/۶۸ فرانك طلا (رجوع شود به یادداشت مقدمه دربارهٔ اوزان ومقادیر دریونان باستان).

۴ـ همان قلعه‌ای که قسمت عمده سپاه پارس درمصر در آن متمرکز بود (همین کتاب بند ۹۱).

بگردن وقلاده‌ای دردهان داشتند ازراه آوردند[1]. اینهارا بقربانگاه میبردند تا بانتقام ملاحان میتی‌لن که کشتی آنها را در ممفیس شکستند و خود آنها را کشتند قربانی کنند. قضات شاهی[2] چنین تصمیم گرفته بودند و مقرر بود که درازاء هریکنفر ازاهل میتی‌لن ده نفر از بزرگترین خانواده های مصری کشته شوند[3]. پسامنیتوس این جوانان را هنگام عبور مشاهده کرد ودانست که فرزندش بسوی قربانگاه میرود. دیگر مصریان که در کنار او نشسته بودند گریه وزاری میکردند و با صدای بلند تأثر شدید خود را ظاهر میساختند. اما او همان روشی را که هنگام مشاهده دخترخود داشت حفظ کرد. آن جوانان از نظر ناپدید شدند و پس از آنها یکی از کسانی که غالباً در ضیافت های شاهی حضور داشت، مرد سالخورده‌ای که تمام دارائی خودرا ازدست داده بود ودیگر چیزی برایش باقی نبود ودرعین فقر و تنگدستی از سربازان تقاضای صدقه میکرد ازبرابر پسامنیتوس فرزند آمازیس ومصریانی که دراین نقطه ازحومه شهر گرد آمده بودند عبور کرد. همینکه پسامنیتوس اورا دید بغض گلویش را فشرد وفریادی سرداد. آنگاه دوست خودرا باسم پیش خواند وبادست خود بسرخودرا مجروح کرد. در کنار او محافظینی بودند که ازهر عملی که او هنگام مشاهده این رفت وآمدها انجام میداد کبوجیه رامطلع میکردند. کبوجیه ازاین رفتار اودرشگفت شد و کس بنزد او فرستاد و آن شخص باو چنین پیغام داد: «ای پسامنیتوس، سرورمن کبوجیه ازتو میپرسد که بچه جهت ازمشاهده

۱ـ در حجاری کتیبه بیستون رؤسا و مسئولین شورش های اولیه زمان داریوش دروغی نظیر آنچه هردوت دراین مقام توضیح میدهد در برابر شاهنشاه هخامنشی بصف ایستاده‌اند. باید تصور کرد که ریسمان بگردن باغیان افکندن وقلاده دردهان آنها گذاردن در آن زمان امری بسیارمعمول بوده است.

۲ـ درباره قضات شاهی رجوع شود به بعد، بند ۳۱.

۳ـ از اینقرار معلوم میشود ملاحان کشتی میتی‌لن که در مصر بقتل رسیده بودند دویست نفر بوده‌اند که درازاء هرده نفر برای هریکنفر آنها جمعاً دوهزار مصری مجازات میشدند. جالب توجه است که تعداد ملوانان کشتی های جنگی درزمانی که جنگهای ایران ویونان روی‌میداد دویست تن بوده‌است(هردوت کتاب هشتم- بند۱۸۴- کتاب‌هشتم-بند۱۷).

دخترت درحال‌خفت وفرزندت که بسوی‌مرگ میشتافت‌نه ناله‌ای سردادی‌ونه زاری کردی ، درحالیکه برای این پیرسالخورده که شینده‌ام با تو نسبتی ندارد این چنین اظهارعلاقه کرده‌ای . » رسول این سوال‌را مطرح کرد و پادشاه باو چنین پاسخ داد : « ای فرزند کوروش ، دردواندوه من آنقدرزیاد است که اشک ریختن وزاری کردن برای جبران آن‌کافی‌نیست . اما محبت یك دوست که از تمام اموال خود محروم شده ودرآستانه گوراورا درحال گدائی‌می‌بینم شایسته چند قطره‌اشک میباشد . » فرستاده این سخنان را برای کبوجیه نقل کرد و کبوجیه این گفته را بسیار معقول یافت . بطوریکه مصریان نقل میکنند کرزوس که درسفرمصرهمراه کبوجیه بود وپارس‌هائی که اطرافیان پادشاه بودندازشنیدن‌این‌سخن گریستند . کبوجیه نیزخود چنان‌احساس ترحم کرد که بیدرنگ فرمان داد که از بین کسانیکه میباید کشته شوند فرزند پادشاه را استثناء کنند وخود اورا نیزازحومه شهر بنزداو آورند .

۱۵ـ کسانیکه برای نجات پسر رفتند اورا زنده بدست نیاوردند زیرا اواولین‌نفری‌بود که کشته شده بود . اماخود پسامنیتوس‌را ازجایگاهش‌بیرون‌آوردند وبنزد کبوجیه بردند واوازآن پس پیوسته درخدمت پادشاه بود ومتحمل هیچگونه عنف و خشونتی نشد . شاید اگرازتحریك‌وتوطئه خود داری کرده‌بود بار دیگر بعنوان حاکم مصر فرمانروائی‌میکرد زیرا سنت پارس ها براینست که شاهزادگان را محترم میدارند . حتی‌درمواردی که‌پادشاهان‌برضدآنها قیام کرده‌اند حکومت را بدست فرزندان آنها سپرده‌اند . استمرار این سنت را میتوان با مثال وشواهد زیاد ثابت کرد . ازاین قبیل است موردتانیراس[۱] فرزند ایناروس[۲] پادشاه لیبی که‌حکومت‌پدرباومنتقل‌شد و همچنین

Thanniras - 1

۲ ـ ایناروس (Inaros) یاغی معروف مصر که با یونانیها برضد پارس‌هامتحد شد ولی همینکه یونانی‌ها درجزیره پروزوپیتیس (Prosopitis) شکست خوردند (۴۵۴قبل ازمیلاد) تسلیم شد واطاعت پارس‌ها را گردن نهاد .

است مورد پوزیریس[۱] فرزند آمیرتئوس. این شخص نیز درقلمرو پدر خود مستقر شد؛ وحال آنکه هیچکس بیش از ایناروس و آمیرتئوس[۲] به پارس ها آزار نرسانده بود. اما پسامنیتوس نقشه های بدی در سر پرورانید و پاداش آنها را هم گرفت. وی مترصد بود که مصریان را به طغیان تحریك کند. پس از آنکه کبوجیه ازکارهای او باخبر شد، وی مقداری خون گاو نوشید[۳] و در دم بمرد. چنین بود پایان کار این شاهزاده[۴].

۱۶ـ کبوجیه از ممفیس به سائیس رفت تا کاری که حقیقتاً در آنجا کرد انجام دهد. همینکه به کاخ آمازیس وارد شد، امر کرد جسد او را از تابوت بیرون آوردند و در

---

۱ ـ(Pausiris)ازمصریانیکه‌درهمان‌زمان که‌ایناروس‌طغیان کرد‌سر بشورش برداشت و تا سال ۴۴۹ قبل از میلاد در نواحی مصب نیل مقاومت کرد (هردوت ـ کتاب دوم ـ بند ۱۴۰) .

۲ ـ آمیرتئوس (Amyrtéos) یا آمیرته (Amyrtée) پادشاه‌مصر که درقرن پنج قبل ازمیلاد درزمان داریوش دوم هخامنشی بکمك ایناروس پادشاه لیبی برضد پارس‌ها قیام کرد ومدت شش سال مستقل سلطنت کرد . پس از آنکه شورش آمیرتئوس سرکوب شد فرزندش درحدود سال ۴۵۰ به حکومت یکی ازایالات امپراتوری منصوب شد .

۳ ـ مردم‌عهد عتیق ازراه‌خرافه‌پرستی‌عقیده داشتند که‌نوشیدن خون گاوموجب‌مرگ خواهد شد وشاید همین اعتقاد شدیدموجب تحقق مرگ درمورد‌پسامنیتوس بوده است .

۴ ـ دراین‌قسمت‌اختلافی ازحیث متن‌بین‌ترجمه‌های مختلف مشاهده میشود. بطوریکه ازترجمه هانری‌برگن استنباط میشود همینکه آمیرتئوس دانست که کبوجیه ازاعمال‌او باخبر شده خود شخصاً خون گاو نوشید و خودکشی کرد Quant Ses manoeuvres furent connues de Kambysès. il but du sang de taureau et mourut sur le champ. (Herodote : Histoires. traduction de Henri Berguin. Pàis 1932 . t. III. XV . p . 213)

امااز‌ترجمه لارکر (Larcher) چنین استنباط میشود که وی بامر کبوجیه خون گاو را نوشید ودرحقیت مجازات شد :

(Ce prince (یعنی کبوجیه) le condamna à boire du sang du taureau dont il mourut sur le champ .)

(Herodote : Histoires . traduction Larcher . Paris 1889 . t . III . XV . p . 212)

حضور اوحاضر کردند. پس‌از آنکه این فرمان‌اجرا شد امر کرد جسد راشلاق زنندو پشم‌ها وموهای آنرا کندند وبدن راباسیخ سوراخ سوراخ وبا انواع وسائل بآن‌اهانت کردند. پس از آن، وقتی دژخیمان خسته وفرسوده شدند و ازاو تقاضای عفو کردند (زیرا جسد مومیائی‌شده بود وباین جهت مقاومت‌آن زیاد بود وبآسانی مثله نمیشد) کمبوجیه امر کرد جسد را بآتش بسوزانند. این فرمان برخلاف تعلیمات مذهبی بود زیرا پارس‌ها معتقدند که آتش ازجوهرالهی است وازاینقرارسوزاندن اجساد با عادات ورسوم هیچیك ازدوقوم تطبیق نمیکرد[1]. پارس‌ها بدلیلی که گفته شد از آن اجتناب میکنند وعقیده دارند که خداوند نباید ازجسد انسان تغذیه کند.

واما مصریان آتش‌را هیولائی‌زنده میدانند که‌هرچه بیابد می‌بلعد وپس ازتغذیه باشکارخود وآنچه‌بلعیده درمیگذرد. ازطرفی‌مصریان هرگزعادت ندارند اجسادخود را به حیوانات بدهند وبهمین‌جهت اجساد را مومیائی میکنند تا درقبرهای‌خودطعمه کرم هانشوند. ازاینقرارآنچه کمبوجیه‌دراین‌مورد‌میکرد برخلاف سنن‌وعادات هر دو قوم بود.

امامصریان‌عقیده‌دارند که‌آمازیس حقیقی‌متحمل این‌رنج نشد، زیراپارسهاجسد یکنفرمصری‌دیگررا که‌سیمائی‌شبیه‌سیمای آمازیس‌داشته‌بتصوراینکه‌جسد شخص آمازیس است مورد اهانت قرارداده‌اند بطوریکه‌مصریان نقل میکنند چون‌هاتف یکی‌ازمعابد این پادشاه راقبلاً سرنوشتی که پس‌ازمرگ‌درانتظارش بود مطلع کرده بود، آمازیس تصمیم گرفته بود قبلاچاره سرنوشت پس‌ازمرگ‌خودرا بنماید وشخصیکه‌حقیقتاً شلاق خورده کسی‌بود که درهمان‌موقع‌مرده بود. آمازیس امر کرده‌بود که اورا درداخل‌قبر خود درنزدیکی‌مدخل‌بنامدفون کنند ودرهمان‌حال‌بفرزند خود سفارش کرده‌بود اورا

---

۱ ـ در باره عادات ورسوم پارس‌ها دراین مورد رجوع شود به بند ۱۳۱ از کتاب اول هردوت (احترام چهارعنصراصلی) بند ۱۴۰ از کتاب اول (اندودن اجساد به موم برای حفظ خاك اطراف از نجاست آن) وبند ۱۳۸ ازهمان کتاب (خودداری پارس‌ها از آلودن آب جاری) وغیره.

مرتفع‌ترین نقطه دیوار آن قبر دفن کنند.

اما توصیه‌های آمازیس درباره قبر خود و وجود شخص مورد بحث که مصریان مدعی آن میباشند بنظر من اختراع کاملی است که بکمک آن مصریان کوشیده‌اند صورت ظاهر امور را حفظ کنند.

۱۷ـ پس از آن، کبوجیه درصدد شد که برضد اهالی قرتاجنه[1] و آمون[2] وحبشه یعنی ماکروبی هائی[3] که درلیبی درساحل دریای جنوب اقامت دارند لشکرکشی کند[4]. برای اجرای این قصد تصمیم گرفت بحریه خود را بمقابله با اهالی کارتاژ بفرستد و قسمتی از سپاه بری خود را برضد اهالی آمون تجهیز کند و تعدادی جاسوس به حبشه روانه کند تا قبلا تحقیق کنند که آیا آنطور که شایع است حقیقته خوان آفتاب در این سرزمین وجود دارد و همچنین اطلاعات مفید دیگری برای او گرد آورند. قصد ظاهری آنها این بود که هدایائی برای پادشاه حبشه ببرند. واما چنین است آنچه خوان آفتاب نام دارد:

---

۱ ـ قرتاجنه، بزرگترین بندر مدیترانه غربی در ساحل افریقای شمالی که در عالی ترین دوره ترقی خود بصورت بزرگترین بندرودژ مدیترانه غربی درآمد. اهالی قرتاجنه ازمهاجرین فینیقی بودند که درهشت قرن قبل ازمیلاد این موضع مناسب دریائی را تسخیر کردند ودر آن سکونت گزیدند وشاید بهمین علت بود که از اجرای امر کبوجیه خودداری کردند. درزمان داریوش کارتاژیها و فینیقیها ازمهم‌ترین اقوام جهان محسوب میشدند.

۲ ـ آمون (Ammon) یا بعل آمون نام خداوند خورشید در نزد مصریان باستان است که درشهر تب وقریه بزرگی که بنام این خدا به آمون معروف بود پرستش میشد. همین احیه است که درلشکرکشی مورد بحث هدف کبوجیه بوده است.

۳ ـ ماکروبی‌ها (Macrobies) دسته‌ای از اقوام ساکن نواحی داخلی افریقا بودند که بادعای مورخین باستان درحدود هزار سال عمر میکردند. اما مورخین باستان محل سکونت این قوم را بطور دقیق معلوم نکرده‌اند. بطور کلی عموم نویسندگان باستان طول عمر را یکی ازخصوصیات ذاتی مللی افسانه‌ای میدانسته‌اند و خود نیل بآن را آرزو میکرده‌اند.

٤ـ دریای جنوب دریائی است که بعقیده هردوت منتها الیه جنوبی لیبی یا آفریقای آن زمان بوده (هردوت کتاب دوم ـ بند ۸).

۱۸ـ درحومه شهر چمن زاری است مملو از گوشت پخته انواع حیوانات چهار پا. این گوشتها را صاحب منصبان عالیرتبه در موقع شب عمداً در آن محل قرار میدهند و هنگام روز هر کس که مایل است میتواند بآنجا رود و از آنها تناول کند. بومی‌ها میگویند که همه شب زمین خودبخود این طعامها را ازشکم بیرون میریزد.

۱۹ـ چنین است آنچه ظاهراً به خوان آفتاب معروف شده. وقتی کبوجیه تصمیم گرفت جاسوسان خود را روانه کند، بیدرنگ کسانی به شهر الفانتین[1] فرستاد تا تعدادی از ایختیوفاژها[2] را که زبان حبشی میدانستند جستجو کنند. درفاصله زمانی که اینها بجستجوی آنان رفتند به کشتی‌های خود امر کرد بمقصد قرتاجنه شراع بر کشند. اما فینیقی‌ها ازاجرای امر خودداری کردند و گفتند که چون آنها بقید سوگند باکارتاژیها متحدمیباشند اگر بجنگ شهری که ازشهر خود آنها بوجود آمده است بروند عملی برخلاف مذهب کرده‌اند. چون فینیقی‌ها از اجرای این امر امتناع میکردند، بقیه نیروی بحری ازاجرای آن ناتوان و عاجز بود. بدین ترتیب اهالی قرتاجنه از استیلای پارس‌ها برکنار ماندند. زیرا کبوجیه صحیح ندانست که فینیقی‌ها را به عنف وجبر باجرای امر خود مجبور کند زیرا آنها آزادانه خود را دراختیار پارسها قرارداده بودند وعلاوه برآن تمام کشتی‌های اودردست آنها بود. اهالی جزیره قبرس نیز خودرا در اختیار پارسها گذارده بودند ودرلشکر کشی به مصر همراه آنها بودند.

۲۰ـ وقتی تعدادی ازایختیوفاژها از الفانتین بنزد کبوجیه آمدند، وی در باره رفتار و

۱ـ الفانتین (Eléphantine) جزیره‌ای در نیل در شش کیلومتری آبشارهای این رود در سرحد مصر وحبشه. الفانتین محل استخراج سنگهای مستحکم برای احداث بناهای مصریان باستان ودرعین حال دژمدافع مصر در برابر مهاجمات حبشیان بوده است. امروز در محل الفانتین که به اسوان معروف است ویرانه‌ها وخرابه‌های دژقدیمی باقی است.

۲ ـ ایختیوفاژها (Ichthyophages) قومی افسانه‌ای بوده است در دنیای باستان که ظاهراً خوراک آنها منحصر به ماهی بوده وطبیعی است درسواحل دریاسکونت داشته‌اند. اکثر اقوام ساکن سواحل خلیج فارس ودریای احمر باین نام خوانده میشدند اما دراین مورد مقصود هردوت اقوام سواحل دریای احمر است.

گفتاریکه باید در پیش گیرند تعلیماتی بآنها داد و سپس آنها را به حبشه فرستاد هدایائیکه آنها همراه داشتند عبارت بود از قبائی از ارغوان ، گردن‌بندی از زر ، تعدادی دست‌بند ، ظرفی از مرمر محتوی عطر و خمره‌ای از شراب خرما . این حبشی‌ها که کبوجیه کسان بنزد آنها فرستاد بلندقدترین وزیباترین مردان جهانند. از رسوم آنها که با رسوم دیگر ملل فرق دارد رسمی است که در باره سلطنت بآنها نسبت میدهند : آنان یکی از مردان شهر خود را که قدی بلندتر از همه ونیروئی متناسب باقد خود دارد به پادشاهی برمیگزینند .

۲۱ـ وقتی ایختیوفاژها بنزد این مردمان رسیدند هدایای خود را به پادشاه تقدیم کردند وباو چنین گفتند :

« کبوجیه پادشاه پارس‌ها مایل است دوست ومتحد تو باشد وما را بنزد تو فرستاده است تا در این باره با تو سخن گوئیم واین هدایارا که بیش از چیزهای دیگر دوست دارد بتو تقدیم کنیم . » ولی حبشی که دانسته بود آنان بقصد جاسوسی آمده‌اند[۱] جواب داد: « نه ، پادشاه پارسها شمارا بااین هدایا بخاطر دوستی بامن نفرستاده است . شما راست نمیگوئید ، زیرا شما برای جاسوسی به کشور من آمده‌اید . او مرد منصفی نیست ، زیرا اگر مرد منصفی بود چشم طمع به سرزمین دیگران نمیدوخت و کسانی را که زیانی باو نرسانیده‌اند باسارت دعوت نمیکرد . این کمان را که بشما میدهم بگیرید وباو بدهید واین نصیحت را که پادشاه حبشه به پادشاه پارس میکند باو باز گو کنید[۲]:

وقتی پارس‌ها توانستند بآسانی کمانهائی باین اندازه را بکشند پادشاه پارس میتواند با سپاهی بیشتر بجنگ حبشیان ما کروبی آید .

---

۱ ـ نظیر این واقعه در بند ۲۰۵ از کتاب اول در باره کورش وملکه ماساژت‌ها نقل شده. ملاحظه شد که تومیریس فرستادگان کورش را جاسوس خطاب کرد واز قبول پیشنهادی که پادشاه پارس باو کرده بود خودداری کرد .

۲ـ نظیر این صحنه در تاریخ کورش بنحوی که هردوت نقل میکند نیز مشاهده میشود. ملکه ماساژت ها همینکه بافرستادگان پادشاه پارس روبرو میشود سعی میکند با نصیحت و اندرز پادشاه هخامنشی را از حمله به سرزمین خود بازدارد (هردوت ـ کتاب اول ـ بند ۲۰۶)

امّا اکنون باید خداوندان را سپاس گوید که به فرزندان حبشه این فکر را تلقین نکرده است که سرزمین دیگری بر سرزمین خود بیفزایند.»

۲۲ـ پس از این سخن کمان را باز کرد و به فرستادگان داد. سپس لباس ارغوانی را برداشت و پرسید که چیست وچگونه ساخته وپرداخته شده‌است. ایختیوفاژها حقیقت مطلب را درباره لباس ارغوانی ورنگ پارچه‌ها بیان کردند. پس او آنانرا دروغگویانی خطاب کرد که لباس دروغ برتن دارند. سپس درباره زنجیر طلای پیچاپیچی که بر گردن مینهند ودرباره دست‌بندها از آنها استفسار کرد. وقتی ایختیوفاژها بتفصیل برای او بیان کردند که چگونه با آنها میتوان خود را زینت کرد پادشاه بخنده آمد وبتصور اینکه اینها زنجیر است پاسخ داد که در کشور او زنجیرهائی محکم تر از آن یافت میشود. آنگاه دربارهٔ عطرها سوال کرد. ایختیو فاژها طرز تهیه و طرز استعمال آن و آغشته کردن بدن را بآن شرح دادند و پادشاه همان مطلبی را که در باره لباس‌ها گفته بود برزبان جاری کرد. اما وقتی به شراب رسید واز طرز تهیه آن مطلع شد از این مشروب بوجد آمد ودربارهٔ غذای پادشاه بزرگ وحداکثر عمر مردم پارس سؤال کرد. ایختیوفاژها باو جواب دادند که غذای پادشاه نان است و شرح دادند که چگونه گندم را کشت میکنند واضافه کردند که حداکثر عمر انسان هشتاد سال است. حبشی در پاسخ اظهار داشت که برای او جای تعجب نیست که مردانیکه با مدفوع چارپایان تغذیه میکنند[۱] اینقدر کم عمر کنند ومطمئن است که اگر با این شراب قوی قوای خود را ترمیم نمیکردند (مقصود او شراب بود) این مقدار هم عمر نمیکردند واز این حیث آنها از حبشیان برتر بودند.

۲۳ـ فرستادگان ایختیوفاژ بنوبه خود از پادشاه درباره طرز زندگی وطول عمر مردم کشور او سوال کردند. پادشاه در پاسخ آنها گفت که تقریباً همه مردم به سن صد وبیست

۱ـ بی تردید مقصود دانه گندم است که در خاکی میروید که با مدفوع حیوانات آنرا تقویت کرده‌اند.

سال‌میرسند[۱] وسن بعضی‌از آنها از اینهم تجاوز میکند .

غذای مردم گوشت پخته ومشروب آنها شیر است. چون جاسوسان ازاین تعداد سال‌عمر تعجب کردند ، پادشاه آنانرا به چشمه‌ای هدایت کرد که آب آن ماننددروغن زیتون بدن را درخشان میکند و ظاهراً بوئی نظیربوی بنفشه از آن متصاعد میشود . بطوریکه آنان نقل کرده‌اند مقاومت آب چشمه آنقدر کم است که هیچ چیز مانند چوب وحتی‌چیزهای سبکتر از آن نمیتواند روی آن شناور باشد وهمه چیز در آن فرو میرود [۱] گرمزایائیکه باین آب نسبت میدهند حقیقت داشته باشد چون برای تمام امور خود از آن مصرف میکنند طول عمرخود را مدیون آن میباشند .

پس‌از بازدیداز چشمه، آنان‌را بیکی اززندانهای مردان‌هدایت کردند.تمام کسانی را که آنجابودندبازنجیرهائی‌زرین‌بهم‌بسته‌بودند.علت آنست که‌در کشورحبشی‌هاازبین فلزات‌مس‌ماده‌ایست کمیاب‌وذیقیمت.پس‌ازتماشای‌زندان بتماشای‌خوان آفتاب‌نیزرفتند.

۲۴ـ پس از خوان آفتاب در مرحله آخر بدیدن قبرهائی رفتند که میگویند از بلور است وبشکل زیرساخته شده‌اند :

ابتدا جسد را یا بطریق مصریان و یا بطریقی دیگرمومیائی میکنند و سپس آنرا سراسراز گچ میپوشانند وسیمای‌مرده را بعداً کثرممکن‌شبیه به سیمای‌او روی آن گچ نقاشی‌میکنند وسپس آنرا ایستاده درداخل تابوتی‌ازبلورقرارمیدهند. آنان‌از کوههای سنگی‌خود بلوری استخراج میکنند که برای این کارمناسب است . جنازه که‌درمیان این‌تابوت‌قراردارد‌بچشم دیده میشود وهیچ‌بوی‌نامطبوعی متصاعد نمیکند ومنظره کریهی نیزندارد . آنرا بطورکامل وواضح بمانند اینکه شخص مرده درمقابل چشمان قرار نیزدارد‌بچشم‌می‌بینند. نزدیکان‌مرده مدت‌یکسال تابوت او را نزد خود حفظ میکنند وازهرچه‌میخورند باونیز تعارف‌میکنند و قربانی‌هائی‌باوهدیه میکنند. پس‌ازاین مدت آنرا به قبرستانیکه درحوالی‌شهراست منتقل میکنند .

۱ـ بنظرمیرسد که صدوبیست سال عمردردنیای باستان یك عمر کامل و نسبتاًطولانی محسوب میشده ؛ زیرا ملاحظه میشود که موسی صدوبیست سال عمر کرده و هردوت نقل میکند که آرگانتونیوس (Argantonios) پادشاه تارتسی نیزیکصدو بیست‌سال عمر کرده واین‌سن رابعنوان‌یك‌سن کامل ومورد آرزو معرفی‌میکند (هردوت ـ کتاب‌اول ـ بند۱۶۳)

۲۵- جاسوسان پس از آنکه همه چیز را دیدند مراجعت کردند ونتیجه‌کارخود را عرضه داشتند. کبوجیه چنان خشمگین شد که قبل از تأمین آذوقه وبی‌توجه باینکه بااین عمل سپاه‌خود رابه‌سرحدات‌نهائی زمین میکشاند بقصدجنگ با حبشه‌حرکت کرد. بمحض استماع‌سخنان ایختیوفاژها ، مانند شخصی خشمگین که حواس‌خود را ازدست داده باشد دست بجنگ زد وتمام پیاده نظام‌خود را همراه برد وفقط یونانیان‌سپاه‌خود را درمحل گذارد. همینکه به شهرتب[۱] رسید درحدود پنجاه هزارتن ازلشکریان خود رامأمور کرد که‌اهالی آمون[۲] رامطیع کنند ومعبدی‌را که‌هاتف زوس در آن قرارداشت بسوزانند وخود بابقیه سپاه بقصد جنگ باحبشیان بحرکت ادامه‌داد[۳]. ولی‌هنوزسپاه اویك پنجم راه را نپیموده بود که‌ناگهان تمام موجودی آذوقه اوبپایان رسید وچون شروع‌بخوردن‌حیوانات‌باربر کردند کمبود این‌حیوانات‌نیزمحسوس‌شد. اگر کبوجیه با مشاهده این وضع ازتصمیم خود منصرف میشد و با وجود خبط اولیه سپاه خود را مراجعت میداد شایسته‌آن بود که اورا عاقل بنامند. اما اوباین فکرنبود و همچنان براه‌خود ادامه‌داد. مادام که‌سربازان برای تغذیه خود چیزی درزمین یافتند باتغذیه این علف‌هاخود رابرپا نگهداشتند. ولی‌همینکه به‌شنزارها رسیدند بعضی ازآنها بکار شگفتی دست‌زدند: آنان‌ازهرده‌نفریکی را بقرعه ازبین خود انتخاب کردندوخوردند. وقتی کبوجیه از این ماجرا باخبرشد اندیشید که مبادا آنها یکدیگر را بخورند. پس ، ازادامه لشکر کشی به حبشه منصرف شد ومراجعت کرد وپس از آنکه قسمت بزرگی‌ازسپاه خود را ازدست داد به‌شهرتب باز گشت. ازشهرتب به ممفیس رفت واز آنجا یونانی‌ها را با کشتی‌به سرزمین آنها فرستاد.

۱- تب (Thèbes) رجوع شود به یادداشت شماره ٤ بند ۱۰ همین کتاب.

۲- آمون (Ammon) رجوع شود به یادداشت شماره ۲ بند ۱۷ همین کتاب.

۳- این‌ادعای هردوت موردتردید است ، چه قابل‌قبول‌نیست که کبوجیه پنجاه‌هزار تن ازسپاهیان خود را برای‌تصرف‌یك واحه بی‌اهمیت باخطراتی که هردوت‌خودبعداًازآن سخن میگوید مواجه کرده باشد.

۳۶ـ چنین بود سرنوشت لشکر کشی به حبشه . واما سربازانی که مأمور جنگ با اهالی آمون بودند در پای آنها ازشهر تب تا شهر اوآزی[1] که راهنمایان آنها را بآنجا هدایت کرده بودند مشاهده میشود. اهالی این شهر ساموسی هائی هستند که میگویند ازقبیله اخریون[2] میباشند وبین این شهر وشهر تب شنزاری بفاصله هفت روز راه قرار دارد . بزبان یونانی این سرزمین جزیره سعادتمندان نام دارد .

بطوریکه نقل میکنند این سپاه باین محل رسید ولی ازاین محل ببعد باستثنای اهالی آمون و کسانیکه سرگذشت آنها را شنیده اند هیچکس خبری از آنها ندارد زیرا به سرزمین آمون نرسیده اند و مراجعت هم نکرده اند . واما چنین است آنچه اهالی آمون درباره آنها نقل میکنند. پس از آنکه سربازان ازشهر اوآزی بسوی سرزمین آمون حرکت کردند به منطقه شنزارها وارد شدند. وقتی تقریباً به نیمه راه اوآزی و سرزمین آمون رسیدند بادجنوب هنگام ظهر بشدت وزیدن آغاز کرد وطوفان گردبادهائی از شن تشکیل داد وآنها را باشن مدفون کرد بقسمی که اثری از آنها باقی نماند[3]. چنین

---

۱ ـ اوآزی (oasis) ـ آمون آبادی کوچکی بود در سرحدات مصر باستان ودرصحرای برقه که درعهدقدیم معبد عظیم خداوند آمون در آن بنا شده و مرکز پرستش این خدا بود. معلوم نیست مقصود هردوت ازواحه اوآزی که در تمام متن با حروف بزرگ نوشته شده وبنابراین بایداسم محل باشد چیست . محتمل است مقصود مؤلف واحه ای باشد که امروز الخارق نام دارد وویرانه های معابد بزرگی ازعهد باستان در آن باقی است.

۲ـ Aeschrion ـ معلوم نیست مقصود هردوت ازاین نام چه قومی بوده است ولی داستان این شهر باداستان شهر پیرنه (Pyréné) در کتاب دوم شباهتی زیاد دارد ودرهردومورد بعید بنظر میرسد که مهاجرینی از جزیره ساموس باین نقاط دور افتاده آمده ومتوطن شده باشند .

۳ ـ یکی از دلائل عدم صحت واقعه لشکر کشی به آمون بنحوی که هردوت نقل میکند همین اظهار مؤلف است که ازقول اهالی « آمون » مدعی است که تمام سپاهیان کبوجیه که تعداد آنها به پنجاه هزار نفر میرسید دراین لشکر کشی درزیر انبوه شن مدفون شدند و از بین رفتند درحالیکه بترتیبی که مؤلف نقل میکند فقط افراد باکاروانهای کوچک ممکن است

است سر گذشتی که اهالی آمون دربارهٔ این لشکر کشی نقل میکنند .

۲۷ـ درموقع باز گشت کبوجه به ممفیس خداوند آپیس[1] که یونانیان اپافوس[2] مینامند برمصریان ظهور کرد . همینکه ظهور آن اعلام شد مصریان لباس‌های فاخر ببر کردند وبه شادی وسرور مشغول شدند

وقتی کبوجیه مصریان را سر گرم این تظاهرات و شادیها دید یقین کرد که ناکامی‌های اوموجب سروروشادی آنان شده است . پس حکام ممفیس را طلب کرد وهمینکه آنها بحضوررسیدنداز آنهاسوال کرد که بچه جهت نخستین بار که اوازممفیس میگذشت مصریان چنین نکردند وامروزدرباز گشت او که بعلت پیش آمدتلفات زیاد

مدفون گردند نه یك سپاه عظیم پنجاه هزار نفری که باهمراهان خود مسافت نسبتا بزرگی را اشغال میکند . استرابون که شایددراصل ازهردوت تقلید کرده اغراق را در این مورد بدرجه‌ای رسانده که مدعی است تمام سپاه کبوجیه درحبشه باین سرنوشت دچارشد وحتی یك نفرجان سالم بدر نبرد .

۱ـ آپیس (Apis) خدای مصریان ومظهرزنده ازیریس که هرچند زمان یکبار بصورت گاوسیاهی که لکه‌سه گوش سفیدی در پیشانی ولکه سفید هلالی شکلی در پهلوی راست داشت ظاهر میشد. مردم روزظهوراین حیوان را جشن میگرفتندوشادی میکردندوسپس این گاو مقدس را به ممفیس میبردند ودرمعبداین شهر نگهداری میکردند وچندین کاهن مقدس برای انجام خدمات اومیگماشتند . بیست وپنجسال بعد گاورا در آب غرق میکردند وتشییع جنازه مفصلی از اومیکردندو آنرا درمحلی مقدس بخاك میسپردند واز آن پس پیوسته عزادار بودند. اماهمینکه گاوی دیگر بااین مشخصات میبافتند باردیگر جشن میگرفتند و گاورا درمیان شادی وشعف عمومی به ممفیس میبردند(رجوع شود به توضیحات هردوت در بند۲۸ و بعدهمین کتاب).

۲ـ اپافوس (Epaphos) درافسانه‌های یونان باستان فرزنـد خداوند زوس و یو (Io) بوده است که یونانیان اورا بنیان گذارشهر ممفیس ومظهرخداوند آپیس میدانسته اند. مصریان باعقیده یونانیان موافق نبودندوعقیده داشتند که اپافوس صدها قرن بعداز آپیس بدنیا آمده وغیراز اومیباشد. اما علت اینکه یونانیان غالباً خدای مصری را بااپافوس اشتباه میکردند اینست که آپیس بصورت گاو ظاهر میشده درحالیکه یو (Io) یعنی مادراپافوس نیزشکل گاوی ماده داشته .

تاثر آور گردیده‌چنین استقبال‌میکنند. آنها بوی توضیح دادند که خدائی برمردم ظاهر شده که معمولا درفاصله زمانی‌طولانی‌ظاهر میشود ودراینگونه مواقع تمام مصریان‌غرق در شادی وسرور میشوند و جشن برپا میکنند. کبوجیه بشنیدن این پاسخ آنها را بدروغگوئی‌متهم کرد وفرمان داد باتهام دروغگوئی آنها را بقتل رسانند.

۲۸- پس از اینکه‌این صاحب‌منصبان کشته‌شدند،امر کرد روحانیون‌بحضوراو آیندو آنها نیز بهمان‌ترتیب سخن گفتند. ولی کبوجیه‌درپاسخ گفت که‌اگرخدای شناخته شده‌ای به‌مصر آمده باشدخود اومیتواندآن را بخوبی‌تشخیص دهد. وی‌دیگرچیزی‌نگفت و به روحانیون‌امر کردآپیس‌را بنزد اوآورندو آنهانیز‌بدنبال آن رفتند.این آپیس‌یااپافوس بایدازماده گاوی بدنیا آید که پس‌از آن دیگرقادربه‌حمل‌بچه دیگری درشکم نباشد. مصریان مدعی‌هستند که صاعقه‌ای از آسمان براین ماده گاو فرود میآید وازاین‌صاعقه آپیس درشکم اوبوجود میآید. این گاو جوان راکه آپیس مینامند ازروی علائم‌زیر تشخیص میدهند: رنگ آن سیاه است ولی روی پیشانی‌آن لکه سفید سه گوش وبر پشت‌آن تصویریك عقاب وجود دارد. پشمهای دم آن مضاعف است و درزیر زبان‌آن تصویرجیوانی نقش است.

۲۹- وقتی کاهنان آپیس را بنزد کبوجیه آوردند ، وی درحال خشم خنجر بیرون کشید وخواست‌آنرا برشکم حیوان فروآورد. اما خنجر به ران حیوان اصابت کرد. پس وی شروع به خندیدن کرد وبه‌کاهنان چنین گفت: «ای گناهکاران،آیا خدایان هم ازگوشت وخون هستند که اسلحه برآنها کاری باشد؟ چنین خدائی بی‌تردید فقط شایسته‌مصریان‌است.اما شما ازاینکه‌مرا مسخره کرده‌ایدبی‌مجازات نخواهید[1] ماند»

۱- از گفته کبوجیه چنین استنباط میشود که ادعای مصریان را که آپیس خدای‌آنها میباشد دلیل برماجراجوئی وحیله‌ای برای‌تحطئه‌خوددانسته‌زیرابرای یکنفرپارسی‌قابل‌قبول نبود که خداوندی درقیافه‌حیوانات‌ظاهرشود (هردوت ـ کتاب‌اول بند۱۳۱) وطبیعی است که وقتی مصریان چنین ادعائی میکنند کبوجیه آنرا حمل برروح ماجرا جوئی آنها میکند وبهمین جهت‌ازاینکه‌اورا دست انداخته‌اندبآنها وعده مجازات میدهد.

این بگفت و به مجریان احکام خود امر کرد کاهنان را آنقدر شلاق بزنند که خون از بدن آنها جاری شود و هریك از مصریان را که در حال برگزار کردن جشن مشاهده کنند بقتل رسانند. از آن پس جشن مصریان قطع شد و کاهنان بمجازات خود رسیدند. آپیس با پای مجروح خود درمعبدی که در آنجا خفته بود در گذشت.

۳۰ـ آپیس بر اثر جراحات خود در گذشت و کاهنان بی‌خبر از کبوجیه آنرا دفن[1] کردند. بقسمی که مصریان نقل میکنند، چیزی نگذشت که کبوجیه به کفاره این جنایت به جنون مبتلا شد. وی در گذشته نیز عقل چندان صحیحی نداشت. اولین جنایت او این بود که برادر خود بردیا را که باهم از یك پدر و مادر بودند بقتل رسانید[2]. این برادر را از مصر به پارس فرستاده بود و علت آن حسادتی بود که باو میورزید زیرا از بین تمام پارس‌ها او تنها کسی بود که توانسته بود کمانی را که پادشاه حبشه به ایختیوفاژها داده بود تا دو انگشت بآخر مانده بکشد. هیچیك از دیگر پارس‌ها نتوانسته بودند این عمل را انجام دهند. وقتی بردیا به پارس مراجعت میکرد کبوجیه درخواب دید که چاپاری از راه رسید و خبر داد که بردیا بر تخت سلطنت جلوس کرده و سر او بآسمان رسیده، وی برخود بیمناك شد و ترسید که مبادا برادرش اورا بکشد و سلطنت را بچنگ آورد. پس پرگزاسپ[3] را که مورد اعتماد و بیش از تمام پارس‌ها بوی وفادار بود به پارس فرستاد تا

۱ـ گفته میشود که از آپیس سنگ قبری باقی است که در کمال شتاب و بطور ناقص حجاری شده و پاره‌ای از مورخان علت نقص این سنگ قبر را آن میدانند که پنهان از پارس‌ها و باشتاب تهیه شده است.

۲ـ درباره تاریخ قبل بردیا رجوع شود به توضیح خارج از متن.

۳ـ پرگزاسپ (Prexaspe) یا پرگزاسپس (Prexaspes) از نجیب‌زادگان پارسی که بامر کبوجیه مخفیانه بردیا را کشت. چندی پس از این واقعه کبوجیه که متهم به میگساری شده بود برای اینکه حواس جمع خود را به اتهام زنندگان ثابت کند قلب فرزند پرگزاسپ را نشانه رفت و اورا بکشت. همینکه کبوجیه در گذشت پرگزاسپ قتل بردیا را برمردم فاش کرد و خود را از فراز برجی رفیع بپائین افکند. افشای این راز موجب شد که پارس‌ها هویت واقعی بردیای دروغی را تشخیص دادند و دانستند که بردیای واقعی مدتها قبل بامر برادر بقتل رسیده است.

اورا هلاك کند. پرکزاسپ به شوش رفت وبردیا رابکشت. بعضی‌میگویند اورا به‌بهانه شکار باخود برد و بعضی دیگر میگویند که وی را بدریای اریتره برد و در امواج آب افکند.

۳۱ـ بقسمی که نقل میکنند این نخستین جنایت کبوجیه بود. پس از آن خواهر خود را که‌درمصر با اوهمسفر بودبقتل‌رسانید. اوباخواهرخود همخوابگی داشت، درحالیکه خواهراو بود وبا اوازیك پدرومادرهم‌بود.واماچنین‌است چگونگی‌ازدواج اوبا خواهر خود (زیرا تااین زمان هرگزاین رسم بین پارس‌ها وجود نداشت که خواهر خود را بزنی‌بگیرند[۱]). کبوجیه عاشق یکی‌دیگرازخواهران خود شده بود ومیل‌داشت‌باوی نزدیك شود. ولی چون نقشه اوبرخلاف عادات ورسوم وقت بود قضات شاهی را بحضورطلبید وازآنها سؤال کرد که آیا قانونی وجود دارد که ازدواج خواهر وبرادر را برضایت شخصی‌اجازه دهد. قضات شاهی‌ازبر گزیدگان پارس‌ها هستند. اینان مقام خود را تا زمان مرگ حفظ میکنند مگر در موردی که مرتکب قضاوت نا درست گردند[۲]. اینان دعاوی رارسیدگی‌وقوانین‌ملی‌را تفسیر میکنند وهمه امور اززیردست آنها میگذرد. آنان به سوأل کبوجیه جوابی دادند که نه برخلاف حقیقت بود و نه برای‌آنها خطری‌ایجادمیکرد. آنهاپاسخ‌دادند که هیچ قانونی‌سراغ ندارند که‌ازدواج خواهروبرادر را اجازه دهد ولی‌اضافه کردند که‌قانون دیگری وجود دارد که‌بموجب آن پادشاه پارس میتواند بهرعملی که مایل است دست زند. بدین ترتیب بی‌آنکه از ترس کبوجیه قانونی را ملغی کنند رعایت‌کامل‌آنرابرای حفظ جان خود لازم‌ندانستند وتوانستند قانون دیگری بیابند که به حال پادشاه که مایل بازدواج باخواهران‌خود

۱ـ دراین باره رجوع‌شودبه‌توضیح‌خارج ازمتن.

۲ـ دراین‌قبیل‌مواردقضات‌شاهی‌نه تنها ازمقام‌خود منفصل‌میشدندبلکه مجازات‌های بسیارشدیدی‌درانتظارآنهابود (هردوت ـ کتاب‌پنجم‌ـبند۲۵ ـ کتاب‌هفتم‌بند۱۹٤). باآنکه این منصب‌ازراه وراثت‌منتقل‌نمیشد معذالك دریك مورد ظاهراً پسری‌جانشین‌پدرشده‌است (هردوت ـ کتاب پنجم ـ بند ۲۵).

بود مساعد باشد. پس کبوجیه باخواهری که مایل بود ازدواج کرد[۱] ولی کمی بعد یکی‌دیگر ازخواهران خود را نیزبعقد خود درآورد. این‌خواهر دوم بود که درمصر با اوهمسفربود وپادشاه اورا بقتل‌رسانید[۲].

۳۲ـ درباره مرگ او نیزمانند مرگ بردیا دوروایت وجود دارد. بطوریکه یونانیها نقل میکنند کبوجیه بچه شیری را با بچه سگی بجنگ انداخته بود و با این زن بتماشای‌این‌منظر مشغول‌بود. سگ‌درحال‌شکست‌خوردن بود که‌ناگهان سگ کوچك دیگری که که‌باسگ‌اول‌ازیك‌پدرومادربود ریسمان خود را درید وبکمك او شتافت وهردوباهم کمك کردند و بچه شیر را از میدان بدر بردند. کبوجیه از مشاهده این منظره لذت‌میبرد ولی‌زن او که در کناراوقرارداشت میگریست. کبوجیه متوجه او شد وعلت گریه اورا پرسید. زن پاسخ داد که وقتی مشاهده کرد آن سگ بانتقام برادرخودشتافت اشك ازچشمان اوجاری شد‌زیرا بیاد بردیا افتاد وبخاطرآورد که کسی نبود که انتقام اورا بگیرد.

بعقیده یونانیان همین‌سخن موجب شد که کبوجیه امربقتل‌اوداد. اما مصریان نقل میکنند که آندو برسرخوردن طعام بودند. زن‌کاهوئی بدست گرفت وبرگ‌های آنرا کندوازشوهرخود پرسید که‌آیا آن‌کاهووقتی‌پرپرشده زیباتراست یا وقتی که چاق وانبوه بود. کبوجیه پاسخ داد: «وقتی چاق وانبوه بود». پس زن باو گفت: «با این حال، توخاندان کوروش رابه‌سرنوشت‌این‌کاهودچار کرده‌ای وشاخه‌های آنرا ازهم‌جدا ساختی.» کبوجیه سخت خشمگین‌شد و بالگد باوحمله کرد. زن حامله‌بود، جنین‌او سقط شد وخود در گذشت.

۳۳ـ چنین بودخشم وغضب کبوجیه نسبت به خویشان خود که ممکن است‌نتیجه انتقام

۱ـ مقصود آتوسادختر کوروش کبیروخواهر پادشاه بود که پس‌ازمرگ کبوجیه بعقد ازدواج بردیای مغ وداریوش کبیردرآمد.

۲ـ هردوت از خواهر دوم نیز نامی نبرده ولی سترابون اورا مروئه (Méroé) دانسته ومدعی است که شهرمروئه درمصربآنجهت بنام وی خوانده شده که کبوجیه اورا درهمین محل بقتل رسانیده است.

آپیس باشد و یا نتیجه‌مرضی‌باشد که‌نظیرامراض زیادی که عادة دامنگیرمردم‌میشود ازجائی‌دیگر آمده باشد. معروف است که کبوجیه اززمان تولد ناراحتی شدیدی داشت که برخی‌آنراصرع وبیماری روحی‌مینامند. جای تعجب نیست که این نقص نا گوار جسمی‌مانع سلامت فکروروح اوبوده باشد.

۳۴ـ اکنون‌تعدی‌های کبوجیه‌را نسبت بدیگرپارس‌ها شرح میدهیم. پرکزاسپ[1] طرف اعتماد اوومامورانتقال تقاضاهای‌مردم‌به‌پادشاه‌بود[2]. فرزندش آبدار کبوجیه‌بود ومقام‌او نیزمانند مقام پدرعالی‌بود. روزی‌هنگام‌صحبت بااوچنین گفت: « پراکزاسپ،پارسها دربارهٔ من چگونه قضاوت میکنند وچه میگویند؟» وی پاسخ داد: « سرورمن، ترا فراوان‌ستایش‌میکننداماازحیث‌شرابخواری‌معتقدند که توزیاد افراط میکنی[3].» وی احساسات پارس‌ها را چنین تعبیر کردو کبوجیه که خشگمین شده بود پاسخ‌داد: « ازاینقرار، اکنون پارس‌ها مدعی هستند که من شراب زیاد دوست میدارم و شراب عقلم را زایل وخونم را تند کرده! ولی دراینصورت آنها نیزدر گذشته سخن‌بحقیقت نمی گفته‌اند؛زیرا روزی درمحفلی که کرزوس باپارس‌ها حضور داشت کبوجیه عقیده آنها را درباره خود بامقایسه‌با کوروش سوال کرده بود وپارس‌ها بوی پاسخ داده‌بودند که وی ازپدرخود برجسته‌تراست زیرا علاوه بر متصرفات او که برجای خود باقی

۱ـ (Prexaspe) رجوع شود به یادداشت صفحات قبل ـ بند ۳۰ ببعد.

۲ـ درزمان‌دیا او کوپادشاده‌مادمرسوم‌شده بود که‌مردم‌تقاضاهای‌خود راامع‌الواسطه بعرض پادشاه برسانند (کتاب اول‌هردوت ـ بند ۹۹) وناگزیربودند آنرابصورت‌نامه و مکتوب‌به‌حضورپادشاه بفرستند. بعدهااین رسم دردربارهخامنشیان حفظ شد. اهمیت‌آن از آنجامعلوم‌میشود که وقتی کوروش‌هنوزطفلی بیش نبود وبااطفال هم سن خودتقلیدپادشاهان را میکرد حتی برای این منصب نیزیکی‌ازهم سالان خود را تعیین کرده بود (هردوت ـ کتاب اول ـ بند ۱۱۵).

۳ـ اگربگفته هردوت پارس‌ها عموماً درنوشیدن‌شراب افراط میکرده‌اند(هردوت کتاب‌اول ـ بند ۱۳۳) نبایداین‌عمل‌درنظر آنهابدرجه‌ای زشت‌باشد که پادشاه خودرابآن جهت سرزنش کنند.

است بر مصر و دریاها نیز دست[1] یافته. پارس‌ها چنین گفتند، ولی کرزوس که در آنجا حاضر بود و این قضاوت چندان اورا خوش آیند نبود به کبوجیه گفته بود: «فرزند کوروش، بعقیده من تو با پدر برابر نتوانی بود، زیرا تو هنوز فرزندی مانند خودت که از پدرت باقیست نداری[2]» کبوجیه‌را این سخن خوش آمده بود و کرزوس‌را ستایش فراوان کرده بود.

۳۵ـ کبوجیه که این سخنان‌را بخاطر آورده بود خشمگین شد و به پر گزاسپ گفت: «هم اکنون تشخیص ده که آیا پارس ها راست میگویند و یا خود آنها هستند که با این سخنان دیوانگی خود را نشان میدهند. فرزند خود را که آنجا در اطاق مجاور ایستاده بنگر؛ اگر تیر من بقلب او اصابت کرد معلوم خواهد شد که پارس‌ها اشتباه میکنند. اما اگر تیر من بهدف نرسد تو میتوانی مدعی شوی که پارس‌ها حق دارند و عقل من زایل شده. این سخن بگفت و کمان خودرا کشید وطفل را نشانه گرفت. طفل برزمین غلطید؛ کبوجیه امر کرد جسد اورا بشکافند ومحل اصابت تیررا جستجو کنند. چون دیده شد که تیر بمیان او قلب اصابت کرده کبوجیه که تبسم بر لبانش نقش بسته و چهره‌اش شکفته شده بود خطاب به پدر طفل چنین گفت: «پر گزاسپ، پس من دیوانه نیستم و پارسها دروغ میگویند. تو دلیل آنرا بچشم خود دیدی. ولی اکنون بمن پاسخ ده که آیا تا کنون کسی‌را دیده‌ای که بتواند تا این حد تیر خودرا دقیق بهدف بنشاند؟» پرا گزاسپ که خود را با دیوانه‌ای روبرو میدید و برجان خود بیم داشت پاسخ داد: «سرورمن، تصور نمیکنم که حتی خداوند بتواند چنین خوب نشانه رود.» چنین بود شجاعتی که کبوجیه دراین مورد از خود نشان داد. یکبار دیگر نیز بی‌دلیل معقول دوازده تن از بزرگترین پارسها را زنده بگور کرد.

---

۱ ـ مقصود هردوت از «دریاها»یی که کبوجیه بر آنها دست یافته اتحاد او با قبرس و فینیقیه (هردوت کتاب سوم ـ بند۱۹) و بولیکرات ساموسی است (همان کتاب ـ بند ٤٤)، درحالیکه استرابون برخلاف هردوت مدعی است که فینیقی‌ها و قبرسی‌ها از زمان کوروش با پارس‌ها متحد شده بودند (استرابون ـ سیروپدی کتاب اول ـ بند۱٤ ـ).

۲ ـ کبوجیه درموقع مرگ فرزندی نداشت (هردوت ـ کتاب سوم ـ بند٦٦).

۳۶- چون او چنین میکرد کرزوس از اهل لیدی شرط انصاف آن دانست که ویرا با این سخنان بیدار کند: « ای پادشاه ، از جوانی و طبع سرکش خود پیروی مکن . خویشتن‌دار باش و بر خود چیره شو. دوراندیش بودن شایسته مردان بزرگ است و احتیاط شرط عقل . تو هموطنان خود را بی دلیل معقول بقتل میرسانی و اطفال را میکشی . برحذر باش که اگر در این کار افراط کنی پارس‌ها ترا ترک میگویند و بر تو خواهند شورید من مجبورم بتو نصیحت کنم زیرا پدرت کوروش از من خواسته است که ترا نصیحت کنم و افکار درستی را که بمخیله‌ام خطور میکند بتو عرضه دارم[1].» کرزوس با این اندرزها حسن نیت خود را نشان میداد، اما کبوجیه بوی چنین پاسخ داد : « تو نیز جرات آنرا داری که بمن اندرز دهی ، تو که آنقدر کشورت را خوب اداره کردی و آنقدر پدرم را خوب نصیحت کردی و اورا بعبور از آموردریا[2] برای جنگ باماساگت‌ها تشویق کردی درحالیکه آنان میخواستند خود به کشورما[3] بیایند. تو کشور خود را اداره کردی وخود را تباه کردی و کوروش را که بتو اعتماد کرده بود بکشتن دادی! اما تو نباید از این کارهایی مجازات بگریزی. مدتها بوده که درپی بهانه‌ای بودم تا ترا مجازات کنم . » این بگفت و کمان خود را بر گرفت تا اورا باتیری از پا درآورد . اما کرزوس از جای خود جستن کرد و از تالار بیرون گریخت. وقتی کبوجیه نتوانست اورا با تیر بزند به نگهبانان خود امر کرد اورا بگیرند و هلاک کنند. نگهبانان که باخوی او آشنائی داشتند کرزوس را پنهان کردند تا اگر کبوجیه نادم شود و اورا طلب کند وی را برای او حاضر سازند(زیرا در

---

۱ - این ادعای کرزوس برای خوانندگان تاریخ هردوت بی‌تردید تازگی دارد ، زیرا قبل از این هیچ جا مؤلف باین مطلب مهم اشاره نکرده بود .

۲ - درباره این رود رجوع شود به یادداشت شماره ٤ بند ۲۰۲ از کتاب اول هردوت. هرگاه آنطور که مورخان عرب درقرن دهم مدعی هستند تا آن زمان دریاچه آرال بادریای خزر مربوط بوده باید این رود را بنحوی که هردوت دربند ۲۰۱ و ۲۰۲ از کتاب اول تشریح میکند همان رود آموردریای امروز دانست که بدریای آرال میریزد.

۳ - رجوع شود به کتاب اول هردوت ــ بند ۲۰۷ .

اینصورت آنها بعلت نجات اوپاداش میگرفتند)؛ و اگرنه پشمان شود و نه افسوس خورد هر موقع بخواهند کار او را تمام کنند. اتفاقاً طولی نکشید که کبوجیه بر کرزوس افسوس خورد ونگهبانان او که متوجه تأسف او شدند باو اطلاع دادند که کرزوس هنوززنده است. کبوجیه بآنها پاسخ داد که او نیز ازاینکه کرزوس زنده است مسرور است اما آنها نجات اورا ازمرگ باین ارزانی بر گزارنخواهند کرد و کشته خواهند شد. و این کار را کرد و آنها را کشت.

۳۷- درموقع اقامت خود درممفیس نسبت به پارس وملل متحد ازاین قبیل کارهای دیوانه صفت بسیار کرد. قبور کهن را گشود ومردگان را نظاره کرد. هنگام ورودبه معبد هفستوس[۱] مجسمه این خدارا بسیار تمسخر کرد. مجسمه هفستوس به تصاویر فینیقی که پاتائیك[۲] نام دارد وفینیقی ها درجلوی کشتی های خود گردجهان گردش میدهند بسیار شباهت دارد. برای اطلاع کسانی که این کشتی ها را ندیده اند اضافه میکنم که این تصاویر بشکل یك انسان کوتاه قد[۳] میباشند. وی همچنین به معبدکابیرها[۴] که بموجب دستورات

۱- هفستوس (Héphaistos) یاوولکن (Vulcain) خداوند آتش و آتش فشان دریونان باستان. افسانه های کهن حاکی است که وی اززوس (ژوپیتر) خدای خدایان وژونون (Junon) بدنیا آمد وصورتی زشت و کریه داشت. بروایتی پدرش وبروایت دیگر مادرش اورا ازآسمان برزمین افکند ودراقیانوس یا درجزیره لمنوس (Lémnos) سقوط کرد وپایش شکست وتمام عمر لنگ بماند. باز افسانه حاکی است که وی دراعماق زمین کوره های عظیم ترتیب داد تا آتش صاعقه و آتش فشانها را مهیا کند. در سیسیل و آتن ومصر مورد پرستش بود. امامرکزپرستش اوشهر ممفیس بود که معبدبزرگی بنام اودر آن برپاشده بود.

۲- پاتائیك (Pataïques)- هردوت نوعی ازتصاویر فینیقی راازز بان این قوم پاتائیك نامیده ولی روشن نکرده که مقصود ازاین اصطلاح چیست حتی توضیحی که درعبارت بعدداده واین تصاویررا بامردمان کوتاه قدمصر باستان (Pygmée) مقایسه کرده کافی برای روشن شدن مقصود نیست. وی تنها مؤلفی است که این اصطلاح را بکار برده و بهمین جهت است که درهیچیك ازمنابع تاریخی نمیتوان تحقیق قابل ملاحظه ای دراین باره بدست آورد.

۳- اشاره هردوت بقوم کوتاه قدافسانه ایست که درمصر باستان میزیست وباوجود کوتاهی قد درجنگ باضر افه مهارتی خاص داشتند. هردوت ودیگر مورخان باستان این قوم را

بقیه پاورقی درصفحه بعد

مذهبی فقط کاهنان میتوانند در آن راه یابند وارد شد و کار را بجائی رسانید که مجسمه‌های این معبد را پس از اهانت و تحقیر با آتش سوزاند. این مجسمه‌ها مجسمه‌های هفستوس را بخاطر میآورد و کابیرها مدعی هستند که این خدایان فرزندان او هستند.

۳۸ـ کبوجیه بلحاظ عملیاتی که کرده بنظر من یك دیوانه واقعی بوده و اگر چنین نبود امور روحانی و سنن ملی را تخطئه نمیکرد. اگر تمام مردم را آزاد گذارند و از آنها بخواهند که پس از دقت بهترین قوانین را انتخاب کنند هر کس قوانین قوم خود را انتخاب میکند؛ تا این اندازه هر کس اطمینان دارد که قوانین کشور او بهترین قوانین است. بنابراین، اینکه شخصی اموری را که باین درجه محترم است تخطئه میکند امری طبیعی نیست مگر اینکه او دیوانه باشد. برای تشخیص اینکه اینگونه احساسات نسبت به عادات و رسوم شخصی تا چه اندازه در وجود مردمان ریشه‌دار است موارد زیادی را میتوان شمرد. یکی از این موارد کثیر چنین است: داریوش در زمان سلطنت خود روزی اطرافیان یونانی خود را بحضور طلبید و از آنها پرسید که بچه قیمتی حاضرند پدر خود را پس از مرگ تناول کنند. آنها با اعتراض پاسخ دادند که بهیچ قیمتی حاضر بانجام این عمل نیستند. پس داریوش هندوهائی را که کالاتی[1] نام دارند و رسم آنها چنین است که

بقیه پاورقی از صفحه قبل

پیگمه (Pygmée) نامیده‌اند. شاید این اصطلاح که از کلمه پیگم (Pygme) آمده است که واحد مقیاس طول در یونان باستان و برابر یك متر و ۳۴۷ میلیمتر بوده است. افسانه حاکی است که وقتی هرکول پهلوان افسانه‌های یونان در خواب بود پیگمه‌ها بر سر او ریختند ولی پهلوان بر آنها چیره شد و تعدادی از آنها را در زیر پوست شیری که بر تن داشت برد.

٤ ـ کابیر (Cabires) نام خدایان افسانه‌ایست که در بسیاری از نقاط یونان باستان و بخصوص در ساموتراس (Samuthrace) و تب (Thèbes) مورد پرستش بودند. فینیقی‌ها این خدایان را کابیریم (Cabirim) (خدایان توانا) و یا کابریم (Chabérim) (خدایان مشترك) مینامیدند. تعداد این خدایان و منشاء افسانه‌ای آنها مجهول است. حدس زده میشود که منشاء آن از فینیقیه باشد.

۱ ـ Calaties یا Kallaties ـ در هیچیك از منابع تاریخی اطلاعی از این قوم

بقیه پاورقی در صفحه بعد

پدرومادرخود را میخورند بحضورطلبید وازآنها پرسید که بچه قیمتی حاضرند جسد پدرخود را درآتش افکنند. هندیان ازتعجب فریادی ازحلقوم خود خارج کردند و مصراً ازاوخواستند که سخن بکفر نگوید. تااین درجه این رسوم پابرجا میباشند وتا این حد اشعارپند[۱] ازتحت عنوان «رسم و سنت، فرمانروای جهان[۲] است»، صحیح است.

بقیه پاورقی از صفحه قبل

هندی که هردوت کالاتی نامیده بدست نیامد. شاید گروهی ازهندیانی بوده اند که پوست آنها سیاه بوده ودربند ۱۰۱ این کتاب ازآنهاسخن درمیان میباشد.

۱ـ پندار (Pindare) بزرگترین شاعرغزلسرای یونان باستان که درحدودسال ۵۲۰ قبل ازمیلاد درشهرتب بدنیا آمد و در حدود سال ۴۴۰ قبل از میلاد در سیراکوز درگذشت. ازاشعاراوقسمتهائی که جنبۀ حماسی دارد تحت عنوان المپیک (Olympiques) وفثیك (Phthiques) باقیست.

۲ـ اشاره هردوت به یکی ازاشعار پنداراست که افلاطون قسمتی ازآنرا درکتاب گورگیاس چنین نقل کرده: «عادت، فرمانروای موجودات فانی وجاودانی باقدرت برآنها حکومت میکند ...» (افلاطون ـ گورگیاس ـ ب ۴۸۴).

پولیکرات ۱ فرمانروای ساموس ۲

۳۹ـ درهمان موقع که کبوجیه سرگرم لشکرکشی به مصر بود اهالی لاکدمون[۳] نیز بجنگ باساموس وپولیکرات مشغول بودند. پولیکرات فرزند آاکس[۴] بود که باقیام مسلح بر

۱ـ پولیکرات (Polycrate) فرمانروای جزیره ساموس، درسال ۵۳۲ قبل از میلاد بکمک برادران خود بحکومت رسید و پس از آنکه بنیان حکومتش مستحکم شد یکی ازبرادران خود را کشت و دیگری را بزندان افکند. در مدتی کوتاه برشهرت و قدرت خود افزود وتدریجاً جزایر مجاور ساموس را تسخیر کرد و با آمازیس پادشاه مصر متحد شد. طولی نکشید که از اتحاد با او دست کشید و با کبوجیه پادشاه پارس متحد شد ودر لشکرکشی به مصر چهل کشتی در اختیار او گذارد. این فرمانروای خوشبخت که مدتی بی همتا بر جزایر یونان باستان حکومت کرد سرانجامی شوم و رقت بار داشت. در جستجوی مال و ثروت فریب اورایت (Oroïtès) حاکم پارسی سارد را خورد و برای ملاقات او بی سلاح ازجزیره خارج شد. ولی اورونیت اورا اسیر کرد و بطرز فجیعی کشت. قتل او مصادف بود با شروع سلطنت داریوش در پارس (۵۲۱ قبل ازمیلاد). پولیکرات باوجود استبداد رای ازمشوقین علم وادب بود ومدتها آناکرئون (Anacréon) شاعر سرگردان یونان را در دربار خود جای داد.

وی یکی از شخصیت‌های معروف تاریخ یونان باستان است ومدتها نام او برسر زبانها بود. هردوت شرح مبسوطی درباره او دارد (بند۳۹ و بعد بند۱۶۰ این کتاب).

۲ـ ساموس (Samos) ازجزایر دریای اژه در ساحل آسیای صغیر در نزدیکی برجستگی معروف میکال (Mycale) که امروز ساموو (Samo) نام دارد. این جزیز کوهستانی و سواحل آن مضرس است ودرجهت شرق وغرب قرار دارد. طول آن ٤٦ و عرض آن ۲۰ کیلومتر است. ساموس در تاریخ باستان معروفیتی خاص دارد وشهرت آن بخصوص مدیون پولیکرات حاکم مستبد آنست که بحکومت جمهوری آن خاتمه داد واین جزیره را بصورت یکی از دول مقتدر یونان باستان درآورد. پس ازمرگ پولیکرات ساموس مدتها تحت الحمایه پارس‌ها بودو درسال ٤٤۹ قبل ازمیلاد یونان ازتمام حقوق خود بر آن چشم پوشید ورسماً ضمیمه امپراتوری پارس شد. حکیم معروف فیثاغورث ازاین جزیره برخاسته.

۳ـ لاکدمون (Lacedémon) یالاکدمونی (Lacédémonie) نام دیگر سپارت است که مردمان آن دردنیای باستان درجنگ وستیز استعدادی خاص داشتند.

٤ـ Aiakès

ساموس دست یافت[۱] ودر آغاز کار این جمهوری را به سه قسمت کرده و برادران خود پانتاگنوت[۲] وسیلوسون[۳] را حکومت داد وسپس اولی را کشت وسیلوسون را که جوانتر بود تبعید کرد. وسلطه خود را بر سراسر جزیره گسترد. وپس از استقرار قدرت خود با آمازیس پادشاه مصر قرارداد دوستی منعقد کرد ومتقابلا برای هم هدایائی فرستادند[٤]. درمدتی کوتاه قدرت پولیکرات افزایش یافت ودرسراسر یونی[٥] ودیگر نقاط یونان معروف شد. هرجا که سپاه او قدم میگذارد همه چیز در برابر توفیق او تسلیم میشد. وی صد کشتی جنگی پنجاه پاروئی وهزار تیرانداز داشت وویرانی وجنگ را بهمه جا سرایت داد ورعایت هیچکس را نکرد، زیر امدعی بود که حتی نسبت بدوست با پیروزی وموفقیت بهتر میتواند خیر خود را برساند. تعدادی ازجزایر وبسیاری ازشهرهای قاره بدست او افتاد. بخصوص سربازان لبوس[٦] را که دسته جمعی برای کمك به اهالی ملط[۷] شتافته بودند اسیر کرد وهمین اسیران درحالیکه

۱ـ دریکی ازجشنهای ملی که بافتخار یکی ازخدایان درساموس برپاشده بود ومردم شهر سلاح بدست بسوی معبد میرفتند پولیکرات مقدار زیادی اسلحه بین پیروان خود تقسیم کرد وفرماندهی آنهارا به برادران خود سپرد. همینکه حرکت دسته جمعی مردم بپایان رسید اهالی ساموس دربرابر معبد اسلحه های خودرا برزمین گذاردند تا باحترام خدا دست برسینه گذارند. طرفداران پولیکرات ازاین لحظه استفاده کردند وبسوی اسلحه ها هجوم بردند ومخالفین خود را کشتند وحکومت جزیره را قبضه کردند.

۲ـ Pantagnote

۳ـ Syloson ـ درباره سرنوشت این برادر رجوع شود به قسمتهای بعد این کتاب

٤ـ رجوع شود به تاریخ هردوت. کتاب دوم بند ۱۸۲ـ اهالی ساموس معبدی در شهر نوکراتیس داشتند (کتاب دوم بند ۱۷۸).

٥ـ (Ionie) دراین باره رجوع شود به یادداشت دو بند ۱۱ همین کتاب.

٦ـ لبوس (Lesbos) از جزایر بزرگ یونان باستان در بیست کیلومتری ساحل آسیای صغیر که امروز میتی لینی (Mitilini) نامیده میشود. طول آن ٦۰ وعرض آن نیز ٦۰ کیلومتر است. شهرهای معروف آن در عهد عتیق میتی لن (Mytilène) وپیرا (Pyrrha) بوده است. این جزیره مدتها مسکن مهاجرین یونانی بود، درزمان کوروش بتصرف پارسها در آمد ودرزمان داریوش برضد پارسها شورید ولی طولی نکشید که شورش سرکوب شد.

۷ـ ملط یا میلت (Milet) ازشهرهای معروف یونی باستان درساحل غربی آسیای صغیر در پانزده کیلومتری مصب رود مآندر. شهرت این شهر از زمانی شروع شد که عناصر یونی در آن اقامت گزیدند. درزمان کوروش بتصرف پارسها در آمد ومدتی بعد اهالی آن شورش کردند ولی مجدداً مطیع پارسها شدند. طالس ریاضی دادن معروف باستان ازاین شهر است.

بزنجیر کشیده‌شده‌بودند تمام‌خندقی‌را که گردحصارهای‌ساموس‌وجودداردحفر کردند.

۴۰ـ موفقیت‌های حیرت‌آور پولیکرات بر آمازیس‌پوشیده نبود واین امر موجب‌ناراحتی خاطر اوشد.چون‌موفقیت‌های پولیکرات همچنان روبافزایش بود آمازیس‌نامه‌ای‌برای اوبه ساموس فرستاد و بوی‌چنین اندرزداد: «چنین است آنچه‌آمازیس به پولیکرات میگوید: شنیدن خبرموفقیت‌های متحدودوست برای من خوش‌آیند است. بااین‌حال، کامیابی‌فراوان توبرمن گوارانیست‌زیرا من خدایان را حسود میدانم و برای خود و کسانی که برمن گرامی‌هستند بجای سعادت مستمرمخلوطی ازموفقیت وناکامی طلب میکنم وآرزومیکنم که زندگی‌این چنین‌باکامیابی‌های پراکنده بپایان رسد .زیرامن هرگزنشنیده‌ام که مردی‌درمدتی‌طویل‌ازسعادت برخوردارباشد ودرهمان‌حال که‌همه چیزپیوسته بحال اومساعد بوده‌است عاقبت ناگواری‌درانتظار نبوده باشد . تواگردر این‌باره بمن‌اعتماد داری دربرابر موفقیت‌های‌خودچنین کن که‌میگویم: فکر کن که چه چیز درنظرتو با ارزش‌ترین چیزها است بطوریکه ازدست دادن آن میتواند ترا دچاراندوهی‌عمیق کند. این‌چیزرا ازخود دور کن بقسمی که هرگزبرمردمان آشکار نشود. واگرپس‌ازآن‌نیزبازهمای‌سعادت ترا باعطایای خودناراحت کرد واین‌عطایارا باناکامی‌هانیامیخت مراقب باش که آنرابترتیبی که بتویاد آوری کردم چاره کنی.»

۴۱ـ وقتی‌پولیکرات این جملات را قرائت کرد دانست که اندرز آمازیس عاقلانه است وکوشید چیزی راکه اگرازخزانیش ربوده شود موجب عمیق ترین‌حسرت‌هابرای‌او خواهد شد بیابد. پس‌ازاندیشه وتفکرمهری‌راکه بصورت حلقه انگشتری‌بانگینی‌از زمرد بانگشت‌داشت وکارتئودور[1] ازاهل‌ساموس‌فرزندتلکلس[2] بود انتخاب کرد.

پس‌ازآنکه‌مصمم‌شدآنرافدا کند برای‌اجرای‌مقصودامر کردیکی‌از کشتی‌های پنجاه پاروئی رامجهز کردند وخوددرآن قرار گرفت و سپس امر کرد بداخل دریا برانند وهمینکه‌بفاصله‌ای ازجزیرەرسید انگشتررا ازدست بیرون آورد ودر مقابل

۱ـ تئودور (Théodore) ازاهل ساموس ازهنرمندان‌معروف‌دنیای‌باستان است که‌اختراع گونیاوقفل وکلیدرا باونسبت میدهند .

۲ـ Téléclès

چشمان کسانی که‌در کشتی‌حاضر بودند بدریا افکند . سپس از آن محل‌دورشد و وقتی به‌خانه باز گشت‌ازاندوه خود لذت برد.

۴۲ـ اتفاقا چهاریا پنج‌هفته پس‌ازاین واقعه ماهیگیری که ماهی‌زیبا وبزرگی شکار کرده بود بفکر افتاد که آنرا به پولیکرات هدیه کند . پس‌آن ماهی را به قصر آورد واظهار کرد که میخواهد بحضورپولیکرات رود. وقتی بحضورپولیکرات رسید ماهی را باوتقدیم کرد و چنین گفت : ای پادشاه ، این صید ازآن منست. با اینکه از حاصل‌کار خود زندگی میکنم این‌ماهی را زیباتر ازآن یافتم که دربازاربفروش‌رسانم؛ تصورمیکنم این طعام فقط درخور پادشاهی مقتدر مانند توباشد وباینجهت آنرا بنزد توآوردم وبتوتقدیم میکنم . پولیکرات که این‌سخنان اورا خوش‌آمده بود پاسخ داد ازتوبسیار سپاسگزارم وهدیه تورامی‌پسندم ؛ طرزتقدیم آن‌ارزش آنرا دوچندان کرده است . اکنون من ترا بخوان خود دعوت میکنم (۱) . ماهیگیر شاد ومفتخر به‌خانه باز گشت . خدمتگزاران به پاره کردن ماهی‌مشغول شدند واتفاقاً انگشترپولیکرات رادرشکم آن‌یافتند.همینکه آنرادیدندبر گرفتندوشادی کنان‌بحضورارباب‌خودشتافتند و انگشتر را باو تقدیم کردند و چگونگی یافتن‌آنرا شرح دادند. پولیکرات دست خدایان را دراین‌واقعه دخیل‌دانست .

پس بیدرنك کاری را که خود کرده بودو نتیجه‌ای‌را که ازآن حاصل شده بود برروی طوماری ازکاغذ پوست نگاشت و رسولی را مأمور کرد که این نامه را به مصر رساند .

۴۳ـ وقتی آمازیس پیام پولیکرات را خواند دانست که از قدرت یك انسان خارج است که انسانی دیگررا ازسرنوشت وتقدیری که برایش‌تعیین‌شده نجات دهد.

---

(۱) شرکت در ضیافت حکام مستبد قرن شش قبل از میلاد شهرها و جزایر یونان باستان بآسانی میسر نبوده و این طرز بیان موضوع بی‌تردید حکایت از افسانه پردازی هردوت دارد .

دانست که پولیکرات عاقبت خوبی درپیش ندارد زیرا بدرجه‌ای خوشبخت است که حتی چیزی‌را که میخواهد ازدست بدهد بازمییابد. پس فرستاده‌ای به ساموس گسیل داشت تاقرارداد دوستی دوجانبه رالغو کند. وی چنین کرد تا اگرمصیبت بزرگ و وخیمی برپولیکرات واردشود، آنچنان که دربارهٔ یك دوست پیش‌میآید متأثرنشود.

۴۴- برضد همین پولیکرات خوشبخت بود که اهالی لاکدمون دست بجنك زده بودند. اهالی لاکدمون برای کمك بدسته‌ای از اهالی ساموس که بعدها شهر سیدونی[1] را در جزیره کرت تأسیس کردندآمده‌بودند؛ درموقعی که کبوجیه مشغول تجهیز سپاه برای حمله به مصربود پولیکرات پنهان‌از اهالی ساموس رسولی بنزد او فرستاد و از او خواست سفیری به ساموس بفرستد و تعدادی از سپاهیان ساموس رابکمك طلبد. کبوجیه ازوصول این پیام خوشحال‌شد و کس‌بنزد پولیکرات‌فرستاد و تقاضا کرد بحریه او درلشکر کشی به‌مصر مشارکت کند. پولیکرات این‌فرصت را غنیمت شمردو تعدادی ازاهالی شهررا که حدس میزد نسبت باو احساسات‌خصمانه دارندبر گزید وباچهل کشتی جنگی[2] روانه کرد وبه کبوجیه سفارش کرد که‌هرگز آنها را مرخص نکند.

۴۵- برخی عقیده دارند که این دسته ازاهالی ساموس که پولیکرات به مصر فرستاده بود بساحل‌مصر نرسیدند،وهمینکه به‌کارپاتوس[3] رسیدند متوجه وضع‌خودشدند

---

(۱) سیدونی (Sydonie) ازشهرهای جزیره کرت در عهد عتیق که امروز کانه (Cancé) نام دارد.

(۲) مقصود کشتی‌های جنگی مخصوص دنیای باستان است که به کشتی‌های سه‌ردیف پارودار (trirème) معروف‌اند. وجه تسمیه این نام آنست که دراین کشتی‌ها سه ردیف پاروکش قرار داشتند وبهمین جهت سرعت آنها از کشتی های دیگر بیشتر و کار آنها تعقیب و بجنك آوردن کشتی‌های دیگری بود که معمولا دوردیف پاروکش داشتند و طبعاً سرعت آنها کمتر بود.

(۳) کارپاتوس (Karpathos یا Carpathos) ازجزایر یونان باستان‌درجنوب غربی رودس (Rhodes)

وتصمیم گرفتند ازادامه بحرپیمائی خودداری کنند بعقیده بعضی دیگر آنها به مصر رسیدند و کسانی به مراقبت آنها مأمورشدند. ولی آنها ازمصر گریختند ودرموقعی که به ساموس مراجعت می کردند پولیکرات با نیروی دریائی‌خود به مقابله آنها رفت و باآنها جنگید. تبعیدشدگان تفوق یافتند ودرجزیره خود پیاده‌شدند ولی‌همینکه به خشگی قدم گذاردند در جنگی دیگر شکست خوردند و بسوی لاکدمون[۱] بادبان کشیدند. همچنین گفته شده که اینها درمراجعت ازمصر برپولیکرات پیروز شدند؛ ولی‌این‌عقیده بنظرمن صحیح نیست زیرا اگرآنها قوای‌کافی‌برای مقابله بافرمانروای جزیره دردست داشتند احتیاجی به تقاضای کمك ازاهالی لاکدمون نداشتند؛ بعلاوه هرگزنمیتوان تصور کرد که مردی باسربازان مزدور وتیراندازان خود و داشتن این قوای نیرومند، ازتبعیدیهای ساموس که تعدادآنها معدودبود شکست بخورد. اما آن دسته‌ازاهالی ساموس که‌مطیع پولیکرات‌بودندچون فرزندان‌وزنانشان نیزدراختیاراو بودند، اوآنها را درخزاین سلاح گردآورده بود تا اگر آنان به شورشیان بپیوندند آنها را با تأسیسات بنادر بدست شعله های آتش بسپارد.

٤٦ـ همینکه این دسته از اهالی تبعید شده ساموس به سپارت رسیدند خود را به حکام شهرمعرفی کردند وبرای‌اثبات حقیقت تقاضای خود نطق‌مفصلی‌آغاز کردند. بار اول حکام شهر بآنها پاسخ دادند که ابتدای نطق آنها را فراموش کرده‌اندو بقیه آنرا نمی‌فهمند. آنها باردیگرخود را معرفی کردند و کیسه‌ای راکه همراه داشتند نشان دادند واضافه کردند که کیسه ازآرد خالی است. بآنها پاسخ داده شد که کلمه کیسه نیززائد است ولی‌تصمیم گرفتند که بآنها کمك شود[۲]

---

(۱) Lacédémone ـ رجوع شود به یادداشت شماره ۳ بند ۳۹ همین کتاب

(۲)اشاره هرودوت بیکی‌ازخصوصیات اخلاقی‌اهالی‌لاکدمون‌است که‌در بیان مطالب

۴۷ـ پس اهالی لاکومون به تهیه مقدمات کارپرداختند وبجنك ساموس رفتند. اهالی ساموس عقیده دارند که آنها بااین عمل دینی را که بگردن داشتند ادا کردند زیرا درجنگی که در گذشته آنها بااهالی مسن[1] درپیش داشتند اهالی ساموس کشتی های خود را دراختیار آنها گذارده بودند. ولی اهالی لاکدمون مدعی هستند که با عزیمت به این جنك کمتر قصد کمك به اهالی ساموس را داشته اند وقصدآنها بیشتراین بوده که ربودن خمره ای[2] را که برای کرزوس فرستاده بودند[3] وزرهی را که آمازیس پادشاه مصر بآنها هدیه کرده بودانتقام کشند زیرا راهزنان ساموس یکسال قبل ازدزدیدن خمره این زره را نیز ربوده بودند. این زره از کتان بود و تعداد زیادی تصاویرحیوانات و تزیینانی ازطلا وپنبه درتاروپودآن بافته شده بود. آنچه دراین زره بدیع جلوه میکرد بندهای آن بود که هریك از آنها باتمام باریکی خود ازسیصد وشصت نخ که تمام آنها بچشم دیده میشدبافته شده بود. زرهی که آمازیس به معبدآتنا[4] در لیندوس[5] هدیه کرد نیز چنین بود.[6]

کوتاه سخن وازاطاله بیان عاجزبوده اند. نام سرزمین لاکونی که محل اقامت این مردمان بوده بعدها ریشه لغوی اصطلاحی شد که ایجازو اختصاررا میرساند وامروز «لاکونیك» گفته میشود.

۱ـ مسن «Méssenes» شهرمستحکم یونان باستان استدرجنوب شبه جزیره پلوپونز که درجنك با اسپارتی ها ویران شد. ویرانه های این شهروحصارمستحکم آن هنوزدرمحل باقی است.

۲ـ هرودت ـ کتاب اول ـ بند اول

۳ـ هرودت ـ کتاب اول ـ بند ۷۰

۴ـ آتنا «Athéna» یا آتنه «Athénée» خداوند فکرواندیشه دریونان باستان.

۵ـ لیندوس «Lindos» ازشهرهای یونان باستان درساحل جنوب شرقی جزیره رودس «Rhodes» که معبد بزرگی برای آتنا خداوند فکرواندیشه درآن بناشده بود.

۶ـ کتاب دوم هرودت ـ بند ۱۸۲

۴۸ـ اهالی کورنت[۱] باین لشکرکشی که برضد ساموس بود ملحق شدند و با شوق فراوان در آن مشارکت کردند زیرا آنها نیز در حدود دو سال قبل از وقوع این جنگ (ونه درموقعی که اهالی ساموس خمره را دزدیده بودند[۲]) مورد تعرض آنان قرار گرفته بودند. پریاندر[۳] فرزند کیپسلوس[۴] سیصد تن از فرزندان خانواده های بزرگ کورسیر[۵] را نزد آلیات[۶] به سارد[۷] فرستاده بود تا آنها را مجازات کند. چون کورنتی‌هائی که این اطفال را مشایعت میکردند به ساموس رسیدند، اهالی ساموس که ازکار آنها مطلع شده بودند ودانسته بودند که بچه مقصود آنها را به سارد میبرند به اطفال آموختند که بمعبد آرتمیس[۸] پناهنده شوندوسپس اعلام کردند که نمیتوانند

۱ـ کورنت (Corinthe) ازشهرهای آرگوس دریونان باستان درمنتهی‌الیه تنگه‌ای که خلیج اژین (Egine) ولپانت (Lépante) را از هم جدا می‌کند و بهمین نام به تنگه کورنت معروف است. دراین‌شهر معبد باشکوهی برای آرتمیس الهه شکار برپاشده‌بود. شهر کورنت مدتها بصورت جمهوری مستقل اداره میشد وغالباً درمنازعات آتن و اسپارت بطرفداری ازشهراخیرشرکت میکرد.

۲ـ واقعه ربودن خمره کمی قبل ازسقوط سارد اتفاق افتاده بود.

۳ـ پریاندر (Périandre) ـ حکمران مستبدکورنت که از سال ۶۲۵ تا ۵۸۵ قبل‌ازمیلاد دراین‌جمهوری کوچک حکومت کرد. پریاندر دشمن اشراف وطرفدارتجارت وعلوم وادبیات وهنربود. درزمان او کورسیر (Corcyre) که امروز کرفونام دارد ضمیمه کورنت شد. معروف است که پریاندر زن‌خود را بقتل رسانید وچون ازاین حیث پیوسته مورد سرزنش فرزند خود لیکوفورن (Licophorn) قرارگرفته‌بود وی را تبعید کرد. پریاندر یکی ازهفت تن‌عقلای معروف یونان باستان است.

۴ـ کیپ سلوس (Kypsélos) یاسیپ سلوس (Cypsélus) حکمران‌مستبدکورنت‌ پدرپریاندر که‌درقرن هفت‌قبل‌ازمیلادمیزیست. تاریخ‌زندگی‌این شخص‌ازروی افسانه‌هائی شناخته شده که هرودت باونسبت داده است. کیپ سلوس خودرا مدافع مردم طبقه سوم و دشمن اشراف نشان داد. پس از او فرزندش پریاندر که ازهرحیث با پدر شباهت داشت جانشین اوشد.

بقیه پاورقی درصفحهٔ بعد

شاهد بیرون کشیدن این پناهندگان از معبد باشند . اما چون کورنتی‌ها با فرستادن آذوقه برای اطفال مخالفت کردند، اهالی‌ساموس مراسم مذهبی‌ترتیب دادند که هنوز با همان عادات وسنن بین آنها مرسوم است . وقتی شب فرارسید درتمام مدتی که این اطفال از الهه مدد میطلبیدند دسته‌ای از آوازه خوانان دختر و پسررا در معبد قرار دادند و قرار براین بود که ایندسته شیرینی‌هائی از ذرت و عسل برای الهه ببرند تا اطفال کورسیر بتوانند این‌شیرینی‌ها را بربایند وبا آن سدجوع کنند. این‌مراسم آنقدر طول کشید تا کورنتی‌هائی که همراه اطفال بودند آنها را گذاردند ورفتند . پس از آن اهالی ساموس این اطفال را به کورسیر مراجعت دادند .

بقیه پاورقی ازصفحه قبل

۵ـ کورسیر(Corcyre) ازبزرگترین جزایر یونان باستان که امروز کرفو(Corfou) نامدارد . این‌جزیره‌درنزدیکی ساحل آلبانی قراردارد وسلسله‌جبال‌مرتفعی آنرا بدوقسمت تقسیم میکند . درسال ۷۰۰ قبل‌ازمیلاد برای اولین‌باردسته‌ای ازمهاجرین کورنت دراین سرزمین سکونت گزیدند وباین جهت جزیره مدتها تابع کورنت بود. اما بزودی قدرت گرفت و نیروی دریائی نیرومندی تأسیس کرد . ولی این نیرو چندان دوام نیاورد و در جنگهای پلوپونز ازبین رفت .

۶ـ آلیات (Alyathe) پادشاه معروف‌لیدی ازخاندان هراکلس که از۷۶۱تا۷۴۷ قبل ازمیلاد درلیدی سلطنت کرد. جانشین او کرزوس پادشاه معروف وافسانه‌ایست که در جنك باکوروش پادشاه پارس شکست خورد واسیر شد .

۷ـ سارد (Sardes) پایتخت کشور باستانی لیدی‌درمرکزغربی آسیای صغیر درزمان کرزوس شهرت افسانه‌ای یافت وشاهد رونق وسعادت خاص گردید .

۸ـ آرتمیس (Artémis) یادیان(Diane) الهه شکاردریونان باستان که درسراسر جزایرو نقاطی که عناصریونانی سکونت داشتند مورد پرستش بود. دردلوس (Délos)و افز(Ephèse)دومعبد بزرگ بنام اوبرپا شده بود که بنای معبد دوم‌آن۲۲۰سال بطول انجامیده بود. این خدارابصورت‌مردی که هلالی برپیشانی وکمان و خنجری دردست دارد مجسم میکنند . درمصراورابنام Isis ودرفریجیه بنام سی‌بل(Cybèle) ستایش میکردند.

۴۹- حقیقت آنست که اگر پس از مرگ پریاندر حسن روابط بین کورنتی‌ها واهالی کورسیر برقرار میشد کورنتی‌ها بصرف این دلیل حاضر بشرکت در لشکرکشی برضد ساموس نمیشدند. ولی درعمل اززمانی که مهاجرنشین جزیره تشکیل شد اینها (علیرغم خویشاوندی خود) بایکدیگر خصومت داشتند. وباین دلیل بود که کورنتی‌ها کینه اهالی ساموس را بدل گرفته بودند.

۵۰- اینکه پریاندر این اطفال را از خانواده های بزرگ کورسیر بر گزید و برای مجازات به سارد فرستاد علت آن انتقام کشیدن ازاهالی کورسیر بود زیراهالی کورسیر قبلا بیجهت نسبت باوخطاهائی مرتکب شده بودند. پس از آنکه پریاندر زن خود ملیسا[1] را بقتل رسانید دچار مصیبت دیگری شد که آثار مصیبت اول را دو چندان کرد. وی ازملیسا دوپسر داشت که یکی هفده ساله ودیگری هیجده ساله بود. جد مادری این دوپسر که پروکلس[2] و فرمانروای اپیدور[3] بود آنها رابنزد خود برد ومحبتی زیاد بآنها کرد. این محبت نسبت بفرزندان دخترش طبیعی بود. درروزمراجعت آنها را مشایعت کرد و بآنها گفت، «فرزندان من آیا میدانید چه کسی مادر شما را کشته‌است؟» فرزندارشد باین سخن توجه نکرد ولی فرزند کوچکتر که لیکوفورن[4] نام

۱- ملیسا (Mèlissa) زوجه پریاندر ودختر پادشاه اپیدور که بامر پریاندر بقتل رسید وقتل اوموجب بروزاختلاف درخانواده پریاندر وپیدایش افسانه‌هائی گردید که در باره فرزند کوچك اولیکوفورن برسرزبانها افتاد وهرودت قسمتی از آنرا درهمین بند و بعد نقل میکند.

۲- پروکلس (Proclès) پادشاه آرگوس وفرمانروای اپیدور

۳- اپیدور (Epidaure) ازشهرهای یونان باستان درایالت آرگوس

٤- لیکوفورن(Lycophorn) فرزند کوچك پریاندرپادشاه اپیدور که بعلت رفتاری که پس ازقتل مادربا پدر درپیش گرفت ازشخصیت های افسانه‌ای تاریخ باستان گردید. هرودوت دراین بند وبعد قسمتی از افسانه‌های اورانقل کرده است.

داشت ازاین سخن دچاراندوه شد ووقتی به کورنت رسید چون پدرخود را قاتل مادر میدانست بااو سخن نگفت وبه گفته‌های اوجوابی نداد ودربرابر سؤال‌های اوسکوت اختیار کرد. سرانجام پریاندر خشمگین شدواورا ازکاخ خود براند.

۵۱- پس ازآنکه این عمل را انجام داد درباره آنچه پدر بزرگ بآنها گفته بود ازفرزند بزرگتر سئوال کرد. آن پسر پذیرائی را که از او شده بود نقل کرد ولی جمله‌ای را که پروکلس درموقع عزیمت برزبان جاری کرده بود چون بدان توجهی نکرده بود بخاطر نیاورد. با اینحال پریاندر که باور نمیکرد پروکلس چیزی بآنها تلقین نکرده باشدازاو سؤال بسیار کرد. سرانجام آن فرزند گفته پدررا بخاطر آورد ونقل کرد. پریاندر موضوع را دریافت و چون تصمیم گرفت که کمترین ضعفی نشان‌ندهد بکسانی که فرزندرانده شده اورا بخانه خود پناه داده بودند پیغام داد که وی را بخانه خود راه ندهند. ازآن پس همینکه این جوان از خانه‌ای رانده میشد وبخانه‌ای‌دیگرمیرفت ازآنجاهم رانده میشد زیرا پریاندرصاحبخانه‌راتهدید میکرد و امر صریح میداد که وی را بخانه خود راه ندهد. ولی‌با اینکه اورا ازهمه‌جا رانده بودند غالبا هربار درخانه یکی از دوستان راه میبافت و با اینکه از قبول او برخود میلرزیدند چون فرزند پریاندر بود اورا میپذیرفتند.

۵۲- سرانجام پریاندر فرمانی باین مضمون صادر کرد که هر کس این پسر را درخانه خود راه دهد یا با اوسخن گوید محکوم به پرداخت جریمه‌ای مذهبی بنفع معبد آپولون[1] خواهد شد. مبلغ جریمه از قبل تعیین شده بود. دربرابر این فرمان دیگر هیچکس حاضرنشد نه با او سخن گوید ونه اورا نزد خود راه دهد. از طرف دیگر آن جوان خود نیزصلاح ندانست که در صدد نافرمانی برآید. پس وقت خود را

۱- آپولون(Apollon) - فرزند ژوپیترولاتون (Laton) برادرآرتمیس وخداوند روشنائی وهنرهای زیبا دریونان باستان.

درزیر سایه‌بان درها میگذرانید وحالش خوب بود . روزچهارم وقتی‌پریاندر اورا در این حال محروم از آب و غذا مشاهده کرد دلش بحال او برحم آمد ، خشمش تخفیف یافت و باو نزدیك شد و گفت : فرزند من ، آیا بهتر آنست که وضع کنونی خود را متحمل شوی یابا اطاعت ازاوامر پدرقدرت واختیارات اووتمام اموالی را که دراین لحظه با و تعلق دارد تصاحب کنی ؟ تو فرزند منی . تو پادشاه سرزمین کورنت هستی و با اینحال ترجیح میدهی سر گردان وپریشان زندگی کنی وبا سرسختی و غضب کسی را که باید از هر کس بیشتراحترام او را رعایت کنی ازخود برنجانی. اگر در خانه ما مصیبتی رویداده که تو بعلت آن بمن بی‌اعتماد شده ای این مصیبت برخود من نازل شده و من خود بمیزان مسئولیتی که بعهده دارم از آن رنج میبرم . اما تو خوب‌آموختی که تا چه حد محسود شدن از جلب ترحم بهتر است و خشم گرفتن برپدروبخصوص پدری که قدرت داردبکجا منتهی میشود. اکنون بخانه باز گرد. پریاندر کوشید تا بااین بیان فرزند خودرا بخانه باز گرداند امافرزند در پاسخ پدر باین اکتفا کرد که باو تذکر دهد که چون با او سخن گفته باید جریمه مذهبی را بپردازد. پریاندر دانست که درد چاره پذیر واخلاق پسررام شدنی نیست . پس‌اورا بقصد کورسیر که درقیدحکومت اوبود بکشتی‌نشاند تا ازنظرخود دور کند وبعد ازآنکه طفل دورشد باپرو کلس پدر زن خود که عامل نخستین‌مصائب او بود بجنك پرداخت و اپیدور را تسخیر وپرو کلس‌را اسیر وزندانی کرد .

۵۳ــ مدتی گذشت ؛ پریاندر پیرشد و دریافت که دیگر قادر نیست برمملکت نظارت وآنرا اداره کند . پس کس به کورسیر بجستجوی لیکوفورن فرستاد تا امور مملکت را باو واگذار کند ؛ زیرا درفرزند ارشد خود فروغ‌بصیرتی نمیدید وبخوبی میدانست که وی جثه ای بی‌مایه بیش نیست . ولی لیکوفورن حتی حاضر نشد به حامل پیام پدرجواب دهد. پریاندر که نمیتوانست ازاین‌پسردست بکشدبتصوراینکه

خواهراو بهتر از هر کس میتواند رضایت اوراجلب کند دختر خود را بنزد اوفرستاد. دختربنزد اورفت وچنین بااو سخن گفت :

«ای جوان، آیا حاضری که فرمانروائی بدست دیگران افتد؟ آیا حاضری بجای اینکه برای تصرف اموال پدر بازگردی شاهد درهم ریختن آن گردی؟ بنزد ما بازآ وازادامه مجازات خود دست بکش چه شوم است روح مبارزطلبی[1] ؛ بدی را با بدی علاج مکن. بسیاری ازاشخاص عدالت را دربرابر مصالح کنار میگذارند. چه بسیار کسان دیده شده‌اند که بخاطر مطالبه مادر آنچه را هم که ازپدر بآنها رسیده بود از دست داده‌اند . فرمانروائی چیزیست ناپایدار و هوی وهوسی فراوان بر میانگیزد . دراین موقع که پدرت سالخورده وفرسوده شده اموالی را که بتو تعلق میگیرد به دیگران تسلیم نکن» دخترك درسی را که ازپدر آموخته بود براو بازگفت و سخنان اطمینان بخش برزبان جاری کرد اما او پاسخ داد که تاپدر درحیات است هر گز به کورنت مراجعت نخواهد کرد . دختر این پیام را بپدر رسانید وپریاندر برای سومین بار کس بنزد او فرستاد وپیغام داد که چون خود تصمیم دارد به کورسیر مهاجرت کند بهتر است او برای دردست گرفتن حکومت به کورنت عزیمت کند . پسر با این شرط تسلیم شد . پس پریاندر مشغول تهیه وسایل حرکت به کورسیر شد و پسرش بتهیه وسائل عزیمت به کورنت پرداخت . اما اهالی کورسیر که از این ماجرت مطلع شده بودند پسر را کشتند تا پریاندر درسرزمین آنها مستقر نشود . باینجهت بود که پریاندر میخواست اهالی کورسیر را مجازات کند.

۱ــ دراینجا مولف اصطلاحی بکاربرده که ترجمه واقعی آن «جاه طلبی» است . اما چون این کلمه گویای حال لیکوفورن گوشه گیر نیست و اینجوان با پیش گرفتن این رفتار قصدجاه طلبی نداشته وبیشتر باپدر قصد مبارزه داشته است اصطلاح «مبارز طلبی» برای بیان مقصود مؤلف رساتر بنظر رسید .

۵۴ــ وقتی اهالی لاکدمون به بحریه خود رسیدند ساموس‌را محاصره کردند؛ پس از آن به حصارشهر هجوم بردند و بر روی برجی که درنزدیکی حومه شهردرساحل دریا ساخته شده بود قدم گذاردند اما پولیکرات خود با تعداد قلیلی سرباز باین محل رفت و آنها را از آنجا براند. سربازان مزدور و بسیاری ازاهالی‌ساموس ازجانب برجی که برسراشیبی‌های کوه داخل شهر مشرف بود بخارج هجوم بردند ولی در برابرهجوم لاکدمونی‌ها مدت زیادی نتوانستند مقاومت کنند و گریختند.

۵۵ــ لاکدمونی‌هائی که آنها را دنبال میکردند به قتل عام آنها مشغول‌شدند. بی‌تردید اگرتمام کسانی که در جنگ بودند درآنروز مانندآرکیاس[۱] و لیکوپاس[۲] رفتار میکردند ساموس اشغال میشد. آرکیاس ولیکوپاس ساموسی هائی را که به سوی حصارهای خود میگریختند تعقیب کردند و بتنهائی بداخل‌شهر وارد شدند و ناگهان متوجه شدند که راه عقب نشینی آنها قطع شده ودرداخل شهرساموس بقتل رسیدند. من با یك آرکیاس دیگر که فرزند ساميوس[۳] فرزندآرکیاس وازنسل دوم آرکیاس اول بود ملاقات و گفتگو کرده‌ام. من او را در پیتانه[۴] دیده‌ام و او درآنجا ساکن بود. ازبین‌تمام خارجیان‌او برای اهالی‌ساموس بیش ازدیگران ارزش‌قائل‌بود، بطوریکه برای من‌نقل‌میکرد پدرش را بآن جهت ساميوس نام نهاده بودند که فرزند همان‌آرکیاس بود که دلیرانه درساموس کشته شد. وی اهالی ساموس را ازآن‌جهت محترم‌میداشت که‌برای جداوتشییع جنازه‌ای باشکوه‌ترتیب داده بودند.

۱- Archias

۲- Lykopas

۳- Samios

٤ــ پیتانه (Pitané) ازشهرهای دوازده گانه ائولی (Eolie) درلیدی درساحل دریای اژه

۵۶ـ لاکدمونی‌ها ، پس‌ازآنکه مدت چهل‌روز بی‌هیچگونه پیشرفت دربرابر ساموس بسر برده‌اند به کشورخود پلوپونز مراجعت کردند . بموجب روایت نادرستی که شایع گردیده پولیکرات تعداد زیادی‌سکه محل رابا‌سرب ضرب کرد وباقشری ازطلاپوشانیدوبآنهاداد. آنهاسکه‌هاراقبول کردند وپولیکرات بااین‌تدبیرخودرا‌ازشر آنهاخلاص کرد. این لشکر کشی‌اولین‌لشکر کشی‌دری[1] های‌لاکدمون به‌آسیا است .

۵۷ـ آن‌دسته ازاهالی‌ساموس که برضد پولیکرات‌برخاسته بودندوقتی‌مشاهده کردند که بزودی لاکدمونی‌ها آنها را رها خواهند کرد شراع بسوی سیفنوس[2] بر-کشیدند. آنها بپول احتیاج داشتند و اهالی سیفنوس در آن زمان در وضع بارونقی میزیستند . اینها متمولترین ساکنان جزایربودند ، زیرا درجزیره آنها معادن طلا و نقره یافت میشد . وبهمین جهت توانسته بودند با یك دهم از ذخایری که از زیرزمین استخراج کرده بودند گنجینه‌ای برابر باشکوهترین هدایا به معبد دلف اهدا کنند . آنهامنافعی‌را که هرسال ازمعادن‌خود بدست میآوردند تقسیم میکردند . درآن‌موقع که گنجینه را بقصد معبد دلف ترتیب‌میدادند ازهاتف سؤال کرده بودند که‌آیا ثروت فعلی‌آنها میتواند مدتی‌مدید دوام‌آورد . هاتف بآنها چنین‌جواب داده بود :

« وقتی‌سیفنوس پریتانه[3] های خود را سفید یابد»

« و ازلباس‌های سفیدحاشیه میدانهای آن سفید شود »

« برای احتیاط دربرابر دام چوبی وفرستاده سرخ ، »

« یك مشاور دانا برای‌آن ذیقیمت است »

۱ـ دربارهٔ دری‌ها (Doric) رجوع شود به یادداشت های قبل و مقدمه

۲ـ سیفنوس (Siphnos)

۳ـ پریتانه (Pryraneé) بنای‌دولتی‌درشهرهای‌یونان‌باستان که‌محل‌اجتماع‌صاحب-منصبان حکومتی وادارهٔ امورشهر بود .

در آن‌زمان میدان شهر و پریتانه سیفنوس بطرز باشکوهی از مرمر پاروس[۱] بناشده بود.

۵۸ـ این گفته هاتف چه درهمان موقع وچه بعد ازورود ساموسی‌ها بر اهالی سیفنوس نامفهوم ماند . و اما همینکه ساموسی‌ها به‌آبهای سیفنوس رسیدند یکی از کشتی‌های خود رابارسولانی بشهر فرستادند . در گذشته کشتی‌ها راهمه با شنگرف رنك میکردند ووقتی هاتف به ساموسی ها توصیه میکرد که از دام چوبی وفرستاده سرخ بپرهیزندقصداوحالی کردن این موضوع بآنها بود. رسولان آمدند وازاهالی سیفنوس تقاضا کردند ده‌تالان بآنها قرض دهند . چون اهالی سیفنوس حتی حاضر بشنیدن این تقاضا نشدند ساموسی‌ها بغارت دهات آنها پرداختند. همینکه اهالی سیفنوس خبردار شدند بیدرنك برای دفاع از اموال خود شتافتند و بجنگی دست زدند که بضرر آنها خاتمه یافت . بسیاری از آنها بوسیله ساموسی‌ها ازشهر جدا شدندو پس از آن خراجی بمقدار صد تالان بآنها تحمیل شد .

۵۹ـ بعد از آن ساموسی‌ها جزیره هیدره[۲] رادر نزد یکی پلوپونز ازاهالی هرمیونه[۳] خریدندو آن‌را بامانت باهالی ترزن[۴] سپردندوخود به کرت رفتنددر آنجاشهر سیدونی[۵] را تاسیس کردند. آنهابااین قصدبه کرت نرفته بودندبلکه قصدآنها این بود که اهالی زاسنت[۶]

---

۱ ـ مرمر پاروس (Paros) سنگی بود که در یونان باستان برروی آن وقایع تاریخ یونان رااز۱۵۸۲ تا۵۳٤ قبل ازمیلاد حك کرده بودند. این الواح رایکنفر انگلیسی درسال ۱٦۲۷ به لندن بردو به دانشگاه آکسفوردهدیه کرد. پاروس «Paros» ازجزایر یونان باستان است که معادن مرمردر آن فراوان یافت میشود.

۲ـ هیدره «Hydreé» یا هیدرا «Hydra» ازجزایرمجمع‌الجزایر یونان درده کیلومتری ساحل آرگوس که تنگه هرمیونه «Hermionee» آنرا ازساحل جدا میکند .

۳ـ هرمیونه «Hermionee» ازشهرهای یونان‌باستان درایالت آرگوس.

٤ـ ترزن «Trèzène» ازشهرهای یونان‌باستان درایالت آرگوس.

۵ـ سیدونی «Cydonie» از شهرهای کرت باستان در ساحل جنوب شرقی این جزیره که امروز کانه «Caneé» نام دارد.

٦ـ زاسنت «Zacynthe» ازجزایرمجمع‌الجزایریونان‌باستان که بحکایت افسانه‌های قدیم موطن اولیس «Ulysse» بود و بعدها خراجگذار دولت آتن شد.

را ازجزیره بیرون کنند . آنان مدت پنجسال در کمال سعادت در آن نقطه بسر بردند. معابدی که امروز درسیدونی بچشم میخورد وهمچنین زیارتگاه دیکتینا[1] از آثار آنها است. در سال ششم اهالی اژین[2] دریك جنك دریائی برآنها پیروز شدند وبکمك اهالی کرت آنهارا باسارت درآوردند وقسمت جلوی کشتی های آنها را که بشکل سر گفتار بود و کشتی های آنهارا زینت کرده بود قطع کردند ودراژین درمعبد آتنا[3] آویختند. این عمل نتیجه کینه ای بود که اهالی اژین نسبت باهالی ساموس داشتند. زیرا قبل از آنها اهالی ساموس در زمانیکه آمفیکراتس[4] بر ساموس حکومت میکرد با اهالی اژین جنگیده بودند وباآنها بدرفتاری بسیار کرده بودند درمقابل، جزای آنرا نیزچشیده بودند .

۶۰ـ چنین بود شکایات اژین . اینکه من درباره ساموسی ها کمی بیشتر سخن گفتم علت اینست که سه اثر از بزرگترین آثار یونان یادگار آنها است . اثر اول معبری است که در کوهستانی بارتفاع تقریبا پانصد توآز[5] احداث شده . این معبر ازپایه کوه شروع میشود ودرهرجانب آن مخرجی احداث شده . معبر بطول هفت ستاد[6]

۱ـ دیکتینا (Dyktynna) ظاهرا مقصود آرتمیس الهه شکار و صید است که با یکی از خدایان محلی که بهمین نام خوانده میشد و حامی ملاحان و صیادان بوده اشتباه شده است .

۲ـ اژین (Egine) ازجزایر یونان باستان واقع درخلیج آتن که تاریخ درخشانی داشته و آثار باستانی زیاد درآن باقی است .

۳ـ آتنا « Athéna » یاآتنه « Athéné » الهه فکر واندیشه دریونان باستان

۴ـ Amphicratés

۵ـ توآز « Toise » یا ارژی « Orgye » واحد طول دریونان باستان وبرابر شش پا یا یکمتر و ۷۷۶ میلیمتر (یادداشت مقدمه دربارهٔ اوزان ومقادیردر یونان باستان)

۶ـ ستاد (Stade) واحد طول دریونان باستان وبرابر یك پاونیم یا ۴۴۴ میلمتر (یادداشت مقدمه درباره اوزان ومقادیردر یونان باستان)

و بارتفاع و عرض هشت پا[1] حفر شده است. در تمام طول اینراه مجرای دیگری بعمق بیست آرنج[2] و بعرض سه پا حفر کرده‌اند و از طریق این مجرای آبی با لوله‌هائی که احداث شده آب چشمه بسیار پر آبی بشهر میرسد. معماری که این تأسیسات را بنا کرده اوپالینوس[3] از اهل مگار[3] فرزند نوستروفوس[4] است. چنین است یکی از آثار مورد بحث. اثر دوم سدی است که گرد بندر احداث شده و بیست توآز عمق و بیش از دوستاد وسعت دارد. بنای سوم معبدی است که از تمام معابدی که ما میشناسیم بزرگتر است[5]. معمار اول آن یکی از ساکنان محل بنام روکوس[6] فرزند فیله‌آس[7] بود. بعلت این بناها است که من درباره ساموسی‌ها بیشتر سخن گفتم.

۱- پا واحد طول در یونان باستان و برابر ۲۹۶ میلیمتر (یادداشت مقدمه در باره اوزان ومقادیر در یونان باستان)

۲- آرنج واحد طول در یونان باستان و برابر یك پا و نیم یا ٤٤٤ میلیمتر (یادداشت مقدمه درباره اوزان ومقادیر در یونان باستان)

۳- Eupalinos

۳- مگار «Mégare» پایتخت ایالت مگاری «Mégarie» در یونان باستان. این شهر در شمال غربی تنگه کورنت و در نزدیکی خلیج آتن که در آنزمان خلیج سارونیك «Saronique» نامداشت قرار گرفته بود.

٤- Naustrophos

٥- تردیدی نیست که مقصود هردوت فقط معابد یونان است و الا معابدی بزرگتر از آن درمصر و بابل ساخته شده بود.

٦- Rhœkos

٧- Philèas

بردیای دروغی

۶۱ـ درهمانموقع که کبوجیه فرزند کوروش درمصر بانجام کارهای حیرت‌آور خود مشغول بود واقامت اودرآنجابدرازا میکشید دومغ که باهم برادربودند برضد اوقیام کردند[۱]. کبوجیه یکی‌ازاین‌دونفررا بسمت‌ناظر مأمور ادارهٔ اموال‌خود کرده‌بودو همین‌شخص‌بود که‌توطئه‌را طرح کرد[۲].این‌شخص‌متوجه‌شده‌بود که‌مرك بردیاراازمردم پنهان کرده بودند وفقط تعداد کمی‌ازپارسهااز آن‌باخبر بودند ودیگران‌هنوزاورازنده تصورمیکردند . پس طرح خود را براین اساس پایه گذارد و بخاندان سلطنتی تجاوز کرد. اوبرادری‌داشت که بشرحی که نقل کردم درشورش‌سهیم بود. این‌برادربقدری به بردیا فرزند کوروش و برادر کبوجیه که بامر پادشاه کشته شده بودشباهت داشت که میتوانست ایجاد شبهه کند. نه تنها ازلحاظ صورت به‌بردیا شبیه بود بلکه نام او هم بردیا[۳] بود . پاتی زیتس[۴] مغ باو اطمینان داد که شخصاً جریان را بنفع او رهبری خواهد کرد . پس اووی‌را بمقرسلطنت برد وبر تخت شاهی‌قرارداد . پس‌ازآن‌رسولان

۱ـ درکتیبه بیستون صحبتی از وجود دو برادر درمیان نیست وفقط از گئومات مغ گفتگوشده. بعلاوه هیچیك‌ازمورخان باستان غیرازهردوت و ژوستن قیام بردیای دروغی را بامشارکت برادراو ندانسته‌اند .

۲ـ درکتیبه بیستون درباره‌شغل بردیای‌دروغی‌قبل از آنکه به سلطنت‌برسد مطلبی نقل‌نشده . هردوت مدعی است که او بابرادرش مامور اداره اموال‌پادشاه بود، در حالیکه کتزیاس مدعی است که کبوجیه پس‌ازقتل برادرخود عمداً این‌شخص‌رابردیانامید تا مردم متوجه‌قتل‌بردیای واقعی نشوند. ژوستن‌مدعی‌است که شریك جرم بردیایکی‌ازنزدیکان شاه وهمان کسی بود که بدستوراو بردیای واقعی‌را بقتل‌رسانیدند.

۳ـ صحت این‌ادعای هردوت مورد تردیداست زیرا بحکایت کتیبه بیستون‌نام‌بردیای دروغی گئومات بوده که‌فقط پس ازقیام برضد کبوجیه خودرا بردیا خوانده است

۴ـ پاتی‌زیتس «Patizeithés» برادر بردیای‌دروغی که نقشه‌توطئه راطرح کرد. ژوستن نام وی راگومتس «Gométés» نقل کرده و بهمین جهت تصورمیرود هردوت شغل برادرگئومات راکه ناظر خرج اموال‌پادشاه بوده بجای نام او گرفته و وی را چنین خوانده است .

بتمام نقاط وحتی به مصرفرستاد تاسپاه رامطلع کنند که ازاین‌پس‌باید ازبردیا فرزند کوروش فرمانبری کنند نه از کبوجیه .

٦۲ـ رسولان همه این پیام را منتشر کردند و آنکه مأمور مصرشده بود با کبوجیه وسپاه اودر اکباتان[1] سوریه روبرو گردید . وی درمیان سربازان ایستاد و پیام مغ را اعلام کرد . کبوجیه سخن رسول را شنید و تصور کرد که گفته او حقیقت دارد وپرگزاسپ باو خیانت کرده وبااینکه مأمورقتل بردیا بوده است اورا نکشته. پس درحالیکه بجانب پرگزاسپ نظرافکنده بود بوی گفت : «پرگزاسپ،اینطورامر مرا اجرا کرده‌ای !» پرگزاسپ پاسخ داد :

«سرورمن، بهیچوجه صحت ندارد که برادرت بردیا برضد توشورش کرده باشد ویا روزی توازجانب اوبامخالفت خفیف یا شدیدمواجه شوی . من‌پس ازاجرای‌فرمان توبا دست خود او را دفن کردم . اگرممکن باشد که مردگان ازقبرها بیرون آیند توبا شورش اژدهاك ماد نیزروبرو خواهی شد . اما اگروضع‌مانند گذشته باشد محال است که ازجانب بردیا خطری‌نا گوارمتوجه تو گردد‌اکنون من‌عقیده دارم رسول را بگیریم و از او تحقیق کنیم و بپرسیم که چه کسی اورا فرستاده که مارا باطاعت از بردیا دعوت میکند .»

٦۳ـ کبوجیه از سخنان پرگزاسپ قانع شد. پس‌بیدرنك رسول را دستگیر

۱ـ دراینجا مقصود مؤلف اکباتان معروف پایتخت مادها نیست بلکه شهری است بهمین نام که درسوریه واقع شده بود. غیراز اکباتان پایتخت مادها دوشهردیگردر دنیای باستان بهمین نام وجود داشت که یکی‌درفارس ودیگری درسوریه بود. بنابگفته هردوت هاتف‌یکی ازشهرهای مصرپیشگوئی کرده بود که حیات کبوجیه دراکباتان بپایان خواهد رسید (بند ٦٤ همین کتاب) وشاید بهمین جهت کبوجیه اطمینان داشت که شورش بردیای دروغی تاثیری درسر نوشت لشکر کشی اوبمصر ندارد و تصور میکرد تا اکباتان پایتخت ماد سالم خواهد رفت . اما خبرنداشت که رسول بردیای دروغی درنقطه‌ای از سوریه با اوروبروشده که بنام‌پایتخت معروف ماداکباتان‌خوانده میشد. کبوجیه درهمین‌شهرزندگی را بدرود گفت (بند ٦٤ وبعد همین کتاب)

کردند وبنزد پر گزاسپ بردند وپر گزاسپ از او چنین سؤال کرد: «ای مرد، چون مدعی هستی که از جانب بردیا فرزند کوروش باینجا آمده‌ای، حقیقت‌را برما بازگو ودراینصورت میتوانی با آسایش خاطرباز گردی. آیا برای دادن این امر بردیا شخصاً خودرا درنظر تو آشکار کرده ویا این دستوررا از یکی‌ازز یردستان اودریافت کرده‌ای؟»

رسول پاسخ داد: «من خود اززمانی که کبوجیه مصر را اشغال کرده بردیا را ندیده‌ام. این دستور را مغی که کبوجیه اداره کاخ را باو سپرده بمن ابلاغ کرده. وی بمن گفت که بردیا فرزند کوروش مرا مأمور کرده است این پیام را بشما برسانم.»

رسول چنین گفت وچیزی بدروغ برآن نیفزود.

پس کبوجیه گفت: «پر گزاسپ توفرمان مرا صادقانه‌اجرا کرده‌ای واز سوءِ ظن من‌مبری هستی؛اما چه کسی توانسته باغصب نام بردیا در پارس برمن بشورد؟»

پر گزاسپ پاسخ داد: «ای پادشاه، تصور میکنم ماجرا را خوب تشخیص میدهم، مغ‌ها وبخصوص آنکس که اداره اموال خود را باوسپرده‌ای وبرادرش بردیا سران این شورش هستند.»

۶۴ـ بشنیدن نام بردیا، کبوجیه از صدق این گفتار و تحقق خواب خود در شگفت شد وبیاد آورد که‌شبی‌شبحی‌هنگام‌خواب‌باو گفته‌بود که‌شخصی بردیانام‌بر تخت سلطنت جلوس‌خواهد کرد وسر اوبآسمان خواهد رسید. پس کبوجیه دریافت که برادر خود را بیجهت بقتل رسانیده وبر مرگ او گریست و از پیش آمد این حوادث نالید وسپس بر اسب خود جستن کرد تا بی‌تأمل به شوش رود ومغ را دستگیر کند. ولی درموقعی که اوبرزین‌اسب میپرید حلقه غلاف خنجرش گسیخت وخنجرعریان ران‌او راآسیب رسانید. کبوجیه ازهمان نقطه‌ای از بدن مجروح شد که خود چندی قبل از همان محل‌آپیس خدای مصریان‌را مجروح کرده بود. چون جراحت خود را کشنده دید نام شهری را که در آن توقف داشت سؤال کرد. باو گفتند که این‌شهر اکباتان نام دارد.

اتفاقاً مدتی قبل هاتف بوتو[1] برای او پیشگوئی کرده بود که حیات اودرشهر اکباتان بپایان خواهد رسید. وی تصور میکرد روزها بعد در شهر اکباتان واقع در ماد که تمام اموالش درآن قرارداشت خواهد مرد، ولی باید تصور کرد که قصد هاتف همین اکباتان سوریه[2] بوده. همان موقع که بتقاضای اونام شهررا براو باز گفتند از برخورد شورش مغ با این جراحت بخود آمد و افکار درست براو راه یافت و چون گفته هاتف رابدرستیدرك کرد چنین گفت: «همینجا استپایان حیات کبوجیه فرزند کوروش». آن روز دیگروی سخنی نگفت.

۶۵ـ تقریباً بیست روز بعد تعدادی ازبزرگانپارس را که با اوهمسفربودند طلب کرد وخطاب بآنان چنین گفت: «پارسها، حوادث مرا مجبور کرد که آنچه را که بدقت پنهان میکردم برشمافاش کنم. هنگامی که درمصربودم شبیشبحیدرخواب برمن آشکارشد. کاشهرگز این شبح برمن آشکارنشده بود. تصور کردم رسولیاست که ازسرزمین مامیرسد. اوبمن گفت که بردیا تخت سلطنترا اشغال کرده وسراوبآسمان میرسد. من ازاین سخن بیمناك شدم وترسیدم که برادرم سلطنت راازچنگ منبیرون آورد. رفتار من درآنزمان باشتاب وخالی ازبصیرت بود. علت اینست که همانطور که منکاملا شاهدآن میباشم درعالم آدمیان راهی برای فرار از سرنوشت وجود ندارد. من از راه نادانی پرگزاسپ را به شوش فرستادم تا بردیا را بقتل رساند. و پس از آنکه این جنایت ناپسند انجام گرفت من فارغ از ترس مجازات بزندگی خود ادامه

۱ـ بوتو (Bouto) الهه مصر باستان و عامل تولیدکننده نسل در موجودات. این ربةالنوع که درغالب شهرهای مصر باستان مورد پرستش بود و یونانیان اورا با لاتون (Laton) مقایسه میکنند در یکی از شهرهای مصرسفلی که بنام اوبوتونام دارد بیش از نقاط دیگرمورد احترام وستایش بود.

۲ـ بطوریکه نوشتههای مورخان باستان حاکی است درمحل سوریه امروز شهر کوچکی بنام آکباتانا (Acbatana) وجود داشته که محتمل است همان شهری باشد که هردوت آنرا اکباتان مینامد. رجوع شود به یادداشت بند۶۲ همین کتاب

دادم و تصورنمیکردم که پس از مرگ بردیا کسی دیگر هم بتواند برضد من شورش کند. اما بحکم سرنوشت ازهمه جهت اشتباه کردم؛ بی‌جهت مرتکب قتل برادرشدم وبا اینحال از سلطنت محروم گردیدم. شورشی که خداوند قبلا در خواب بر من فاش کرده بود شورش همین مغ بود که بردیا نام دارد. بهر حال، من مرتکب این قتل شده‌ام وشما اطمینان‌داشته باشید که بردیا فرزند کوروش زنده نیست واکنون درکاخ شاهان‌پارس‌مغان‌فرمانروائی‌میکنند، همان‌مغی که‌اداره‌امورخودرا باووا گذار کرده‌ام وبرادرش بردیا آنکس که بایددربرابر جسارت و گستاخی خفت‌آور این‌مغان مدافع اول‌من‌باشد امروزدیگرزنده‌نیست وقربانی جنایت شومی‌شده‌است که‌ازمیان‌خانواده‌او سرچشمه گرفت. پارس‌ها! چون اودیگر زنده نیست، من‌آخرین وصایای خودرا در پایان عمرفقط بشما میتوانم بسپارم. چنین است وظایفی که بشمامیسپارم وخداوندان انتقام‌گیرندهٔ پادشاهان‌رابشهادت میطلبم. من این‌وصیت رابهمهٔ شما وبخصوص‌بآنهائی میکنم که ازخاندان هخامنشی هستند ودراینجا حاضرند: بازگشت سلطنت رابماده‌ها با بیقیدی تلقی نکنید. اگر آنها سلطنت را بحیله بچنگ آوردند، شما نیز برای بازگرفتن‌آن متوسل به حیله شوید. اگرآنرا با زوربدست آوردند، شما نیز آنرا بزور اسلحه باز ستانید. اگر شما چنین کنید، امیدم آنست که زمین بشما محصول دهد وزنان برای شما اطفال بیادگار گذارند ورمه ها برای شما بره‌ها آورند. امیدم آنست که شما همیشه مردمانی آزاد بمانید. اما اگر سلطنت را باز نستانید و برای پس گرفتن‌آن نکوشید، از خداوندان میخواهم که امراض مختلف برشما نازل کنند وازآنها مصراً مسئلت میکنم که علاوه برآن،هریك ازپارسها را باعاقبتی نظیرآنچه که من امروز باآن روبروهستم روبرو کنند.» هنگامیکه کبوجیه این‌عبارات را بر زبان‌جاری میکرد برسرنوشت خود میگریست.

٦٦ـ وقتی پارسها پادشاه خودرا درحال‌زاری مشاهده کردند خود ازروی میل لباسها را دریدند و ناله وزاری سردادند. مدتی بعد استخوان زخم پادشاه سیاه شد و بزودی گوشت بدن فساد پیدا کرد و کبوجیه فرزند کوروش که جمعاً هفت سال

وپنج ماه سلطنت کرده بود وفرزندی پسریا دختر ازخودباقی نگذارده بود در گذشت . پارسهائی که در آن محل حاضر بودندنمیتوانستند باور کنند که مغها سلطنت را بدست گرفته‌اند واطمینان داشتند که آنچه کبوجیه در باره مرك بردیا برای آنها نقل کرده بقصد آن بوده که به برادر خود لطمه زند و تمام پارسهای امپراطوری را برضد او بشوراند. آنها مطمئن بودند که آنکس که سلطنت میکرد همان بردیا فرزند کوروش است . ازطرفی پر گزاسپ هم قتل بردیا را جداً انکارمیکرد زیرا بعد ازمرك کبوجیه اعتراف بقتل فرزند کوروش برای او خطر داشت .

قسمت دوم

بسلطنت رسیدن داریوش

امپراطوری این پادشاه

پارس‌ها در ساموس

سرآغاز جنگهای ایران و یونان

(از بند ۶۷ تا بند ۱۶۰)

توطئه هفت تن

۶۷ـ آن مغ، پس از مرگ کبوجیه با خیال راحت نام بردیا فرزند کوروش را غصب کرد ومدت هفت ماه از باقیماندهٔ سال هشتم سلطنت کبوجیه را سلطنت کرد و در این مدت بهمه اتباع خود خوبی های فراوان کرد بدرجه‌ای که هنگام مرگ او تمام اقوام آسیائی باستثنای پارس‌ها بروجود او افسوس خوردند. این مغ کسانی بتمام نقاط امپراطوری فرستاد و اعلام کرد که مدت سه سال از انجام خدمت نظام و پرداخت مالیات معاف‌اند. این فرمان را بمحض اینکه حکومت را بدست گرفت صادر کرد. اما درماه هشتم نیرنك او بترتیب زیر فاش شد:

۶۸ـ اوتان[1] فرزند فارناسپ[2] وازحیث نژاد وثروت با بزرگترین پارسها برابر بود. او اولین کسی بود که حدس زد این مغ بردیا فرزند کوروش نیست و هویت واقعی او را کشف کرد. او متوجه شده بود که مغ از ارك خارج نمیشود و هیچیك از پارسهای بزرگزاده را بحضور نمی‌پذیرد. همینکه سوء ظن او بیدار شد بترتیب زیر اقدام کرد: کبوجیه با یکی از دختران او که فدیمه[3] نام داشت ازدواج کرده بود.

۱ـ اوتان یا اوتانس (Otanès) یکی از بزرگان پارس و یکی ازهفت تنی که نقشه برکنار کردن بردیای مغ را طرح کردند وبر او شوریدند. نام این شخص در کتیبه بیستون اوتانا (Outana) آمده (بند ۶۸) و اگر آنطور که هرودوت میگوید فرزند فارناسپ باشد برادرزن کوروش وعموی کبوجیه بوده‌است. امادر کتیبه بیستون گفته شده که اوتانا فرزند شخصی توکرا (Toukra) نام‌بوده (یادداشت شماره۴۰ تاریخ هرودوت نسخه (Belles Lettres) طبع پاریس ۱۹۳۹ جلد ۳ صفحه ۱۲۱)

۲ـ Pharnaspés

۳ـ Phédymé

آن مغ نیزاین دختررا بعقد خود در آورده بود واو با دیگرزنان کبوجیه درحرمسرا میزیست . اوتان کسی بنزد دخترخود فرستاد وپرسید مردی که با اوهم بستر است چه کسی است ، بردیا فرزند کوروش است یاشخص دیگر؟ دختر برای اوجواب فرستاد که ازاین مطلب بی خبر است زیرا بردیا فرزند کوروش را هرگز ندیده و نمیداند اکنون چه کسی بااوهمخوابه است. پس اوتان پیغام دیگری برای اوفرستاد وپرسید :

«اگر توخود بردیا فرزند کوروش را نمی شناسی ازآتوسا[۱] درباره مردی که هردو بااوزندگی میکنید سؤال کن زیرا او بایدلااقل برادرخودرا بشناسد .»

۶۹- دختر اوتان باوچنین پاسخ فرستاد: «من بهیچ وسیله نمیتوانم باآتوسا سخن گویم ویا یکی اززنانی را که دراین قصر زیست میکنند ببینم . زیرا این مرد، هر که هست، پس ازآنکه بقدرت رسید هریك ازمارا درجائی جداگانه قرارداد . » افشای این اسرار مطلب را براوتان روشن کرد. پس پیغام سومی برای دخترخود فرستادو گفت : «دخترم تو ازنژادی عالی هستی وباید خطری را که پدرت امر میکند قبول کنی . اگر بردیائی که باتواست فرزند کوروش نیست ومردی است که من حدس میزنم نباید چنین راحت درآغوش توقرار گیرد وسلطنت کند. اوباید مجازات شود .

پس آنچه میگویم انجام ده: وقتی اوباتوهم بستر میشود، همینکه مشاهده کردی که بخواب رفته است گوشهای اورالمس کن واگر دیدی که او گوش دارد بدان که بابردیا فرزند کوروش هم بستر میباشی، اما اگر گوش نداردبدان که در آغوش بردیای مغ هستی. فدیمه درجواب کس فرستاد وپیغام داد که اگرچنین کندباخطری بزرك روبرو خواهد شد، چه اگراو گوش نداشته باشد ودرموقع لمس کردن اورا غافلگیر کند یقین است که اورا ازمیان خواهد برد، ولی بااینحال، امر پدر را اطاعت خواهد کرد. بدین ترتیب حاضرشد وظیفه ای که بعهده او گذارده شده بود برای پدر انجام دهد. کوروش فرزند

۴- آتوسا (Atossa) دختر کوروش که ابتدا بعقدازدواج برادرخود کبوجیه در آمد ووقتی بردیای مغ بحکومت رسید وی نیزاورا بزنی گرفت و برای سومین بار پس از بر کناری بردیا بعقدازدواج داریوش در آمد.

کبوجیه درزمان سلطنت خود بعلت تقصیری که بی‌تردید کوچك نبوده امر کرده‌بود گوشهای بردیای‌مغ رابببرند. پس‌فدیمه دختر اوتان آنچه به پدروعده کرده بودانجام داد. وقتی‌نوبت اوشد که بنزدمغ رود ـ زیرازنان پارس هریك بنوبه باشوهرخود هم‌بسترمیشوند ـ در کنار او آرمید ووقتی مغ درخواب عمیق غوطه‌ورشد گوشهای او را جستجو کرد وبراحتی‌وبی‌خطردریافت که این‌مرد گوش‌ندارد. همینکه‌روزشدماجرای شب رابرای‌پدر پیغام فرستاد.

۷۰ـ آنگاه اوتان آسپاتین[۱] و گوبارو[۲] بزرگترین شخصیت های پارس راکه بیش ازدیگران برای راز گوئی مناسب بودند بکناری کشید وماجرارا بر آنها فاش کرد. خودآنها هم حدس میزدند که چنین‌باشد و وقتی اوتان آنها را در جریان امر گذارد بآسانی گفته او را باور کردند. و تصمیم گرفتند که هریك از آنها یکی‌از پارسها راکه بیش ازدیگران موردِاعتماد بود ازاین رازباخبر کنند.

پس اوتان این‌رازرا باانیتافرن[۳] درمیان نهاد و گوبارو بامگابیز[۴] وآسپاتین‌با هیدران[۵] مذاکره کردند.

۱ـ آسپاتین (Aspathinés)یا آسپاشانا (Aspachana) یکی‌دیگرازشخصیت‌های هفتگانه که بکمك داریوش واوتان بردیای مغ رااز کار بر کنار کردند . نام این‌شخص در کتیبه بیستون ذکر نشده .

۲ـ گوبارویاگبریاس(Gobrias) از بزرگان‌پارس‌ویکی‌ازهفت تن‌توطئه کنندگان برای‌بر کنار کردن بردیای مغ. معلوم نیست که این شخص همان گوباروی معروف فرزند مردونیه است که درزمان کوروش بحکومت بابل‌رسید وباقدرت براین سرزمین حکومت کردیا شخص‌دیگر.

۳ـ اینتافرن یا اینتافرنس (Intaphernés) که نامش در کتیبه بیستون ویندافرنه (Vindafarnah) فرزند واژاسپارا (Vajaspahara) آمده‌است

٤ـ مگابیز (Mégabyze) یا مگابیزوس (Mégabyzos) که در کتیبه بیستون باگابوخسا (Bagaboukhsa) فرزند دادوواهیجا (Dadouvahidja)آمده است

٥ـ هیدران یاهیدرانس (Hydranés) که در کتیبه بیستون ویدارنا (Vidarna) فرزند باگابیگنا (Bagabigna)آمده است .

از اینقرار آنها شش تن بودند، ولی درهمین موقع داریوش فرزند هیستاسپ که از پارس میآمد ازراه رسید. پدراو حاکم پارس بود[۱]. وقتی داریوش رسید، آن شش تن تصمیم گرفتند اورا نیز با خود همراه کنند.

۷۱ـ پس این هفت تن توطئه کنندگان گردهم جمع شدند وپس از آنکه سوگند وفاداری نسبت بهم یاد کردند بایکدیگر بمشورت پرداختند. وقتی نوبت سخن به داریوش رسید عقیده خود را چنین بیان کرد: «من تصور میکردم تنها کسی بودم که میدانستم پادشاه کنونی مغ است و بردیا فرزند کوروش مرده است. برای تهیه وسایل از میان بردن همین مغ است که من با شتاب باینجا آمده‌ام. اما چون حوادث شمارا نیز درجریان حقایق گذارده ومن تنها نیستم عقیده دارم که باید بیدرنگ دست بکارشد و تأمل جایز ندانست زیرا تأمل حاصلی نخواهد داشت.» اوتان چنین گفت: «فرزند هیستاسپ، تو ازپدری نجیب زاده هستی و بنظر من فضیلت تو ازپدر کمتر نیست. با اینحال بی تأمل دراین کار شتاب مکن و بکوش تا ازمطمئن ترین راه قدم برداری. باید قبل از عمل تعداد بیشتری را باخود همراه کنیم.»

داریوش بوی پاسخ داد. «کسانی که اینجا حاضرید، بدانید اگر آنطور که اوتان پیشنهاد میکند رفتار کنید همه بوضعی رقت بار کشته خواهید شد. بی تردید خائنی یافت خواهد شد که باميد نفع شخصی رازشمارا برمغ فاش خواهد کرد. بهتر آنست که هریك ازشما بتنهائی اجرای این عمل را بعهده بگیرید. اما چون صلاح آن میدانید

۱ـ هیستاسپ یاهیستاسپس (Hystaspés) پدرداریوش یکی ازپارس‌های خاندان هخامنشی که داریوش خودشجره نسب اورادر کتیبه بیستون چنین معرفی میکند: «پدرمن هیستاسپ است، پدرهیستاسپ آرسام بود، پدر آرسام آریامن، پدر آریامن چش پش و پدر چش پش هخامنش بوده است.» (کتیبه بیستون ـ بند۲) در بارهٔ افسانه بسلطنت رسیدن داریوش رجوع شود به بند۲۰۹ ازجلداول تاریخ هرودوت درجائی که مؤلف شرح میدهد که چگونه هنگام ورود کوروش به سرزمین اقوام ماساگت خواب دید که داریوش فرزند هیستاسپ براوشوریده و بسلطنت رسیده. برخلاف گفته هرودوت هیستاسپ پدر داریوش حاکم ایالت پارت بودنه فارس (کتیبه بیستون ـ بند۳۵)

که این‌راز را بردیگران نیزفاش کنیم وآنرا برمن فاش کرده‌اید، پس هم‌امروز دست بکارشویم وبدانید که اگرامروز ازدست برود من منتظر نخواهم نشست که رازمرا دیگری فاش کند وبلکه من‌خود همه‌چیزرا برمغ فاش خواهم کرد.»

۷۲ــ اوتان بامشاهدهٔ هیجان داریوش چنین‌پاسخ داد:

«چون تومارا مجبورمیکنی که بی‌تأمل دست بکارشویم وحاضرنیستی که کاررا بتعویق اندازیم ، پس بگو برای تعرض بآنها چگونه میتوانیم به‌کاخ راه یابیم. تصور میکنم که تونیزمیدانی که سربازان محافظ همه‌جا گرد‌کاخ آماده‌اند . بی‌آنکه‌آنهارا دیده‌باشی لااقل دربارهٔ آنها چیزهائی شنیده‌ای، دراینصورت چگونه خواهیم‌توانست‌از ازدرهای کاخ عبور کنیم؟»

داریوش پاسخ داد: «اوتان ؛ چه بسیار که زبان ازبیان آنچه عمل‌نشان میدهد عاجزاست وچه‌بسیار که‌بیان‌عاجزنیست ولی‌عملی که بآن منتهی میشود قابل افتخار نیست با اینحال بدانید که کمترین مشکلی‌برای‌عبورازمحل‌مستحفظین‌وجود ندارد. زیرا اولا دربرابر مردانی درردیف ومقام ما هیچکس نیست که ازراه احترام یا بعلت ترس درهای‌کاخ را نگشاید، من نیزشخصاً برای‌ورود به‌کاخ بهانه‌ای‌تمام معقول‌دارم . من‌خواهم گفت که‌هم‌اکنون‌ازپارس‌رسیده‌ام‌وقصد دارم پیغام‌پدرم‌رابعرض‌شاه برسانم . هرجا که دروغ‌مصلحت باشد در گفتن آن‌تردید نباید کرد[1]. ماچه دروغگوباشیم وچه شیفته حقیقت‌درهرحال هدفی واحدداریم. بعضی ازمردم‌دروغ میگویند تا ازدروغهای اطمینان‌بخش‌خود نفعی ببرند. بعضی دیگر حقیقت را میگویند تا مردم بیشتر بآنها اعتماد کنند وخودمنتفع‌شوند. واگرنفعی‌درمیان‌نبود، برای‌مردراستگوفرقی‌نمیکرد که دروغ گوید، وبرای‌دروغگوهم‌بی‌تفاوت بود که‌راست گوید. نگهبانانی که‌ازروی میل‌بما اجازه عبوردهند بعدها ازاین عمل خود پشیمان نخواهند شد و اگر بین‌آنها کسانی‌باشند که بخواهند مانع عبور شوند همانجا بآنها نشان‌خواهیم داد که‌دشمنان ماهستند وباهجوم بداخل‌کاخ کارخودرا انجام‌خواهیم‌داد»

۱ــ درباره پارس‌ها که ازدروغ نفرت داشته‌اند بیان‌این‌مطلب ازقول‌داریوش‌قابل مطالعه ومورد تردید است.

۷۳- دراینوقت گوبارو شروع بسخن کرد وچنین گفت: «دوستان، چه فرصت بهتری میتوان یافت که یاحکومت را بچنگ آوریم ویا درصورت ناکامی باستقبال‌مرگ بشتابیم؟ ماازنژاد پارس‌هستیم‌ولی‌پادشاه ما یکنفرماد یابهتر بگویم‌یکنفرمادبی گوش است! تصورمیکنم کسانی ازبین شما که درموقع مرگ بربالین کبوجیه حاضر بوده‌اند بخاطردارند که کبوجیه درآخرین لحظات حیات خود چه‌نفرینهائی درحق پارس‌هائی کرد که برای پس گرفتن سلطنت اقدامی نکنند. در آنموقع ما متوجه سخنان او نبودیم وتصور میکردیم کبوجیه بقصد تهمت‌زدن‌این سخنان را برزبان جاری میکند ولی من‌امروز توصیه میکنم که ازداریوش پیروی کنیم واین جلسه را تعطیل کنیم و مستقیماً بنزد مغ برویم.»

گوبارو چنین سخن گفت ودیگران نیزاورا تأیید کردند.

۷۴- درهمان موقع که آنان این‌توطئه‌راترتیب میدانندبازی سرنوشت چنین مقدر کرد که مغها پس‌ازتفکر تصمیم گرفتند پرکزاسپ راباخود همراه کنند؛ زیرا ازیکطرف کبوجیه نسبت بوی رفتاری ناشایست در پیش گرفته بود و فرزند او را با تیری بقتل رسانیده بود و از طرف دیگرچون او بردیا را بدست خود کشته بود تنها کسی بود که ازسرنوشت بردیا فرزند کوروش باخبربود، وعلاوه برآن‌پارس‌هابرای او احترامی زیادقائل بودند. مغان‌باین قصد او را طلب واین‌رفیق‌تازه را بقیدسوگند باخود همراه کردند. وی را سوگند دادند که نیرنگی را که آنان نسبت به پارسها بکاربرده بودند براحدی فاش‌نسازد و در مقابل، همه‌نوع وعدهٔ مساعدت باو دادند.

پرکزاسپ بآنها قول‌مساعد داد. مغها پس‌ازآنکه پرکزاسپ راباخود همراه کردند چیزدیگری ازاوخواستند. آنان‌بوی گفتند که قصد دارندعموم پارسها رادرزیر دیوارهای‌کاخ شاهی‌احضار کنند وازاوخواستند که بربالای برجی قرار گیرد وآشکارا اعلام کند که پادشاه کنونی بردیا فرزند کوروش است نه کسی دیگر. آنها عمداً این تقاضا را ازاو کرده بودند زیرا معتبرتر ازاو در نظر پارس‌ها کسی نبود وبعلاوه او بارها وجود بردیا فرزند کوروش را تأیید کرده بود وافسانه قتل‌اورا منکرشده بود.

۷۵- پرکزاسپ گفت حتی دراین‌مورد نیزحاضراست اسباب رضایت آنها را

فراهم کند. پس مغ‌ها پارسها را احضار کردند و وی را بالای برجی بردند و تقاضا کردند برای مردم سخن گوید. اما او آنچه را که از او انتظار داشتند از روی عمد فراموش کرد و اجداد پدری کوروش را از هخامنش ببعد شماره کرد و وقتی پس از گذشت چند قرن به کوروش رسید در ختام بیان خود خدماتی را که این پادشاه به پارسها کرده بود یادآوری کرد و پس از تجدید این خاطرات پرده حقیقت را بکنار زد و گفت تا کنون این راز را پنهان نگهداشته بود زیرا افشای این ماجرا برای او بی‌خطر نبود. اما امروز نیروئی وی را مجبور بافشای آن میکند. پس شرح داد که چگونه بردیا فرزند کوروش بدست او و با سلاح کبوجیه بقتل رسید و چگونه پادشاهان کنونی از مغان میباشند. آنگاه آرزو کرد که اگر پارس‌ها برای بازیافتن سلطنت و مجازات مغان اقدام نکنند انتقام خدایان بر آنها نازل شود و سپس خود را با سر از بالای برج بپائین افکند. چنین بود مرگ پرگزاسپ، این شخصی که در تمام حیات خود مردی محترم بود.

۷٦ـ درهمان موقع آن هفت نفر، پس از آنکه تصمیم گرفتند بی‌تأمل به مغ‌ها حمله کنند بخدایان توکل کردند و بی‌خبر از این حادثه حرکت کردند. چون در نیمه راه از این واقعه مطلع شدند، بیدرنگ خود را بکناری کشیدند تا بار دیگر باهم مشورت کنند. او تان و چندتن دیگر عقیده داشتند که اجرای این عمل بتعویق افتد و در میان اینهمه هیجان و سروصدا بعملی دست نزنند.

داریوش و دیگران مایل بودند که همچنان پیش روند و بی‌تأمل باجرای تصمیمات خود بپردازند. درهمان موقع که آنها به بحث مشغول بودند مشاهده کردند که هفت زوج عقاب بشکار دوزوج کرکس مشغول میباشند و پرهای آنها را میکنند و بغارت میبرند. بمشاهده این صحنه، هرهفت تن همداستان شدند و نظر داریوش را پذیرفتند و با اطمینان خاطری که ازمشاهده این پرندگان بآنها دست داده بود بسوی کاخ حرکت کردند.[1]

۱ـ شکست پارسها از یونانیان نیز بصورت خوابی نظیر این خواب بر آتوسا ظاهر شده بود. وی در خواب دیده بود که عقابی کرکسی را تعاقب میکند. نکته جالب در باره این واقعه اینست که بجای اینکه تعداد عقاب‌ها بتعداد توطئه کنندگان هفت تن و تعداد کرکس‌ها

۷۷- وقتی بمدخل کاخ رسیدند آنچه حسن درایت به داریوش تلقین کرده بود روی داد. نگهبانان که نسبت به پارس‌هائی با آن مقام و منصب احترامی فراوان داشتند و هرگز تصور نمیکردند که آنها چنین نقشه‌ای درسر داشته باشند راه را بر این مردان بزرگ که خدایان رهبری آنها را بعهده داشتند باز کردند. هیچکس حتی یك سؤال از آنها نکرد. وقتی بداخل صحن رسیدند با خواجگانی روبرو شدند که مأمور انتقال اوامر بودند. اینها مقصود از ملاقات با پادشاه را استفسار کردند و درهمانحال که از اینها سوال میکردند نگهبانانی را که آنها را راه داده بودند بسختی سرزنش و تهدید کردند و از ادامه پیشروی آنها مانع شدند. پس آن هفت تن یکدیگر را متقابلا تشجیع کردند و خنجرهای خودرا بر کشیدند و همانجا این حریفان را از پا در آوردند و دوان دوان بداخل بیرونی کاخ هجوم بردند.

۷۸- درهمین موقع آندو نفر مغ در آنجا دربارهٔ واقعه پر گزاسپ باهم بمشورت مشغول بودند. وقتی مشاهده کردند که سرهای خواجگان میرون و فریاد آنها بلنداست هردو باشتاب برخاستند و آنچه را رویداده بود دریافتند و خود را برای دفاع آماده کردند. یکی از آنها باشتاب کمان و خدنك خودرا بر گرفت و دیگری بجانب نیزه خود جستن کرد. زدوخورد آغازشد. آنکس که کمان و خدنك بدست داشت نمیتوانست از آن استفاده کند زیرا دشمنان بسیار نزدیك بودند و باآوتن بتن نبرد میکردند. اما دیگری بانیزه از خود دفاع میکرد، این شخص آسپاتین را ازران و اینتافرن را ازچشم مجروح کرد. اینتافرن بااین جراحت چشم خودرا ازدست داد ولی از آسیب آن نمرد[۱]

که مظهر بردیای مغ بوده یکتن باشد هفت زوج عقاب ویك زوج کرکس مشاهده شده است. اگر فرض کنیم که مقصود مولف ازیك زوج کرکس بردیای مغ و برادرش بوده معلوم نیست مقصود ازهفت زوج عقاب غیر ازهفت تن توطئه کنندگان چه کسانی بوده‌است. احتمال میرود درمتن اصلی هفت عقاب و یکزوج کرکس بوده واین اشتباه بعدها در رونویسی‌های بعدی متن وارد شده باشد.

۱- دربارهٔ سرنوشت اینتافرن رجوع شود به بند ۱۱۸ و۱۱۹ همین کتاب. در سال اول سلطنت داریوش شخصی بهمین نام بحکومت بابل رسیده است (کتیبه بیستون بند ۵۰)

یکی از آن دو نفر مغ این هر دو نفر از توطئه کنندگان را مجروح کرد. آن دیگری که مشاهده کرد کمان بکار او نمی آید خودرا در پستوئی که مجاور بنا بود افکند و خواست درهای آنرا ببندد. اما دوتن از هفت تن، داریوش و گوبارو، خودرا همراه او بداخل آن پستو افکندند. گوبارو مغ را با ریسمان بدام انداخت. داریوش در حالیکه مقابل او ایستاده بود نمیدانست چکند تا در تاریکی گوبارو را مجروح نسازد. وقتی گوبارو مشاهده کرد که داریوش بی حرکت بتماشای این صحنه مشغول است پرسید بچه جهت بکمك او نمیشتابد. داریوش پاسخ داد: «میترسم ترا هم مجروح کنم» اما گوبارو جواب داد: «خنجرت را فرو کن حتی اگر از شکم هر دو نفر بگذرد.» داریوش سخن اورا پذیرفت، خنجر خود را فرو کرد و خوشبختانه به مغ اصابت کرد[1]

۷۹- پس از آنکه مغان را کشتند و سرهای آنها را از بدن جدا کردند دو مجروح خودرا که قادر به حرکت نبودند و حضورشان برای نگهداری ارك لازم بود در کاخ گذاردند و پنج تن دیگر در حالیکه سرهای مغان را بدست گرفته بودند با فریادها و تظاهرات پرسروصدا شروع بدویدن کردند و دیگر پارسها را طلب کردند و ماجرا را برای آنها نقل کردند و سرها را بآنها نشان دادند و تمام مغانی را که بچنك افتادند بقتل رساندند. همینکه پارسها از فداکاری آن هفت تن و خدعه مغان باخبر شدند بآنها پیوستند و در حالیکه خنجرهای خودرا بیرون کشیده بودند هرجا مغی میبافتند خون اورا میریختند بطوریکه اگر شب فرا نمیرسید و کار آنها قطع نمیشد یك مغ زنده نمیماند.

این روز، امروز جشن بزرك ملی پارسها است. مراسم بزرگی در این روز برپا

۱- درباره اینکه چه کسی بردیای مغ را کشته است بین اسناد و مدارك تاریخی اختلاف است، در کتیبه بیستون (بند۱۳) داریوش مدعی است که خود او بردیا را با تعداد کمی از همراهان کشته است. اما اشیل (Eschyle) نویسنده یونان باستان مدعی است که قاتل حقیقی او آرتافرن (Artaphernés) بوده «اشیل - پارسها - بند ۷۷۶» و کتزیاس « Ctésias » مورخ دیگر یونانی معتقد است که بردیا بدست چندین نفر از مهاجمین بقتل رسید.

میکنند که به «قتل‌عام[1] مغان» معروف است. درموقع انجام این‌مراسم هیچ مغی حق ندارد خودرا بمردم نشان‌دهد وهمه درآنروز درخانه میمانند.

۸۰ـ وقتی اغتشاش آرام شد وپنج روز ازاین حادثه گذشت[2] کسانی که برضد مغ‌ها قیام کرده بودند برای مشورت جلسه‌ای تشکیل دادند. نطق‌هائی ایرادشد که بی‌تردید برای بعضی ازیونانیها باور کردنی[3] نیست ولی‌درهرحال صحت دارد. اوتان عقیده داشت که باید امور حکومت را به ملت پارس واگذار کنند و چنین استدلال می کرد:

«من‌عقیده‌دارم که‌نبایدفقط یك‌نفررا ازبین‌خود بعنوان‌پادشاه‌انتخاب کنیم. این کارنه خوب است ونه مفید. شما میدانید که گستاخی جاهلانه کبوجیه بچه درجه از افراط رسید وجسارت و گستاخی‌آن مغ راهم آزمایش کردید. درسلطنتی که هوی‌و هوس اشخاص از پس دادن حساب‌کاملا معاف است چگونه ممکن است تعادلی بوجود آید؟ این قدرت به با تقوی ترین مردمی که بآن دست یابد نقشه‌های غیر عادی الهام میکند. کبروغروردروجود نسل‌موجود قهراً افزایش مییابد وریشه حسادت از آغاز تولد در وجود انسان میروید. این دو عیب بشر را بصورت موجودی غیر انسانی

۱ـ این‌جشن که بجشن قتل‌عام مغان معروف بودبنابگفته هردوت و کتزیاس مدتها درپارس قدیم معمول بوده ولی صحت وجودآن موردتأیید دیگر مورخان باستان نیست.

۲ـ بگفته یکی ازمورخان پارس‌ها مدت پنج روزپس‌ازمرك پادشاه آزاد بودند که بهرعملی بخواهند دست زنندتاهرج ومرجی که‌ازاین آزادی نتیجه میشود قدروارزش‌سلطه پادشاه رابرآنها روشن کند.

۳ـ مقصود هردوت از سخنانی که برای یونانیان باور کردنی نیست مطالبی است که اوتان ضمن صحبت درباره سرنوشت حکومت عنوان کرده ومورخ بتفصیل‌دراین کتاب وبند۴۳ازکتاب ششم‌شرح داده است. آنچه مسلم است عنوان ریاست جمهوری که هرودت دراین بند ازقول اوتان عنوان میکند چندان باخوی پارسها تطبیق نمیکردهو باور کردنی نیست که منظور اوتان آنطور که هردوت تشریح میکند واقعاً حکومت جمهوری از نوع حکومت شهرهای یونان بوده باشد. ظن غالب اینست که مقصود اوتان حکومت مشترك اشراف برعوام بوده‌نه حکومت مطلق اینان.

درمی‌آورد. سرشار از کبر و غرور نیمی از جنایات، و سرشار از حسادت نیم دیگر آنرا مرتکب میشوند. خواهید گفت که یك فرمانروای مطلق که همه چیز دارد چگونه ممکن است حسادت بورزد. اما برعکس، حسادت با استبداد آمیخته است و برضد مردم بکار میافتد. فرمانروای مستبد حتی نسبت به طول عمر مردمان نیکو با آنها حسادت میورزد و دوست ندارد در شهر او غیر از مردمان شرور کس دیگری هم وجود داشته باشد. و نیز از تهمت وافترا با آغوش باز استقبال میکند. ولی بدترین عیب آن اینست که اگر او را با احتیاط تملق گوئید باو برمیخورد که چرا با خفت وخواری تملق نگفته‌اید؛ اگر با ذلت تملق بگوئید از این تملق گوئی خفت زای شما ناراحت میشود. اما اسفناکترین مطلب را دراینمورد اکنون برای شما شرح میدهم: آنها سننی که از اجداد خود بارث برده‌اند یکلی دگرگون میکنند، اززنان هتك حرمت میکنند ومردم را بی‌محا کمه میکشند. در عوض حکومت ملت را باشیواترین عناوین، «حکومت مساوات» مینامند. بعلاوه دراین حکومت سلطان مرتکب افراط کاری نمیشود. مقامات بقید قرعه تعیین میشوند وصاحب منصبان مسئول کار خود هستند وتمام تصمیمات برأی ملت واگذار میشود. بنابراین، من پیشنهاد میکنم که سلطنت را ترك گوئیم وحکومت ملی برقرار سازیم. زیرا تمام فضائل را درملت میتوان یافت.»

۸۱ـ چنین بود عقیده‌ای که اوتان ابراز کرد. مگابیز آنها را بقبول حکومت اشرافی دعوت کرد و گفت:

«درباره آنچه اوتان برضد سلطنت اظهار کرد من با او هم عقیده‌ام. اما وقتی او توصیه میکند که حکومت را به ملت واگذار کنیم بهترین راه را انتخاب نکرده است: مردمیکه از آنها هیچ انتظاری نمیتوان داشت ابله‌ترین و گستاخ ترین کسانند. قابل قبول نیست که ما از گستاخی یك فرمانروای مستبد بگریزیم وخود را گرفتار گستاخی مردمی بی‌قید کنیم. مرد مستبد اگر کاری بکند تشخیص میدهد که چه میکند، ولی مردم عامی حتی از تشخیص آن عاجزند. مردمی که هرگز تعلیم ندیده و هرگز کار خوب ودرست درخود ندیده‌اند، مردمیکه درحال هیجان نامعقول مانند سیلی که در زمستان قوت میگیرد همه چیز را بهم میریزند چگونه میتوانند امور را تشخیص دهند؟

اگر کسانی هستند که بدخواه‌پارسها هستند آرزو کنیم که حکومت عوام نصیب آنان شود[۱]. ما باید دسته‌ای از مردان برگزیده را انتخاب کنیم وحکومت را بدست آنان بسپاریم . ماخود بیقین از این مردان خواهیم‌بود . بنظر میرسد که بهترین تصمیمات ازبهترین اشخاص سرچشمه میگیرد .»

۸۲ـ چنین بود عقیده مگابیز. نفرسوم که‌داریوش بود چنین اظهارعقیده کرد: «آنچه مگابیزدربارهٔ حکومت ملت گفت بنظر من کاملا صحیح است ؛ ولی عقیده او درباره حکومت اشرافی صحیح نیست . این سه‌نوع حکومت را در نظر آورید وفرض کنید که هرسه آنها درنوع خودبهترین هستند: یك حکومت عالی‌عوام ، یك حکومت اشرافی بی‌نقص ویك پادشاه‌باتقوی. بعقیده‌من این آخری ازبسیاری‌لحاظ بردیگران ترجیح‌دارد، زیرابهتر ازتقوای‌سلطانی که درعین‌شکوه وجلال است هیچ چیز نمیتوان یافت. چنین پادشاه باعدالتی که فرض وجود او است درجهت خیروصلاح ملت‌حکومت خواهد کرد و اسرار امور را در برابر بداندیشان بهتر محفوظ خواهد داشت . اما در حکومت اشرافی ، اشراف که استعدادهای خودرا درراه منافع عمومی بکار میاندازند غالباً گرفتارخصومت‌های‌شخصی‌بسیارتند میباشند.زیراچون هریك‌ازآنها میخواهندبر دیگران ریاست کنند وعقیده خودرا تفوق دهند، سرانجام از یکدیگر بشدت متنفر میشوند واین خود موجب جنایات و خیانات و بازگشت حکومت سلطنتی میشود . همین‌امر نشان میدهد که تاچه‌حد این‌حکومت‌بهترین نوع حکومت میباشد[۲]. ازطرف

۱ـ یونان باستان گاهوارهٔ حکومت آزاد ودمکراسی بوده و اگر تصور کنیم که هردوت در زمانی میزیسته که مدتها از شروع جنگهای مدیك میگذشته باین‌نتیجه میرسیم که‌مؤلف درمیان این‌سخنان ازفکریونانی خود الهام گرفته‌وشاید منصود ازواژه «کسانی که بدخواه پارس‌ها هستند» وحکومت عوام راازقول بزرگان پارس برای‌آنها‌آرزومیکنند مردم شهرهای‌یونان است که جزدربعضی‌موارد استثنائی همیشه‌ازحکومت آزاد برخوردار بوده‌اند .

۲ـ زیراسرانجام حکومت اشرافی نیزبآن منتهی‌میشود. این‌نظریه تاحدی انعکاسی ازنظریه افلاطون دربارهٔ حکومتها است .

دیگر محال است کـه حکومت آزادی به فساد[1] منتهی نشود . این فساد برای ملت مصیبت باراست‌ولی‌بین مردمان‌فاسدنفاق‌وکینه‌ای ایجادنخواهد کرد وموجب استحکام دوستی‌آنهامیشود؛زیرا برای چپاول کردن‌دولت‌بهتر آنست که‌آنهاباهم متحد باشند[2]. این‌وضع آنقدرادامه مییابد تامردی رهبری ملت رابعهده گیرد و باین اقدامات خاتمه دهد . این‌مرد بااین عمل‌خود تحسین وپشتیبانی ملت را جلب میکند واین پشتیبانی موجب استقرارقدرت مطلق بنفع اومیشود . دراین‌مورد نیز رجحان حکومت سلطنتی بوضوح آشکار است[3]. خلاصه کلام آنکه‌آزادی راچه کسی بماداده است ؟آیا ملت است یااشراف یا سلطان که‌آنرا بما اعطاء کرده‌اند ؟ باین دلایل من‌عقیده دارم اکنون که بکمك یکنفر آزاد شده‌ایم[4] بنوع حکومت یکنفری وفاداربمانیم واگراین دلیل‌راهم کنار گذاریم سنن و رسوم اجدادی راچون نیکوهستند ازبین‌نبریم ؛ این عمل برای مافایده‌ای نخواهد داشت .»

۸۳ــ چنین بود سه عقیده‌ای که ابراز شد. چهارتن‌پارسی دیگر که باقی‌بودند بجانب نفرآخرمتمایل شدند. اوتان که مایل‌بود مساوات سیاسی درپارس مستقر شود وقتی خودرا دراقلیت دید نطقی‌باین شرح برای دیگران ایراد کرد :

«دوستان ، ازهم اکنون معلوم است که یکی ازما که از سران انقلاب هستیم

۱ــ درترجمه این‌اصطلاح کلمه «شرارت» راهم میتوان بکاربرد. بطورکلی عموم مترجمین تاریخ هردوت در انتخاب کلمه‌ای که مقصود واقعی مؤلف را نسبت به اصطلاحی که دراینمورد بکاررفته برساند دچار تردید هستند ولی بنظرمیرسد که کلمه «فساد» از «شرارت» مناسب تر باشد . (رجوع شود به تاریخ هردوت ، نسخه Belles Lettres چاپ پاریس ۱۹۳۹ ــ جلد سوم صفحه ۱۳۴ــ بند۸۲ یادداشت شماره۲)

۲ــ ازاینقرار حکومت اشرافی به نفاق و دشمنی وحکومت عوام به اتحاد واتفاق بیشترعوامل فساد منجرمیگردد .

۳ــ زیرامسلم‌شد که حتی‌مردمیکه ازحکومت آزاد برخوردارهستند رفته‌رفته ازاین نوع حکومت خسته میشوند وسرانجام به حکومت سلطنتی پناه میبرند .

٤ــ روشن‌است اشاره داریوش به کوروش کبیراست که بتنهائی‌موجب آزادی مردم پارس ازقید اطاعت مادها گردید .

پادشاه خواهد شد، خواه آنکه انتخاب او را به مردم پارس واگذار کنیم یا اینکه از راه قرعه باشد و یا راه دیگری برای آن برگزینیم. و در هر حال من در برابر شما داوطلب نخواهم بود. آرزوی من اینست که نه بر کسی حکومت کنم و نه از کسی فرمان برم. پس من حاضرم از حکومت صرفنظر کنم بشرط آنکه خودم و هیچیك از بازماندگانم تاابد از هیچیك ازشما فرمان نبریم.»

اوچنین گفت و شش تن دیگر با شرایط او موافقت کردند. پس چون او از قبول این مقام خودداری کرد کنار رفت و امروز نیز در پارس این خانواده تنها خانواده‌ایست که آزاد است و اگر برخلاف قوانین معمول رفتار نکند تعهدی جز آنچه از روی میل به عهده گرفته ندارد.

۸۴ـ آن شش تن دیگر که باقی ماندند درباره صحیح‌ترین راه انتخاب پادشاه به مشورت پرداختند. ابتدا قرارشد که همینکه یکی از آنها بسلطنت رسید برای اوتان و آیندگان او امتیازات فوق العاده قائل شود. همچنین قرارشد هرسال یکدست لباس ماد[1] وجمیع پاداش‌هائی را که درنظر پارس‌ها از باارزش‌ترین آنها است دریافت کند. آنها این افتخارات را ازآنجهت برای او تصویب کردند که او اولین کسی بود که طرح انقلاب راریخته بود و آنها را گرد هم جمع کرده بود. چنین بود امتیازات مخصوص اوتان[2]. سپس آنها برای خود متقابلا امتیازات زیر را شناختند: هریك ازهفت نفر که مایل بود میتوانست آزادانه وبی‌اعلام‌قبلی به حرمسرای پادشاه وارد شود مگر درموردی که پادشاه بایکی‌ازنزنان خود هم بستر باشد؛ پادشاه نمیتوانست ازغیرازخانواده یکی از سران انقلاب برای خود زن انتخاب کند. اما در باره انتخاب پادشاه چنین

۱ـ پوشیدن قبای بلند مادها با آستین‌های گشاد بین بزرگان پارس مرسوم بود واین لباس یکی ازبهترین خلعت‌های پادشاه محسوب میشد.

۲ـ چون مدتی بعد فرزندان اوتان بحکومت کاپادوکیه رسیدند بعضی از مورخان عقیده دارند که وی علاوه براین امتیازات حکومت انحصاری این ایالت را نیز بدست آورده بود.

تصمیم گرفته شد : اسب هر کس که درطلوع آفتاب درحومه‌شهر درحالیکه صاحب خود را برپشت دارد قبل ازدیگر اسبان شیهه کشد سلطنت بااو خواهد بود.

۸۵ـ مهتر داریوش مرد زرنگی بود بنام اویبار[1] . پس از آنکه مذاکرات پایان یافت داریوش باین مرد گفت : «اویبار، درباره طرز انتخاب پادشاه تصمیم گرفته‌ایم که آنکس که درطلوع آفتاب اسبش درحالیکه صاحب خودرا برپشت دارد مقدم بردیگر اسبان شیهه کشد پادشاه خواهد بود . اگر تو تدبیر جالبی داری بکوش تا این افتخار را نصیب من کنی ودیگران را کنار زنی .»

اویبار پاسخ داد: «سرورمن ، اگر تعلق سلطنت بتو باین امر بستگی دارد خیالت آسوده باشد و اطمینان داشته باش که هیچکس غیر از تو پادشاه نخواهد شد زیرا من برای این کار تدبیری شگفت دارم .»

داریوش گفت: «اگر تو واقعاً راهی اینقدر مطمئن داری موقع آنست که بی‌تأمل دست بکار شوی، زیرا این مسابقه فردا روی خواهد داد.» پس اویبار با اطلاع از این ماجرا چنین کرد : وقتی شب فرارسید مادیانی را که اسب داریوش بیش از دیگر مادیانها طالب بود به حومه شهر برد ودر آنجا بست . آنگاه اسب داریوش را بآنسو برد و مدتی در نزدیکی مادیان گردش داد تا بوی آنرا استشمام کند و سپس آندو را بحال خود گذارد تا بهم نزدیك شوند .

۸۶ـ همینکه آفتاب سرزد آن شش تن ازروی قرارقبلی سوار بر اسب آشکار شدند وبسوی حومه شهر رفتند . وقتی بمحلی رسیدند که شب قبل آن مادیان در آنجا بسته شده بود اسب داریوش شیهه کشید ودویدن آغاز کرد . درهمین موقع برقی در آسمان صاف درخشید ورعد غریدن آغاز کرد . این علائم که بنظر میآمد برای تائید انتخاب داریوش فرستاده شده بود سمت اورا درحقیقت تأیید کرد . پس دیگران ازاسبهای خود پائین جستند ودربرابر او تعظیم کردند .

1ـ Oibarès

۸۷ـ چنین بود بعقیده برخی تدبیری که‌اویبار اندیشید. بعقیده بعضی دیگرـ هردوروایت‌بین‌پارسهاشایع‌است‌ـاویبار با دست خود قسمتهائی ازاندام مادیان رالمس کرد وسپس دستهای خودرا در زیرشلوار گشاد خود مخفی کرد وهنگام طلوع آفتاب در موقعیکه اسبها بحرکت درآمدند دست خود را گشود وبینی اسب داریوش را باآن نوازش کرد. حیوان آن بورا تشخیص داد، نفس عمیقی کشید وشیهه زد[۱].

۱ـ هردوی این روایات برخلاف واقع است چه از بین هفت تن که بر ضد بردیای دروغی قیام کردند داریوش تنها کسی بود که ازخاندان‌هخامنش بود وچون کبوجیه فرزندی نداشت سلطنت حقاباومیرسید. داریوش خوددر کتیبه بیستون اجداد خودرا تاهخامنش نام برده وحقانیت سلطنت خودرابدان استناد نموده.

آغاز سلطنت داریوش

ادارهٔ امور مملکت ـ هندیها و عربها

۸۸ـ ازاین زمان داریوش فرزند هیستاسپ پادشاه شد و باستثنای اعراب تمام اقوام آسیا که در زمان کوروش و پس ازاو در زمان پسرش کبوجیه مطیع شده بودند باطاعت اودرآمدند[۱].

اما اعراب بهیچ عنوان مطیع پارس‌ها نبودند ووقتی کبوجیه را برای عبور به مصر راه دادند متحدین او محسوب میشدند. زیرا اگر اعراب بااین امر مخالفت کرده بودند کبوجیه نمیتوانست مصر رافتح کند. داریوش ازدواجهائی کرد که درنظر پارس‌ها بسیار محترم بود. وی بادودختر کوروش، آتوسا[۲] وآرتیستون[۳] ازدواج کرد. آتوسا قبل از آن همسر برادر خود کبوجیه بوده و بعد از آن نیز همسر مغ شده بود. ولی آرتیستون دختری جوان بود.

داریوش زن دیگری گرفت که از دختران بردیا فرزند کوروش بود وپارمیس[۴]

---

۱ ـ بسلطنت رسیدن داریوش آنطور که هردوت نقل میکند بسادگی نبود، چه پادشاه بزرگ هخامنشی در آغاز سلطنت خود باشورش‌های بزرگی درسراسر امپراتوری مواجه شد که ازهمه مهم‌تر شورش فرورتیش دربابل است که داریوش در کتیبه بیستون درباره آن سخن گفته وهردوت نیز دربند ۱۳۰ از کتاب اول بآن اشاره کرده است.

۲ ـ آتوسا (Atossa) دختر کوروش کبیر وخواهر کبوجیه که پس ازمرگ کوروش بترتیب بعقد ازدواج برادر خود کبوجیه و بردیای مغ وداریوش درآمد.

۳ ـ Artystone

٤ ـ Parmys

نام داشت همچنین دختر اوتان را که‌راز مغ رافاش کرده بود نیز بعقد خود آورد[۱] همه جا علائم قدرت او آشکار بود. ابتدا امر کرد سنگ نوشته‌ای حجاری وبرپا کنند که روی آن تصویر یك اسب سوار باکتیبه‌ای بـاین مضمون حك شده بود: «داریوش فرزند هیستاسپ سلطنت پارس را مدیون لیاقت اسب خود - در اینجا نـام حیوان ذکر شده - و زرنگی مهتر خود اویبارمیباشد[۲]».

۸۹- پس از آنکه این کتیبه برپا شد بیست حاکم نشین در پارس برقرار کرد که پارس‌ها آنها را ساتراپ نشین مینامند[۳]. وقتی این حاکم نشین‌ها معین شدند و کسانی دررأس آنها قرار گرفتند داریوش خراجهائی باتباع‌خود تحمیل کرد و آنها را به چند نژاد تقسیم کرد و اقوام مجاور را در بین این نژادها قرار داد و بعضی از اقوام دور دست را که در آنسوی اقوام سرحدی سکونت داشتند بیکی از آنهاوابسته کرد. توزیع حکومت حاکم‌نشین‌ها وتنظیم مالیات‌های سالانه رابترتیب زیر انجام داد: برای آنهائی که بدهی خودرا به نقره میپرداختند اساس مالیات‌تالان بابلی قرار گرفت و برای آنها که باطلا میپرداختند تالان او بـه[۴] بکار بردند.

۱- داریوش قبل‌از آن‌بایکی‌ازدختران گوبارو نیز ازدواج کرده بود(تاریخ‌هردوت- جلد هفتم- بند دوم).

۲ - تا جائیکه تحقیقات ما میرساند چنین کتیبه‌ای امروز وجود ندارد.

۳ - در حقیقت این‌حاکم‌نشین‌ها خیلی قبل‌ازداریوش تأسیس‌شده بودند بااین‌تفاوت که قبل ازداریوش حکام ایالات امپراتوری درحقیقت پادشاهان مستقلی بودند که درچهار دیواری‌ایالت خود همه نوع قدرت واختیارداشتند. درحالیکه داریوش اختیارات آنها را محدود کرد و نظارت پادشاه را براموراآنها افزایش داد.

٤ - تالان (Talent) واحد وزن و پول در یونان باستان و برابر ۳۶/۳۰ کیلو گرم و ۵۵٦۰ فرانک طلا. تالان اوبه (Eubée) واحد وزنی بود که بهمین نـام در شبه جزیره او به(Eubée) ازجزایر یونان باستان معمول بود و برابر بود با ٥٦ مین (رجوع شود به یادداشت مقدمه در باره اوزان و مقادیر در یونان باستان).

تالان [۱] بابلی برابر هفتاد و هشت مین [۲] اوبه است . ـ

در زمان کوروش و کبوجیه قاعدهٔ ثابتی در باره مالیات وجود نداشت و فقط پیشکش‌هائی به پادشاه اهداء میکردند.

تنظیم مقررات مالیاتی‌واصلاحات دیگری‌نظیر آن موجب شده‌است که‌پارس‌ها داریوش‌راکاسب، کبوجیه‌رامستبدو کوروش‌راپدربنامند؛زیرااولی‌درهمه چیزچانه‌میزد، دومی خشن بودوبیقید، وسومی‌اخلاقی‌ملایم داشت وهمه نوع بآنها خدمت کرد .

۹۰ـ اهالی یونی [۳] ، منیزی آسیا [۴]، ائولی [۵]، کاری [۶]، لیسی [۷] ،

۱ـ تالان بابلی برابر بودبا۳۰ کیلوو۸۳۷ گرم که کمی‌ازلحاظ وزن وارزش‌ازتالان اوبه کمتر بود (رجوع شود به یادداشت مقدمه درباره اوزان ومقادیر دریونان باستان).

۲ ـ مین (Mine) واحد وزن وپول دریونان باستان وبرابر ۹۲/۶۸ فرانك طلا . (رجوع شود به یاداشت مقدمه در بارهٔ اوزان و مقادیر در یونان باستان) .

۳ ـ یونی (Ionie) یکی از چهار قوم بزرگ یونانی الاصل و از باز ماندگان یون (Ion) نوه هلن (Hellén) بنیان گذار یونان باستان میباشند . اقوام‌یونی‌دربرابر هجوم اقوام دری (Dorie) سر زمین‌یونان اصلی را ترك کردند و به سواحل آسیای صغیر پناهنده شدند و مهاجر نشین های معروف یونان را در دنیای باستان تأسیس کردند . از شهرهای معروف یونی باستان ملط است در ساحل آسیای صغیر .

٤ ـ منیزی (Magnésie)ـ درعهد باستان سه ناحیه باین نام خوانده میشد :

۱ ـ منیزی واقع در تسالی

۲ـمنیزی‌سی‌پی(Sippye) که‌مهاجر نشین‌ناحیه‌قبلی بود ودرسرزمین‌لیدی‌قرارداشت

۳ـ منیزی ماندر(Méandre) که آن نیزمهاجر نشین منیزی تسالی‌بود و درساحل شبه جزیره آسیای صغیردر جنوب غربی‌بندرمعروف افز(Ephése) درنزدیکی‌رود مآندر (Méandre) درلیدی قرار داشت که‌امروزقزل حصار نام‌دارد. مقصودهرودوت‌ازمنیزی آسیا همین ناحیه است که درزمان کوروش کبیر ضمیمه امپراتوری پارس شده بود .

٥ ـ ائولی (Eolie) یا ائولید (Eolide) از نواحی قدیم آسیای صغیر واقع درشمال غربی‌این شبه جزیره درشمال‌ناحیه یونی. ائولی‌محل اقامت قومی بود که‌بهمین‌نام خوانده میشدند وقبلا درسرزمین یونان اصلی سکونت داشتند وپس‌از شروع هجوم اقوام دری این سرزمین را ترك‌کردند وبه‌آسیای صغیر پناهنده شدو دوازده شهر متحد در این شبه‌جزیره تاسیس کردند که بعضی از آنها ازقبیل‌اله (Eleé)و سمیرن(Smyrne) یاازمیر شهرتی‌خاص‌بدست آوردند .

بقیه پاورقی درصفحه بعد

میلی[۱]، پامفیلی[۲] (تمام این اقوام ازلحاظ مالیاتی تشکیل یك ایالت واحدرا میدادند) چهار صد تالان نقره بخزانه میپرداختند. این قسمت حاکم نشین[۳] اول بود. اهالی میزی[۴]، لیدی[۵]، لازونی[۶]، کابالی[۷] و هی ژن[۸] پانصد تالان میپرداختند. این

۱ـ میلی (Milie) قومی بوده‌است که درزمان باستان درمحلی واقع درشمال‌غربی لیسی سکونت داشت. این‌سرزمین وسرزمین‌لیسی‌را یكجا میلیاد (Milyade) مینامیدند (سترابون، جلد ۱ : بند۱۷۳، جلد ۱۳، بند ۲۱۷).

۲ـ پامفیلی (Pamphylie) از نواحی‌قدیم‌آسیای صغیر که ازطرف مغرب‌بناحیه لیسی‌وکاری وازجانب مشرق به کیلیکی وازجنوب به‌دریای مدیترانه‌محدود بوده.این‌ناحیه نقش مهمی درتاریخ باستان بعهده نداشته وبهمین جهت تاحدی گمنام است.

۳ـ مقصود ازحاکم‌نشین‌واحد تشکیلات‌اداری هخامنشی است که در زمان داریوش ساتراب نشین یا ساتراپی‌نام داشته .

٤ـ میزی (Misie) یا میزیا (Misia) از نواحی آسیای‌صغیرقدیم که درشمال‌غربی این شبه جزیره بین بغازها و دریای اژه قرار داشت . از شهر های معروف آن لامپساك (Lampsaque) وسیزیك(Cyzique) وتروآ بوده‌است.شهرت‌ناحیهٔ میزی‌بیشتر بعلت جنگ‌افسانه‌ای معروف تروآ است که‌درهشت قرن‌قبل ازمیلاد درایِن ناحیه‌اتفاق افتاده‌است.

۵ـ لیدی (Lydie)ـ کشورافسانه‌ای‌لیدی‌واقع‌بین‌فریژیه ومهاجر نشین‌های‌سواحل آسیای صغیر که پایتخت آن شهرمعروف سارد ومقرحکومت خاندان مرمناد بود. سرزمین لیدی درزمان کرزوس پادشاه افسانه‌ای خود باوج شهرت رسید ولی درزمان همین‌پادشاه بدست کوروش کبیر پادشاه هخامنشی‌فتح شد (٥٤٨ قبل ازمیلاد).

٦ـ لازونی(Lazonie)درباره‌این‌قوم‌یاسرزمین‌اطلاعی‌درهیچیك‌ازمنابع بدست‌نیامد.

۷ـ کابالی (Kabalie) محل سکونت قومی بود که بهمین‌نام کابال (Cabale) نام‌داشت. این‌محل که کیبی‌را (Kibira) نیز نامیده‌شده درشمال‌ناحیهٔ‌لیسی‌قدیم‌قرارداشت

۸ـ هی‌ژن (Hygénne) ددبارهٔ‌این‌قوم ومحل‌سکونت آنها‌نیز اطلاعی‌بدست‌نیامد.

بقیهٔ حاشیه ازصفحه قبل

٦ـ کاری (Carie) قومی‌است که درعهدباستان درقسمت جنوب‌غربی شبه جزیره آسیای صغیردرناحیه‌ای واقع بین‌لیدی وفریژیه ولیسی ودریای‌اژه سکونت داشت.این‌قوم که یونانی‌الاصل بود بعدها درمعرض هجوم اقوام دری (Dorie) که از سرزمین یونان اصلی آمده بودند قرار گرفت و اجباراً بقسمتهای داخلی آسیای صغیرمهاجرت کرد .

۷ـ لیسی (Lycie) ازنواحی‌قدیم‌آسیای صغیرواقع درشمال غربی‌این شبه جزیره درساحل دریای مدیترانه ودریای‌اژه که ازیك‌طرف به‌کاری واز طرف دیگر به پامفیلی محدودبود . سرزمین لیسی‌ومیلی‌را درقدیم‌میلیاد (Milyade) مینامیدند. ساکنان‌اصلی آنرا مهاجرین کرت (Créte) تشکیل میدادند که مانند دیگر مهاجر نشین های یونانی آسیای صغیر درزمان کوروش مطیع امپراتوری پارش شدند .

قسمت حاکم نشین دوم بود. مردم هلسپون[1] در ساحل راست از جانب یونان و مردم فریژیه[2]، تراکیه[3] آسیا، پافلاگونی[4]، ماریاندینی[5] و سوریه سیصد و شصت تالان میپرداختند. این قسمت حاکم نشین سوم بود. مردم کیلیکی[6] تعداد سیصد و شصت اسب سفید از قرار روزی یك عدد و همچنین پانصد تالان نقره میآوردند. ازاین مبلغ

۱ـ هلسپون (Hellespont) یا دریای هله (Héllé) نام قدیم بغازداردانل است که بین دریای اژه ودریای سیاه قراردارد و آسیا را ازاروپا جدا میکند. درقرن ٤ قبل از میلاد این نام به ناحیه‌ای گفته میشد که شامل قسمت هائی از آسیای صغیر و ازجمله میزی (Mysie) میشد.

۲ـ فریژیه (Phrigie) یافریجیه از نواحی قدیم آسیای صغیر که درمرکزاین شبه جزیره قرارداشت ومحل سکونت قومی بود که حدس زده میشود ازتراکیه باین محل مهاجرت کرده باشد. دوران استقلال این قوم چندان دوام نیاورد وازسال ٥٦٠ قبل از میلاد مطیع پادشاه لیدی ودرسال ٥٧٤ ضمیمهٔ امپراتوری پارس شد.

۳ـ تراکیه (Thrace) ازنواحی قدیم اروپا واقع درشمال یونان ودریای اژه، محل سکونت تمام اقوام یونانی نژادی بوده است که از نواحی شمالی یونان بهسواحل وجزایراین سرزمین مهاجرت میکردند. شاید بهمین جهت است که صحنه‌های قسمت‌های مهمی ازافسانه‌های یونان باستان را دراین سرزمین مجسم کرده‌اند. این سرزمین موطن لینوس (Linos) وارفهٔ (Orpheé) و موزه (Musée) نیمه خدایان باستان بوده است.

٤ـ پافلاگونی (Paphlagonie) از نواحی قدیم آسیای صغیر درشمال این شبه جزیره واقع بین دریای سیاه و بی تی نی (Bithynie)- ازشهرهای معروف آن سینوپ (Synope) بوده است.

٥ـ ماریاندینی (Mariandinie) از نواحی آسیای صغیر واقع در بیتی‌نی (Bithynie) درساحل دریای سیاه که محل سکونت قومی بهمین نام بوده است.

٦ـ کیلیکی (Cilicie) ازنواحی قدیم آسیای صغیر درجنوب شرقی این شبه جزیره که امروز عدنه نام دارد. از شهرهای معروف این ناحیه تارس (Tarse) است که بعلت اینکه موطن دسته‌ای ازفلاسفه معروف بوده شهرتی خاص دارد.

صدوچهل تالان آنرا برای نگهداری پادگان سوار نظام کیلیکی برمیداشتند و بقیه آنرا که سیصدوشصت تالان بود به داریوش تقدیم میکردند. این قسمت حاکم نشین چهارم بود.

۹۱ـ شهر پوزیدیون[۱] که آمفیلوکوس[۲] فرزند آمفیارااوس[۳] در سرحد کیلیکی وسوریه تأسیس کرده بود وتمام ناحیه‌ای که ازاین شهر تامصر ادامه دارد باستثنای قسمت محصورشده‌ای که دردست اعراب است وچیزی نمیپردازند، سیصدو پنجاه تالان میپردازند. این حاکم نشین که سراسر فینیقیه و قسمتی از سوریه که به سوریهٔ فلسطین معروف‌است وجزیرهٔ قبرس راشامل میباشد حاکم‌نشین‌پنجم‌است. مصر، قسمت‌هائی از افریقا که با مصرهمسایه است، سیرن[۴] و بارکه[۵] که هر دو جزء مصرمیباشند، هفتصد تالان میپردازند واین علاوه بردرآمدی‌است که ازصید ماهی در دریاچه موریس[۶] حاصل میشود زیرا این پول هم مانند درآمد هائی که از محل گندم

۱ـ پوزیدیون (Posideion)ـ این شهر درجنوب ناحیه اورونت (Oront) ودردامنه کوه کازیوس (Casios) درآسیای صغیر بود.

۲ـ Amphilocus.

۳ـ Amphiaraos.

٤ـ سیرن (Cyrène) پایتخت سیرنائیك که درسال ۶۳۰ قبل‌ازمیلاد تأسیس شد و درمدتی کوتاه بصورت یکی‌ازبنادر تجارتی بزرگ دریای مدیترانه درآمد و با قرطاجنه رقابت کرد. سیرن نام فرشته‌ایست که آپولون اورا تااین قسمت‌ازافریقا تعقیب کردوبهمین جهت این نواحی‌بنام او سیرن معروف شد .

٥ـ بارکه (Barké) یا برقه ازشهرهای سیرنائیك ولیبی‌قدیم.

٦ـ موریس (Mœris) نام دریاچه ایست مصنوعی که درزمان آمن ام هات سوم (Amen-em-hat III) از سیزدهمین خاندان سلطنتی مصر که درحدود ۲۹۰۰ سال قبل‌ازمیلاد میزیسته‌حفرشده‌بود. هردوت این‌پادشاه‌رابایکی‌دیگر ازپادشاهان‌مصر بهمین نام که‌از۱۷۳۶تا۱۷۲۳ قبل ازمیلاد درمصرسلطنت کرده اشتباه نموده وپادشاه اخیررا بعلت شباهت ظاهری نام او با پادشاه‌قبلی احداث کننده دریاچه موریس دانسته (هردوت، جلد دوم، بند ۱۰۲)

حاصل میشد درهفتصد تالانی که ذکر شد محسوب نشده‌بود. توضیح آنکه صدوبیست مدیمن[۱] گندم به‌پادگان و کمك های آنها که در قلعه سفید ممفیس مقیم بودند داده میشد این‌قسمت حاکم‌نشین ششم بود.

ساتاژی‌ها[۲]، گانداری‌ها[۳]، دادیك ها[۴] وآپاری‌ها[۵] که تشکیل یك قسمت را میدادند و حاکم‌نشین‌هفتم بودند صدوهفتاد تالان به‌خزانه شاهی میپرداختند. مردم شوش وبقیه کیسی[۶] سیصد تالان میپرداختند واین‌قسمت حاکم نشین هشتم‌بود.

۹۲ــ ازبابل وبقیه آشور[۷] هزار تالان نقره وپانصد غلام جوان میرسید و این قسمت حاکم نشین نهم بود. از اکباتان و بقیه ماد و سرزمین پاریکانی ها[۸]

۱ــ مدیمن (Médimne) واحد مقیاس حجم دریونان باستان وبرابر۵۱ لیتر و یك دسی لیتروهشت دهم سانتی‌لیتر(رجوع شود به‌یادداشت مقدمه دربارهٔ اوزان ومقادیر دریونان باستان)

۲ــ ساتاژی (Sattagye)

۳ــ گاندارا (Gandara) نام قدیم قسمت سفلای قندهار امروزه است. ازلحاظ تشکیلات اداری زمان داریوش این‌نام شامل قسمتی از نواحی‌پنجاب هند نیزمیشد.این‌ناحیه درکتیبه بیستون بنام تاتاگو (Tatagou) آمده‌است.

٤ ــ Dadike

٥ ــ Aparye

٦ ــ Kissie

۷ــ آشوردرنظرهردوت شامل بابل قدیم نیزمیشده‌است (کتاب اول، بند ۱۷۸)

۸ــ پاریکانی‌ها (Paricanie)ــ محتمل‌است هردوت درذکر نام‌این‌قوم دراین‌قسمت اشتباه کرده ومقصود او پاریتاسنی‌ها (Paritacénie) است که دسته‌ای ازاقوام مادرا تشکیل میدادند ومؤلف قبلا دربند ۱۰۱ ازکتاب اول درباره آنها سخن گفته بود.

واورتوکوریبانت[1]هاچهارصدتالان میرسید؛ این قسمت حاکم‌نشین دهم بود. کاسپی[2]ها، پوسیک[3]ها و پانتی‌مات[4]ها و داری[5]ها که ازحیث مالیات باهم یکی شده بودند دویست تالان میپرداختند. این قسمت حاکم نشین یازدهم بود. ازباختریان[6] تاسرزمین اگل[7]ها سیصد تالان خراج پرداخته میشد. این قسمت حاکم نشین دوازدهم بود.

۹۳ـ ازسرزمین پاکتی[8]ها و ارمنستان ونواحی مجاور تادریای سیاه چهارصد تالان میرسید. این قسمت حاکم نشین سیزدهم بود. ساگارت[9] ها ، سارانژها[10]،

۱ـ ارتوکوریبانت ها (Orthocorybanthe) ظاهراً باید قومی باشد که ساس (Saee) هم نامیده میشد و درکتیبه نقش رستم تیگراخاندا (Tigrakhande) یعنی مردمی که کلاه نوک تیز برسردارند نامیده شده‌اند. این قوم ظاهراً باید دسته‌ای از اقوام سیت باشد که درشمال ماد مستقر شده بود.

۲ـ کاسپی‌ها (Caspie) دسته‌ای ازسکاها هستند که درسواحل خزر میزیستند.

۳ـ پوسیک(Pausik)

٤ـ پانتی‌مات‌ها (Pantimathe)

۵ـ داری (Darie) . داری‌ها وپانتی‌مات ها وپوسیک‌ها وکاسپی‌هاظاهراً اقوامی بوده‌اندکه در ناحیه هیرکانی (Hyrcanie) یعنی قسمت جنوبی داغستان وناحیه شرقی مازندران امروز میزیسته‌اند ودربند۱۱۷ ازآنها یادشده است.

٦ـ باختریان یا باکتریان (Bactriane) ناحیه وسیعی درآسیا که‌ازشمال به‌رود سیحون وازمشرق بکوههای ایموس (Imaus) واز جنوب به سند محدود بوده و قسمت مهمی ازترکستان امروزرا شامل‌میشده ومدتهاقسمتی‌ازامپراتوری وسیع پارس‌را تشکیل میداده‌است.

۷ـ اگل (Aegles) دربارهٔ این‌قوم اطلاعی درمنابع تاریخی‌بدست نیامد.

۸ـ پاکتی‌ها (Pactyes)

۹ـ ساگارت ها (Sagartie) یا آساگارتا (Açagarta) دسته ای‌ازپارس های بیابانگرد بودندکه درفلات ایران مقیم بودند (هردوت ، کتاب اول ، بند ۱۲۵)

۱۰ـ سارانژها (Sarangée) یا زاراکاها (Zaraka) قومی بود که در مغرب هامون امروزسکونت داشت.

تامانی[۱]ها ، اوتی[۲]ها ، میک[۳]ها و ساکنان جزایری که دردریای اریتره[۴] قرار دارند و وشاهنشاه بزرگ کسانی راکه « مهاجرین » مینامند ودر حقیقت تبعیدیها بودند در آنجا مستقر میکرد ، جمعاً خراجی بمبلغ ششصد تالان میپرداختند. این قسمت حاکم نشین چهاردهم بود.

ساس[۵]ها و کاسپی[۶]ها جمعاً دویست تالان میپرداختند واین قسمت حاکم‌نشین پانزدهم بود . پارت‌ها ، خوزاسمی[۷]ها، سغدی[۸]هاو آریا[۹]ها سیصدتالان‌میپرداختند واین

۱ـ تامانی‌ها (Thamanie) ازاقوام ساکن ناحیه هامون وسیستان امروز که با سارانژها مجاور بودند.

۲ـ اوتی‌ها (Outie) یا یوتیا (Ioutija) ساکن ناحیه کرمان امروزبوده‌اند.

۳ـ میک ها (Mykes) یا ماکاها(Maka) درسواحل‌خلیج فارس درناحیه‌ای که که امروز مکران نام دارد سکونت داشتند.

۴ـ دریای اریتره (Erythreé) اقیانوس هند ودریاهای منشعب ازآنست که در دنیای باستان باین‌نام خوانده میشد. منشاء این نامگذاری اینست که بطوریکه افسانه‌های قدیم حاکی است اریتراس (Erythras) فرزند پرسه (Perseé) دراین دریا غرق شده‌است

۵ـ ساس ها (Sace) باید قومی باشندکه در ناحیه سیستان امروز سکونت‌داشته ومنشاء سکائی داشته‌اند. نام سیستان‌هم از نام این‌قوم آمده‌است.

۶ـ هردوت یکبار دربند ۹۲ ازکاسپی ها سخن گفته و این قوم را از حاکم نشین یازدهم دانسته ، درصورتیکه دراین بند همین‌قوم را باقوم ساس مجاور و از حاکم نشین شانزدهم دانسته است.

۷ـ خوراسمی‌ها (Khorasmie) یا خوارزمی‌ها قومی از نژاد سکائی بوده‌اند که درساحل دریاچه آرال ورود سیحون سکونت داشته‌اند (بند ۱۱۷ همین کتاب).

۸ـ سغدیها (Sogdiane) نام اقوام ساکن سرزمینی‌است درآسیای مرکزی بین سرزمین سکاها وهند وباکتریان که شامل بخارا وترکستان وخجند امروز بوده.

۹ـ آریاهاساکنان‌خراسان‌وخوارزم‌وسمرقندوهرات‌بوده‌اند که‌نام‌آنهادر کتیبه بیستون بترتیب پارتاوا(Parthava)، اووارزمی(Ouvarazmi)، سوگودا (Çougouda) وهارائیوا (Haraïva)آمده‌است .

قسمت حاکم نشین شانزدهم بود.

۹۴ـ اهالی پاریکانی[۱] وحبشیان آسیا[۲] چهارصد تالان میپرداختند؛ این قسمت حاکم نشین هفدهم بود. ماتین ها[۳]، ساسپیر[۴]ها، آلارودی[۵]ها دویست تالان خراج میدادند واین قسمت حاکم‌نشین هیجدهم بود. موشی[۶]ها، تی‌باره‌نی[۷]ها، ماکرون[۸]ها، موسی‌نوکی[۹]ها و مار[۱۰]ها سیصد تالان میپرداختند؛ این قسمت حاکم نشین نوزدهم بود. اما هندیها[۱۱] قومی را تشکیل میدادند که تعداد آنها از اقوام دیگری که ما میشناسیم بمراتب بیشتر بود وهم اینها بودند که بامقایسه بادیگر اقوام‌سنگین‌ترین

۱ـ (Paricanie)

۲ـ مقصود مؤلف‌ازحبشیان آسیاظاهراً باید ساکنان‌بلوچستان‌ویاتعدادی‌ازمهاجرین افریقایی‌باشد که درنواحی‌خلیج فارس سکونت داشته‌اند.

۳ـ Matiène

٤ـ ساسپیرها(Saspires) دسته‌ای‌ازاقوام‌سکائی بودند که‌درسواحل‌ارس‌سکونت داشتند.

٥ـ آلارودیها (Alarodes) مردمانی‌بوده‌اند که‌درارمنستان درسرزمینی واقع بین کولشید وماد که باحتمال زیاد شامل ناحیه آرارات نیزمیشده‌است سکونت داشته‌اند.

٦ـ Moschie

۷ـ Tibarénie

۸ـ Macrones

۹ـ Mossynœkie

۱۰ـ مارها (Mares) دسته‌ای‌از اقوام باستان‌بوده‌اند که درناحیه کولشیددرساحل دریا سکونت داشتند.

۱۱ـ درزمانی که هردوت تشکیلات اداری پارس را شرح میدهد هنوز هند ضمیمهٔ امپراتوری پارس نشده بود. فتح هند بدست داریوش دربند ٤٤ از کتاب چهارم شرح داده‌شده‌است.

خراج را میپرداختند. خراج آنها سیصدوشصت تالان برادهٔ طلا بود واین قسمت حاکم نشین بیستم بود[۱]

۹۵ــ ارزش این تالان‌های نقرهٔ بابلی با مقایسه باتالان اوبه[۲] نه هزاروهشتصدو هشتاد تالان[۳] است. اگر ارزش سکه طلا را سیزده برابرارزش نقره بدانیم براده طلا چهارهزاروششصد وهشتادتالان اوبه ارزش دارد. پس اگرتمام این‌مبالغ را با هم جمع کنیم درآمد سالیانه‌ای برابرچهارده هزاروپانصدوشصت تالان‌اوبه برای‌داریوش بدست میآید[۴]. دراین‌حساب من اعداد جزء را ازقلم انداخته‌ام[۵].

۱ــ هردوت حاکم نشین های امپراتوری هخامنشی‌رادر زمان داریوش بتعدادبیست دانسته درحالیکه درکتیبه های پارسی تعداد دیگری یاد شده. کتیبه‌هائی که از تشکیلات اداری داریوش یاد کرده‌اندسه دسته‌اند که دردو دسته آن تعدادحاکم نشین های زمان این پادشاه بیست وسه ودر دسته سوم که درنقش رستم است بیست و نه قید شده‌است

۲ــ درباره تالان اوبه (Eubée) رجوع شود به‌یادداشت بند۷۹ این کتاب

۳ــ درنسخهٔ تاریخ‌هردوت ترجمهٔ Legrand نه‌هزاروپانصدوچهل تالان نوشته‌شده (هردوت ، ترجمهٔ لوگراند ، پاریس ۱۹۳۹، جلد سوم ، صفحه ۱۴۳) درحالیکه در نسخه ترجمهٔ Henri Berguin نه هزاروهشتصدوهشتاد تالان نوشته شده (هردوت ، ترجمه هانری برگن ، پاریس ۱۹۳۲ ، جلد سوم صفحه ۲۵۵) . درترجمه لوگراند که این مقدار ۹۵۴۰ تالان قید شده مترجم نسخه‌فرانسه درصحت‌این‌رقم‌تردید کرده‌و آنرا اشتباه‌هردوت یااشتباه رونویس کنندگان کتاب‌اودانسته‌واستدلال کرده که ۷۶۰۰ تالان‌بابلی که ازنوزده حاکم‌نشین‌اولیه میرسید برطبق‌مقیاسی که هردوت دربند ۸۹ برای‌مقایسه این‌دوواحد وزن داده بارقم ۹۵۴۰ تالان اوبه برابرنیست. بعلاوه اگراز رقم ۱۴۵۶۰ عدد ۴۶۸۰ راکسر کنیم رقم ۹۸۸۰ بدست میآید نه ۹۵۴۰ واین همان رقمی‌است که درترجمهٔ هانری‌برگن در متن وارد شده. معلوم نیست اشتباه ازهردوت است یا استنساخ کنندگان بعدی یا اصولا توضیحی که دربارهٔ قیاس این‌دو واحد وزن دربند ۸۹ داده شده منشاء این‌اشتباه است ویا یکی ازدومترجمین نامبرده بزعم خود دخل وتصرفاتی درمتن کرده‌اند.

بقیهٔ حاشیه درصفحه بعد

۹۶ـ این عایدات را داریوش از آسیا و قسمت کوچکی از افریقا بدست میآورد ولی او بعدها بجزایر و حتی بنواحی اروپا تاترا کیه مالیات تحمیل کرد. ـ اکنون ببینیم که شاهنشاه چگونه ثروتی را که بخزانه واصل میشد حفظ میکرد: وی امر میکرد فلزات را ذوب کنند وسپس آنها را درظروفی از گل بریزند. پس از آنکه ظروف پرمیشد امر

بقیه حاشیهٔ صفحهٔ قبل

٤ـ این مقدار برحسب قاعده‌ای که برای قیاس تالان اوبه با تالان بابلی در بند۸۹ داده شده برابر ۱۲٤۸۰ تالان بابلی است که ظاهراً هرودوت برای خوانندگان یونانی خود به تالان اوبه منتقل کرده است.

۵ـ دراینجا نیز اختلاف بزرگی بین دومتن نامبرده مشاهده میشود. بطوریکه از ترجمه لوگراند استنباط میشود مقصود هردوت اینست که ارقام کوچك مالیاتی که کمتر از این ارقام هستند از قلم افتاده ، درحالیکه از نسخه هانری برگن اینطور استنباط میشود که مؤلف ارقام جزء واعشاری را حذف کرده ورقم کامل بدست خواننده داده است.

اینك عین دومتن:

Je laisse de côté et passe sous silence ce qu'il y avait encore de moindre que les chiffres donnes (Herodote traduction par. ph. E. Legrand. paris 1939 - tome III. p. 143).

برای مزید توضیح، مترجم متن مزبور درذیل این عبارت یادداشتی باین شرح اضافه کرده:

«منظور مؤلف ازاین ارقام باید عایداتی باشد که بصورت پول نقد از نقاط مختلف وصول میشده واختلاف بین رقم ۱۲٤۰۰ و ۱۲٤۸۰ را ازبین میبرده»

اما در نسخه هانری برگن این قسمت ازمتن چنین ترجمه شده :

«Je neglige les fractions...»

آنچه ظاهراً بنظر صحیح میرسد متن ترجمهٔ دوم است زیرا اساس استدلال لوگراند برفرض استوار است درحالیکه دراینمورد روشن است که مقصود هرودوت این بوده که ارقام کمتر از واحد را بحساب نیاورده وازقلم انداخته تافهم مطلب برای خوانندگان آسان باشد.

میکرد این‌قالب های گلی را بشکنند وهروقت بپول احتیاج داشت درهرمورد برابر مقدارمورد احتیاج قسمتی‌ازآنرا ضرب میکرد.

۹۷ـ چنین بودحا کم‌نشین‌ها ومالیات‌هائی که وصول‌میشد. من فقط نام‌پارس‌را درمیان سرزمین های باج دهنده ذکر نکردم وعلت‌آنست که خود پارس ازپرداخت مالیات معاف‌است. بعضی‌اقوام دیگرنیزهستند که مجبور بپرداخت مالیات اجباری نیستند، ولی خود هدایائی پیشکش میکنند. مقصود من حبشیانی است که درسرحد مصرسکونت دارند و کبوجیه در موقعی که برضد حبشیان ماکروبی[1] لشکرکشی میکرد آنهارا مطیع خود کرده‌بود. این اقوام ساکن شهر مقدس نیزا[2] و حوالی آن میباشند وجشن‌های‌معروفی‌بافتخاردیونیزوس[3] برپامیکنند. (این حبشیان ومجاورین آنها با هندیهای کالانتی[4] ازیك نژادند وخانه‌های آنها خانه زیرزمینی‌است[5]). این دو

۱ـ ماکروبی (Macrobie) اصطلاحی‌است که درعهدباستان بکسانی گفته‌میشد که‌عمرطویل وخارق‌العاده میکردند.درزمان هرودوت بنابحکایت افسانه‌ها وروایات‌تصور عمومی این‌بود که دسته‌ای‌ازحبشیان‌هستند که درحدود دوهزارسال عمرمیکنند و بهمین‌جهت این دسته ازحبشیان را ماکروبی‌نامیده‌اند.

۲ـ نیزا (Nysa) شهرمقدسی‌بود که‌درمرتفع ترین تپه های اطراف‌آتن بناشده‌و مخصوص باکوس (Bacchus) خداوند شراب بود. بهمین نام شهرهائی در دیگر نقاط جهان ساخته شده‌بود که مخصوص خداوند شراب‌بود. درلیدی وهند وافریقا سه شهر باین نام وجود داشت. دراینجا منظورشهری بهمین‌نام درافریقااست.

۳ـ دیونیزوس (Dyonisos) یا باکوس (Bacchus) خداوند عشق وشراب‌در یونان باستان.

۴ـ Kalantie ـ معلوم نیست مقصود هرودوت از هندی های کالانتی کدام دسته ازهندیها یا مهاجرین هندی است.

۵ـ دراین‌مورد نیز اختلاف بزرگی‌بین‌دومتن‌فرانسهٔ‌هرودوت‌مشاهده میشود.درترجمه

بقیهٔ حاشیه درصفحه بعد

قوم هر دو سال یکبار پیشکشی اهدا میکردند و در زمانی هم که ما زیست میکنیم هنوز این کار را میکنند. آنها دو شنیس[1] طلای محل و دویست تنه درخت آبنوس و پنج طفل حبشی وبیست دندان فیل اهدا میکنند.

بقیه ازصفحه پیشین

هانری بر گن گفته شده که «همان دانه ای را که هندیهای کالانتی میشناسند این حبشیان و مجاورین آنها نیز میشناسند»

«Ces Ethiopiens et leurs voisins connaissent la même gnaine que les Indiens kalanties...»

(هردوت - ترجمهٔ هانری بر گن - پاریس۱۹۳۲- جلد سوم - صفحه۲۵۶)

و برای مزید توضیح،مترجم ذیل یادداشتی که بشماره ۱۰٤ بعنوان توضیح در آخر کتاب جای داده مینویسد: «محتمل است مقصود از «همان دانه» برنج باشد»؟

104. «La même graine» - Peut-être le riz?

(همان کتاب - صفحه ۳۹۱)

درحالیکه ازترجمه لوگراند که بنظرصحیح‌ترمیرسد چنین‌استنباط میشود که مقصودمؤلف ازدانه، برنج یا گندم نبوده بلکه چیزدیگری‌است که‌خصوصیات نژادی‌افرادراتعیین‌میکند عین متن این ترجمه چنین‌است:

«Ces Ethiopiens, ainsi que leurs voisins, ont même sperme que les Indiens Calla(n)ties.»

(هردوت - ترجمه لوگراند - پاریس - ۱۹۳۹- جلد سوم - صفحه ۱٤٤)

علت‌اینکه ترجمه‌اخیرصحیح ترتشخیص داده‌شد وعیناً نقل گردید اینست که باحتمال قریب بیقین منظورمؤلف ازاین مقایسه این‌بوده‌است که بگوید این‌حبشیان ازحیث قیافه و نژاد ورنگ به‌هندیهای کالانتی‌شباهت دارند و الا چه نفعی‌میتوان درآشنائی توام‌دوقوم نسبت بدانهٔ گندم یا برنج جستجو کرد؟

۱- شنیس (Chénice) واحد مقیاس حجم دریونان باستان وبرابر یك لیترویك دسی‌لیتر وهشت دهم سانتی‌لیتر (یادداشت مقدمه دربارهٔ اوزان ومقادیردریونان باستان).

اهالی کولشید[۱] ومجاورین آنهاتا نواحی قفقاز مالیاتهای خود را خود شخصاً تعیین کرده‌اند(زیرا سلطهٔ پارس‌ها تااین کوه توسعه دارد ، اما درشمال قفقاز دیگر پارس ها نفوذی ندارند) . این اقوام هدایا و پیشکش هائی بمیل خود برای پادشاه میآورند واین کارحتی امروز هم هرپنج سال یکبارتکرار میشود. آنها صد پسربچه وصد دختربچه نیز هدیه میکنند. اعراب هرسال هزار تالان کندر به پادشاه میدادند. چنین بود هدایائی که این ملل علاوه برخراج بهپادشاه تقدیم میکردند.

۹۸ـ هندیها طلای فراوانی راکه بشکل براده برای پادشاه میآوردند بترتیب زیرجمع آوری میکردند : سرزمین‌هند درجهت شرق شن‌زاری بیش‌نیست. تاآنجا که ما اطلاع داریم، اولین‌ساکنان‌آسیادرجهت‌طلوع‌آفتاب که میتوان تاحدی بااطمینان ازآنها سخن گفت هندیها هستند. مشرق هندفقط صحرائی‌است که شن‌آنرا غیرقابل سکونت کرده درهند نژاد های متعددی وجود دارد که همهٔ آنها بیك زبان تکلم نمیکنند[۲]. بعضی از آنها بیابانگردند و بعضی دیگر چنین نیستند. آنها که بیابانگرد نیستند درسواحل باتلاقی رودخانه خود سکونت دارند و باماهی‌های خام که باسبدهای خیزرانی‌صیدمیکنند بسرمیبرند. ازهر گره خیزران یك‌سبد میسازند لباس این‌هندیهانیزازخیزران است. خیزران‌را ازسواحل رود جمع آوری وسپس آنرا میبرند وبشکل حصیرمیبافند ومانند زره بتن میکنند.

۱ـ کولشید (Colchide) ازنواحی‌قدیم‌آسیا که ازشمال به قفقاز واز جنوب به ارمنستان واز مغرب بدریای سیاه محدود بوده و یکی ازمراکز مهم تجارت مشرق زمین درعهد عتیق محسوب میشده است .

۲ـ دراینجا هرودوت‌تدریجاًازمطلب‌اصلی که شرح‌جزئیات‌عایدات خزانهٔ‌شاهی‌است دورمیشود وبعادت همیشگی‌خودبشرح‌مطالبی‌خارج‌ازموضوع میپردازد وتا بند۱۰۲ دراین باره سخن میگوید (رجوع شود به توضیح خارج از متن درباره قسمت اول از کتاب سوم هردوت).

۹۹ـ بعضی دیگر از هندیها که درمشرق دستهٔ قبلی زیست میکنند بیابانگردند و گوشت خام میخورند. این‌دسته‌را پادئی[1]ها مینامند. عادات ورسومی که بآنها نسبت میدهند چنین است : اگر یکی‌ازهمشهریهای آنها چه زن وچه مرد مریض شود اورا میکشند. اگر مرد باشد مردها بخصوص دوستان نزدیك او این کار را میکنند. آنها میگویند که‌ناخوشی‌چربی‌بیماررا آب‌میکند وازلذت‌و گوارائی گوشت‌او‌میکاهد. بیمار از کشته شدن خود مانع میشود ، ولی‌بخواهش او گوش نمیکنند ؛ او را میکشند واز گوشت او ضیافتی ترتیب میدهند.

وقتی‌مریض‌زن باشد همه چیز مانند مورد قبل‌است ولی‌فقط کشتن‌او‌بعهده زنان وبه‌بهترین دوستان زن‌او‌محول‌میشود. هر کس‌به کهولت برسد قربانی‌میشود‌و گوشت اورا درضیافت میخورند ولی‌خیلی کم اشخاص هستند که باین افتخارنائل شوند زیرا قبل‌ازآن هر کس که بیمارشود کشته میشود.

۱۰۰ـ هندیهای دیگری هستند که عادات و رسومی دیگر دارند[2] : آنها هیچ موجود زنده‌ای را نمیکشند ، بذرنمی‌افشانند و برای سکونت خود ازفن خانه سازی بی‌اطلاعند ؛ از گیاهان تغذیه میکنند و گیاهی دارند که دانهٔ آن بدرشتی ارزن است‌و در غلافی جای دارد که خود بخود میروید و احتیاج به کشت ندارد . این دانه ها را جمع آوری میکنند وباغلاف آن میپزند وبا آن تغذیه میکنند. اگر یکی ازآنها بیمار شود تنها بگوشه‌ای میرود و میخوابد و هیچکس نه با مرگ او کاری دارد و نه با بیماری او.

۱ـ (Padée)ـ بعلت‌شباهت‌این‌کلمه باکلمه سانسکریت پجا (Padja) که بمعنی «بد» و «زشت» است حدس زده میشود این دسته ازهندیان همانها هستند که بعدها طایفهٔ نجس‌ها را تشکیل داده‌اند.

۲ـ آنچه هرودوت دربارهٔ‌عادات وسنن این دسته ازهندیان نقل میکند بی‌شباهت به‌عادات ورسوم هندیان برهمنی نیست.

۱۰۱ـ تمام هندیهائی که از آنها سخن گفتم مانند حیوانات درمنظرعام با هم مقاربت‌میکنند. پوست بدن‌همهٔ آنهابهم‌شبیه‌وهمرنگ پوست حبشیان‌است . مایعی که باآن مردان زنان‌را بارورمیکنند مانند مایع دیگر مردمان سفید نیست ومانندپوست آنها سیاه رنگ است. حبشیان نیزمایعی شبیه‌آن ازخود ترشح میکنند. این هندیها دورتر ازپارس‌ها ودرجانب جنوب زیست میکنند وهرگز تبعه داریوش شاه نبوده‌اند.

۱۰۲ـ هندیهای دیگری هستند که درنزدیکی شهر کاسپاتیروس[1] وپاکتیکه[2] سکونت دارند ودرجانب ستاره قطب قرار دارند ونسبت بدیگر هندیها شمالی‌تراند. طرز زندگی‌آنها بطرز زندگی باختریان[3] شباهت دارد. اینها جنگاورترین مردمان هندند وهمینها هستند که بجستجوی طلا بنقاط دورمیروند. گفتیم صحرائی در آنجا هست که بعلت وجود شن زیاد قابل سکونت نیست. دراین صحرا ودرمیان این شن‌ها مورچه‌های‌بزرگی‌تولید میشوند که‌ازسگ کوچکتر ولی ازروباه بزرگترند[4].ازاین مورچه‌ها درمیان جانوران‌پادشاه‌پارس‌نیزدیده‌میشود که‌ازهمان محل‌شکار شده‌اند.این

۱ـ کاسپاتیروس (Kaspatyros)- هرودوت دربند ٤٤ از کتاب‌دوم خودباردیگر ازاین شهرصحبت میکند ولی دراینجا آنرا کاستاپیروس (Kastapyros) نامیده. این شهر باید ازشهرهای مجاورناحیه سیستان امروز بوده باشد.

۲ـ پاکتیکه (Paktyké) یا پاکتیك (Paktyque) واقع درناحیهٔ کوههای سلیمان که قومی بنام پاکتوم (Pakthoums) درآنجا میزیست .

۳ـ باختریان یا باکتریان (Baktrian) ناحیهٔ وسیعی درآسیا که از شمال برود سیحون وازمشرق بکوههای ایموس (Imaus) وازجنوب به سند محدود بوده و قسمت مهمی ازترکستان امروز را شامل میشده‌است . شباهت عادات‌ورسوم باختریان باهندیانی که هرودوت دراین‌مقام‌از آنها صحبت میکند بعلت مجاوربودن‌آنهاباهم تعجب‌آورنیست.

٤ـ مورچه‌هائی‌بدرشتی روباه و کوچکتر از سگ بیشتر به‌افسانه شبیه است .

مورچه‌ها برای خود خانه‌هائی درزیرزمین میسازند و برای این کار قسمت‌هائی ازشن‌های زیر زمین را بروی زمین میآورند؛ همین کار را مورچه های یونان که بسیار بآنها شباهت دارند انجام میدهند. شنی که بروی زمین میآورند محتوی رسوب طلا است. برای جمع آوری همین طلااست که هندیها بداخل صحرا سفرمیکنند. هریك از آنها سه رأس شتر باخود همراه دارند.

آنها برشترماده که درمیان قرار میدهند می نشینند و از هرطرف آن یکی از شترهای نررا باریسمان میکشند. معمولاً شترهای ماده‌ای راانتخاب میکنند که بتازگی وضع حمل کرده‌اند و آنهارا ازبچه های خودجدا میکنند. سرعت شترها ازاسب کمتر نیست وقدرت حمل آنها ازاسب بیشتر است.

۱۰۳ـ یونانیان باشکل شتر آشنائی‌دارند و بهمین‌جهت من دربارهٔ آن سخنی نمیگویم وفقط مطلبی‌را که ازآن بی‌اطلاعند نقل میکنم: پاهای عقبی‌شترها مضاعف است وهریك از آنها دوران و دو زانو دارد و آلت تناسلی شترنر که بین دوپای عقب واقع شده روبطرف دم قراردارد[1].

۱۰۴ـ بااین ترتیب وبااین چهارپایان است که هندیها بجستجوی طلا میروند. حرکت را طوری ترتیب میدهند که در گرم ترین ایام بمحلی برسند که باید طلا را ازآنجا استخراج کنند. علت آنست که گرما مورچگان را مجبورمیکند که درداخل لانه‌های خود پنهان شوند. اتفاقاً درسرزمین این‌قوم آفتاب درموقع‌طلوع وهنگام صبح از همه وقت گرم تر است، درحالیکه در نزد دیگر اقوام هنگام ظهر از همه وقت گرم تر میشود[1].

حرارت خورشید بخصوص تاموقعی که درافق بالا میآید بیشتراست واین وضع تاساعتی که بازار تعطیل میشود ادامه دارد[2]. دراین فاصله، آفتاب هند ازآفتاب ظهر

۱ـ این توضیحات بوضوح خلاف واقع است.

۲ـ واضح‌است‌مقصود هرودوت‌ساعتی‌است که بازار آتن‌یاهالیکارناس تعطیل‌میشده زیرا هرودوت هرگز بهند سفرنکرده واگردرمورداین کشوراصطلاحاتی ازاین‌قبیل بکار میبرد برای آنست که خواننده یونانی بهترمتوجه مقصود اوبشود.

دریونان‌سوزان‌تر است، بدرجه‌ای که هندیها‌ظاهراً تااین‌ساعت در آب غوطه‌ورمیشوند. دراواسط روز گرمای سرزمین هندبا گرمای‌دیگرنقاط برابراست. بتدریج که ازظهر میگذرد ، آفتاب بهمان درجه اعتدال که درسرزمین‌اقوام شمالی‌است میرسد وبنسبتی که پائین میرود هوا خنك‌ترمیشود بحدی که هنگام غروب واقعاً سرد میشود.

۱۰۵- همینکه هندیها بمحل میرسند کیسه‌های کوچکی را که همراه دارند ازشن پرمیکنند وبسرعت برمیگردند. زیرا اگر بگفته پارس‌ها باور کنیم‌مورچه‌ها ازبوی‌آنها بوجودآنها پی‌میبرند وآنها را دنبال میکنند وچون درسرعت بی‌مثال‌اند اگر درفاصله زمانی که مورچه هاجمع‌میشوند هندیها کمی‌جلو نیفتندهیچیك ازآنها بازنخواهند گشت. شترهای‌نررا که ازماده‌هااستعداد دویدن کمتردارند بمحض‌اینکه خسته شوندرها میکنند، اما هردورا باهم رهانمیکنند[1]. شترهای ماده که‌بوی‌بچه‌هائی راکه زائیده‌اند استشمام میکنند هیچگونه علائم خستگی ازخود نشان نمیدهند.

بنا بگفتهٔ پارس‌ها باین‌ترتیب‌است که هندیها قسمت‌عمدهٔطلای خودرااستخراج میکنند. مقداری‌ازآن را هم ازمنابع زیرزمینی کشورخود استخراج میکنند ولی‌این مقدارخیلی کمتر است.

۱۰۶- طبیعت همانطور که دریونان معتدل‌ترین ویکنواخت‌ترین‌آب وهواهارا ایجاد کرده زیباترین محصولات خودرا دردو منتهی الیه زمین‌قرار داده‌است. درجهت مشرق همانطور که اکنون شرح دادم هندآخرین‌سرزمین مسکونی‌است. موجودات زنده ازچهارپایان تا پرندگان باستثنای اسب دراین سرزمین از دیگر نقاط بمراتب بیشتر یافت میشود .

۱- هرودوت دراین‌باره توضیح بیشتری‌نمیدهد ولی ازگفته او واینکه شترهای‌نر را یکی‌یکی رها میکنند اینطوراستنباط میشود که‌اصولا این شترها را باین قصد همراه میبرده‌اند که اگرمورچه‌ها نزدیك شدندآنها را یکی‌یکی رهاکنند تاطعمه‌آنها شوند و پیسرفت مورچگان را موقتاً بتأخیر اندازند.

تعداد اسب‌های هنداز اسب‌های ماد که به‌اسب نیسایا[1] معروف‌اند کمتراست. بعلاوه درهند طلا چه بصورت استخراج شده‌اززیر زمین وچه بصورت رسوب رودخانه‌ها وچه بصورت محصول مبارزه‌ای که هم اکنون من آنرا شرح دادم بمقدار تمام نشدنی بدست میآید.

دراین کشور درختان وحشی میوه ای دارند که نوعی کرك بآنست واین کرك از حیث زیبائی ومصرف از کر کی که گوسفندان‌ما میدهند بمراتب بهتر است[2]. هندیها ازاین کرك برای خود لباس تهیه میکنند.

۱۰۷ــ درجهت جنوب، آخرین سرزمین مسکونی کشور عربستان است. این تنها کشوری‌است که کندروصبرو فلوس ودارچین ولادن تولیدمیکند. بغیراز صبر، تهیه دیگراین محصولات زحمت زیادی برای اعراب دارد. کندر را با سوزاندن صمغی که فینیقی‌ها به‌یونان‌وارد میکنند بدست‌میآورند. فقط باین‌وسیله‌است که‌آنها موفق‌بتهیه آن میشوند، زیرا درختانی که کندر تولیدمیکنند مملو ازمارهائی‌هستند که بالهائی کوتاه وقدی کوچك وقیافه‌ای متغیر دارند ودر گرد هردرخت بمقدار زیاد موجودند وهمانها هستند که در فصول معین به‌مصرهجوم میبرند[3]. فقط دود این صمغ است که میتواند آنهارا ازدرختان دور کند.

۱ــ اسب نیسایا (Niçana) ازمعروف ترین‌اسب‌های ماد باستان‌است. بنابروایت هرودوت‌اسب‌هائی که گردونه‌خشایارشا رامیکشیدند ازاین‌نژاد بوده‌اند (هردوت ـ کتاب هفتم ـ بند۴۰) ظاهراً این‌اسب‌ها را دردشت وسیع‌ماد که بین‌اصفهان وهمدان قرارداشت و در کتیبه بیستون نیزاژا (Nisaja) نام برده شده پرورش میداده‌اند (هرودوت ـ جلد هفتم ـ بند۴۰)

۲ــ محتمل‌است مقصود هرودوت پنبه‌باشد که چون تا زمان اسکندر یونانیان از آن بی‌خبربودند هرودوت نیزازوجود آن گیاه بی‌اطلاع بوده. امابکاربردن اصطلاح «درخت» تااندازه‌ای نسبت بصحت این‌حدس تردید ایجاد میکندزیرا بین بوته پنبه ودرخت هراندازه کوچك باشد شباهتی نمیتوان یافت.

۳ــ رجوع شود به‌بند ۷۵ از کتاب دوم هرودوت.

۱۰۸ـ اعراب اضافه میکنند که اگر حادثه‌ای شبیه آنچه من دربارهٔ افعی ها سراغ دارم برای این‌مارها پیش‌نمیآمد سراسر زمین از وجود آنها پر میشد. تردیدی نیست که قدرت الهی همانطور که میتوان انتظار داشت انواع حیوانات ترسو را که باید خوراك دیگران شوند بمقدارزیاد بارور کرده تا نسل این حیوانات دراثر اینکه دیگران آنها را میخورند نابود نشود. در برابر، تمام حیواناتی که خطرناك و موذی هستند کمتر بارورند. ازاینقرار، خرگوش چون حیوانی است که حیوانات دیگر و پرندگان وانسان درجستجوی آن‌هستند بسیاربارور وپرثمراست. خرگوش ماده‌تنها حیوانی‌است که میتواند قبل‌ازفارغ شدن بچهٔ دیگری درشکم‌تولید کند، بقسمی که درشکم مادر درزمان واحد ممکن است بچه خرگوشهائی یافت شود که بدن‌آنها از کرك‌پوشیده‌شده ودرکنار آنها بچه‌های دیگری‌باشند که کرك‌نداشته باشندیا بچه‌هائی که بتازگی‌بوجودآمده باشند ویانطفه‌آنها درهمان لحظه منعقد شده‌باشد.

چنین‌است وضع‌خرگوشها. برعکس، شیر که قویترین و جسورترین حیوانات است در تمام عمرخود یك‌باربیش وضع حمل نمیکند وفقط یك بچه میزاید، زیرا در موقع وضع حمل رحم‌خودرابابچه‌بیرون میدهد. اماعلت‌این‌امرچنین‌است :

وقتی‌بچه شیردرشکم مادرشروع به‌تکان خوردن میکند چون پنجه‌هائی تیزتر ازپنجه‌های دیگرحیوانات دارد، رحم مادر را میدرد وبتدریج که بزرگ میشود این خرابکاری را ادامه میدهد، بطوریکه درموقع وضع‌حمل هیچ قسمتی‌ازرحم مادر سالم باقی نمی‌ماند[1].

۱۰۹ـ همینطور، افعی‌ها و مارهای بالدار عربستان اگرقراربود بطور طبیعی

۱ـ آنچه هرودوت درباره طرزتولید مثل‌شیر نقل‌میکند باحقیقت‌تطبیق نمیکند زیرا شیرمیتواند هرسال بزاید وهربارچندین بچه شیردر رحم خود بزرگ کند.

تولید مثل کنند[۱] زندگی بر انسان دشوار میشد. ولی‌همینکه نر وماده باهم جفت میشوند در همان موقع که مارنر درحین عمل لقاح است و مایع بارور را برمار ماده جاری میکند مارماده گلوی‌اورابدهان میگیرد ودندانهای خودرا درآن فرومیبرد و تاآنرانخورد رهایش نمیکند. چنین‌است سرنوشت مارنر. ولی‌مارماده هم بایدمجازات قتل مانررا بچشد: بچه‌های مار که انتقام کشندگان‌مرگ پدرمیباشند درهمان‌موقع که هنوز درشکم مادرند شروع بجویدن او میکنند و با جویدن شکم اوراهی بطرف روشنائی بازمیکنند. درحالیکه افعی های دیگر که برای انسان بی‌ضررند تخم هائی ازخود میگذارند و تعداد زیادی بچه‌افعی پوست‌های‌تخم هارا خرد میکنند وازآنها خارج‌میشوند. افعی‌هادرسراسرزمین‌پراکنده‌اند؛ امااین‌مارهای‌بالدارهمه درعربستان جمع شده‌اند ودرجای دیگرازآن یافت نمیشود وبهمین‌جهت است که تعداد آنهازیاد بنظرمیرسد.

۱۱۰ـ پس معلوم شداعراب کندررابچه‌ترتیب بدست‌میآورند. اما برای فلوس بترتیب زیرعمل میکنند: وقتی‌برای برداشت این‌محصول‌میروند بدن‌خودرا ازپوست گاو ودیگرحیوانات میپوشانند بطوری که تمام اندام و چهره‌آنان باستثنای چشمها مستورمیشود.

بوته فلوس در باتلاقهای کم عمق میروید. در اطراف و داخل این باتلاقها حیوانات بالداری‌خانه کرده‌اند که شباهت زیادی‌به‌خفاش‌دارند. این‌حیوانات‌صداهای گوشخراش‌دارند وبسهولت حمله میکنند. باید مواظب‌بود که در موقع چیدن فلوس چشمها ازحمله این حیوان مصون باشد.

۱۱۱ـ و اما جمع‌آوری دارچین از آنهم شگفت‌آورتراست. اینکه این گیاه کجا میروید ودرچه نوع زمینی بدست میآید اینها سوالاتی است که بی‌جواب مانده.

۱ـ یعنی مانند دیگرمارها بتعداد کثیرتخم بگذارند و ازهریك‌ازتخمها بچه ماری خارج شود.

آنچه‌احتمال‌میرود اینست که همانطور که برخی‌میگویند‌این گیاه درمناطقی‌میروید که دیونیزوس[1] درآنجا تغذیه کرده[2]. بطوریکه نقل میکنند شاخه‌های این گیاه را که ما بنام فینیقی‌آن سینام[3] مینامیم پرندگان بزرگی‌جمع آوری‌میکنندو به‌لانه‌هائی میبرند که با گل رس در کوههای مرتفع و درنقاطی که انسان بآن دسترسی ندارد میسازند.

واماچنین‌است اختراع زیرکانهٔ اعراب: آنها قسمت هائی ازاندام گاو وخرهای مرده ویا دیگرحیوانات بزرگ‌را درحدودامکان بقطعات کوچك میبرند وسپس آنها را باین‌نواحی‌میآورند ودرکنار این آشیانه‌ها قرارمیدهند وخود درآن حوالی مخفی میشوند. حیوانات برروی این تکه های گوشت میافتند وآنها را بسوی آشیانه خود میکشند. ولی‌چون این آشیانه ها سبك‌اند وقدرت تحمل‌وزن‌این گوشت‌هارا ندارند برزمین میریزند وخرد میشوند. کمین کنندگان میدوند و دارچین را جمع آوری میکنند. دارچینی که‌اعراب‌باین‌ترتیب‌بدست میآورندبکشورهای‌دیگرصادرمیکنند.

۱۱۲ــ واماطرزتهیه لدانوم[4] که‌اعراب‌آنرا لادانون[5] مینامند ازاینهم شگفت‌انگیزتر است؛ زیرابااینکه‌این گیاه ازبدبوترین‌نقاط بدست میآید گواراترین‌عطرها ازآن متصاعد میشود. توضیح اینکه این ماده درریش‌بزهای نرماده‌ای‌یافت‌میشود که هنگام چریدن‌آنرا بریش میگیرندومانند صمغ درختان از ریش‌آنها جاری میشود.

۱ــ دیونیزوس (Dionysos) یا باکوس (Bacchus) خداوندعشق‌شراب در یونان باستان.

۲ــ شاید مقصود هرودوت از کشوری که‌دیونیزوس‌درآن‌بزرگ‌شده حبشه‌وجنوب مصر باشد. زیرا اوخود مدعیست که دیونیزوس دراین‌نواحی میزیسته (هرودوت ـ کتاب‌دوم بند ۱۴٦).

۳ــ Cinname

٤ــ لدانوم (Lédanume) یا لادن نام‌گیاه معطری‌است درهند.

٥ــ Ladanune

این ماده در ساخت تعداد زیادی از عطرها بکار میرود و عطری است که عموماً در عربستان برای معطر کردن هوا آنرا بآتش میسوزانند.

۱۱۳ـ در اینجا سخن را دربارهٔ عطرها کوتاه کنیم. در عربستان رایحه‌ای متصاعد میشود که بسیار مطبوع است. در این سرزمین دو نوع گوسفند وجود دارد که قابل ذکر است، زیرا نظیر آن در هیچ نقطه‌ای دیگر یافت نمیشود. نوعی از آن دمی طویل دارد که طول آن از سه آرنج[1] کمتر نیست. اگر این دم نگهداری نشود و برروی زمین کشیده شود به حیوان آسیب میرسد، زیرا در اثر برخورد با زمین مجروح میشود. ولی هر چوپانی میداند که چگونه گردونه کوچکی با چوب بسازد و آنرا بدم حیوان وصل کند. بدین ترتیب دم هریك از این حیوانات در گردونهٔ کوچك خود محبوس میشود.

گوسفند های نوع دوم دمی دارند که پهنای آن جالب توجه است و گاه بیك آرنج[1] میرسد.

۱۱۴ـ درطرفی که آفتاب غروب میکند درجهت مغرب سرزمین حبشه آخرین قسمتی است که نوع بشر در آن سکونت دارد. اینجا سرزمین طلای فراوان و فیلهای بزرگ وانواع درختان وحشی و آبنوس و مردمان بلندبالا وزیبائی است که طول عمر آنها از دیگر مردمان بیشتر است[2].

۱۱۵ـ چنین است حدود نهائی آسیا و آفریقا. اما دربارهٔ حدود غربی اروپا من نمیتوانم مطلبی قطعی نقل کنم. زیرا من شخصاً نمیتوانم وجود رودخانه‌ای را که وحشیها

۱ـ آرنج واحد طول دریونان باستان وبرابر یك پاونیم یا ٤٤٤ میلیمتر (یادداشت مقدمه دربارهٔ اوزان و مقادیر دریونان باستان).

۲ـ قطعاً مقصود هرودوت در این مقام آن قسمت از حبشه است که درزمان مؤلف هنوز انسان متمدن بآن دست نیافته بود، چه اگر مقصود حبشه اصلی باشد که قبلا مؤلف از آن بتفصیل سخن گفته (بند ۹۷ از کتاب حاضر)

نام اریدان[۱] بآن داده‌اند وظاهراً بدریای شمال میریزد وعنبر از آن بدست میآید قبول کنم . همچنین جزایری را بنام کاسی ترید[۲] که ظاهراً قلع از آنجا استخراج میشود نمیشناسم.

اریدان بطوریکه اسم آن نشان میدهد منشاء یونانی دارد نه خارجی و اسمی‌است که یکی‌ازشعرا آنرا اختراع کرده، اما درمورد جزایر باوجود تحقیقاتی که من کرده‌ام هیچ شاهد عینی‌نیافتم که وجودآریائی رادر شمال اروپا تأیید کند . درهر حال ، قلع وعنبر ازسرحدات جهان بما میرسند.

۱۱۶ـ ظاهراً رگه‌های بزرگی ازطلا درجانب شمال اروپا درجهت ستارهٔقطبی یافت میشود ولی‌اینکه این‌طلا از کجا حاصل‌میشود دراین موردهم من‌نمیتوانم‌جواب صریحی‌بدهم. معروف است که آریماسپ‌ها[۳] که قومی یك چشم میباشند این‌طلا را از

۱ـ باحتمال زیادمنظورهرودوت از رود اریدان (Eridan) که «ظاهراً بدریای شمال میریزد» رودویستول‌است، زیرا عنبررا در زمان قدیم از سواحل دریای بالتیك و منطقه رود ویستول بدست میآورده‌اند وازراه اروپای مرکزی بسواحل‌دریای مدیترانه میبرده‌اند.

۲ـ بتحقیق معلوم نیست مقصود هرودوت ازجزایر کاسی‌ترید (Cassitérides) کدام جزایراست ، ولی نکته‌ای که صحت آن امروز بر ما مسلم‌است اینست که مردم‌باستان قلع‌را ازجزایری بسیاردور ومحتملا ازجزایرانگلستان و بخصوص جزایری که امروز به کرنوای(Cornovailles) معروف‌اندبدست میآورده‌اند وشاید درزمان هرودوت‌همین جزایررا کاسی‌ترید میخوانده‌اند.

۳ـ آریماسپ‌ها(Arimaspes) ازاقوام‌افسانه‌ای‌سرزمین سکاها در آسیابوده‌اند که بحکایت افسانه‌ها برای بچنگ‌آوردن طلابجنگ حیوانی‌میرفته‌اند که نیم‌اندام‌آن‌شبیه شیرونیم دیگر آن‌شبیه‌عقاب‌بوده است. هرودوت‌در بند۲۷ از کتاب چهارم‌خوددر بارهٔاین‌قوم چنین میگوید : «ازاینقرار این‌اقوام هنوزمعروفند. ولی‌ما ازوجود آنها بوسیلهٔ ایسدونها

بقیه حاشیه درصفحه بعد

چنگک گریفون[1]ها خارج میکنند. ولی این موضوع را هم من باور نمیکنم که مردمانی دردنیا وجود داشته باشند که فقط یك چشم داشته باشند و از دیگر لحاظ مانند سایر مردمان باشند. درهرحال ما میتوانیم اظهار کنیم که دردو منتهی الیه زمین که مانند کمربندی دنیارا درمیان دارند ظاهراً چیزهائی یافت میشود که ما زیباترین و نایاب ترین اشیاء میدانیم.

۱۱۷ـ درآسیا دشتی است که ازهرجانب از کوهها محصور است ودراین کوهها پنج گذرگاه وجوددارد. این دشت در گذشته به خراسمی[2]ها تعلق داشته وباسرزمین آنها وهمچنین با سرزمین اقوام هیرکانی[3]، پارت، ساراتژی[4] و تامانی[5] هم سرحد است. ولی

بقیه حاشیه ازصفحه قبل

باخبرشده‌ایم ومیدانیم که در نقاط دوری درشمال مردمانی زیست میکنند که فقط یك چشم دارند وهمچنین حیواناتی هستند که نگهبان معادن طلامیباشند. سکاها افسانه های این قوم را نقل میکنند....واین کلمه ریشهٔ سکائی دارد زیرا درزبان سکائی آریما بمعنای یك وسپو Spou بمعنای چشم است» کتاب چهارم- بند ۲۷

۱- گریفون (Griffon) نام موجودیست افسانه‌ای که مردم باستان آنرا بصورت حیوانی مجسم میکرده‌اند که اندامی شبیه شیر، سروبالی نظیرعقاب ، گوشهائی نظیر گوشهای اسب و بالهائی نظیر بال ماهیها داشته. معروف است که گریفونها درسرزمینی که آریماسپ‌ها اقامت داشتند مراقب معادن طلائی بوده‌اند که این قوم پیوسته در کمین آن بوده‌است.

۲- خراسمی‌ها (Chorasmies) یاخوارزمی‌ها قومی از نژادسکائی بوده‌است که‌در ساحل دریاچهٔ آرال وررود سیحون‌سکونت داشتند (بند ۹۳ همین کتاب.)

۳- هیرکانی (Hyrcanie) قسمتی از آسیای‌قدیم درساحل‌جنوب شرقی دریای‌خزر که شامل قسمت جنوبی داغستان و ناحیهٔ شرقی مازندران و گرگان امروز میشده است، (بند ۹۲ همین کتاب).

٤- ساراتژها (Saranges) یا زارکاها (Zarka) نام قومی‌است که در مغرب هامون امروزسکونت داشتند (بند ۹۳ همین کتاب)

٥- تامانی‌ها (Thamanie) از اقوام ساکن ناحیهٔ هامون و سیستان امروز که باقوم ساراتژ مجاور بوده‌اند (بند۹۳همین کتاب)

امروز که پارس ها تسلط یافته‌اند این دشت نیز به‌پادشاه پارس تعلق دارد.

از کوهستانی که این دشت را درمیان دارد شط بزرگی‌جاری است که آکس[۱] نام دارد. این شط در گذشته به پنج شعبه تقسیم میشده و سرزمین اقوامی را که قبلا نام بردم[۲] سیراب میکرده. آبهای آن از طریق مجرائی از هریك از گذرگاههای کوهستان بسوی‌این‌مناطق جاری بود. اماازز‌مان‌تسلط پارس‌ها وضع چنین‌است که‌شرح میدهم: بامر پادشاه بزرگ درهریك از گذرگاهها سدی بنا کرده‌اند وچون دیگر آب مخرجی ندارد دشتی که بین این مرتفعات واقع شده بصورت برکه آبی درآمده است، زیرا آب شط پیوسته جاری است اما نمیتواند بخارج راه یابد.

این اقوام که سابقاً ازآب این‌شط بهره‌مند بودند واز آن ببعد از مزایای آن محروم شده‌اند درفقروفلاکتی‌کامل‌زیست میکنند. تردیدی نیست که هنگام زمستان خداوند برای‌آنها نیزمانند دیگرمردمان باران نازل میکند ولی‌درتابستان‌هنگامی که‌آنها ارزن‌و کنجد کشت میکنند به‌آب شط احتیاج دارند. چون‌ازاین‌آب محروم شده‌اند بازنان خود به‌میان پارس‌ها میروند ودربرابر درهای کاخ شاهی میایستند وبا فریادهای دلخراش تظاهر‌میکنند. دراین موقع شاه امرمیکند سدهائی راکه آب‌آن بطرف کسانی‌میرود که بیش‌ازدیگران بآب احتیاج دارند باز کنند. بعدازآنکه خاك این‌قسمت بقدرکافی آبیاری شد ازنوسدهارا می‌بندند وشاه امرمیکند سدهای دیگری را برای کسانی که کمك فوری بآنها لازم است باز کنند.

۱ـ در هیچیك از منابع جغرافیائی دربارهٔ رودی بنام آکس (Akès) اطلاعاتی بدست نیامده.

۲ـ مقصود اقوام خراسمی وهیرکانی وپارت وسارانژی وتامانی است (رجوع شود به‌قسمت اول این بند)

اما من شنیده‌ام که شاه برای باز کردن سدها پولی دریافت میکند واز این راه درآمد سرشاری دارد که بر خراج اجباری اضافه میشود. چنین بود آنچه در این باره میدانم[۱].

۱ـ نکته‌ای که دراین‌مورد هرودوت بدان توجه نکرده اینست که در بعضی از نواحی امپراتوری پارس پادشاه هخامنشی که مالك آبها ورودخانه‌ها بوده برای مراقبت در تنظیم امور آب‌انبارها وطرق وشوارع و آبیاری بعضی نواحی بی آب بوسیلهٔ حکام و نظار خود در تقسیم آب رودخانه‌ها نظارت داشته و برای هزینهٔ این نظارت عوارضی دریافت میکرده است. دربند ۹۵ این کتاب درجائیکه مؤلف از بعضی از درآمدهای پادشاه که از ذکر رقم آن عاجز است سخن میگوید ظاهراً مقصود او باید این قبیل درآمدها بوده باشد که قسمتی از آن صرف نگهداری وتعمیر آب‌انبارهائی میشده است که درطول راهها ودر نواحی بی آب ساخته شده بود و کمك بزرگی باهالی بی آب آن نواحی محسوب میشد.

مجازات اینتافرن ـ پایان کارپولیکرات

دموسد ـ قضایای ساموس

۱۱۸ـ یکی ازهفت نفری که برضد مغ قیام کرده بود و اینتافرن[1] نام داشت بلافاصله بعد ازقیام بجرم جسارت و گستاخی کشته شد[2]. روزی اوبکاخ شاهی وارد شد و خواست بنزد پادشاه رود. این اصل قبلا پذیرفته شده بود وکسانیکه مغ را از کاربر کنار کرده بودند میتوانستند بی‌اطلاع قبلی‌بنزد پادشاه بروند بشرط آنکه شاه درحال معاشقه بازنان نباشد[3]. بهمین‌جهت اینتافرن اطلاع قبلی را برای خود کوچك دانست وقصد کرد بعنوان یك‌تن ازهفت تن بنزد پادشاه رود. دربان و کشیکچی قصر مانع شدند و گفتند که پادشاه مشغول معاشقه بایکی از زنان است؛ اما اینتافرن که تصورمیکرد آنها دورغ میگویند شمشیرخودرا کشید وبینی و گوشهای آنها را برید

۱ـ دربارهٔ اینتافرن (Intaphèrne)، رجوع‌شودبه بند۸۰ بعدهمین کتاب.

۲ـ دربارهٔ این‌مطلب سخن بسیاراست، چه اگر اینتافرن «بلافاصله» بعد از قیام هفت تن بقتل رسیده‌باشد چگونه درکتیبه بیستون ازشخصی‌بهمین نام‌سخن درمیان‌است که علاوه برآنکه درقیام هفت تن شرکت داشته شورش‌معروف بابل را نیز فرونشانده (بند ۵۰ کتیبه بیستون) ـ اصولا داریوش در سالهای اول سلطنت خود و قبل از فرونشاندن شورش‌های معروف جرأت چنین اقدامی‌را علیه یکی ازهفت تن بانیان‌سلطنت خودنداشته وباید تصور کرد که بکاربردن‌اصطلاح «بلافاصله» دراین مورد صحیح نبوده وباشخصی که باین ترتیب مجازات‌شده کسی غیر از اینتافرن معروف بوده که درتوطئه هفت تن شرکت داشته است.

۳ـ هردوت قبلا دربند ۸٤ بتفصیل ازاین موضوع سخن گفته است.

واعضای بریده شده را بافسار اسب خود بهم‌بست وبگردن آنها آویخت وباین‌ترتیب آنهارا روانه کرد[۱].

۱۱۹ـ آنان بنزد شاه رفتندوعلت رفتاری را که‌با آنها شده بود برای او شرح دادند. داریوش بیمناك شد که مبادا این‌عمل‌بارضایت شش‌تن‌دیگرانجام گرفته باشد. پس کس بجستجوی دیگران فرستاد وازیکایك‌آنان پرسید که آیا این عمل را تأیید میکنند. وقتی‌کاملا اطمینان یافت که اینتافرن این‌عمل را باموافقت‌آنها انجام‌نداده امر کرد خوداو وفرزندان وتمام خویشان اورا زندانی کنند، زیرابقرائن قوی‌تصور میکرد که‌اوباافراد خانواده خودمشغول برپا کردن شورشی‌برضداو میباشد. پس آنها گرفتارشدند وبزندان رفتند تابقتل‌برسند. ولی‌زن اینتافرن پیوسته به‌درکاخ‌میرفت ودرآنجا مدام میگریست وزاری میکرد. این‌زاری‌های مداوم داریوش را برحم آورد و بآن زن چنین پیغام داد: «ای زن، داریوش شاه‌اجازه میدهد که یکی‌ازنزدیکانی که در زندان داری‌بانتخاب توآزادشود». زن‌پس‌ازتفکرپاسخ‌داد: «حال که‌پادشاه بزرگ فقط حیات یك تن‌را بمن‌می‌بخشد من‌ازبین همه‌آنها برادرم را انتخاب میکنم». وقتی داریوش ازاین انتخاب مطلع شد تعجب کرد وباو چنین پیغام داد: «ای زن، پادشاه ازتوسؤال میکند که چه فکری موجب شد که تو شوهرت را که نزد توعزیزتراست وفرزندانت‌را که‌بتونزدیك‌ترند رها کردی‌وبرادرخودرابرای‌نجات انتخاب کردی» وی چنین پاسخ فرستاد: «ای پادشاه، تردیدی نیست که اگرشوهروفرزندانم را از دست بدهم میتوانم بخواست خداوند شوهروفرزندانی دیگرداشته باشم، اما چون‌پدر ومادرنخواهم داشت دیگرصاحب برادری‌نخواهم شد. بخاطراین تدبیراست که چنین پیشنهاد کردم[۲].»

۱ـ رجوع شود به‌بند ۱۵۴ ـ زوپیر (Zopyre) نیز برای‌اینکه از حصار بابل عبور کند خودرا باین‌قیافه درآوردو بعنوان پناهنده‌ای که بدست پادشاه شکنجه داده‌شده بی گوش وبینی بحصار بابل وارد شد ودروازه های شهررا گشود.

۲ـ بخاطر «این‌تدبیر» است نه‌احساسات واقعی که قطعاًزن‌رامتوجه شوهروفرزندان خود میکرد.

گفتهٔ این زن درنظر داریوش بسیار معقول آمد وچون ازپاسخ اوراضی بود آنکس را که اراده کرده بود باو داد وعلاوه بر آن ارشد فرزندان اورانیز بر آن افزود وسپس امر کرد بقیه را بقتل رسانند. ازاینقرار یکی ازهفت تن بترتیبی که هم اکنون شرح دادم ازبین رفت.

۱۲۰ـ ازطرف دیگر، مقارن زمانی که کبوجیه بیمار بود حادثه‌ای باین شرح رویداده بود: در گذشته کوروش یکی ازپارس‌ها را که اوروئیت[۱] نام داشت حکمران سارد کرده بود. این شخص را تمایلی ناپسند فرا گرفت. بی آنکه ازپولیکرات ساموسی شکایتی داشته باشد وبی آنکه سخنی ناگوار ازوشنیده باشد وحتی بی آنکه او را قبلا دیده باشد، تصمیم گرفت اورا بچنگ آورد وهلاک کند. عللی که برای عمل اونقل میکنند چنین است: روزی اوروئیت ویکی ازپارس‌های دیگر بنام میتروبات[۲] که حاکم ناحیه داسکیلیون[۳] بود درکاخ شاهی نشسته بودند؛ هنگام صحبت، باهم بمجادله پرداختند وچون بحث دربارهٔ افتخارات آنها بود میتروبات به اوروئیت چنین گفت: «آیا تو را که تاکنون نتوانسته‌ای حتی جزیره‌ای بنام ساموس را که دربرابر حکومت نشین تو قرارداد[۴] برامپراتوری شاهنشاه بیفزائی میتوان مرد نامید، درحالیکه تصرف این

۱ـ Oroïtés

۲ـ Mitrobatés

۳ـ داسکیلیون (Daskyleion) ازحاکم نشین‌های قدیم پارس درآسیای صغیر درمشرق سیزیك (Cyziqué) که هرودوت درردیف سوم ازحکومت نشین های پارس نقل کرده ـ بند ۹۰ ببعد.

٤ـ ازاینقرار اوروئیت نه‌تنها حاکم ناحیه سارد بود که برناحیه یونی نیز که قسمت مهمی ازسواحل آسیای صغیررا شامل میشده حکومت داشته. در غیراینصورت موجبی نبود که میتروبالق اورا بعنوان اینکه جزیره‌ای را که «دربرابرحکومت نشین اوقرار دارد» تصرف نکرده اورا تحقیر کند.

جزیره‌کار آسانی‌است زیرا یکی‌ازبومیان باپانزده سرباز پیاده‌آنرا تصرف کرده وهم اکنون برآن حکومت میکند»

بطوریکه نقل میکنند اوروئیت ازاهانتی که باو شده بود بسختی ناراحت شد وبجای اینکه ازتوهین کنندهٔ خودانتقام گیردتصمیم گرفت بهرقیمتی‌هست‌پولیکرات را که علت این‌اهانت بوده‌است ازمیان بردارد.

۱۲۱ــ داستان دیگری هست که کمتر برسر زبانهااست . گویا اوروئیت فرستاده‌ای به‌ساموس گسیل داشته بود تاچیزی‌ازپولیکرات بخواهد (زیرا گفته نشده آن چیزچه بوده).درآن‌موقع پولیکرات دراندرون‌خانهٔ‌خودآرمیده بودوآناکرئون[۱] ازاهل تئوس[۲] درکنار او نشسته بود.محتمل است که پولیکرات از روی عمد تظاهر به‌تحقیر اوروئیت کرده وشاید هم تصادف مقصرواقعی‌بوده ، ولی درهرحال، بطوریکه نقل میکنند وقتی‌فرستادهٔ اوروئیت وارد شد ومطالب خودرا باز گو کرد پولیکرات که درآن‌موقع روبدیوار آرمیده‌بود برنگشت و پاسخی‌نداد.

۱۲۲ــ این بود دودلیلی که گفته میشود موجب قتل پولیکرات شد و هر کس مختاراست‌آنرا که می‌پسنددصحیح بداند. پس‌ازآن اوروئیت که در سرزمین منیزی[۳]

۱ــ آناکرئون (Anacréon) شاعرنابینای یونان باستان که درتئوس (Téos) بدنیا آمد وقسمت مهمی‌ازحیات خودرا دردربارپولیکرات در ساموس گذرانید و پس از پایان کاراو به‌آتن پناهنده شده.

۲ــ تئوس (Théos) ازبنادرمعروف یونی‌درساحل آسیای‌صغیروموطن آناکرئون شاعرنابینای یونان باستان.این‌شهر دراواخرسلطنت کوروش ضمیمه امپراتوری‌پارس‌شد.

۳ــ منیزی (Magnésie)ــدرعهد عتیق سه محل باین نام خوانده میشد که یکی درتسالی‌بود ؛ دومی در سی پیل (Sypile) لیدی قرار داشت که مهاجرنشین اولی‌بود ؛ سومی به منیزی‌مآندرمعروف بودودرساحل رودمآندرودرجوار بندرمعروف‌افز(Ephése) قرارداشت ومانند دومی ازمهاجرنشین های منیزی اول تشکیل شده بود. دراینجا مقصود هرودوت همین منیزی‌سوم است

درساحل مآندر[1] مستقر بود یکی ازاهالی لیدی را بنام میرسوس[2] پسر ژیژس[3] با پیامی به‌ساموس فرستاد. اوروئیت قصد پولیکرات را که فکر سلطه بر دریاها را در سر میپرورانید حدس زده بود. پولیکرات تاجائیکه ما اطلاع داریم اولین یونانی است که این جاه طلبی را داشته. البته مینوس[4] از اهل کنوسوس[5] و کسان دیگری که حتی قبل از او بفکر ایجاد امپراتوری بحری بوده‌اند وجود داشته‌اند، اما از زمان پایان ادوار افسانه ای بی‌تردید پولیکرات اولین نفر از این اشخاص است. قصد او این بود که بر یونی وجزایر حکومت کند: اوروئیت که این قصد را حدس زده بود برای او چنین پیغام داد:

«چنین است آنچه اوروئیت به پولیکرات میگوید: خبردار شده‌ام که تو طرحهائی بزرگ در سر میپرورانی ولی پول کافی و متناسب با این نقشه‌ها در دست نداری، اگر تو چنین کنی که میگویم هم کارهای خود را روبراه کرده‌ای و هم شخص مرا نجات داده‌ای: کبوجیه درفکر از میان بردن منست و من در این باره اطلاعات قابل اطمینانی بدست آورده‌ام، بکوش تا مرا و اموالم را از این محل برهانی ودر اینصورت نیمی از ثروت من بتو

۱ـ مآندر (Méandre) رودی در آسیای صغیر قدیم که درفریژ به سرچشمه میگرفت ولیدی و کاری را ازهم جدا میکرد ودر شمال ملط بدریای اژه میریخت و امروز میندر نامیده میشود. این رود دوایالت بزرگ منیزی و ملط را مشروب میکرد.

۲ـ میرسوس (Myrsos) این شخص که هرودوت میگوید از اهل لیدی است ظاهراً باید یکی از افراد خاندان سلطنتی مرمناد (Marmnades) باشد که مدتها سلطنت لیدی با آنها تعلق داشته. در بند ۱۲۱ از کتاب پنجم نیز در بین رجالی که درجنگهای تن بتن با پارسها کشته شدند ازمیرسوس نامی که محتمل است همین شخص باشد نام برده‌شده.

۳ـ Gygès

۴ـ مینوس (Minos) فرزند ژوپیتر واروپ که بحکایت افسانه‌ها درسال ۱۳۰۰ قبل ازمیلاد از آسیای صغیر به‌یونان مهاجرت کرد و بر این کشور و سراسر دریاهای اطراف آن حکومت کرد.

۵ـ Knossos

تعلق خواهد داشت ونیم دیگر آن برای من خواهد ماند .

این پول ترا فرمانروای سراسر یونان خواهد کرد . اگر در ثروت من تردید داری شخصی مورد اعتماد نزدمن بفرست تا من خزاین خود را باو نشان دهم .

۱۲۳ـ پولیکرات از این پیشنهاد خرسند شد وآنرا پذیرفت و چون طمع مال داشت ابتدا ماندریوس[۱] پسر ماندریوس را که یکی ازمردان آن سرزمین ومنشی او بود برای تحقیق درباره خزاین گفته شده فرستاد .

این همان کسی بود که کمی بعدتمام تزیینات عمارت بیرونی پولیکراترا که بسیار جالب بود بـه معبدهرا[۲] تقدیم کرد[۳]. همینکه او روئیت از ورود نزدیك این فرستاده مطلع شد چنین کرد که شرح میدهم :

هشت صندوق بزرك را ازسنك پر کرد وفقط قسمت کوچکی ازسطح آنراخالی گذارد . سپس برروی سنگها طلاریخت واین صندوقهارا باریسمان بیکدیگر بست[۴] ووقتی ماندریوس ازراه‌رسیدبراختیار اوقرارداد؛ اوآنهارادید وباز گشت‌تاپولیکرات را از آنچه دیده بود باخبر کند .

۱۲۴ـ پولیکرات باوجود اندرزهای غیب گویان ودوستان خود که همه بااین کار مخالف‌بودند وبی‌توجه به‌خوابی که دخترش دیده‌بود بکشتی نشست تاشخصاً به‌آن محل رود. دختر درخواب‌دیده بود که‌پدرش درفضا بالامیرود ودرهمان حال زوس‌اورا میشوید وهلیوس[۵] اورا غسل روغن میدهد .

---

۱ ـ ماندریوس (Maendrios)

۲ ـ هرا (Héra) یاهرایون (Heraion)

۳ـ اشاره هرودوت به زمانی است که ماندریوس برای استقرار رژیم جمهوری در ساموس تلاش میکرد (بند ۱٤۲)

٤ ـ دریونان باستان‌معمول چنین‌بود که‌صندوقهای جواهر وپول‌را باریسمان‌می‌بستند ورمزی برای بازکردن گره آن‌بکار میبردند

۵ ـ Hélios

بعداز این خواب ، دختر باتمام قوا کوشید تا پولیکرات نزد اوروئیت نرود . وحتی درموقعی که پولیکرات بر کشتی پنجاه پاروئی خودسوار میشد بدنبال اورفت و از باز گو کردن این پیش‌بینی شوم دست نکشید . پولیکرات اورا تهدید کرد که اگر صحیح وسالم باز گردد مدتی مدید اورا دختر نگاه خواهد داشت . دختر آرزو کرد که این تهدید تحقق یابد زیرا ترجیح میداد که بازهم مدتی بیشتر دختر بماند ولی از پدرمحروم نشود .

۱۲۵ـ اماپولیکرات بی‌اعتنا بعقایددیگران شراع بسوی اوروئیت بر کشید . دراین سفر چندین نفر وبخصوص دموسد[۱] پسر کالیفون[۲] از اهل کروتون[۳] که طبیب بود و درکار خود از تمام معاصرین ماهرتر بود با او همراه بودند . همینکه پولیکرات به منیزی رسید بامرگی تاثرآور روبرو شد که‌شایسته این مرد و تخیلات عالی‌جاه طلبانه اونبود . باستثنای حکمران سیراکوز[۴] هیچیك از حکمرانان یونان از حیث عظمت و جلال حتی شایسته قیاس باپولیکرات نمی‌باشند . قتل او بدست اوروئیت

۱ ـ دموسد (Démocède) طبیب‌معروف‌یونانی که درقرن۶ قبل ازمیلادمیزیست وپس‌از آنکه بدست پارس‌هااسیرشد داریوش کبیروزوجه اوآتوسارا معالجه کرد وتوانست مدتی بعدباحیله بگریزد وبه‌موطن خود کروتون (Croton) برود .

Kaliphon - ۲

۳ ـ کروتون (Croton) یاکوترون (Cotron) ازشهرهای ایتالیای قدیم کـه بوسیله اهالی آکه (Ackai) تأسیس شد ویکی از مهم‌ترین مراکز تجارتی مشرق در دریای مدیترانه بود . کروتون بداشتن مردان وزنان زیبا معروف بود وشهرت آن بیشتر بوجود دموسد طبیب معروف قرن شش قبل از میلاد وآلکمئون(Alcméon)فیلسوف معروف یونان باستان است .

٤ ـ سیراکوز (Syracuse) از ایالات معروف سیسیل باستان است که داستانی پرماجرا دارد ومدتهاصحنه مبارزه حکومت‌جمهوری وفردی بوده.رجالی که براین‌سرزمین حکومت کردند فرمانروایان مستبدی‌ازنوع پولیکرات بودند.که باوجود قلت وسعت‌قلمرو حکومت خود افکاری جاه‌طلبانه در سر میپروراندند .

درشرایطی آنچنان زشت انجام گرفت که شایسته نیست زیاد درباره آن صحبت شود. پس ازقتل نیزامر کرد اورا چهارمیخ کردند. ازبین همراهان او آنها که ساموسی بودند مرخص شدند وازآنها خواسته شد که آزادی خود راسپاسگزار باشند. اما خارجی‌ها وبرده‌هائی که همراه او بودند بعنوان برده نزد آنها ماندند.

پولیکرات معلق‌زنان درمیان زمین و آسمان تحقق خواب دختر خودرا مشاهده کرد. هربار که باران میآمد زوس‌اندام او را شستشو میداد وهلیوس گوشت‌های او را که رطوبت آن بخار میشد باروغن غسل میداد.

۱۲۶ـ چنین بود سرانجام خوشبختی‌ها وسعادت طولانی پولیکرات آنطور که شخصی‌مانند آمازیس پادشاه مصر پیشگوئی کرده بود[۱]. ولی کمی بعد[۲] انتقام او از اوروئیت گرفته شد. پس‌از مرگ کبوجیه وجلوس مغ بر تخت سلطنت، اوروئیت که درآن موقع درسارد بود به‌پارس‌ها که بوسیله‌مادها ازسلطنت محروم شده‌بودند کمکی نکرد. وی دراین ایام پراغتشاش میتروبات[۳] حاکم داسکیلیون[۴] را نیز که در باره پولیکرات باو اهانت کرده بود بقتل رسانید و فرزند او کراناسپ[۵] را کشت. این دونفر درپارس‌بسیار محترم بودند. یکی‌دیگر ازعملیات ناپسنداو این‌بود که درموقعی که پیامی از طرف داریوش رسیده بود ودستورات پادشاه موردپسند او واقع نشده بود

---

۱ ـ رجوع شود به قبل ـ بند ٤۱ وبعد

۲ ـ اصطلاح «کمی بعد» دراین موردنیز تاحدی اغراق آمیز است زیرا اگرقبول کنیم که پولیکرات در اواخر سلطنت کبوجیه بقتل رسید (بند ۱۲۰) وقاتل او در زمان داریوش کبیر مجازات‌شد بایدتصور کرد که مجازات او پس‌ازپایان محاکمه بردیای‌دروغی وشورش‌های اولیه‌زمان داریوش‌بوده وبنابراین چندان بزمان‌قتل پولیکرات نزدیک‌نبوده.

۳ ـ میتروبات(Mitrobatès)نجیب‌زاده پارسی وحاکم‌داسکیلیون که بااوروئیت دربارهٔ ساموس مشاجره‌ای معروف کرده بود(بند ۱۲۰)

٤ ـ داسکیلیون (Daskylion) ازحاکم‌نشین‌های قدیم پارس در آسیای صغیردر مشرق سیزیك (Cyzique)

۵ ـ Kranaspès

رسول اورا بدست آدم کشانی که خوددرراه بازگشت اوقراول گذارده بود بقتل رسانید وجسداو واسبش را پنهان کرد .

۱۲۷ـ همینکه داریوش بقدرت رسید ، تصمیم گرفت که اوروئیت را بخاطر تمام اعمال بدی که انجام داده بود وبخصوص برای قتل میتروبات وفرزندش مجازات کند . وی درصدد برنیامد که آشکارا سپاهی بمقابله او بفرستد ، زیرا هنوز آهنگ انقلاب خاموش نشده بود وقدرت او استحکامی نداشت در حالیکه بنا باطلاعاتی که بدست آورده بود اوروئیت قوای مهمی در اختیار داشت . هزارنفر پارسی محافظین او بودند ووی برایالات فریژیه ولیدی ویونی حکومت داشت[1] . دربرابر این وضع داریوش به حیله متوسل شد وسرشناس ترین پارس‌ها را دعوت کرد وبآنها چنین گفت : پارس‌ها، چه کسی ازبین شما حاضر است نه بزور و نه باهیاهو بلکه باتد بیروا ندیشه خدمتی را که برای شما شرح میدهم برای من انجام دهد ؟ جائیکه تدبیر و اندیشه لازم است زورکاری از پیش نخواهد برد . چه کسی بین شما میتواند اوروئیت را یازنده بنزدمن آوردویا بقتل رساند. این مرد هرگز خدمتی به پارس‌ها نکرده ولی درمقابل مرتکب جنایاتی بزرگ شده است . دوتن ازشما یعنی میتروبات وفرزندش را ازبین برده وبعلاوه کسانی را که من خود بنزد او فرستاده‌ام تااورا احضار کنند کشته وجسارت و گستاخی غیرـ قابل تحملی از خود نشان داده است . نباید باو فرصت داد که بیش از این به پارس‌ها آزار رساند . اورابکشیم وبامرك او به‌عملیات ناپسندش خاتمه دهیم .»

۱۲۸ـ داریوش انجام این مأموریت را پیشنهاد کرد . چهل تن ازآنها داوطلب شدند و همه خواستند که مأمور اجرای حکم شوند و برسرآن بایکدیگر به جدال پرداختند . داریوش آنهارا بآرامش دعوت و تعیین تکلیف را به قرعه موکول کرد .

---

۱ ـ معلوم میشود اوروئیت پس‌از قتل میتروبات حکومت نشین او را نیز برقلمرو خود افزوده بود زیرا اگر تقسیم‌بندی تشکیلات مملکتی را درزمان داریوش آنطور که در بند ۹۰ شرح داده شده بخاطر آوریم این سه ایالت سه حاکم نشین مجزا را تشکیل میداده‌اند .

باگاو[۱] پسر آرتونت[۲] بحکم قرعه انتخاب شد. باگاو که بحکم قرعه انتخاب شده بود چنین کرد : وی چند نامه درباره مسائل مختلف نوشت و مهر داریوش را برپای آنها نهاد وآنها راباخود به‌سارد برد . همینکه به سارد رسید و اوروئیت اورا بحضور پذیرفت بند نامه‌ها را برید وآنها را یك‌یك به‌منشی شاهی داد تاقرائت کند . قصد باگه او از این طرز دادن نامه ها این بود که وضع نگهبانان را ملاحظه کند ودریابد که آیا میتواند آنهارا از اوروئیت جدا کند . وقتی مطمئن شد که آنها برای این‌پیام‌ها و بخصوص برای دستورات پادشاه احترامی زیاد قائل میباشند ، نامه‌ای را که این‌عبارت برروی آن‌نوشته شده‌بود به‌منشی‌داد : «پارس‌ها ، داریوش شاه بشماامر میکند که به‌اوروئیت خدمت نکنید .»

همینکه این نامه خوانده شد ، نگهبانان نیزه های خودرا برزمین افکندند. ووقتی باگاواطاعت آنهارا از این فرمان مشاهده کرد جرأت یافت وآخرین نامه‌را به‌منشی داد. دراین‌نامه چنین نوشته شده‌بود : « داریوش شاه به‌پارس‌های ساکن سارد امرمیکند اوروئیت را بقتل رسانند. » بمحض اینکه این دستور شنیده شدنگهبانان خنجرهای خودرابیرون کشیدند و در همان لحظه او را بقتل رساندند . بدین‌ترتیب انتقام پولیکرات ساموسی از اوروئیت پارسی گرفته شد .

۱۲۹ـ کمی پس‌ازآنکه گنجینه‌های‌اوروئیت به شوش منتقل ودرآنجا ذخیره شد.پای داریوش شاه در حین شکار هنگامیکه از اسب برزمین میپرید پیچید وآسیب سخت دیدومچ‌پایش‌لنك‌شد. چون‌داریوش عادت‌داشت که‌پیوسته‌بهترین پزشکان‌مصری را دردربارخود داشته باشد[۳] امر کرد همانها اورا معالجه کنند . ولی آنان پای او را بخشونت مالش وپیچ دادند بقسمی که مرض‌شدت یافت ومدت هفت‌شبانه‌روز چشمان داریوش ازدرد برهم نرفت . روزهشتم چون حالش بهبود نیافت ، شخصی که برحسب

---

۱ ـ Bagaios

۲ ـ Artontês

۳ ـ رجوع‌شود به بنداول همین کتاب

تصادف مدتی‌قبل‌درباره وصف دموسد[1] ازاهل کروتون[2] را شنیده‌وازکاردانی اوباخبر شده‌بود مطلب را باداریوش درمیان گذارد . داریوش امر کرد فوراً اورا حاضر کنند . این‌شخص‌را درمحلی درمیان بردگان اوروئیت یافتند . وی را از آنجا بیرون آوردند و بنزد داریوش بردند . دراین موقع وی زنجیرهای خود را بپا میکشید و لباس‌های ژنده‌ای در برداشت .

۱۳۰ـ چون در مقابل شاه قرار گرفت از او سؤال شد که آیا از طب چیزی میداند . دموسد نمیخواست بدانستن آن اعتراف کند زیرا میترسید که اگر دانش خود را فاش کند هرگز یونان را بچشم نبیند . برداریوش آشکار شد که وی ازاین‌فن بااطلاع است ولی در جستجوی مخفی کردن آن میباشد . پس بـه کسانی که وی را آورده بودند امر کرد تعدادی تر که وتازیانه میخ‌دار حاضر کنند . دراین‌حال دموسد اعتراف کرد وافزود که وی‌درفن پزشکی‌اطلاعاتی وسیع‌ندارد ولی مصاحبت‌یك‌طبیب موجب شده‌است که اطلاعات مختصری‌دراین‌باره بدست آورد. پادشاه خود رادراختیار او گذارد ووی باروش یونانی به‌معالجه او پرداخت .

دموسد بجای معالجه خشونت‌آمیز،مسکن‌هائی به داریوش داد که بکمك‌آن داریوش بخواب رفت ودرمدتی کوتاه سلامتی خودرا بازیافت پادشاه که تصورنمیکرد هرگز باردیگر سالم شود دو زوج زنجیر طلا باو هدیه کرد . دموسد از او پرسید که آیاقصدش اینست که بپاداش‌معالجه، خود زنجیرهای‌اورا مضاعف کند . چون این‌سخن برداریوش خوش‌آمد دستورداد اورابه حرمسرا وارد کنند .

خواجگان راهنما او را بعنوان مردی که پادشاه حیات خود را مدیون او بود بزنان‌حرم معرفی کردند. پس هریك از آن زنان جامی از زر ازصندوق خارج کردند وآنقدر به دموسد بخشیدند که خدمتگزاری که همراه او بود وسکیتون[3] نام داشت

---

۱ ـ دموسد (Démocède) ـ رجوع شودبه بند۱۲۵ ویاد داشت ذیل آن

۲ ـ کروتون (Croton) ـ رجوع شود به بند ۱۲۵ ویادداشت ذیل آن

۳ ـ Skiton

باجمع آوری ستاترهائی[1] که از سرجامها برزمین ریخته بود پول قابل توجهی گرد آورد .

۱۳۱ـ اکنون شرح میدهم که دموسد که خود از اهل کروتون بود چگونه بنزد پولیکرات رفته بود . وی در کروتون درخانه پدرخود زندگی میکرد . پدرش مردی سریع‌الخشم بود وچون دموسد نمیتوانست اخلاق اورا تحمل کند وی را ترك گفت وبه‌اژین[2] رهسپار شد. همینکه دراین جزیره مستقرشد بااینکه وسیله‌کارنداشت وازتمام لوازم طبابت محروم بودازهمان سال اول ازپزشگان دیگرپیش افتاد. درسال دوم اهالی‌اژین باپرداخت‌یك تالان[3] وی رارسماً اجیر خود کردند . درسال‌سوم آتنی‌ها یکصدمین[4] باو دادندودرسال چهارم‌پولیکرات دوتالان باو داد .

بدین‌ترتیب بود که‌وی به ساموس عزیمت کرد . همین شخص است که موجب شروع شهرت اطبای کروتون شد . زیرا در همان زمان که این وقایع اتفاق میافتاد اطبای کروتون دریونان بهترین اطبا شناخته شده بودند . بعد ازآنها اطبای سیرن[5]

---

۱ ـ ستاتر (Statère) واحدپول دریونان باستان وبرابر دوتاچهار درهم .

۲ ـ اژین (Egine) ازجزایدیونان‌باستان واقع‌درمیان خلیج‌آتن باخلیج‌سارونیك (Sanonique)

۳ ـ تالان (Talent) واحدوزن وپول دریونان‌باستان وبرابر ۵۵٦۰/۹۰فرانك طلا (یادداشت مقدمه درباره اوزان ومقادیر دریونان باستان)

٤ ـ مین (Mine) واحد وزن وپول دریونان باستان و برابر ۹۲/٦۸ فرانك طلا (یادداشت مقدمه دربارهٔ اوزان و مقادیر دریونان باستان)

۵ ـ سیرن (Cynène) پایتخت سیرنائیك که درسال ٦۳۰ قبل ازمیلاد تأسیس‌شد و درمدتی کوتاه بصورت یکی از بنادر تجارتی‌بزرك دریای مدیترانه درآمد وباقرطاجنه برقابت پرداخت .

بودند. درهمین زمان بود که اطبای[۱] آرگوس[۲] اولین اطبای یونان شناخته شده بودند.

۱۳۲ـ پس از آنکه دموسد داریوش راکاملا معالجه کرد خانه بزرگی درشوش باو دادند. وی هم‌سفره پادشاه شد وهرآنچه که اراده میکرد باستثنای اجازه بازگشت به‌یونان دراختیار داشت . اطبای مصری که تااین زمان شاه‌رامعالجه میکردند بجرم اینکه ازیک‌طبیب یونانی عقب‌افتاده بودند به‌مجازات‌شدیدی محکوم شدند. امادموسد برای آنها از پادشاه استدعای عفو کرد ویکی از غیب‌گویان اله[۳] را نیز که همراه

---

۱ - درنسخه H . Berguin که در ۱۹۳۲ از متن یونانی‌به فرانسه ترجمه شده اطبا نوشته شده (Herodote - 1932 Paris-t. III.paragr. 131p. 231 Histoire d') درحالیکه درنسخه Larcher که در سال ۱۸۸۹ ترجمه شده آهنگساز نوشته شده (Larcher Paris 1889 - t . III paragr. 131. p. 267 - Histoire d' Hérodote - traduction) ولی درنسخه‌ترجمه‌لوگراندنیز که شاید بتوان گفت دقیق‌ترین‌ترجمه ازمتن اصلی هرودوت میباشد «اطبا» نوشته شده (p .166 Histoire-traduction de H. Legrand Paris 1939 t.III'131: Herodote:) ظن غالب اینست که اصطلاح اطباصحیح‌تراست زیرا هرودوت قبلادرهمین بندگفته بود که معروف‌ترین اطبای یونانی اطبای کروتون هستند وبنا براین‌صحیح‌است که بعداًخلاف آنرا بگوید واستثنائی قائل‌شود . اما اگر معروف‌ترین آهنگسازان باشد باید اعتراف کرد که هرودوت بکلی‌از مطلب اصلی دورشده و معلوم‌نیست چگونه بین طبابت و آهنگسازی‌وجه تشابهی‌یافته که ضمن بحث‌درباره اطبای‌یونان بی‌مقدمه دربارهٔ آهنگسازان آرگوس سخن گفته . محتمل است این عبارت بعدها به متن اصلی اضافه شده و یامولف خود اشتباهاً قسمتی از یادداشت‌های خود را که مربوط باین موضوع بوده در این قسمت جای داده است .

۲ - آرگوس (Argos) از شهرهای معروف یونان‌باستان در نزدیکی خلیجی که بهمین نام خوانده میشود . این‌شهر که مدتها خود را از جنگهای ایران و یونان برکنار نگهداشت ازحیث‌عمران وآبادی دومین شهریونان باستان محسوب میشود .

۳ - اله (Elée) از شهرهای قدیم آسیا درناحیه ائولی(Eolie) درساحل‌مصب‌رود کایکوس (Caïcus)- شهری دیگر بهمین‌نام درایتالیای باستان وجود داشت که مهاجرین فراری‌فوسه(Phocée)تأسیس کرده بودندوامروز Cestellamane della Burca نام دارد

پولیکرات آمده‌بود ودربین غلامان فراموش شده‌بود وهمچنان درمیان آنان میزیست نجات داد[1].

دموسد شخصیت محترم وبزرگی دردربارپادشاه بود.

۱۳۳- کمی پس ازاین وقایع واقعه دیگری پیش آمد. آتوسا[2] دختر کوروش وزوجه داریوش دملی درسینه داشت که سرباز کرده بود و کم کم توسعه پیدامیکرد. تا وقتی که مرض شدت نیافته بود آتوسا آنرا پنهان میکرد وشرم داشت که از آن سخنی بگوید. اما وقتی که در معرض فشار قرار گرفت کس بنزد دموسد فرستاد وآنرا باو نشان داد. دموسد قول داد که اورا معالجه کند ولی ازاو خواست که بنوبه خود سوگند یاد کند که هرآنچه او میخواهد انجام دهد و اضافه کرد که چیزی برخلاف اصول شرافت ازاونخواهد خواست.

۱۳۴- پس از آنکه معالجه‌های دموسد مؤثر واقع شد و آتوسا بهبود یافت، همانطورکه آن‌طبیب باویاد داده بود دریکی‌ازشبها که‌داریوش‌در کنارش‌آرمیده بود باوی چنین گفت:

«پادشاها، تعجب میکنم که بااین همه سپاهی که دراختیار داری آرام در کاخ خود مانده‌ای و در فکر تسخیر کشورهای تازه و توسعه سرحدات امپراتوری خود نیستی. درحالیکه شایسته آنست که پادشاه جوانی که ثروتی عظیم در اختیار دارد با کارهائی خود نمائی کند که رعایایش اورا بشناسند و بدانند که مردی رشید و بی‌باك برآنها حکومت میکند. بدو دلیل تو باید نصیحت مرا گوش کنی: اول آنکه به پارس‌ها نشان دهی که پادشاهی شجاع وباارزش هستی؛ دوم آنکه پارس‌ها آنچنان مشغول شوند که هرگز بعلت بیکاری در صدد برنیایند که برضد توشورش کنند.

---

۱ ــ شاید مقصود هردوت کالیاس (Callias) غیبگوی معروف یونانی است که در بند ٤٥ از کتاب پنجم نیز از او سخن بمیان آمده.

(۲) آتوسا (Atossa) یا آتسا دختر کوروش و خواهر کبوجیه که بترتیب بعقد ازدواج برادرخود کبوجیه و بردیای مغ وداریوش شاه درآمد.

پس اکنون که در بهار جوانی هستی بکوش تا چندکار بزرگ انجام دهی. زیرا روح که باجسم بزرگ میشود موازی با آن نیز پیر میشود و استعداد خودرا به همه چیز از دست میدهد».

این بود آنچه آتوسا بتعلیم دموسد بپادشاه گفت. داریوش باو پاسخ داد: «بانو، سخنان تو بانقشه‌های من تطبیق می‌کند. تصمیم دارم بجنگ سکاها روم و برای این منظور پلی بنانهم که ازروی آن بتوان ازاین قاره بقاره دیگر قدم گذارد. فقط کمی وقت لازم است تا این نقشه عملی شود.» آتوسا جواب داد: «پادشاها: من از تو میخواهم که کار را ازسکاها آغاز نکنی چه اینها هروقت اراده کنی دراختیار تو خواهند بود: بهتر آنست که ازیونان آغاز کنی زیرا بعلت مطالبی که درباره زنان این کشور شنیده‌ام آرزو میکنم که زنانی ازلاکدمون و آرگوس و آتن و کرونون در خدمت خود داشته باشیم. تو اینجا مردی دراختیارداری که درسراسرجهان از هر کس بیشتر صلاحیت آنرا دارد که ترا از اموریونان مطلع کند ودراین لشکرکشی خدمتگزار وراهنمای تو باشد. این شخص همان کسی است که شکستگی پای ترا معالجه کرد.» داریوش پاسخ داد: «چون عقیده داری که باید ازیونان شروع کنیم تصور میکنم قبل ازهرچیز بهتر آنست که چند تن از پارس‌ها را بهمراه مردی که از او سخن گفتی بآنجا بفرستیم تا اطلاعات دقیقی درباره این کشور بدست آورند. وقتی درمراجعت مرا درجریان آنچه دیده وشنیده‌اند گذاردند من بقصد جنگ حرکت خواهم کرد.»

۱۳۵- اوچنین گفت و گفته خودرا اجرا کرد. همینکه روز آشکارشد پانزده‌تن ازپارس‌هائی‌را که سرآمد قوم پارس بودند بحضورطلبید وبآنها امرکرد همراه دموسد بروند وبااوازسراسر مناطق ساحلی یونان بازدید کنند ومخصوصاً امر کرد که مراقب باشند که دموسد ازچنگ آنها نگریزد وبهرقیمتی که شده اورا بازگردانند. پس از آنکه این اوامر صادرشد، دموسد را بحضور طلبید وازاو خواست که همینکه سراسر یونان را به پارس‌ها نشان داد به پارس بازگردد. ونیز باوسفارش کرد که تمام لوازم زندگی خودرا همراه ببرد وبه پدر وبرادران خود هدیه کند ودر مقابل وعده داد که

صد برابر آن با وخواهد داد. علاوه بر آن، باو گفت که یك کشتی باری[1] همراه او خواهد کرد که این هدایا ودیگر اموالی را که مایل باشد بر آن قرار دهد. بطوریکه من حدس میزنم، وعده‌های این پادشاه صادقانه بود. ولی دموسد از بیم آنکه مبادا وی قصد آزمایش اورا داشته باشد نسبت به قبول این عطایا علاقه زیادی ازخود نشان نداد ودرباره لوازمی که بخود اوتعلق داشت پاسخ داد آنها را درشوش خواهد گذارد تا در مراجعت در اختیار داشته باشد. اما کشتی باری را که پادشاه باو وعده داده بود قبول وبآن قناعت کرد تابتواند هدایائی را که برای برادرانش میبرد باآن حمل کند.

۱۳۶ـ پس ازآنکه داریوش این اوامر را به دموسد صادر کرد دستور داد تااوبا دیگردریانوردان در کشتی نشینند وبدریا روند.

وقتی آنها بهفینیقیه رسیدند بهشهرصیدا[2] رفتند ودرآنجا بی‌تأمل دو کشتی که هریك سه ردیف پاروزن داشت ویك کشتی بزرگ[3] تجهیز کردند و از انواع هدایای گرانبها انباشتند.

پس ازانجام این تدارکات به یونان رفتند وسواحل آن را بازدید کردند ونقشه آنرا برداشتند وپس ازآنکه معروف‌ترین نقاط آنرا شناختند، شراع بسوی ایتالیا برکشیدند و به ساحل تارانت[4] نزدیك شدند. آریستوفیلیدس[5] پادشاه این سرزمین

۱ـ کشتی‌های باری‌قدیم که «کشتی مدور» نیز گفته میشد کشتی‌هائی بود که‌درعهد باستان برای حمل و نقل عادی و تجارت بکار میرفت و وزن آنها زیاد ولی سرعت آنها کم بود. برای‌دریاهای دوردست ولشکر کشی‌های نظامی معمولاازکشتی‌های سریع‌السیر وسبك که به «کشتی‌های طویل» یاکشتی‌جنگی معروف بودند استفاده میشد. (رجوع‌شود به بند۱۶۳ از کتاب اول ویادداشت ضمیمه آن).

۲ـ صیدا یا صیدون (Sidon) از شهرهای فینیقیه قدیم در ساحل شرقی مدیترانه ودرشمال صور که ازمعروفترین و بزرگترین بنادر دنیای باستان ومحل توقف کشتی‌های تجارتی دریای مدیترانه بود.

۳ـ رجوع شود به یادداشت بندقبل.

٤ـ تارانت (Tarente) یاتارانتوم (Tarentum) از شهرهای معروف ایتالیا در خلیجی که بهمین نام خوانده میشود. این‌شهر از مراکز مهم تجارت دریای مدیترانه در عهد عتیق بود.

۵ـ آریستوفیلیدس (Aristophilidès).

از راه خیرخواهی به دموسد امر کرد سکان کشتی‌های مادها[۱] را بردارند و پارس هارا بعنوان‌جاسوسی زندانی کرد.

درموقعی که آنها درزندان بسرمیبردند دموسد به کروتون رفت وپس‌ازآنکه بشهر خود رسید آریستو فیلیدس پارس هارا رها کرد وآنچه را هم که امر کرده بود ازکشتی‌های‌بآنها بربایند‌آنها باز گرداند.

۱۳۷ـ پارس‌ها باردیگرشراع‌بر کشیدند وبدنبال‌دموسد شتافتند وبه کروتون رسیدند ووی را درمیدان عمومی شهر همانجا که بااو روبرو شدند گرفتند. دسته‌ای ازاهالی کروتون‌ازبیم‌قدرت‌پارس‌هاحاضر به تسلیم اوشدند اما دیگر اهالی‌شهر وی را ازچنگ پارس‌ها بیرون کشیدند وآنهارا با چوب‌به کشتی‌های خود راندند. پارس‌ها خطاب بآنها چنین گفتند:

«اهالی کروتون، ازآنچه مرتکب میشوید برحذ باشید، کسی را که ازچنگ ما بیرون میآورید یك برده فراری است و به پادشاه تعلق دارد. آیا تصور میکنید داریوش این اهانت را بی‌مجازات بگذارد و از اینکه او را از چنگ ما در آورده‌اید سودی خواهید برد؟ آیا شهر شما اولین شهری نخواهد بود که مورد حمله ما قرار خواهد گرفت ومانخواهیم کوشید آنرا مطیع وفرمانبردار خود کنیم؟»

این تهدیدهانیز بی‌نتیجه ماند. اهالی کروتون بی‌توجه باین تهدیدها نه تنها دموسدرا از آنها گرفتند بلکه کشتی بارکشی‌رانیز که همراه داشتند ضبط کردند. پارس‌ها که‌ازاین‌راهنمای‌خود محروم شده بودند بسوی‌آسیا باز گشتند و دیگرحاضر نشدند برای شناسائی سرزمین یونان بیش‌ازاین بداخل‌آن پیش روند. درموقع‌عزیمت آنها، دموسد بعنوان خدا حافظی گفت که به داریوش‌شاه بگویند که او با دختر

۱ـ تردیدی نیست که مقصود کشتی‌های پارس‌ها است نه مادها. علت این اشتباه لفظی هردوت اینست که این مورخ اصولا بین پارس‌ها ومادها فرقی قائل‌نبود وغالباً این دونام را بجای یکدیگر بکارمیبرد.

میلون[1] ازدواج کرده . در آن زمان نام این پهلوان در دربار ایران معروف بود.

من تصور میکنم که دموسد دراین ازدواج شتاب کرد ومخارج زیادی برای آن متحمل شد تا به داریوش شاه نشان دهد که در کشور خود نیزشخصی محترم میباشد .

۱۳۸ـ باد مخالف کشتی های پادشاه را پس از عزیمت از کروتون به یاپیژی[2] راند و در آنجا پارس ها اسیر شدند . یکی از تبعدیهای تارانت بنام ژیلوس[3] آنها را آزاد کرد وبا خود بنزد داریوش برد . پادشاه از راه حق شناسی حاضر شد هرچه او بخواهد انجام دهد . پس ژیلوس چگونگی تبعید خود را از تارانت نقل کرد و از او خواست تا باردیگر وی را دراین شهر مستقر کند . ولی اظهار کرد که چون ممکن است اگر بخاطر اونیروی دریائی بزرگی به ایتالیا گسیل شود وحشت واضطراب سراسر یونان را فرا گیرد بنظر او اهالی کنید[4] برای استقرار مجدد او در وطن کافی هستند چون آنها با اهالی تارانت دوست میباشند اطمینان دارد که بهتر از هر کس میتوانند باز گشت او را به وطن تسهیل کنند . داریوش این تقاضا را پذیرفت و بی تأمل قاصدی به کنید فرستاد وبه اهالی کنید امر کرد ژیلوس را به تارانت باز گردانند . اهالی کنید اطاعت کردند ولی نتوانستند اهالی تارانت را متقاعد کنند چه آنقدر نیرومند نبودند که

---

۱ ـ میلون (Milon) از پهلوانان معروف کروتون درقرن شش قبل ازمیلاد است که شش بار در بازیهای المپیك قهرمان اول شد . معروف است که مرگ او باین ترتیب پیش آمد که روزی پهلوان سالخورده تصمیم گرفت درخت کهنی را ازمیان بدو نیم کند ؛ اماچون دونیمه درخت بحال اول باز گشت دستان پهلوان بین دو نیمه آن باقی ماند و دراین حال طعمه حیوانات درنده شد .

۲ ـ یاپیژی (Iapygie) از ایالات ایتالیای قدیم واقع بین خلیج تارانت و دریای یونی. دماغه یاپیژی آخرین قسمت شبه جزیره ایتالیا درجهت جنوب محسوب میشود .

۳ ـ Gillus

٤ ـ کنید (Cnide) از شهر های کاری واقع در آسیای صغیر که مانند تارانت ازمهاجر نشین‌های اسپارت بود وبین آنها رابطه دوستی وجودداشت . بهمین جهت است که ژیلوس ازپادشاه پارس میخواهد تا بوسیله اهالی کنید تقاضای خود را به اهالی تارانت تحمیل کند .

متوسل بزور شوند. چنین بود سر گذشت این وقایع. این پارس ها اولین کسانی بودند که ازآسیا به یونان آمدند وچنین بود علت اینکه آنهارا جاسوس دانستند.

۱۳۹- پس ازاین واقعه داریوش شاه ساموس را تصرف کرد. ازتمام شهرهای یونانی و غیر یونانی این اولین شهری است که بدلایلی که شرح دادم مـورد حمله قرار گرفت. تعداد زیادی از یونانیان در لشکر کشی کبوجیه فرزند کوروش به مصر همراه اوبودند. بعضی از اینها همانطور که میتوان حدس زد برای تجارت و کسب و بعضی دیگر برای خدمتگزاری و معدودی هم از راه کنجکاوی و برای دیدن این‌سرزمین رفته بودند. یکی ازاین‌دسته اخیرشخصی‌بود بنام سیلوسون[۱] فرزند آاک[۲] وبرادر پولیکرات[۳] که ازساموس تبعید شده بود. برای این شخص حادثه‌ای رویداد که موجب سعادت اوشد روزی در موقعی که درمیدان ممفیس گردش میکرد وقبائی ارغوانی بردوش داشت داریوش که درآن زمان سربازی ساده ازدسته محافظین پادشاه بود وهنوزاحترام واهمیت زیادی نداشت اورا دید وچون ازقبای اوخوشش آمد نزدیك اورفت وازاو خواست تاآنرا باوبفروشد.

وقتی سیلوسون احساس کرد که داریوش بسیارطالب آن قبا میباشد گوئی بالهام یکی از خدایان باو پاسخ داد: «این قبارا بهیچ قیمتی نمیفروشم. اماچون تو تا این حد بآن علاقه‌داری آنرا بلاعوض بتو می‌بخشم.» داریوش جوانمردی او را ستایش وقبا را پذیرفت.

۱۴۰-سیلوسون تصورمیکرد که‌قبارا بعلت‌جوانمردی خود ازچنگ داده‌است. ولی مدتها بعد کبوجیه در گذشت وهفت تن ازسران پارس مغ‌را ازکاربر کنار کردند وداریوش که‌یکی ازهفت‌تن توطئه کنند گان بود برتخت سلطنت قرار گرفت. وقتی سیلوسون دانست که کسی که بسلطنت رسیده همان شخصی است که در مصر باصرار

۱- Siloson

۲- Eaque

۳- درباره پولیکرات فرمانروای ساموس رجوع شود به بند ۴۱ و بعد.

اوقبای خود را باو بخشیده بود بکاخ شاهی رفت ودر دهلیز ایستاد و اظهار کرد که او کسی است که در گذشته کار نیکی برای پادشاه کرده . دربانی که این سخن را شنید مطلب را باطلاع پادشاه رسانید . داریوش درشگفت شد و پرسید : «چه کسی ازبین یونانیان بمن نیکی کرده که من سپاسگزار او باشم. مدت زمانی نیست که من بسلطنت رسیده‌ام ودراین مدت فقط یکنفر یونانی توانسته بدربار من راه یابد. تاجائیکه اطلاع دارم من هیچ دینی از یونانیان بگردن ندارم . بااین حال دستور دهید اورا وارد کنند تا روشن شود که مقصود او از این سخن چیست»

وقتی دربان سیلوسون را بحضور وارد کرد مترجمین از او پرسیدند چه کسی است وچه خدمتی نسبت به داریوش انجام داده که امروز بآن افتخار میکند. سیلوسون ماجرای قبارا نقل کرد و اضافه کرد که هم او بوده است که این قبا را باو بخشیده . داریوش پاسخ داد : « ای جوانمرد ترین مرد جهان ، پس تو همان کسی هستی که هنگامی که من کمترین قدرتی نداشتم این هدیه را بمن کردی ؟ با اینکه این هدیه چیز ناقابلی است ، همانقدر برای آن سپاسگزارم که امروز برای یك هدیه قابل سپاسگزار میباشم . برای حق‌شناسی ازاین احسان توآنقدر سیم وزر بتوخواهم داد که هرگزازاینکه داریوش فرزند هیستاسپ را ازخود سپاسگزار کرده‌ای پشیمان نشوی.»

سیلوسون پاسخ داد : « پادشاه بزرگ . من ازتو نه زر میخواهم ونه سیم . وطن من ساموس را ازظلم وستم نجات ده وبمن باز گردان اززمانیکه اوروئیت برادرم پولیکرات را بقتل رسانید یکی ازغلامان ما برساموس مسلط شده . همین وطن است که باز گشت آنرا ازتو میخواهم . سرورمن، این وطن را بی‌خونریزی بمن باز گردان ورضانده که باسارت وبردگی درآید.

۱۴۱ـ داریوش با تقاضای اوموافقت کرد وسپاهی بفرماندهی اوتان که یکی از هفت نفری بود که مغ را از سلطنت خلع کرد فرستاد وباو سفارش کرد آنچه سیلوسون میخواهد انجام دهد. اوتان به ساحل رفت وسپاهیان خودرا در کشتی سوار کرد .

۱۴۲- در آن موقع در ساموس ماندریوس[1] فرزند ماندریوس قدرت را در دست داشت. پولیکرات حکومت این جزیره را باو سپرده بود. این مرد مایل بود که عادل‌ترین مرد جهان باشد ولی حوادث وسایل آنرا فراهم نکرد. وقتی از مرگ پولیکرات مطلع شد، ابتدا معبدی برای زوس آزادی بخش بنا کرد و گردا گرد این معبد محوطه مقدسی احداث کرد که هم‌امروز درحومه ساموس دیده میشود. پس از آن مجمعی‌ازتمام‌اهالی شهر تشکیل داد و برای آنها چنین‌سخن گفت: «اهالی‌ساموس، شما میدانید که‌پولیکرات‌سلطنت وقدرت خودرا بمن سپرده وامروز فقط من میتوانم برشما حکومت کنم. تاجائیکه قادرم ازانجام‌کارهائی که‌اگردیگران‌انجام دهندبنظرم ناپسند خواهد آمد اجتناب خواهم کرد. من‌پولیکرات‌را ازاینکه برمردمی که با او مساوی وبرابر بودند بطور مستبد حکومت میکرد سرزنش کرده‌ام واین رفتار را برای هیچکس نمی‌پسندم. وی سرانجام سرنوشت خودراچشید. اما‌من‌ازقدرت مطلق خود میگذرم وشمارادرآن شریك میدانم ومساوات شمارااعلام میکنم. با این حال، برای خود فقط افتخارات زیر را خواستارم: از اموال پولیکرات شش تالان بعنوان امتیازبمن‌داده‌شود وخدمت مقدس‌معبد زوس آزادی‌بخش که برایش‌معبدی‌بپا کرده‌ام برای همیشه به من وبازماندگانم تعلق گیرد: در مقابل، من‌نیزآزادی سابق‌را بشما بازمیگردانم.» چنین بود پیشنهادهای ماندریوس. ولی یکی از اهالی ساموس ازمیان جمع برخاست وچنین گفت:

«تونیزشایستگی‌حکومت برمارانداری؛ تومردی بیکاره وپستی وبهتر آنست که حساب پولهائی‌را که دردست داشته‌ای‌پس‌بدهی.»

آنکس که چنین سخن گفت تلسارکوس[2] نامیده میشد و بین همشهریان خود احترام زیادی داشت.

۱- Maeandrios

۲- Télésarchos

۱۴۳ـ ماندریوس اندیشید که اگر حکومت را از دست دهد کسی دیگر آنرا بچنگ خواهد آورد و جای او را خواهد گرفت؛ پس دیگر در فکر کناره گیری نشد وهمینکه بداخل ارك واردشد به بهانه اینکه میخواهد حساب پس بدهد...[1] شهر را یکی پس از دیگری احضار کرد ولی آنهارا بزنجیر کشید وبزندان فرستاد. درموقعی که اینها درزندان بودند ماندریوس بیمارشد.

برادرش لیکارتوس[2] بتصور اینکه اوخواهدمرد تمام زندانیان را کشت تا آسانتر قدرت مطلق را درساموس بچنگ آورد. زیرا چنین بنظر میرسید که اهالی ساموس واقعاً خواهان آزادی نبودند[3].

۱۴۴ـ وقتی پارس هائی که همراه سیلوسون بودند در برابر ساموس رسیدند هیچکس حاضرنشد بجنگ آنها رود. پس پیروان ماندریوس وخود ماندریوس اعلام کردند که حاضرند تسلیم شوند وازجزیره بیرون روند. اوتان این پیشنهادرا پذیرفت

---

۱ ـ دراینجا قسمتی از متن هرودوت ازبین رفته ولی ازسیاق عبارت معلوم است که ماندریوس کسانی رابداخل ارك شهردعوت کرده بود که باحتمال زیادبزرگان شهر و بخصوص مخالفین او بوده اند. درنسخه ترجمه هانری برگن این نقص متن بااضافه کردن کلمه «بزرگان شهر» ویادداشت توضیحی درذیل صفحه ازبین رفته امادردیگر نسخ نقص بحال خود باقیست ودراینجانیزترجیح داده شد که باقیداین توضیح دخل وتصرفی درمتن نشود. (رجوع شود به تاریخ هردوت ـ ترجمه هانری برگن ـ پاریس ۱۹۳۲ـ صفحه ۳۹۲ یادداشت ۱۱۶).

۲ـ Lycarétos ـ این شخص بعدها ازطرف پارس ها بحکومت لمنوس (Lemnos) منصوب شد (کتاب پنجم ـ بند۲۷).

۳☆ـ مشکل بتوان چنین ادعائی را پذیرفت، زیرا اگر اهالی ساموس خواهان مساوات و آزادی نبودند چگونه بگفته مؤلف بزرگان شهر با حکومت مستبد ماندریوس مخالفت میکردند وبزندان میرفتند وبقتل میرسیدند.

مخالفت مردم ساموس بااستبداد ماندریوس وقتی مسلم شد که کشتی های پارسی با سیلوسون به ساحل جزیره رسیدند وبگفته مؤلف هیچکس حاضرنشد برای دفاع ازحکومت ماندریوس بجنگ آنها رود (بند بعد).

ووقتی قرار بسته شد عالیمقام‌ترین مردان پارس کرسی‌هائی را دربرابر ارك شهر قرار دادند وبرروی آنها نشستند.

۱۴۵ــ ماندریوس را برادری بود کاریلوس[1] نام که عقلی سالم نداشت و بخاطر خطائی که کرده بود اورا درزندان بزنجیر کشیده بودند. وقتی کاریلوس ازاین ماجرا باخبرشد وازیکی از منافذ زندان خود پارس‌ها را مشاهده کرد که آرام بر کرسی‌ها نشسته‌اند فریاد زد که باید با برادر خود صحبت کند. ماندریوس صدای او را شنید و امر کرد اورااز بند رها کنند وبنزداو آورند.

همینکه بنزد برادررسید اورا سرزنش کرد ودشنام داد و کوشید اورا بجنگ با پارس‌ها تشویق کند وچنین گفت:

«توپست‌ترین مرد جهان‌هستی زیرا مرا که برادرت هستم وخطائی که‌مستحق مجازات زندان‌باشد مرتکب نشده‌ام بزنجیر کشیده‌ای ودر زندانی در زیرزمین اسیر کرده‌ای‌ولی‌غیرت آنرانداری که ازپارس‌ها که‌ترا ازخانه ووطن‌میرانندانتقام گیری درحالیکه‌غلبه برآنهاکار آسانی‌است. اگرتوخود ترس‌داری سپاهیان‌را دراختیارمن گذار تا آنهائی را که باینجا آمده‌اند مجازات کنم‌و ترا نیز ازاین جزیره[2] برهانم.

۱۴۶ــ چنین بود گفتار کاریلوس. ماندریوس سخن او را پذیرفت، ولی با این حال بعقیده من اوآنقدر بیعقل نبود که تصور کند با سپاهیان خود بتواند برسپاهیان پادشاه پارس غالب شود. اما چون بــه سیلوسون حسادت میورزید مایل نبود کــه او بی‌زحمت وخونریزی شهر را سالم‌تصرف کند ومیل‌داشت که پارس‌ها را تحریك کند وقبل ازتسلیم شهر حداکثرخسارت بآن وارد شود، زیرا بخوبی میدانست که اگر پارس‌ها تلفاتی‌بدهند خشم‌خودرا برشهرفرودخواهندآورد.

بعلاوه او وسیلهٔ مطمئنی در اختیار داشت که میتوانست هر موقع که بخواهد

۱ــ Charilaos

۲ــ تامردم بفکرمجازات وانتقام کشیدن برنیایند.

ازشهر بگریزد زیرا بدستور او راهی درزیرزمین حفر کرده بودند که ازارك تا ساحل ادامه داشت . ماندریوس ازهمین راه ازساموس خارج شد ودر ساحل شراع بر کشید. پس از او کاریلوس تمام مزدوران خارجی سپاه را مسلح کرد و دروازه های شهر را گشود وبه پارس‌ها که انتظارچنین عمل‌خصمانه‌ای‌را نداشتند وتصورمیکردند که کار شهرتمام‌شده‌حمله کرد . مزدوران‌خارجی به‌صاحب منصبان پارس‌ها که بر کرسی‌ها قرار گرفته‌بودهجوم بردند امادرموقعی که اینها پارس‌هارا از دم شمشیرمیگذراندند بقیه سپاهیان پارس بکمك آنها شتافتند وچنان مزدوران را بعقب راندند که‌نا گزیر بداخل ارك شهر پناه بردند .

۱۴۷ـ تاآن‌زمان اوتان اوامرداریوش‌را درموقع حرکت که گفته بودهیچیك از اهالی ساموس را بقتل نرساند و هیچیك از آنها را ببردگی نگیرد و جزیره را بی‌آنکه خسارتی ببیند به سیلوسون تسلیم کند فراموش‌نکرده بود . اماوقتی کشتار پارس‌ها را مشاهده کرد اوامر پادشاه را نیز فراموش کرد و بـه سپاه خود امر کرد با هر کس از بزرگ و کوچك روبرو شدند بی‌استثناء آنها را بقتل رسانند . و بدین ترتیب در همان حال که قسمتی از سپاه پارس قلعه شهررا درمحاصره داشتند ، قسمت دیگر آن بکشتن کسانی که بچنگ آنها میافتاد مشغول بودند و در این میان حتی احترام اماکن مقدس را رعایت نکردند .

۱۴۸ـ ماندریوس هنگام فرار ازساموس شراع بسوی لاکدموش بر کشید. پس ازورود باین شهرغنائمی را که همراه داشت درمحلی امن قرار داد وسپس چنین کرد که شرح میدهم :

وی امر کرد تعدادی جام طلا و نقره در محلی که بچشم دیده شود قرار دهند وهنگامیکه خدمتگزاران او به پاك کردن جام‌ها مشغول بودند خود بنزد کلئومن[۱] پسر آناکساندریداس[۲] پادشاه سپارت رفت وبااوسخن گفت واورا بنزدخود آورد. کلئومن

۱ـ کلئومن (Cléomène) معروف به کلئومن‌اول،شانزدهمین پادشاه اسپارت که که درفاصله سالهای ۵۱۰تا۴۹۰ قبل ازمیلاد دراین شهرسلطنت کرد .

۲ـ Anaxandridas

از مشاهده این جام ها بشگفت آمد و مدتی به تماشای آنها مشغول شد. ماندریوس اصرار کرد که جام‌هائی را که مورد علاقه او است همراه او بفرستند و چند بار این تعارف را تکرار کرد. اماکلئومن رفتاری شایسته درست‌ترین مردمان در پیش گرفت ونه‌تنها هدایای پیشکش شده‌را رد کرد بلکه چون‌دانست که اهداء این هدایا بدیگر اهالی شهر نیز ممکن‌است منجر به تهیه سرباز وانتقام کشی گردد بنزد افورها[1] شتافت و برای آنها توضیح داد که مصالح سپارت ایجاب میکند که این خارجی ساموسی از سپارت تبعید شود تا نتواند به‌خود او یا یکی دیگر از اهالی سپارت رشوه دهد.

افورها ازاین نظرپیروی کردند وکس بنزد ماندریوس فرستادند واین‌تصمیم‌را باو اعلام کردند.

۱۴۹ـ پارس‌ها ساموس‌را مانند صیدی درداخل تورماهی گیری‌محاصره کردند ووقتی سیلوسون آنرا تحویل گرفت تمام ساکنان آن تلف شده بودند[2]. با این‌حال، مدتی بعد اوتان بعلت خوابی که دیده بود و مرضی که دراعضای جنسی او پدیدآمده بود تعدادی مهاجربه‌این جزیره وارد کرد تاجمعیت‌آنرا زیاد کند.

۱ـ درسپارت مرسوم چنین بود که برای آنکه قدرت پادشاه محدود شود درجوار اوپنج تن از صاحب منصبان عالیرتبه نیز ازطرف مردم انتخاب میشدند. این پنج تن که در یونان باستان افور (Ephores) نامیده میشدند گردانندگان اصلی حکومت اشرافی سپارت قدیم بودند.

۲ ـ این ادعای هرودوت قابل قبول‌نیست چه تعدادی از مورخان دیگر و از جمله استرابون مدعی است که سیلوسون خود جزیره را باین‌حال انداخت و سردارپارس پس‌از تسخیرجزیره فقط به تحویل دادن آن به سیلوسون اکتفاکرد (استرابون ـ جزوه ۱۴ ـ بند ۱۷).

شورش بابل وتسخیر مجدد آن

۱۵۰ـ در موقعی که کشتی‌ها بطرف ساموس درحرکت بودند اهالی بابل سر بشورش برداشتند[۱]. آنها از هر حیث وسائل شورش را فراهم کرده بودند. زیرا هنگام حکومت مغ ودرهمان موقع که آن هفت‌تن برضدمغ شورش کرده بودنداهالی بابل فرصترا غنیمت شمردند و خودرا برای مقاومت دربرابر محاصره آماده کردند. البته آنها این تدارکات را با موفقیت پنهان کردند. ولی همینکه برای شورش آماده شدندچنین کردند که شرح میدهم:

همهٔ مردان غیر از مادر خود فقط یکی اززنان خانه‌خودرا که بیش‌ازدیگران دوست میداشتند نگهداشتند وبقیه را در محلی گردآوردند و کشتند. زنی که هریك از آنها برای خود نگهداشته بود برای‌آن بود که برای شوهر خود غذا تهیه کند. وعلت اینکه بقیه را کشتند آن بود که درمصرف آذوقه صرفه‌جوئی شود.

۱۵۱ـ همینکه خبر این شورش به داریوش رسید تمام سپاه خود را گردآورد وبسوی‌بابل‌حرکت کرد ووقتی‌دربرابر قلعهٔ‌شهررسیدآنرامحاصره کرد. امااهالی‌بابل چنین‌وانمود کردند که ازاین‌محاصره چندان‌ناراحت‌نمی‌باشند؛ آنان‌به‌بالای‌حصارهای شهر رفتند وبرقص‌مشغول‌شدند و داریوش وسپاه اورامسخره کردند[۲]. یکی‌ازآنان این سخن پرمعنی را خطاب به پارس‌ها برزبان جاری کرد: «پارس‌ها، از چه اینطور وقت

۱ـ درزمان داریوش مردم‌بابل دوبارشوریدند. باراول درسال ۵۲۱ وباردوم‌درسال ۵۱۵ قبل ازمیلاد بود.

شورش اول بتحریك مردی بنام نی‌دینتوبل (Nidintu-Bel) و شورش دوم که مهم‌تر ازشورش اول بود بهدایت آراخا (Arakha) روی‌داد. اما آنچه هرودوت دراین مقام نقل میکند با هیچیك از این دوشورش تطبیق نمیکند وبهمین جهت بعضی از مورخان باستان وازجمله کتزیاس(Ctésias) عقیده‌دارند که شورشی که هرودوت دراین مقام شرح‌میدهد درحقیقت درزمان خشایارشا اتفاق‌افتاده که درطی‌آن زوپیر (Zopyre) که حاکم شهربابل بود بقتل رسید و پسرش مگابیز (Megabyse) برای آنکه انتقام پدررا ازمردم شهر بگیرد خودرا ناقص کرد وبه حیله متوسل گردید.

۲ـ حصار شهر بابل بحدی ضخیم بود که بحکایت هرودوت ودیگر مورخان باستان دو گردونه ازدوجهت مخالف میتوانست ازفراز آن عبور کند.

خودرا درزیرحصارشهرما تلف میکنید . بهتر آنست که باز گردید . اگر راست است که قاطری بزاید شما نیزمیتوانید بابل را تسخیر کنید .»

آن بابلی چنین گفت وفکرنمیکرد که هرگزقاطری بزاید .

۱۵۲ـ داریوش یك سال وهفت ماه تمام ، باسپاه خود دربرابر حصار بابل ماند وموفق بتسخیرشهرنشد وازاین حیث بسیار اندوهگین بود . بیهوده بتمام حیله های جنگی توسل جست وحتی بتدبیری که سابقاً کوروش راموفق کرده‌بود متوسل‌شد[۱]. اما اهالی بابل پیوسته مراقب اوضاع بودند وممکن نبود آنها را غافلگیر کرد .

۱۵۳ـ درماه‌بیستم‌زوپیر[۲]فرزندمگابیز[۳] که باشش‌تن دیگرازتوطئه کنندگان مغ را از سلطنت بر کنار کرده بود شاهد اعجازی شگفت شد : یکی از قاطرهائی که برای‌حمل‌آذوقهٔاوبکارمیرفت کره‌ای زائیده‌بود . زوپیرابتدانمیتوانست چنین‌چیزی‌را باوردارد ، اماوقتی بچشمان خودآنرا مشاهده کرد واطمینان یافت‌به‌سربازان‌خودامر صریح داد که ازاین موضوع جائی سخنی نگویند . پس دربارهٔ این‌اعجاز دراندیشه شد وسخن‌آن مرد بابلی‌را بخاطر آورد که درآغازمحاصره گفته بود وقتی شهررا تسخیر خواهید کرد که قاطرها بزایند و بـاستناد این تفأل تصور کرد که آن بـابلی بالهام خداوندان چنین سخن گفته‌واکنون که قاطراوزائیده‌است‌بابل‌رامیتوان‌تسخیر کرد .

۱ـ کوروش مجرای فرات را که ازمیان شهرمیگذشت منحرف کرد وشبانه‌سپاهیان خودرا ازمجرای رود به داخل شهر برد (هرودوت ـ جلداول ـ بند۱۹۱) .

۲ـ زوپیر (Zopyr) فرزند مگابیز ازبزرگان پارس که بحکایت هرودوت برای تسخیر بابل حاضر شدگوشها وبینی خودرا بوضعی فجیع قطع کند واهالی بابل را فریب دهد ودروازه‌های این‌شهررا پس‌ازبیست‌ماه محاصره بی‌نتیجه بروی سپاهیان پارس‌بگشاید (رجوع شود به همین بند وبندهای بعد) .

۳ـ مگابیز (Mégabyze) یکی ازهفت‌تن بزرگزادگان پارس که دربرکناری بردیای مغ ازسلطنت سهیم بود وبعدها درزمان داریوش موفق شد تراکیه و مقدونیه را تسخیر وضمیمه امپراتوری‌پارس کند . فرزندش‌زوپیر (Zopyre) فاتح بابل‌بود ونوه‌اش مگابیز پس‌ازآنکه درجنگ دریائی اوریمدن (Euimédon) ازیونانیها شکست خورد توانست درممفیس برآنها غلبه کند (۴۵۷ قبل ازمیلاد) .

۱۵۴ـ چون بنظر میرسید که تقدیر روز سقوط بابل را نزدیک کرده بنزد داریوش رفت و پرسید که آیا واقعاً مایل است بابل را تسخیر کند. چون پادشاه در پاسخ گفت که باشوق فراوان خواهان تسخیر شهر میباشد زوپیر در اندیشه شد که چگونه خواهد توانست تسخیر کننده این شهر باشد و افتخار آن باو تنها تعلق گیرد. زیرا پارس‌ها کارهای شگفت را قدرشناسی میکنند و این قبیل عملیات مطمئن‌ترین وسیله برای کسب افتخارات است. زوپیر پس از تفکر دانست که تنها راه تسخیر این شهر مستحکم آنست که خود را مثله کند و بعنوان فراری باردوی دشمن پناه برد. وی لحظه‌ای تردید جایز ندانست و بزودی حاضر شد خود را بطوری علاج ناپذیر مثله کند. پس بینی و گوشهای خود را برید و گرداگرد سر خود را تراشید و بدن خود را بضرب شلاق خون‌آلود کرد و بدین‌حال بحضور پادشاه رفت[1].

۱۵۵ـ داریوش از مشاهده مردی از عالیترین طبقه اشراف که چنین مثله شده بود سخت برآشفت و از جای خود جستن کرد و با شتاب از او پرسید که چه کسی او را چنین ناقص کرده و علت آن چیست. زوپیر پاسخ داد: «سرور من هیچکس غیر از تو قدرت آنرا ندارد که شخصی مانند مرا باین حال اندازد. هر گز دست خارجی مرا باین صورت نینداخته‌است. من بدست خود این جراحات را بر خود وارد کرده‌ام و علت آنست که از اینکه

---

۱ ـ سرگذشت این فداکاری بی‌مثال زوپیر را بسیاری از مورخان افسانه‌ای بیش نمیدانند. دلیل این دسته از مورخان اینست که نظیر این سرگذشت در بسیاری از حوادث تاریخی دیگر مشاهده میشود و ازجمله شخصی بنام ریساکس (Rhisakès) در موقعی که داریوش بااقوام ساس می‌جنگید خود را مثله کرد و شاه را فریفت. اما درهرحال باستناد تکرار یك حادثه نمیتوان آنرا افسانه تلقی کرد بخصوص که واقعه ریساکس اگر صحت داشته باشد بعدازواقعه زوپیر اتفاق‌افتاده و دلیل آن اینست که در کتیبه بیستون جنگ بااقوام ساس بعد ازواقعه بابل آمده بند (۷٤) و در ستونی نقل شده که بعداً به کتیبه اضافه شده و باحتمال زیاد مخصوص نقل وقایعی بوده است که مدتها پس ازشورش‌های اولیه سلطنت داریوش روی داده.

آشوریها[1] پارس‌ها را تخطئه میکردند سخت ناراحت شدم.» پادشاه پاسخ داد: «ای تیره بخت‌ترین مردمان، تو مدعی هستی که بخاطر محاصره شدگان چنین خود را ناقص کرده‌ای وزشت‌ترین اعمال را در پس‌این بهانه قابل ستایش پنهان میکنی. ولی ای‌نادان چگونه ممکن‌است ازاینکه توخودرامثله کرده‌ای دشمن زودتر تسلیم‌شود؟ آیا برای ارتکاب این عمل عقل خودرا ازدست نداده‌ای؟».

زوپیرپاسخ داد: «سرورمن، اگرمن ترا از قبل ازنقشه خود مطلع کرده بودم هرگز اجازهٔ اجرای آنرا نمیدادی؛ اکنون که خود این‌کار را کرده‌ام اگر تو با ما همراه باشی بابل ازآن ماخواهد بود. من اکنون بوضعی که مشاهده میکنی بصورت فراری بشهرپناهنده خواهم شد وبه اهالی بابل خواهم گفت که بدستورتو بامن چنین کرده‌اند. امیدم‌آنست که اگر اعتمادآنهارا جلب کنم فرماندهی قسمی از سپاهیان آنها را بعهده بگیرم.

اما تو، سرورمن. ده روز بعد ازورود من به بابل هزار تن ازسربازان را که ازدست‌رفتن آنها چندان تأثیر نداره انتخاب کن وآنها رادرنزدیکی‌دروازه‌سمیرامیس قرارده. هفت روز بعد دوهزار تن دیگر ازهمان سربازان را در نزدیکی دروازه نینوا بگمار. بیست روز بعد چهار هزار نفر بنزدیکی دروازه کلدانی ها بفرست. اما باید که همه‌اینها برای دفاع فقط باخنجرمسلح‌باشند. وسرانجام‌بیست روزبعدبقیه سپاه را باستثنای پارس‌ها برای حمله عمومی مستقیم بسوی شهرروان کن.

اماسعی کن پارس‌ها را در کنار دروازه‌های بلوس[2] و کیسی[3] قرارده‌ی. تردیدی

۱ـ بدیهی است مقصود بابلی‌هااست که هرودوت غالباً باآشوریها تحت یك عنوان ازآنها یاد میکند (کتاب اول ـ بند ۱۷۸ کتاب سوم ـ بند ۹۲).

۲ـ بلوس (Bélos) خداوند بعل مردوك خدای خدایان بابل قدیم است. محتملا دروازه‌ای بهمین نام وبنام این خداوند درنزدیکی معبدی که بافتخار این خدا برپاشده‌بود وجود داشته.

۳ـ Kissie

ندارم که اهالی بابل پس از آنکه شاهد عملیات شگفت من شدند علاوه برچیزهای دیگر کلید این دودروازه را نیز بمن خواهند سپرد. در اینصورت من وپارس‌ها تکلیف کاررا خواهیم دانست.»

۱۵۶ـ زوپیرهمینکه این‌سخنان‌را گفت بسوی دروازه‌های شهر گریخت ومانند فراریان واقعی (پیوسته) بعقب‌مینگریست. کسانی که برفرازبرجها نظارت‌میکردند وقتی اورا در چنین وضع مشاهده کردند با شتاب پائین آمدند و کنار در را نیمه باز کردند و نام و نیت او را جویا شدند. وی پاسخ داد که زوپیر نام دارد و قصد دارد بآنها تسلیم شود. بشنیدن این سخن محافظین وی را به مجمع ملی دعوت کردند[1]. همینکه بآنجا رسید برتیره بختی خود گریست وکاری را که با خود کرده بود به داریوش‌نسبت‌داد واظهارداشت که چون‌احتمال‌سقوط شهررانمیداد‌بپادشاه توصیه کرده بود که ازمحاصره دست بردارد ولی پادشاه بااوچنین کرده‌است که می بینید. و سپس اضافه کرد:

«اکنون ای اهالی بابل، حضور من بین شما فرصت خوبی برای شما ومصیبت بزرگی برای داریوش وسپاه اووپارس‌ها خواهد بود. من ازتمام نقشه‌های او باخبرم این چنین ناقص کردن من هرگز بی‌مجازات نخواهد ماند.»

۱۵۷ـ چنین بود گفته زوپیر. وقتی بابلی‌هایکی‌ازبرجسته‌ترین سران پارس‌را مشاهده کردند که بینی و گوشهایش بریده واندامش ازخون واثر وشلاق پوشیده‌بود، اطمینان کامل یافتند که اوراست میگوید وبعنوان دوست بجانب آنها آمده و حاضر شدند آنچه راکه میخواهد در اختیار او گذارند. زوپیر از آنها خواست که تعدادی سرباز دراختیاراو گذارند ووقتی این سربازان را در اختیار او گذاردند درست همان

۱ ـ صحت این مطلب مورد تردید است، زیرا بابل مهد حکومت استبداد مشرق زمین بوده و هرگز سابقه نداشته که امور آن بوسیله مجمع عمومی شهر اداره شود. هردوت از آنجاکه خود یونانی است، وضع بابل را درزمان این شورش از دریچه فکر یونانی قضاوت کرده و بهمین جهت ضمن پرداختن این افسانه باین نکته توجه نداشته که بابل هرگزسرزمین آزادی وحکومت دمکراسی نبوده.

عملی را که باداریوش قرار گذارده بود انجام داد . درروزدهم باسربازان بابلی بخارج هجوم برد و هزار سربازی را که به داریوش سفارش کرده بود در آن محل قرارده‌د محاصره و قتل عام کرد . وقتی بابلی‌ها مشاهده کردند که عملیاتش با وعده‌هایش تطبیق میکند خوشحال شدند و حاضر شدند ازهمه حیث از او اطاعت کنند . پس زوپیر صبر کرد تا تعداد روزهائی که با داریوش تعیین کرده بود سپری شود و آنگاه باتعدادی ازبابلی های بر گزیده باردیگر بخارج شهرهجوم برد و آن دوهزارنفرسپاه داریوش را نیزقتل عام کرد . وقتی بابلی‌ها این فتح جدید را مشاهده کردند همه به ستایش زوپیر وتمجید اوپرداختند . امازوپیر بازهم صبر کرد تاروزهای مقررسپری شد و آنگاه درجهتی که قبلاً قرار گذارده بود بخارج شهرهجوم برد و آن چهارهزار نفر را نیز محاصره و قتل عام کرد . از وقتی که زوپیر این عمل را نیز انجام داد همه‌کاره‌مردم بابل‌شد. پس وی‌را به‌فرماندهی‌سپاه‌ونگهبانی‌حصارشهرخودبر گزیدند

۱۵۸ـ اماهمینکه داریوش‌طبق‌قرارقبلی‌ازهمه‌طرف‌بجانب‌حصارحمله‌برد‌زوپیر نیرنگ خودرا آشکار کرد ، زیرا درهمان حال که بابلی‌ها بربالای حصاررفته بودند و حملات سپاه داریوش را دفع میکردند ، وی دروازه هـای کیسی و بلوس را گشود وپارس‌ها را بشهر داخل کرد . آن دسته از اهالی بابل که عمل او را مشاهده کرده بودند بداخل معبدزوس[1] ـ بلوس پناهنده شدند . اما آنها که اورا ندیده بودندهریك درمحل خود ماندند تازمانیکه آنها نیزمتوجه شدند که بآنها خیانت شده است .

۱۵۹ـ باین ترتیب بابل برای باردوم تسخیرشد . وقتی داریوش براهالی شهر مسلط شد محوطه حصارهای آنرا ویران کرد و تمام دروازه‌های آنرا ازجا کند[2]

۱ـ زوس ـ بلوس (Zeus-Bélos) یاخداوند بعل‌مردوك (Bel-Mardouk) خدای خدایان مردم بابل که معبدی عظیم بنام‌او دراین شهر بناشده بود . درباره این‌معبد وخداوند مردوك رجوع شود به کتاب اول بند ۱۸۱ تا ۱۸۳ ویادداشت‌های ضمیمه آن .

۲ـ در این قسمت از گفته هرودوت تناقضی مشاهده میشود ، چه مؤلف ازیکطرف مدعی است که داریوش همینکه برشهراستیلا یافت حصارهای آنرا ویران کرد واز طرف دیگر اضافه میکند که تمام داروازه های آنرا از جا کند . از جا کندن دروازه‌ها مستلزم

(زیرا کوروش که باراول بابل‌را تسخیر کرده بود نه‌کاراول را کرد و نه‌کار دوم را) بعلاوه داریوش امر کرد درحدود سه هزارتن از سران بابل[1]را با میخ بدار آویختند وبعد ازآن شهررا به بقیه بابلی‌ها سپرد تا درآن سکونت کنند. وبرای آنکه زنانی برای آنها تهیه کند ونسل جدیدی از آنها بدنیا آید که جانشین آنها شود (زیرا همانطور که درآغازکار گفته شد بابلی‌ها زنان خودرا کشته بودند تا درمصرف آذوقه صرفه جوئی کنند) داریوش چنین کرد : وی به اقوام مجاور بابل امر کرد زنانی به بابل‌آورند وبهریك از آنها تعدادی معین‌زن تحمیل کرد بقسمی که جمع آنها بدرقم پنجاه هزاررسید. بابلی‌های امروز ازهمین زنان بدنیا آمده‌اند.

۱۶۰- واما دربارهٔ زوپیر، بنظرداریوش بین پارس‌ها، نه ازنسل جدید و نه از قدیم‌ترین نسل‌آنها هیچکس باستثنای کوروش‌ازحیث عملیات درخشان براین‌شخص پیشی‌نگرفته-زیراهیچ‌پارسی‌تااین‌زمان‌خودرا درشأن قیاس با کوروش ندانسته‌است. معروف است که داریوش مکرر گفته است که ترجیح میداد برشهربابل وبیست شهر دیگرمانند آن استیلا نمییافت ودرمقابل زوپیر این چنین باخود رفتارنمیکرد.

پس‌داریوش افتخارات واحترامات زیادی برای‌اوقائل شد وهرسال ازآنچه که درنظرپارس‌ها بیش ازهرچیزارزش داشت باوهدیه میکرد وحکومت بابل را نیز باو سپرد که تا پایان عمر معاف ازپرداخت مالیات ازآن منفع شود.

آنست که حصار بر جای مانده ویران نشده باشد و یا لااقل فقط قسمتی از آن ویران شده باشد.

آنچه مسلم است داریوش دراین‌لشکر کشی برخلاف گفته هرودوت تمام حصارهای شهر بابل را ویران نکرد، بلکه شکافهای عریضی در آن وارد کرد تا در آینده قدرت مقاومت ازمردم آن سلب شود.

۱- مقصود هرودوت «ازسران بابل» مسلماً بزرگان شهر نیست، بلکه کسانی‌است که بنحوی مؤثر درشورش شرکت داشته‌اند.

دلیل این مدعا ختام بند ۵۰ از کتیبه بیستون است که‌ضمن آن‌داریوش درباره شورش آراخا(Arakha) دربابل مینویسد : «بعد ازآن من امر کردم که این‌آراخا وهمدستان اصلی اورا دربابل مجازات کنند.»

علاوه بر آن بسیاری امتیازات دیگر برای او قائل شد. از همین زوپیر مگابیز[۱] بدنیا آمد که فرماندهی پارس‌ها را درمصر برضد یونانی‌ها ومتحدین آنها بعهده داشت. واز این مگابیز نیز زوپیر دیگری بدنیا آمد که از نزد پارس‌ها گریخت وبصورت فراری به آتنی‌ها پناهنده شد

پایان جلد سوم

۱ـ مگابیز دوم فرزند زوپیر ونوه مگابیز اول از سرداران بزرگ پارس است که نقش مهمی درجنگهای ایران ویونان بعهده داشت. وی ابناروس (Inaros) را درمصر ویونانیان را درجزیره (Prozo pitis) شکست داد.

فهرست اعلام

حرف آ

حرف الف

حرف ب

حرف پ

حرف ت

حرف ج

حرظ چ

حری ح

حرف خ

حرف د

حرف ر

حرف ز

حرف ژ

حرف س

حرف ش

حرف گ

حرف ل

حرف م

حرف ن

حرف و

حرف ه

حرف ی

انتشارات دانشگاه تهران
۷۱۳
چاپ دوم

تاریخ هرودت

جلد چهارم
ملپومن

ترجمه
با مقدمه و توضیحات و حواشی
دکتر هادی هدایتی

بسم الله الرحمن الرحیم

مقدمه*

از دوهزار سال قبل از میلاد مسیح تمدنی درخشان در جزیره کرت واقع در جنوب شبه جزیره یونان درخشیدن آغاز کرد که در تاریخ به تمدن دریائی کرت معروف است. این تمدن یکی از اولین قدمهای کاروان ترقی بشر شمرده میشود. چه این تمدن پس از آنکه مدتی در جزیره کرت بمنتهای درخشندگی رسید، از این جزیره به سرزمین یونان اصلی منتقل شد، و در این ناحیه تمدنی جدید معروف به تمدن قوم می‌سن (Mycéne) پدید آمد که بی‌تردید از بسیاری لحاظ یکی از پایه‌های تمدن امروز بشر میباشد. از این زمان ببعد آهنگ ورود اقوام مهاجم بسرزمین یونان قطع نشد و هرروز قوم جدیدی باین سرزمین قدم گذارد. ولی سیر کاروان جاویدان تمدن نیز متوقف نگردید و همچنان روبتکامل رفت تا جائیکه در قرن پنج قبل از میلاد که به قرن پریکلس معروف است یونان باستان بمنتهای شکوه و عظمت وجلال تاریخ خود رسید و مانند گلی زیباو درخشان شکفته شد وجمعی شاعر ونویسنده وفیلسوف ومورخ وحقوقدان

* از آنجا که هریك از مجلدات تاریخ هردوت کتابی مستقل واز آغاز تاسرانجام درباره تاریخ یك قوم یاملت یاپادشاهان معین میباشد وممکن است خوانندگان باقتضای تمایلات واحتیاجات خود بعضی مجلدات آنرا طالب باشند واز برخی مجلدات دیگر صرفنظر نمایند، نگارنده ترجیح داد این توضیح ضروری رادرباره معرفی مجلدات نه‌گانه تاریخ هردوت وچگونگی جمع‌آوری اطلاعات و اخبار تاریخی و منابعی که این مورخ بامراجعه بدانها کتاب خود را تدوین کرده است در مجلدات بعدی تکرار نماید تا هریك ازمجلدات بعدی تاریخ هردوت بصورت کتابی مستقل وکامل دردسترس خوانندگان قرار گیرد.

ونیز به پیروی ازهمین هدف توضیحات وحواشی که درمجلد اول ودوم درباره اسامی خاص مربوط به تاریخ باستان واوزان ومقادیر در یونان وپارس قدیم تهیه شده عیناً نقل شده است تاخوانندگان مجلد حاضر نیز درصورت احتیاج به تطابق اوزان ومقادیری که در این کتاب بآن اشاره شده است بااوزان ومقادیر امروز دچار اشکال نشوند و نیازی بامراجعه به مجلدات قبلی نباشد.

به‌عالم بشریت هدیه کرد که اساس علوم واطلاعات کنونی بشر را پایه گذاری کردند .
بی‌جهت نیست که یکی از بزرگترین نویسندگان معاصر فرانسه تمدن یونان باستان را درعین درخشندگی و کمال به «جوانی ابدیت» یا «جوانی تمدن بشر» تشبیه کرده است . همانطور که جوانی انسان هرگز تجدید نمیشود ، این «جوانی ابدیت» نیز هرگز تکرار نخواهد شد و تاریخ بشر هرگز روزگار جوانی خود را تجدید نخواهد کرد .

درقرنی که تمدن یونان باستان باوج اعتلا و درخشندگی رسید و به‌قرن پریکلس معروف شد یونان باستان درجمیع رشته‌های ادب وعلوم وفنون بشری درخشید درام‌نویسان و نویسندگان بزرگی ازنوع **اشیل** (Eschyle) ، **سوفوکل** (Sophocle) و **اوریپید** (Eurypide) و شعرائی نظیر **آریستوفان** (Aristophane) عالم علم و ادب یونان باستان را مزین کردند . درهمان زمان حقوقدانان بزرگی نظیر **سولون** (Solon) و **لیکورگ** (Licurgue) نخستین قوانین بزرگ را تدوین کردند و دانشمندان وفلاسفه‌ای نظیر تالس ملطی وفیثاغورث حکیم وسقراط وافلاطون وارسطو نخستین اصول علم امروز بشر را پایه گذاری نمودند و فلسفه وحکمت را باوج تکامل رساندند ودرین راه بقدری سریع گام برداشتند که دراندك زمان اعتلای روح انسانی بسرحد کمال رسید وکاروان تمدن معنوی درمدتی کوتاه بسرمنزل مقصود نائل گردید . کلیه مشکلات ومجهولات جهان بنحوی رضایتبخش حل شد ویا بطریقی علمی بصورت سؤالی ساده مطرح وبرای نسل‌های آینده بیادگار گذارده شد .

در زمینهٔ تاریخ نویسی نیز قرن پنجم قبل از میلاد یکی ازقرون پرثمر تاریخ جهان محسوب میشود ، چه درهمین قرن و دریکی دوقرن بعد است که سلسله زنجیر مورخان بزرگی نظیر هردوت وتوسیدید و کتزیاس و گزنفون وپلوتارك وجمعی دیگر ازمورخان باستان هویدا میشود وتاریخ نویسی دوش بدوش دیگر علوم بمرحله جدیدی ازسیر تکامل خود قدم میگذارد .

هردوت که خود نخستین پیشقدم این دسته از تاریخ نویسان عهد کهن محسوب میشود بی‌تردید قدیم‌ترین مورخ جهانست . بی‌جهت نیست که قرنها نام او با تاریخ

باستان توأم بوده وهمه‌جا اورا «پدرتاریخ» نام نهاده‌اند . درحقیقت اوست که تاریخ‌نویسی رابه‌بشر آموخت وهم‌اوست که بتحریر نخستین تاریخ جامع جهان دست‌زد . قبل‌از اوهکاته معروف نیز به‌تحریر تاریخ دست زده بود و معروف است که هردوت آثارخودرا ازاواقتباس کرده وسپس اصل‌را ازبین برده‌و کتاب مؤلف قدیم‌را بنام‌خود بجهانیان عرضه کرده است . دلیلی که طرفداران این عقیده برای اثبات مدعای خود اقامه میکنند اینست که اولا هردوت شخصاً در چند جای کتاب خود به‌نویسندگان قدیم‌ترازخود اشاره کرده وثانیاً بعضی مطالبی‌را که اونوشته نویسندگان یکی‌دوقرن بعدازاو عیناً ازقول هکاته نقل کرده‌اند واین خود میرساند که هردوت که پس‌ازهکاته میزیسته‌آن مطالب را ازهکاته تقلید کرده وسپس کتاب اورا سوزانده است . درصحت این‌ادعا تردیدبسیار است ، چه‌اگرواقعاً هردوت‌آثارهکاته‌را ازبین‌برده باشد چگونه آن‌آثار بدست مؤلفان‌قرون بعدرسیده که بکمک‌آن توانسته‌اند قسمت‌هائی از کتاب ادعائی اورا نقل کنند . درهر حال چون بحث‌درباره صحت یاسقم این ادعا بس‌طولانی وتمام ناشدنی است ازاشتغال بدان‌پرهیز میشود وچون قدیم‌ترین کتاب تاریخی که‌در حال‌حاضر می‌شناسیم کتاب هردوت است مانیز مانند غالب مورخان جهان‌اورا «پدر-تاریخ» لقب میدهیم .

اززندگی‌خصوصی‌پدرتاریخ‌اطلاع‌زیادی‌دردست‌نیست . منابعی که‌ازنویسندگان عهدعتیق درباره اوباقی وممکن است‌چراغ راه‌ما برای کشف تحولات زندگی‌او گردد متون معدود و مختصری است از سوئیداس(Suidas) واتین(Etienne) از اهل بیزانس ونیز متنی ازاوزب(Eusèbe) وبعضی متون کم‌اهمیت دیگر . بکمک همین اسناد و متون مختصر است که دانشمندان و محققان کوشیده‌اند تاریخ زندگانی کسی را که نخستین تاریخ‌جهان راتحریر کرده است کشف کنند . جای‌بسیار تعجب است که هردوت درنه‌جلد کتاب بزرگ خود ازهمه‌چیز وهمه اقوام وملل وشخصیت‌هاو رجال زمان خود برای‌خوانندگان سخن گفته جزازشخصیت وزندگانی شخص خود . وقتی انسان تاریخ هردوت را مطالعه میکند و درخلال آن در جستجوی کسب خبری

درباره‌شخص مؤلف بکاوش میپردازد احساس میکند که هیچ مؤلفی باندازه اوخود را فراموش نکرده است . این تضاد بزرگ قابل درك وتحلیل است زیرا ازیك طرف بیان ساده وروان و افسانه‌های سهل وبی پیرایه‌ای که مؤلف نقل میکند کتاب اورا بصورت یك مکالمهٔ واقعی بین مؤلف وخواننده جلوه میدهد . ازخلال عبارات ساده آن ذوق وسلیقه شخص مؤلف وخصوصیات اخلاقی ومزاحها وشوخی‌هایش کاملا تشخیص داده‌میشود وازروی آن میتوان کاملا بروحیات و اخلاق او پی‌برد . ازطرف دیگر در سراسر کتاب ، هرودوت هرگز آشکارا ذکری از احوال خود نکرده وشاید علت این‌غفلت و کوتاهی مؤلف آن باشد که اصولا مؤلفان یونان‌باستان چندان علاقه‌ای‌بافشای اسرارخانوادگی وشخصی خود نداشته‌اند وتاجائیکهٔ میتوانسته‌اند زندگانی خودرا درحجابی ازاسرار پنهان میکرده‌اند . هرودوت بارها در کتاب خودمیگوید که ازفلان شهر به‌فلان شهر رفتم ، فلان منظره زیبای طبیعت را مشاهده کردم بافلان شخصیت‌بزرك تماس گرفتم . ولی مؤلف بهمین مختصر اکتفا میکند وغیرازاین اشارات وکنایات مطلبی دیگر از سرگذشت خودنقل نمیکند وچون این‌اشارات نیز بی‌قید تاریخ وسنه نقل‌شده برای خواننده کنجکاوی که به‌سرگذشت دیدر تاریخ علاقمندباشد امکان پذیر نیست جریان طبیعی‌سفرهای مؤلف‌رابدقت تعقیب کندوخط‌سیراحتمالی سفربزرك اورا درخاورمیانه ومصر وسیسیل وایتالیا بدرستی‌تشخیص‌دهد . این‌ابهام‌در گفتارمؤلف‌نسبت به‌سفرهای خودبدرجه‌ایست که بعضی‌از سفرهای‌او که خودصریحاً بدان اشاره کرده امروز مورد تردید وانکار بسیاری ازمحققان است .

مؤلفان یونان باستان‌را عادت چنین بوده‌است که نام‌خود را در سرلوحه کتاب خود نقل کنند . هرودوت نیزمانند دیگر مؤلفان قدیم نام خود را در آغاز کتاب خود بابیانی‌ساده ومختصر چنین نقل‌میکند : «هرودوت ازاهل هالیکارناس تحقیقات خودرا دراین کتاب به‌مردم تقدیم‌میکند» . مؤلف بهمین مختصر قناعت کرده‌وبذکر نام‌خود ونام‌شهر موطن خودا کتفانموده ودرسراسر کتاب ذکری ازخودنکرده‌بقسمی که‌تنها وسیله برای تشخیص شخصیت او، خصوصیات اخلاقی وروحی‌او‌است که‌درخلال‌عبارات کتابش جلب‌توجه میکند .

گفته شد که نه‌تنها هردوت خود مطلبی درباره زندگانی خود نقل نکرده ، بلکه مؤلفان قدیم نیزچیزی دربارهٔ اونقل نکرده‌اند و صرفنظر ازمتن مختصری که ازسوئیداس باقی‌است ولوحه‌قبری که‌اتین ازاهل بیزانس باونسبت داده ومتن کوتاهی ازاوزب(Eusèbe) ، سندومدرك تاریخی دیگری درباره اودردست نیست .

متن‌مختصری که ازسوئیداس‌درباره هردوت‌باقی‌است‌بقدری کوتاه‌ومختصراست که‌میتوان‌آنرا نظیر توضیح ساده یك کتـاب لغت تاریخ دانست . این‌نویسنده باستان درباره هردوت چنین مینویسد : «هردوت فرزند **لیگزس**(Lyxés) و **دریو** (Dryo) بودودرهالیکارناس درخانواده‌ای‌اصیل وبجیب‌تولد یافت . اوبرادری‌داشت که‌**تئودور** (Théodore) نـامیده شد . هردوت برای فرار ازچنك **لیگدامیس**(Lygdamis) دومین جـانشین‌**آرتمیز** (Atrémise) از هـالیکارناس بـه شهر**ساموس**(Samos) گریخت (آرتمیس‌مادر**پیزیندلیس**(Pisindelis)وجدهٔ لیگدامیس‌بود) . درساموس بآموختن زبان‌محلی یونانی‌پرداخت وتاریخی درنه‌جلد تحریر کرد که بازمان‌سلطنت کورش پـادشاه پارس وکاندول پادشاه لیدی‌آغاز میشود . همینـکه به هالیکارناس بازـ گشت ، برفرمـانروای مطلق العنان این‌شهر فائق آمد ولی‌چون بامشکلات فراوان‌و رقابت‌های سیاسی مواجه‌شد ازروی‌میل به‌شهر**توریوم** (Thurium) که درآن‌زمان مهاجرین آتنی در حال تأسیس‌آن بودند رفت‌و درآن شهر مقیم‌شد . وی‌درهمان شهر درگذشت و در میدان بزرك شهر مدفون شد . ولـی جمعی عقیده دارنـد که او درپلا (Pella) درگذشت . کتابهایش بنام‌نه‌تن از ارباب انواع وخداوندان هنرهای ظریف معروف است» .

سوئیداس در یکی دیگر از متون خود مدعی است که هردوت را عموئی بوده است که‌**پانیازیس** (Panyasis) نام داشته وازشعرای معروف هالیکارناس بوده‌است .

اتین‌ازاهل‌بیزانس(Etienne de Byzance)یکی‌دیگر ازمؤلفان‌وتذکره نویسان قدیم است کـه در باره هردوت مختصر اطلاعی بماداده است . ایـن مؤلف در جائیکه ازشهر توریوم سخن میگوید متن نوشته‌ای را که برسنگ قبر هردوت حك

شده‌بود نقل میکند و توضیح میدهد که هردوت در همین شهر فوت کرده ودر همانجا مدفون است.

اتین در این باره چنین مینویسد: «خاک این شهر استخوانهای هردوت فرزند **لیکزس** (Lyxès) رادرآغوش دارد. سلطان مورخان قدیم سرزمین یونی در کشور **قوم‌دری** (Dorie) تولد یافت وبقصد فرار ازحملات تحمل‌ناپذیر همشهریان خود به‌توریوم پناهنده شدواین شهررا وطن‌دوم خود نامید».

اوزب (Eusèbe) یکی دیگر ازنویسندگان قدیم است. وی درباره هردوت بطور اجمال اشاره‌میکند که شهرت این‌مورخ ازسال ۴۶۸ قبل‌از میلاد شروع شدواز همین اشاره مختصر میتوان بطور تقریب تاریخ تولداین مورخ بزرگ راحدس زد.

این‌بوداسناد ومدارکی که ازعهد عتیق‌درباره زندگانی پدر تاریخ برای‌ما باقی مانده است. آنچه از این متون مختصر در باره زندگانی این مؤلف بزرگ میتوان استخراج کرد اینست که هردوت تخمیناً درحدودسال ۴۹۰ قبل‌ازمیلاد مسیح دریکی‌از شهرهای سرزمین‌کاری(Carie)موسوم به‌هالیکارناس متولدشده. ظاهراً ازخانوده‌ای اصیل ونجیب بوده ودرمحلی که وسایل تعلیم و کسب علم‌برای اوفراهم بوده‌بزرگ شده‌است. عمویش که یکی از شعرای بنام‌آن زمان بود وپانیازیس (Panyasis) نامیده میشد قریحه‌ای سرشار داشت. یکی از قصاید این شاعر که شعر نورا در یونان باستان‌زنده کرد قصیده معروفی است که در باره هراکلس یاهرکول پهلوان معروف یونان باستان سروده است. حدس‌زده میشود که همین شاعر تعلیم برادرزاده خودرا بعهده گرفته ومغزجوان ونورس هردوت‌را از آغاز کودکی باافسانه‌های یونان‌قدیم و سرگذشت خدایان باستان آشنا کرده است وشاید همین طرزتعلیم اثرعمیقی درسبک نگارش‌مؤلف کرده، چه‌بشرحی که ملاحظه خواهدشداساس بیان‌تاریخ هردوت‌برپایه افسانه و داستان است. درآنزمان ظاهراً شهر هالیکارناس در دست جمعی از مردمان قوم‌دری(Dorie) بوده ولی مردم آن بزبان **یونی** (Ionie) صحبت میکرده‌اند. برخلاف ادعای یکی ازمؤلفان باستان هردوت درهمین شهربازبان غنی‌وشیرین یونی

که در آنزمان زبان ادبی یونـان محسوب میشد آشنا شده وشاید بهمین جهت است که کتاب اوازحیث متن ادبی یکی ازبزرگترین آثارادبی جهان شمرده میشود . مطلبی که نسبت بآن تردید جائز نیست اینست که هردوت درطول حیات خود سفر بسیار کرده وبنقاط مختلف ربع مسکون زمان خود قدم گذارده . تعیین دقیق خط سیر سفرهای او وتشخیص کشورهائیکه او واقعاً ازآنها عبور کرده کاری است بس دشوار ، چه مورخ خود بطور صریح وآشکار سفرهای خودرا شرح نداده ودیگر مؤلفان نیز ذکری از آن نکرده اند . هردوت که ظـاهراً فرزند یکی از ثروتمندان زمان خود بوده نخستین درس خودرا درخارج ازشهر موطن خود آموخته وتعلیمات اولیه خودرا درشهرهای کوچك یونی واقع در سواحل آسیای صغیر ودر حوالی هالیکارناس شروع کرده وآنگاه بموطن کوچك خود مراجعت کرده است . ولی اقامت اودرشهر هالیکارناس چندان دوام نیاورده زیرادر نتیجه قیام مردم این شهر علیه حاکم جباری که لیگدامیس نام داشت هردوت ناگزیر شده است ازشهر موطن خود خارج شود . عمویش پانیازیس (Panyasis) که شاعر معروف عصر بوده دراین شورش بقتل رسیده ولی هردوت ودیگر افراد خانواده اوجان سالم بدربرده وبه شهر ساموس پناهنده شده اند . قیام مردم هالیکارناس باحتمال زیاد در حدود سالهای ۴٦۷ و۴٦۸ قبل از میلاد اتفاق افتاده ، زیرا اوزب (Eusèbe) این سال را یکی از مهمترین سالهای حیات مورخ دانسته وآنرا نخستین سال آغاز شهرت اومعرفی کرده است . ازاینقرار ، هردوت یکی ازآن دسته از یونانیان باستان بوده است که شیفته آزادی مطلق بودند ودرشهرهای کوچك یونان باستان تحت تأثیر افسانه های کهن که در آنزمان برسرزبانها بود علیه حکمرانان جبار و ستمگران شهرهای خود قیام میکردند ومدتی نسبةً کوتاه از نعمت آزادی واستقلال برخوردار میشدند . دلیل این ادعا آنست که هردوت وقتی از شهر آتن سخن میگوید تمجیدی فراوان ازآزادی سیاسی مردم این شهر میکند (جلدپنجم-بند۷۸) ودرجای دیگر که یکنفر ازپارس ها جلال وشکوه دربار خشیارشا رابرای دونفر اسپارتی نقل میکنداز قول اسپارتی ها بسرباز پارس چنین پاسخ میدهد : «تواسارت را تحمل کرده ای ولی هرگز طعم آزادی را نچشیده ای وهنوز نمیدانی که آزادی تلخ است یـا گوارا . اگر

مزهٔ آنرا چشیده بودی امروز بماتوصیة نمیکردی که بانیزه بدفاع از آن بپردازیم بلکه‌سفارش میکردی که حتی باتبر از آن دفاع کنیم» (جلدهفتم ـ بند۱۲۵) .

مدت اقامت هردوت در ساموس کوتاه بود ، چه کمی بعدمؤلف بزرگ بسیرو سیاحت‌درربع مسکون آنزمان پرداخت . نخست به‌ناحیه سیرن (Syrène) قدم‌نهاد وسپس بسواحل دریای‌سیاه سفر کرد. آنگاه‌تسهیلاتی‌را که دراثر ایجادسازمان‌اداری، منظم پارسها در آسیای صغیر ودیگر نواحی برای‌سفر فراهم شده بود مغتنم شمرد و بااطمینان و آرامش خاطر قسمت اعظم این امپراتوری وسیع را سیاحت و به‌سرزمین لیدی ومادوپارس مسافرت کرد . سپس متوجه سرزمین اسرارآمیز فراعنه و گاهوارهٔ تمدن‌مشرق‌زمین گردید . این‌سرزمین مرموز که ازهر گوشه آن مجسمه‌های‌ابوالهول و اهرام بزرگ سربفلک کشیده بود اثری عمیق در روح ظریف و جوان این یونانی کنجکاو که شیفته افسانه‌ها وداستانهای کهن بودباقی گذارد . هردوت بکشورفینیقیه نیزسفر کرد ودراین سرزمین تجارحادثه‌جو که کشتیهای خود را باقصی نقاط دنیای آن‌زمان گسیل میداشتند اورا از احوال کشورهائیکه درآن‌زمان سرحد نهائی جهان محسوب‌میشدند ودرآنسوی ستون‌های‌هرکول یاجبل‌الطارق امروزقرارداشتند مطلع کردند . هردوت همه جا درباره عادات و رسوم و سنن مردم به جمع‌آوری اطلاعات پرداخت ونه‌تنها باحرص و ولعی خاص بکسب اطلاعات درباره طبقات سوم اجتماعات آن زمان مشغول شد بلکه بابسیاری ازرجال وشخصیت‌های بزرگ آن زمان ملاقات کرد و بادانشمندان وفلاسفه عصرخود تماس گرفت ومانند مورخی که وسواس کشف اسرارجهان راداشته باشد همه‌جا درجستجوی اسناد ومدارک‌رسمی وغیررسمی‌پافشاری ومقاومت ازخود ابراز کرد . ازروی همین اسناد ومدارک‌است که‌هردوت رقم صحیح تعداد افواج سپاه خشیارشا و دسته‌های سپاه یونانیان را درجنگ معروف پلاته نقل کرده و جزئیات آنرا برای اطلاع نسل‌های آینده شرح داده است . (جلد هفتم بند ۱۸٤ ـ جلد نهم بند ۲۸) .

هردوت به مطالعه عـادات و رسوم محلی توجهی خاص داشت و مشاهده ابنیه وآثارباستانی رابقدری ضروری وواجب میشمرد که گاه برای زیارت یک‌بنای‌تاریخی

خط سیر سفر خودرا طولانی و پرپیچ وخم ورنج راه ومشقات سفررا دوچندان میکرد. مؤلف هرجا که مقتضی بوده مشاهدات خودرا در کتاب بزرگ خود برای خوانندگان نقل کرده است و بهمین جهت کتاب او نه تنها مجموعه‌ایست از اطلاعات تاریخی، بلکه مجموعه‌ایست از تحقیقات مربوط به باستانشناسی و سنن محلی ادوار کهن. کوشش فنا ناپذیر یک وقایع نگار و تفسیر نویس و ذوق حقیقت بینی که برازنده هر عالم دانشمندی است گاه گاه ازخلال عبارات کتاب اوجلب نظر میکند.

هردوت به یونان اصلی نیز سفر کرد و از شهر آتن که درقرن پنج قبل ازمیلاد بمنتهای شکوه و جلال خود رسیده بود دیدن کرد و باسوفوکل فیلسوف و دانشمند معروف معاصر دوست و آشنا شد. درهمین شهر بایکی از کهن سالترین مردان معاصر خود که ترساندورس(Thersandors) نام داشت وازاهل ارکومن(Ochomène) بود ودر روزهای پرهیجان جنگ معروف پلاته از نزدیک شاهد صحنه‌های خونین این جنگ بزرگ بوده ساعات متوالی مصاحبه و شخصاً در کتاب خود باین مصاحبه اشاره کرده است (جلد ۹-بند ۱۶). اقامت هردوت در آتن ظاهراً بدازا کشیده است زیرا بعضی افسانه‌های محلی یونان که صحت آنها چندان هم مورد اطمینان نیست حاکی است که هردوت بهترین وزیباترین فصول کتاب خود را درمدت اقامت خود درآتن در میدان‌های این شهر ودرمرتفعات المپ باصدای بلند برای مردم قرائت میکرده و ازاینکه مردم برای او کف میزدند واو را میستودند لذت میبرده‌است. ظاهراً توسیدید مورخ معروف نیز که در آن زمان طفلی بیش نبوده نخستین عشق و علاقه خود را به تاریخ نویسی ازموقعی احساس کرده که در میدان‌های شهر به سخنان این مورخ بزرگ گوش داده ودلیل این ادعا مطلبی است که توسیدید شخصاً در کتاب خود بدان اشاره کرده است. توضیح آنکه توسیدید در قالب اشارات و کنایات ازهردوت انتقاد و باعباراتی که بی‌اعتنائی و تحقیر را میرساند از او یاد کرده و بی‌آنکه از این مورخ بزرگ صریحاً نام ببرد از مورخانی که کتاب خودرا «برای توفیق موقتی درانظار عموم مردم» نوشته‌اند و کتاب آنها ارزش نوشته یک نویسنده متفکر وعمیق را که بقصد روشن کردن نسل‌های آینده تحریر شده باشد ندارد و برای روشن کردن حقایق تاریخی

تحریر نشده است برشتی نام برده (توسیدید - جلداول - بند۲۲).

هردوت پس ازاین سفرطولانی به‌شهرموطن خود مراجعت کرد وبار دیگر در چهاردیواری‌دروازه‌های هالیکارناس مقیم‌شد. ولی این اقامت نیزچندان دوام نیاورد و درسال ٤٥٤ قبل‌از میلاد بعلت انقلاب سیاسی که درآن زمان درشهرهای یونان امری عادی ودائمی بودباجمعی ازهموطنان خودناگزیرشد باردیگر شهر موطن خودراترك گوید واین بار بجای اینکه به‌سواحل شرقی دریای مدیترانه ومصب‌نیل هجرت کند باهموطنان گریزپای خود به‌مهاجر نشین‌های وسیع یونانی در جنوب ایتالیا وسیسیل رفت وباجمعی دیگر ازیونانیان که درآن زمان بتأسیس شهر **توریوم(Thorium)** دست‌زده بودند همداستان شدودرهمین شهر اقامت گزید وبقدری بآن علاقمند شد که آنرا شهر موطن ثانی خود دانست. این سفر برای او فرصتی مناسب بود تا اطلاعات تاریخی و جغرافیائی خودرا نسبت باین قسمت از دنیای مسکون آن‌زمان تکمیل کند واز وضع سیسیل و ایتالیای جنوبی باخبر شود. دراین زمان مورخ بزرك رفته رفته پا به‌سن میگذارد وآثار پیری و فرسودگی‌درجبین اوآشکار میشد. شاید بهمین جهت است که سلسله زنجیرسفرهای طولانی‌خودرا بهمین جاخاتمه داده وتاپایان‌عمر درهمین‌شهر مقیم شده‌ودر همان جادر گذشته ومدفون شده‌است. هردوت ظاهراً فقط آخرین سالهای عمرخودرا در این‌شهر گذارنده، ولی‌خاطره این مورخ بزرك درنظر دیگران طوری بانام این شهر آمیخته است که‌بعضی از محققان باستان اورا یکی‌از اهالی‌همین شهردانسته‌اند ومدعی شده‌اند که وی‌درهمین شهربدنیا آمده است. ارسطو اورا«هردوت ازاهل توریوم» نامیده، درحالیکه هردوت در حقیقت ازاهل هالیکارناس بوده‌است.

ازسال مرك هردوت بطور دقیق ویقین اطلاعی دردست نیست. آنچه مسلم است هردوت درسالهائی که جنك‌معروف پلوپونزآغاز شده‌بوددرتوریوم میزیسته ودرهمین زمان دربن شهردرگذشته است وچون مورخ به‌وقایع نخستین سال‌های این‌جنك‌بزرك نیزاشاره کرده(جلدنهم-بند۷۲)حدس زده میشود مرك اودرحدودسال۴۲۵قبل ازمیلاد

یعنی مدتی پس از شروع جنگ پلوپونز اتفاق افتاده است.

***

این بود مختصری در باره زندگانی مؤلف قدیم‌ترین تاریخ جهان. در اینجا نخستین سؤالی که دربارهٔ هردوت مطرح میشود اینست که آیا آثار قلمی این نویسندهٔ کهن بطورکامل بمارسیده یادست حوادث روزگار قسمتی ازآنرا برای همیشه ازنظر کنجکاو بشر امروز پنهان کرده است. حدس غالب محققان و مورخان براینست که هردوت تنها مورخی است که سعادت بااویاری کرده وتمام‌آثار اورا صحیح وسالم به نسل‌های بعد رسانیده است. هردوت در کتاب خود به تاریخی بنام «تاریخ‌آشور» نیز که‌ظاهراً خودمؤلف‌آن بوده است اشاره کرده ودوبار بخوانندگان وعده‌داده است که آنرابزودی منتشر خواهد کرد (جلداول ـ بند۱۰۶ و۱۸۴).

اگرچه واقعاً هردوت چنین کتابی تألیف کرده باشد امروز ما بکلی ازآن‌بی خبریم و کوچکترین اطلاعی ازآن در دست نداریم. واگر از این کتاب احتمالی که هردوت‌خودبدان اشاره کرده ولی‌وجودآن موردتردیدبسیاری ازمحققان ودانشمندان قدیم وجدید میباشد صرفنظر کنیم متن‌کامل کتاب بزرگ هردوت تحت عنوان «تاریخ» در نـه جلد امروز بطورکامل در دسترس مـامیباشد. کتاب دیگری نیز تحت عنوان «زندگانی‌همر» باقی است که جمعی تألیف‌آنرا به هردوت نسبت داده‌اند ولی چون هیچیک ازمحققان این‌نسبت راصحیح نمیدانند بایددر صحت‌آن تردید کرد.

یکی‌ازمسائلی که مدتهاذهن محققان ودانشمندان تاریخ رابخود مشغول داشته بحث دراین نکته است که نقشه اولیه هردوت و هدف نخستین اواز تألیف این کتاب چه بوده، آیا مؤلف ازآغازکار قصد انشای کتاب بزرگی راکه امروز مابـاآن روبرو هستیم داشته ویا در ضمن سفرهای طولانی خود کم کم به جمع آوری یـاد داشتها و خاطرات خود علاقمند شده و در پایان عمر آنها را بهم مربوط کرده وبصورت کتابی جامع جمع آوری کرده است؟ نظر محققان و دانشمندان درین مورد مختلف است.

جمعی عقیده دارند که مؤلف از آغاز کار قصد انشای تاریخ عمومی جامع جهان را داشته است . جمعی دیگر عقیده دارند که هردوت ابتدا به نگارش وقایع منفرد و مجزائی که در اصطلاح امروز مونوگرافی (monographie) نامیده میشود مشغول شده ودر ضمن کار بسا ادامه این بحث علاقه پیدا کرده وبرنامه کار خود را تغییر داده و تهیه کتاب جامع وبزرگی را در نه جلد مورد نظر قرار داده است .

بعبارت بهتر این دسته از محققان عقیده دارند که هردوت ابتدا مونوگرافی هائی مجزا برای هریك از اجتماعات واقوام زمان خود نوشته و سپس آنها را جمع آوری کرده و بصورت کتاب تاریخ جامعی درآورده است . اگر این نظر را قبول کنیم طبعاً این این سؤال مطرح میشود که قدیم ترین قسمت های این کتاب که مؤلف جوان درآغاز کار بتحریر آن دست زده و نیز قسمت هائی که در اواخر عمر خود بر آن اضافه کرده است کدامست . سؤال دیگری که مطرح میشود اینست که آیا اصولا مؤلف به هدف نهائی خود رسیده است و کتاب اوهمانست که اودر نظر داشته یا قسمت هائی از آن ناتمام مانده ودست اجل فرصت تکمیل آنرا نداده است .

بحث مهم دیگری که در بارهٔ هردوت بین محققان و مؤلفان در گرفته مربوط است به ارزش کتاب این مؤلف بزرك از لحاظ سندیت تاریخی و صحت وقایعی که بدان اشاره کرده است . بسیاری از مؤلفان یونان باستان از قبیل کتزیاس وپلوتارك هردوت را بشدت مورد انتقاد قرارداده واو را به دروغگوئی و تحریف وقایع متهم کرده اند . رساله ای تحت عنوان «خبث طینت هردوت» ازمؤلفان یونان باستان باقی است که عموماً تألیف آنرا به پلوتارك نسبت میدهند . اگر این نسبت صحت داشته باشد همانطور که از عنوان آن پیداست انتقاد مولفان باستان بحدی شدید بوده است که حتی هردوت را به «خبث طینت» متهم کرده اند . بین مؤلفان قرون جدید درباره این مسئله اختلاف نظر است . در انگلستان یکی از مورخان معروف بنام سیس (Sayce) و جمعی دیگر از مؤلفان که پیرو مکتب او میباشند وقسمت اعظم مطالعات خود را به هردوت وآثار او اختصاص داده اند عقیده دارند که هردوت ازصداقت علمی وامانت قلمی کامل که سرمایه

اصلی هر مورخ درستی است بی‌بهره بوده است . این دسته از مورخان هردوت رامتهم میکنند که به آثار مؤلفان قدیم دستبرد زده و بااینکه مطالب آنانرا در کتاب خود نقل کرده نه تنها نامی از آنان نبرده بلکه آنان رابدست فراموشی سپرده و کوشیده است اطلاعات تاریخی وجغرافیائی آنانرا بحساب‌خود گذارد وخود رامطلع‌تر ازآنچه بوده‌است به‌خوانندگان معرفی کند .

محققان فرانسوی بر خلاف همکاران انگلیسی خود نسبت بـه‌هردوت وصدق گفتارهای‌اوخوش‌بینند وانتقادات‌مکتب‌انگلیسی‌راوارد نمیدانند . معروف‌ترین این دسته از محققان فرانسوی آمده‌اوت (Amdée Hauvette) وآلفره‌کروآزه (Alfred Croiset)میباشند که‌یکی کتابی تحت‌عنوان «تاریخ‌جنگهای مدیك [۱] » ودیگری کتابی تحت عنوان « تاریخ ادبیات یونان» [۲] درپنج مجلد تألیف کرده است. دراین‌دو کتاب عقاید مکتب‌های مختلف درباره هردوت موردبحث قرار گرفته وازاین حیث شاید بتوان گفت جامع‌ترین وبهترین بحثی است که در باره هردوت بقلم‌آمده است . این دو مؤلف و بطور کلی غالب مؤلفان فرانسوی در «صداقت» ودرستی گفتار هردوت کمترین تردیدی ندارند وعقیده دارند که آنچه این مؤلف کهن نقل کرده‌از ازحیث سندیت تاریخی دارای ارزش و اعتباری‌کامل است .

صرفنظر از بحث بزرگی که در باره «صداقت» و«راستگوئی» هردوت بین دو مکتب‌انگلیسی وفرانسوی در گرفته ، مسئله دیگری که درباره هردوت شایان‌توجه میباشد اینست که بفرض اینکه این‌مؤلف درنقل وقایع‌کاملا «صدیق» و«راستگو» بوده آیا شخصیت او طوری بوده است که بتواند نقش یك شاهد عادل و یك قاضی بی‌نظر را بعهده گیرد ، یا بعبارت بهتر بفرض اینکه هدف او جستجوی حقیقت وصدق گفتار بوده‌آیا شخصاً قادر بوده است پس از مشاهده و قضاوت وقایع ، صحت و درستی آنهارا تشخیص دهدتا خوانندگان خودرا ازروی سهووخطا دچار اشتباه نکند؟ بحثی‌را که

---

1 _ Amédée Hauvette : Histoire des Guerres Médiques, Paris:Hachette, 1894

2 _ A. Croiset: Histoire de la Littérature grecque.

درباره این موضوع در اطراف هردوت مطرح است میتوان دریك جمله خلاصه کرد : نخست آنکه آیا هردوت یك مورخ صادق و راستگو بوده ودیگر آنکه بفرض راستگو بودن ، آیا محققی بصیر و روشن بین بوده است ؟

بحث درباره این دومسئله مهم کاری است بس دشوار و پرزحمت که ازحوصله این مقال خارج است . هرگز درین بحث مختصر و کوتاه چنین جاه طلبی علمی نمیتوان داشت . بااین حال ، باقتضای وظیفه‌ای که ازلحاظ تحریر مقدمه وروشن کردن شخصیت هردوت ازلحاظ تاریخ نویسی برای نگارنده این بحث وجود دارد پس ازاشاره مختصر به نظر مؤلفان باستان در باره هردوت وآثار این مؤلف قضاوتی را که درحدود امکان باقتضای ترجمه متن هردوت ومطالعه اثر این مورخ بزرگ بانسان الهام میشود دراین مختصر بیان خواهد کرد .

***

یونان باستان یکی از کشورهای شگفت عهدباستان است که بیش ازهرسرزمین دیگر برای بشر نویسنده و متفکر و فیلسوف باقی گذارده است . معروف است که هردوت اولین مورخ دنیاست ، ولی قبل ازاونیز دریونان باستان عده‌ای از نویسندگان بنام میزیستند که هریك تاحدودی درتکمیل فن تاریخ نویسی سهمی داشته‌اند وشاید بتوان آنانرا نیز پیشقدمان فن تاریخ نویسی دانست . این دسته از مؤلفان باستان که قبل ازهردوت میزیستند وآثارآنان امروزازبین رفته دراصطلاح ادبی به **لوگوگراف** (Logographe) معروف‌اند . مشهورترین آنها **کادموس**(kadmos) ازاهل ملط ، **هلانیکوس** (Hellanicos) از اهل میتی لن (Mitylène) **شارون یاکارون** (Charon) از اهل **لامپساك** (Lampsaque) **وهکاته** (Hécatée) معروف ازاهل ملط ونیز چندمورخ ووقایع نگار دیگر است که هریك بسهم خود درگذشته‌و سوابق بشر کنجکاویهائی کرده‌اند . یکی از خصوصیات بارزاین دسته از نویسندگان یونان باستان اینست که بیشتر دربارهٔ چگونگی تأسیس شهرهای قدیم وشکوه‌وجلال وکبرو غرور خانواده‌های بزرگ و اشراف دان سخن داده‌اند و کوشیده‌اند با استدلالی غالباً واهی وخیالی اصل ونسب کسانی را که مورد نظرآنها بوده به‌خدایان و قهرمانان

باستان برسانند ودراین راه کنجکاویهای فراوان کرده‌اند . ازاین حیث در حقیقت این دسته ازمورخان باستان پیشقدمان مکتب بیوگرافی نویس درعالم تاریخ محسوب میشوند.

کاردیگر این دسته ازمؤلفان بیان اوضاع واحوال مشرق زمین وسواحل دریای مدیترانه بوده که درآن زمان مرکز فعالیت اقتصادی و سیاسی عصر محسوب میشد . در دوره‌ای که یونانیان تصور میکردند فاصله بین جزیره ساموس وآتن بافاصله بین این شهر و ستونهای هرکول یعنی جبل‌الطارق امروز مساوی بوده و چهار دیواری جهان از حدود مدیترانه تجاوز نمیکرده است این مورخان باستان در اطراف دنیائی که هموطنان آنان درآن میزیسته‌اند ودرباره اصل ونسب ونژاد آنان به بحث وکاوش پرداخته‌اند. بزرگترین عیب این وقایع نگاران این بود که بجای تاریخ نویسی به افسانه‌نویسی درباره اشخاص توجه داشتند وداستان نویسی وحکایت گوئی وافسانه‌سرائی اساس وپایه کار آنها بوده‌است. کتب آنان غالباً شامل مجموعه‌ای ازحوادث ووقایع مربوط به خدایان باستان و افسانه های منسوب بآنان بود و نکات اخلاقی و فلسفی واستنتاج تاریخی در آنها یافت نمیشد ، بقسمتی که میتوان گفت حتی افسانه‌نویسی این نویسندگان فاقد عمق و معنی بود . بااین حال ، این افسانه‌های پوچ و واهی مورد توجه مردم آن زمان بود ویونانیان باستان ازخواندن آنها لذتی فراوان میبردند. یکی ازاین افسانه‌نویسان که ازحیث شهرت و نام بردیگران فائق آمد هکاته (Hécatée) معروف است که ازاهل ملط بود ودرآسیای صغیر درسرزمین یونی زندگی میکرد . هکاته نخستین کسی است که قبل ازهرودوت بفکر افتاد تحقیق جامعی درباره تاریخ دنیای آن زمان بنماید. معروفترین کتاب اورساله‌ایست که تحت عنوان «تشریح زمین» تحریر کرده بود و امروز اثری از آن باقی نیست . اهمیت این رساله ظاهراً بحدی بوده است که موجب کمال شهرت نویسنده دردنیای متمدن آن زمان گردید واین شهرت بدرجه‌ای رسید که امروز نیزاو راقبل ازهرودوت نخستین وقایع نگار ومورخ دنیامیدانند .

هردوت بین چنین نویسندگان ووقایع نگارانی تربیت یافت وتحصیل نام کرد. در جوانی تنها آرزویش آن بود که روزی بااین نویسندگان افسانه نویس آشنا شودو

شاید بهمین جهت غالباً نوشته‌های آنانرا مطالعه میکرد واز افسانه‌های خیالی آنان لذت میبرد. لیکن طولی نکشید که متوجه شد که کار این نویسندگان چندان جالب نیست، پس نسبت به آنان بی‌اعتنا شد ودر این باره بحدی مبالغه کرد که ازراه تحقیر وتمسخر همه‌جا آنانرا «یونی» و«یونانی» نام برده وخود را از اهل آسیای صغیر دانسته است. وی در کتب نه گانه خود اطلاعات جغرافیائی ناقص این دسته ازوقایع نگاران رامکرر تخطئه کرده ومدعی شده که این نویسندگان بقدری بی‌اطلاع بوده‌اند که حتی با اعداد ریاضی تا شماره چهاربیش آشنا نبوده‌اند(جلد دوم تاریخ هردوت ـ بند١٦) با این حال هردوت ندانسته از شیوه این وقایع نگاران الهام گرفته است، بدرجه‌ای که بعضی قسمت‌های کتاب اوبهترین نمونه طرزتاریخ‌نویسی لوگوگراف‌های آن زمان محسوب میشود. ازاین قبیل است فصلی که مورخ در آغاز جلد سوم کتاب خودبه شرح تاریخ تأسیس سیرن(Cyrène) اختصاص داده وهمچنین است بحثی که مؤلف درباره دقایق اخلاق وعادات ورسوم مصریان باستان مطرح کرده (جلد دوم ـ بند ٣٥) ونیزشجره‌ـ نسبت مفصلی که باشخاصی نظیر **لئونیداس و لئوتیکیدس**(Léotychidés)نسبت داده و کوشیده است نسب آنانرا بهرکول جدبزرگ پادشاهان اسپارت برساند (جلد هفتم ـ بند ٢٠٤ ـ جلد هشتم ـ بند١٣١).

فرق بزرگ هردوت بااین دسته ازمورخان باستان دراینست که هردوت درطرح‌ـ ریزی کتاب خود وسعت نظر بیشتری داشته واگرهکاته را استثناء کنیم میتوان مدعی شد که هردوت ازحیث اهمیت کتاب وبزرگی هدفی که در نظر داشته ووحدت اثری که تألیف کرده باهیچیک از مؤلفان قبل از زمان خود قابل قیاس نمیباشد. شیوه نویسندگی این مؤلف درعین حال که معرف روحیه شاعر پیشه اوست، بهترین نشانه غرور و جاه طلبی او در عالم تألیف نیزمیباشد و اگر چنین نبود مورخ جوان نقشه تألیف نخستین تاریخ جامع جهان رادر مخیله خودنمی‌پرورانید. همانطور که گذشت این نکته مورد بحث است که آیا مؤلف از آغاز کار چنین طرح ونقشه وسیعی داشته یا درطی عمل رفته‌رفته بدان علاقمند شده وبیادداشت‌های کوچک وطرح مختصرخود

را بصورت کتابی جامع گردآورده. ظن غالب بر آنست که هردوت بتدریج بنگارش تاریخ‌جهان مشغول شده وچون بروابط اقوام وملل وارتباط مردمان آن زمان‌پی‌برده و خود شاهدآن بوده است که چگونه در طی تاریخ، امپراتوری‌ها و تمدن‌های جدید برویرانه‌های تمدن‌ها و امپراتوری‌های قدیم پی‌ریزی میشود، کم کم باین نکته توجه کرده که حیات بشری به‌صحنه نمایش بزرگی شباهت دارد که مراحل مختلف آن‌مانند سلسله زنجیر حوادث یك داستان بهم‌مربوط است. در همین موقع است که ظاهراً هردوت پس ازوقوف به‌اصل وحدت تاریخ جهان وارتباط وقایع‌آن بایکدیگر هدف‌اولیه خودرا تغییر داده وقصد تألیف کتابی در باره تاریخ ربع‌مسکون زمان‌خود کرده است. مؤلف درتصور وحدت تاریخ بحدی مبالغه کرده که در نخستین فصل‌از کتاب اول‌خود دوقوم یونانی‌وپارس‌را باهم روبرو واین‌دوقوم رابصورت‌دوقهرمان‌بزرك تاریخ جهان معرفی میکند(جلد اول ـ بند ۱ تا ٤). تاریخ‌جهان‌درحقیقت ازقدیم‌ترین ایام وتاجائی که بشر از افسانه‌های کهن یو(Io) ومده‌Médée وهلن (Hellène) بخاطردارد پیوسته انعکاسی ازرقابت و کشمکش شرق وغرب بوده وهردوت بهتر ازهر کس‌ازعهده بیان‌این رقابت بزرك و کهن برآمده است. تاریخ هردوت درحقیقت‌تاریخ نزاع‌وبرخورد‌آسیاواروپاورقابت‌وستیز این‌دوتمدن‌بزرگ‌جهان‌است. مؤلف‌ضمن‌بیان جریان این‌رقابت وستیز‌بزرك بین‌دوتمدن آسیائی واروپائی عبارات معترضه زیاد بکار برده وبارها کوشیده‌آنچه بقول‌او «اززیبائی‌ها وشگفتی‌های جهان ازیونانیان‌واهالی آسیا باقی مانده‌است» در کتاب خودنقل کند. بااین حال، از خلال تمام این مطالب خارج از موضوع و شرح این عجائب و شگفتی‌ها، همه جا هدف اصلی او که تشریح تضاد وستیز این‌دوتمدن کهن‌سال است‌کاملا جلب‌نظر میکند. همه جا مؤلف کوشیده است پیشرفت تدریجی شرق‌رابسوی غرب مجسم کند ونشان‌دهد باپیش‌آمد جنگ‌های مدیك که‌درحقیقت‌نخستین ومؤثرترین‌شکست‌شرق‌ازغرب‌بوده‌است‌چگونه تمدن‌شرق برای‌همیشه ازغرب‌جداشد واین‌دوتمدن برای‌ابداز هم مجزا ومستقل ماندند.

ازآنچه گفته شدچنین نتیجه گرفته میشود که برخلاف تصور جمعی از محققان

تاریخ نویسی هردوت فقط جمع آوری ساده متون و اسناد و افسانه‌های تاریخی نبوده و حق اینست که گفته شود این مؤلف کهن سبك و شیوای خاص در ترکیب مطالب بکار برده وجلوه‌ای خاص به‌اثر خود بخشیده‌است . بگفته یکی از نویسندگان قدیم ، هردوت مطالب وافسانه‌های تاریخی رابقسمی بیان کرده که فهم آن برای همه کس آسان است ولی‌چون‌مردی است که زیادسفر کرده وبتحقیقاتی پرزحمت ودشوار دست‌زده دربخش آمده‌است که اطلاعات ومعلومات‌وسیع خودراخلاصه کند وعصاره وچکیده آنرابرای خوانندگان ارمغان گذارد وبهمین جهت است که همه جا از هرچیز باتفصیل زایدی سخن گفته بقسمی که گاه اطاله کلام خواننده راکسل وناراحت میکند . همین‌طول و تفصیل دادن به‌مطالب کوچك وتوجه زیاد به‌جزئیات ودقایق وقایع یکی ازخصوصیات ومشخصات تاریخ نویسی هردوت است ودرحقیقت نام‌هردوت بااین شیوه تاریخ‌نویسی آمیخته‌است . بسیاری‌از «چیزهای بزرك وشگفت‌انگیزی» که مؤلف‌مکرر به‌خواننده وعده‌داده که دربارهٔ آن سخن خواهد گفت ودر صفحات بعد بوعدهٔ خود وفا کرده ودر باره‌آن داد سخن داده درحقیقت مسائلی بی‌اهمیت وناچیز بوده‌است . ولی برای درك لذتی که مورخ از مشاهده شگفتی‌های زمان خود در طول سفر احساس میکرده باید نظیر خود او به دوره صباوت و کودکی باز گشت و باصبر و حوصله پابپای مؤلف درمسیر رودهای آرام وباعظمت آن روزحرکت کرد ومانند طفلی خردسال که بادهان بازوسراسر غرق اعجاب و تحسین بافسانه‌های مادر پیرخود گوش میدهد باروحی‌بی آلایش از شگفتی‌ها و عجایبی که مورخ کهن بتفصیل شرح میدهد لذت برد و دنیای عهد عتیق رادر مخیله مجسم کرد .

باوجودفصول متعددی که هردوت به‌شرح جزئیات عجایب وشگفتی‌های زمان خوداختصاص داده ، شگفتی‌هائی که امروز درنظرما کودکانه‌وناچیز جلوه میکند ، در خلال همین مطالب کتاب پرارزش اوتاریخ جهان‌را مشاهده میکنیم که آهسته وآرام ورق‌میخورد . درسرفصل این‌داستان بزرك کرزوس پادشاه‌افسانه‌ای لیدی وفرمانروای شهر سارد وسرزمین‌های وسیع براقوام یونی درآسیای صغیر فائق میشود ، ولی طولی نمیکشد که کورش پادشاه فاتح پارس امپراتوری وسیع اورافتح میکند و کرزوس را

ازتخت‌شاهنشاهی بزیرمیکشد وباسارات میبرد . افسانه‌جوانی کوروش وظهور مؤسس خاندان هخامنشی نیزبسهم خودجالب است . هردوت ضمن بیان یکی ازاین افسانه‌ها سراسر تاریخ‌آسیا را بیان میکند وضمن استفاده ازفرصت بتفصیل ازاوضاع مصرسخن میگوید.مطالبی که مؤلف‌دراین‌قسمت از کتاب خوددرباره مصر مینویسد بحدی‌مفصل است که شاید بتوان گفت در هیچ قسمت از کتاب خود در باره هیچیك از کشورهای آنزمان چنین بتفصیل سخن‌نگفته . از موقعی که کبوجیه رابرای فتح مصر حرکت میدهد (آغاز جلددوم) تاموقعی که مصر بدست این پادشاه فتح میشود (آغازجلد سوم) یك‌جلدتمام از کتاب اوبشرح اوضاع مصراختصاص دارد . بعدازآن ،هردوت انقلابات داخلی‌پارس وچگونگی جلوس‌داریوش رابراریکه سلطنت شرح‌میدهد وبه‌چگونگی تهیه‌مقدمات جنگهای مدیك که درزمان این‌پادشاه پایه گذاری شداشاره میکندوقبل ازبیان‌جزئیات این‌جنگ بزرگ وتاریخی بذکر جنگهای داریوش باسکاها میپردازد وآنگاه بتفصیل ازجنگ‌سیرن(Cyrène) یادمیکند ودرباره اقوام وملل مختلفی که دراین جریان باآنها برخورد کرده دادسخن میدهد .

مؤلف پس ازبیان سر گذشت داریوش ، شورش مردم یونی وقیام شهر سارد را شرح میدهد ودراین قسمت است که خواننده باحساس‌ترین لحظات تاریخ بشرروبرو میشود . اسامی فراموش نشدنی تاریخ جهان ، ماراتن ، سالامین ، پلاته‌ومیکال افسانه بزرگترین جنگهای حماسی و پهلوانی تاریخ باستان را در ذهن خواننده منعکس و خاطرات‌آن‌روزهای‌پرهیجان‌وفراموش‌نشدنی گذشته‌جهان‌رازنده‌میکند.این‌صحنه‌های زوال‌ناپذیر واین وقایع فراموش نشدنی تاریخ بشرهرگز ازخاطرهامحونخواهدشد . جنگ ماراتن یکی از بزرگترین جنگهای تاریخ جهان محسوب میشود . لشکر ـ کشی‌داریوش از راه دریا وپیاده شدن‌سربازان متهور پارس در دشت ماراتن در برابر دروازه‌های شهرآتن طلیعه اولین مهاجمه شرق بغرب و نخستین برخورد دو تمدن متفاوت جهان‌باستان بود. دربرابرپارس‌ها که باسرعتی شگفت‌آوردشمن رادرآستانه آشیانه‌اش غافلگیر کرده‌بودند رفتاریونانیان نیزبجای‌خودشیندنی وشایان توجه‌زیاد است . مردی‌بنام میلتیاد که وطن‌خودرا باخطری بزرگ‌روبرو می‌بیند،درنطق‌تاریخی

معروف خودوضع دشوار یونان‌را برای هموطنان خودبیان میکند و نقشه دفاعی خود راباآنان ارائه‌میدهد ؛ باجملاتی مقطع‌وساده از آزادی واسارت‌برای آنان سخن‌میگوید وسراسر یونان رابرای دفاع‌از این‌آزادی که‌آنقدر درخاطر آنان عزیز و گرامی بود بصورت پیکری واحد متحد میکند . ولی‌درهمان حال غریو شادی‌وصدای پای‌آهنین سربازان متهورپارس در کنار دروازه های بزرگترین شهریونان باستان اعتلای‌نزدیک واستیلای‌آینده این قوم مشرق زمین‌را نوید میدهد .

دوره تـاریخ هردوت باشرح جنگهای پلاته و میکال که آخرین برخورد تمدن شرق‌وغرب محسوب میشودبپایان میرسد . درجدال وستیزبزرگی که بین‌این‌دوتمدن درگرفت غرب موقتاً پیروز شدوشرق بداخل چهار دیواری‌قاره وسیع خودباز گشت . ازمجموع مجلدات تاریخ هردوت بوضوح استنباط میشود که قصداصلی مؤلف‌ازتألیف نه‌جلدکتاب تاریخ خود بیان ماجرای همین زورآزمائی بزرگ بوده است وآنچه‌او بعداز ذکر این‌وقایع نقل میکند درحقیقت دنباله زائدی‌است از شرح همین وقایع . راولینسن(Rawlinson) تاریخ نویس ومحقق بزرگ قرن نوزدهم نیزهمین عقیده رادارد ودرین باره چنین مینویسد :

«قصد واقعی هردوت نگارش تاریخ جنگ تهاجمی ایران بود ، جنگی که بـا اولین‌لشکرکشی‌مردونیه شروع‌وباتار ومار شدن‌کامل نیروی‌بشری عظیم وسپاهیانی که‌خشایارشابرای جنگ علیه یونان فراهم ساخته وحرکت داده‌بود تمام شد » [۱] .

ودرجای دیگر همین مورخ وباستانشناس انگلیسی چنین مینویسد :

«آن قسمت ازتاریخ او که مقدم برلشکرکشی مردونیه است در حکم مقدمه میباشد وازآن میتوان استنباط کرد که دوچیزرا درنظرداشته : منظور عمده نویسنده این بوده است که داستان پیدایش و ترقی امپراتوری ایران راکه در مبارزه و جنگ رقیب ودشمن یونان بوده شرح داده باشد ومقصود دیگر اوخاطر نشان ساختن موارد پیشین است که این دو نژاد باهم تصادمات خصمانه پیدا کرده بودند . این‌هردو نکته

(۱) مقدمه راولینسن برترجمه انگلیسی تاریخ هردوت (ترجمهٔ‌مختصر تاریخ‌هردوت ع . وحیدمازندانی ـ تهران۱۳۱۳ صفحه۱۷)

ارتباط نزدیکی باموضوع اصلی تاریخ او دارد ، یکی از آن جهت لازم است که قدردانی واقعی نسبت بـه عظمت و مبارزه وفتح وپیروزی که نصیب حریف شده حاصل شود ، دیگری شرح دلایل و موجباتی است که باعث پیدایش این مبارزه شدید شده بود که طرز وجریان لشکر کشی وچگونگی رفتاروکارمتهاجمین راخوب روشن میسازد» (۱)

باوجود نقاط ضعفی که گاه مورخ دربیان این قسمت از تاریخ جهان ازخودنشان داده وباوجود اطاله کلام وفقدان سلیقه درانتخاب مطالب وسردی بیان در بعضی موارد خاص ، همینکه کتاب بپایان میرسد خواننده احساس میکند که پرده‌ای زیباوباشکوه ازتاریخ گذشته درنظرش مجسم شده ، پرده بزرگی که اقوام وملل و مختلف را نشان میدهد که هریك سلاح بدست بالباس‌های بدیع وشگفت خودپابصحنه کارزار نهاده‌اند. در جوار آنان چهره با وقار پـادشاهان و شخصیت های برجسته آن زمان مشاهده میشود که برای استقرار سلطه جهانی بمفهوم آن زمان باهم دست وپنجه نرم میکنند . صحنهٔ جنگ بزرگ سالامین را نشان میدهد کـه کشتی‌های دو حریف دسته دسته باصداهائی خشك و ترسناك بهم میخورند واز برخورد آنها منظره‌ای موحش در نظر مجسم میشود . دریا از کشتی شکسته وتخته پاره پوشیده میشود ، درحالیکه هنگام غروب آفتاب آرامشی عمیق جانشین غوغای روز میشود وسپاهیان پارس درمیان سکوتی حزن انگیز درتاریکی خفیف شامگاه باندامی خسته وروحی افسرده آهنگ مراجعت میکنند .

***

یکی از ایرادهائی که محققان به هرودت وارد دانسته‌اند اینست که وقتی مؤلف از اقوام مختلف سخن میگوید بادقتی زائد بر معمول آنچه را در بارهٔ زندگانی آنان دیده و شنیده نقل میکند ، لیکن ازروح واقعی تمدن آنان سخن نمیگوید بقسمی که تمدن حقیقی قوم مورد بحث برخواننده مجهول میماند . نـه تنها ازتمدن واقعی پـارس‌ها و مصریان در کتاب هرودت چیزی نمیتوان یافت ، بلکه بر عکس ، همه جـا احساس میشود که مؤلف ازتمدن واقعی این دوقوم بی اطلاع بوده وآنطور که بایدوشاید درباره

---

(۱) همان کتاب ، همان صفحه

آنان قضاوت نکرده است . یکی ازمحققان انگلیسی بنام سیس(Sayce) مدعی است که‌افسانه‌هائی که هردوت‌درباره مصریان وپارس‌هانقل کرده‌است‌غالباًازمنابعی یونانی سرچشمه گرفته ودر اصل افسانه‌هائی یونانی بوده‌اند که هردوت آنها را از روی بی اطلاعی بآن‌اقوام نسبت داده‌است.

یکی ازخصوصیات قابل‌ستایش تاریخ نویسی هردوت اینست که بعضی‌از رجال و شخصیت‌های تاریخ را آنطور که بوده‌اند باقلمی سحار و توانا مجسم کرده . در باره آریستید ، آمازیس ، تمیستوکل ، پیزیسترات ، کلئوپاتر ولئونیداس داد‌سخن‌داده‌ودر باره‌چهارتن ازپادشاهان هخامنشی : کورش ، کبوجیه ، داریوش وخشایارشانیز توصیفی ازخودباقی گذارده . راولینسن‌محقق انگلیسی قرن‌نوزدهم‌درباره‌این‌خصوصیات‌هردوت چنین مینویسد :

«صورت‌های مختلف سیرت واخلاق شرقی‌هرگز باین‌خوبی که هردوت‌ازچهار تن اولین پادشاهان هخامنشی نموده توصیف نشده‌است : کوروش شخصی بوده ساده ، سخت ، سردسته کوهستانیها ، دارای حس‌جاه طلبی بسیار بانبوغ عالی نظامی که چون بر وسعت امپراتوریش می‌افزود بهمان نسبت هم شاهنشاهی مهربان وپدری رئوف‌و خوشرفتار وباذوق وباملت‌خود مأنوس‌بود . کبوجیه اولین نمونه پادشاهان ظالم‌شرقی است که قدرت فراوان وبسیاری ازهنرهای پدرش راارث برده‌بود ولی بواسطه عواملی که‌درتولد وتربیت اواثرنموده بودند فاسد شده‌بود ، تندجو ، بی‌تاب ، بدسرو عاجزاز ازکف نفس وهنگام روبروشدن بامخالفت دیگران خشمگین ونه‌فقط سنگدل بلکه درنده‌خو بود . داریوش که نمونهٔ بهترین شاهان شرقی است دلیر ، باهوش ، زیرك ، ودرفن جنگ‌وصلح هنرمند ، مؤسس واستوار کننده‌ووسعت‌دهنده امپراتوری،وجودی خوش‌قلب ، مهربان وعلاقمند جدی‌دوستان‌خود ، خوشرفتاروحتی‌نسبت‌بدشمنان‌مقهور خودنرم وباکرامت‌بود ، وفقط درمواردی که مصالح امپراتوری اقتضاد اشت ولازم‌بود که‌رفتارش سرمشق باشدسخت گیربود . خشایارشا پادشاه ستمگر ، اززمره پادشاهان درجهٔ دوم و کم‌قدر ، ناتوان وطفل وارولی بیرحم وخود خواه ، سست عنصر ، کم‌رو ،

شهوت پرست ، تجمل دوست که بآسانی تحت نفوذ درباریان و زنان قرار میگرفت ، بعلاوه‌لاف‌زن وفاقد هرقسم مزایای اخلاقی بودوفقط گاهی برای ظاهرسازی درموقعی که‌چیزی احساساتش رابرنمی‌انگیخت بکارکریمانه‌ای دست‌میزد» (۱) .

***

ازلحاظ طرزبیان وشیوه انشاء بی‌شك نثرهردوت یکی‌از قدیم‌ترین ونادرترین نوشته‌هائی است که ازبشربیادگار مانده . سادگی‌وروانی‌آن بدرجه‌ایست که‌خواننده بی‌اختیار ازخود سؤال‌میکند که‌آیا این عبارات‌راقلم‌بی‌تجربه وکار نکرده یك کودك دبستانی تحریر کرده یاخامهٔ توانای یك‌مورخ بزرگ جهانی . افسانه‌هائی که مؤلف نقل‌میکند همه‌جا یکنواخت ویك‌نوع بیان‌شده وحتی درجائیکه اهمیت مطلب ایجاب میکرده است که هم‌آهنگی ویکنواختی افسانه‌ها رادر جهتی خاص تغییر دهد چنین ابتکاری مشاهده نمیشود . گوئی کودکی دبستانی قلم‌بدست گرفته وباسادگی وروانی انشای طفل دبستانی مطالب کتاب هردوت را تحریر کرده است . همین سادگی‌و روانی لطفی خاص به‌نوشته هردوت داده و این نثرروان را که یادگار دوران گذشته است از نثر پیچیده وغامض قرون بعد ممتاز کرده . محقق انگلیسی درباره سادگی‌و روانی نثرهردوت مینویسد :

«بارزترین مهارت‌واستادی مؤلف‌ما وآخرین‌هنراو که بایدمورد توجه‌مخصوص قرار گیرد ساده‌نویسی اواست . روانی طبیعی داستان و احساسات در سراسر کتاب‌او ، وفور کلمات عادی و مأنوس و اجتناب او از کار عبارت پردازی بمنظور خود نمائی و یا شیوائی ساختگی غالباً مورد توجه و تصدیق تمام منقدین بوده است ..... وی‌درسبك‌نگارش‌خودظرافت کاری بخرج‌نمیدهد ویا ازروی‌عمدعبارت قشنگ بکار نمیبرد.نویسندگیش‌تابع‌مطالب کتاب‌اواست که‌با آن‌اوج‌میگیردولی‌هرگز بحدسادگی

---

(۱) راولینسن ،همان کتاب صفحه۲۱

سبك طبیعی نزول نمیکند وبحدود عبارت پردازیهم نزدیك نمیشود»[1].

ودرجای دیگر مورخ وباستانشناس شهیر چنین مینویسد:

«در نویسندگی هردوت، سادگی اوهیچگاه بدرجه بیمایگی تنزل نمیکند ویابصورت خشك وزننده درنمی آید. سبك او کامل، آزاد وروان است واختلاف بسیار محسوسی با کوتاه نویسی و عبارات مقطع و خشك سبك نگارش یکنواخت مورخان قبلی دارد وهرگاه برای مقایسه نظر سریعی بنویسندگان پیشین یونان که آثارشان بمارسیده بیندازیم تعجب خواهیم کرد که تألیفات آنان و حتی تألیفات همدوره‌های مؤلف ما تاچه حد خشن وعاری ازظرافت وتاچه اندازه بی لطف وخاصیت بنظر میرسند. مقایسه‌ای بین سبك هردوت وطرز نگارشی که درزمان اومعمول بوده ازنظر نویسندگی تفاوت آشکار بین او ودیگران را بخوبی روشن میسازد واین تفاوت و اختلاف بقدری محسوس و زیان است که سبك تألیف او شیوه تازه‌ای جلوه میکند وخواه و ناخواه لقب شریف «پدرتاریخ» رابدون تردید واشکال بدومی بخشد.»[2]

شاید علت اصلی سادگی نثر هردوت آنست که مؤلف کتاب خودرا دردوره‌ای ازتاریخ تمدن بشرتحریر کرده که انسان ازنوشتن منحصراً بمنظور بیان مقصود خود استفاده میکرده است وهنوز فن نویسندگی وسیله‌ای برای شناساندن مؤلف به هیئت اجتماع و کسب نام وافتخار نبوده است. در برابر نثر ساده هردوت خواننده احساس میکند مؤلف گفتار ساده و بی پیرایه خودرا بی تکلف بروی کاغذ آورده وهرگز سعی نکرده است آنرا باعبارات و استعارات وتشبیهات زائد تزیین کند. هردوت هرچه در لحظهٔ تحریر بذهنش رسیده شرح داده وهرگز توجهی به کوتاهی ودرازی عبارات ویکنواختی آن نکرده است. بهمین جهت است که عبارات معترضه زیادی درنثر او مشاهده میشود واین عبارات خارج ازموضوع گاه بقدری نظر مؤلف راجلب کرده که اورا بطور کلی از اصل مطلب دورو مدتها خواننده را متوجه موضوعی فرعی کرده است. گاه اتفاق میافتد که مؤلف مطلب اصلی رارها میکند و باخواننده درباره مطلبی صحبت میکند

---

۱ راولینسن، همان کتاب، صفحه ۲۳

۲ راولینسن، همان کتاب، همان صفحه

که قبلا در جائی دیگر میبایستی از آن گفتگو کرده باشد و ظاهراً در موقع مقتضی فراموش کرده در بارهٔ آن سخن گوید و وقتی مطلب بذهنش خطور کرده با اینکه مشغول بحث دربارهٔ مسئلهٔدیگری بوده دریغش آمده‌است این‌اطلاع اضافی‌را در کتاب خودنگنجاند وبهمین‌جهت مکرر جملات معترضه بکاربرده ومطالبی خارج ازموضوع بین‌عبارات گنجانده است .

* * *

هردوت تاریخ خود را که خوشبختانه امروز متن‌کامل‌آن در دست است در نه جلد تحریر کرده وهریك ازجلدهای نه گانه‌را بنام یکی‌از خدایان ومظاهر هنرهای زیبا عنوان کرده است . خدایان هنرهای‌زیبا که دراساطیر وافسانه‌های یونان‌باستان مکرر ازآنهایادشده نه‌تن بوده‌اند که هریك حمایت رشته‌ای ازهنرهای زیبارا بعهده داشته‌اند . هردوت نخستین جلد کتاب خود را بنام خداوند تاریخ که نخستین فرد این‌دسته ازخدایان بوده‌است **کلی‌یو** (Clio) نامیده وهشت جلد دیگر آنرا بترتیب زیر به‌خدایان موسیقی ، کمدی ، تراژدی ، رقص ، شعر ، غزل ، نجوم وسخن‌اختصاص داده‌است :

۱ـ **کلی‌یو** (Clio) ، خداوندتاریخ

۲ـ **اوترپ** (Euterpe) ، خداوند موسیقی

۳ـ **تالی** (Thalie) ، خداوند کمدی

٤ـ **ملپومن** (Melpomène) ، خداوند تراژدی

۵ـ **ترپسیکور** (Terpsichore) ، خداوندرقص

٦ـ **اراتو** (Erato) ، خداوند شعرحزین

۷ـ **پولیم‌نی** (Polymnie) ، خداوندغزل

۸ـ **اورانی** (Uranie) ، خداوندنجوم

۹ـ **کالیوپ** (Calliope) ، خداوند نطق وشعر حماسی

کتاب حاضر ترجمهٔ جلد چهارم از نه جلد کتاب تاریخ هردوت است که مؤلف آنرا بنام خداوند تراژدی ملپومن (Melpomène) نام نهاده .

* * *

این بود تحلیلی ازهردوت وزندگانی این مورخ قدیم و شاهکار جاویدان او که هرگز گذشت زمان از ارزش و لطف وزیبائی آن نخواهدکاست و هر روز که میگذرد کهنگی و قدمت آن بر ارزش آن میافزاید . از آنچه گفته شد چنین نتیجه گرفته میشود که یکی از مهمترین خصوصیات تاریخ نویسی هردوت و نثر این مورخ بزرگ ساده‌نویسی و روانی عبارت است . همانطور که اشاره شد سادگی و روانی عبارات گاه بدرجه‌ایست که انسان خودرا با عبارات وجملاتی که ساخته وپرداخته قلم بی‌تجربه وناتوان یك کودك دبستانی است روبرو می‌بیند . ولی این نثر ساده وروان که امروز در نظر ما نشانهٔ ضعف وناتوانی انشاء میباشد خود یکی از افتخارات مؤلف است ، چه ساده نویسی یکی از بزرگترین صفات نثرنویسان یونان باستان بوده‌است . لیکن همین خصیصهٔ بزرگ درقرنی که مادرآن زیست میکنیم یکی از مشکلات بزرگ کسانی است که بخواهند شاهکار جاویدان تاریخ بشررا بزبانهای زنده‌روز منتقل کنند .

نگارنده را عقیده اینست که در برابر این کتاب بزرگ و عبارات سادهٔ آن که امروز در نظر مردم کودکانه جلوه میکند انجام وظیفه مترجم کاری است بس دشوار وپرزحمت .

از یك طرف باید وفاداری کامل به‌متن پدر تاریخ را رعایت کرد تا این شاهکار جاویدان آنطور که واقعاً بوده‌است درنظرخوانندگان امروز جلوه کند ولطف‌وزیبائی آن ازبین‌نرود . وازسوی دیگر مترجم باید بکوشد عبارات ساده و ابتدائی نویسندهٔ عهد باستان را با نثر تکمیل شدهٔ امروز تلفیق دهد تا خوانندهٔ قرن بیستم از مطالعهٔ کتابی که دردوهزار وپانصدسال قبل تحریرشده واز نخستین نثرهای جهان محسوب میشود بیزار ومتنفرنشود . به‌پیروی ازاین هدف است که نگارنده سعی خواهد کرد نثر هردوت راآنطور که واقعاً بوده‌است درکمال وفاداری به‌متن اصلی بزبان فارسی

امروز منتقل و تا جائیکه امکان دارد از زینت بخشیدن جملات و ادبی کردن عبارات عامیانه مؤلف خودداری کند. به‌پیروی ازهمین نیت‌است که حتی درعباراتی که‌مؤلف بعضی اسامی را بطورمکرر نقل کرده نگارنده از استعمال ضمیر بجای‌آن خودداری کرده است تاروح ساده‌نویسی نثر هردوت حفظ شود و خوانندهٔ قرن بیستم بتواند درك کند چرا محققان نثرهردوت‌را بانثر ساده وضعیف اطفال‌دبستانی مقایسه کرده‌اند.

* * *

از تاریخ هردوت تا کنون متن‌کاملی بزبان فارسی ترجمه نشده لیکن خلاصه وچکیده‌ای از نه‌جلد تاریخ مفصل این مورخ وبخصوص قسمت‌هائی که مربوط بتاریخ ایران باستان است توسط آقای وحید مازندرانی ازمتن خلاصهٔ انگلیسی دریك مجلد شامل دویست صفحه بفارسی ترجمه ودر سال ۱۳۱۳ درتهران طبع شده است. وجود همین‌تاریخ خلاصه شدهٔ هردوت بزبان فارسی واقعاً موجب مسرت‌است، لیکن‌ارزش واهمیت این‌سند بزرك تاریخ‌بشر بحدی است که جای‌آن دارد متن‌کامل آن که‌بتمام زبان‌های زندهٔ‌دنیا ترجمه‌شده بفارسی‌نیز ترجمه‌شود.

از مدتهـا قبل نگارنده ضمن انجام وظیفهٔ خطیر تدریس در دانشگاه تهران متوجه شد که دانشجویان تاریخ بعلت ضعفی که غالباً در زبانهای خارجی دارند قادر باستفاده ازمتون کهنه تاریخ جهان نمیباشند واز طرفی باقتضای‌کار خود وبرای تهیه پایان‌نامه و کنفرانس‌های‌خود نا گزیر بمراجعه باین‌متون‌میباشند؛ پس برای‌تسهیل کارآنان وواقعیت دادن به‌آرزوی دیرین خود که ترجمه کامل این متن بزرك تاریخی است کمرهمت بانجام این‌مهم بستم.

برای ترجمه این سند بزرك تاریخ بشر نگارنده از دو نسخه ترجمه فرانسه که یکی در اواخر قرن نوزدهم و دیگری در سال‌های اخیر از متن یونانی به‌فرانسه ترجمه‌شده استفاده کرده است. نسخهٔ اول که دراواخر قرن نوزدهم درفرانسه توسط هانری برگن (Henri Bergnin) ترجمه شده وفاقد یادداشت‌ها و توضیحات تاریخی

است در دو جلد پانصد صفحه‌ای درپاریس بطبع رسیده است . نسخهٔ دوم که از ردیف انتشارات (Belles Lettres) میباشد درسال۱۹٤٦ توسط **لوگران** (Ph E-Legrand) درفرانسه ترجمه وطبع شده‌است . نسخهٔ اخیر متضمن توضیحات و یادداشت‌هائی بود که نگارنده برای تکمیل یادداشت ها و توضیحات خود از آنها استفاده کرده است . هر دونسخه در کمال وفاداری به‌متن اصلی بزبان فرانسه ترجمه شده‌اند و در هر دو نسخه سعی شده است سادگی و روانی عبارات سادهٔ نثر عهد عتیق کاملا محفوظ بماند .

علاوه بر دو کتاب فوق که نسخ‌اصلی برای ترجمه این کتاب میباشند از چند نسخهٔ دیگر ازترجمهٔ تاریخ هردوت بفرانسه و انگلیسی استفاده شده و هر موقع که پیچیدگی عبارت ابهامی ایجاد کرده است بامراجعه بجمیع این نسخ وتطبیق ترجمهٔ آنها حقیقت مطلب ومقصود ومنظور مؤلفرا درك وبفارسی منتقل کرده‌است .

به پیروی از این روش نگارنده ترجمهٔ فارسی جلد چهارم‌تاریخ هردوت را بخوانندگان و طلاب علم و ادب وعشاق تاریخ تقدیم میکند و امیدوار است چنانچه لغزشی درترجمه‌آن ملاحظه‌فرمودند باتذکارآن اینجانبرا قرین‌منت وسپاسگزاری فرمایند .

دکتر هادی هدایتی

توضیحی دربارهٔ اسامی خاص

اسامی خاص مانند اسامی اشخاص غالباً خصوصیات محلی دارند و در هر محل بترتیبی خاص تلفظ میشوند. در گذشته نام کوروش و کرزوس و داریوش در پارس و لیدی و یونان بیك نحو تلفظ نمیشد و هر یك با مختصر تغییر در نواحی مختلف باشكال مختلف تلفظ میشده است.

در ترجمهٔ این کتاب مترجم کوشش کرده است در حدود امکان اسامی خاص را که بعادت یونانیان غالباً با دو حرف «اس» (os) باضم الف یا «اس» (ès) با کسر الف خاتمه مییابد آنطور که امروز در اصطلاح جاری مصطلح است و با فرس قدیم نیز تطبیق میکند بکار برد تا تطبیق اسامی اشخاص با اطلاعات کنونی خوانندگان آسان باشد و خوانندهٔ از مطالعهٔ تاریخ هردوت و عدم تشخیص اسامی خاصی که در آن نام برده شده دچار اشکال نشود.

کرزوس را هردوت کروزوس (Kroesus) مینامید و کوروش را کیروس (Kyros) میخواند. علت اینکه این اسامی خاص را بآن صورت که امروز مصطلح است در آوردیم نه تنها برطرف کردن مشکل خوانندگان است، بلکه برای پیروی از همان منطقی است که هردوت را در زمان خود ناگزیر بمداخله‌ای در جهت عکس آن کرده است.

درزمان هردوت خوانندگان کتاب او غالباً یونانی بوده‌اند و برای خوش آیند خوانندگان یونانی بوده‌است که هردوت اسامی خاص خارجی را بامختصر تغییر «یونانی» کرده و بکار برده. ممکن است ایراد شود که درین صورت حق این بود این اسامی را عیناً بهمان ترتیبی که در آن زمان تلفظ میشده‌است نقل کنیم. ولی ایراد این ترتیب آنست که در اینصورت نیز مشکل اولی باقی بود، بدین معنی که چون خوانندگان امروز با اسامی مصطلح روز مأنوس‌ترند چنانچه اسامی غیر مأنوس آن زمان عیناً بی توضیح اضافی در تمام موارد نقل شود قطعاً مطالعهٔ کتاب نه تنها برای آنان لذت بخش نخواهد بود بلکه بیشتر بعملی شاق و خسته کننده شباهت خواهد داشت و نتیجهٔ مورد نظر حاصل نخواهد شد.

اکنون برای مثال چندنمونه ازاسامی که در متن هردوت بصورت یونانی بکار رفته با نمونه‌ای از همان اسامی آنطور که امروز در اصطلاح تاریخ بکار میرود نقل میکنیم :

۱ـ اسامی خدایان وقهرمانان باستان

اسامی‌خدایان وقهرمانان یونان بهمان‌ترتیب که درزبان‌یونانی درزمان‌هردوت تلفظ میشده نقل شده ، و از انتقال آن به‌اصطلاحات لاتن که امروز مستعمل‌تر است خودداری شده‌است ، زیرااسامی یونانی این‌خدایان بهمان‌اندازه بگوش‌آشنا ومأنوس است ولزومی برای‌انتقال آن احساس‌نمیشود :

نام‌یونانی	نام‌لاتن
آفرودیت (Aphrodite)	ونوس (Vénus)
آرتمیس (Artémis)	مارس (Mars)
آسکلپیوس (Asklépios)	اسکولاپ (Esculape)
آتنا (Athéna)	مینرو (Minerve)
پوزئیدون (Poséîdon)	نپتون (Neptune)
دمتر (Démèter)	سرس (Cérès)
دیونیزوس (Dionysos)	باکوس (Bacchus)
زوس (Zeus)	ژوپیتر (Jupiter)
کور (Korê)	پروزرپین (Proserpine)
لتو (Lêtô)	لاتون (Latone)
هادس (Hadès)	پلوتون (Pluton)
هفستوس (Héphaistos)	وولکن (Vulcain)
هرا (Héra)	ژونون (Junon)
هراکلس (Héraclès)	هرکول (Hercule)
هرمس (Hermès)	مرکور (Mercure)
هستیا (Hestia)	وستا (Vesta)

۲ـ اسامی اشخاص

در مورد اسامی اشخاص بر عکس اسامی خدایان ، سعی مترجم آن بوده است که‌اسامی لاتن را که امروز بگوش مأنوس‌تر است جانشین اسامی یونانی کند .

اینك نمونه‌ای ازین اسامی آنطور که هردوت در کتاب خود بکار برده و آنطور که امروز در اصطلاح لاتن مصطلح است :

نام یونانی	نام لاتن
آستیاژس (Astyagès)	آستیاگه (Astyage)
دارئیوس (Dareios)	داریوس (Darius)
دئیوکس (Déiokès)	دیوسس (Déjocès)
سیاکزارس (Cyaxarès)	سیاکزار (Cyaxare)
کامبیزس (Kambysès)	کامبیز (Cambyse)
کاندولس (Candaulès)	کاندول (Candaule)
کیروس (Kyros)	سیروس (Cyrus)
کروزوس (Kroesos)	کرزوس (Crésus)

برای آنکه بتوان اصطلاح یونانی و لاتن هریك ازاسامی خاص رابآسانی یافت کافی است که هرجا با اسامی یونانی روبرو میشویم و قصد داریم آنرا باصطلاح لاتن منتقل کنیم بترتیب زیر رفتار نمائیم :

۱ـ آخرین حجای اسامی یونانی که با حروف (ès) ختم میشود حذف و بجای آن جزم یا (e) گنگ گذارده شود . مثال :

سیاکزارس (Cyaxarès)	سیاکزار (Cyaxare)
میترادانس (Mitradatès)	میترادات (Mitradate)
هیستاسپس (Hytaspès)	هیستاسپ (Hystaspe)

۲ـ آخرین حجای اسامی یونانی که بادو حرف (os) ختم میشود حذف و بجای آن (e) گنگ یا (us) اضافه شود . مثال :

هارپاگوس (Harpagos)	هارپاگه (Harpage)
مردونیوس (Mardonios)	مردونیوس (Mardonius)
دارئیوس (Dareios)	داریوس (Darius)

۳ـ حرف (k) دراسامی یونانی به‌س (C) یا (ك) ملایم مبدل شود مثال :

میکرینوس (Mykérinos)	میسرینوس (Mycérinos)
کیپسلوس (Kypselos)	سیپسلوس (Cypsélos)
کاساندانه (Kassandané)	کاساندان (Cassandane)

۴ـ درمورد بعضی ازاسامی اناث صدای آخر آن حذف شود ، مثال :

کاساندانه (Kassandané)	کاساندان (Cassadane)
فدیمه (Phédymé)	فدیم (Phèdyme)
اروپه (Puropé)	اروپ (Europe)

۵ـ نسبت به اسامی جغرافیائی که ترتیب انتقال آنها قاعده‌ای ندارد ، به یادداشت های ذیل صفحات متن کتاب مراجعه شود .

توضیحی در بارهٔ واحد مقیاس‌هائی که هردوت در کتاب خود بکاربرده

الف ـ واحد مقیاس طول

واحدمقیاس طولی که هردوت مکرربآن اشاره‌میکند «ستاد» است. «ستاد»(۱) یکی‌از واحدهای طول در شهرآتن و برابر با۱۷۷ متر و٦ سانتیمتر بوده است. در یونان‌باستان ترتیب صحیحی برای‌تعیین اوزان ومقادیر ومقیاس‌ها نبود ودر هر شهر و ناحیه اوزان و مقادیری خاص مرسوم بود. ولی اوزان و مقادیری که در شهرآتن معمول بود بطورکلی مورد قبول دیگر شهرها و نواحی یونان باستان نیز بود وبهمین جهت است که هردوت در کتاب خود غالباً باوزان و مقادیری که در آن شهر معمول بوده‌است‌اشاره‌میکند.

تقسیمات «ستاد» ازجزء بکل چنین است:

۱ـ پا ـ هرپا برابر ۲۹٦ میلیمتر.

۲ـآرنج ـ هرآرنج برابر یك‌پاونیم یا ٤٤٤میلیمتر.

۳ـ توآز (۲) ـ یاارژی (۳) برابر شش‌پا یایك‌متر و۷۷٦ میلیمتر.

٤ـ پلتر (٤) ـ برابرصدپا یا۲۹متر و٦ میلیمتر.

۵ـ هرپا بنوبه‌خودبه‌اجزاء کوچکتری تقسیم میشد که‌هرجزءآن«انگشت»نام داشت‌هرانگشت‌برابریك‌شانزدهم‌پایعنی تقریباًمساوی۱۸میلیمتربود. بنابراین‌وقتی هردوت‌میگوید طول‌قامت‌فلان‌شخص سه‌انگشت‌ازچهار آرنج کمتربود بایددانست که آن‌شخص یك‌متر و۷۲سانتیمتر طول داشته‌است.

۱ـ Stade

۲ـ Toise

۳ـ Orgye

٤ـ Pléthre

۶ـ «سکن»(۱) واحد اندازه‌ایست که هردوت در کتاب دوم خود برای سنجش فواصل درمصر بکاربرده و برابر بود با ۶۰ستاد یعنی ده کیلومتر و۶۵۶ متر .

۷ـ پارازانژ (۲) ـ واحد اندازهٔ پارسی برابر با سی ستاد یعنی ۵ کیلومتر و ۳۲۸متر .

انتقال این واحدها به سیستم متری تا اندازه‌ای تقریبی است . بعضی از مورخان که ستاد رومی‌را ۱۸۵متر حساب میکنند ازروی این‌محاسبه پارازانژ پارسی راکمی بیش از یك کیلومتر ونیم میدانند . ازطرف دیگر هردوت‌نیز درتعیین اندازه «سکن» دچار اشتباه شده‌است ، چه بطوریکه سیس (۳) ازقول پلین (٤) نقل میکند هرسکن مصری ازسی الی چهل‌ستاد تجاوزنمیکرده وهرگزآنطور که هردوت‌مدعی است هرسکن شصت ستاد نبوده است .

ب ـ واحد مقیاس حجم

۱ـ کوتیل (۵) ـ برای اندازه گیری مایعات واشیاء جامد هردو بکار میرفته و برابربوده با یك دسی‌لیتر و۲۷سانتی‌لیتر .

۲ـ آمفور(۶) فقط برای‌مایعات بکارمیرفته وبرابربوده با۱۹لیتر ویك‌دسی‌لیتر و٤٤ سانتی‌لیتر (ازروی این‌حساب جام زرینی که کرزوس بمعبد دلف اهدا کرده بود وبگفته هردوت ششصدآمفور گنجایش داشته جمعاً ۱۱۶هکتولیتر و۶٤ لیتر بواحد امروز گنجایش داشته‌است) . (هردوت کتاب ـ اول بند۵۱) .

۱ـ Skène

۲ـ Parasange

۳ـ Sayce

٤ـ Plyne

۵ـ Cotyle

۶ـ Amphore

۳- شنیس یا کنیس (۱)- واحدمقیاس برای جامدات و برابر بود با یك لیتر و یك دسی لیتر و هشت دهم سانتی لیتر .

٤- مدیمن (۲) - واحدمقیاس اجسام جامدو برابر بود با ۵۱ لیتر و یك دسی لیتر و ۸٤ سانتی لیتر (از این قرار ، مقدار ۱۱۰۳٤۰ مدیمن گندم که بقول هردوت برای تأمین آذوقه روزانه سپاه خشایار لازم بود بحساب امروز برابر بود با ۵۷۲۰۰ هکتولیتر و ۲۵ لیتر) (هردوت - کتاب هفتم - بند ۱۸۷) .

ج - واحدمقیاس وزن و پول

واحدمقیاس وزن دریونان باستان تالان (۳) ومین (٤) بود ، ولی ارزش مقداری این دوواحد درسراسر یونان یکسان نبود . در آتن تالان بعنوان واحد مقیاس وزن درمعاملات بکارمیرفت و برابر بود با ۳۹ ، ۳٦ کیلو گرم . ولی همین واحدوزن دراندازه‌گیری مقدار فلزی که معرف ارزش مسکوك بود فقط با ۹۲ ، ۲۵ کیلو گرم برابر بود. هرتالان بشصت مین تقسیم میشد .

اصطلاح تالان ومین برای محاسبه مسکوك شهر آتن نیز بکار میرفت . مثلا در قرن پنج قبل از میلاد یك تالان نقره در آتن برابر بود با ۵۵٦۰٫۹۰ فرانك طلا و یك مین برابر بود با ٦۸ ، ۹۲ فرانك . هر تالان طلا برابر بود با ده تالان نقره یعنی ۵۵٦۰۰ فرانك طلا . بدیهی است تالان و مین واحد حساب پول بودند و سکه‌ای که با آنها برابر باشد هرگز در جریان نبوده است . مسکوك اصلی آن زمان در آتن دو دسته بود :

۱- مسکوك نقره که درهم یادراخم (۵) نام داشت و برابر بود با ۰٫۹۳ فرانك طلا.

۱- Chénice

۲- Médimne

۳- Talent

٤- Mine

۵- Drachme

سکه نقره دیگری بنام اوبول (۱) وجود داشت که برابر بود با ۱۵ر۰ فرانك طلا .

۲ـ مسکوکی از طلا که ستاتر (۲) نام داشت و در آتن با ٤۵ر۱۸ فرانك طلا برابر بود .

مسکوك پارس‌ها عبارت بود از دریك (۳) با تصویری از داریوش که ارزش تقریبی آن برابر ارزش ستاتر آتن بود . درسیزیك (٤) نیز مسکوك دیگری بنام ستاتر رایج بود که با ۲۵ درهم آتن تطبیق میکرد .

تعیین چهار جهت اصلی

هردوت برای تعیین چهار جهات اصلی اصطلاحاتی بکار برده که خاص تاریخ اواست وبهمین جهت مترجم سعی کرده است برای حفظ نمونه‌ای از انشای مؤلف لااقل دربعضی از موارد از نقل آن باصطلاحات امروزی خودداری کند . هردوت چهار جهت اصلی را ازروی جهت بادها ولحظاتی از روز که حرکت خورشید مشهوداست تعیین میکند: باد بوره (۵) نشانه سمت شمال است ، باد نوتوس (٦) نشانه جنوب ، باد اوروس (۷) نشانه مشرق وباد زفیر (۸) نشانه مغرب .

دربعضی ازموارد نادر نیز هردوت اصطلاحاتی نظیر «مشرق» و «مغرب» و«جنوب» که امروزهم متداول است بکار برده .

۱ـ Obole

۲ـ Statére

۳ـ Darique

٤ـ Cyzique

۵ـ Borée

٦ـ Notos

۷ـ Euros

۸ـ Zéphyre

یادداشت خارج از متن درباره قسمت اول از کتاب چهارم هردوت

قسمت اول از کتاب چهارم هردوت مربوط است بشرح حوادث وجنگها و لشکرکشی‌های داریوش وسرداران‌او بکشورسکاها وسواحل دریای سیاه وتراکیه و مقدونیه . درصفحات نخستین این‌قسمت چگونگی لشکرکشی داریوش بکشور سکاها ودرصفحات بعد لشکرکشی آریاندٰ(۱) به‌برکه (۲) ودرآخرین قسمت‌آن فعالیتهای نظامی و سیاسی مگابیز و اوتان سرداران بزرگ زمان داریوش در سواحل بغازها در آسیای‌صغیر وجزایر مجاور آن وتراکیه ومقدونیه بتفصیل بیان شده‌است .

ازآنجاکه تسخیر سواحل دریای‌سیاه و کشور سکاها مقدمهٔ لشکرکشی‌پادشاه بزرگ‌هخامنشی‌بسرزمین یونان بوده‌است ، هردوت شرح این حوادث را بعنوان مقدمه شرح جنگها و منازعات دو کشوربزرگ شرق وغرب دنیای کهن لازم دانسته وقسمت اول از کتاب چهارم خود را بدان اختصاص داده‌است .

دراینکه تسخیر شهرهای سواحل بغازهای آسیای صغیر و جزایر مجاور آن وفعالیت‌های سیاسی‌ونظامی‌پارس‌هادردوایالت بزرگ‌تراکیه ومقدونیه‌درحقیقت مقدمهٔ آغاز نزاع دو تمدن بزرگ دنیای کهن محسوب میشود تردیدی نمیتوان داشت‌لیکن لشکرکشی داریوش‌رابکشورسکاهانمیتوان آنطورکه‌محتملاً هردوت‌تصور کرده‌است بیقین مقدمه نزاع دو کشور باستانی شمرد .

امروز بسیاری از مورخان عقیده دارند که لشکرکشی داریوش بکشور سکاها بمنظور تهیهٔ مقدمات جنگ باکشور یونان انجام گرفته و قصد داریوش آن

۱- Ariandés

۲- Barké

بوده است که قبل از شروع جنگ با یونانیان این قوم مهاجم را مرعوب نماید تا ضمن عملیات جنگی در یونان از پشت باو حمله نکنند ویا در غیاب او سرحدات شمالی امپراتوری را مورد تجاوز قرار ندهند.

در اینکه لشکر کشی داریوش بکشور سکاها با توجه کامل این امپراطور بتدبیر بحوادث احتمالی آینده ونقشه‌هائی که درسر میپرورانده است بوده تردیدی نمیتوان داشت وازاین لحاظ ذکر این مطلب درمقدمهٔ حوادث مربوط بجنگهای ایران ویونان بی‌مناسبت بنظر نمیرسد.

لیکن تفصیلی که هردوت بشرح این وقایع داده و دقتی که در بیان جزئیات حوادث بکاربرده وهمچنین بزرگ جلوه‌دادن دامنهٔ توسعه این عملیات درسرزمین سکاها پاره‌ای ازمورخین‌را معتقد کرده‌است که مورخ دربیان این قسمت ازتاریخ خود نظری دیگرداشته . این‌دسته ازمورخین معتقدند که مرعوب کردن این قوم مهاجم مستلزم ادامه لشکر کشی بدورترین نقاط داخلی سرزمین ناشناس و تحمل مخاطراتی که هردوت بتفصیل درقسمت اول از کتاب چهارم خود شرح داده نبوده وشاید عوامل دیگری پادشاه هخامنشی را باین لشکر کشی بی‌نتیجه تشویق نموده‌است .

مطالب برخی ازبندهای جلدسوم وچهارم کتاب هردوت مؤید این نظر میباشد . مثلا هردوت دربندیك از کتاب چهارم بصراحت ودر بند ۱۱۹ از همین کتاب بکنایه گفته است که داریوش بدان جهت بسرزمین سکاها لشکر کشید که از غارتها و مهاجمات این قوم مزاحم درآسیا و بخصوص صدمات و خساراتی که درزمان هوخشتر سومین پادشاه ماد براین سرزمین وارد کردند انتقام گیرد . بعلاوه دربند ۱۳٤ از کتاب سوم نیز که موقعیت مناسبی برای بیان حقیقت فکر پنهان داریوش پیش آمده است مطالبی دراین مورد ملاحظه نمیشود :

درموقعی که زوجه پادشاه بتحریك حکیم یونانی اورا بجنگ بایونانیان تشویق وازلشکر کشی بسرزمین سکاها منع میکند پادشاه درجواب زوجهٔ خود مطلبی که دال بروجود این فکرپنهان در مخیله او باشد اظهار نمیکند واگر قصد او از لشکر کشی

بسرزمین سکاها درواقع تهیه مقدمات لشکر کشی بیونان بوده است جای آن بود که درهمان موقع که زوجهٔاو باالتهاب شروع جنك بایونانیان‌را تقاضامیکرد پادشاه‌برای تسکین او یادآوری میکرد که عملیاتی که برای سر کوبی سکاها شروع‌شده است درحقیقت بمنظور تهیهٔمقدمات تسخیر سرزمین یونان‌است وسر کوبی این قوم مهاجم مقدمه‌ضروری این‌لشکر کشی بزرك میباشد.

بااین‌حال بسیاری ازمورخین‌جدید عقیده‌دارند که شرح‌حوادث سرزمین‌سکاها بلافاصله پیش‌از بیان وقایع مربوط بایران و یونان دلیل آنست که مؤلف این حوادث رامقدمهٔ لشکر کشی پادشاه هخامنشی بیونان دانسته وعقیده دارد که اگر داریوش بسرزمین سکاها لشکر کشید وتلفات زیادی بین این‌قوم مهاجم متحمل شد لااقل در موقع‌هجوم بیونان‌خیالش ازهرحیث‌آسوده بود واطمینان‌داشت که سکاهامزاحم اونخواهند شد.

ولی بسیاری‌از مورخین‌دیگر عقیده‌دارند که ذکر این‌وقایع درمقدمه‌حوادث مربوط به‌لشکر کشی داریوش به‌یونان‌برسبیل تصادف‌بوده ومؤلف ضمن‌شرح‌حوادث و وقایعی که به‌تشکیل‌تدریجی امپراتوری بزرك داریوش وتسخیر یونان‌منتهی گردید بیقصدخاص ازاین‌وقایع نیز یاد کرده است.

دلیلی که این‌دسته ازمؤلفین درتأیید نظر خود اقامه میکنند مطالبی است که مؤلف دربارهٔ لشکر کشی به‌بر که نقل کرده است:

اگر در حوادث سرزمین سکاها فقط پای عنصر غیر یونانی در میان بوده است در این مورد تردیدی نیست که لشکر کشی برضد کسانی بوده است که با یونانیان ازیك نژاد‌بوده وتاریخ وگذشته مشترك داشته‌اند. وبااین‌حال مؤلف ضمن شرح این حوادث ازذکر اینکه این‌لشکر کشی بقصدتهیه مقدمات جنگهای ایران‌ویونان‌بوده است خودداری کرده وموجبات واقعی آن‌را شرح داده‌است.

بطوریکه هردوت نقل‌میکند یکی‌از حکام‌ایرانی‌مصر بنام‌آریاندشخصاً بتقاضای کسی که فرزندش بدست اهالی برکه کشته شده بود باین سرزمین لشکر کشید و پادشاه‌هخامنشی اوامری دراین‌مورد صادرنکرده‌بود.

برخی‌ازمورخین پاراافراتر گذارده وعقیده‌دارند که اگرمؤلف حوادث‌مربوط بلشکرکشی بسرزمین سکاها ومجازات اعالی برکه را قبل‌از شرح حوادث یونان و ایران بیان کرده است این امر دلیل‌آن نیست که اصولا این وقایع بترتیب رویداد نقل شده‌باشد وچه‌بسیار محتمل است که این‌دو واقعه که درآغاز جلدچهارم ازتاریخ هردوت ظاهراً بعنوان مقدمه حوادث یونان نقل گردیده درحقیقت بعداز لشکرکشی پادشاه‌هخامنشی بیونان اتفاق افتاده‌باشد واگر مؤلف‌آنرا قبل‌از بیان حوادث یونان نقل کرده صرفاً بآن‌جهت بوده است که حوادث مشابه ویکنواخت را بترتیب اهمیت درجهت عکس بیان کرده است تا ذهن خواننده برای توجه به‌مسائل یونان آمادگی بیشتری‌یابد .

این بودخلاصه‌ای ازنظریاتی که دربارهٔمطالب کتاب‌چهارم‌هردوت(لشکرکشی داریوش‌بسرزمین‌سکاهاوتراکیه‌ومقدونیه)عنوان گردیده‌است .

حال باید دید که تهیه وبرداشت مطالب این فصل چگونه بعمل آمده و آنچه هردوت‌دراین‌باره نقل کرده‌است متکی‌بکدامیك ازانواع‌اسنادومدارکی‌است که‌مادهٔ مؤلف‌درمجلدات‌قبلی‌بدان‌استنادنموده‌ویامورداستفاده‌قرارداده‌است . هردوت‌در کتاب چهارم‌خود ازسه حادثه‌بزرك یاد کرده ودراینجانیز بترتیبی که‌این‌حوادث‌نقل‌شده‌اند ازلحاظ طرزتهیه مطالب ومنابع موردبحث قرارداده میشوند .

۱- لشکرکشی داریوش به‌سرزمین سکاها

قسمت‌اول از کتاب چهارم هردوت (بند۱ تا۸۲) اختصاص داردبوصف سرزمین سکاها و شرح لشکر کشی پادشاه هخامنشی‌باین کشور. قبلا مؤلف دربند ۱۰۳ و۱۰٦ از کتاب اول‌خود باین‌قوم‌شمالی اشاره کرده ودرقسمت‌اول از کتاب چهارم نیزمطالب مربوط بسرزمین سکاهارا بدنبال آن آورده وچنین جلوه داده که این ماجرادر حقیقت دنبالهٔ ماجرائی است که درزمان‌مادها برسکاها گذشته . اما دلایل‌زیادی دردست است که‌مسلم میدارد که‌آن دسته ازسکاها که درقرن شش قبل‌ازمیلاد بسرزمین ماد هجوم آوردنداز روسیهٔ جنوبی‌مهاجرت کرده‌بودندوغیرازسکاهائی‌بودند که‌درمجاورت‌تراکیه ومقدونیه میزیستند وپادشاه هخامنشی بقصدتسخیر سرزمین آنهاحرکت کرده بود .

مؤلف بافرض‌اینکه این سکاها همانها بوده‌اند که در زمان مادها مجازات شدند وازموطن خود دورافتادند دربندیك تا٤ از کتاب حاضر شرح‌باز گشت‌آنهارا بموطن خود پس‌از یك‌غیبت طولانی بیان‌میکند وافسانه ازدواج زنان‌آنان‌را باغلامان وستیز آنان‌را باشوهران سابق‌خود شرح‌میدهد ودرهمین قسمت‌است که مؤلف محرك‌پادشاه هخامنشی‌رادرلشکر کشی‌بسرزمین‌سکاها انتقامجوئی‌از بازماند گان کسانی دانسته‌است که درزمان‌پادشاهان‌مادسرزمین ایران رامکررمورد تجاوز وغارت قرارداده بودند .

یکی از روش‌های پسندیده هردوت در تاریخ نویسی اینست که پیوسته قبل از بیان هرواقعه بشرح توصیفی سرزمینی میپردازد که واقعه مورد بحث درآن رویداده است . دراین‌مورد نیز مؤلف ازسنت‌همیشگی‌خودپیروی کرده وهمینکه سخن‌درباره محرك پادشاه‌هخامنشی به‌ستیز باسکاها بپایان‌میرسد شرح‌مبسوطی دربارهٔشگفتیهای این‌سرزمین وقبایل‌ومردمان‌آن نقل‌میکند ، بااین تفاوت که دراین مورد این قسمت توصیفی با داستانسرائی مؤلف درآمیخته و بصورت قسمت‌هائی پراکنده ضمن شرح حوادث بیان گردیده است .

ازبند ٥ تا۱۳ مؤلف دربارهٔمنشاء اقوام‌سکائی سخن‌میگوید وچهارروایت‌مختلف راکه دراین باره برسرزبانها بوده‌است نقل‌میکند وسپس دربند٥۹ تا۸۲ که صحبت

ازعادات ورسوم سکاها درمیان است درباره تعداد افراد این‌قوم و شگفتی‌های سرزمین آنها سخن‌میگوید . این‌دوقسمت تاحدی جداگانه بدنبال هم‌آمده ومجموعهٔمشخصی را در توصیف سکاها و سرزمین‌آنها تشکیل میدهد . لیکن بقیهٔ مطالب در این باره بشرحی که گذشت بصورت پراکنده ضمن شرح حوادث آمده و در پاره‌ای موارد نیز مؤلف بذکر اهمیت موضوع اکتفاکرده وتفصیل‌آن‌را ببعدمحول نموده است . ازاین قبیل‌است مطالب بند۱۷ وبندهای بعدآن که اختصاص‌دارد به‌بیان تعداد افرادقبایل سکائی وتعیین منطقه‌نفوذ هرقوم‌ودسته . همچنین‌است مطالب‌بند۴۸ تا۵۷ که‌اختصاص دارد بتوصیف رودهائی که در آن سرزمین جاری بوده است . دراین مورد هنر مؤلف دراینست که این‌مطالب توصیفی‌را ضمن‌بیان خصوصیات این‌قوم درهرموردبجا عنوان کرده‌بطوریکه‌اگرچه‌درحقیقت‌بیموقع‌است‌ولی‌درظاهرخواننده‌توجهی‌بآن‌نمی‌نماید . مثلاً توصیف رودهای سرزمین سکاها در جائی آمده است که مؤلف دربارهٔ این قوم و خصوصیات‌آن صحبت‌میکرده‌است‌ورشتهٔ این‌مطلب‌رادربند۴۷ باین‌ترتیب بشرح‌رودها مربوط کرده که میگوید کثرت‌رودهادرسرزمین‌سکاها که‌تعدادآن‌بامجاری‌مصنوعی آب درمصر برابر میباشدبرای این‌قبایل صحراگرد امکان نقل وانتقال‌آسان و گریز ازمقابل‌دشمن‌رافراهم‌نموده‌است‌زیرابهرنقطه‌ای که بگریزنداز بی‌آبی درامان‌خواهند بود . درتأیید این‌مطلب مؤلف درآغاز بند۵۹ اضافه‌میکند که چون‌سکاها درسرزمینی زیست میکنند که‌آب فراوان دارد و گیاهان‌آن براحتی میرویند وسایل حیات آنها ازهرحیث فراهم میباشد .

هنگامی که مؤلف بشرح تعدادقبایل سکائی‌میپردازد (بند۱۷ وبعد) رشتهٔسخن بدرازمیکشد وبحث درباره‌این‌قبایل بآنچنان‌تفصیل‌میانجامد که ازحوصلهٔسر گذشت لشکرکشی داریوش باین سرزمین خارج میشود وبرای شرح این ماجرا بی‌تناسب جلوه میکند . دربند۱۳ مؤلف ضمن شرح عقاید مختلفی که درباره منشأ سکاها وجود داشته‌به‌نظر آریستئاس (۱) سیاح‌معاصرخوداشاره کرده و سپس شرح مبسوطی بنقل احوال‌قبایل‌شگفت‌انگیزی‌اختصاص‌داده‌است که‌جنبهٔافسانه‌ای‌داشته‌و بسیاری‌ازمؤلفین

۱ـ Aristéas

وداستان نویسان قدیم بآن اشاره کرده بوده‌اند . ولی این مطلب را با تردید نقل کرده وسپس بشرح احوال قبایل واقعی که دراین سرزمین سکونت داشته‌اند وخود شخصاً درباره آنها تحقیق نموده پرداخته است .

آنگاه ببحث درباره مردمانی پرداخته که بتصور مولفین پیش از او پاهائی بشکل پای بز داشته‌اند ونیمی ازسال را درخواب بوده‌اند . وسپس بکنایه واشاره عقیده پیشینیان را تخطئه کرده و نظر بعضی از آنان را درباره مسطح بودن زمین و تقسیم خشکیها بقطعات قرینه ومشابه انتقاد نموده و در بند ۳۷ تا ۴٦ سعی کرده است شرح مبسوطی دربارهٔ واقعیات دنیای شناخته‌شده ومعلوم زمان‌خود بیان کند واین اطلاعات عملی و تجربی خودرا که در بسیاری از موارد نتیجهٔ مسافرتها ومشاهدات شخص او بوده است باتصورات خیالی متقدمان مقایسه نماید .

نکتهٔ جالب دراین مورد اینست که هیچیك از اطلاعات جغرافیائی که مؤلف در بند ۱۷ وبند بعد و همچنین دربند ۴۸ تا ۵۷ نقل کرده برای توضیح مطالب تاریخی که درهمان بندها عنوان شده‌است چندان ضروری نبوده ومؤلف میتوانسته‌است بی‌آنکه لطمه‌ای به‌پیوستگی و وضوح سر گذشت مورد بحث وارد نماید از آن صرفنظر کند . یکی دیگر از نکاتی که توجه بآن در این مورد جالب است پراکندگی اطلاعاتی است که مؤلف دربارهٔ اقوام مختلف جمع آوری کرده‌است .

موقعیت اقوام نور (۱) وآندروفاژ (۲) وملانکلینس (۳) نسبت بمحل اقامت اقوام سکائی دربند ۱۰۰ بتفصیل بیان‌شده وشرح موقعیت اقوام سورومات (٤) نسبت بسرزمین سکاها دربند ۱۱٦ آمده‌است درحالیکه درباره قوم بودن (۵) دربند ۲۱ و۱۰۲ و درباره قوم تور (٦) دربند ۹۹ سخن رفته .

با وجود دقت مؤلف در روشن کردن وضع جغرافیائی سرزمینی که مورد

۱ـ Neures

۲ـ Androphages

۳ـ Mélanclaines

٤ـ Sauromates

۵ـ Boudins

٦ـ Taures

حملهٔ داریوش قرار گرفت در هیچیک از بندهای این کتاب بموقع مطالبی دربارهٔ رودهائی که پارس‌ها ناگزیر بعبور از آنها بوده و بی‌تردید یکی از موانع بزرگ توفیق داریوش بوده‌اند نقل نکرده بطوریکه خواننده تصور خواهد کرد که در فاصلهٔ بین دانوب و تانائیس (۱) وهمچنین بین تانائیس ومحل سکونت قوم‌تور وبین این‌سرزمین ودانوب داریوش وسپاهیان‌او درسرزمینی پیش‌میرفته‌اند که سراسرشنزار بوده و آب‌آن منحصر بآب قنوات وچاه‌ها بوده‌است .

شاید علت‌اینکه مؤلف اطلاعات جغرافیائی خودرا درباره این‌سرزمین بصورت پراکنده نقل کرده وهمه‌را مانندیک‌سلسله زنجیر کامل بدنبال‌هم نیاورده علم‌واطلاع او به‌نقص معلومات خود دراین‌مورد بوده‌است . جالب توجه است که مؤلف در موقعی درباره‌رودهای سرزمین سکاها صحبت میکند که بحث‌اصلی‌اودرباره‌طرززندگی سکاها است . همچنین شرح تعدادواسامی‌اقوام وقبایلی که دراین سرزمین سکونت داشته‌اند درجائی‌آمده است که سخن درباره حوادث نظامی‌وجنگی درمیان است .

بر روی هم خصوصیات اصلی و قابل ذکر قسمت اول از کتاب چهارم هردوت تقسیم مطالب مربوط بسرزمین‌سکاها دربندهای‌متعدد وپراکنده وتوجه‌مؤلف بمسائل کلی جغرافیائی این سرزمین است .

بعلاوه درضمن شرح وقایع دربسیاری ازموارد مؤلف طبق معمول خود بشرح داستانها وافسانه‌هائی پرداخته است که شایدبیان‌آنها در آن‌موارد ضروری نبوده‌است ازاین قبیل است داستان فرونشاندن شورش فرزندان بردگان سکاها که دربند ۳ و ٤ نقل‌شده وملاقات وقرارهای هرکول بازنی که بشکل‌افعی بوده است که دربند۹و۱۰ نقل‌شده وهمچنین ماجرای سکیلس (۲) که دربند ۷۸ و ۸۰ نقل‌شده‌است .

* * *

یکی‌ازخصوصیات‌بارزتاریخ‌نویسی‌هردوت‌اینست که‌درهرمورد که‌مؤلف‌فرصتی بدست آورده بمناسبتی ازبحث اصلی خارج شده ومدتی دربارهٔ مسائلی دیگر صحبت کرده که گاه هیچگونه‌رابطه‌ای باموضوع مورد بحث‌اونداشته درقسمت‌اول ازجلد

۱- Tanais

۱- Skylés

چهارم تاریخ او نیز این میل بتوسل بعبارات معترضه و نقل مطالب پراکنده و غیر متجانس زیاد مشاهده میشود . از این قبیل است مطالبی که بمناسبت ذکر نام آریستئاس(۱) در بند ١٤ و ١٥ نقل شده و همچنین است مطالبی که درباره زنان با کره مناطق شمالی در فصل ۳۳ و ۳۵ نقل گردیده است .

شرح جنگهای داریوش درسرزمین سکاها از بند ۸۳ آغاز میشود . ولی در این قسمت نیز مؤلف جسته جسته مطالبی درباره وضع جغرافیائی محل نقل کرده است که باردیگر استمرار مطلب را در مورد جنگها متزلزل مینماید ، با این تفاوت که در این موارد هردوت بهانهٔ گریز از مطلب را باعنوان کردن کنجکاوی های پادشاه هخامنشی توجیه کرده است . مثلا در بند ۸۵ و ۸۷ مؤلف مطالبی در باره دریای سیاه ودریاهای مجاور آن بصورت پاسخ بسؤالات کنجکاوانه داریوش نقل نموده وبهمین ترتیب درفصل ۹۱ که صحبت اززیبائی سرچشمه رود تئاروس(۲) ومسحورشدن داریوش ازاین زیبائی درمیان است مؤلف فرصتی مناسب بدست آورده و باین بهانه مدتی در باره سرچشمه های این رود سخن گفته است .

وصف شکل سرزمین سکاها وابعاد آن در بند ۹۹ و ۱۰۱ درجائی نقل شده است که پادشاه هخامنشی پس از عبور از رود دانوب آمادهٔ هجوم بداخل این سرزمین میشود . اطلاعات مربوط باقوام مختلف این سرزمین ازقبیل ژتها(۳) (بند۹۳-۹۶) و تورها(٤) (بند۱۰۳) وآگاتیرها (۵) (بند۱۰٤) و نورها (٦) (بند۱۰۵) و آندروفاژها (۷) (بند - ۱۰٦) و ملانکلن ها (۸) (بند ۱۰۷) و بودن ها (۹) وژلن ها (۱۰) (بند ۱۰۸ و ۱۰۹) و

۱- Aristéas

۲- Tearos

۳- Gétes

٤- Taures

۵- Agathyres

٦- Neures

۷- Androphages

۸- Mélanclaines

۹- Boudins

۱۰- Gélins

سورومات‌ها (۱) (بند ۱۱۰ و ۱۱۷) هریك درجائی نقل‌شده است که پای هریك ازاین اقوام درجریان جنگهای داریوش بمیان‌آمده است .

از بند ۸۳ که حرکت داریوش و سپاهیانش ازشوش شرح داده شده است تابند ۱۴۳ که چگونگی بازگشت پادشاه هخامنشی بآسیا نقل گردیده حوادث مربوط باین لشکرکشی بترتیب رویدادشرح‌داده‌شده است‌ودراین‌مقام‌نیزدرچندمورد مؤلف از موضوع اصلی خارج شده‌است . این چندمورد مربوطاست بمطالب بند ۱۰۲ و۱۱۸ تا ۱۲۱ که باید تصور کرد مربوط بقبل از ورود داریوش بسرزمین سکاها میباشد زیرا قابل‌تصور نیست که درطول سه‌روز پیشروی پادشاه هخامنشی دراین‌سرزمین ناشناس مذاکرات سکاها با همسایگان وسازش با آنان بنتیجهٔ مطلوب رسیده باشد . در بند ۱۱۸ مؤلف افعال را بزمان حاضر نقل کرده و این امر میرساند که پیغام نمایندهٔ سکاها برای اقوام‌مجاور وتشویق آنها بجنك درموقعی صورت گرفته که گماشتگان پادشاه هخامنشی مشغول تهیه وسایل عبور سپاه وساختن پل بوده‌اند وپادشاه خود در حال‌عبور ازسرزمین تراکیه بوده‌است .

از بند ۱۲۳ حوادث بر حسب ترتیبی که در شورای سکاها تصمیم‌بر آن گرفته شده بود‌بترتیب رویداد نقل‌شده است .

دربند ۱۲۲ و ۱۲۵ شرح داده شده است که چگونه سکاها پیوسته خود را در انظار سپاهیان داریوش در حال گریز نشان میدادند ولی هرگز رابطهٔ خودرا باآنان قطع‌نمیکردند وباین‌ترتیب سپاهیان‌پادشاه‌هخامنشی‌را تدریجاً‌باعماق سرزمین‌ناشناس خود کشیدند . بند۱۲۶ اختصاص‌دارد بشرح‌حملات‌متقابل‌سواران‌سکاها وسرگردانی وناکامی سپاهیان‌پارس وظهور خطرقحطی و گرسنگی‌بین‌آنان‌وارسال هدایای‌پرمعنی از جانب سکاها که نشانهٔ تصمیم قاطع آنان بدفاع تاآخرین فرد و نفس بوده است . بادعای مؤلف ، داریوش که درآغازکار پیروزمندانه بسرزمین سکاها قدم گذارده بود دراین موقع باوضع دشواری روبرو میگردد وبکمك اتفاقات وتصادفات مطلوب جان

۱ـ Sauromates

خود وسپاهیان خودرا سالم ازاین سرزمین ناشناس واسرارآمیز بدرمیبرد .

بطوریکه از مطالب کتاب هردوت دراین قسمت استنباط میشود سکاها ابتداء خود درمقابل داریوش بی‌توسل بجنك عقب‌نشینی کرده‌اند وپس‌ازآنکه اورا باعماق سرزمین خود برده‌اند دست بمهاجمه زده‌اند .

صحت مطالبی که هردوت دراین‌قسمت شرح‌میدهد تاحدودی قابل تردیداست چه‌باور کردنی نیست که سکاها بمیل‌خود وبی‌اجبار دربرابر فشار سپاهیان‌هخامنشی تاجائی عقب‌نشینی کنند که پادشاه هخامنشی بسرزمین‌یکی‌از متحدین آنان (قوم‌ژلن) قدم گذارد و سرزمین این قوم‌را در زیرسم ستوران خود باد‌های‌مؤلف ویران نماید . همچنین قابل تصورنیست که سکاها با نزدیك شدن دشمن بجای تشکیل جبههٔ واحد سپاهیان خودرا بدوقسمت نمایند .

تصمیم‌سکاها بشروع‌جنك قطعی که دربند۱۳۴ نقل‌شده باتصمیم‌آنان بترتیبی که در بند ۱۲۰ و ۱۲۷ نقل گردیده مغایرت دارد . برای تصمیم ناگهانی داریوش پس‌از واقعه‌ارسال‌خرگوش نیز دلیل کافی مشاهده‌نمیشودوبطورکلی‌ازاین‌قبیل‌نقایص وتناقضات درقسمت‌اول از کتاب چهارم هردوت زیاد مشاهده میشودوجای‌آن دارد که مطالب این قسمت از کتاب هردوت با قید احتیاط وباتوجه کامل مطالعه شود تاارزش عملیات نظامی داریوش‌درسرزمین سکاها وتأثیرآن درعقب‌نشینی اجباری یااختیاری این‌قوم روشن گردد ومعلوم شود که این‌عقب‌نشینی تاچه‌حد برحسب نقشهٔقبلی‌سکاها بوده وتاچه‌حد تحت‌فشار سپاهیان هخامنشی انجام گرفته است .

* * *

علت تناقض گوئیها ونواقص قسمت‌اول از کتاب‌چهارم‌هردوت‌وقتی برما روشن میشود که‌برمنابع وسرچشمهٔ اخبار واطلاعات مؤلف دراین‌مورد اطلاع حاصل کنیم .

آن‌قسمت ازمطالب‌این‌قسمت که مربوط‌است بشرح‌حوادث ووقایع این‌لشکرکشی باحتمال زیاد ازمنابع مختلف جمع‌آوری شده است .

بطورکلی مطالبی که مؤلف درباره شروع حرکت سپاه هخامنشی تا رسیدن آن

بسواحل روردانوب نقل کرده تاحدی روشن وصریح است بااین قید که تعداد سپاهیان داریوش بشرحی که دربند ۸۷ آمده قابل تردیدمیباشدوتصور نمیرود که پادشاه هخامنشی یك چنین سپاه عظیمی برای این لشکر کشی تجهیز کرده باشد . غیر از این مورد، نسبت بدیگر مطالب این قسمت شرح مخالفی دردیگر اسناد ومدارك تاریخی مشاهده نمیشود .

مطالب مربوط بهاین قسمت را ظاهراً مؤلف شخصاً در ساموس و بیزانس و کالسدوئن (۱) وسستوس (۲) جمع آوری نموده . پارهای از مؤلفین عقیده دارند که هردوت حتی محل پلی را که داریوش از کشتی برروی بغاز بسفر بست (بند ۸۷) شخصاً مشاهده کرده و بسیاری از بناهائی راکه داریوش در سرزمین سکاها بنانهادو بعدها بقایای آن بسرزمین بیزانس منتقل شد از نزدیك دیده است .

تصور اینددسته ازمورخین اینست که خاطره عبور پیروزمندانه پادشاه هخامنشی ازسواحل دانوب وبازگشت ناگوارا و درشرایط دشوار درمدت شصت سال که اززمان حدوث این حوادث تا آغاز سیاحت های هردوت گذشته بودهنوزدرذهن مردم آن سامان مجسم بوده و بخصوص یونانیان ساکن سواحل دریای سیاه که خود شاهد قسمت هائی از این ماجرا بوده اند وفرزندان آنها خاطره زنده این حوادث را تازمان مؤلف حفظ نموده بودند واظهارات این دسته ازیونانیان مهم ترین منبع اطلاعات مؤلف نسبت باین قسمت ازمطالب چهارم او بوده اند .

درضمن شرح حوادث این لشکرکشی مطالبی مشاهده میشود که مؤلف بقید صراحت نقل کرده ولی قبول آن برای خواننده باریك بین ودقیقی که درخلال عبارات مؤلف درجستجوی حقیقت تاریخی است تاحدی دشواراست .

از جمله مشاهده میشود که داریوش پس از عبور سپاهیان خود از رود دانوب دستور میدهد که پس از انقضای مدت معینی پل ها را در پشت سراو ویران کنند وراه ارتباط سپاه اورا بامبدء قطع نمایند . اگر قصد پادشاه هخامنشی از این عمل این بود که ازراه تراکیه بهپارس مراجعت نکند ودریای سیاه را دور بزند واز طریق قفقاز بایران

۱ـ Chalcédoine
۲ـ Céstos

باز گردد، شاید این روایت قابل قبول بنظر میرسید ولی بعید بنظر میرسد که پادشاه هخامنشی چنین قصد خطرناك و بی‌سرانجامی را نموده باشد. مؤلف نیز در تأیید این موضوع مطلبی نقل نکرده‌است. یکی از مسائلی که در این مورد مطرح میشود اینست که بچه دلیل پادشاه هخامنشی به یونی‌هائی که خود در کنار رود دانوب گماشته بود دستور داد که فقط شصت روز انتظار او را بکشند و انتخاب این تعداد روز از طرف پادشاه بر اساس چه ملاحظاتی بوده‌است. شگفت‌آورتر آنکه پادشاه بقدری بمحاسبهٔ خود عقیده داشته که از راه احتیاط و برای اینکه اشتباهی رخ ندهد به یونی‌ها توصیه مینماید که ریسمانی را شصت بار گره بزنند و هر روز یکی از گره‌ها را بگشایند تا بشصتمین گره که نشانه روز شصتم است برسند و در آن روز دیگر انتظار باز گشت داریوش را نکشند و بموطن خود مراجعت کنند.

در بند ۱۳۷ که مربوط است بتشویق سکاها بویران کردن پل در غیاب داریوش رفتار میلتیاد با آنچه بعدها درباره این شخص نقل شده است مغایرت دارد زیرا اگر میلتیاد در اجتماع فرماندهان کشتی‌ها خیانت بپادشاه هخامنشی و ویران کردن پل‌هارا ضروری دانسته بود چگونه ممکن بود پادشاه هخامنشی پس از باز گشت از سرزمین سکاها و عبور از پل و رفع خطر از این موضوع مهم باخبر نشده باشد. اگر پادشاه از تبانی میلتیاد وقصد خیانت او مطلع میشد بی‌تردید اورا بشدت مجازات میکرد ویا لازم بود میلتیاد برای فرار از مجازات قبل از عبور پادشاه از پل از آن محل بگریزد و به نقطه‌ای امن پناه برد، درحالیکه هیچیك از منابع تاریخی حکایت ازوقوع چنین حوادثی نمی‌نماید ومدتها بعدازاین واقعه است که درسال ۴۹۵ قبل از میلاد میلتیاد برای بار اول ازسرزمین کرسونز میگریزد.

دلیلی که مؤلف خود برای فرار اول میلتیاد نقل کرده‌است هجوم قبایل سکائی بسرزمین کرسونز میباشد (کتاب ششم ـ بند ۴۰) ـ فرار دوم میلتیاد دو سال بعداز فرار اول در موقعی اتفاق افتاد که شورش سرزمین یونی خاموش شد و نیروی دریائی پادشاه هخامنشی درجستجوی او بود. بنابراین محتمل است آنچه دربند ۱۳۷ از کتاب چهارم نقل شده چندان با حقیقت تطبیق ننماید باین جهت احتمال میرود اطلاعات مؤلف

درمورد این حوادث بطریق دیگری جمع آوری شده باشد .

بطوریکه مؤلف در کتاب ششم نقل میکند همینکه میلتیاد درسال ۴۹۳ بآتن بازگشت ازطرف دشمنان خود متهم شد که فکر استقرار استبداد شخصی درسر میپروراند (کتاب ششم ـ بند ۱۰۴). شاید در آن موقع میلتیاد برای دفاع خود در برابر این اتهامات واثبات علائق خود به یونان وحکومت آزاد آن آنچه را که مؤلف باو نسبت داده است اختراع کرده وداستان تحریك یونانیان را بویران کردن پل ساخته باشد . زیرا بتصور او اگر این تبانی بنتیجه میرسید پادشاه هخامنشی بسرزمین خود باز نمیگشت و مشکلات بعدی که برای یونان و یونانیان بوجود آمد پیش نمی آمد وشهرهای یونانی سواحل آسیای صغیر آزاد میشدند وحکومت‌های یونانی ازنو درآن نقاط مستقر میشد . بیست سال پس از لشکر کشی داریوش بسرزمین سکاها ابداع این افسانهٔ خیالی برای مردم فراموشکار یونان بمنزله سند تبرئه سردار یونانی بود ودر حقیقت وی را از اتهامات منتسبه تبرئه میکرد (کتاب ششم ـ بند ۱۰۴) ـ شاید انتشار این اخبار بین یونانیان ونقل آن در محافل ومجالس آن زمان موجب اشاعه و رسیدن آن بگوش مؤلف بوده باشد . چه بسیار احتمال میرود که میلتیاد ضمن شرح حوادث این لشکر کشی سعی کرده باشد باساختن وپرداختن افسانه‌های جالب خاطره رفتار خودرا درمقابل پادشاه هخامنشی در دلها زنده نگاهدارد ویا برضد کسانی که بعدها درجریان حوادث یونان رقیب او بودند مطالبی نقل کند .

باحتمال زیاد روایت هردوت درباره این لشکر کشی تحت تأثیر اظهارات اولیه این شخص ونقل قول اشخاص دیگر ازاظهارات او بوده است .

بطوریکه هردوت نقل میکند داریوش پس ازعبور ازرود دانوب برای محافظین یگانه پل رابط بین دوساحل این رود که یونانی بوده‌اند مهلتی معین کرد که تا آن تاریخ بانتظار مراجعت او از پل محافظت کنند و پس از آن آزاد بودند که بموطن خود بازگشت کنند.

اولین فکری که ازمطالعه این قسمت بخاطر خواننده خطور میکند اینست که

چرا پادشاه هخامنشی این مهلت دقیق را برای حفاظت پل تعیین کرده ودرمحاسبه تعداد روزها بچه عواملی توجه کرده است .

احتمال دارد که این مطلب ودیگر مطالب که تاحدی بموضوع جنبه افسانه داده است ساخته وپرداخته میلتیاد یونانی باشد که برای جلب توجه هموطنان خود پس از مراجعت به یونان ابداع کرده باشد .

همچنین ادعای مؤلف براینکه شخصی بنام کوئس (۱) با فرار یونانیان وسپردن پل بدست سکاها مخالفت کرد ظاهراً باید از قول میلتیاد نقل شده باشد چه او بعدها با این شخص برقابت پرداخته بود . کوئس مدتی بعد از این واقعه در سرزمین میتیلن بقدرت رسید (هردوت ـ کتاب پنجم ـ بند۳۸) لیکن کمی بعد در یکی از شورشهای عمومی بقتل رسید (کتاب پنجم ـ بند ۳۸) ـ شاید برای لکه دار کردن این شخص بوده است که میلتیاد داستان اجتماع سران یونانی و موافقت و مخالفت آنان را با فرار عناصر یونانی ابداع کرده باشد تا در برابر این شخص که از وجاهت عام برخوردار نبود برای خود محبوبیت وشهرت عام تحصیل نماید .

برخی ازمؤلفین عقیده دارند که هردوت در شرح این قسمت ازحوادث مربوط به لشکرکشی داریوش بکشور سکاها تاحدود زیادی تحت تأثیر احساسات شخصی خویش قرار گرفته و دلیلی که در این مورد اقامه میکنند اینست که همراه سپاهیان پادشاه هخامنشی علاوه بریونی ها تعداد قابل ملاحظه ای ازیونانیهای ائولی ویونانیان ساکن سواحل دریای سیاه وبغازها بوده اند وشاید مؤلف بانقل این افسانه وهجو کردن یونیها در بند۱٤۲ بااین قوم همسایه بتبعیت از احساسات شخصی رفتار کرده باشدزیرا اوخودازقوم دری بوده وبایونی ها چندان نظر خوشی نداشته. دلیلی که این دسته ازمورخین نقل کرده اند اینست که مؤلف در هیچیك ازمواردی که ازعناصر یونانی در سپاه هخامنشی صحبت کرده ذکری ازعناصر دری بمیان نیاورده است (کتاب دوم ـ بنداول ـ کتاب سوم ـ بنداول ـ کتاب چهارم ـ بند۸۹ و۱۳۸) .

۱ـ Coès

برخی از مؤلفین عقیده دارند که اطلاعات هردوت در این مورد در سپارت جمع آوری شده است و چون اهالی سپارت با یونی‌ها نظر خوشی نداشته‌اند و در موقعی که آنان بر ضد پارس‌ها شوریدند و از اهالی سپارت کمك طلبیدند کمکی بآنها ننمودند (کتاب ششم- بند۸٤) سپارتی‌ها این دسته از مردم یونان را از اتباع پادشاه هخامنشی دانسته‌اند وشاید هنگام مسافرت وسیاحت در این شهر بوده است که مؤلف این اخبار را جمع آوری کرده است.

برخی دیگر از مؤلفین عقیده دارند که قسمت مهمی از اطلاعات هردوت در بند۹۷ و۹۸و۱۳۳ و۱۳٦تا۱۳۹و۱٤۱ و۱٤۲ از کتاب چهارم مستقیماً درشهر آتن جمع آوری شده ومؤلف تحت تأثیر احساسات اهالی این شهر که بایونی‌ها نظر خوشی نداشته‌اند قرار گرفته (۱).

دلیلی که بر صحت این امر اقامه میکنند اینست که یادهای مؤلف تقویم پادشاه هخامنشی ریسمان ساده‌ای بوده است در حالیکه پیشرفت تمدن پارسها در این زمان بمرحله‌ای رسیده بود که نمیتوان تصور کرد که پادشاه بزرك هخامنشی مانند بدوی‌ترین قبایل انسانی از ریسمان بعنوان تقویم استفاده میکرده است(۲). نباید تردید داشت که احساسات خصمانه اهالی آتن نسبت بفاتحین پارس در اختراع این افسانه تأثیر کامل داشته‌است.

اگر بگفتهٔ هردوت کاملاً باورداریم ظاهراً داریوش پس از عبور از دانوب وورود بسرزمین سکاها بتعاقب این قوم گریز پا پرداخته وتا اعماق این سرزمین و تا حدود ولگای سفلی پیش رفته وبسرزمینی رسیده است که درشمال سرزمین سکاها بوده وقوم دیگری در آن سکونت داشته‌است.

۱- یادداشت درباره متن هردوت - مجموعهٔ Belles Lettres - چاپ پاریس ۱۹٤۲- جلد ٤- صفحه۲٦.

۲- همان کتاب - همان صفحه.

هردوت اضافه میکند که این پیشرفت نتیجهٔ جنگهای پیروزمندانه نبوده بلکه اقوام سکائی خود به تبعیت از نقشه‌ای که قبلا برای بدام انداختن پادشاه هخامنشی ترتیب داده بودند در برابر سپاهیان او مرتباً عقب‌نشینی کرده‌اند و باین ترتیب پادشاه هخامنشی را بی‌جنگ و ستیز باعماق سرزمین خود کشاندند. این تعبیر از حوادث مربوط بلشکرکشی داریوش بسرزمین سکاها گذشته از آنکه اصولا باور کردنی وقابل قبول نیست بانوشته‌ها واقوال دیگر مورخان باستان مغایرت دارد.

یکی از این مورخان معروف یونان کتزیاس (۱) مورخ قرن چهارم قبل از میلاد است که عقیده دارد پادشاه هخامنشی فقط بفاصله پانزده روز راه در داخل سرزمین سکاها پیش رفته.

ستر ابون (۲) عقیده دارد که داریوش درپیشرفت خود درداخل سرزمین سکاها از شن‌زاری که محل سکونت قوم ژت (۳) بود تجاوز نکرد واین منطقه ناحیه‌ایست که بلافاصله در آنسوی رود دانوب قرار دارد.

درهیچ‌جا صحبت از حیرانی وسرگردانی پادشاه هخامنشی در سرزمین گمنام سکاها درمیان نیست و نمیتوان بطور مطلق تصور کرد که واقعاً بازگشت پادشاه هخامنشی نتیجه عملیات سکاها در تحمیل مرارت‌ها و مشقت‌های این سفر بپادشاه و سپاهیان او بوده است.

ازاین لحاظ درمتن هردوت نیز دلائل مخالفی بعیان مشاهده میشود. توضیح آنکه مؤلف خود مدعی است که سرزمین سکاها از رودها وشطهائی پر آب پوشیده شده بود و وضع این رودها طوری بود که امکان پیشرفت سریع و آسان دراین سرزمین وجود نداشت. شاید عبور از بعضی ازاین رودها مشکل‌تر از عبور از دانوب بوده‌است وتعجب آور است که پادشاه هخامنشی برای بازگشت خود وعبور از دانوب وحفظ پل معلق خود تدابیری

۱- Ctésias

۲- Strabon

۳- Gétés

دقیق اندیشیده باشدولی برای موانعی بزرگتر از آن که درحین سفر طولانی با آن روبرو بوده است تدبیری نیندیشیده باشد .

پاره ای ازمؤلفین معاصر عقیده دارند که قصدداریوش ازلشکرکشی بسرزمین سکاها این بوده است که باتسخیر این کشور سرزمین بکر وثروتمندی را برامپراتوری خود بیفزاید تاامکان توسعهٔ بیشتر بازرگانی ورفت وآمد اتباع او فراهم گردد وراههای جدید بروی آنها گشوده شود .

بعقیده این دسته ازمولفین پادشاه هخامنشی باچنین قصدی بسرزمین سکاها قدم گذارد وتصمیم داشت دریای سیاه را دورزند وازطریق شمال بسرزمین پارس مراجعت نماید وباین ترتیب گرداگرد دریای سیاه را بامپراتوری خود ضمیمه کند و این دریا رابصورت یك دریاچه پارسی درآورد .

اماقبول این عقیده نیز خالی ازاشکال بنظر نمیرسد زیرا در اینصورت همانطور که بعدها همهٔ پادشاهان هخامنشی درجنگهای خود بایونانیان ازنیروی دریائی بعنوان عامل کمکی استفاده کردند در این لشکرکشی نیز لازم بود نیروی دریائی پادشاه درطول ساحل دریای سیاه قدم بقدم موازی باپیشرفت سپاهیان زمینی پیش رود وبتدریج که مناطق داخلی بدست سپاهیان پارس میافتاد شهرهای ساحلی را تسخیر نماید .

اگر پادشاه هخامنشی چنین قصدی داشت دراینصورت تعاقب کورکورانه اقوام سکائی در داخل سرزمین گمنام وناشناس آنان امری بیهوده ومخالف با هدف ومنظور نهائی او بوده است بخصوص که پادشاه هخامنشی واطرافیانش از گریزپا بودن این قوم نیمه وحشی باخبر بودند وقبلا تماسهائی بین این قوم و مادها وپارسها وجودداشته است (بند ۸۳ و ۱۳٤) بفرض بی اطلاعی پادشاه از عادات و خصوصیات اقوام سکائی چگونه ممکن است پادشاه باتدبیری مانندداریوش سپاه عظیمی را بداخل سرزمینی که هردوت مدعی است بیحاصل بوده بکشاند ولااقل درطول راه خزاین وانبارهائی برای آذوقه سپاه خود فراهم نکند .

باستناد این قرائن وامارات پاره ای ازمؤلفین عقیده دارند که سیر و سیاحت و

سفر پررنج و خطر پادشاه هخامنشی در داخل سرزمین سکاها بآن ترتیب که هردوت نقل‌میکند چندان باحقیقت تطبیق‌ندارد وازلحاظ سندیت تاریخی نمیتوان باعتبارآن اطمینان‌کامل‌داشت. دراینجا این‌سؤال مطرح میشود که دراینصورت چه‌چیز هردوت راتشویق کرده است که علیرغم اطلاعاتی که درباره سرزمین سکاها وحدود وسعت‌آن ورودها وانهار و عادات وسنن ورسوم مردمان ساکن‌آن داشته‌است افسانه‌سر گردانی وحیرانی پادشاه هخامنشی‌را دراین‌سرزمین بوجودآورد .

این‌تناقضات وخلاف گوئیهای احتمالی‌را باید در منبع اطلاعات مؤلف جستجو کرد . درجائیکه‌هردوت ازبقایای‌بنائی که داریوش درساحل‌یکی‌از رودهای‌سرزمین سکاها ساخته‌بود صحبت میکند اضافه میکند که ویرانه‌های این‌بنا هنوز در زمان او باقی بوده است (بند ١٢٤) .

این مطلب بقسمی نقل شده که خواننده تصورمیکند مولف خودباین‌سرزمین مسافرت کرده واین ویرانه‌ها را از نزدیك بچشم دیده‌است در حالیکه چنین نیست . ازمجموعه این تناقضات چنین نتیجه گرفته‌میشود که مولف اطلاعات پراکنده ای در باره این لشکر کشی درآسیای صغیر وسواحل دریای سیاه جمع‌آوری نموده و سپس بی‌توجه‌بدیگر قسمتهای داستان وتناقض گوئی‌های‌حاصل‌از‌آن‌بنقل‌تمام‌این‌افسانه‌ها وداستانها دست‌زده است وشاید علت اصلی اشتباه مولف این بوده است که اگرچه در زمان‌او مردم سواحل دریای سیاه مطالبی درباره ویرانه‌های بناهای افسانه‌ای‌داریوش در سرزمین سکاها نقل کرده‌اند ولی مولف باین مطلب توجه نداشته که ممکن است داریوش درحقیقت سازنده این قصور وابنیه اسرارآمیز نبوده وبازرگانان وتجاری که بعدها از راه‌های طویل این سرزمین بتجارت بامشرق مشغول شدند و مطالبی درباره لشکر کشی پادشاه بزرك هخامنشی بآن‌سرزمین شنیده‌اند ویرانه‌های قصرهائی راکه برسرراه خود دیده‌اند بی‌دلیل بپادشاه هخامنشی نسبت داده باشند .

این بود خلاصه قسمتی از نظریات مولفان معاصر در باره منابع قسمت اول از کتاب چهارم‌هردوت .

اما موضوع مهم دراین قسمت از کتاب چهارم اینست که شکست داریوش دراین لشکر کشی بآن شدتی نبوده است که هردوت یادیگر مورخان یونان باستان حکایت کرده اند.

منابع واسناددیگری وجودداردکه ازهمان زمان باقی است وخلاف این مطلب راثابت میکند. کتیبه نقش رستم که یکی ازمهمترین اسنادتاریخ ایران باستان محسوب میشود وبرای جاودان کردن خاطره کشور گشائی و سلطنت داریوش بردل کوه حك گردیده است ضمن شرح حدود امپراتوری پادشاه هخامنشی وایالات دور دست آن از «ساس های آنسوی دریاها» نیزنام برده است. بطوریکه اکثر مورخین باستان حکایت کرده اند و هردوت خود نیز بدان اعتراف دارد پارس ها تمام اقوام سکائی را باین نام خطاب میکرده اند (هر دوت ـ کتاب هفتم ـ بند٦٤).

بنابراین بعید نیست که این جنك درحقیقت بفتح کامل سرزمین سکاها والحاق آن به امپراتوری هخامنشی منتهی شده باشد.

در کتیبه بیستون نیز صحبت ازجنگی درمیان است که پادشاه هخامنشی دربین اقوام ساس نموده وظاهراً درجریان این جنگ پارس ها ازدریا عبور کرده اند وسرانجام رئیس قبیله دشمن راکه شونکا (۱) نام داشته اسیر وسراسر کشور اورا تصرف کرده اند. تصویر این شخص درکنار تصویرحجاری شده سران شورش های پارس درآغاز سلطنت داریوش از قبیل فرورتیش که بدست این پادشاه مغلوب واسیر شد مشاهده میشود. ولی در حالیکه درکنار تصویر سران شورشی اصطلاحاتی نظیر «طرار» و «غاصب» و «یاغی» مشاهده میشود درکنار تصویر شونکا فقط بذکر این عبارت اکتفا شده است: «این شخص شونکا ازاهل ساس است». این مطلب میرساند که چون پادشاه هخامنشی این شخص را درردیف شورشیان قرارنداده باید تصور کرد که لااقل کشور او درزمان این پادشاه تسخیر شده است.

بهرحال، اعم ازاینکه شونکا رئیس قبیله سکاها بوده باشدیااینکه پادشاه هخامنشی در سرزمین سکاها باشکستی که هردوت بوصف آورده است مواجه گردیده باشد تردیدی

۱- Shounka

نمیتوان داشت که همانطور که مؤلف ضمن شرح لشکر کشی کبوجیه بمصر درباره این پادشاه وحوادث این سفر راه اغراق ومبالغه پیموده در این مورد نیز ازجاده حقیقت منحرف گردیده و بحوادث تاریخی رنك افسانه داده است . زیرا مکان پذیر نیست که پادشاه هخامنشی درزمان حیات خود بی آنکه تمام یالااقل قسمتی ازسرزمین سکاها را تصرف و ضمیمهٔ امپراتوری خود کرده باشد نام این قوم ورئیس احتمالی آنرا درردیف سران مغلوب زمان خود جای دهد . کما اینکه در مورد لشکر کشی کبوجیه بمصر نیز هردوت راه اغراق پیموده ولشکر کشی این پادشاه را باین قسمت از افریقا باشکست کامل مصادف دانسته، درحالیکه حقیقت آنست که پادشاه هخامنشی قسمت هائی ازحبشه راباموفقیت تسخیر وحبشیان مجاور مصر را بکلی مغلوب کرده است .

بعضی از محققین عقیده دارند که غرض اصلی هردوت از نقل حوادثی که در این قسمت از کتاب چهارم عنوان شده است منحصراً شرح چگونگی پیشرفت داریوش درسرزمین سکاها بوده ولی مؤلف ضمن شرح این ماجرا « حاشیه گوئی » زیاد کرده و به پیروی ازسلیقهٔ شخصی خود داستانهائی نقل کرده است که باحتمال زیاد باواقعیت تطبیق نمیکند (۱) . از این قبیل است مطالبی که در باره اتحاد سکاها باهم و دعوت آنان از همسایگان خود برای مقابله باداریوش نقل شده است . همچنین است درجائیکه گفته شده است که پادشاهان اقوام مجاور سرزمین سکاها درشورای بزرگی گردآمدند تادرباره روشی که باید درقبال این وضع اتخاذ کنند بمشورت بپردازند . همچنین است مطالبی که درباره رفتار سکاها بااقوام ومللی نقل شده است که حاضر بهمکاری با آنها نشده اند. این دسته ازمؤلفین عقیده دارند که این مطالب زاده تخیلات شخص مؤلف است ودلیلی که بر این مدعا اقامه میکنند اینست که بسیاری از مطالب مربوط باین لشکر کشی شباهت زیادی بداستانهائی دارد که مؤلف در قسمت هائی از کتاب هفتم ونهم دربارهٔ مطالبی نقل کرده است که صحت آنها از نظر تاریخی کمتر قابل تردید میباشد . از

---

۱ ـ Belles Lettres ـ چاپ پاریس ـ ۱۹۴۵ جلد چهارم ـ صفحه ۲۹ .

جملهٔ مؤلف در بند ۸۳ از کتاب چهارم نقل میکند که (آرتابان (۱) برادر کوچك داریوش سعی‌میکند بااندرز مشفقانه‌خود پادشاه‌را ازاین لشکرکشی پرخطر بازداد) همچنین دربند ۸۴ نقل‌شده است که یکی از سرداران پارس بنام اوآباز (۲) از پادشاه تقاضا کرد اجازه دهد که یکی از فرزندانش از شرکت درلشکرکشی معاف باشد و بسرزمین سکاهانرود ؛ داریوش که اصولاً پادشاهی‌خشن وسخت گیر نبوده‌است ظاهراً ازاین‌تقاضا برآشفته وامر کرده است هرسه‌فرزند اورا از شرکت دراین لشکرکشی معاف کنند لیکن در دم‌آنهارا بقتل رسانند وبا این ترتیب‌آنها را از شرکت در این لشکرکشی معاف کرده است (بند ۸۴ از کتاب چهارم) .

این‌دوافسانه شباهت‌زیادی بمطالبی‌دارد که مؤلف درقسمت‌هائی از کتاب‌هفتم خود نقل کرده است . دراین کتاب مشاهده میشود که‌آرتابان برادر پادشاه که‌مردی باتجربه جلوه داده شده است خشایارشا را از تعرض بیونان منع میکند. سرگذشت پی‌تیوس (۳) دراین کتاب‌نیز ماجرای اوآبازرا درکتاب چهارم درنظرمجسم‌میکند. همچنین‌مطالب قسمت‌هائی‌از کتاب هفتم که بحکایت‌آن‌خشایارشا هنگام‌عبورازبغازها برتختی می‌نشیند و امواج دریا راکه از تلاطم عبور کشتی‌های بیشمار او خروشان وسواحل پیچاپیچ‌را که ازهجوم سربازان پارس جوشان شده‌بود نظاره میکند (کتاب هفتم - بند ۴۵) شباهت‌زیادی بمطالب‌بند۸۵ از کتاب‌چهارم دارد که مؤلف‌نقل‌میکند داریوش هنگام عبور سپاهیان‌خود از بغازها بربلندی قرار گرفت و دریای سیاه را از دورنظاره کرد . همچنین خشم ناگهانی‌سکاها ازاستماع خطراسارت وبردگی‌احتمالی خود دربند ۱۲۸ از کتاب چهارم و تفاخر آنان به آزادی دربند ۱۲۷ همین کتاب باقدام اهالی اسپارت دربند۱۳۳ از کتاب هفتم که فرستادگان پادشاه هخامنشی‌را از شدت‌غضب‌بچاهی سرنگون کردندبی‌شباهت‌نمیباشد .

۱- Artabane

۲- Oioabazos

۳- Pythios

کسانی که از جانب سکاها برای جلب همکاری و تعاون اقوام مجاور فرستاده شدند بانمایندگان این اقوام آنچنان صحبت کرده‌اند که قسمت‌هائی از گفتار آنان را عیناً میتوان باهالی آتن وبایونانیانی نسبت‌داد که دردوره دوم جنگهای ایران‌ویونان‌برای حفظ آزادی خود حاضر بترك‌وطن ومهاجرت بنقاط دورتری گردیدند. آنان خطاب بسران اقوام‌مجاور چنین گفته بودند:

«اگرباما برضدمهاجم متحدنشوید، مادرتحت فشاردشمن ناگزیر بترك وطن وسرزمین‌خودخواهیم‌شد»(بند۱۱۸از کتاب‌چهارم). این گفتارباعباراتی که‌تمیستوکل سردار معروف‌یونان دریکی‌از لحظات‌حساس‌جنك خطاب به‌اوروبیاد فرمانده‌ناوگان یونان که دراجرای برنامه‌های جنك بااو مخالف‌بود بیان کرده ومؤلف دربند ۶۲ از کتاب هشتم نقل کرده است شباهتی قابل توجه دارد: «اگر حاضر نشوی‌آنچه را که میگویم انجام دهی، بی‌تأمل افراد خانواده خودرا برخواهیم داشت وبه‌سیریس (۱) نقل‌مکان خواهیم کرد.... درآن هنگام که ازاتحادما محروم گردیده‌اید گفته‌های مرا بخاطر خواهیدآورد» (کتاب‌هشتم- بند۶۲). ودرجائیکه نمایندگان سکاهااضافه میکنند که «اگرهم بمانیم، قراردادی بامهاجم منعقد خواهیم کرد»، ملاحظه میشود که این تهدید بی‌شباهت بتهدیدی نیست که اهالی آتن نسبت باهالی سپارت بکار بردند و آنها را متهم کردند که در مقابل هجوم پارس ها بموقع برای کمك بآنها نشتافته‌اند:

«اهالی‌آتن که درنتیجه رفتارنادرست شما تنها وبی‌متحد مانده‌اندحاضر بقبول صلحی خواهند شد که درنتیجه‌آن خود ازمتحدین پادشاه هخامنشی شوند وهرجا که سران پارس آنها را هدایت کنندهمراه‌آنان بجنك روند ودرآن موقع است که شمااز نتایجی که ازاین‌وضع حاصل خواهدشد اطلاع خواهیدیافت» (کتاب نهم - بند۱۱)

درجای دیگر نمایندگان سکاها خطاب بسران اقوام مجاور چنین میگویند:

«درآن موقع سرنوشت‌شما بهتراز سرنوشت‌ما نخواهد بود؛ زیرا پادشاه پارس

۱- Siris

فقط بقصد تسخیر سرزمین ما حرکت نکرده‌است وپس از مطیع کردن ما شمارا ازاین سرنوشت معاف نخواهد گذارد» (کتاب چهارم ـ بند۱۱۸). این گفتار نمایندگان سکاها پیام فرستادگان آتن را خطاب بساکنان شهرهائی بخاطر میآورد که تصورمیکرده‌اند لشکر کشی پادشاه هخامنشی منحصراً بقصد تسخیر آتن انجام گرفته (کتاب نهم ـ بند۱۱).

درجای دیگر از قول سران مجاور اقوام سکائی خطاب بفرستادگان سکاها چنین نقل شده‌است : «اگر شما قبلا بپارس‌ها اهانت نکرده‌بودید ودرمخاصمه پیشقدم نشده بودید آنچه را که امروز ازما تقاضادارید تقاضائی منصفانه تلقی مینمودیم ودعوت شمارا می‌پذیرفتیم وباشماهمدردی میکردیم. ولی اکنون. . . . .» (بند۱۱۹ از کتاب چهارم). نظیر این گفتاررا ازخلال عبارات سرزنش آمیز نمایندگان سپارت درپاسخ فرستادگان آتن میتوان مشاهده کرد : «این شما بودید که این جنگ‌را علیرغم ما شعله‌ور کردید . درابتدای کار این جنگ فقط بشما مربوط بود ولی اکنون بسراسر یونان سرایت کرده است» (کتات هشتم ـ بند۴۲) .

این عبارات مشابه که مؤلف دردوجای مختلف ازمجموعۀ آثارخودازقول فرستادگان سکاها واهالی آتن نقل کرده بعقیده برخی از مورخین دلیل کافی برعدم تطبیق آن با واقعیت والهام آن از نیروی خلاقه تخیل مولف است . اگر این فرض را قبول کنیم باید تصدیق کرد که قسمت‌های مهمی ازقسمت اول از کتاب چهارم هردوت مانند بسیاری از قسمت های دیگر کتابهای او جنبه افسانه داشته و صرفاً زاده تخیل وابتکار مؤلف بوده‌است .

برخی ازمورخان عقیده دارند که یکی از موجبات اطاله کلام هردوت در این باره آن بوده است که مؤلف کوشیده است حتی الامکان اطلاعات پراکنده‌ای را که پیرامون اقوام و ملل ساکن حوالی کشور سکاها بدست آورده است بنحوی ضمن بیان مطالب برخواننده آشکار کند وبرای اجرای این منظور هرجا که توانسته‌است بمناسبتی قسمتی از این اطلاعات‌را باحوادث تطبیق دهد ازنقل آن خودداری نکرده است . این

مناسبت‌را مؤلف درموارد متعدد بآسانی بچنگ آورده واز این حیث زیاد نسبت بخود سخت گیری نکرده‌است. مثلاصرف تقاضای سکاهارا از اقوام مجاور برای همکاری باآنان‌کافی برای‌نقل اطلاعات مبسوطی دانسته است که درباره این اقوام جمع‌آوری کرده است. در بند ۲۱ از کتاب چهام در جائی که بتوصیف راه تجارتی بزرگی که بسرزمین ایسدون‌ها (۱) منتهی میشده است پرداخته مطالبی درباره عادات و رسوم تی‌ساژت‌ها (۲)، ایرکها (۳) وآرژیپ‌ها (٤) نقل کرده وتوصیف بقیه‌اقوام‌این‌ناحیه را بفرصتی‌دیگر موکول‌نموده‌است. واین فرصت‌را درجائی بدست‌آورده که تعدادی از این‌اقوام را که بکمک‌سکاها شتافته‌بودند یااز آنها طلب کمک شده‌بود نام میبرد ودر اینجا بتفصیل ازاقوام سورومات (٥)، ژلون (٦)، بودن (٧)، تور (٨)، ملانکلن (۹) آندروفاژ (۱۰) وآگاتیر (۱۱) یادمیکند.

مطالبی که مؤلف دربند ۱۲٦ تا۱۳٥ از کتاب چهارم نقل کرده است باروایت کتزیاس وسترابون‌کاملا تطبیق میکند.

بنابروایت این هردو مؤلف سکاهابافرستادن کمانی‌نیرومندتر از کمان‌پارسها بحضورپادشاه هخامنشی برای‌او پیغام فرستادند که قدرت مقابله باسکاها رانخواهد

۱ـ Issédons

۲ـ Thyssagétes

۳ـ Yrques

٤ـ Argippes

٥ـ Sauromates

٦ـ Gélons

۷ـ Boudins

۸ـ Teures

۹ـ Mélanclaines

۱۰ـ Androphages

۱۱ـ Agathyres

داشت . سترابون باهردوت دربارهٔعلت عقب‌نشینی سپاهیان‌پارس هم‌عقیده‌است ومعتقد است که سپاه پارس درنتیجه فقدان‌آذوقه و مایحتاج زندگی وعلی‌الخصوص نایابی‌آب ناگزیر بعقب‌نشینی گردید .

همچنین‌مطالب بند۱۲۶تا۱۳۵ ازحیث‌وصف میدان‌های‌نبردنیز باروایت‌مؤلفان سابق‌الذکرتطبیق‌میکند، چه‌هردوت مانند سترابون و کتزیاس معتقداست که صحنه اصلی‌عملیات‌جنگی دراین‌لشکرکشی منطقه‌واقع‌درمغرب سرزمین‌سکاها وناحیه‌ای واقع‌بین محل سکونت قوم آگاتیر وروددانوب بوده‌است .

برخی ازمؤلفین عقیده دارند که مطالبی که مؤلف درباره گوبریاس ورفتاراو با پادشاه در آخرین مراحل لشکرکشی بسرزمین سکاها نقل کرده است ظاهراً باید منبع صحیحی‌داشته ومؤلف‌آنرا ازدهان راویان‌آن زمان شنیده ویا باحتمال بیشتراز آثارمتقدمان خود اخذ کرده باشد .

بنابحکایت هردوت گوبریاس تنها کسی بود که در مقابل هدایای پرمعنائی که برای پادشاه هخامنشی ارسال شده بود فریب ظاهر را نخورد و برخلاف پادشاه تعبیر نامساعدی ازاین هدایا نمود (بند۱۳۲) . همین شخص درموقع مناسب صریحاً پادشاه رابعقب‌نشینی وبازگشت بکشور پارس تشویق کرده (بند۱۳۴) وبرای‌توفیق اجرای این‌عمل بپادشاه توصیه کرده‌است که ترتیب‌خاصی‌برای‌شروع عقب‌نشینی اتخاذ کند بطوریکه دشمن تامدتی متوجه نشود و پارس‌ها فرصت داشته باشند که مسافتی قابل توجه ازآنها فاصله گیرند .

بعقیده این‌دسته ازمحققین مؤلف این‌قسمت از اطلاعات خودرا ازکتب وآثار متقدمان یامعاصران خود اتخاذکرده وعیناً درمتن کتاب خودآورده است . دلیلی که براین امر اقامه میکنند اینست که هردوت قبل ازآنکه از گوبریاس‌نام‌برد مکرراز آرتابان برادرجوان پادشاه بعنوان‌مشاوراو یاد کرده‌است (بند۸۳) درحالیکه‌حوادثی که در طی‌آن مکرر نام گوبریاس بمیان می‌آید قسمت اعظم مطالب بندهای ۱۲۶ تا ۱۳۵را تشکیل‌میدهد .

این امر میرساند که مؤلف مجموع اطلاعاتی را که دراین قسمت بیان کرده از منبع‌واحدی اتخاذنموده وعیناً دراین‌قسمت از کتاب‌خود جای داده‌است . دراین‌میان فقط‌چندمطلب بنظرمیرسد که باحتمال‌زیاد مؤلف‌خود اضافه کرده است . از آن‌جمله است‌ماجرای‌توسل‌سکاها به‌یونی‌هاوجنك‌وچگونگی گریز آنها که‌دربندهای۱۳۳و۱۳۴ نقل شده‌است .

پاره‌ای از مؤلفین عقیده دارند که کمال بی‌انصافی است که تمام اطلاعاتی را مورخ درباره مسائل نژادی وجغرافیائی وباستانشناسی درضمن شرح‌حوادث در کتاب چهارم نقل کرده است اقتباس از آثار معاصران یامتقدمان او دانست .

بعقیده این دسته ازمحققان بسیاری ازاین اطلاعات ثمره تحقیقات و تفحصات شخص‌مؤلف ویانتیجهٔ مشاهدات ومسموعات اواست . این‌احتمال فقط درصورتی قابل قبول است که دلایل قانع کننده‌ای برای‌آن وجود داشته باشد ویا بدلایلی ثابت شود که‌مؤلف خودشخصاً قادربتهیه‌این اطلاعات بوده‌است . چه بسااحتمال میرود که‌مؤلف درضمن سفری که برای سیاحت وتماشای دنیای آن زمان‌درپیش گرفت بقسمت‌هائی ازتراکیهٔ‌شرقی‌سفر کرده وخوداطلاعاتی درباره اقوام موردبحث بدست‌آورده باشد . تردیدی نیست که هردوت تمام‌مطالبی را که‌درباره‌آثاروبقایای آن دوره نقل میکند شخصاً بچشم ندیده‌ونمیتوان تصور کرد که وی خندق‌هائی را که بدست‌بردگان حفر شده بود وازآنها سخن‌میگوید شخصاً بچشم‌دیده ویارودها وانهاری را که ازآنها نام برده وکاخهائی را که بداریوش کبیر نسبت داده است از نزدیك ملاحظه کرده باشد .

البته دربعضی ازموارد که مؤلف‌مدعی‌است چیزی راخودبچشم‌دیده ودرباره‌آن کرده‌است دلیلی‌موجود نیست که این‌ادعای اورا غیرواقعی تشخیص‌داد .

ازاین قبیل‌است دربند۸۱ درجائیکه میگوید که دریکی ازنقاط این سرزمین ظرفی مشاهده کرده است که اگر چه ظرفیت آن به گنجایش ظرف معروف معبد دلف‌نمیرسید ولی‌ازظرفیت ظروف مشابهی که مؤلف تاآن زمان دیده تجاوز میکرده

است . اگرچه مؤلف در باره تاریخچه این ظرف که خود مدعی است آنرا از نزدیك بچشم دیده مطالبی نقل کرده است که بیشتر بافسانه شبیه است ولی نقل این مطلب دلیل کافی برساختگی بودن گفته‌های او نیست. چه بسیار است مواردی که مؤلف درجریان مسافرت‌های خود شاهد وناظر بناهای قدیم بوده وضمن شرح مشاهدات خود داستانهای باور نکردنی رانیز که درباره همان بناها ازمردمان آن محل شنیده نقل نموده‌است . با این ترتیب نقل این داستانهای اضافی دلیل آن نیست که او خود این بناها را بچشم ندیده باشد .

اگر مطالبی را که هردوت دراین قسمت از کتاب خود درباره مسائل جغرافیائی و نژادی و قبایل واقوام محلی نقل کرده است بر روی نقشهٔ جغرافیائی مجسم نمائیم ملاحظه خواهیم کرد که این مطالب به دودسته متمایز تقسیم میشود وهردسته مربوط بناحیه‌ای مشخص میباشد . قسمتی از این اطلاعات مربوط است بدره‌های رود دنیستر وبوك وقسمت دیگر آن مربوط است بمنطقه‌ای که بین قسمت سفلای دون و منطقه وسطای ولگا قرار دارد و تا معابر اورال ادامه میبابد . در باره منطقه واقع بین بوك ودون مؤلف اطلاعات ناقص ومبهمی نقل نموده ودرپاره‌ای ازموارد نیز دچار اشتباهات جغرافیائی شده است .

مثلا جهت جریان قسمت سفلای دانوب را برخلاف واقع نقل کرده واشتباهاً آنرا حد غربی سرزمین سکاها دانسته است ؛ از وجود کوههای کارپات بکلی بی‌اطلاع بوده و درباره شبه جزیره کریمه نیز اطلاعات صحیحی نقل ننموده (بند ۹۹) ؛ شرحی که از پیچ وخمهای رودد نیپر داده واطلاعاتی که درباره پاره‌ای از انهار دیگر نقل کرده با واقعیت تطبیق ندارد (بند٥٤ و٥٦) وغیره . . .

درپاره‌ای ازموارد نیز ازاقوام وملللی نام‌برده که فقط بذکر نام آنها اکتفا کرده وبرخلاف معمول خود اطلاعات بیشتری درباره آنها نداده‌است. این ابهام واین تقسیم‌بندی اطلاعات جغرافیائی مؤلف میرساند که وی محتملاً قسمتی ازاطلاعات خود را ازبازرگانانی اخذ نموده که برای خرید گندم یا کالاهای دیگر بسرزمین اوکراین میرفته‌اند و یا

در جستجوی کالاهای نایاب‌تری تا سواحل بالتیك خود را با حوادث مختلف رو برو میکرده‌اند.

محتمل است که مؤلف قسمتی از اطلاعات خود را درباره اقوام و ملل ساکن این نواحی ازاین بازرگانان حادثه‌جو بدست‌آورده باشد. ازاین قبیل است اطلاعاتی که‌مؤلف درباره مردمانی نقل‌میکند که پائی‌شبیه بپای‌بز داشته‌اند ویاخودرا بشکل گرك میساخته‌اند ویاشش‌ماه ازسال‌را درحال خواب‌بوده‌اند (بند۲۵ و۱۰۵) ـ دلیلی که براین امر میتوان اقامه نمود اینست که تعدادی از مؤلفین متقدم نیز دربارهٔ این شگفتی‌ها سخن گفته‌اند وهردوت نیز در یکی دوجای کتاب خود باآنان به بحث پرداخته ودرباره صحت‌یاسقم اظهارات آنها درمواردخاص اظهارنظر کرده است (بند ۱۸ـ۲۰ـ۱۰۹). ولی‌تردیدی نیست که تمام اطلاعاتی که مؤلف درباره سرزمین سکاها نقل کرده ازاین‌قبیل منابع سرچشمه نگرفته ودربسیاری ازموارد نیز وی‌خود شاهد وناظر آنچه راکه نقل مینموده است بوده ویا اطلاعات خود را مستقیماً ازاهالی محل کسب‌نموده‌است. هردوت خود درچندمورد باین‌مطلب اشاره میکند. مثلا دربند ۲۴ مینویسد که «ازاین سرزمین واقوامی که دراینسوی‌آن سکونت‌دارند تامحلی که این مردمان‌کله‌طاس زیست میکنند مابخوبی‌آگاه میباشیم. زیرا از بعضی از سکاهائی که بنزدآنها میروند وهمچنین ازیونانیان بندر بوریستن ودیگر بنادر دریای‌سیاه بآسانی میتوان دراین باره اطلاعاتی بدست‌آورد...»

همچنین دربند۱۰۵ درجائی که درباره شگفتی‌های قوم‌نور مطالبی نقل میکند چنین‌مینویسد: «این‌مردمان ظاهری شبیه جادوگران دارند. زیرا بطوریکه سکاها و یونانیانی که درسرزمین سکاها سکونت‌دارند نقل‌میکنند...»

وسپس مؤلف پس‌از نقل گفته‌های شگفت‌انگیز سکاها ویونانیان اضافه میکند که «من‌شخصاً بآنچه اینان میگویند باورندارم، ولی‌آنها درعقیده خود مصر هستند وحتی برای‌تأیید اظهارات‌خود سوگند یادمیکنند.»

این کنایات واشارات تاحدی نشانهٔ‌آنست که مؤلف برای‌تنظیم اطلاعات خود

بمطالب مورخان متقدم اکتفا نکرده و در بسیاری از موارد خود شخصاً نیز بتحقیق پرداخته و یا لااقل درباره آنچه که مؤلفان متقدم نقل کرده‌اند زحمت تحقیق بخود داده است.

در بند ۸۱ از کتاب حاضر مؤلف چنین مینویسد: «درباره تعداد سکاها نتوانستم اطلاعات صحیحی بدست آورم. درباره این موضوع مطالب مختلفی شنیده‌ام. برخی رقمی نقل میکنند که برای سکاها زیاد بنظر میرسد، درحالیکه دیگران رقمی نقل میکنند که بسیار ناچیز بنظر میآید. با این حال آنچه را که بمن نشان داده‌اند و من خود شخصاً دیده‌ام اینست: ...»

همچنین در بند ۹۵ مؤلف چنین مینویسد: «بطوریکه من از یونانیان ساکن هلسپون و دریای سیاه شنیده‌ام...»

این اشارات نیز مؤید آنست که مؤلف شخصاً به تحقیق و تفحص و جمع آوری اطلاعات و مشاهده قسمت‌هائی از آنچه را که نقل کرده است پرداخته و تمام آنچه را که نقل کرده است از مؤلفان متقدم اخذ ننموده.

با این حال در بعضی از موارد مؤلف بذکر آنچه را که دیگران نقل کرده‌اند اکتفا کرده و زحمت تحقیق دربارهٔ صحت یا سقم آن بخود نداده است. از این قبیل است مطالبی که مؤلف در بند ۴۸ و ۴۹ درباره سرچشمهٔ دانوب ومسیر و مصب‌های آن نقل کرده است. همچنین است درجائیکه در بند ۹۹ تا ۱۰۱ عرض سرزمین سکاها را ازغرب بشرق درحدود بیست روز راه دانسته درحالیکه درجای دیگر خلاف آنرا گفته وهمین فاصله را برابر هفده روز راهپیمائی دانسته است (بند ۱۸ و ۱۹).

این تناقض گوئی میرساند که منبع مطالب بند ۹۹ تا ۱۰۱ غیر از منبع مطالب بند ۱۸ و ۱۹ میباشد و احتمالا مؤلف این دو اطلاع را از دو کتاب مختلف استخراج کرده است.

اما در اینکه مؤلف این قسمت‌ها را از نوشته‌های هکاته نقل نموده یا از جای دیگر نمیتوان بجرأت اظهاری نمود زیرا از آنچه هکاته درباره سرزمین سکاها نقل کرده جز عباراتی مختصر چیزی باقی نمانده واز این مختصر نیز نمیتوان تشخیص داد که تاچه

حدهردوت برای نقل این قسمت ازمطالب خود از نوشته‌های این‌مؤلف استفاده کرده است .

ولی بعقیده پاره‌ای از محققین قسمت‌هائی از کتاب چهارم هردوت بی‌تردید از هکاته تقلید شده و بحثی که مؤلف دربند ۸ و ۳۶ این کتاب در باره وجود رودی بنام اقیانوس ومسیر مدور آن نموده‌است واشاره‌ای که بعقیده پاره‌ای ازمؤلفین پیشین در این مورد نموده خود دلیل بارزی است که درهر حال مؤلف قسمتهائی از آثار مؤلفان پیشین‌رامورداستفاده قرارداده‌است . مؤلف‌در بند۳۶ از کتاب‌حاضر درقالب‌این‌عبارات باین‌مطلب اشاره‌میکند : « . . . وقتی مشاهده میکنم که تاکنون بسیاری از اشخاص طرحهای‌کلی از زمین تهیه کرده‌اند ولی هیچیك تفسیر مستدلی از آن نداده‌اند واقعاً بخنده‌میافتم . . . »

مقصودمؤلف از «بسیاری‌اشخاص» بی‌تردید هکاته جغرافی‌دان و مورخ معروف نیزمیباشد . چه این‌مولف قبل‌از هر کس درباره شکل‌زمین وخشکی‌هاودریاها‌بحث ومطالعه پرداخته‌بود .

بنا براین تردیدی نمیتوان داشت که هردوت لااقل قسمتهائی از اطلاعات جغرافیائی‌خود را که درقسمت اول‌از کتاب‌چهارم شرح داده‌شده‌از نوشته‌های مولفان پیشین و بخصوص هکاته معروف اقتباس نموده است . حال باید دید که آیا وی برای جمع‌آوری اطلاعاتی که درباره اوضاع و احوال این سرزمین و عادات و رسوم وسنن ساکنان‌آن نقل‌نموده خودشخصاً اقدام بمسافرت باین‌نقاط نموده ، یامستقیماً بتحقیق پرداخته‌است‌ویاصرفاً باقتباس ازمطالب پاره‌ای ازسیاحت‌نامه‌ها وسفرنامه‌های‌سیاحان وجهانگردان‌آن‌عصر اکتفانموده وبعبارت‌بهتر آیادراین‌مواردنیز بنقل‌مطالب مولفان پیشین اکتفا کرده و یا خود مطالبی بر اساس مشاهدات و تحقیقات شخصی بر آن افزوده‌است .

درپاره‌ای از قسمتهای کتاب چهارم هردوت بسفرهائی که قبل ازاو بپاره‌ای از نقاط‌جهان‌انجام گرفته‌اشاره کرده‌است‌واین امرمیتواند‌دلیل‌قانع کننده‌ای‌برای‌استفاده

او از سفرنامه‌های سیاحان معاصر باشد.

از جمله در بند۴۲ از کتاب چهارم چنین مینویسد: «. . . اما آنچه درباره افریقا میدانم اینست که این قسمت از هر جانب محصور از دریاها است، باستثناء قسمتی که به آسیا متصل میشود. تاجائیکه ما اطلاع داریم اولین کسی که این موضوع را ثابت کرد نکوس پادشاه مصر بود» سپس مؤلف در بند بعد درباره سفر تحقیقی که این پادشاه بدان دست زد چنین مینویسد: «پس از آنکه از حفر مجرائی از نیل بخلیج عربستان منصرف شد تعدادی از اهالی فینیقیه را در کشتی نشاند و بدریا فرستاد و بآنها امر کرد در مراجعت از راه ستونهای هر کول (۱) بدریای شمال (۲) وارد شوند. پس این فنیقی‌ها از دریای اریتره (۳) حرکت کردند. . .»

سپس مؤلف در بند۴۳ اضافه میکند که «چنین بود ترتیب شناسائی افریقا» و در بند ۴۴ مینویسد: «اما در مورد آسیا مهمترین اکتشافات بوسیلهٔ داریوش انجام گرفت. . .» وسپس شرح مبسوطی از سفر سکیلاکس(۴) سیاح معروف یونانی که بامر داریوش در اقیانوس هند بسیاحت پرداخت نقل نموده و آنگاه بشرح اطلاعات خود درباره قاره اروپا پرداخته است.

بی‌تردید نقل مطالبی دربارهٔ این سفرهای اکتشافی دلیل آن نیست که مؤلف تمام اطلاعات خود را در این باره از سفرنامه‌هائی که محتملا بوسیله سیاحان تحریر گردیده اقتباس کرده باشد وچه بسیار محتمل است که همین اطلاعات را درباره این مسافرتها ضمن سفرهای خود بنقاط مختلف خاورمیانه و افریقای شمالی بدست آورده باشد.

۱ـ جبل‌الطارق امروز

۲ـ مقصود از دریای‌شمال دریای مدیترانه‌است که بنظر مؤلف درمقام‌قیاس بادریای جنوب یعنی دریای اریتره (یااقیانوس هند) شمالی بوده‌است.

۳ـ دریای اریتره دریای‌احمر بوده‌است. این‌عنوان گاه به‌اقیانوس هند نیز اطلاق میشده‌است.

۴ـ Skylax

ازجمله محتمل‌است که درباره سفر اکتشافی مصریان بدور افریقا در سرزمین مصر مطالبی بسمع‌او رسیده‌باشد ؛ چه‌بطوریکه مؤلف خود نقل میکند دراین سرزمین در بارهٔ تاسیسات دریائی مصریان در زمان پادشاهی نکوس اطلاعاتی کسب کرده است وشرح مبسوطی‌نیز درباره مجرائی که این پادشاه بین‌نیل ودریای احمر حفر مینمود نقل کرده‌است . همچنین‌محتمل‌است که مؤلف اطلاعات‌خودرا درباره سفرسکیلاکس یونانی که بامرداریوش انجام گرفت درشهر موطن‌خود هالیکارناس ویادیگر شهرهای یونانی سواحل آسیای صغیر ازدهان همشهریان‌خود یایونانیانی شنیده باشد که‌افسانه این‌سیاحت‌بزرگ‌را باکبروغرورخاص نقل‌مینموده‌اند . دراین‌مورد مؤلف‌دچاراشتباهی شده‌است که میرساند که خود درهر حال شرح‌کامل این مسافرت‌را در جائی نخوانده ومستقیماً‌نیز از آن مطلع نشده‌است .

هردوت نه‌تنها نسبت بنقشی که سکیلاکس یونانی دراین‌سیاحت بعهده‌داشته راه‌اغراق پیموده واورا فرمانده این‌سفر اکتشافی‌دانسته (درحالیکه این‌خود مطلبی قابل بحث است) بلکه درباره خط سیراو نیز اشتباه نموده و این اشتباه میرساند که اطلاعات‌کاملی درباره این‌مسافرت نداشته .

توضیح‌آنکه هردوت مدعی است که این‌سرداریونانی ضمن‌آنکه موافق‌جریان رودسندپیش‌میرفت بسوی‌شرق گرائید وبدین‌ترتیب به‌اقیانوس‌هند وارد‌شد . درحالی که‌رودسند انحرافی بسوی شرق‌ندارد وقطعاً اشتباه‌مؤلف دراین مورد ناشی ازآنست که‌اطلاعات خودرا دراین‌باره ازراه‌دور بدست آورده است .

تنهادرچندمورد مؤلف‌خودبه‌استفاده ازسیاحت‌نامه‌های سیاحان‌پیشین بامعاصر اعتراف کرده‌است ازاین‌قبیل‌است درمورد مطالب‌مربوط‌به‌بند۱۳و۱۶ .

در بند ۱۳ مؤلف چنین مینویسد : « آریستئاس فرزند کایستروبیوس از اهالی پروکونز نیز دریکی ازاشعار حماسی‌خود نقل‌میکند که . . . همین‌شخص نقل‌میکند که‌بالاتر از قوم‌ایسدون . . . وبازازاونقل‌میکنند که . . . »

همچنین دربند۱۶ درباره کتاب آریستئاس چنین‌مینویسد :

«آنچه در آن‌سوی منطقه‌ای که در این مقام بشرح آن مشغول میباشم قرار دارد بدرستی بر هیچکس روشن نیست .

زیرا من هیچکس را نیافتم که اطلاعاتی درباره آن داشته و این اطلاعات نتیجهٔ مشاهدات شخصی‌او باشد . وحتی آریستئاس که کمی بالاتر ازاو نام‌بردم در کتاب شعری که سروده مدعی نشده که شخصاً ازمحل قوم ایسدون جلوتر رفته باشد . آنچه اومیگوید همانست که ایسدون‌ها میگفته‌اند . ماسعی خواهیم کرد هرمقدار اطلاعات دقیقی که از راه شایعات در باره دور ترین نقاط ممکن بدست آورده‌ایم در این مقام نقل کنیم .»

اما دراینکه مؤلف اطلاعات خودرا دراین قسمت عیناً از آریستئاس نقل نموده ویاتغییراتی بروفق سلیقه وعقیده‌خود در آن داده است تردید است و نمیتوان بحقیقت گفت که چه‌قسمت از اطلاعات خود را دراین مورد مستقیماً از آثاری که خود بدانها اشاره کرده است اتخاذ کرده وچه قسمت آنرا ازدهان اهالی شهرهائی که درطی سفر طولانی خود ازآنها عبور کرده بدست آورده است . آنچه در آن تردید نمیتوان داشت اینست که هردوت خودنیز سیاحی‌بوده است کنجکاو وتیزهوش ودرعین‌حال پرحوصله وپرحرف وبهر کجا که قدم میگذارده واز هر کس که میتوانسته در باره شگفتی‌های زمان‌خود و گذشته‌اطلاعاتی بدست میآورده و بهرجا امکان داشته قدم میگذارده وبا چشمان تیزبین‌خود وضع‌موجودرا مینگریسته است .

بااین ترتیب میتوان نتیجه گرفت که اطلاعاتی که او در قسمت اول از کتاب چهارم‌خود نقل کرده ترکیبی است از مجموع منابعی که‌بدان‌اشارت رفت‌وهمچنین مشاهدات و مسموعات شخص مولف درسفر پرمشکلاتی که بدان دست‌زده .

ملپومن

(Melpomène)

پارس‌ها در سرزمین سکاها

پارس‌ها در افریقا و بغازها و تراکیه

یونان در معرض خطر

(از بند ۱ از کتاب چهارم تا بند ۳۶ از کتاب پنجم)

۱- پس از تسخیر بابل داریوش خود بمقابله سکاها رفت(۱). کثرت تعداد افراد کور در آسیا و فراوانی ثروتی که از هر جانب بسوی خزانه شاهی سرازیر بود پادشاه هخامنشی را بفکر انتقام از سکاها انداخت. زیرا سکاها در گذشته سرزمین ماد را اشغال کرده و کسانی را که برای جلوگیری از آنها رفته بودند شکست داده بودند و باین ترتیب نقض عدالت اول بار از جانب آنها شروع شده بود. همانطور که قبلا نقل کردم(۲) سکاها مدت بیست و هشت سال بر آسیای علیا حکومت کردند. اینها در موقعی که کیمری‌ها را تعاقب میکردند به آسیا وارد شدند و مادها را از سلطنت بر کنار کردند(۳). زیرا قبل از اینکه سکاها به آسیا وارد شوند مادها براین سرزمین سلطنت میکردند.

وقتی سکاها بعد از بیست و هشت سال دوری از سرزمین خود و پس از گذشت این مدت طولانی بآنجا مراجعت کردند با مشکلی روبرو شدند که کمتر از مشکل آنها در ماد نبود (٤) آنها باسپاهی کثیر روبرو شدند، زیرا زنان سکاها درمدت غیبت طولانی شوهران باغلامان خود روابطی برقرار کرده بودند.

۲- سکاها عموم بردگان خود را کور میکنند تا بترتیبی که شرح میدهم شیر لازم برای تهیه مشروب خود را بدست آورند. آنها(۵) لوله‌هائی از استخوان که میتوان در

۱- در اینجا طرز بیان مؤلف طوری است که خواننده تصور میکند داریوش بلافاصله پس از تسخیر بابل بکشور سکاها لشکر کشید، درحالیکه لشکر کشی داریوش باین سرزمین مدتها بعد از استحکام پایه‌های سلطنت او و باحتمال زیاد در سالهای ٥١٤ تا ٥١٢ قبل از میلاد اتفاق افتاده است.

۲- کتاب اول - بند۱۰٦.

۳- درباره این هجوم رجوع شود بکتاب حاضر - بند۱۱و۱۲ و کتاب اول بند۱٥و۱۰٦ و کتاب هفتم بند۲۰.

٤- اشاره بضیافتی است که هوخشتر برای سران سکاها ترتیب داد و همه آنها را در تالار ضیافت ازدم شمشیر گذرانید (کتاب اول - بند۱۰٦).

٥- باینکه ضمیر سوم شخص جمع دراین مقام بسکاها برمیگردد، بطوریکه از دنباله مطلب معلوم میشود مقصود از این ضمیر سکاها نمیباشد بلکه بردگان آنها است که در تحت نظارت آنها عملیاتی را که مؤلف شرح میدهد انجام میدادند.

داخل آنها دمید وشباهتی کامل به نی‌لبك دارد بدست میگیرند وآنرا در عضو تناسلی مادیان فرو میکنند وسپس با دهان بداخل آن میدمند . ودرهمان‌حال که بعضی از آنها مشغول دمیدن هستند، بعضی دیگر شیر حیوان رامیدوشند. موجب این عمل بطوریکه خود آنها نقل میکنند اینست که بادیکه میدمند وریدهای مادیان را متورم وپستان‌های آنرا سنگین میکند . بعد از دوشیدن ، آنرا در ظروف گودی ازچوب میریزند و کورها را گرد این ظروف قرارمیدهند تا آن‌را بهم بزنند . آن‌قسمت را که بروی‌ظرف‌میآید وبهترین‌قسمت‌شیر میباشد ازقسمت‌زیرین آن که ارزش کمتری‌دارد جدامیکنند(۱) . برای‌انجام‌این عمل است که سکاها تمام اسیران خود را کورمیکنند (۲) ، زیرا ایشان صحرا گردندواز زراعت بی‌خبر اند .

۳ ـ از همین بردگان و زنان سکاها جوانانی بوجود آمدند و رشد کردند که چون از چگونگی تولد خود باخبربودند باسکاهائی که ازسرزمین ماد باز میگشتند بمخالفت برخاستند . آنان ابتدا باحفر خندقی عریض کشور خودرا ازدیگر نقاط مجزا کردند،

۱ـ مقصودمؤلف اینست که چربی‌شیررا که بصورت کره برسطح خارجی آن‌میایستد ازقسمت‌تحتانی که‌معمولا برای ساختن‌پنیر بکارمیرود جدامیکرده‌اند وبعبارت‌بهتر ازشیر کره میگرفتند وبقیهٔ آنرا برای‌امور دیگری مصرف میکردند .

۲ـ مقصود هردوت اینست که سکاها که قومی‌صحرا گرد وچوپان بودند وقسمت‌مهمی از احتیاجات غذائی خودرا ازشیر حیوانات رفع میکردند اسیران خودرا کور میکردند تا نتوانند درموقع زدن‌شیر کره آنرا که مطبوع‌تر ومقوی‌تر از باقیمانده آن‌بود تناول کنند . ظاهراً باید حدس هردوت دراین‌مورد چندان مقرون بحقیقت نباشد ، زیرا سکاهاز ندانیان خودرا برای آن کور میکردند که نگریزند واگر ملاحظه میکنیم که برای انجام این‌عمل یعنی زدن‌شیر که‌صنعت عمده تمدن چوپانی محسوب میشود ازوجوداین بردگان کوراستفاده میکرده‌اند ، دلیل این امر آنست که اولا درتمدن چوپانی غیراز این کار ونظایر آن ،کار تولیدی دیگری وجود نداشته وبعلاوه ازغلامان وبردگان کور کاری‌جز این‌عمل که مستلزم حرکت‌وبینائی نیست ساخته نبوده است .

این خندق از کوههای تورید (۱) تا پالوس‌مایوتیس (۲) در نقطه‌ای که این رود از همه جاعریض‌تر است ادامه‌داشت.

سپس اینان‌در برابر سکاهائی که‌میکوشیدند بداخل‌سرزمین آنهاوارد شوندموضع گرفتند وباآنها جنگیدند. چون عملیات جنگی بطول انجامید ودراین جنگ‌ها سکاها نتوانستند کمترین تفوقی بیابند یکی از آنها چنین‌سخن آغاز کرد: «سکاها! بچه‌کاری مشغول میباشیم؟ ما باکشتن این برد گان از نفوس خود میکاهیم زیرا از یکطرف تعدادی از ما کشته شده‌اند و از طرف دیگر باکشتن اینها از تعداد کسانی که باید بعدها بر آنها حکومت کنیم‌میکاهیم. عقیده من آنست که درهمین‌محل‌نیزه‌هاو کمانهای خودرا برزمین گذاریم وسپس هریك‌تازیانه‌ای که برای‌هدایت اسب خودبکارمیبریم بدست گیریم و باستقبال آنها رویم. مادام که آنها مارا با اسلحه می‌بینند خود را همردیف ما تصور میکنند و مارا مادرزاد با خود برابر میدانند، ولی وقتی مشاهده کنند که ما بجای اسلحه تازیانه در دست گرفته‌ایم خواهند دانست که برد گان ما هستند وهمینکه این‌وضع‌را تشخیص‌دادند دیگر مقاومت‌نخواهند کرد.»

۴- پس از آنکه سکاها این عقیده را شنیدندباجرای آن دست زدند وبرد گان که ازاین رفتار آنان در شگفت شده بودند گریختند و دیگر درمقام جنك برنیامدند. بدین ترتیب سکاها برسرزمین ماد حکومت کردند و پس از آنکه مادها آنها را راندند از توبترتیبی که نقل شد بسرزمین خود مراجعت کردند. برای انتقام ازاین هجوم‌بود که داریوش سپاهی برضدآنها تجهیز کرد.

۵- بقراریکه سکاها خود نقل میکنند، قوم آنها از جمیع دیگر اقوام جوان تراست.

۱- تورید (Tauride) یا کرسونز (Chersonèse) ناحیه‌ای ازسواحل شمالی دریای سیاه که ازجنوب بدریای آزوف محدودمیشد وشامل کریمه‌امروز وقسمتی ازسواحل شمالی دریای مزبور میگردید.

۲ - پالوس مایوتیس (Palus - Maiotis) نام قدیم دریای آزوف است که ترجمهٔ تحت‌اللفظی آن «مرداب» یادریاچه‌مایوتیس میباشد.

آنان منشاء قوم خودرا چنین میدانند که من نقل میکنم: درزمانی که کشور آنها بیحاصل بود پیش‌ازهمه مردی‌بنام تارژیتائوس (۱) در آنجا بدنیا آمد. بطوریکه سکاها نقل میکنند پدراین‌مرد خداوند زوس (۲) و مادرش یکی ازرودهای بوریستن (۳) بود. آنچه آنها ادعا میکنند برای من قابل قبول نیست، ولی آنها این ادعا را دارند.

تارژیتائوس که از چنین پدر و مادری بدنیا آمده بود سه پسر داشت که دوتای آنها لیپو کسائیس (٤) وآرپو کسائیس (٥) و جوانترین آنها کولا کسائیس (٦) نام داشتند. در زمان سلطنت آنها (۷) گردونه ای با یوغ و تبروجامی از زر از آسمان برسرزمین سکاها فرودآمد.

برادربزرگتر که قبل‌از دیگران این اشیاء زرین‌را دیده‌بود بقصد تملك آنها پیش‌رفت. اماهمینکه‌اوپیش رفت آن زرسوزان‌شد. پس‌او کناررفت وبرادر کوچکتر ازاو پیش‌رفت وآن زربارهٔدیگر چنان شد که شرح دادم. بدین‌ترتیب، آن‌زرسرخ شد واین دونفر را ازخود راند.

اماوقتی برای سومین بار جوانترین‌آنان نزدیك شد زر دربرابراو خاموش‌شد واوآن‌اشیاءرا بخانه خودبرد. بهمین‌جهت برادران بزرگتر باتوافق‌یکدیگر سلطنت سراسر سرزمین سکاها را بطور مستقل ببرادر کوچکتر خود واگذار کردند.

۱ـ Targitaos

۲ـ Zeus

۳ـ Borysthéne

٤ـ Lipoxaïs

٥ـ Arpoxaïs

٦ـ Colaxaïs

۷ـ روشن نیست‌مقصودهرودوت‌از «سلطنت آنها» دراین‌عبارت‌چیست، زیرا اگر بنا بگفتهٔ او که ازقول‌سکاها نقل‌میشود در آن‌زمان این‌سه‌برادر تنهاساکنان سرزمین سکاهابوده‌اند برچه قومی سلطنت‌میکرده‌اند؟ فرض اینکه یکی از آنها بردوتن دیگرحکومت داشته نیز صحیح نیست زیرا مؤلف سلطنت را بهرسهٔ آنها نسبت داده و میگوید « در زمان سلطنت آنها ...»

۶- بطوریکه نقل میکنند دسته ای از سکاها که اوخات (۱) نام دارند از نسل لیپو کسائیس ودسته‌ای‌دیگر که‌کاتیار(۲) وتراسپی(۳)نام‌دارند ازنسل آرپو کسائیس میباشند وازنسل برادر کوچکتر که‌پادشاه‌بود ، دسته‌ای‌دیگر ازسکاها بوجود آمدند که‌پارالات (٤) نام‌دارند (۵). نام‌مشترك همه‌آنها سکولوت(۶)است . یونانی‌ها اولین کسانی هستند که این‌قوم‌را بنام پادشاه‌آنهاسیت (۷) نام‌نهاده‌اند

۷- چنین بود منشاء قوم سکاها آنطور که آنها خود مدعی‌هستند. اززمانیکه آنها بوجود آمده‌اند ، یعنی اززمان اولین پادشاه آنها تارژیتائوس،تازمانی که داریوش‌بسرزمین آنها واردشد بگفتهٔ خود آنهاجمعاً هزارسال فاصله است ، نه بیشتر. پادشاهان طلای مقدسی را که از آن سخن گفتم محافظت کرده اند (۸) . هرسال برای جلب نظر مساعدآن‌زرقربانی هائی‌بافتخارش ترتیب‌میدهند . سکاها عقیده دارند که هر کس که درضمن این جشن نگهبانی طلای‌مقدس‌را درهوای آزاد بعهده دارد بخواب رود آن سال را بپایان نمیرساند وخواهدمرد .

۱- Auchates

۲- Catiares

۳- Traspies

٤- Paralates

۵- بطوریکه ملاحظه میشود هردوت باستناد گفته سکاها این قوم‌را از چهار طایفه میداند درحالیکه درهیچ جای دیگر کتاب خودباین‌اسامی‌اشاره نکرده‌است. ازتراسپی‌ها وپارالات ها درهیچیك از آثار مؤلفان کهن نیز نامی‌برده نشده. شاید تقسیم قبایل سکاها باین‌چهار قبیله مربوط بزمان بسیار بعیدی باشد که هنوز مهاجرتهای بزرك این قوم‌آغاز نشده‌بود و مدتها بردورهٔ مؤلف ودیگر مورخان قدیم مقدم‌بوده است .

۶- Scolotes

۷- مقصود هردوت پادشاهی است که سکیتس (Skythès) نام داشته و در بند ۱۰ همین‌کتاب باو اشاره شده‌است .

۸- مقصودمؤلف قطعاً پادشاهان مهمترین‌قسمت‌سرزمین‌سکاها بوده‌است که بشرحی که خود نقل میکند بسه قسمت مجزا تقسیم شده بود و طلای مزبور در یکی از قسمتهای سه گانه آن‌نگهداری میشده‌است (رجوع‌شود بدنبالهٔ مطلب درهمین‌بند)

سکاها برای جبران خسارت این شخص هر مقدار از اراضی را که بتواند درمدت یک روز بااسب گرد آن دور زند باو واگذار میکنند.

از قراریکه نقل میکنند چون این سرزمین وسیع بوده، کولاکسائیس برای پسران خود آنرا بسه مملکت تقسیم کرده و برای یکی از آنها که طلا در آن محافظت میشده است وسعت بیشتری قائل شده است بطوریکه سکاها خود نقل میکنند اگر بشمال سرزمین اقوامی که بالاتر از آنها زیست میکنند برویم بعلت پرهائی که در آن سرزمین وجود دارد دیگر نه چشمانمان جائی را خواهد دید و نه میتوانیم پیش برویم. زمین از این پرها مستور وفضا از آن آکنده است، بطوریکه مقابل چشم را مستور میکنند (۱).

۸- چنین است آنچه سکاها در باره خود و کشور هائی که بالاتر از سرزمین آنها قرار دارند نقل میکنند. اما یونانیان ساکن پون (۲) این مطالب را بترتیبی که اکنون نقل میکنم شرح میدهند: بطوریکه آنها نقل میکنند هرکول(۳) درحالیکه گاوهای ژریون (٤) را پیش میراند باین سرزمین که در آن موقع بی‌حاصل وخشك بود وامروز سکاها در آن سکونت دارند وارد شد. بطوریکه نقل میکنند، ژریون در خارج از ناحیه پون در جزیره‌ای که یونانیان اریته (۵) مینامند سکونت داشت.

۱- هردوت در بند ۳۱ همین کتاب خود اشاره میکند که مقصود از این پرهای شگفت انگیز که زمین و هوا را تیره میکنند دانه‌های سفید برف است که قسمت مهمی از سال در دشت‌های روسیه فرومیریزد.

۲- پون (Pont) نام قسمتی از سواحل آسیای صغیر در کنار دریای سیاه است که از شمال بدریای سیاه واز جنوب بفریژیه و کاپادوکیه محدود بوده ومدت‌ها قسمتی از ایالت کاپادوکیه بزرگ را تشکیل میداده است. تعداد کثیری از مهاجرنشین‌های یونانی درسواحل این ایالت تشکیل شده بود که از آن جمله است ترابوزان وسیده (Sidé). این قسمت ازسواحل آسیای صغیر پس از تسلط پارس‌ها ضمیمه حاکم نشین سوم و نوزدهم سازمان مملکتی داریوش شد.

۳- هرکول (Hércule) یا هراکلس (Héraclés) پهلوان افسانه‌ای در یونان باستان

٤- Géryon

۵- Erytheé

این جزیره درست در برابر گدیره (۱) در آنسوی ستونهای هرکول (۲) در نزدیکی سواحل اقیانوس قرارداشت . هم آنها مدعی هستند که سرچشمه این اقیانوس که گرداگرد زمین را فرا گرفته درجائی است که خورشید از آنجا طلوع میکند(۳)؛ اما آنها دلیلی برای اثبات این عقیده خودندارند . وقتی هرکول ازاین محل حرکت کرد وبه ناحیه‌ای رسید که امروز بسرزمین سکاها معروف است چون از برف وسرمای آن غافلگیر شد ، پوست شیر خودرا (٤) بروی خود کشید و بخواب رفت . در این موقع اسب‌های او که قبلا آنها را از گردونه گشوده بود تا در موقعی که او بخواب میرود به‌چرا مشغول‌شوند بر اثر حادثه‌ای که باراده‌خداوندان پیش آمد ناپدید شدند .

۹- بطوریکه نقل میکنند ، همینکه هرکول از خواب برخاست بجستجو پرداخت وپس از آنکه سراسر این سرزمین را پیمود بمحلی رسید که هیلیا (۵) نام دارد . در داخل غاری دراین محل بادختر جوانی بشکل‌مار روبرو شد که از دوجنس مختلف بود. قسمت‌های علیای‌اندام اواز زیرشکم ببالا شبیه زنان وقسمت های تحتانی‌اندامش شبیه خزندگان بود . هرکول این موجود را باتعجب نگریست و سپس از او پرسید که آیا اسبهائی‌را مشاهده‌نکرده است که درکناری سرگردان باشند .

۱- Gadoira

۲- ستونهای هراکلس یاهرکول نام‌قدیم جبل‌الطارق امروز است .

۳- یعنی محلی درجهت مشرق نسبت به‌یونان، بعبارت بهتر مشرق‌زمین یا آسیا که نسبت بیونانیان درجهت طلوع آفتاب محسوب میشده است.

٤- در دنیای باستان معروف بود که هرکول پهلوان افسانه‌ای پوست شیری را که بدست خود کشته بود برتن داشت . در تصویر ها و نقاشی های این زمان نیز همه‌جا هرکول را بصورت مرد نیرومندی مجسم کرده‌اند که پوست شیری برتن و چماقی در دست‌دارد.

۵- هیلیا (Hylaia) - درباره این ناحیه رجوع شود بتوضیحات مؤلف در بند ۱۸ و ۱۹ و۷٦ همین کتاب .

آن دختر جواب‌داد که او خود آنها را ربوده وبشرطی باومسترد خواهد کرد که با او هم‌بستر شود. هر کول درمقابل‌این‌شرط حاضرشد بااو هم‌بستر شود وچون آن‌دختر مایل بود که هرچه بیشتر در کنار هر کول بماند در استرداد اسبها شتاب نداشت ، درحالیکه هر کول مایل‌بود آنهارا پس‌بگیرد وحرکت کند .

سرانجام‌آن دختراسب‌هارا باو پس‌داد وچنین گفت: «من‌این‌اسب‌هارا که خود باینجا آمده بودند برای تو نگهداری کردم ، تو نیز پاداش آنرا بمن دادی ، زیرا ازتو سه‌پسر در شکم‌دارم . اکنون معلوم کن که وقتی این‌پسران بزرگ شدند آنان‌را چکنم ، بنزدتو بازفرستم یادرهمین محل ازآنها نگهداری کنم (زیراحکومت‌دراین سرزمین فقط بمن‌تعلق دارد) ؟

بطوریکه نقل میکنند آن دختر از هر کول چنان سؤال کرد و هر کول باو چنین پاسخ‌داد :

« وقتی پسرانت بسن بلوغ رسیدند آنچه را که میگویم انجام ده وبیم‌نداشته باش که مرتکب اشتباهی شوی . هر کدام را ملاحظه کردی که این کمان را بهمین ترتیبی که من میکشم‌میتواند بکشد واین کمربند را اینطور که من بر کمر می بندم بر کمر بندد او را اجازه ده که در همین محل اقامت کند و هر کدام را که نتواند عملیاتی را که نقل کردم انجام دهد ازاین سرزمین بیرون کن . اگر چنین کنی هم‌خود خوشبخت خواهی‌شد وهم‌دستورهای مرا اجرا کرده‌ای »

۱۰- پس هر کول یکی از کمانهای خود را کشید (زیرا تا آن زمان او دو کمان همراه داشت) و طرز بستن کمربند رانیز نشان داد وسپس کمان و کمربند را که بر محل قلاب آن جامی از زر آویخته بود باوداد و پس از آنکه این اشیاء را باوسپرد حرکت کرد .

وقتی پسران آن موجود به‌سن بلوغ رسیدند یکی‌ازآنهارا آگاتیرسوس (۱)

۱- Agathyrsos

ودیگری را ژلونوس (۱) وسومی را سکیتس (۲) نامید .

وچون توصیه هرکول را بخاطر داشت آنچه را که او تعلیم داده بود انجام داد . دوتن از پسران جوان ، آگاتیرسوس وژلونون دراین آزمایش توفیق نیافتند وچون مادر آنهارا ازخود براند، آن سرزمین را ترك کردند .

پسر کوچکتر که سکیتس نام داشت موفق شد ودر آن سرزمین بماند، پادشاهانی که یکی پس از دیگری درسرزمین سکاها بسلطنت رسیدند همه از فرزندان همین سکیتس بودند که خود فرزند هرکول بود .

وبیاد این جام سکاها تازمان حاضر جامهائی بکمربندخود نصب میکنند (۳) . ومادر نیز ترتیب کاررا طوری داد که سکیتس بتواند در آنجا بماند . چنین است آنچه یونانیان ساکن پون (٤) نقل میکنند .

۱۱ ـ این مطلب را بترتیب دیگری نیز نقل کرده‌اند که من بیشتر بآن معتقد میباشم واکنون بشرح آن میپردازم: سکاهای بیابانگرد ساکن آسیا بوده‌اند .و چون ماساگت ها (٥) باآنها بجنك پرداختند دراثر فشار آنها ازرود آراکس (٦) گذشتند

۱- Gélonos

۲- Skythès

۳- بعقیدهٔ برخی ازمورخین دراینمورد مورخ کهن اشتباه کرده‌است واگرهم سکاها اسبابی شبیه جام بر کمربند خود نصب میکرده‌اند قطعاً جلد یاوسیلهٔ تزیین قلاب کمربند آنها بوده است ، بعلاوه در هیچیك از تصاویر وسنك نوشته‌های قدیم اسبابی بشکل جام بر کمربند سکاها مشاهده نمیشود .(Belles Lettres ـ جلد ٤ ـ صفحه ٥٤)

٤- دربارهٔ پون (Pont) رجوع شود بتوضیح ذیل بند شماره ۸

٥ ـ ماساگت‌ها (Massagettes) قوم سکائی ساکن رود اگزوس (آمودریا) ـ بنابروایت هردوت کورش کبیر پادشاه بزرگ هخامنشی در جنگ باملکه افسانه‌ای این قوم(تومیریس) بقتل رسید . (هردوت ـ کتاب اول ـ بند ۲۰٥)

٦ـ آراکس(Araxe) هردوت ازاین رود درقسمتهای مختلف تاریخ خود باانحاء مختلف یادکرده و چندین رود را باین نام اسم برده و خصوصیاتی مختلف از آن نقل کرده بقسمی که ازمجموع قرائن وامارات استنباط میشود که وی این نام را بسه رود داده است ؛

۱) رودی که درزمان داریوش خط سرحدی کشورهخامنشی وسرزمین ماساگتها بوده

بقیه حاشیه درصفحه بعد

و بسرزمین کیمری (۱) رفتند.

زیرا بطوریکه نقل‌میکنند سرزمینی که امروز سکاها در آن سکونت دارند در گذشته به کیمری‌ها تعلق داشته. همینکه سکاها نزدیك‌شدند، کیمری‌ها که مشاهده کردند بزودی سپاهی کثیر بآنهاحمله خواهد کرد با یکدیگر بمشورت پرداختند. عقاید مختلف‌بود؛ ولی‌ازدونظر بیشتر دفاع‌شد که ازبین‌آنهانیزعقیده پادشاهان بهتر بنظرمیرسید. چه مردم عقیده داشتند که راه‌چاره آنست که‌بگریزند تادرمحل‌نمانند که خودرا درمعرض‌خطرجنك بادشمنان بیشمارقراردهند. اماپادشاهان عقیده داشتند که باید برای‌دفاع ازسرزمین خود تا آخرین‌نفس دربرابرمهاجمین‌ایستادگی کنند.

وچون مردم بهیچ‌قیمت حاضر بقبول عقیده‌پادشاهان نشدند وپادشاهان‌نیزنظر مردم‌را قبول‌نکردند، مردم تصمیم گرفتند بی‌توسل بجنك بگریزند و کشور خودرا بمهاجمین تسلیم کنند. پادشاهان که بخوبی نعمت‌هائی را که در آن سرزمین از آن بهره‌مند بوده‌اند بخاطرداشتند ومشکلاتی را که ممکن‌بود درصورت ترك‌وطن باآن مواجه شوند مجسم میکردند تصمیم گرفتند بمیرند ودر همان محل دفن شوند ولی با مردم نگریزند.

بقیه حاشیه ازصفحه‌قبل

است (کتاب‌اول ـ بند۲۰۵ وبعد) وامروز آموردریا یاآکسوس (Oxus) نام دارد.

۲) رودی که امروز درسرحد ایران‌وروسیه قراردارد وارس نامیده‌میشود. ظاهرا مقصودهردوت‌دراین‌مورد همین‌روداست زیراسکاها اکثرا درشمال‌این‌رودسکونت‌داشتند. لیکن معلوم نیست که چگونه ماساگت‌ها که در مشرق دریای خزر زیست میکرده‌اند آنها رامجبور بفرار بسرزمین کیمری کرده‌اند. این‌ابهام دربند۲۰۲ از کتاب‌اول هردوت نیز ملاحظه‌میشود.

۳) باز بنابروایت هردوت آراکس نام رودی بوده است که در سرحد غربی کشور ماساگت‌ها قرارداشته و بدریای خزر میریخته وظاهرا باید این رود ولگای امروز باشد. اگر این تعبیررا صحیح بدانیم گفته هردوت که سکاها در اثر فشار ماساگت‌ها به‌سرزمین کیمری قدم گذاردند چندان دور از حقیقت بنظرنمیرسد.

۱ـ Cimerie

همینکه این تصمیم گرفته‌شد، آنها (۱) بدودسته‌تقسیم‌شدند ودسته‌های‌مساوی تشکیل دادند و با هم بجنك پرداختند. وقتی همه آنها یکی بدست دیگری کشته شدند (۲) ، مردم کیمری آنهارا در کنار رودتیراس (۳) بخاك سپردند (قبرهای آنها هنوزدیده‌میشود) وپس از آنکه آنهارادفن کردندآن سرزمین‌راترك گفتند . باین‌ترتیب وقتی سکاها ازراه‌رسیدند صحرائی بی‌ساکن‌را بتصرف درآوردند .

۱۲ ـ هم اکنون نیز در سرزمین سکاها حصارهائی بنام حصار کیمریها و تنگه‌ای بنام تنگه کیمری(٤)وجوددارد وحتی‌ناحیه‌ای‌درآنجاوجوددارد که‌آنرا کیمری مینامند. همچنین‌یك‌بغاز کیمری(٥)نیزدراین‌سرزمین‌وجوددارد . امادرباره سرنوشت کیمریها، آنچه مسلم است آنها در برابر سکاها به‌آسیا گریختند و شبه جزیره‌ای را که امروز شهریونانی سینوپ (٦) درآن وجوددارد مهاجرنشین خود کردند .

همچنین مسلم است که سکاها آنها را دنبال کردند و چون راه را گم کردند بسرزمین ماد رسیدند و آنرا تصرف کردند ، زیرا کیمری ها در تمام مدت در طول ساحل میگریختند در حالیکه سکاهائی که بدنبال آنها رفته بودند قفقاز را در جانب راست خود گذاردندتاموقعی که بداخل‌خشکی منحرف شدند و سرزمین مادرا تصرف

۱ـ دراین‌مقام مطلب‌طوری‌نقل‌شده که تصورمیرود یکطرف این‌زدوخوردپادشاهان وطرف دیگر آن‌مردم‌بوده‌اند؛ درحالیکه بطوریکه دنبالهٔ‌مطلب نشان‌میدهد مقصودمؤلف اینست که چون پادشاهان ترجیح دادند درمحل دفن شوند ووطن خودرا ترك نکنند خود بدو دسته تقسیم شدند و باهم به زدوخورد پرداختند ، تا همه که بمیرند و در وطن خود دفن شوند

۲ـ معلوم‌میشود تعداد پادشاهان قوم کیمری آنقدرزیادبوده که توانسته‌اند در برابر هم صف آرائی کنند وبایکدیگر بجنگند. بایدتصور کرد که‌اصطلاح «پادشاه» دراین‌مورد زیاد وافی بمقصود نیست وقطعاً مقصود مؤلف ملوك طوایف وسران خانواده‌های‌اشرافی کیمری‌بوده‌است که هریك کم‌وبیش برتعدادی ازمردم عوام فرمانروائی داشته‌اند .

۳ـ تیراس (Tyras) این‌رودظاهراًبایدرودد نیستر امروز(Dniestre)درروسیه باشد.

٤ـ باحتمال‌زیاد مقصود مؤلف تنگهٔ ینی کاله (Iénie - Kalé) امروز است .

٥ـ درباره این‌اصطلاح رجوع‌شود بتوضیح‌ذیل بند۲۷ همین کتاب .

٦ـ Synope

کردند(۱) آنچه در اینجا نقل کردم روایت دیگری است که یونانیان وغیر یونانیان در مورد آن اتفاق دارند.

۱۳ - آریستئاس (۲) فرزند کایستروبیوس(۳) ازاهل پروکونز (٤) نیز درضمن یکی از اشعارحماسی خود نقل میکند که چون فبوس(۵) براو مستولی شد بنزد اهالی ایسدون(٦) رفت. همین شخص نقل میکند که بالاتر از ایسدون‌ها قوم آریماسپ (۷) سکونت دارد که مردمانی یك چشم میباشند (۸) و بالاتر از آریماسپ‌ها گریفون‌ها (۹) هستند که

۱- مشکل بنظر میرسد که کیمری ها که بگفتهٔ مؤلف تاحدود دنیستر (Dniestre) عقب نشینی کرده بودند ازجانب قفقاز بمشرق زمین گریخته باشند. آنچه دراین‌زمینه مورد قبول غالب محققان میباشد اینست که کیمریها ازتراکیه وبغازها گذشتند و به آسیای صغیر گریختند. بعلاوه تصور نمیرود سکاها درتعاقب دشمنی که باین‌سادگی دربرابر آنها میگریخت بحدی شدت عمل بخرج داده باشند که ازشتاب زیاد راه را گم کرده و بسرزمین ماد وارد شده باشند (Belles Lettrea جلد ٤ - صفحه٥٥)

۲- Aristeas

۳- Caysstrobios

٤- Proconnése

۵- Phébus

٦- ایسدون (Issédons)- دربارهٔ این قوم رجوع شود به بند۲۵ همین کتاب.

۷- آریماسپ (Arimaspes)-قوم افسانه‌ای سرزمین سکاها در آسیا که بحکایت هردوت برای بدست آوردن رسوب زرین رودی که بنام آنها آریماسپیوس (Arimaspius) نام داشته بابرندگانی افسانه‌ای بمبارزه مشغول بوده‌اند.

۸- هردوت دربند۱۱٦ از کتاب سوم نسبت بصحت این ادعا تردید کرده است. درباره منبع احتمالی افسانه این قوم که هردوت درجلدسوم و چهارم مکرر بآن اشاره کرده است رجوع شود به یادداشت ذیل بند۲۷ همین کتاب.

۹- گریفون (Griffons) نام موجودی است افسانه‌ای که مردم باستان آنرا بصورت حیوانی مجسم میکرده اند که اندامی شبیه اندام شیر، سر وبالی نظیر سر وبال عقاب، گوشهائی نظیر گوشهای اسب وبالهائی نظیر بال ماهی داشته. معروف است که گریفون‌ها در سرزمینی که آریماسپها اقامت داشتند مراقب معادن طلائی بوده‌اند که این قوم پیوسته در کمین آن بوده است.

نگهبانان طلا (۱) میباشند

وبالاتر از گریفون‌ها مردمان شمالی هستند که تا سواحل دریائی پراکنده (۲) میباشند. وباز هم او نقل میکند که همه این اقوام از آریماسپ‌ها گرفته تا دیگران باستثنای مردمان شمالی پیوسته باهمسایگان خود درحال جنگ وستیز بوده‌اند. باین ترتیب آریماسپ‌ها ایسدون‌ها را از سرزمین خود راندند و ایسدون‌ها سکاها را دنبال کردند وسکاها به کیمریها که درسواحل دریای جنوب (۳) سکونت داشتند فشار آوردند وآنهارا مجبور بترك سرزمین خود کردند. ازاینقرار، درمورد این سرزمین این شخص نیز عقیده‌ای مغایر عقیده سکاها دارد (٤).

۱۴ ـ من شرح دادم که آریستئاس سراینده اشعار مورد بحث ازچه شهری بود. اکنون آنچه‌را که درباره‌او درپروکونز وسیزیك (۵) شنیده‌ام شرح میدهم. بطوریکه نقل میکنند آریستئاس ازحیث اصالت خانوادگی از هیچیك ازهمشهریان خود عقب نبود. روزی او بدکان نمدفروشی درپروکونز وارد شد ودرآنجا بمرد. نمدفروش دکه خود رابست وبقصد اینکه این خبررا ببازماندگان متوفی برساند بیرون رفت. کم کم شایعهٔ مرك آریستئاس درشهر پیچید، ولی ناگهان یکی ازاهالی سیزیك که ازشهر آرتاکه (۶) رسیده بود با کسانی که بانتشار این خبر مشغول بودند بمجادله پرداخت. وی مدعی بود که آریستئاس را درراه سیزیك دیده وبااو گفتگو کرده است. چون او (۷) دربرابر

۱ـ مقصود طلائی است که آریماسپها برای بچنك آوردن آن با گریفون ها ستیز میکرده‌اند (دربارهٔ این موضوع رجوع شود ببند ۱۱۶ از کتاب سوم).

۲ـ باحتمال زیاد مقصود مؤلف ازاین دریا اقیانوس منجمد شمالی است.

۳ـ مقصود سواحل دریای سیاه است.

٤ـ زیراسکاها عقیده داشتند که خود آنها بومی سرزمینی بوده‌اند که بنام آنها معروف وقبل از آنها بصورت محلی خشك و بی حاصل بوده است (هردوت ـ بند ۵ از کتاب حاضر).

۵ـ سیزیك (Cyzique) از شهرهای آسیای صغیر در عهد باستان که ازحیث نظامی یکی از مراکز مهم دریای مدیترانه محسوب میشده است. سیزیك برای ساختمان‌های مجلل و کشتی های تجاری و نیروی نظامی خود شهرتی خاص داشت.

۶ـ Artaké

۷ـ مقصود نمدفروش است نه‌مسافری که ازشهر آتار که رسیده بود.

مدعیان باتمام‌قوا ازادعای‌خود دفاع‌میکرد، بستگان مرده به‌ن که او رفتند .

اما وقتی دردر که را گشودند نه از زنده آریستئاس خبری بود ونه‌از مرده‌او .
گویا هفت‌سال بعداز این‌واقعه آریستئاس دوباره درپرو کونز ظاهرشده واین‌اشعاررا که‌امروز یونانیان آریماسپه[1] مینامند سروده وهمینکه این‌اشعاررا سروده باردیگر ازانظار ناپدید گردیده‌است .

۱۵ ـ چنین‌است آنچه دراین‌دوشهر نقل میکنند. واکنون آنچه‌را که دویست‌وچهل‌سال پس‌ازناپدیدشدن مجدد آریستئاس برای‌اهالی‌متاپونت[2] درایتالیاروی‌داده‌ومن‌از آن باخبرم شرح میدهم؛ من‌تاحدودی‌ازاین‌مطلب‌اطلاع‌دارم که محاسبات‌من درپرو کونز و متاپونت اجازه داده‌اند[3]. بطوریکه اهالی متاپونت نقل میکنند آریستئاس خود دراین‌سرزمین برآنها آشکار شده وبآنها امر کرده است که معبدی برای‌آپولون[4] بسازند ودر کنار آن مجسمه‌ای بنام‌آریستئاس ازاهل پرو کونز برپا کنند . همچنین ظاهراً گفته است که‌آنها تنها یونانیان مقیم‌ایتالیا میباشند که تا آن‌زمان آپولون‌بنزد آنها آمده است واو خود بااین باخدا همراه‌بوده است .

وی درتمام این‌مدت بشکل کلاغی ظاهر شده ، و همینکه این مطلب را نقل کرده ازنظرها ناپدید شده‌است .

ازقراری که اهالی‌متاپونت نقل‌میکنندآنها رسولی به‌دلف[5] فرستادند تانظر

۱ـ Arimaspées

۲ـ متاپونت (Métaponte) ازشهرهای‌جنوبی ایتالیای‌باستان درساحل‌خلیج‌تارانت.

۳ـ باحتمال‌زیادمحاسباتی که هردوت‌بآن‌اشاره میکند براساس محاسبه نسل‌هائی بوده‌است که‌اززمان‌ناپدید شدن‌آریستئاس تاظهور مجدد او درمتاپونت زندگی کرده‌اند .

۴ـ آپولون(Apollon) فرزندژوپیتروژونون،خدای‌شعروموسیقی‌ومظهرزیبائی‌وجمال.

۵ـ دلف (Delphes) از شهرهای معروف یونان باستان واقع دردامنه کوه معروف پارناس (Parnasse) که‌بنام فرزندآپولون دلف نام‌گرفته بود .

شهرت این شهر بمعبد بزرگی بودکه بنام آپولون در آنجا بناشده بود و غیبگویان

خداوندرادربارۀ ظهوراین‌مردسئوال کنند .

هاتف دلف بآنان سفارش کرده بود که از دستورات آن شبح پیروی کنند ، چه درینصورت وضع آنها بهتر خواهد شد . اهالی متاپونت که این جواب را بااعتقاد کامل قبول کردند دستورات شبح‌را اجراء کردند. آنچه مسلم‌است، امروزدرنزدیکی همان بنائی که بنام آپولون میباشد مجسمه‌ای وجود دارد که بنام‌آریستئاس معروف‌است . بوته‌های خرزهره آن‌مجسمه‌را احاطه کرده‌اندو آن بنادرداخل‌میدان‌عمومی‌قراردارد. دراینجا سخن درباره آریستئاس‌کافی است .

۱۶ ـ آنچه درآنسوی منطقه‌ای که دراین‌مقام بشرح آن مشغول‌میباشم قرارداد بدرستی برهیچکس روشن نیست . زیرامن هیچکس‌رانیافتم که اطلاعاتی‌درباره‌آن داشته‌باشد واین‌اطلاعات نتیجه مشاهدات شخصی‌او باشد . وحتی آریستئاس که کمی بالاتر ازاو نام‌بردم‌در کتاب شعری که سروده مدعی نشده که شخصاً ازمحل قوم‌ایسدون پیش‌تر رفته‌باشد ، وآنچه درباره کشورهای آنسوی این‌منطقه میگوید همانهااست که ازاین وآن شنیده‌است .

بطوریکه‌خود اظهارمیکند،آنچه‌اومیگوید همانست که ایسدون‌ها میگفته‌اند. اما ما سعی خواهیم کرد هر مقدار اطلاعات دقیقی که از راه شایعات درباره دورترین نقاط ممکن بدست‌آورده‌ایم دراین‌مقام نقل کنیم .

۱۷ ـ اگر از بندر بوریستن (۱) شروع کنیم ـ زیرا این بندر درست در وسط قسمت

یاهاتفان معروف‌آن بصدق پیشگوئی و حدس صائب حوادث آینده شهرتی‌خاص داشتند . اکثرپادشاهان وسرداران وسران اقوام وملل باستان قبل‌از اقدام بهرعمل بزرگ کسانی برای‌مشورت باخدایان به آن معبد میفرستادند .

۱ ــ بوریستن (Borysthéne) روددنیپر (Dnièpre) امروز است ، محتمل است منظورمؤلف‌ازاین بندرشهری‌بوده‌است که‌درمصب‌روددنیپر قرارداشته (Belles Lettres. جلد چهارصفحه۵۸) .

ساحلی (۱) سرزمین سکاها قرار دارد . از این بندر (۲) ببعد اولین قومی که مشاهده میشود قوم کالی‌پی‌ها (۳) است که قومی است نیمه یونانی و نیمه‌سکائی . بالاتر (٤) از آنها قوم دیگری است که آلازون (٥) نام دارد . طرز زندگی این قوم وقوم کالی‌پی ازهمه حیث بطرز زندگی سکاها شباهت دارد با این تفاوت که آنها گندم وپیاز وسیر و باقلا و ارزن را کشت و مصرف میکنند . بالاتر از آنها اقوام نور (٦) وجوددارند. بالاتر از سرزمین نورها در جهت شمال تا جائیکه ما اطلاع داریم صحرائی است غیر مسکون . اقوامی که نام بردم همه در طول رود هیپانیس (۷) در مغرب بوریستن اقامت دارند .

۱ـ مقصود قسمتی از این سرزمین است که مجاور دریای سیاه بوده ودر حقیقت قسمت جنوبی آنرا تشکیل میداده است (هردوت ـ همین کتاب . بند۱۰۱)

۲ـ هردوت این بندر ساحلی را که بقول خود درقسمت وسطای ساحل سرزمین سکاها قرارداشته نقطه شروع مطالبی قرارداده که درباره اقوام وملل این سرزمین نقل کرده است . باحتمال زیاد علت این طرز بیان مؤلف آنست که اصولا مؤلف اطلاعات خودرا دراین باره درهمین بندر بدست آورده وبهمین جهت نقطه شروع آنرا نیز همین بندر قرار داده است (Belles Lettres جلد٤ ـ صفحه۵۸) .

۳ـ Callipies

٤ ـ مؤلف دراین مقام اقوام را بترتیبی که نسبت بساحل دریای سیاه قرار گرفته بودند شرح داده است ؛ ازاینقرار اولین قوم ساحل شمالی دریای سیاه قوم‌سکائی ودورتر ازآنها درداخل روسیهٔ فعلی قوم‌کالی‌پی بوده‌است ودراینجا مؤلف درمقام آنست که شرح دهد که بنسبتی که بداخل این‌سرزمین روبشمال پیش‌میرویم اقوام دیگری نیزدرآن‌سرزمین سکونت داشته‌اند .

٥ـ Alazons

٦ـ نور (Neures) مردمان سارمات که درقسمتی ازلیتوانی کنونی سکونت داشتند وبحکایت افسانه‌های باستان وروایت هردوت قادر بودند خودرا بشکل گرگ درآورند.

۷ـ هیپانیس (Hypanis) ظاهراً نام‌قدیم رودبوك امروز بوده‌است .(Belles - Lettres ـ جلدچهار ـ صفحه۵۹)

۱۸ ـ همینکه ازرود بوریستن عبور کنیم (۱) ، ابتدا در ساحل دریا با هیلیا (۲) روبرو میشویم ؛ بعدازآن ، کمی جلوتر درداخل خشکی ، سکاهای زارع سکونت دارند که یونانیان ساکن سواحل رود هیپانیس آنهارا بوریستنی مینامند ، در حالیکه آنها خود رابنام محل اولیبیائی (۳) مینامند . این سکاهای زارع سرزمینی را درتصرف دارند که ازجانب مشرق بفاصله چهارروزراه تاساحل رود پانتی کاپس (٤) ادامه مییابد وازجانب شمال بمقدار یازده روز بحرپیمائی درجریان رود بوریستن توسعه دارد . ازاینجا ببعد وبالاتر ازاین اقوام، صحرائی وسیع وجوددارد . وپس ازاین صحرا آدمخوارانی سکونت دارند که قومی مخصوص میباشند وازنژادسکاها نیستند . بالاتر ازآدمخواران صحرای واقعی شروع میشود که تا جائیکه ما اطلاع داریم هیچ موجود انسانی درآن زیست نمیکند .

۱ـ هردوت ظاهراً ازپیچ بزرك رودنیپر (بوریستن) بی اطلاع بوده (همین کتاب ـ بند ۵۳) وبهمین جهت احتمال میرود بسیاری ازاقوامی را که وی تصور میکرده که در آنسوی این رود سکونت داشته اند درحقیقت درهمین سوی آن بوده اند ـ (Belles Lettres جلد ٤ ـ صفحه ۵۹) .

۲ـ هیلیا (Hylaia) ـ درباره این محل رجوع شود به توضیحات مؤلف در بند ۱۸ و ۱۹ و ۷٦ همین کتاب .

۳ـ درعهدعتیق نام اولبیا (Olibia) بچندین شهر اتلاق میشد که ازهمه مهمتر شهری بود ازمهاجرین ملطی ویونانی درساحل رود بوریستن ؛ این شهر همانست که هردوت در این بند بآن اشاره میکند . همچنین دربی تی نی (Bithynie) وپامفیلی (Pamphylie) که هردو ازنواحی قدیم آسیای صغیر بوده اند دوشهر باین نام وجود داشته است .

٤ـ رودپانتی کاپس (Panticapès) ظاهراً یکی از شعب چپ رود بوریستن بوده است (هردوت ـ کتاب حاضر ـ بند ٥٤) . اما درمحلی که مؤلف بشرح آن مشغول میباشد رودی باین نام وجود ندارد وشاید مقصوداو یکی از شعب راست رودبوریستن بوده که اینگولتز (Ingouletz) نام دارد . (Belles Lettres جلد ٤ ـ صفحه ۵۹) .

۱۹ ـ درطرف شرق این سکاهای زارع پس‌از عبور از رود پانتی‌کاپس به‌سرزمین سکاهای بیابانگرد میرسیم که نه بذر میافشانند و نه کشت میکنند. سراسر این منطقه باستثنای هیلیا (۱) عاری‌ازدرخت‌است. سرزمینی که این بیابانگردان درآن‌سکونت دارند بوسعت چهارده (۲) روز راه‌پیمائی در جهت مشرق میباشد وتا رود گروس (۳) ادامه‌دارد.

درآنسوی رود گروس مناطقی وجوددارد که به‌مناطق شاهی معروف است وما قبلا دربارهٔ‌آن سخن گفتیم. در این منطقه سکاهائی زیست میکنند که از حیث تعداد وجسارت بردیگر سکاها سبقت‌دارند وآنهارا رعایای خودمیدانند.

۲۰ ـ این مناطق در جهت جنوب تا سرزمین اقوام تور (٤) ادامه‌دارد واز جانب مشرق به‌خندقی که بوسیلهٔ فرزندان کوران حفرشده (٥) و بندرتجارتی کرمن(٦) درساحل پالوس‌مایوتیس منتهی‌میشود.

۱ـ هیلیا (Hylaia) ـ درباره این‌محل رجوع‌شود به‌توضیحات مؤلف در بند۱۸و۱۹ و٧٦ همین کتاب.

۲ـ مقایسه این‌رقم با ارقام بند ۱۰۱ همین کتاب درباره‌وسعت سرزمین سکاها نشان میدهد که مؤلف‌دراین‌مورد اشتباه کرده وباحتمال‌زیاد مقصوداو چهارروز راه‌پیمائی‌بوده نه‌چهارده‌روز. شایداین‌اشتباه ناشی‌ازغفلت‌استنساخ کننده‌گان بعدی ویادخل وتصرفات آنها بوده ودرمتن اصلی تاریخ‌هردوت تناقضی ازاین‌لحاظ بین‌مطالب این‌بند وبند۱۰۱ وجود نداشته‌است.

۳ـ گروس (Gerrhos) ـ درباره این‌رود رجوع‌شود بتوضیحات مؤلف در بند٥٦ ویادداشت‌ذیل بند٥۳ کتاب حاضر

٤ـ Taures

٥ـ درباره این‌خندق رجوع‌شود به‌توضیحات‌مؤلف دربند۳ همین کتاب.

٦ـ کرمن (Krémnes) یاکرمنوآ (Cremnoi)

قسمتی از سرزمین آنها به رود تانائیس (۱) متصل میشود. بالاتر از سکاهای شاهی درجهت شمال ملانکن‌ها (۲) سکونت دارند که قومی مخصوص میباشند و از نژاد سکاها نیستند. و بالاتر از ملانکن‌ها تاجائیکه ما اطلاع داریم غیر از مرداب‌ها و صحاری غیر مسکون چیزی نمیتوان یافت.

۲۱ ـ همینکه از تانائیس عبور کنیم دیگر درسرزمین سکاها نیستیم. دراینجا اولین نقطه این زمین به قوم سورومات تعلق دارد که درسرزمینی سکونت دارند که بکلی عاری از اشجار وحشی یا دستی است و از آخر خلیج پالوس مایوتیس شروع میشود و بفاصله پانزده روز راه درجهت شمال ادامه مییابد.

۲۲ ـ بالاتر از آنها قطعه دوم به بودن‌ها (٤) تعلق دارد که سرزمینی را دراختیار دارند که سراسر مستور از جنگلهائی از درختان با عطریات مختلف میباشد. بالاتر از قوم بودن در جهت شمال، ابتدا صحرائی قرارداد بوسعت هفت روز راه؛ پس از آن، در جهتی که بیشتر بجانب باد مشرق متمایل میشود قوم تیساژت (٥) سکونت دارد که قومی مخصوص است و افراد آن بتعداد کثیر میباشند و از راه شکار زندگی میکنند. در نزدیکی آنها و در همان قسمت اقوامی سکونت دارند که به ایرکس (٦) معروف میباشند. مردمان این قوم نیز از شکار زیست میکنند و ترتیب شکار آنها چنین است:

شکارچی بر بالای درختی میرود و در آنجا کمین میکند ـ سراسر این سرزمین

---

۱ ـ تانائیس (Tanais) نام قدیم رود دون (Don) امروز است. شهری بهمین نام در مصب این رود در نزدیکی شهر کنونی آزوف وجود داشته که در دنیای قدیم از لحاظ دادوستد شهرتی خاص کسب کرده بود.

۲ ـ Mélanclaines

۳ ـ Sauromates

٤ ـ Boudins

٥ ـ Thyssagètes

٦ ـ Iyrkès

از درخت فراوانی مستوراست ـ هریك از آنها سك و اسبی آماده دارند. اسب بقسمی تربیت شده که میتواند برای کوچك کردن جثه خود از روی شکم برروی زمین بخوابد. وقتی شکارچی از بالای درخت حیوانی را مشاهده میکند تیری بجانب آن حیوان میاندازد وسپس براسب میپرد ودر حالیکه سك بدنبال شکارافتاده‌است بتعاقب آن میپردازد.

آنطرف‌تر از این اقوام، در جهت مشرق سکاهای دیگری سکونت دارند که ازسکاهای شاهی جداشده‌اند وباین منطقه آمده‌اند.

۲۳ ـ سراسرمناطقی که‌ازآنهایادشد دشت‌وسیعی‌را تشکیل میدهد که خاك‌آن‌حاصلخیز است وتاسرزمین سکاهای موردبحث ادامه‌مییابد. ازآنجابیعد زمین‌سنگلاخ وشن‌زار است. وقتی قسمت وسیعی از این‌صحرای سنگلاخ را عبور کنیم باکسانی‌روبرو میشویم که دردامنه کوههای مرتفع(۱) سکونت‌دارند وهمه‌اززن ومرد بی‌استثناء از زمان‌تولد طاس‌هستند.

بینی‌آنان پهن است وچانه‌ای نیرومند دارند وبزبانی مخصوص تکلم میکنند؛ بطریق‌سکاها لباس‌میپوشند وازمیوه بعضی‌ازدرختان زیست‌میکنند. درختی که بامیوه آن زیست‌میکنند پونتیك (۲) نام دارد.

ارتفاع این درخت تقریباً برابر ارتفاع درخت انجیر است ومیوه آن بدرشتی باقلااست وهسته‌ای درداخل‌دارد(۳).

وقتی‌این‌میوه میرسد، آب‌آنرا که مایعی‌غلیظ وسیاهرنك‌است بایك‌قطعه‌پارچه میگیرند. این‌آب‌را که‌آشی (٤) نام‌دارد باشیرمخلوط میکنند وسپس میآشامند ویا

۱ـ باحتمال‌زیاد مقصودمؤلف ازاین کوههای مرتفع رشتهٔ‌جبال اورال جنوبی‌است. (Belles Lettres جلد٤ صفحه ٦١)

۲ـ Pontique

۳ـ ظاهرا این‌درخت نوعی از گیلاس وحشی بوده‌است که درمناطق‌سردسیرمیروئیده (Belles Lettres جلد٤ـ صفحه٦۲).

٤ـ Aschy

میلیسند . و با قسمت غلیظ تەنشین آن نوعی شیرینی تهیه میشود که با همان تغذیه میکنند ؛ زیرا چون مراتع سرزمین آنها فقیراست حیوانات آنها بتعداد کم میباشد .

هریك از آنها درزیر درختی میخوابند که درزمستان آنرا با پوششی از نمد سفید مستور میکنند ولی در تابستان پوششی ندارد . باین اقوام هیچکس کاری ندارد ، زیرا آنهارا موجوداتی مقدس میدانند .

این مردمان هیچ سلاح جنگی ندارند و اختلافات اقوام همسایه را حل و فصل میکنند ، هر کس که از کشور خود رانده شود و بنزد آنها پناه برد ازهر گونه تعرض در امان است. نام این قوم آرژیپه (۱) است .

۲۴ ـ ازاین سرزمین واقوامی که در اینسوی آن سکونت دارند ، تاجائیکه این مردمان کله طاس زیست میکنند ، ما بخوبی آگاه میباشیم ، زیرا ازبعضی ازسکاهائی که بنزد آنها میروند وهمچنین ازیونانیان بندر بوریستن ودیگر بنادر دریای سیاه بآسانی میتوان در این باره استفسار کرد . سکاهائی که بنزد آنها میروند برای این کار از هفت زبان استفاده میکنند وهفت مترجم همراه دارند .

۲۵ ـ بطوریکه ذکر کردم اطلاعات ما بهمین جا محدود میشود ؛ اما درباره آنچه بالاتر ازمردمان کله طاس وجود دارد هیچکس نمیتواند بدرستی سخن بگوید زیرا در این سرزمین کوههای مرتفع و غیر قابل عبور سدی تشکیل داده اند که هیچکس نمیتواند از آن عبور کند . این مردمان کله طاس مدعی هستند ـ و بعقیده من آنچه آنان میگویند باور کردنی نیست ـ که در این کوهها مردانی زندگی میکنند که پای آنها مانند پای بز است (۲) و بالاتر از این مردمان ، اقوام دیگری زیست میکنند که نیمی ازسال را درخوابند (۳) .

---

۱ ـ Argippées

۲ ـ محتملاً اشاره بمردمان کوهستانی و کوهنوردی است که بعلت سرعت حرکت پاهای آنهارا شبیه پای بز که حیوانی سریع الانتقال است تصور کرده اند .

۳ ـ محتملا اشاره بشب های طویل مناطق قطبی است که ظاهرا مردمان باستان جسته گریخته اطلاعات پراکنده ای در باره آن داشته اند . (Belles Lettres جلد ٤ ـ صفحه ٦٣)

من هیچیك از اینها را باور نمیکنم.

ما یقین داریم که درطرف شرق مردمان کله‌طاس مردمان ایسدون زندگی میکنند، ولی دربارهٔ آنچه در شمال این قوم ازمردمان کله‌طاس و ایسدون‌ها وغیره وجود دارد غیر از آنچه خود آنها نقل میکنند اطلاعی دردست نداریم.

۳۶ ـ بطوریکه نقل میکنند ایسدون‌ها عادات ورسومی دارند که چنین است: اگر کسی پدرش بمیرد، هریك از خویشان حیوانی برای او میآورندوقربانی میکنند و گوشت آنرا قطعه‌قطعه میکنند. سپس جسدپدرمیزبان خودرا نیزقطعه‌قطعه میکنند وهمهٔ این گوشت‌هارا باهم مخلوط میکنند وباآن ضیافتی ترتیب‌میدهند(۱). موها و کرکهای سرمرده‌را میکنند وسپس سررا تمیز وسرخ میکنند وآنگاه درموقع قربانیهای بزرك سالیانه‌خود، مانند اشیاء مذهبی آنرا پرستش ونیایش میکنند(۲). همانطور که یونانیان بابرگذاری مراسمی درسال متوفی ازاو تجلیل میکنند، فرزندان این قوم باین ترتیب از خاطره پدران خود تجلیل میکنند. از طرف دیگر ایسدون‌ها نیز مانند مردمان کله‌طاس اشخاصی منصف و عادل میباشند و زنان آنان همردیف مردانند و قدرت آنها باقدرت مردان برابر است.

۳۷ ـ از اینقرار این اقوام نیز شناخته شده‌اند. اما دربارهٔ اقوامی که بالاتر ازآنها در شمال قراردارند فقط ایسدون‌ها هستند که وجودمردمان یك چشم و گریفون‌های محافظ

۱ـ نظیر این رسم بنابگفتهٔ مؤلف بین اقوام ماساژت نیز وجود داشته بااین تفاوت که آنها اشخاص مسن‌رازنده قطعه‌قطعه میکرده‌اند تاازز جر وشکنجه دوره کهولت درامان باشند (هردوت ـ کتاب اول ـ بند۲۱٦).

۲ ـ جالب توجه است که سکاها نیز با سرهای بریده دشمنان خود عملی مشابه آن انجام میداده‌اند با این تفاوت که مقصود آنها ازاین عمل تجلیل مرده نبوده بلکه تحقیراو بوده وبهمین جهت کاسهٔ سررا برای مصرفی مخصوص اختصاص میداده‌اند (هردوت ـ کتاب حاضر ـ بند ٦۵)

طلا را تأیید کرده‌اند(۱). سکاها فقط آنچه را که شنیده‌اند نقل میکنند و ما نیز این مطالب را از قول سکاها نقل میکنیم. نامی که ما به آریماسپ‌ها (۲) داده‌ایم سکائی است؛ زیرا «آریما»(۳) در زبان سکائی بمعنای «یك» و «سپو»(٤) بمعنای «چشم» است.

۲۸ ـ در تمام مناطقی که نام بردم زمستان بسیار سخت است، بطوریکه مدت هشت ماه از سال سرمائی طاقت‌فرسا حکمفرماست. اگر در این مدت آب برروی زمین بریزند، گل نمیشود. اما اگر آتش روشن کنند، گل خواهد شد. دریا و سراسر بسفر کیمری(۵) یخ

۱ـ از افسانه‌های قدیم نواحی آلتائی و آثار باستانی مربوط به این سرزمین چنین استنباط میشود که در این نواحی که معادن طلا بتعداد زیاد وجود داشته از قدیم‌ترین ایام افسانه‌هائی درباره این ثروت طبیعی و مردمان یك‌چشم و پرندگان مخصوصی که نگاهبان و حافظ طلا بوده‌اند برزبانها جاری بوده. در تمام افسانه‌های مردمان ساکن این نواحی انعکاسی از این تصورات مشاهده میشود، با این تفاوت که یك‌جا صحبت از پرنده‌ایست که محافظ معادن طلا میباشد و در جای دیگر صحبت از اژدهائی است که مراقب کوههای حاوی معادن است.

(Belles Lettres جلد٤ صفحه ٦٤)

۲ـ Arimaspes

۳ـ Arima

٤ـ Spou

۵ ـ این اصطلاح را یونانیان و مورخان باستان به دو بغاز و یك منطقه اطلاق میکرده‌اند:

۱) باشتقاق کلمه‌ای یونانی که بمعنای تنگنا ومعبر بوده این اصطلاح به بغاز بسفر امروز اطلاق میشده‌است.

۲) بسفر کیمری به بغازی گفته میشد که امروز بغاز ینی‌کاله (Ienikalée) یا کرچ (Kertsch) نامدارد. این بغاز در منطقه کریمه قرار دارد و دریای آزوف را بدریای سیاه متصل میکند.

۳) همچنین بسفر به سرزمینی گفته میشد که شامل نواحی جنوبی روسیه امروز بوده و در شمال بسفر کیمری و در دو سوی آن بطرف شمال امتداد داشته‌است. پایتخت این کشور کهن شهر معروف پانتی کاپه (Panticapée) بوده که هردوت در کتاب حاضر مکرر از آن نام برده است. از شهرهای مهم آن اولبیا (Olbia) و تانائیس (Thanais) بوده که باز مؤلف مکرر از آنها یاد کرده است.

میزند بقسمی که سکاهائی که درخارج ازخندقها زیست‌میکنند دسته‌جمعی برروی‌یخها میروند و گردونه‌های خودرا از روی‌آن میگذرانند و به‌سرزمین سند (۱) میروند. چنین‌است وضع‌زمستان درتمام مدت هشت‌ماه‌آن.

بعلاوه در مدت چهار ماه ازبقیه‌سال‌هوا دراین سرزمین گرم نمیشود. زمستان اینجا بازمستان تمام‌نواحی‌دیگر فرق‌دارد.

بارندگی درتمام‌مدت‌زمستان‌دردوره‌ای که عادةباران‌میبارد آنقدر کم‌است که جای‌آن ندارد ازآن صحبتی‌بشود، درحالیکه درتابستان بطور مداوم باران میبارد. درسرزمین‌سکاها غرش‌رعد درفصولی که‌دردیگر نقاط شنیده‌میشود بگوش‌نمیرسد(۲)؛ اما درتابستان رعدبشدت میغرد. واگر درزمستان‌بغرد بهمان‌اندازه که ازیك‌معجزه تعجب‌میکنند ازآن‌نیز تعجب خواهند کرد. همچنین اگر زلزله‌ای روی دهد، چه درزمستان وچه درتابستان، درسرزمین سکاها آنرا حمل‌برمعجزه میکنند.

اسب‌ها بااستقامت تمام این‌سرمای شدیدرا تحمل میکنند، درحالیکه خرها و قاطرها هرگز قدرت تحمل‌آنرا ندارند.

دردیگر کشورها وضع برعکس است و اسب‌ها درنتیجه سرما بمرض شاقلوس مبتلامیشوند ومیمیرند، درحالیکه قاطرها وخرها دربرابرآن مقاومت‌میکنند.

۲۹ ـ بعقیده‌من، اگر درسرزمین سکاها گاوهای بی‌شاخ از شاخ محرومند علت‌آن نیز آب وهوای این‌ناحیه‌است. یکی‌ازقرائنی که درتأیید این موضوع میتوانم‌عنوان کنم مفهوم یکی‌از اشعار اودیسه هومر (۳) است که‌چنین‌میگوید: «وافریقا سرزمینی که بره‌ها درآنجا بسرعت‌شاخ درمیآورند (۴).»

۱ـ سند (Sindes) شبه‌جزیره‌تامان (Taman) وسرزمین آناپا(Anapa) بوده‌است. (Belles Lettres ـ جلد٤ـ صفحه ٦٤)

۲ـ مقصودمولف دوفصل بهاروپائیز است که درآب‌وهوای مدیترانه‌ای یونان فصل بارندگی ورعدوبرق بوده است.

۳ـ Homère

٤ـ اودیسه ـ ج٤ ـ ب۸۵ (Belles Lehres ـ جلد ٤ ـصفحه ٦٤)

بعبارت بهتر مقصود گوینده اینست که در مناطق گرم شاخ حیوانات بسرعت میروید وبرعکس ، درمناطقی که سرمای‌شدیدحکمفرما است اصولاً شاخی برسر حیوانات نمیروید واگر هم بروید بسیار کوچك خواهد بود(۱).

۴۰ ـ ازاینقرار آنچه دربارهٔ این مناطق نقل کردم نتیجه سرمای آنجا است . اما آنچه موجب تعجب من‌شده اینست که (چون‌ازآغاز کتاب خود تاکنون مرتباً بمطالب‌خارج ازموضوع اشاره کرده‌ام) چرا درسراسر ناحیه‌اله(۲) هرگز قاطری بوجود نمیآید ، درحالیکه این ناحیه منطقه‌ای سرد نیست و ظاهراً دلیل دیگری برای این امر نمیتوان یافت . بطوریکه اهالی اله خود نقل میکنند علت اینکه قاطر در سرزمین آنها بوجود نمیآید نفرین ولعنتی است که بر آن سرزمین شده است .

حقیقت آنستکه وقتی فصلی که مادیان ها بارور میشوند فرامیرسد ، آنها را بخارج ازسرزمین اله وبنزد اقوام مجاور میبرند ودر آنجا که سرزمین خارجی است الاغها را با آنها آمیزش میدهند تا آبستن شوند ؛ پس ازآن ، آنها رابه کشورخود بازمیگردانند .

۴۱ ـ اما درباره پرهائی که بگفته‌سکاهافضای‌نقاط دور افتادهٔخشگی ازآن انباشته‌شده ومانع عبور ومرور و دیدن اشیاء میشود آنچه بنظرمن میرسد اکنون نقل میکنم . بالا تراز سرزمینی که مورد بحث است پیوسته برف میبارد . البته طبیعی است که در تابستان کمتراز زمستان‌میبارد . دراینصورت هرکس که ریزش برف انبوه رابرروی زمین‌ازنزدیك دیده باشد میتواند تصور کند که من‌چه میخواهم‌بگویم . زیرادانه‌های

---

(۱) صحت یاسقم ادعای هردوت دراین مورد وقتی آشکار میشود که گوزن ها و چهارپایان زورمند قطبی را درنظر مجسم کنیم که ازشاخ‌های پرپیچ وخم و نیرومند خود در زحمت میباشند . شاخ‌پرپیچ‌وخم و گوزن‌نیرومند ، امروز مظهر سرمای مناطق قطبی شناخته میشود .

(۲) اله (Elée) ازشهرهای قدیم یونان واقع درائولی (Eolie)ـشهردیگری‌بهمین نام درایتالیای باستان وجود داشته که بوسیله مهاجرین شهرفوسه تأسیس شده بودومکتب فلسفی معروفی بدان منسوب است .

برف به پرشباهت دارد و اگر قسمت‌های شمالی این منطقه غیرمسکون است علت آنست که زمستان آنجا چنین است . پس حدس من آنست که وقتی سکاها و کسانی که اطراف آنها زیست میکنند ازاین پرها صحبت میکنند درحقیقت‌بکنایه ازبرف سخن میگویند .

۳۲ـ من از آنچه درباره دور افتاده ترین مناطق نقل کرده‌اند سخن گفتم . اما دربارهٔ مردمان شمالی‌نه ازسکاها ونه از کسان‌دیگر که‌دراین‌قسمت زیست میکنند هیچکس غیراز ایسدون‌ها ، اطلاعی ندارد(۱) و بعقیدهٔ من ایسدون‌ها نیز در این باره چیزی نقل نکرده‌اند(۲) ، زیرا اگر آنها چیزی نقل میکردند سکاها نیز باید نقل کرده باشند ، همچنانکه ازمردمان یك چشم نقل کرده‌اند . فقط در آثار ازیود(۳) درباره مردمان شمالی سخن گفته‌شده‌است ؛ همچنین‌است‌اشعار اپیگون(٤) هومر ، اگرواقعاً اورابتوان‌مؤلف آن‌دانست .

---

(۱) طرز بیان هردوت دراین‌عبارت طوری است که معلوم میشود قبل ازاو مورخان یاجغرافی دانان یونانی مطالبی درباره این «مردمان شمالی» نقل کرده‌اند که هردوت‌در این مقام که بشرح حال اقوام ساکن نواحی سرد مشغول است نسبت به صحت وجود آنها تردید میکند . ازلحن بیان وطرز کلام مؤلف که تاحدی نیشدار بنظر میرسد باید حدس زد که مخاطب اواحتمالا هکاته معروف ازاهل ملط است که مؤلف مکرر بطور صریح وغیر صریح بااو بمجادله پرداخته ودر بسیاری ازموارد دیگر در رد نظریات او استدلال کرده است . اگر این حدس صحیح باشد باید تصور کرد که بی‌تردید مؤلف‌درجمع آوری مطالب این قسمت از کتاب خود تحت تأثیر کامل نویسندگان پیشین خود واز جمله هکاته معروف بوده واین‌فرض هم وقتی قوت میگیرد که ملاحظه میکنیم‌مؤلف بااین‌نواحی‌وحتی نواحی مجاور ونزدیك آن اصولا سفری نکرده است .

(۲) درینصورت بایدمطالبی که بادعای‌مؤلف آریستئاس(Aristéas) دربارهٔ «مردمان شمالی» ازقول ایسدون‌ها نقل کرده صحت نداشته باشد (هردوت همین کتاب ـ بند۱۳) .

(۳) ازیود(Hésiode) ـ شاعرمعروف‌یونان‌درقرن‌هشتم‌قبل‌ازمیلاد . درناحیه‌بئوسی (Béotie) بدنیا آمد ودرزمینه اشعاراخلاقی‌شهرتی‌فراوان یافت . اثر معروف‌او تئوگونی (Théogonie) نام دارد که ترجمه آن «شجره نسب خدایان» است .

(٤) Epigones

۴۴ - اما فقط اهالی دلوس(۱) ، هستند که بیش از هر قوم دیگر در بارهٔ آنها سخن گفته‌اند . بطوریکه اینان نقل میکنند مردمان شمالی هدیائی برای خدایان بنزد سکاها میآورده‌اند که آنرا باقشری از کاه گندم مستور میکرده‌اند ، اقوام دیگر آنها را از سکاها و اقوام مجاور بدست میآورده‌اند و بسوی مغرب تا دورترین نقاط وسواحل آدریاتیك میفرستاده‌اند و از آنجا بطرف جنوب منتقل میشده است .

نخستین مردمان یونانی که این هدایا را دریافت میکرده‌اند اهالی دودون(۲) بوده‌اند . سپس هدایا بوسیله اهالی دودون به خلیج مالیاك(۳) میرفته و از آنجا به اوبه(٤) منتقل میشده و از این محل به شهر کاریستوس(۵) فرستاده میشده‌است .

اما بعد از کاریستوس به آندورس(٦) فرستاده نمیشد و اهالی کاریستوس آنها را مستقیماً به تنوس(۷) میبرده‌اند، واهالی تنوس نیز به دلوس منتقل میکرده‌اند چنین است بشرحی که اهالی دلوس نقل میکنند ترتیب انتقال این هدایا به سرزمین آنها . ولی ظاهراً مردمان شمالی اول بار این هدایا را بوسیله دو دوشیزه جوان فرستاده‌اند که بنا بگفته اهالی دلوس نام آنها هیپروشه(۸) ولاودیکه(۹) بوده است .

مردمان شمالی برای حمایت این دوشیزگان پنج تن از افراد خود را با آنها

---

(٤) دلوس (Délos) - از مجمع الجزایر یونان باستان که بحکایت افسانه‌های عتیق موطن آپولون و دیان (Diane) خدایان معروف بوده و مدتها مورد احترام و پرستش جمیع قبایل و اقوام یونانی نژ د واز مراکز مهم رفت و آمد دریای مدیترانه محسوب میشده‌است

(۲) دودون (Dodone) از شهرهای معروف ناحیه اپیردر یونان باستان - شهرت این شهر بیشتر بعلت معبدی بود که در کنار جنگل مجاور آن قرار داشت و مخصوص خداوند زوس (ژوپیتر) بود وصدای مرموز هاتف آن از خلال زمزمه شاخ برگ درختان آن بگوش می رسید .

(۳) Maliaque

(٤) Eubée

(۵) Carystos

(٦) Andors

(۷) Ténos

(۸) Hypéroché

(۹) Laodiké

همراه کردند و اینها همانها هستند که امروز پرفر(۱) نام دارند ودردلوس احترامات زیادی برای آنها قائل میباشند. اما چون کسانی که باین عنوان فرستاده میشدند دیگر به سرزمین خود باز نمی گشتند، آنها نگران شدند که مبادا وضعی پیش آید که هرگز شاهد بازگشت فرستادگان پی‌درپی خود نباشند.

پس تصمیم گرفتند که هدایای خود را در قشری از کاه گندم مستور کنند و به سرحد ببرند واز همسایگان خود بخواهند که آنها را از طریق کشور خود به اقوام مجاور منتقل کنند. بدین ترتیب بود که این هدایا طی طریق میکرد و بـه دلوس میرسید. اما من خود ازسنتی باخبرم که میتوان با آنچه که درباره هدایای مورد بحث روی میدهد قیاس کرد وآن چنین است: وقتی زنان تراکیه(۲) و پئونی(۳) قربانی به آرتمیس(٤) شاهی هدیه میکنند، باهدایائی که آنها در دست دارند همیشه مقداری کاه گندم ضمیمه است. چنین است آنچه تا جائیکه من اطلاع دارم این زنان انجام می‌دهند.

۳۴ ـ دوشیزگان و جوانان دلوس بیاد دوشیزگانی که از جانب مردمان شمالی آمده

۱ـ پرفر (Perphères) ظاهراً فرستادگانی بوده‌اند که از جانب ساکنان شمالی بعنوان نماینده تجاری به شهرها و جزایر یونان وازجمله به دلوس اعزام میشده‌اند. (Belles Lettres ـ جلد ٤ـصفحه ٦٧)

۲ـ تراکیه یاتراس(Thrace) امروزاز نواحی اروپای باستان واقع در شمال یونان و دریای اژه؛ محل سکونت اقوام یونانی نژادی بوده است که از نواحی شمالی یونان به سواحل وجزایر این سرزمین مهاجرت میکرده‌اند. وضع خاص این سرزمین موجب شد که یونانیان باستان آنرا صحنه بسیاری ازافسانه‌های قدیم خود دانند.

۳ـ پئونی (Péonie) نام قدیم قسمتی از مقدونیه است که بنام پئون (Péon) که در رأس دسته‌ای ازاقوام ائولی در ۱۳۰۰ سال قبل ازمیلاد باین سرزمین قدم نهاد خوانده شد وبعدها درزمان فیلپ مقدونی بکلی ضمیمه مقدونیه اصلی گردید.

٤ـ آرتمیس (Artémis) یادیان (Diane) الهه شکاردریونان باستان که درسراسر جزایر ونقاطی که عناصر یونانی سکونت داشتند مورد پرستش بود. دردلوس (Délos) وافز (Ephèse) دومعبد بزرگ بنام او برپا شده بود؛ بنای معبد دوم ۲۲۰ سال بطول انجامیده بود. درمصر اورا بنام ایزیس (Isis) ودر فریجیه بنام سی‌بل (Cybéle) ستایش می کردند.

ودر دلوس مرده بودند موهای خود را کوتاه میکنند . این دوشیزگان قبل ازازدواج قسمتی از گیسوان خودرا میبرند وآنرا گرد غلافی می‌پیچندو بر روی مقبره‌دودختران قرار میدهند (این مقبره هنگام ورود به‌معبد آرتمیزیون(۱) درقسمت چپ قرار داره ودرمحل آن درخت زیتونی روئیده است) . جوانان دلوس نیزبهر تعداد که باشند مقداری ازموهای خود را گرد گیاه سبزی می‌پیچند و بر روی‌قبرمیگذارند . چنین است احتراماتی که اهالی دلوس نسبت به این دوشیزگان رعایت میکنند .

۳۵ ـ ولی همین اهالی دلوس نقل میکنند که حتی قبل از هیپروشه ولاودیکه دوتن دیگراز دوشیزگان مردمان شمالی بنام آرژه(۲) واوپیس(۳) به دلوس آمده واز همان‌ممالکی عبور کرده‌بودند که آندو دوشیزه عبور کرده‌بودند . گویا هیپروشه و لاودیکه باین قصد آمده بودند که خراجی را که مردمان شمالی بجبران زایمان سریع(٤) قبول کرده بودند برای ایلیتی(٥) بیاورند . اما آرژه و اوپیس گویا خود بهمراه این دوالهه(٦) آمده بودند . بطوریکه باز اهالی دلوس نقل میکنند برای آرژه واوپیس نیزاحترامات دیگری رعایت میشود که چنین است : زنان دلوس نام

۱ـ آرتمیزیون (Artémision) معبد آرتمیس الهه شکار دریونان باستان که در دلوس برپاشده بود .

۲ـ Argé

۳ـ Opis

٤ـ مقصود زایمان سریع و بی‌درد الهه لتو (Léto) است که بحکایت افسانه های باستان الهه ایلیتی (Ilithye) اورا درخانه خود مسکن و درد زایمان او را تسکین‌داده بوده است ـ (Belles Lettres جلد ٤صفحه٦٨) .

٥ـ (Ilithye)

٦ـ مقصود ازاین‌دو الهه یکی لتو (Léto)است که‌بحکایت افسانه‌های باستان برای زایمان خود به‌دلوس آمده بود ودیگری ایلیتی (Ilithye) است که از سرزمین مردمان شمالی برای کمک به‌لتوتسکین درداو به دلوس آمده بود . درنسخ خطی از « دوخدا » صحبت درمیان است ، ولی باحتمال قریب بیقین‌مقصود همین دوالهه است که هردوت‌مدعی است آرژه و او پیس قبلا بهمراه آنها به‌دلوس‌آمده بودند (Belles Lettres) جلد٤ صفحه٦٨) .

آنانرا درسرودی که یکی ازاهالی لیسی(۱) بنام اولن(۲) بافتخار آنها سروده‌برزبان جاری میسازند وبرای آنان‌اعانه‌جمع آوری‌میکنند ؛ ساکنان جزایرواهالی یونی‌رسم خواندن سرود اوپیس وآرژه و ذکر نام آنها و جمع آوری اعانه را از اهالی دلوس آموخته‌اند (دیگر سرودهای باستانی راکه در دلوس زمزمه میشد همین شخص که ازلیسی آمده بود سروده است(۳)) ؛ همچنین در موقعی که‌رانهای‌قربانی‌ها رابر روی قربانگاه میسوزانند ، تمام خاکستری راکه از آن بدست میآید برروی قبراوپیس وآرژه نثار میکنند . قبرآنها درپشت معبد آرتمیس رو بمشرق و در نزدیکی تالار ضیافت اهالی کئوس(٤) قرار دارد .

۳۶ـ دراینجا سخن درباره مردمان شمالی کافی است . زیرا من از افسانه‌ای که درباره آباریس(٥) ساخته‌اند وبحکایت آن این شخص که ظاهراً ازمردمان شمالی بوده‌است بی‌آنکه‌چیزی‌بخورد‌باخدنگ‌معروف‌خوددرسراسر زمین گردش کرده‌سخن‌نخواهم گفت.

اگر مردمانی وجود دارند که به «مردمان شمالی» معروف میباشند، بی‌تردید مردمانی نیزوجود دارند که «مردمان جنوبی»نام دارند . وقتی من مشاهده میکنم که تاکنون بسیاری ازاشخاص طرحهای کلی از زمین تهیه کرده‌اند ولی هیچیک تفسیر مستدلی ازآن نداده‌اند ، واقعاً بخنده میافتم(٦) . اینها تصور میکنند که جریان آب

۱ـ لیسی (Lycie) یالیکیه‌ازنواحی آسیای صغیرواقع‌درشمال غربی این‌شبه‌جزیره درساحل دریای مدیترانه ودریای اژه که ازیک‌طرف به کاری (Carie) وازطرف دیگر به پامفیلی (Pamphilie) محدود بود. سرزمین لیسی ومیلی رادر قدیم میلیاد(Miliade) مینامیدند . ساکنان‌اصلی آنرا مهاجرین کرت (Crète) تشکیل‌میدادند که‌مانند‌اهالی دیگر مهاجرنشین‌های یونانی آسیای صغیردر زمان کوروش مطیع امپراتوری پارس شدند .

(۲) Olen

۳ـ مقصود اولن (Olen) است

٤ـ کئوس (Kéos)یا(Céos)

٥ـ Abaris

٦ـ هدف هردوت دراین عبارت چند پهلوهکاته ودیگر مؤلفان عهد عتیق است که مطالب مشروحی درباره شکل زمین ومناطق مختلف آن نقل کرده‌اند و هردوت همه‌جا بااستفاده ازهرفرصت باشاره و کنایه ازآن انتقاد کرده است .

اقیانوس گرداگرد زمین رافرا گرفته(۱) وزمین بشکل چرخی مدور است وآسیا با اروپا برابراست . اکنون من سعی خواهم کرد وسعت هریك از این دوقاره و شکل آنها رادرچند کلمه بیان کنم (۲).

۳۷ - درقسمت مرکزی آسیا پارس‌ها سکونت دارند که تا دریای جنوب که بدریای اریتره(۳) معروف است پراکنده میباشند . بالاتراز آنها در جهت باد شمال مادها سکونت دارند و بالاتراز مادها ساسپیر ها(٤) قرار دارند . بالاتراز ساسپیر ها اهالی کولشید(٥) قراردارند که تا دریای شمال(٦) که رود فاز (۷) بآن میریزد پراکنده می‌باشند .

۳۸ - این چهار قوم درفاصله بین دو دریا سکونت‌دارند . ازآنجادرجهت‌مغرب‌دوشبه - جزیره ازقسمت مرکزی جدا میشوند وبداخل دریا پیش میروند ومن اکنون‌بوصف

۱ـ این نظریه معروف متعلق بهکاته مورخ و جغرافی دان یونان باستان است که عقیده داشت آبهای اقیانوس مانند رودهائی عمیق وعظیم بگرد زمین در حرکت میباشند وزمین مانند نگین‌انگشتر درمیان آن قرار دارد.

۲ـ بااینکه مؤلف دراینجا وعده داده است که درسطور بعد درباره وسعت‌آسیا واروپا وشکل این دوقاره ومقایسه آندو سخن خواهدگفت بااین حال بهشرح مطالبی که درباره پارس‌ها وخاندان هخامنشی نقل‌کرده اکتفاکرده و نه تنها در باره اروپا سخن نگفته بلکه درمورد آسیا نیز بیشتر به شرح وبسط درباره سرزمین‌پارس و مردمان‌آن پرداخته‌وبسیاری‌ازقبایل‌ومردمان‌آن‌زمان‌آسیارافراموش کرده‌است .

۳ـ دریای اریتره (Erythrée) اقیانوس هند ودریاهای منشعب‌ازآنست که‌دردنیای باستان باین نام خوانده میشد . منشاء این نامگذاری یکی از افسانه‌های قدیم‌است که بحکایت‌آن‌اریتراس (Erythras) فرزند پرسه (Persée) دراین دریاغرق‌شده است .

٤ـ ساسپیر(Saspires) دسته‌ای ازاقوام‌سکائی بودند که درسواحل ارس وبالاتراز آن سکونت داشتند

٥ـ کولشید (Colchide) ازنواحی قدیم آسیا واقع در مشرق دریای سیاه وجنوب قفقاز که رودفاز (Phase) یا ریون (Rion) آنرا مشروب میکرد .

٦ـ مقصود دریای سیاه است

۷ـ فاز (Phase) رودی بوده است در ایالت‌کولشید (Colchide) از نواحی قدیم آسیای صغیر که امروز ریون(Rion) نام دارد

آنها میپردازم . ازطرف دیگر، یکی ازاین دوشبه جزیره که ازجانب شمال از رودفاز آغاز میشود در داخل دریا در حاشیه دریای سیاه و هلسپون(۱) تا دماغه سیژه(۲) در تروآد(۳) پیش میرود . همین شبه‌جزیره ازجانب جنوب ازخلیج میریاندروس(٤) که مجاور فینیقیه میباشد تابرجستگی تریوپیون(۵) ادامه می‌یابد . دراین شبه‌جزیره سی قوم زندگی میکنند .

۳۹ ـ این یکی ازآن دوشبه جزیره است . شبه‌جزیره دوم که ازپارس شروع میشود در داخل دریای اریتره پیش میرود . این شبه جزیره شامل پارس(٦) و بعد از آن آشور وبعد ازآشور عربستان میباشد وبه خلیج عربستان(۷) که داریوش درآنجامجرائی به نیل‌حفر کرده منتهی میشود ـ درحقیقت این شبه‌جزیره باینجا منتهی نمیشود(۸)، ولی معمول اینست که چنین میگویند ـ . از پارس تا فینیقیه منطقه بسیار وسیعی وجود دارد ؛ اما ازفینیقیه ببعد شبه جزیره درطول سواحل سوریه فلسطین و مصردر داخل این دریاپیش میرود ودرمصر بپایان میرسد. دراین قسمت فقط سه قوم‌زیست‌میکنند.

۴۰ ـ چنین بود قسمت‌هائی ازآسیا که بین سرزمین پارس وغرب قرار داد . وامافسمت هائی که درجهت شرق وطلوع آفتاب درآنسوی اقوام پارس وماد وساسپیر و کولشید

۱ـ هلسپون (Hellespont) یادریای هله(Helleé) نام قدیم بغاز های بسفر و داردانل است که دریای‌سیاه رابدریای مدیترانه متصل وقاره اروپا را ازآسیاجدامیکند.

۲ـ Sigée

۳ـ تروآد (Troade)منطقه‌ای واقع در شمال‌شرقی آسیای صغیر در ساحل جنوبی دریای سیاه

٤ـ Myriandros

۵ـ Triopion

٦ـ هردوت قبلا دربند ۳۷همین کتاب سرزمین پارس را در قسمت مرکزی آسیانام برده بود ودراین بند بی‌توجه بآنچه قبلا گفته‌است ازنو پارس رابعنوان قسمتی‌ازشبه‌جزیره عربستان (یعنی شبه‌جزیره دوم پس ازشبه‌جزیره آسیای صغیر) معرفی میکند .

۷ـ مقصود دریای احمراست که بامرداریوش درقسمت علیای آن مجرائی بین آبهای آن وانشعابات مصب نیل حفر ودریای مدیترانه رابدریای احمرمتصل شد .

۸ـ زیرا افریقانیزازطریق‌صحرای سینابآن مربوط بوده (هردوت ـ همین کتاب‌بند٤)

قراردارند ، ازیکطرف بدریای اریتره وازجانب شمال بدریای خزر و رودآراکس(۱) که بسوی مشرق جاری است محدود میباشند .

دراینجا اراضی تا حدود هند مسکون است . اما ازهند ببعد درجهت طلوع‌فجر بایراست(۲) وهیچکس نمیتواند چیزی دربارهٔ آن نقل کند .

۴۱ ـ چنین است حدود وثغورآسیا ووسعت آن . واما دربارهٔ افریقا باید گفت که چون این سرزمین بلافاصله بعد ازمصرواقع‌شده درشبه‌جزیره دوم قراردارد . این‌شبه‌جزیره درطرف مصرباریك میشود .

ازاین‌دریا تادریای اریتره(۳) درحقیقت صدهزار ارژی(٤) فاصله‌است که‌جمعاً هزارستاد (٥) میشود . اما بعد از این قسمت باریك ، بار دیگر شبه جزیره عریض میشود وآنرا دراین قسمت افریقا مینامند(٦) .

۱ـ درباره رود آراکس (Araxe) رجوع شود به بند ۲۰۲ از کتاب‌اول وبند ۳٦ از کتاب سوم . ازآنجا که‌هردوت تصورمیکرده که رودهای مشرق‌زمین عموماً بسوی‌شرق جریان‌دارد ، دراین مقام‌درباره جریان رودآراکس مطالبی نقل کرده‌است که باآنچه‌خود در بند ۲۰۲ از کتاب‌اول نقل کرده‌مباینت دارد . نظیراین ضد ونقیض گوئی‌رادرمطالبی که مؤلف درباره جریان رود سند نقل کرده نیزمیتوان مشاهده کرد .

۲ـ رجوع شود به‌کتاب سوم ـ بند ۹۸

۳ـ یعنی از دریای مدیترانه تا دریای احمر(طول تقریبی کانال سوئزامروز)

٤ـ ارژی (Orgye) واحد طول دریونان باستان و برابر یك متر و ۷۷٦ میلیمتر (یادداشت مقدمه دربارهٔ اوزان ومقادیر در یونان باستان)

٥ـ ستاد(Stade) واحدطول دریونان‌باستان وبرابر۱۷۷ مترو ٦ سانتیمتر(یادداشت مقدمه درباره اوزان ومقادیر دریونان باستان)

٦ـ معلوم میشود هردوت قسمت مهمی ازافریقای‌آن زمان راکه از راه تنگه سوئز به‌آسیامربوط بوده‌قسمتی‌از شبه‌جزیره دوم‌میدانسته‌است که خودشامل قسمت مهمی‌ازپارس وایالات‌جنوبی آن‌وسوریه وفلسطین وسرزمین‌عربستان‌امروز بوده‌است . شبه جزیره اول درنظرمؤلف آسیای صغیربوده که با شبه جزیره دوم قسمت اصلی اراضی مسکونی آسیا را تشکیل میداده است .

۴۲ ـ پس وقتی اختلاف بین این سه منطقه دنیا چندان بی‌اهمیت نباشد من کسانی را که دنیارا به‌افریقا وآسیا واروپا تقسیم کرده‌اند ستایش میکنم. زیرا اروپا از حیث طول موازی باهردو منطقه دیگر ادامه میابد(۱)، درحالیکه ازحیث عرض بنظر من با دوقسمت دیگر اصولا قابل قیاس نیست(۲).

اما آنچه درباره افریقا میدانیم آنست که این قسمت ازهرطرف باستثنای قسمتی که به آسیا متصل میشود از دریاها محصور است. تا جائیکه ما اطلاع داریم اولین کسی که این موضوع را باثبات رسانید نکوس(۳) پادشاه مصر بود.

وی، پس از آنکه حفر مجرائی از نیل به خلیج عربستان (٤) را تعطیل کرد تعدادی ازاهالی فینیقیه را در کشتی نشاند وبدریا فرستاد وبآنها امر کرد درباز گشت از راه ستونهای هر کول(٥) بدریای شمال(٦) وارد شوند واز همین راه به مصر باز گردند.

۱ـ این فرض هردوت درصورتی صحیح است که آسیای شمالی رانیز قسمتی از اروپا بدانیم. دراینصورت باید تصدیق کرد که قاره اروپا در جهت طول سراسر جبهه شمالی آسیا وآفریقا را پوشانیده است.

۲ـ مقصود مؤلف اینست که طول قاره اروپا تقریبا باجمع طول دوقاره آسیاوافریقا برابر بوده ولی سیاق عبارت طوری است که بنظر میرسد مؤلف عقیده دارد عرض این قاره بقدری ازجمع عرض دوقاره دیگر بیشتر است که قابل قیاس با آندو نمیباشد. علت این توهم غلط هردوت بی‌اطلاعی مردم باستان ازحدود شمالی اروپا بوده که تصور میکرده‌اند وسعت این قاره ازجانب شمال نامحدود است. (بند ٤۲ همین کتاب وبند ٤٤)

۳ـ نکوس (Nécos) یا نخوسی، نخائوی اول پادشاه معروف مصر در اواخر قرن هشتم قبل ازمیلاد است که بوسیله سابوکوس پادشاه حبشه بقتل رسید. نخائوی دوم که بهمین نام دراوائل قرن هفتم قبل ازمیلاد سلطنت کرد فرزند پسامتیك معروف بود که هردوت درجلد دوم ازتاریخ خود مکرر درباره او سخن گفته است.

٤ـ خلیج عربستان دراصطلاح دنیای قدیم دریای سرخ امروز بوده‌است.

٥ـ ستونهای هر کول نام قدیم جبل‌الطارق است درمغرب مدیترانه

٦ـ مقصود ازدریای شمال دریای مدیترانه است که درمقام قیاس بادریای جنوب یعنی دریای اریتره (یا اقیانوس هند) شمالی بوده است.

پس این فینیقی‌ها از دریای اریتره(۱) حرکت کردند و برروی دریای استوائی (۲) به بحرپیمائی پرداختند . اینان هرسال درفصل خزان درهرنقطه‌ای ازافریقا که‌درطی سفربآن میرسیدند بساحل نزدیك میشدند و زمین را بذرافشانی میکردند و تا فصل کشت در آن محل منتظر میشدند . همینکه گندم را درو میکردند باردیگر عازم دریا میشدند ، بقسمی که بعداز دوسال درسال سوم از ستونهای هرکول گذشتند و به مصررسیدند . واینها نقل کرده‌اند که‌درمدتی که گرد افریقا درحرکت‌بودند خورشید طرف راست آنها بوده ؛ این مطلبی است که من شخصاً باور نمیکنم ، ولی دیگران مختارند که آنرا باور دارند .

۴۳ ـ چنین است‌ترتیب‌شناسائی‌افریقا . افریقارا ابتدا بطریقی‌شناختند که‌شرح دادم‌وبعد از آن‌اهالی‌قرطاجنه‌این‌مطالب‌راتأیید کردند ؛ چه، ساتاسپس(۳)فرزندتئاسپیس(۴) که ازخاندان‌هخامنشی‌بودنتوانست گردآن‌دوورزند . با اینکه‌اورابچنین مأموریتی‌فرستاده بودند،وی‌ازطول‌سفروتنهائی‌وحشت کردوبی آنکه‌وظیفه‌ایرا که‌مادرش‌باومحول کرده بودانجام دهد بعقب باز گشت . این‌شخص ازیکی‌از دختران باکره زوپیر(۵) فرزند مگابیز (۶) هتك بکارت کرده بود وچون بامر خشایاشا مقررشدبکیفر این جنایت

۱ـ دریای اریتره یا دریای احمر امروز که‌گاه به اقیانوس هند وخلیج فارس نیز گفته میشد .

۲ـ مقصود مؤلف از «دریای استوائی» اقیانوس هنداست که بلافاصله بعدازدریای سرخ قرار گرفته و با قسمتی از سواحل آسیانیز مجاور است .

۳ـ Sataspès

۴ـ Téaspis

۵ـ زوپیر (Zopyre) بزرك‌زاده پارس که‌بنا باظهار هردوت باتدبیرخود توانست‌شهر بابل‌را پس‌از محاصره طولانی ومقاومت‌شدید درآغازسلطنت داریوش تسخیر کند(هردوت جلد سوم ـ بند ۱۵۳)

۶ـ مگابیز (Mégabyze) پدر زوپیر و یکی از هفت تن از بزرك‌زادگان پارس که باتفاق داریوش برضد بردیای‌مغ قیام کرد و باقتل او بسلطنت غاصبانه مغوبرادرش‌خاتمه داد (هردوت ـ جلد سوم ـ بند ٦۷ تا ۱٦۰)

چهارمیخ شود ، مادرش که خواهر داریوش بود برای او تقاضای عفو کرد و گفت که شخصاً مجازاتی سخت‌تر از آنچه خشایاشا تعیین خواهد کرد درحق او اجرا خواهد کرد ، چه او را مجبور خواهد کرد که افریقا رادوربزندو آنقدر دوربزند تاازجانب دیگر به خلیج عربستان برسد . خشایارشا بااین‌شرایط موافقت کرد . پس ساتاسپس به مصر رفت ودرآنجا یك کشتی و تعدادی ملاح دراختیار گرفت وبسوی ستونهای هر کول(۱) شراع بر کشید . پس از عبور ازاین محل وپس ازعبور از دماغه افریقا که به دماغه سولوئیس (۲) معروف است شراع بسوی جنوب بر کشید ومدت چندماه از قسمت وسیعی از دریاعبور کرد ؛ سپس چون هنوز قسمت بیشتری باقی بود عقب گرد کرد وازنو به مصر بازگشت واز آنجا بنزد خشایارشارفت وچنین نقل کرد که دردورترین نقطه سفرخود ، در طول سواحل کشوری حرکت کرده است که ساکنان آن مردمانی بوده‌اند کوتاه‌قد که لباسی ازبرگ خرما بتن داشته‌اند وهربار که او وهمراهانش با کشتی‌های خود بساحل نزدیك میشده‌اند این مردمان کوتاه‌قد شهرهای خود را ترك میکردند وبه کوهها میگریختند . پس آنها بشهرها وارد میشدندو بی آنکه خسارتی وارد کنند بمیزان آذوقه لازم خوراکی بچنگ میآوردند .

بطوریکه اونقل کرده است آنچه مانع ادامه گردش او بدور افریقا گردید آن بود که کشتی او دیگر پیش نمیرفت و کاملاً متوقف شده بود . خشایارشا بگفته او اعتماد نکرد وچون درهرحال ساتاسپس نتوانسته بود وظیفه‌ای را که تعهد کرده بود انجام دهد همان مجازاتی را که درآغاز کار درباره او درنظر گرفته بود اجراء کرد وامر کرد اورا چهارمیخ کنند .

یکی از خواجه سرایان ساتاسپس همینکه از مرگ ارباب خود مطلع شد با گنجینه وپول فراوانی به ساموس گریخت ویکی ازاهالی ساموس آن پولها راتصرف کرد . من نام این شخص را میدانم ، اما عمداً آنرا بدست فراموشی میسپارم .

۱- جبل‌الطارق امروز .

۲- دماغه سولوئیس (Soloeis) امروز دماغه کانتن (Cap Cantin) نامیده میشود .

۴۴ ـ اما در آسیا مهم‌ترین اکتشافات بوسیله داریوش انجام گرفت . وی مایل بود بداند رود سند که با یکی دیگر از رودها ، تنها رودهائی هستند که تمساح در آن زیست میکند در کجا بدریا میریزد .

پس تعدادی از کسانی را که تصور میکرد در بیان حقایق مورد اعتماد او میباشند و از جمله سکیلاکس(۱) از اهل کاریاندا(۲) را در کشتی نشاند و باین مأموریت فرستاد. این اشخاص از شهر کاسپاتیروس(۳) و از سرزمین پاکتی‌ها(٤) حرکت کردند . آنان از طریق رودخانه‌ها در جهت طلوع فجر و مشرق حرکت کردند تا بدریا رسیدند(۵) . سپس رو بسمت مغرب در دریا حرکت کردند و در ماه سی‌ام به محلی رسیدند که فینیقی‌هائی که کمی بالاتر درباره آنها سخن گفتم بامر پادشاه مصر از همان محل برای

۱ـ سکیلاکس (Skylax) سردار وجغرافی‌دان معروف یونانی که بروایت هردوت بامر داریوش باتعدادی از پارس‌ها از راه هند بیکی از اولین سفرهای اکتشافی بحری جهان دست زد وسراسر مسیر رود سند وسواحل جنوبی اقیانوس هند را پیمود (تاریخ هردوت ـ جلد سوم بند ۱۰۲ ببعد)

۲ـ کاریاندا (Caryanda) ازشهرهای کاری باستان (Carie) وموطن سکیلاکس جغرافی دان معروف یونان باستان

۳ـ کاسپاتیروس (Caspatyros) ـ ظاهراً بایدیکی از شهرهای سیستان امروز بوده باشد که بگفته هردوت سکیلاکس بامر داریوش سفردریائی معروف خود را از آن محل آغاز نمود (تاریخ هردوت ـ جلد سوم ـ بند ۱۰۲)

٤ـ پاکتی‌ها (Paktyes) قومی بوده اند که در ناحیه کوههای سلیمان سکونت داشتند وهردوت اصولا آنها را هندی میدانست (رجوع شود به تاریخ هردوت ـ جلد سوم ـ بند ۱۰۲ وتوضیح ذیل آن بند)

۵ـ بفرض اینکه سکیلاکس وهمراهان او بنابگفته هردوت ازطریق رود سند بطرف دریا رفته باشند هرگز جهت حرکت آنها بسوی مشرق نبوده زیرا رود سند باستثنای پاره‌ای از قسمتهای آن که پیچ وخم دارد اصولاً درجهت شمال بجنوب بسوی دریا میرود نه درجهت غرب به شرق .

گردش بدور افریقا حرکت کرده بودند(۱) . پس از این گردش دریائی ، داریوش هندیها را باطاعت خود درآورد(۲) وازاین دریا استفاده کرد .

ازاینقرار درمورد آسیا این مسئله مسلم است که اگر قسمت شرقی آنرا استثناء کنیم بقیه آن همان خصوصیات ومشخصات افریقا را دارا میباشد(۳) .

۴۵ ـ اما دربارهٔ اروپا هیچکس بوضوح نمیداند که آیا ازجانب مشرق وشمال نیز به آب منتهی میشود . آنچه میدانیم اینستکه این قاره در جهت طول در برابر دو قاره دیگر امتداد مییابد . همچنین من نمیتوانم بفهمم که بچه دلیل زمین را که یکی است به سه نام متمایز که ازاسامی زنان مشتق شده است میخوانندو بچه دلیل خط متمایز قسمتهای آنرا نیل که رودی است مصری وفاز(٤) که رودی است در کولشید(٥) قرار داده اند . (برخی این دوحدرا تاتانائیس (۷) که رودی است درسرزمین مایوتیس(۸) وتنگه های کیمری میدانند) .

۱ـ مقصود مؤلف تنگه سوئز آن زمان است ، زیرا دریانوردان فینیقی برای گردش بدور افریقا قبلا از همین محل حرکت کرده بودند . اگر خط سیری که هردوت برای این دریانوردان نقل میکند صحت داشته باشد باید تصدیق کرد که سفر دریائی آنان یکی از دشوار ترین و سخت ترین سفر های دریائی آن زمان محسوب میشده و قابل قیاس باسفر دریائی نئارك (Néarque) که بعدها بامر اسکندر انجام گرفت نبوده است .

۲ـ مقصود هندیهای ساکن درهٔ سفلای سند بوده است .

۳ـ اشاره به دریاها و رودها و شطهائی است که بگفته مؤلف گرد اگرد افریقا و آسیا مشاهده میشد .

٤ـ رودفاز (Phase) نام قدیم رود ریون (Rion) است که درایالت کولشید از نواحی قدیم آسیای صغیر درمشرق دریای سیاه وجنوب قفقاز جاری بوده است .

٥ـ کولشید (Colchide) از نواحی قدیم آسیا واقع درشرق دریای سیاه و جنوب قفقاز امروز .

٦ـ مردمان عهد عتیق تصور میکرده اند که حد فاصل بین آسیا و افریقا رود نیل (هردوت ـ جلد سوم ـ بند ۱٦ و بعد) .

۷ـ تانائیس (Tanaïs) نام قدیم رود دون (Don) امروز است که درمحل بندر آزوف بدریا میریزد .

۸ـ مایوتیس (Maiotis) نام قدیم درهٔ رود دون (Don) وسواحل دریای آزوف است

همچنین ما نه نام کسانی‌را که این خط فاصل‌هارا طرح کرده‌اندمیشناسیم و نه میدانیم که‌اسامی این‌قاره‌هارا از کجا اخذ کرده‌اند. زیرا اکثر یونانیان مدعی‌هستند که افریقا را بنام زنی‌ازهمین سرزمین که لیبیه(۱) نام‌داشته چنین نام گذارده‌اند. اما آسیا ظاهراً بنام زن پرومته(۲) چنین نام گرفته، درحالیکه اهالی لیدی نام آنرا ازخود میدانند و مدعی هستند که‌آسیا بنام آسیه(۳) زوجه‌پرومته چنین نام‌نگرفته، بلکه بنام آسیس(٤) فرزند کوتیس(٥) پسرمانس(٦) چنین‌خوانده‌شده. قوم‌آسیا(۷) مقیم سارد نیز نام خود را ازهمین شخص اتخاذ کرده است. اما درباره‌اروپا، همانطور که هیچکس نمیداند که‌این‌قاره‌از آب محصوراست یاخیر، دربارهٔ‌منشاء نام‌آن‌و کسی که این نام را بآن داده است نیز کسی اطلاعی ندارد، مگر اینکه بگوئیم که این سرزمین نام خود را از اوروپه(۸) ازاهل صور(۹) اخذ کرده‌باشد. دراینصورت‌این‌قاره

۱ـ Libyié ـ هردوت افریقا را همه‌جا لیبی (Libie) نام برده و بنابراین روایتی که دراین قسمت‌درباره وجه تسمیه آن‌نقل میکند باتوجه بنامی‌بوده که‌باین قاره‌داده‌است.

۲ـ پرومته (Prométhée) ازغول‌های‌افسانه‌ای دردنیای‌باستان که‌بحکایت‌افسانه‌ها درجنگ با غولها بکمك ژوپیترخدای خدایان شتافت وسپس مورد حسادت خدای خدایان قرار گرفت و بامراودرکوههای پارناس زندانی وسرانجام بدست‌هرکول پهلوان‌افسانه‌ای ازاسارت‌خلاص شد.

۳ـ Asié

٤ـ Asiès

٥ـ Cotys

٦ـ Manès

۷ـ Asiade

۸ـ اوروپه (Europée) دختر آژنور (Agénor) پادشاه افسانه‌ای فینیقیه. بحکایت افسانه‌های باستان ژوپیتر خدای خدایان بشکل گاوی نردرآمد واو را ربود وبه سرزمین امروزاروپا برد وازآن زمان ببعد این سرزمین بنام او اروپا نامیده شد.

۹ـ صور یاتیر(Tyre) ازبزرگترین بنا در دنیای باستان در ساحل شرقی مدیترانه درمحل کنونی بندربیروت.

نیز مانند قسمت‌های دیگر جهان قبلاً بی‌نام بوده است. اما این نکته مسلم است که این اروپه دراصل ازآسیا بوده وهر گز به سرزمینی که امروز یونانیان اروپا مینامند قدم نگذارده بود. این زن فقط ازفینیقیه به کرت واز کرت به‌لیدی رفت(۱). دراینجا سخن دربارهٔ این موضوع کافی‌است، زیراما درمورد این‌اسامی ازآنچه معمول‌ومرسوم است پیروی میکنیم.

۴۶ ـ منطقه دریای سیاه که‌داریوش بآن‌حمله کرد بین‌تمام‌مناطق موجود یکی‌ازمناطقی است که اگر سکاهارا استثناء کنیم، جاهل‌ترین‌مردمان‌رادربردارد؛ زیراماهیچ‌قوم زنده‌ای‌را نمی‌شناسیم که درداخل این‌سرزمین‌زندگی کند وازحیث‌علم‌واطلاعات‌قابل ذکرباشد؛ وهمچنین‌باستثنای‌سکاهاوآناکارسیس(۲) هیچ‌انسان‌بااطلاعی‌راسراغ‌نداریم که دراین سرزمین بدنیا آمده باشد. سکاها درباره یکی ازمهم ترین مسائل مربوط بانسان راه حلی اندیشیده‌اند که از تمام راه حل‌هائی که ما میشناسیم عاقلانه‌تربنظر میرسد. اما غیرازاین مسئله چیز دیگری که قابل ستایش باشد درآنها سراغ‌ندارم. اما آنچه‌آنهااختراع کرده‌اندو بشرحی که گفتم اهمیت بسیار دارد طریقه‌ایست که هرمهاجمی راکه بآنها حمله کند مانع فرارش‌میشود واگربخواهند مهاجم بآنهادست نیابد، هیچ‌مهاجمی‌نخواهد توانست بآنها دست یابد. چه، مردمانی که نه شهر و نه حصاری ساخته شده دارند وهمه بی‌استثناء تیراندازانی سوارکار وخانه بدوش میباشند ودرحیات خود به کشت وزرع احتیاج‌ندارند وبا حیوانات خود زیست‌میکنند،چگونه ممکن است درپناه مهاجمان نباشند وچگونه ممکن است بآنها دست یافت؟

۴۷ ـ و اما علت اینکه اینها این طرز زندگی را برگزیده‌اند آنست که سرزمین آنها

۱ـ درباره مسافرت اوروپه از فینیقیه بـه کرت و از کرت به لیدی رجوع شود به هردوت کتاب اول ـ بند ۱۷۳

۲ـ آناکارسیس (Anacharsis) ـ از دانشمندان معروف یونان باستان که از نژاد سکائی بوده‌است و بحکایت‌افسانه‌ها بعلت‌تقلید ازعادات ورسوم‌یونانیان درسرزمین اجدادی خود بوضعی فجیع بقتل رسید (رجوع شود بهمین کتاب ـ بند ۷۶ و ۷۷).

برای آن مناسب است ، و رودها وانهار نیز بآن کمك میکند ؛ زیرا این سرزمین که بشکل دشت میباشد سراسر از مراتع و انهار ورودهائی که تعداد آنها با مجاری آب در مصر برابر میباشد پوشیده شده است . من اکنون تعدادی از آنها را که شهرتی دارند و از جانب دریا قابل کشتی رانی میباشند نام میبرم و آنها چنین اند : رود ایستروس(۱) که پنج دهانه دارد ؛ بعد از آن تیراس(۲) ، هیپانیس(۳) ، بوریستن (٤) ، پانتی کاپس(٥) ، هیپاکیریس(٦) ، گروس(۷) وتانائیس(۸) جریان دارد . چنین است جزئیاتی دربارهٔ رودهای این سرزمین .

۴۸ ـ ایستروس که ازتمام رودهائی که ما مشناسیم بزرگتر است همیشه چه درزمستان وچه درتابستان جریانی یکنواخت دارد . این رود اولین رود سرزمین سکاهاازجانب مغرب میباشد و اگرمهم‌ترین آنها نیزمحسوب میشودعلت آنست که‌رود های دیگری بآن ملحق میشوند . رودهائی که بآن ملحق میشوند بشرح زیراند : ابتدا پنج رود بزرگ است که در سرزمین‌سکاها جاریند وعبارتند از : رودی که سکاهاپوراتا (۹) ویونانیان پیرتوس (۱۰) مینامند ؛ بعد از آن تیارانتوس (۱۱) ، آراروس(۱۲) ،

۱ـ ایستروس (Istros) یا ایستر (Ister) نام رود دانوب در یونان باستان.
۲ـ تیراس (Tyras) نام قدیم رود دنیستر (Dniestre) امروز .
۳ـ هیپانیس (Hypanis) نام قدیم شعبه‌ای‌ازرددون که امروز بوگ (Boug) نام دارد .
٤ـ بوریستن (Borysthène) نام قدیم رود دنیپر (Dniepre) امروز است .
٥ـ Panticapès
٦ـ Hypakyris
۷ـ Gerrhos
۸ـ تانائیس (Tanaïs) نام قدیم رودن دون امروزاست .
۹ـ Porata
۱۰ـ Pyrétos
۱۱ـ تیارانتوس (Tiarantos) محتملا رودسرت (Serth) امروز بوده است ـ (Belleslettres ـ جلد ٤ ـ صفحه ۷۷)
۱۲ـ Araros

ناپاریس(۱) واوردسوس(۲)است . اولین رودی که نام برده شد بزرگ است ودر مشرق جریان دارد وآبهای آن با آبهای ایستروس مخلوط میشود . رود دوم که تیارانتوس نام دارد غربی‌تر و درعین حال کوچك‌تر است . آراروس وناپاریس و اوردسوس دربین دورود اول جاری‌اند و آب آنها نیزبه ایستروس میریزد(۳) . چنین است انهاری که درسرزمین سکاها جاری میباشند وبه رود ایستروس ملحق میشوند . رودماریس(٤) نیز که به ایستروس میریزد از سرزمین قوم آگاتیرسس(۵) سرچشمه میگیرد .

۴۹ـ ازقلل کوه هموس(٦) سه رود بزرگ دیگر جاری است که از جنوب بسوی شمال میروند و بـرود ایستروس ملحق میشوند و عبارتند از : اطلس(۷) ، اوراس (۸) و تی‌بی‌زیس(۹) . درتراکیه‌ازسرزمین تراکی‌های کروبیز(۱۰) رودهای آتریس(۱۱)،

۱ـ Naparis

۲ـ Ordessos

۳ـ بین رود (Prouth) و سرت (Sereth) رود مهم دیگری که به‌نواب ملحق‌شود وجود ندارد . تصورمیرود رود آراروس وناپاریس و اوردسوس از رودهای بزرگ گذشت والاشی بوده‌باشند که هردوت اشتباهاً آنها را درجهت شرق در ناحیه ملداوی قرار داده وتصور کرده‌است که ازجانب‌شمال به قسمتی‌ازرود دانوب که‌درجهت‌غرب بشرق جاری است ملحق میشده‌اند . Belles Lettres جلد ٤ - صفحهٔ ۷۷)

٤ـ Maris

۵ـ آگاتیرسس (Agathyrses) قومی بوده است که درقسمت‌هائی از سلسلهٔ جبال کارپات میزیسته .

٦ـ هموس (Hèmus) نام قدیم جبال بالکان .

۷ـ Atlas

۸ـ Auras

۹ـ Tibisis

۱۰ـ (Crobyzes) ـ ناحیه‌ای از سرزمین میزی (Misie) باستان که قومی از نژاد تراکی در آن‌میزیست .

۱۱ـ رودآتریس (Athris) که‌بعضی‌ازمورخان‌ژتروس (Jeterus) و برخی دیگر ژاتروس (Jatrus) نیز نام برده‌اند ، بایدقاعدة رودامروزی ژانترا(Jantra) باشد .

نوئس(۱)وآرتانس(۲) جاری‌اند که برودایستروس ملحق میشوند. رودسکیوس(۳) که از میان کوهستان هموس میگذرد از سرزمین پئونی(٤) و کوه رودوپ (٥) عبور میکند و به ایستروس ملحق میشود. در سرزمین ایلیری(٦) رودآگروس(۷) جاری است که بسوی شمال میرود وبدشت‌تریبال(۸) ورود بروگوس(۹) ملحق میشودورود بروگوس‌نیز بـه ایستروس میریزد. از اینقرار، این دو رود بزرگ که هردو بـه رود

۱ـ رود نوئس (Noés) باحتمال‌زیادرودی‌بوده‌است که‌امروزاوسم (osem) نامیده میشود و شهری بنام نوا (Novae) در ساحل مصب آن قرار داشت. (Belles Lettres جلد ٤ ـ صفحه ۷۷)

۲ـ Artanès

۳ـسکیوس (Skios) که‌توسیدیدآنرااوسکیوس (Oskios)وپلین‌اوسکوس(Oescus) نام داده‌اند ظاهراً رود ایسکر (Isker) امروز بوده‌است.

٤ـپئونی (Péonie) نام قدیم قسمتی ازمقدونیه‌شمالی‌است که‌درزمان‌فیلیپ مقدونی ضمیمه مقدونیه شد.

٥ـ رودوپ (Rhodope) ـ قسمتی‌ازسلسله جبال تراکیه که‌از قسمتی‌ازجبال بالکان مجزاودرجهت‌جنوب‌غربی‌تادریاادامه‌میابد. افسانه‌های باستان‌حاکی‌است که‌این کوه‌مدتها محل اقامت وکنج عزلت ارفه (Orphée) شاعر معروف باستان بوده است.

٦ـ ایلیری (Illyrie) ـ این نام در ادوار مختلف تاریخ به نواحی متعدد داده شده است. یونانیان باستان و ازجمله هردوت‌ناحیه‌ای‌واقع‌درشمال‌یونان‌رابااین‌نام‌مینامیده‌اند. پس ازآنکه فیلیپ‌مقدونی‌قسمت‌هائی‌ازآنرا ضمیمه مقدونیه کرد ایلیری درحقیقت‌بدوقسمت شد وقسمتی از آن برای مدتی بیشتر درمنطقه نفوذتمدن یونان باقی ماند. بطورکلی‌این نام به‌منطقه‌ای‌اطلاق‌میشده است که‌شامل دالماسی، بوسنی‌وکروآسی‌امروز میشده‌است.

۷ـ آگروس (Aggros) باحتمال زیاد رود موراوا (Morava) واقع در صربستان ویارودایبار (Ibar) در همین سرزمین‌بوده‌است ـ (Belles Lettres ـ جلد٤ـصفحه۷۷)

۸ـ تریبال (Triballes) ـ قسمتی ازتراکیه قدیم که قومی بهمین‌نام درنقاط سرسبز آن زیست میکرد. این ناحیه درزمان فیلیپ مقدونی ضمیمه مقدونیه‌شد.

۹ـ بروگوس (Brogos).

ایستروس ملحق میشوند. از سرزمینی که بالاتر از ناحیه امبری(۱) قرار دارد رود کارپیس(۲) و همچنین رود دیگری بنام آلپیس(۳) بسوی شمال جاریند و آنها نیز برود ایستروس ملحق میشوند، چه ایستروس از یك سوی اروپا بسوی دیگر رود در تمام طول آن جاری است. این رود از سرزمین اقوام سلت(٤) که بعد از اقوام کینت(٥) غربی‌ترین ساکنان اروپا میباشند شروع میشود و از سراسر اروپا میگذرد و به کنار سرزمین سکاها میرسد.

۵۰- پس علت اینکه ایستروس از تمام رودهای دیگر بزرگتر است اینست که این رودها که از آنها نام بردم وهچنمین بسیاری از رودهای دیگر به آن ملحق میشوند. چه اگر این رود ها را از حیث مقدار آب هر یك جداگانه با دیگری مقایسه کنیم، نیل از حیث مقدار آب از دیگران بزرگتر است. زیرا هیچ رود یا چشمه‌ای وجود ندارد که آب آن به نیل وارد شود و آب نیل را افزایش دهد(٦). و اگر جریان رود ایستروس در زمستان و تابستان یکنواخت است علت اینست که من اکنون شرح میدهم: در زمستان

۱- اومبری (Ombrie) - قسمتی از ایتالیای شمالی بوده است (رجوع شود به تاریخ هردوت - کتاب اول - بند ۹٤).

۲- کارپیس (Carpis) - محتملا رودی بوده است که در قسمت مرکزی اروپا جاری بوده و نام آن از کوههای کارپات اخذ شده بوده است.

۳- آلپیس (Alpis) نیز باحتمال زیاد رودی بوده است که در اروپای مرکزی جاری بوده و نام آن از کوهستان آلپ اخذ شده بوده است.

(٤) سلت (Celtes) - قوم بزرگ آریائی که درحدود دوهزار سال قبل از میلاد از مشرق اروپا به مغرب این قاره مهاجرت کرد و در طی ده قرن سراسر قاره اروپا را فرا گرفت و هسته اولیه ساکنان کشورهای مغرب را تشکیل داد.

(٥) کینت (Kynètes) - قومی بوده است باستانی که بتصور هردوت و پاره ای از مورخین باستان آخرین قوم ساکن مغرب اروپا بوده است (هردوت - جلد دوم - بند ۳۳).

٦- اطلاعات هردوت در بارهٔ نیل محدود بوده است به قسمتی از این رود که در صحرای مصر جاری بود و از ناحیه مصب تا نقطه سرحدی مصر و حبشه که در گذشته الفانتین نام داشته و امروز اسوان نام دارد امتداد میبافت. مؤلف درباره سرچشمه نیل و آنچه در آنسوی سرچشمه آن وجود داشته چندان اطلاعاتی کسب نکرده بود.

این رود همانست که هست وهرگز مقدارآب آن از مقدارآب طبیعی تجاوزنمیکند؛ زیرا دراین نواحی درزمستان باران بسیار کم میبارد ودرمقابل ، برف بطوردائم برزمین می‌نشیند . در تابستان ، برفی که در فصل زمستان بمقدار فراوان بر زمین نشسته از هرسو آب میشود وآب آن به ایستروس میریزد . پس این برف به رود ملحق میشود وآبآنرا افزایش میدهد . بارانهای زیادوفراوان نیز با آن همراهی میکند زیرا در تابستان باران میبارد . و بهمان اندازه که خورشید در تابستان بیش اززمستان آب بسوی خود میکشد ، بهمان اندازه نیز آبهائی که به ایستروس ملحق میشود در تابستان از زمستان بیشتراست . با این دو عمل مخالف نوعی تعادل برقرار میشود ، بطوریکه ایستروس همیشه یکنواخت بنظر میرسد .

۵۱ ـ پس ازاینقرار، یکی از شطهای سرزمین سکاها ایستروس است . بعد از آن تیراس(۱) جریان دارد که از جهتی که بادشمال میوزد حرکت میکند و سرچشمه آن دریاچه‌بزرگی درسرحدسرزمین سکاها ونورها(۲) است . درمصب آن یونانیانی سکونت دارند که تیریت(۳) نام دارند .

۵۲ ـ سومین آن، رود هیپانیس(٤) است که ازسرزمین سکاها سرچشمه میگیرد(۵) . این رود از دریاچه بزرگی منشعب میشود که اطراف آن اسبان وحشی سفید رنگی چرا میکنند . این دریاچه را بحق ، مادرهیپانیس نام‌داده‌اند . پس ازاینکه هیپانیس از این دریاچه منشعب میشود درطول مسافت پنج روز بحرپیمائی آب آن چندان زیاد

۱ـ تیراس (Tyras) یا تیریس (Tyris) رود دنیستر (Dniestre) امروزاست.

۲ـ نورها (Neures) قومی از نژاد سارمات که ساکن قسمتهائی از نواحی لیتوانی کنونی بوده است .

۳ـ Tyrites

٤ـ هیپانیس (Hypanis) یکی ازانشعابات روددون بوده است که امروز بوگ(Boug) نام‌دارد . رود دیگری بهمین نام‌درسرزمین‌سارمات‌قدیم‌وجود داشته که ازقفقازعبورمیکرده وبدریای سیاه میریخته .

۵ـ وازاینقرار باید کوتاه‌تر و کوچکتر ازدورود سابق باشد که هردواز نقاطی دورتر سرچشمه میگرفتند وپس ازطی مسافتی به سرزمین سکاها وارد میشدند .

نیست وشیرین است . اما ازاین نقطه ببعد درفاصله چهارروز بحرپیمائی ازساحل دریا آب آن بشدت تلخ است ، وعلت آنست که در این نقطه چشمه تلخی بآن ملحق میشود که آب آن بدرجه‌ای تلخ است که بااینکه‌ازحیث مقدار ناچیز است ، رود هیپانیس را که ازحیث مقدار آب کم‌نظیر است‌تلخ میکند . این چشمه درسرحد سرزمین سکاهای کشاورز و مردمان آلازون(۱) قرار دارد . این چشمه و محلی را که در آنجا آفتابی میشود بزبان سکائی اکسامپئوس(۲) مینامند که بزبان یونانی راههای مقدس معنی میدهد . در سرزمین آلازون‌ها مسیر رود تیراس وهیپانیس بهم نزدیك میشود و سپس هریك از آنها پیچی میزنند و درجهاتی جاری میشوند که فاصله بین درون را عریض می کند .

۵۳ـ چهارمین رود بوریستن نام دارد . بوریستن بعد از ایستروس بزرگترین این رودها است و بنظرمن نه تنها از تمام رودهای سرزمین سکاها بلکه ازتمام‌رودهای‌دیگر ، باستثنای نیل پرثمرتر است ، زیرا هیچ‌رودی‌را با نیل نمیتوان قیاس کرد . اما بین‌تمام رودهای دیگر ، بوریستن از همه‌پرثمرتر است . از این رودمراتع زیبا وچمن زارهای پربرکتی برای چهارپایان بوجود میآید وماهی های بسیار عالی و بیشمار در آن‌زیست میکنند . آب آن بسیار گوارا است و بااینکه در کنار رودهای گل‌آلود جاری است شفاف وزلال است . بذری که در سواحل‌آن افشانده میشود خوب عمل میآید وهرجا که بذر نیفشانند ، علف بمقدار زیاد وبلند میروید . در مصب آن نمك بمقدار زیاد خودبخود متبلورمیشود واین‌نمك‌برای نمك سود کردن ماهی‌های‌بسیاربزرگی بکار میرود که‌بی‌استخوانندوانتاکه(۳) نام‌دارند . همچنین‌چیزهای شگفت دیگری بتعداد زیاد وجود دارد . بطوریکه میدانیم این رود تا نقطه‌ای که گروس(٤) نام دارد و با

۱ـ Alazons   ۲ـ Exampaios   ۳ـ Antakées

٤ـ حدس زده میشود که‌این محل که هردوت گروس (Gerrhos) نامیده درنزدیکی پیچ بزرگ دنیپر (Dniepre) ویادرمنطقه کیف‌امروز بوده‌است . اماچون‌این‌دونقطه‌ازهم فاصله‌ای زیاد دارند ، دراینکه این محل واقعاً باکدامیك ازآنهاتطبیق میکرده‌است‌بحث فراوان شده است . در متن هردوت بنفع هردو فرضیه قرائن و اماراتی مشاهده میشود .

بقیهٔ پاورقی در صفحهٔ بعد

چهل‌روز بحرپیمائی میتوان بآن رسید(۱) ازسمت شمال جاری است(۲). از این نقطه ببالا هیچکس ازسرزمین اقوامی که این رود از آن جاریست چیزی نمیداند. اما تردیدی نیست که این رود قبل از آنکه به سرزمین سکاهای کشاورز برسد از صحرائی میگذرد. زیرا این سکاها درسواحل این رود در طول مسافتی که با ده روز بحرپیمائی برابر است سکونت دارند. این رود و رود نیل تنها رودهائی هستند که من نمیتوانم درباره محل سرچشمه آنها مطلبی نقل کنم؛ تصور میکنم که هیچ یونانی دیگری دراین باره اطلاعی نداشته باشد. وقتی بوریستن بدریا نزدیك میشود آب آن با آب هیپانیس در محلی که هردو بدریا میریزند مخلوط میشود و بین آنها زبانه‌ای ازخشکی

بقیهٔ پاورقی ازصفحهٔ قبل

ازجمله مطالبی که باستناد آن میتوان گفت که این محل درخم دینیپر بوده است مطالب بند ۷۱ همین کتاب است که بموجب آن رود بوریستن (یادنیپر) تامحلی که گروس نام دارد قابل کشتی‌رانی بوده. همچنین است مطلبی که مؤلف در بند ٥٦ درباره رودی بهمین نام نقل کرده است. اما هردوت درجای دیگر گفته است که گروس درسرحد سرزمین سکاها قراردارد (بند ۷۱ همین کتاب) و این محل دورترین نقطه شناخته شده رود بوریستن میباشد. وچهار روز وقت لازم است تا بدان رسید (بند ٥٦). از این گفته اخیر اینطور نتیجه گرفته میشود که گروس درمنطقه کیف قرارداشته نه در منطقه پیچ دنیپر ــ بهرحال تردیدی نیست که هردوت درباره مسیر این رود ازگروس ببعد اطلاع کاملا صحیحی نداشته (Belles Lettres جلد ٤ ــ صفحه ۸۰)

۱ـ هردوت در بند ۱۰۱ درهمین کتاب مدعی است که سرزمین سکاهارا از هرسوی آن بسوی دیگر میتوان درفاصله بیست روز پیمود وچون بیست روز راه پیمائی بخط مستقیم باحتمال زیاد و بطور تقریب با چهل روز بحرپیمائی درمسیر پرپیچ‌وخم رودها برابر است گفته اخیر مؤلف را نمیتوان مباین گفته او در بند ۱۰۱ دانست.

۲ـ مقصود مؤلف آن قسمت از روداست که بین گروس ودریا قراردارد، زیرا درباره قسمت علیای آن قبلا گفته بود که هیچگونه اطلاعی دردست نیست. جالب توجه است که رود دنیپر (Dniepre) که باحتمال زیاد همان بوریستن هردوت میباشد درفاصله بین کیف وساحل دریا قسمتی درجهت جنوب شرقی و قسمتی درجهت جنوب غربی جاری بوده است، دراینصورت گروس باید محل کیف امروز باشد. (Belles Lettres ــ جلد ٤ صفحه ۸۰)

باقی میماند که به برجستگی هیپولااوس(۱) معروف است . برروی این قطعه خشکی زیارتگاهی بنام دمتر(۲) وجود دارد . و بالاتر از این زیارتگاه در ساحل هیپانیس مردمان بوریستن سکونت‌دارند چنین‌است آنچه‌لازم‌بود درباره این رود ها نقل کنم.

۵۴- بعد ازاینها رود پنجمی نیزهست که‌پانتی کاپس(۳) نام دارد . این رود نیز ازجانب شمال جاری است و ازدریاچه‌ای‌سرچشمه‌میگیرد . فاصله بین این رود ورودبوریستن محل سکونت سکاهای کشاورز است . پانتی کاپس به هیلیا(٤) وارد میشود ودرطول ساحل‌آن میگذرد و به بوریستن ملحق میشود .

۵۵- رود ششمی نیز وجود دارد که هیپا کیریس(۵) نام دارد . این رود از دریاچه ای سرچشمه میگیرد وازبین سکاهای صحرانشین میگذرد وهیلیا ومحلی‌را که‌به‌معدن آشیل(٦) معروف‌است درجهت راست قرار میدهد ودرنزدیکی‌شهر کار کی نی‌تیس(۷) بدریا میریزد .

۵٦- هفتمین رود که گروس نام دارد در همین نقطه از بوریستن جدا میشود ؛ رود بوریستن نیز تا همین محل شناخته‌شده‌است . پس‌این‌رود‌دراین‌محل‌از بوریستن جدا میشود وبنام همان محل گروس(۸) نام میگیرد . گروس بسوی دریا جریان میبابد و سرزمین سکاهای صحرا نشین را از سرزمین سکا های شاهی جدا میکند و بـه

۱- Hippolaos .

۲- دمتر (Déméter) یاسرس (Cérès) فرزندساتورن (Saturne) والهه‌مزارع و کشت‌زاروخرمن دریونان باستان .

۳- Panticapès

٤- هیلیا (Hylaia) یا هیله (Hyleé) - درباره این محل رجوع شود به‌توضیحات هردوت دربند ۱۸و۱۹و۷٦ از کتاب حاضر.

۵- Hypakyris

٦- خشکی کم عرض طویلی که دربرابرساحل هیلیاقراردارد (Belles Lettres - جلد ٤ - صفحه ۸۱)

۷- شهر کار کی نی‌تیس (Karkinitis) در داخل خلیج و در قسمت غربی تنگه پرکوپ(Pérékop) .

۸- درباره این محل رجوع شود به یادداشت ذیل بند ۵۳ کتاب حاضر .

هیپا کیریس ملحق میشود . (۱)

۵۷ ـ هشتمین رود تانائیس (۲) نام دارد که درآغاز مسیر خود از دریاچه بزرگی خارج میشود و بدریاچه بزرگتر دیگری میریزد که مایوتیس (۳) نام دارد وحدفاصل بین سکاهای شاهی و سورومات‌ها (٤) میباشد . به رود تانائیس رود دیگری ملحق میشود که هیرژیس (٥) نام دارد .

۵۸ ـ این بود بطور خلاصه رودهای معروفی که سکاها از آن منتفع میشوند . گیاهانی که که درسرزمین سکاها میروید از تمام گیاهانی که ما میشناسیم برای کبدحیوانات مفیدتر است . اگر شکم حیوانات را بگشائیم صحت این مطلب را تصدیق خواهیم کرد .

۵۹ ـ پس بنا براین ، سکاها ازمزایای مهمی بمقدار فراوان برخوردارند(٦) . واما برای اینکه

---

۱ ـ تشخیص اینکه رود گروس وهیپاکیریس که هردوت مکرر از آنها نام برده کدامیك ازرودهای امروز دشت‌های جنوبی روسیه است خالی ازاشکال نیست . از آنچه هرودت نقل میکنداینطور نتیجه گرفته میشود که این روددرنزدیکی کیف امروزازدنیپر(بوریستین زمان هرودت) جدامیشود وپس ازطی مسافتی دایره‌وار درمغرب تنگه پرکوپ(Pèrékop) بدریا میریزد . در حال حاضر جریان رود مولوچیا (Molotchaia) بیش ازهررود دیگر با جریان رود فرضی هردوت تطبیق میکند ، چه این رود در قسمت علیای روددنیپر با آن مجاوراست و بدریای آزوف امروزمیریزد . ولی بین روددنیپروایزرودجریان دیگری وجود ندارد . محتمل است مقصودهرودت این بوده که بین بوریستن و تانائیس سه روددیگروجود داشته که هرسه بدریاوارد میشده است و چون مؤلف تصور نمیکرده که ساحل دریا درسرزمین سکاها در جهت شرق تا آنسوی کوههای تور ادامه یابد چنین نتیجه گرفته کـه هرسه این سه رود در مغرب این کوهها بدریا میریخته‌اند ـ (Belles Lettres ـ جلد ٤ ـ صفحه ۸۱)

۲ ـ تانائیس (Tanaïs)ـ درباره این رودرجوع شود به یادداشت ذیل بند ۲۰ همین کتاب

۳ ـ مایوتیس (Maiotis)ـ نام قدیم دریای آزوف بوده است .

٤ ـ Sauromates

٥ ـ Hyrgis

٦ ـ مقصودمؤلف ازاین مزایا ، انها رورودهای متعددی بوده است که بعلت موقعیت طبیعی سدمحکمی در برابر مهاجمین خارجی تشکیل میدادند . چون سکاهاخودبه گوشه و کنار سرزمین خود آشنائی کامل داشتند و از معابر و گذرگاههای طبیعی آن با اطلاع بودند باسانی از

ازمسائل دیگر صحبت کنیم ، اکنون درباره عادات و رسوم آنان سخن میگوئیم . تنها خدایانی که آنان میپرستند چنین است که شرح میدهم :

مقدم برهمه هستیا (۱) و بعداز آن زوس (۲) وزمین (آنان عقیده دارند که زمین زوجه زوس است) وپس از آن آپولون (۳)، آفرودیت اورانیا (٤)، هر کول (٥) و آرس (٦) میباشند.

عموم سکاها این خدایان را پرستش میکنند ؛ ولی آندسته از سکاها که به سکاهای شاهی معروفند برای پوزئیدون (۷) نیز قربانی هائی اهدا میکنند . سکاها بزبان خود هستیا را تابی تی (۸) ، زوس را پاپیوس (۹) ـ نامی که بعقیده من بسیار بجا است (۱۰) ـ ، زمین را آپی (۱۱) ، آپولون را گوآتوزیروس (۱۲) ، آفرودیت اورانیا را آرژیمپاسا (۱۳)

برابر مهاجم خارجی میگریختند و پس از آنکه مهاجم را بداخل سرزمین خود میکشیدند بازگشت مینمودند و با او مصاف میدادند. ازاین لحاظ بند ٥۹ درحقیقت دنباله مطلبی است که مؤلف در بند ٤۷ عنوان کرده و سپس برای توضیح آن از بند ٤۷ تا ٥۸ بشرح رودها وانهار این سرزمین پرداخته .

۱ ـ هستیا (Hestia) یاوستا (Vesta) الهه آتش و کانون خانواده در یونان باستان .

۲ ـ زوس (Zeus) یا ژوپیتر خدای خدایان در یونان باستان .

۳ ـ آپولون (Apollon) خدای روشنائی وهنرهای زیبا و فرزند ژوپیتر خدای خدایان در یونان باستان.

٤ ـ آفرودیت اورانیا (Aphrodite Ourania) یا ونوس ، الهه زیبائی وجمال در یونان باستان .

٥ ـ هر کول (Hercule) یاهراکلس (Héraclès) پهلوان معروف افسانه ای یونان باستان که بصورت مردی نیرومند بالباسی از پوست شیر و چماق و کمانی در دست مجسم میشده است .

٦ ـ آرس (Arès) یا مارس (Mars) فرزند ژوپیتر و ژونون وخداوند جنگ وستیز در یونان ورم باستان .

۷ ـ پوزئیدون (Poseïdon) یانپتون (Neptune) خدای دریاها در یونان باستان.

۸ ـ Tabiti

۹ ـ Papaios

۱۰ ـ شاید مقصود هرودت اشاره باین نکته است که زوس یا ژوپیتر درنظر یونانیان خدای خدایان و «پدر» مردمان بوده است (Belles Lettres ـ جلد ٤ ـ صفحه ۸۲)

۱۱ ـ Api

۱۲ ـ Goitosyrus

۱۳ ـ Argimpasa

وپوزئیدون را تا ژیماساداس (۱) مینامند. در بین سکاها رسوم نیست که برای پرستش خدایان برای آنها مجسمه یاقربانگاه ویا معبد برپا کنند، باستثنای آرس که فقط در مورد او این رسم وجود دارد. (۲)

۶۰ - مراسم قربانی در تمام تشریفات و برای تمام خدایان مشابه و بترتیب زیر است: پنجه‌های قدامی حیوان را می‌بندند وسپس او را درجای خود قرار میدهند. کسی که باید عمل قربانی را انجام دهد پشت سرحیوان قرار میگیرد و سرریسمان را میکشد و حیوان را برزمین میزند. وی درموقعی که حیوان درحال افتادن برروی زمین است نام خدائی راکه حیوان برای اوقربانی میشود برزبان جاری میکند وپس از آن ریسمانی بگردن حیوان می‌بندد وچوبدستی از آن میگذراند وسپس این چوبدست رامیچرخاند وبی آنکه آتش روشن کند، یا تشریفات مقدماتی دیگری انجام دهد ویا غسلی صورت گیرد حیوان را خفه میکند. همینکه قربانی خفه شد پوست آنرا میکنند وبه طبخ آن مشغول میشوند.

۶۱ - چون سرزمین سکاها ازحیث چوب زیاد ازحد فقیراست برای پختن گوشت تدبیری اندیشیده‌اند که چنین است: پس از آنکه پوست قربانی‌ها کنده شد، گوشت هاواستخوانها را ازهم جدامیکنندویابهتر، استخوانهارا از گوشت عریان میکنند. همینکه این عمل انجام گرفت، اگر ازدیگ‌هائی که در محل ساخته میشود در دسترس داشته باشند آنها را را درآن میافکنند. این دیگ‌ها شباهت کاملی به خمره‌های لوبوس (۳) دارند، با این تفاوت که اینهاخیلی بزرگتر میباشند. آنها رادرداخل دیگ‌هامیافکنندواستخوانهای قربانی‌ها را درزیر آن میسوزانند وباینطریق گوشت قربانی‌ها را میپزند. اگر دیگ

۱ - Tagimasadas

۲ - درباره مجسمه وقربانگاه ومعابدی که سکاها بیاد آرس بنا کرده بودند رجوع شود به توضیحات هردوت در بند ۶۲ کتاب حاضر.

۳ - لوبوس (Lesbos) یکی از جزایر معروف یونان باستان در بیست کیلومتری سواحل آسیای صغیر. طول آن ۶۰ وعرض آن نیز ۶۰ کیلومتر است. این جزیره مدتها یکی ازگاهواره‌های تمدن یونان باستان بوده است. در زمان کورش بتصرف پارس ها درآمدو بااینکه یکبارمردم آن درزمان داریوش شوریدند طولی نکشید که شورش سر کوب شد واین جزیره مدتها درامپراتوری هخامنشی باقی ماند.

در دسترس خود نداشته باشند گوشتها را با آب مخلوط میکنند و در شکمبه قربانی میریزند و استخوانها را در زیر آن آتش میکنند (۱). این استخوانها خیلی خوب میسوزند و گوشت‌هائی که از استخوان جدا شده نیز براحتی در شکمبه حیوان جای میگیرد. بدین ترتیب گاو، وهمچنین دیگر قربانی‌ها خود وسیله پختن خود رافراهم میکنند (۲) وقتی این گوشت ها پخته شد، آنکس که قربانی را اهدا کرده قسمتی از گوشت ها واحشاء حیوان را برمیدارد و در مقابل او میافکند (۳). سکاها انواع دیگری از چهارپایان وبخصوص اسب را نیز قربانی میکنند.

۶۲ - چنین است حیواناتی که برای دیگرخدایان قربانی میکنند وهمچنین طرزاهداء این قربانی‌ها. و اما درباره آرس‌وضع بترتیبی است که اکنون شرح میدهم:

سکاها درهریك ازقسمت‌های سرزمین خود(٤) معبدی برای آرس‌دائر کرده‌اند که بترتیب‌زیر بناشده‌است: درمحوطه‌ای بطول‌وعرض سه ستاد (٥) وبارتفاعی کمتر از آن، بسته‌هائی ازچوبهای خردانباشته‌میکنند(٦). برروی این انبوه‌هیزم‌سطحه‌ای مربع

۱ - قبل ازاینکه انسان باختراع دیك موفق شود پخت و پز در داخل کیسه‌هائی انجام میگرفت که از پوست حیوانات ساخته میشد. این رسم هنوز بین بسیاری از قبایل صحرانشین افریقا و تعدادی از قبایل گرونلند معمول است.

۲ - مقصوداینست که‌قربانی‌ها فقط بوسیله‌استخوانهای‌خود پخته میشوندواحتیاجی به مصرف چوب یا سوخت دیگری‌ندارند.

۳ - معلوم نیست مقصود مؤلف از «او» خدائی است که قربانی باو اهدا شده یا شخص‌دیگر. ظاهراً بنظر میرسدمقصودمؤلف‌خداوندی است که‌قربانی بافتخاراو انجام گرفته.

٤ - مقصود مؤلف از «قسمت‌های» سرزمین سکاها محتملاً ایالات وولایاتی نبوده که هریك حدود و ثغور مشخصی داشته باشند بلکه قلمروحکومت ومحل زیست یك قبیله یاطایفه معین‌ازسکاها بوده است که درچهاردیواری آن به صحراگردی وچادرنشینی مشغول بوده‌اند - (Belles Lettres - جلد ٤ - صفحه ۸٤)

٥ - ستاد واحد طول در یونان باستان وبرابر ۱۷۷ متر و ٦ سانتیمتر (رجوع شود به یادداشت مقدمه درباره اوزان ومقادیر در یونان باستان)

٦ - ازاینقرارهریك ازمعابد آرس‌لااقل بمیزان حجم مکعبی به‌طول‌وعرض۱۷۷متر و ارتفاعی در همین حدود هیزم لازم داشته‌و دراین‌صورت‌بااینکه‌هرودوت‌مدعی است که‌این

بقیه پاورقی در صفحه بعد

شکل ترتیب میدهند . سه ضلع این پشته عمودی است وفقط از ضلع چهارم آن میتوان به سطحه فوقانی صعود کرد . هرسال یکصدوپنجاه گردونه خرده هیزم و چوب بر آن پشته میافزایند . زیرا اینهادراثرباد وطوفان پیوسته فشرده میشوندودرهم فرومیروند . درهریك ازقسمت های سرزمین سکاها شمشیری قدیمی از آهن بروی این پشته ها قرار میدهند و این شمشیرمظهرآرس است . هرسال قربانی هائی از اسب وچهارپایان باین شمشیر اهدا میکنند و علاوه برآنچه که به دیگر خدایان اهدا میکنند هدایائی از نوع دیگرنیزبآن تقدیم میکنند که چنین است : ازهرصد نفر دشمنی که زنده بدست آنها افتد یکی را قربانی میکنند ولی نه بترتیبی که چهار پایان راقربانی میکنند ، بلکه بترتیبی دیگر که شرح میدهم : ابتدا سرقربانی رابامقداری شراب غسل میدهند وسپس گلوی اورابرروی ظرفی میبرند وسپس این ظرف راببالای پشته هیزم میبرند وخون را بروی خنجر میریزند . و درهمان موقع که خون را به بالای پشته میبرند ، درپائین ودرنزدیکی پشته این تشریفات راانجام میدهند : بازوو کتف راست قربانی هارا میبرند وبه هوا پرتاب میکنند (۱) وپس ازاینکه این عمل را نسبت بدیگرقربانی ها انجام دادند میروند وبازو درهمانجا که افتاده وجسد در همان محل که قرار گرفته باقی میماند .

۶۳ ــ چنین است قربانی هائی که بین اقوام سکائی معمول است . اینها هرگز درقربانیهای

پشته های هیزم از چوبهای «خرد» تهیه میشده ، باید تصدیق کرد که تهیه این مقدار هیزم و چوب درسرزمینی که مؤلف مدعی است « از حیث چوب زیاد از حد فقیر است» (ابتدای بند قبل) کاری است بس دشوار ودر عین حال شگفت آور . بایدتصور کرد که ممکن است مؤلف درنقل ابعاد مکعبی که پیش خودمجسم کرده اشتباه کرده وارقام واقعی آن بمراتب کوچکتر ازارقامی است که او نقل کرده است .

۱ ــ شاید مقصودسکاها ازاین عمل آن بوده است که مقتول نتواند از رفتاری که نسبت باو شده انتقام گیرد . درافسانه های باستان بسیار مشاهده میشود که قهرمانان وفاتحین دست و کتف راست دشمنان مقتول خود را جدا میکنند و بغنیمت میبرند . (Belles Lettres جلد ٤ ــ صفحه ٨٤)

خود خوك بكار نميبرند وهيچ ميل ندارند از اين حيوان در سرزمين خود بزرك كنند(۱) .

۶۴ ـ و اما ترتيب مسائل مربوط بـه جنگ در بين سكاها چنين است كه اكنون شرح ميدهم : وقتي يكي از سكـاها براي اولين بار يكنفر را ميكشد مقداري از خون او را ميآشامد . همچنين سرهاي كساني را كه درميدان جنگ بقتل رسانيده به حضور پادشاه ميآورد . زيرا وقتي ميتواند در تقسيم غنائم شركت كند كه سري با خود بياورد و اگر نياورد سهمي باو تعلق نميگيرد . پوست اين سرها را بترتيب زير جدا ميكنند : مردسكائي شكافي مدور گرد گوشهاي آن سر وارد ميكند وسپس پوست آنرا بچنگ ميگيرد ودر حاليكه آنرا تكان ميدهد از جمجمه جدا ميكند . سپس گوشت اين پوست را بكمك استخوان دنده گاو جدا ميكند وپوست را در دست خود ميفشارد تا نرم شود وقتي نرم شد از آن نوعي دستمال تهيه ميكند و آنرا به كمر اسب خود مي بندد وبآن افتخار ميكند . هر كس كه تعداد زيادي ازاين دستمالها داشته باشد مردي شجاع وجسور شناخته ميشود .

حتي بسياري از آنها با پوست هاي كنده شده لباس هائي تهيه ميكنند كه مانند كلاه چوپانان از قطعات متعددي كه كنار هم دوخته شده اند تهيه شده وآنها را بتن ميكنند . بسياري ديگر پوست دست راست جسد دشمنان خود را با ناخنهاي آن ميكنند وبا آن سرپوشي براي تيردانهاي خود ميسازند . من خود ملاحظه كرده ام كـه پوست انسان ضخيم ودرخشان است ، بحدي كه ميتوان گفت تقريباً از تمام پوستهاي ديگر سفيدتر و درخشانتر است . بسياري ديگر هستند كه پوست تمام بدن انسان را ميكنند وآنرا بروي چوبي ميكشند و با اسب باطراف ميگردانند .

۶۵ ـ چنين است طرز عمل آنان باسرهاي دشمنان خود . اما باسرهاي بدترين دشمنان خود بترتيب ديگري كه اكنون شرح ميدهم رفتار ميكنند : جمجمه رااززير ابروان با اره ميبرند و داخل آنرا تميز ميكنند . فقرا و بيچيزان جدار خارجي آنرا باقشري از پوست گاودباغي نشده ميپوشانند وسپس دراين حال آنرا بكار ميبرند . اما اغنياء و

---

۱ ـ در مصر باستان باآنكه خوك حيواني ناپاك بود (هرودت ـ كتاب دوم ـ بند ۴۷) با اين حال نگهداري اين حيوان معمول بود (هرودت ـ همان كتاب ـ بند ۱۴ و ۴۷) وهرسال يك بار تعدادي خوك براي ديونيزوس وسلنه (Sèléné) قرباني ميكردند (هرودت ـ همان كتاب ـ بند ۴۷).

توانگران نه تنها آنرا ازقشری ازچرم مستور میکنند، بلکه جدار داخلی آنرا نیز از قشری از طلا میپوشانند وسپس آنرا بجای ظرف آبخوری بکار میبرند. آنها حتی درمواقعی که بانزدیکان خود اختلاف پیدامیکنند ویکی از آنها در برابرشاه برحریف خود فائق میشود (۱) با جمجمه او نیز همین‌عمل‌را میکنند. اگر مهمانان محترمی بخانه کسی وارد‌شوند، این‌سرها‌را‌بآنها‌نشان‌میدهد واضافه‌میکند که اینها به کسانی ازهم نژادان آنها تعلق داشته که با او سرجنگ داشته‌اند واو بر آنها فائق شده است. ووقتی ایشان‌در‌این‌باره صحبت میکنند گوئی‌ازفتحی‌نمایان‌سخن میگویند.

۶۶ ـ هریك ازروسای قسمت هاهرسال یکبار در قسمت خود خمره‌ای ازشراب مخلوط با آب تهیه میکنند و این شراب را کسانی میآشامند که تعدادی از دشمنان را بقتل رسانیده‌اند؛ و کسانی که موفق‌بانجام‌این عمل‌نشده‌اند‌بی‌بهره ازاحترامات وافتخارات در گوشه‌ای‌می‌نشینند ولب‌برشراب نمیزنند، واین امربرای آنها ننگ بزرگی‌شمرده میشود. برعکس، بـه کسانی که‌تعداد‌زیادی ازدشمنان را بقتل‌رسانیده‌باشند دو جام پی‌درپی تعلق میگیرد که هردو را یکی پس ازدیگری میآشامند.

۶۷ دربین سکاهاغیب گویان زیادی وجوددارند که‌بشرحی که‌اکنون‌نقل‌میکنم، بکمك تعداد کثیری شاخه درخت‌بید، غیب گوئی میکنند. این غیب گویان‌بسته‌های‌بزرگی ازترکه برروی زمین می‌نهند وسپس بندهای‌آنها را میگشایند وترکه ها را یك یك ازهم‌جدامیکنند‌ودر‌این‌حال‌عبارات‌واصطلاحات‌غیب گوئی‌را‌برزبان‌جاری‌میسازند.(۲)

---

۱ ـ اشاره به ادله اثبات دعاوی در بین اقوام‌وملل قدیم است. در دنیای باستان و بین غالب اقوام وملل آن زمان رسم چنین بود که‌اگر‌دونفر‌با هم اختلافی داشتند دربرابر رئیس قبیله با هم به‌نزاع‌میپرداختندو آنکس که‌فاتح‌میشد‌محق تشخیص داده میشد. فرض این بود که‌خداوندآنکس را که محق است کمك‌میکند تابردشمن فائق گردد. ازجملهٔ‌یکی از مهم ترین ادله اثبات دعاوی در اجتماعات اولیه بشری جنگ تن بتن بوده است.

۲ ـ این طریقه فالگیری که مشترك بین غالب ملل واقوام قدیم میباشد چنین است که فالگیر یا غیب گو تعداد کثیری ترکه را بعلامات مختلف مشخص میکند وسپس چندین بارآنها رابترتیبی که هردوت‌نقل میکند پراکنده و مخلوط قرار میدهند وسپس علاماتی را که پشت هم قرار گرفته‌اند باهم قیاس میکنند و پس ازتکرار این عمل نتیجه میگیرند وآینده را خبرمیدهند. (Belles Lettres) جلد٤ ـ صفحه ۸۷)

این طریقه در بین سکاها یکی از قدیم ترین طرق غیب گوئی است. اناره‌ها (۱) که موجوداتی نیمه مرد و نیمه زن میباشند مدعی هستند که طبع غیب گوئی را آفرودیت (۲) بآنها داده است. حقیقت هم اینست که اینها در موقع غیبگوئی پوست درخت زیرفون بکار میبرند (۳). اینان این پوست را بسه قسمت میکنند وسپس آنها را گرد انگشتان خود می‌بندند و میگشایند و درحین انجام این عمل از عالم غیب خبر میدهند.

۶۸ ـ وقتی پادشاه سکاها بیمار میشود سی تن از معروف‌ترین غیب گویان را احضار میکنند واینان بترتیبی که شرح دادم عمل میکنند وهمه عبارت زیر یاعباراتی را که مختصر تفاوتی با آن دارد برزبان جاری میکنند: فلان یا فلان شخص ـ آنها نام آنکس از سکاها را که میخواهند درباره او صحبت کنند ذکر میکنند ـ، فلان یا فلان شخص خاندان شاهی را گواه گرفته وسوگند دروغ یاد کرده. علت آنست که بین سکاها رسم چنین است که در موقعی که میخواهند سوگند خود را مؤکد کنند خاندان شاهی را گواه میگیرند وسپس سوگند یادمیکنند. پس بیدرنگ آنکس را که آنان نام برده‌اند میگیرند و حاضر میکنند. همینکه حاضرشد، غیبگویان اورا متهم میکنند واعلام میکنند که بطوریکه از تفأل آشکارشده اوخاندان شاهی را گواه گرفته وسوگند دروغ یاد کرده وباین جهت پادشاه بیمار شده‌است. آن مرد انکار میکند وبخشم میآید ومدعی میشود که سوگند دروغ یاد نکرده. در مقابل انکار او پادشاه امر میکند غیبگویان دیگری بتعداد دوبرابر غیبگویان قبلی حاضرشوند: اگر اینها نیز پس‌از تفأل سوگند دروغ آن مرد را تأیید کنند بیدرنگ سر او را از بدن جدا و اموال او را بین غیبگویان اول تقسیم میکنند؛ اگر برعکس، غیبگویان بعدی اورا بیگناه دانند، غیبگویان دیگر و پس از آنها بازهم غیبگویان دیگری مداخله خواهند کرد. واگر اکثریت آنان آن مرد را بیگناه بدانند غیبگویان اول محکوم به مرگ خواهند شد.

---

۱ ـ اناره ها (Enarées) که هرودوت در بند ۱۰۵ از کتاب اول خود نیز بآنها اشاره کرده ظاهراً بیشتر بکار جادوگری و فالگیری مشغول بوده‌اند. (درباره این قوم رجوع شود به جلد اول تاریخ هرودت)

۲ ـ آفرودیت (Aphrodite) یاونوس (Vénus) الهه زیبائی در یونان باستان.

۳ ـ درخت زیرفون درخت مخصوص الههٔ آفرودیت بوده است.

۶۹ـ وطرز کشتن آنها چنین است: گردونه‌ای‌را ازخردهٔ هیزم انباشته میکنند وتعدادی گاو بآن می‌بندند. سپس غیبگویان‌را که‌پاهایشان‌رابسته‌ودستهایشان‌را ازعقب دربند کرده‌اند و گلوله‌هائی از کهنه در دهانشان فرو کرده‌اند بمیان این خرده‌های هیزم میبرند. آنگاه‌هیزم‌ها‌را آتش‌میزنندو گاوها‌را میترسانندتاحرکت کنند وبگریزند. غالباً اتفاق میافتد که گاوها نیز باغیبگویان میسوزند ولی‌بسیاری ازآنها پس‌ازآنکه مدتی‌شعله‌های آتش‌آنها‌رادرمیان‌میگیرد، همینکه‌میله وسطای گردونه‌آنهامیسوزد جان‌بدر میبرند. تقصیرهای دیگری‌نیز هست که درآن‌مواردنیز غیبگویان رابجرم غیبگوئی دروغ بترتیبی که شرح‌دادم میسوزانند. پادشاه حتی فرزندان کسانی‌را که بقتل‌محکوم میکند ازمرگ‌معاف نمیدارد وتمام‌افرادذکور خانواده‌اورا میکشد؛ امابه‌دختران گزندی وارد نمیکند.

۷۰ـ سکاها درموقع سوگند خوردن به‌ترتیب زیرعمل میکنند: مقداری شراب در جام گلی بزرگی میریزندو سپس قسمتی از خون سوگندیاد کنندگان را با سوزن‌خارج میکنندویاباشکاف کوچکی که‌باکاردبرانداماآنهاوارد کرده‌اند(۱)بیرون‌میآورندوبرآن میافزایندو آنگاه‌یك‌شمشیروچندژوبین‌ویك‌تبرویك‌خنجر رابامحتویات‌آن جام‌آلوده میکنندوپس‌ازانجام‌این‌عمل‌تعداد زیادی دعاهای‌مذهبی قرائت میکنند وبعدازآن‌تمام کسانی که‌بایدسوگندیاد کنند وهمچنین محترم‌ترین‌همراهان‌آنهاازمحتوی آن جام مینوشند(۲).

۷۱ـ مقبره‌پادشاهان درسرزمین گروس درنقطه‌ای قرارداردکه رودبوریستن تاآنجاقابل کشتی‌رانی است (۳). وقتی‌پادشاه‌سکاهامیمیرددراین‌محل گودال مربع‌شکل بزرگی

۱ـ بطوریکه هردوت دربند۷٤ ازکتاب اول نقل‌میکند درلیدی رسم‌چنین بوده که کسانی که سوگند یاد میکرده‌اند خود شکافی براندام خودوارد میکرده‌اند، در حالیکه بحکایت هردوت‌درموردسکاها وهمچنین درمورد اعراب (کتاب‌سوم بند۸)اشخاص دیگری مأمور انجام این‌عمل بوده‌اند.

۲ـ شاید مقصود ازاین عمل‌تضمین صحت سوگند بوده‌است (هردوت ـ کتاب‌سوم‌ـ بند۸)

۳ـ هردوت ـ کتاب‌چهارم ـ بند۵۳

حفر میکنند . وقتی گودال آماده شد جنازه را بر میدارند . قبلاً تمام جسد را از موم اندوده میکنند، شکم آنرا میگشایند و داخل آنرا تمیز میکنند و سپس آنرا از مشك کوبیده و مواد معطر و دانه‌های جعفری و نعنا انباشته میکنند و از نو میدوزند . آنگاه جسد را بر گردونه‌ای قرار میدهند و بنزد قوم دیگری میفرستند . آنهائیکه جسد را دریافت میکنند همان عملی را انجام میدهند که سکاهای شاهی انجام داده‌اند باین معنی که قسمتی از گوش خود را میبرند ، موهای خود را گرداگرد سر میتراشند ، شکافهائی بر بازوان خود وارد میکنند ، پیشانی و بینی خود را میدرند و زوبین‌هائی در دست چپ خود فرو میکنند و از سوی دیگر آن بیرون میآورند . سپس سکاها جنازه شاه را با گردونه‌ای از آن محل به محل یکی دیگر از اقوام مطیع خود انتقال میدهند و کسانی که جنازه شاه قبل از دیگران به سرزمینشان میرسد آنرا مشایعت میکنند . وقتی باین ترتیب جنازه را از سرزمین تمام اقوام عبور دادند ، به سرزمین مردمان گروس میرسند که از تمام اقوام امپراتوری سکاها دورافتاده‌تر اند و قبر پادشاهان در آن محل قرار دارد . وقتی بآنجا میرسند جسد را درداخل گودال بر روی بستری از گیاهان سبز قرار میدهند و در اطراف آن نیزه‌هائی در زمین فرو میکنند و سپس قطعات چوب را بر روی نیزه‌ها از یك سوی جسد بسوی دیگر آن قرار میدهند و آنها را از حصیر و بوریا میپوشانند (۱) . آنگاه یکی از همخوابه‌های پادشاه و آبدار او و یك طباخ و یك میرآخور و یك پیشخدمت و یك ایلچی و تعدادی اسب را میکشند و در قسمتی از این محفظه که خالی گذارده شده دفن میکنند (۲). همچنین قسمتی از هر قسمت از بقیه اموال او و جامهای زرین را (باستثنای جامهای نقره‌ای و مسین) در کنار او قرار میدهند . همینکه این عمل انجام گرفت ، همه میکوشند تلی از خاك ایجاد کنند و در این کار با

۱ـ در حقیقت جنازه در طاق‌نمائی که از چوب و نی ساخته شده و بوسیله چندین میخ بزمین متکی بوده قرار میگرفته است.

۲ـ در بسیاری از قبور باستانی سرزمین قدیم سکاها استخوانهای انسانهای آن زمان را در جوار استخوانهای اسب یافته‌اند . این اکتشافات درحقیقت موید ادعای هردودت در مورد مطالبی است که درباره طرز تدفین جنازه پادشاهان نقل میکند (Belles Lettres ـ جلد ٤ صفحه ۹۰)

اشتیاق فراوان باهم رقابت میکنند ومیکوشند که این تل خاك تاجائیکه ممکن است ازهمه بزرگتر باشد.

۷۲- وپس از گذشت یك سال این عملیات‌را انجام میدهند: از بین دیگر کارکنان دربار شاهی کسانی را که بیش‌ازدیگران‌شایستگی خدمت به‌شاه‌رادارند انتخاب میکنند. اینها معمولاً ازنژادسکاهامیباشند، زیراخدمتگزاران شاه کسانی هستند که این‌سمت از طرف شخص پادشاه بآنها داده شده وبین‌سکاها بردگانی که خریداری شده باشند وجود ندارد. پس‌درحدود پنجاه‌تن از این خدمتگزاران را باپنجاه رأس از زیباترین اسب‌ها بقتل میرسانند وشکم آنها راخالی وداخل آنرا تمیزمیکنند وسپس آنهارا ازکاه پرمیکنند ومیدوزند. آنگاه‌نیمی‌ازیك‌چرخ‌را ازجهت قاعده بادوتیرچوبی ونیم‌دیگر آنرا به‌دوتیر دیگر میآویزند وباین ترتیب تعداد کثیری تیرهای چوبی را در زمین قرارمیدهند ونیمه‌هائی ازچرخ بآنها میآویزند. پس ازآن قطعات بزرگی ازچوب در طول‌بدن اسب‌ها تاگردن آنها فرو میکنند واین‌اسبها را دربالای‌آن نیم‌چرخ‌ها قرار میدهند (۱). قسمت قدامی بدن‌حیوان‌بروی نیم‌چرخ‌های جلو وقسمت شکم‌وران‌آن برروی‌نیم‌چرخ‌عقب قرارمیگیرد ودست‌وپای حیوان هم‌ازدوطرف آویزان‌میشود،ولی بزمین‌نمیرسد. آنان‌بدهان‌اسب‌هاقلاده‌وافسارمیزنندوسپس افسار رابسمت‌جلومیکشند و به‌تیرهای چوبی دیگری می‌بندند. سپس هریك‌ازپنجاه تن ازخدمتگزارن راکه بقتل‌رسانیده‌اندبترتیب زیربرروی‌اسبی‌قرارمیدهند: درطول ستون‌فقرات‌هریك‌ازآنها قطعه چوب محکمی‌فرو میکنندوآنراتاگردن‌آنهامیرسانند؛ قسمت‌پائین این‌چوب بلندتر است‌وسرآنرا درسوراخی‌قرار میدهند که‌قبلاً درچوب دیگری که ازشکم‌اسب گذشته‌حفرکرده‌اند. سکاهاباین‌ترتیب گرداگردقبرپادشاه سوارانی‌قرار میدهندوسپس ازآن‌محل‌دورمیشوند.

۱- باین‌ترتیب‌اجاق‌های‌معلقی‌بدست‌میآمده است که درهرسوی‌آن نیم‌چرخی‌بصورت قلاب‌وتکیه‌گاه‌به‌دوچوب به بزرگ‌متکی‌بوده وسیخ‌های‌کباب راکه ازیك‌طرف اندام‌حیوان به‌طرف‌دیگرآن فروکرده‌بوده‌اند برروی‌آن قرار میدادند تابراحتی حیوانرا یك‌پارچه کباب کنند.

۷۳ـ چنین است مراسم تدفین پادشاهان آنها. درموقع مرگ دیگر سکاها، نزدیکترین خویشان مرده جسد را بر گردونه‌ای قرارمیدهند و بین دوستان و آشنایان میگردانند. هریك از آشنایان ازمشایعین پذیرائی میکنند واز آنچه بدیگران تعارف میکنند به مرده نیز تعارف میکنند. جنازه اشخاص عادی را باینطریق مدت چهل روز گردش میدهند وپس از آن آنرا دفن میکنند (۱). سکاها بعدازانجام مراسم تشییع جنازه بترتیب زیر خودراتمیز میکنند: ابتداء سرخودرا باداروئی معطر میمالندوسپس آنرا میشویند. واما بدن خود راچنین میشویند: سه قطعه چوبدست را بطوریکه بسوی هم متمایل باشند برروی زمین قرار میدهند وسپس اطراف آن پوششی ازنمد میافکنند و میکوشند لبه‌های آن هرچه بیشتر بهم نزدیك باشد. پس از آن ظرفی درمیان چوبه‌ها وپوشش آن قرار میدهند و قطعاتی ازسنگ راکه در آتش سرخ کرده‌اند در آن میافکنند.

۷۴ـ درسرزمین سکاها نوعی شاهدانه میروید که اگر ازدرشتی وبلندی آن صرفنظر کنیم شباهت کاملی به کتان دارد، چه گیاه شاهدانه از کتان درشت‌تر و بلندتر است. این گیاه بحالت وحشی میروید و مردم هم بذرآنرا میافشانند. اهالی تراکیه با آن لباس‌هائی تهیه میکنند که شباهت کاملی به لباس‌های کتانی دارد. کسانی که دراین باره تجربه کافی نداشته باشند نمیتوانند تشخیص دهند که این لباس‌ها از شاهدانه تهیه شده یااز کتان وهرکس که الیاف شاهدانه را ندیده باشد تصورمیکند که این لباس‌ها از کتان است.

۷۵ ـ سکاها دانه‌های این شاهدانه رامیگیرند وباآن بزیر پوشش نمدین میروند وآنها رابرروی سنگهائی که از آتش سرخ شده‌اند می‌ریزند: تدریجاً که دانه‌ها را برروی

۱ـ این طرز گردش دادن جنازه بین دوستان و آشنایان در حقیقت نمونه وتقلید کوچکی از گردش دادن جنازه پادشاه است بین اقوام وملل متبوع او. نکته قابل بحث دراین مورد طرز تدفین اشخاص عادی پس از انجام این تشریفات میباشد، چه هردوت در مورد پادشاهان شرح مبسوطی در بندهای قبل نقل کرده ولی درباره تدفین مردم عادی غیراز آنچه درباره گردش دادن جنازه بین دوستان و آشنایان آنها نقل میکند مطلبی نقل نکرده است.

سنگهای سرخ میریزند دود بوداری از آن متصاعد میشود و آنچنان بخاری خارج میشود که هیچیك از حمامهای یونان قدرت و توان آنرا ندارد . وسکاها ازاین طرز استحمام لذت میبرند وازشادی فریادهائی میکشند (۱) .

این عمل برای آنها درحکم استحمام است ، زیرا آنها هر گز بدن خودرا با آب نمی‌شویند . زنان آنان چوب سرو وسدر و عود را با آب برروی قطعه سنگی ناهموار میسایند ومحصول آنرا که خمیری غلیظ است برروی اندام وچهره خود میمالند .این خمیر بوی مطبوعی بآنها می‌بخشد که جزء بدن آنهامیشودووقتی فردای آنروز خمیررا برمیدارند پوست آنان شفاف ودرخشان است .

۷۶ـ سکاها نیز ازقبول عادات ورسوم خارجی متعلق به‌مردمان دیگر و بخصوص عادات ورسوم یونانیان نفرتی‌فراوان دارند (۲) . آنان این‌موضوع را درمورد آناکارسیس(۳) ومجدداً پس‌از اودرمورد سکیلس(٤) ثابت کردند . آناکارسیس پس از آنکه بسیاری ازکشورها راسیاحت کرد وهمه‌جا عقل وتدبیر کامل ازخودنشان دادبه‌سرزمینی که

۱ـ آنان ازاستشمام دودوبخار دانه‌های شاهدانه دچار نوعی رخوت‌ومستی‌میشده‌اند وازاین حال‌لذت میبرده‌اند (رجوع شود به‌تاریخ هردوت ـ کتاب اول ـ بند۲۰۲)

۲ـ ازاینکه هردوت‌عبارت‌را با«سکاهانیز..» شروع کرده چنین‌معلوم میشود که‌این مطلب‌را درمقام‌قیاس باقوم‌وملت‌دیگری‌عنوان کرده‌است . مولف دربند۷۱از کتاب دوم‌خود مطلبی‌نظیر آنچه‌دراین‌مقام‌نقل‌میکند درباره‌مصریان‌نقل کرده‌و بنابراین باید‌نتیجه گرفت که یادداشت‌هائی که وی درباره عادات و رسوم سکاها تنظیم کرده وهمچنین مطالبی که‌در باره رسوم مصریان جمع آوری کرده است درآغازامر بصورت یك کتاب یامتن‌واحدجمع‌آوری‌شده‌وسپس‌مولف آنرا دربین مجلدات کتاب خودهر قسمت رادرجای خود قرار داده است ـ رجوع شودبه‌یادداشت خارج ازمتن درباره قسمت اول از کتاب‌چهارم‌هردوت .

۳ـ آناکارسیس(Anacharsis) یکی ازهفت‌تن ازریش‌سفیدان و عقلای دنیای باستان است که‌اختراعات‌متعدد ومفیدی‌را باو نسبت‌داده‌اند . برای اطلاعات بیشتردرباره این‌شخص رجوع شود به‌توضیحات هردوت درقسمت اخیرهمین بندو قسمت اول بند۷۷ ـ درباره این شخص به بند٤٦ کتاب حاضر نیز رجوع‌شود .

٤ـ Skylès

سکاها در آن زیست میکنند باز گشت . درموقعی که از معبر هلسپون(۱)میگذشت به سیزیك(۲) نزدیك شدوچون مشاهده کرد که اهالی سیزیك مشغول بر گزاری جشن باشکوهی بافتخار مادرخدایان(۳) میباشند، نذر کرد که اگر صحیح وسالم به وطن باز گردد مراسمی مانندآنچه اهالی سیزیك بجامیآوردند بجا آورد و بافتخار آن خداشبی را بیدار بامداد کند. همینکه بسرزمین سکاها رسید بمنطقه هیلیا(٤)وارد شد(اینجا منطقه ایست که مجاور معادن آشیل(٥) قرار دارد وسراسر از انواع درختان مستوراست (٦) .) آناکارسیس باین منطقه وارد شد و در آنجا تمام تشریفات جشن را بافتخار آن الهه برپا کرد . وی طبلی در دست داشت وتصویرهائی از الهه بخود آویخته بود. یکی ازسکاها که او رادراین حال دیده بود سولیوس(۷)پادشاه را از آن باخبر کرد . پادشاه نیزخود شخصاً بآن محل آمد ووقتی آناکارسیس رادر حال انجام آن مراسم مشاهده کرد بایك ضربه زوبین اورا بقتل رسانید .

اگر امروز کسی درباره آناکارسیس ازسکاها چیزی بپرسد جواب خواهنداد که اورانمیشناسند . علت آنست که وی به یونان سفر کرده وعادات ورسوم خارجی راتقلید کرده است .

۱- هلسپون(Hellespont) یادریای (Helèe) نامقدیم بغاز داردانل است که بین دریای اژه ودریای سیاه قرار دارد وآسیا راازاروپا جدامیکند . درقرن چهارقبل ازمیلاد این نام به ناحیه ای دادهمیشد که شامل قسمتهای وسیعی از آسیای صغیر بوده است .

۲- سیزیك(Cyzique) ـ درباره این محل رجوع شود بیادداشت ذیل بند ١٤

۳- مقصود الهه سیبل(Cybéle) است که در نزدیکی سیزیك برروی کوه دندیمون (Dindymon) معبدبزرگی برای او بناکرده بودند (Belles Lettres ـ جلد٤ صفحه ۹۳)

٤- هیلیا(Hylaia) یاهیله(Hyleé) ـ در باره این محل رجوع شود بـه توضیحات هردوت در بند ۱۸ و ۱۹ و ۸٦ کتاب حاضر .

٥- Achille

٦- برای توضیحات بیشتر درباره این منطقه جنگلی رجوع شود به همین کتاب بند ۱۹ و ٥٥ـ از توضیحات هردوت در بند ۱۹ و ٥٥ و آنچه درباره آناکارسیس ودخول او باین منطقه جنگلی نقل کرده اینطور استنباط میشود که این ناحیه بعلت درختان انبوه ودرهم پناهگاهی برای فراریان سرزمین سکاها بوده است .

۷- Saulios

بنابآنچه من خود ازتیمنس(۱) که مورد اعتمادآریاپیتس(۲) بوده است شنیده ام آنا کارسیس عموی ایدانتیرس (۳) پادشاه سکاها و فرزند گنوروس(٤) پسر لیکوس(٥) پسر سپارا گاپیتس(٦) بوده . پس اگر آنا کارسیس متعلق باین خاندان بود باید بداند که بدست برادر خود بقتل رسیده است زیرا ایدانتیرس فرزند سولیوس بودو همین سولیوس بود که آنا کارسیس را کشت

۷۷ـ بااین حال، من روایت دیگری نیز شنیده ام که اهالی پلوپونز نقل میکنند . بموجب این روایت گویا آنا کارسیس ازطرف پادشاه سکاها بخارج فرستاده شدو پس از آن پیرو مکتب یونان گردیدو وقتی به کشور خود مراجعت کرد به پادشاهی که اورا فرستاده بود گفت که عموم یونانیان باستثنای اهالی لاکدمون پیوسته درحال مطالعه میباشند ، ولی استعداد سخن گفتن رافقط اهالی لاکدمون دارند که باوراندیشی و تدبیر به سوالات پاسخ میدهند . اما این روایت اختراع بی اساسی است که در یونان ساخته و پرداخته اند . حقیقت آنست که آنا کارسیس بترتیبی که قبلا نقل کردم کشته شد .

۷۸ـ این بود سرنوشت آنا کارسیس درقبال تقلید ازرسوم و عادات خارجی واستقرار روابط بایونانیان . وسالها بعد ، سکیلس(۷) پسر آریاپیتس(۸) نیز بهمین سرنوشت دچار شد . آریاپیتس پادشاه سکاها بودو چند فرزند داشت کـه سکیلس یکی از آنها بود . اما سکیلس اززنی ازاهل ایستریا(۹) بدنیا آمده بود ، نه از زنی ازسرزمین سکاها . مادرش

۱- Tymnès

۲- Ariapeithès

۳- Idanthyrse

٤ـ Gnouros

٥ـ Lycos

٦ـ Sparagapeithès

۷ـ Skylès

۸ـ Ariapeithés

۹ـ ایستریا(Istéria) مهاجر نشین یونانی شهر ملط در نزدیکی مصب رودایستروس (دانوب ـ امروز) (هردوت کتاب دوم ـ بند۳۳)

شخصاً الفبا وزبان یونانی را باو آموخته بود. مدتی بعد آریاپیتس ناجوانمردانه بدست اسپاراگاپیتس(۱) پادشاه آگاتیرس‌ها (۲) بقتل رسید.

سکیلس از پدر خود سلطنت و از زوجه او را که اوپویا(۳) نام داشت بارث برد. این زن بومی بود و از او پسری برای آریاپیتس بدنیا آمده بود که اوریکوس(٤) نام داشت. اما سکیلس با اینکه برسکاها سلطنت میکرد علاقه‌ای بطرز زندگی آنان نداشت و بعلت تعلیماتی که دیده بود بیشتر متوجه عادات ورسوم یونانیان بود. واما طرز رفتار او چنین بود: هربار که سپاه سکاها را با خود بنزدیك شهر بوریستن (٥) میآورد (اهالی بوریستن مدعی هستند که خود از بازماندگان مهاجرین ملطی هستند) سپاه را در حومه شهر مستقر میکرد و وقتی خود بتنهائی به‌محوطه شهر وارد میشد و دروازهای شهر را می‌بستند لباس سکائی را از تن بیرون میآورد ولباس یونانی برمیکرد. وبااین لباس بی‌محافظ وبی آنکه کسی همراه او باشد در میدان شهر گردش میکرد(٦) (در دروازه‌های شهر مراقب بودند که هیچك ازسکاها اورا بااین لباس نبینند). همچنین از همه حیث در روش زندگی از یونانیان تقلید میکرد وبرسم آنان قربانی‌هائی به‌خدایان اهداء میکرد. وپس از آنکه مدت یکماه ویا بیشتر باین ترتیب میگذشت باردیگر لباس سکائی ببر میکرد وشهر را ترك میگفت. وی این عمل را مکرر انجام‌داد ـ حتی در شهر بوریستن کاخی ساخته بود و از اهالی شهر نیز زنی برای خود انتخاب کرده بود که درهمان کاخ میزیست.

۷۹ـ اما مقدر بود که مصیبتی باوروی آورد و اکنون شرح میدهم که چه‌پیش آمدی

۱ـ Sparagapeithès

۲ـ Agathyrses

۳ Opoia

٤ـ Oricos

٥ـ Borysthène

٦ـ هردوت قبلا گفته بود که سکیلس از مادری بدنیا آمده بود که از نژاد مهاجرین ملطی بود وبنابراین جای تعجب نیست که پادشاه سکاها بی‌محافظ و نگهبان بداخل حصار یکی از شهرهای غیرسکائی وارد میشد ومغرور ومحترم وباآسایش خاطر در آن بگردش میپرداخت.

موجب تیره‌بختی او شد. سکیلس هوس کرد که در مراسم مذهبی دیونیزوس باکوس(۱) پذیرفته شود و همینکه میل کرد تصمیم خود را عملی کند اعجاز شگفتی برای او رویداد. در شهر بوریستن کاخ وسیع و باشکوهی وجود داشت که من قبلا درباره آن سخن گفتم(۲). گرداگرد این کاخ پیکرهائی مرمرین از ابوالهول و کرکس قرار داده بودند. خداوند صاعقه‌ای بر این قصر فرود آورد و سراسر آنرا سوزاند. اما سکیلس باوجود پیش آمد این واقعه به ادامه مراسم مربوط به دخول خود بمذهب دیونیزوس پرداخت.

سکاها یونانیان را از اینکه در حال مستی به پرستش دیونیزوس میپردازند ملامت میکنند و مدعی هستند که نمیتوان تصور کرد خدائی مردم را به بی ادراکی مستی تشویق کند (۳). وقتی سکیلس بآئین دیونیزوس باکوس درآمد یکی از اهالی بوریستن مخفیانه بنزد سکاها رفت و بآنها چنین گفت: «سکاها، شما ما را از اینکه خود را تسلیم مستی باکوس میکنیم و خداوند را بر وجود خود مستولی میسازیم تخطئه میکنید پس بدانید که اکنون این خدا بر وجود پادشاه شما نیز مستولی شده، زیرا او نیز خود را تسلیم مستی باکوس کرده و خود تحت تأثیر این خدا هذیان میگوید. اگر بگفته من باور نمیدارید بدنبال من بیائید تا آنرا بشما نشان خواهم داد». سران سپاه سکاها بدنبال

۱- دیونیزوس (Dionysos—Baccheios) از نیمه خدایان یونان باستان، فرزند ژوپیتر و فرشته‌ای بنام سمله (Sémélè). خدای شراب و عشق در یونان باستان که بشکل جوانی زیبا برروی بشگه‌ای از شراب مجسم میشده است. در یونان باستان جشن‌های مذهبی مفصلی بافتخار خداوند شراب برپا میکردند که به جشن‌های دیونیزی معروف بوده است. افسانه‌ها حکایت دارند که دیونیزوس نهال مو را به سراسر جهان انتقال داد و همه جا مردم را با میوه این درخت و عصاره آن آشنا کرد.

۲- بند ۷۸ از همین کتاب

۳- درحالیکه خود آنها بحکایت هردوت هم از مستی شراب لذت میبردند (کتاب ششم - بند ۸۴) وهم از دود دانه‌های شاهدانه مست میشدند (هردوت- کتاب چهارم بند ۷۵)

او رفتند. آن مرد آنانرا مخفیانه برفراز برجی برده در آنجا مستقر کرد.

وقتی سکیلس بدنبال ازدحام مریدان بآنجا رسید و سران سکاها او را در حال انجام مراسم مذهبی با کوس مشاهده کردند سخت ناراحت شدند. پس آنان از شهر بیرون رفتند و آنچه را که دیده بودند برای همهٔ سپاهیان نقل کردند.

۸۰ـ وقتی پس از این واقعه سکیلس به محل سکونت خود مراجعت کرد، سکاها برادر او را که او کتاماسادس[۱] نام داشت و از دختر ترس[۲] بدنیا آمده بود بپادشاهی برگزیدند و بر ضد سکیلس شوریدند.

سکیلس از توطئه‌ای که بر ضد او ترتیب داده بودند و از علت آن خبر یافت و به سرزمین تراکیه پناهنده شد ـ او کتاماسادس از فرار او با خبر شد و خود را برای لشگر کشی به تراکیه آماده کرد.

وقتی وی به ساحل رود ایستروس رسید مردان تراکیه با او روبرو شدند و نزدیک بود جنگ شروع شود. در این موقع سیتالکس[۳] کس بنزد او کتاماسادس فرستاد و چنین پیغام داد: «چه دلیل دارد که من و تو با هم زور آزمائی کنیم؟ تو فرزند خواهر منی و برادر مرا در اختیار داری[٤]، او را بمن تسلیم کن و من نیز سکیلس را بتو تسلیم

۱ـ Octamasadès

۲ـ Térèse

۳ـ سیتالکس (Sitalkés) پادشاه تراکیه، معاصر با سکیلس بوده است. هردوت دوبار از ترس (Térèse) و سیتالکس که هردو پادشاه تراکیه بودند و رابطه پدر و فرزندی بین آنها برقرار بود نام برده اما کوچکترین اشاره‌ای باینکه ایشان پدر و پسر بوده‌اند و بر تراکیه سلطنت میکرده‌اند نکرده است. این مطلب میرساند که هردوت اطلاعات خود را در این باره در تراکیه جمع آوری کرده و بهمین جهت این پادشاهان را آنقدر مشهور و معروف میدانسته که توضیح اضافی دربارهٔ آنها را ضروری ندانسته است. غفلت هردوت برای خواننده موجب تعجب است و خواننده از اینکه بغتاً با نام اشخاص ناشناسی روبرو میشود که گوئی مکرر از آنها نام برده شده دچار شگفت و تعجب میشود.

٤ـ او کتاماسادس یکی از برادران فراری سیتالکس را که با او برسر سلطنت بنزاع پرداخته بود در سرزمین سکاها پناه داده بود و در این مقام پادشاه تراکیه باین برادر فراری خود اشاره میکند که در اختیار پادشاه سکاها بوده است (رجوع شود به دنباله همین بند)

میکنم . ما نبایدسرنوشت‌خودرا باجنگ تعیین کنیم» . چنین بودپیامی که‌او بوسیله ایلچی فرستاد .

حقیقت آنست که واقعاً یکی از برادران سیتالکس بنزد او کتاماسادس پناهنده شده‌بود . پس او کتاماسادس پیشنهاد اوراپذیرفت وعموی مادری خودرا به‌سیتالکس تسلیم کرد ودرمقابل برادرخود، سکیلس راتحویل گرفت . همینکه سیتالکس برادر خودرا تحویل گرفت ازآن محل دور شد . اما او کتاماسادس امر کرد بیدرنگ سر سکیلس رااز بدن‌جدا کردند (۱) .

چنین است علاقه سکاها برسوم وعادت خودو مجازاتی که درحق کسانی اجرا میکنند که رسوم وعادات خارجی رابرآن بیفزایند.

۸۱ ـ درباره تعداد سکاها من‌نتوانستم‌اطلاعات دقیقی‌بدست آورم ولی در باره‌آن مطالبی مختلف شنیده‌ام ؛ برخی رقمی نقل میکنند که برای سکاها زیاد بنظر میرسد ، در حالیکه‌دیگران‌رقمی نقل‌میکنند که بسیار کوچك بنظرمیآید . وبااین‌حال‌آنچه که بمن‌نشان داده‌اند ومن‌خود بچشم دیده‌ام اینست : بین‌رودبوریستن وهیپانیس(۲)محلی است که اکسامپئوس(۳) نام‌دارد ومن کمی بالاتردرجائیکه نقل کردم که‌دراین‌محل چشمه‌ای ازآب‌تلخ وجود دارد که‌آب‌آن رود هیپانیس را تلخ کرده است، باین مطلب اشاره کردم . دراین محل ظرفی ازمفرغ قراردارد که بحقیقت شش برابر ظرفی است

۱ـ آنچه هردوت دراین مورد نقل‌میکندباید تخمیناً‌معاصر بازمان‌خود اوبوده‌باشد چه‌سیتالکس درسال۴۲۴ قبل ازمیلاد درگذشته درحالیکه باحتمال زیاد هردوت در فاصله بین سالهای ۴۵۵و۴۵۰ قبل‌از میلاد به‌تراکیه سفر کرده .دراینصورت‌این وقایع باحتمال زیاد کمی پس‌از ورود او به‌تراکیه ویامحتملا کمی‌پس ازخروج اوروی داده‌است .

۲ـ هیپانیس(Hypanis) نام‌قدیم‌بوگ‌امروز ازشعب روددن‌بوده است که بدریای خزر میریزد .

۳ـ Exampaios

که‌پوزانیاس(۱) فرزندکلئومبروت(۲) اهداء کرده ودر مدخل دریای سیاه قراردارد. من دراینجا برای کسانیکه این ظرف را ندیده‌اند مشخصات آنرا نقل میکنم: ظرف مفرغی که درسرزمین سکاها وجوددارد‌براحتی شصت آمفور(۳) گنجایش‌داردوضخامت مفرغ این‌ظرف به‌شش انگشت(٤) میرسد.

مردم محل‌مدعی هستند که این‌ظرف را از تعداد کثیری سر زوبین ساخته‌اند وچنین توضیح میدهند که چون یکی ازپادشاهان آنها که آریانتاس(۵)نام داشت قصد کرد که ازتعداد نفرات‌سکاها باخبرشود امر کرد که هریك ازآنها سرزوبینی راجدا کرده بنزداوآورندوهر کس که چنین نکند محکوم بمرگ خواهد بود.

باین‌ترتیب‌تعداد کثیری سرزوبین جمع‌آوری‌شدواوتصمیم گرفت‌ازآنهاچیزی بسازد که پس از اوباقی بماند. پس امر کرد با آن سرزوبین‌ها این ظرف مفرغی را ساختند وآنرا باین‌محل‌ازاگسامپئوس هدیه کرد. چنین‌است آنچه من‌در باره تعداد افراد سکاها شنیده‌ام.

۸۲- این‌سرزمین جزرودهائی که ازحیث‌تعدادومقدارآب ازرودهای دیگرنقاط کثیرتر وبزرگتر میباشند چیزجالبی ندارد. امافیرازرودها ودشت‌های وسیع درباره‌چیزهای دیگری نیز که قابل تحسین است مطلبی نقل خواهم کرد: در این سرزمین اثرپای هرکول رابرروی تخته سنگی بمردم نشان میدهند.

۱- پوزانیاس(Pausanias)پادشاه سپارت وفاتح‌جنگ معروف پلاته. این جنگ در۴۷۹ قبل‌ازمیلاد برضدمردونیه وبقایای سپاه بزرگ خشایارشا درسواحل آسیای‌صغیر رویداد.

۲- کلئومبروت(Cléombrote) پادشاه‌سپارت درقرن پنج‌قبل ازمیلاد.

۳-آمفور(Amphores)واحد حجم دریونان باستان وبرابر ۱۸لیترویك‌دسی‌لیتر (رجوع شود به‌یادداشت مقدمه درباره اوزان و مقادیر در یونان باستان)

٤- واحدطول دریونان باستان وبرابر ۱۸میلیمتر (رجوع شود به‌یاداشت مقدمه در باره اوزان ومقادیر دریونان باستان)

۵- Ariantas

این اثر به جای پای انسان شباهت دارد ، اما طول آن به دو آرنج میرسد (۱) و درنزدیکی رودتیراس (۲) قرار دارد .

چنین بود این مسائل . امامن اکنون به‌داستانی باز میگردم که در آغاز این بحث بنقل آن مشغول بودم .

۸۳ - هنگامی که‌داریوش وسایل جنگ باسکاها را فراهم‌میکرد ، ایلچیانی بهرطرف فرستاد وازبعضی ازاتباع خود تعدادی سرباز وازبعضی دیگر تعدادی کشتی طلب کرد وبه‌بعضی دیگرفرمان‌داد پلی برروی بسفرتراکیه (۳) احداث کنند . درهمین موقع آرتابان (٤) پسر هیستاسپ (٥) که برادرداریوش بودشرحی درباره مشکلات دسترسی به‌سکاها برای او نقل کرد (٦) ومصراً خواستارشد که اوخود بجنگ سکاها نرود . اماچون نصایح عاقلانه‌اش درداریوش مؤثر واقع نشدخود کشی کرد .

۸٤ - وقتی داریوش تدارکات خود را خاتمه داد باسپاه خود از شوش حرکت کرد . در این موقع یکی ازپارس ها که اوآوبازوس (۷) نام داشت وپدرسه‌فرزند بود وهرسه فرزندش دراین لشکر کشی شرکت‌داشتند ازداریوش خواستار شد که یکی ازپسران اورا نزداو باقی گذارد. داریوش مانندآینکه دوستی تقاضائی قابل‌قبول ازاو کرده باشد

۱- آرنج واحدطول دریونان باستان و برابر یك‌پاو نیم یا٤٤٤ میلیمتر (رجوع‌شود به‌یادداشت مقدمه درباره اوزان ومقادیر دریونان باستان)

۲- تیراس (Tyras) - درباره این‌رود رجوع شود به‌توضیح‌ذیل بند٥۱ کتاب‌حاضر .

۳- مقصودبغاز بسفرامروز است که‌دریای سیاه‌را ازمدیترانه جدا میکند . داریوش برای لشکر کشی به‌سرزمین سکاها ازطریق بغاز بسفروتراکیه بسوی شمال حرکت‌کرد.

٤- آرتابان (Artabane) برادر داریوش اول که بحکایت هردوت بالشکر کشی او به‌سرزمین‌سکاها بمخالفت برخاست وسرانجام‌بعلت‌پافشاری داریوش وآغاز این‌لشکر کشی دست‌بخود کشی‌زد .

٥- هیستاسپ (Hystaspe) پدرداریوش اول پادشاه بزرگ هخامنشی .

٦- رجوع شود به‌همین کتاب - بند٤٦و۱۳٤

۷- Oiobazos

پاسخ داد که هرسه فرزند اورا برایش خواهد گذارد. اوآوبازوس که تصورمیکرد که فرزندانش ازشرکت دراین جنگ معاف شده‌اند بسیارشادی کرد.

اما داریوش به کسانیکه مأمور این کار بودند امر کرد که هرسه فرزند او را بقتل رسانند. وبدین ترتیب ابتدا آنهارا کشتندوسپس درهمان محل باقی گذاردند(۱).

۸۵- وامادار یوش؛ همینکه پس ازخروج ازشوش بسرزمین کالسدونی(۲) برساحل بسفر درمحلی که پل برآن ساخته بودند رسید، بکشتی نشست وازآنجا بنزدیکی جزایر سیانه(۳) که بادعای یونانیان سابقاً متحرك بوده‌اند حرکت کرد ودرآن محل برنقطه مرتفعی صعود کرد و دریای سیاه را که منظره‌ای بس دیدنی داشت ازدور نگریست. این دریا بیش ازتمام دریاهای دیگر جالب توجه است. طول آن یازده هزارو صدستاد(٤) وعرض آن درنقطه‌ای که عریض‌تر است به سه هزاروسیصدستاد میرسد(٥).

عرض مدخل این دریا چهارستاد است وطول معبری که از مدخل آن تشکیل میشود وبسفر نام دارد و برروی آن پلی ساخته اند به یکصد و بیست ستاد میرسد. بسفر بدریای مرمره متصل میشود ودریای مرمره که عرض آن پانصدستاد وطول آن هزاروچهارصدستاد است به هلسپون(٦) منتهی میشود. هلسپون هفت ستاد عرض وچهارصد ستادطول دارد و بدریای پهناوری متصل میشود که دریای اژه نام دارد.

۱- در این باره رجوع شود به توضیح خارج ازمتن درباره قسمت چهارم از تاریخ هردوت.

۲- کالسدونی (Chalcédoine) از نواحی قدیم آسیای صغیرواقع درساحل بغاز بسفر.

۳- سیانه (Cyanées) یاسمپلگاد (Symplégades) ازجزایر کوچك وسنگلاخ دریای سیاه درمدخل بغاز بسفر

٤- ستاد (Stade) واحدطول در یونان باستان وبرابر ۱۷۷ متروٌ٦سانتیمتر (یادداشت مقدمه درباره اوزان ومقادیر دریونان باستان)

٥- این اندازه‌ها تاحدی مبالغه آمیز است وشاید علت اغراق هردوت این بوده است که مقیاس اوبخط مستقیم نبوده و پیچ وخم توقفگاه‌هائی راکه معمولا در سر راه کشتی رانان وجود داشته درمحاسبه منظور ننموده است (Belles Lettreg جلدچهارصفحه ۱۰۰)

٦- هلسپون (Hèllespont) نام قدیم بغاز داردانل است که دریای مرمره رابه دریای اژه متصل میکند.

۸۶ـ واما این اندازه‌ها بترتیب زیر تعیین شده‌است : معمولا یك کشتی در روزهای بلند تقریباً هفتادهزار وهنگام شب شصت هزاراورژی(۱) بحرپیمائی میکند . حال، برای اینکه ازمدخل دریا به‌فاز برسیم(۲)(این قسمت بزرگترین بعد دریای‌سیاه‌است) نه‌روز و هشت شب بحرپیمائی لازم است . با این‌حساب، یك‌میلیون وصدو ده‌هزار اورژی خواهیم داشت که میشود یازده‌هزاروصدستاد .

واما برای اینکه از سندیك(۳) به‌تمیسیر(٤) که در ساحل رود ترمودون(۵) قراردارد،برویم(عریض‌ترین قسمت‌دریای‌سیاه‌در این‌محل‌است)سه‌روزودوشب‌بحرپیمائی درپیش خواهیم داشت که میشود سیصدوسی‌هزار اورژی وسه‌هزاروسیصد ستاد .چنین است ترتیبی که من برای محاسبه اندازه‌های این دریا و بغازبسفر وهلسپون انتخاب کرده‌ام‌واین‌اندازه‌ها همانست که من‌نقل کردم . همچنین ،باین‌دریای سیاه‌دریاچه‌ای متصل میشود که کمی کوچکتر ازخودآنست وپالوس‌مایوتیس(٦) یا مادر دریای‌سیاه لقب دارد .

۱ـ اورژی (Orgyie) واحد طول در یونان باستان وبرابر یك متر و۷۷٦ میلیمتر (رجوع‌شود به‌یادداشت مقدمه درباره اوزان ومقادیر دریونان باستان)

۲ـمقصودمصب‌رودفاز (Phase) است که‌ازرودهای آسیای‌صغیر بوده‌واز قفقازسرچشمه میگرفته ودرساحل کولشید بدریای‌سیاه متصل میشده‌است . امروز این‌رودریونی (Rioni) نام دارد .

۳ـ Sindique

٤ـ تمیسیر (Thémiscyre) از شهرهای قدیم آسیای صغیر در نزدیکی مصب رود ترمودن. این‌شهر که امروز ترمه (Therméh)نام دارد بحکایت افسانه‌های‌باستان‌مدتها پایتخت‌آمازون‌ها یعنی زنان مردنمای افسانه‌ای دنیای باستان بوده است .

۵ـ ترمودون(Thermodon) ازرودهای آسیای صغیر قدیم که‌آب‌آن بدریای سیاه میریخت . افسانه‌های باستان‌حکایت‌دارد که‌آمازون‌ها که زنانی مردنما بوده‌اند در سواحل این رود میزیستند .

٦ـ پالوس‌مایوتیس (Palus-maiotis) ـ مقصود مؤلف دریای‌آزوف است که در شمال دریای سیاه قرار دارد .

۸۷- داریوش پس از تماشای دریای سیاه با کشتی به پلی باز گشت که معمار آن مندروکلس (۱) ازاهل ساموس بود. و پس از آنکه بسفر را نیز تماشا کرد دو سنگ نوشته از مرمر در ساحل آن برپا کرد و برروی یکی از آنها بخط آشوری و برروی دیگری بخط یونانی نام تمام اقوام و مللی را که درسپاه خود داشت حك کرد(۲). او از تمام ملل و اقوامی که بر آنها حکومت داشت همراه خود آورده بود. تعداد سربازان این سپاه صرفنظر از نیروی بحری با محاسبه سوار نظام به هفتصدهزار تن میرسید. ششصد کشتی نیز برای این لشکر کشی جمع آوری شده بود(۳). بعدها این سنگ نوشته‌ها را اهالی بیزانس بشهر خود منتقل

۱- Mandroclès

۲- جالب توجه است که سنگ نوشته‌های داریوش درمصر بخط میخی و هیروگلیف بوده درحالیکه دراین مورد چون بغازها درسرزمین یونان آن زمان قرار داشت ترجمه یونانی متن لوح را بر آن اضافه کرده اند. این مطلب حکایت از احترام کامل پادشاه هخامنشی به آزادی مللی میکند که درقلمرو امپراتوری او میزیستند.

۳- این ارقام کاملا اغراق آمیز بنظر میرسد و بعید است که داریوش برای سرکوبی سکاها چنین سپاه عظیمی تجهیز کرده باشد. هردوت مکرر تعداد سپاهیان پارس را باواحد میریاد (۱۰۰۰۰ نفر) تعیین کرده (کتاب سوم - بند ۲۵- کتاب چهارم بند ۱۴۳- کتاب هفتم بند ۶۰ و ۸۷- کتاب هشتم بند ۱۱۳ و ۱۲۶- کتاب نهم - بند ۹۶) و بعید نیست که این رقم نیز هفت میریاد یعنی هفتادهزار نفر بوده و در استنساخ‌های بعدی اشتباها هفتصدهزار نفر نوشته شده باشد (Belles Lettres- جلد ٤- صفحه ۱۰۲). اما وجود ششصد کشتی که هردوت بعداً بآن اشاره میکند تاحدی در صحت این فرض تردید ایجاد میکند زیرا نمیتوان گفت که درهر کشتی فقط یکصدو بیست سرباز جای داشته اند. اما همین مطلب تاحدی مویدفرض اشتباه مؤلف است و این سؤال را مطرح میکند که اگر واقعاً تعداد سپاهیان داریوش آنطور که مؤلف مدعی است هفتصدهزار نفر بوده این تعداد سرباز چگونه در ششصد کشتی از کشتی های آن زمان جای گرفته اند. بخصوص که مؤلف تعداد ملوانان و کارکنان کشتی را قبلا مستثنی کرده است. برروی هم احساس میشود که اولا تعداد نفرات پیاده بیش از آنچه واقعاً بوده نقل شده و ثانیا بین این تعداد و تعداد کشتی‌ها تناسبی وجود ندارد. بعلاوه هردوت درچند نقطه دیگر که از نیروی دریائی پارس‌ها یاد میکند همین رقم را تکرار کرده (کتاب ششم - بند ۹). همچنین دریك مورد هم در جای دیگر همین تعداد کشتی را برای نیروی دریائی دیگری نقل کرده است (کتاب ششم بند ۹۵) این تکرار رقم واحد درمورد نیروی دریائی پارس‌ها و دیگر نیروهای آن زمان خود قرینه ایست بر عدم دقت مؤلف و مباینت آن با واقعیت موجود.

(Belles Lettres- جلد ٤ صفحه ۱۰۲)

کردند و باستثنای یکی از سنگ‌ها که در کنار معبد دیونیزوس در بیزانس قرار داده‌اند وسراسر از حروف آشوری مستور است بقیه را در بنای معبد آرتمیس اورتوسیا (۱) قرار دادند.

محلی از بسفر که داریوش پلی برروی آن احداث کرد تا آنجا که من میتوانم حدس بزنم و نقل کنم بین راه بیزانس و معبدی بود که در مدخل دریای سیاه بنا شده بود.

۸۸ ـ پس از آن، چون پلی که با کشتی ساخته شده بود او را خوش آمد، تحف فراوانی به سازندهٔ آن مندرو کلس از اهل ساموس اهداء کرد. نخستین کاری که مندرو کلس با این هدایا کرد این بود که دستور داد پرده‌ای از نقاشی تهیه کنند شامل سراسر پلی که بر بسفر زده بود و داریوش شاه را نشان دهد که بر تختی از افتخار تکیه زده وسپاهش از برابر او سان میرود. او دستور داد این پرده را بسازند و سپس آنرا به معبد هرایون (۲) تقدیم کرد و این کتیبه را بر آن افزود: «مندرو کلس، پس از آنکه دو ساحل بسفر را که ماهی فراوان دارد بهم متصل کرد، یادبودی از این پل که از کشتی ساخته شده بود به هرا (۳) تقدیم میکند، او با اجرای نقشه داریوش شاه برای خود مباهات و برای اهالی ساموس افتخار تحصیل کرده است.» چنین بود اثری که سازنده پل از خود باقی گذارد.

۸۹ ـ داریوش، پس از آنکه مندرو کلس را پاداش داد قدم به قاره اروپا گذارد. قبل از آن به مردمان یونی امر کرد که کشتی‌های خود را در دریای سیاه بحرکت در آورند وتا رود ایستروس پیش روند وهمینکه بآنجا رسیدند پلی برروی رود نصب کنند و در انتظار او باشند. این یونی‌ها باتفاق ائولی‌ها (۴) وساکنان بغاز نیروی دریائی راهدایت

۱ـ آرتمیس اورتوسیا (Artemis Orthosia) یادیان، دختر ژوپیتر و الهه جنگل و شکار

۲ ـ Héraion ۳ـ Héra

۴ ـ ائولی‌ها (Eoliens) قوم یونانی نژاد ساکن ناحیه‌ای بهمین نام در آسیای صغیر. ائولی ها ابتداء در شبه جزیره پلوپونزسکونت داشتند لیکن بعدها در برابر هجوم قوم یونانی دیگری بنام دری (Dorie) به آسیا گریختند ودوازده مهاجر نشین درساحل آسیای صغیر بوجود آوردند کـه معروف ترین آنها اله (Eleé) وتیمنوس (Tymnos) و ازمیر بوده است.

میکردند. پس بدین ترتیب نیروی دریائی از کنار جزایر سیانه (۱) گذشت وبسوی ایستروس حرکت کرد وپس از آن بفاصله دوروزبحرپیمائی ازساحل دریا در گلوگاه رود در نقطه‌ای که انشعابات آن‌جدا میشود شروع باحداث‌پلی کرد(۲). واماداریوش پس از آنکه از پلی که با کشتی ساخته بودند عبور کرد و از بسفر گذشت قدم به سر زمین‌تراکیه گذارد، و وقتی بـه سرچشمه هـای رود تئاروس (۳) رسید سه روز توقف کرد.

۹۰ ـ بطوریکه اهالی مجاور این رود نقل میکنند، تئاروس رودی است که آب آن برای معالجه بیماریها وبخصوص بیماری جرب انسان واسب بهترین آبها است. این رود تعداد سی‌وهشت چشمه دارد که همه از یك کوه سرازیر میشود و بعضی از آنها سرد وبعضی دیگر گرم‌اند. این‌محل از شهر هرایون که درنزدیکی پرنت (٤) واقع شده و همچنین از شهر آپولی‌نی (٥) درساحل دریـای سیاه بیك فاصله میباشد و از هردوجهت دو روز راه‌درمیان‌است. رود تئاروس برود کنتا دسدوس(٦)ملحق‌میشود؛

۱ ـ سیانه (Cyanées) رجوع شود به قبل، بند ۸٥ و یادداشت ذیل آن.

۲ ـ مأموریت این دسته از بحرپیمایان ظاهراً این بوده است که قبل ازآنکه نیروی زمینی داریوش ازراه خشکی به دانوب برسد پلی برروی آن احداث کنند. اما چون رود دانوب درفاصله‌ای ازمصب‌خود به چندین شعبه تقسیم میشود دربانوردانی که مأمورساختن پل‌بودند ناگزیر آنقدر درطول رود بالا رفتند تا ازانشعابات مصب آن گذشته و بجائی رسیدند که دانواب جریانی واحد داشت. درغیراینصورت ناگزیر بودند بتعداد انشعابات رود پل احداث کنند و انجام این عمل با فقدان وسایل آن زمان کاری بود بس دشوار وپرخرج.

۳ ـ تئاروس (Théaros)

٤ ـ پرنت (Périnth) مهاجرنشین اهالی ملطـ درسواحل شمالی آسیای‌صغیرقدیم.

٥ـ آپولونی (Apollonie) نام‌بسیاری‌ازشهرهای‌باستان‌است که‌اجرای‌مراسم‌پرستش آپولون درآنهامعمول بوده‌است. شهرهائی‌باین نام درتراکیه ومقدونیه ومیزی (آسیای صغیر)ولیدی ولیبی‌وفلسطین ویونان وسیرنائیك وجود داشته ودراین‌مورد منظورمؤلف شهری است که باین نام درتراکیه ودرساحل دریای سیاه قرار داشته و مدتها مهاجرنشین اهالی شهر ملطـ بوده است.

٦ ـ کنتادسدوس (Contadesdos) تکه درهٔ امروز (Belles Lettres ـ جلد ٤ صفحه ۱۰۳)

کنتادسدوس برود آگریانس (۱) میریزد و رود آگریانس برود هبر (۲) منتقل میشود و رودهبر در نزدیکی شهر انوس (۳) بدریا میریزد.

۹۱ ـ پس همینکه داریوش باین رود رسید در آن محل توقف کرد وچون از زیبائی این رود خیره شد امر کرد در آنجا نیز سنگ نوشته‌ای برپا وبر روی آن کتیبه‌ای باین مضمون حك کنند: «از چشمه‌های رود تئاروس بهترین وزیباترین آب رودها جاریست و بهترین وزیباترین مردان جهان، داریوش فرزند هیستاسپ پادشاه پارس‌ها و سراسر خشکی‌ها هنگامی که سپاه خود را بجنگ باسکاها میبرد باین محل آمد.» چنین بود آنچه دراین محل حك شد. (٤)

۹۲ ـ داریوش ازآنجاحرکت کرد وبه ساحل رود دیگری رسید که آرتسکوس (٥) نام دارد ودرسرزمین اقوام اودریس (٦) جاریست. وهمینکه باین رود رسید چنین کرد که شرح میدهم: وی محلی را معین کرد و به سپاهیان خود فرمان داد که هریك هنگام عبورازآنجا سنگی درآن محل بیندازند. وقتی سربازان این فرمان را اجراء

۱ـ آگریانس (Agrianès) ـ ارژنه (Ergéné) امروز (Belles Lettrese جلد ٤ صفحه ۱۰۳)

۲ـ هبر (Hébre) ـ ماریترا (Maritza) امروز (Belles Lettres ـ جلد٤ صفحه ۱۰۳)

۳ ـ انوس (Ainos) ـ این‌شهر امروز هم بنام قدیم خود انوس (Énos) نام دارد ودر محل مصب رود هبر یاماریتزای امروز قراردارد. (Belles Lettres جلد٤ صفحه ۱۰۳)

٤ ـ ظاهراً وجود این سنگ نوشته صحت داشته زیرا بقایائی از آن در اوائل قرن نوزدهم در محل باقی مانده که امروزازبین رفته ولی در آثار و کتب آن زمان وجودآن تأییدشده، ولی احتمال میرود متن آن با آنچه هردوت نقل میکند مختصر اختلافی داشته‌است؛ چه پارسی‌ها را عادت براین بوده که‌درسنگ‌نوشته‌ها والواح خود نام پادشاه وعناوین‌او را در آغاز عبارت قرار میدادند، نه آنطور که هردوت نقل میکند درآخر آن. بعلاوه مقایسه شخص پادشاه از حیث «زیبائی» با آبهای چشمه سار زیبای تئاروس بیشتر تراوش فکر یونانی‌است. یکنفر پارسی ترجیح میداد به شجاعت ودلیری وجهانگشائی پادشاه خود افتخار کند و نه بزیبائی ورعنائی او. احتمال میرود این کتیبه بخط میخی بوده و هردوت ترجمه آنرا ازدهان‌یونانیان زمان خود شنیده‌است ویونانیان ترجمه نارسا ونادرستی برای او کرده باشند (Belles Lettres جلد٤ـ صفحه ۱۰٤)

٥ ـ Artescos

٦ ـ Odryses

کردند پشته‌های بزرگی از سنگ تشکیل شد که داریوش آنها را پشت سر گذارد و باز سپاه خود را بجلو حرکت داد.

۹۳ ـ داریوش، قبل از اینکه به رود ایستروس برسد، ابتداء مردمان گت (۱) را که خود را جاودانی میدانند مطیع کرد. زیرا آن قسمت از اهالی تراکیه که سالمیدسوس (۲) را در دست دارند وبالاتر از آپولونی (۳) و شهر مسامبریا (٤) زیست میکنند و آنها را سکیرمیادها (٥) و نی‌پسه ها (٦) مینامند بی منازعه تسلیم شدند. اما گت ها که بی‌تامل تصمیم به مقاومت گرفته بودند بسرعت مغلوب شدند. اینها شجاع ترین و بهترین مردمان تراکیه‌اند.

۹۴ و اما آنچه آنها جاودانی تصور میکنند چنین است: آنها تصور میکنند که هرگز نمیمیرند و آنکس هم که میمیرد بوجود سالموکسیس (۷) که موجودی الهی است ملحق میشود (۸). بعضی از آنها این وجود الهی را گبه‌لیزیس (۹) مینامند. هرچهار سال یکبار یکنفر را بحکم قرعه از بین خود انتخاب میکنند و بنام ایلچی بنزد سالموکسیس میفرستند وباو سفارش میکنند که آنچه را که درهر مورد آرزو دارند براو باز گوید.

---

۱ ـ گت ها (Gètes) از اقوام قدیم ساکن بین جنوب شبه جزیره بالکان ودانوب.

۲ ـ سالمیدسوس (Salmidessos) که امروز میدیا (Midia) نام دارد (Belles Lettres جلد ٤ ـ صفحه ۱۰٤)

۳ ـ آپولونی (Apollonie) که امروز سیزبولی (Sizéboli) نام دارد (Belles Lettres جلد ٤ ـ صفحه ۱۰٤)

٤ ـ مسامبریا (Messambria) که امروز میسیوری (Misivri) نام دارد (Belles Lettres ـ جلد ٤ ـ صفحه ۱۰٤)

٥ ـ Skyrmiades

٦ ـ Nipsées

۷ ـ Salmoxis

۸ ـ بموجب این عقیده روح انسان پس از مرگ باجتماع خدایان قدم میگذارد و جاودان میماند. اکثریت قریب باتفاق مردمان جهان ببقای روح پس از مرگ معتقد میباشند اما اختلاف عقیده آنها با عقیده گت‌ها اینست که دسته اخیر معتقد بودند روح انسان درجسم خدایان حلول میکند. همین مطلب است که هردوت بعنوان یکی از شگفتی های این قوم نقل میکند.

۹ ـ Gébéleizis

طرز اعزام این ایلچی چنین است : تنی چند از مردان که برای این کار انتخاب میشوند سه قداره در دست میگیرند ؛ چند نفر دیگر دست وپای آنکس را که قرار است برسالت بنزد سالمو کسیس فرستاده شود میگیرند واو را درهوا بحرکت در میآورند وسپس نوك قداره‌ها را نشانه میگیرند واورا بسوی آن درهوا پرتاب میکنند . اگر آن مرد از جراحت بمیرد آنرا دلیلی بر نظر مساعد خداوند نسبت به‌خود میدانند . ولی اگر نمیرد خود ایلچی را متهم میکنند و مدعی میشوند که او مردی بدطینت‌است، و پس از این اتهام شخص دیگری را برسالت میفرستند . سفارش هائی را که باید به ایلچی بشود در موقعی‌باوباز گومیکنند که هنوز در حیات است . این مردمان‌درموارددیگر وقتی رعد میغرد و برق میدرخشید زوبین هائی بسوی آسمان به هوا پرتاب میکنند وبااین‌عمل این خدارا تهدیدمیکنند زیرا تصورنمیکنند که غیرازخدای آنها خدای دیگری هم وجود داشته باشد (۱).

۹۵ ـ بطوریکه من ازیونانیان ساکن‌هلسپون‌ودریای سیاه شنیده‌ام ، این‌سالمو کسیس کسی است کـه گویا در ساموس غلام فیثاغورث (۲) پسر منسار کوس(۳)بود ؛ وپس از آنکه آزاد شد ثروت زیادی بدست آورد وبا این ثروت به سرزمین‌خود مراجعت کرد . چون اهالی تراکیه بافقروتنگدستی میزیستند ومردمانی ساده لوح وزودباور بودند این شخص که بعلت هم نشینی با یونانیان و فیثاغورث ، یعنی مردی که بین یونانیان از حیث عقل و تدبیر شخص کوچکی نبود، با زندگی مردمان یونی‌آشنائی حاصل کرد ودراین باره‌ازمردم تراکیه اطلاعات عمیق‌تری بدست آورد . وی برای خود تالار پذیرائی ترتیب داد و از بزرگـان شهر در آن تالار نظیر یك مهمانخانه

---

۱ ـ اشاره هردوت به خداوند زوس که درنظر یونانیان مظهر رعد وبرق وصاعقه بوده است .

۲ ـ فیثاغورث حکیم معروف یونان باستان که در قرن شش قبل از میلاد میزیسته ، درساموس بدنیا آمده ویکی از بزرگترین فلاسفه زمان خود در ردیف سقراط وافلاطون بوده‌است. وی قدرت بیانی شگفت انگیزداشت و مبتکر فکر حلول ارواح در موجودات مختلف بود . نفوذ معنوی او در یونان بحدی بود که میتوان گفت افلاطون و ارسطو که یك قرن پس ازاو میزیسته‌اند تحت تاثیر کامل افکار او بوده‌اند .

۳ ـ Mnésarchos

پذیرائی میکرد . در ضمن این پذیرائی ها به میهمانان خود میآموخت که نه او و نه میهمانانش و نه بازماندگان آنها نخواهند مرد ، بلکه به محلی خواهند رفت که در آنجا تا ابد زندگی خواهند کرد و از سعادت وخوشبختی کامل برخوردار خواهند شد (۱) . در همان حال که بترتیب فوق عمل میکرد واین‌سخنان را باآنان درمیان مینهاد ، خانه‌ای زیر زمینی برای خود بنا کرد. ووقتی این خانه ساخته شد ، ازمیان مردم تراکیه ناپدید شد وبه خانه زیر زمینی نزول کرد و سه سال در آنجا زیست. اهالی تراکیه فقدان اورا تأسف خوردند و مانند شخصی که مرده است برای او سوگواری کردند .درسال چهارم وی مجدداً برآنان ظاهر شد و با این ترتیب آنچه برای‌آنان نقل کرده بود مقبول آنان افتاد .

۹۶ - چنین بود بقسمی که نقل میکنند طرز رفتار این شخص . من اشکالی در قبول آنچه درباره خانه زیرزمینی‌نقل کرده‌اند نمی‌بینم ، ولی زیاد هم‌بآن اعتمادنمیکنم ؛ اماتصورمیکنم که این شخص‌سالهاقبل ازفیثاغورث میزیسته . حال ، خواه اوموجودی انسانی و خواه موجودی خدائی از سرزمین گت ها بوده باشد ، جای آنست که این مطلب را ترک گوئیم.

بدین ترتیب ، اقوام گت که خصوصیات آنها چنین بود مغلوب شدند وبقایای آنها همراه سپاه براه افتادند .

۹۷ - وقتی داریوش با سپاه زمینی خود بسواحل رود ایستروس رسید ، همینکه همه از روی پل عبور کردند، به یونی‌ها فرمان داد پلی را که از کشتی ساخته بودند خراب وخود با ملاحان نیروی بحری بهمراه سپاه او درخشکی حرکت کنند . یونی ها به تهیه وسایل خراب کردن پل واجرای فرمان پادشاه پرداختند ، ولی در همین‌موقع کوئس(۲) پسر ارکساندروس (۳) که فرماندەسربازان‌میتی‌لن(۴)بودوقبلاً میدانست که تا چه حد داریوش حاضر بقبول نظر کسی که مایل باظهار عقیده باشد خواهد

۱ - بهشت موعودی است که در تمام مذاهب وجود آن تأیید شده .
۲ - Coès   ۳ - Erxandros
۴ - میتی‌لن (Mytilène) پایتخت قدیم جزیره لوبوس (Lesbos) که امروز متلن (Métélin) نام دارد

بودخطاب به پادشاه چنین گفت : پادشاها ، به سرزمینی لشکرکشی میکنی که در آن نه مزرعه‌ای آباد میتوان یافت و نه شهرهائی که بشود مدتی در آن اقامت کرد . پس این پل را برجای بگذار وهمان کسان را که آنرا بنا کرده‌اند بنگهبانی آن بگمار. اگرما به سکاها دست یابیم وبطوریکه آرزوداریم موفق شویم ، راهی برای بازگشت خود داریم، ودرصورتی که نتوانیم بآنها دست یابیم لااقل راه مراجعت باقی است ؛ من ازاینکه درجنگ باسکاها مغلوب شویم بیم نداریم بلکه ترسم ازآنست که نتوانیم بآنها دست یابیم وباسرگردانی ومصائب روبروشویم . شاید تصور شود که من بخاطر مصالح شخصی چنین سخن میگویم تادر همین محل بمانم . ولی پادشاها ، راهی که بنظرم بحال تو مفیدتر بود ارائه دادم ولی خود شخصاً بهمراه تو خواهم بود و حاضر نیستم درپشت سپاه بمانم . » داریوش را این نظرخوش آمد وباوچنین پاسخ داد : « ای‌خارجی که از اهل‌لوبوس (۱) میباشی ، وقتی من صحیح وسالم به سرمنزل باز گشتم بحضور من آتا بجبران این اظهار نظر صائب ترا ازاحسان سرشار کنم . »

۹۸ - داریوش پس ازاین‌سخن ریسمانی را شصت‌بار گره زد وسپس از سران یونی مجلس مشورتی ترتیب داد وبآنهاچنین گفت: «ای اهالی یونی ، آنچه قبلاً در باره پل گفته شد باید فراموش کرد: این‌ریسمان راکه بشمامیدهم بگیرید و آنچه راکه میگویم انجام دهید ؛ ازاین‌لحظه ببعدهمینکه‌مرا درحال حرکت بسوی سرزمین‌سکاهامشاهده کردید هرروز یکی‌ازگره‌های آنرا بگشائید . اگر درمدتی که شما این گره‌ها را میگشائید من‌پدیدارنشدم وروزهابتعداد گره‌هاسپری شد وبازمراندیدید، به سرزمین خود باز گردید (۲). نظر کنونی‌من اینست که شما دراین مدت ازپل مراقبت کنید و

۱ - لوبوس (Lesbos) ازجزایر بزرگ یونان‌باستان‌واقع‌درنزدیکی‌سواحل آسیای صغیر - پایتخت آن شهر معروف میتی‌لن (Mytilène) بود که مردم آن به دریانوردی وبحرپیمائی شهرتی خاص داشتند .

۲ - تصور نمیرود که حقیقتاً مقصود داریوش این بوده است که هرگاه بتعداد گره‌ها روزها سپری شد مرگ اورا فرض بدانند و مراجعت کنند ، زیرا بعقیدهٔ بسیاری‌ازمولفین هدف داریوش در این لشکرکشی دورزدن دریای سیاه وعبور ازسراسر جبهه شمالی این دریا بوده است و البته دراینصورت بآسانی میتوانسته‌ازراه قفقاز به پارس مراجعت کند. رجوع شود به تفسیرخارج ازمتن در باره قسمت اول از کتاب چهارم

با دقت کامل درمحافظت ونگاهداری آن بکوشید. شما با این کارخود مرا سپاسگزار خواهید کرد.» داریوش، همینکه این سخن بگفت، بی تامل حرکت کرد.

۹۹ - سرزمین ترا کیه درساحل دریاوقبل از کشورسکاها قراردارد. درمحلی که خلیجی بوجودآمده است سرزمین سکاها شروع میشود و رود ایستروس نیز که قسمت سفلای آن درجهت اوروس(۱) قرار دارد درهمین محل بدریامیریزد. اکنون برای تعیین حدود سرزمین سکاها وضع سواحل دریاراازدانوب ببعد شرح خواهم داد(۲). این قسمت از سرزمین سکاها که رو به جنوب وبادنوتوس (۳) قرارداره ازرود دانوب شروع میشود وتا شهری که کار کی نیتیس (٤) نام دارد ادامه مییابد. بعد ازاین شهر، درطول ساحل همین دریا سرزمینی وجود دارد کوهستانی که در دریای سیاه پیشرفته (۵) و در این سرزمین تا محل کرسونز (٦) معروف به تراکه (۷) که بدریائی در جهت باد مشرق

---

۱ - اوروس (Euros) یا اوروس (Eurus) باد جنوب شرقی در اصطلاح یونانیان قدیم. در بارهٔ جهات وطرز تشخیص آنها بابادها رجوع شود به یادداشت مقدمه در بارهٔ اوزان ومقادیر وجهات دریونان باستان.

۲ - هردوت دراین مقام بخواننده وعده میدهد که هم اکنون در بارهٔ حدود سرزمین سکاها سخن خواهد گفت ولی باردیگر ازمطلب اصلی خارج میشود ودربند ۱۰۱ بتکرار مطلب قبلی و بیان حدود این سرزمین میپردازد.

۳ - بادنوتوس (Notos) یابادجنوب. یونانیان باستان جهات را ازروی بادهامشخص میکرده اند (رجوع شود به یادداشت مقدمه دربارهٔ اوزان ومقادیروجهات دریونان باستان)

٤ - Karkinitis

۵ - محتمل است که مقصود مؤلف جنوب شبه جزیره کریمه باشد. ازروی قیاسی که مولف کمی بعدبآن اشاره میکند اینطور نتیجه گرفته میشود که سرزمین اقوام تور(Taures) نسبت به سواحل مجاور خود تقریباً بشکل پیشرفتگی مثلث شکلی بوده است که با زبانه باریکی ازخشکی به ساحل مربوط میشده. اما ظاهراً هردوت متوجه این زبانه باریک که امروز تنگه پرکوپ (Pérékope) نام دارد نشده و توجه نکرده است که قسمت مهمی از از ناحیه کریمه امروز بصورت شبه جزیره میباشد.

٦ - کوسونز (Chersonèse) ـ این کلمه درزبان یونان قدیم بمعنی قاره وشبه جزیره است و در گذشته به دو ناحیه بزرك گفته میشده است: ۱) کوسونز مقدونیه که امروز شبه جزیره گالیپولی (Gallipoli) نام دارد و بین بغازداردانل وخلیج ملاس (Mélas) دردریای سیاه واقع شده.

۲) کوسونز قوم تور (Taures) واقع درشمال دریای سیاه که پانتی کاپه (Panticapée) و کرسون (Cherson) ازشهرهای معروف آن بوده اند.

۷ - Traché - کرچ امروز

متصل میباشد (۱) اقوام تور(۲)سکونت دارند. علت آنست که سرزمین سکاها نیز مانند آتیك (۳) ازدوطرف به دریا محدوداست که یکی‌ازاین‌دریاها دریای جنوب(٤) است ودیگری دریای‌شرق(٥) واگر بین آتیك وبرجستگی سونیون (٦) که‌از توریکوس(۷) تامنطقهٔ‌آنافی(۸) در دریا پیشرفته غیر از اهالی آتن قوم دیگری میزیست وضع آن کاملاً شبیه وضع اقوام تور بود . آنچه نقل کردم در حدودی صحت دارد کـه بتوان مسائل کوچکی‌نظیر اینها را بامسائلی بزرك قیاس کرد(۹). چنین است وضع سرزمین اقوام تور . برای کسانیکه باین قسمت ازسواحل آتیك نزدیك نشده‌اند من توضیح دیگری میدهم : این‌وضع‌مثل آن خواهدبود که درسرزمین یاپیژی(۱۰) قوم دیگری غیراز‌اهالی‌یاپیژی‌قسمتی‌ازخشکی‌را که‌ازبندربرانتزیون(۱۱)تاتارانت(۱۲)ادامه‌دارد

۱ - مقصود هردوت دریای آزف است که برخلاف تصوراوطول آن درجهت شمال به جنوب استودراصطلاح مردمان‌باستان گاه پالوس مایوتیس (Pallus-Maiotis) و گاه بسفر کیمری نام داشته .   ۲ـ Taures

۳ ـ آتیك (Attique) منطقه وسیعی ازیونان قدیم که ازشمال به بئوسی (Bèotie) ازمشرق به دریای‌اژه ، ازجنوب به دریای میرتوس وخلیج سارونیك وازمغرب به سرزمین مگاری محدود بوده است .آتن وماراتن شهرهای معروف آن بوده‌اند .

٤ ـ مقصود از دریای جنوب «دریای سیاه» است که سراسر ساحل جنوبی سرزمین سکاها را فرا میگرفت .

٥ ـ مقصود ازدریای مشرق دریای آزوف است که قسمتی از مشرق‌سرزمین سکاها را شامل میشد.

٦ ـ سونیون (Sounion) یاسونیوم (Sunium) برجستگی‌جنوبی شبه جزیرهٔ آتیك است که امروز کولونا (Colonna) نام دارد .

۷ ـ توریکوس (Thoricos)

۸ ـ آنافی (Anaphi) از مجمع الجزایر قدیم یونان باستان .

۹ ـ اشاره به مقایسه قوم گمنام توربا اهالی آتن .

۱۰ـ یاپیژی (Iapygie) ازایالات‌ایتالیای قدیم واقع بین‌خلیج‌تارانت ودریای‌ایونی. دماغه یاپیژی آخرین قسمت شبه جزیره ایتالیا در جهت جنوب محسوب میشود .

۱۱ ـ برانتزیون (Brentésion)

۱۲ ـ تارانت (Tarente) یاتارانتوم (Tarentum)ازشهرهای معروف‌ایتالیا واقع در خلیجی که بهمین نام خوانده میشود ، این شهر از مراکز مهم تجارت دریای مدیترانه در عهد عتیق بوده است .

بطور مجزا برای خود اشغال کند. و آنچه را کـه در باره این دو برجستگی نقل میکنم میتوان در مورد بسیاری از برجستگی‌هـای دیگر که درسرزمین تور بآنهـا شباهت دارد صادق دانست.

۱۰۰ ـ ازسرزمین‌اقوام‌توربیالا، چه دربالای این‌سرزمین وچه‌درطرف دریای‌مشرق(۱)، اقوام سکائی‌سکونت دارند. این اقوام در مغرب بغاز کیمری(۲) و پالوس مایوتیس(۳) و تارودتانائیس (٤) که در پایان همین پالوس بآب میریزد قرار دارند. اکنون اگر این سرزمین را ازرودایستروس‌درنظرآوریم وازجانب بالابداخل‌آن رویم (۵)ملاحظه میکنیم که سرزمین سکاها ابتدا با اقوام آگـاتیرس (٦) و سپس با اقوام نور(۷) و آدمخواران وبعد از آن با اقوام ملانکلن (۸) مجاوراست.

۱۰۱ ـ پس اگرقبول کنیم که سرزمین‌سکاها بشکل مربعی‌است که ازدوسوبدریا متصل

---

۱ ـ معلوم نیست مقصود هردوت از «دریای مشرق» دراین محل کدام دریا است، اما چون حدود محل‌سکونت اقوام سکائی رانقل میکند باید تصور کرد که مقصوداودریای اورال است که در اقصی نقاط مشرق این سرزمین قراردارد.

۲ ـ بغاز کیمری ـ درباره این نام رجوع شود به قبل

۳ ـ پالوس مایوتیس (Pallus-Maïotis) نام دریای‌سیاه در دنیای باستان.

٤ ـ تانائیس (Tanaïs) نام قدیم رود دون (Don) امروزاست ـ شهری نیز بهمین نام در مصب این رود در محلی که امروز آزوف نام دارد وجود داشته.

۵ ـ هردوت با این‌عبارت به شرح وبیان احوال اقوام ومللی‌میپردازد که درسرحد شمالی سرزمین سکاها بترتیب از مغرب به مشرق قرار داشته‌اند. مؤلف توجهی به شرح سرحدات غربی سرزمین سکاها نکرده واین امر میرساند که دانوب را سرحد غربی آن میدانسته است؛ وحال آنکه اقوام آگاتیرس که مؤلف آنان را اولین قوم شمالی سرزمین سکاها میداندبحکایت آنچه دربند۴۹و۱۰٤ نقل گردیده درترانسیلوانی‌امروزیعنی درمغرب سرزمین سکاها اقامت داشته‌اند نه‌در شمال این سرزمین.

٦ ـ آگاتیرس (Agathyrses) از اقوام سارمات ساکن‌قسمتی‌ازسلسله‌جبال کارپات.

۷ ـ نور (Neures) از اقوام سارمات ساکن قسمتی از سرزمین لیتوانی امروز که بحکایت افسانه های باستان مردمان آن خود را بشکل گرگ و دیگر حیوانات درنده تغییر میداده‌اند.

۸ ـ ملانکلن‌ها (Mélanclaines)

میباشد ، چه از ساحل بداخل خشکی برویم وچه در طول ساحل حرکت کنیم،درهر دوصورت ابعاد آن یکی خواهد بود . درعمل نیز، از ایستروس تا بوریستن ده روز راه فاصله است ، و از بوریستن تا پالوس مایوتیس نیز همین مقدار فاصله است . همچنین اگر ازدریا تا سرزمین‌اقوام ملانکلن که بالاتر ازسکاها قراردارند در داخل خشکی بالارویم بیست روز راه فاصله خواهد بود . من راهی را که دریك روز پیموده میشود به دویست ستاد (۱) برآورد میکنم و از اینقرار سرزمین سکاها از مشرق به مغرب محتملاً چهارهزارستاد ودرجهت عمودی نیزاز داخل همین مقدار فاصله دارد . چنین است وسعت این سرزمین .

۱۰۲ ـ چون سکاها دانستند که بتنهائی‌نخواهند توانست درجنگ برپارس ها فائق آیند رسولانی‌بنزد همسایگان خودفرستادند. پادشاهان‌مجاور که قبلاً ازحمله سپاه بزرگی بیمناك بودند گرد هم آمده و با هم بمشورت مشغول بودند . پادشاهانی که اجتماع کرده بودند پادشاهان اقوام تور(۲) ، آگاتیرس (۳) ، نور (٤) ،آدمخواران، ملانکلن(۵) ، ژلون(٦) ، بودن (۷) و سورومات(۸) بودند .

۱۰۳ ـ بین این اقوام ، تورها عادات ورسومی دارند که چنین است : آنان غرق‌شدگان ویونانیانی را که باحمله دریائی‌اسیرمیکنند برای الههٔ خود قربانی میکنند وترتیب اهداء این‌قربانی‌هاچنین است :آنان قربانی راآماده میکنند وسپس باچماق ضربه‌ای برسراومیزنند.برخی‌نقل‌میکنند که‌جسدقربانی‌را ازبالای کوه بپائین‌میافکنند(زیرا

---

۱ ـ ستاد (Stade) واحد طول در یونان باستان و برابر ۱۷۷ متر و ٦ سانتیمتر (یادداشت مقدمه درباره اوزان ومقادیر دریونان باستان)

۲ ـ Taures

۳ ـ Agatyrses

٤ ـ Neures

۵ ـ Méanclaines

٦ ـ ژلون (Gélons) یکی از اقوام سارمات ساکن سواحل رود بوریستن وشهری که در دنیای قدیم‌بهمین نام در کنارمصب این رود وجود داشته‌است.

۷ ـ Boudins

۸ ـ Sauromates

معبد آنها بر روی کوه پرشیبی ساخته شده‌است) وسر آنرا به ریسمانی می‌بندند . بعضی دیگر که دربارهٔ سر با آنچه قبلی ها گفته‌اند توافق دارند مدعی هستند که جسد را از کوه بپائین نمی‌افکنند، بلکه آنرا درخاك مدفون میکنند. بطوریکه اقوام‌تورخود نقل کرده‌اند ، الهه ایکه‌این قربانی‌هاباواهدامیشود ایفیژنی(۱)دختر آگاممنون(۲) است .

و اما با دشمنانی که بچنك میآورند بترتیب زیر رفتار میکنند : فاتح ابتدا سر هریك‌ازآنها را از بدن جدامیکند وسپس آنرا بخانه‌خودمیبردو برسرچوب‌بلندی نصب میکند و آن چوب را درجای بسیار مرتفعی در بالای خانه خود، واغلب بالای سوراخی که دود از آن خارج میشود، قرارمیدهد .

بطوریکه آنها نقل میکنند ، باین ترتیب مستحفظینی خواهند داشت که از مقرمرتفع خود برسراسرخانه نظارت خواهند کرد. این‌اقوام‌ازراه‌دزدی‌دریائی وجنك زندگی میکنند .

۱۰۴ ــ آگاتیرس‌ها‌مردمانی‌ظریف وزن‌صفت هستند وزیور آلات زیادی‌ازطلاهمراه خود دارند . آنان ترتیب اشتراك زنان را درپیش گرفته‌اند تا روابط خویشاوندی نزدیکی با یکدیگر برقرار کنند وهمه باهم خانواده‌ای واحد تشکیل دهند وحسادت و کینه بین آنـان اختلاف نیندازد . اینان از حیث دیگر عادات ورسوم به مردمان تراکیه شباهت دارند .

۱۰۵ ــ نورهاهمان عادات ورسوم‌سکاها را دارند . اینان یك نسل‌قبل از آغازلشکر کشی داریوش بعلت هجوم مار یك بار مجبور شدند سراسر کشور خود را ترك کنند . چه درآن زمان درخاك آنان تعداد زیادی مارپدیدآمد و تعداد بیشتری‌مارنیزازصحاری که در قسمت های شمالی تر قرار دارند هجوم آوردند وکاربجائی‌رسید که اقوام نور

۱ ــ ایفیژنی (Iphigénie) ــ دختر آگا ممنون پادشاه افسانه‌ای میسن (Mycéne) که برای خوش آیند دیان (Dian) برای او قربانی شد .

۲ ــ آگاممنون (Agamemnon) پادشاه میسن (Mycéne) و آرگوس (Argos) ازسرداران معروف جنك‌افسانه‌ای تروآ(Troie) . افسانه‌جنك آگاممنون با آشیل‌پهلوان دیگریونانی، بزرگترین افسانه حماسی یونان باستان است .

که سخت ناراحت شده بودند سرزمین خود را ترک گفتند و به کشور بودن‌ها رفتند و باآنها زیست کردند(۱) . این مردمان ظاهری شبیه به جادوگران دارند . بطوریکه سکاها و یونانیانی که در سرزمین سکاها سکونت دارند نقل میکنند هریك از افراد نورها هر سال مدت چند روز بصورت گرگ درمیآید وسپس بصورت اول بازمیگردد . من شخصاً بآنچه اینان میگویند باور ندارم ؛ ولی آنها درعقیده خود مصر میباشند وحتی برای تأیید اظهارات خود سوگند میخورند .

۱۰۶ ـ آدمخواران وحشی‌ترین مردمان جهان میباشند . اینان نه رعایت حق و عدالت رامیکنند ونه قانونی دارند که رعایت کنند. بیابانگردوصحرا نشینند ولباس‌هایشان به لباس سکاها شباهت دارد . آنان زبانی مخصوص دارند واز بین اقوامی که از آنان سخن میگوئیم تنها کسانی هستند که گوشت انسان میخورند .

۱۰۷ ـ ملانکلن‌ها همه بی‌استثناء لباس سیاه دربر میکنند و بهمین جهت چنین نامیده شده‌اند (۲) . عادات ورسوم آنان همان عادات ورسوم سکاها است .

۱۰۸ ـ بودن ها مردمانی نیرومند میباشند وتعدادافرادآنان کثیراست؛ چشمانشان آبی وموهایشان خرمائی‌رنگ‌است. درسرزمین آنهاشهری‌ازچوب ساخته‌شده که ژلونوس(۳) نام دارد وطول حصار استحکامات آن از هرطرف به سی‌ستاد میرسد . این حصاررفیع است و تمام آن از چوب ساخته شده(٤). خانه‌های ساکنان شهر و معابد آن نیز از چوب است . در این محل معابدی برای خدایان یونانی وجود دارد که بطریق یونانی

---

۱ ـ هردوت قبلادر بند۱۷و۲۱ همین کتاب‌ادعا کرده است که‌این دوقوم درفاصله‌ای نسبةً دورازهم قرار داشته‌اند واصولاباهم همسایه نبوده‌اند وبنابراین‌معلوم نیست چگونه پس از شروع حمله مار ها بآسانی بسرزمین بودن‌ها مهاجرت کرده‌اند .

۲ ـ ملانکلن در زبان یونان قدیم بمعنای «کسانی که‌لباس سیاه دربردارند» بوده است (تاریخ هردوت ـ ترجمه هانری برگن یادداشت ۱٤۳ ـ صفحه ۳۹٦ : Herodote Histoires, traduction et notes par Henri Berguin, Paris: 1932- p. 396)

۳ ـ (Gélonos)ـرجوع شود به یادداشت ذیل بند۱۰۲.

٤ ـ نکته جالب درمورد آنچه هردوت دراین مقام نقل‌میکند وتا حدی موید صحت اظهارات اواست اینست که تایکی دوقرن پیش حصارشهرساراتف که درسرزمین بودن‌های قدیم‌قرارداردازچوب بوده‌است و تعدادی ازسیاحانی که ازاین شهر بازدید کرده‌اند صحت این مطلب را گواهی کرده‌اند. دراینصورت‌بعید نیست که شهر ژلونوس که هردوت از آن یاد میکند همان ساراتف امروز وبا شهری دیگر نظیر آن بوده باشد .

با مجسمه‌ها و قربانگاه‌ها و نمازخانه‌های چوبی تزیین شده است. بودن‌ها هر دو سال یکبار مراسمی بافتخار دیونیزوس(۱) ترتیب میدهند و رسوم معمول در پرستش این خدا را رعایت میکنند علت این امر آنست که اجداد آنان یونانیانی بوده‌اند که از بنادر سواحل مهاجرت کرده‌اند و به سرزمین قوم بودن آمده‌اند. زبان آنان نیمه یونانی و نیمه سکائی است.

۱۰۹ ـ زبان بودن ها با زبان ژلون‌ها یکی نیست و طرز زندگی آنها نیز باهم مختلف است. بودن‌ها بومی و مردمانی صحرا نشینند و بین مردمان این نواحی تنها کسانی هستند که از حشرات تغذیه میکنند(۲). اما ژلون ها در زمین کشت میکنند و از گندم تغذیه میکنند و باغاتی نیز دارند. شکل و رنگ رخسار آنان بکلی با بودن‌ها فرق دارد، با این حال این امر مانع از آن نبوده است که یونانیان بودن ها را نیز ژلون بنامند، در حالیکه این عنوان نادرست است. سرزمین این قوم سراسر از جنگل های متنوع پوشیده شده است. در وسیع‌ترین این جنگل‌ها برکه آب بزرگ و وسیعی قرار دارد که گردا گرد آن از مرداب و نیزار پوشیده شده، در این دریاچه سگ آبی و بیدستر و دیگر حیواناتی که پوزه مربع شکل دارند شکار میکنند. پوست این حیوانات را در حاشیه لباس‌های پوستی خود میدوزند و خصیه‌های آنها را در محل برای معالجه بیماریهای رحم بکار میبرند.

۱۱۰ ـ و اما در باره سورومات ها مطالبی نقل میکنند که چنین است: در دوره‌ایکه یونانیان بر آمازون ها (۳) پیروز شدند (۴)، (سکا ها آمازون ها را اویورپاتا (۴)

---

۱ ـ دیو نیزوس (Dionysos) یا باکوس (Bacchus) خداوند عشق و شراب در یونان باستان.

۲ ـ درباره این قبیل عادت اقوام قدیم رجوع شود به همین کتاب، بند ۱۶۸.

۳ ـ آمازون ها (Amazons) زنان جنگنده‌ای بوده‌اند که بادعای مورخین قدیم و جدید در نقاطی از دنیای قدیم دولت های مستقل تشکیل داده و بوسیله ملکه خود مستقلا اداره میشدند. در باره این زنان مردنما که به هیچ مردی اجازه ورود بـه اجتماع خود نمیدادند افسانه‌های زیادی در دنیای باستان برسر زبانها بود. بحکایت مورخین قدیم ازاین زنان مردنما در مصر و در قسمتی از آسیای صغیر و کاپادوکیه ومخصوصا در سواحل رود ترمودون بتعداد زیاد زندگی میکرده‌اند.

۴ ـ معروف است که هرکول، پهلوان معروف افسانه‌ای یونان بر زنان آمازون

بقیه پاورقی درصفحه بعد

مینامند واین نام در زبان یونانی « زنانی که انسان میکشند» معنی میدهد ، زیرا سکاها انسان را «داویور» (۱) و کشتن را «پاتا»(۲) میگویند) ؛ بطوریکه نقل میکنند دراین زمان یونانیان که درجنگ ترمودون(۳) پیروز شده بودند به کشتی نشستند وتعدادی از زنان آمازون را که زنده اسیر کرده بودند درسه کشتی قرارداند و باخود بردند. اما آنها درمیان دریا به مردان یونانی حمله بردندواز آنان کشتاری بزرك کردند . این زنان از فن بحر پیمائی بی اطلاع بودند و طرز بکار انداختن سکان و شراع و پارو را نمیدانستند . پس از آنکه مردان را بقتل رسانیدند دستخوش باد وامواج دریاشدند و بـه سواحل پالوس مایوتیس(٤) در کرمنوآ (٥) رسیدند . کرمنوآ در سرزمین سکاهای آزاد قرار دارد . زنان آمازون در این محل از کشتی‌های خود پیاده شدند و بسوی قسمت های مسکونی آن رفتند و همینکه باولین گله اسب برخورد کردند اسب ها را گرفتند وبرآنها سوارشدند و دست بغارت اموال سکاها زدند .

۱۱۱ ـ سکاها از این وضع چیزی نفهمیدند ، زیرا با این زنان و لباس های آنان و قوم

بقیه پاورقی از صفحه قبل

پیروزشد وفتح بزرگی نصیب او گردید . مقصود هردوت از «دوره‌ایکه یونانیان بر آمازونها پیروز شدند» اشاره بزمان هرکول وافسانه مربوط بآن است ، اما معلوم نیست با اینکه جنگ هرکول بازنان آمازون به پیروزی او منتهی شد بچه علت مؤلف از ذکر نام پهلوان افسانه‌ای یونان خود داری کرده‌است. شاید پیروزی پهلوان بزرگی مانند هرکول را برزنان سوار کارمعروف، اگرچه درظاهر جسورتروچابك تر ازمردان بوده‌اند شایسته ذکر تشخیص نداده است .

٤ ـ Oior-Pata

---

۱ ـ Oior

۲ ـ Pata

۳ ـ ترمودون (Thermodon) نام رود کوچکی بوده‌است که درشمال آسیای صغیر قدیم جاری بوده وآب آن بدریای سیاه میریخته . بحکایت افسانه‌های باستان زنان مردنمای آمازون در سواحل این رود زندگی میکرده‌اند.

٤ ـ پالوس مایوتیس (Pallus-Maiotis)

٥ ـ کرمنوآ (Cremnoi) ـ درباره این محل رجوع شود به توضیحات مؤلف در بند ۲۰ همین کتاب .

آمازون آشنائی نداشتند وباحیرت وتعجب درفکر بودند که این زنان از کجا آمده‌اند. آنان این زنان را مردانی هم سن (۱) تصور کردند وبا آنان بجنگ پرداختند. اما وقتی پس از پایان نبرد چند جنازه از آنها بدست آوردند متوجه شدند که سروکارشان با زنان بوده‌است. پس باهم بمشورت پرداختند وتصمیم گرفتند که دیگر بهیچ قیمت آنان را نکشند و بتعداد آنان از جوان ترین مردان خود انتخاب کنند وبنزد آنـان بفرستند. قرار براین شد که این جوانان در نزدیکی آنان اردو زنند وهرآنچه آن زنان میکنندانجام‌دهند واگرزنان‌بآنان‌حمله کردند بی‌آنکه‌جنگ کنند بگریزند، ما اگر دست ازجنگ کشیدند بنزد آنان روند و در کنار آنان اردوزنند. سکاهـا چنین تصمیم گرفتند، زیرا مایل بودند که از آن زنان اطفالی بدنیا آید.

۱۱۲ ـ جوانانی که با این‌تعلیمات فرستاده شدند، دستورهائی‌را که بآنها داده شده بود اجرا کردند. وقتی زنان آمازون متوجه شدند که این جوانان برای آسیب رساندن بآنان نیامده‌اند آنان را راحت گذاردند و از آن پس هر روز یکی از چادرها با یکی از چادرهای طرف دیگر نزدیک میشد. جوانان سکائی و زنان آمازون غیر از اسب واسلحه‌چیزی نداشتندوآن‌جوانان‌نیزمانند زنان‌آمازون‌ازشکارزندگی‌میکردند (۲).

۱۱۳ ـ در اواسط روز زنان آمازون چنین میکردند که شرح میدهم: آنان برای رفع حاجت یك بیك ودوبدو پراکنده میشدند وبه گوشه و کنار ودوراز‌یکدیگرمیرفتند. سکاها متوجه این امر شدند و از آنها تقلید کردند. یکی از آنان بیکی از زنان آمازون نزدیك شد. آن زن او را از خود نراند و باو اجازه داد تا از وجودش لذت برد. و چون قادر به سخن گفتن بـا آن جوان نبود (زیرا آنان زبان یکدیگر را نمی‌دانستند) با اشاره دست‌باوحالی کرد که فردا نیز به همان محل بیاید ویکی دیگر

---

۱ ـ شاید مقصود مؤلف‌ازاین اصطلاح اینست که چون زنان آمازون بعلت جسارت وگستاخی‌شباهت زیادی به جوانانی‌داشتند که هنوزریش برصورت آنهانروئیده بوده‌سکاها تصور کردند با جوانانی سروکاردارند که همه در سن شباب میباشند.

۲ ـ محتملاً برای جلب اطمینان و اعتمـاد زنان گریزپای آمـازون کـه خود چنین زندگی میکردند.

ازجوانان را باخود بیاورد وباو حالی کرد که آنها باید دونفر باشند واونیز زنی دیگر با خود خواهدآورد. آن جوان درمراجعت ماجرا رابرای دیگران نقل کرد وفردای آنروز خود بآن‌محل رفت‌ومرد دیگری‌رانیز باخود برد. دیگر جوانان سکائی همینکه از این ماجرا باخبر شدند بقیه زنان آمازون را رام کردندو پس‌ازآن، دو اردو باهم مخلوط شدند ومردان و زنان باهم زیستند وهر کس زنی را که بار اول با او نزدیك شده بودبزنی انتخاب کرد.

۱۱۴ ـ مردان نتوانستند زبان زنان خودرا بیاموزند، اما زنان زبان شوهران خود را آموختند. وقتی آنها باهم توافق کردند، مردان به زنان چنین گفتند: «ماهمه بستگان و اموال داریم و نباید بیش از این‌چنین زندگی کنیم. بهتر آنست که برای زندگی به میان اقوام خود مراجعت کنیم؛ شمازنان ما خواهید بود و ما غیر از شما زنان دیگری نخواهیم داشت.» زنان آمازون بآنان چنین پاسخ دادند: «ما نمیتوانیم بازنان‌سرزمین‌شمازیست کنیم، زیراعادات‌ورسوم‌ماباعادات‌ورسوم‌زنان‌شمایکی‌نیست. ما کمان میکشیم، خنجر پرتاب میکنیم وبراسب سوار میشویم‌ولی از کارهای زنانه سررشته نداریم. زنان سرزمین شماهیچیك‌ازکارهائی‌را که نقل کردیم انجام نمیدهند وبکارهای‌زنانه اشتغال‌دارند؛ در گردونه‌های‌خود میمانند ونه به شکارمیروند ونه‌جائی دیگر. با این ترتیب مانمیتوانیم‌باآنها کنار آئیم. اما اگرشما ما رابزنی‌میخواهید و مایلید مردانی درست باشید بنزد بستگان خود روید وسهم اموال خود را از آنها بگیرید وباز گردید ودر همین محل سکونت کنیم.»

۱۱۵ ـ جوانان رضایت دادند وبآنچه آنان گفته بودند عمل کردند. وقتی سهم خود را ازاموال خانوادگی گرفتند وبنزد زنان‌آمازون‌باز گشتند، زنان بآنان چنین گفتند: «اکنون که ما شما را از بستگانتان جدا کرده‌ایم و خسارات زیادی به کشورتان وارد کرده‌ایم از ادامه سکونت دراین سرزمین هراسناکیم. حال که حاضر شدید ما رابزنی‌برای‌خودقبول کنیدآنچه‌را که میگوئیم انجام دهید: باید ازاین‌سرزمین‌خارج شویم واز رودتانائیس بگذریم و درآنسوی رودسکونت کنیم.»

۱۱۶ ـ جوانان با این خواسته آنان نیز موافقت کردند. پس آنان از تانائیس گذشتند و بفاصله سه روز راه از این رود در جهت مشرق پیشرفتند و پس از آن بفاصله سه روز راه از پالوس مایوتیس بسوی شمال (۱) رفتند و همینکه به منطقه‌ای که در حال حاضر در آن اقامت دارند رسیدند آنرا محل سکونت خود قرار دادند. از آن زمان ببعد زنان سورومات بطریق قدیمی واجدادی خود زندگی میکنند، باین معنی که بر اسب سوار میشوند و باشوهران خود، یا بی آنها، بشکار میپردازند، بجنگ میروند، و از همان لباسی را بتن میکنند که مردان بتن دارند.

۱۱۷ ـ سورومات‌ها زبان سکاها را بکار میبرند و از قدیم‌ترین ایام این زبان را بطور ناقص وغلط بکار میبردند. علت آنست که زنان آمازون این زبان را بطور کامل نیاموخته بودند. واما رسم ازدواج بین آنان چنین است که نقل میکنم: هیچ دختری قبل از آنکه دشمنی را بقتل رساند ازدواج نمیکند. بعضی از آنها میمیرند وحتی درعین پیری میمیرند بی آنکه قبلاً موفق باجرای این مراسم گردند.

۱۱۸ ـ فرستادگان سکاها در اجتماع پادشاهان اقوامی که بآنها اشاره شد حاضر شدند و در خطابه‌ای که ایراد کردند شرح دادند که چگونه آن پارسی (۲) در قاره دیگر همه را مطیع خود کرده و پلی بر روی تنگه بسفر افکنده و بقاره آنها قدم گذارده است(۳) و بعداز عبور از تنگه ومطیع کردن مردمان تراکیه مشغول احداث پلی دیگر برروی رود ایستروس میباشد، تا سراسر این سرزمین را نیز مطیع خود گرداند. «پس نبایدشما حاضرشوید که در کنارصحنه نبرد بیکار بمانید و با بیقیدی ناظرفنای ما باشید. باید همه باهم یك فکرویك زبان باستقبال دشمن بشتابیم. اگر

۱ ـ ازاین محل که اولین مرحله مهاجرت آنها محسوب میشد، این جوانان سکائی و بازماندگان آنها در سراسر مناطقی که مؤلف در بند ۲۱ همین کتاب بآن اشاره میکند پراکنده شدند.

۲ ـ مقصود، داریوش پادشاه هخامنشی است.

۳ ـ در باره شباهت قسمت هائی از این خطابه و جواب پادشاهان باقسمتهائی از کتاب هشتم و نهم رجوع شود به توضیح خارج از متن درباره قسمت اول از کتاب چهارم هردوت ـ همین کتاب ـ صفحه ۵۹

چنین نکنید ما نیز دربرابردشمن سرزمین خود راترك‌میکنیم و یا اگر درآن‌بمانیم قراری با دشمن میگذاریم . زیرا اگر شما حاضرنشوید بما کمك کنید چه کاری از ما ساخته است ؟ اما بدانید که سرنوشت شما از سرنوست ما بهتر نخواهد بود ، زیرا تصورنکنید که پادشاه پارس‌تنها بقصد مخالفت باما آمده است‌وباین‌اکتفاخواهد کرد که ما را مطیع کند و شما را معاف بدارد (۱) . اکنون در بارهٔ آنچه برای شما نقل کردیم دلیل موثرتری میآوریم . اگرپادشاه پارس‌فقط برضد ما باین‌جنك دست زده است تا از انقیاد و بردگی قوم خوددر گذشته انتقام گیرد باید فقط به کشورما حمله کند و بدیگر اقوام کاری نداشته باشد . در اینصورت او میتوانست بهمه ثابت کند که‌فقط بجنك‌سکاها آمده‌است‌وقصدجنك با اقوام دیگرنداشته . اما اکنون که او باین قاره قدم نهاده هرکس‌راکه برسرراه‌خود یابد مطیع میکند وهم اکنون اهالی ترا کیه ومردمان گت‌راکه همسایگان‌ما هستند مطیع خود کرده است . »

۱۱۹ ـ پادشاهان اقوامی که‌ازآنهانام‌بردیم دربرابرتقاضای‌سکاها بمشورت‌پرداختند ؛ اما بین‌آنان اختلاف عقیده ظاهرشد . پادشاهان ژلون‌ها(۲) وبودن‌ها(۳) وسورومات‌ها(٤)

---

۱ ــ این عبارات که از قول فرستاده سکاها در مجمع پادشاهان اقوام‌شمالی نقل شده در حقیقت ساخته و پرداخته شخص مؤلف و انعکاسی از بیم و هراس یونانیان در برابر پیشرفت‌های سریع امپراتور هخامنشی بوده است . هردوت در زمانی میزیسته که خطر شروع جنگ‌های‌ایران و یونان بمنتهای‌شدت‌رسیده وحتی‌قسمت‌هائی از این‌جنگها در زمان اوبوقوع پیوسته بود . بنابراین جای تعجب نیست که هردوت اززبان فرستاده سکاها افکار و تصورات یونانیان را نسبت به توسعه طلبی پارس‌ها و امپراتوری آنان بیان کند . درباره شباهت قسمت‌هائی ازاین نطق وجواب پادشاهان اقوام شمالی با قسمت هائی از کتاب هشتم ونهم هردوت که مربوط به جنگ های ایران و یونان است رجوع شود به توضیح خارج از متن دربارهٔ قسمت اول از کتاب حاضر ـ همین کتاب ــ صفحه ۵۹

۲ ــ Gélons ــ یادداشت ذیل بند ۱۰۲ همین کتاب

۳ ــ Boudins

٤ ــ Sauromates

باتفاق آراء به سکاها وعدهٔ مساعدت دادند؛ اما پادشاهان آ گاتیرس ها (۱) و نورها(۲) و آدمخواران وهمچنین پادشاهان ملانکلن‌ها (۳) وتورها (٤) بآنها چنین پاسخ دادند:

«اگر ابتکار اهانت به پارس‌ها وشروع جنگ باشما نبود وشما قبلاً چنین نکرده بودید آنچه اکنون از ما میخواهید بجا بود و ما بحرف شما گوش میدادیم و باشما همدرد میشدیم. اما در عمل این شما بودید که سرزمین پارس ها را تصرف کردید و بی دخالت ما در سراسر مدتی که خداوند با شما همراه بود سلطه خود را بر آنها تحمیل کردید. واکنون که همان خدا آنان را برضدشما برانگیخته است، آنان با شما همان روشی را در پیش گرفته‌اند که شما با آنان در پیش گرفته بودید. ولی ما، نه در آن زمان آسیبی بآنان وارد کردیم، ونه امروز حاضریم قبل از آنها تعرض کنیم. اگر پادشاه پارس به سرزمین ما نیز حمله کند و ابتکار تعرض با او باشد ما نیز بدفع او خواهیم پرداخت. اما تاموقعی که چنین چیزی بچشم ندیده‌ایم درخانه میمانیم، زیرا ما تصور نمیکنیم که پارس‌ها بجنگ ما آمده باشند، بلکه بجنگ کسانی آمده‌اند که اول بار بآنان آسیب رسانیده‌اند.»

۱۳۰ ـ وقتی این جواب را برای سکاها بردند وآنان از آن با خبر شدند و دانستند که این اقوام حاضر نیستند با آنان متحد شوند تصمیم گرفتند که هیچگونه جنگ واقعی و آشکار با پارس‌ها نکنند بلکه با جنگ و گریز تدریجاً عقب نشینی کنند ودرهمین حال بدو دسته تقسیم شوند: دسته‌ای چاه‌ها وچشمه‌هائی را که از کنار آن میگذرند پر کنند ودسته‌ای دیگر گیاهانی را که برسطح خاك روئیده است ازمیان ببرند. همچنین قرار شد سورومات ها به قوای یکی ازنواحی این سرزمین که پادشاه آن سکوپازیس(۵) بود ملحق شوند واگر پادشاه پارس بآن‌سورو آورد آن‌سپاه در برابراوعقب نشینی کند

---

۱ ـ (Agathyrses) ـ درباره این قوم رجوع شود به یادداشت ذیل بند ۱۰۰ همین کتاب.

۲ ـ (Neures) ـ درباره این قوم رجوع شود به یادداشت ذیل بند ۱۰۰ همین کتاب

۳ ـ (Mélanclaines) — یادداشت ذیل بند ۱۰۷ همین کتاب

٤ ـ Taures

۵ ـ Scopasis

و در طول پالوس مایوتیس(۱) مستقیماً بسوی رود تانائیس(۲) بگریزد ووقتی پادشاه پارس بعقب‌نشینی پرداخت او را تعقیب و باحملات خود فرسوده کند. مأموریت این قسمت از قوا که بیکی از نواحی سرزمین شاهی تعلق داشت آن بود که کاری را که هم‌اکنون شرح دادم انجام دهد. واما درباره قوای دوقسمت دیگر این سرزمین، یعنی قوای قسمت بزرگ این کشور که ایدانتیرس(۳) بر آن سلطنت میکرد و قسمت سوم که تاکساکیس (٤) پادشاه آن بود، قرار شد که این دونیرو بصورت دسته‌ای واحد درآیندوژلون‌ها وبودن‌هانیز باآنان ملحق شوندوسپس این جمع بفاصله‌یك‌روزراه ازبرابر پارس‌ها عقب نشینی کنند و همان عملی را که قرار گذارده بودند انجام دهند (٥).

قرار براین شد که اینان ابتدا مستقیماً بسوی سرزمین کسانی که‌حاضر باتحاد باآنان نشده‌بودند عقب نشینی کنندتاآنان‌نیز مجبور به مداخله درجنگ‌شوند (چه اگر آنان حاضر نشدند از روی میل درجنگ بر ضد پارس‌ها شرکت کنند دلیل آن‌نیست که قهراً دراین جنگ کشیده نشوند) و بعد از آن به کشور خود باز گردند و پس از مشورت‌وصلاح‌اندیشی، اگرمناسب دانستند خود به حمله مبادرت نمایند.

۱۲۱ ـ همینکه‌این‌قرار گذارده‌شد، سکاها بمقابله سپاه داریوش‌رفتند وبهترین‌سوارکاران خود را پیشا پیش‌خود روانه کردند. گروه‌نه‌های فرزندان و زنان وقسمت مهمی‌از گله‌های‌خود را بنقاط دورتر فرستادند وازدام‌ها فقط تعدادکافی برای آذوقه خود نگهداشتند وباین کاروان سفارش کردند که‌پیوسته در جهت‌شمال پیش رود.

۱۲۲ ـ هنگامی که این‌نقل وانتقالات بعمل میآمد سکاهای خط اول بفاصله‌ای درحدود

---

۱ ـ Pallus-Maïotis

۲ ـ تانائیس(Tanaïs)(نام‌قدیم‌رود‌دن‌امروز)

۳ ـ Idanthyrse

٤ ـ Taxakis

٥ ـ یعنی چاههای آب وچشمه سارها راکور کنند ومزارع را بسوزانند تا پارس‌ها درحین پیشرفت باکمبود آب آشامیدنی وآذوقه روبرو شوند.

سه‌روز راه از رود ایستروس با پارس‌ها روبرو شدند . وقتی آنان با پارس‌ها روبرو شدند اردوی خود را بفاصله یکروز راه در مقابل آنان قرارداند وهرچه در زمین روئیده بود از ریشه نابود کردند . همینکه سوارکاران سکائی درمقابل پارس‌ها آشکار شدند پارس‌ها بمقابله آنها شتافتند و رد آنها را گرفتند وتدریجاً که آنها عقب می‌نشستند بدنبال آنها رفتند . بعد از آن ، چون سکاهائی که پارس‌ها بجانب آنان میرفتند یکی از سه دسته سکاهای شاهی بودند (۱) آنان را درجهت مشرق مستقیماً تارود تاناتیس دنبال کردند . سکاها ازاین رود گذشتندوپارس‌هانیز بدنبال آنان از آن عبور کردند وآنقدر بدنبال آنان رفتندتا ازسراسر کشور سورومات گذشتندوبه سرزمین بودن‌ها رسیدند .

۱۲۲ ـ در تمام مدتی که آنها ازسرزمین سکاها و کشور سورومات‌ها میگذشتند ، چون این مناطق لم یزرع وبیحاصل بود ، چیزی برای غارت بدست نیاوردند . اما وقتی به سرزمین بودن‌ها وارد شدند وبه شهری که حصارهای چوبی داشت وبودن‌ها آنرا تماماً خالی و بحال خود رها کرده بودند رسیدند ، این‌شهر را آتش زدند . پس از آن باز بدنبال سکاهابه پیش راندند وپس از آنکه سراسراین سرزمین را پیمودند به صحرائی رسیدند . این صحرا کهموجودانسانی در آن زیست نمیکندبالاتر ازسرزمین بودن‌ها قرار دارد ووسعت آن بمقدار هفت روز راه است (۲) . بالاتر از آن ، تی‌سازت‌ها (۳) زیست میکنند که‌چهاررودبزرگ‌درسرزمین آنهاجاری‌است .این‌رودها ازسرزمین‌مایوتس (۴) میگذرند و بدریاچه‌ای که مایوتیس (۵) نام دارد میریزند . نام‌این‌رودها چنین‌است :

---

۱ ـ ظاهراً تا این زمان پارس‌ها بتعاقب سکاهای‌ایدانتیرس (Idanthyrse) مشغول بوده‌اند ولی‌دراین محل ازتعاقب اینان منصرف شده ومتوجه دسته دیگری از سکاها شده وسپس در جهت شمال باردیگر باسکاهای اول روبرو شده‌اند (بند ۱۲۵ همین کتاب) .

۲ ـ رجوع شود به بند ۲۱ همین کتاب .

۳ ـ Thyssagètes

۴ ـ Maiotes

۵ ـ Maiotis

لیکوس(۱) ، اوآروس ،(۲) ، تانائیس(۳) سیرژیس (٤) .

۱۲۴ - داریوش وقتی باین صحرا رسید پیشرفت خود را متوقف کرد و سپاه خود را در سواحل رود اوآرس (۲) مستقر ساخت . وبعد از این عمل دست باحداث هشت‌کاخ بزرك مستحکم زد که هریك ازآنها بطور مساوی در حدود شصت ستاد از هم فاصله داشتند . ویرانه‌های این‌هشت‌کاخ تا زمان من باقی بود . در موقعی که داریوش باین کارسر گرم‌بود سکاهائی که وی بتعاقب آنها مشغول بود از قسمت‌علیای این محل‌دور زدند وبار دیگر به سرزمین خودبازگشتند و چون کاملاً از نظر ناپدید شده‌بودند ودیگر خود را به پارس‌ها نشان‌نمیدادند، داریوش این‌کاخ هارا نیمه تمام باقی گذارد وخود تغییرجهت داد و بسوی مغرب حرکت کرد ، (۵) زیرا تصور میکرد که همه سکاها همانهائی بودند که باین طرف گریخته بودند .

۱۲۵ - داریوش‌وقتی سپاه خودرا بسرعت حرکت‌داد وبه سرزمین‌سکاها رسید بادودسته ازسکاها که بهم ملحق‌شده بودند روبرو شد ووقتی وی بااین دو دسته روبروشدشروع بتعاقب آنان کرد وآنان نیزپیوسته‌بفاصله یك روز راه ازبرابر اومیگریختند . چون داریوش باشتاب بتعاقب آنهاادامه‌میداد ، سکاها ، موافق آنچه‌قبلاً قرار گذارده‌بودند ، بسوی سرزمین اقوامی که از اتحاد با آنها خود داری کرده بودند گریختند . اولین کشوری که بسوی آن رفتند سرزمین ملانکلن ها بود . پس ازآنکه سکاها وبدنبال آنها پارس‌ها سرزمین‌ملانکلن‌ها را اشغال کردند و این قوم از برابر آنها گریختند

---

۱ - Lycos

۲ - Oaros

۳ - تانائیس (Tanaïs) نام قدیم رود دون امروز است .

٤ - Syrgis

۵ - حرکت‌ناگهانی‌داریوش ونیمه‌تمام گذاردن خط استحکاماتی که درشمال‌سرزمین سکاها مشغول احداث بود باحتمال زیاد مسبوق باطلاع قبلی پادشاه هخامنشی از حیله و نیرنك سکاها بوده است و شاید بهمین جهت است که پادشاه تکمیل قلعه های مستحکم هشتگانه راضروری ندانسته وبا شتاب بسوی مغرب‌حرکت‌کرده است .

سکاها مهاجمین را بسوی سرزمین آدمخوران کشاندند و پس از آنکه این قوم نیز از مقابل آنها گریختند، بسوی سرزمین نور عقب‌نشینی کردند و درهمان موقع که اقوام نور را نیز راندند بسوی سرزمین آ گاتیرس‌ها گریختند. اما آ گاتیرس‌ها با اینکه شاهد فرار نزدیک‌ترین همسایگان خود در برابر سکاها بودند قبل از آنکه سکاها به سرزمین آنها وارد شوند رسولی بنزد آنان فرستادند و آنانرا از دخول در سرزمین خود منع کردند و اخطار کردند که اگر در صدد هجوم بر آیند قبلاً باید به جنگ سختی با آنان تن در دهند.

همینکه آ گاتیرس‌ها این مطلب را به سکاها اطلاع دادند، تصمیم گرفتند مهاجمین را براننده و باین قصد بدفاع از سرحدات خود مشغول شدند، درحالیکه اقوام ملانکلن و آدمخواران و نورها که پارس‌ها بدنبال سکاها سرزمین آنها را اشغال کردند هرگز دست به سلاح نبردند و بی‌آنکه تهدیدهای خود رابیاد آورند (۱) مرتباً درحال هرج ومرج بسوی شمال عقب نشستند. اما در برابر مخالفت آ گاتیرس‌ها سکاها از ورود به سرزمین آنها منصرف شدند و پارس‌ها را از سرزمین اقوام نور به کشور خود باز گرداندند (۲).

۱۲۶ ـ چون این وضع همچنان ادامه مییافت و سرانجام آن معلوم نبود، داریوش سواری بنزد ایدانتیرس (۳) پادشاه سکاها فرستاد و باو چنین پیغام داد: «ای تیره‌بخت، چرا چنین پیوسته میگریزی، در حالیکه میتوانی یکی از این دو تصمیم را اتخاذ کنی: اگر خود را قادر به مقاومت در برابر من میدانی، بایست واز ادامه حرکت خودداری کن و به به جنگ بپرداز؛ اگر برعکس بقدرت خود اطمینان نداری، دراینصورت نیز از ادامه حرکت خودداری کن و به سرور خود آب و خاك هدیه کن و با من از در مذاکره وارد شو.»

۱۲۷ ـ ایدانتیرس، پادشاه سکاها، در جواب چنین پیغام داد: «ای پادشاه پارس، وضع

۱ ـ بند ۱۱۹ همین کتاب

۲ ـ به قسمت غربی سرزمین سکاها واقع در جنوب سرزمین اقوام نور (بند ۱۷ همین کتاب)

۳ ـ Idantyrses

من چنین است که شرح میدهم : تا این زمان هر گز در برابر هیچکس از ترس نگریخته‌ام وامروزهم که از برابر تومیگریزم مانند گذشته از ترس نیست. آنچه من امروز انجام میدهم چیزی بیش از آنچه معمولاً درزمان صلح انجام میدهم نیست . اما اینکه چرا در میدان جنك با تو مصاف نمیدهم اکنون علت آنـرا برایت شرح میدهم : ما نه شهری داریم که شما تصرف کنید ونه باغ و بوستانی‌داریم که از ویرانی‌آن بیم داشته باشیم تا در مقام مبارزه با شما برآئیم . اما اگر با این حال مایلید که هرچه زودتر وبطورقطع باما مصاف دهید ، مقبره‌های‌پدران ماموجود است، آنها را بیابید وویران کنید. آنگاه‌خواهید دید که مابرای این قبرها با شمامصاف خواهیم داد یا ازکارزار خودداری خواهیم کرد. ما تاآن زمان با تو نبرد نخواهیم کرد مگراینکه اراده‌مان برآن قرار گیرد. این‌بود پاسخ پیغام تو درباره جنك . درباره سرورما، غیراززوس(۱) که‌جدمنست وهستیا(۲) که ملکه‌سکاهاست‌سروری‌ندارم امادرموردآب‌وخاك، بجای آنکه آب و خاك هدیه کنم ، هدایائی درخور تو خواهم فرستاد . و برای اینکه این ادعای ترا که خود را سرور من میدانی پاداش دهم در جواب میگویم : برو وزاری کن(۳). اینست جوابی که سکاها بتو میدهند . »

۱۴۸ ـ پس از آنکه رسول با این‌پیام بجانب داریوش حرکت کرد، پادشاهان‌سکاها که ازشنیدن کلمات بردگی وانقیاد سخت بخشم آمده بودند، قسمتی ازقوای‌خود را که با سورومات ها مشترك بود و سکوپازیس (٤) برآن فرماندهی داشت مأمور کردند که با یونی هائی که ازپل‌ایستروس‌محافظت میکردند مذاکره کنند . کسانی هم که درعقب مانده بودندتصمیم گرفتند دیگرپارس‌ها رابراه پیمائی نکشانند بلکه هرموقع

---

۱ ـ زوس (Zeus) یا ژوپیتر خدای خدایان در یونان باستان ـ یونانیان معمولاً نام خدایان دیگر ملل را نیز با نام خدایان خود تطبیق میداده‌اند ودر هرحال منظور پادشاه سکاها خدای آنان است نه آنطور که هردوت‌نوشته خدای یونانیان که در سرزمین‌سکاها مورد پرستش نبوده است ـ مولف خود در باره عدم آشنائی سکاها با خدایان یونانیان و مخالفت آنان با مراسم مذهبی معمول در یونان در همین کتاب بسط سخن داده است .

۲ ـ Hestia

۳ ـ اصطلاح خفت آوری که سکاها برای دشمنان خود بکار میبرده‌اند .

٤ ـ Scopasis

که آنها بجمع آوری آذوقه مشغول میشوند بآنها حمله کنند(۱). پس آنان سربازان داریوش را کمین کردند وهمینکه آنان باین کار پرداختند (۲) سکاها تصمیم خود را اجرا کردند. در هریك از این برخوردها که سواران دو طرف باهم روبرو میشدند سکاها پارس‌ها را منهزم میکردند. سواران پارس در موقع فرار به پیاده‌های خود میرسیدند و پیاده ها بکمك آنان میشتافتند. اما سکاها پس از آنکه سواران را بسوی پیاده‌ها میراندند از بیم پیاده‌ها بازمیگشتند هنگام شب نیز سکاها باین حملات ادامه میدادند.

۱۲۹ ـ اکنون من مطلبی نقل میکنم بسیارشگفت‌آور: در موقعی که سکاها به‌سپاهیان داریوش حمله میبردند چیزی که به پارس ها کمك میکرد و به سکاها زیان میرسانید عرعرخران وقیافه قاطران بود چه، بشرحی که قبلاً نقل کردم در سرزمین سکاها نه خر وجود دارد ونه قاطر. در تمام این سرزمین بعلت سرما حتی یك خر یا قاطر یافت نمیشود. با این ترتیب هیاهوئی که خران براه میانداختند بین سواران سکاها بی‌نظمی بوجود میآورد. غالباً درموقعی که پارس‌هامورد حمله قرارمیگرفتند،همینکه اسبان عرعر خران را میشنیدند مضطرب میشدند، عقب می‌نشستند و با راست کردن گوش های خود وحشت خود را آشکار میکردند؛ آنها هرگز تا آن زمان چنین صدائی نشنیده وچهارپایانی باین قیافه ندیده‌بودند. این موضوع درجریان‌جنك امتیاز کوچکی برای پارس‌ها محسوب میشد.

۱۳۰ ـ هروقت‌سکاهاپارس‌هارادرحال‌شکست مشاهده میکردندبرای آنکه‌آنان رانا گزیر کنند که مدتی بیشتر در سرزمین آنان بمانند و از قحط و غلا آسیبی بیشتر بینند چنین میکردند که شرح میدهم: آنان قسمتی ازچهار پایان خود را با محافظین آنها

---

۱ ـ درصورتیکه بنا بگفته قبلی مورخ، سکاها درموقع عقب نشینی همه چیز را بر سرراه سپاهیان پارس از بین میبردند معلوم نیست‌چگونه داریوش آذوقه سپاه خود را در محل‌تأمین میکرده‌است(همین کتاب ـ بند۱۲۰). بهرحال‌ازمطالب بند ۲۲۰ چنین استنباط میشود که سپاهیان پارس قسمتی از احتیاجات غذائی خود را درمحل تهیه میکرده‌اند.

۲ ـ یعنی همینکه داریوش وسپاهیانش به جمع آوری آذوقه مشغول شدند.

در عقب سپاه قرار میدادند وسپس خود بـه ناحیه‌ای دیگر میرفتند . پارس‌ها از راه میرسیدند وچهارپایان را تصاحب میکردند و از این موفقیت سرمست میشدند(۱).

۱۳۱ ـ پس‌ازآنکه نظیر این‌واقعه مکرر پیش آمد، داریوش سخت ناراحت شد .همینکه پادشاهان سکاها ازاین امرباخبرشدند ، رسولی بنزد او فرستادند ویك موش ویك وزغ ویك پرنده وپنج خدنگ باو هدیه کردند . پارس‌ها تعبیر این هدایا را از حامل آن سؤال کردند. ولی‌اوجواب داد که غیرازرسانیدن این‌هدایا مأموریت دیگری ندارد وباید هرچه زودتر مراجعت کند . وی‌فقط به‌پارس‌ها گفت که‌اگر مردمان بصیری‌هستند خود مفهوم این هدایا را حدس خواهند زد .

۱۳۲ ـ بشنیدن این سخنان پارس‌ها باهم به مشورت پرداختند . عقیده داریوش این بود که سکاها قصد دارند تسلیم شوند و زمین و آب خود را باو وگذار کنند . دلیل او این بود که موش درزمین‌لانه دارد و از همان میوه‌ای زیست میکند که‌انسان‌میخورد؛ و وزغ در آب زیست میکند، پرنده شباهتی کامل بـه اسب دارد (۲) وخدنگ ها نشانه اراده سکاها به تسلیم سلاح‌است . چنین بود عقیده داریوش. اما گوبارو ، یکی دیگر ازهفت نفری که مغ را بر کنار کرده بودند(۳)، عقیده‌ای مخالف آن داشت . بعقیده او مفهوم این هدایا این بود که « ای پارس‌ها ، اگر شما مانند پرندگان درآسمان‌ها پروازنکنید ویا مانند موش بزیرخاك نروید ویامانند وزغ درمرداب‌هانجهیدهرگز به سرزمین خود باز نخواهید گشت وبا این خدنگ ها ازپای درخواهید آمد » . چنین بود تعبیری که پارس ها ازاین هدایا کردند .

۱۳۳ ـ اما وقتی گروهی از سربازان که از بین دسته‌ای از سکاها انتخاب شده بودند ـ

---

۱ ـ بعقیده مؤلف این موفقیت‌های کوچك موجب تشویق داریوش بادامه جنك در سرزمین سکاها وادامه توقف اودراین سرزمین که مطلوب سکاها بود میشده‌است.

۲ ـ معلوم‌نیست مقصود هردوت ازشباهت‌کامل اسب وپرنده که ازقول داریوش نقل میکند چیست . تنها وجه مشابهت‌این دو حیوان سرعت حرکت‌آنهاست،یکی درحال‌پرواز ودیگری درحال دویدن.

۳ ـ مقصود هفت نفری هستند که باتفاق داریوش بر ضد بردیای دروغی شوریدند واورا ازسلطنت بر کنار کردند (رجوع شود به‌جلد سوم تاریخ هردوت)

این گروه مأمور نظارت در طول پالوس مایوتیس بود و بعد مأمور شد که درباره رود ایستروس بایونی‌ها مذاکرا کند(۱)ـ وقتی این گروه به‌پل رسیدند چنین آغاز سخن کردند: «ای مردمان یونی، سخنان ما را باور دارید و بدانید که ما برای استخلاص شما باینجا آمده‌ایم. ما از او امری که داریوش بشما داده است باخبریم و میدانیم که فقط باید مدت شصت روز از پل نگاهداری کنید و اگر در این مدت داریوش در محل حاضر نشد میتوانید به کشور خود مراجعت کنید. اکنون اگر بترتیبی که ما میگوئیم رفتار کنید از از هر سرزنشی ازجانب او و ما در امان خواهید بود: بتعداد روزهائی که داریوش تعیین کرده است بمانید و بعد از آن به کشور خود باز گردید.» یونی‌ها قول دادند که چنین کنند و سکاها با شتاب تمام باز گشتند.

۱۳۴ ـ پس از آنکه آن هدایا به داریوش رسید سکاهائی که درعقب مانده بودند از سواره و پیاده (۲) در برابر پارس‌ها صف بستند و خود را برای نبرد مهیا کردند. درهمان موقع که آنها آماده کارزار میشدند خرگوشی بین دوسپاه جستن کرد. سکاها بتدریجی که آنرا مشاهده میکردند بتعاقب آن مشغول شدند. داریوش بمشاهده آشفتگی صفوف سکاها و فریادهای آنان از علت این بی‌نظمی که در صفوف دشمن پدید آمده بود استفسار کرد و وقتی دانست که آنان بتعاقب خرگوش مشغول میباشند به کسانی که معمولا ودرموارد دیگر نیز عقاید خود را با آنان درمیان می گذارد چنین گفت: «اینان ما را بسیار حقیر میشمارند و اکنون بنظر میرسد که آنچه گوبارو دربارهٔ هدایای آنان نقل کرد صحیح بوده. ازاین ببعد من نیز وضع را مانند او می‌بینم و بااین ترتیب به‌تدبیری شایسته و راه حلی متین احتیاج داریم که بتوانیم صحیح وسالم به کشور خود باز گردیم.» گوبارو به داریوش چنین پاسخ داد: «پادشاها، من قبلا تا حدی

---

۱ ـ رجوع شود به قبل ـ بند ۱۲۸

۲ ـ درسراسر داستان جنك و گریز سکاها با داریوش درهیچ مقام صحبت از پیاده‌نظام سکاها در میان نبوده و همه جا مؤلف فقط از سوارکاران سکائی صحبت کرده است (بند ۱۲۱ ـ ۱۲۲ ـ ۱۲۸ ـ ۱۲۹ ـ ۱۳۶ ـ ۱۴۰) ـ تصور نمیرود سکاها پیاده نظام قابل ملاحظه‌ای داشته بوده‌اند، ظن غالب آنست که عبارت «ازسواره و پیاده» یادداشتی است که استکتاب کنندگان بعدی برمتن اصلی اضافه کرده‌اند.

میدانستم وشنیده بودم که این مردمان‌را هر گز نمیتوان بجنگ آورد . از وقتی که باینجا آمده‌ام از اینکه می‌بینم آنان ما را چنین بازی میدهند(۱) اطلاع بیشتر و کامل‌تری‌ازاین‌موضوع بدست‌آورده‌ام. بااین‌ترتیب اکنون‌من‌عقیده دارم که‌همینکه شب فرارسید چراغ های خود را طبق معمول روشن کنیم، برای سربازانی که ضعف بیشتری درمقابل‌تحمل‌خستگی‌وسختی‌هادارند مطالبی‌فریبنده نقل کنیم،تمام‌خرهارا بیکدیگرزنجیر کنیم وقبل ازاینکه سکاهابرای قطع پل‌بسوی ایستروس نیزحرکت کنند ویاآنکه یونی‌ها تصمیمی که موجب تباهی‌ماشوداتخاذ کنند، مراجعت کنیم . »

۱۳۵ ـ چنین بود عقیده گوبارو . و بعد از آن ، همینکه شب فرارسید داریوش باجرای این نظر پرداخت . افراد خسته و کسانی را که ازدست دادن آنان چندان مهم نبود درأردو ودرهمان محل باقی گذاردند خرهارا بیکدیگر بستند و آنها را نیز در آن محل گذاردند . این اشخاص را با خرها در آن محل گذاردند تا خرها عرعر کنند (۲) ؛ افراد علیل‌را نیزبعلت ناتوانی در آن‌محل گذاردند . بهانه کار این بود که داریوش‌قصدداردبا کسانی کدازمیان‌سپاه بر گزیده‌است‌به‌سکاهاحمله بردو کسانی که‌میمانندآنهابایددرغیاب‌اودفاع‌اردورابعهده بگیرند همینکه‌این‌اوامر به کسانیکه درعقب مانده‌بودند داده شد وآتش‌هامشتعل گردید ، داریوش‌باشتاب‌بسوی ایستروس حرکت کرد . خرها که ازعمده سپاه‌جدا شده بودند سروصدای‌بیشتری راه انداختند

۱ ــ باحتمال زیاد مقصود گوبارو اشاره به‌جنگ و گریزسکاها بوده‌است که پیوسته آتش امید را در قلب پارس‌ها فروزان نگاهمیداشت ولی عملا وسرانجام موجب ضعف و فتور کامل وسرگردانی آنان در دشت‌های وسیع آن سرزمین‌میگردید. تصور نمیرودمقصود سردار پارسی از« بازی دادن» سکاهااشاره به‌حادثه تعاقب‌خرگوش باشد که درهمان‌روزاتفاق افتاده بود ، چه خود اوهم مدعی بود که « ازوقتی که باینجا رسیده بود » اطلاع او در این باره کامل‌تروبهترشده بودنه‌از لحظه‌ای که حادثه فرارخرگوش‌اتفاق‌افتاده بود.

۲ ــ و دشمن با شنیدن صدای آنها تصور کند که پارس ها در محل مانده‌اند . درحقیقت این اقدام پارس‌ها باصطلاح امروزنوعی‌استتارنظامی بوده است تا دشمن نتواند بزودی‌ازعقب نشینی‌عمده سپاه‌پارس مطلع‌شود و داریوش وهمراهان بتوانند قبل‌ازاینکه سکاها از فرار آنها مطلع شوند از پل رود دانوب که یونی ها آنرا محافظت میکردند عبور کنند .

وسکاها بشنیدن صدای آنها اطمینان یافتند که پارس‌ها همچنان در محل مانده‌اند.

۱۳۶ ـ اماهمینکه روزفرارسید ، کسانی که درعقب‌مانده بودنددانستند که‌داریوش آنها رارها کرده است . پس‌دست کمك‌بسوی سکاهادراز کردند وماجراارابرآنهاباز گفتند. همینکه سکاها ازاین‌واقعه باخبر شدند باشتاب گردهم آمدند و دو دسته آنان (۱) ، دسته‌ای که‌بتنهائی‌دست بکارشده بود(۲) و گروه سورومات‌ها وبودن‌ها وژلون‌هامتفق شدند ومستقیماً درجهت رودایستروس‌بتعاقب‌پارس‌هاپرداختند . اماچون قسمت مهمی از سپاه پارس از افراد پیاده بود و آنان راه ها را نمی‌شناختند (زیرا راه مشخصی وجودنداشت)،درحالیکه سپاه سکاها ازسوارکاران بود واینان‌راه های کوتاه میان بررا میشناختند، این‌دوسپاه باهم تلاقی‌نکردند وسکاها خیلی‌قبل‌ازپارس‌ها به پل رسیدند . وقتی‌سکاهادانستند که پارس‌ها به‌پل‌نرسیده‌اند به‌یونی‌هائی که درداخل کشتی‌ها بودند چنین گفتند : « ای‌مردمان یونی، تعداد روزهائی که برای شما تعیین شده بود سپری شده است و سزاوار نیست دیگر در محل بمانید. اما اگر تا کنون ترس شما را دراین محل نگهداشته ، اکنون با شتاب گذرگاه را قطع کنید و خود از این محل دور شوید و از اینکه مردمانی آزاد خواهید بود شادی کنید و نسبت به خدایان سکاها سپاسگزارباشید . واما آنکس که‌تا کنون‌ارباب شما بود اکنون بدست ماچنان منکوب خواهد شد که دیگر برضد کسی در جهان دست بجنگ نخواهد زد . »

۱۳۷ ـ در این موقع یونی‌ها به مشورت پرداختند . میلتیاد (۳) از اهل آتن که رئیس وفرمانروای کرسونزی‌های ساکن‌هلسپون‌بودعقیده‌داشت که‌بایدبگفته سکاها گروید

---

۱ ـ مقصود دسته‌هائی از سکاها بودند که به دو قسمت معروف ازسرزمین سکاها یعنی ایدانتیرس (Idanthyrse) وتاکساکیس (Taxakis) تعلق داشتند و از آغازکارباهم متحده بودند (کتاب حاضر ـ بند ۱۲۰)

۲ـ مقصود گروه سکوپازیس (Scopasis) است (رجوع شود به کتاب حاضرـ بند ۱۲۰ ـ ۱۲۸ ـ ۱۳۳)

۳ ـ در باره این شخص رجوع شود به کتاب ششم ـ بند ۳۹

وسرزمین یونی را آزاد کرد (۱) . هیستیه (۲) از اهل ملط با این عقیده مخالف بود و اظهار کرد که اگر هریك از آنها هم اکنون فرمانروای یکی از شهرها میباشند این حکومت رامدیون داریوش هستند ؛ اگرقدرت داریوش ازبین برود ، نه اوخواهد توانست بر اهالی ملط تحکم کند و نه دیگری خواهد توانست چنین کند ، زیرا تمام شهرها ترجیح خواهندداد که فرمانروائی نداشته باشند و آزاد اداره شوند. هیستیه این عقیده را آنچنان بیان کرد که بیدرنگ حاضران که تاآن لحظه با عقیده میلتیاد موافق بودند تغییرعقیده دادند .

۱۳۸ ـ کسانی که در رأی شرکت کردند وبنفع پادشاه معظم نظر دادند عبارت بودند از این اشخاص که شرح میدهم (۳) : از فرمانروایان یونانیان ساکن هلسپون (٤) : دافنیس (٥)ازاهل آبیدوس (٦) ، هیپوکلس (۷) ازاهل لامپساك (۸) ، هروفانتوس (۹)

---

۱ ـ درباره حدود صحت یا سقم این ادعای هردوت رجوع شود به توضیحات خارج ازمتن درباره کتاب چهارم(همین کتاب). بحکایت برخی ازمورخین باستان میلتیاد بلافاصله پس از لشکرکشی داریوش به سرزمین سکاها از کرسونز خارج شد و فقط در موقع شورش یونی‌هابآن محل بازگشت نمود.این روایت با قسمتهائی ازروایت هردوت در کتاب چهارم (بند ۱٤۳) وششم (بند ٤٠) مباینت دارد .

۲ ـ هیستیه (Histiée) فرمانروای معروف و مستبد ملط در قرن پنج قبل از میلاد که با تعدادی از یونی‌های سواحل آسیای صغیر درلشکرکشی داریوش به سرزمین سکاها با اوهمراهی کرد ودرراس‌دسته‌ای‌ازیونی‌ها مأمورحفظ پل‌معروفی شد که داریوش بکمك آن از دانوب عبور کرد . وی از طرفداران پادشاه هخامنشی بود و در موقعی که تعدادی ازیونی‌ها بتحریك سکاها قصد خراب کردن پل‌وقطع راه بازگشت داریوش را ازسرزمین سکاها داشتند با تدبیر از این عمل آنان جلوگیری کرد .

۳ ـ نکته جالب دراین فهرست نقش مهمی است که مؤلف برای اهالی هلسپون و همسایگان کرسونز قائل شده است .

٤ ـ هلسپون (Hellespont) مقصود بغاز داردانل است .

٥ ـ Daphnis

٦ ـ آبیدوس (Abidos) ازشهرهای قدیم آسیای صغیر واقع در ساحل بغازداردانل.

۷ ـ Hipoclès

۸ ـ لامپساك (Lampsaque) از شهرهای قدیم آسیای صغیردرساحل بغازداردانل.

۹ ـ Hérophantos

از اهل پاریون (۱) ، مترودور(۲) از اهل پروکونز (۳) ، اریستاگوراس(٤) از اهل سیزیك (٥) ، آریستون (٦) از اهل بیزانس (۷) . چنین بود نام فرمانروایان هلسپون . ازسرزمین یونی : ستراتیس(۸) از اهل کیوس(۹) ، ایاکس(۱۰) از اهل ساموس(۱۱) ، لائوداماس(۱۲) ، از اهل فوسه (۱۳) ، هیستیه از اهل ملط که ابتکار عقیدهٔ مخالف

---

۱ ـ Parion

۲ ـ Métrodore

۳ ـ پروکونز (Proconnèse) از جزایر معروف آسیای‌صغیرواقع درشمال شرقی سیزیك در منطقه بغازها که مدتها مهاجر نشین یونانیان بوده و امروز مرمره نام دارد

٤ ـ Aristagoras

٥ ـ سیزیك (Cyzique) از شهرهای بزرك آسیای صغیر قدیم در ساحل بغازها که در گذشته از بنادر معروف دنیای باستان محسوب میشده است . جزیره سیزیك بعلت اتصال به خشکی امروز از بین رفته وفقط ویرانه های شهر باستانی و با رونق آن برجای باقی است .

٦ ـ Ariston

۷ ـ بیزانس (Byzance) ازشهرهای باستانی آسیای‌صغیرواقع درساحل بغاز بسفر که مدتها بترتیب ضمیمه امپراتوری یونان وپارس وروم باستان بودوبعدها بصورت یکی از فعال ترین بنادر و نیرومندترین مراکز امپراتوریهای قرون جدید درآمد و در زمان کنستانتین امپراتوروم شرقی قسطنطنیه نام گرفت .

۸ ـ Strattis

۹ ـ کیوس (Chios) جزیره کوچکی در دریای مدیترانه در هشتاد کیلو متری ازمیر که مدتها یکی ازمراکز تمدن یونی باستان محسوب میشد و پایتختی بهمین نام داشته است .

۱۰ ـ Aiakès

۱۱ ـ ساموس (Samos) از جزایر معروف دریای اژه در دنیای باستان که امروز سوسم عدسی نام دارد .

۱۲ ـ Laodamas

۱۳ ـ فوسه (Phocée) ازشهرهای یونی باستان واقع درساحل آسیای صغیردرمدخل خلیج ازمیر که در سال ٥۳٥ قبل از میلاد بدست کوروش موسس خاندان هخامنشی فتح شد .

میلتیاد با او بود ؛ از سرزمین ائولی (۱) ، تنها شخص برجسته‌ای که حضور داشت آریستاگوراس (۲) از اهل کیمه (۳) بود .

۱۳۹ ـ پس این اشخاص در همان حال که نظر هیستیه را تأیید کردند ، علاوه بر آن تصمیم گرفتند که آنچه را که اکنون شرح میدهم انجام دهند ومطلبی را که نقل میکنم نقل کنند : کاری که قرار شد انجام دهند این بود که آن قسمت از پل را که در طرف سرزمین سکاها بود بفاصله پرتاب یك زوبین قطع کنند تابی‌آنکه‌کاری انجام داده باشند تصور رود که مشغول انجام‌کاری هستند ، و همچنین مانع شوند که سکاها بفکر آن افتند که با توسل بروزازروی‌پل بگذرند وازدانوب عبور کنند .(٤) و اما مطلبی که قرار بود پس‌ازقطع قسمتی‌ازپل که بسرزمین سکاها متصل بود اظهار کنند این بود که از هرحیث بمیل سکاها رفتار خواهند کرد .

این بود آنچه آنان برنظر هیستیه اضافه کردند . پس ، هیستیه بنمایندگی از طرف همه‌آنها به سکاها چنین پاسخ داد : «ای مردمان سرزمین سکائی ، شمانظری صائب برای ما بارمغان آورده‌اید . این پیشنهاد های معجل شما بسیار بموقع است . اکنون که شما بسهم خود ما را براه راست هدایت کرده‌ایدما نیزآنچنان که شایسته است خود رادراختیارشمامیگذاریم. ملاحظه میکنید که هم اکنون‌به قطع پل‌مشغول هستیم و در این کار اهتمام داریم زیرا مایلیم که آزاد بمانیم . ولی وقت آنست که

---

۱ ـ ائولی (Eolie) ازنواحی قدیم آسیای صغیرواقع درشمال غربی‌این شبه جزیره که از شمال به تروآ و ازجنوب به یونی محدود بوده است .

۲ ـ Aristagoras

۳ ـ کیمه (Kymé) از شهرهای قدیم آسیای صغیر واقع درائولی (رجوع شود به یادداشت قبل)

٤ ـ جلوگیری یونانیان هلسپون از عبور سکاها از دانوب با دعای هردوت برای جانبداری از پادشاه هخامنشی ووفای بعهدی بوده است که در مقابل او برای حفاظت پل نموده‌بودند . لیکن با کمی تأمل درحوادث آنزمان بخوبی‌روشن میشود که‌وحشت یونانیان هلسپون از سکاها بمراتب بیش از ادامه سلطه پادشاه پارس برآنها بوده است . وشاید علت واقعی مخالفت آنها با عبور سکاها ازدانوب خطری بوده است که بمراتب بزرگتر از خطر پارس‌ها آنها را تهدید میکرده است .

درهمین موقع که ما به قطع پل مشغول هستیم شما نیز بجستجوی آنان روید وهمینکه آنان را یافتید انتقام خود ومارا باز گیرید وعقوبتی را که مستحق آنند بآنان بچشانید.»

۱۴۰ ـ این بار نیز سکاها به گفته یونی‌ها اعتماد کردند و بقصد یافتن پارس‌ها باز گشتند. اما آنان در باره راهی که پارس‌ها برای عقب نشینی انتخاب کرده بودند کاملاً اشتباه کردند. این اشتباه سکاها ناشی از اقدام خود آنها بود که تمام مراتعی را که در آن منطقه برای چرای اسبان وجود داشت معدوم وچاه‌ها را پر کرده بودند. زیرا اگر آنان چنین نکرده بودند، هروقت که مایل بودند میتوانستند پارس‌ها را بآسانی بیابند. اما دراین مورد، آنچه که بنظر آنها بهترین اقدام محسوب میشد در حقیقت منشاء یاس وحرمان آنان شد. ازاینقرار، سکاها دشمنان خود را درقسمت هائی ازسرزمین خود جستجو میکردند که علف برای اسبان وآب برای آشامیدن یافت میشد وتصور میکردند که پارس‌ها نیز از طریق این مناطق عقب نشینی خواهند کرد.

ولی پارس‌ها بدنبال نشانی‌های خط سیر اولیه خود حرکت کردند (۱). وحتی با این ترتیب نیز بزحمت توانستند به نقطه‌ای که از روی عبور کرده بودند برسند. آنان شامگاه بآن محل رسیدند و چون پل را شکسته دیدند تصور کردند که یونی‌ها آنها را رها کرده‌اند وسخت در هراس شدند.

۱۴۱ ـ بین همراهان داریوش مردی بود مصری که صدایش رساترین صداها بود. پس داریوش باین شخص فرمان داد که درساحل ایستروس بایستد وهیستیه ازاهل ملط را

---

۱ ـ مقصود مؤلف آنست که پارس‌ها بدنبال نشانی های خط سیر اولیه خود حرکت کردند تا راه را گم نکنند. دراینجا این مسئله مطرح میشود که مؤلف در قسمتهای اول این کتاب گفته بود که داریوش درجهت شرق یا شمال شرقی درداخل سرزمین سکاها پیش رفت و آخرین نقطه پیشرفت او که در همان جا تصمیم به باز گشت گرفت محلی بود واقع در شمال غربی این سرزمین. دراینصورت چگونه ممکن است تصور کرد که او پس ازعبور از دانوب در جهت شمال شرقی پیش رفته وسپس از نقطه‌ای در شمال غربی این سرزمین درهمان خط سیراولیه باز گشت نموده باشد. درهرحال یاداریوش عقب‌نشینی خودرا ازنقطه‌ای درشمال غربی سرزمین سکاها شروع نکرده ویا دراینصورت برخلاف ادعای هردوت خط سیر اودر جهت مقابل خط سیر اولیه بوده است.

صدا کند(۱). آن مصری چنین کرد وهیستیه بنخستین‌ندای‌او کشتی ها را در وضعی قرارداد که سپاه بتواند از آن عبور کند وباین ترتیب پل از نو بر قرار شد.

۱۴۲ - پس باین ترتیب پارس‌ها نجات یافتند و سکاها که بجستجوی آنان مشغول بودند برای بار دوم آنها را از دست دادند. بعقیده آنها، اگر یونی ها را از لحاظ اینکه مردمانی آزاد هستند قضاوت کنیم، پست‌ترین وبی‌لیاقت‌ترین مردمانند. امابرعکس، اگر آنها را از لحاظ برده بودن قضاوت کنیم بردگانی هستند که به ارباب خود وابسته‌اند وبهیچوجه قدرت گریختن ندارند. چنین است ناسزاهائی که سکاها درقبال یونی‌هابکارمیبرند.

۱۴۳ - داریوش، ضمن عبور از تراکیه به سستوس (۲) واقع‌در کرسونز(۳)رسید(٤). در این محل، مگابیز (۵) را بفرماندهی سپاه خود در اروپا بر گزید و خود ازطریق

---

۱ - ازاین گفته‌هردوت‌چنین‌استنباط میشود که هیستیه درعمل‌فرماندهی کل یونانیان محافظ پل را بعهده داشته‌ویا داریوش‌بعلت‌اعتماد کاملی که باوداشته‌است‌دراین‌موقع دشوار او را بعنوان یك دوست قبل ازدیگران ازوضع نامطلوب خود خبردار کرده و ازاو کمك طلبیده‌است.

۲ - Sestos

۳- کرسونز (Chersonèse) ناحیه‌ای درتراکیه امروزکه مدتها قسمتی از مقدونیه را تشکیل میداده‌است. ناحیه‌ای دیگر بهمین نام در کریمه باستان وجودداشت.

٤ - از اینقرارداریوش‌ازطریق بغاز داردانل وخط سیراولیه خود به آسیاباز گشت نکرد و در مسیر خود به سرزمینی وارد شد که فرمانروای آن قصد داشت پل دانوب را بنفع دشمنان پادشاه ویران کند و راه باز گشت سپاهیان پارس را مسدود نماید. توضیح آنکه فرمانروائی کرسونز در آن هنگام با میلتیادبود. شاید علت این اقدام پادشاه آن بود که هنگام باز گشت اوپاره‌ای از یونی‌های امپراتوری پارس واز جمله اهالی بیزانس وکالسدونی که درمسیر بغازها قرارداشتند برضد او شورش کرده بودند. این شورش ها بدست اوتان (Otanès) فرمانده سپاه پارس سر کوب شد. بنابروایت کتزیاس (Ctésias) مورخ دیگر یونان قبل از میلاد داریوش از طریق بغاز بسفر به آسیاباز گشت. این‌مورخ داستانی را که هردوت درباره پل دانوب نقل کرده عیناً به پلی که بر بغاز بسفر بسته شده بود نسبت داده است، درحالیکه بحکایت هردوت ودیگرمورخان باستان در آن موقع پل بسفر یا در معرض تهدید از جانب اهالی یونی قرار گرفته ویا بکلی ویران شده بود.

۵ - مگابیز (Mégabyze) یکی ازهفت‌تن‌سران معروف پارس که بکمك داریوش بردیای مغ را از سلطنت بر کنار کرد.

دریا به آسیا مراجعت کرد . مگابیزازپارس‌هائی بود که روزی پادشاه او را باظهار مطلبی که نقل میکنم ، درحضورعموم پارس‌ها مفتخر کرده بود : وقتی پادشاه بخوردن انار مشغول بود . همینکه انار اول را پاره کرد برادرش آرتابان ازاو پرسید چه چیزرا مایل است بتعداد دانه‌های این انار داشته باشد . داریوش پاسخ داد که ترجیح میدهد بتعداد دانه‌های آن‌انار مردانی مانند مگابیز داشته‌باشد تا بر یونان مسلط شود .باین ترتیب پادشاه بابیان این مطب در بین پارس ها وی را مفتخر کرده بود . و در آن موقع او را در رأس سپاهیان خود با هشتاد هزار سپاهی در پشت سر گذارد (۱).

۱۴۴ ـ این شخص بعلت بیان مطلبی که من اکنون نقل میکنم بین ساکنان هلسپون خاطره‌ای فراموش‌نشدنی‌ازخودباقی گذارده‌است: درموقعی که اودربیزانس بود اطلاع پیدا کرد که‌اهالی‌کالسدونی (۲) هفده سال‌قبل ازاهالی بیزانس در آن‌سرزمین مستقر شده بودند .

وقتی او از این امر مطلع باشد پاسخ داد که کالسدونی ها در آن موقع کور بوده‌اند ، زیرا اگر آنها کورنبودند، درحالیکه بهترین محل ها در مقابل آنها بوده است، بدترین‌آنرا برای استقرارخود انتخاب نمیکردند ، باین‌ترتیب ، این شخص که در آن موقع در راس سپاهیان این محل قرار گرفته بود بـه مطیع کردن قسمتی از ساکنان هلسپون که با مادها (۳) همراه نبودند پرداخت .

---

۱ ـ در مورد تعداد نفرات سپاهی که داریوش دراروپا باقی گذارد روایت کتزیاس با روایت هردوت مطابقت دارد . لیکن کتزیاس کـه مدعی است داریوش از طریق بغاز بسفر قدم به آسیا گذارد عقیده‌دارد که وی برای‌جلو گیری ازهجوم سکاها خود فرمان داد تا پل راویران کنند وباین ترتیب هشتاد هزارنفراز سپاهیان او که نتوانسته بودند ازپل عبور کنند در اروپا ماندند و درمقابل‌حملات‌سکاهااز بین رفتند .

۲ ـ کالسدونی (Chalcédoine) ازشهرهای‌قدیم‌ناحیه بی‌تی‌نی (Bitynie) درساحل بسفر که در سال ۶۸۵ قبل‌ازمیلاد بوسیله مگاری ها تأسیس شده بود .

۳ ـ ازموارد جالبی است که هردوت مادها رابجای‌پارس‌ها بکار برده واین دوقوم آریائی را یکی دانسته است .

(رجوع شود به مقدمه وتوضیح خارج از متن)

قسمت دوم

پارس‌ها در افریقا

توضیح خارج از متن در باره قسمت دوم از کتاب چهارم هردوت

جزء اول از قسمت دوم از کتاب چهارم هردوت مربوط است به لشکر کشی آریاند (۱) سردارپارس به برکه (۲) که مقارن با لشکر کشی داریوش بـه سرزمین سکاها اتفاق افتاده است . در این قسمت هردوت بعنوان مقدمه براین لشکر کشی از حوادثی سخن میگوید که بعقیده او نقل آن برای قضاوت دربـاره این لشکر کشی مفید میباشد. اما ازاین حوادث ووقایع که مؤلف بعادت معهود بعنوان عبارت معترضه ودر حاشیه حوادث اصلی نقل کرده است فقط قسمت اخیر آن که در بند ۱۶۷ نقل شده توضیحی در باره علت لشکر کشی به برکه میباشد و بقیه مطالب آن خارج از موضوع است و کمکی به درك مطالب اصلی نمیکند. نقل منشاء خاندان باتوس (۳) و تأسیس سیرن (٤) وانتخاب مهاجرنشین ترا(٥)بوسیله تراس (٦) ازاهل لاکدمون چندان به مطلب اصلی که شرح لشکر کشی به برکه میباشد مربوط نیست وبیشتر مربوط بهحوادثی است که قبل ازاین لشکر کشی اتفاق افتاده است . این قبیل مطالب خارج از موضوع باستمرارمطلب دراین قسمت ازجلد چهارم ازتاریخ هردوت تاحدودی لطمه وارد کرده است . مؤلف ابتداء به شرح تاریخ سیرن از قدیم ترین ایام تا زمان آرکزیلاس سوم(۷) وفرتیمه (۸) پرداخته واین حوادث را بترتیب تقدم وتأخر

---

۱ ـ Ariandès

۲ ـ Barkè

۳ ـ Battos

٤ ـ Cyrène

٥ ـ Théra

٦ ـ Théas

۷ ـ ArkésilasIII

۸ ـ Phérétimé

وقوع آن نقل نموده است . در بند ۱۵۶ دوروایت دربارهٔ سوابق باتوس (۱) و استقرار مهاجرین ترا (۲) در جزیره پلاتئا (۳) نقل گردیده و در بند ۱۴۷ در باره مهاجرت فینیقی‌ها به‌کالیسته (٤) ودر بند ۱۴۸ و۱۴۹ درباره رفتار وسلوك اهالی مینی (٥) که در پلوپونز (٦) مانده بودند و خوشبختی و سعادت یکی از فرزندان تراس (۷) که حاضر نشده بود با پدر خود از اسپارت بگریزد صحبت در میان‌است. غیر از این چند مطلب خارج از موضوع و مطالب بند ۱۶۶ که مربوط است به سرنوشت آریاند (۸) سایر مطالب این قسمت از کتاب چهارم هردوت تا بند ۱۶۷ بموضوع اصلی مربوط است ومیتوان گفت که غیر ازموارد مذکورحفظ استمرار مطالب تا حدی رعایت شده است. همچنین‌است مطالب بند ۲۰۰ ببعد که با مطلب اصلی که مؤلف شرح آنرا قبلاً دربند ۱۴۵ اعلام کرده‌است (لشکر کشی به برکه) کاملا مربوط میباشد.

همینکه شرح لشکر کشی به برکه بپایان میرسد مؤلف بعنوان ختام مطلب سخنی چند درباره سرنوشت فرمانان داستان خود ونتیجه‌ای که از کارهای آنها حاصل گردید، ازقبیل تبعید اهالی مغلوب برکه به دورترین نقطه در باختر و مرگ فجیع فرتیمه (۹) که بانتقام خونخواری و سفاکی خود طعمه کرم ها شد نقل میکند و مطالب کتاب چهارم را بپایان میرساند.

بین بند ۱۶۷ و ۲۰۰ نیز که مؤلف بشرح داستان خود مشغول میباشد تعداد

---

۱ - Battos
۲ - Théra
۳ - Platéa
٤ - Calisté
٥ - Mynie
٦ - Péloponnèse
۷ - Theras
۸ - Ariandes
۹ - Phérétimé

۳٦ بند خارج از موضوع گنجانیده شده که مطالب آن ارتباطی با موضوع اصلی ندارد و مربوط است به توصیف سرزمین افریقا . بهانه هردوت برای جای دادن این قسمت های خارج از موضوع در بین سرگذشتی که نقل میکند اینست که اگرچه لشکرکشی آریاند به برکه ظاهراً بمنظور تسخیر این شهر انجام گرفت اما در حقیقت این لشکرکشی بمنظور تسخیر سراسر افریقا بعمل آمد و بنابراین جای آن دارد که خواننده از وضع این سرزمین که هدف اصلی این لشکرکشی بوده است ضمن شرح حوادث مربوط بآن مطلع شود . به پیروی ازاین هدف ، هردوت سعی کرده است بتدریج که پارس ها با قبایل واقوام جدیدی دراین سرزمین روبرومیشدند شرح مبسوطی در باره این قبایل و اقوام نقل کند. نقل این مطالب خارج از موضوع با این تفصیل در این قسمت از کتاب چهارم تا حدودی زائد بنظر میرسد و از این حیث مطالب این قسمت بی شباهت به مطالبی نیست که مؤلف در قسمت اول از همین کتاب بمناسبت لشکرکشی داریوش به سرزمین سکاها درباره نقاط دور افتاده وقبایل و اقوام ساکن این سرزمین نقل کرده است .

بند ۱٦۸ تا ۱۸۰ اختصاص دارد بتوصیف اقوام و قبایلی که از سرحد مصر تا درباچه تریتونیس (۱) در ساحل دریامستقربوده‌اند. ازاین اقوام بترتیبی که پارس‌ها بدانها نزدیك میشده‌اند یاد شده و از این حیث رعایت نظم و ترتیبی که لازمه درك مطلب اصلی است گردیده است .

دراین‌میان‌مطالب بند ۱٦۹ بیش‌ازحد خارج از موضوع‌بنظرمیرسد، چه دراین بند مؤلف‌ضمن شرح‌احوال قبایل‌واقوام‌این سرزمین بار دیگربداستانسرائی پرداخته و برای مدتی کوتاه از مطلب اصلی بدور افتاده وسپس دربند ۱۹۱ ازنوبه شرح حال این قبایل و اقوام پرداخته و پس ازبیان مطلب دیگری خارج از موضوع از بند ۱۹۳ بادامه مطلب دراین باره پرداخته تا جائیکه دربند ۱۹٦ در باره افریقائی‌هائی که در

---

۱ ـ Tritonis

آنسوی ستونهای هرکول یا جبل‌الطارق امروز سکونت داشته‌اند نیز سخن گفته‌است، درحالیکه پارس‌ها هرگز بآن قسمت از افریقا قدم نگذارند.

مطالب بند ۱۸۰ و ۱۹۳ را ظاهراً مؤلف جداگانه تحریر کرده وسپس آنها را بصورت عبارت معترضه درآن قسمت از کتاب خود جای داده است. یکی از این دو مطلب مربوط است به توصیف حیوانات و گیاهان این سرزمین وعادات و رسوم اقوامی که قبلاً دربند ۱۸۶ تا ۱۹۰ از آنها نام برده شده بود. مؤلف دراین قسمت نقل میکند که حیوانات و گیاهان افریقای شرقی و عادات و رسوم مردمان آن که اکثر صحراگرد بوده‌اند باحیوانات و گیاهان وعادات ورسوم اهالی کشاورز وشهرنشین افریقای غربی اختلاف داشته است. شاید منظور او از این طرز بیان آن بوده است که ابتدا به بیان مطالب مربوط به افریقائیان صحراگرد بپردازد و سپس مطالب مربوط به افریقائیان شهرنشین را نقل کند.

موضوع دومی که بین مطالب ۱۸۰ و ۱۹۳ خارج ازموضوع بنظرمیرسد مطلبی است که مؤلف در بند ۱۸۱ و ۱۸۵ در بارهٔ منطقه‌ای که بین منطقه «حیوانات سبع» و صحرای بی آب قرار گرفته نقل نموده. این قسمت سراسر از شن مستور میباشد ولی در گوشه و کنار آن بفاصله‌های زیادی از یکدیگر چشمه سارهای کوچك و درختان خرما وتعدادی افراد انسانی درآن میتوان یافت. این منطقه بصورت حاشیه باریکی بوده‌است. که بحکایت مؤلف ازشهرتب (۱) در مصر شروع میشده وتاستونهای هرکول یا جبل‌الطارق امروز(بند ۱۸۱) وحتی دورتر ازآن (بند ۱۸۵) ادامه مییافته.

***

این بود نکاتی چند پیرامون مطالب اصلی و مطالب فرعی این قسمت از کتاب چهارم هردوت. اکنون باید دید که مؤلف برای تهیه مطالب این قسمت از کتاب خود بچه منابعی مراجعه کرده است. نخستین سئوالی که دراین موردمطرح میشوداینست که آنچه مؤلف دراین قسمت از کتاب خود شرح داده است نتیجه مشاهدات خود اودرسر زمین افریقااست یا نتیجه مسموعات واطلاعاتی است که ازمسافرین این قاره

۱ـ Tébes

بدست آورده است . پاره‌ای ازمحققین عقیده دارند که اطلاعاتی که هردوت درباره افریقا وسیرن درسراسر مجموعه کتابهای تاریخ خود نقل نموده است مستقیماً نتیجه مشاهدات عینی او است و دلیلی که بر این مدعا اقامه میکنند طرز بیان مؤلف درپاره‌ای ازموارد است . ازاین قبیل است موردی که مورخ در یکی از کتابهای خود در بارهٔ مجسمه‌ای سخن گفته که در سیرن برپا بوده واضافه کرده است که این مجسمه در زمان اونیز وجود داشته ومحل دقیق آنرا نیز تعیین کرده است (کتاب دوم ـ بند۱۸۱) . بعقیده این دسته از محققین ، با اینکه هردوت ضمن نوشته‌های خود درباره این قسمت از ربع مسکون زمان مکرر به گفته‌های ساکنان افریقا وسیرن اشاره کرده است ، معذالك این امر دلیل آن نمیتواند باشد که در کلیه موارد اطلاعات خود را بطور غیرمستقیم از طریق نقل قول بدست آورده و یا از مسافرینی شنیده باشد که از آن سرزمین مراجعت کرده‌اند . نمیتوان مدعی شد که مؤلف درافریقا یا سرزمین سکاها تمام نقاطی را که ازآنها نام‌برده بچشم دیده است ، لیکن لااقل دراین مورد نمیتوان نیزمنکرشد که باحتمال زیاد وی به سیرن (۱) و اولبیا (۲) مسافرت کرده و از این دو نقطه به سرزمین‌های مجاور نیز رفته است . زیرا برای یونانیان قرن پنج قبل ازمیلاد مسافرت بنقاط دور کاردشواری نبود، ومخصوصاً برای هردوت که بی‌تردید از کنجکاوترین مردمان زمان خود بوده است شهرت این شهر در دنیای باستان محرك موثری درتحمل رنج سفر بوده است .

و اما مطالبی که مؤلف دراین قسمت از کتاب خود درباره مسائل جغرافیائی و و نژادی نقل کرده است بقسمی بیان گردیده که بنظر میرسد در این مورد مؤلف از از منابع ومآخذ مختلف استفاده کرده است . دلیلی که بر این امر میتوان اقامه کرد اینست که این مطالب نیز مانند آنچه در گذشته مکرر از آنها سخن رفته بصورت قطعاتی جداگانه تحریر شده و سپس بدنبال‌هم قرار داده شده و بصورت متن واحد درآمده است . شاید بهمین دلیل است که دراین قسمت از کتاب مولف تکرارمکرر

---

۱ ـ Cyrène

۲ ـ Olbia

مطالب زیاد مشاهده میشود . ازجمله دربند ۱۷۷ ازشبه جزیره‌ای سخن درمیان است که قوم گیاهخواری در آن میزیسته ودر بند ۱۷۸ از جزیره‌ای صحبت شده است که در دریاچه تریتونیس (۱) قرار داشته ودربند ۱۹۵ ازجزیره دیگری مشابه‌آن سخن بمیان آمده است . از تکرار این مطالب مکرر در باره این جزایر که ظاهراً باید یکی بوده باشند چنین نتیجه گرفته میشود که مؤلف دربارهٔ این جزیره اطلاعاتی از نقاط مختلف بدست آورده و چون این اطلاعات کمی باهم اختلاف داشته‌اند آنها را به سه جزیره جداگانه نسبت داده و در سه محل مختلف از کتاب خود از آنها یاد کرده است .

درباره مناطق ساحلی‌افریقا مدتها قبل ازهردوت مطالبی بزبان یونانی تحریر شده بود . دریانوردان ساموس وفوسه وردوس ودیگرشهرها وجزایر یونانی مدیترانه شرقی که تا پیدایش امپراطوری قرطاجنه و توسعه نفوذ آن در مغرب مدیترانه تا سواحل جبل‌الطارق امروز در طول سواحل شمالی و جنوبی این دریا پیش‌رفته‌بودند خاطرات سفرومشاهدات خود رابرای دیگران نقل کرده‌اند وبر اساس این خاطرات و مشاهدات نخستین‌جغرافی دانان یونانی به تحریراولین کتب جغرافیائی زمان دست زده‌اند وهکاته‌مورخ معروف‌یونان باستان فصلی‌از کتاب خود را به شرح احوال افریقا اختصاص داده است . بی‌تردیدهردوت از وجود این نوشته‌ها و آثار با اطلاع بوده و برای تهیه مطالب این قسمت از کتاب چهارم خود نیز از آنها استفاده کرده است . دلیلی که براین‌امر میتوان‌اقامه کرداینست که درجائیکه مؤلف به‌نقل اسامی اقوامی که در ساحل شمالی افریقا ازشرق بغرب سکونت داشته‌اند پرداخته نقل نام هریك از اقوام را باعبارات و بیانی خاص بعمل آورده که شباهتی کامل بعبارات او در بند ۴۹از کتاب پنجم دارد . دراین قسمت از کتاب پنجم مؤلف به نقل نام‌اقوامی پرداخته که‌ازسرزمین یونی تا اعماق کشور هخامنشی‌مستقر بوده‌اند و خود هرگز موفق به مجالست‌وهم نشینی با همه آنها نگردیده است .

تعیین اینکه چه مقدار از اطلاعات مؤلف درباره این مسائل مأخوذ از مؤلفین

---

۱ – Tritonis

متقدم‌است کاری است بس دشوار . بعقیده برخی از محققین هکاته درباره مشاهدات خود در افریقا تفصیل بیشتری داده و مخصوصاً در باره افریقای غربی که هردوت در باره آن سخن نگفته (۱) مطالب بیشتری نقل نموده‌است . بعلاوه‌بعقیدهٔ‌این‌محققین‌بین مطالبی که هردوت درباره افریقا نقل کرده و مطالبی که هکاته در همین باره نقل نموده چندان وجه مشابهت نمیتوان یافت و در حقیقت فقط دریك مورد ، آنهم بطور جزئی نه بطور کامل ، نوشته های دو مؤلف باستان مشابهت دارند . مدتها قبل از هردوت هکاته مردم افریقا را بدو دسته صحرا گرد و شهر نشین تقسیم کرده بود و عقیده داشت که از نقطه معینی از افریقا ببعد جز افریقائیان صحرا گرد مردمی نمیتوان یافت . هردوت نیز در بند ۱۸۶ از کتاب حاضر مردم افریقا را به دو دسته صحرا گرد و کشاورز تقسیم کرده و برای هریك خصوصیات خاصی نقل نموده است . اما درباره نقطه‌ای که حد فاصل این دو دسته از مردمان بوده است بین دو مولف قدیم اختلاف‌است . هکاته دراین مورد از محلی بنام مگازنام برده ، درحالیکه هردوت رود دریاچه تریتون‌ومناطقی‌راکه‌در آنسوی‌این‌دریاچه‌قرارداشته‌اندحدفاصل این مردمان دانسته‌است (بند ۱۸۶ ـ۱۸۷ـ۱۹۱).هردوت‌دربارهٔ این‌خط‌فاصل آنچنان با اصرار و ابرام سخن گفته که بنظرمیرسد قصد او از ابرام مطلب رد عقیده‌ای بوده است که احتمالاً به هکاته تعلق داشته و قبل از او در یکی از کتب نقل شده است . اما اینکه بعضی از مورخین باستناد آنکه هکاته درباره مردمان سواحل غربی افریقا مطالبی بیش از هردوت نقل کرده مطالب مؤلف اخیر را دست دوم و مأخوذ از مؤلف اول میدانند خود باستناد و نظایر همین قبیل قیاس‌ها قابل تردید است زیرا هردوت نیز مطالبی درباره اقوام و مردمان ساکن این قسمت از سواحل افریقا نقل کرده که

---

۱ ـ اتین از اهل بیزانس (Etienne de byzance)از دو منطقه در افریقای‌غربی نام برده که مدعی‌است‌از کتاب هردوت‌اخذ کرده‌است . این دومنطقه کانتلیا (Canthélia) و کالامینته (Calaminthé) نام‌داشته‌اند. اگراین ادعا صحت‌داشته‌باشدباید‌نتیجه گرفت که کتاب هردوت یا لااقل این قسمت از کتاب چهارم او دستخوش حوادث گردیده و در طی زمان تحریف وتغییربسیار یافته (Belles Lettres ـ جلد ٤ ـ صفحه ۱٤۱)

اصولا هکاته‌اشاره‌ای بآن نکرده است . مثلاً درجائیکه‌ازاقوام پسیل (۱) ونسامون(۲) سخن درمیان است مؤلف اضافه میکند که قوم اول‌در لشکر کشی بی نتیجه‌ای برضد باد جنوب نابود شد وازآن‌زمان‌ببعدنسامون‌ها جای آنان را اشغال کردند . همچنین است پاره‌ای از مطالب اضافی دیگر که مؤلف درباره اقوام و ملل مختلف ساکن این قسمت از افریقا نقل نموده است . درپاره‌ای از موارد نقل‌مطالب بقسمی انجام گرفته که خواننده‌تصورمیکند که مولف قسمت‌هائی ازاطلاعات خود را درباره اقوام ساکن این نواحی در مصر یا سیرنائیك بدست آورده است . از این قبیل است تکرارمکرر این مطلب که پاره‌ای از این اقوام عادات و رسومی شبیه به عادات و رسوم مصریان داشته‌اند(۳) .

بدین ترتیب ، حتی در ذکر نام اقوامی که در سواحل دریا سکونت داشتند وقاعدتاً مؤلف‌میبایستی‌دربارهٔ آنها آنچه‌را که‌دیگران گفته‌اندتکرار کرده‌باشدچیزی‌از خودبرآن افزوده‌است . اگرهم‌مطالبی‌دراین زمینه از نویسندگان متقدم اخذ کرده است ظاهراً این مطالب را ازبین مطالب‌بیشتری بادقت گلچین کرده و درباره صحت یا سقم آنها تحقیق بسیار نموده و قسمت هائی از آن را حذف و قسمت‌هائی دیگربر آن اضافه کرده است . گذشته از این ، دربسیاری از موارد خود نیز اظهار نظر کرده و مطالبی مستقیماً ازآنچه خود جمع آوری کرده نقل کرده است . از این قبیل است مطالب بند ۱۸۶ تا ۱۹۰درباره عادات ورسوم صحراگردان ، مطالب بند ۱۹۱و۱۹۲ درباره حیوانات افریقا ، مطالب بند ۱۹۵و۱۹۶ درباره ساکنان دورترین نقاط غربی افریقا و مطالب بند ۱۹۸ و ۱۹۹ درباره سرزمین افریقا .

دربند ۱۸۶پس‌ازذکراین‌مطلب که اهالی افریقا از گوشت گاوتغذیه نمیکنند وازپرورش خوك بی‌اطلاعند ، مطالبی مشابه‌آن‌ازقول‌زنان سیرن وبرکه نقل میکنند

---

۱ ــ Psylles

۲ ــ Nasamons

۳ ــ همچنین‌است‌مطالب‌بند۱۶۸درباره آدیرماش‌ها (Adyrmachides) و بند ۱۷۰و ۱۷۱ درباره آسبیست ها (Asbystes) و اوشیزها (Auschises)و باکال‌ها(Bacales) .

که نشان میدهد مؤلف دربارهٔ این مطالب در سیرن اطلاعاتی بدست آورده است . در بند ۱۹۲ مؤلف اضافه میکند که صورت اسامی حیوانات افریقای وحشی را خود پس ازتجسس وتحقیق فراوان تهیه کرده است . نویسندگان متقدم عموماً مطالبی درباره حیوانات افسانه‌ای و بـاور نکردنی افریقا نقل کرده‌اند و در پاره‌ای از موارد مدعی شده‌اند که دراین‌قاره حیواناتی‌بی‌سروجود داشته‌اند که چشمان آنها درمیان‌سینه‌جای داشته‌است . هردوت که بوجوداین حیوانـات‌شگفت‌انگیز معتقد نبوده بتحقیر از این نویسندگان یاد کرده و مطالب آنان را افسانه‌ای بیش نداشته وسعی کرده است خود صورت‌کاملی‌ازحیوانات واقعی‌این‌سرزمین‌ویالااقل حیوانات‌قسمت شرقی آن نقل کند . همچنین در بند ۱۹۸ و ۱۹۹ ضمن مطالبی که در باره نوع خاك افریقا و حاصلخیزی نواحی مختلف نقل کرده و مقایسه‌ای که ازاین حیث بین نقاطی که خود بچشم دیده است باافریقا نموده روشن‌میشود که‌مؤلف علاوه برآنچه باحتمال زیادازدیگران نقل نموده خود نیز مشاهدات‌ونظریات‌خود را بطور صریح و آشکار برآن افزوده‌است .

امامطالبی که مؤلف دربند ۱۹۵و۱۹۶ دربارهٔ جزیره کیروئیس (۱) وتجارت دریائی در آنسوی جبل‌الطارق امروز نقل نموده باعتراف خود او کـه صریحاً باین مطلب‌اشاره‌میکندازمنابع‌قرطاجنه‌اخذشده‌است ، تردیدی‌نیست که‌هردوت‌درسفرطولانی که درخاورمیانه و شمال افریقا در پیش گرفت هرگز نتوانست تا قرطاجنه پیش‌رود تا اطلاعات خود را در این باره مستقیماً در محل کسب کند . ولی‌محتمل است کـه مؤلف این اطلاعات را در سیرن ، یا بعضی دیگر از نواحی افریقای شرقی ودریونان اصلی و یا سیسیل ازدهان بعضی ازاهالی‌قرطاجنه که در این نواحی سکونت داشته‌اند شنیده و یا بطور غیر مستقیم از دهان کسانی شنیده که خود با این قبیل مهاجرین قرطاجنه‌ای مجالست داشته‌اند . در جلد دوم وسوم کتاب‌هردوت نیز مواردی مشاهده میشود که مولف اطلاعات خود را در بـاره یك موضوع تاریخی بطور غیر مستقیم از کسانی بدست‌آورده است که خودنیزازدیگران شنیده‌اند . ازاین قبیل است مطالبی که مؤلف درباره پادشاه اهالی آمون در بند ۳۲ از جلد دوم نقل نموده و مطالبی که

---

۱ ـ Kyrauis

در بند ۲۶ از کتاب سوم درباره انهدام قسمتی از سپاه کبوجیه در آمون از دهان مصریان و اهالی سیرن نقل کرده‌است.

در بند ۱۸۷ و ۱۷۹ مؤلف از غیبگوئی خدایان معابد یونانی درباره عاقبت‌کار پاره‌ای از نواحی که بعد ها بتصرف مهاجرنشینان یونانی درآمد سخن گفته و مدعی شده است که تصرف جزیره فلا (۱) بوسیله مهاجرین یونانی که در پایان قرن ششم قبل ازمیلاد صورت گرفت قبلاً بوسیله خدایان پیشگوئی شده بود. برخی از محققین عقیده دارند که مطالبی که مؤلف تحت این عنوان (پیشگوئی خدایان یونانی) نقل نموده تحت تأثیر ملیت او ومطالبی بوده است که وی در سپارت یا دیگر نقاط یونان آن زمان شنیده، وغرض از آن توجیه و محق جلوه دادن تجاوز یونانیان به نقاط و شهرهائی بوده است که درقرن ششم و پنجم قبل ازمیلاد تدریجاً بتصرف مهاجرین یونانی درآمده است.

در قسمت هائی از کتاب دوم ودرسراسر کتاب چهارم، مطالبی درباره چگونگی سرزمین افریقا نقل شده است که تا حدی غیر قابل قبول بنظر میرسد و درصحت مطالب مؤلف واصالت منابع آن تردید ایجاد میکند. دراین دو کتاب مؤلف مدعی است که افریقا ازسه قسمت مشخص تشکیل شده که بترتیب زیر بطورموازی از شمال بجنوب قرار گرفته‌اند: منطقه‌ساحلی، منطقه‌حیوانات‌وحشی، منطقه‌صحرائی (کتاب دوم - بند۳۲ و کتاب‌چهارم - بند ۱۸۱ و ۱۸۵)، همچنین مؤلف مدعی‌است که بین دو منطقه اخیر، ازسرزمین مصر تاجبل‌الطارق امروز وحتی درآنسوی آن، کمربندی ازشن وجود دارد که بفاصله هرده روزراه واحه‌هائی در آن مشاهده میشود که گرد چسمه سارهای آن اجتماعاتی از انسان بوجود آمده است (کتاب چهارم - بند ۱۸۱). اما این سه منطقه بترتیبی که‌هرودوت‌آنرا مشخص کرده است درافریقای شرقی که وی در آن سفر کرده است چندان بطور مشخص وجود ندارد، در حالیکه چنین تقسیمی از افریقا درباره قسمت غربی این قاره که هرگز مؤلف بآن سفرنکرده است بیشتر با حقیقت تطبیق مینماید.

---

۱ - Phla

نوار شنزاری که هردوت از آن سخن گفته وجود خارجی ندارد و واحه‌هائی که بادعای او در این نوار قرار داشته‌اند امروز قابل تشخیص نمیباشند و اگرهم وجود داشته‌اند محتملاً بفاصله‌های منظم و مساوی ازهم قرار نداشته‌اند . اگر آنچه را که هردوت در بند ۱۰۱ از کتاب حاضر درباره سرزمین سکاها نقل کرده است با توصیف مولف از افریقا مقایسه کنیم (تقسیم این قاره به دو منطقه متمایز و وجود منطقه‌ای غیر قابل سکونت بین آندو وواحه‌هائی که در این منطقه وسطی وجود داشته است) ملاحظه خواهیم کرد که بین توصیفی که از این دو منطقه بعمل آمده است شباهت کاملی وجود دارد .

متقدمین هردوت معتقد بودند که زمین سطحی دایره شکل است و رودی بنام اقیانوس که ظاهراً مجموع اقیانوس‌های معروف آنزمان بوده است گرداگرد آن در حرکت میباشد . بااینکه هردوت خود مکرر این عقیده را انتقاد کرده است (جلد چهارم ـ بند ۳٦) ، با این حال ملاحظه میشود که در مورد افریقا و سرزمین سکاها بتوصیف هائی مشابه و قرینه آن دست زده و در پاره‌ای از موارد بنقل آنچه پیشینیان گفته‌اند اکتفا کرده‌است . محتمل است که قبل ازاو هکاته معروف نیز افریقا را به‌سه‌منطقه متمایز تقسیم کرده ودرمنطقه‌و سطای آن وجود واحه‌های متعددی را که بفاصله مساوی ازهم‌قرارداشته‌اندنقل کرده و هردوت این قسمت ازتوصیف خود را درباره افریقا از او اخذ کرده باشد .

با این حال نمیتوان منکر شد که مؤلف خود به قسمت هائی از این سرزمین سفر کرده و قسمت مهمی از اطلاعاتی را که در کتاب چهارم درباره اقوام و ملل این سرزمین نقل نموده شخصاً از نزدیك ملاحظه کرده و مخصوصاً در مهاجرنشین یونانی سیرن (۱) در افریقا اطلاعات زیادی در این باره جمع آوری کرده است . اطلاعات فراوانی که مؤلف در بند ۱۷۲ و ۱۹۲ از کتاب حاضر در باره قسمت‌های مجاور این مهاجرنشین نقل کرده است تا حدودی مؤید این فرض میباشد . مثلا هردوت در جائی که از قوم ناسامون (۲) که در مجاورت سیرن سکونت داشته‌اند سخن میگوید

۱ - Cyrènne   ۲ - Nasamons

اطلاعاتی نسبت بدیگر مناطق در دسترس خواننده قرار میدهد و این امر میرساند که باحتمال زیاد مؤلف خود باین محل مسافرت کرده و پاره‌ای از اطلاعات خود را مستقیماً از دهان مردمان آن شنیده است. در پاره ای از موارد که هردوت مطالبی را از قول «اهالی افریقا» نقل کرده است میتوان منظوراو را ازاهالی افریقا همین مردمان ناسامون دانست. بطوریکه هردوت در بند ۱۷۲ از کتاب حاضر نقل کرده، ناسامون‌ها هرسال برای برداشت محصول خرما به واحه اوژیلا (۱) میرفته‌اند واینان بحکایت مولف دربند۱۷۳ناحیه پسیل(۱) را نیزبه منطقه نفوذ خود ضمیمه کرده بودند. شایدزیاده‌دور ازحقیقت نباشد که‌این‌قوم‌خونگرم‌متحرک‌قوم گامفارانت(۳)را که هردوت با تحقیر از آن یاد میکند مطیع خود کرده باشد و قضاوت هردوت درباره این‌قوم‌تحت‌تأثیر گفته‌های‌مردمان‌ناسامون‌بوده‌باشد.(٤) پاره‌ای‌ازمحققین‌عقیده‌دارند که قسمت‌های‌مهمی‌ازاطلاعاتی که‌هردوت‌درباره گارامانت‌ها(٥)وترو گلودیت‌های(٦) حبشی و آتارانت‌ها (۷) و هوای گرم و سوزان محل اقامت آنها نقل کرده است‌خود از روایان و نقالان و سیاحان ناسامون ویا فرزندان واعقاب‌آنان شنیده‌است. همچنین است مطالبی که مولف‌درباره قوم آتلان (۸) وسلسله جبال اطلس نقل کرده‌است(۹).

از آنچه گفته شد چنین‌نتیجه گرفته میشود که‌آنچه مؤلف‌درباره مناطق‌داخلی افریقا نقل کرده باحتمال زیاد نتیجه تحقیقات و تجسسات شخص او در محل بوده

۱ـ Augila

۲ ـ Psylles

۳ ـ Gampharantes

٤ ـ هردوت در بند ۳۲ از کتاب دوم مدعی است که جوانان ناسامون اولین کسانی بودند که در جهت غرب افریقا به سیاحت پرداختند و به دورترین نقاط مجهول این قاره مسافرت کردند.

٥ ـ Garamantes

٦ ـ Troglodytes

۷ ـ Atarantes

۸ ـ Atlanes

۹ ـ Belles Lettres جلدچهارم ـ صفحه ۱۵۱.

است ، لیکن در طرز تنظیم آن آنچنان تحت تأثیر نوشته‌های متقدمین خود قرار گرفته که در پاره‌ای از موارد این حدس قوت میگیرد که وی اصولاً این قسمت ها را عیناً از آنان اقتباس کرده است .

در آن قسمت از کتاب چهارم که به شرح حوادث ووقایع اختصاص دارد مؤلف بارها بگفته اهالی ترا (۱) استناد کرده و این امر میرساند که قسمتی از اطلاعات خود را در این زمینه ازطریق آنان بدست‌آورده است . از این قبیل است مطالبی که درآغاز بند ۱۵۰ در بارهٔ حوادث مربوط به قبل ازتشکیل مهاجرنشین یونانی‌سیرن نقل گردیده است . قسمتی دیگر ازمطالب این قسمت در نقاطی دیگرجمع‌آوری شده است. فی‌المثل‌محتمل‌است‌حوادث‌بی سرانجام‌اهالی‌مینی(۲) درسرزمین‌لاکدمونی(۳) که در بندهای ۱٤۵ و۱٤۹ نقل شده است ظاهراً درسپارت بگوش مؤلف رسیده‌باشد؛ ویادرباره باتوس (٤) وچگونگی مأموریت اووحوادثی که درمهاجرنشین‌های جزیره پلاتئا (۵) گذشته است درسیرن کسب خبر کرده باشد . برخی ازمحققین عقیده دارند که پاره‌ای ازاطلاعاتی که مؤلف درباره سر گذشت اهالی ترا نقل نموده عیناً ازیکی از وقایع نگاری های آن زمان که در باره حوادث این مهاجرنشین تحریر شده اخذ شده است(٦). اشکال قبول این فرض اینست که ظاهراً مؤلف به ترا سفر نکرده واز نزدیك با اهالی این‌مهاجرنشین‌مجالست نداشته؛اما این مهاجرنشین روابط نزدیکی باساموس داشته ومحتمل‌است که مؤلف درسفری که باین‌محل کرده و منتهی باقامت نسبةً طولانی اودراین جزیره گردیده‌حوادث مربوط به‌ترارادرهمان محل جمع‌آوری ویا از یکی از وقایع نگاری‌های موجود اخذ کرده باشد (۷) .

---

۱ ـ Théra

۲ ـ Mynie

۳ ـ Lacédémonie

٤ ـ Battos

۵ ـ Platée

٦ ـ Belles Lettres ـ جلد ٤ـ صفحه۱۵۳

۷ ـ همان کتاب ـ همان صفحه

آنچه مؤلف درباره مهاجرنشین یونانی‌سیرن درافریقا نقل کرده‌باحتمال زیاد از دهان اهالی محل شنیده ویاازوقایع نگاریهای معاصر آن مهاجرنشین بدست‌آورده است . دلیلی که برای این فرض میتوان اقامه کرد اینست که در باره تأسیس این مهاجرنشین وحوادثی که بر آن گذشته است مکرر ازغیبگویان معابد معروف‌یونان از قبیل دلف سخن در میان است و جواب این غیبگویان الهی غالباً بقسمی بیان شده است که مؤید حقوق مکتسبه مهاجرنشینان سیرن در سرزمین افریقا بوده و درعین حال برحیثیت واعتبار این معبد یونانی افزوده است . نتیجه اخیر موجب شده است که پاره‌ای از مؤلفین تصور نمایند که مؤلف اطلاعات خود را در این باره اصولاً در دلف جمع‌آوری کرده است(۱)، اماچون‌غیبگویان معابدیونان‌اصولاً بیان مطلب خود را تنظیم مینمودند،اگر این فرض درباره یکی دو روایت که عیناً بنظم نقل شده است (بند ۱۵۷ و۱۵۹) صادق‌باشد نسبت‌به پیشگوئی‌های‌دیگری که ازقول غیبگوی‌الهی معبد دلف نقل شده است صادق نیست .

دلیل دیگری که بر الهام هردوت از منابع مهاجرنشین سیرن درافریقا وجود داردابنست که مطالبی که وی درباره شش تن‌ازپادشاهان اولیه این مهاجرنشین نقل کرده بنوعی‌است که مؤید حیثیت واعتبار وغرورملی مهاجرنشین‌های سیرن‌میباشد. اگر داستان شکست آرکزیلاس دوم را در لوکون (۲) که منتهی به مرگ هزار نیزه دارسیرن گردیداستثناء کنیم (بند۱۶۰)،ملاحظه خواهیم کرد که ازبقیه مطالب مربوط به سیرن قهراً چنین‌نتیجه‌ای اتخاذ میشود. حتی‌درباره روابط اهالی سیرن با مصریان فقط به جنگ تسته (۳) اشاره شده است که در طی آن باده‌ای مؤلف برای اولین‌بارمصریان بارزش سربازان یونانی که تاآن زمان بتحقیر ازآنان یادمیکردند پی‌برده‌اند (بند۱۵۹).چنین بود مختصری درباره قسمت دوم از کتاب چهارم هردوت.

---

۱ ـ Belles Lettres ـ جلد٤ـ صفحه ۱۵۷

۲ ـ Leucon

۳ ـ Thaété

۱۴۵ ـ درهمان ایام که مگابیز باین عملیات سر گرم بود (۱) لشکر کشی بزرك دیگری بافریقا شد که علتی خاص داشت. اما من قبلاً مطالبی را که در زیر نقل میکنم شرح خواهم داد(۲) وسپس دربارهٔ این علت سخن خواهم گفت :

پلازژهائی(۳) که زنان آتنی را ازبروورون (٤) ربوده بودند(٥) تعدادی از اعقاب سر نشینان کشتی آر گو را ازلمنوس (٦) راندند واینان بقصد لاکدمونی(۷) راه دریا درپیش گرفتند سپس در تایژت(۸) توقف کردند و آتش هائی در آنجا بر افروختند. بمشاهدهٔ آتش ، اهالی لاکدمون فرستاده‌ای بنزد آنها گسیل داشتند و از آنها سوال کردند که چه کسانی هستند و از کجا میآیند . آنان به فرستاده‌ای که این سوالها را کرده بوده پاسخ دادند که از قوم مینی (۹) و ازاعقاب قهرمانانی هستند که با کشتی آر گو

---

۱ ـ مقصود مؤلف عملیات جنگی است که پس ازبازگشت داریوش ازسرزمین سکاها در قستی از اروپا و آسیای صغیر و نواحی مجاور بغازها بعهده مگابیز گذارده شده بود (بند۱٤۳ و بعد کتاب حاضر)

۲ ـ دراینجا مؤلف پس ازاعلام مطلب اصلی آشکارا از بحث درباره آن خودداری وخواننده را به خواندن مطالب خارج از موضوعی که بعادت همیشگی خود در «زیر نقل کرده است » دعوت میکند .

۳ ـ پلازها (Pélasges) نام قومی است باستانی که ظاهراً در قسمتهائی از یونان و ایتالیا و آسیای صغیر قدیم زندگی میکرده‌اند . قسمت عمده این مردمان درشبه جزیره پلوپونز واقع درقسمت جنوب یونان زیست میکردند و بهمین جهت شبه جزیره مزبور که سپارت پایتخت آن بود مدتها بسرزمین پلازژ معروف شده بود .

٤ ـ Brauron

٥ ـ درباره این مطلب رجوع شود به کتاب ششم هردوت ـ بند ۱۳۷

٦ ـ لمنوس (Lemnos) ازجزایردریای اژه واقع در مدخل بغاز داردانل که امروز لمنو (Lémno) یاستالیمن (Stalimène) نام دارد .

۷ ـ لاکدمونی (Lacédèmon) نام قدیم شبه جزیره بزرك پلوپونز واقع درجنوب یونان که سپارت پایتخت آن بود .

۸ ـ تایژت (Taygète) نام سلسله جبالی درپلوپونز باستان بوده است که بحکایت افسانه‌هاچاهی اسرارآمیزدر آن وجود داشته‌است این سلسله‌جبال راامروز پانتوداکتیلون (Pentodactylon) مینامند .

۹ ـ مینی‌ها (Minyens) نام قدیم ساکنان ناحیه ای از شمالی و شهر اورکومن (Orcomène) واقع دربئوسی (Bèotie) بوده‌است که بنام مؤسس سلطنت‌محلی‌خودمینیاس (Minyas) چنین معروف شده بودند . این دوناحیه در جنوب یونان بوده‌است .

بدریا رفتند ودرلمنوس پیاده شدند ونسل آنها را تشکیل دادند .

وقتی اهالی لاکدمون ازشجره نسب مینی‌هامطلع شدند بار دیگر کس فرستادند و سوال کردند که قصد آنها از آمدن به این سرزمین و افروختن آتش چیست (۱) جواب آنان این بود که چون پلازژها آنانرا رانده‌اند،به سرزمین اجدادی خود آمده‌اند وازاین حیث کاملاً حق بجانب آنهاست واکنون تقاضادارند که دراجتماع لاکدمونی‌ها رحل اقامت افکنند وسهمی ازحقوق و افتخارات واراضی این سرزمین بآنان واگذار شود . اهالی لاکدمون قبول کردند که مینی‌ها را با شرایطی که مایل بودند بین خود بپذیرند . آنچه بیش ازهرچیز آنان رابااین عمل مجبور میکرد شرکت افراد خاندان تیندار درمسافرت دریائی آرگو(۲) بود . آنان مینی‌ها را بین خود پذیرفتند و سهمی از اراضی خود را باانان واگذار و آنان را بین قبایل خودتقسیم کردند .

بعضی از مینی‌ها بیدرنك ازدواج کردند و زنانی را که از لمنوس همراه خود آورده بودند بزوجیت دیگران درآوردند(۳)

۱۴۶ ـ اما کمی بعد جسارت و گستاخی آنان بجائی رسید که مدعی سهمی در حکومت شدند ودرموارد متعدد مرتکب عملیاتی خلاف قانون گردیدند ودرنتیجه،لاکدمونی‌ها مصمم شدند که آنانرابقتل رسانند . پس آنانرا گرفتند وبزندان افکندند . درسرزمین لاکدمونی رسم چنین است که کسانی را که قرار است بقتل رسانند هنگام شب بقتل میرسانند و هرگز در روز آنان را بقتل نمیرسانند . هنگامی که قصد کشتن مینی‌ها

۱ـ دراینجا مؤلف مطلب را بقسمی نقل کرده‌است که بنظر میرسد اهالی لاکدمون از ورود اینداسته از اهالی مینی ومخصوصاً افروختن آتش نگران بوده‌اند ، لیکن مؤلف توضیح نداده‌است که اضطراب و نگرانی اهالی لاکدمون‌دراین موردبچه‌دلیل بوده‌است وچرا مخصوصاً علت برافروختن آتش‌را که‌ظاهراً باید امری عادی‌باشداز آنها استفسار میکرده‌اند.

۲ ـ مقصود کاستور (Castor) وپولوکس (Pollux) فرزندان تیندار (Tyndare) پادشاه اسپارت است که دراین سفر دریائی شرکت کرده بودند .

۳ ـ معلوم نیست مقصود مولف از «زنانی که همراه خود آورده بودند» دختران وخواهران آنان‌بوده‌است یازوجه‌های آنان. از آنچه مؤلف بدنباله مطلب نقل کرده است چنین آشکار میشود که اینسته از اهالی مینی در لحظات حساس و خطرناك زنانی از لاکدمون برای‌خودبر گزیده بودند و دراینصورت باید ظاهراً همین‌زنان باشند که بقصد ازدواج مجدد از خود جدا کرده و بعقد ازدواج دیگران در آورده باشند .

را کردند، زنان آنان که ازاهل شهر سپارت و دختران بزرگان این شهر بودند تقاضا کردند که بآنان اجازه داده شود بزندان روند وهریك باشوهرخود براز ونیاز بپردازند. چون احتمال مکروحیله دراین زنان نمیدیدند بآنان اجازه دادند که بزندان روند. اما همینکه آنان به زندان وارد شدندچنین کردند که نقل میکنم : آنان لباس‌های خود را به شوهران خود دادند وخود لباس های شوهران را گرفتند . بدین ترتیب مینی‌ها خود را بالباس زنانه بجای زنان معرفی کردند واز زندان خارج شدند وهمینکه باین ترتیب اززندان گریختند ، بار دیگر در تایژت (۱) اردوزدند .

۱۴۷ ـ اتفاقاً درهمین‌زمان تراس (۲) فرزنداوتزیون (۳) ، فرزند تیسامن (٤) ، فرزند ترساندر (٥) ، فرزند پولی‌نیس (٦) بقصد تأسیس مهاجرنشین جدیدی‌آماده حرکت از لاکدمون بود . این شخص که‌ازتبار کادموس (۷) بود ، دائی‌فرزند آریستودم (۸) و اوریستنس (۹) وپروکلس (۱۰) بود و هنگامی که این اطفال هنوز کوچك بودند وی درسپارت بعنوان قیم آنان حکومت میکرد . اماهمینکه خواهرزاده‌های اوبزرگ شدند وحکومت راتحویل گرفتند برای اوبسیارمشکل بود که‌پس ازمدتی‌فرمانروائی، خود از دیگری فرمان برد . پس اعلام کرد که دیگر در لاکدمونی نخواهد ماند و

---

۱ ـ Taygète ـ رجوع شود به یادداشت ذیل بند ۱٤٥

۲ ـ Théras

۳ ـ Autésion

٤ ـ Tisamène

٥ ـ Thersandre

٦ ـ Polynice

۷ ـ کادموس (Cdmos) از شخصیت های افسانه‌های کهن در یونان‌باستان. کادموس فرزند یکی از پادشاهان فینیقیه بنام‌آژنور (Agénor) بود که چون ژوپیترخدای خدایان خواهر اوراکه اروپه (Europe) نام داشت ربوده و با خود برده‌بود از طرف پدرمأمور شد برای یافتن خواهر خود در اطراف و اکناف جهان به جستجو بپردازد (رجوع شود به قسمت اخیراین بند) معروف است که الفبای فینیقی‌را این شخص به یونان برده‌بود.

۸ ـ Aristodème

۹ ـ Auriysthénès

۱۰ ـ Proclès

بقصد الحاق بهم قومان خود ازراه دریاحرکت‌خواهد کرد . درآن موقع درجزیره‌ای که امروز ترا (۱) نام دارد و در گذشته کالیسته (۲) خوانده میشد ، واین هردونام بهمان یك‌جزیره تعلق دارد ' تعدادی ازاعقاب ممبلیاروس (۳) فرزند پوآکلس (٤) فینیقی‌زیست میکردند.توضیح آنکه‌درموقعی که‌کادموس(٥)فرزندآژنور(٦)بجستجوی اوروپه (۷) مشغول بود در جزیره‌ای که امروز ترا نام دارد پیاده شد و پس ازآن ، یا بدلیل آنکه ازاین سرزمین خوشش آمده بود یا بدلیلی دیگر تعدادی ازفینیقی‌ها را دراین جزیره گذارد و ازاین جمله بود ممبلیاروس که با او خویشی داشت . اینان دراین جزیره که تا موقع ورود تراس بآنجاکالیسته نام داشت بتعدادهشت نسل‌ذکور زندگی کردند(۸).

۱۴۸ ـ تراس‌بقصد ملحق شدن باینان خود رابرای عزیمت آماده کرد و تعدادی افراد که ازبین‌قبایل بر گزیده بود باخودهمراه کرد . وی قصد داشت که در اجتماع آنان زندگی کند وهرگز درفکرآن نبود که آنانرا براند، وبرعکس باآنان‌کاملاً مانند خویشان و نزدیکان رفتار کرد . اماچون در آن موقع مینی‌های از زندان گریخته ولاکدمونی ها قصد داشتند آنانرا بقتل رسانند ، تراس تقاضا کرد که آنان را نکشند و خود متعهد شد که آنانرا از آن سرزمین بیرون برد . چون لاکدمونی‌ها با پیشنهاد اوموافقت کردند وی‌باسه کشتی شراع بر کشید تابنزد اعقاب ممبلیاروس

---

۱ ـ ترا (Théra) از جزایر مجمع‌الجزایر یونان که امروز سانتورن (Santorin) نام دارد و یکی از مراکز بزرك آتشفشانی دنیا است.

۲ ـ Callisté

۳ ـ Membliaros

٤ ـ Poiklès

٥ ـ Cadmos ـ رجوع شود به یادداشت ذیل بند قبل

٦ ـ آژنور (Agénor) پادشاه‌افسانه‌ای‌فینیقیه وپدر کادموس (Cadmos) واوروپه (Europe) که‌خوداز‌قهرمانان جنك معروف و افسانه‌ای ترو آ (Troie) بوده‌است.

۷ـ اوروپه (Europé) دختر آژنورپادشاه‌فینیقیه که بحکایت‌افسانه‌های‌باستان ژوپیتر خدای خدایان او را ربود وباخود بسرزمینی برد که بعدها بنام او اروپا خوانده شد .

۸ ـ با توجه به مطالبی که مورخ در همین بند و بند ٥۹ از کتاب پنجم نقل کرده است ظاهراً تعداد این نسل‌ها از هشت متجاوز بوده و به نه میرسیده است .

رود وی‌دراین سفر همه مینی‌ها را همراه نبرد . فقط تعداد کمی ازمینی‌ها دراین‌سفر با او همراه نبودند، چه اکثر آنها بطرف پاروره‌آها (۱) و کوکون ها (۲) حرکت کرده بودند وایشان را ازسرزمین خود رانده بودند وآنگاه به شش دسته تقسیم شده وشهرهائی‌راکه نام‌میبرم‌تأسیس کرده‌بودند.لپرئون(۳)، ماکیستوس(٤)فریکسه(٥)، پیرگوس (٦) ، اپیون (۷) ، نودیون (۸) . درزمان من ، بسیاری ازاین شهرها بدست اهالی اله (۹) ویران‌شد (۱۰). امااین‌جزیره بنام کسی که در آن مهاجرنشین‌تشکیل داد،ترا (۱۱) خوانده شد .

۱۴۹ـ پسرتراس‌حاضرنشدباپدردراین‌سفرهمراه‌شودوبهمین‌جهت‌به‌تراس‌چنین‌تلقین کردند که این‌پسرروی رامانند گوسفند درمیان گرگان تنها گذارده‌است.این گفته‌موجب‌شد که این جوان‌اوآلیکوس(۱۲) لقب‌یافت‌واین‌نام براوماند. ازاین‌شخص‌پسری‌بدنیا آمد که‌اژوس(۱۳) نام داشت وقوم اژه که یکی ازقبایل‌مهم سپارت‌بود بنام‌اوچنین‌خوانده

---

۱ ـ پاروره آها (Paroréates) دسته‌ای‌ازقوم کوکون (Caucones) بودند که در جنوب سرزمین اله (Eleé) زیست میکردند . رجوع شود به توضیح یادداشت بعد .

۲ ـ کوکون ها (Caucones) قومی بودند که در جنوب سرزمین‌اله درمحلی بنام تریفیلی (Triphylie) میزیستند. دراین‌محل که بصورت‌نوارباریکی ازساحل‌دریادردامنه کوههای‌آرکادی (Arcadie) درجنوب یونان‌بود قوم‌دیگری‌بهمین‌نام میزیست که دسته‌ای از آنان را پاروره‌آ (Paroréates) مینامند و بعدها همه آنها بهمین نام خوانده شدند (هرودوت ـ کتاب هشتم ـ بند ۷۳)

۳ ـ Lépréon

٤ ـ Makistos

٥ ـ Phrixai

٦ ـ Pyrgos

۷ ـ Epion

۸ ـ Noudion

۹ ـ اله (Eleé) از شهرهای قدیم آسیا واقع درسرزمین ائولی

۱۰ ـ ظاهراًمقصودمؤلف دراین مقام اشاره به حوادث‌جنگ‌سوم‌مسنی (Méssènie) است که اهالی اله بنفع سپارت وبرضد مسن ها در آن شرکت کردند (Belles Lettres جلد چهارم ـ صفحه ۱٦۸)

۱۱ ـ (Théra) رجوع شود به یادداشت ذیل بند ۱٤۷

۱۲ ـ Oiolycos

۱۳ ـ Aigeus

شد . چون فرزندان مردان این‌قبیله زنده نمی‌ماندند بتوصیه یکی ازغیبگویان الهی معبدی برای ارینی‌های (۱) لئوس (۲) و اودیپ (۳) بنا کردند وبعد ازآن فرزندان آنان زنده ماندند . نظیراین واقعه درترا برای اعقاب همین مردان نیز اتفاق افتاد .

۱۵۰ ـ درباره مطالبی که تا این قسمت نقل کردم لاکدمونی ها و اهالی‌ترا اتفاق نظر دارند ؛ اما آنچه‌بعدازاین نقل‌میکنم فقط ازقول‌اهالی‌ترانقل شده است . گرینوس(٤) فرزند اسانیوس (٥) که ازاعقاب همان تراس وپادشاه جزیره ترا بود به دلف مسافرت کرد و قربانی‌هائی از شهر خود بآن محل برد . تعدادی از اهالی شهر با او همراه بودند و ازآن‌جمله بود باتوس(٦) فرزند پولیمنستوس (۷) که ازتبار یکی ازمینی‌ها بنام افموس (۸) بود . درموقعی که گرینوس‌پادشاه اهالی ترا درباره مسائل مختلف با غیبگوی معبد مشورت میکرد ، غیبگوی معبد بوی پاسخ داد که‌بهتراست شهری در افریقاتأسیس کند . اما اوبه غیبگوی الهی چنین پاسخ داد: «پرورده گارا ، من‌اکنون بسن کهولت رسیده‌ام وقدرت‌چنین‌سفری‌را ندارم ، چه‌بهتر که‌این‌فرمان را بیکی از اشخاص حاضر که‌ازمن‌جوانترباشدابلاغ فرمائی » . وی درحالیکه این مطلب را بیان میکرد با دست باتوس را نشان میداد . درآن موقع کار بهمین جا خاتمه یافت و پس

---

۱ ـ Erynyes

۲ ـ لئوس (Laios) پدر اودیپ که مانند او افسانه‌های زیادی در باره‌اش‌در یونان باستان برسر زبانها بود .

۳ ـ اودیپ (Oedipe) از پادشاهان افسانه‌ای شهر تب (Thèbes) واقع در یونان باستان که هزاروپانصدسال‌قبل از میلادمسیح‌دراین‌شهر سلطنت‌میکرد . درباره این شخص داستانهای بسیار دریونان باستان برسر زبانها بوده است .

٤ ـ Grinnos

٥ ـ Aisanios

٦ ـ باتوس (Battos) از شخصیت های افسانه‌ای که بحکایت افسانه‌های باستان از جانب هاتف معبد معروف دلف مأمورتشکیل نخستین‌مهاجرنشین‌های‌یونان در افریقا شد . شهرمعروف سیرن (Cyrène) درافریقابوسیله اوتأسیس‌شد وبعدها خاندان او در قسمتی از سیرنائیك امروز وتعدادی از اعقاب او در مصر سلطنت کردند .

۷ ـ Polymnestos

۸ ـ Euphémos

از آنکه آنان بسرزمین خودباز گشتند کمترین توجهی باین غیب گوئی نکردند زیرا نه میدانستند که افریقا در کجای زمین قرار دارد ونه جرأت آنرا داشتند که دسته‌ای ازافراد خود را بسوی مقصدی نامعلوم روانه کنند.

۱۵۱ ـ اما بعد ازآن، مدت هفت سال در ترا باران نبارید و دراین مدت تمام درختان جزیره باستثنای یکی ازآنها خشك شد. پس اهالی ترا به مشورت با خدایان پرداختند وغیبگوی الهی بار دیگر سفارش کرد که تعدادی مهاجر به افریقا بفرستند. چون اهالی ترا چاره دیگری برای مشکل خود نیافتند نا گزیر رسولانی به کرت فرستادند تا تحقیق کنند که آیا کسی ازاهالی کرت یا خارجیان ساکن سرزمین آنها تا کنون به افریقا رفته‌اند (۱). این فرستادگان ضمن گردش در کرت مخصوصاً بـه شهر ایتانوس (۲) رفتند و دراین شهر با یکی از صیادان مروارید که کوروبیوس (۳) نام داشت برخورد کردند. این شخص مدعی بود یکبار دراثر باد راه خودرا گم کرده و بیکی ازجزایر افریقا بنام پلاتئا (٤) رسیده بوده‌است. پس آنان این مرد را بطمع پاداشی خوب تشویق کردند وباخود به ترا بردند. ابتدا تعداد کمی از مردمان ترا برای تحقیق درباره سرزمین افریقا حرکت کردند. کوروبیوس آنان را بجزیره‌ای که از آن یاد کردم و پلاتئا نام داشت هدایت کرد. اما آنان او را با ذخیره‌ای از آذوقه که برای چند ماه او کافی بود در جزیره باقی گذاردند و خود با شتاب باز گشتند تا درباره این جزیره مطالبی باطلاع اهالی ترا برسانند.

۱۵۲ ـ چون غیبت آنان از مدتی که معین کرده بودند تجاوز کرد، کوروبیوس با کمبود آذوقه روبرو شد. ولی درهمان موقع یك کشتی ساموسی که شخصی بنام کولئوس (۵)

---

۱ ـ مؤلف درباره علت مراجعه اهالی ترا به اهالی کرت چیزی نقل نکرده ولی شاید علت این مراجعه آن بوده است که اینان در دنیای باستان به دریانوردی و شجاعت در حوادث دریائی شهرتی بسزا داشتند (Belles Lettres جلد ٤ ـ صفحه ۱۵۱ ـ یادداشت شماره ۱۰)

۲ ـ Itanos

۳ ـ Corobios

٤ ـ Platéa

۵ ـ Colaios

صاحب آن بود و بسوی مصر میرفت از راه خود منحرف شد و باین جزیره رسید . ساموسی‌ها از ماجرای کوروبیوس مطلع شدند و ذخیره‌ای از آذوقه بمیزان یک سال برای او گذارند . اما خود آنها که هنگام عزیمت از جزیره بقصد رسیدن به مصر شراع بر کشیده بودند در نتیجه وزش باد شرق از راه خود منحرف شدند و چون وزش باد همچنان ادامه یافت آنان تا ستونهای هرکول (۱) رانده شدند و بهدایت یکی از خدایان به تارتسوس (۲) رسیدند.

تا آن زمان هنوز از این بندر بهره برداری نمیشد ، بطوریکه این ساموسی‌ها در مراجعت از کالاهای خود آنچنان سود بردند که هیچیك از یونانیانی که ما اطلاعات درباره آنان داریم ، باستثنای سوستراتوس (۳) فرزند لائوداماس (٤) از اهل اژین (٥) تا کنون چنین سودی نبرده بودند . درباره این شخص که نام بردم هیچکس نمیتواند اعتراضی بکند (٦) . ساموسی‌ها یکدهم سودی را که از این راه بردند و به شش تالان (۷) میرسید کنار گذاردند و با آن ظرفی از مفرغ بشکل کوزه‌های آرگوس (۸) سفارش دادند . در اطراف این ظرف تصاویری از سر گریفون (۹) بطور برجسته حك شده بود .

۱ ـ جبل‌الطارق امروز

۲ ـ تارتسوس (Tartessos) واقع در مصب گوآدالکبیر که بحکایت هردوت سرزمینی غنی و ثروتمند بود (هردوت ـ کتاب اول ـ بند ۱٦۳)

۳ - Sostratos

٤ ـ Laodamnas

٥ ـ اژین (Egine) از جزایر مجمع‌الجزایر یونان واقع در مدخل خلیج آتن

٦ ـ مقصود اینست که هیچکس نمیتواند منکر شود که سوستراتوس از اهل اژین بیش از هر یونانی دیگری از تجارت بحری سود برده است

۷ ـ تالان (Talent) واحد مقیاس وزن و پول در یونان باستان (یادداشت مقدمه در بارهٔ اوزان و مقادیر در یونان باستان)

۸ ـ آرگوس (Argos) از شهرهای یونان باستان و پایتخت ایالت آرگولید که بحکایت مورخین باستان یکی از بزرگترین و معروف‌ترین شهرهای یونان قدیم بوده است .

۹ ـ گریفون (Griffons) نام حیوانی است افسانه‌ای که قسمتی از اندام آن بشکل شیر و قسمتی دیگر بشکل عقاب بوده و بحکایت افسانه‌های باستان محافظ معادن طلای سرزمین آریماسپها بوده است .

آنان این ظرف را به معبد هرایون (۱) اهدا کرده‌ند و برای پایه آن سه مجسمه از مفرغ بطول هفت آرنج (۲) کـه بر روی زانوهای خود خم شده بودند ساختند. این اقدام کولئوس سرمنشاء دوستی عمیقی است که بین اهـالی سیرن (۳) وترا (٤) از یکطرف، وساموسی‌ها از سوی دیگر وجود دارد.

۱۵۳ ـ و اما آن دسته از اهالی ترا کـه کوروبیوس را در جزیره پلاتئا گذارده بودند همینکه خود به ترارسیدند مدعی‌شدند که مهاجر نشینی دریکی‌ازجزایرساحل افریقا تأسیس کرده‌اند. اهالی ترا تصمیم گرفتند که از همه محلات شهر که تعداد آن هفت بود ازهردوبرادر یکی را بحکم قرعه تعین کنند و این اشخاص را بفرماندهی‌باتوس بسوی این مهاجر نشین حرکت دهند. و با این ترتیب دو کشتی بسوی پلاتئا روانه کردند (۵).

۱۵۴ ـ آنچه تا کنون گفته شد از قول اهالی ترا بود. نسبت به بقیه این داستان از این قسمت ببعد روایت اهالی ترا باروایت اهالی سیرن اتفاق قول دارد. اما نسبت بآنچه که درباره باتوس نقل شده است‌اینان بهیچوجه اتفاق نظرندارد. و اما روایت اهالی سیرن چنین‌است: در کرت شهری است بنام اکسوس (٦). دراین شهرپادشاهی بود

---

۱ ـ Hérsion

۲ ـ آرنج واحد طول دریونان‌باستان و برابر یك پاونیم یا٤٤٤میلیمتر (یادداشت مقدمه درباره اوزان و مقادیر در یونان باستان)

۳ ـ سیرن (Cyrènne) نخستین‌مهاجر نشین‌یونان‌باستان‌درساحل‌افریقا(سیرنائیك) که در ٦۳۰ قبل از میلاد بوسیله باتوس از اهل ترا پایه گذاری گردید.

٤ ـ Théra

۵ ـ هردوت دربارهٔ تعداداین‌مهاجرین اولیه پلاتئا ساکت است، لیکن ترتیبی که‌او ازطرز انتخاب آنهانقل‌کرده است (ازهردوبرادر یکی بحکم قرعه) نشان میدهد که باید تعداد آنها زیاد بوده باشد. اما چون پاده‌ای مؤلف هریك ازکشتی‌هائی که از آنها نام برده فقط‌گنجایش صدنفر را داشته است (هردوت ـ کتاب هفتم ـ بند ۱۸٤) باید تصور کرد که تعداد این مهاجرین‌اولیه‌افریقا از دویست نفرمتجاوز نبوده است.

٦ ـ Oaxos

بنام اتئارکوس (۱) . این پادشاه پدردختری بود بی‌مادر که فرو نیمه (۲) نام داشت . پادشاه با زنی دیگر ازدواج کرد وباین ترتیب برای این‌دختر زن پدری بوجود آورد . همینکه این زن به خانه وارد شد مصلحت آن دانست که عملاً برای فرونیمه یك زن پدر واقعی باشد . پس برای او مزاحمتهائی فراوان ایجاد کرد و آنچه از عهده‌اش ساخته بود برضد او تحریك کرد و سرانجام او را به ناپاکی متهم کرد و شوهر را نیز متقاعد کرد که آنچه میگوید واقعیت دارد . پس پدر بتحریك این زن نقشه‌ای ستمگرانه برای دختر خود طرح کرد . در اکسوس مردی از اهل ترا زندگی میکرد که نام‌او تمیسون (۳) بود . اتئارکورس این‌مرد را بسفره خود دعوت کرد و بقید سوگند او را متعهد کرد که خدمتی را که وی ، یعنی اتئارکوس ، ازاو میخواهد انجام دهد . وهمینکه او را بقید سوگند متعهد کرد دختر خود را بنزد او آورد ووی را دراختیار او گذارد و از اوخواست که دختر را با خود بخارج ازآن سرزمین ببرد وبدریاافکند . تمیسون‌ازخدعه‌ونیرنگی که پادشاه‌برای اخذ سوگند او ترتیب داده بود بخشم‌آمد وبرخلاف رسم مهمان نوازی چنین کرد که شرح‌میدهم : وی دختر را با خود برد و بااوبه کشتی‌نشست و وقتی‌به‌میان‌امواج‌دریا رسید وی را با ریسمانی بست و درآغوش امواج افکند وسپس او را بیرون کشید و باخود به ترا برد و با این ترتیب بسوگندی که یاد کرده بود وفادار بماند .

۱۵۵ ـ بعد از آن ، پولیم‌نستوس (٤) که بین اهالی ترا مردی محترم و سرشناس بود فرونیمه را بخانه خود برد و او را همخوابه‌خود کرد . مدتی بعد از او پسری بدنیا آمد که الکن بود وبسختی سخن میگفت و بطوریکه اهالی سیرن مدعی هستند او را باتوس نام نهادند . اما بعقیده من او را نامی دیگر گذاردند و او نام باتوس را موقعی برخورد گذارد که به‌افریقا رفت‌واین‌نام‌ازغیبگوی الهی‌معبد دلف واحتراماتی

---

۱ - Etéarchos

۲ ـ Phronimé

۳ ـ Thémison

٤ - Polymnestos

که نسبت باو رعایت کردند بوجود آمد. چه، اهالی افریقا پادشاه را باتوس مینامندومن تصور میکنم باین دلیل بود که غیبگوی الهی وقتی بزبان افریقائی از او سؤال میکرد وی را باتوس خطاب میکرد، زیرا میدانست که وی پادشاه افریقا خواهد شد. حقیقت آنست که وقتی وی بزرگ شد به دلف رفت تا با خدایان درباره سخن گفتن خود مشورت کند. غیبگوی معبد در جواب او چنین گفت: «باتوس، تو بخاطر لکنت زبان خود باینجا آمده‌ای؛ اما حضرت باریتعالی، فبوس آپولون (۱)، ترا مأمور میکند که به افریقا که سرزمین گوسفندان است بروی ومهاجرنشینی در آنجا تأسیس کنی». درحقیقت مثل این بود که غیبگو بزبان یونانی چنین گوید: «ای پادشاه، تو بخاطر لکنت زبان خود آمده‌ای»، اما او چنین پاسخ داد: «باریتعالی، آری من بنزد تو آمده‌ام تا درباره لکنت زبان خود مشورت کنم، اما تو درباره چیزی دیگر بامن سخن میگوئی که از چیزهای ناشدنی است. تو بمن امر میکنی که مهاجرنشینی در افریقا تشکیل دهم، اما با کدام پول ووسایل و کدام سپاه؟» او بیهوده در این باره اصرار کرد، ولی نتوانست جوابی دیگر از هاتف الهی دریافت کند. و چون هاتف معبد همان پیشگوئی قبلی را برای او تکرار میکرد، مراسم مشورت را نیمه تمام گذارد و آن محل را ترک گفت و به ترا باز گشت.

۱۵۶ ـ اما مدتی بعد او مجبور شد بهمراه تعدادی دیگر از اهالی ترا عزم سفر کند. زیرا چون اهالی ترا نمیدانستند که علت مصائب آنها چیست (۲) کسانی به دلف فرستادند تا درباره مشکلاتی که با آن روبرو بودند باهاتف معبد مشورت کنند. هاتف معبد بآنان اظهار کرد که اگر باتفاق باتوس سیرن را در افریقا تأسیس کنند وضع آنها بهتر خواهد شد. پس اهالی ترا باتوس را بادو کشتی مأمور این کار کردند. این فرستادگان بآفریقا رفتند، اما چون کاری دیگر از آنها ساخته نبود به ترا مراجعت کردند. امادر

۱ ـ فبوس آپولون (Phébus Apollon) یا آپولون از خدایان افسانه‌ای یونان و رم باستان، فرزند ژوپیتر ولاتون (Laton) خدای شعر و هنر وخطابه و نطق.

۲ ـ برخلاف وعده‌ای که قبلاً درباره نقل علل مصائب اهالی ترا داده شده‌است، دراین مورد مولف فقط بذکر «مصائب» و «مشکلات» اهالی این شهر اکتفا کرده و توضیح نداده‌است که منظور او از این مصائب که اهالی شهری را مجبور به تحمل رنج سفر ومشورت باخدایان کرد چه بوده است.

موقعی که میخواستند درساحل پیاده شونداهالی ترا آنها را سنگسار کردند تا پیاده نشوند و بآنها توصیه کردند که بهمان محل که ازآنجا آمده بودند مراجعت کنند. پس بحکم اجبار آنان بار دیگر شراع بر کشیدند ودرساحل افریقا در جزیره‌ای که پلاتئا(۱)نام داشت وقبلاازآن یاد کردم مهاجرنشینی تأسیس کردند. برخی اطمینان میدهند که این‌جزیره از حیث وسعت با شهر کنونی سیرن برابر است.

۱۵۷ - آنان مدت دوسال‌دراین جزیره سکونت کردند. اماچون توفیقی بدست نیاوردند یکی ازبین خود بر گزیدند واورادرآن محل‌باقی گذاردند و دیگران بقصد عزیمت به دلف‌حرکت کردند. همینکه‌اینان‌به محل‌معبدرسیدند باهاتف به مشورت‌پرداختند و چنین گفتند که درافریقا زندگی‌میکنند، اما از این حیث‌خود راچندان خوشبخت نمیدانند. هاتف در جواب آنان چنین گفت: «اگرتو افریقا راکه سرزمین پرورش دهندهٔ گوسفندان است وخود بآنجا نرفته‌ای ازمن که‌بآنجا رفته‌ام (۲) بهتربشناسی، ترا بخاطراین‌دانش ستایش میکنم». همینکه باتوس‌وهمراهان‌این سخنان راشنیدند بیدرنگ به افریقا مراجعت کردندزیرا دانستند که خداوند تأسیس‌این‌مهاجرنشین را بی‌آنکه به خودافریقاقدم گذارندکافی‌برای‌انجام‌تعهدآنان ندانسته است.

۱۵۸ - پس‌همینکه‌به جزیره رسیدند کسانی‌راکه‌درمحل گذارده‌بودندبا خود برداشتند و در قسمتی از افریقای اصلی که در برابر آن جزیره واقع بود و آزیریس (۳) نام داشت مستقر شدند. این محل از هرطرف‌ازدره‌های‌زیبا و پردرخت‌محصوراست و در یك سوی آن رودی در سراسر طول آن‌جاری است. آنان مدت شش سال دراین محل اقامت کردند. در سال هفتم، اهالی افریقا بدروغ و عده‌دادند که‌آنانرا به محلی‌بهتر خواهندبرد و با این وعده آنانرا حاضر بترك‌آن محل کردند. افریقائی‌ها آنان را

---

۱ - Platéa

۲ - معبد دلف‌مخصوص‌خداوند آپولون (Apollon) بود. بحکایت افسانه‌های‌باستان آپولون دختر پادشاه لاپیت ها را (Lapithes) بنام کیرنه (Kyréné) که در حین شکار با او روبرو و خاطرخواه او شده‌بود ربوده و با خود به افریقا برده بود. دراین مورد اشاره هاتف متوجه این افسانه است

۳ - Aziris

بعد از خروج از آزیریس بسمت شرق هدایت کردند و برای اینکه یونانیان هنگام عبور از این قسمت متوجه زیباترین مناطق آن محل نشوند زمان حرکت را طوری ترتیب دادند که آنان را در تاریکی شب از منطقه زیبائی که ایراسا (۱) نام داشت عبور دادند . بعد از آن آنان را به چشمه‌ای که بنام آپولون معروف بود بردند و بآنان چنین گفتند :

« یونانیان ! جائی که برای اقامت شما مناسب است همین نقطه است . زیرا آسمان آن سوراخ است . » (۲)

۱۵۹ ـ در زمان حیات باتوس مؤسس این مهاجرنشین ، که مدت چهل سال سلطنت کرد ، و همچنین در زمان حیات فرزندش آرکسیلاس (۳) که مدت شانزده سال سلطنت کرد ، تعداد اهالی سیرن بهمان عده ازمهاجرینی که در آغاز کار آمده بودند محدود بود (٤). اما در زمان پادشاه سوم که باتوس خوشبخت نام داشت هاتف معبد توصیه کرد که یونانیان در کشتی نشینند وبافریقا روند وبا اهالی سیرن دریك جا زیست کنند (۵) . اهالی سیرن آنانرا بدانجا دعوت میکنند و آماده‌اند اراضی خود را با آنان تقسیم کنند. توصیه الهی چنین بود: «آنکس که بعداز انجام تقسیم اراضی بسرزمین مطلوب افریقا

---

۱ ـ (Irasa)ـ همین محل است که بعدها توسعه یافت و بصورت مهاجرنشین معروف سیرن در ساحل افریقا درآمد

۲ ـ ظاهراً منظور یونانیان افریقا که مؤلف بآن اشاره کرده است این بوده‌است که در آن محل باران میبارید‌ه‌است و یونانیان میتوانستند از نعمت آن برخوردار شوند (Belles Lettres جلد ٤ ـ صفحه ۱۷۵)

۳ ـ Arkésilas

٤ ـ بطور یقین مقصود مؤلف اینست که دراین مدت کسانی دیگر از یونانیان باین شهر مهاجرت نکرده بودند والا تردیدی نیست که اگر تعداد اهالی این مهاجرنشین در نتیجه تولید مثل افزایش نمییافت لااقل دراثر مرك ومیر تقلیل مییافت . ادعای مؤلف دائر براینکه در مدت پنجاه و شش سال تعداد اهالی شهر ثابت ماند صحیح بنظر نمیرسد مگر آنکه چنین تعبیری از آن بتوان نمود .

۵ ـ حس توسعه طلبی یونانیان وعلاقه آنان به ایجاد مستعمرات پرجمعیت در سواحل افریقا بی‌تردید یکی از عوامل مؤثر در ابداع این پیشگوئی‌ها در معبد معروف دلف بوده است .

قدم گذارد ، افسوس خواهد خورد . » درنتیجه این پیشگوئی جمعیت زیادی درسیرن گردآمد . افریقائی‌های مجاور که قسمت بزرگی ازاراضی خود را ازدست داده‌بودند و آدیکران (۱) پادشاه آنان وقتی خود را ازقسمتی ازسرزمین‌خودمحروم‌ودرمعرض خطر تعرض اهالی سیرن دیدند کس به مصر فرستادند و خود را مطیع آپریس (۲) پادشاه مصرخواندند . پادشاه مصر سپاه بزرگی ازمصریان تجهیز کرد و برضد اهالی سیرن‌فرستاد.اهالی‌سیرن‌مسلح شدند وبه‌منطقه‌ایراسا (۳) درنزدیکی‌چشمه تسته(٤) رفتند و درآن محل با مصریان مصاف دادند و پیروز شدند . در واقع مصریان که تا آن زمان تجربه‌ای از برخورد با یونانیان نداشتند و آنان‌را کوچك و حقیر تصور میکردند آنچنان منهزم شدند که تعداد معدودی از آنان به مصر مراجعت کردند . شورش مصریان برضد آپریس برای انتقام کشیدن از این شکست و قصوری بود که در این مورد متوجه او میدانستند(۵).

۱۶۰ ـ فرزند باتوس ، آرکسیلاس بود . این شخص در سالهای نخستین سلطنت با برادران‌خوددرستیز بودتا آنکه‌سرانجام‌برادرانش‌عقب‌نشینی کردندو به‌قسمت‌دیگری ازافریقا گریختند و شهری را که امروز نیز برکه(٦) نام دارد تأسیس کردند . در همان حال که‌آنان‌این شهر را تأسیس میکردند اهالی افریقا را از اهالی سیرن جدا کردند . آرکسیلاس با افریقائیانی که برادران او را پناه داده و برضد او شوریده بودند بجنگ‌پرداخت . اینان از ترس پادشاه از مقابل او گریختند و روبافریقائیان مشرق نمودند . اما آرکسیلاس آنانرا در حین فرار تعاقب کرد و قدم بقدم بدنبال

---

۱ ـ Adicran

۲ ـ آپریس (Apriès) پادشاه مصر از ۵۹۳ تا ۵۶۹ قبل ازمیلاد. این پادشاه از خاندان باتوس معروف به لنك بود که نخستین مهاجرنشین‌های یونان را در ساحل افریقا بنا نهاد .

۳ ـ (Irasa)ـ رجوع شود به یادداشت ذیل بند ۱۵۸ همین کتاب

٤ ـ Thestè

۵ ـ دراین باره رجوع شود به تاریخ هردوت ـ جلد دوم ـ بند ۱۶۱

٦ ـ برکه (Barkè) ـ برکه وسیرن دو شهر باستانی یونان در ساحل سیرنائیک امروز بودند .

آنان رفت تاجائیکه به لوکون (۱) واقع در سرزمین افریقا (۲) رسید . دراین محل افریقائیان موقع را برای تعرض مناسب یافتند . پس به تعرض پرداختند و آنچنان بر اهالی سیرن پیروز شدند که هفت هزارنیزه دار آنان را در محل کشتند. آرکسیلاس بعدازاین شکست بیمارشد ودرروزی که داروئی محذرمصرف کرده بود بدست برادرش لئارکوس (۳) بقتل رسید. امازن آرکسیلاس که اریکسو (٤) نام داشت توانست بخدعه لئارکوس را بقتل رساند .

۱۶۱ ـ بعد از آرکسیلاس سلطنت به فرزندش باتوس رسید . این شخص مردی لنگ بود و بسختی برروی دوپامیایستاد. اهالی سیرن بعلت مصائبی که متحمل شده بودند کس به دلف فرستادند و از خداوند سوال کردند که چه قانونی برای اداره خودباید بنویسند تاخوشبخت وسعادتمندزیست کنند. هاتف بآنان توصیه کرد که یکی ازمصلحان مانتینه (۵) واقع در آرکادی (٦) رابنزد خود دعوت کنند . پس اهالی سیرن چنین کردند واهالی مانتینه یکی ازهمشهریان خودرا که دموناکس (۷) نام داشت ومردی محترم بودبنزدآنان فرستادند . وقتی این مرد به سیرن وارد شد و ازهمه چیز کسب اطلاع کرد، سه قبیله تشکیل داد واهالی سیرن را بترتیب زیر تقسیم کرد : آنان که ازجزیره ترا بودند باتفاق ساکنان حوالی شهر گروه اول را تشکیل دادند ؛ کسانی که از پلوپونز و کرت آمده بودند گروه دوم را تشکیل دادند و آنان که از جزایر یونان آمده بودند گروه سوم را تأسیس کردند . بعلاوه قسمتی از اراضی مذهبی را به پادشاه تخصیص داد وبقیه آنچه را که سابقاً پادشاهان درتصرف داشتندبه مردم واگذار کرد .

۱ ـ Leucon

۲ ـ ظاهراً از ذکر « لوکون واقع در سرزمین افریقا » مقصود مؤلف تمیز این شهر از شهر دیگری بوده است که بهمین نام درنقطه‌ای دیگروجود داشته است .

۳ ـ Lèarchos

٤ ـ Eryxo

۵ ـ مانتینه (Mantinée) از شهرهای یونان باستان واقع در شبه جزیره پلوپونز وایالت آرکادی که بداشتن بهترین قوانین مملکتی معروف بود .

٦ ـ آرکادی (Arcadie) ازایالات یونان باستان واقع درمرکزشبه جزیره پلوپونز.

۷ ـ Dèmonax

۱۶۲ ـ این بود وضع این سرزمین در زمان سلطنت باتوس دوم. اما در زمان فرزندش آرکسیلاس برسر مقامات ومناصب اغتشاشات بزرگی رویداد. زیرا آرکسیلاس فرزند باتوس لنك و فرتیمه اعلام کرد که حاضر نیست از اصولی پیروی کند که دموناکس از اهل مانتینه وضع کرده است و خواهان امتیازاتی شد که قبلاً نیاکان اوداشته‌اند. برسر این موضوع شورشی برضداو برپاشدوچون شورشیان غالب شدند وی به ساموس(۱) ومادرش به شهر سالامین (۲) در قبرس پناه برد. در این زمان در سالامین پادشاهی سلطنت میکرد که‌اولتون (۳) نام‌داشت. این شخص کسی بود که عود سوز معروفی را که در گنجینه اهالی کورنت(٤) درمعبد دلف‌جای داده‌بودندباین معبداهدا کرده‌بود. همینکه فرتیمه بحضور این پادشاه رسید ازوی تقاضای سپاهی کرد که او را به سیرن باز گرداند. امااولتون حاضرشد غیرازسپاه هرچیز دیگر راکه مایل باشد دراختیار او گذارد. فرتیمه آنچه را که باومیدادند می‌پذیرفت ولی‌اظهارمیکرد که اینها بی‌شك مطلوبند ولی مطلوبتر آنست که بتقاضای او سپاهی در اختیار او گذارند. چون در برابر هرهدیه‌ای که‌باومیدادند همین مطلب راتکرارمیکرد، اولتون دوکی ار زر با مقداری پشم برای او فرستاد. فرتیمه دراین مورد نیز همان مطالب قبلی را تکرار کرد؛ اما اولتون باوپاسخ داد که آنچه بزنان باید هدیه کرد ازهمین نوع اشیاء است نه سپاه و تجهیزات.

۱۶۳ ـ درهمین موقع، آرکسیلاس درساموس بود وهرکس را که مییافت بوعده تقسیم اراضی با خود همراه میکرد ودرهمان حال که سپاهی کثیر گردآورده بود خود بـه دلف رفت تا درباره بازگشت خودمشورت کند. دردلف پیام الهی چنین بر وی نازل

---

۱ ـ ساموس (Samos) ازجزایر دریای اژه در نزدیکی ساحل آسیای صغیر که‌امروز سامو (Samo) نام‌دارد.

۲ ـ سالامین (Salamine) ازشهرهای‌باستانی قبرس که امروز فقط ویرانه‌های‌آن باقی است. این شهر را نباید با جزیره‌ای که بهمین نام در مدخل خلیج آتن قراردارد و جنك معروف وتاریخی‌سالامین بین‌پادشاه هخامنشی وآتنیان‌در آن‌محل‌رویداداشتباه کرد.

۳ ـ Evelthon

٤ ـ Corinthes

شد : «لوکسیاس(۱) سلطنت سیرن را برای مدت عمر چهار باتوس و چهار آرکسیلاس یعنی هشت نسل ذکور بشما بخشیده است ، اما در عین حال بشما توصیه میکند که درصدد بر نیائید که از این مدت تجاوز کنید . همینکه به کشور خود مراجعت کردی آرام گیر و اگر مشاهده کردی که کوره از ظروف گلی سرشار است ، ظروف را در آتش نپز و مگذار که باد آنها را ببرد . اما اگر کوره را آتش کردی ، دیگر به محوطه آب ها قدم مگذار، زیرا درغیر اینصورت تو و زیباترین گاوان نر خواهید مرد.»

۱۶۴ ـ چنین بود پاسخ هاتف معبد به آرکسیلاس . پس وی باتفاق کسانی که درساموس گرد آورده بود به سیرن باز گشت و همینکه بر اوضاع تسلط یافت گفته هاتف را فراموش کرد و تصمیم گرفت فرار اجباری خود را از مخالفین انتقام گیرد . بعضی از مخالفین از آن سرزمین گریختند ، اما برخی دیگر بچنگ او افتادند واو آنان را به قبرس فرستاد تا در آنجا آنانرا بقتل رسانند . اما باد آنان را بسواحل کنید (۲) برد واهالی کنید آنانرا نجات دادند و به ترا (۳) فرستادند . تعدادی دیگر از اهالی سیرن بداخل برج بزرگی که متعلق به یکی ازمردم عادی بود و آگلوما کوس (٤) نام داشت پناه بردند. آرکسیلاس امر کرد گرداگرد آن برج هیزم انباشتند و سپس آنانرا سوزاند . اما همینکه این عمل انجام گرفت، آرکسیلاس متوجه شد که وقتی غیبگوی معبد اورا از سوزاندن ظرف هائی که در کوره خواهد دید برحذر میکرد مقصودش اشاره بهمین برج بوده است . پس بتصور اینکه مقصود هاتف از «محوطه آبها» شهر سیرن بوده است از ترس مرگی که برای او پیش‌بینی شده بود از شهر خارج شد.

---

۱ ـ Loxias

۲ ـ کنید (Cnide) از شهرهای قدیم آسیای صغیر واقع در ایالت کاری (Carie). شهرت این شهر به معبد معروفی بود که در آن بنا شده بود ـ کتزیاس (Ctésias) مورخ معروف یونان پیش از میلاد در این شهر بدنیا آمده است.

۳ ـ (Théra) ـ رجوع شود به یادداشت ذیل بند ۱۴۷

٤ ـ Aglomachos

چون زن او از بستگان خوداوودختر آلازیر (۱) پادشاه برکه (۲) بود بنزد این پادشاه رفت؛ در آنجا اهالی برکه وفراریان سیرن که وی را درحال گردش در مرکز شهر مشاهده کردند اوو پدرزن اورا کشتند. بدین ترتیب آرکسیلاس که عمداً یا از روی اشتباه توجهی به گفته هاتف نکرده بود بسرنوشت خود رسید.

۱۶۵ - در همان موقع که آرکسیلاس در برکه اقامت داشت و بدست خود وسایل فنای خود رافراهم میکرد مادرش فرتیمه اختیارات ومقامات اورا درسیرن دردست گرفته بود و با مور رسیدگی میکرد ودرجلسات سنا حضور مییافت. اماوقتی وی مطلع شد که پسرش در برکه بقتل رسیده است از آن محل گریخت وبه مصر پناهنده شد. وی تصورمیکرد که میتواند ازحسن خدمت آرکسیلاس به کبوجیه فرزند کوروش استفاده کند. زیراهمین آرکسیلاس بود که سیرن را به کبوجیه بخشیده وشخصاً قبول کرده بود که باوخراج بپردازد (۳). همینکه فرتیمه به مصر رسید بحضور آریاند (٤) شتافت و با اصرار والتماس ازاو کمك طلبید و مدعی شد که علت مرگ فرزندش جانبداری او ازمادها (۵) بوده است.

۱۶۶ - آریاند حکمران مصر بود و کبوجیه او را باین سمت گمارده بود. وی مدتی بعد از این وقایع بفکر رقابت باداریوش افتاد و جان خود را در این راه ازدست داد. آریاند شنیده بود و میدانست که داریوش علاقه دارد برای حفظ خاطرهٔ سلطنت خود کارهائی کند وچیزهائی ازخود باقی گذارد که هیچ پادشاه دیگری چنان نکرده باشد. با این حال، وی از او تقلید کرد تاجائیکه بحق سزای اعمال خود را دید. داریوش امر کرده بود که مقداری سکه طلا را ذوب کنند وتا حدود امکان طلای خالص آنرا

---

۱ - Alazir

۲ - برکه (Barké) - درباره این محل رجوع شود به یادداشت ذیل بند ۱۶۰

۳ - دراین باره رجوع شود به جلد سوم تاریخ هردوت - بند ۱۳

٤ - آریاند (Ariandès) فرمانده سپاه پارس که پس از لشکرکشی کبوجیه به مصرومراجعت پادشاه هخامنشی حکمران مصرشد (رجوع شود به بعد - بند۱۶۶وبعد)

۵ - یکی دیگر ازمواردی است که هردوت «مادها» رابجای «پارس‌ها» بکار برده

بیرون آورند و با آن سکه جدیدی ضرب کنند. آریاند که در آن موقع حاکم مصر بود نسبت به پول نقره نیز چنین کرد (۱). و امروز سکه آریاند هنوز خالص ترین سکه‌های نقره شناخته میشود. اما همینکه داریوش از این عمل باخبر شد او را باتهام دیگری متهم کرد و مدعی شد که او قصد طغیان داشته و باین اتهام اورا بقتل رسانید.

۱۶۷ ـ در آن زمان، آریاند از سرنوشت فرتیمه متأثر شد و تمام سپاه بری و بحری مصر را در اختیار او گذارد (۲). فرماندهی سپاه بری را به آمازیس (۳) از قبیله مارافی (٤) وفرماندهی سپاه بحری را به باردس (٥) که از تبار پازارگادی‌ها (٦) بود سپرد. آریاند، قبل از حرکت سپاه، رسولی به برکه فرستاد و مسئول قتل آرکسیلاس را مطالبه کرد. اهالی برکه باجتماع مسئولیت قتل را بعهده گرفتند و پاسخ دادند که آرکسیلاس خسارات و آسیب فراوانی بآنها وارد کرده بود. همینکه آریاند از این پاسخ مطلع شد امر کرد آن سپاه بهمراه فرتیمه عزیمت کند. این قبیل دلائل برای این لشکر کشی بهانه‌ای بیش نبود وبعقیده من مقصود از اعزام این سپاه فتح افریقا بود. زیرا اهالی افریقا به قبایل متعدد ومختلف تقسیم میشدند واز این قبایل متعدد فقط تعداد کمی مطیع شاهنشاه بودند، وبسیاری از آنها اعتنائی به داریوش نداشتند.

۱۶۸ ـ قبایلی که در افریقا سکونت دارند بترتیب زیر قرار گرفته‌اند: اگر از مصر

---

۱ ـ پول رایج در مرکز امپراتوری هخامنشی اززر وپول رایج درایالات بزرگ امپراتوری از نقره بود.

۲ ـ مطلبی است که باید باتردید تلقی کرد. زیرا جنگ برضد شورشیان یك شهر مستلزم تجهیز چنین سپاه عظیمی که از نظر پادشاه هخامنشی برای حکمران یکی از ایالات سرحدی امپراتوری جرمی بزرك محسوب میشد نبود. مگر اینکه استدلال مؤلف درقسمت اخیر این بند صحیح باشد (رجوع شود به قسمت اخیر همین بند)

۳ ـ Amasis

٤ ـ مارافی (Maraphie) یکی از قبایل بزرك ماد (جلد اول ـ بند ۱۲۵)

٥ ـ Bardès

٦ ـ درباره پازارگادیها رجوع شود به جلد اول تاریخ هردوت. بند ۱۲۵

حرکت کنیم ، قبل از همه با آدیرماشی‌ها(۱) روبرومیشویم . اینان از بسیاری لحاظ عادات و رسوم مصریان را دارند اما لباس آنان همانست که دیگر افریقائی ها دربر دارند. زنان آنان بهریك از ساق‌های خود حلقه‌ای از مس دارند. موهای این زنان بلنداست ووقتی‌شپشی درآن میبابندازشدت خشم آنرا با دندان‌های خود خردمیکنند وسپس آب دهان رابخارج‌پرتاب میکنند. اینهاتنهاافریقائیانی‌هستند که چنین‌میکنند ونیز اینها تنها مردمانی هستند که دختران خود را در موقع ازدواج بحضور پادشاه عرضه میکنند وپادشاه ازهریك ازآنها که مورد‌پسند اوقرار گیردکام دل برمیگیرد. این قوم از مصر تا بندری که پلینوس (۲) نام دارد پراکنده‌اند .

۱۶۹ ـ بعد ازآنها گیلیگام ها (۳) هستند که درجهت مغرب در سرزمینی اقامت دارند که تاجزیره آفرودیزیاس(٤) ادامه میبابد . دراین فاصله ، درنزدیکی‌ساحل، جزیره پلاتئا (٥) قرارداردکه مهاجرنشین‌اهالی‌سیرن است ودرخشکی نیز بندر منلاس(٦) وشهر آزیریس (۷) قراردارد که اهالی‌سیرن درآن سکونت دارند. منطقه‌ای که گیاه سیلفیوم (۸) در آن میروید از این محل شروع میشود . این گیاه از جزیره پلاتئا

---

۱ ـ Adyrmachides

۲ ـ Plynos

۳ ـ Giligames

٤ـ آفرودیزیاس (Aphrodisias) ازجزایر وبنادرقدیم‌افریقادرساحل‌سیرنائیك.این نام به بسیاری از شهرهای باستان که معبدگاه الهه زیبائی (آفرودیت) بوده‌است‌تعلق داشته و ازجمله در یونان در سرزمین کاری شهری بهمین نام بوده‌است.

٥ ـ Platéa

٦ ـ منلاس (Ménélas) محلی در نزدیکی طبروق امروز بوده است

۷ ـ Aziris

۸ ـ (Silphium) ـدرباره‌این گیاه که تصویری ازشاخه‌آن برروی سکه‌های قدیم سیرن مشاهده میشود تحقیق زیادی توسط محققین بعمل آمده‌است.گیاهی بوده است با برگهای پهن و سایه افکن که مدتها بعنوان دارو در دنیای قدیم مصرف میشده است و تدریجاً که مصرف آن دارو متروك گردیده آن گیاه نیز ازبین رفته‌است.

(Belles Lettres ـ جلد ٤ ـ صفحه ۱۸۲)

تا مصب سیرت (۱) همه جا میروید . این دسته از اهالی افریقا عادات ورسومی مشابه دیگر افریقائیان دارند .

۱۷۰ ـ بعد از کیلیگامها درجهت مغرب آسبیستها (۲)هستند که درجنوب سیرن (۳) سکونت دارند . آسبیستها بدریا دست‌ندارند ، زیرا ساحل‌دردست‌اهالی‌سیرن‌است . اینان بیش از هریك از دیگر اقوام افریقائی استعداد راندن گردونه‌های چهار اسبه را دارند و میکوشند که اکثر عادات و رسوم اهالی سیرن را تقلید کنند .

۱۷۱ ـ باز در جهت مغرب بعد از آسبیست ها ، اوشیس ها (٤) قرار دارند ـ اینان در جنوب برکه (٥) اقامت دارند ودر نزدیکی اوسپری‌ها (٦) بدریا دست میبابند . در

---

۱ ـ سیرت (Cyrte) نام‌قدیم‌دوخلیج‌درساحل‌شمالی‌افریقابوده‌است که یکی‌درساحل تریپولی قرار دارد و امروز خلیج سیدر (Sidre) نامیده میشود.خلیج دوم که باین نام خوانده میشود و ظاهرا منظور هردوت دراین مقام همانست در ساحل تونس قراردارد و امروزکابس (Cabès) نام دارد.مورخین قدیم سراسر ناحیه‌ای از افریقا راکه بین این دو خلیج قرارداشت منطقه سیرت‌مینامیدند.

۲ ـ Asbystes

۳ ـ در نسخه (Belles ـ Lettres) «دربالای سیرن» گفته شده‌است.

(Herodotte - Histoires ـ Belles Lettres ـ Paris 1945. vol. 4p. 182)

درحالیکه در نسخه (Henri Berguin) «درجنوب سیرن» نقل‌شده‌است. متن‌اخیرصحیح‌تر بنظر میرسد زیرا چون سیرن بندری بوده است در ساحل سیرنائیك نمیتوان تصور کرد که در خشکی شهری بالاتراز آن وجود داشته باشد مگر اینکه تصوری خلاف معمول از از جهات بنمائیم (رجوع شود به

(Enquête de Hérodote d' Halicarnasse - Traduite par Henri Berguin Paris 1898 - vol IV ـ P.328)

٤ ـ Auschises

٥ ـ مطلبی که در مورد محل قوم آسبیست در یادداشت ماقبل آخر نقل شد در این مورد نیز صادق‌است.

(Herodotte.. Henri Berguin - vol. IV ـ P.328 و Herodotte - Belles Lettses vol.IV – P.182)

٦ ـ (Evespérides) قومی‌بوده است که درمحل کنونی بنغازی درسیرنائیك اقامت داشته (Belles Lettres جلد ٤ ـ صفحه ۱۸۲)

داخل سرزمین اوشیس ها باکال ها (۱) سکونت دارند که قومی معدود و کم جمعیت میباشند. مردمان این قوم درحوالی توشیرا (۲) که از شهرهای سرزمین بر که است بدریا دست مییابند. عادات و رسوم اینان با عادات و رسوم افریقائیانی که در جنوب سیرن سکونت دارند مشابه است.

۱۷۲ ـ و باز در جهت غرب بعد ازاوشیس‌ها ناسامون‌ها(۳) قراردارند. تعداد افراداین قوم زیاداست آنان در تابستان گله‌های خود را در ساحل دریا میگذارند و خود به محلی که اوژیلا (٤) نام دارد صعود میکنند و میوه درختان خرما راکه در آن محل بتعداد زیادمیرویند وبر وی شاخه‌های گسترده‌خودمیوه‌های فراوان دارند جمع‌آوری میکنند. اینان ملخ نیز شکار میکنند. وقتی این حشره را میگیرند، آنرا در برابر آفتاب قرارمیدهند ووقتی‌خشك شدآنرا آرد میکنند وسپس آرد آنرا با شیرمخلوط میکنند ، میخورند. رسم اینان چنین‌است که هریك چندین زن‌انتخاب میکنند ؛ اما از زنان تاحدی نظیر ماساگت‌ها (٥) بطورمشترك بهره‌مند میشوند. طرزعمل دراین مورد چنین است که چوبی را مقابل محلی که میخواهند با زن نزدیك شوند درزمین فرو میکنند و سپس با زن نزدیك میشوند. وقتی یکی از مردان ناسامون برای بار اول ازدواج میکند رسم چنین است که عروس او در شب اول بنوبت بتمام میهمانان نزدیك میشود و هریك از میهمانان پس ازآنکه کام دل از او بر گرفت هدیه ایرا که با خود از خانه آورده است تقدیم میکند. اما طرز ادای سوگند و تفال بین آنان

۱ ـ Bacales

۲ ـ Taucheira

۳ ـ ناسامون‌ها (Nasamons) ازاقوام‌بادیه‌نشین‌لیبی که درسراسر منطقه واقع بین قرطاجنه وسیرن قدیم‌سکونت‌داشتندودرحقیقت‌واسطه‌وروابط‌بازرگانی‌بین‌اهالی قرطاجنه ومصریان قدیم بوده‌اند.

٤ ـ اوژیلا (Augila) از واحه‌ها و آبادیهای کوچك ساحل تریپولی قدیم که‌امروز اوجیله نام دارد.

٥ـ ماساگت‌ها (Massaguettes) قوم‌تورانی نژادساکن‌صحاری آسیای شمال‌غربی که بحکایت هردوت کورش کبیر پادشاه هخامنشی درجنگ باآنها بقتل رسید. دربار‌ه‌این قوم رجوع شود به جلد اول تاریخ هردوت.

چنین است که نقل میکنم :آنان دست خود را بر روی قبر کسانی که از درست‌ترین و بهترین مردمان بوده‌اند قرار میدهند و در همین حال سوگند میخورند.

اما برای تفأل به مقبره اجداد خود میروند وپس ازمراسم دعا وعبادت برروی قبر آنان بخواب میروند و اگر در این حال خوابی ببینند مطابق آن رفتارمیکنند. واما طرزتضمین سوگند چنین‌است که‌یکی‌در گودال کف دست خود مایعی بدیگری میدهد که بیاشامد و خود از کف دست دیگری از همان مایع میآشامد. اگر مایعی دردسترس‌نباشد کمی گردوغباراززمین برمیدارند ومیلیسند.

۱۷۳ - در نزدیکی نساسامون‌ها قوم پسیل (۱) زندگی میکنند (۲). اینان درشرایطی که نقل میکنم از میان رفتند: وزش باد سوزان جنوب آب انبارهای آنان را خشك کرد بطوریکه سراسر محل اقامت آنان که در داخل سیرت (۳) قرارداشت از آب محروم شد. آنان پس از شور با یکدیگر باتفاق به جنگ باد جنوب رفتند (آنچه در اینجا نقل میکنم از قول اهالی افریقاست). اما همینکه به منطقه شن زار رسیدند باد جنوب وزیدن گرفت وآنانرا درزیر انبوه شن مدفون کرد. از موقعیکه آنان از بین رفته‌اند، ناسامون‌ها سرزمین آنان را اشغال کرده‌اند.

۱۷۴ - آنطرفتر ازقوم‌ناسامون، درجهت جنوب‌درمنطقه‌حیوانات‌سبع، گارامانت‌ها(۴) قرار دارند که از انسان و اجتماع گریزانند.اینان نه سلاح جنگی دارند و نه قادربه دفاع از خود میباشند.

۱۷۵ - بطوریکه نقل کردم، اینان بالاتر از ناسامون‌ها سکونت دارند: بعد از اینها

---

۱ - Psylles

۲ - مؤلف در عبارت بعد مدعی است که این قوم بترتیبی که او نقل میکند ازبین رفته بود ووجود خارجی نداشت. بنابراین ذکر این مطلب که «در نزدیکی ناسامون ها قوم پسیل زندگی میکنند» صحیح بنظر نمیرسد و لازم بود فعل این عبارت را بصورت ماضی مستبعد بکارمیبرد. درترجمه،عبارت،بترتیبی که مؤلف نقل‌کرده‌است نقل شده‌است.

۳ - (Syrte) -دربارهٔ این‌نام رجوع شود به یادداشت ذیل بند۱۶۹

۴ - گارامانت‌ها (Garamantes) از قبایل واقوام قدیم ساکن‌ساحل‌افریقای شمالی در محلی که امروز واحهٔ فزن نام دارد.

در طول ساحل و درجهت مغرب ماس‌ها (۱) قرار دارند. ماس ها سرخود را تا میان آن میتراشند وفقط موهای فرق را بلند میکنند و دوسوی آنرا از چپ و راست تا روی پوست میتراشند. درجنگ برای حفاظت خود ازپوست شترمرغ استفاده میکنند. رودخانه کی‌نیپس (۲) درسرزمین آنان جاری است. این رود از تپه‌ای که به تپه شاریت (۳) معروف است جاری میشود و آب آن بدریا میریزد. تپه شاریت از جنگل انبوهی پوشیده شده، درحالیکه سراسر آن قسمت از افریقا که تاکنون در بارهٔ آن سخن گفتیم بی‌درخت است. از دریا تا این تپه دویست ستاد (٤) فاصله است.

۱۷۶ ـ بعد ازماس ها، ژندان‌ها (٥) قراردارند که زنان آنان بارعایت ترتیب زیر تعدادی حلقه چرم برپا میکنند: هریك از زنان بتعداد مردانی که با او رابطه دارند حلقه‌ای برپای میافکند. هر کس که حلقه‌های بیشتری برپا داشته باشد لایق‌تر از دیگران است، زیرا محبوب تعداد بیشتری از مردان بوده است.

۱۷۷ ـ در زبانه‌ای از خشکی که جلوتر از محل قوم ژندان در دریا پیش رفته قوم لوتوفاژ (٦) زندگی میکند که غذای مردمان آن منحصراً از گیاه لوتوس میباشد. میوه این گیاه بدرشتی میوه درخت سقز (۷) ومزه آن شبیه مزهٔ خرما است. لوتوفاژها از آن شرابی تهیه میکنند.

---

۱ ـ Maces

۲ ـ Kinyps

۳ ـ Charites

٤ ـ ستاد (Stade) واحد طول در یونان باستان و برابر ۱۷۷ متر و ٦ سانتیمتر (رجوع شود به یادداشت مقدمه درباره اوزان و مقادیر در یونان باستان)

٥ ـ Gindanes

٦ ـ لوتوفاژها (Lotophages) نام قبیله‌ای از قبایل قدیم شمال افریقا بوده‌است که درمنطقه سیرت (Syrte) درنزدیکی تونس امروزمیزیستند وچون منحصراً ازشیره گیاهان ومیوه گیاهی بنام لوتوس (Lotos) زیست‌میکردند باین نام که‌معنای آن «گیاهخواران» است معروف شدند. معروف است این میوه چنان لذیذ بوده‌است که هرمسافری که از آن می‌چشید دیار خود را فراموش میکرد (فرهنك سعید نفیسی ـ ۱۹۳۱ ـ جلد۲ ـ صفحه ٦۰)

۷ ـ لانتیسك (Lentisque) که ظاهرا باید درخت سقز بوده باشد (فرهنك سعید نفیسی ـ ۱۹۳۱ ـ جلد۲ ـ صفحه ۲۷)

۱۷۸ - بعد از لوتوفاژها در طول ساحل دریا ماشلی‌ها (۱) قرار دارند که آنان نیز از میوه لوتوس تغذیه میکنند، اما بمقداری کمتر از قوم قبلی. اینان تا محل رود بزرگی که تریتون (۲) نام دارد پراکنده‌اند. این رود بدریاچه بزرگی میریزد که تریتونیس (۳) نام دارد. در این دریاچه جزیره‌ایست بنام فلا (٤). بطوریکه نقل میکنند بموجب پیشگوی هاتف یکی از معابد، این جزیره میبایستی مهاجرنشین اهالی لاکدمون بوده باشد.

۱۷۹ - این داستان را نیز نقل کرده‌اند: وقتی ژازون (٥) کشتی آرگو (٦) را درزمان پلیون (۷) بساخت، بین هدایائی که باقربانی ها همراه کرده سه پایه‌ای از مفرغ نیز قرارداد ودراین‌حال بقصد سفر به دلف، پلوپونز را دورزد. اما وقتی‌درحال‌بحر- پیمائی به حوالی دماغه ماله (۸) رسید، باد شمال او را غافلگیر کرد و بسوی افریقا برد و قبل از آنکه خشکی در برابر چشمانش آشکار شود وی را بـاعماق دریاچه تر تیونیس‌سوق داد. وی‌نمیدانست که چگونه خود را از دریاچه بیرون کشد. افسانه‌ها حکایت دارد که در همین موقع تریتون (۹) بر ژازون آشکار شد و سه پایه او را طلب کرد و درمقابل وعده داد که گذرگاه دریاچه را به ملاحان نشان‌دهد وآنانراصحیح و سالم باز گرداند. ژازون باین کار رضایت داد و تریتون راه خروج از دریاچه را

۱- Mhchlyes

۲ - تریتون (Triton) نام رودی‌بوده‌است که درناحیه‌سیرت‌قدیم (تونس امروز) - جاری بود و بدریاچه ترتیونیس‌منتهی میشد. این نام‌از نام‌خدائی اخذشده که‌بحکایت‌افسانه‌های باستان‌خدای دریاها بود و گمراهان‌یونانی‌رادردریاچه‌ترتیونیس‌راهنمائی‌میکرد.

۳ - تریتونیس (Tritonis) دریاچه باتلاقی واقع در منطقه سیرت (تونس‌امروز). افسانه‌های‌باستان حکایت دارد که‌مینروخدای جنگ‌درسواحل‌این دریاچه‌بدنیا آمده است.

٤ - Phla

٥ - Jason

٦ - Argo

۷ - Pélion

۸ - ماله(Malée) نام قدیم دماغه سنت آنژ (Saint-Ange) واقع در جنوب غربی لاکدمونی است

۹ - تریتون (Triton) خدای دریاها که بحکایت افسانه‌های باستان‌نیمی‌ازاندامش بشکل انسان ونیمی دیگر بشکل ماهی بوده است.

نشان داد. آنگاه برروی آن سه‌پایه بنشست و آنچه را که مقدر بود اتفاق افتد برای همراهان ژازون پیشگوئی کرد و سپس سه پایه را در معبدخود نهاد. پیشگوئی او این بود که اگر یکی از اعقاب ملاحانی که در کشتی آرگو بوده‌اند این سه پایه را با خود ببرد صد شهریونانی در اطراف دریاچه تریتونیس بنا خواهد شد. همینکه افریقائیان ساکن آن ناحیه ازاین راز باخبر شدند سه پایه را پنهان کردند.

۱۸۰ ـ بعد از ماشلی ها ، اوس ها (۱) قراردارند. مردمان این‌قوم وقوم ماشلی اطراف دریاچه تریتونیس سکونت دارند، و رودتریتون حد فاصل بین آنانست. ماشلی‌ها موهای عقب سررا بلند میکنند و اوس‌ها موهای جلوی سررا. در موقع جشن سالیانه آتنا (۲) ، دوشیزگان آنان به دو دسته تقسیم میشوند (۳) وبا چوب و سنگ باهم بنزاع میپردازند و مدعی هستند که بااین عمل تشریفاتی را انجام میدهند که پدران آنها بافتخار خدای محل که‌ما آتنا مینامیم برپا کرده‌اند. هر کس ازبین آنان که از جراحات خود بمیرد به از دست دادن بکارت متهم میشود. قبل ازاینکه باهم بنزاع بپردازند یکی از زیباترین دوشیزگان را برمیگزینند وبخرج همه اورابا کلاه خود کورنتی و لباس رزم یونانی مزین میکنند وسپس وی را بر گردونه‌ای قرار میدهند و گرداگرد دریاچه میگردانند (٤).

اما اینکه‌اینان قبل‌ازاستقراریونانیان در آن حوالی، این‌دوشیزگان راچگونه ملبس میکرده‌اند ، این موضوعی است که ما از آن بی‌خبریم. معذالك تصور میکنم که درآن موقع لباس رزم مصری‌ببر میکرده‌اند زیرابعقیده من، سپر گردو کلاه‌خود

---

۱ - Auses

۲ - Athéna

۳ ـ روشن نیست منظور هردوت اینست که دختران هریك از این دوقوم جداگانه به دو دسته تقسیم میشوند و با یکدیگر نزاع میکنند یا دختران ماشلی‌ها در یکطرف و دختران اوس ها در سوی دیگر قرار میگیرند و این دودسته دختر که از دو قوم مختلف هستند این مراسم سخت ودشوار را انجام میدهند.

٤ ـ محتملامنظور بومیان‌ازاین‌عمل تجسم‌الهه‌ای‌بوده‌است که‌اورا‌پرستش‌میکرده‌اند.

از مصر به یونان آمده است (۱) . افریقائیان معتقدند که آتنا دختر پوزئیدون (۲) والهه دریاچه تریتونیس است که چون از پدر ناراضی بود ، خود را به زوس بخشید وزوس او را به فرزندی پذیرفت. چنین است آنچه آنان نقل میکنند . زنان بین آنان مشترك اند ، زیرا آنان ازدواج نمیکنند و با زنان مانند حیوانات مقاربت میکنند . هروقت زنی بچه‌ای بزاید، سه‌ماه بعدازتولد، مردان قبیله را درمحلی گرد میآورند وبچه‌را باآنان روبرو میکنند وبهر کس که شباهت داشته باشد فرزند او شناخته‌میشود .

۱۸۱ ـ چنین بود شرح آن دسته‌ازافریقائیان صحرانشین که درسواحل دریا سکونت دارند . درسمت جنوب درداخل خشکی‌منطقه‌افریقای درندگان سبع‌قراردارد. بعداز افریقای درندگان، درتمام طول افریقا ازشهرتب(۳) در مصر تاستونهای هرکول(٤) حاشیه‌ای شن‌زار قراردارد. درسراسراین‌حاشیه بفاصله هرده روزراه قطعه‌های بزرگی از نمك مشاهده میشود که از اجتماع دانه‌های درشت آن برفراز تپه‌ها تشکیل شده است. ازنوك هرتپه وازمیان قطعه بزرك نمك،آبی خنك و گوارابیرون‌میجهد.اطراف این چشمه سارها مردمانی زندگی میکنند که بعد از منطقه حیوانات سبع آخرین افراد انسانی در جانب صحرا میباشند . این‌مردمان بترتیب عبارتند از آمونیها (۵) که بفاصله ده روز ازشهرتب قراردارند ومعبد آنها از روی معبد زوس درتب ساخته شده است . زیرابطوریکه قبلاً نقل کردم درتب نیزمجسمه زوس بشکل میش‌ساخته شده . مردمان این قوم چشمه مخصوص دیگری دارند که آب آن در آغاز روز ملایم است ، اما در ساعتی که بازار گرم است خنك و در میان روز بکلی سرد میشود ودر

۱ ـ ادعای هردوت دراین مورد قابل بحث است ، زیرا دراکثرحجاریها و کنده‌کاریهای یونان‌باستان‌تصویرسربازان‌یونانی‌مسلح‌به سپرو کلاه‌خود دیده میشود، درحالیکه درحجاریها و کنده‌کاریهای مصری‌بندرت این سلاح مشاهده میشود . با این ترتیب چگونه ممکن است که استعمال این دوسلاح ازمصر به یونان رفته باشد ؟

۲ ـ پوزئیدون (Poseidon) یا نپتون خدای دریاها در یونان باستان

۳ ـ تب (Thèbes) ازشهرهای بزرگ مصر باستان که امروز ویرانه‌های آن‌بنام کارناك ولوکسور در محل باقی‌است.

٤ ـ « ستونهای هرکول» نام جبل‌الطارق در دنیای باستان بوده‌است.

۵ ـ Amone

همین موقع است که باغات خود را با آن آبیاری میکنند. اواخر روز از نو کم کم گرم میشود واین وضع تا غروب ادامه مییابد و هنگام غروب آب آن ازنـو ملایم میشود. اما کار بهمینجا خاتمه نمییابد، زیرا تااواسط شب آب همچنان گرم میشود ودر نیمه شب مانند آب جوش میجوشد. همینکه نیمه شب گذشت مجدداً آب آن رو بسردی میگذارد واین تبریدتا طلوع سحر ادامه مییابد. این چشمه را چشمه‌خورشید مینامند (۱).

۱۸۲ ـ بعد از آمونی‌ها، در طول حاشیه شن زار و بفاصله ده روز دیگر راه، تپه‌ای از نمك وجود دارد که شبیه تپه‌هائی‌است که درسرزمین آمون وجود دارد. در اینجانیز آب و اجتماعی ازانسان مشاهده میشود. این محل را اوژیلا (۲) مینامند. این‌همان محلی است که ناسامون‌ها برای چیدن خرما درفصل آن بدانجا میروند (۳).

۱۸۳ ـ بعد از اوژیلا بفاصله ده روز دیگر راه، تپه‌ای دیگر از نمك وجود دارد کـه آب دارد و مانند محل‌هائی که قبلاً نام بردیم درختان خرما بتعداد زیاد و بـا میوه فراوان در آن مشاهده میشود. دراینجانیز مردمانی زندگی میکنند که گارامانت (٤) نام دارند. تعداد افراد این قوم بسیار است. اینان برروی نمك خاك میریزند وسپس دراین‌خاك زراعت میکنند. مستقیم‌ترین راه . . . (۵) به محل‌اقامت‌لوتوفاژها منتهی میشود. ازاین محل تا محل لوتوفاژهاسی روز راه فاصله است. دراین محل گاوهائی مشاهده میشود که وقتی‌چرا میکنند عقب عقب میروند. اماعلت اینکه این گاوها در

۱ ـ این چشمه امروز در سیرنائیك باقی است و عین‌الحمام نام دارد. امـا اینکه هردوت تصور کرده است که آب‌آن بترتیبی که نقل‌میکند درطی‌بیست وچهارساعت تغییر حرارت میدهد صحیح‌نیست زیرا آنچه تغییر میکند درجه حرارت هوای مجاور است کـه موجب میشود آب چشمه درطلوع‌آفتاب ملایم ودر گرمای ظهر خنك و هنگام عصرمجددا ملایم و در موقع غروب گرم و در نیمه شب جوشان جلوه کند.

۲ ـ Augila ـ درباره‌این‌محل رجوع شود به یادداشت ذیل بند ۱۷۲

۳ ـ رجوع شود به قبل ـ بند ۱۷۲ کتاب حاضر

٤ ـ Garamantes درباره‌این قوم رجوع شود به یادداشت ذیل بند ۱۷٤

۵ ـ در اینجا قسمتی از متن هردوت ناقص است و ظاهرا باید حذف شده باشد. حدس زده میشود دراصل عبارت چنین بوده است: « مستقیم‌ترین راه برای خروج ازاین سرزمین و رفتن به ساحل . . . » (Belles Lettres ـ جلد ٤ ـ صفحه ۱۸۸)

موقع چراعقب میروند اینست که شاخ آنها بحدی بجلوخم شده که مجبورند درموقع چرا ازعقب راه بروند. آنها درچنین وضعی نمیتوانند ازجلوپیش بروندزیراشاخهای آنها در مقابل آنها درخاك فرومیرود. فرق این گاوها با گاوهای دیگر یکی از این لحاظ است ودیگری از حیث ضخامت واستحکام چرم آنها. گارامانت‌ها بر گردونه‌های چهاراسبه خود می نشینند و در این حال بشکار ترو گلودیت های حبشی(۱) میروند. زیرا اینان از حیث سرعت در دویدن بین مردمانی که داستانهائی دراین باره بآنان نسبت داده‌اند چابك‌ترین مردمان هستند.

ترو گلودیت‌ها از مارو سوسمار ودیگر خزندگان مشابه تغذیه‌میکنند. زبان آنها بهیچیك از زبانها شباهت ندارد زیرا آنها مانند خفاش صداهای تیزی از خود درمیآورند(۱).

۱۸۴ ـ در آنسوی گارامانت‌ها بفاصله ده روز دیگر راه تپه دیگری از نمك وجود دارد که آب در آن جاری است و مردمانی که گرد آن زیست میکنند آتارانت (۲) نام دارند. اینهاتاجائیکه مااطلاع‌داریم تنهامردمانی‌هستند که‌افرادآن‌اسم شخصی‌ندارند؛ اگرچه مجموع آنها را آتارانت مینامند، اما فرد فردآنها اسم مخصوصی ندارند. اینان خورشید را در موقعی که سوزان بنظر میرسد لعن میکنند و هرناسزای قابل تصوری راخطاب بآن‌برزبان جاری میکنند وعلت این امر آنست که گرمای‌خورشید خود آنها وسرزمین آنها را میسوزاند (۳).

---

۱ ـ ترو گلودیت ها (Troglodites) که معنای تحت اللفظی آن «ساکنان غارها» است بمردمانی گفته میشد که در جنوب مصر و کنار دریای سیاه درغارهازیست میکردند.

۱ ـ محتمل‌است مقصود مؤلف اسلاف قبایل تیبو (Tibous) بوده است که تعدادی از آنها در غارها زندگی میکرده‌اند، در سرعت حرکت معروف جهان بوده‌اند و زبان آنهابشکل فریادهای مقطع وتیز بوده است (Belles Lettres جلد ٤ ـ صفحه۱۸۹)

۲ ـ Atarantes

۳ ـ باوصفی که مؤلف ازحرارت خورشید در محل اقامت‌این قوم میکند بایدحدس زد که این محل یکی از دورترین نقاط مسکونی استوائی شمال افریقا بوده است که‌آب وهوائی گرم وسوزان داشته. حدس زده میشود مقصود هرودوت منطقه‌ای بوده است که بین دریاچه چاد ونیجریه امروز واقع بوده است (Belles Lettres ـ جلد ٤ ـ صفحه ۱۸۹)

بعد از اینها ، بفاصله ده روز دیگر راه ، تپه‌ای دیگر از نمك وجود دارد که درآن آب نیز یافت میشود و گردآن مردمانی زندگی‌میکنند . در مجاورت این تپه کوهی از نمك‌وجود دارد که اطلس (۱) نامیده میشود . این کوه کوچك است وازهر جانب مدور است اما ارتفاع آن بحدی است که بطوریکه نقل میکنند مشاهده قلل آن امکان پذیر نیست ، زیرا همیشه چه در زمستان وچه در تابستان قلل آن ازبرف مستور است . ساکنان آن نواحی عقیده دارند که این کوه ستون آسمان است . نام این مردمان نیزاز این کوه‌اخذ شده‌است، زیرا آنان را درحقیقت آتلانت (۲) مینامند. بطوریکه نقل میکنند اینان هرگز چیزهای ذیروح نمیخورند (۳) و خواب هم هرگز نمی‌بینند.

۱۸۵ ـ پس باین ترتیب؛ اقوامی را که تامحل سکونت آتلانت‌ها دراین حاشیه زندگی میکنند میتوانم نام ببرم؛ اما ازآن ببعد رانمیتوانم‌نام ببرم ولی‌درهرحال ، تردیدی نیست که این حاشیه تا ستونهای هرکول (٤) وحتی تا آنسوی‌آن نیز ادامه مییابد و درسراسر این مسیر بفاصله هرده روز راه معدنی از نمك و اجتماع کوچکی وجود دارد . خانه‌های همه این مردمان از قطعات نمك ساخته شده وعلت این امرآنست که دراین قسمت‌های افریقا باران نمی‌بارد ؛ زیرا اگر باران ببارد این دیوارهای نمکی ازبین خواهد رفت . نمکی که دراین نواحی استخراج میشود ظاهری سفید یا سرخ رنگ دارد .

مناطقی که در آنسوی این حاشیه یعنی درجنوب آن و در سمت داخلی‌افریقا

۱ـ (Atlas) باتوصیفی که مؤلف‌ازاین کوه میکندنباید منظورازاین‌نام سلسله‌جبال معروف اطلس باشدکه امروز به مجموعه کوههای موازی و کوتاهی گفته میشود که در سراسر شمال افریقا از مدیترانه تا اقیانوس اطلس کشیده شده است .

۲ - A tlantes

۳ـ شاید علت این‌عادت آب‌وهوای سخت این‌مناطق بوده‌است که گوشت حیواناترا در مدتی کوتاه فاسد میکرده‌است. دربسیاری از نقاط صحرای افریقا مردم از گیاهان‌تغذیه میکنند وهرگز گوشت نمیخورند .

٤ ـ جبل‌الطارق امروز

قرار گرفته‌اند خشك ، بی‌آب ، بی‌حیوان ، بی‌باران و بی گیاه است و اثری ازرطوبت در آن مشاهده نمیشود .

۱۸۶ ـ بدین ترتیب ، ازمصر تا دریاچه تریتونیس (۱) کسانی در افریقا زیست میکنند که‌بیابانگردند وخوراك آنها گوشت‌وشیر است،اما مانندمصریان وبهمان‌دلیلی که‌آنان از خوردن گوشت گاو امتناع دارند آنان نیز مطلقا از خوردن گوشت گاوخودداری میکنند (۲) و خوك نیز پرورش نمیدهند . زنان سیرن نیز عقیده ندارند که خوردن گوشت گاو مجاز باشدوبنا براین باحترام ایزیس (۳) مصریان از خوردن گوشت آن امتناع میکنند . حتی بافتخاراین‌خدا روزه میگیرند وجشن‌هائی برپا میکنند . زنان اهالی بر که علاوه‌بر گوشت گاوازخوردن گوشت خوك نیزخودداری میکنند . چنین بود این مسائل .

۱۸۷ ـ افریقائیانی که در مغرب دریاچه تریتونیس زیست میکنند بیابانگرد نیستند . اینان عادات و رسومی دیگر دارند وبافرزندان خود رفتاری را که بیابانگردان با فرزندان خود میکنند نمیکنند . مطلب آنست که اهالی افریقا ، البته نه همه آنها ، زیرا من چنین ادعائی نمیتوانم بکنم، بلکه بسیاری‌ازآنها چنین میکنند که‌اکنون نقل میکنم :

وقتی اطفال آنهابسن چهار سالگی‌میرسند ، رگ‌ه های فرق‌آنهارا با پشمی که چربی‌آن گرفته نشده میسوزانند ؛ بعضی ازآنها رگ‌ه های شقیقه‌های اطفال را نیز میسوزانند و مقصود آنها از این عمل اینست کـه اخلاط از مغز آنها جاری نشود و سلامت‌آنهارا مختل‌نکند. آنهاخود مدعی‌هستند که درنتیجه انجام این عمل‌ازسلامتی کامل برخوردارند .

حقیقت آنست که بین مردمانی که ما میشناسیم افریقائیان ازهمه سالم‌تراند.

---

۱ ـ Tritonis ـ در باره این دریاچه رجوع شود به توضیح ذیل بند ۱۷۸

۲ ـ این مطلب باقسمتی‌ازگفته‌های قبلی مؤلف مباینت دارد (کتابدوم ـ بند ۱۸)

۳ ـ ایزیس (Isis) از خدایان مصر باستان ، خواهر و زوجه اوزیریس (Osiris) که بحکایت افسانه‌ها زراعت و ریستن و بافتن و دوختن را به مصریان آموخت

اما اینکه این امر به آن عمل مربوط باشد، مطلبی است که من نمیتوانم با اطمینان خاطر اظهار کنم ؛ اما درهرحال آنان از سلامتی برخوردارند. اگر در موقعی که رگ های اطفال را میسوزانند آنان دچار تشنج شوند برای این کار داروئی آماده دارند: در اینگونه مواقع مقداری ادرار بز بر فرق اطفال میریزند و این دارو آنان را راحت میکند. این مطلب را از قول خود اهالی افریقا نقل کردم.

۱۸۸ - و اما مراسم قربانی بین بیابانگردان چنین است که نقل میکنم : ابتدا قسمتی از گوش قربانی را میبرند و بآنسوی آستانه (۱) میافکنند. آنگاه گردن حیوان را از عقب تاب میدهند. آنان فقط برای خورشید وماه قربانی میکنند. اینان خدایانی هستند که تمام اهالی افریقا برای آنها مراسم قربانی برپا میکنند. اما آن دسته از اهالی افریقا که گرد دریاچه تریتونیس زندگی میکنند مخصوصاً برای آتنا (۲)، و بعد از او برای تریتون (۳) و پوزئیدون (٤) قربانی‌هائی اهدا میکنند.

۱۸۹ - شکل لباس وسپر مجسمه‌های آتنا را یونانیان از اهالی افریقا تقلید کرده‌اند؛ با این تفاوت که لباس افریقائی ها از چرم است و حاشیه‌ای که بر سپر آنها آویخته است بشکل مار نیست و از تسمه‌های چرمی ساخته شده است. بقیه قسمت‌های لباس آنها باهم مشابه‌است. نام لباسی که بر اندام مجسمه‌های پالاس (۵) مشاهده میشود بتنهائی مبین منشاء افریقائی آن میباشد. برای توضیح مطلب اضافه میکنم که افریقائیان بر روی لباسهای خود قطعه‌ای از پوست بز بایشم های کوتاه که حاشیه‌هائی بر آن دوخته وبا روناس رنگ کرده‌اند میافکنند. کلمه سپر در زبان یونانی از نام این نوع پوست بز اخذ شده است. بعقیده من، حتی تشریفات مذهبی پرسروصدا نیز از میان این اقوام سرچشمه گرفته است، زیرا افریقائیان نیز فریادهای مذهبی از خود در میآورند. یونانیان بکار بردن گردونه های چهار اسبه را نیز از افریقائیان آموخته‌اند.

---

۱ - مقصود آستانه معبدی است که قربانی در آن بعمل میآید.
۲ - آتنا (Athéna) یا آتنه الهه عقل وهنرهای زیبا وجنگ در یونان باستان.
۳ - تریتون (Triton) درباره این نام رجوع شود به یادداشت ذیل بند ۱۷۹
٤ - پوزئیدون (Poseidon) - رجوع شود به یادداشت ذیل بند ۱۸۰
۵ - پالاس (Pallas) نام دیگر آتنه الهه جنگ وهنرهای زیبا در یونان باستان.

۱۹۰ ـ صحراگردان افریقا ، باستثنای ناسامون‌ها ، در موقع دفن مرگان خود همان اعمالی را انجام میدهند که یونانیان انجام میدهند . ناسامون هامردگان خود را درحال نشسته دفن میکنند و مراقب هستند که محتضر را در لحظه مرگ بروی پا بنشانند تا خوابیده به پشت نمیرد . کلبه‌های آنان از ساقه‌های بوته سریش (۱) که گرد گجن پیچیده‌اند ساخته شده وقابل نقل و انتقال است . چنین است عادات و رسوم این اقوام .

۱۹۱ ـ تنها در مغرب رود تریتون و درمجاورت قوم اوزه (۱) با افریقائیان کشاورز روبرومیشویم . اینان طریق استفاده ازخانه رامیدانند وماکسی (۲) نام دارند. موهای خودرا درطرف راست سربلند میکنند وطرف چپرا ازته میتراشند . بدن خودرا نیز با شنگرف اندوده میکنند . آنان مدعی هستند که ازاخلاف اهالی تروآ (۳) میباشند. سرزمین آنان وبقیه افریقادرسمت مغرب بمراتب ازسرزمین بیابانگردان پردرخت‌تر وپرحیوان تر است . قسمت شرقی افریقا ، یعنی همان قسمت که بیابانگردان در آن زیست میکنند تا رود تریتون پست و شنزار است ، درحالیکه ازاین رود ببعد قسمت غربی افریقا که افریقائیان کشاورز در آن زیست میکنند کوهستانی و پردرخت و پرحیوان است . درهمین قسمت‌است که مارهای بسیاربزرگ ، شیرها ، فیل‌ها، خرس‌ها افعی‌ها ، خرهای‌شاخدار (٤) ، بوزینه‌ها وحیوانات‌بی‌سر که بادعای‌افریقائیان چشمان آنها در سینه است ، و همچنین مردان و زنان وحشی و دیگر حیوانات افسانه‌ای زیست میکنند .

۱۹۲ ـ در سرزمین بیابانگردان اثری ازاین قبیل حیوانات وجود ندارد ، اماحیوانات دیگری درآنجا یافت میشود که عبارتند از غزال ، آهوخر ـ نه از نوع خرهائی که آب نمی‌آشامند ـ گوزن‌های دیگری که دسته سازهای فینیقی را ازشاخ‌آنهامیسازند

---

۱ ـ در متن کلمهٔ (Asphadèle) بکاربرده شده که ظاهراً باید نوعی گیاه چسبنده باشد ـ درفرهنگ نفیسی «بوته سریش» ترجمه شده‌است (فرهنگ نفیسی ـ ۱۹۳۱ ـ جلد ۱)

۱ ـ Augées

۲ ـ Maxyes

۳ ـ Troie

٤ ـ محتملا مقصود مؤلف ضرافه یا نوعی‌از گوزن‌های‌افریقائی بوده‌است.

(این حیوان از حیث جثه با یك گاو برابر است) ، روباه‌های کوچك ، کفتار ، جوجه تیغی ، میش وحشی ، دیکتی (۱) ، شغال ، یوزپلنك و تمساح هائی که طول اندام هریك به سه آرنج (۲) میرسد ودرخشکی زندگی میکنندو ازهر حیث بهسوسمار شباهت دارند و شتر مرغ و مارهای کوچکی که هریك شاخی برسر دارند .

این بود حیواناتی که دراین سرزمین یافت میشوند . ازحیوانات مناطق دیگر نیز باستثنای گوزن و گراز در آن محل یافت میشود. از گوزن و گرازدرافریقا اثری نمیتوان یافت . همچنین سه نوع موش دراین سرزمین یافت میشود: نوعی ازآن رادیپود(۳) ونوع دوم را ززری (٤) (این کلمه افریقائی است و معنای آن به یونانی تپه است) ونوع سوم راموش تیغی مینامند . دراین سرزمین راسو نیزیافت میشود . اینهادرمزارع سیلفیوم (٥) نشوونما میکنند وشباهت کاملی به راسوهای تارتسوس (٦) دارند . این بود حیواناتی که درسرزمین افریقای بیابانگردان میتوان یافت وتاجائیکه تحقیقات ما اجازه داده است اطلاعات کاملی درباره آنها جمع آوری کرده‌ایم .

۱۹۳ ـ بعدازماکسی‌ها ، زوئس ها (۷) قراردارند . درمیان این قوم رسم است که در موقع جنگ زنان آنان گردونه‌هارا بحرکت درمیآورند ومیرانند .

۱۹۴ ـ بعد از آنها ژیزانت ها (۸) قراردارند(۹) . در سرزمین اینان نوعی زنبور عسل

---

۱ ـ Dictyes ـ نوع این حیوان تشخیص داده نشد

۲ ـ آرنج واحدطول دریونان باستان و برابریك پاونیم یا ٤٤٤ میلیمتر (یادداشت مقدمه درباره اوزان ومقادیر در یونان باستان)

۳ ـ Dipodes

٤ ـ Zégéries

٥ ـ (Silphium) ـ درباره این گیاه رجوع شود به یادداشت ذیل بند ۱٦۹

٦ ـ Tartessos

۷ ـ Zauéces

۸ ـ Gyzantes

۹ ـ حدس زده میشود که محل سکونت ماکسی‌ها ، زوئس‌ها و ژیزانت هابنحوی که هردوت نقل میکند درطول سواحل تونس ودرنزدیکی محلی که بعدها قرطاجنه درآن بوجود آمده است بوده است (Belles Lettres ـ جلد ٤ ـ صفحه ۱۹٤)

وجود دارد که عسل فراوانی‌میدهد . ولی‌بطوریکه‌نقل میکنند مقادیربیشتری عسل بوسیله کسانی که‌کارشان ساختن عسل مصنوعی‌است ساخته میشود.این‌مردمان‌همگی اندام خود راباشنگرف رنك میکنند وغذای‌آنان گوشت میمون هائی است که بتعداد زیاد در کوه‌های سرزمین‌آنها وجود دارد .

۱۹۵ ـ بطوریکه اهالی قرطاجنه نقل میکنند ، درمقابل سرزمین آنان جزیره‌ایست که کیروئیس (۱) نام دارد. طول آن دویست ستاد ولی عرض آن کم است و از ساحل میتوان پیاده بآن داخل شد . این جزیره سراسر از درخت زیتون و مو پوشیده شده و دریاچه‌ای درآن وجود دارد که در گل ولای‌آن خرده طلا یافت میشود و دختران بومی بوسیله پرهائی که اندود قطران بر آن زده‌اند این خرده طلاهـا را استخراج میکنند . دراینکه این مطلب صحیح است یا خیر ، من اطلاعی ندارم و آنچه نقل کردم از قول دیگران بود ، امابعیدبنظر نمیرسد . من خود در زاکینتوس (۲) بچشم دیده‌ام که قطران‌ازآب دریاچه‌ای استخراج میکرده‌اند . دراین سرزمین (۳) چندین دریاچه وجود دارد . بزرگترین آن از هرطرف هفتاد پاطول دارد (٤) وعمق آن به دو اورژی (٥) میرسد . شاخه‌ای از مورد را بسر چوبی می‌بندند و بکمك آن قطران را از دریاچه بیرون میکشند . این‌قطران بوی سقز میدهد ولی از قطران پیری (٦) بهتراست. این قطران‌را در گودالی که در کنار دریاچه حفر کرده‌اند میریزند ووقتی

۱ـ Kyrauis

۲ ـ Zakynthos

۳ ـ مقصود زاکینتوس است .

٤ ـ منظور چهار ضلع دریاچه است .

٥ ـ اورژی (Orgye) واحد طول در یونان باستان وبرابریك مترو۷۷٦ میلیمتر (یادداشت مقدمه درباره اوزان ومقادیر در یونان باستان)

٦ ـ پیری (Piérie) دردنیای قدیم چندین ناحیه باین نام خوانده میشد (مخصوصاً قسمتی ازمقدونیه‌وقسمتی ازسوریه‌قدیم) ـظاهراًمقصود مولف دراین مقام‌قسمتی ازمقدونیه قدیم است که باین نام خوانده میشد .

بمقدار زیاد جمع آوری شد آنرا از گودال بیرون میآورند و در ظروف آمفور (۱) میریزند. آنچه در دریاچه میریزد، از داخل زمین میگذرد و از دریائی که تقریباً بفاصله چهار ستاد (۲) از دریاچه قرار گرفته بیرون میآید. از اینقرار آنچه دربارهٔ جزیره‌ایکه در نزدیکی سواحل افریقا قرار گرفته نقل میکنند نیز ممکن است کاملاً با حقیقت تطبیق نماید.

۱۹۶ ـ اهالی قرطاجنه این مطلب را نیز نقل میکنند: در آنسوی ستونهای هر کول (۳) قسمتی دیگر از افریقا قرار دارد که در آنجا نیز مردمانی در آن زیست میکنند. وقتی قرطاجنی‌ها بسرزمین این مردمان میرسند کالای خود را از کشتی بیرون میآورند و در طول ساحل بدنبال هم قرار میدهند و سپس به کشتی‌های خود بر میگردند و دودهائی بآسمان متصاعد میکنند. بومی‌ها بمشاهده دود به ساحل نزدیك میشوند و مقداری طلا در مقابل آن کالاها قرار میدهند و سپس بفاصله معین از آن عقب میروند. قرطاجنی‌ها باز میگردند و مقدار طلا را ملاحظه میکنند؛ اگر آنرا معادل کالای خود بیابند، برمیدارند ومیروند ولی اگر آنرا معادل کالای خود نیابند بار دیگر به کشتی‌های خود بازمیگردند ودر آنجا منتظر میشوند (٤). سپس بومیان نزدیك میشوند ومقداری طلا بر آنچه که قبلاً نهاده بودند اضافه میکنند تا آنکه آنان راضی شوند. بطوریکه قرطاجنی‌ها نقل میکنند هیچیك از طرفین در این معامله تقلب نمیکنند. قرطاجنی‌ها خود قبل از اینکه مقدار طلا بنظر بومیان با کالای آنان برابر شود دست بآن نمیزنند و بومیان نیز قبل از آنکه قرطاجنی‌ها طلا را بردارند به کالای آنان دست نمیزنند.

۱۹۷ ـ چنین بود وصف آن دسته از افریقائیان که قادر به نقل نام آنان میباشیم. اکثر

---

۱ ـ آمفور (Amphores) نوعی ظرف و واحد حجم در یونان باستان، برابر ۱۹ لیتر و یك دسی لیتر (یادداشت مقدمه دربارهٔ اوزان و مقادیر در یونان باستان)

۲ ـ ستاده (Stade) واحد طول در یونان باستان و برابر ۱۷۷ متر و ٦ سانتیمتر (یادداشت مقدمه دربارهٔ اوزان ومقادیر در یونان باستان)

۳ ـ مقصود جبل الطارق امروز است

٤ ـ ظاهراً علت این طرز معامله طلا در سواحل غربی آفریقای آن زمان عدم اعتماد متقابل بازرگانان قرطاجنی و بومیان نیمه وحشی افریقا بوده است

اینان در گذشته از طرف پادشاه پارس‌ها نگرانی نداشته‌اند و امروز هم از این حیث نگرانی ندارند. مطلبی که باید درباره این منطقه اضافه کنم اینست که تاجائیکه ما میدانیم مردمان این منطقه‌ازچهارنژاد هستندونه بیشتر(۱). دونژاد ازاین چهار نژاد بومی هستند و دونژاد دیگر بومی نیستند: افریقائیان و حبشیان که دسته اول آنها در شمال و دسته دوم در جنوب افریقا زیست میکنند بومی هستند؛ ولی فینیقی‌ها و یونانیان از خارج آمده‌اند.

۱۹۸ ـ بعقیدهٔ من افریقا از حیث حاصلخیزی نیز قارهٔ جالبی که بتوان آنرا با آسیا یا اروپا مقایسه کرد نمیباشد. البته باستثنای سرزمین کی‌نیپس (۲) (که نام آن با نام رود آن یکی است). این ناحیه ازحیث تولیدغلات بابهترین اراضی برابری میکند و از هیچ حیث با دیگر قسمت‌های افریقا قابل قیاس نیست؛ زیرا خاك آن سیاه است و چشمه‌های فراوانی آنرا آبیاری میکند. خطر خشکسالی یا زیادی باران در آنجا وجود ندارد (دراین قسمت ازافریقا باران میبارد). میزان تولید گندم دراین سرزمین باتولید بابل (۳) برابراست. سرزمین مورد سکونت او سپری‌ها (٤) نیز حاصلخیز است. وقتی محصول درآنجا به بهترین وضع میرسد نسبت آن صد به یك است. این نسبت درسرزمین کی‌نیپس به سیصدبه‌یك‌میرسد.

۱۹۹ ـ اکنون باید این مطلب جالب را نیز اضافه کنم: در سرزمین سیرن (۵) که مرتفع ترین نقطه قسمتی از افریقا که بادیه‌نشینان در آن زیست میکنند محسوب میشود محصول در سه فصل برداشته میشود.

---

۱ ـ باید توجه داشت که هردوت مصر را در تقسیم بندی جغرافیای ربع مسکون آن عصرجزء افریقا نمیدانست (هردوت ـ کتاب دوم بند ۸ ـ ۱۸-۳۲ ـ ٦۵ ـ کتاب چهارم بند ٤۱)

۲ ـ کی‌نیپس (Kinyps) ـ این ناحیه در تریپولی واقع شده و امروز وادی کنعان نام دارد.

۳ ـ مقصود مؤلف بابل‌قدیم پایتخت‌باستانی امپراتوری‌بابل‌درساحل‌فرات است.

٤ ـ Evesprides ؟

۵ ـ (Cyrène) ـ درباره این‌محل رجوع شود به‌یادداشت ذیل بند ۱۵۲

باراول محصول ومیوه‌های منطقهٔ ساحلی را جمع‌آوری می‌کنند . همینکه این کار تمام شد محصول و میوه‌های منطقه‌ای که بالاتر ازاین منطقه ساحلی است و منطقه وسطی نام دارد وبه قسمت «تپه‌ها» معروف‌است بدست میآید و آماده برداشت‌میشود. وهمینکه محصول این قسمت وسطی نیزجمع آوری شد محصول منطقه علیا میرسد و و آماده برداشت میشود. باین‌ترتیب وقتی محصول اول مصرف و تمام میشود محصول دومنطقه دیگر آماده است ، بقسمی که‌فصل برداشت محصول درسرزمین سیرن هشت ماه پی‌درپی طول میکشد . آنچه دراین‌باره نقل شد کافی بنظر میرسد .

۲۰۰ ـ پارس‌هائی که برای کمك به فرتیمه (۱) آمده بودند ، بفرمان آریاند (۲) از مصر حرکت کردند و همینکه به برکه وارد شدند شهر را محاصره کردند و تسلیم مسببین قتل‌آرکسیلاس‌را خواستارشدند. اما چون‌اهالی‌برکه تماماًسکنان شهرخود رامسئول این قتل‌میدانستند ازمذاکره‌با آنان خودداری کردند دراین حال پارس‌ها مدت نه ماه شهر را در محاصره نگهداشتند ودر این مدت به حفر مجاری زیرزمینی بسوی محوطه داخلی شهر وحملات شدید بسوی آن پرداختند. اماشاگردآهنگری این‌مجاری زیرزمینی‌رابوسیله سپری که رویه‌ای مفرغین داشت کشف کرد . تدبیری که او برای این کار اندیشید چنین بود : این شخص سپر خود را در چندین نقطه شهر در داخل حصار برروی زمین قرارداد . هرجا که در زیرآن بحفر خندق مشغول نبودند زمین ساکت و بی‌صدا بود ؛ اما آنجا که درزیر آن به حفاری مشغول بودند سپربارتعاش‌درمیآمد. اهالی‌برکه درهمان‌نقاط مجاری‌دیگری‌درجهت مخالف بسوی دشمن حفر میکردند و حفاران پارسی را بقتل میرسانیدند . چنین بود تدبیری که اهالی برکه‌برای‌خنثی کردن عملیات‌حفاری‌پارس‌ها اندیشیدند . اما درموردحملات پارس‌ها بسوی شهر ، اهالی‌برکه این‌حملات را نیز دفع کردند .

۲۰۱ ـ چون تدریجاً دو حریف قوای خود را از دست میدادند و از هر طرف ، چه از جانب پارس‌ها وچه‌ازجانب‌اهالی‌برکه ، تعداد کثیری‌ازسپاهیان‌تلف میشدندآمازیس

---

۱ ـ Phèrétimé

۲ ـ Ariandès

فرمانده سپاه زمینی تدبیری اندیشید که چنین بود : وی باین مطلب پی‌برده بود که تسلط براهالی برکه به عنف امکان پذیر نبود اما با حیله وتدبیر بیشتر امکان داشت که برآنها دست‌یافت. پس فرمان‌داد هنگام شب گودال عریضی حفر کردند وبرروی آن قطعات نازکی ازچوب نهادند و برروی چوبها قشری از خاك ریختند بقسمی که سطح آن با سطح اطراف برابر شد. سپس هنگام طلوع آفتاب اهالی برکه را به مذاکره دعوت کرد. اینان به مذاکره رضایت دادند و سرانجام بایکدیگر توافق کردند. اما ترتیب این توافق چنین بود که شرح میدهم : آنان برروی گودال پنهان سوگند خوردند که تا وقتی که این زمین باین حالت باقیست توافق آنها بقوت خود باقی‌خواهدبود. اهالی‌برکه متعهد شدند که خراجی مناسب به پادشاه پارس‌بپردازند وپارس‌ها نیز تعهد کردند که اقدامی برضد اهالی برکه ننمایند. همینکه سوگندها مبادله شد، اهالی برکه باعتماد این سازش از شهر خارج شدند و دروازه‌های شهررا گشودند وبهر کس‌ازدشمنان که مایل بودندبداخل شهر روند اجازه دادند که بشهر واردشوند.

اما پارس‌ها پل مخفی (۱)راخراب کردند وبداخل محوطه شهرهجوم بردند. آنان پل را خراب کردند تا سوگند بدروغ یاد نکرده باشند، زیرا آنان درمقابل اهالی برکه سوگند خورده بودند که تاوقتی که‌آن زمین بآن حالت‌باقی‌است تعهدات خود را محترم شمارند. همینکه پل ویران شد، دیگر تعهد آنان قابل دوام نبود.

۲۰۲ ـ پارس‌ها ازبین اهالی برکه کسانی راکه بیش از همه مقصر بودند برگزیدند و به فرتیمه تحویل دادند. همینکه فرتیمه اینان را تحویل گرفت همه راگرداگرد حصار شهر چهار میخ کرد و امر کرد پستان زنان آنانرا نیز بریدند وحصار شهر را باآن زینت کرد. بقیه‌اهالی‌برکه‌را باستثنای کسانی که ازبازماندگان باتوس (۲)

---

۱ ـ منظورازپل قطعات چوب وقشر خاکی‌است که روی گودال عریضی که بفرمان آمازیس حفرشده بود ریخته بودند.

۲ ـ Battos ـدرباره این شخص رجوع شود به یادداشت ذیل بند ۱۵۰

بودند و دراین‌جنایت سهیم نبودند بغنیمت به پارس‌ها بخشید وشهررا به بازماند گان باتوس‌مسترد کرد .

۲۰۴ ـ پارس ها بقیه اهالی بر که را باسیری بردند وراه باز گشت پیمودند . وقتی آنان بنزدیکی سیرن رسیدند ، اهالی این شهر برای اجرای پیشگوئی هاتف یکی‌از معابد خود اجازه دادند که پارس ها از داخل حصار شهر عبور کنند . در موقعی که سپاهیان مشغول عبور بودند بارد‌س (۱) که فرماندهی قوای بحری را بعهده داشت تصمیم گرفت که شهررا تصرف کند . اما آمازیس که فرماندهی قوای زمینی رابعهده داشت با قصد اوبه مخالفت برخاست و چنین‌استدلال کرد که‌تنهاشهر یونانی که آنان مأمور تسخیر آن بوده‌اند شهر بر که بوده است نه شهری دیگر . سرانجام وقتی از حصار شهر گذشتند و به تپه زوس کیلوس (۲) رسیدند از کرده خود پشیمان شدند و ازاینکه شهرراتصرف نکردند افسوس خوردند . پس تصمیم گرفتند مجدداً بآن داخل شوند. ولی این باراهالی سیرن آنان را مانع شدند و بی‌آنکه جنگی در گیرد پارس‌ها دچار هراسی شدید شدند و بفاصله‌ای معادل شصت ستاد (۳) عقب نشستند و در آنجا مستقر شدند .

ولی‌پس‌از آنکه‌آنان دراین محل مستقرشدند فرستاده‌ای ازجانب آریاند (٤) رسید و فرمان باز گشت آنانرا با خود آورد . پارس‌ها از اهالی سیرن تقاضا کردند که‌آذوقه‌باز گشت آنان‌را فراهم کنند وهمینکه آذوقه‌را تحویل گرفتند بسوی مصر حر کت کردند.امابعدازآن، افریقائیان‌آنان رادنبال کردند وبطمع لباس وتجهیزات آنان،عقب افتاد گان‌آنان رابقتل رسانیدند واین وضع تاوقتی که‌آنان به مصررسیدند ادامه داشت .

---

۱ ـ Bardès

۲ ـ Zeus Kylaios

۳ ـ ستاد (Stade) واحد طول در یونان باستان و برابر ۱۷۷ متر و ٦ سانتیمتر (یادداشت مقدمه دربارهٔ اوزان ومقادیر دریونان باستان)

٤ ـ Ariandès

۲۰۴ ـ دورترین نقطه لشکر کشی پارس‌ها درافریقا شهر او سپری‌ها (۱) بود . آندسته از اهالی بر که که بدست آنان اسیرشده بودند ازمصر بحضور شاهنشاه فرستاده شدند وداریوش شاه یکی از شهرهای محقر باختریان را برای سکونت آنان اختصاص داد و اینان آن شهر رانیز که در زمان من نیزدرباختریان باقی‌بوده بر که‌نام گذاردند .

۲۰۵ ـ فرتیمه نیزبسهم خود عاقبت خوبی‌نداشت . زیرا همینکه اهالی بر که را عقوبت کرد و از افریقا به مصرباز گشت بوضعی فجیع‌در گذشت؛جاندار وزنده ، بدنش کرم گذاردو این امر ثابت کرد که کینه توزی زیاده‌ازحد خشم خدایان‌رابحرکت‌میآورد. چنین بود انتقام فجیع فرتیمه زوجه باتوس از اهالی بر که .

پایان جلد چهارم

---

۱ ـ (Evespérides) ـ بنا بحکایت مولف این‌محل کمی دورتر از محل شهر بر که بوده است (کتاب حاضر ـ بند۱۷۱)

فهرست اسامی اشخاص وبلاد

الف

ب

ش

گ

ل

ن

و

ه

انتشارات دانشگاه تهران
۸۱۱
چاپ دوم

تاریخ هرودت

جلد پنجم و ششم
ترپسیکور - اراتو

ترجمه
با مقدمه و توضیحات و حواشی
دکتر هادی هدایتی

ترپسیکور

Terpsichore

مطیع کـردن هلسپون و تـراکیه
هیستیه‌و آریستاگوراس ـ نخستین
اغتشاشات‌در یونی‌و آتن‌ـ مذاکرات
آریستاگوراس ـ اشغـال سارد و
حریق آن ـ انقیاد یـونی بـدست
پارس‌ها

انقیاد هلسپون و تراکیه

۱ـ پارس‌هائی که داریوش در اروپا باقی گذارد و مگابیز فرماندهی آنها را بعهده داشت از بین مردمان هلسپون (۱) ابتدا ساکنان پرنت (۲) را که حاضر باطاعت و قبول انقیاد داریوش نبودند مطیع خود کردند. اما قبل از پارس ها، مردمان پئونی (۳) آنها را بشدت ضعیف کرده بودند. یکی ازغیبگویان معابد باین مردمان پئونی که درساحل ستریمون (۴) سکونت داشتند سفارش کرده‌بود که برضد اهالی پرنت بجنگ برخیزند. اما با این‌شرط، که اگر در موقعی که آنان باپرنتی‌ها به مصاف مشغول میشوند پرنتی‌ها آنانرا فریادزنان بنام صدا کردند و مبارزطلبیدند، جنگ را آغاز کنند ولی اگر آنان را بنام صدا نکردند هرگز دست بجنگ نزنند. پئونی‌ها چنین کردند که اکنون شرح میدهم. مردمان پرنت درحومه شهر خود در مقابل پئونی‌ها صف‌آرائی کرده بودند ودر همین محل این دو قوم از یکدیگرمبارز طلبیدند ودرنتیجه سه مصاف شگفت‌انگیزدرگیرشد. ابتدا مردی را با مردی دیگر، بعد از آن‌اسبی را با اسبی دیگر وسرانجام‌سگی را باسگی دیگربجنگ هم‌انداختند. دوتن ازسه تن قهرمانان پرنتی پیروزشدند. لاجرم پرنتی‌ها بهیجان آمدند وباصدای

---

۱ ـ هلسپون (Hellespont) نام قدیم بغاز داردانل که دریای اژه را بدریای سیاه و اروپا را به آسیا متصل میکند.

۲ ـ پرنت (Périnthe) مهاجرنشین شهر ملط در سواحل دریای سیاه که امروز ارکلی (Erekli) نام دارد.

۳ ـ پئونی (Péonie) ناحیه شمالی مقدونیه قدیم که شامل قسمت علیای حوزه رودستریمون (Strymon) بود ودر زمان فیلیپ‌دوم مقدونی‌ضمیمه مقدونیه شد. نام دیگر این ناحیه پلاگونی (Plagonie) بوده است.

۴ ـ ستریمون (Strymon) از رودهای مقدونیه که امروز یونانیان آنرا ستروما (Strouma) و ترک هاقره سومینامند ودر خلیجی بهمین نام بدریای سیاه میریزد.

بلند سرود جنگ‌خواندند (۱). پئونی‌ها این وضع را باآنچه هاتف معبد پیشگوئی کرده بود قرین دانستند و با خود چنین گفتند: « بنظر میرسد که پیشگوئی هاتف الهی در حال تحقق یافتن است. اکنون برما است که دست بکار شویم. » این بگفتند ودرحالیکه هنوز سرود جنگ پرنتی‌هابپایان نرسیده بود بسوی آنان تاختند و آنچنان برآنان پیروزشدند که جز تعداد کمی‌از آنها نتوانستند خود رانجات‌دهند.

۲-چنین بود بلیهٔ بزرگی که پئونی‌ها برمردمان پرنت وارد کردند. در زمانی که من از آن سخن میگویم نیزاهالی پرنت صمیمانه‌از آزادی و استقلال خود دفاع کردند. اماپارس‌های مگابیز بعلت کثرت تعداد خود غلبه کردند و آنها را درهم شکستند. همینکه پرنت مطیع‌ومنقادشد، مگابیز بسوی تراکیه تاخت و تمام شهرها و اقوام این سرزمین رابنام‌پادشاه بزرگ مطیع کرد. درحقیقت هدف وکلام داریوش انقیاد تراکیه بود.

۳-اهالی تراکیه بعد از هندیها کثیرترین مردمان جهان‌بودند. اگر آنان میتوانستند فرماندهی‌واحدی داشته باشند ویا اگر اتفاق گفتار و وحدت اراده داشتند نه تنها شکست‌ناپذیر میشدند،بلکه بعقیده من بمراتب از دیگر اقوام نیرومندتر بودند. اما این موضوع از محالات است و اتفاق آنها هرگز تحقق نخواهد یافت. ضعف آنان نیز از همین امر ناشی‌میشود. آنان نام‌های زیادی دارند وهردسته‌برحسب‌ناحیه‌ای که در آن زیست میکنند بنامی خاص خوانده میشوند. اما عادات و رسوم آنسان بهر نقطه ومحل که تعلق داشته‌باشند باستثنای ژت‌ها (۲) و تروس‌ها (۳) وقبایلی

---

۱ ـ سرودجنگ را دریونان قدیم‌پئان (Péan) میگفتند. یونانیان باستان این سرود را درجنگها و پیروزیهای خود بـا صدای بلند میخواندند و احساسات خود را برای‌ختم پیروزی بهیجان میآوردند ـ ظاهراً شباهت نـام این سرود ونام پئونی‌ها، ایشان را متوجه تحقق غیبگوئی هاتف معبد کرده بود (رجوع شود به قسمت مقدم همین بند).

۲ ـ Gétes ـ اقوام ساکن‌شمال کوه هاموس (Haemos) وررود دانوب ـ دربـاره عقاید و آداب و رسوم و معتقدات خـاص این قوم رجوع شود به تـاریخ هردوت ـ جلد چهارم ـ بند۹۴.

۳ ـ Trauses

که در شمال کرستونی(۱) سکونت دارند یکی است.

۴-من قبلاً درباره آداب و رسوم ژت ها که خودرامردمانی جاویدان تصور میکنند سخن گفته‌ام (۲). واینکه درباره تروس هاسخن میگویم: آداب ورسوم اینان بجز درموضوع تولد ومرگ باآداب وسوم دیگرمردمان تراکی یکی است. وقتی طفلی بدنیا میآید، پدروسادرو بستگان این مخلوق کوچک گرداگرد اومی‌نشینند و برای ناملایماتی که از این پس طفل باید بمحض تولد متحمل گردد زاری میکنند و تمام دردها و رنجهای انسانی را برای اومیشمارند. آنان مردگان خودراباشادی وشعف به خاك میسپارند وعقیده‌دارند که آنان ازچنگال مصائب نجات یافته‌اند وباسعادت وکامیابی مطلق قرین گردیده‌اند.

۵-اما خصوصیات مردمانی که در شمال کرستونی سکونت دارند چنین است که شرح میدهم: هریك از مردان این اقوام چندین زن انتخاب میکنند. وقتی یکی از این مردان بمیرد بین زنان او برای تعیین آنکس که از همه بیشتر محبوب مرد بوده مشاجره شدیدی آغاز میشود ودوستان آنان نیز باشور و اشتیاق فراوان در این بحث شرکت میکنند. سرانجام آنکس راکه بین آنان باین عنوان افتخار یابد بروی قبر شوهر میبرند و در آنجا درحالیکه مردان و زنان از هرسواو تبریك میگویند اورا بدست آنکس که ازهمه باونزدیکتراست بقتل میرسانند و جسد او را درکنار جسد مرد در همان محل دفن میکنند. زنان دیگر که خود را مصیبت‌زده میدانند سخت اندوهگین میشوند، زیرا این شکست برای آنان ننگین ترین اهانت‌ها محسوب میشود.

۶-آداب و رسوم سایرمردمان تراکی چنین است که‌شرح میدهم: آنان اطفال خود را بعنوان برده درخارج ازسرزمین خود بفروش میرسانند؛ دختران خود را مقید نمیکنند و آنانرا آزاد میگذارند که بمیل خود با هر مردی که بخواهند نزدیك شوند. اما درمقابل بشدت مراقب زنان خود هستند. بعلاوه‌این زنان را به بهای مبلغ کثیری پول‌از پدران و مادرانشان خریداری میکنند. بین مردمان این اقوام خال کوبی از علائم

۱ـ Crestonie

۲ ـ رجوع شود به تاریخ هردوت ـ جلد چهارم ـ بند ۹۴.

اشراف زادگی محسوب میشود وهرکسی که خالکوبی نشده باشد مسکین و پست شمرده میشود. کارنکردن نوعی تشخص است؛ کارکشاورزی بدترین ننگ‌ها است و زندگی درسایه جنگ وبطفیل غنائم جنگی شرافتمندانه و شریف شمرده میشود. چنین بود جالب ترین آداب و رسوم آنان.

۷- ازبین خدایان فقط آرس (۱)، دیونیزوس (۲) و آرتمیس (۳) را پرستش میکنند. اما پادشاهان آنان هرمس(٤) را نیز ستایش میکنند و فقط بنام او سوگند میخورند ومدعی هستندکه خود ازاعقاب اوهستند. امادیگر مردمان نمیتوانند چنین کنند.

۸- مراسم دفن مردگان در خانواده های ثروتمند چنین است که شرح میدهم: جسد را مدت سه روز در هوای آزاد قرار میدهند؛ درهمان حال انواع و اقسام قربانی‌ها ذبح میکنند وپس از زاری وشیون ضیافت بزرگی ترتیب میدهند وآنگاه به مراسم دفن میپردازند. این مراسم گاهی بصورت دفن جسد در خاك است وگاهی بصورت سوزانیدن وجمع‌آوری خاکستر آن. آنگاه تلی از خاك برای مرده برپا میکنند و بازیهای متنوع ترتیب میدهند که بهترین جوایز آن درمقابل انجام یک نبرد شگفت انگیز اعطاء میشود. چنین است مراسم تشییع و دفن مردگان در تراکیه.

۹- هیچکس نمیتواند بدرستی مدعی شودکه چه اقوامی در اقلیم شمالی این سرزمین

---

۱ ـ آرس (Arès) خدای جنگ در یونان باستان ـ یونانیان عقیده داشتندکه خدای جنگ در تراکیه زندگی میکرده است و حتی یکی از پادشاهان افسانه‌ای این سرزمین را بنام دیومد (Diomède) فرزند او میدانسته‌اند.

۲ ـ دیونیزوس (Dyonisos) یا باکوس (Bacchus) خداوند عشق و شراب دریونان باستان.

۳ ـ آرتمیس (Artémis) ـ دریونان باستان الهه شکاربوده است. اما در تراکیه قدیم خدائی بهمین نام پرستش میکرده‌اند که مظهر جادو و تردستی شمرده میشده است و او را هکات (Hécate) مینامیدند. ظاهراً هردوت فرقی بین این الهه و الههٔ معروف شکار در یونان باستان قائل نشده است.

٤ ـ هرمس (Hermès) یا مرکور (Mercure) فرزند ژوپیتر و خدای فصاحت و تجارت در یونان باستان.

سکونت دارند. ظاهراً چنین بنظرمیرسد که درآنسوی ایستر (۱) فقط صحاری وسیع و عریضی وجوددارد. تنهاقومی که درآن‌سوی این رودسراغ دارم وتوانسته‌ام دربارهٔ آن کسب خبر کنیم قوم سیژین ها(۲) است که لباس ملی‌مادها را ببر میکنند. بطوریکه نقل میکنند اندام اسب‌های اینان سراسر از کرك پوشیده شده؛ بر روی اندام آنها پشم‌هائی به ضخامت پنج انگشت وجود دارد، بعلاوه این اسب‌ها کوچك اندامند و بینی آنها پهن است و قادر به حمل سوار نمیباشند، اما اگرآنها رابه گردونه ببندند بسیارچالاك اند. بهمین‌جهت‌است که‌مردمان‌این سرزمین با گردونه نقل‌مکان‌میکنند. چنین بنظر میرسد که مردمان این قوم تا منطقه انت‌ها (۳) درساحل آدریاتیک پراکنده‌اند. برخی‌مدعی‌هستند که اینان مهاجرینی هستند که از سرزمین‌ماد آمده‌اند. دربارهٔ‌اینکه این مهاجرنشین مادچگونه تأسیس شده است من هیچ توضیحی ندارم که نقل کنم. اما همه چیز ممکن‌است در جریان قرون اتفاق افتد. سیژین نامی‌است که لیگورهای (٤) ساکن مناطق داخلی درشمال ماسالیا (۵) به سوداگران محقر داده‌اند. ساکنان قبرس را نیز باین نام میخوانند.

۱۰- اگر بگفته مردمان تراکیه باور داریم سرزمینی که درآنسوی ایستر قرار دارد ظاهراً مملو از زنبوران عسل است و همین زنبورها هستند که مانع از وصول باین سرزمین میشوند. اما این گفته‌ها بنظرمن چندان حقیقت ندارد زیرا ظاهراً زنبورعسل از سرما گریزان است و اتفاقاً بعقیده من مناطق واقع درصورت فلکی خرس بعلت

---

۱ ـ ایستر (Istère) نام رود دانوب دریونان باستان است.

۲ ـ Sigynes

۳ ـ انت‌ها (Enètes) از اقوام باستانی ساکن سواحل آدریاتیك در منطقه‌ای که امروز ونسی (Vénétie) نام دارد.

٤ ـ لیگورها (Ligures) از اقوام قدیم ساکن اسپانیا و فرانسه که در قرن شش قبل از میلاد به سواحل ایتالیا مهاجرت کردند.

۵ ـ Massalia

وجود سرما غیر قابل سکونت است. چنین است آنچه درباره این سرزمین که در آن زمان مگابیز به مطیع کردن قسمت‌های ساحلی آن مشغول بود نقل میکنند.

۱۱- داریوش کمی پس ازعبور از هلسپون به سارد وارد شد و در این محل خدمتی را که هیستیه (۱) ملطی برای اوانجام داده بود وسفارشی را که کوئس(۲) ازاهل میتیلن کرده بود بخاطرآورد (۳)؛ پس امر کرد که این دو نفر را به سارد احضار کنند و بآنان پیشنهاد کرد که هرپاداشی را که میل دارند انتخاب کنند. هیستیه، فرمانروای ملط تقاضائی برای افزایش قدرت خود نداشت اما تقاضا داشت که سرزمین میرکینوس (٤) که دراقلیم ادون‌ها (٥) قراردارد باوداده شود تا شهری در آن تأسیس کند. او بمقصود خود رسید. کوئس نیز که در آن زمان فردی بود عادی وحکومت هیچ محلی باو تعلق نداشت از پادشاه حکومت میتی‌لن (٦) را تقاضا کرد.

۱۲- وقتی آنان به آرزوی خود رسیدند بدنبال کار خود رفتند تا از پاداشی که بانتخاب خود گرفته بودند بهرمند شوند. دراین موقع داریوش هوس کرد که پئونی‌های اروپا را به آسیا کوچ دهد. علت این هوس او ماجرائی بود که وی شاهد آن بود ومن

۱- هیستیه (Histié) سردارمعروف یونی وفرمانروای ملط که درلشکر کشی داریوش به سرزمین سکاها مانع قطع پل دانوب بدست سکاها ویونی‌های ناراضی گردیدوموجب شد که سپاهیان داریوش سالم به عقب بازگشت کنند (هردوت جلد چهارم)

۲ ـ کوئس (Coës) ازسرداران یونی که در لشکر کشی داریوش به سرزمین سکاها همراه او بود و مکرر باو توصیه کرد که از ادامه پیشروی در سرزمین سکاها و جنگ با این قوم گریزپا صرفنظر کند و قبل از وقوع فاجعه‌ای جبران ناپذیر به پارس بازگردد (هردوت ـ جلد چهارم)

۳ ـ رجوع شود به تاریخ هردوت ـ جلد چهارم.

٤ ـ میرکینوس (Myrkinos) سرزمینی واقع درمغرب کوه پانژه (Pangée) درساحل دریاچه کرکی‌نیتیس (Kerkinitis)

٥ ـ ادون‌ها (Edones) از اقوام باستانی ساکن میرکینوس که بعدها شهرمعروف آمفی پولیس (Amphipolis) برجای آن ساخته شد.

٦ ـ میتی‌لن (Mitylène یا Mytilène) پایتخت قدیم جزیره لوبوس (Lesbos) که امروز متلن (Métélin) نام دارد.

اکنون آنرا نقل میکنم: بعد از بازگشت داریوش به آسیا، دونفر از مردمان پئونی بنام پیگرس (۱) و مانتیس (۲) به سارد رفتند تا حکومت پئونی را بچنگ آورند. آنان خواهر خود را هم که دختری رعنا و زیبا روی بود با خود برده بودند. بعداز ورود صبر کردند تا داریوش لیدیها را در حومه شهر بار داد و در همان موقع آنان چنین کردند که شرح میدهم: آنان خواهرخود را تاآخرین حد ممکن آراستند وسپس او را بدنبال آب‌آوردن فرستادند. آن دختردرحالیکه کوزه‌ای‌برسرداشت وبایک‌دست افسار اسب را گرفته بود و با دستی دیگر به ریستن کتان مشغول بود با اسب از مقابل داریوش گذشت. داریوش مدتی باین منظره خیره شد زیرا کاری که این ریسنده بآن مشغول بود بین هیچیک از دوقوم پارس ولیدی معمول‌نبود و هیچیک‌از دیگر اقـوام آسیائی نیز چنین نمیکردند. چون حس کنجکاوی پادشاه تحریک شد چند تن از محافظین را بدنبال او فرستاد تا مراقب باشند که وی با اسب خود چه خواهد کرد. محافظین‌اورا دنبال کردند. همینکه آن دختر به رودخانه رسیداسب خود را آب داد و همینکه اسب سیراب‌شد کوزه خود را ازآب لبریز کرد و از همان راه مراجعت کرد و بار دیگر از مقابل پادشاه گذشت. این بار، هم کوزه آب برسر داشت، هم‌اسب خود را میراند، هم افسار را به دست خودآویخته بود و هم‌دوک نخ ریسی را بین انگشتان‌خودچرخ میداد.

۱۳- داریوش از آنچه محافظین برای او نقل کردند و از مشاهده آنچه در برابرخود میدید آنچنان بوجد آمد که بیدرنگ امر کرد آن دختر را بنزد او حاضر کنند. پس دختر را بحضور شاه آوردند. برادران او حاضر بودند واین صحنه را بدقت ملاحظه میکردند. همینکه داریوش، موطن دختررا جویا شد آن دو جوان پیش رفتند وپاسخ دادند که آنان از اهل پئونی هستند و آن دختر خواهر آنها است. پادشاه از آنها پرسید که پئونی‌ها چه کسانی هستند و درچه قسمت از خشکی سکونت دارند

---

۱ - Pigrès

۲ - Mantyès

وآنان خود بچه قصد به سارد آمده‌اند. آنان پاسخ دادند که از آن جهت به سارد آمده‌اند که بخدمت پادشاه درآیند، همچنین گفتند که سرزمین پئونی در سواحل ستریمون (۱) قرارداد، شهرهائی متعدد در آن وجود دارد، ستریمون خود درنزدیکی هلسپون (۲) قرار دارد و آنان از اعقاب مهاجرین تروآ (۳) هستند که از سرزمین تروآ به پئونی رفته‌اند. جوانان این مطالب را جزء بجزء برای پادشاه نقل کردند. پادشاه از آنان پرسید که آیا در آن سرزمین همه زنان مانند خواهر آنان هنرمندند. آنان بوضعی اطمینان بخش پاسخ دادند که چنین است (زیرا در حقیقت برای بیان همین مطلب بود که این صحنه سازی را ترتیب داده بودند).

۱۴- بشنیدن این سخن داریوش امر کرد مکتوبی به مگابیز که در آن موقع در رأس سپاه او در تراکیه بود بنویسند. در آن مکتوب به مگابیز فرمان داده شده بود که اهالی پئونی را از سرزمین سوطن آنان حرکت دهد ویا اطفال و زنان آنان بنزد او بفرستد. چاپار حامل این پیام بسرعت بسوی هلسپون شتافت و همینکه به هلسپون رسید مکتوب را به مگابیز تسلیم کرد. همینکه مگابیز از مضمون آن مطلع شد بجنگ اهالی پئونی حرکت کرد و تعدادی از مردمان تراکیه را نیز بعنوان راهنما با خود برد.

۱۵- همینکه پئونی‌ها دانستند که پارس‌ها با آنان قصد جنگ دارند گرد هم جمع شدند و بتصور اینکه پارس‌ها از راه دریا هجوم خواهند آورد برای مقابله با آنها بسوی ساحل رفتند. بدین ترتیب آنان آماده شدند که تعرض مگابیز و سپاه او را دفع کنند. اما پارس‌ها که از تجهیزات نظامی اهالی پئونی مطلع شده بودند و دانسته بودند که آنان خود را برای دفع تعرض از جانب دریا آماده کرده‌اند بکمک راهنمایان خود بطرف داخل آن سرزمین دور زدند و در حالیکه پئونی‌ها از این احوال بی‌خبر بودند

---

۱ - Strymon - رجوع شود به یادداشت ذیل بند یك همین کتاب

۲ - Hellespont - یادداشت ذیل بند یك همین کتاب.

۳ - تروآ (Troie) یا پرگام شهر معروف تاریخی در آسیای صغیر که بحوادث جنگ معروف و افسانه‌ای تروآ در قرن هشت قبل ازمیلاد شهرت یافته است.

به‌شهرهای آنان که مردان آن همه بجنگ عزیمت کردبودند حمله کردند. فتح این مواضع خالی برای مهاجم کاری دشوار نبود. وقتی پئونی‌ها خبر یافتند که‌شهرهای آنها بدست پارس‌ها افتاده است بسرعت از یکدیگرجدا شدند و هر دسته بسوی شهر خود بازگشتند و خود را به پارس‌ها تسلیم کردند. بدین ترتیب بود که بعضی ازقبایل این‌قوم، سیروپئونی‌ها(۱)، پئوپله ها (۲) وتمام قبایلی که تا دریاچه پرازیاس (۳) سکونت داشتند از سرزمین آباو اجدادی خود بعنف جدا به آسیا روانه شدند.

۱۶- پئونی‌هائی که در حوالی کوه پانژه (٤) (در نزدیکی دوبرها(٥) ،آگریان‌ها(٦) واودومانت‌ها (۷)ـ)اقامت دارند و قبایلی که درحاشیه مجاور دریاچه پرازیاس(۸) زیست میکنند هرگز ازجانب مگابیزمورد تعرض قرار نگرفتند. امامگابیز سعی کرد اقوامی را که بر روی همین دریاچه بترتیبی که هم‌اکنون نقل میکنم میزیستند مطیع خود کند:این مردمان در میان دریاچه،سطحه‌ای ازچوب ساخته‌اند که برروی پایه‌هائی‌بلند قرار دارد. تنهاوسیله‌ارتباط این‌سطحه‌باخشکی‌پلی‌تنگ وباریک‌است. پایه‌هائی که سطحه بر روی آنها استوار است درآغازکار به هزینه عمومی تمام مردمان این قوم تهیه شده، اما بعدها ترتیب زیر بین آنها معمول شده است:

---

۱ ـ Siropéoniens

۲ ـ Péoplés

۳ ـ Prasias

٤ ـ پانژه (Pangée) یا پانگوس (Pangus) سلسله جبال کوچکی‌است در مقدونیه در نزدیکی خلیج ستریمون که معادن طلای آن موجب افزایش قدرت و ثروت فیلیپ مقدونی شد.

٥ ـ Dobéres

٦ ـ آگریان ها (Agrianes) از اقوام مقدونیه باستان که در شمال سرزمین پئونی (Péonie) سکونت داشتند وتا زمان اسکندراز خود مختاری و استقلال برخوردار بودند. درمقدونیه باستان یکی ازشعب رودهربوس (Herbus) نیز که بدریای سیاه میریزد بهمین نام خوانده میشد.

۷ ـ Odomantes

۸ ـ Prasias

هریک از مردان قبیله هربار که ازدواج میکند مکلف است از کوهی که اوربلوس(۱) نام دارد مقداری چوب با خود بیاورد و آنرا بصورت سه پایه چوبی در زمین قرار دهد. اتفاقاً مردان این قبیله هریک چند زن اختیار میکنند. مردمان این قوم زندگی خود را بترتیب زیر اداره میکنند: هریک ازآنها برروی سطحه چوبی اطاقکی دارند که در آن زیست میکنند ودریچه‌ای دراختیار دارند که برروی کف سطحه روبه آب دریاچه تعبیه شده است. مادام که بچه های آنها کوچک اند پای آنان را با ریسمانی که ازگیاه ترنجبیل ساخته شده می‌بندند تا درآب نیفتند؛ به اسبان و چهارپایان خود بجای علف ماهی میدهند، زیرا دراین دریاچه بقدری ماهی یافت میشود که کافی است دریچه را برداشت و یک کیسه تور خالی بسر ریسمانی بست وآنرا از دریچه بداخل آب انداخت تا بتوان کمی بعد آنرا مملو از ماهی از آب بیرون کشید. این ماهی‌ها ازدونوعند. (۲)

۱۷- پس بترتیبی که گفته شد پئونی‌های مقهور را به‌آسیا کوچ دادند. مگابیزپس از آنکه آنانرا مقهور کرد، سه‌نفر ازکسانی را که ازقوم پارس وبعد از او از بزرگترین شخصیت‌های سپاه‌بودندبعنوان ایلچی به‌مقدونیه‌فرستاد. این سه‌نفر بنزدآمینتاس(۳) فرستاده شدند تا بنام داریوش پادشاه بزرگ از او مطالبه آب و خاک کنند (٤).

---

۱ _ Orbélos

۲ - در اینجا مؤلف دونوع ماهی را نام برده است که چون نام‌آن بفارسی بدست نیامد در این مقام بذکر آن مبادرت میشود. این دونوع ماهی عبارت بودند از Panraux و Tillons

۳ _ Amyntas - ششمین پادشاه از خاندان پردیکاس (Perdiccas) که مدتها در مقدونیه سلطنت کردند. دربند۲۲ ازکتاب حاضراز این خاندان یاد شده و در جلد هشتم ازکتاب هردوت نیز افسانه تأسیس این خاندان بتفصیل نقل گردیده است (کتاب هشتم - بند ۱۳۷ و ۱۳۸).

٤ - اصطلاح «مطالبه آب‌وخاک» درکتاب هردوت درموقعی که موضوع لشکرکشی کشی داریوش به سرزمین سکاهادرمیان‌بوده (هردوت _ جلد چهارم) و درمجلدات‌بعدی آن‌نیزمکرر بکاررفته‌است. ظاهراً پارس‌ها دعوت باطاعت و فرمانبری ملل دیگر رادر قالب این عبارت یعنی واگذارکردن زمین و آب بیان میداشته‌اند و منظور آنها از این عبارت دعوت به تسلیم و انقیاد قوم مخاطب و قبول خراج بوده است.

ازدریاچه پرازیاس(۱) تا مقدونیه چندان راهی نیست. این دریاچه وصل به‌معدنی است که بعدها اسکندر روزانه یک تالان (۲) نقره از آن استخراج میکرد. بعداز این معدن و پس از عبور از کوه دیسورون (۳) به مقدونیه وارد میشویم.

۱۸- همینکه این فرستادگان پارس به دربار آمینتاس رسیدند بحضور او بار یافتند و بنام داریوش پادشاه بزرگ مطالبه آب و خاک کردند آمینتاس تقاضای آنان را بجا دانست و ازآنان تقاضا کرد که میهمان اوباشند ودر همان حال فرمان داد تاضیافتی باشکوه ترتیب دهند وپذیرائی شایانی ازآنان بنمایند. در این ضیافت پس ازصرف غذا پارس ها که در نوشیدن مشروب اسراف کرده بودند خطاب بوی چنین سخن گفتند: «ای مقدونی که میزبان ما هستی، در بین ما پارس‌ها رسم چنین است که وقتی ضیافتی بزرگ ترتیب میدهیم علاوه بر خدمتگاران زیبا روی زنان شرعی خود را نیزهمراه میآوریم ودرکنارخودمی‌نشانیم. چون‌توبا نهایت ادب ما راپذیرفته‌ای و با تجلیل تمام با ما رفتار میکنی و زمین و خاک به داریوش پادشاه بزرگ تقدیم میکنی تو نیز میتوانی آداب ورسوم ما را معمول داری.» آمینتاس باین تقاضاچنین پاسخ داد:«پارس‌ها، دربین ما چنین رسمی که شما نقل کردید وجود ندارد و برعکس،زنان را دور از مردان نگهمیداریم؛ اماچون شما فرمانروایان ما هستید و چنین اراده کرده‌اید شما را ازاین حیث نیز راضی خواهیم کرد.»آمینتاس این‌بگفت و زنان را بداخل طلبید. وقتی زنان بفرمان او وارد شدندهریک درکناردیگری در مقابل پارس هانشستند. دراین‌موقع پارس ها که زنانی درمنتهای وجاهت درمقابل خود دیدند بار دیگر رو به آمینتاس نمودند وگفتند که این رفتار پسندیده نیست، بهتر آن بود که این زنان را اصلاً احضار نمیکردند،تابجای‌آنکه درکنار آنان قرار گیرند در مقابل آنان بنشینند و چشمان بینندگان خود را معذب کنند. آمینتاس

---

۱ ـ Prasias

۲ ـ تالان (Talent) واحد مقیاس‌وزن دریونان باستان وبرابر۳۶/۳۹ کیلو گرام.

۳ ـ Dysoron

ناگزیر فرمان داد تا زنان درکنار آنان قرار گیرند. زنان اطاعت کردند و پارس ها بیدرنگ به نوازش پستانهای آنان مشغول شدند، زیرا آنان تقریباً مست بودند. و بی‌تردید برخی از آنها حتی درصدد برآمدند که زنان را در آغوش گیرند و ببوسند.

۱۹- با اینکه آمینتاس از مشاهده این وضع متأثر بود آنچنان از پارس ها ترس داشت که بی‌آنکه بروی خود آورد بتماشای این منظره مشغول شد. اما اسکندر فرزند آمینتاس که جوانی بود بی اطلاع از ناملایمات و ناکامی ها و در آن مجلس نیز حضور داشت نتوانست بیش از آن خودداری کند و در حال خشم و غضب به پدر چنین گفت: «ای پدر، برخلاف آنچه که از سن تو انتظار میرود رفتار مکن، برخیز و استراحت کن و بیش از این باین باده گساری ادامه مده. من در اینجا میمانم و در ارضای تمایلات میهمانان خود جهد میکنم.» آمینتاس دریافت که اسکندر قصدی پنهان در سردارد. پس بوی چنین پاسخ داد: «فرزندم، من سخن ترا بدرستی درک نمیکنم. تو از شدت خشم بهیجان آمده‌ای وقصد داری مرا بیرون کنی تا خشم خود را فرو نشانی. اما من از تو میخواهم که اگر راضی به بدبختی ما نیستی بهیچ عملی نسبت باین اشخاص دست نزن و خونسردی خود را در مقابل آنان حفظ کن. اما بهرحال من اندرز ترا گوش میکنم و از مجلس خارج میشوم.»

۲۰- آمینتاس این سفارش بکرد و ازمجلس بیرون رفت. همینکه وی خارج شد اسکندر خطاب به پارس ها چنین گفت: «میهمانان ما! این زنان دراختیار کامل شما هستند. اگر میل داشته باشید میتوانید از تمام آنها یا از بعضی از آنها بانتخاب خود لذت برید. این مطلبی است که شما خود بایدآنرا معلوم کنید. اما بزودی وقت آن خواهد رسید که به بستر بروید، درحالیکه من اکنون شما را ازشراب سرمست می‌بینم. اگر عقیده مرا می‌پسندید بهتر آنست که اکنون باین زنان اجازه دهید استحمام کنند و پس از استحمام از راه لطف آنان رامجدداً بحضور بپذیرید.» این پیشنهاد مقبول پارس ها افتاد. پس شاهزاده جوان فرمان‌داد تازنان خارج شوند و آنگاه بتعداد آن زنان تعدادی جوانان بی ریش بر گزید و آنان رالباس زنانه دربر کرد و بهریک خنجری داد و

آنگاه آنان را به مجلس وارد و به پارس‌ها ارائه داد و چنین گفت: « پارس‌ها ، بسیار سرفرازم که درخانه ما ازشما بطریقی‌شایسته پذیرائی میشود . بی‌تردیدآنچه دراختیار داشته‌ایم وآنچه میتوانستیم برای‌تقدیم بشمابیابیم دراختیار شما گذارده‌ایم . اما بهترین این هدایا مادران و خواهران ما هستند که بعنوان هدیه‌ای شاهانه بشما تقدیم‌میکنیم،تا همچنانکه شایسته‌آن‌هستید،نهایت احترام از جانب مانسبت بشما بعمل آمده باشد . شما نیز هنگام بازگشت به پادشاه بزرگ که شما را بدینجا فرستاده است بگوئید که چگونه یکنفر یونانی که پادشاه مقدونی‌ها است در ضیافت ودربستراز شما پذیرائی کرده‌است .» اسکندراین بگفت و درکنار هریک ازپارس ها یک تن ازآن جوانان مقدونی‌را که بشکل زن‌آراسته بود قرارداد ، و اینان درموقعی که پارس‌ها با آنان سرگرم شده بودند آنان را با خنجر کشتند .

۲۱- بدین ترتیب‌بود که پارس ها و همراهان‌آنان کشته شدند . آنان تعدادی گردونه و خدمتگذار و دستگاه مجللی‌باخود آورده بودند که آنهانیز با خود آنان از بین‌رفت و اثری ازآن‌باقی‌نماند . مدتی‌بعد پارس ها‌جداً بجستجوی این فرستادگان‌برخاستند . اما اسکندر با تردستی و کاردانی جستجوهای آنان را بی‌اثر کرد . یکی از پارس‌ها را که بوبارس (۱) نام داشت‌و‌از طرف فرمانده پارس‌ها برای تحقیق درباره‌ناپدید . شدگان آمده بوداز زر سرشارکرد وخواهرخود را که ژیژآ (۲) نام‌داشت بوی داد ، و باین ترتیب کار تحقیق متوقف شد و موضوع مرگ فرستادگان بی‌سر وصدا و مسکوت ماند .

۲۲- طبق تحقیقاتی که من کرده‌ام‌اطمینان کامل‌دارم که این شاهزادگان مقدونی که از بازماندگان پردیکاس (۳) هستند همانطور که خود ادعا میکنند یونانی بوده‌اند و

---

۱ – Boubarès

۲ – Gygéa

۳ – پردیکاس (Perdiccas) نام سه تن از پادشاهان معروف مقدونیه است ودراین بند منظور پادشاهی است که باین نام در قرن هشت قبل‌از میلاد خاندان سلطنتی مقدونیه را تأسیس کرد . هردوت پردیکاس اول را موسس خاندان سلطنتی مقدونیه معرفی میکند درحالیکه مؤلفین دیگر باستان او را چهارمین پادشاه این خاندان میدانند .

در داستانهائی که بعد نقل میکنم ثابت خواهم کرد که آنان واقعاً از نژاد یونانی‌اند. بعلاوه یونانیانی نیز که مأمور تنظیم بازیهای المپی بوده‌اند همینطور اظهار نظر کرده‌اند. توضیح این موضوع از اینقرار است: روزی اسکندر تصمیم گرفت جایزه این بازیها را برباید و با این قصد به صحنه مسابقه وارد شد. یونانیانی که میبایستی با او درمسابقه شرکت کنند مدعی شدند که او حق ندارد درمسابقه شرکت کند. استدلال آنها این بود که این بازیها مخصوص پهلوانان یونانی است و مردمان غیر یونانی (۱) نمیتوانند در آن شرکت کنند. اما اسکندر ثابت کرد که از نسب اهالی آرگوس (۲) است وچون باین علت او را بعنوان یک یونانی واقعی شناختند درمسابقه شرکت کرد. اتفاقاً بحکم قرعه وی یکی ازدونفری بود که قرار بودقبل از دیگران مسابقه گذارند. چنین بود باختصار ماجرای این مطلب.

---

۱ - در اینجا هردوت طبق معمول برای تشخیص مقدونیان ازیونیان کلمه «بربر» را بجای غیر یونانی بکار برده است ولی در ترجمه اصطلاح «غیریونانی» مناسب‌تر تشخیص داده شد زیرا بنظر میرسد که مقصود مؤلف از بکار بردن اصطلاح «بربر» در مورد عناصر غیر یونانی توضیح همین مطلب بوده است.

۲ - آرگوس (Argos) از شهرهای معروف یونان باستان واز قدیم‌ترین شهرهای این سرزمین بود که تا قرن‌سه قبل‌ازمیلاد استقلال خود را در برابر آتن‌وسپارت حفظ کرد.

هیستیه و آریستاگوراس

نخستین اغتشاشات در یونی

۲۳- مگابیز همراه پئونی‌ها به هلسپون (۱) رسید و از این محل عبور کرد و به سارد رفت. در همین موقع هیستیه (۲) ملطی در سرزمینی که داریوش بپاداش حفظ پل ایستر (۳) باو اعطا کرده بود (٤) بکشیدن حصار مشغول بود. این محل که در ساحل ستریمون (٥) واقع شده میر کینوس (٦) نام دارد. چون مگابیز از این اقدامات هیستیه با خبر شد، همینکه با همراهان پئونی خود به سارد رسید برای داریوش چنین پیغام فرستاد: «پادشاها، چگونه اجازه میدهی که یک یونانی تردست و مکار بتواند با اختیار تمام شهری در تراکیه تأسیس کند. اینجا سرزمینی است که در آن جنگل فراوان یافت میشود و این جنگلها منبع تهیه چوب کشتی‌ها و پاروهای آنها است. در این سرزمین معادن نقره فراوان است و در سراسر آن جمعیتی کثیر از یونانی و غیر یونانی (۷)

---

۱ ـ Hellespont

۲ ـ Histiée ـ درباره این شخص رجوع شود به یادداشت ذیل بند ۱۱ همین کتاب.

۳ ـ Istère نام قدیم رود دانوب است.

٤ ـ رجوع شود به تاریخ هردوت ـ جلد چهارم

٥ ـ Strymon ـ رجوع شود به یادداشت ذیل بند یك این کتاب

٦ ـ Myrkinos

۷ ـ در این مورد نیز هردوت از قول مگابیز عناصر یونانی امپراتوی پارس را «بربر» نام داده است و این دلیل دیگری است براینکه مقصود هردوت از بکار بردن این اصطلاح برای اقوام غیر یونانی تمیز آنان از اقوام یونانی بوده است نه بیان اینکه آنان از تمدن بی‌بهره بوده‌اند. رجوع شود به یادداشت ذیل بند قبل.

پراکنده‌اند که اگر فرماندهی برای خود بیابند شب و روز آماده اجرای امر او خواهند بود. پس اگر مایلی که سروکارت با جنگ خانگی نباشد باقدامات این مرد خاتمه ده. با نرمی و ملایمت او را بحضور بطلب و همینکه او را بچنگ آوردی ترتیبی ده که دیگر بنزد یونانیان خود باز نگردد.»

۲۴- این سخنان بیدرنگ در داریوش اثر کرد و پادشاه از شدت احساسی که نسبت به تحقق این پیشگوئی باودست داده بود دچار حیرت شد. پس بیدرنگ چاپاری به میرکینوس فرستاد و به هیستیه پیغام داد: «چنین است آنچه داریوش شاه باطلاع تو میرساند. هراندازه میاندیشم، کسی را نمی‌یابم که بیش از تو نسبت به شخص من و قدرت من فداکار باشد. من از این مطلب نه با حرف بلکه با عمل آگاه شده‌ام. اکنون من طرح‌هائی بزرگ در سر دارم و از تو میخواهم که بهرترتیبی که هست بنزد من آئی تا مطلب را با تو درمیان گذارم.» هیستیه از این سخنان بوجد آمد و از اینکه مشاور پادشاه بزرگ خواهد شد احساس غرور و افتخار کرد و به سارد رفت. همینکه داریوش او را مشاهده کرد با وی چنین آغاز سخن کرد: «هیستیه، دلیل اینکه ترا احضار کردم چنین است که نقل میکنم: از موقعی که از سرزمین سکاها بازگشته‌ام و تو دیگر در ملازمت من نبوده‌ای، نخستین میلی که احساس کردم این بود که ترا ببینم و با تو صحبت کنم. زیرا اطمینان دارم که یک دوست با تدبیر و فداکار از هر ثروتی دیگر ذیقیمت‌تر است. من میدانم که تو دارای این هردو صفت هستی و خدمتی که بشخص من انجام داده‌ای برای اثبات آن کافی است. پس اکنون از آمدن تو مسرورم و پیشنهادی که بتو دارم اینست که شهر ملط و شهری را که بتازگی در تراکیه تأسیس کرده‌ای رها کنی و با من به شوش بیائی و بعنوان همسفره و مشاور مخصوص شریک زندگی من باشی.»

۲۵- داریوش پس از آنکه با هیستیه چنین سخن گفت یکی از برادران خود را بنام

آرتافرن(۱) که ازجانب پدر با او برادر بود به حکومت سارد گماشت و خود بهمراه هیستیه به شوش باز گشت. فرماندهی نظامی مردمان ساکن سواحل نیز به اوتان(۲) واگذار شد. پدر اوتان که سیسامنس (۳) نام داشت ازجمله قضات شاهی بود. اما چون حاضر شده بود درمقابل رشوه حکمی برخلاف حق صادر کند، کبوجیه امر کرده بود وی را بقتل رسانند و پوست از تنش بیرون کشند. آنگاه دستور داده بود که پوست او را بصورت نوارهای باریک ببرند و برجایگاهی که او برای قضاوت برآن جلوس میکرد قرار دهند. وهمینکه جایگاه باین ترتیب ساخته شد، کبوجیه اوتان فرزند سیسامنس را که پوست ازتنش کنده بودندبجانشینی پدر گماشت وبوی سفارش کرد که همیشه درموقع قضاوت بخاطر داشته باشد که بر چگونه جایگاهی جلوس کرده است.

۲۶- بطوریکه نقل کردم همین مرد، یعنی اوتان که برچنین جایگاهی جلوس میکرد بجای مگابیز بفرماندهی سپاه پارس منصوب شد. اوتان بیزانس وکلکدون(٤) را تسخیر کرد و آنتاندروس(٥) را در سرزمین تروآ و لامپونیون (٦) را نیز بچنگ آورد

۱ -- آرتافرن (Artaphèrne) برادر داریوش اول ووالی سارد که توانست درمدت حکومت خود در سارد شورش بزرگ شهرهای یونی را که بتحریك هیستیه برپا شده بود خاموش کند. فرزند همین شخص که او نیز آرتافرن نام داشت و ازسرداران معروف زمان داریوش بود همان کسی است که باتفاق داتیس (Datis) در لشکر کشی داریوش به سرزمین یونان شرکت داشت و در جنگ معروف ماراتن در ٤۹۰ قبل از میلاد فرماندهی قسمتی از سپاه پارس را بعهده داشت.

۲ -- اوتان (Otan) از سرداران پارس ویکی ازهفت تن مردانی که برای بر کنار کردن بردیای دروغی ازسلطنت پارس باداریوش همکاری کردند وتوطئه معروف هفت‌تن را ترتیب دادند.

۳ - Sisamnès

٤ - Khalcédon

٥ - آنتاندروس (Antandros) ازشهرهای قدیم آسیای صغیر واقع در ایالت میزی (Mysie)

٦ - Lamponion

وسپس کشتی‌های اهالی لوبوس (۱) را ضبط کرد وجزایر لمنوس(۲) وایمبروس(۳) را نیز که در این زمان هنوز پلازژها (٤) در آن سکونت داشتند تسخیر کرد.

۲۷- اهالی لمنوس بخوبی از خود دفاع کردند، لیکن با گذشت زمان باوجود مقاومت شدید آسیب فراوان دیدند. پارس‌ها برای اینکه بتوانند بربازماندگان آنان حکومت کنند اعمال قدرت را دراین محل به لیکارتوس(٥) برادر شخصی که مئاندریوس(٦) نام داشت وبرساموس حکومت کرده بود واگذار کردند. این شخص، یعنی لیکارتوس در مدتی که لمنوس را اداره میکرد درگذشت(۷)... (اوتان بشدت خود رامنفور کرد) و دلیل آن این بود که تمام اقوام و ملل را مطیع کرده بود وبا تمام آنها سخت گیری میکرد. بعضی ازآنها رامتهم میکرد که درموقع لشکرکشی به سرزمین سکاها از انجام وظیفه شانه خالی کرده‌اند و برخی دیگر را متهم میکرد که به سپاه پارس در موقع بازگشت ازسرزمین سکاها آسیب رسانیده‌اند.

۲۸- چنین بود کارهای بزرگی که اوتان در لشکرکشی‌های خود انجام داد. بعداز

---

۱ – لوبوس (Lesbos) یا میتیلینی (Mytilini) از جزایر مجمع‌الجزایر اژه واقع درنزدیکی ساحل آسیای صغیر که مرکز آن شهرمعروف میتی‌لن (Mytilène) بوده‌است.

۲ – لمنوس (Lemnos) ازجزایرمعروف دریای اژه واقع درنزدیکی بغازداردانل که امروز لمنو (Lemno) نام دارد.

۳ – ایمبروس (Imbros) از جزایر بزرگ دریای اژه درنزدیکی ساحل آسیای صغیر که امروزایمبرو (Imbro) نام دارد.

٤ – پلازژها (Pelasges) از اقوام دنیای باستان که در یونان و ایتالیا و آسیای صغیر واسپانیا پراکنده بودند. قسمت مهمی ازمردمان این قوم در یونان سکونت گزیدند وشهرهای معروفی مانندآرگوس را بنا نهادند وباین جهت این قسمت ازیونان به‌سرزمین پلازژها (Pélasges) به پلازژی (Pélasgie) معروف شد.

٥ – Lycarétos

٦ – Maiandrios

۷ – در اینجا متن اصلی ناقص بنظر میرسد و تصور میرود قسمتی از آن از بین رفته است.

آن ، برای مدتی بسیارکوتاه اوضاع تا حدی آرام شد اما ناکسوس (۱) و ملط موجب مصائب جدیدی برای یونی ها شدند . ناکسوس غنی‌ترین جزایر بود و مقارن همان ایام که ملط باوج عظمت و جلال رسیده بود خود را مروارید سرزمین یونی میدانست. درگذشته ، درطی‌دونسل انسانی، این شهر بیش از هر شهر دیگر مصائب‌انقلابات راتحمل کرده بود . میانجیگری‌اهالی‌پاروس(۲) باین وضع خاتمه داده بود ، زیرا اهالی ملط از بین تمام مردمان یونان آنان را بـرای استقرار مجدد اتحاد و اتفاق بین خود برگزیده بودند .

۲۹- اما طریقی که اهالی پاروس برای‌آشتی دادن مردمان ملط برگزیدند چنین بود: وقتی برگزیدگان و عقلای پاروس به ملط وارد شدند، چون شهر را در منتهای فقر ومسکنت دیدند اظهار تمایل کردند که درآن سرزمین گردش کنند. باین ترتیب، ضمن گردش درحومه شهر و در این سرزمین که در نتیجه مهاجرت و فرار مردمان‌از سکنه‌خالی شده بود،همینکه مزرعه‌ای‌رامشاهده میکردند که خوب کشت شده‌بود ، نام صاحب‌آنراثبت میکردند . اماتا پایان گردش‌باتعداد بسیار کمی از این‌اشخاص روبرو شدند .همینکه‌به شهربازگشتند جلسه‌ای ازعموم اهالی تشکیل دادند وهمان کسانی راکه مزارع‌آنان خوب اداره شده بود برای‌اداره امور شهربرگزیدند ، زیرا بادعای آنها ظاهراً بایداین اشخاص از اموال عمومی نیز همانطور مراقبت کنند که از اموال خصوصی خود میکرده‌اند . همچنین‌آن دسته ازاهالی ملط راکه درگذشته محرك جنگهای داخلی بودند درقید اطاعت دسته اول درآوردند .

۳۰- بدین ترتیب اهالی پاروس نظم را در شهر ملط برقرارکردند. واما اکنون شرح میدهم که چگونه در دوره‌ای کـه هم اکنون دربارهٔ آن سخن میگویم این شهر و

---

۱ - ناکسوس (Naxos) از بزرگترین جزایر مجمع‌الجزایر اژه در نزدیکی‌جزیره پاروس که امروز ناکسیا (Naxia) نام دارد .

۲ - پاروس (Paros) ازجزایرمجمع‌الجزایر اژه که امروز پارو (Paro) نام دارد. این جزیره درسال ۴۸۰ قبل‌ازمیلادبدست پارس‌هافتح شد . معادن‌سنگ‌مرمر این‌جزیره در دنیای باستان شهرتی فراوان داشت .

ناکسوس منشاء مصائبی شدند که برسرزمین یونی روی آورد. تعدادی از ساکنان شرور ناکسوس که اهالی آنها را از شهر بیرون کرده بودند به ملط مهاجرت کردند. اداره امور ملط به آریستاگوراس (۱) فرزند مولپاگوراس (۲) داماد وپسرعموی هیستیه فرزند لیساگوراس که بامر داریوش در شوش اقامت داشت واگذار شده بود. چه مردمان ناکسوس، که قبلاً با هیستیه روابطی دوستانه داشتند، وقتی باین شهر رسیده بودند که هیستیه در شوش بود. همینکه تبعیدیهای ناکسوس به ملط رسیدند از آریستاگوراس تقاضا کردند که تعدادی سپاهی در اختیار آنان گذارد تا بکمک آن بار دیگر به سرزمین خود بازگردند. آریستاگوراس نزد خود حساب کرد که اگر آنان بوساطت او به ناکسوس بازگردند عملاً او خود براین شهر حکومت خواهد کرد. پس روابط دوستانه آنان را با هیستیه بهانه کرد و چنین پاسخ داد: «من شخصاً نمیتوانم بدون رضایت کسانی که بر ناکسوس حکومت میکنند قوای کافی برای بازگشت شما به آنجا فراهم کنم. زیرا بطوریکه شنیده‌ام در ناکسوس هشت هزار مدافع وتعداد کثیری کشتی جنگی وجود دارد. اما من سعی میکنم در هر حال خدمتی بشما بکنم و تمام کوشش خود را در این راه بکار خواهم برد. چنین است نقشه‌ای که بفکر من رسیده است: آرتافرن بامن دوست است. بایدبدانید که این شخص فرزند هیستاسپ (۳) و برادر داریوش پادشاه بزرگ است. او برسراسر سواحل آسیا حکومت میکند وتعداد کثیری سرباز و کشتی در اختیار دارد. من از اینکه آنچه را که ما خواهان آن هستیم بدست این مرد انجام گیرد بخود مباهات میکنم.» بعداز این سخن کسانی که از ناکسوس آمده بودند از آریستاگوراس خواستند

---

۱ ـ آریستاگوراس (Aristagoras) سردار معروف یونی که مدتها در غیاب هیستیه حکمران تبعیدی ملط در این شهر حکومت کرد و سرانجام برداریوش پادشاه هخامنشی شورید و تعداد کثیری از شهرهای یونانی نشین ساحل آسیای صغیر را در این شورش با خود همراه کرد.

۲ ـ Molpagoras

۳ ـ Hystaspès

تا آنچه از او ساخته است انجام دهد و او را مأمور کردند که از طرف آنان تحف وهدایائی وعده دهد وحتی اطمینان دهد که آنان خود هزینه این لشکرکشی رابعهده خواهند گرفت. آنان خود را دلخوش کرده بودند که همینکه به ناکسوس رسیدند ساکنان آنرا باطاعت خود درخواهندآورد و مردمان جزایر دیگر را نیز که هیچیک تا آن زمان در قلمرو حکومت داریوش نبودند مطیع خواهند کرد.

۳۱- پس آریستاگوراس به سارد رفت وبه آرتافرن گفت که اگرچه ناکسوس جزیره‌نسبةً کوچکی است، اما جزیره‌ایست زیبا و حاصلخیز که بسرزمین یونی نیز نزدیک است و ثروت و غنائم وبردگان بمقداروتعداد زیادی در آن یافت میشود. آریستاگوراس چنین اضافه کرد: «پس سپاهی بسوی این جزیره گسیل‌دار و تبعیدیهائی راکه از آنجا آمده‌اند بآن محل بازگردان. اگر چنین کنی مقدار زیادی سیم در اختیار تو خواهیم گذارد و این پول اضافه بر مخارج لشکرکشی خواهد بود (زیرا چون ما محرك این مهم هستیم حق آنست که درمخارج آن مشارکت کنیم). بعلاوه تعدادی ازجزایر را به‌قلمروامپراتوری پادشاه بزرگ‌خواهی‌افزود که قبل از همه‌ناکسوس وبعد ازآن‌جزایرتابع آن‌یعنی‌پاروس(۱)،آندروس(۲)ودیگرجزایری که‌به‌سیکلاد(۳) معروف‌اند خواهد بود. اگر از این پایگاه حرکت کنی بخوبی خواهی توانست بر اوبه(٤)دست‌یابی. اوبه‌جزیره‌ایست‌بزرگ‌وپرثروت؛ ازحیث‌وسعت‌ازقبرس‌دست‌کمی

---

۱ - Paros

۲ - آندروس (Andros) شمالی‌ترین جزیره از جزایر مجمع‌الجزایر سیکلاد که امروز آندرو (Andro) نام دارد.

۳ - سیکلاد (Cyclades) مجمع‌الجزایرمعروف دریای‌اژه شامل۲۵جزیره که بتصور یونانیان‌قدیم‌حلقه‌وار گردجزیره‌مقدس‌دلوس(Delos) قرارداشتند.معروف‌ترین این جزایر جزیره‌پاروس - آندروس و ناکسوس بود.

٤ - اوبه (Eubée) ازجزایر بزرگ یونان در دریای‌اژه درطول ساحل‌شرقی‌یونان که بعلت حوادثی که در زمان لشکرکشی خشایارشا به یونان در نزدیکی آن اتفاق افتاد و جنگ دریائی معروف آرتمیزیوم (Artémisiun) شهرتی فراوان یافت.

ندارد و تسخیرآن هم کاری پرزحمت نیست. برای تسخیر تمام این جزایر صد کشتی کافی است.» آرتافرن بوی چنین پاسخ داد: «تو بعنوان مشاور کارهائی پرثمر بر خاندان شاهی وارد شده‌ای؛ آنچه سفارش میکنی جز آنچه درباره تعداد کشتی‌ها نقل کردی جالب است. درفصل بهار بجای یکصد کشتی دویست کشتی آماده خواهد بود. اما باید که پادشاه این نقشه‌ها را تصویب کند.»

۳۲- آریستاگوراس خرسند ومسرور با این پاسخ به‌ملط بازگشت. آرتافرن پس از آنکه پیشنهادهای اورادرشوش بعرض پادشاه رسانید و موافقت داریوش را تحصیل کرد سیصد کشتی و تعداد کثیری سپاهی از پارس‌ها و کشورهای متحد فراهم کرد. آنگاه یکی از پارس‌ها راکه از خانواده هخامنشی و پسر عموی خود او و داریوش بود و مگابات (۱) نام داشت بفرماندهی این سپاه گماشت. این همان کسی است که اگر آنطور که شایع است صحیح باشد بعدها پوزانیاس (۲) ازاهل لاکدمون (۳) فرزند کلئومبروتوس (٤) بقصداینکه فرمانروای یونانیان گردد از دختر اوخواستگاری کرد. آرتافرن این سپاه را بفرماندهی مگابات بسوی آریستاگوراس گسیل داشت.

۳۳- مگابات درملط با آریستاگوراس و سپاه یونی و تبعیدیهای ناکسوس روبروشد وسپس از راه دریاحرکت کرد وچنین جلوه‌داد که قصدداد بسوی هلسپون پیش رود. اما همینکه به کیو (٥) رسید، درکوکاز (٦) توقف کرد تا با استفاده از باد بوره (۷)

---

۱ – Megabates

۲ – پوزانیاس (Pusanias) این شخص سپارتی معروفی بود که درجنگ پلاته (Platées) فرماندهی یونانیان رابعهده داشت. در کتاب نهم هردوت، باردیگر از این شخص یاد شده است. توسیدید مدعی است که پوزانیاس یکی از دختران خشایارشا را بزنی خواستگاری کرد (توسیدید ـ کتاب اول بند ـ ۱۲۸).

۳ – Lacédémonie

٤ – Kléombrotos

٥ – کیو (Chio) یا کیوس (Chios) از جزایر مجمع‌الجزایر اژه در ساحل غربی آسیای صغیر در جنوب جزیره معروف لوبوس (Lesbos)

٦ – Kaukases ـ یکی از بنادر جزیره کیو بوده است.

۷ – بوره (Borée) خدای باد شمال دریونان باستان. در اینجا مقصود از بادبوره باد شمال است.

به ناکسوس هجوم برد. اما سرنوشت چنین مقدر کرده بود که این نیروی دریائی آسیبی به ناکسوس نرساند وچنین استماجرای این داستان: در موقعی که مگابات نگهبانان کشتی هاراسر کشی میکردمتوجهشد که در روی یکی ازکشتی های متعلق به میندوس(۱) کسی مشغول کشیک نیست . او این واقعه راسهم تلقی کرد ونگهبانان خود را بجستجوی فرمانده این کشتی که سکیلاکس (۲) نام داشت فرستاد وفرمان داد تا او را ازکمر برروی لبه یکی ازکشتی‌ها ببندند بقسمی که سراو بطرف خارج و اندامش بطرف داخل کشتی قرارگیرد. بعدازآنکه سکیلاکس را باین ترتیب به لبهٔ کشتی بستند، آریستاگوراس‌ازاین‌واقعه مطلع شد و دانست که‌میهمان میندوسی او را بفرمان مگابات زنجیر کرده‌اند و وی در وضعی نامساعد قرار دارد . پس آریستاگوراس بنزد مگابات رفت تا او را بسررحم آورد. اما چون اصرار اوبی‌نتیجه ماند تصمیم گرفت خود شخصاً میهمان خود را از بند خلاص کند. مگابات ازاین ماجرا باخبر شد و این واقعه را بسیار ناگوار یافت و تصمیم گرفت باآریستاگوراس بمخالفت برخیزد. اماآریستاگوراس بوی پاسخ داد: « مداخله در این قبیل امور بتو مربوط نیست. آرتافرن ترا برای آن فرستاده است که از من اطاعت کنی وبهرجا که فرمان دهم شراع برکشی ، نه آنکه شدت عمل بخرج دهی . » مگابات از این سخن بخشم آمد و همینکه شب فرا رسید کسان خود را با قایق به ناکسوس فرستاد و اهالی جزیره را از آنچه برضد آنان درشرف وقوع بود مطلع کرد.

۳۴- اهالی ناکسوس تصور نمیکردند که این ناوگان برای حرکت بسوی جزیرهٔ آنان آماده شده باشد. اما همینکه از این امر باخبر شدند بیدرنگ آنچه راکه در مزارع بود با خود بداخل‌حصار شهر بردند و خود را برای محاصره آماده کردند و با شتاب فراوان آذوقه و آشامیدنی در داخل شهر ذخیره کردند. و بدین ترتیب آنان خود را برای جنگی که قریب‌الوقوع میدانستند آماده کردند بقسمی که وقتی

۱- Myndos

۲- Skylax

ناوگان دشمن از کیوحرکت کرد و به ساحل ناکسوس رسید با شهری مستحکم روبرو شد و مدت چهار ماه آنرا محاصره کرد . بزودی آذوقه‌ایکه پارس ها با خود آورده بودند تمام شد . آریستاگوراس خود شخصاً متحمل مخارج اضافی زیادی شد، اما این محاصره مستلزم مخارج بیشتری بود . پس ناچار قلعه‌ای برای تبعیدیهای ناکسوس بنا کردند و آشکارا در حال شکست به خشکی باز گشتند .

۳۵- بدین ترتیب آریستاگوراس نتوانست بوعده‌ای که به آرتافرن داده بود وفا کند . بعلاوه پرداخت مخارج این لشکرکشی، که از او مطالبه میکردند، از قدرت او خارج بود ؛ از شکستی که متحمل شده بود واتهامات مگابات سخت بیمناك بود وحدس میزد که بزودی حکومت با قدرت او در ملط از چنگش بدر خواهد رفت . در فشار این نگرانی‌ها بفکر آن افتاد که شورشی برانگیزد . مصادف بااین وقایع مردی که سرش خالکوبی شده بود از شوش وارد شد و سفارش های هیستیه را که او را به ضدیت با پادشاه بزرگ تشویق کرده بود باطلاع او رسانید . هیستیه برای آنکه بتواند آریستاگوراس را به شورش برانگیزد و بی‌خطر او را خبردار کند و نگهبانان ومستحفظین راه‌ها رافریب دهد، سریکی از فدائی‌ترین غلامان خود را از ته تراشید و دستور خود را برروی آن خالکوبی کرد وسپس صبر کرد تا موهای او مجدداً بروید . همینکه موهای او بمیزان کافی رشد کرد وی را به ملط فرستاد وباوسفارش کرد که بمحض ورود از آریستاگوراس بخواهد که سراو را بتراشد و به سر تراشیده اوتوجه کند . بطوریکه نقل کردم مطلبی که برسراو خالکوبی شده بود دعوت به شورش بود . آنچه هیستیه را باین عمل وادار کرد تأثرو اندوه شدیدی بود که در نتیجه اسارت در شوش باو روی آورده بود . اگرشورشی در ملط روی نمیداد ، اطمینان داشت که هرگز بآن شهر باز نخواهد گشت .

۳۶- چنین بود قصد پنهان هیستیه از اعزام آن فرستاده . تقارن این موجبات در نفس آریستاگوراس موثر واقع گردید . پس باطرفداران خود بمشورت پرداخت و نظرخود را برای آنها شرح داد و آنانرا از دستورات هیستیه مطلع کرد . عموم آنان بدون اختلاف

نظر با شورش موافقت کردند . در آغاز کار هکاته داستان نویس با این عمل به مخالفت برخاست وآنانرا از جنگ با پادشاه پارس برحذر کرد .وی فهرست ملل تابع داریوش رابنام ذکر کرد تابا این عمل قدرت پادشاه را نشان دهد . اماچون بسخنان او توجهی نکردند لزوم تحصیل تفوق در دریا را بهانه کرد و مدعی شد که ایجاد این تفوق امکان نخواهد داشت(زیرا او از ضعف مالی اهالی ملط باخبر بود) مگر آنکه خزائنی را که کرزوس پادشاه لیدی به معبد برانشیدها اهداء کرده بود بچنگ آورند . وی امیدوار بود که بکمک این خزائن تفوق نیروی بحری را بدست خواهند آوردونه تنها این ثروت را بچنگ خواهندآورد بلکه مانع آن خواهند شد که دشمن آنرا بچنگ آورد . بطوریکه من در یکی از نخستین سرگذشت‌هائی که نقل کردم شرح داده‌ام(۱) این خزائن از هرجهت قابل توجه بود . این عقیده مورد توجه واقع نشد . اما با این حال تصمیم گرفتند که شورش کنند وبدون فوت وقت یکنفر از بین خود برگزینند و به میونت (۲) که نیروی بحری از موقع بازگشت از ناکسوس تا آن زمان درآنجا متوقف بود بفرستند تا سعی کند سران سپاه اعزامی را بدام اندازد .

۳۷- شخصی که باین مأموریت فرستاده شد یا ترا گوراس(۳) نام داشت که توانست این اشخاص را بدام اندازد: اولیاتوس (٤) فرزند ایبانولیس(٥)از اهل میلاز(٦)، هیستیه فرزند تیمنس(۷)از اهل ترمر(۸)، کوئس(۹)، ارکساندروس(۱۰)که داریوش

---

۱ – Myunte

۲ –کتاب اول ـ بند۹۲

۳ ـ Iatragoras

٤ ـ Oliatos

٥ ـ Ibanollis

٦ ـ Mylase

۷ ـ Tymnès

۸ ـ Termère

۹ ـ Koès

۱۰ ـ Erxandros

حکومت میتیلین را باو بخشیده بود ، آریستا گوراس فرزند هرا کلئیدس (۱) ازاهل کیمه (۲) و بسیاری اشخاص دیگر. بدین ترتیب آریستا گوراس آشکارا با داریوش به مخالفت برخاست و ازهیچ اقدام خصمانه ای برضداو خودداری نکرد .قبل ازهر کار برای اینکه اهالی ملط راصادقانه باخود همراه کند درحرف نه در عمل ازفرمانروائی این شهر کناره گیری کرد وحکومتی آزاد جانشین آن کرد .آنگاه این انقلاب عوام فریبانه را به سراسر سرزمین یونی اشاعه داد . دربسیاری از نقاط حکام خودمختار را بر کنار کرد و وهریک از سردارانی را که درکشتی های نیروی اعزامی اسیر کرده بود بـه اهالی شهر خود تسلیم کرد . وی این حکام خودمختار را به اهالی شهرها تسلیم کرد تا از این راه قلوب آنان را جلب کند .

۳۸- اهالی میتیلن بیدرنگ کوئس را بخارج ازحصار شهر بردند ودرآن محل سنگسار کردند . اما اهالی کیمه فقط به تبعید فرمانروای سابق خود اکتفا کردنـد . اکثر دیگر شهرها نیزچنین کردند . بدین ترتیب فترتی در حکومت فرمانروایان مستبد در شهرهای یونی پدیدآمد .آریستا گوراس ازاهل ملط ،بعدازآنکه حکام مستبد راسرنگون کرد ، در هریک از شهرها به اهالی امر کرد که فرماندهانی از بین خود برگزینند وآنگاه خودبر کشتی نشست وبعنوان نماینده سرزمین یونی به لاکدمونی شتافت ، زیرا برای او لازم بود که متحد نیرومندی بدست آورد .

۱- Hèracleidès

۲- Kymê

سپارت و آتن

مذاکرات آریستاگوراس

۳۹- در آن موقع دیگر سلطنت سپارت با آناکساندریداس(۱)فرزند لئون(۲) نبود زیرا وی درگذشته بود وکلئومن (۳) فرزند او بجای او سلطنت میکرد. وی سلطنت را بیشتر مدیون صحت عمل و درستکاری خود بود. آناکساندریداس یکی ازدختران خواهر خود را بزنی گرفته بود. اما با اینکه این زن مورد علاقه او بود از او طفلی بدنیا نیامد. درمقابل این وضع افورها (٤) او را احضار کردند و چنین گفتند: «اگر تونسبت بهمصالح خاندانخود دوراندیش نمیباشی، لااقل ما افورها نباید بچشمغفلت ناظرزوال خاندان اوریستنس(٥) باشیم. این زن که تو انتخاب کردهای

۱ _ Anaxandridas

۲ _ Lèon

۳ _ Cléomène – این شخص درسال ۵۲۰ قبلازمیلاد در سپارت بسلطنت رسید. وقایعی که هردوت بدان اشاره میکند وعزیمت آریستاگوراس به سپارت برای جلب کمك این شهر در سال ٤۹۹ قبل از میلاد اتفاق افتاد. تسخیر سارد و حریق این شهر بدست شورشیان یك سال پسازاین واقعه یعنی درسال ٤۹۸ قبلازمیلاد روی داد (همین کتاب _ بند ۱۰۰و۱۰۱)

٤ _ افورها (Ephores) مأمورین عالیرتبه شهر سپارت که هر سال بتعداد پنج نفر از بین معروفترین اهالی شهر باین سمت انتخاب میشدند و نه تنها بر اهالی شهر بلکه در حقیقت برپادشاهان سپارت نیزحکومت میکردند وحق داشتند بکلیه دعاوی رسیدگی کنند و هرکس را متناسب با جرمی که مرتکب شده بود محکوم به پرداخت غرامت یا زندان نمایند.

٥ _ Eurysthénès

طفلی برای تو نخواهد آورد ؛ وی را ترک کن وزنی دیگر برگزین . اگر چنین کنی مردم سپارت ازتوراضی‌خواهندبود .» وی‌بآنان‌پاسخ داد که هیچیک ازاین‌دوکار را نخواهدکردوپیشنهادآنان بمذاقش خوش‌آیند نیست . زیرا آنان قصد دارندکه‌وی زنی راکه‌هیچگونه ایرادی باو وارد نیست‌و بعقد ازدواج‌خود درآورده‌است‌بنفع زنی دیگر ترک کند و بهمین جهت حاضر بقبول پیشنهاد آنان نخواهد شد .

۴۰- در مقابل این وضع افورها و ریش سفیدان با یکدیگر مشورت کردند و بـه آناکساندریداس‌چنین پیشنهادکردند:«چون‌باین زن که‌بعقدازدواج خوددرآورده‌ای دلبسته‌ای لااقل کاری راکه میگوئیم انجام ده واین‌بار دست ازمخالفت بردار تا اهالی سپارت‌ناگزیر باخذتصمیم خصمانه‌ای‌نسبت بتو نشوند . ما ازتو نمیخواهیم که زنی راکه هم‌اکنون در خانه‌داری ترک کنی . محبت‌هائی راکـه باو میکنی همچنان ادامه ده . برای ما کافی است که تو علاوه براین زن ، زوجه‌ دیگری که بتواند باردارشودبرای‌خود بر گزینی .»آنان مطلب راتقریباً باین شکل با اودرمیان گذاردند و آناکساندریداس رضایت داد . از آن زمان ببعد او دو زن و دو خانـه جدا داشت و این موضوع بکلی با عادات و رسوم سپارت مباین بود .

۴۱- طولی نکشید که زن دوم‌اوطفلی بدنیاآورد که کلئومن‌نام گرفت واین همان کسی است که درباره او سخن گفتم . اما مقارن همان زمان که وی این طفل را بعنوان پادشاه آینده‌باهالی سپارت معرفی میکرد زن اول‌او که تاآن زمان نازا بود برحسب تصادفی که تقدیر پیش‌آورد حامله شد . او واقعاً حامله بود ، اما خویشان زن دوم که از این ماجرا باخبر شده بودند درصدد آزار او برآمدند و مدعی شدندکـه آن زن نقشه چیده است وبداشتن فرزندی خیالی مباهات میکند . بتدریج که زمان وضع حمل نزدیک شد این گفتگوها بدرجه‌ای شدت یافت که افورها مشکوک شدند ودر موقع وضع حمل آن زن ‌بربالین او بمراقبت پرداختند .آن زن فرزندی بدنیاآورد که دوریه (۱) نام گرفت . همان زن بلافاصله بعد ازآن طفل ، لئونیداس(۲) وبلافاصله

۱ـ Doriée

۲ـ Léonidas

بعداز لئونیداس همین کلئومبروتوس (۱) را بدنیا آورد . حتی بعضی معتقدند که لئونیداس و کلئومبروتوس دوقلو بودند. اما، مادر کلئومن یعنی زن دوم او که دختر پرینتاداس (۲) فرزند دمارمنوس (۳) بود دیگرطفلی بدنیا نیاورد.

۴۲- بطوریکه نقل میکنند کلئومن هرگز مردی عاقل نبود و حتی در سراسر عمر مجنون بود. برعکس، دوریه سرآمدجوانان هم سن وسال خود بود و بخوبی میدانست که اگر لیاقت شرط بود سلطنت باو میرسید. اما وقتی آناکساندریداس درگذشت، لاکدمونی‌ها ازعادات وسنن قدیمی پیروی کردند و کلئومن راکه ارشد برادران بود بسلطنت برگزیدند. غروروعزت‌نفس دوریه ازاین واقعه جریحه‌دار شدوچون فرمانبری از برادر برایش تحمل‌پذیر نبود تقاضای داوطلب کرد و تعدادی از اهالی سپارت را برای تأسیس یک مهاجرنشین با خود همراه کرد. برای استقرار درسرزمین جدید نه با هاتف دلف مشورت کرد ونه هیچیک از اعمال معمول زمان را انجام داد. از شدت نارضایتی کشتی‌های خود را بسوی افریقا هدایت کرد. تعدادی از اهالی ترا (۴) بعنوان راهنما در خدمت او بودند. او به منطقه کی‌نیپس (۵) که یکی از نقاط زیبای افریقااست ودرساحل رودی بهمین نام قرار دارد رسید و در همان محل مستقر شد. اما دو سال بعد قبایل افریقائی ماس (۶) وقرطاجنی‌ها آنانرا راندندو او ناگزیر به پلوپونز (۷) بازگشت.

---

۱ ـ Kléombrotos

۲ ـ Prinétadas

۳ ـ Démarménos

۴ ـ ترا (Thèra) از جزایر مجمع‌الجزایر اژه که امروز سانتورن (Santorin) نام دارد. اهمیت و شهرت این جزیره بیشتر ناشی ازمهاجرنشین‌های معرفی بود که اهالی آن درعهد باستان درسواحل افریقا تأسیس کرده بودند. ازآن جمله است مهاجرنشین معروف سیرن (Cyrènne) در ساحل افریقا.

۵ ـ Kinyps

۶ ـ Maces

۷ ـ Péloponèse

۴۳- در آنجا ، آنتی کارس از اهل الئون (۱) باستناد پیشگوئی‌های هاتف لئوس (۲) باو توصیه کرد که به سیسیل رود و درآنجا شهری بنام هراکله (۳) تأسیس کند. وی مدعی بود که سرزمین اریکس (٤) سراسر به خاندان هراکلس تعلق دارد زیرا هراکلس خود شخصاً آنرا بجنگ آورده بود. بعد از این توصیه ، دوریه (٥) خود به دلف رفت تا از هاتف معبد سؤال کند که آیا او خواهد توانست سرزمینی را که بسوی آن شراع میکشد تصرف کند. هاتف بوی پاسخ داد که وی آن سرزمین را بجنگ خواهد آورد. پس دوریه با مردانی که با خود به افریقا برده بود براه افتاد وآنان را در طول ساحل ایتالیا هدایت کرد.

۴۴- بطوریکه اهالی سیباریس (٦) نقل میکنند در آن زمان خود آنها و پادشاهشان که تلیس (۷)

---

۱ - الئون (Eléon) از شهرهای بئوسی (Béotie) در یونان باستان واقع در شمال آتن.

۲ - Laïos

۳ - هراکله (Heraclée) از شهرهای قدیم آسیای صغیر واقع درساحل جنوبی دریای سیاه که بصورت مهاجرنشین بوسیله اهالی ملط تأسیس شد. امروز این شهر ارکلی (Erekli) نام دارد.

٤ - Eryx - سرزمین اریکس در منتهی الیه غربی سیسیل قرار داشت. بحکایت افسانه‌های باستان پس از آنکه هراکلس برژریون (Géryon) فاتح شد به سیسیل رفت ودر آن سرزمین با اریکس (Eryx) فرزند پوزئیدون (Poseïdon) به ستیز پرداخت ووی را بقتل رسانید و سرزمین او را تصرف کرد.

٥ - Doriée

٦ - سیباریس (Sybaris) از شهرهای ایتالیای قدیم که در قرن هشت قبل از میلاد بدست تعدادی از اهالی آکه (Achées) تأسیس شد و بعلت رونق تجارت بزودی ثروتی عظیم بدست آورد ودر دنیای باستان شهرتی فراوان یافت. مردم این شهر برخلاف اهالی کروتون به تن‌پروری و تنبلی شهرت داشتند و سرانجام نیز بدست اهالی کروتون مقهور شدند و شهرآباد آنها ویران شد.

۷ - Télys

نام داشت خود رابرای جنگ‌با اهالی کروتون(۱) آماده میکردند. اهالی کروتون از بیم آنها از دوریه کمک طلبیدند و تقاضای آنان مورد قبول واقع شد. پس دوریه بکمک آنان به سیباریس لشکر کشید و این شهر را تصرف کرد. چنین است سهم دوریه و طرفداران او در این واقعه بقراری که اهالی سیباریس نقل میکنند. اما اگر در این‌باره بگفته های اهالی کروتون باورداریم باین نتیجه میرسیم که دراین‌جنگ هیچ خارجی با آنان همراه نبوده و تنها کسی که درلشکرکشی به سیباریس باآنها بوده غیبگوئی‌بوده کالیاس (۲) نام‌از اهل اله (۳) که از خاندان یامیس (۴) بوده است. تنها کاری هم که این شخص انجام داد آن بود که پنهانی از نزد تلیس فرمانروای مستبد سیباریس گریخت وبه اهالی کروتون ملحق شد و علت این‌اقدام آن بود که ضمن یک قربانی خدایان را برضد کروتون‌یاری طلبید ولی‌آنان هیچ رفتار مساعدی ابراز نکردند.

۴۵- چنین بود روایت‌این‌دو قوم. هریک ازاین‌دوقوم برای اثبات‌روایت خود دلایلی اقامه میکنند. اهالی‌سیباریس جنگل و معبدی را در نزدیکی بستر خشک کراتیس(۵) ارائه میدهند و مدعی هستند که دوریه، پس از تصرف شهر، این محل را به آتنا الهه کراتیس اهداء کرده است.

---

۱ - کروتون (Crotone) یاکوترون (Cotron) از شهرهای معروف یونان باستان واقع درمصب‌رود آزاروس (Asrarus) که بوسیله مردمان آکه (Achée) تأسیس شده‌بودو در دنیای باستان بداشتن مردان جنگجو وزنان زیباشهرت فراوان داشت. کروتون موطن حکیم معروف آلکمئون (Alcméon) و طبیب مشهور یونان باستان دموسد (Democéde) ومرکز مکتب فلسفی فیثاغورث حکیم بوده است.

۲ - Kallias

۳ - اله (Elée) از شهرهای قدیم آسیا در مصب رود کایکوس (Caïcus) - شهری بهمین نام در ناحیه لوکانی (Lucanie) در ایتالیای قدیم وجود داشته که مرکز مکتب فلسفی معروفی بوده است که بهمین نام به مکتب فلسفی اله شهرت یافته.

۵ - Iamis

۴ - Krathis

بعلاوه آنان ، چگونگی مرگ دوریه را مهم ترین دلیل برای اثبات ادعای خود میدانند و مدعی هستند که علت مرگ او عدم اطاعت از فرامین الهی بوده است. زیرا اگر او برخلاف گفتار خدایان رفتار نمیکرد و اگر با انجام منظوری که از لشکر کشی داشت قناعت میکرد میتوانست سرزمین اریکس را تصرف کند و پس ازآنکه بر آن تسلط یافت بجای آنکه با سپاه خود نابود شود در این سرزمین سلطنت کند. اما اهالی کروتون نیز بسهم خود استناد میکنند که کالیاس از اهل اله بطوری استثنائی اموالی فراوان درسرزمین کروتون بدست آورده است که امروز نیز وراث او ازآن بهره مندند درحالیکه دوریه وبازماندگان اوچیزی بدست نیاوردند. هرگاه دوریه باآنان درجنگ سیباریس شرکت کرده بود، قاعدةً باید پاداشی بمراتب بیشتر و برتر از پاداش کالیاس باو داده شده باشد. چنین است دلایلی که هریک از دو دسته بنفع خود اقامه میکنند. خواننده مختار است که دلایل هردسته را که قانع کننده‌تر تشخیص میدهد قبول کند.

۴۶- تعداد دیگری از اهالی سپارت بهمراه دوریه در کشتی نشستند. اینان تسالوس(۱) پاریاتس(۲)، کلئس(۳) واوریلئون(٤) نام داشتند. وقتی اینان با مهاجرین دیگر بسرزمین سیسیل رسیدند همه(مانند او) درجنگ بدفرجامی که برضد فینیقی ها وساکنان سژست(٥) نمودند تلف شدند. ازبین این بانیان شهرها فقط اوریلئون از این واقعه جان سالم بدر برد. وی باقیمانده سپاه را با خود همراه کرد و بکمک آنان مهاجرنشین سلینونت(٦) را که

---

۱ - Théssalos

۲ - Parébatès

۳ - Kèléès

٤ - Euryléon

٥ - سژست (Ségeste) یا اژست (Egeste) ازشهرهای سیسیل قدیم واقع درسواحل شمالی این جزیره.

٦ - سلینونت (Sélinute) یاسلینت (Sélinote) یا سلینوس (Sélinus) از شهرهای سیسیل قدیم واقع در سواحل جنوبی این جزیره که در سال ٦٥١ قبل از میلاد تأسیس شد و از آن ببعد پیوسته با شهر معروف سژست (Ségeste) که در شمال همین جزیره قرار داشت درحال رقابت و جنگ وستیز بود. این شهر امروز سلینیتی (Sélinili) نام دارد.

مینوآ (۱) نام داشت تصرف کرد و شهر سلینوت را با کمک خود از یوغ استبداد پیتا گوراس (۲) رهانید. اما پس از آنکه پیتا گوراس راسرنگون کرد تصمیم گرفت خود شخصاً با قدرت بر شهر سلینوت حکومت کند. پس با استبداد مطلق براین شهر حکومت کرد. اما این وضع دوام نیاورد، زیرا اهالی سلینوت بر او شوریدند و او را درقربانگاه معبدزوس آگورئوس (۳) که بداخل آن پناه برده بود کشتند.

۴۷- فیلیپ فرزندبوتا کیدس (٤) از اهل کروتون درماجراهای دوریه و مرگ او شریک بود. این شخص راکه نامزد دختر تلیس فرمانروای مستبد سیباریس بود از شهر کروتون بیرون رانده بودند. اماچون این نامزدی بهم خورد وی در کشتی نشست و بسوی سیرن (٥) رفت؛ ولی بعد برای همراهی و کمک به دوریه با یک کشتی که متعلق به خود او بود و افرادی که خود برگزیده بود مراجعت کرد. وی در بازیهای المپی پیروز شده بود و بعلاوه اززیباترین جوانان یونانی در آن زمان بود. حسن صورت او موجب شد که در سژست آنچنان از او تجلیل کردند که تاآن زمان بیسابقه بود: در محل قبر او معبد کوچکی بنا کرده‌اند که مانند قهرمانان درآنجا برای او قربانی میکنند.

۴۸- چنین بود پایان کار دوریه. اگر او از کلئومن فرمان میبرد و در سپارت میماند

---

۱ – Minoa ـ دردنیای باستان تعدادی از شهرهای کوچك واقع در کرت و یونان و جزایر دریای اژه باین نام خوانده میشدند.

۲ – Pythagoras

۳ – Zeus Agoraios ـ این نام دردنیای قدیم به معابدی داده میشد که بنام خدای خدایان در میان میدان بزرگ شهر برپا میکردند و تصور میکردند که با این ترتیب خداوندبزرگ حمایت وهدایت مجامع عمومی اهالی شهررا بعهده میگیرد و درفعالیت‌های سیاسی و عمومی شهر مشارکت میکند.

٤ – Boutakidès

٥ ـ سیرن (Cyvéne) مهاجرنشین معروف اهالی ترا (Théra) در سواحل افریقای شمالی که بعدها در دنیای باستان بصورت یکی از پایگاههای نفوذ تمدن یونان در قاره سیاه درآمد و شهرت فراوانی بدست آورد.

سلطنت آنجا را بدست میآورد زیرا کلئومن مدت زیادی در سپارت سلطنت نکرد و وقتی درگذشت غیر از دختری که گورگو(۱) نام داشت فرزندی از او باقی نماند.

۴۹- پس باین ترتیب در موقعی که کلئومن در سپارت حکومت میکرد آریستاگوراس حکمران مستبدملط بآن شهررسید وبااو به مذاکره پرداخت. بطوریکه لاکدمونی‌ها نقل میکنند وی لوحه کوچکی از مفرغ با خودآورده بود که تصویر سراسر زمین با تمام دریاها و رودها بر روی آن حک شده بود. همینکه آریستاگوراس بحضور کلئومن رسید باوی چنین‌آغاز سخن کرد: «کلئومن! از اینکه مشاهده میکنی که با چنین شتاب و رغبت از راه میرسم درشگفت مشو. اکنون وضع ما از اینقراراست: فرزندان سرزمین یونی بجای آنکه مردمانی آزاد باشند بصورت برگان درآمده‌اند؛ این موضوع اهانتی است بیرحمانه و رنجی است که‌ابتداء دامنگیر خود ما وبعد از آن بین دیگر مردمان یونانی و بیش از همه مستقیماً و بنسبت برتری که بر دیگر هم‌نژادان‌ما دارید مستقیماً شامل‌شما خواهد شد. شمارابه خدایان یونانی سوگند میدهم که یونی‌ها را ازبردگی واسارت برهانید. آنان از خود شما هستند وحصول این منظور برای شما آسان است. بربرها درجنگ چندان ترس‌آور نیستند و شما کسانی هستید که درسنتهای فضیلت نظامی و جنگی تربیت یافته‌اید. آنان باکمان و نیزه‌های کوتاه بجنگ‌میپردازند؛ با شلوارهای کوتاه و گشادخودبه صحنه کارزار میروند وکلاهی بلندبرسردارند. دست وپای آنان باین ترتیب بسته‌است و بنابراین بآسانی‌میتوان برآنان‌چیره شد. ثروت وذخایرطلای مردمان این قاره ازثروت مجموع تمام ملل و اقوام دیگر متجاوز است. آنان نقره، مس، پارچه‌های رنگارنگ، حیوانات باربر و بردگان نیزدارند. شما هم‌میتوانیدمالک این غنائم گردید وکافی است که‌چنین اراده کنید. اکنون برای‌توشرح میدهم که این اقوام نسبت بیکدیگر درچه وضعی قرار دارند. یونی‌ها دراین محل قرار دارند و بعد از آنها در اینطرف لیدیها هستند که درسرزمینی حاصلخیز زندگی میکنند و از لحاظ نقره بسیار غنی

---

۱ - Gorgô

هستند.» وی در ضمن نقل این مطالب محل این سرزمین ها را از روی نقشه ارض که بر روی لوحه‌ای از مفرغ حک شده بود و باخود آورده بود تعیین میکرد. وی چنین بسخن ادامه داد: «همسایگان لیدی‌ها فریجی‌ها هستند که در جهت شرق دراین‌محل‌قراردارند. ازین اقوامی که‌من‌می‌شناسم هیچیک‌صاحب‌رمه هائی‌بزرگتر ومحصولی بیشترازآنان نیست. در جوار فریجی‌ها مردمان کاپادوکیه قراردارند که ما آنها را سوری مینامیم. درکنار آنان کیلیکی قراردارد. سرزمین کیلکی باین دریا منتهی‌میشودوجزیره‌قبرس در همین دریا ودراین‌محل‌قراردارد. کیلیکی‌هرسال‌خراجی برابرپانصدتالان (۱) به‌پادشاه بزرگ‌میپردازد. بعدازکیلیکی‌دراین محل ارمنستان قراردارد که سرزمینی‌است که‌چراگاههای وسیع درآن یافت میشود. بعد از ارمنی‌ها ماتین‌ها قراردارند که سرزمین‌آنها در این نقطه است. درجواراین منطقه کیسی(۲) قرار دارد. در این ایالت و در نزدیکی این رود که خوآسپ (۳) نام دارد دراین نقطه که ملاحظه میکنی شهر شوش سربفلک کشیده‌است. گنجینه‌ها و خزاین دراین نقطه است. اگرشما براین شهر دست یابید با غنائم آن میتوانیددرکمال اطمینان با خداوند زوس رقابت کنید. شگفت آوراست که شما بخاطر سرزمینی کوچک که حتی تا این حد حاصلخیز نیست و برای قطعه زمینی باریک با اهالی مسنی (٤) که از حیث قدرت باشما برابرند و اهالی آرکادی (٥) و آرگوس(٦) که ازسیم و زر

---

۱ ـ تالان واحد وزن در یونان باستان و برابر ۳٦/۳۹ کیلوگرم.

۲ ـ Kissie

۳ ـ Khoaspès

٤ ـ مسنی (Méssénie) از نواحی پلوپونزقدیم واقع درجنوب غربی این شبه‌جزیره که مدتها در قید حکومت سپارتی‌ها قرار داشت و از قرن هشت تا قرن پنج قبل از میلاد برای‌تحصیل استقلال ازدست رفته خودجنگید وسرانجام درقرن چهار قبل از میلاد مجدداً استقلال یافت.

٥ ـ آرکادی (Arcadie) از نواحی یونان باستان واقع در مرکزشبه جزیره‌پلوپونز درهمسایگی سرزمین مسنی (Messenie) که ساکنان آن از پلازژهای قدیم یونان بودند.

٦ ـ آرگوس (Argos) از شهرهای معروف یونان باستان که بتصور پاره‌ای از مورخین قدیمی‌ترین شهر یونان باستان محسوب میشده است.

(یعنی چیزیکه مردم بخاطر آن در صحنه جنگ با خطروبرو میشوند) محرومند جنگ میکنید ، اما وقتی بآسانی میتوانیدآسیا را فتح کنید در آن مورد روشی دیگر درپیش میگیرید!» آریستا گوراس چنان سخن گفت و کلئومن چنین پاسخ داد : «ای خارجی که از اهل ملط هستی ، من جواب این سئوال را بتأخیر میاندازم و دو روز دیگر بتو پاسخ خواهم داد.»

۵۰ـ در آن موقع بیش ازاین صحبتی نکردند،اما وقتی روز جوابگوئی فرارسید درمحل معین برای جواب حاضر شدند. کلئومن از آریستا گوراس سؤال کرد که فاصله بین سرزمین یونی ازساحل تا مقرسلطنتیچه مقدار است. آریستا گوراس که اتفاقاً حاضر بجواب بود وجواب را درآستین خود حاضر داشت در این مورد نسنجیده رفتار کرد. چه اگرواقعاًقصدداشت سپارتی‌هارابه آسیابکشاندجای آن‌نبود که‌دراین مورد پاسخی مطابق‌واقع دهد. امااوناشیانه‌پاسخ داد که‌این فاصله بمقدارسه ماه راه است. همینکه این‌مطلب گفته‌شد کلئومن‌سخن‌اورا قطع کرد وازادامه توضیحاتی که آریستا گوراس قصد داشت درباره این خط سیر بدهد مانع شد وچنین پاسخ‌داد : « ای خارجی که از اهل ملط هستی ، قبل‌از غروب آفتاب سپارت را ترك کن ، زیرا تو با این قصد که میخواهی ما رابا خود به محلی‌بفاصله سه ماه راه ازسواحل ببری سخنی مطبوع طبع ما نمیگوئی.»

۵۱ـ کلئومن چنین سخن گفت وسپس به خانه‌خودبازگشت.آریستا گوراس شاخه‌ای زیتون بدست گرفت و بار دیگر بنزد کلئومن شتافت. وی‌با التماس واصرار به خانه او وارد شد و ازکلئومن تقاضا کرد دخترخود راکه گورگو (۱) نام داشت ودرکنار اوایستاده بودمرخص کندوآنگاه‌بسخنان‌او گوش کند. این دختر یگانه فرزند او بود و در آن موقع فقط هفت‌یا هشت سال داشت. کلئومن از آریستا گوراس‌دعوت کرد تامطلب خود راآزادانه‌وبی توجه‌به حضوردخترخردسال اوبیان کند.آریستا گوراس ابتدا باووعده دادکه اگرآنچه‌را که‌اومیخواهدانجام دهد ده تالان (۲) باوبپردازد.

---

۱ ـ Gorgô

۲ ـ تالان (Tlent) واحد وزن در یونان باستان وبرابر ۳۶/۳۹ کیلو گرم

چون کلئومن سر را بعلامت نفی تکان داد ، آریستاگوراس تدریجاً بر مبلغ افزود تا جائیکه به پنجاه تـالان رسید. دراین موقع آن دختر خردسال فریاد زد : « پدر ، از این محل دور شو زیرا اگر دور نشوی این خارجی ترا فریب خواهد داد . » کلئومن از اندرز دختر خرد سال خود خوشنود شد و باطاقی دیگر رفت. آریستاگوراس ناگزیر سپارت را ترك گفت زیرا دیگردراین شهر امکان آنرا نداشت که درباره راهی که به سرزمین پارس منتهي میشد توضیح بیشتری دهد.

۵۲ـ اما ما خوددر باره این راه سخني چندنقل میکنیم: درسراسرمسیراین راه ساختمان های شاهی و کاروانسراهای زیبائی احداثشده است. درتمام این خط سیر ازسرزمین هائی میگذریم که سراسر مسکون و کاملاً امن است. در سراسر لیدی و فریجیه بیست منزل راه بدنبال هم قرار دارد که جمعاًنودوچهارپارازانژ (۱) ونیم میگردد. درآنسوی فریجیه با رود هالیس (۲) روبرو میشویم . برای مراقبت از این رود قلعه مستحکمی ساخته اند. و برای عبوراز آن باید قبلاً از معابر تنگ کوهستانی که براین رودمشرف است عبور کرد. پس از عبور از این رود به کاپادوکیه خواهیم رسید و از آنجا تا سرز کیلیکی بیست وهشت منزل یا یکصدوچهار پارازانژ راه باید پیمود. در سرحد کیلیکی باید از دو معبر تنگ کوهستانی ودو قلعه مستحکم عبور کرد. دنباله جاده در این سرزمین و درآنسوی سرحد کیلیکی سه منزل و پانزده پارازانژ ونیم راه است. مرز بین کیلیکی وارمنستان رودیست قابل کشتی رانی که فرات نام دارد. درارمنستان پانزده منزل راه است که در هریك ازآنها پادگانی وجود دارد و جمعاً پنجاه وشش پارازانژ میشود. دراین منطقه چهار رود قابل کشتی رانی جریان دارد که باید مطلقا

---

۱ - پارازانژ (Parasanges) واحد طول در ایران باستان و برابر سی ستاد یونانی (۵ کیلومترو ۳۲۸ متر)

۲ ـ هالیس (Halyse) نام قدیم رود قزل ایرماق واقع درقسمت مرکزی آسیای صغیر که آب آن بدریای سیاه میریزد . جنگ معروف کسوف که درسال ۶۰۱ قبل از میلاد بین هوخشتر پادشاه معروف ماد و آلیات پادشاه لیدی اتفاق افتاد در ساحل این رود که مدتها سرحد امپراتوری لیدی و ماد بوده است رویداد .

از آنها عبور کرد . نخستین آنها رود دجله است ؛ و دومین و سومین آنها هردو یک‌نام دارند، درحالیکه دو رود جداگانه‌اند وهر دو از یک محل سرچشمه نمیگیرند، یکی از آنها از ارمنستان جاری است و دیگری از سرزمین ماتین(۱). چهارمین این رودها گیندس (۲) نام دارد. این همان رودی است که درگذشته کوروش آنرا به سیصدوشصت مجرا تقسیم کرد. از ارمنستان تا سرزمین ماتین چهار منزل راه است ووقتی ازاین سرزمین به کیسی رسیدیم یازده منزل و چهل‌ودو پارازانژونیم راه باقی است تا به خوسپ(۳) یعنی رودی که قابل کشتی رانی‌است و شهر شوش در ساحل آن بنا شده است برسیم. تعداد این منزل‌ها جمعاً به یکصدویازده میرسد. چنین‌است تعداد توقف گاه‌هائی که از ساردتاشوش وجود دارد.

۵۳ـ اگر طول راه شاهی را به پارازانژ برآورد کنیم و اگر پارازنژ برابر سی‌ستادباشد و درحقیقت همین مقدار هم هست ، از سارد تا مقر شاهی که به «کاخ ممنون» معروف است جمعاً سیزده هزاروپانصد ستاد یعنی چهارصدوپنجاه پارانژ فاصله است. واگر دز هر روز صدوپنجاه ستاد راه‌پیمائی کنیم ، طی تمام این مسافت بطور دقیق نود روز طول میکشد.

۵۴ـ ازاینقرار وقتی‌آریستا گوراس‌سلطی به کللومن لاکدسونی میگفت که برای وصول به مقر شاهی لازم است سه ماه در داخل آن سرزمین راه پیمود،سخنی بگزاف نگفته بود. اما اگر کسی اطلاعات بیشتری دراین باره بخواهد من اضافه میکنم که باید

---

۱ ـ Matiènes

۲ ـ گیندس (Gyndès) یا ژیندس نام قدیم رودی است که دو محل سرزمین آشور قدیم جاری بود . این رود که امروز قره سو نام دارد و از شعب رود دجله است همان رود معروفی‌است که بحکایت هردوت ، کوروش کبیرپادشاه هخامنشی درموقع لشکر کشی به بابل چون یکی از اسبهای مورد علاقه‌اش در آبهای آن غرق شد فرمان داد تا با حفر ۳٦۰ مجرا آبهای آنرا درصحرا پراکنده کردند . امروز آثار مجاری مزبور از بین‌رفته وورودقره سو مجدداً در مجرای اصلی خود قرار گرفته .

۳ ـ Koaspès

فاصله بین افز(۱) و سارد را برآن افزود و بنابراین از دریای یونانی تا شوش جمعاً چهارده هزار وچهل ستاد راهاست (وهمین شهراست که به شهر ممنون معروف‌است) زیرا از افز تا سارد پانصدوچهل ستاد فاصله است و از اینقرار باید سه روز دیگر به سه ماه راه پیمائی افزود.

۵۵- آریستاگوراس پس ازآنکه از سپارت رانده شد به آتن عزیمت کرد. این شهر بطوریکه هم‌اکنون بنقل آن میپردازم بتازگی خود را از حکومت حکمرانان مستبد خلاص کرده بود: هیپارك (۲) فرزند پیزیسترات (۳) و برادر هیپیاس (۴) حکمران مستبدآتن شبی‌خواب دید که کشته‌خواهدشدو کمی‌بعد هم بدست آریستوژیتون(۵) و هارمودیوس(۶) کشته شد. اینان از بازماندگان یکی از خانواده‌هائی بودند که درگذشته از ژفیرا(۷) به آتن کوچ کرده بودند. بعد ازمرگ او نیز مدت چهل‌سال استبداد باشدت سابق و حتی سخت‌تر ازگذشته برآتن حکمفرما بود.

---

۱ - افز (Ephèse) ازمهاجرنشین‌های‌یونان باستان و یکی از شهرهای دوازده گانه اتحاد یونی در ساحل آسیای صغیر.

۲- هیپارك (Hiparque) فرزند پیزیسترات‌حکمران مستبدآتن در قرن شش قبل‌از میلاد که باتفاق‌برادرش هیپیاس (Hippias) جانشین‌پدرشد. پیزیسترات وهیپارك وهیپیاس در آتن بخوشنامی حکومت کردند ودر دورهٔ حکومت آنان که با عقل و درایت توام‌بود علم و دانش در این سرزمین توسعه یافت.

۳ - پیزیسترات (Pisistrate) فرمانروای مستبد آتن در قرن شش قبل از میلاد که در حکومت خود متکی به مردم عوام و طبقه سوم بود و باتکای آنان با قدرت حکومت کرد واز نفوذ اشراف در حکومت کاست. درزمان اوآتن باوج شهرت وآبادانی‌رسید.

۴ – هیپیاس (Hipias) - یادداشت ذیل‌همین بند درباره هیپارك

۵ - آریستوژیتون (Aristogiton) قاتل هیپارك فرمانروای مستبد آتن در اواخر قرن شش قبل‌ازمیلاد.

۶ - هارمودیوس (Harmodios) قاتل هیپارك فرمانروای مستبد و معروف‌آتن در اواخر قرن شش قبل‌ازمیلاد.

۷ - (Géphyra) - ازشهرهای قدیم بئوسی‌دریونان‌باستان.

۵۶- اما خوابی که هیپارك دیدچنین بود: شبی که فردای آن جشن پاناتنه(۱) برپا میشد هیپارك خواب دید که مردی بلند بالا و خوش اندام درکنار او قرارگرفته و این معما را بر او طرح میکند:

بی‌خیال وآسوده ، توای شیر مرد، با سرنوشت ترس آورروبروشو،
مردی مشوش وبی‌انصاف حساب سنگینی راتصفیه خواهد کرد.

همینکه صبح شد وی خواب خود رابا خوابگذاران در میان گذارد و سپس بی‌توجه به‌پاسخ آنان در ازدحام مردم‌شرکت کردوهمانجابقتل رسید.

۵۷- اهالی ژفیرا که قاتلان هیپارك از بازماندگان آنان بودند مسقط‌الرأس خودرا ارتری (۲) میدانند. اما بموجب تحقیقاتی که من خود کرده‌ام آنان در حقیقت از نژاد فینیقی بوده‌اند وبهمراه کادموس (۳) بسرزمینی که‌امروز بئوسی (٤) نام دارد قدم گذارده بوده‌اند. آنان درآن محل درسرزمین تاناگرا (۵) که سرنوشت‌نصیب آنان کرده بود میزیستند. بار اول که‌اهالی آرگوس (۶) کادموسی‌هاراازسرزمین خود

---

۱ - پاناتنه (Panathénées) بزرگترین و با شکوه‌ترین جشنی که در آتن بافتخار آتنا (Athéna) حامی شهر آتن برپا میکرده‌اند. در این جشن یك چادر گلدوزی شده را که دختران آتنی در مدت نه ماه تهیه کرده بودند دسته جمعی در شهر گردش میدادند و سپس آنرا به معبد آتنا میبردند و به الهه تقدیم میکردند. بعلاوه در روزهای قبل‌از جشن هرروزمسابقات و بازیهای مختلف‌ترتیب میدادند ومردم‌آتن بانواع بازیها وخواندن آوازها سرگرم میشدند. این جشن و جشن دیونیزی که بافتخار دیونیزوس برپا میشد بزرگترین جشن‌های مذهبی آتن باستان بود.

۲ - ارتری (Érétrie) از شهرهای قدیم جزیره بزرگ اوبه (Eubée) واقع در سواحل غربی شبه‌جزیره یونان که مکرر بنحوموثردر شورش های مهاجرنشین‌های‌یونان در زمان داریوش بنفع این مهاجرنشین‌ها مداخله کرد.

۳ - کادموس (Kadmos) دریانورد افسانه‌ای فینیقی که بحکایت افسانه‌های قدیم موسس شهر معروف تب (Thèbes) در بئوسی بوده است.

۵ - بئوسی (Béotie)از نواحی مرکزی یونان قدیم واقع در شمال ناحیه کورنت و وآتن. پایتخت آن شهر معروف تب (Thèbes) بوده است.

٤ - تاناگرا (Tanagra) یا تاناگر (Tanagre) ازشهرهای قدیم بئوسی (Béotie) در یونان باستان واقع درمشرق شهر معروف تب.

۶ - (Argos) - یادداشت ذیل‌بند ٤۹ این کتاب.

راندند اهالی ژفیرا که بنوبه خود مورد تعرض اهالی بئوسی قرار گرفته بودند به آتن مهاجرت کردند واهالی آتن بشرایطی حاضرشدند آنان را بین خود بپذیرند. ازجمله، بسیاری از امتیازاتی را که نقل آن ضروری بنظر نمیرسد از آنان سلب کردند.

۵۸- این فینیقی‌ها که ازآنان سخن میگویم ، یعنی همراهان کادموس که ازاهل ژفیرا بودند ، پس‌ازآنکه درین سرزمین مستقرشدند بسیاری ازعلوم واطلاعات را باخود به یونان آوردند. مخصوصاً الفبا و خط را که تصورمیکنم تا آن زمان یونانیان از آن بی‌خبر بودند بآنان یاد دادند. این الفبا درآغازکار همان الفبائی بود که در سراسر فینیقی معمول بود. اما با گذشت زمان تلفظ و همچنین‌شکل حروف آن‌تغییر کرد. یونی‌ها تنهامردمان یونانی نژادی بودند که درآن زمان دراکثر کشورها درجوار فینیقی‌ها میزیستند و همانها بودند که الفبا را از فینیقی‌ها گرفتند وآنرا با کمی تغییربکاربردند. اماچون فینیقی‌هااین الفباء رابه یونان وارد کردند، همانطور که عدل وانصاف حکم میکرد، یونانیان مخالفتی با حفظ نام‌قدیم آن یعنی « الفبای فینیقی » نکردند. یونی‌ها کتابهائی را که بر روی‌پاپیروس نگاشته شده بروش‌قدیم « پوست » ویا « کتاب پوستی »مینامند ، زیراچون ورق پاپیروس‌در آن زمان نایاب بود مردم بروی پوست‌بز ومیش‌مینگاشتند. در زمان مانیز هنوز بسیاری از مردمان غیر یونانی برای نگارش‌از پوست استفاده میکنند.

۵۹- من خود الفبای کادموسی را در معبد آپولون (۱) واقع درایسمنوس (۲) شهر تب (۳) که در بئوسی(٤) قرار دارد بچشم دیده‌ام. این حروف برروی سه عدد سه

---

۱ - Apollon

۲ - ایسمنوس (Isménos) یا ایسمن (Ismène) نام قدیم رودی است که دربئوسی جاری بود و از شهر تب میگذشت و بتصور یونانیان قدیم رود مخصوص خداوند آپولون بوده است.

۳ - تب (Thèbes) شهر معروف و بزرگ یونان قدیم و مرکز بئوسی در یونان باستان که مدتها در ردیف آتن و سپارت بصورت یکی از مراکز قدرت در یونان باستان تجلی کرد.

٤ - Béotie

پایه حک شده‌اند و اکثر آنها نظیر حروف الفبای یونی است. بر روی یکی از آن سه پایه‌ها این کتیبه حک شده است :

«هدیه آمفیتریون (۱) در بازگشت ازتب»

این سه پایه ظاهراً متعلق به زمان لئوس (۲) فرزند لابداکوس (۳) فرزند پولیدور(۴) فرزند کادموس(۵) است.

۶۰- برروی سه‌پایه دوم این شعر شش هیجائی حک شده است :

سکئوس (۶) پس از آنکه در مسابقات قهرمانی پیروز شد این‌هدیه را، که گوهری از هنری گرانپایه است به آپولون خداوند تیرانداز هدیه کرد.

آیا این سکئوس همان فرزند هیپوکون (۷) نیست که در زمان اودیپ (۸) فرزند لئوس میزیسته؟ شاید هم بانی این هدیه سکئوس دیگری باشد که نام او با نام فرزند هیپوکون یکی است.

۶۱- برروی سه پایه سوم نیز شعری شش هجائی حک شده که چنین است :

پادشاه، لائوداماس(۹) این‌سه‌پایه را،

که گوهری‌ازهنری گرانپایه‌است‌به تیراندازخطاناپذیر(۱۰) اهدا کرده‌است

---

۱ ـ آمفی‌تریون (Amphitryon) پادشاه تیرنت (Tyrinthe) که بحکایت‌افسانه‌های باستان ژوپیتر خدای خدایان درغیاب‌اوزوجه‌اش را فریب داد و از نزدیکی آندوهرکول پهلوان معروف و افسانه‌ای یونان باستان بدنیا آمد.

۲ ـ Laïos

۳ ـ Labdacos

۴ ـ Polydore

۵ ـ Kadmos

۶ ـ Scaïos

۷ ـ Hippocoon

۸ ـ œdipe

۹ ـ Laodamas

۱۰ ـ مقصودخداوندآپولون (Apollon) است.

درست درزمان سلطنت همین لائوداماس فرزند اتئوکل (۱) بود که اهالی آرگوس کادموسی‌ها را ازسرزمین آنان راندند و کادموسی‌ها بنزد انخله‌ها (۲) پناهنده شدند. ژفیراها که در آن موقع در آن سرزمین باقی مانده بودند بعدها در نتیجه فشار اهالی بئوسی به آتن مهاجرت کردند و در این شهر معابدی برای اجرای سنن و آداب خود ساختند. آتنی‌های دیگر حق ندارند باین معابد قدم گذارند. این معابد از دیگر بناهای مذهبی بکلی متمایزاند. از بین آنان مخصوصاً باید از معبد و آئین‌های دمتری (۳) آکه (۴) نام برد.

۶۲ـ تا اینجا درباره خوابی که هیپارك دیده بود و اصل و منشاء ژفیراها که قاتلان هیپارك نیزازبازماندگان آنها بودند سخن گفتم. اکنون جای آنست که بار دیگر بشرح مطلبی که درآغازکار بدان مشغول بودم بپردازم و چگونگی استخلاص آتن را از استبداد و فرمانروایان مستبد نقل کنم. هیپیاس (۵) به حکومت استبدادی خود همچنان ادامه میداد واز اهالی آتن بعلت قتل هیپارك نفرت داشت. خاندان آلکمئون (۶) یکی از خاندانهای آتنی بود که برای نجات ازحکومت خاندان پیزیسترات (۷) از آتن

---

۱ ـ Etéocle

۲ ـ Enkhélées

۳ ـ دمتر (Déméter) یا سرس (Cérès) الهه زراعت در یونان باستان.

۴ ـ آکه (Acheé) یکی ازنواحی شمالی پلوپونز قدیم در یونان باستان که شامل دوازده‌شهر کوچك میشد. این شهرهای کوچك بعدها با هم‌متحد شدند و اتحادیه معروف آکه را تأسیس کردند.

۵ ـ Hippias

۶ ـ آلکمئون‌ها (Alcméons) یکی از خانواده‌های بزرك آتن در یونان باستان که مدتها باتکای طبقه اشراف در آتن حکومت کرد. از این خاندان که رقیب سرسخت خاندان پیزیسترات بود مردان بزرگی مانندمگاکلس (Mégaclès) ـ کلیستن (Clislthène) پریکلس (Périclès) و آلکیبیاد (Alcibiade) با قدرت در آتن حکومت کردند.

۷ ـ داستان رقابت دو خاندان معروف آتنی پیزیسترات و آلکمئون بتفصیل دربند ۶۰ از کتاب اول هردوت نقل گردیده است. درکتاب ششم نیز (بند ۱۲۵ ببعد) بتفصیل درباره اتحاد خاندان آلکمئون با حکمران سیسیون (Cicyone) سخن گفته شده است.

مهاجرت کرده بود. در آن موقع این خاندان و دیگر آتنی‌های تبعیدی سعی کردند ازراه غافلگیری و قهر بشهر وارد شوند. اما نه تنها باین کار موفق نشدند بلکه تلاش آنها برای دست یافتن برشهر واستخلاص آن از چنگ فرمانروای مستبد آن باشکستی کامل مواجه شد. پس نا گزیر، خاندان آلکمئون درلیپسیدریون (۱) بالاتر ازپونیا (۲) اردوزدند و با تمام قوا دیگران را برضد خاندان پیزیسترات برانگیختند. آنگاه با آمفیکتیون‌ها (۳) برای ساختن معبد کنونی دلف که در آن هنگام وجود نداشت مذاکره کردند و قرارداد بستند وچون مردمانی ثروتمند بودند وبعلاوه تاهراندازه درنسل آنها بالا رویم مردمانی محترم بودند، معبدی بنا کردند که بمراتب از طرح مورد توافق مجلل‌تر بود. مثلاً در حالیکه بموجب قرارداد متعهد بودند که معبد را از سنگ اسفنجی شکل بسازند، با این حال تمام روبنای آنرا ازسنگ مرمر پاروس (۴) ساختند.

۶۳- بطوریکه اهالی آتن نقل میکنند، همینکه این مردمان در دلف مستقرشدند هربار فرستاده‌ای از سپارت شخصاً یا بنمایندگی ازطرف دولت سپارت برای مشورت درباره هر جنگ به دلف میآمد آنان هاتف معبد را بهازفریب میدادند و از دهان او بفرستاده سپارت میگفتند که باید برای آزادی آتن اقدام کنند. وقتی اهالی لاکدمون مشاهده کردند که هاتف معبد پی‌درپی چنین توصیه میکند، سپاهی بفرماندهی

۱ـ Leipsydrion

۲ـ Pæonia

۳ـ آمفیکتیون‌ها (Amphictyons) ـ این اصطلاح در یونان باستان به کسانی گفته میشد که در شورای مرکزی اتحادیه‌های شهرهای یونان حضور مییافتند. یکی از خصوصیات تمدن یونان باستان استقلال کامل شهرهای بزرگ و کوچك این سرزمین است که حتی خطر مهاجمات خارجی نتوانست علاقه یونانیانرا بآن سست کند. اما در عین حال یونانیان قدیم برای حفظ موجودیت خود اتحادیه‌ای مذهبی داشتند و هریك از آنها شورائی از آمفیکتیون‌ها که نمایندگان مذهبی شهرهای متحد بودند در یکی از معابد بزرگ تشکیل میدادند.

۴ـ Paros

آنکی‌مولیوس (۱) فرزندآستر(۲) که یکی‌ازافراد برگزیده شهربود برای استخلاص آتن از چنگ خاندان پیزیسترات روانه کردنـد . بااینکه خاندان پیزیسترات حق مهمان نوازی و دوستی بگردن اهالی لاکدمون داشتند ، با این حال اینان فرامین خداوندی را مـافوق تعهدات انسانی دانستند و این سپاه را باتعدادی کشتی از راه دریا به آتن فرستادند. آنکیمولیوس درفالر (۳) به ساحل نزدیک شدو سربازان خودرا درآن محل پیاده کرد . خاندان پیزیسترات که قبلاً از این ماجرا باخبر شده بودند تعدادی قوای کمکی از تسالی(٤) طلب کردند. آنان با این کشورپیمان‌اتحاد بسته بودند . اهالی تسالی بتقاضای‌آنان و باتفاق آراء هزار سوار بفرماندهی پادشاه خود کینئاس(٥) که از اهل گونوس (٦) بود روانه کردند . خاندان پیزیسترات باتکای این متحدین این نقشه جنگی را طرح کردند : آنان امرکردند کـه درختان سراسر دشت فالر را قطع کنند و در این دشت هموارکه برای حمله سوارنظام آماده بـود دسته‌های سوارنظام تسالی را مأمورحمله به‌دشمن کردند . این تعرض تلفات‌زیادی برای لاکدمونی‌هابباراوردو آنکیمولیوس نیزکشته شد . بازماندگان سپاه لاکدمونی ناگزیرساحل را ترک کردند و به کشتی‌ها پناه بردند . چنین بود پایان کارنخستین تعرض لاکدمون . قبرآنکیمولیوس درآتیک (۷) در دهکده آلوپکه (۸) در نزدیکی

---

۱ ـ Anchimolios

۲ ـ Aster

۳ ـ فالر (Phalère) قدیم‌ترین و کوچکترین بندر ساحلی آتن دریونـان بـاستان واقع‌درساحل خلیج سارونیک(Saronique) که امروزبصورت‌بندری نسبةً آباد باقی است و فنری (Phanari) نام دارد .

٤ ـ Thessalie

٥ ـ Kinéas

٦ ـ Gounos

۷ ـ آتیک (Attique) شبه جزیره معروف ومهد تمدن یونان و آتن‌درساحل شرقی شبه جزیره یونان .آتن مرکزاین‌شبه جزیره بود ، دشت ماراتن که جنگ معروف ماراتن در سال ٤۹۰ قبل از میلاد در آن رویداد در ساحل شرقی این شبه جزیره قرارداد .

۸ ـ Alopéké

معبد هراکلس(۱) که خود در کینوسارژ(۲) واقع شده قرار دارد.

۶۴- پس از آن، لاکدمونی‌ها به لشکرکشی بزرگتری برضد آتن دست زدند و پادشاه خود کلئومن فرزند آناکساندریداس(۳) را بفرماندهی خود برگزیدند. این بار آنان سپاه خود را از دریا نفرستادند، بلکه از راه خشکی گسیل داشتند. این سپاه پس از آنکه آتیک را تسخیر کرد در آغاز کار با حمله سوار نظام تسالی روبرو شد. اما طولی نکشید که تسالی‌ها عقب نشستند و بیش از چهل تن از همراهان خود را در صحنه کارزار رها کردند. آنانکه از جنگ جان بدر برده بودند بی‌آنکه از مرکوب خود پیاده شوند راه تسالی را در پیش گرفتند. کلئومن تا حوالی شهر پیش رفت و در آنجا به آن دسته از آتنیان که خواهان آزادی خود بودند ملحق شد و آنگاه حکمرانان مستبد را در داخل حصار پلاززی (٤) محاصره کرد.

۶۵- لاکدمونی‌ها هرگز نمیتوانستند خاندان پیزیسترات را از شهر خارج کنند زیرا آنان مایل نبودند به محاصره‌ای طولانی دست زنند، درحالیکه خاندان پیزیسترات مأکول و مشروب بمقدار کافی برای خود تأمین کرده بودند. اما در آن موقع حادثه‌ای رویداد که در عین حال که برای آنان مساعد بود، برای دشمنان آنان ناگوار بود و شاید اگر این حادثه روی نمیداد لاکدمونی‌ها پس از چندروز محاصره به سپارت مراجعت میکردند. آن حادثه از اینقرار بود که سپارتی‌ها اطفال خاندان پیزیسترات را که برای تأمین بیشتر پنهانی به خارج شهر فرستاده شده بودند اسیر کردند. این واقعه وضع را برای خاندان پیزیسترات بکلی دگرگون کرد. خاندان پیزیسترات فرزندان

---

۱ - Héraclès

۲ - Kynosarges

۳ - Anaxandridas

٤ - شهر اصلی آتن برفراز تپه آکروپول بنا شده بود و حصاری مستحکم بضخامت چهار تا شش متر آنرا محافظت میکرد. بحکایت افسانه‌های قدیم این حصار بوسیله دسته‌ای از مردان پلازژ (Pélasges) ساخته شد و بپاداش آن، قسمتی از سرزمین یونان بآنان واگذار گردید (هردوت - جلد ششم - بند ۱۳۷)

خود را بارز باز خرید کردند و بقبول شرطی که آتنیان بآنان تحمیل کردند راضی شدند. شرط آن بود که خاندان پیزیسترات در ظرف پنج روز آتیکه را ترك گویند. پس آنان ناگزیر به سیژه (۱) درساحل سکاماندر(۲) پناهنده شدند. خاندان پیزیسترات مدت سی‌وشش سال برآتن حکومت کردند. افراد این خاندان نیز ریشهٔ خارجی داشتند؛ چه آنان ازپیلوس(۳) آمده بودند وازاخلاف نله (۴) واز قومی بودند که کودروس(۵) و ملانتوس(۶) بدان تعلق داشتند. این دونفر قبل ازآنان به آتن آمده و در آنجا به سلطنت رسیده بودند. برای حفظ یاد بود همین اصل و منشاء بود که هیپوکرات فرزند خود را پیزیسترات نام گذارد و این نام همان نامی است که قبلاً به پیزیسترات فرزند نستور(۷) تعلق داشته. بدین ترتیب آتنیان از حکومت فرمانروایان مستبد خود آسوده شدند. اکنون من قبل از هرچیز بشرح کارهای آتنیان ووقایع مهمی خواهم پرداخت که پس از آزادی آنان و قبل ازشورش یونی‌ها برضد داریوش (یعنی قبل از آنکه آریستاگوراس از اهل ملط از آنان کمک طلب کند) برای آنان رویداد.

۶۶ـ آتن تاآن زمان کشوری بزرگ بود، امابعد ازآنکه از حکومت حکمرانان مستبد خود خلاص شد بزرگتر شد. دو تن درآتن نفوذی فراوان یافتند. یکی از آن دو

---

۱ ــ سیژه (Sigée) شهری درآسیای صغیر درساحل داردانل در نزدیکی دماغه‌ای که بهمین نام خوانده میشد.

۲ ــ سکاماندر (Scamandre) یاگسانت (Xanthe) رودمعروفی که درزیر دیوارهای شهر افسانه‌ای تروآ جاری بود و امروز گیرك گوزلر نام دارد.

۳ ــ (Pylos) در یونان باستان سه شهر از شهرهای پلوپونز باین نام خوانده میشد که معروف ترین آنها شهر پیلوس واقع در ساحل دریای یونی بود.

۴ ــ نله (Nélée) از پیشقدمان یونانیان مهاجر که تأسیس مهاجرنشین‌های معروف کلازومن(Clazomènes)و کولوفون(Colophon) و افز(Ephèse)و ملط را باو نسبت داده اند.

۵ ــ Kodros

۶ ــ Mélanthos

۷ ــ Nestor

کلیستن (۱) از خاندان آلکمئون و همان کسی بود که بطوریکه نقل میکنند هاتف معبد الهی را بازر تطمیع کرده بود. دیگری ایزا گوراس(۲) فرزند تیساندروس(۳) بود که به خاندانی بزرگ تعلق داشت. من قادر به بیان منشاء اصلی خاندان اونمیباشم ولی میدانم که افراد این خاندان قربانی های خود را به زوس کاریها تقدیم میکردند. رقابت این دونفر برای در دست گرفتن حکومت باغتشاشاتی منتهی شد و سرانجام کلیستن بر رقیب خود فائق آمد. پس از آن درصدد جلب پشتیبانی ملت برآمد و آنگاه چهار قبیله آتنی را به ده قبیله تقسیم کرد و اسامی آنها را که از نام فرزندان یون (٤) ، ژلئون(٥) ، اژیکوروس (٦) ، آرگادس (۷) و هوپلس (۸) اقتباس شده بود تغییر داد و اسامی دیگر بجای آن گذارد که باستثنای یکی ، بقیه از اسامی قهرمانان محلی بود. آن یک اسم آژاکس (۹) بود که بااینکه منشاء خارجی داشت بعنوان همسایه متحد بدیگر نام ها اضافه شد.

٦۷- کلیستن از این حیث ، از جد مادری خود که اونیز کلیستن نام داشت وحکمران

---

۱ ــ کلیستن (Clistène) بزرگ خاندان معروف آلکمئون (Alcméon) در آتن ، جد پریکلس بزرگ و رقیب هیپیاس که سرانجام توانست درسال ۵۱۰ قبل ازمیلادوسایل تبعید هیپیاس را از آتن فراهم کند و باتکای اشراف در این شهر بحکومت رسد. وی برقرار کننده قوانین سولون و مبتکر طرح تبعید سیاستمداران (Ostracisme) دریونان باستان بود.

۲ - ایزاگوراس (Isagoras) از بزرگان آتن در قرن شش قبل از میلاد و رقیب کلیستن در این شهر که سرانجام در ۵۰۹ قبل ازمیلاد بکمک پادشاه سپارت حکومت آتن را بچنگ آورد.

۳ ـ Tisandros

٤ - یون (Ion) فرزند هلن (Hellène) و فرمانده افسانه‌ای آتنیان و یونانیان در جنگهائی که در قرون اولیه تأسیس آتن اتفاق افتاد.

۵ ـ Géléon

٦ ـ Aigikoreus

۷ ـ Argadès

۸ ـ Hoplès

۹ ـ Ajax

مستبد سیسیون(۱)بودالهام گرفت. توضیح آنکه هنگامی که کایستن با اهالی آرگوس بجنگ مشغول بود آوازه خوانان دوره گردرا از خواندن اشعار هومر در موقع انجام مسابقات ممنوع کرد زیرا غالباً در این اشعار از آرگوس و اهالی آن تجلیل شده است.آنگاه چون درآن موقع نمازگاه قهرمانی بنام آدراستوس(۲) فرزند تالائوس(۳) در میان میدان شهر سیسیون (٤) قرار داشت (و امروز نیز موجود است) کلیستن هوس کرد این قهرمان را نیز بعنوان اینکه ازاهالی آرگوس است تبعید کند. پس برای این مقصود به دلف رفت و از هاتف معبد سؤال کرد که آیا لازم است آئین آدراستوس را منع کند. هاتف معبد پاسخ داد که آدراستوس پادشاه سیسیون است اما او خود جنایتکاری است که باید سنگسارشود. وقتی مشاهده کرد که هاتف الهی حاضر نیست حتی باین شکل با تقاضای اوموافقت کند، در مراجعت درصدد برآمد که ترتیبی دهد تا آدراستوس خود حاضر بترك آن سرزمین گردد و وقتی راه آنرا یافت کسانی بشهرتب (۵)واقع دربئوسی(٦) فرستادوپیغام داد که قصددارد ملانیپوس(۷) فرزند آستاکوس(۸) را به شهر خود بازگرداند. اهالی تب تصویر این قهرمان راباو

۱ـ سیسیون (Cicyone) از شهرهای یونان باستان واقع در ساحل غربی جزیره پلوپونز در خلیج کورنت.

۲ـ Adrastos

۳ـ Talaos

٤ـ Cicyone

۵ـ تب (Thèbes) پایتخت معروف سرزمین بئوسی در شمال شبه جزیره آتیك و درنزدیکی آتن که بعد از آتن وسپارت از بزرگترین شهرهای یونان باستان محسوب میشد.

٦ ـ بئوسی (Béotie) ناحیه وسیعی در شمال شبه جزیره آتیك در یونان باستان که که پایتخت آن شهر بزرگ و معروف تب (Thèbes) بوده است.

۷ـ Mélanippos

۸ـ Astakos

دادند. کلیستن ملانیپوس را به سیسیون وارد کرد و در محوطه پریتانه (۱) زیارتگاهی باو تخصیص داد و مجسمه او را در همان محل در نقطه‌ای که کاملاً در امان بود قرار داد. علت اینکه کلیستن درصدد برآمد که ملانیپوس را بآن شهر وارد کند آن بود که (مزید این توضیح ضروری است) ملانیپوس با آدارستوس که قاتل برادرش مکیستس (۲) و دامادش تیدس (۳) بود خصومت شخصی داشت. وی نه تنها عبادتگاهی به ملانیپوس تخصیص داد، بلکه قربانی‌ها و جشن‌هائی که برای آدراستوس معمول بود ازاو سلب کرد و به ملانیپوس انتقال داد. اهالی سیسیون به تجلیل و بزرگداشت آدراستوس عادت کرده بودند، زیرا این سرزمین درگذشته به پولیب (۴) تعلق داشت. آدراستوس فرزند یکی از دختران پولیب بود وچون پولیب پس ازمرگ وارثی نداشت حکومت نیز بوی رسیده بود. یکی ازاحتراماتی که اهالی سیسیون نسبت به آدراستوس رعایت میکردند آن بود که با آوازهای دسته جمعی غم‌انگیز خاطرهٔ داستان رنجها و شجاعت‌های اورا تجدید میکردند. آنان این مراسم را بیاد دیونیزوس برپانمیکردند، بلکه آنرا بیادآدراستوس برپامینمودند. کلیستن مراسم آواز دسته جمعی را به دیونیزوس بازگرداند و بقیه آن مراسم را به ملانیپوس تخصیص داد.

۶۸ــ چنین بود طرز رفتار او با آدراستوس. واما برای‌آنکه قبایل دری که درسیسیون اقامت داشتند از دری‌های آرگوس متمایز شوند، اسامی آنان را نیز تغییرداد. ودر این مورد اهالی سیسیون را وسیله تفریح خود قرار داد زیرا اسامی جدیدی که‌او

---

۱ ـ Prytanèe ـ این اصطلاح درشهرهای‌یونان باستان به محلی گفته میشد که‌قضات شهر بنام پریتان (Prytanes) برای قضاوت درآن جلوس میکردند و در حقیقت باصطلاح امروز دادگستری وعدالتخانه بوده است. درآتن معمول بود که هریك ازاهالی که خدمتی به شهر کرده بود بپاس این خدمت برای مدتی در پریتانه سکونت میکرد و در این مدت از او نگهداری میشد و پذیرائی شایانی بعمل میآمد.

۲ ـ Mékistès

۳ ـ Tydès

۴ ـ Polybe

برای آن قبایل انتخاب کرد اسامی خوك و خربود که پسونداسامی قدیمی را نیزبرآن افزود . با این حال قبیله‌ای را که خود بدان تعلق داشت استثنا کرد و نام آنرا از کلمه‌ای اخذ کرد که مشخص شغل اوبودوباین ترتیب آن قبیله را قبیله آر که لااو(۱) (یعنی قبیله حاکم) نام داد .قبایل دیگر را هیات ها(۲) اونئات ها(۳) وشوآرت آت ها(٤) نام گذارد . این اسامی در تمام مدت حکومت کلیستن و تا شصت سال پس ازمرك او همچنان درسیسیون معمول بود . بعدها ، درحقیقت مضحك بودن این اسامی موجب تغییر آنها شد و اسامی هیله ها (٥) وپامفیلی ها(٦) ودیمانات ها (٧) جانشین آن شد . در همان موقع تصمیم گرفتند کـه قبیله چهارم را نیز قبیله اژیاله ها(۸) کـه از نام اژیاله(۹) فرزند آدراستوس اخذ شده بود بنامند .

۶۹- چنین بود آنچه کلیستن سیسیونی انجام داد .تصور میکنم کلیستن آتنی که فرزند یکی از دختران کلیستن اولی بودو نام خودرا نیز ازاواقتباس کرده بود بهمان نسبت که جدش دری ها را تحقیر میکرد او نیز یونی ها را حقیر میداشت و بـرای اینکه اسامی قبایل آتنی از اسامی قبایل یونی ممتاز باشد ازهم اسم خود یعنی کلیستن اول تقلید کرد . این ماجرا چنین است که پس ازآنکه کلیستن توانست مردم آتن را که قبل ازاو بکلی از حیات سیاسی بر کنار بودند باخود همراه کند، اسامی قبایل را تغییر داد و برتعداد آنها افزود . بجای چهار رئیس قبیله ده رئیس قبیله تعیین کرد

---

۱ - Archélaoi

۲ - هیات ها (Hyates) مشتق از کلمه‌ایست یونانی که معنای آن گفتاراست .

۳ - اونئات‌ها (Onéates) مشتق ازکلمه‌ایست یونانی که معنای آن خر است .

٤ - شوآره‌آآت ها (Choiréates) مشتق از کلمه ایست یونانی که معنای آن «خوك شیرده» است .

٥ - Hylléens

٦ - Pamphyliens

۷ - Dymanates

۸ - Egialéens

۹ - Egialée

و دهات و تعصبات را بین این قبایل به ده گروه تقسیم کرد. بدین ترتیب موقعیت او پس از جلب حمایت مردم بمراتب از رقبایش مستحکم تر شد.

۷۰- وقتی ایزاگوراس نیز مانند دیگر حریفان از او شکست خورد، درصدد برآمد که از کلئومن لاکدمونی که ازهمان موقع که خاندان پیزیسترات محاصره شده بود میهمان او بود استمداد کند (تاریخ او را متهم کرده است که زیاده از حد خود را به زوجه ایزاگوراس نزدیک میکرده). کلئومن ابتدا رسولی به آتن فرستاد و به کلیستن امر کرد تا با بسیاری از آتنی‌هائی که وی آنان را «متعهد» یا «ناپاك» مینامید شهر را ترك کند. این اتمام حجت بتحریك ایزاگوراس ارسال شد زیرا خاندان آلکمئون وطرفداران آنها متهم بقتلی شده بودند که ایزاگوراس ودوستانش درآن دستی نداشتند.

۷۱- و اما علت اینکه بعضی ازآتنیان را «ناپاك» نامیده بودند چنین است که شرح میدهم: یکی ازاهالی آتن که کیلون(۱) نام داشت ودربازیهای المپی فاتح شده بود از راه غرور وخودخواهی هوای فرمانروائی درسرپرورانید. اماچون دراین کارتوفیق نیافت درمقابل تصویرالهی زانوزد وبتضرع پرداخت. ماموران نوکراری‌ها(۲) که درآن موقع آتن را اداره میکردند اوو یارانش را مجبور به ترك آن پناهگاه کردند. بااینکه آنان مسئول جنایات خود بودند بآنان امان دادهشد. اتهام خاندان آلکمئونی‌ها آن بود که بااینکه بآنان امان داده شده بود آنانرا بقتل رسانده بودند. این وقایع مربوط بزمانی قبل از دوره پیزیسترات است.

۷۲- پس ازآنکه کلئومن بوسیله فرستاده خود به کلیستن و«ناپاکان» امر کرد تا آن سرزمین را ترك کنند، کلیستن خود بتنهائی مخفیانه آن سرزمین را ترك گفت. با این حال، کلئومن با سپاهی که چندان مهم نبود به آتن وارد شد و بمحض ورود بتحریك ایزاگوراس هفتصد خانواده آتنی را اخراج کرد. پس از آن درصدد برآمد

---

۱ - Kylon

۲ - نوکراری (Naucraries) واحد تقسیمات شهر آتن قبل از سولون بوده است. شهر آتن به چهار نوکراری یا بخش تقسیم میشدودرهریك ازآنها یك پریتان (Prytanes) مأمور اداره امور ووصول مالیاتها و حفظ نظم بوده است.

که مجلس (۱) را منحل وکند و اختیارات حکومتی را به سیصدتن از اهالی آتن که طرفدار ایزاگوراس بودند بسپارد. لیکن چون مجلس حاضر بقبول این امرنشد و درصدد مقاومت برآمد، کلئومن بکمک ایزاگوراس و یاران او قلعه شهر راتصرف کرد. اماباقیمانده اهالی آتن بااتفاق نظر کامل مدت دو روز آنانرا محاصره کردند. روز سوم آنان تسلیم شدند و تمام کسانی که از لاکدمونی آمده بودند آن سرزمین را ترک گفتند. بدین ترتیب اخطاری که قبلاً به کلئومن شده بود کاملاً تحقق یافت. توضیح این مطلب اینست که هنگامی که وی به تسخیر قلعه شهر مشغول بود بقصد مشورت با الهه بجانب معبد رفت؛ اما کاهنه معبد قبل از اینکه او از آستانه قدم بداخل گذارد از جای جود جست و بوی چنین گفت: «ای خارجی لاکدمونی، برگرد و قدم در این مکان مقدس مگذار! خدایان حاضر به تحمل حضور دری‌ها دراین مکان نیستند.» اما او پاسخ داده بود که «ای زن، من دری نیستم، واز اهل آکه (۲) هستم.» وآنگاه بی‌توجه باخطار آن کاهنه بکار خود ادامه داده‌بود. نتیجه آن شد که وی با همراهان لاکدمونی خودآن سرزمین را ترک گفت. اما اهالی آتن همکاران آنانرا بزندان انداختند تادر موقع مناسب آنانرا درآنجا بقتل رسانند. تیمسیته(۳) از اهل دلف که من بعدها درباره کارها و شجاعت‌های او بتفصیل سخن خواهم گفت در بین این زندانیان بود. بدین‌ترتیب این مردمان بزندان افتادند و حیات آنان بپایان رسید.

۷۳- پس از آن اهالی آتن کلیستن و هفتصد خانواده‌ای راکه کلئومن تبعید کرده‌بود به آتن فرا خواندند و آنگاه کسانی به‌سارد فرستادند تاباپارس‌ها عقد اتحادبندند،

---

۱ - مقصود بوله (Boulé) پاسنای پانصد عضوی آتن قدیم است که درزمان کلیستن بوجود آمده بود واداره امورشهررا بعهده داشت.

۲ - آکه (Achée) منطقه‌ای در یونان باستان واقع در شمال شبه جزیره پلوپونز که شامل دوازده شهر کوچك بود. این دوازده شهر تدریجاً باهم متحد شدند و اتحاد آنها در یونان باستان بصورت یکی از قدرت‌های بزرك سیاسی وقت تجلی کرد.

۳ - Timèsithée

زیرا آنان بخوبی میدانستند که از آن بعد با لاکدمونی‌ها و کلئومن درحال جنگ بودند. وقتی فرستادگان به سارد رسیدند مأموریت‌خود را باآرتافرن فرزند هیستاسپ حاکم‌سارد درمیان گذاردند. آرتافرن از آنان سؤال کرد مردمانی که با اوقصداتحاد دارند از چه قومی هستند و درکدام سرزمین زندگی میکنند. پس از آنکه رسولان او را این امر آگاه کردند بصراحت وبا بیانی کوتاه چنین پاسخ داد: «اگرآتنی‌ها حاضر به تقدیم‌آب و خاك به داریوش شاه شونداین اتحاد تحقق خواهد یافت (۱) در غیر اینصورت باید بی تأمل به کشور خود باز گردند.» رسولان از جانب خود پاسخ دادند که اهالی آتن حاضر بقبول این امر میباشند. قصد آنان از این جواب آن بود که در هر حال این اتحاد تحقق یابد. اما همینکه آنان به سرزمین خود بازگشتند برای جوابیکه داده بودند با اعتراض شدیدی روبرو شدند.

۷۴- در همین حال کلئومن اطمینان یافت که اهالی آتن درحرف و عمل او را دست انداخته‌اند. پس، از سراسر پلوپونز سپاهی جمع آوری کرد، اما مقصود خود را از جمع‌آوری‌این سپاه پنهان داشت. قصد او این بود که ازمردم آتن انتقام گیرد و وایزاگوراس‌را که همراه اوقلعه‌آتن راترك کرده بود و بدنبال اوآمده بود باردیگر بحکومت‌آن شهر برساند. پس کلئومن با سپاهی کثیربه الوزی(۲) حمله کرد. اهالی بئوسی(۳) باستناد عهدنامه‌اتحاد خود اونو(٤) وهیزی(٥) و دهات مرزی آتیك(٦)

---

۱ - مقصود اینست که حاضر بقبول فرمان پادشاه هخامنشی گردند.

۲ - الوزی (Éleusis) یا الوزیس‌ازشهرهای کوچك‌یونان باستان واقع درنزدیکی آتن و خلیج سارونیك که امروز لپسینا (Lepsina) نام دارد.

۳ - Béotie

٤ - œnoé

٥ - Hysies

٦ - آتیك (Attique) شبه جزیره بزرك سرزمین یونان واقع در سواحل شرقی که شهر باستانی آتن و دشت ماراتن در آن قرار داشت.

را تسخیر کردند. اهالی کالسیس(۱) نیزازسوی دیگر به دهات آتیک قدم گذاردند وخسارات زیادی‌باهالی‌وارد کردند. آتنی‌ها که‌ازچند جانب مورد تعرض قرار گرفته بودند تصفیه حساب خود را با اهالی بئوسی و اهالی کالسیس بوقتی دیگر محول کردندوبرای جنگ باپلوپونزی‌ها که درالوزی‌اردوزده بودندبآن سوحرکت کردند.

۷۵- درهمان هنگام که جنگ بین دو حریف درشرف وقوع بود کورنتی‌ها در اندیشه شدند که کاری که میکنندازطریق انصاف‌نیست. پس قبل‌ازدیگران عنان‌بپیچیدند وآن محل را ترک کردند. دمارات (۲) فرزند آریستون(۳) نیز از آنها تقلید کرد. وی نیز پادشاه سپارت‌بود که‌با کلئومن اختلاف‌نظرداشت‌وباتفاق‌او سپاه لاکدمونی را همراهی کرده‌بود. بعداز این‌اختلاف قانونی به مجلس سپارت بردند که بموجب آن درآینده دوپادشاه حق‌نداشتند سپاهی‌را که بقصد جنگ حرکت میکرد همراهی کنند (زیرا تاآن زمان هردو پادشاه با سپاه همراه میشدند). بعدازآنکه یکی از دو پادشاه‌از فرماندهی برکنارشد تصمیم گرفته‌شد که یکی از تینداری‌های(٤)دوگانه نیزکه تا آن زمان هردوبـاهم بعنوان خدایان حامی همراه سپاه میشدند در سپارت بماند. باقیمانده سپاه متحدین که در الوزی اجتماع کرده بودند بمشاهده عزیمت

---

۱ ـ کالسیس (Chalcis) در دنیای باستان چندین شهر باین نام وجود داشته است‌از آن جمله است پایتخت جزیره بزرگ او به (Eubée) واقع در ساحل شرقی شبه جزیـره یونان ـ شهری بهمین نام درمقدونیه واتولی و بئوسی وجود داشته. تصور میرود منظور مؤلف دراین مقام شهر کالسیس واقع دربئوسی بوده است که‌نزدیکی‌آن با سرزمین‌آتیك موجب بروز این حوادث گردید.

۲ - دمارات (Démarate) پادشاه سپارت از ۵۱۰ تا ٤۹۱ قبل‌از میلاد که درنتیجه مخالفت رقیب خود کلئومن (Cléomène) از سلطنت خلع شد و بدربار داریوش پادشـاه هخامنشی‌پناه برد. وی سالها دردربارپادشاه پارس بعزت زندگی کرد ولی‌سرانجام‌بموقع یونانیان را از قصد خشایارشا دایر به‌لشکرکشی به یونان مطلع کرد وازاین لحاظ خدمتی بزرك به هموطنان خود انجام داد.

۳ ـ Ariston

٤ـ تینداری (Thyndarides) مظهر کاستور(Castor) وپولوکس (Pollux) خدایان معروف قوم دری در یونان باستان.

کورنتی‌ها ونفاق پادشاهان پراکندمشدند وهریک به موطن خود مراجعت کردند.

۷۶- این چهارمین هجوم دری‌هابه سرزمین‌آتیک بود زیرا آنان دوبار بعنوان دشمن و دوبارهم برای کمک به دسته عوام بآنجا رفته بودند. باراول موقعی بود که‌آنان مهاجرنشینی در مگار(۱) تأسیس کرده بودند (درحقیقت‌این جنگ را میتوان جنگ کودروس(۲)نام‌نهادزیرادرآن زمان‌اودرآتن‌سلطنت‌میکرد). درباردوم‌وسوم دری‌ها سرزمین سپارت را بقصدبرکنارکردن خاندان‌پیزیسترات ترک گفته بودند وبارچهارم همین لشکرکشی است که من اکنون از آن سخن میگویم و ضمن آن اهالی‌پلوپونز بفرماندهی کلئومن سرزمین الوزی راتسخیر کردند. چنین بود چهارمین لشکرکشی دری‌ها به سرزمین آتن.

۷۷- پس ازآنکه متحدین بی‌موفقیت پراکنده شدند،آتنی‌ها که دستخوش هوای‌انتقام بودند ابتدا به اهالی کالسیس حمله کردند. اما اهالی بئوسی برای کمک به‌اهالی کالسیس بسوی اوریپ (۳) شتافتند. همینکه آتنی‌ها این قوای کمکی را مشاهده کردند تصمیم گرفتند قبل‌از آنکه با اهالی کالسیس بجنگند همان قوای کمکی را مورد تعرض قراردهند. پس بآنان حمله کردند و موفقیتی درخشان بدست‌آوردند. تعداد زیادی از سردمان بئوسی رابقتل رساندند وهفتصدتن از آنان را اسیر کردند. همان روز از تنگه اوبه(٤) عبور کردند و با اهالی کالسیس جنگیدند و بر آنها نیز

---

۱ - مگار (Mégare) یا مگارا (Mégara) پایتخت سرزمین مگاری واقع در شمال کورنت و در نزدیکی خلیج سارونیك در یونان باستان.

۲ - کودروس (Kodros) پادشاه افسانه‌ای‌آتن که در قرن نه قبل از میلاد میزیست وبحکایت‌افسانه‌های‌باستان برای پیروزی‌آتن فداکاری کرد وچون یکی ازخدایان‌پیشگوئی کرده بود که اگر پادشاهی بدست سربازان دشمن کشته شود سپاه او پیروز خواهد شد وی خود را بدست یکی از سربازان دشمن بقتل رسانید تا سپاهش پیروز شود.

۳ - اوریپ (Euripe) بغاز بین‌جزیره اوبه (Eubée) وساحل‌شرقی یونان که امروز بغاز نگروپون (Negrepont) نام دارد.

٤ - Eubée

فائق شدند وچهارهزار کلروك (۱) دراراضي دامداران (۲) بزرگ باقي گذاردند . این اصطلاح به مالکین سخت‌وخشن اطلاق میشد . آنان تمام کسانی را که زنده بچنگ آوردند بزنجیر کشیدند و بازندانی‌های بئوسی یک جا بزندان افکندند . اما کمی بعد در مقابل کفاره‌ای که برای هر نفر بمقدار دو مین(۳) تعیین شده بود آنها را آزاد کردند وزنجیرهای اسارت آنها را برفراز قلعه شهر آویختند . این زنجیرها حتی در زمان من نیز اطراف دیوارهائی که‌آن مردماد(٤) قسمت‌هائی از آنراآتش زد ، در مقابل معبدی که روبمغرب قراردارد ، آویخته بود . عشر کفاره را بساختن گردونه‌ای چهاراسبه ازمفرغ تخصیص دادند که آتنی‌ها به پالاس(٥) هدیه کردند . هر تماشاچی که ازدرهای بزرك قلعه شهروارد شود در طرف چپ خود قبل‌ازدیگر هدایا با این هدیه روبرو میشود . برروی این هدیه این کتیبه حك شده است :

با کالسیس و بئوسی با خشونت رفتار شد؛
فرزندان‌آتن‌طغیان‌های آنهارادرهم شکستند؛
زنجیرها وسیاه چالهای تاریک غرورآنها راخاموش کرد ؛
ای پالاس ، این مادیان‌ها را بعنوان پیشکش بپذیر ؛

---

۱ - کلروك (Clérouques) اصطلاح قدیم آتنی است و بـه کسانی اطلاق میشده است که بعنوان مهاجر به سرزمین‌های تسخیرشده و یاکشورهای دست نشانده‌آتن‌فرستاده میشدند . فرق کلروك‌ها با مهاجرین معمولی ایـن بود که اینان تبعه آتن باقی میماندند و نمیتوانستند دولت مستقلی مانند سایر مهاجرنشین‌های یونان تشکیل دهند .

۲ - مقصود از « دامداران بزرك » تعدادی از اهالی کالسیس (Calcis) بود که به دامداری و مخصوصاً پـرورش اسب مشغول بودند و تعداد کثیری دام بآنـان تعلق داشت (رجوع شود به قسمت اخیرهمین‌بند)

۳ - مین (Myne) واحدوزن وپول دریونان باستان (مقدمه درباره اوزان ومقادیر در یونان باستان - هردوت - جلد اول - صفحه ٣٤) .

٤ - مقصود از«مردماد» باحتمال زیاد خشایارشا پادشاه هخامنشی است که به‌یونان لشکرکشید و شهرآتن را تسخیر و بنابادعای مورخین یونان باستان آتش زد .

٥ - پالاس (Pallas) یامنیرو (Minerve) یاآتنه (Athénée) الهه عقل وهنروجنگ در یونان باستان .

۷۸- باین ترتیب آتن در این زورآزمائی پیروز شد. این مطلب نه برای یک بار بلکه برای همیشه ثابت کرد که آزادی و مساوات از امتیازات با ارزش است. زیرا مادامی که آتن درچنگ حکام مستبد بود کمترین تفوقی بر هیچیک از اقوام مجاور بدست نیاورد؛ اما همینکه ازدست حکام مستبد خود رها شد بر تمام اقوام دیگر تفوق یافت. این مطلب ثابت میکند که هربار مردم آتن اربابی خود رأی داشته‌اند دل بکار نمیداده‌اند زیرا کار آنها بـه ارباب آنها تعلق داشت؛ اما همینکه آزاد شدند هریک بـا تمام قوا بدفاع از مصالحی پرداختند که از آن پس آنرا مصالح خود میدانستند.

۷۹- چنین بود سرنوشت شهر آتن. مدتی بعد، اهالی تب(۱) که قصد داشتند ازآتنی‌ها انتقام گیرند کسانی به دلف فرستادند. هاتف معبد بآنان پاسخ داد که اگر به نیروی خود اکتفا کنند قادر بانتقام کشیدن نخواهند بود و بآنان توصیه کرد که « ابتداء این امر را با اهل نظر در میان گذارند وآنگاه از نزدیک ترین قوم و ملت استمداد کنند. » در مقابـل این جواب، مشورت کنند گـان هاتف مجلسی از عموم مردم تشکیل دادند و گفته هاتف را با آنان در میان گذاردند. وقتی اهالی تب شنیدنـد که بسفارش هاتف الهی بایدازنزدیک ترین قوم و ملت استمداد کنند چنین گفتند: « آیا نه چنین است که نزدیکترین قوم و ملت بما مردمان تاناگرا(۲) وکورونه(۳) وتسپی(٤) هستند؟ اینان همیشه در کنارما بوده‌اند و باشهامت و مردانگی دوش بدوش ما جنگیده‌اند. در اینصورت استمداد از آنان چه سودی دربر خواهد داشت. آیا تصور نمیکنید که گفته هاتف مفهومی دیگر دارد؟»

---

۱ - Thèbes

۲- تاناگرا (Tanagra) یا تاناگر (Tanagre) از شهرهای قدیم بئوسی (Béotie) واقع در شمال شبه‌جزیره آتیک که امروز سکامینو (Scamino) نام دارد.

۳ - کورونه (Coronée) از شهرهای قدیم بئوسی واقع در شمال شبه‌جزیره آتیک دریونان باستان.

٤ - تسپی (Thespies) از شهرهای قدیم بئوسی واقع در شمال جزیره آتیک کـه امروز نئوکوریو (Néo - Chorio) نام دارد.

۸۰- درضمن این تفسیرها ناگهان یکی ازکسانی که گفته هاتف را درك کرده بود چنین گفت: « من تصور میکنم آنچه راکه خداوند توصیه کرده است درك میکنم. بطوریکه نقل میکنند آسوپوس(۱) دودختر داشت که یکی تبه (۲) نام داشت ودیگری اژینا(۳). چون این دودختر خواهر بوده‌اند من تصور میکنم که مقصود خداوند آنست که مابرای انتقام از دشمنان خود از اهالی اژین کمك طلب کنیم.» هیچیک از عقایدی که ابراز شد تااین حد معقول بنظر نرسید. پس اهالی تب بیدرنگ کسانی به اژین فرستادند و باستناد گفته هاتف الهی از آنان که نزدیکترین بستگان آنان بودند تقاضای کمك کردند. اهالی اژین با این تقاضا موافقت کردند ووعده دادند که اهالی ائاسی(۴) را برای جنگ با آنان همراه کنند.

۸۱- اهالی تب بکمك اهالی ائاسی یک باردیگر درصدد تعرض برآمدند، اما آتنیان بسختی آنانرا راندند. پس آنان باردیگر کسانی به اژین فرستادند وضمن آنکه ائاسی‌ها را بآنان تحویل دادند تقاضای نفرات دیگری کردند. دراینموقع اهالی اژین که بعلت رونق وسعادت سرزمین خود دستخوش غرور شده بودند و خاطرهٔ خصومت دیرین خود را با آتنیان نیز فراموش نکرده بودند باصرار اهالی تب و بی‌آنکه رسماً بوسیله فرستاده‌ای اعلان جنگ دهند باآتنیان واردجنگ شدند. چون آتنیان بفاصله نزدیکی ازاهالی بئوسی رسیده‌بودند، آنان درکشتی‌های جنگی‌نشستند و به‌سواحل آتیك حمله کردند وفالر(۵) و بسیاری ازدهات نقاط دیگر ساحل را ویران کردند.

---

۱ ـ آسوپوس (Asopos) نام یکی ازرودهای سرزمین بئوسی است که‌یونانیان‌قدیم برای آن قدرت الهی قائل بودند. بحکایت افسانه‌های باستان این الهه دو دختر داشت بنام تبه (Thébé) واژینا (Aegina) که‌بترتیب‌خداوندان حامی شهر تب واژین بوده‌اند.

۲ ـ Thébé

۳ ـ Egina

۴ ـ Eacides

۵ ـ فالر (Phalère) بندرگاه معروف آتن در یونان باستان که امروز بصورت بارانداز کوچکی باقی است.

این غارت و ویرانی خسارات محسوسی به آتنیان وارد کرد.

۸۲- منشاء خصومت دیرین اهالی اژین و آتنیان حوادثی بود که اکنون بنقل آن میپردازم: وقتی چنین اتفاق افتاد که درسرزمین اپیدور(۱) هیچگونه محصولی بدست نیامد. این بلیه موجب شد که اهالی اپیدور با هاتف معبد دلف به مشورت بپردازند. هاتف معبد بآنان سفارش کرد که مجسمه‌ای از دامیا(۲) واوکسزیا(۳) برپا کنند تا وضع آنان بهبود یابد. اهالی اپیدور سؤال کردند که این مجسمه ها را باید از مفرغ بسازند یا از مرمر. هاتف الهی پاسخ داد که نباید از هیچیک از ایندو باشد بلکه باید از چوب زیتون پرورش یافته باشد. پس اهالی اپیدور از آتنیان تقاضا کردند اجازه دهند که درخت زیتونی از سرزمین آنان قطع کنند زیرا تصور میکردند که درختان زیتون آتیک از تمام درختان دیگر پاکترند. از طرف دیگر بطوریکه نقل میکنند درآن زمان درخت زیتون فقط در آتیک وجود داشت. آتنیان قبول کردند که درخت زیتونی بآنان بدهند بشرط آنکه هرسال هدایائی به آتناپولیاد (۴) وارکته (۵) اهداء کنند. اهالی اپیدور باین شرط رضا دادند و پس از آنکه مطلوب خود را بدست آوردند از آن چوب زیتون مجسمه هائی از الهه ساختند و در سرزمین خود برپا کردند. از آن پس سرزمین آنها حاصلخیز شد و آنان نیز خراجی را که به آتنیان وعده کرده بودند میپرداختند.

۸۳- درآن موقع نیز مانند گذشته اهالی اژین مطیع اهالی اپیدور بودند. مخصوصاً در مواقعی که اهالی اژین باهم اختلاف پیدا میکردند از دریا میگذشتند و به اپیدور

۱- اپیدور (Epdaures) ازشهرهای یونان باستان واقع درسرزمین آرگولی (Argolie) که امروز پیداورا (Pidavra) نام دارد. در عهد باستان شهری بهمین نام در شبه جزیره پلوپونز وجود داشت.

۲ ـ Damia ـ دامیا او کسزیا خدایان محلی سرزمین اپیدور بودند که در ردیف دمتر خدای محصول محسوب میشدند.

۳ ـ Auxésia

۴ ـ AthénaPoliade

۵ ـ ارکته (Erechtée) خدای طوفان که بحکایت پاره‌ای افسانه‌های باستان یکی از پادشاهان قدیم آتن بوده است.

میرفتند تا معلوم کنند حق با کدامیک از آنها است. اما از این زمان ببعد آنان به ساختن کشتی مشغول شدند وبی‌توجه بآنچه حزم‌و احتیاط حکم میکرد برضداهالی اپیدور شوریدند. همینکه جنگ شروع شد آنان با استفاده از تفوق دریائی خود سرزمین دشمن را ویران کردند ومخصوصاً مجسمه های دامیا و اوکسزیا را ازآنجا برداشتند و به سرزمین خود بردند ودر مرکز سرزمین خود در محلی که اوآ (۱)نام دارد و در حدود بیست ستاد (۲) ازشهر دور است قرار دادند. برای جلب محبت این خدایان که در آن محل‌قرارداده‌بودند هدایائی‌بآنان تقدیم‌میکردند ودسته هائی از زنان آوازه خوان ترتیب داده بودند که خطاب‌به خود ناسزاهائی برزبان جاری میکردند. بهریک از این دو الهه ده دسته آوازه خوان تخصیص داده شده بود. ناسزاهای این آوازهای دسته‌جمعی متوجه مردان نبود بلکه خطاب بزنان آن‌ناحیه بود. این قبیل مراسم مذهبی‌در اپیدور معمول بود و علاوه برآن مراسم اسرارآمیز دیگری نیز معمول بود که فاش کردن آن جایز نیست.

۸۴- بعداز ربوده شدن مجسمه ها ، اهالی اپیدور از پرداخت باج به آتن خودداری کردند. آتنیان‌آنانرابسختی ملامت کردند ، اماآنان پاسخ دادند که تقصیری‌ندارند زیرا تا زمانی که مجسمه ها درسرزمین آنان بود باج معین را میپرداختند ولی‌اکنون که ازآن مجسمه ها محروم شده‌اند شرط انصاف نیست که بازهم باج آنرا بپردازند پرداخت‌باج‌بعهده‌مالکین کنونی‌آن‌یعنی اهالی‌اژین‌است. پس‌آتنیان کسانی به اژین فرستادند و مجسمه ها را طلب کردند. اهالی اژین پاسخ دادند که این مجسمه ها به‌آتنیان‌ارتباطی‌ندارد.

۸۵- بطوریکه آتنیان نقل کرده‌اند ، بعداز مطالبه مجسمه ها ، یک کشتی،و فقط یک کشتی،با سه ردیف پاروزن به اژین حرکت کرد. دراین کشتی تعدادی‌از اهالی آتن با مأموریت رسمی جای گرفته بودند ووقتی به اژین رسیدند مجسمه هائی راکه

---

۱ ـ Oia

۲ ـ ستاد (Stade) واحد طول در یونان باستان و برابر ۱۷۷متروشش سانتیمتر.

از چوب آتنی ساخته شده بود مطالبه کردند وسعی کردند آنها را از جای بردارند و ازپایه‌های خود بپائین کشند و با خود ببرند. اما چون نتوانستند باین ترتیب آنها را حرکت دهند طناب‌هائی باطراف آنها بستند وسپس شروع به کشیدن کردند. در همان موقع که آنان به کشیدن طناب‌ها مشغول بودند صاعقه‌ای غرید و زمین بلرزه درآمد. کسانی که آن کشتی را با خودآورده بودند وطناب‌ها را میکشیدند بهجنون دچار شدندودر عین حمله‌جنون مانند دشمنان‌بجان‌هم افتادندوبکشتاریکدیگردست زدند تا جائیکه فقط یک تن از آنان باقی ماند و آن یک تن بـه تنهائی به فالر بازگشت.

۸۶ - چنین بود روایات آتنیان. اما اهالی اژین مدعی هستند که آتنیان تنها با یک کشتی نیامدند (اگریک کشتی بود وحتی اگر چند کشتی‌دیگرهم بودآنان بانیروی دریائی خود بآسانی‌میتوانستندآنهاراعقب‌برانند) اهالی‌اژین‌مدعی‌هستند که یک گروه کامل‌ازکشتی‌های‌آتنی به‌سرزمین آنان‌حمله کردند. آنهاخود معترفند که درمقابل آتنیان‌تسلیم‌شدندوبه‌جنگ‌دریائی نپرداختند. نمیتوان بتحقیق گفت که علت تسلیم شدن‌آنهاآن‌بوده‌است که‌آتنیان‌رادرجنگ دریائی برخود مسلط میدیدند ویاآنکه‌قصد داشتندآنچه‌را که‌بعداً انجام‌دادندانجام(۱)دهند وبخاطرآن تسلیم شدند. بطوریکه آنان نقل میکنند وقتی‌آتنیان‌مشاهده‌کردند که هیچکس‌مدعی جنگ با آنان نیست ازکشتی‌ها پیاده شدندوبسوی مجسمه‌ها رفتند. اما چون نتوانستند آنها را ازپایه‌ها جدا کنند ناچار باطناب‌هائی کـه باطراف آنها بسته بودند به کشیدن آنها مشغول شدند. آنان‌طناب ها رابقدری کشیدند که آن دومجسمه آنچه را که من باورنمیدارم ولی شاید دیگران باور دارند انجام دادند باین‌معنی که‌هردو بزانو درآمدند وازآن زمان ببعد در همین وضع باقی مانده‌اند. بطوریکه اهالی اژین نقل میکنند، آتنیان بکاری که اکنون نقل کردم مشغول شدند و درهمین موقع اهالی اژین که آتنی‌ها را آماده حمله دیده بودند اهالی آرگوس را ازماجرا باخبرکردند. بدین ترتیب همانموقع که آتنیان در اژین پیاده میشدند اهالی آرگوس نیز برای دفاع از اهالی

---

۱ - رجوع شود به مطالب چند سطر بعد.

اژین در آنجا حاضر شده بودند . آنان فاصله بین اپیدور و جزیره را بی‌آنکه کسی متوجه شود طی کردند وآتنیان بی‌آنکه قبلاً از ورود آنان باخبر شده باشند ناگهان خود را باآنان روبرو دیدند ورابطه آنان باکشتی‌هایشان قطع شد . ودرهمین موقع بود که رعد غرید وزمین بلرزه درآمد .

۸۷ - چنین بود روایت اهالی آرگوس‌واهالی اژین . آنان نیز مانند آتنیان معتقدند که فقط یکنفر ازآتنیان توانست از این‌حادثه جان سالم بدر برد و به آتیک باز گردد . اهالی آرگوس افتخار این کشتار را که در نتیجه آن از سپاه آتن فقط یک تن زنده باقی ماند بخودنسبت میدهند ، درحالیکه آتنیان آنرا نتیجه اعمال قدرت خداوندی میدانند. بعلاوه بطوریکه نقل میکنند آن یک تن بازمانده نیز چندان عمر نکرد و بترتیبی که‌نقل میکنم درگذشت: همینکه وی به آتن وارد شد ماجرای آن فاجعه‌را نقل کرد. زنان کسانی که برای جنگ به اژین‌رفته بودند از این واقعه باخبرشدند و از اینکه فقط آن یک تن از این حادثه جان سالم بدر برده است بخشم آمدند و برسرآن بینوا ریختند و درحالیکه سراغ شوهران‌خودرا میگرفتند سنجاق‌های لباس خود را دربدن او فروکردند . بدین ترتیب بود که آن یکنفر نیزکشته شد. اما آتنیان از این عصیان زنان بیش از شکست خود ناراحت‌شدند وچون وسیله‌ای‌برای مجازات زنان نداشتند لباس آنان را به لباس‌های یونی تبدیل کردند. زیرا تا آن زمان زنان آتنی‌لباس دری که کاملاً شبیه‌لباس کورنتی بود دربرمیکردند و دراین زمان مردم آتن برای آنکه دیگر آنان سنجاق با خود نداشته باشند لباس آنان رابه قبائی ازکتان تبدیل کردند.

۸۸ - درحقیقت منشاء این لباس‌سرزمین یونی نبود بلکه سرزمین کاری بود. زیرالباس ملی قدیم تمام زنان در یونان همانست که ما لباس دری مینامیم . بطوریکه نقل میکنند این‌واقعه موجب شد که در آرگوس‌واژین‌برعکس آتن‌ساختن سنجاق‌هائی نیم‌برابر بزرگتر از سنجاق‌هائی که تا آن زمان در لباس‌ها بکار میبردند معمول‌شد و همین سنجاق‌ها مهم‌ترین هدیه‌ای بود که زنان اژین به معبد دو الهه تقدیم

میکردند. دراین‌معابد هیچ چیز که‌ساخت آتن بوده باشد و مخصوصاً ظروف سفالین را راه نمیدادند و از آن زمان اهالی اژین برای آشامیدن نیز ظروفی بکار میبردند که ساخت همان محل بود. از آن زمان ببعد و تا زمان ما هنوز زنان آرگوس و اژین برای‌ناراحت کردن زنان‌آتنی سنجاق هائی بزرگتراز سنجاق های سابق به‌لباس خود میزنند.

۸۹ - از اینقرار،خصومت‌اهالی‌اژین باآتنیان بترتیبی شروع شد که بنقل آن پرداختم. وقتی اهالی‌تب اهالی اژین را بکمک طلبیدندآنان ،که هنوز کینه ناسزائی را که بخاطر مجسمه ها شنیده بودند دردل داشتند ،با اشتیاق کامل بکمک اهالی بئوسی شتافتند. اهالی اژین به غارت کردن و ویران کردن سواحل آتیک مشغول شدند و آتنیان درصدد برآمدند که نیروی دریائی خود را برضد اژین بـآن سرزمین بفرستند. اما در همین موقع هاتفی از معبد دلف رسید که بموجب آن آنان باید از تاریخ خرابکاری‌های‌اهالی‌اژین سی‌سال‌صبر کنند و درسال سی‌ویکم معبدی برای اآك (۱) برپا کنند و آنگاه به اژین حمله برند و البته دراینصورت همه چیز بروفق مراد آنها خواهد بود ؛ هم اکنون نیز اگربجنگ‌دست‌زنندپس از فرازونشیب‌های فراوان و شکست ها و فتوحات سرانجام توفیق خواهند یافت. وقتی آتنیان از این پیشگوئی الهی‌باخبر شدندمعبدی‌برای اآك برپا کردند که امروزنیزدر میدان‌مرکزی شهرباقی‌است. اما آنان بعد از اهانت‌های جبران ناپذیری که از جانب‌اهالی‌اژین متحمل شده بودند نتوانستند خود راقانع کنند که شرط عقل آنست که مدت سی‌سال برای انتقام صبر کنند.

۹۰ - درهمان موقع که‌آنان به تهیه مقدمات‌انتقام‌مشغول بودند لاکدمونی‌هاحادثه‌ای پیش آوردند که مانعی در راه آنان ایجاد کرد. ازمدتی قبل اهالی لاکدمون از تحریکات خاندان آلکمئون‌نزد هاتف معبد دلف وهمچنین از دروئی هاتف نسبت‌به خود وخاندان پیزیسترات باخبر شده‌بودند. آنان‌از این واقعه از دوجهت متأثر بودند

---

۱ - Eapue

زیرا آنان کسانی را از سرزمین آتیک رانده بودند که میهمانان خود آنها بودند و بااینکه این خدمت را برای آتنیان انجام داده بودند بخوبی حس میکردند که این قوم کمترین حق شناسی نسبت بآنان ندارد. بعلاوه پیشگوئی‌های هاتف که بآنان خبرداده بود که در موارد متعدد ازجانب آتنیان متحمل رفتاری نامطلوب خواهند شد در آنان موثر واقع گردیده بود. آنان ابتدا از این پیشگوئی‌های هاتف بی‌خبر بودند، اما وقتی بعدها کلئومن آنها را باخود بهسپارت برد، اهالی لاکدمون ازآن اطلاع کامل یافتند. کلئومن این پیشگوئی‌ها رادر قلعه شهر آتن بدست آورده‌بود زیراخاندان پیزیسترات که در آغازکار آنها را در اختیار داشت درموقع تبعید، آنها را در معبد جای داده بود و در نتیجه بعدها بدست کلئومن افتاد.

۹۱ - لاکدمونی‌ها که پیشگوئی‌های خدایان را بدست‌آورده بودند و از طرفی‌مشاهده میکردند که تعدادآتنیان افزایش یافته وحاضرباطاعت از آنان نمیباشند چنین نتیجه گرفتند که اگر مردم‌آتن‌آزاد بمانند خواهندتوانست با مردم لاکدمون مقابله کنند درحالیکه اگر مطیع یک حاکم‌مستبد باشند نیروی‌آنان تحلیل خواهد رفت وآماده برای فرمانبری‌خواهند شد. وقتی‌این‌افکاردرآنان رسوخ یافت کس‌بنزد هیپیاس(۱) فرزند پیزیسترات به‌شهرسیژه(۲) واقع‌درساحل هلسپون(۳) که خاندان پیزیسترات بآنجا پناهنده شده بود فرستادند. آنان هیپیاس را فرا خواندند و او بنزد آنان رفت. اهالی سپارت نمایندگانی از دیگر متحدین‌به اسپارت طلبیدند و با آنان چنین سخن

۱- هیپیاس (Hippias) فرزند پیزیسترات فرمانروای مستبدآتن که پس‌ازپدرمانند او باتکای مردم طبقه سوم در آتن حکومت کرد و سرانجام در نتیجه فشار اشراف آتن‌از شهرگریخت‌وبدربار داریوش پناهنده شد. وی درلشکرکشی‌داریوش به یونان و درجنگ معروف ماراتون که در سال ۴۹۰ قبل از میلاد در نزدیکی آتن اتفاق‌افتادبعنوان هادی‌و راهنما با سپاه پارس‌همراه بود اماچون برخلاف‌ادعای اوطرفدارانش درآتن عکس‌العملی نشان ندادند این جنگ به شکست پارس ها خاتمه یافت.

۲ - شیژه (Sigée) از شهرهای قدیم آسیای صغیر واقع در ساحل داردانل.

۳ - هلسپون (Hellespont) نام قدیم بغاز دار دانل است.

گفتند: «هم‌رزمان‌ما! اما خودمتوجه‌شده‌ایم که کاربدی کرده‌ایم. فریب پیشگوئی‌های ساختگی را خوردیم وکسانی را که دوستانه ترین روابط مهمان نوازی با ما داشته‌اند و حاضر بوده‌اند که تسلط ما بر آتن حفظ شود از سرزمین خود تبعید کرده‌ایم. ما فقط باین اکتفا نکرده‌ایم، بلکه شهر را بدست مردمی حق‌ناشناس داده‌ایم که بااینکه بکمک ما آزاد شده‌اند همینکه کمر راست کرده‌اند ما و پادشاه ماراباسنتهای جسارت وگستاخی رانده‌اند واکنون همانطورکه همسایگان‌نزدیک آنها یعنی اهالی بئوسی وکالسیس بهتر از هرکس تشخیص داده‌اند، هم ادعای آنها روبه‌فزایش است وهم قدرت آنها، واین مطلبی است که بزودی دیگرملل نیز همینکه چیزی از آنها کمتر داشته باشند متوجه آن خواهند شد. چون این رفتار از جانب ما اشتباه بود اکنون باید بکمک یکدیگر این اشتباه را جبران کنیم. برای همین منظور است که ما شماوهیپیاس‌را که‌هم‌اکنون در اینجاحاضر است‌ازشهرهای خودتان فرا خوانده‌ایم. این‌عمل برای آن صورت گرفته است که وی را باتفاق‌نظر و با سپاه مشترک به آتن بازگردانیم و آنچه را که از اوگرفته‌ایم باو بازدهیم.»

۹۲- آنان‌چنین گفتند، اما اکثرمتحدین آنها از این سخن‌استقبال نکردند وهمه‌سکوت اختیار کردند. سوسیکلس (۱) از اهل کورنت (۲) رشته سخن را بدست گرفت و چنین گفت:

الف- در شگفتم که آسمان بزیر زمین و زمین برروی آسمان خواهد رفت، بنی نوع انسان در دریا زیست خواهدکرد و ماهی‌ها بجای آب‌به خشکی خواهند آمد، زیرا شما لاکدمونی‌ها ابتدا موازنه قوا را از بین برده‌اید واکنون در فکرآن هستید که استبداد را برشهرهاحکمفرما کنید، کاری که‌اگرصورت بگیرد غیرمعقول و توام با خونریزی خواهد بود. اگر تصور میکنید که حکومت استبدادی برای شهرها مفیدتر است پس خود قبل از دیگران مستبدی در شهر خود مستقر کنید

۱- Sosiclès

۲- کورنت (Cnointhe) از شهرهای یونان باستان در کنار تنگه‌ای بهمین نام که شبه جزیره پلوپونز را به آتیک و بئوسی متصل میکند.

و آنگاه درصدد برآئید که نظیر آن درشهرهای دیگر برقرار سازید . اما چنین نیست، زیرا شما که با حکومت استبدادی آشنائی ندارید باکمال دقت مراقبید که چنین حکومتی درسپارت برقرار نشود ، ولی درکمال بی‌انصافی درجستجوی آن هستید که این حکومت برمتحدین شما تحمیل شود . اگر شما نیز مانند ما طعم حکومت استبدادی را چشیده بودید اکنون در باره آن عقیده‌ای دیگر داشتند .

ب ـ درگذشته وضع کورنت چنین بوده است که اکنون شرح میدهم: دراین شهرحکومتی ازدسته‌ای اشراف وخانواده‌های آنان وجود داشت . اعضای آن خانواده‌ها که شهر را اداره میکردند باکشی(۱) نام داشتند . باکشی‌ها فقط بین خود وصلت میکردند . یکی ازاین حکام که آمفیون(۲) نام داشت دختری داشت لابدا(۳) نام . هیچیک ازباکشی‌ها حاضر نبودند این دختر را بزنی بگیرند . پس آن دختررابه ائتیون(٤) فرزند اشکراتش (۵) که ازقصبه پترا (٦) ودر اصل از قصبه لاپیت (۷) و ازاخلاف کونه(۸) بود دادند . چون این شخص از این زن و از هیچ زنی دیگر صاحب فرزندی نشده بودبرای مشورت باخداوند به دلف رفت . همینکه اوبه معبد الهی قدم گذارد هاتف معبد او را مخاطب قرار داد و این اشعار را خطاب باو نازل کرد:

تو که اکنون بی‌افتخاروبزرگی زیست میکنی شایسته افتخار هستی،
لابدا در شکم خود غده‌ای بصورت مجموعه‌ای متحرك دارد ،

---

۱ ـ باکشی‌ها (Bacchiades) نام یکی ازخانواده‌های معروف اشرافی یونان قدیم است که مدت نود سال (از ۷٤٦ تا ٦۵٦ قبل ازمیلاد) درکورنت حکومت کرد وسرانجام در سال ٦۵٦ قبل از میلاد بدست کیپسلوس نامی منقرض شد .

۲ ـ Amphion

۳ ـ Labda

٤ ـ Éétion

۵ ـ Echécratès

٦ ـ Pétra

۷ ـ Lapithe

۸ ـ Kœnée

که پادشاهان شهر پر ثروت را درهم خواهد شکست ،
وقوانین ترا،ای خدای بزرگ ، برکورنت حکمفرما خواهد کرد .

معلوم نیست‌چگونه این پیشگوئی الهی که برای ائتیون نازل شده بود بدست باکشی‌هاافتاد .سابقاً نیزدر بارهٔ کورنت پیشگوئی‌دیگری از هاتف الهی برآنان‌نازل شده بود که باآنکه مفهومی مشابه پیشگوئی ائتیون‌داشت ، اما با این حال پیچیده و مبهم بنظرمیرسید . آن پیشگوئی چنین بود:

برروی تخته سنگها ، شیری‌بدنیا خواهد آمد از عقابی نیرومند .
و گوشتخوارـزانوهـا در زیر فشار درهم خواهند شکست . . .
جای آنست که درسواحل مطبوع پیرن(۱)
ودرکورنت مغرور باین موضوع بیندیشند .

ج ـ این پیشگوئی‌قبلاً برباکشی هانازل‌شده‌بود .تازمانیکه‌آنان‌ازاین پیشگوئی بی‌خبر بودند مفهوم آنرا درك نمیکردند . اما همینکه از پیشگوئی که هاتف برای ائتیون فرستاده بود مطلع شدند دانستند که هردوی آنها یك معنی دارد . بااینکه باین‌مطلب معتقد شدند ، امااز‌آشکار کردن‌آن حذر کردند زیرا تصمیم گرفتند طفلی راکه درخانه ائتیون بدنیا خواهد آمد از میان بردارند . همینکه زوجه ائتیون فارغ شد آنان ده نفر ازبین خودبرگزیدند وبه دهکده‌ای که ائتیون در آن زیست میکرد فرستادند تا آن طفل نوزاد را نابود کنند . وقتی آنان به پترا رسیدند بخانه ائتیون رفتند و تقاضا کردند طفل را بآنان نشان دهند . لابدا که درباره انگیزه این تقاضا کمترین‌حدسی‌نمیزد ، بتصور آنکه‌آنان‌صرفاًبخاطر دوستی با پدر بچه خواهان دیدار او هستند بی‌تأمل طفل را بیکی‌از آنان داد . آنان در راه با خود قرار گذارده‌بودند که اولین نفری که طفل رابدست آورد سر او رابرزمین بکوبد و مغزش را متلاشی کند . اما وقتی لابدا با اشتیاق‌فراوان طفل‌رابآن مرد دادخدایان که مراقب طفل بودند چنین اراده کردند که طفل‌بروی مردی که او را در دست داشت تبسم کند .

---

۱ ـ Pirène ـ مقصود چشمه‌ای بوده است باین نام در نزدیکی کورنت .

آن تبسم در آن مرد اثر کرد ، دلش برحم آمد ونتوانست طفل را بقتل رساند. پس اندوهناك او را بدومی تحویل داد؛ دومی نیز به سومی تحویل داد و بدین ترتیب نوزاد کوچك از دستی بدستی گشت و هریك از آن ده نفر اورابه دیگری دادند و و حاضر نشدند اورا قربانی کنند و سرانجام طفل را به مادرش دادند و خارج شدند آنان در آستانه در بخود آمدند و یکدیگر را متهم کردند و مخصوصاً آنکس را که اول بار طفل را گرفته بود و کاری که قرار بودانجام دهد نداده بود ملامت کردند. سرانجام ، بعد از مدتی بحث قرار گذاردند که بآن خانه بازگردند و متفقاً دست بقتل آن طفل زنند.

د ـ اما مقدر بود که فرزند ائتیون مشکلاتی برای کورنت ایجاد کند. زیرا لابدا ، در آستانه در سخنان آنانرا شنید و از ترس آنکه طفل را بکشند او را در محلی که تصورآن دشوار بودیعنی در داخل یك صندوقچه پنهان کرد. زیرا اوبیم داشت که مبادا آنان در مراجعت همه جارا جستجو کنند. اتفاقاً چنین شدوآنان بازگشتند وهمه جا را جستجو کردنداما اثری از طفل نیافتند. پس تصمیم گرفتند به شهر خود بازگردند و به کسانی که آنان را مأمور این امر کرده بودند بگویند که با دقت دستور آنها را اجراء کرده‌اند. آنان باین ترتیب مراجعت کردند و چنین گفتند که من نقل کردم.

ه ـ فرزندائتیون بزرگ شدواو رابیادخطری که از او گذشته بود کیپسلوس(۱) یعنی « صندوقچه »(۲) نام نهادند. وقتی کیپسلوس به سن بلوغ رسید برای مشورت باخدایان به دلف رفت. پاسخ هاتف معبد را باوجود نکته‌ای که در آن بود مساعد

---

۱ ـ کیپسلوس (Kypsélos) یا سیپسلوس (Cypselos) فرمانروای افسانه‌ای کورنت در قرن ۷ قبل از میلاد که باتکای مردم طبقه سوم با عدل و انصاف دراین شهر حکومت کرد. دریونان باستان افسانه‌های زیادی در بارهٔاین پادشاه که به جوانمردی شهرت داشت برسر زبانها بود.

۲ ـ اشاره به محفظه‌ای که مادر او را در آن پنهان کرده بود.

یافت و بآن اعتماد کرد و دل بدریا زد وبر کورنت مسلط شد. اما پیشگوئی هاتف چنین بود :

سعادتمند بنده‌ای که باین محیط قدم گذارده است!
خوشبخت کیپسلوس فرزند ائتیون ، زیرا او خود
و فرزندانش بر کورنت سلطنت خواهند کرد .
امافرزندان فرزندانش درآن سهمی نخواهند داشت.

چنین بود پیشگوئی هاتف معبد. کیپسلوس با استبداد حکومت کردوسردی شد که من اکنون بشرح سر گذشت او مشغولم. وی بسیاری از اهالی کورنت را تبعید کرد، اموال بسیاری دیگررامصادره کرد وتعدادبیشتری ازآنها رابقتل‌رسانید.

و ـ وی مدت سی سال سلطنت کرد و سراسرعمر خوشبخت و سعادتمند زندگی کرد. بعداز او فرزندش پریاندر(۱) جانشین اوشد. وی درآغازکار ازپدر ملایم‌تر بود اما وقتی بوسیله فرستادگان خود با تراسیبول(۲) فرمانروای مستبد ملط ارتباط یافت درخونخواری از پدر نیز تجاوزکرد. شرح این واقعه ازاینقرار بود که وی رسولی بنزدتراسیبول فرستاد تا تحقیق کند بهترین حکومتی که ممکن است شهر را به بهترین وضع اداره کند چگونه حکومتی‌است. تراسیبول رسول پریاندر را بخارج شهر برد و با او درمزارع گندم به گردش پرداخت . درموقعی که درمزارع قدم میزدند پریاندر پی‌درپی‌از رسول درباره هدف مأموریت او سؤال میکرد و درهمان حال هربارکه با خوشه‌ای گندم روبرو میشد که از دیگرخوشه‌ها بلندتر بود سرآنرا میشکست و برزمین میافکند و این عمل‌راآنقدر ادامه داد تا زیباترین و سالم‌ترین خوشه‌های گندم ازبین رفت . همینکه گردش بپایان رسید ، بی‌آنکه سخنی گوید

---

۱ - پریاندر (Périandre) فرزندکیپسلوس‌وفرمانروای مستبدکورنت درقرن شش قبل از میلادکه مانند پدر باتکای مردم طبقه سوم با قدرت دراین شهر حکومت کرد. پریاندر یکی ازهفت تن عقلای معروف یونان قدیم‌است و در زمان او شهر کورنت ازحیث هنر و ادب و تجارت بمنتهای شکوه و رونق رسید .

۲ - Thrasybule

فرستاده را مرخص کرد. وقتی فرستاده به کورنت بازگشت پریاندر با اشتیاق فراوان جویای راه‌حلی که باخودآورده بود شد. اما فرستاده اظهار کرد که تراسیبول راه‌حلی باو ارائه نداده واو خود درشگفت‌است که چگونه پریاندراورا بنزد شخصی فرستاده که عقل درستی ندارد و بدست خود اموال خود را از بین میبرد. و در همان حال وی آنچه را که تراسیبول انجام داده بود برای او نقل کرد.

ز- پریاندر مفهوم این عمل رادرك کرد. فکری که تراسیبول باوتلقین کرده بود یعنی قتل برجسته‌ترین افرادشهر در مغز اورسوخ کرد و از آن زمان ببعد نسبت به همشهریان خود سخت‌ترین رفتار را در پیش گرفت. تمام کسانی کـه در زمان کیپسلوس از مرگ و تبعیدسالم جان بدر برده بودند ازپای‌درآمدند. اوفقط در یک روز تمام زنان کورنت را بخاطر زوجه خود ملیسا(۱) عریان کرد. وی کسانی بنزد تسپروت‌ها(۲) برفرازآکرون(۳) به زیارتگاهی که‌ارواح مردگان را در آنجا احضار میکنند فرستاد تا ازروح زنش‌ملیسا سؤال کنند که‌خمره پولی راکه یکی ازمهمانان باو سپرده بود درکدام محل مخفی کرده است. روح ملیسا ظاهر شد، اما از دادن علائم ومشخصات محل گنج‌خودداری کردزیرامدعی بود که عریان امت والدامش سرد شده ولباس‌هائی که پریاندر برای او درگور نهاده‌چون‌سوخته‌نشده‌بودندبکار او نمیآیند. روح ملیسا برای آنکه حاکم مستبد در صحت گفتار او تردید نکنداضافه کرده بود که پریاندر نانهارا درکوره‌ای نهاده بود که قبلاً سرد شده بود. ایـن علامت تشخیص برای پریاندرجای تردید نگذاشت زیرا وی وقتی از ملیسا کام‌دل

---

۱ ـ ملیسا (Mélissa) زوجه افسانه‌ای پریاندر پادشاه مقتدر کورنت که در نتیجه سوءظن شوهر بدست‌او بقتل‌رسید وقتل‌اوموجب‌بروزحوادث بزرگی‌در آن سرزمین گردید.

۲ ـ تسپروت‌ها (Thesprotes) ساکنان قسمت غربی اپیرباستان کـه معبد معروف دودون (Dodone) را در اختیار داشتند.

۳ ـ آکرون (Achéron) نام رود افسانه‌ای اپیر واقع در یونان باستان کـه بعقیده یونانیان قدیم آب آن از دوزخ سرچشمه میگرفت.

گرفته بود که او لحظه‌ای قبل مرده بود . همینکه این گفتار برای او نقل شد فرمان داد تا تمام زنان کورنت در معبد هرا(۱) اجتماع کنند. زنان نظیر مواقعی که در ضیافت‌ها شرکت میکنند خود را با زیباترین وسایل آراستند و بآن محل رفتند. اما پریاندر که مراقبینی در آن محل گمارده بود همه را بی‌استثناء ، چه زنان آزاد وچه کنیزهای آنانرا لخت کرد و فرمان داد تا تمام لباس‌ها را گودالی قرار دهند و سپس برای ملیسا دعا خواند وآنها را آتش زد. وقتی بعداز این مراسم بار دیگر کس بآن معبد فرستاد، شبح ملیسا مخفی گاه خمره‌ای را که میهمان باوسپرده بود فاش کرد. اکنون لاکدمونی‌ها ! چنین است حکومت استبدادی واعمال آن. ما کورنتی‌ها در آغاز کار از اینکه هیپیاس را احضار کرده بودید درشگفت بودیم اما اکنون بعداز این سخنان بآنچه شما بگوئید با احترام بیشتری مینگریم وبنام خداوندان یونان شما راسوگند میدهیم که حکومت استبدادی درشهرها برقرار نکنید. بی تردید شما از این امر صرفنظر نمیکنید و برخلاف عدل و انصاف برای بازگشت هیپیاس اقدام میکنید. اما لااقل بدانید که اهالی کورنت شما را در این کار تأیید نمیکنند.»

۹۳ - چنین بود گفتار سوسیکلس فرستاده کورنت . هیپیاس نیز رشته سخن را بدست گرفت. وی بهمان خدایان سوگند خورد که روزی خواهد رسید که کورنتی‌ها قبل از دیگران برای خاندان پیزیسترات حسرت خواهند خورد و آن روز ، روزی است که تقدیر آنان را با خصومت آتن روبرو خواهد کرد. هیپیاس این جواب را بعنوان کسی که بیش از هر کس از پیشگوئی های هاتف الهی باخبر بود داد. بقیه متحدین تا آن لحظه سکوت کرده بودند ، اما وقتی مشاهده کردند که سوسیکلس بعنوان یک فرد آزاده سخن میگوید هریک از آنان سکوت را شکستند وجانب مرد کورنتی را گرفتند ولاکدمونی ها را به خدایان سوگند دادند که این کار تازه ناگوار را درشهرهای یونان باب نکنند.

۹۴ - بدین ترتیب این نقشه منتفی شد و از هیپیاس خواسته شد که آن سرزمین را

Héra - ۱

ترک گوید. آمینتاس(۱) از اهل مقدونیه حاضر شد آنتمونت (۲) را باو واگذار کند. اهالی تسالی حاضر شدند یولکوس را باو دهند. اما او هیچیک از این دو شهر را قبول نکرد و به شهر سیژه(٤) که پیزیسترات بزور شمشیر از اهالی میتیلن(٥) گرفته بود بازگشت. در آن زمان که پیزیسترات بر این شهر مسلط شد فرزند غیر شرعی خود هژسیستراتوس(٦) را که از یکی از زنان آرگوس بدست آورده بود بفرمانروائی آن گماشت؛ اما این شخص هدیه پیزیسترات را بی‌جنگ بدست نیاورد، زیرا مدت زیادی بین اهالی میتیلن و آتنیان که پایگاه‌های خود را در آکیلئون(۷) و سیژه مستقر کرده بودند جنگ ادامه داشت. دسته اول میخواستند سرزمین از دست رفته را بازیابند ودسته دیگر مدعی بودند که باید آنرا نگهدارند و استدلال آنها این بود که اهالی ائولی(۸) از آنها و دیگر یونانیان که ازیاران منلاس (۹) بوده‌اند و انتقام ربودن هلن(۱۰)

۱ـ آمینتاس (Amyntas) پادشاه مقدونیه معاصر داریوش و خشایارشا که در جنگهای ایران و یونان با پارس‌ها از در اتحاد درآمد.

۲ ـ (Anthémunte) از شهرهای مقدونیه قدیم

۳ ـ (Iolcos) از شهرهای تسالی باستان

٤ ـ سیژه(Sigée) از شهرهای قدیم آسیای صغیر واقع در ساحل بغاز داردانل

٥ ـ میتیلن (Myitiléne) پایتخت قدیم جزیره لوبوس (Lesbos) که امروز متلن (Métélin) نام دارد.

٦ ـ Hégésistratos

۷ ـ Achilléion

۸ ـ ائولی (Eolie) از نواحی قدیم آسیای صغیر که بنام مهاجرین ائولی که از یونان بآن سرزمین مهاجرت کردند ائولی نام گرفت. این سرزمین شامل دوازده شهر کوچك بود که باهم متحد بودند و معروف‌ترین آنها اله (Eleé) وازمیر بود.

۹ـ منلاس (Ménélas) برادر آگاممنون (Agamemnon) پادشاه سپارت وشوهر هلن که ربودن او بحکایت افسانه‌های باستان منشأ جنگهای خونینی در این سرزمین گردید که بعدها به جنگ تروآ معروف شد.

۱۰ ـ (Héléne) زوجه افسانه‌ای منلاس که بدست پاریس (Pâris) ربوده شد و این واقعه منجر به جنگ معروف تروآ در یونان باستان گردید.

راکشیده‌اند حقوق بیشتری نسبت به سرزمین ایلیون(۱) ندارد.

۹۵- پس آنان بجنگ پرداختند و دراین جنگ‌ها حوادثی مختلف رویداد. مخصوصاً روزی در یکی از نبردها که آتنیان فائق شده بودند آلسه (۲) شاعر پابفرار گذارد و جان خود رانجات داد اما اسلحه های اوبدست آتنیان افتاد و آنان آنها را درمعبد آتنا در سیژه آویختند. آلسه ماجرای این واقعه را بصورت شعر سرود و با خود به میتیلن برد تا دوست خود ملانیپوس(۳)را از حادثه ناگواری که برای او روی داده بود باخبر کند. سرانجام آتنیان و اهالی میتیلن اختلاف خود را بحکمیت کیپسلوس فرزند پریاندر واگذار کردند و بوسیله‌اوصلح بین آنان برقرار شد. صلح باین‌ترتیب بین‌آنان‌برقرار شد که هر کس درسرزمینی که دردست‌داشت باقی ماند و باین‌ترتیب سیژه در تصرف آتنیان باقی ماند.

۹۶- هیپیاس از لاکدمون به‌آسیا بازگشت وتمام وسایل موجود را برضد آتنیان بکار برد. او در حضور آرتافرن‌آتنیان را متهم کردوباتمام‌قواسعی کرد که‌آتن تحت سلطه آرتافرن و داریوش قرارگیرد. در همان موقع که هیپیاس به ترتیب دادن توطئه مشغول بود، آتنیان که از موضوع خبردار شده بودند رسولانی به سارد فرستادندتا آنچه راکه این‌تبعیدیهای‌آتن نقل کرده بودند تکذیب کنند. اما آرتافرن بآنها امر کرد که اگر طالب ایجاد مشکلات برای خود نیستند هیپیاس را بار دیگر بشهر خود راه دهند. آتنیان این پیشنهاد را نپذیرفتند و پس از رد این پیشنهاد مصلحت آن دیدند که آشکارا باپارس ها به مخاصمه برخیزید.

۱ـ ایلیون(Ilion) نام‌قدیم شهرمعروف‌تروآ (Troie) است که شهرت‌آن‌بجنگهائی است که در دنیای باستان بخاطر ربوده شدن هلن در اطراف آن رویداد.

۲ ـآلسه (Alcée) شاعر قرن هفتم قبل از میلاد که درجزیره لوبوس بدنیا آمد و اشعار زیادی در هجو حکام مستبد این جزیره سرود. واقعه‌ای که هردوت بدان اشاره میکند ظاهراً قبل از تاریخی که مؤلف بدان نسبت داده است رویداده زیرا جنگ برای تصرف سیژه در سال ۶۱۲ قبل از میلاد متوقف شده بود (Alfred Croiset: Littérature Greque_ t. II. p. 223)

۳ ـ Mélanippos

۹۷- در همین هنگام که آتنیان درچنین وضع روحی قرارداشتند و پارس‌ها نیز بآنان زیان رسانیده‌بودند، آریستاگوراس(۱) از اهل ملط که کلئومن لاکدمونی او را از سپارت رانده بود بموقع‌به‌آتن‌واردشد. حقیقت‌آنست که درآن زمان آتن نیرومندترین شهر یونان بود. آریستاگوراس را در مجمع عمومی شهر پذیرفتند واو درآنجا نطقی راکه درسپارت درباره غنائم موجود درآسیا و امکان جنگ با پارس‌ها کرده بود تکرارکرد و مدعی‌شدکه‌پارس‌هانه سپردارند ونه‌نیزه بلند، و بآسانی میتوان برآنها تسلط یافت. وی این نطق راتکرارکرد و دلایل‌دیگری برآن افزود که چنین‌بود: اهالی ملط مهاجرین آتنی هستند ، انصاف به آتنیان نیرومندحکم میکندکه‌آنانراازفلاکت‌برهانند. وی‌به کمک‌آتنیان‌محتاج بودوبهمین‌جهت هروعده‌ای که‌میتوانست بآنان‌دادتا سرانجام آنانرا بـا خود همراه‌کرد. از اینقرار‌بنظرمیرسد که‌فریب‌دادن جمع‌آسان‌تراز‌فریب‌دادن‌فرد است زیراوی‌نتوانسته‌بود کلئومن از اهل لاکدمون را فریب دهد اماتوالست سی‌هزار آتنی را با خود همراه‌کند. همینکه آتنیان با اوهم عقیده شدند تصمیم گرفتند بیست کشتی جنگی برای کمک به اهالی یونی بفرستند. یکی از همشهریان خودراکه ملانتیوس(۱) نام داشت ومردی از هر حیث برجسته بودبفرماندهی کشتی‌ها برگزیدند. این کشتی‌هامنشاء تمام‌مصائبی شدندکه بعدها بریونانیان و غیر یونانیان وارد شد.

---

۱ ـ آریستاگوراس (Aristagoras) فرمانروای‌ملط که‌درغیاب‌هیستیه‌این‌مهاجرنشین یونانی را اداره کرد و بتحریك او در زمان داریوش اول سر بشورش برداشت و سرانجام موجب شروع جنگهای ایران و یونان درزمان داریوش شد – رجوع شود به بند ۹۸ ببعد این کتاب.

۲- Mélanthios

اشغال سارد و حریق آن

انقیادیونی بدست پارس‌ها

۹۸- آریستاگوراس ازآن نیروی بحری سبقت گرفت و باکشتی به ملط بازگشت. وی نقشه‌ای طرح کرده‌بود که اگرچه یونی‌هابهره‌ای‌ازآن نمیبردندامااقادربوددار یوش‌شاه را متأثر سازد و این همان چیزی بود که او در جستجوی آن بود. وی رسولی‌به فریجیه بنزدمردمان پئونی(۱)فرستاد. اینان‌بدست مگابیزبعنف ازسواحل‌استریمون(۲) بیرون شده بودند و مهاجرنشین جداگانه‌ای در یکی ازسرزمین‌های یکی از مناطق فریجیه تشکیل داده بودند. همینکه آن مرد بنزد پئونی‌ها رسید با آنان چنین آغاز سخن کرد: «ای‌مردمان‌پئونی! من‌بنمایندگی ازطرف آریستاگوراس فرمانروای ملط باین مکان آمده‌ام تا درصورتیکه‌حاضر بقبول سخنان من باشید راه نجاتی بشمانشان دهم. هم‌اکنون سراسر یونی برضد پادشاه بزرگ شوریده و اکنون بر شما است که صحیح و سالم به موطن خود بازگردید. شماترتیب رفتن تا ساحل را بدهید، بقیه کارها را ما بعهده خواهیم گرفت.» پئونی‌ها از این سخن استقبال کردند، زنان و فرزندان خود را برداشتند ومخفیانه به ساحل دریا رفتند. اما با این حال، چندتن ازآنان که دچار ترس شده بودند در همان محل ماندند. وقتی پئونی‌ها به ساحل دریا رسیدندآنانرا به کیو(۳) منتقل کردند. امادر همان موقع که آنان در آن جزیره پیاده میشدند دسته نیرومندی از سوار نظام پارس که بتعاقب آنان مشغول بود بدنبال‌آنان (به‌محل سوارشدن‌آنان به کشتی) رسید. و چون پارس ها نتوانستندآنها را بجنگ‌آورند برای‌آنها درکیو پیغام فرستادند که‌باید مراجعت کنند. اما پئونی‌ها

۱- پئونی (Péonic) قسمت شمالی مقدونیه قدیم که بنام پئون (Péon) موسس اولیه آن‌وسردسته مهاجرین بلازژی که در آن سرزمین سکونت کردند پئونی خوانده شد.

۲ - ستریمون (Strymon) از رودهای مقدونیه قدیم که امروز قره سونام دارد.

۳ - کیو (Chio) یاسیو (Scio) ازجزایر مجمع‌الجزایر یونان دردریای اژه درساحل غربی آسیای صغیر و در نزدیکی جزیره لوبوس (Lesbos)

بگفته آنها توجهی نکردند. اهالی کیو آنان را به لوبوس(۱) منتقل کردند واهالی لوبوس نیز آنانرا بـه دوریسک (۲) فرستادند و از آنجا از راه زمین بسوی یونی رهسپار شدند.

۹۹ - وقتی بیست کشتی بهمراه پنج کشتی دیگر که هریک سه‌ردیف پاروزن داشتندو ارتری‌ها(۳) فرستاده بودند ازراه رسیدند ودیگرمتحدین نیز جمع شدندآریستاگوراس به لشکرکشی به سارد دست زد. ارتری‌ها آن پنج کشتی را نـه برای منت گذاری براهالی‌آتن بلکه برای حق شناسی نسبت‌به‌اهالی ملط فرستاده‌بودند. (زیرادرگذشته اهالی ملط در جنگ ارتری بـرضد کالسی بکمک ارتری‌ها شتافته بودند درحالیکه در همان جنگ ساموسی ها دوش بدوش اهـالی کالسی با ارتری‌ها و اهالی ملط جنگیده بودند). آریستاگوراس خود فرماندهی این سپاه را بعهده نگرفت. وی خود درملط بماند وفرماندهی سلطی‌هارا به برادرخود کاروپینوس(٤) و شخص دیگری بنام هرموفانت(٥) سپرد.

۱۰۰ - وقتی یونی‌هابکمک نیروی دریائی به‌افز(٦) رسیدند، کشتی‌هارادرکورسوس(۷) واقع درسرزمین افز گذاردند و خود با تعداد زیـادی سپاهی راه داخل خشکی را

---

۱ - لوبوس (Lesbos) از جزایر مجمع‌الجزایر یونان در دریای اژه که پایتخت آن میتی‌لن(Mytéléne) یکی از بنادر معروف وبا رونق دنیای باستان بود.

۲ - دوریسك (Dorisque) درساحل تراکیه درمغرب رودابر (Hébre) (هردوت - جلد هفتم - بند ٥۹)

۳ - ارتری (Érétrie) از شهرهای قـدیم جزیره اوبه (Eubeé) واقع در سواحل شرقی یونان که درشورش شهرهای یونانی‌نشین آسیا در زمان داریوش نقش مهمی بعهده داشت و تعدادی کشتی و تجهیزات برای شورشیان ارسال کرد و بهمین جهت بمجازات این کمک بدست سربازان داریوش فتح شد.

٤ - Charopinos

٥ - Hermophante

٦ - افز (Ephèse) از مهاجر نشین‌های‌معروف‌یونان‌درساحل آسیای‌صغیرودرنزدیکی از میر درکناردریای‌اژه

۷ - Koressos

در پیش گرفتند. آنان که تعدادی از اهالی‌افز را بعنوان راهنما با خود برده بودند در مسیررود کایستر(۱) پیش رفتند، ازتمولوس(۲) گذشتندومقابل سارد رسیدند و آن شهر را بی‌مقاومت تسخیر کردند. آنان بر تمام شهر باستثنای قلعه آن مسلط شدند. دفاع قلعه شهر را آرتافرن خود با نیروی قابل ملاحظه‌ای بعهده گرفته بود.

۱۰۱ - پس از آنکه آنان برشهرمسلط شدند بدلیلی که نقل میکنم نتوانستندآنرا غارت کنند: اکثر خانه‌های ساردازنی ساخته شده بود. حتی سقف خانه‌هائی که ازخشت ساخته شده بود از نی بود. یکی از سربازان خانه‌ای را آتش زد. طولی نکشید که تدریجاً حریق سراسر شهر را ویران کرد. درحالیکه شهر درآتش میسوخت لیدیها و پارس‌هائی که درشهر بودند گرفتارشد زیرا آتش باطراف شهر سرایت کرده بود و خروج از شهر امکان‌پذیر نبود. پس‌آنان بسوی میدان مرکزی شهروسواحل پاکتول (۳) شتافتند. این رود که از تمولوس براده‌های طلا با خود همراه میآورد از میدان مرکزی شهرمیگذرد و به هرموس(٤) میریزد وهرموس نیز بدریا منتهی میشود. بدین ترتیب‌لیدیها وپارس‌هائی که درساحل پاکتول ودرمیدان مرکزی شهر اجتماع کرده بودند ناگزیر بدفاع از خود پرداختند. وقتی یونی‌ها مشاهده کردند که تعدادی ازدشمنان مقاومت میکنند وتعدادی کثیرتر بآنان حمله میکنند

---

۱ - کایستر (Caystre) یاکایستروس (Caystrus) نام رودیست در آسیای صغیر که آب آن بدریای اژه میریزد و امروز قره‌سو نام دارد.

۲ - تمولوس (Tmolos) یا تمولوس (Tmolus) از کوهای لیدی باستان در آسیای صغیر که امروز بزداق نام دارد.

۳- پاکتول (Pactole)یاپاکتولوس (Pactolus) نام‌قدیمی‌یکی‌ازشعب‌رودهرموس در آسیای صغیر که‌امروزقزل‌ایرماق نام دارد. این‌رود که از کوههای تمولوس(Tmolos) سرچشمه‌میگرفت‌بحکایت‌افسانه‌های باستان‌پیوسته‌مقداری‌رسوب طلا با خود همراه میآورد و از اینجهت شهرتی خاص در دنیای باستان داشت.

٤ - هرموس (Hermos) رود معروفی که درمرکزآسیای صغیر جاری است ومدتها سرحد شرقی امپراتوری لیدی و حد فاصل این امپراتوری و شاهنشاهی هخامنشی بوده است. این رود امروز ازل ایرماق نام دارد.

ترس آنانرا فرا گرفت و جنگ کنان بسوی کوه‌تمولوس عقب نشستند وازآنجا درتاریکی شب بسوی کشتیهای خود رفتند.

۱۰۲ - بدین ترتیب شهرسارد سوخت وبا آن شهرمعبد یکی از الهه‌ها بنام کی‌بیا(۱) نیز طعمه حریق شد. این حریق بعدها بهانه‌ای بدست پارس‌ها داد تا معابد یونانی را بعنوان انتقام آتش زنند. در آن موقع پارس‌های منطقه‌ای که درآنسوی هالیس قرار داشت و از این لشکر کشی باخبر شده بودند اجتماع کردند و بکمک لیدیها شتافتند. این تصادف موجب شد که آنان درسارد بایونی‌ها رویرو نشوند، اماچون بدنبال آنان رفته بودند درافز با آنان روبرو شدند. یونی‌ها خود را برای جنگ آماده کردند، اما این جنگ برای آنها با شکستی بزرگ پایان یافت و تعداد کثیری از آنها بدست پارس‌ها کشته شدند. از جمله شخصیت‌های برجسته‌ای که کشته‌شدند اوآلکیدس (۱) فرمانده قوای ارتری‌ها بود که افتخاراتی در مسابقه‌ها بدست‌آورده بود وسیمونید(۳) از اهل سئوس(٤) سرود باشکوهی برای او سروده است. کسانی که از این نبرد جان سالم بدر بردند در شهرها پراکنده شدند.

۱۰۳ - چنین بود وضع این نبرد. بعدازآن، آتنیان یونی‌ها رابکلی بحال خود گذاردند و باوجود اصرار وابرام فرستادگان آریستاگوراس ازکمک بآنها خود داری کردند. با اینکه یونی‌ها ازپشتیبانی آتن محروم شده بودند، با این حال خود را برای جنگ با پادشاه بزرگ آماده میکردند. ازطرفی رفتاری که آنان در قبال داریوش درپیش گرفته بودند آنانرا به جنگ وادار میکرد. آنان تعدادی کشتی به سواحل هلسپون

---

۱ ـ Kybeba

۲ ـ Eualkidès

۳ – سیمونید (Simonide) شاعر یونـانی قرن هفتم قبل از میلاد که امروز قسمت کوچکی از اشعار او در دست است.

٤ ـ سئوس (Céos) ازجزایر مجمع‌الجزایر سیکلاد واقع در دریای اژه که درعهد عتیق بصورت یکی ازمهاجرنشین‌های یونانی درآمده بود. این جزیره امروز زه‌آ (Zea) نامیده میشود.

فرستادند و بیزانس و تمام شهرهای این منطقه را مطیع خود کردند. حتی پارا از محیط هلسپون فراتر گذاردند وتقریباً تمام اهالی کاری وحتی اهالی شهر کون(۱)را نیزبه متحدین خود افزودند. اهالی‌شهر کون درگذشته‌حاضر نشده بودندهمرزم آنان شوند ، اما پس از حریق سارد بآنان ملحق شدند.

۱۰۴- سراسر جزیره قبرس باستثنای آماتونت (۲) بصورت جنبشی طبیعی بااین‌اتحادیه ملحق شد. علت آن بود که قبرسی‌ها نیز برضد مادها (۳) شوریده بودند. درقبرس مردی بود بنام‌اونسیلوس(٤) که برادر کوچک گورگوس(٥) پادشاه سالامین‌قبرس وفرزند کرسیس(٦) فرزند سیروموس(۷)فرزند اولتون (۸)بود.

این شخص‌مکرر برادر خود گورگوس رابه قیام برضد پادشاه بزرگ تشویق کرده بود و وقتی از شورش یونی‌ها مطلع شد با اصرار بیشتری تقاضای خود را تکرار کرد. اما چون نتوانست گورگوس را در این امر مصمم کند مترصد فرصت بماند و در یکی از روزها که گورگوس‌از شهرخارج شده بود بکمک طرفداران خود دروازه‌های سالامین را بروی او بست و از بازگشت او به شهر جلوگیری کرد. گورگوس که از شهر خود رانده شده بود بنزد مادها پناهنده شد. اونسیلوس بر

۱ - کون (Caune) یا کونوس (Caunus) از شهرهای آسیای صغیر در عهد عتیق واقع در مقابل جزیره رود (Rhodes).

۲ - آماتونت (Amathunte) یا آماتوس (Amathus) از شهرهای قبرس قدیم واقع درساحل جنوبی این جزیره که بدست مهاجرنشین‌های فینیقی تأسیس شده بود.

۳ - تردیدی نیست که منظور مؤلف از «مادها» دراین مورد پارس‌ها است.

٤ - Onésilos

٥ - Gorgos

٦ - Chersis

۷ - Siromos

۸ - Evelthon

سالامین ملط شد و شورش را به سراسرجزیره قبرس باستثنای آماتونت توسعه داد. چون آماتونت حاضر بقبول این امر نشد اونسیلوس آنرا محاصره کرد.

۱۰۵- بدین ترتیب اونسیلوس آماتونت را محاصره کرد. بطوریکه نقل میکنند وقتی به داریوش شاه خبر دادند که آتنیان و یونی‌ها شهر سارد را گرفته و آتش زده‌اند و رهبر این توطئه و پیشوای اتحادیه آریستاگوراس از اهل ملط بوده است، پادشاه بی‌آنکه بآنچه درباره یونی‌ها نقل میکردند توجهی کند با اطمینان باینکه آنانرا در هرموقع براحتی مجازات خواهد کردقبل ازهرچیزسؤال کرد که آتنیان چگونه مردمانی هستند و همینکه بر این امر وقوف یافت کمان خود طلب کرد؛ آنرا گرفت و خدنگی در آن نهاد و آسمان را نشانه گرفت و خدنگ را در هوا رها کرد و در همان لحظه که خدنگ رابسوی آسمانها روانه میکرد فریاد زیاد: «خداوندا! امیدم آنست که مجازات آتنیان به من واگذار شود!» این بگفت و سپس بیکی از کارکنان دربار خود امر کرد که هرباربرای اوغذا میآورد سه بار تکرار کند که «پادشاها، آتنیان را بخاطر داشته باش.»

۱۰۶- پس از این فرمان، هیستیه از اهل ملط را که از مدتها قبل در دربار او بود طلب کرد و چنین گفت: «هیستیه، اطلاع پیدا کرده‌ام که حاکمی که بانتخاب تو تعیین شد وتوشهر ملط را باو سپردی برضد من شورش کرده و تعدادی از مردمان آن قاره (۱) را بهمراه یونی‌ها که مجازات آنچه را کرده‌اند خواهند دید برضد من برانگیخته است. اویونی‌ها رابهمراه این خارجی‌ها بدنبال خود انداخته و شهرسارد را ویران کرده. بمن بگو که آیا این عمل درنظرتو پسندیده‌است؟ چگونه ممکن‌است این شورش بی‌مشورت تو رویداده باشد؟ مراقب باش که دیگر موجبی برای این قبیل اتهامات پیش‌نیاید» هیستیه پاسخ داد: «پادشاها، این چگونه سخنی‌است که برزبان‌جاری میکنی! من‌چگونه‌میتوانم‌قصدآن داشته‌باشم که مشکلاتی کوچک یا بزرگ برای تو بوجود آورم! مقصود من از این کار چه چیز میتواند باشد؟ مگر

---

۱ ـ مقصود داریوش قاره اروپا و سرزمین یونان بوده است.

اکنون من چه کم دارم؟ شریک تمام اموال توهستم و تو مرا شایسته آن میدانی که محرم‌اسرارت باشم. اگر واقعاً حاکم من آنچه راکه میگوئی انجام داده است، بدان که او برای انجام این عمل‌فقط با خود مشورت کرده. من مطلقاً نمیتوانم باورکنم که‌اهالی ملط وحاکم‌من قصد وارد کردن کمترین تغییری در روابط خود با تو داشته باشند. اما اگر آنان چنین کرده‌اند و آنچه بتو گفته شده حقیقت دارد، پادشاها، این نتیجه‌آنست که مرا ازسرزمین‌دریاها دورکرده‌ای. بنظرمیرسد که یونی‌ها بعد از عزیمت من آنچه را که از مدتها قبل درنظر داشته‌اند انجام داده‌اند. اگر من در یونی بودم هیچیک از شهرها تکان نمیخورد. هم‌اکنون نیز هرچه زودتر مرا به یونی بازگردان تا نظم را در آن سرزمین برقرارکنم وآن حاکم ملط را که فتنه‌انگیز است بتو تسلیم کنم. بعدازآنکه این امور را بنحو دلخواه تو ترتیب دادم‌خدایان راکه‌حامیان‌پادشاهانند سوگند میخورم که قبل ازآنکه ساردنی یعنی‌بزرگترین جزایر راواداربه پرداخت‌خراج بتونکرده‌ام لباسی راکه‌اکنون‌برتن دارم وبا آن بسوی یونی حرکت میکنم از تن بدر نخواهم‌آورد.

۱۰۷- قصد هیستیه از این طرز سخن گفتن فریب دادن داریوش بود. داریوش هم فریب اورا خورد وبشرط آنکه‌بلافاصله‌بعدازانجام وعده‌های خود به شوش مراجعت کند او را مرخص کرد.

۱۰۸- در همان موقع که گزارش وقایع سارد باطلاع پادشاه بزرگ میرسید وداریوش کمان خود را به آسمان نشانه میرفت و با هیستیه مذاکره میکرد و هیستیه از بند خلاص میشد و بطرف دریا حرکت میکرد این وقایع نیز اتفاق افتاد: اونسیلوس از اهل سالامین که آماتونت رامحاصره کرده بود خبر یافت که بزودی‌تعداد کثیری ازپارس هابفرماندهی‌آرتیبیوس(۱) به‌قبرس‌خواهندرسید. بوصول این‌خبراونسیلوس از هرسو رسولانی‌به سرزمین یونی فرستاد و یونی‌ها را دعوت به کمک کرد. یونی‌ها بی‌آنکه زیاد دراین باره‌باهم‌مشورت کنند بانیروی دریائی‌مهمی‌به کمک اوشتافتند.

۱- Artybios

یونی‌ها موقعی به قبرس رسیدند که پارس ها قبلاً با کشتی کیلیکی(۱) بآنجا رسیده بودند و از راه خشکی بسوی سالامین در حرکت بودند. در همین موقع فینیقی‌ها با کشتی‌های خود برجستگی معروف به «کلید قبرس» را محاصره کردند.

۱۰۹- دربرابراین خطر، فرمانروایان مستبد قبرس سران یونی را احضار کردند وبآنان چنین گفتند: «مردمان یونی، ماقبرسی‌ها اختیار انتخاب حریف رزم را بین پارس ها وفینیقی هابه‌شماواگذار میکنیم. اگرمایلیددرخشکی بجنگید و با پارس ها زورآزمائی کنید وقت آنست که کشتی‌های خود را ترك کنید و در خشکی موضع گیرید تا ما در کشتی‌های شماقرارگیریم وبافینیقی هامقابله کنیم. اگر ترجیح میدهید بافینیقی‌ها بجنگید مختار هستید، اما در هر حال و هر تصمیمی که میگیرید باید کاری کنید که بکمك شما سرزمین یونی وسرزمین قبرس هردو کشورهائی آزاد بمانند.» یونی‌ها پاسخ دادند: «مجمع دولت های یونی ما را مأمور کرده است که سیادت دریا را در دست داشته باشیم نه‌آنکه کشتی‌های خود را به قبرسی هابسپاریم وخود درخشکی با پارس ها زور آزمائی کنیم. پس سعی ما در آنست که در همان موضع که برای ما تعیین شده است مفید واقع شویم. برشما است که آنچه را زیر یوغ مادها متحمل شده‌اید بخاطر آورید و رفتاری شجاعانه در پیش گیرید.»

۱۱۰- چنین بود پاسخ یونی‌ها. درهمین هنگام پارس ها به دشت سالامین نزدیك میشدند. پادشاهان قبرس سپاه‌های خود را منظم کردند. زبدهٔ سربازان سالامین و سول(۲) رابرای مقابله پارس های‌اصیل تخصیص دادند وبقیه‌قبرسی ها را به مقابله

۱- کیلیکی (Cilicie) از نواحی آسیای صغیرقدیم واقع درجنوب‌شرقی‌این‌شبه‌جزیره در محل ایالت کنونی عدنه در ترکیه

۲ - سول (Soles) یا سولی (Soli) ازشهرهای کیلیکی قدیم. شهری بهمین نام در جزیره قبرس وجود داشته است که ظاهراً موطن سولون قانونگذار معروف یونان بوده و نام خود را باو داده است.

قسمت‌های دیگرسپاه دشمن مأمور کردند. اونسیلوس داوطلبانه بمقابله باآرتیبیوس فرمانده پارس ها رفت.

۱۱۱- آرتیبیوس اسبی داشت تعلیم دیده که میتوانست درمقابل مردی کاملاً مسلح بروی دوپا بایستد. اونسیلوس از این راز خبردار شد. وی خدمتگاری داشت از اهل کاری (۱) که مردی شجاع و جنگدیده بود. او را مخاطب قرارداد و چنین گفت: « بمن خبر داده‌اند که اسب آرتیبیوس تعلیم دیده است و میتواند بر روی دوپا برخیزد وسم‌ها وپوزه خود را برسردشمنی که با آن روبرو میشود بکوبد. خوب فکر کن وبیدرنگ جواب ده که بین آرتیبیوس و اسب او کدامیک را حاضری تحت نظر بگیری وبر پیکر اوضربت زنی. سرباز پاسخ داد: « پادشاها، من شخصاً حاضرم این هردو مأموریت یا یکی ازآنها را وبعبارت دیگر هر آنچه راکه تو فرمان دهی بعهده بگیرم. اما با این حال، آنچه راکه دراین مورد بیشتر مناسب بحال تو میدانم عرض میکنم. بعقیده من مصلحت آنست که پادشاه و فرمانده باید با پادشاه وفرمانده بجنگد. اگر تو فرمانده‌ی را بقتل رسانی افتخاری بزرگ تحصیل کرده‌ای واگرآن فرمانده ترابقتل رساند - وبخدایان راسوگند میدهم که چنین پیش نیاید - مرگی که ازهم شان تو حاصل شود چندان ناگوار نیست. ماخدمتگذاران باید باخدمتگذارانی در ردیف خود ویا با اسب زورآزمائی کنیم. پس، از نیرنگ‌های آن حیوان نترس و من اطمینان میدهم که آن حیوان درآینده در مقابل هیچ انسانی برپا برنخیزد.»

۱۱۲- وی چنین گفت و بلافاصله بعد از آن، جنگ درخشکی و دریاآغاز شد. دردریا یونی‌ها که درآنروز موفق بنظر میرسیدند برفنیقی‌ها فائق شدند و بین آنها بیش‌از

---

۱ - کاری (Carie) از نواحی قدیم آسیای صغیرواقع در جنوب غربی این‌شبه‌جزیره بین لیدیه وفریژیه ولیسیه و دریای اژه که مردمان‌آن در دنیای باستان به شجاعت وتهور و جنگجوئی شهرتی خاص داشتند.

همه اهالی ساموس ابراز رشادت کردند. درخشگی نیزهمینکه دو اردو باهم روبرو شدند نبرد آغاز شد. برخورد دو فرمانده بترتیبی رویداد که هم اکنون نقل میکنم: همینکه آرتیبیوس با اسب خود بسوی اونسیلوس حمله برد، اونسیلوس طبق قراری که با خدمتگذار خود گذارده بود آرتیبیوس را در حال حمله هدف قرار داد. اسب آرتیبیوس خیز برداشت و سم‌های خود را بر روی سپر اونسیلوس فرو کوفت. در همین موقع آن سرباز که از اهل کاری بود با شمشیری سر کج مفصل زانوی پای حیوان را درید. آرتیبیوس فرمانده پارس ها با اسب خود درمیدان جنگ برزمین افتاد.

۱۱۳ - در همان موقع که جنگ ازهرسو بشدت ادامه داشت، ستسنور (۱) فرمانروای مستبد کوریون (۲) با قسمت مهمی از سپاهی که خود فرماندهی آنرا بعهده داشت بـه دشمن تسلیم شد. (بطوریکه نقل میکنند، کوریـون یکی از مهاجرنشین‌هـای آرگوس است.) خیانت سربـازان کوریون بیدرنگ مورد تقلید گردونـه های جنگی سالامین قرار گرفت. این شکاف‌ها موجب شد که پارس ها نسبت به قبرسی‌ها قدرت بیشتری بدست آوردند. دسته‌های یونانی گریختند؛ بسیاری از آنان کشته شدند واز آنجمله اونسیلوس فرزند کرسیس(۳) که سبب شورش قبرس بود وآریستوکیپروس(٤) پادشاه سول(٥) و فرزند فیلوکیپروس(٦) بقتل رسیدند. فیلوکیپروس تنها مستبدی بود که سولون آتنی که به قبرس رفته بود اورا در اشعار خود ستوده است.

۱۱٤ - اهالی آماتونت سر اونسیلوس را که شهر آنها را محاصره کرده بود از بدن جدا

۱ـ Stésénor

۲ـ Kourion

۳ـ Cersis

٤ـ Aristokypros

٥ـ Soles ـ رجوع شود به یادداشت ذیل بند ۱۱۰

٦ـ Philokypros

کردندوبرفراز یکی از دروازه‌های شهرآویختند. درجمجمهٔآویختهٔ او که قبلا داخل آنرا خالی کرده بودند دسته‌ای از زنبوران عسل لانه ساختند و آنرا از عسل لبریز کردند. اهالی شهردر مقابل این واقعه شگفت‌باهاتف الهی به مشورت پرداختند. بآنان پاسخ داده شد که باید آن سر را از آن محل بردارند و دفن کنند وهرسال به اونسیلوس مانند قهرمان هدایائی اهده کنند. نفع آنان درآن بود که این عمل را انجام دهند.

۱۱۵ - تا زمان ماهنوزمراسم اهدای این هدایا در آماتونت برگزار میشد. یونی‌هائی که درسواحل قبرس به‌جنگ دریائی مشغول‌بودند ازشکست اونسیلوس ومحاصره شهرهای جزیره مطلع شدند. تنها شهری که درمحاصره نبود سالامین بود. این شهر را اهالی به پادشاه سابق آن گورگوس تسلیم کرده بودند. همینکه یونی‌ها از این ماجرا مطلع شدند شراع بسوی سرزمین یونی برکشیدند. بین شهرهای قبرس شهری که بیش از همه درمحاصره مقاومت کرد شهر سول بود. پارس‌ها گرداگرد حصاراین شهر را از زیر پی خالی کردند و باین ترتیب در ماه پنجم توانستند آنرا تسخیر کنند.

۱۱۶ - بدین ترتیب ، اهالی قبرس ، بعد از یکسال آزادی باردیگر باسارت درآمدند. دوریس(۱) که با یکی از دختران داریوش ازدواج کرده بود وهمچنین هیمه (۲) و اوتان (۳) فرماندهان دیگری که‌آنان نیز با دختران داریوش ازدواج کرده بودند عملیات نظامی را برضد یونی‌هائی که به شهرسارد حمله کرده بودند ادامه دادند. آنان یونی‌ها رابر روی کشتیهایشان‌مغلوب کردندوآنانرا درهم‌شکستند وشهرهای آنها را بین خود تقسیم کردند وسپس آنها را غارت کردند.

۱۱۷ - بعداز آن ، دوریس متوجه شهرهای هلسپون گردید و هریک ازشهرهای

---

۱ - Daurisès

۲ - Hymaiès

۳ - Otnès

داردانوس(۱) ، آبیدوس(۲) ، پرکوت(۳) ، لامپساك(٤) ، و پسوس(٥) را دریک روز تسخیر کرد . درموقعی که از پسوس بسوی پاریون(٦) میراند بوی خبررسید که کاری ها نیزبتقلید ازیونی‌ها برضد پارس هاشوریده‌اند . پس نا گزیر از هلسپون روی برگرداند و با سپاهیان خود بسوی کاری شتافت .

۱۱۸ - اهالی کاری برحسب تصادف از ورودا و بآن سرزمین باخبر شدند . همینکه‌این خبر بآنان رسید درساحل رود مارسیاس(۷) در محلی که ستونهای سفید نام دارد اجتماع کردند . این‌رود از سرزمین‌ایدریاس(۸) جاری میشود وآب آن به مآندر(۹)

---

۱ ـ داردانوس(Dardanos) یاداردانوم (Dardanom) ازشهرهای‌قدیم‌میزی(Mysie) واقع در شمال غربی شبه جزیره آسیای صغیر و در نزدیکی بغاز داردانل امروز .

۲ ـ آبیدوس (Abydos) از شهرهای میزی قدیم واقع در شمال غربی آسیای صغیر در تنگ ترین نقطه بغازداردانل. خشایارشا پادشاه هخامنشی برای عبورلشکر بزرگی که برای تسخیر یونان بآن سرزمین گسیل داشت پل معروف داردانل را در این نقطه بروی این‌بغاز برپا کرد . شهری بهمین نام در مصر باستان وجود داشته که امروز ویرانه‌های آن باقی است و شهر مدفونه‌نام دارد.

۳ ـ Percote

٤ ـ لامپساك (Lampsaque) یا لامپساکوس (Lampsacus) ازشهرهای قدیم آسیای صغیر در میزی (Mysie) واقع در مدخل بغاز داردانل که امروز لامپساکی (Lampsaki) یا لپسك (Lepsek) نام دارد .

٥ ـ Paisos

٦ ـ پاریون (Parion) یاپاریوم (Parium) ازمهاجرنشین‌های ملط باستان درمیزی (شمال غربی آسیای صغیر) در نزدیکی داردانل و لامپساك که امروز کمر نام دارد .

۷ ـ مارسیاس (Marsyas) ازرودهای‌سرزمین‌فریژیه که آب آن‌به‌رود بزرگ مآندر (Mèandre) میریزد. رودی بهمین‌نام درکاری باستان وجود داشته که‌آب آن نیز به‌مآندر میریخته‌است .

۸ ـ Idrias

۹ ـ مآندر (Mèandre) یا مآندر (Méander) از شطهای آسیای صغیر قدیم که درفریژیه سرچشمه میگرفت و پس‌از عبور از حد فاصل لیدیه و کاریه در شمال شهرملط بدریای اژه میریخت . این رود امروز میندر (Meinder) نام دارد .

میریزد. دراین اجتماع عمومی عقایدی متعدد ابراز شد. در نظر من بهترین این عقاید عقیده پیکسوداروس (۱) فرزند موسول(۲) از اهل کیندیس(۳) بود که بایکی از دختران سینسیس (٤) پادشاه کیلیکی(٥)ازدواج کرده بود. عقیده او این بود که باید از مآندر عبور کنند و پشت باین رود بجنگند تا برای کاری‌ها فرار غیر ممکن شود و ناگزیر در جای خود بمانند و بهتر از آنچه از آنان انتظار میرود بجنگند. اما باین عقیده توجهی نشد و تصمیم گرفتند برای آنکه خود در این وضع قرار گیرند پارس‌ها را در وضعی قرار دهند که پشت به رود مآندر بجنگند. بدین ترتیب تصور میکردند که اگر پارس‌ها در جنگ با شکست روبرو شوند و بگریزند در رودخانه خواهند افتاد و جان سالم بدر نخواهند برد.

۱۱۹ - پارس‌ها از راه رسیدند و از رود مآندر گذشتند. کاریها جنگ را در ساحل مارسیاس آغاز کردند. آنان مدت زیادی به سختی نبرد کردند، اما سرانجام درمقابل تعداد کثیر پارس‌ها شکست خوردند. از پارس‌ها تقریباً دو هزار تن و از کاری‌ها ده هزار تن کشته درصحنه نبرد باقی ماند. بازماندگان آنها در لابراند (٦) درمحوطه وسیعی از جنگل مقدس که سراسر از چنار مستور بود و به زوس خدای سپاهان تعلق داشت اجتماع کردند. (تاجائیکه ما اطلاع داریم فقط کاریها هستند که زوس را بعنوان خدای سپاهان پرستش میکنند.) کاریها، پس از آنکه در آن محل اجتماع کردند، درباره راه نجات خود بمشورت پرداختند: مسئله این بود که آیا بهتر بود به پارس‌ها تسلیم شوند یا بکلی آسیا را ترک گویند؟

---

۱ - Pixodaros

۲ - Mausole

۳ - Kindys

٤ - Syennésis

٥ - کیلیکی (Cilicie) یا سیلیسی از نواحی آسیای صغیر قدیم واقع درجنوب شرقی این شبه جزیره

٦ - Labrandes

۱۲۰ - در همان حال که‌آنان به مشورت سرگرم بودندتعدادی ازاهالی ملط ومتحدین آنها که برای کمک بآنان آمده بودند از راه رسیدند. ورود این‌قوای کمکی موجب شدکه کاریها نقشه‌قبلی خود راکنارگذارند وباردیگربخت خودرا درجنگ‌آزمایش کنند. پس به مقابله پارس‌ها که بدنبال‌آنان‌آمده بودند شتافتند وشکستی بمراتب سخت‌تر از شکست اول متحمل شدند. تعداد کلی کشته شدگان رقمی بزرگ بود و تلفات ملطی‌ها نیز مخصوصاً قابل ملاحظه بود.

۱۲۱ - اما کاریها بعداز این شکست نیز قوای خود را جمع کردند و بار دیگر بجنگ مشغول شدند، وچون‌اطلاع یافته بودندکه‌پارس‌ها خود رابرای حمله به‌شهرهای آنان‌آماده میکنندبرسرراه‌پداسوس(۱) کمین کردند. پارس‌ها هنگام‌شب درکمین گاه افتادند و با سران خود دوریس (۲)، آمورگ (۳) وسیسیماك (٤)کشته شدند. میرسس (٥) فرزند ژیژس(٦) نیز با آنان کشته شد. این‌حمله برهبری‌هراکلید(۷) فرزندایبانولیس(۸) ازاهل میلاس(۹)انجام گرفت. بدین‌ترتیب بود که‌پارس‌های این سپاه تلف شدند.

۱۲۲ - هیمه که بنوبه خود مأمور بودیونی‌هائی راکه درلشکرکشی به سارد شرکت

---

۱ - Pédasos

۲ - Daurisès

۳ - Amorgès

٤ - Sisimaque

٥ - Myrsos

٦ - Gygès

۷ - Héraclide

۸ - Ibanolis

۹ - Mylase

داشته‌اندمجازات کند عنان بسوی پروپونتید (۱)بگرداند و کیوس(۲) رادرمیزی(۳) تصرف کرد و بعدازاین فتح، چون اطلاع یافت که دوریس هلسپون را بقصد جنگ با کاریها ترك کرده است اونیز پروپونتید راترك کرد و سپاه خود را بسوی هلسپون پیش برد. وی تمام ائولی‌هائی(٤) راکه در سرزمین ایلیون(٥) سکونت داشتند و همچنین گرگیت‌هائی(٦) راکه اهالی قدیم تروآ (۷) درآن‌سرزمین باقی گذارده‌بودند مطیع کرد. وبعد ازاین فتح در موقعی که درسرزمین تروآ بود بیمار شد ودرگذشت و باین ترتیب عمر او نیز بپایان رسید.

۱۲۳ - هدف‌آرتافرن(۸)حاکم‌سارد واوتان(۹) سردارسوم،سرزمین یونی وقسمت‌هائی

---

۱ - پروپونتید (Propontide) یا پروپونتیس (Propontis) نام قدیم‌دریای مرمره است که در فاصله بین‌بغاز بسفرودارداتل اروپا را از آسیا جدا و دریای اژه را به دریای سیاه متصل میکند.

۲ - Kyos

۳ - میزی (Mysie) یا میزیا (Mysia) از نواحی قدیم آسیای صغیر واقع درشمال غربی این شبه جزیره بین دریای مرمره و بغاز داردانل و دریای اژه که بدوقسمت متمایز بنام میزی بزرگ و میزی کوچك تقسیم میشد.

٤ - ائولی (Eolie) یا ائولید (Eolide) از نواحی‌آسیای صغیر واقع درشمال غربی این شبه جزیره بین سرزمین تروآدرشمال و سرزمین یونی درجنوب

٥ - ایلیون (Ilion) نام قدیم شهر تروآ (Troie) است که شهرت آن بیشترمدیون جنگهای افسانه‌ایست که در این سرزمین رویداده است.

٦ - Gergithes

۷ - (Troye) - پایتخت معروف سرزمین تروآوواقع درمرکز آسیای صغیر قدیم.

۸ - آرتافرن (Artaphrenès) یا آرتافرن (Artapherne) نام برادر داریوش کبیر بوده است که توانست هیستیه (Histiée) سردار معروف یونی را که برضد پادشاه پارس شوریده بود اسیر کند و بقتل رساند - فرزند وی که بعدها فرماندهی قسمتی از سپاهیان پارس را در جنك ماراتن بعهده داشت نیز بهمین‌نام خوانده میشد.

۹ - اوتان (Otanès) یکی ازهفت تن سرداران معروف پارس که بکمك داریوش اول برضد بردیای دروغی شوریدند و او را از سلطنت برکنار کردند.

ازسرزمین ائولی بود که با یونی هم مرز بود. این دوسردار کلازومن (۱) را از یونی‌ها و کیمه(۲)را از ائولی ها گرفتند.

۱۲۴ - درموقعی که‌آنان‌بگرفتن‌این‌شهرهامشغول‌بودندآریستاگوراس از اهل‌ملط چنین کرد که نقل میکنم: بطوریکه ملاحظه شد او رفتاری شایسته تحسین نداشت زیرا پس ازآنکه تمام‌سرزمین یونی را دچاراغتشاش کرد و دست به عملیاتی بزرگ‌زد، همینکه چگونگی وقوع حوادث را ملاحظه کرد درصدد فرار برآمد. بعلاوه مطلب کاملا براو آشکار بود که او بر داریوش‌شاه پیروز نخواهدشد. پس طرفداران خود را گردآورد و با آنان به مشورت پرداخت و چنین گفت: بدنیست که از هم‌اکنون درفکر آن باشیم که اگر فردا ما را از ملط برانند بـه کدام سرزمین پناهنده شویم. کاری که او میتوانست بکند این بود که با آنان آن سرزمین را ترك گوید و آنانرا یا برای تأسیس مهاجرنشینی به ساردنی ببرد و یا به میرکینوس (۳) هدایت کند. میرکینوس‌قطعه زمینی‌ازخاك ادونی(٤) است که داریوش‌بعنوان پاداش‌به هیستیه داده بود و هیستیه در آنجا به ساختن استحکامات مشغول بود. این بود نقشه‌هائی که آریستاگوراس دربارهٔ آن مشورت میکرد.

۱۲۵ - هکاته فرزند هگساندروس(٥)که داستانهائی از خود باقی گذارده است بـاو پیشنهاد کرد که بهیچیک از این دوسرزمین نرودواگر لازم است که از ملط دورشود بهتر آنست که به جزیره لوبوس(٦) رود و در آنجا قلعه‌ای بنا کند و خود رابدست فراموشی بسپارد و سپس‌مدتی بعدبه‌ملط بازگردد.

---

۱ - کلازومن (Clazomènes) از شهرهای قدیم سرزمین یونی در آسیای صغیر ودر نزدیکی ازمیر که امروز وورلا (Vourla) نام دارد.

۲ - Kymé

۳ - Myrkinos

٤ - ادونی (Edonide) قسمتی از سرزمین تراکیه قدیم.

٥ - Hégésandros

٦ - لوبوس (Lesbos) از جزایر مجمع‌الجزایر اژه واقع در جنوب جزیره ساموس در نزدیکی سواحل کاری.

۱۲۹ - چنین بود عقیدهٔ هکاته. اما آریستاگوراس بیشتر مایل بود مهاجرنشینی در میرکینوس تشکیل دهد. پس ملط را به فیثاغورث که یکی ازمعتمدان شهر بودسپرد وتمام کسانی راکه حاضر بهمراهی او بودندباخود برداشت و بسوی تراکیه شراع برکشیدوسرزمینی راکه تصمیم داشت تسخیر کرد. امادرجریان یکی ازلشکرکشی هائی که بخارج این سرزمین ترتیب داد در موقعی که به محاصره قلعه‌ای مشغول بود با سپاهیانش خود بدست مردمان تراکیه بقتل رسید. این قتل در موقعی اتفاق افتاد که تراکی ها بدست او در قلعه‌ای درمحاصره بودند و بموجب توافقی که بین آنها شده بود اهالی تراکیه ازقلعه خارج میشدند.

«پایان جلد پنجم»

انتشارات دانشگاه تهران

۸۱۱

چاپ دوم

تاریخ هرودت

جلد پنجم و ششم

ترپسیکور - اراتو

ترجمه

با مقدمه و توضیحات و حواشی

دکتر هادی هدایتی

انتشارات دانشگاه تهران
۸۱۱
چاپ دوم

تاریخ هرودت

جلد پنجم و ششم
ترپسیکور - اراتو

ترجمه
با مقدمه و توضیحات و حواشی

دکتر هادی هدایتی

جلد ششم

اراتو

(Erato)

دنباله اغتشاشات ـ جنگ دریائی ملط

عملیات نظامی دیگر

میلتیاد

لشکر کشی مردونیه ـ جنگ آتن و اژین

مداخله سپارت ـ مطلبی خارج ازموضوع درباره لاکدمونی‌ها

ماراتن

مطلبی خارج ازموضوع دربارهٔ خاندان آلکمئون

پایان کار میلتیاد

دنباله اغتشاشات ـ جنگ دریائی ملط

عملیات نظامی دیگر

۱ - بدین ترتیب بود که آریستاگوراس، محرک شورش یونی، درگذشت. در همین زمان هیستیه فرمانروای ملط که داریوش اورا از بندرها کرده بود به سارد رسید. همینکه او از راه شوش رسید، آرتافرن حاکم سارد از او پرسید که چگونه حدس زده بود یونی‌هادست به شورش‌زده‌اند. هیستیه‌پاسخ داد که از این حوادث بی‌خبر است؛ ازآنچه رویداده بود بشدت‌اظهارتعجب کرد وچنین جلوه داد که گوئی هرگز درجریان این حوادث‌نبوده. پس، آرتافرن که متوجهٔ نیرنگ او شده بود و ازعلت واقعی شورش آگاه بود خطاب به هیستیه چنین گفت:

«این پاپوشی است که توساخته‌ای ولی آریستاگوراس آنرا بپا کرده است.»

۲ - چنین بود آنچه آرتافرن در باره شورش بر زبان جاری کرد. هیستیه از هوش و ذکاوت آرتافرن بیمناك شد و فردای همان شب پنهانی بسوی دریا گریخت. وی داریوش شاه را فریب داده بودزیرا پس از آنکه باو وعده داد که بزرگترین جزایر یعنی ساردنی را باطاعت او خواهد آورد اکنون بسوی یونی ها درحرکت بود تا رهبری آنانرا در جنگ برضد او بعهده بگیرد. وی درضمن عبور، گذارش به کیو(۱) افتاد. اهالی کیو او را بزندان انداختند و متهم کردند که برای تحریک از جانب داریوش آمده است. اما همینکه از ماجرای او بتفصیل مطلع شدند و دانستند که دشمن آشکار پادشاه است او را آزاد کردند.

۳ - یونی‌ها از اینکه او با اصرار تمام آریستاگوراس را به شورش تشویق کرد و مصیبت بزرگی گریبانگیرآنان نمود او را ملامت کردند ودلائل این اقدام را جویا شدند. اما هیستیه‌ازفاش کردن‌دلایل‌واقعی‌خودداری کردومدعی‌شد که داریوش‌شاه

---

۱ - کیو (Chio) یاسیو (Seio) ازجزایر مجمع‌الجزایریونان در ساحل غربی آسیای صغیر درجنوب جزیره لوبوس (Lesbos)

قصد داشته فینیقی ها را به سرزمین یونی کوچ دهد و یونی‌ها را بجای آنها در فینیقیه مستقر کند. وی مدعی بود که علت او امری که آریستاگوراس داده بود همین بوده است. اما پادشاه پارس هرگز چنین نقشه‌ای در سر نپرورانیده بود واین افسانه‌را هیستیه خود برای ارعاب یونی‌ها ساخته و پرداخته بود.

۴- آنگاه هیستیه بوسیله هرمیپوس(۱) از اهل‌اترنه(۲) پیغامی‌برای پارس های مقیم سارد فرستاد. مضمون‌این پیام چنان بود که نشان میداد بین او و پارس‌های مقیم سارد قبلا مذاکراتی برای ترتیب دادن شورش در جریان بوده است. هرمیپوس بی‌تردید وتامل، نامه های او را بجای آنکه به صاحبانش ردکند به‌آرتافرن تسلیم کرد. وقتی آرتافرن از این توطئه مطلع شد به هرمیپوس امرکرد بیدرنگ نامه ها را به صاحبان آنها تسلیم کند و او را از پاسخی که پارس ها بدعوت هیستیه خواهند داد مطلع کند. در این ماجرا همکاری پارس ها با هیستیه آشکار شد و آرتافرن تعداد کثیری از آنان را باین بهانه بقتل رسانید.

۵- در همان موقع که این اغتشاشات درسارد روی میداد اهالی کیو هیستیه را که‌از آنجانب مأیوس شده بود بتقاضای خود او به ملط روانه کردند. اما اهالی ملط که بتازگی خود را از استبداد آریستاگوراس خلاص کرده بودند و از این امر رضایت کامل داشتند بهیچوجه حاضر نشدند بعداز چشیدن طعم آزادی مستبد دیگری را بسرزمین خودراه دهند. هیستیه کوشید تادر تاریکی شب بقهر درشهر پیاده شود، اما یکی از اهالی ملط او را از ران مجروح کرد. و وقتی از سرزمین خود نیز بدین ترتیب رانده شد ناگزیر به کیو بازگشت. اما در آنجا نیز نتوانست اهالی را راضی کند که چند کشتی در اختیار اوگذارند. ناگزیر از آن محل به میتیلن نقل مکان کرد ودرآنجا موفق شداهالی لوبوس را به‌تحویل کشتی مصمم کند. اهالی‌لوبوس با تعداد هشت کشتی‌همراه هیستیه بسوی‌بیزانس حرکت کردند. وقتی بآن محل

---

۱ - Hermippos

۲ - Atarnée

رسیدند بغازها را اشغال کردند و از آن پس تمام کشتی‌هائی را که از دریای سیاه خارج میشدند باستثنای کشتی‌هائی که اطاعت فرمان هیستیه را گردن مینهادند ضبط کردند.

۶- درموقعی که هیستیه و اهالی‌میتیلن سر گرم این جنگ بودند، مردم ملط درانتظار نیروی دریائی نیرومندی بودند که بکمک سپاهی که از راه خشکی حمله خواهد کرد برسر آنها خواهدتاخت. زیرا فرماندهان پارسی گردهم جمع شده بودند و از سپاهیان خود سپاهی واحد بوجود آورده بودند و بدون توجه به دیگر شهر ها بسوی ملط پیش میرفتند. بین قوای بحری بیش از همه نیروی بحری فینیقی برای جنگ اشتیاق داشت. اهالی قبرس که بتازگی مطیع شده بودندومصریان و کیلیکی ها(۱) نیز با آنها همسفر بودند.

۷- بدین ترتیب این سپاهیان برضد ملط ودیگرشهرهای یونی به جنگ مشغول‌شدند. همینکه یونی‌ها از این خطر باخبر شدند از بین خود نمایندگانی به پانیونیون (۲) فرستادند. وقتی این فرستادگان به‌آن محل رسیدندباهم به مشورت پرداختند وچنین تصمیم گرفتند: برای مقابله با پارس‌ها هیچ سپاهی در خشکی روانه نخواهد شد؛ اهالی ملط فقط دفاع حصارهای شهر خود رابعهده خواهند گرفت اما نیروی دریائی بطورکامل تجهیز خواهد شد و بی‌آنکه هیچیک ازکشتی‌ها در ذخیره نگاهداری شوند هرچه زودترآنها را درلاده (۳) گردخواهند آورد تاحصاری ازکشتی گرداگرد

۱- Cilicie

۲- پانیونیون (Panionion) یاپانیونیوم (Panonium) نام مجلس نمایندگان‌دوازده مهاجرنشین یونانی بود که در معبدی بهمین نام در شهر میکال (Mycale) در ساحل آسیای صغیر تشکیل میشد و بامور دوازده شهر متحد رسیدگی میکرد. این دوازده شهر متحد عبارت بودند از ملط - میونت (Myunte) - پرین (Priène) - افز (Ephèse) - کولوفون (Colophon) - لبدوس (Lébédos) - تئوس (Téos) - اریترس (Erythrès) کلازومن (Clazommène) - فوسه (Phocée) - ساموس (Samos) و کیوس (Chios)

۳ - لاده (Ladé) یالادا (Lada) ازجزایر دریای اژه واقع درنزدیکی شهرملط. پارس‌ها دراین محل درسال ۴۹۸ قبل‌از میلاد یونی‌ها راباشکست سختی روبرو کردند.

شهر ملط بوجود آید (لاده جزیره کوچکی است واقع در مقابل شهر ملط) .

۸- وقتی این تصمیم گرفته شد ، یونی‌ها کشتی‌های خود رابا تمام تجهیزات برداشتند و بکمک ائولی‌های لوبوس درمحل معین حاضر شدند. موقعیت جنگی آنها در آن محل چنین بود: ملطی‌ها خود از جانب شرق جناح راست نیروی دریائی راتشکیل میدادند ؛ آنان چهل کشتی تجهیز کرده بودند . دو کشتی از پرین(۱) و سه کشتی از میونت(۲) پشت آنها بود . هفده کشتی تئوس(۳) بدنبال کشتی‌های میونت صف بسته بودند . وصد کشتی کیوس(٤)نیز بدنبال کشتی‌های تئوسی قرارگرفته بودند . درکنارآنها کشتی‌های اریتره (٥) وفوسه(٦) قرارداشتند . اریتره هشت کشتی وفوسه سه کشتی تجهیز کرده‌بود . اهالی لوبوس نیزبا شصت کشتی بعد از کشتی‌های‌فوسه توقف کرده بودند . درمنتهاالیه غربی،شصت کشتی سریع‌السیرساموسی قرار داشتند و بر روی هم این‌بحریه شامل سیصدوپنجاه‌وسه کشتی بود .

۹- چنین بود وضع‌نیروهای‌یونی‌ها . اما بربرها جمعاً ششصد کشتی دراختیار داشتند . همینکه ناوگان آنها درمقابل ملط ظاهر شد وسپاه آنهادرخشکی آماده نبرد گردید،

---

۱ - پرین (Prièno) از شهرهای دوازده‌گانه اتحادیونی واقع در مبدء شبه جزیره میکال (Mycale) در ساحل غربی آسیای صغیر

۲ - میونت (Myunte) یا میونت (Mycnte) یا میوس (Myus) کوچکترین شهراز شهرهای دوازده‌گانه یونی در ساحل آسیای صغیر قدیم در نزدیکی ملط

۳ - تئوس (Téos) از شهرهای دوازده‌گانه یونی واقع درساحل غربی‌آسیای صغیر قدیم درنزدیکی‌شبه جزیره کلازومن (Clazommène) و موطن‌آناکرئون (Anachréon) شاعر معروف یونان از عهد باستان .

٤ - کیو (Chios) یاسیو (Scio) یاکیو (Chio) از جزایر مجمع‌الجزایر یونان باستان و یکی از شهرهای دوازده‌گانه عضو اتحادیه یونی

٥ - اریترس (Erythres) از شهرهای دوازده‌گانه اتحاد یونی در آسیای صغیر و در ساحل شبه جزیره کلازومن (Clazmmène) که امروز ارتری (Eretri) نام دارد .

٦ - فوسه (Phocée) از شهرهای دوازده‌گانه اتحاد یونی در آسیای صغیر درمدخل خلیج ازمیر که امروز فوکیا (Phokia) نام دارد .

سران پارس از قدرت نیروی بحری یونی‌ها باخبرشدند. آنان‌از این امر دچار هراس شدند و ترسیدندکه مبادا نتوانند بر دشمن فائق شوند و درصورت تحمل شکست در دریا،تسخیر ملط نیز میسر نشود و خشم داریوش شامل‌آنان گردد. درنتیجه‌این اضطراب ووحشت، پارس‌ها فرمانروایـان یونی راکه آریستاگوراس ملطی ازکـار برکنارکرده و بنزد پارس‌ها پناهنده شده بودنـد و در این نبرد برضد ملط شرکت داشتند بحضور طلبیدند. وقتی‌آنان حاضر شدند، پارس‌ها خطاب بآنان چنین گفتند: «مردمان یونی! اکنون موقع آن رسیده است‌که شما خدمتی درخشان برای اجرای اراده پادشاه انجام‌دهید. هریک‌ازشمابابد سعی‌کنید همشهریان خود را ازمتحدین دیگر جداکنید. باید بآنان چنین وعده دهید: بآنان بگوئیدکه شورش آنـان هیچ نتیجه ناگواری نخواهد داشت؛ معابد و اموال آنان طعمه حریق نخواهد شد و با آنان رفتاری شدیدترازگذشته در پیش گرفته نخواهد شد. اما اگر حاضر بقبول این سخنان نشدند و بهرقیمت خواهان جنگ‌بودند آنانرا ازسرنوشتی‌که در انتظاردارند برحذرکنید. زیرا اگر درجنگ مغلوب شوندهمگی باسارت خواهند رفت؛ فرزندان آنان عقیم خواهند شد، دختران آنان به‌باختریان منتقل خواهند شد وسرزمین‌آنان به ساکنان جدیدی تسلیم خواهد شد.»

۱۰- آنان این‌سخن بگفتند و شب هنگام فرمانروایان یونی از هرسو پیام‌هائی برای همشهریان خود فرستادند. اما آندسته از یونی‌هاکه این پیام‌ها را دریافت‌کردنـد مقاومت‌کردند و حاضر به خیانت نشدند. هریک از آنها تصور میکردندکـه آنها تنهاکسانی هستندکه چنین پیشنهادهائی از پارس ها دریافت‌کرده‌اند. چنان بود آنچه برپارس‌ها گذشت، درحالیکه آنان تازه مقابل شهر ملط ظاهر شده بودند.

۱۱ ـ سران‌یونی درجزیره‌لاده‌اجتماع کردند و درباره امورجنگی‌به مشورت پرداختند. علاوه برکسانی‌که در آن جلسه سخن گفتند، دیونیزوس سردار فوسه‌ای نیز رشته سخن را بدست‌گرفت و چنین گفت: «آری، سرداران یونی! گردن ما زیر لبه‌کارد قرار دارد و آزادی و اسارت ما بسرموئی بسته است. بدترآنکه اگر اسیر شویم در

حکم بردگان فراری خواهیم بود که دوباره گرفتار شده باشند. اگر اکنون آمادهٔ قبول مصائب بشوید بی‌تردید لحظات سختی در پیش خواهید داشت، لیکن در مقابل بردشمن فائق خواهید شد وبعد ازآن آزاد خواهید ماند. اما اگر دستخوش بی‌ارادگی و بی‌انضباطی شوید، تصور نمیکنم بتوانید از مجازاتی که پادشاه برای شورش شما در نظر گرفته است رستگار شوید. بسخنان من اعتماد داشته باشید و مسئولیت اداره‌امور خود را بمن واگذار کنید. اگرلااقل خدایان دراین کاردخالت نکنند من بشما وعده میدهم که یا دشمنان دست بجنگ نخواهند زد ویا اگرجنگ کنند ضعیف و ناتوان از میدان جنگ بیرون خواهند رفت.»

۱۲ - یونی‌ها بعد از استماع سخنان دیونیزوس حاضر بقبول فرمان او شدند. پس او فرمان داد که هر صبح کشتی‌ها بصورت ستونی طویل بداخل دریا پیش روند. پاروزنان هریک‌از کشتی‌هاموظف‌بودند که بنوبت‌طرزعمل واردکردن کشتی خودرا بین‌دو کشتی دشمن تمرین کنند. ملاحان موظف‌بودند تمرین سلاح کنند ودرطول بقیه روزکشتی‌های خود را لنگر اندازند. یونی‌ها تا هنگام شب مجبور بانجام تمرین‌های مختلف بودند. آنان مدت هفت روز گوش بفرمان اودادند و او امر اورا اطاعت کردند. اماچون عادت باین نوع کارهای طاقت‌فرسانداشتند ودر زیرآفتاب سوزان از خستگی از پای درآمده بودند بعد از هفت روز کم کم زمزمه اعتراض سردادند. آنان با خود چنین میگفتند: « ما از فرمان کدامیک از خدایان سرپیچی کرده‌ایم که با این مصائب روبروشده‌ایم. ما بااطاعت‌ازاوامراین‌مردلاف‌زن فوسه‌ای که‌فقط سه کشتی‌تجهیز کرده است درحقیقت عقل خودرا از دست داده‌ایم وازمسیر تدبیر خارج شده‌ایم. اوما را بخدمت خود گماشته و بااین کارهای طاقت فرسا مارا تباه خواهد کرد. هم‌اکنون بسیاری از ما بیمار شده‌ایم و بسیاری در انتظار این سرنوشت میباشیم. تحمل هر مشقتی از تحمل این مصائب آسان تر است. اسارت و بردگی فردا، هرچه باشد، از اسارت و بردگی کنونی بهتر است. همت کنید و از این لحظه ببعد حاضربه تحمل این وضع نگردیم.» آنان همه چنین زمزمه کردند

و بوضعی شگفت انگیز از اطاعت و فرمانبرداری خودداری کردند و مانند سپاهیان در خشکی بساختن کلبه هائی در جزیره مشغول شدند بعد از آن اوقات خود را در زیر سایه این خانه‌ها گذراندند و دیگر حاضر نبودند به کشتی‌های خود برگردانند و به تمرین ادامه دهند.

۱۳- آآکس (۱) فرزند سیلوسون (۲) درگذشته پیشنهادهائی بدستور پارس‌ها برای جنگجویان ساموسی فرستاده بود وآنها را به ترك اتحاد با یونی‌ها دعوت کرده‌بود. همینکه جنگجویان ساموسی رفتاریونی‌ها وفساد وهرج ومرج رادر بین آنان مشاهده کردند از این پیشنهادها استقبال کردند مخصوصاً که‌آشکار دانسته بودند که غلبه برپادشاه بزرگ امکان پذیر نیست. زیرا آنان میدانستند که اگر نیروی دریائی موجود را درهم شکنند نیروی دیگری پنج برابر قوی تر از آن از راه خواهد رسید. پس آنان این فرصت را غنیمت شمردند و سوء نیت آشکار یونی‌ها را بهانه کردند و خوشبختی خود را در آن تشخیص دادند که با بیرون کشیدن خود از این ماجرا معابد و اموال خود را از خطر برهانند. این آآکس که واسطه پارس‌ها شده بود فرزند سیلوسون فرزند آآکس بود. وی‌قبلا فرمانروای ملط بود، اماآریستاگوراس وی را نیز مانند دیگر فرمانروایان یونی ازکار برکنار کرده بود.

۱۴- روزی که فینیقی‌ها بحرکت درآمدند، یونی‌ها نیزکشتی‌های خود را بصورت ستونی طویل بطرف دریاحرکت دادند. دوحریف باهم برخورد کردند و نبردآغاز شد. برای من‌ممکن نیست که بدرستی‌تعداد یونی‌هائی راکه در این جنگ دریائی ابرازشجاعت یا جبن کردند مشخص کنم زیرا آنان همه یکدیگر را متقابلا متهم میکنند. بطوریکه نقل میکنند بموجب قراردادی که ساموسی‌ها با آآکس منعقد کرده بودندآنان شراع کشتی‌های خود را برکشیدند وباستثنای یازده کشتی بقیه‌را ازصحنه جنگ بیرون بردند و بسوی ساموس حرکت کردند. فرماندهان این یازده

---

۱ - Aiakès

۲ - Syloson

کشتی درمحل ماندند وعلی‌رغم فرمان فرماندهان مافوق خود درجنگ مشارکت کردند. مجمع عمرمی ساموس بخاطر این شجاعت‌وازخود گذشتگی وبرای یادبودآن تصمیم گرفت لوحه‌ای سنگی برپا کنند و نام آنان و پدران آنان را بر روی آن حک کنند. این لوحه امروز نیز در میدان مرکزی شهرباقی است. وقتی اهالی لوبوس فرار کسانی‌راکه همسایه صحنه کارزار بودند مشاهده کردند آنان نیز ازساموسی‌ها تقلید کردند. اکثر اهالی یونی نیز چنین کردند.

۱۵- ازکسانی که درجنگ شرکت کردند، ملاحان کیو بیش‌از دیگران تلفات دادند زیرآنان فداکاریهای درخشانی ازخود نشان دادند وبا تمام قوا در تلاش بودند. بطوریکه گفته شد آنان یکصد کشتی‌تجهیز کرده بودند و برهریک ازکشتی‌ها چهل تن از افراد آنان که‌ازسربازان برگزیده بودند جای گرفته بودند. آنان شاهد خیانت به بسیاری ازهمرزمان خود بودند، اما چون تقلید از جبون‌ها و ترسوها را شایسته خود نمیدانستند با تعداد کمی از متحدین تنها درمحل ماندند و به جنگ ادامه دادند. آنان‌آنقدر خود رابصف کشتی‌های دشمن زدندتاتعداد زیادی ازکشتی‌های دشمن را ازبین‌بردندوبعدازآن خودنیزاکثر کشتی‌های خودرا ازدست دادندوآنگاه با بقیه کشتی ها به سرزمین موطن خود پناهنده شدند.

۱۶- دسته‌ای از اهالی کیوکه کشتی‌های آنها بعلت تحمل خسارات زیاد قادر بادامه بحرپیمائی نبود از طرف دشمن دنبال شدند و به میکال(۱) پناهنده شدند. آنان کشتی‌های خود را در آن محل بگل نشاندند و همانجا رها کردند و آنگاه پیاده در خشکی پیش رفتند تا بسرزمین افز(۲) رسیدند. در آن موقع تاریکی شب فرا

۱-میکال (Mycale) شبه جزیره ودماغه معروف‌درساحل‌غربی آسیای صغیر درمقابل جزیره ساموس که‌مدتهامحل‌تشکیل‌جلسات مجلس‌اتحاد دوازده‌شهریونی‌بنام (Panionion) بوده است و بعلت شکست نیروی دریائی خشایارشا در سال ۴۷۹ قبل از میلادکه در این محل اتفاق افتاد شهرتی فراوان کسب کرد.

۲- افز (Ephèse) از شهرهای دوازدگانه یونی باستان در ساحل آسیای صغیر در نزدیکی ازمیر کنونی که امروز فقط ویرانه‌های آن در محل باقی است.

رسیده بود و زنان آن سرزمین باجرای مراسم تسمو فوری (۱) مشغول بودند. اهالی افزکه از آنچه بر ملاحان کیوگذشته بود بی‌خبر بودند همینکه مشاهده کردند که تعدادی سپاهی مسلح به سرزمین آنها هجوم آورده است تصور کردند دسته‌ای از راهزنانند که بقصد ربودن زنان آنان آمده‌اند. پس تمام اهالی شهر برای دفاع از زنان خودشتافتند وملاحان کیو را ازدم تیغ گذراندند. چنین بود سرنوشتی که تقدیر برای آنان تعیین کرده بود.

۱۷- همینکه دیونیزوس ازاهل فوسه دانست که وضع یونی‌ها یأس‌آور است سه کشتی دشمن را ربود، اما از بازگشت‌به فوسه خودداری کرد زیرا بخوبی میدانست که‌آن سرزمین و بقیه سرزمین یونی بدست دشمن تسخیرخواهد شد. وی مستقیماً وبی‌آنکه لحظه‌ای تأمل کند بسوی فینیقیه شتافت؛ تعداد کثیری ازکشتی‌های باری را درآن محل غرق کرد وغنائمی بچنگ‌آورد وآنگاه بسوی سیسیل رفت وآن محل رامرکز عملیات خودقرارداد وبکار راهزنی در دریاهامشغول‌شد. اما اوهرگز به کشتی‌های یونی دستبرد نمیزد وفقط به کشتی‌های قرطاجنه‌ای واتروسک(۲) تعرض‌میکرد.

۱۸- پارس‌ها پس‌ازآنکه درجنگ دریائی با یونی‌ها پیروز شدند شهر ملط را از راه دریا وخشکی محاصره کردند. آنان دیوارهای شهر را از پی‌سوراخ کردند ووسائل مختلفی بکار انداختند. سرانجام شش سال پس ازشورش آریستاگوراس شهر را گرفتند و آنرا سراسر ویران کردند(۳). اهالی شهر باسارت درآمدند و بدین‌ترتیب با این واقعه پیشگوئی هاتف الهی خطاب به مردم ملط تحقق یافت.

---

۱ - تسموفوری (Thesmophories) یکی از جشن‌های باستان که درعهد قدیم بمدت سه روز در آتن والوزی (Eleusis) بافتخار الهه سرس (Cérès) برپا میشد و فقط زنان در آن شرکت میکردند و در تاریکی شب دسته جمعی در حالیکه مشعل‌هائی در دست داشتند فاصله بین آتن و الوزی را شادی کنان طی میکردند.

۲ _ Etrusque

۳ - این واقعه در سال ۴۹۴ قبل از میلاد اتفاق افتاد.

۱۹-وقتی اهالی آرگوس برای نجات شهرخود با هاتف معبد دلف مشورت کردند، هاتف معبد بآنان جوابی داد که قسمتی از آن به اهالی آرگوس مربوط بود ، اما کلماتی چند دربارهٔ اهالی ملط درآن‌جای دادهشده بود .آنچه را که هاتف دربارهٔ اهالی آرگوس نقل کرده بود در موقعی نقل خواهم کرد که بآن قسمت از داستان برسیم . اما آن قسمت از پیشگوئی الهی را که درغیاب اهالی ملط خطاب بآنان گفته‌شده بود هم اکنون نقل میکنم :

درآن هنگام ، ای شهر ملط ، ای کارگر شوم ،
بسیاری اشخاص از وجود تو ضیافتی با شکوه
وسفره‌ای درخشان ترتیب خواهند داد؛ وزنان تو
که اسیرفاتحانی پرموخواهند شد گردوغبارهای
آنانرا خواهند شست؛ ودیدیم (۱) در معبد ما،
سرنوشت خود را دردست اجنبیان خواهد یافت.

اتفاقاً سرنوشت اهالی ملط در آن هنگام چنین بود ، زیرا بسیاری از مردان بدست پارس ها که موهای بلند داشتند بقتل رسیده بودند ، زنان واطفال شهر باسارت درآمده بودند؛ در دیدیم ، بناهای مقدس ومعبد وزیارتگاهی که محل هاتف الهی بود بغارت رفته و بآتش سوخته بود .دربارهٔ غنائمی که در این شهر وجود داشت مکرر درقسمت‌هائی دیگر از داستان خود سخن گفته‌ام .

۲۰- آن دسته از اهالی ملط که اسیر شده بودند به شوش فرستاده شدند . داریوش شاه بآنان گزندی نرساند و فقط بآن اکتفا کرد که آنان را درسواحل دریائی که

---

۱ ـ دیدیم (Didyme) محلی در نزدیکی شهر ملط که معبدی بنام آپولون در آن برپا بود ویکی ازمعروف‌ترین معابدی بود که مردم دنیای باستان برای مشورت باخدایان بداخل آن قدم میگذاردند .

اریتره (۱) نام دارد درشهری بنام‌آمپه (۲) که در مصب دجله واقع است سکونت دهد. سرزمین ملط بین پارس ها و کاری‌های پداسوس (۳) تقسیم شد. مرکز شهر و آبادی‌های اطراف‌آن به پارس هاودامنه‌های کوهستان آن به دسته دوم دادهشد.

۲۱ــ در این مصیبت که اهالی ملط پس از شکست از پارس‌ها متحمل شدند اهالی سیباریس (۴) که در آن موقع شهر خود را از دست داده بودند و در لااوس (۵) و سکیدروس (۶) سکونت داشتند کمترین تظاهری به همدردی با آنان نکردند، در حالیکه اهالی ملط قبلاً با آنان همدردی کرده بودند. وقتی اهالی کروتون (۷) سیباریس را اشغال کردند تمام‌جوانان شهر ملط سرخودرا تراشیدند و عزائی‌بزرگ گرفتند. تاجائیکه ما اطلاع داریم درگذشته هرگز روابطی دوستانه‌تر از روابطی

---

۱ ـ (Erythrée). نامی است که یونانیان باستان به اقیانوس هند داده‌اند وبعدها آنرا برای دریای سرخ نیز بکار برده‌اند.

۲ ـ آمپه (Ampê) یا آمپیس (Ampis) از شهرهای بابل قدیم در ساحل دجله که بامر داریوش تبعیدیهای شهر ملط در سال ۴۹۸ قبل از میلاد بآن محل منتقل شدند.

۳ ـ Pédasos

۴ ـ سیباریس (Sybaris) از شهرهای قدیم ایتالیا و از مهاجرنشین‌های یونانی در جنوب این سرزمین که در قرن ۶ قبل ازمیلاد بعلت رونق تجارت شهرت فراوان یافت. دردنیای باستان مردم این‌مهاجرنشین‌آنچنان به بی ادراکی و بیحالی شهرت یافته بودند که انتساب اشخاص‌باین شهر در حکم ناسزائی تلقی میشد. در این موردهم ملاحظه میشود که اهالی سیباریس‌باوجود مصیبتی که براهالی ملط وارد آمده بودحاضر به کوچکترین کمکی بآن‌شهر نشدند.

۵ ـ Laos

۶ ـ Skydros

۷ ـ کروتون (Croton) یاکوترون (Cotron) ازمهاجرنشین‌های معروف‌یونان در ساحل دریای اژه که در دنیای باستان بداشتن مردانی نیرومند و زنانی زیبا معروف بود. این‌سرزمین‌موطن‌فیلسوف‌معروف‌فیثاغورث ومحل نشومکتب های فلسفی بود که براساس عقاید این دانشمند بوجود آمده بود.

که بین این دو شهر برقرار بود وجود نداشت. اما رفتار اهالی آتن با رفتار اهالی سیباریس بکلی متفاوت بود.

آتنیان ثابت کردند که تسخیر ملط بوضعی توصیف ناپذیر آنانرا ناراحت کرده است. یکی از دلائل متعددی که در این مورد وجود دارد چنین است: وقتی فرینیکوس(۱) نمایشنامه بزرگ خود را درباره تسخیر ملط(۲) تصنیف و اجراء کرد تمام کسانی که درآن نمایش حضور داشتند گریستند و اورابخاطر آنکه یادبود یک مصیبت ملی را زنده کرده‌است هزار درهم جریمه کردند ونمایش‌آن‌نمایشنامه را بر همه کس منع کردند.

۲۲ ـ بدین ترتیب دیگر هیچیک از اهالی ملط در آن شهر باقی نماند. در ساموس، آنانکه مختصراموالی‌داشتند رفتارفرماندهان‌نظامی خود رادرمقابل مادهاناپسندیدند و بلافاصله بعد ازجنگ دریائی‌شورای مشورتی تشکیل دادند و بی‌آنکه منتظرشوند تا خود ناظر ورود اآکس مستبد بآن سرزمین گردند تصمیم گرفتند بجای آنکه در ساموس بمانند و اسیر مادها و اآکس گردند برای ایجاد یک مهاجرنشین جدید از آن سرزمین کوچ کنند. اتفاقاً درهمان‌موقع‌ساکنان‌زانکله (۳) درسیسیل نمایندگانی

---

۱ ـ فرینیکوس (Phrynichos) از تراژدی نویسان معروف یونان باستان که درقرن پنج قبل از میلاد میزیست وبعلت قدرت قلم شهرتی فراوان داشت.

۲ ـ نمایشنامه « تسخیر ملط » در سال۴۹۲ قبل‌از میلاد یعنی دوسال پس‌ازسقوط شهرملط در آتن نمایش داده شد و منجر به واقعه‌ای گردید که هردوت بدان اشاره کرده است. بااینکه نمایش نویسی دریونان معمول بود یونانیان به تجدید خاطره مصائب تاریخ خود چندان علاقمند نبودند. از اینجهت ملاحظه میشود که در همان حال که اهالی آتن فرینیکوس را بخاطر نمایشنامه باشکوهی که درباره سقوط ملط نوشته‌بود جریمه‌میکردند و اجرای نمایشنامه او را در آتن قدغن میکردند برای نمایشنامه‌ای که سوفوکل برای مجسم کردن خاطرات‌پیروزی‌یونانیان برپارس‌هاتحت عنوان «پارس‌ها» تهیه واجرا کرده بود کف میزدند و شادی میکردند.

۳ ـ زانکله (Zanklé) در منتهی‌الیه شمالی جزیره سیسیل در نزدیکی دماغه‌ای که امروز پلور (Pélore) نام دارد.

به یونی فرستاده بودند واهالی آن سرزمین را به ساحل زیبائی که قصد ایجاد یک شهر یونی درآن داشتند دعوت کرده بودند . محلی‌را که آنان ساحل زیبا نام داده بودند به‌اهالی سیسیل تعلق‌داشت‌وقسمتی ازاین جزیره‌راتشکیل‌میداد که در جهت اترورى (۱) قرار داشت.از بین اهالی‌یونی فقط ساموسی‌ها وکسانیکه توانسته بودند از ملط بگریزند دعوت آنانرا پذیرفتند .

۲۳ ـ واما چنین است آنچه در این لشکرکشی گذشت : آن دسته از ساموسی‌ها که بطرف سیسیل حرکت کرده‌بودندبه‌سرزمین‌لوکری‌ها(۲) در دماغه‌مرتفع‌زفیریون(۳) رسیدند . در همین موقع اهالی‌زانکله همراه پادشاه خودکه سکیتس(٤) نام‌داشت به محاصره یکی از شهرهای سیسیل که قصد غارت وتخریب آنرا داشتند مشغول بودند . همینکه آناکسیلاس (٥) فرمانروای رجیوم (٦) که در آن موقع بااهالی زانکله دشمنی داشت از این ماجرا باخبرشد باساموسی‌ها رابطه برقرارکرد وبآنان اطمینان‌داد که‌بهتر آنست ساحل زیبائی راکه بسوی‌آن‌میشتابندرها کنند وسرزمین زانکله راکه درآن موقع مردان آن غایب بودندتسخیر کنند . ساموسی‌ها این‌نظر را پذیرفتند و زانکله را تصرف کردند . وقتی مردان زانکله دانستند که شهرآنان

۱ـ اترورى (Etrurie) از نواحی قدیم ایتالیا واقع در جنوب این سرزمین ویکی‌از مهاجرنشین‌های یونانی درسواحل‌شبه‌جزیره ایتالیا.

۲ـ لوکری‌ها (Locriens) از اقوام مهاجرنشین یونانی‌نژاد درساحل جنوب ایتالیا ساکن شهری که بنام آنها لوکری (Locrie) نام‌گرفته بود.

۳ـ زفیریون (Zéphyrion) نام قدیم دماغه‌ایست در جنوب ایتالیا که امروز (Spartirento) نام دارد.

٤ـ Skythès

٥ـ Anaxilaos

٦ـ رجیوم (Rhégium) از شهرهای ایتالیای قدیم درکنار تنگه مسین (Messine) که در قرن هشت قبل از میلاد بوسیله مهاجرین یونانی نژادتأسیس شد ـ این شهرامروز رجیو (Reggio)نام دارد .

تسخیرشده برای دفاع آن حرکت کردند وهیپوکرات (۱) فرمانروای ژلا (۲) را که باآنان متحد بود بکمک طلبیدند. هیپوکرات با سپاه خود ظاهراً برای کمک بآنان آمد ؛ اما برعکس ، پادشاهآنان‌سکیتس را ببهانه آنکه شهر خود را از دست‌داده است زنجیر کرد و همراه برادرش پیتوژنس (۳) که او نیز باسارت در آمده بود به شهر اینیکس(٤) فرستاد. آنگاه باساموسی‌ها کنار آمد وبعد از توافق‌ومبادله سوگند بقیه مردان زانکله را بآنان تسلیم کرد. در مقابل ، ساموسی‌ها باو وعده دادند که نیمی از اموال منقول وبرده‌های موجود در شهروتمام اموالی که راکه در دهات اطراف شهر بود باووا گذار کنند. هیپوکرات تعدادزیادی از اهالی‌شهر را برای‌خود نگهداشت وآنان را زنجیر کرد تا باسارت درآورد وآنگاسیصد تن از معتمدین شهر را بدست ساموسی‌ها سپرد تاآنانرا بقتل رسانند ، اما ساموسی‌ها چنین نکردند.

۲۴ـ سکیتس پادشاه زانکله، از اینیکس به هیمرا (۵) گریخت و از آنجا به آسیارفت وبحضور داریوش شاه رسید ؛ داریوش شاه بین تمام یونانیانی که بحضور اورسیده بودند این مرد را صادق‌ترین آنان‌میدانست زیرابعد از آنکه با اجازه شاه‌به‌سیسیل مراجعت کرد بار دیگر بحضور شاه بازگشت و با احترام زیاد بین پارس‌ها زندگی کرد وسرانجام در عین کهولت بین آنان درگذشت . بدین ترتیب ساموسی‌ها از مادها گریختند وبدون زد وخوردجان پناهی‌زیبامانند شهر زانکله‌را تسخیر کردند .

۲۵ـ بعداز جنگ دریائی که بخاطرشهر ملط درگرفت، فینیقی‌هاآاکس فرزند سیلوسون را به ساموس باز گرداندند . این دستور را پارس‌ها داده بودند زیرا آاکس یکی از همکاران با ارزش آنان بود وخدمت بزرگی بآنان کرده بود . از بین مردمانی

۱- Hipocrate

۲ـ ژلا (Géla) محلی واقع در ساحل جنوبی سیسیل

۳ـ Pythogénés

٤- Inyx

۵ـ هیمرا (Himéra) از شهرهای قدیم سیسیل در ساحل شمالی این جزیره که در قرن هفت قبل از میلاد بصورت مهاجر نشین بوسیله تعدادی از ساکنان مسین (Messine) تأسیس شد ، امروز این محل ترمینی (Termini) نام دارد

که برضد داریوش شوریده بودند فقط اهالی ساموس توانستند با قرار دادن کشتی های خود در جنگ دریائی شهر خود را از آتش سوزی ومعابد آنرا از ویرانی نجات دهند . پارس ها بلافاصله بعد از تسخیر ملط «کاری» را نیز مطیع خود کردند . برخی از شهرهای کاری داوطلبانه وبرخی دیگر بقهر وغلبه تسلیم شدند .

۲۶- هنگامی که این حوادث روی میداد هیستیه از اهل ملط به ضبط کشتی های یونی در مخرج دریای سیاه مشغول بود . اما وقتی از آنچه در ملط رویداده بود باخبر شد بیزالتس(۱) از اهل آبیدوس (۲) فرزند آپولوفانس(۳) را مأمور نظارت برهلسپون کرد وخود با لوبوسی ها بسوی کیو حرکت کرد . پادگان کیو در مقام آن برآمد که از پیاده شدن او مانع شود اما او در نقطه‌ای از جزیره که به «اراضی گود» معروف است با آنان روبرو شد وتعداد کثیری از آنان را بقتل رسانید وچون در جنگ دریائی ملط با اهالی کیو بد رفتاری زیادی شده بود، هیستیه توانست بکمک اهالی لوبوس ابتدا پولیشنا (۴) را بعنوان مبدء عملیات خود بجنگ آورد و سپس سراسر جزیره را تسخیر کند .

۲۷- وقتی مقدر باشد که شهری یا قومی با مصائبی بزرگ روبرو شود علائم خبر دهنده این مصیبت از قبل آشکار میشود . جزیره کیو نیز علائم مصیبتی را که متحمل شد قبلا دریافت کرده بود . زیرا از یک دسته آوازه خوان مرکب از صد نوجوان که به دلف اعزام شده بودند فقط دو نفر سالم به جزیره بازگشتند و نودو هشت نفر بقیه دچار بیماری همه گیر طاعون شدند ودرگذشتند . بعلاوه مقارن همان ایام

۱- Bisaltès

۲- آبیدوس (Abydos) از شهرهای آسیای صغیر قدیم واقع درکنار بغازداردانل که بعلت آنکه خشایارشا سپاه عظیم خود را درآن محل از آسیا به اروپا منتقل کرد در تاریخ باستان شهرتی خاص دارد . محلی بهمین نام درمصر باستان وجود داشت که امروز ویرانه‌های آن باقیست وبه مدینهٔ مدفونه معروف است . دراین موردمنظور مؤلف شهری است که بااین نام درکنار بغازدار داردانل قرار داشت

۳- Apollophanès

۴- پولیشنا (Polichna) از شهرهای قدیم جزیره کیو ازمجمع الجزایره دریای اژه.

و کمی قبل از جنگ دریائی در داخل شهر بنای مدرسه‌ای برسر اطفالی که درآنجا بآموختن الفبا مشغول بودند ویران شد و از یکصد وبیست طفل فقط یک تن جان سالم بدر برد . چنین بود علائم خبردهنده‌ای که خدایان میفرستادند. مقارن همان ایام یک جنگ دریائی نیز رویداد که شهر رامانند کشتی گیری که بزانو درآید بلرزه درآورد. آنگاه، بعدازجنگ دریائی هیستیه بفرماندهی تعدادی ازاهالی لوبوس ازراه رسید وچون تاآن زمان اهالی کیو آسیب فراوان دیده بودند وی توانست بآسانی کارآنها را تمام کند .

۲۸- آنگاه هیستیه با تعداد قابل ملاحظه‌ای از یونی‌ها بجنگ باتاسوس (۱) شتافت. وقتی او به‌محاصره این شهرمشغول بود خبر رسید که فینیقی‌ها بقصد تسخیر بقیه شهرهای یونی از ملط شراع برکشیده‌اند .

همینکه این خبر رسید ، هیستیه از تسخیر و غارت شهر تاسوس صرفنظر کرد وبا تمام سپاهیان خود باشتاب بسوی لوبوس حرکت کرد . اما چون سربازان او با خطر قحطی روبرو بودندنا گزیر لوبوس را ترک کردو از آنجا به قاره دیگر شتافت تا محصول گندم مزارع اترنه (۲) و دشت ککوس (۳) را درمیزی (٤) جمع‌آوری کند. اتفاقاً در این محل یکی‌از پارس‌هابنام هارپاك (٥) با سپاهی نیرومنداقامت

۱- تاسوس (Thasos) از جزایر مجمع‌الجزایر اژه در نزدیکی ساحل تراکیه که امروز تاسو (Tasso) نام دارد.

۲- Atarnée

۳- Kaïkos

٤- Mysie

٥- Harpagos - درا ینجا منظورمؤلف قطعاًهارپارگ‌وزیر اژدهاك سردارمعروف پارس درزمان کورش‌نبوده بلکه سردار پارسی دیگری بوده‌است که در این زمان‌حکومت این محل را دردست داشته، زیرا اززمانی که این وقایع اتفاق‌میافتاد تا زمانی که هارپاگ معروف زندگی میکرد مدت نسبتاً زیادی منقضی شده بود وبعلاوه آوازه سردار معروف پارس در دنیای باستان بحدی بود که جای آن نبود هردوت تا این عبارت از او یاد کند: «... در این محل یکی از پارس‌ها بنام هارپاگ ...»

داشت و در موقعی که هیستیه در ساحل پیاده میشد با سپاه خود با او روبرو شد و او را اسیر کرد وقسمت مهمی از سپاه او را از بین برد .

۲۹- چنین بود چگونگی گرفتار شدن هیستیه : پارس‌ها ویونانیان در مالنه (۱) واقع در سرزمین اترنه باهم روبرو شدند.مدتی نسبتاً طولانی‌بین آنان جنگ ادامه‌یافت؛ سرانجام ، پارس‌ها سوار نظام‌خود راکه تاآن‌لحظه وارد صحنه نکرده بودند برسر یونانیان ریختند.پس‌از ورود سوار نظام‌به صحنه جنگ سربازان هیستیه روبهزیمت گذاردند.اما او خودباوجود گناهی که در قبال پادشاه مرتکب شده بود بعفوخود امیدوار بود وبایں‌جهت به پیروی از غریزه حفظ حیات درموقعی که‌یکی‌ازسربازان پارس راه فرار بر او بست و او را اسیر کرد وقصد جان اوراکرد نام خودرابرزبان جاری کرد وبزبان پارس‌ها گفت‌که وی هیستیه از اهل ملط است .

۳۰- تصور میکنم اگر بعد از اسیر شدن او را بحضور داریوش شاه میفرستادند شاه آسیبی باو نمیرسانید وشایداو را برای‌جنایتی که‌کرده بود عفو میکرد .اما آرتافرن حاکم سارد وهارپاگ که وی را اسیر کرده بود چون اغماض پادشاه را نسبت باو حدس میزدند برای اینکه وی نتواند از این واقعه جان سالم بدر برد و بار دیگر مورد محبت شاه قرارگیرد بمحض ورود به سارد او را چهار میخ کردند وسپس‌سر او را مومیائی کردند وبرای داریوش‌شاه به شوش فرستادند.داریوش مرتکبین‌این عمل را بخاطرآنکه او را زنده بحضور او نیاورده بودند ملامت کرد وفرمان داد تا سرهیستیه را بشویند وکفن کنند ومانند سرکسی که خودشخصاً خدمتی بزرگ به پارس‌ها کرده است با احترام تمام دفن کنند .

۳۱- چنین بود سرنوشت هیستیه . نیروی دریائی زمستان را در نزدیکی ملط گذراند و درسال دوم همینکه راه دریا در پیش گرفت جزایر نزدیک به قاره یعنی کیو(۲) و

۱- Malénè

۲- Chio - یاد داشت ذیل بند ۲ همین کتاب

لوبوس (۱) و تندوس (۲) را بآسانی مطیع کرد. هربار که بربرها جزیره‌ای را تسخیر میکردند بلافاصله بعد از تسخیر ساکنان آنرامانند ماهی‌هائی که در تورماهیگیری گرفتار شوند اسیر میکردند . مقصود من از تور ماهیگیری ترتیبی است که اکنون نقل میکنیم: آنان دست دردست یکدیگر میگذاردند وخط زنجیری بوجود میآوردند که از شمال جزیره تاجنوب‌آن ادامه مییافت.آنگاه باین ترتیب ازیک سوی‌جزیره به سوی دیگر آن میرفتند وساکنان‌آنرا مانند صید تعاقب میکردند. آنان شهرهای یونی را در قاره نیز بهمین سهولت تسخیر کردند،اما چون اجرای این ترتیب صید در مورد آنان امکان نداشت بدان عمل نکردند .

۳۲- در این‌موارد فرماندهان پارس ها تهدیدهائی‌راکه‌هنگام صف آرائی کشتی‌های دو حریف کرده بودند از یاد نبرده بودند . همینکه برشهرها مسلط شدند زیباترین پسران‌را برگزیدندوآنانرا عقیم کردند و ازصورت مردانی بارور بصورت خواجگانی بی‌ثمر درآوردند . زیباترین‌دختران را به‌دربار پادشاه بزرگ انتقال دادند وشهرها ومعابد را آتش زدند . بدین ترتیب برای بارسوم نیز یونی‌ها باسارت درآمدند. بار اول در اسارت لیدیها بودند وبعد از آن دوبار دراسارت پارس‌ها بوده‌اند.

۳۳- نیروی دریائی سرزمین یونی را ترک گفت وسراسر ساحل غربی هلسپون را مطیع کرد . قسمت شرقی هلسپون قبلا در جنگی که در خشکی رویداده بود از سپاهی که از پارس های اصیل متشکل بود شکست خورده بود . این قسمت از ساحل اروپائی هلسپون‌شامل کرسونز (۳) که تعداد زیادی‌مراکز پرجمعیت درآن‌وجود

۱- لبوس (Lesbos) از جزایر مجمع‌الجزایر یونان در دریای اژه که پایتخت آن در عهد قدیم شهر باستانی ومعروف میتی‌لن (Mytiléne) بود .

۲- تندوس (Ténédos) از جزایرمجمع‌الجزایریونان واقع درنزدیکی ساحل‌شمال غربی آسیای صغیر ودرجنوب مدخل بغاز داردانل که امروز بوچه عدسی‌نام دارد،بحکایت افسانه‌های قدیم درموقع‌جنگ معروف‌ترو آیونانیان برای فریفتن‌اهالی‌این شهر وتظاهر به دست‌کشیدن ازمحاصره باین جزیره عقب نشینی کردند و سپس مجدداً بتعرض پرداختند

۳- کرسونز (Chersonèse) نام قدیم شبه جزیره‌ایست که بین داردانل وخلیج ملاس (Mélase) قرارگرفته و امروز کالیپولیس (Callipolis) نام دارد. در دنیای باستان محل دیگری باین‌نام‌خوانده میشدکه درشمال دریای سیاه ودر نزدیکی‌دریای‌آزوف قرارداشت.

دارد ، پرنت (۱)، استحکامات تراکیه، سلیمبریا(۲)وبیزانس میشود. اهالی بیزانس وساکنان کلخدون (۳) که مقابل آن قرار دارد حتی منتظر رسیدن کشتی های فینیقی نشدند ؛آنان سرزمین خود رارها کردند وبدریای سیاه واردشدند ودرشهرمزامبریا (٤) مستقر گردیدند. فینیقی ها ابتدا سرزمین هائی راکه از آنها سخن گفتم آتش زدند و آنگاه بسوی پروکونز (٥) و ارتکه (٦) حرکت کردند و این دو شهر را نیز آتش زدند وسپس بار دیگر بسوی کرسونز بازگشتند تا آن قسمت از شهرهای این منطقه راکه از نخستین لشکرکشی آنان سالم بدر رفته بود غارت کنند . با این حال ، آنان متعرض سیزیک (۷) نشدند زیرا اهالی سیزیک حتی قبل از لشکرکشی فینیقی ها بموجب قرار دادی که با اویبار (۸) حاکم داسکیلیون (۹) و فرزند مگابیز منعقد کرده بودند اطاعت فرمان پادشاه را گردن نهاده بودند. بدین ترتیب سراسر کرسونز باستثنای شهر کردیه (۱۰) باطاعت فینیقی ها درآمد .

۱- پرنت (Périnthe) یاپرنتوس (Périnthus) ازمهاجرنشین های شهرباستانی ملط در ساحل شمالی دریای مرمره .

۲- سلیمبریا (sélymbria) یا سلیمبری (Sélimbrie) ازشهرهای قدیم تراکیه واقع در ساحل دریای مرمره ومهاجرنشین شهرباستانی مگار (Mégar)

۳- Khalkhédon

٤- Mésambrya

٥- پروکونز (Procoonése) یاپروکونسوس (Proconseus) از جزایر دریای مرمره واقع در شمال غربی شبه جزیره سیزیك (Cyzique) که مرکز آن شهری بهمین نام بود. این مهاجرنشین که بوسیله اهالی ملط تأسیس شده بود امروز مرمر نام دارد .

٦- Artaké

۷- سیزیك (Cyzique) ازشهرهای قدیم ایالت میزی (Mysie) درآسیای صغیر. این شهر دریکی از جزایر دریای مرمره که امروز بخشکی متصل شده است قرار داشت واز حیث تجارت وموقعیت نظامی وساختمانهای تاریخی دردنیای باستان شهرتی فراوان داشت.

۸- Oibarès

۹- Daskyleion

۱۰- Kardia

۳۴- فرمانروای مستبد این شهر تا آن زمان میلتیاد (۱) فرزند سیمون (۲) فرزند ستاگوراس(۳) بود. درگذشته نیز شخصی دیگر بهمین نام (٤) که فرزند کیپسلوس بود بترتیبی که نقل خواهیم کرد حکومت مستبد خود را براین شهرها مستقر کرده بود. درآن زمان دولونک‌ها(۵) که قومی از تراکیه بودند کرسونز(۶) رادر تصرف داشتند. مدتی بعد این قوم در جنگی که باآسپنت ها (۷) در پیش داشتند شکست خوردند. پس پادشاه خود را به دلف فرستادند تادرباره این جنگ باخدایان مشورت کند. هاتف معبد بآنان توصیه کرد که نخستین مردی راکه پس از خروج ازمعبد آنان را بمیل به خانه خود دعوت کند به سرزمین خود ببرند تامهاجرنشینی در آن

۱- میلتیاد (Miltiade) ازسران معروف آتن درقرن شش قبل ازمیلاد، فرزندسیمون ومتعلق به یکی ازخانواده‌های بزرگ آتن که مدتها حاکم کرسونز بود و بعدها در لشکرکشی داریوش به سرزمین سکاها بااوهمراه شد ولی درموقعی که یونی‌ها در باره حفظ پل معروف دانوب اختلاف نظرداشتند برای قطع راه عقب نشینی داریوش تلاش کرد و اگر تلاش او بجائی نرسید آشنائی او بروحیه پارس‌ها وطرزجنگ آنها موجب پیروزی نهائی او درجنگ ماراتن شد.

۲- سیمون (Cimon) پدرمیلتیاد فاتح جنگ ماراتن- این شخص را نباید بافرمانده معروف آتنی که درقرن پنج قبل از میلاد باپارس‌ها دست وپنجه نرم کرد و فرزند میلتیاد بود اشتباه کرد.

۳— Stésagoras

٤- میلتیاد فرزند سیمون که هرودوت در آغاز این بند از اونام برده همان میلتیاد معروف فاتح جنگ ماراتن است درحالیکه فرزند کیپسلوس که دراین مقام ازاو نام برده‌شده ونام او نیز میلتیاد است عموی میلتیاد معروف بوده است.

۵- Dolnkes

۶- Chersonhse

۷- Apsinthes

محل تأسیس کند. دولونک‌ها درمسیر راه مقدس در سرزمین فوسه (۱) و بئوسی (۲) حرکت کردند، اما هیچکس باآنان تعارف نکرد. پس ناگزیر راه خود را بسوی آتن منحرف کردند.

۳۵- درآن زمان پیزیسترات باقدرت درآتن حکومت میکرد. امامیلتیادفرزند کیپسلوس(۳) آرزو داشت که درآن سرزمین به مقامی برسد. وی به خانواده‌ای تعلق داشت که مالک اصطبلی ازاسب‌های دونده بود (٤) واز حیث اصل ونسب به آاکس (٥) و اژینا (٦) میرسید. این خانواده بتازگی بوسیله فیله‌اوس(۷) فرزند آژاکس(۸)، اولین نفری ازاین خاندان که درآتن مستقر شد، آتنی شده بود. روزی که همین میلتیاد در آستانه درخانه خود نشسته بود دولونک‌ها بالباس‌ها ونیزه‌های مخصوص خود که کاملا نشان میداد که اهل آن سرزمین نیستند ازمقابل او گذشتند. میلتیاد آنانرادید وصدا کرد. آنان نزدیک شدند؛ او از آنان دعوت کرد که درخانهٔ او فرودآیند و

۱- فوسه (Phocée) از مهاجر نشین‌های قدیم یونان در آسیای صغیر در شمال رود هرموس و درمدخل خلیج ازمیر که مردمان دریانورد آن کشتی‌های خود را تاساحل غربی مدیترانه پیش‌میبردند وتعداد کثیری مهاجر نشین درجزایروسواحل مدیترانه تأسیس کردند که از آن‌جمله است شهرمعروف مارسی‌درجنوب فرانسه.

۲- بئوسی (Béotie) ایالت بزرگ یونان قدیم‌واقع درشمال‌شبه جزیره آتیک‌وشهر آتن که شهرتب (Thèbes) پایتخت آن بود.

۳- Kypsélos

٤-اشاره مؤلف به ثروت وتمول‌ورفاه این‌خاندان است. دریونان باستان سرزمین کوهستانی که پرورش اسب درآن مستلزم صرف هزینه گزافی بود، ثروت وتمول‌اشخاص را ازروی تعداد اسب‌های آنان برآورد میکردند.

٥- Aiakos

٦- Ægina

۷- Philaios

۸- Ajax

میهمان اوباشند. آنان دعوت اورا پذیرفتند ولی چون میهمان او شدند گفته هاتف را بتفصیل برای اونقل کردند و از اوخواستند تا ارادهٔ الهی را اجرا کند. میلتیاد بآسانی پیشنهادآنان را پذیرفت، زیرا سلطه پیزیسترات براوگران میآمد و درصدد بودکه خود را ازقید تسلط اوبرهاند. پس بیدرنگ به دلف عزیمت کرد تا تأیید این پیش گوئی را ازهاتف الهی تحصیل کند وبآنچه دولونکها برای اونقل کرده بودند اطمینان یابد.

۳۶- چون هاتف الهی وی را باجرای این وظیفه دعوت کرد، میلتیاد فرزند کیپسلوس که در گذشته در مسابقه گردونه رانی بازیهای المپی بمقام قهرمانی رسیده بود آتنیانی را که حاضر بودند در این لشکرکشی شرکت کنند باخود همراه کرد و بادولونکها از راه دریا حرکت کرد. برای آنکه آسپنتها نتوانند سپاه خود را بآن سرزمین برانند و آنرا ویران کنند نخستین کار او آن بود که بغاز کرسونزرا از شهرکردیه تاپاکتیا بااحداث حصاری قطع کند. عرض این بغاز سی وشش ستاد (۱) است. دراینسوی این بغاز، کرسونزجمعاً چهارصد وبیست ستاد (۱) طول دارد.

۳۷- همینکه معبر کرسونز بسته شدوآسپنتها بخارج رانده شدند میلتیاد از بین دیگر اقوام قبل از همه با اهالی لامپساك (۲) بجنگ پرداخت. اما اهالی لامپساك او را بدام انداختند وزنده اسیرکردند. میلتیاد قبلاً دوستی کرزوس پادشاه لیدی را نسبت بخود جلب کرده بود. پس همینکه کرزوس از ماجرای اوباخبرشد کسانی به لامپساك فرستاد وبه اهالی آن سرزمین امر کرد میلتیاد را آزاد کنند وتهدید کرد که اگرفرمان او را اطاعت نکنند آنانرا « مانند درخت کاج » درهم خواهد شکست. درلامپساك، مدتی درباره معنای اصطلاحی که کرزوس برای تهدید خودبکاربرده

۱- ستاد (Stade) واحد طول در یونان باستان و برابر ۱۷۷ متروشش سانتیمتر.

۲- لامپساك (Lampsaque) یالامپساکوس (Lampsacus) ازشهرهای قدیم آسیای صغیرواقع در مدخل داردانل در دریای مرمره که امروز لامپساکی (Lampsaki) یالپسك (Lepsek) نام دارد.

بود به بحث پرداختند وسرانجام مردی سالخورده پس از تفکر و تعمق زیاد معنای آنرا درک کرد وچنین توضیح داد : از بین تمام درختان ،کاج تنها درختی‌است که وقتی قطع شد دیگرجوانه‌ای نمیدهد واز بین میرود. پس اهالی لامپساك ازبیم‌خشم کرزوس میلتیاد را آزاد کردند.

۳۷- میلتیاد ، پس از آنکه بکمک کرزوس آزاد شد، بی‌آنکه فرزندی از خود باقی گذارد بمرد وثروت وحکومت خود را به فرزند سیمون (۱) که ازمادر بااوبرادربود واگذار کرد. این‌شخص‌ستسا گوارس(۲) نام داشت. بعد از مرگ میلتیاد ، مردمان کرسونز برعایت آدابی که برای مؤسسین‌شهرها رعایت میشد ، قربانی‌هائی‌برای او تخصیص‌دادند. بافتخار او تعدادی مسابقه‌های اسب دوانی و مسابقه‌های کشتی ترتیب دادند که هیچیک از اهالی لامپساك حق‌شرکت را در آن نداشتند. مدتی بعد جنگ بالامپساك از نوآغازشد واین‌بار ستسا گوراس نیزبی‌آنکه فرزندی از خود باقی‌گذارد کشته شد. مردی که مدعی بود از سپاه دشمن گریخته ولی درحقیقت یکی از دشمنان بود ودرکارخود سرعت عمل داشت ضربه‌ای ازتبر درپریتانه (۳) برفرق اوفرود آورد واورا بکشت.

۳۹- پس از آنکه ستسا گوراس بمرگی ناگهانی بمرد ، خاندان پیزیسترات میلتیاد فرزند سیمون وبرادر ستسا گوراس را بایک کشتی به کرسونزفرستادند تا حکومت را بدست گیرد. دست میلتیاد به خون پدرش‌سیمون آغشته بود ومن این‌داستان را در جائی‌دیگرنقل خواهم کرد. اما درآتن‌خاندان پیزیسترات‌بی‌توجه باین‌اتهام‌پیوسته با اودرکمال‌احترام رفتارمیکردند. همینکه میلتیادبه کرسونزواردشد، از راه تظاهر

۱- Cimon

۲- Stésagoras

۳- پریتانه (Prythanée) محلی که درشهرهای یونان‌قدیم‌قضات‌یاپریتان‌ها(Prythanes) درآن جلوس میکردند و باصطلاح امروز دادگستری نام داشت. در یونان قدیم مرسوم بود که هرکس خدمتی برای شهرانجام میداد بعنوان‌تجلیل‌وقدردانی‌مدتی میهمان پریتانه بود ومردم شهر درآن محل‌ازاوپذیرائی می کردند.

ومصلحت اندیشی در خانه نشست تا تکلیفی که نسبت به برادر خود ستساگوراس بعهده داشت انجام دهد. وقتی این خبر منتشر شد معتمدین کرسونز نمایندگانی از تمام شهرها گردآوردند وهمه باهم بخانه اورفتند تا همدردی خود را در عزای او اعلام کنند. اما اوآنها راگرفت ومحبوس کرد وبااین ترتیب برکرسونزمسلط شد. وی سپاهی از پانصد سرباز روز مرد اجیر کرد وباهژسی پیل(۱) دخترالورووس (۲) پادشاه تراکیه‌ازدواج کرد.

۴۰- همینکه میلتیاد فرزند سیمون به کرسونز رسید بامشکلاتی روبروشد که بمراتب ازآنچه درباره آن سخن گفتم سخت‌تربود. دوسال قبل از دوره‌ایکه مادر آن زیست میکنیم (۳)، وی ناگزیرشد درمقابل هجوم سکاها بگریزد. زیرا صحراگردان

۱- Hégésipyle

۲- Oloros

۳- دراین‌قسمت ازمطالب تاریخ هردوت بااشکالات بزرگی از لحاظ تطبیق دقیق حوادث باتاریخ صحیح آنها روبرو میشویم زیرا دوره‌ای که مؤلف درآن زیست میکرد درسال۴۹۳قبل ازمیلادبود و بااین‌حساب باآنچه مؤلف دردنباله این بند نقل‌می کند،هجوم سکاها به کرسونز باید درسال ۴۹۵ قبل‌ازمیلاد اتفاق افتاده باشد درحالیکه حمله‌داریوش به سرزمین‌سکاها درسال۵۱۳ قبل ازمیلاد اتفاق افتاد وبعید بنظر میرسد که سکاهاهیجده سال پس از تعرض داریوش درصدد انتقام برآمده باشند. ازطرف دیگراگربحکایت‌بند ۳۹ همین کتاب میلتیاد قبل از اخراج خاندان پیزیسترات به کرسونز رفته باشد این واقعه باید لااقل قبل ازسال ۵۱۴ اتفاق افتاده باشد، بعلاوه بحکایت بند ۱۳۷ از کتاب چهارم میلتیاد درموقع لشکرکشی داریوش به سرزمین سکاها همراه او بآن سرزمین‌رفته بود. مگرآنکه تصور کنیم که منظورمؤلف ازمیلتیاد درآن مقام عموی او بوده است که بهمین نام‌خوانده‌میشدوباتوجه باین‌نکات جای تردید است که گفته هردوت دراین بند که «همینکه میلتیاد به کرسونز رسید بامشکلاتی روبرو شد . . . » باحقیقت تطبیق نماید. برخی از مترجمین تاریخ هردوت تصور کرده‌اند که منظورمؤلف ازاین‌عبارت‌آن بوده‌است که این مشکلات دوسال بعد ازاستقرارمیلتیاد درکرسونزپیش‌آمدولی‌عبارتی که‌مؤلف‌درآخراین بند اضافه کرده وصریحاً مدعی‌شده است که «این‌حوادث دوسال قبل‌ازحوادثی که‌درزمان مارویدادرویداده است» رفع هرگونه ابهام رادراین‌مورد می‌نماید. مورخینی که‌طرفدار

بقیه حاشیه درصفحه بعد

سکائی که از داریوش بخشم آمده بودند گرد هم جمع شده وتاداخل کرسونزپیش رفته بودند. میلتیاد حتی منتظر هجوم سکاها نشد و درست درهمان موقع که آنان بحرکت درآمده‌بودند از کرسونز گریخت. دراین موقع دولونکها بدنبال او رفتند واورا باخودباز گرداندند. این وقایع دوسال قبل از وقایعی که درزمان مارویداد رویداده‌است.

۴۱- پس از آن چون خبر یافت که فینیقی‌ها به تندوس (۱) رسیده‌اند. اموال خود را درپنج کشتی قرار داد وبسوی آتن حرکت کرد. اماچون ازکردیه(۲) حرکت کرده بود گذارش به خلیج ملاس(۳) افتاد ودرموقعی که درطول ساحل کرسونز درحرکت بود بانیروی دریائی فینیقی‌ها روبرو شد؛ وی‌توانست باچهار کشتی بگریزد و به ایمبروس (۴) پناهنده شود. اما فینیقی هاکشتی پنجم او را دنبال کردند وگرفتند. اتفاقاً فرماندهی این کشتی بامتیوکوس (۵) فرزند ارشد میلتیاد بود. این فرزند از دختر الوروس پادشاه تراکیه نبود و از زنی دیگر بدنیا آمده بود. فینیقی‌ها او را باکشتی‌اش گرفتند و همینکه دانستند که فرزند میلتیاد است او را بحضور پادشاه بزرگ فرستادند. آنان تصور میکردند که پادشاه این اقدام آنان راخواهد ستود زیرادر موقعی که سکاها به‌یونی‌هاتوصیه میکردند که پل رود دانوب‌راقطع کنندوبه‌سرزمین خود باز گردند میلتیاد نیزبه یونی‌هاتوصیه‌میکرد که پیشنهاد سکاهارابپذیرند(۶).

بقیه ازحاشیه صفحه قبل

این تفسیر هستند نتوانسته‌اند دلیلی قانع کننده برای تعبیر این عبارت اخیر اقامه کنند (Hau vette - Histoire des Gerres Médiques Paris - 1894 - p.199) – بهرحال سراسرمطالب این بندو بند بعداین کتاب مغشوش‌ودرهم است مخصوصاً که درقسمت‌اخیر بند بعدمؤلف کاری‌را که‌میلتیادمعروف‌درموقع‌لشکر کشی‌داریوش به‌سرزمین‌سکاها انجام‌داده بود و کوششی که او برای قطع پل دانوب کرده بود به همین میلتیاد نسبت داده‌است.

۱- Ténédos

۲- Kardia

۳-ملاس (Mélas) نام‌رودوخلیجی بهمین‌نام‌در دنیای‌باستان‌واقع‌در ساحل‌دریای‌مرمره.

۴- ایمبروس (Imbros) یاایمبرو (Imbro) از جزایر مجمع الجزایراژه در جنوب غربی‌شبه جزیره گالیپولی (Gallipoli)

۵- Métiochos

۶- رجوع شود به تاریخ هردوت جلد چهارم

اما وقتی فینیقی‌ها ستیوکوس فرزند میلتیاد را به پادشاه تسلیم کردند وی آسیبی باین جوان نرساند و برعکس او را از محبت سرشار کرد. وی قصری باتمام اموال آن باو بخشید و یکی از زنان پارس را بزنی باو داد. وی از آن زن فرزندانی آورد که از زمرهٔ پارس ها محسوب میشوند. ولی بااین حال ، میلتیاد از ایمبروس به آتن رفت.

لشکرکشی مردونیه ــ جنگ آتن واژین

مداخله سپارت

مطلبی خارج از موضوع درباره ٔلاکدمونی‌ها

۴۲- درآن سال ، پارس‌ها عملیاتی را که برای مجازات یونی‌ها شروع کرده بودند دنبال نکردند. اما برعکس تصمیماتی گرفتند که از هرحیث بنفع یونی‌ها بود : آرتافرن حاکم سارد نمایندگانی از شهرهای یونی بحضورطلبید و یونی ها را مجبور کرد که بین خود قراردادی منعقد کنند که بموجب آن متعهد میشدنداز آن ببعد برای حل اختلافات خود بجای قتل وغارت بداوری متوسل شوند. وی این قانون را بآنان تحمیل کرد. بعلاوه امر کرد زمین های آنها را باپارازانژ (۱) که مقیاس اندازه پارسی است و برابر سی ستاد است اندازه گیری کنند و مالیاتی که بهریک از آنان تعلق میگرفت براساس این مساحی تعیین شود. این طرز تقسیم مالیات که برای هریک از سرزمین ها براساس محاسبات آرتافرن تعیین شد و باکمی اختلاف رعایت میزان وصولی های گذشته در آن شده بود از آن زمان تاکنون برقرار است.

۴۳- این تصمیمات برای ایجاد آرامش مفید بود. اما درآغاز بهار پادشاه سران پارس را ازکار برکنار کرد و مردونیه فرزند گوبارو در راس سپاهی بسیار قوی و نیروی دریائی مهمی به سواحل وارد شد. مردونیه جوانی بود که بتازگی بایکی ازدختران داریوش بنام آرتوزوسترا(۲) ازدواج کرده بود. وقتی مردونیه بااین سپاه به کیلیکی رسید خود درکشتی نشست و درنقل وانتقال نیروی بحری مشارکت کرد ودرهمان حال سپاه بری بفرماندهی سران دیگربجانب هلسپون رهسپار شد. مردونیه پس از طی سواحل آسیای صغیر به سرزمین یونی وارد شد. اکنون من دراین مقام، مطلبی نقل میکنم که برای یونانیانی که باور نمیکنند که شخصی بنام اوتان(۳) درشورای هفت نفری

۱- پارازانژ (Parasanges) واحد طول درپارس قدیم وبرابرسی ستاد یونانی یعنی پنج کیلومترو۳۲۸متر.

۲- Artozostra

۳- اوتان (Otanès) از بزرگان پارس و یکی ازهفت نفری که بهمدستی داریوش برضد بردیای دروغی شوریدند واورا ازسلطنت برکنار کردند.

طرفدار استقرار حکومت آزاد بین پارس‌ها بود شگفت انگیز خواهد بود : مردونیه پس از آنکه تمام فرمانروایان مستبد یونی را درهم شکست اصول حکومت آزاد را درشهرها برقرار کرد. پس از انجام این‌عمل ، وی باشتاب بسوی هلسپون رفت و و در آن محل تعداد زیادی کشتی و سپاه بری نیرومندی متمرکز کرد و آنگاه با کشتی‌های‌خود از هلسپون عبور کرد وبرای حمله به ارتری (١) وآتن بسوی اروپا رهسپار شد.

۴۴ـ درحقیقت این‌شهرها فقط بصورت ظاهرهدف این‌لشکرکشی بودند ، زیرا فرمانده عالی‌پارس‌ها درنهان قصد داشت تعداد کثیری ازشهرهای یونانی را تاحدودی که امکان داشت تسخیر کند. بهمین‌جهت پارس‌ها تاسوس(٢) را که حتی‌درصدددفاع از خود برنیامده بود بکمک نیروی بحری تسخیر کردند و بکمک نیروی بری‌خود مقدونی‌ها را بجمع ملل واقوامی که باسارت درآورده بودند افزودند. چه تاآن‌زمان تمام اقوام و مللی که در اینسوی مقدونیان سکونت داشتند باسارت آنان درآمده بودند. پارس‌هااز تاسوس‌مسیر خود رادنبال کردند ودرطول‌سواحل‌قاره‌تاآکانت(٣) پیش رفتند. آنگاه از آکانت حرکت کردند وکوه آتوس (٤) را دور زدند. امادر

١ـ ارتری (Erétrie) از شهرهای قدیم جزیره بزرگ اوبه (Eubée) واقع در ساحل‌شرقی‌یونان که نقش‌مهمی درتوسعه شورش مهاجرنشین‌های یونانی درزمان داریوش بعهده‌داشت وبهمین‌جهت‌پارس‌هابرای‌انتقام، قبل‌ازحرکت بسوی آتن‌بآن‌شهررهسپارشدند.

٢ـ تاسوس (Thasos) ازجزایر دریای اژه واقع درنزدیکی‌ساحل‌تراکیه که‌درعهد عتیق به شراب وطلای فراوان شهرت داشت.

٣ـ آکانت (Acanthe) در ساحل کالسیدیك ، محلی که بعدها پارس ها بفرمان خشایارشا مجرائی درآن حفر کردند تامجبور نشوند کوه آتوس رادوربزنند وبه سرنوشت نیروی دوبائی مردونیه دچارشوند (هردوت ـ کتاب هفتم ـ بند ٢٢)

٤ـ آتوس (Athos) شبه جزیره‌ای کوهستانی که بامعبری تنگ به شبه جزیره بزرگ سارونیك متصل بود وخشایارشاپادشاه هخامنشی بعدهاسعی کردباقطع‌این‌معبروجدا کردن این‌شبه جزیره ازیونان اصلی نیروی‌دریای‌خود رااز مجرای آن عبوردهد (هردوت ـ کتاب هفتم ـ بند ٢٢)

همان موقع که آنان بدور زدن بگرد این کوه مشغول بودند طوفانی از سمت شمال آشکار شد وباشدتی تمام برسر آنان فرود آمد ومشکلات بزرگی بوجود آوردوقسمت مهمی ازکشتی های آنهارا درمسیری منحرف حرکت دادودرمقابل کوه آتوس برتخته سنگ‌ها کوفت. ظاهراً پارس ها دراین ماجرا درحدود سیصد کشتی وبیش از بیست هزار سرباز ازدست دادند. دریائی که در حوالی این قسمت ازکوه آتوس قراردارد تعداد کثیری از ماهی های خونخوار در دامان خود میپروراند. جمع کثیری از پارس ها گرفتار این جانوران وطعمه آنان شدند و تعدادی دیگر به تخته سنگ های ساحلی برخورد کردند و کشته شدند. بعضی از پارس ها نیز بعلت آنکه شنا نمیدانستند غرق شدند وبرخی دیگر از سرما بیحس شدند ودر گذشتند.

۴۵- چنین بود سرنوشت این لشکر کشی در دریا. مقارن این احوال مردونیه که باسپاه بری در مقدونیه اردو زده بود در تاریکی شب گرفتار تعرض بریژهای (۱) ساکن تراکیه شد. بریژها تعداد کثیری از سربازان پارس را بقتل رساندند ومردونیه خود شخصاً مجروح شد. با این حال، این قوم هم مانند دیگر اقوام نتوانست خود را از یوغ پارس ها برهاند زیرا مردونیه آنقدر درآن سرزمین بماند تا آنان را مقهور کرد. اما وی بهمین اندازه اکتفا کرد وهمینکه بریژها مطیع شدند سپاه خود را به آسیا بازگرداند زیرا صرفنظر از برخورد ناگواری که با بریژها رویداده بود، در دریا نیز نیروی دریائی او درنزدیکی کوه آتوس با تعرضی موحش روبرو گردید. پس باین ترتیب این سپاه پس از یک جنگ توام باناکامی ها به آسیا باز گشت.

۴۶- یک سال پس از این نبرد، داریوش به اهالی تاسوس (۲) فرمان داد که حصار شهرخود را از پی ویران و کشتی های خود را به آبدر (۳) منتقل کنند. علت صدور این فرمان آن بود که همسایگان تاسوس مدعی شدند که اهالی این شهر

۱- Bryges

۲- Thasos

۳- آبدر (Abdère) از بنادر تراکیه واقع در سال دریای اژه وموطن هکاته مورخ معروف یونان.

قصد شورش دارند و باین ادعای خود خاطر داریوش را مشوب کردند. از طرف دیگر اهالی تاسوس که مدتی محاصرهٔ هیستیه ازاهل ملط راتحمل کرده‌بودند وثروت واموالی فراوان داشتند این ثروت‌واموال‌را به تهیه وتجهیز کشتی های جنگی وتحکیم حصار شهرخود تخصیص داده بودند. در آمدآنان از زمین‌وازمعادن آن حاصل میشد. سهم آنان از معادن طلای سکاپته ـ هیله (۱) معمولاً هشتاد تالان (۲) بود. از معادن طلای تاسوس رقمی کمتر نصیب آنان میشد اما معذالک بمقداری بود که بطور کلی اهالی تاسوس که مالیات جنسی نمیپرداختند از زمین ومعادن خود سالیانه دویست تالان درآمد بدست‌میآوردند. درآمدآنان درسالهای پرثمربه سیصد تالان هم میرسید.

۴۷ـ من خود این معادن را بچشم دیده‌ام. شگفت‌انگیزترین آنها درنظر من معادنی است که فینیقی ها کشف کرده‌اند، همان فینقی هائی که همراه تاسوس برای تأسیس مهاجرنشین باین سرزمین آمدند (این جزیره بنام تاسوس که خود فینیقی بود تاسوس خوانده شده است). معادنی که فینیقی ها کشف کرده‌اند در داخل جزیره در مقابل ساموتراس و بین دو محل بنام آنیر(۳) وکونیر(٤) قرار دارند. این معادن بصورت کوه بزرگی هستند که قسمت‌های عمیقی درآن حفرشده است.

۴۸ـ چنان بود مختصری درباره این موضوع. باید اضافه کرد که اهالی تاسوس بفرمان شاه دیوارهای شهر خود را ویران کردند وتمام کشتی های‌خود رابه آبدرفرستادند. پس از آن داریوش بفکرافتاد که درباره وضع یونانیان تحقیق کند وبداند که آنان درمقابل اوقصدجنگ دارند یاقصد تسلیم. پس، فرستادگان بهرجانب در سرزمین یونان فرستاد وبآنان مأموریت داد که بنام پادشاه بزرگ زمین‌وآب مطالبه کنند.

۱ـ سکاپته ـ هیله (Scaptè - Hylé) از شهرهای قدیم تراکیه واقع در نزدیکی بندرآبدر که بداشتن معادن طلاونقره معروف بود.

۲ـ تالان (Talent) واحد وزن دریونان باستان وبرابر ۳۶/۳۹ کیلوگرم (رجوع شود به یادداشت مقدمه درباره اوزان ومقادیردر یونان باستان ـ هردوت ـ جلد اول ـ صفحه ٢٤).

۳ - Ænyres

٤ - Kœnyres

علاوه براین فرستادگان که به یونانان اعزام شدند، داریوش رسولانی دیگر به سایر شهرهای ساحلی که خراجگذار او بودند فرستاد و بآنان مأموریت داد که کشتی‌های مخصوص حمل ونقل اسب تدارک کنند.

۴۹- وسایل ساختن این کشتی‌ها فراهم شد. دراین‌ضمن، بسیاری از اقوام‌ساکن‌قاره وتمام جزایری که فرستادگان داریوش بدانجا رفتند و پیام او را رساندند فرمان شاه را گردن نهادند و اطاعت خود را اعلام‌کردند. گفته شدکه تمام جزایر و مخصوصاً اژین(۱) زمین وآب به داریوش‌تقدیم کردند. همینکه آتنیان ازاین‌اقدام اهالی اژین باخبر شدند تصورکردندکه آنان بقصد خصومت باآتن چنین کرده‌اندو قصددارند همراه پارس‌ها به آتن‌حمله کنند. پس‌آتنیان آنانرا برای این‌عمل‌سرزنش کردند واز اینکه بهانه‌ای برضد آنان بدست آورده‌اند خوشحال شدند وکسانی به سپارت فرستادند واهالی‌اژین را بخاطر این رفتار بخیانت به یونان متهم کردند.

۵۰- درمقابل این اتهام پادشاه سپارت کلئومن (۲) فرزند آناکساندریداس (۳) به اژین رفت تاکسانی راکه بیش از دیگران مقصربودند بچنگ آورد. اما درموقعی که بدستگیرکردن آنها مشغول بود همشهریان آنان به مخالفت برخاستند. بیش‌از همه کیریوس (۴) فرزند پولیکریتوس با اومخالفت کرد. این‌مرد شجاع باو اعلام کردکه حتی زندانی‌کردن یکنفر از اهالی اژین نیز بی مجازات نخواهد ماند. بعلاوه اورا متهم کردکه بدون موافقت سپارت خود سرانه باینکار دست زده است

۱- اژین (Egine) ازجزایرمجمع‌الجزایردریای اژه واقع درمیان خلیج آتن(خلیج سارونیک قدیم) که امروز انجیا (Enghia) نام دارد.

۲- کلئومن (Cléomène) شانزدهمین پادشاه سپارت در اواخر قرن شش قبل از میلاد که برضد کلیستن (Clisthène) و طرفداران او یعنی مردم طبقه سوم قیام کرد. وی از کمک به آریستاگوراس‌سردارمعروف یونی که برضد داریوش شوریده بودخود داری کرد وسرانجام چون اهالی آتن براوشوریدند خودکشی کرد.

۳- Anaxandridas

۴- Krios

۵- Polycritos

تاپاداش خود را ازآتنیان بگیرد زیرا درغیراینصورت لازم بود پادشاه دیگر سپارت نیزبرای این عمل همراه اوباشد (۱) (این سخنان را دمارات (۲) بوسیله نامه‌ای باو تلقین کرده بود). پس ازآنکه مردم اژین کلئومن را ازشهرخود راندند وی کیریوس را مخاطب قرار داد و نام او را جویا شد. و وقتی کیریوس نام خود را باو گفت، کلئومن خطاب باوچنین سخن گفت:

«کیریوس! شاخهای خود را بامفرغ مسلح کن زیرا بزودی مجبورخواهی شد آنها را برضد حریفی نیرومند بکار بری (۳)».

۵۱- در این ضمن، دمارات فرزند آریستون (۴) که درسپارت مانده بود به تحریک افکارعمومی برضد کلئومن مشغول بود. اونیز پادشاه سپارت بود ولی بااینکه خاندان سلطنتی او باخاندان کلئومن بعلت جد مشترکی که داشتند برابر بود، وی اهمیت کمتری داشت زیراحق ارشدیت موجب شده بود که خاندانی که ازنسب اوریستنس (۵) بود اهمیت بیشتری کسب کند(۶).

۱- سپارت در آن زمان بوسیله دوپادشاه اداره میشد که یکی کلئومن ودیگری دمارات بود (رجوع شود به بند ۵۲ همین کتاب ویادداشت ذیل بند ۵۱).

۲- دمارات (Démarate) پادشاه سپارت در اواخر قرن شش قبل ازمیلاد که بدست پادشاه دوم سپارت کلئومن (Cléomène) ازسلطنت خلع شد وبرای احقاق حق‌خودبدربار داریوش پادشاه هخامنشی پناهنده شد. وی سالها در دربار پادشاه هخامنشی بعزت زیست ولی‌سرانجام بموقع یونیانرا از قصد خشایارشا دایر به لشکرکشی به یونان مطلع کرد.

۳- کیریوس (Krios) این کلمه در زبان یونانی باستان بمعنای (میش) بوده است و بهمین‌جهت کلئومن کیریوس را بمفهوم دیگر این نام مخاطب قرارداده و تهدید خود را در قالب این کلام بیان کرده است.

۴- Ariston

۵- Eurysthénès

۶- سپارت د آن‌زمان دوپادشاه داشت که متعلق به دوخاندان جداگانه بودندلیکن

بقیه حاشیه درصفحه بعد

۵۲- لاکدمونی‌ها دراین‌باره باشعرا اختلاف نظردارند ومدعی هستند که پادشاه آنان آریستودم (۱) خود شخصاً آنان را به سرزمینی که هم اکنون درآن زیست میکنند هدایت کرده است ، نه فرزندان او . آریستودم فرزند آریستوماك (۲) فرزند کلئودئوس (۳) فرزند هیلوس (٤) بود مدتی بعد . ریستودم از زوجه خود صاحب فرزندانی شد . زوجه او آرژین (۵) نام داشت و بطوریکه نقل میکنند دختر اوتزیون (٦) فرزند تیسامنوس (۷) فرزند ترساندروس (۸) فرزند پولینیس (۹) بود . وی دو طفل دو قلو برای آریستودم بدنیا آورد . آریستودم فقط فرصت یافت که آن دو طفل را ببیند ، زیرا بیمار شد و بآن بیماری درگذشت. بعد از آن ،

بقیهٔ حاشیه ازصفحه قبل

هردوخاندان جد خود را هراکلس معروف میدانستند . بحکایت افسانه‌های قدیم خاندان کلئومن از نسل ارشد وخاندان دمارات از نسل اصغر بود . اما در هر حال این دو پادشاه چندان قدرتی در سپارت نداشتند زیرا امور این شهر در حقیقت در دست صاحب منصبان عالی‌رتبه‌ای بود که افور (Ephores) نام داشتندوحتی بر ارتش سپارت نیزحکومت میکردند. درباره چگونگی استقرارسلطنت دو پادشاه در سپارت رجوع شود به توضیحات هردوت در بند ۵۲ همین کتاب .

۱ـ آریستودم (Aristodème) پادشاه افسانه‌ای سپارت که درقرن دوازده قبل‌ازمیلاد تعدادی ازمردمان دری رابه سرزمین پلوپونز کوچ داد وپس‌ازتسخیرقسمتی‌ازاین‌سرزمین آنرا لاکونی (Lacoaie) نام نهاد وخود بر آن سلطنت کرد .

۲ـ Aristomaque

۳ـ Kléodaios

٤ـ Hylio

۵ـ Argienne

٦ـ Autésion

۷ـ Tisaménos

۸ـ Thersandros

۹ـ Polynice

لاکدمونی‌های آن زمان گردهم جمع شدند تاطبق‌قوانین خود ارشد آن دوطفل را بسلطنت برگزینند . اما طبیعی است که آنان نمیدانستند کدامیک را انتخاب کنند، زیرا این‌دوقلوهاازحیث شکل‌وقامت بایکدیگر شباهت کامل‌داشتند . چون‌نتوانستند یکی ازآن دو را انتخاب کنند، وبروایتی حتی قبل از سعی‌در انتخاب، به ما در آنها رجوع کردند . اما مادر اظهارکرد که اوخود نیز قادربتعیین فرزند ارشد نیست . مادر چنین پاسخ داد ، درحالیکه بخوبی‌فرزند ارشد را تشخیص‌میداد ، ولی سعی داشت به پیروی از امیال خود هردوطفل را پادشاه انتخاب کنند . لاکدمونی‌ها در شگفت شدند ودر حال بلاتکلیفی کس به دلف فرستادند تا درباره رفتاری که باید در پیش گیرند باخداوند مشورت کنند . هاتف معبد بآنان توصیه کرد که هردوطفل را بپادشاهی‌برگزینند امانسبت به طفل ارشد احترام بیشتری‌قائل شوند . چنان‌بود گفته هاتف معبد . اماچون کار لاکدمونی‌ها درتشخیص‌طفل ارشد پیشرفتی‌حاصل نکرد مردی ازاهل مسنی (۱) که پانیتس (۲) نام داشت راه حلی بآنان پیشنهاد کرد که چنین‌بود : باید مراقب هردوطفل‌بود وملاحظه کرد که مادرکدامیک‌از آنها را قبل از دیگری‌شستشو میکند وشیر میدهد . اگرمسلم شد که پیوسته یکی از آنها را قبل از دیگری رسیدگی‌میکند احتیاج به تحقیق بیشتری دراین باره نیست . اما اگربرعکس‌مادر ترتیب معینی‌دراین‌باره رعایت نکرد وهربار یکی‌ازآنها راقبل‌از دیگری رسیدگی کرد تردیدی‌نخواهد بود که اونیز مانند آنان از این امر بی خبر است وباید تدبیردیگری برای‌تشخیص‌آن اندیشید . پس لاکدمونی‌ها بتوصیه‌آن‌مرد مسنی به مراقبت مادر فرزندان آریستودم پرداختند وباکمال‌تعجب مشاهده‌کردند که او پیوسته درموقع شستشو وشیردادن یکی را بردیگری مقدم میدارد . او نمیدانست که برای چه مراقب او هستند . پس آنان طفلی راکه مقدم دانسته بود

---

۱ – مسنی (Méssénie) یا مسنیا (Messénia) از نواحی پلوپونز قدیم در جنوب یونان .

۲– Panites

بعنوان طفل ارشد برگزیدند و او را در پریتانه (۱) بزرگ کردند. طفل ارشد را اوریستنس (۲) وطفل کوچکتر را پروکلس (۳) نام نهادند. بطوریکه نقل میکنند وقتی آنان بسن بلوغ رسیدند باآنکه برادر بودند درتمام عمر باهم دشمن شدند و اخلاف آنان نیزاین خصومت دوجانبه را ادامه دادند.

۵۳- بین تمام یونانیان فقط لاکدمونی‌ها هستند که این روایت را نقل کرده‌اند. اما آنچه اکنون در زیرخواهید خواند مطالبی‌است که من بنام خود برآن اضافه کرده‌ام واز این حیث بافسانه های یونانیان استناد میکنم: اگراز منشاء خدائی این پادشاهان دری‌صرفنظر کنیم ، همه آنها تاقدیم‌ترینشان یعنی‌پرسه(٤) فرزند دانه (۵) ازنسل هلن‌ها هستند. یونانیان این‌مطلب راثابت میکنند وباستناد یک شجره نسب دقیق نشان میدهند که ازقدیم‌ترین‌ایام این‌پادشاهان از زمره هلن‌هابوده‌اند. علت‌اینکه من از این پادشاهان تاپرسه یادکرده‌ام و از آن بالاتر نرفته‌ام اینست‌که هیچ موجود فنا پذیری وجود ندارد که نام خانوادگی خود را به پرسه داده باشد درحالیکه در مورد هرکول چنین نیست و آمفیتریون (٦) این نام را باو

۱- پریتانه (Prytanée) محل‌جلوس‌قضات درشهرهای یونان قدیم - درآتن‌قدیم از اشخاص‌برجسته‌وکسانی که خدمتی‌بهشهر کرده بودند درپریتانه پذیرائی‌میکردند. پذیرائی ازطفل‌ارشدآریستودم نیز‌بهمین‌جهت بوده است.

۲- اوریستنس (Eurysthénès) دومین پادشاه سپارت پس از آریستودم که در قرن یازده قبل ازمیلاد بابرادرخود پروکلس(Proclès) بسلطنت سپارت برگزیده شد.

۳- Proclès

٤- پرسه (Persée) قهرمان افسانه‌ای یونان باستان فرزند ژوپیتر ودانه (Danaé) نخستین پادشاهان قوم دری دریونان باستان.

۵- دانه (Danaé) دختر افسانه‌ای آکریزیوس (Acrisios) پادشاه سپارت که از وصلت او باژوپیتر خدای خدایان پرسه (Persée) بدنیاآمد (دراین باره رجوع شود به یاد داشت ذیل بند ٥٤).

٦- آمفیتریون (Amphitryon) فرزندالسه (Alcée) پادشاه تیرنت (Tirynthe)

بقیهٔ حاشیه درصفحه بعد

داده است(۱). بنابراین وقتی‌من میگویم «تاپرسه»، کلامی کاملاً صحیح و بموقع بکار برده‌ام. اما اگرازجانب مادری‌شجره نسب آنان‌رااز دانه دختر آکریزیوس(۲) بالا در نظر آوریم ملاحظه خواهیم کرد که پادشاهان دری از نژاد مصری خالص هستند.

۵۴ـ شجره نسبی که بآن اشاره کردم متعلق به یونانیان است. اما اکنون روایتی از پارس‌ها نقل‌میکنیم :

پرسه در اصل‌از اهل‌آشور بوده وبعدهایونانی شده است، اما اجداداوهرگز یونانی‌نبوده‌اند. و اما اسلاف آکریزیوس که رابطه خویشاوندی باپرسه نداشتند همانطورکه یونانیان مدعی‌هستند مصری بوده‌اند(۳).

بقیهٔ‌حاشیه ازصفحه قبل

وشوهر آلکمن (Alcmène) ـ بحکایت افسانه‌های باستان ژوپیترخدای‌خدایان‌خودرابشکل آمفیتریون برزوجه‌آلکمن‌ظاهر کرد واورا فریب داد. حاصل این‌واقعه موجودی‌نیمه الهی بود‌بنام هرکول.

۱ـ ظاهراً مقصود هردوت اینست که افراد این خاندان از پرسه ببالا جنبه خدائی داشته‌اند واز آن ببعد هیچ فرد انسانی درسلسله نسب آنها مشاهده نمیشود، در حالیکه در مورد هرکول‌چنین نیست وقبل از اوموجود انسانی‌دیگری بنام‌آمفیتریون نیزوجودداشته که درظاهرپدر او ولی‌درحقیقت شوهرمادراو بوده است.

۲ـ Acrisios

۳ـ آکریزیوس (Acrisios) پادشاه آرگوس ازاخلاف اژیپتوس (Ægyptos) بوده که خود بحکایت افسانه‌های قدیم فرزند یکی از دختران نیل بوده است. بطوریکه افسانه‌ها حکایت دارند باستناد پیشگوئی‌هاتف یکی از معابد بود که آکریزیوس بدست دانه (Danaé) فرزند دخترخود بقتل‌رسید. آکریزیوس برای‌جلوگیری‌ازتحقق‌این‌پیشگوئی دخترخود دانه‌را درزیرزمینی زندانی کرد. اما خدای خدایان بصورت بارانی زرین بآن زیرزمین راه یافت و از وجود او و دانه فرزندی بدنیا آمد که او را پرسه (Persée) نام‌گذاردند. بازبحکایت افسانه‌هاپرسه بزرگ شد ودربازیهای‌المپی‌شرکت کرددودریکی از بازیهای‌المپی‌درحالی که به پرتاب لوح مشغول‌بود لوح او بفرق آکریزیوس‌اصابت کرد واین پیشگوئی الهی‌تحقق‌یافت. هرکول‌پهلوان افسانه‌ای یونان باستان ازخاندان پرسه بوده است. شباهت پرسه وپارس‌هاموجب شده‌است که در بعضی‌افسانه اورا حتی‌جدبزرگ پارس‌ها بدانند (تاریخ هردوت - جلد هفتم- بند۶۱ و ۱۵۰).

۵۵- درباره این مطلب بهمین حد اکتفا میکنیم. اینکه مصریان چگونه وبه نیروی چه اقدامات بزرگی توانسته‌اند بر دریها سلطنت کنند، این مطلبی است که دیگران دربارهٔ آن سخن گفته‌اند وبهمین جهت من چیزی درباره آن نخواهم گفت وفقط بذکر آنچه دیگران نقل نکرده‌اند اکتفامیکنم.

۵۶- امتیازاتی که اهالی‌سپارت برای پادشاهان خود قائل شده‌اند چنین است که نقل میکنیم: پادشاهان دارای دومقام روحانی هستند، یکی مقام زوس، خدای لاکدمونی و دیگری مقام زوس، خدای آسمان. آنان میتوانند باهر کشوری که مایل باشند جنگ کنند وهیچیک از اهالی‌سپارت حق ندارد باآنها دراین مورد مخالف کندواگر مردم مخالفت کنند، مخالفت آنهادر حکم توهین به مقامات مذهبی است. در سپاه، پادشاهان قبل ازدیگران حرکت میکنند وبعد از همه عقب نشینی میکنند. درموقع جنگ یکصد مرد بی‌همتامحافظین آنان راتشکیل میدهند. پادشاهان درلشکرکشی‌ها بهرتعداد رمه که مایل باشند دسترسی دارند ودرتمام تشریفاتی که مراسم قربانی بعمل‌میاورند پوست وپشم حیوان بآنان تعلق دارد.

۵۷- چنین بود امتیازات آنان در زمان جنگ. اما امتیازات آنان در زمان صلح نیز چنین است: اگر حیوانی را در مراسم رسمی قربانی کنند در مجلس ضیافتی که برای‌آن ترتیب میدهند پادشاهان را قبل‌ازدیگر مهمانان می‌نشانند وغذای آنان را قبل ازدیگران میدهند. سهم آنان از هرغذا دوبرابرسهمی‌است که بدیگرمهمانان تعلق‌میگیرد. اجرای مراسم نخستین‌شرابی که برای خدایان میاشامند بآنان تعلق داردوپوست قربانی‌ها بآنان اعطاء میشود. روزاول وروزهفتم هرماه دولت‌بهریک ازآنان حیوانی از هرحیث بی ایراد برای قربانی و مخصوص معبد آپولون و یک مدیمن (۱) آردجو ویک کوارتو (۲) شراب از روی مقیاس لاکدمونی تقدیم میکند.

۱- مدیمن (Médimne) واحد مقیاس حجم دریونان باستان و برابر ۵۱ لیتر ویک دسی‌لیتر.

۲- کوآرتو (Quartaut) مقیاس‌حجم دردنیای باستان و برابر ۷۰ لیتر امروزه

در تمام بازی ها و مسابقات بهترین جا را بآنان تخصیص میدهند . انتخاب پروکسن ها (۱) بعهده آنان است ومیتوانند از بین اهالی شهر هر کس را که بخواهند باین سمت بر گزینند . هریک از آنان دو نفر مشاور برای خود برمیگزینند . این مشاورین مأمور مشورت بامعبد دلف هستند وخرج آنها نیزمانند خرج پادشاه بادولت است . اگر پادشاهان در اطعام عمومی مشارکت نکنند برای هریک از آنها دو شنیس جو (۲) ویک کوتیل (۳) شراب بخانه میفرستند ، اما اگر دراطعام عمومی مشارکت کنند سهم هریک ازآنها از هرغذا دو برابر دیگران است و هرفردی که آنان را بسفرهٔ خود دعوت کند رعایت احترامات را نسبت بآنان خواهد کرد . پیشگوئی های الهی که برای شهرآنان میرسد باطلاع مشاورین میرسد ودر بایگانی پادشاهان ضبط میشود . صلاحیت قضائی پادشاهان فقط شامل موارد محدود زیر است اما در کلیه این موارد آنان یگانه مرجع قضائی شناخته میشوند:

اگر پدری در زمان حیات برای دختر خود نامزد تعیین نکرده باشد وآن دختر یگانه وارث اموال او باشد تعیین شوهر برای او بعهده پادشاهان است . رسیدگی بتمام مسائل مربوط به جاده های بزرگ نیز باپادشاهان است . همچنین اگر کسی بخواهد طفلی را بفرزندی بپذیرد تشریفات آن باید درحضور پادشاهان انجام گیرد . پادشاهان در شورای قدما که تعداد اعضای آن بیست و هشت نفر است شرکت میکنند . اگردر جلسات شورا حاضرنشوند کسانی ازقدما که نزدیکترین بستگان آنها هستند جانشین آنها میشوند ودراینصورت آنان علاوه برحق رأی شخصی خود دورأی اضافی نیز خواهند داشت .

۱- پروکسن (Proxènes) کسانی بودند که درسپارت قدیم نقش کنسولی های امروز را بعهده داشتند و برای رسیدگی بکار اتباع سپارت دردیگر نقاط فرستاده میشدند.

۲- شنیس (Chénice) واحد مقیاس حجم در یونان باستان و برابر یك لیتر و یك دسی لیتروهشت دهم سانتی لیتر .

۳- کوتیل (Cotyle) واحد مقیاس حجم دریونان باستان و برابر یك دسی لیتر و ۲۷ سانتی لیتر.

۵۸- این بود افتخاراتی که دولت سپارت برای پادشاهان خود تا موقعی که زنده‌اند قائل میباشد. واما افتخاراتی که بعد از مرگ نسبت بآنها رعایت میشود چنین است که نقل میکنیم : تعدادی سوار بسراسر لاکونی(۱) فرستاده میشوند تااین خبر را در آن سرزمین جار زنند. زنان دیگ‌هائی بدست میگیرند وبر آنها میکوبندودرمعابر شهرحرکت میکنند. وقتی این صدا بگوش میرسد درهرخانواده دو نفر از اعضای آزاد آن ، یکی مرد ویکی زن ، مکلف به پوشیدن لباس عزا هستند واگراین رسم را رعایت نکنند مشمول مجازات‌های شدید میشوند. عادات ورسوم لاکدمونی‌ها در موقع مرگ پادشاهان به عادات ورسوم بربرها شباهت دارد، زیرا مردم آسیا هنگام مرگ پادشاهان خود همان مراسم را برپا میکنند. باین ترتیب ، وقتی یکی از پادشاهان لاکدمونی میمیرد ، علاوه برسپارتی‌ها تعداد معینی از مردم لاکدمون از سراسر این سرزمین درمراسم تشییع شرکت میکنند. این اشخاص وبردگان وسپارتی‌ها که بتعدادچندین هزار نفرهستند درمحل معین جمع میشوند وهمه، زن ومرد، درعین هشیاری پیشانی خود را مجروح میکنند ودرهمان حال پی در پی فریاد میزنند که پادشاهی که درگذشت بهترین پادشاه بود. اگرپادشاهی درجنگ کشته شود تصویری از او تهیه میکنند و درموقع تشییع جنازه آنرا بربستری که از پارچه های ذیقیمت تهیه شده قرار میدهند وحمل میکنند. در موقع تدفین، میدان مرکزی شهرمدت ده روز برچیده میشود ودراین مدت انتخاب صاحب‌منصبان تعطیل میشود. این ایام به برگزاری مراسم عزاداری تخصیص دارد.

۵۹- اکنون یکی دیگراز عادات ورسوم آنانرا که باعادات و رسوم پارس‌ها شباهت دارد نقل میکنیم : وقتی پادشاهی پس از مرگ پادشاه دیگر جانشین او میشود بدهی هرسپارتی را که به پادشاه یا دولت بدهکار باشد می‌بخشد. درپارس نیز وقتی

۱- لاکونی (Laconie) یالاکونیا (Laconia) از نواحی یونان قدیم واقع درجنوب شرقی شبه جزیره پلوپونز که شهرمعروف سپارت پایتخت آن بود.

پادشاهی بسلطنت میرسد تمام شهرهائی را که تاآنزمان خراج میپرداخته‌اند از پرداخت خراج معاف میکند.

۶۰- اکنون بنقل یکی از خصوصیاتی میپردازم که شباهت لاکدمونی‌ها را بامصریان نشان میدهد: دربین این دوقوم پیشهٔ جارچی گری ونی‌زنی وآشپزی از پدر به پسر منتقل میشود. از مردی که نی‌زن است فرزندی نی زن بدنیا میآید و از مردی که طباخ است فرزندی طباخ و از آنکس که جارچی است فرزندی جارچی پای بعرصه وجود میگذارد. ممکن است دیگران صدائی رساتر داشته باشند، اما فقط باین جهت نمیتوانند سد راه فرزند یک جارچی شوند زیرا اصل، شغل پدر شخص است. چنین است عادات ورسومی که دراین موارد معمول است.

۶۱- در دوره‌ای که من از آن سخن میگویم، درهمان موقع که کلئومن در اژین اقامت داشت وبرای مصالح عمومی یونانیان تلاش میکرد دمارات برضد او مشغول اقدام بود واین عمل را نه بخاطر اهالی اژین بلکه از راه حسادت وخودخواهی انجام میداد. بنابراین وقتی کلئومن از اژین بازگشت درصدد برآمد که دمارات را از سلطنت خلع کند واوضاع واحوالی را که اکنون بنقل آن مشغول میشوم بهانه‌ای برضد او قرار داد: آریستون پادشاه سپارت بااینکه دارای دو زن بود از داشتن فرزند محروم بود. وچون اطمینان کامل داشت که از این حیث ایرادی بخود او وارد نیست بترتیبی که نقل میکنم بعقد سومین زن خود مبادرت کرد: وی دوستی داشت سپارتی که بیش از تمام اهالی سپارت باو علاقمند بود. زوجه این مرد زیباترین زن درشهرسپارت بود، در حالیکه درآغاز کار زشت‌ترین آنان محسوب میشد. آن زن درطفولیت چهره‌ای کریه داشت. دایه‌اش که وارث آن خانوده ثروتمند راچنین زشت میدیدوپدر ومادراو رابخاطر زشتی صورت دختر اندوهگین مییافت تدبیری اندیشید که چنین بود: وی هرروزآن دختر را به معبد هلن که درمحلی موسوم به تراپنا (۱) برفراز معبد فوابوس (۲)

۱- Thérapna

۲- Phoibos

قرار دارد میبرد. و هربار که طفل را بآن محل میبرد، خود در برابر مجسمه الهه قرار میگرفت و باتضرع و زاری از الهه میخواست تازشتی چهره طفل را بزداید. بطوریکه نقل میکنند روزی درموقع خروج از معبد زنی در مقابل او آشکار شد واز اوسوال کرد که چه چیز دربغل دارد. وی جواب داد که طفلی درآغوش دارد. آن زن تقاضا کرد که طفل را باو نشان دهد، اما دایه از نشان دادن طفل خود داری کرد زیرا پدرو مادرش دستور داده بودند که او را به هیچکس نشان ندهد. لیکن آن زن با هرزبانی که میدانست بدیدن آن دختراصرار کرد. سرانجام وقتی دایه مشاهده کرد که آن زن تااین حد مایل به دیدن طفل است، اورا باو نشان داد. آن زن دست نوازشی برسر طفل کشید واظهار کرد که این دخترك بین زنان سپارت زنی زیبا خواهد شد. از آن روز ببعد آن طفل زشت صورت تدریجاً تغییر شکل داد و وقتی بسن بلوغ رسید با آژتوس (۱) فرزند آلسیداس (۲) و دوست آریستون (۳) ازدواج کرد.

۶۲- اتفاقاً آریستون عاشق بیقرار این زن زیبا روی بود. پس وی نیرنگی اندیشید که چنین بود: به دوستی که این زن باو تعلق داشت پیشنهاد کرد که از تمام اموال اوهرچه مایل است برای خود برگزیند ودر مقابل باو نیز اجازه دهد که هرچه را مایل است از اموال اوتصاحب کند. چون آن مرد خیالش از جانب زن خود آسوده بود ومیدااست که آریستون نیز زن دارد باپیشنهاد اوموافقت کرد وهردونفرقرارداد را بقید سوگند تضمین کردند. آنگاه آریستون آنچه را که آژتوس از بین اموال او انتخاب کرد (ذکر آن دراین مقام ضروری نیست) باو داد و درموقعی که برای انتخاب سهم خود بخانه او رفت درصدد برآمد که زن دوست خود را باخود ببرد. اما رفیقش بی تأمل پاسخ داد که زن او یگانه چیزی است که مشمول قرار داد آنها

۱- Agétos

۲- Alidas

۳- Ariston

نیست. اما با این حال چون در اثر این تردستی ناجوانمردانه فریب خورده بود بخاطر سوگند خود اجازه داد زنش با او برود.

۶۳- بدین ترتیب آریستون سومین زن خود را بخانه خود آورد و دومین زن خود را طلاق داد. اتفاقاً این زن قبل از انقضای مدت و قبل از ده ماه طفلی بدنیا آورد که همان دمارات بود. در موقعی که آریستون با افورها(۱) در مجلسی حضور داشت خدمتگاری بنزد او آمد و تولد طفل را باطلاع او رسانید. اما او که بخوبی میدانست چه موقع زن خود را بخانه آورده است با انگشتان به محاسبه ماههای منقضی شده مشغول شد و آنگاه خداوندان را گواه گرفت و چنین گفت: «این طفل نباید از من باشد.» افورها این سخن را شنیدند، اما در آن لحظه توجهی نکردند.

آن طفل رشد کرد و آریستون از آنچه گفته بود پشیمان شد زیرا بعدها اطمینان کامل یافت که دمارات فرزند خود اوست. اما علت اینکه او را دمارات نام نهاد چنین بود(۲): قبل از این حوادث اهالی سپارت باجتماع دعا کرده بودند که آریستون، مردی که بیش از همه پادشاهان دیگر برایش ارزش قائل بودند، صاحب فرزندی شود و بهمین جهت او را دمارات نام نهادند.

۶۴- مدتی سپری شد. آریستون درگذشت و دمارات پادشاه شد. اما بی تردید لازم بود که این مطالب گفته شود و موجب خروج سلطنت از دست دمارات گردد زیرا روزی که او سپاه خود را از الوزیس (۳) فراخواند کلئومن را سخت باخود دشمن کرد و وقتی کلئومن برای مجازات طرفداران مادها به اژین رفت، این کینه وخصومت

۱- افورها (Ephores) مأمورین عالیرتبه در سپارت قدیم که دارای اختیارات مطلق در مسائل قضائی و مالی بودند.

۲- دمارات در یونان بمعنای «خدا داده بخواسته مردم» بوده است.

۳- الوزی (Eleusis) یا الوزیس از شهرهای کوچك شبه جزیره آتیک واقع در شمال آتن که امروز لپسینا (Lepsina) نام دارد.

شدت بیشتری یافت(۱).

۶۵- کلئومن برای انتقام ، بالئوتیکیدس (۲) فرزند منارس (۳) فرزند آژیس (٤) که بادمارات از یک خاندان بود متحد شد. شرط این اتحاد آن بود که اگر کلئومن او را بجای دمارات بسلطنت برساند ، لئوتیکیدس دوش بدوش او باا هالی اژین بجنگد. لئوتیکیدس بدلیلی که نقل میکنم کینه شدیدی ازدمارات در دل داشت : وی باپرکالوس(٥) دختر کیلون (٦)فرزند دمارمنوس(۷) قرار نامزدی گذارده بود. دمارات برای ردبودن نامزد او توطئه‌ای ترتیب داد ودر این کارآنچنان سریع‌عمل کرد که توانست پرکالوس را برباید و او را بعقد ازدواج خود درآورد. منشاء کینه و خصومت لئوتیکیدس بادمارات همین عمل ناپسند اوبود. بهمین جهت در این فرصت بکمک و براهنمائی کلئومن ، بقید سوگند مدعی شد که دمارات فرزند آریستون نیست وبعنوان پادشاه سپارت مقامی را غصب کرده است که حقاً باوتعلق ندارد. وی‌این‌اتهام راباو وارد کرد ودعوی‌خود را بعرض‌قضات شهررسانیدو گفتار معروف آریستون را دلیل‌آورد وفاش کرد که وقتی خدمتگذار آریستون تولد طفل را باو اعلام کرد وی باانگشتان خود مدت منقضی‌شده را حساب کرد و خدایان را گواه گرفت که آن طفل باوتعلق ندارد. باستناد این دلیل بزرگ لئوتیکیدس مدعی

---

۱ - درباره اختلاف و خصومت کلئومن و دمارات پادشاهان دوگانه سپارت رجوع شود به تاریخ هردوت - جلد پنجم - بند ۷۵ .

۲-لئوتیکیدس(Léotychidès) پادشاه سپارت‌درقرن‌پنج قبل‌ازمیلاد که بکمک کلئومن بسلطنت رسید . وی درجنگ دریائی معروف‌میکال (Mycale) فرماندهی نیروی‌دریائی یونانیان رابعهده داشت و بافتح میکال‌شهرت فراوانی بدست آورد .

۳ - Ménarès

٤ - Agis

٥ - Percalos

٦ - Chilon

۷ - Démarménos

شد که دمارات فرزند آریستون نیست و مقام سلطنت سپارت باو تعلق ندارد. برای اثبات ادعای خود به شهادت افورهائی استناد کرد که در آن لحظه در کنار آریستون نشسته و گفته اورا شنیده بودند.

۶۶- سرانجام چون اختلافات بزرگی در این باره بوجود آمد اهالی سپارت تصمیم گرفتند که از هاتف معبد دلف سؤال کنند که آیا دمارات واقعاً فرزند آریستون بوده‌است. کلئومن از این تصمیم بی‌خبر نبود و همینکه تصمیم در این باره به نظر هاتف دلف واگذار شد، کوبون (۱) فرزند آریستوفانت (۲) را که از شخصیت‌های بانفوذ معبد بود باخود همراه کرد. کوبون توانست پریالا (۳) کاهنهٔ بزرگ معبد را راضی کند که مطالبی را که کلئومن در دهان او میگذارد بازگو کند. بهمین جهت وقتی سؤال کنندگان سؤال خود را برهاتف معبد طرح کردند هاتف پاسخ داد که دمارات فرزند آریستون نیست. اما بعدها این معامله برملاء شد. کوبون از دلف تبعید و پریالا کاهنه بزرگ از مقام خود خلع شد.

۶۷- بدین ترتیب دمارات از سلطنت بر کنار شد و پس از آن نیز در نتیجه اهانتی که باو کردند و اکنون بنقل آن میپردازم از سپارت مهاجرت کرد و بنزد مادها رفت: دمارات بعد از آنکه ازسلطنت خلع شد درصف قضات شهر وارد شد. دریکی از روزها که بازیهای ژیمنوپدی (٤) برگزار میشد دمارات بین تماشاچیان نشسته بود. لئوتیکیدس که در آن موقع بجای او بسلطنت رسیده بود برای اینکه او را دست اندازد وآزار دهد یکی ازخدمتگذاران خود را بنزد او فرستاد و از اوسؤال کرد که

۱- Kobon

۲- Aristophante

۳- Périalla

٤- ژیمنوپدی (Gymnopédies) جشن سالیانه‌ای بود که هر سال بافتخار جنگجویانی که در جنگ تیره‌آ بقتل رسیده بودند در یونان برگزار میشد (تاریخ هردوت. جلد اول بند ۸۲).

بعد ازسلطنت مقام قضا راچگونه مییابد. دمارات ازگستاخی این سؤال بخشم آمد و پاسخ داد که آنکس که طعم این هردوسمت را چشیده است خود او است (۱) ، نه لئوتیکیدس؛ بعلاوه این سؤال ممکن است برای لاکدمونی ها منشاء مشکلاتی فراوان و یا سعادتی بیحد گردد. دمارات این بگفت و چهره خود را بپوشاند و از صحنه بیرون رفت و به خانه خود بازگشت. در خانه ، بیدرنگ وسائل یک قربانی را فراهم کرد و گاوی به زوس تقدیم کرد و همینکه مراسم قربانی بپایان رسید مادر خود را بحضور طلبید.

۶۸- وقتی مادر بنزد اوآمد قسمتی از احشاء حیوان را در دست اونهادوبالحنی ملتمسانه او را چنین مخاطب قرارداد : « مادر ! من اکنون ترا بتمام خدایان و مخصوصاً به زوس خدای خانواده که اینجا مقام ونمازگانه اوست سوگند میدهم که بمن بحقیقت بگوکه پدرم چه کسی است؟ لئوتیکیدس در رقابت خصمانه خود بامن مدعی شده است که وقتی تو بخانه آریستون رفتی قبلاً از شوهر اولت باردار بوده‌ای. برخی دیگر ازمردم منفورترین افسانه ها را دراین باره شایع میکنند ومدعی هستند که تواز یکی از خدمتگاران خود که کارش چرا دادن خرها بوده است آبستن شده‌ای ومن فرزند همان مرد هستم. باین جهت من رو بتوآورده‌اند وترا به خدایان سوگندمیدهم که حقیقت را بمن بازگو. اگر آنچه را بتونسبت میدهند واقعاً انجام داده‌ای، بدان که تو تنها کسی نیستی که چنین کرده‌ای ، زنان بسیاری هستند که چنین میکنند. شاید بهمین جهت است که در سپارت شایع شده است که آریستون قدرت مردی نداشته زیرا در غیراینصورت لازم بود که از زنان قبلی خود نیزفرزندانی میداشت.

۶۹- وی این سوال رامطرح کرد وآن زن چنین پاسخ داد: « فرزند من! از آنجا که باالتماس واصرارحقیقت را ازمن جویا میشوی آنچه حقیقت است برتوآشکار خواهد

۱- اشاره دمارات به آنست که مقام قضاوت بانتخاب مردم تعین میشود درحالیکه مقام سلطنت ازراه وراثت منتقل میگردد واواین هردومقام را آزمایش کرده است؛ درحالیکه لئوتیکیدس سعادت آنرا نداشته که طعم مقام قضاوت را درحیات خود بچشد.

شد. پس از آنکه آریستون مرا بخانه خود برد، در شب سوم بعد از ورود مشاهده کردم شبحی که کاملا باوشباهت دارد بسوی من میآید. آنگاه آن شبح بامن هم بستر شد وسپس تاجی راکه برسرداشت برسرمن نهاد و رفت. بعد از آن دیدم که آریستون نیز از راه رسید. وقتی اومرا باآن تاج مشاهده کرد از من پرسید که چه کسی آنرابمن بخشیده است ومن پاسخ دادم که اوخود آنرا بمن داده است. اما او حاضر نبود این مطلب را قبول کند. پس من خدایان بزرگ را گواه گرفتم و گفتم که او باانکار این عمل کارخوبی نمیکندزیراخودچندلحظه قبل بنزد من آمده بود وبامن هم بسترشده بودو این تاج را بمن داده بود. وقتی آریستون مشاهده کرد که من بقید سوگند در مقام اعتراض برآمده‌ام دانست که دست خدایان درکار است. چنین بنظرش آمد که آن تاج به قهرمانی تعلق دارد که مجسمه‌اش درحیاط درکنار در ورودی برپا شده و آستروباکوس (۱) نام دارد. غیبگویان نیز اظهار کردند که آن شبح همان قهرمان بوده است. بدین ترتیب، فرزند من، اکنون آنچه راکه میخواستی میدانی؛ یا از این قهرمان بدنیا آمده‌ای وپدرت آستروباکوس قهرمان نیمه خدا است ویا از آریستون بدنیاآمده‌ای وپدرت خوداواست ودرهرحال نطفهٔ تو در همان شب تکوین یافته. اما درباره موضوعی که دشمنانت مخصوصاً بآن استناد میکنند یعنی این ادعا که آریستون بمحض اطلاع از خبر تولد تو درمقابل تعداد کثیری اشخاص مدعی شد که تو فرزند اونیستی (بدلیل آنکه مدت زمان لازم که ده ماه است منقضی نشده بود)، آریستون از روی کمال بی‌اطلاعی از این امور آن سخن را برزبان جاری کرده بود. زیرازنان، هم درنه ماهگی میزایند وهم درهفت ماهگی، و هرگز چنین نیست که همه زنان در ده ماه تمام باردار شوند. اماتو فرزند من، درآخرماه هفتم بدنیا آمده‌ای. مدتی بعد آریستون خود تصدیق کرده است که در آن مورد بی‌تأمل سخن گفته است. بااین ترتیب هیچ روایت دیگری را درباره تولد خود مپذیر زیرا هم اکنون حقیقت واقع وعریان رابی‌پرده شنیدی. امیدمن آنست که زن لئوتیکیدس

۱- Astrobakos

وزنان تمام کسانی که این شایعات را منتشر کرده‌اند. خود خرکچی‌هائی‌را که از آنها سخن گفته‌اند بمقام پدری فرزندان شوهران خود برسانند.»

۷۰-آن زن چنین گفت ودمارات از آنچه مایل بدانستن‌آن بود مطلع شد. پس‌وسائل لازم برای مسافرت فراهم کرد وبعنوان اینکه برای‌مشورت باهاتف معبد الهی به دلف میرود به الیس(۱) سفر کرد. اما بعد از عزیمتش، چون لاکدمونی‌ها باوظنین شدند و تصورکردند که قصد دارد از آن سرزمین بگریزد بتعاقب او پرداختند. خوشبختانه دمارات قبل‌از آنکه‌آنان‌بسرزمین‌الیس برسند ازآن شهرخارج شده بودوبه زاسنت (۲) رفته بود. لاکدمونی‌ها بدنبال او بآن محل‌شتافتند وهمینکه باو دست یافتند محافظینش را گرفتند. اماچون اهالی زاسنت حاضر به تسلیم‌اوبه‌لاکدمونی‌ها نشدند، دمارات به آسیا رفت وبحضور داریوش‌شاه رسید. داریوش‌باجلال تمام او را پذیرفت ومقداری زمین‌وتعدادی شهرباو واگذار کرد. باین‌ترتیب وبعد ازتمام این حوادث بود که سرانجام دمارات به آسیا رسید. وی چه درعمل و چه در حرف مکرردر لاکدمونی‌توفیق‌یافت وحتی‌در بازیهای المپی گردونه‌ای را براند وپیروز شد. او تنها پادشاهی‌است که درسپارت باین‌موفقیت نائل‌شده است.

۷۱- بعد از آنکه دمارات از سلطنت بر کنار شد، لئوتیکیدس‌فرزند منارس‌جانشین او شد. وی فرزندی داشت زوکسیداموس (۳) نام که بعضی از اهالی سپارت وی را کینیسکوس(٤) نام داده بودند. این‌پسر قبل‌از لئوتیکیدس‌بمرد وفرزندی از خود باقی گذارد که آرکیداموس(۵) نام‌داشت. بعد ازمرگ‌زوکسیداموس،لئوتیکیدس

---

۱ ـ الیس (Elis) از شهرهای یونان باستان که امروز کالوسکوپی (Caloscopie) نام دارد.

۲ ـ زاسنت (Zacynthe) از جزایر دریای یونی که امروز زانته (Zante) نام دارد.

۳ـ Zeuxidamos

٤ـ Kyniscos

۵ـ Archidamos

زنی دیگر گرفت که اوریدامه (۱) نام داشت. از این زن که خواهر منیوس (۲) و دختر دیاکتوریدس(۳) بود فرزندذکوری نیاورد، اما دختری آورد که لامپیتو(٤) نامیده شد و لئوتیکیدس وی را بعقد ازدواج آرکیداموس فرزند زوکسیداموس در آورد.

۷۲- لئوتیکیدس نیز نتوانست دوران کهولت خود را در سپارت بگذراند و در حقیقت میتوان گفت انتقام دمارات ازاو گرفته شد. وی در جنگ برضد تسالی رهبری سپاهیان لاکدمونی را بعهده داشت ودرآن موقع بااینکه مطیع کردن اهالی تسالی برای او آسان بود درمقابل رشوه قابل ملاحظه‌ای خود راباآنان فروخت. درحین انجام این عمل ودر همان محل در اردو اورا درحالیکه برروی کیسه‌ای انباشته از پول نشسته بود غافلگیر کردند. پس او را محاکمه و از سپارت تبعید کردند وخانه‌اش را باخاك یکسان کردند. وی به تبعیدگاه خود در تژه (٥) رفت و تا پایان عمر درآن محل بسر برد.

۷۳- این وقایع بعد از این تاریخ اتفاق‌افتاده، اما در زمانی که فعلاً در باره آن سخن در میان است کلئومن ، پس از آنکه در عملیات خود برضد دمارات موفق شد ، لئوتیکیدس را باخود همراه کرد وبیدرنگ برای جنگ بااهالی اژین حرکت کرد. وی بعلت حادثه تأثرآوری که برایش روبداده بود کینه شدیدی از آنان دردل داشت. وقتی اهالی اژین مشاهده کردند که هردو پادشاه باتفاق بجنگ آنان آمده‌اند مقاومت را معقول ندانستند. سپارتی‌ها ده نفر از آنان راکه ازحیث ثروت و نسب از همه

۱- Eurydamè

۲- Ménios

۳- Diactoridès

٤- Lampitô

٥- تژه (Tégée) یا تژا (Tégea) ازشهرهای قدیم پلوپونز واقع درجنوب شرقی این‌شبه جزیره که امروزهیچگونه اثری ازآن باقی نیست.

معروف‌تر بودند برگزیدند و باخود بردند. کریوس (۱) فرزند پولیکریتوس (۱) و کاسامبوس(۳) فرزند آریستوکراتس(۴) که ازمتنفذترین شخصیت‌های شهر بودند در بین این ده نفربودند. سپارتی‌ها این ده نفر را به آتیک بردند و آنانرا بعنوان امانت به بدخواه ترین دشمنانشان یعنی اهالی آتن تسلیم کردند.

۷۴- اما درهمین موقع توطئه‌های ناجوانردانه کلئومن برضد دمارات علنی وآشکار شد. کلئومن از بیم سپارتی‌ها پنهانی به تسالی پناهنده شد واز آنجا به آرکادی(۵) شتافت و کوشید تادراین محل جنبشی برضد سپارت بوجود آورد. وی اهالی آرکادی را بقید سوگندهای متعدد متعهد کرد که هرجا که او مایلست همراه اوبروند. قصد او آن بود که سران آرکادی‌را به شهر نوکراتیس(۶) برد تا آنان را به‌آب ستیکس(۷) سوگنددهد. بطوریکه نقل میکنند آب ستیکس درایالت‌آرکادی‌ودراین‌شهردرجریان است. رشته آب باریکی‌است که‌آرام آرام از کنارتخته سنگی‌جاری‌است ودرتنگنائی که ازسنگهای خشک محصوراست فرو میرود. نوکراتیس که این چشمه در آن

۱- Krios

۲- Policritos

۳- Kasambos

۴- Aristocratès

۵- آرکادی (Arcadie) از نواحی یونان قدیم واقع درمرکزشبه جزیره پلوپونز.

۶- نوکراتیس(Naucratis) از شهرها و بنادر بزرگ مصرقدیم درکنار یکی از انشعابات نیل که مدتها یکی ازمراکزمهاجرنشین‌یونانی درمصربود. در این مورد مقصود کوهی‌است که بهمین‌نامدرپلوپونز قدیم وجود داشته و آب رود افسانه‌ای‌ستیکس (Styx) از آن سرچشمه میگرفته‌است.

۷- ستیکس(Styx) ازرودهای پلوپونزدریونان باستان که آب آن ازکوه‌نوکراتیس (Naucsatis) سرچشمه‌میگرفت وامروزخلموس (Khelmos) نام دارد. یونانیان‌قدیم‌معتقد بودند که آب این‌رود ازدوزخ سرچشمه میگیرد وبهمین‌جهت انسان قادربه تحمل‌آن نیست وبرای اثبات سوگند مقداری ازآب این‌رود رامیآشامیدند.

جاری است یکی ازشهرهای رکادی است ودر نزدیکی فنئوس(۱)قرار دارد.

۷۵- پس ازآنکه لاکدمونی‌ها ازتوطئه های کلئومن باخبر شدند هراسی شدید آنانرا فرا گرفت و وی را به سپارت دعوت کردند تا احترامات و امتیازات سابقش را بوی بازگردانند. اما همینکه او به سپارت مراجعت کرد، جنون خفیفی که داشت شدت یافت و هربارکه بایک سپارتی روبرو میشد باچوبدستی خود ضربه‌ای برصورت او مینواخت. درمقابل این رسوائی وعلائم دیوانگی بستگانش گردن او را بازنجیر به چوبه‌ای بستند. پس از آنکه کلئومن باین ترتیب در بند شد، در یکی‌از روزها که یک نگهبان بیش‌درکناراونبود خنجری ازآن نگهبان طلب کرد. آن مرد ابتدا از دادن خنجر امتناع کرد، اما کلئومن تهدید کرد که اگر آزاد شود او را مجازات خواهد کرد. نگهبان از این تهدیدها هراسید و خنجری باو تسلیم کرد - زیرا او برده‌ای بیش نبود. وقتی کلئومن خنجر را بدست آورد ضرباتی وحشیانه برپیکر خود وارد کرد. ابتداساق‌های پای‌خود را قلم کرد وگوشت‌های آنرا از هرطرف درید، آنگاه ازساق پاها به‌ران‌ها رسید و از ران‌هابه کمر و ازکمر به شکم رسید واحشاء خود را بیرون ریخت و درگذشت. یونانیان عموماً عقیده دارندکه این سرنوشت درحقیقت مجازات رشوه‌ای بودکه وی درمورد دمارات به هاتف الهی داده بوده. اما آتنی ها مرگ او را نتیجه اهانتی میدانندکه نسبت به ربةالنوع های الوزی (۲) مرتکب شد و آن سرزمین را تسخیرکرد و درختان جنگلهای مقدس‌الهه‌ها را قطع کرد. اهالی آرگوس‌عقیده دارندکه مرگ او مجازات رفتاری بودکه باآنان درپیش گرفت چه اوپس‌از جنگ بااهالی‌آرگوس کسانی‌راکه‌بداخل محوطه مخصوص خدای شهرآرگوس پناه برده بودند ازآن محل بیرون کشید و قتل‌عام‌کرد وکار را بجائی رسانیدکه بی‌توجه به مصونیت جنگل مقدس آنرا باتش سوزانید.

۱- Phénéos

۲- Eleusis - رجوع‌شود به یادداشت ذیل بند٦٤ این کتاب.

۷۶- باید اضافه کرد که هنگامی که کلئومن برای مشورت با هاتف الهی به دلف رفته بود باو اطمینان داده شده بود که آرگوس را تسخیر خواهد کرد. پس از این مشورت وی سپارتی‌های خود را بسوی آن شهر هدایت کرد و تا رود ارازینوس (۱) پیش رفت. بطوریکه نقل میکنند، این رود ازدریاچه ستیمفال(۲) سرچشمه میگیرد. گویا آب این دریاچه درگردابی که اعماق آن از انظار ناپیداست فرو میرود و در سرزمین آرگوس از نو بسطح زمین میآید و از اینجا ببعد است که آب آنرا اهالی آرگوس ارازینوس نام نهاده‌اند. پس همینکه کلئومن به سواحل این رود رسید، یک قربانی بآن تقدیم کرد، اما با این حال علامت مساعدی که حاکی از اجازه عبور او از رود باشد مشاهده نشد. وی از اینکه ارازینوس حاضر به خیانت به همشهریان خود نشد اظهار شادمانی کرد اما اضافه کرد که اهالی آرگوس نیز از این ماجرا طرفی نخواهند بست. پس وی سپاه خود را بسوی تیره آ (۳) هدایت کرد، گاوی نر به دریا هدیه کرد وباسپاهیان خود درکشتی نشست تا بساحل نوپلی (۴) برود و از آنجا خود را بسرزمین تیرنت (۵) برساند.

۷۷- همینکه این خبر به اهالی آرگوس رسید برای دفاع از شهر هائی که مورد تهدید

۱- Érasinos

۲- ستیمفال(Stymphale) دریاچه‌ای درشبه جزیره پلوپونزدر کنارشهری که بهمین نام امروز زاراکا (Zaraka) نام دارد و بحکایت افسانه‌های باستان هرکول پهلوان معروف یونان پرندگان بزرگی راکه ازگوشت انسان تغذیه میکردند در سواحل این دریاچه از پادرآورد.

۳- تیره آ(Thyréa) یاتیریوم (Thyrium) ازشهرهای قدیمی شبه جزیره پلوپونز دریونان باستان که در۵۵٤ قبل ازمیلاد جنگ معروف بین سپارتی‌ها واهالی آرگوس در حوالی آن روی داد.

٤- نوپلی (Nauplie) یا ناپولی (Napoli) از بنادر شبه جزیره پلوپونز واقع در نزدیکی کورنت در کنارخلیجی بهمین نام.

۵- تیرنت (Tirynthe) یاتیرینس(Tiryns) ازشهرهای قدیم پلوپونزدریونان باستان در کنارخلیج ناپولی(Napoli)

قرار گرفته بودند بسوی ساحل شتافتند. آنان در تیرنت به محلی بنام سپیا (۱) رسیدند که فقط چند تیررس ازلاکدمونی‌ها فاصله داشت، و در همان محل درمقابل آنان اردوزدند. آنان از جنگ بالاکدمونی‌ها هراس نداشتند اما میترسیدند که مبادا دامی برای آنان گسترده باشند. زیرا هاتف الهی مطالبی در قالب عبارت زیر برای آنان واهالی‌ملط بیان کرده بود که احتمال شکست از آن استنباط میشد. آن عبارت چنین بود:

اما وقتی ماده بر نر پیروز شود ،
و در آرگوس شهرت و افتخار بدست آورد ،
مادهٔ آرگوسی ناخن های خشمگین خود را
بر اندام مجروح او فروخواهد کرد و این قانون تقدیر است.
و بعد ها ، آیندگان خواهند گفت که
زخم های مهلک سر نیزه
بر پیکر مار مهلکی که سه بار بدور خود حلقه زده محسوس است.

تمام این اوضاع و احوال دست بهم دادو بین اهالی آرگوس رعب و هراسی شدید بوجود آورد. پس آنان مصلحت آن دانستند که دستورهائی را که جارچیان در اردوی دشمن نقل میکنند بدقت استراق سمع کنند. از وقتی که این تصمیم گرفته شد ، هربار که جارچی‌سپارتی خطابه‌ای برای لاکدمونی‌ها قرائت میکرد آنان نیز عملیاتی را که دشمن انجام میداد عیناً تقلید میکردند.

۷۸- کلئومن بزودی دانست که هرآنچه جارچی او برزبان جاری میکند در اردوی آرگوسی‌ها بموقع اجرا گذارده میشود. پس به لاکدمونی‌ها امر کرد که همینکه جارچی‌وقت غذا را اعلام کرد بسوی اسلحه‌های خود بشتابند و به‌آرگوسی‌ها حمله برند. آنان نیزچنین کردند. اهالی‌آرگوس بعد از آنکه اعلام غذارا ازجارچی‌شنیدند باخاطری آسوده به خوردن غذا مشغول شدند؛ اما در همین موقع دشمن برسرآنها

۱- Sépéia

تاخت. بسیاری از آنان کشته شدند و تعدادی بیشتر از شدت اضطرار به جنگل مقدس آرگوس پناه بردند. دشمنان نیز جنگل را محاصره کردند وآنان را در داخل آن جنگل زندانی کردند.

۷۹- دراین موقع کلئومن چنین کرد که اکنون نقل میکنم : وی تعدادی سرباز فراری دشمن در اختیار داشت که بوسیله آنان از اسامی آرگوسی هائی که در جنگل محصور بودند مطلع شد. آنگاه بوسیله جارچی یک بیک آنها را بنام فراخواند و هر بار که آنانرا به خروج از جنگل دعوت میکرد بآنان اطمینان میداد که کفاره آنان پرداخت شده است. در پلوپونز کفاره هر اسیر بمقدار دومین (۱) است. باین ترتیب ، چون کسانیکه در جنگل مانده بودند از سرنوشت رفقای خود بی خبر بودند ، کلئومن توانست تعداد پنجاه تن از آرگوسی ها را جداگانه بنام از جنگل فراخواند و بقتل رساند. زیرا درختان جنگل انبوه بود وشاخ و برگ فراوان مانع آن بود که کسانی که در داخل جنگل بودند ازسرنوشت رفقای خود مطلع شوند. سرانجام یکی ازاهالی آرگوس از درختی بالا رفت و آن منظره را بچشم دید. از آن لحظه ببعد هراندازه افراد را بنام صدا کردند ، جوابی شنیده نشد.

۸۰- دراین موقع کلئومن بتمام بردگان خود امر کرد که تعدادی پشته هیزم درحاشیه جنگل قرار دهند. آنان چنین کردند واو آن درختان مقدس را بآتش سوزاند. در همان موقع که درختان در شعله آتش میسوختند کلئومن از یکی از فراریان سؤال کرد که آن جنگل بکدامیک ازخدایان تعلق دارد. پاسخ داده شد که آن جنگل به آرگوس تعلق دارد. همینکه کلئومن این نام را شنید فریادی بلند سرداد و چنین گفت :

«ای خداوند آپولون ! توکه قدرت داری که ازآینده خبردهی چرامرافریب دادی وپیشگوئی کردی که آرگوس را تسخیر خواهم کرد ! اکنون معلوم شد که

۱- مین (Mine) واحد وزن و پول دریونان باستان (رجوع شود به یادداشت مقدمه درباره اوزان ومقادیر دریونان باستان - تاریخ هردوت - جلداول- صفحه ۳٤).

پیشگوئی هاتف الهی تحقق یافته (۱)»

۸۱- بعد ازاین واقعه ، کلئومن بیش از نیمی از سپاه خود رابه‌سپارت فرستاد وبا هزار مرد بر گزیده دیگر که برای خود نگهداشته بود برای اهداء قربانی‌به هرا (۲) بطرف معبد حرکت کرد . و چون قصد داشت که خود حیوانی در قربانگاه قربانی کند ، کاهن‌معبد او رااز این عمل‌بازداشت. واظهار کرد که قانون الهی‌اجازه نمیدهد که یک مرد خارجی‌در این‌محل‌قربانی کند. بفرمان کلئومن بردگان آن کاهن را گرفتند وشلاق‌زدند وآنگاه کلئومن بدست خود قربانی را به خداوند اهداء کرد وسپس به سپارت بازگشت.

۸۲- در مراجعت، دشمنان کلئومن اورابه محاکمه درحضورافورها(۳)دعوت کردند ومدعی‌شدندکه وی خودرا به مخالفین‌فروخته وبهمین‌علت شهرآرگوس‌را تسخیر نکرده،زیرااین‌شهردرکناردست اوبود وبآسانی‌میتوانست آنرا تسخیر کند. امااوباین اتهام بترتیبی که نقل‌میکنم پاسخ گفت. من درباره صحت یا کذب گفتار اونمیتوانم سخنی‌بگویم اما درهرحال دفاع اوچنین‌بود :

پس از آنکه محوطه مقدسی‌راکه به آرگوس تخصیص داشت تسخیرکردم مطمئن‌شدم که گفتهٔ هاتف معبدالهی تحقق‌یافته وبنابراین‌قبل‌ازآنکه بااهدای‌قربانی مقصود خداوند رادرک کنم وبدانم که شهر را بمن‌خواهد داد یاباقصد من‌مخالفت خواهدکرد دوراز‌عقل بنظر میرسید که باتعرض‌به شهر خود را باخطر روبرو کنم. هنگامی‌که در معبد بجستجوی پیشگوئی مساعدی مشغول بودم از سینه مجسمه الهی‌شعله آتشی‌زبانه کشید ومن‌دانستم که هرگز شهر را تسخیرنخواهم کرد. زیرا

۱- بدین ترتیب طبق گفته هاتف الهی‌کلئومن‌آرگوس راتسخیرکرده بود ، امانه آرگوس بمعنای شهر و سرزمین معروف یونان باستان ، بلکه جنگلی که باین نام خوانده میشد وبه‌گاومقدسی تخصیص‌داشت که آرگوس (Argus) نام داشت وبحکایت افسانه‌های باستان محافظ وحامی‌یو (Io) بود . رجوع فرمایند به پیشگوئی‌هاتف الهی دربند۷۶و۷۷ همین کتاب .

۲- Hera

۳- افورها (Ephores) مأمورین‌عالیرتبه دولتی درسپارت قیام اختیارات تام درمسائل قضائی‌ومالی.

تردیدی نیست که اگر شعله ازمجسمه برخاسته بود او خود میتوانست آن شهر را باخاك یکسان کند ؛ اما چون شعله از سینه الهه برخاسته بود ، این امرنشانه آن بود که آنچه راکه الهه اراده کرده بود انجام داده‌است. سپارتی‌ها گفتهٔ اوراصحیح ومعقول دانستند ودر نتیجه وی برمد عیان خود پیروز شد.

۸۳- اما آرگوس آنچنان ضعیف و ناتوان شد که بردگان شهربر تمام اموال آن دست یافتند وحکومت را در دست گرفتند وتازمانی که فرزندان کشته شدگان شهر به سن بلوغ رسیدند شهر را اداره کردند. وقتی فرزندان کشته‌شدگان بسن بلوغ رسیدند ازنو حکومت را بچنگ آوردند وبردگان را ازشهر راندند. آن بردگان پس از خروج از آرگوس بعنف برتیرنت دست یافتند. مدتی بین این دوشهر حسن روابط برقرار بود. اما مدتی بعد غیبگوئی کلئاندروس (۱)نام که درفیگالئا بدنیا آمده بود از آرکادی فرارسید وبردگان رامتقاعد کرد که باید باارباباں خود بجنگند. در نتیجه ، جنگی طولانی آغاز شد وسرانجام اهالی آرگوس توانستند بزحمت بربردگان پیروز شوند.

۸۴- بدلائلی که گفته‌شداهالی آرگوس مدعی هستند که جنون کلئومن ومرگ تأثرآور اوکفاره رفتاری بوده است که وی باآنان درپیش گرفت. اما اهالی‌سپارت منکر آن هستند که جنون کلئومن نتیجه خشم یکی‌از خدایان بوده باشد. بعقیده آنان کلئومن درنتیجه رفت وآمدی که باسکاها داشت به شرب شراب خالص معتاد بود و جنون اونتیجه همین‌اعتیاد بوده است. بطوریکه آنان نقل‌میکنند، سکاهای صحرانشین پس از هجوم داریوش‌به سرزمین آنها آرزوی‌انتقام درسرمیپروراندند وباین‌قصد کسانی به سپارت فرستادند تابرای انعقاد قرار داد اتحاد مذاکره کنند. آنان پیشنهاد میکردند که خوددر مسیر رودفاز پیش‌روند وسعی کنند ازآن راه به سرزمین ماد حمله برند ودرمقابل،سپارتی‌ها نیز از افزحرکت کنند و بداخل‌آن سرزمین پیش روند تا

۱- Kléandros

۲- فیگالئا (Phigalei) یا فیگالی (Phigalie) از شهرهای یونان قدیم واقع در شبه جزیره پلوپونز که امروز ویرانه‌های آن درمحل باقی‌است.

باآنان ملحق شوند. بطوریکه نقل میکنند درنتیجهٔ همین مذاکرات بود که کلئومن باسکاهائی که برای مذاکره دربارهٔ عقد اتحاد آمده بودند معاشرت کرد و اعتیاد به شراب خالص بیش از حد معقول را از آنان اخذ کرد. سپارتی‌ها همین اعتیاد او را منشاء جنون او میدانند ، و بطوریکه آنان نقل میکنند ، از آن زمان ببعد هروقت کسی باشراب آب بمقدار فراوان مخلوط نکند برسر او فریاد میزنند که «از سکاها تقلید کن!». چنین بود روایاتی که درسپارت درباره کلئومن نقل میکنند. من شخصاً تصور میکنم که سرنوشت او انتقام رفتاری بوده است که بادماارات درپیش گرفت.

۸۵- همینکه اهالی اژین از پایان کار کلئومن باخبرشدند کسانی به سپارت فرستادند و دربارهٔ گروگان هائی که در آتن اسیر بودند از لئوتیکیدس شکایت کردند. لاکدمونی‌ها دادگاهی تشکیل دادندو درآن دادگاه تصمیم گرفتند که چون لئوتیکیدس نسبت به اهالی اژین باگستاخی رفتاری موهن در پیش گرفته او را به فرستادگان این شهرتسلیم کنند تابعنوان کفاره به اژین بفرستند وانتقام کسانی را که درآتن اسیر کرده بگیرند. وقتی فرستادگان اژین به تهیه وسایل انتقال لئوتیکیدس سرگرم شدند ، تئاسیدس(۱)فرزند لئوپرپس(۲) که ازمعتمدان شهرسپارت بود آنانرا مخاطب قرار داد وچنین گفت : «ای مردمان اژین ! بچه کاری مشغول هستید؟ قصد دارید پادشاه سپارت را که همشهریانش بشما تسلیم کرده‌اند باخود ببرید ؟ اگر امروز اهالی سپارت ازخشم وغضب چنین تصمیم گرفته‌اند بترسید از روزیکه بعد از بردن او مرگ و ویرانی را بسرزمین شما ارمغان‌آورند». بعد از این سخنان فرستادگان اژین از بردن پادشاه باخود منصرف شدندوبطریق زیرتوافق کردند: قرار براین شد که لئوتیکیدس همراه آنان به آتن رود وزندانیان رابآنان تسلیم کند.

۸۶- وقتی لئوتیکیدس به آتن رسید ، آن زندانیان را مطالبه کرد. آتنیان که بهیچوجه راضی به تسلیم آنان نبودند مدتی به بهانه های نامعقول طفره رفتند وسپس مدعی شدند

۱- Théasidès

۲- Léoprépès

که این زندانیان رادوپادشاه باهم بدست آنان سپرده‌اندومعقول نیست که در غیاب یکی آنانرا به دیگری تسلیم کنند.

الف ـ سرانجام چون آتنیان صریحاً ازتسلیم آنان خودداری کردندلئوتیکیدس خطاب بآنان چنین گفت :

« اهالی آتن ! هرآنچه راکه مایلید انجام دهید. اگرآن امانت را تسلیم کنید ، کاربدی انجام داده‌اید ؛ واگربرعکس آنراتسلیم نکنید کار خوبی کرده‌اید. اما من میخواهم داستانی برای شما نقل کنم که مربوط به حادثه‌ایست که در باره امانتی در شهرسپارت رویداده. ماسپارتی‌ها روایتی داریم که بموجب آن در زمانی که مربوط به سه نسل قبل از ما است مردی زندگی‌میکرد بنام گلوکوس (۱) فرزند اپیسید (۲) که طبیعت پسندیده ترین خصیصه های جهان را دروجود او نهاده بود. از جمله این شخص شم قضاوتی داشت که او را سرآمد تمام لاکدمونی‌های آن زمان کرده بود. بااین‌حال، بطوریکه روایات ماحاکی است ، براین شخص آن گذشت که اکنون برای شما نقل میکنم : مسافری که از ملط به سپارت آمده بود تصمیم گرفت با او مذاکره کند و چنین پیشنهاد کرد : گلوکوس ! من از اهل ملط هستم و بآن جهت باین سرزمین آمده‌ام تا از درستی و عدالت تو بهره‌مند شوم. چه در سراسر یونان و حتی تاسرزمین یونی ، همه جا سخن از درستی تو در میان است. من دراین فکر بوده‌ام که از قدیم‌ترین ایامی که بخاطر داریم سرزمین یونی پیوسته در آستانه مخاطرات بوده‌است در حالیکه پلوپونز پیوسته درامنیت کامل بسرمیبرده، ونیزدراین فکر بوده‌ام که مال‌وثروت پیوسته در دست دارندگان آن نخواهد ماند. این افکار واین‌حساب‌ها مرا ناگزیر کرد که نیمی ازاموال خود را به پول تبدیل کنم و آنرا بامانت بتوبسپارم واطمینان دارم که این‌امانت نزدتومحفوظ خواهد ماند. پس‌این ثروت را بامانت بپذیر و این علامت شناسائی را نیزنزد خود نگهدار وهرکس که

۱ـ Glaukos

۲ـ Epicyde

نظیر آنرا بتوارائه داد واموال مرا مطالبه کرد ، آن اموال را باو بازده .

ب ـ آن خارجی که از ملط آمده بود دیگر چیزی نگفت و گلوکوس قبول کرد بشرایطی که گفته شد امانت را بپذیرد . مدتهابعد از این‌واقعه ، فرزندان مردی که اموال‌خود را امانت گذارده بود به سپارت آمدند و بخانه گلوکوس رفتند و علامت تشخیص‌را باونشان دادند وپول‌خود را مطالبه کردند . اما اوتقاضای آنهارا رد کرد وبآنها چنین پاسخ داد : « من‌ازاین امر بی‌خبرم وهیچیک ازمطالبی که شمادرباره آن نقل‌میکنید مرا بیاد آن نمیآورد . بااین‌حال ، اگر موضوع بیادم‌آید میل‌دارم در نهایت عدل‌وانصاف‌رفتار کنم واگر چنین پولی‌دریافت کرده‌ام عیناً آنرا مسترد کنم . ولی اگر چنین پولی وصول نکرده باشم تعیین تکلیف شما را به قوانین یونانیان محول میکنم . پس، از امروز تا سه ماه تمام فرصت دارید که در این باره تصمیم بگیرید . »

ج ـ ملطی‌ها افسرده و غمگین بتصور اینکه پول خود را از دست داده‌اند مراجعت کردند . گلوکوس برای مشورت باخدایان بسوی دلف حرکت کرد . وی از هاتف معبد الهی‌سؤال کرد که آیا میتواند بضمانت سوگند آن اموال را بعنوان غرامت تصاحب کند . هاتف معبد بوی چنین‌پاسخ داد :

گلوکوس ، فرزند اپیسید (۱) ! سوگند فاتحانه دراین زمان ،
برای اموال خانواده بسیار مفید است ،
سوگندبخور! زیرامرگ‌درکمین اشخاص باوفاو پاك‌طینت‌نیز هست . . .
نمك نشناسی‌وخیانت مادری‌است که ازاودختری بدنیا میآید،
بی نام و بی دست و بی پا که با این حال ،
برروی‌نسل‌سوگندشکن خیزمیزند،آنرابقتل‌میرساندوغارت‌میکند .
درحالیکه نسل مرد امین و درستکار پیوسته میدرخشد .

همینکه گلوکوس‌این‌پاسخ را شنید باتضرع از خداوند تقاضا کرد که او راعفو کند

۱ـ Epicyde

و خشم خود را از او بازگرداند. اما هاتف الهی پاسخ داد که بین انجام یک کار وشورت باخدایان درباره انجام آن فرقی‌وجود ندارد.

ه ـ پس گلوکوس کس بدنبال خارجی های ملطی فرستاد واموال آنها را بدانها مسترد کرد. واما آتنیان! آنچه موجب شد که من این داستان رابرای‌شمانقل کنم چنین است که اکنون برای شما شرح میدهم: امروز از نسل این گلوکوس حتی یک نفر باقی نیست. نسل نابود شدهٔ او مانند درختی که از ریشه قطع شده باشد از سپارت ناپدید شد. اکنون ملاحظه کنید که وقتی موضوع امانت در میان است تاچه حد مصلحت حکم میکند که بمحض تقاضا آنرا مسترد کنید و غیر از آن فکری بخاطرخود خطور ندهید!»

۸۷ـ چون بعد از نقل‌این‌داستان نیز آتنیان حاضر بقبول‌سخنان لئوتیکیدس نشدند،وی ازآن محل دور شد. اهالی‌اژین قبل از آنکه بعلت تحریکاتی که برضد اهالی آتن کرده بودند مجازات شوند، آنچه را که اکنون نقل‌میکنم انجام دادند. آنان در-گذشته برای‌خوش‌آیند اهالی‌تب باگستاخی‌وجسارت باهالی‌آتن‌اهانت کرده‌بودند وچون از اهالی‌آتن‌بشدت تنفر داشتند وخود را قربانی‌مظالم آنها میدانستند‌مشغول تهیه وسایل‌انتقام‌شدند. اتفاقاً این‌واقعه مصادف‌بازمانی‌بود که‌آتنیان درسونیون(۱) ببرگزاری یکی از جشن‌های پنجساله مشغول بودند. اهالی اژین برای آنها دامی گستردند وکشتی‌مقدسی‌راکه حامل‌نخستین‌دسته اهالی آتن بود بدام انداختند و سرنشینان آنرا اسیر کردند.

۸۸ـ آتنیان، بعد ازاین گستاخی‌وجسارت که از جانب اهالی اژین متحمل‌شده بودند انتقام خود را بتعویق انداختند وبه تجهیزتمام وسایل‌برضد دشمن مشغول شدند.

۱ـ سونیون (Sunion) یاسونیوم (Sunium) دماغه‌ای در منتهی الیه جنوبی شبه جزیره آتیک که دردنیای باستان بداشتن معبدی بزرگ معروف بود. امروز از این محل فقط ویرانه‌های‌این‌معبد باقی‌است.

در گذشته ، اهالی اژین یکی از معتمدان شهر خود را که نیکودروموس(١) نام داشت وفرزند کنوآتوس(٢) بود از شهر رانده بودند ووقتی این شخص که کینه اهالی اژین را در دل داشت دانست که آتنیان در فکر انتقامند وبچیزی جزآسیب رسانیدن به همشهریان او نمی اندیشند برای تسلیم شهر باآنان سازش کرد وقرار گذارد که خود در روزی معین به شهر حمله کند وآتنیان نیز در روزمعین بکمک اوبشتابند . همینکه این توافق حاصل شد نیکودروموس مطابق قراری که باآتنیان گذارده بود آن قسمت از شهر را که به شهر کهنه معروف است تصرف کرد . اما آتنیان بموقع درآن محل حاضر نشدند .

٨٩- علت آن بود که آنان در آن زمان کشتی هائی که قادر به مقابله بانیروی دریائی اژین باشد در اختیار نداشتند و درفاصله زمانی که آنان برای اجاره کردن کشتی با کورنتی ها مشغول مذاکره بودند کار از کار گذشت . کورنتی ها که در آن زمان باآتنیان روابطی کاملا نیکوداشتند بتقاضای آنها بیست کشتی دراختیار آنها گذاردند . اما آنان این کشتی ها رابعنوان فروش درمقابل پنج در هم وا گذار کردندزیرا بموجب قانون حق نداشتند آنها را مجاناً عاریه دهند . آتنیان این کشتی ها را به کشتی های خود ملحق کردند وجمعاً شصت ودو کشتی تجهیز کردند وبدین ترتیب بسوی اژین شتافتند؛ اما یک روز دیرتر ازموعد مقرر رسیدند .

٩٠- وقتی نیکودروموس مشاهده کرد که آتنیان بموقع نرسیدند شراع کشتی های خود بر کشید واز اژین بگریخت . تعدادی از اهالی اژین نیزدراین سفر بااو همراه شدند . آتنیان سونیون را برای محل اقامت بآنان بخشیدند وآنان از این پایگاه به شبیخون وغارت ساکنان اژین درجزایر پرداختند . اما این وقایع بعدها اتفاق افتاد .

٩١- ثروتمندانی که مردمان طبقه سوم اژین برای کمک به نیکودروموس برضد آنها شوریده بودند بر اوضاع مسلط شدند و پس از آنکه شورش را سرکوب کردند

١- Nikodromos

٢- Knoithos

مخالفین خود را بقتلگاه بردند. آنان ضمن انجام این عمل آنچنان نسبت به خدایان اهانت کردند که اهداء تمام قربانی های قابل تصور جبران کفاره آنرا نکرد و حتی قبل از آنکه بتوانند خشم الهه را فرونشانند سرنگون شدند واز جزیره رانده شدند. در موقعی که آنان هفتصد تن از مردم طبقه سوم را که زنده بجنگ آورده بودند بسوی قتلگاه میبردند یکی از آن اشخاص بندهای خود را گسست و به دهلیز معبد دمتر قانونگذار پناهنده شد و دستگیره های در را چنگ زد و خود را بدان آویخت. چون هراندازه او را بعقب کشیدند ازدستگیره جدا نمیشد دستهای او را از مچ قطع کردند و باآنکه چنین مثله گردیده بود او را به قتلگاه بردند، درحالیکه هنوز دستهایش روی دستگیره ها بهم فشرده بود.

۹۲- بدین ترتیب، اهالی اژین خود بجان یکدیگر افتاده بودند. بااین حال، وقتی نیروی بحری آتنیان از راه رسید آنان باهفتاد کشتی بجنگ مبادرت کردند. اما شکست خوردند و ناچار از متحدین دیرین خود یعنی اهالی آرگوس کمک طلبیدند. اینان حاضر به کمک نشدند. بااینکه کشتی های متعلق به اژین در لشکرکشی کلئومن به سرزمین آرگوس باجبار اورا همراهی کرده بودند، اهالی آرگوس بخاطر این عمل کینه مردمان اژین را بدل گرفته بودند. از ملاحان سیسیون (۱) نیز تعدادی دراین لشکرکشی شرکت کرده بودند. اهالی آرگوس برای مجازات اژین وسیسیون هریک ازاین دو شهر را به پرداخت پانصد تالان وجمعاً هزار تالان محکوم کردند. سیسیون با اعتراف باینکه کار بدی انجام داده است این مجازات را به صد تالان تخفیف داد وحساب خود را از این لحاظ تصفیه کرد. اما اهالی اژین خود را مقصر ندانستند و باآنان بابی اعتنائی رفتار کردند. بهمین جهت استمداد آنان بامخالفت رسمی آرگوس روبروشد. بااین حال، هزار تن حاضرشدند داوطلبانه درصفوف آنان بجنگند. فرمانده

۱- سیسیون (Cicyon) ازشهرهای یونان قدیم واقع درشمال غربی شبه جزیره پلوپونز درخلیج کورنت.

آنان شخصی بودبنام اوریباتس (۱) که درتمرین های پنجگاه (۲) ورزیده شده بود. اکثر این اشخاص به سرزمین خود باز نگشتند ودر زیرضربات آتنیان در اژین کشته شدند. فرمانده آنان اوریباتس که درنبردهای تن‌بتن تمرین‌فراوان داشت سه نفررا درجنگ تن بتن بقتل‌رسانید، اما خود بدست چهارمین نفر که سوفانس (۳) از اهل دسلی(٤) بود کشته شد.

۹۳- اهالی اژین باناوگان خود به ناوگان آتنیان که برای نبرد آماده نبودند حمله کردند وبرآنان پیروز شدند وچهار کشتی‌جنگی آتنی‌را با کارکنان آن‌اسیر کردند.

۱- Eurybatès

۲- تمرین‌های پنجگانه که در یونان باستان پانتال (Penthale) گفته میشد عبارت بود از تمرین دو- کشتی- مشت زنی- پرش وپرتاب لوحه. هرکس‌این چهارفن را بخوبی میآموخت بمقام قهرمانی‌نائل‌میشد.

۳- Sophanès

٤- دسلی (Décélie) از شهرهای یونان قدیم واقع در شبه جزیره آتیك و در شمال شهر آتن.

۹۴- بدین ترتیب بین‌آتن و اژین جنگ شروع شد. درهمین حال پادشاه پارس نیز نقشه‌های خود را دنبال میکرد. خدمتگار پادشاه پی‌درپی آتنیان را بیاد او میآورد و خاندان پیزیسترات نیز پیوسته شکایات و اتهامات خود را برضد آن قوم تکرار میکرد. بعلاوه، داریوش قصد داشت بااستفاده از این بهانه یونانیان را که حاضر بقبول‌سلطه اوبرخشکی ودریا نبودند مطیع خود کند. مردونیه در لشکرکشی خود باشکستی‌رقت باررو‌بروشد. داریوش‌او را از فرماندهی‌خلع کرد وبجای اوفرماندهان دیگری مأمور ارتری (۱) وآتن کرد. این دو نفر عبارت بودند از داتیس ماد (۲) و آرتافرن (۳) فرزند آرتافرن و برادر زاده پادشاه. در فرمانی که بآنان داده شدذکر شده بود که باید آتن وارتری را مطیع کنند و مردمان این‌دوشهر را منقادومغلوب در مقابل‌دیدگان پادشاه حاضر‌کنند.

۹۵- فرماندهان منصوب، بعد از آنکه از حضورشاه مرخص‌شدند وقدم در راه عزیمت گذاردند با تعداد کثیری از سپاهیان زمینی که از هرحیث مجهز بودند به سرزمین کیلیکی(٤) دردشت آلئیون(٥) رسیدندودرآنجا اردو زدند. درهمان محل،تعدادی ملاح که بهریک از ایالات تحمیل‌شده بود بآنان ملحق شدند و وسایل‌حمل ونقل

۱- ارتری (Erétri) ازشهرهای قدیم جزیره اوبه (Eubeé) واقع درساحل‌شرقی یونان که بعلت دخالت در شورش مهاجرنشین‌های یونی در زمان داریوش مانند شهرآتن هدف لشکرکشی‌این‌پادشاه به یونان قرار گرفت.

۲-داتیس (Datis) ازسرداران پارس وفرمانده سپاه پارس‌دردشت ماراتن درسال ٤۹۰ قبل ازمیلاد.

۳- Artaphernès

٤- کیلیکی یاسیلیسی (Cilicie) ازنواحی‌قدیم‌آسیای‌صغیرواقع درجنوب شرقی‌این شبه‌جزیره که بعدها عدنه نام گرفت.

٥- Aléiïon

دریائی که جراجگذاران داریوش از یک سال قبل بدستور او برای نقل و انتقال اسب‌ها تهیه کرده بودند از راه رسید. آنان اسب‌ها وسپاه بری را به کشتی‌هامنتقل کردند و آنگاه کشتی‌های خود راکه تعداد آن به ششصد میرسید بسوی یونی حرکت دادند. ازسرزمین یونی‌بعد، بجای آنکه کشتی‌های خود رادر طول‌ساحل قاره درکنار هلپسون و تراکیه هدایت کنند، بعد از توقف کوتاهی در ساسوس، دریای ایکاری (۱) و جزایر سیکلاد (۲) را میان بر کردند. تصور میکنم علت این عمل آن بود که پارس‌ها از دوززدن کوه آتوس(۳) بشدت وحشت داشتند زیرا در سال‌قبل که آنان از آن محل‌حرکت کرده بودند باشکستی‌سخت روبرو شده بودند. بعلاوه ناکسوس(٤)نیز که تاآن‌زمان هنوز مطیع‌آنان نشده بود آنان راباانتخاب این مسیرمجبور میکرد.

۹۶- نیروی دریائی بعد ازخروج ازدریای ایکاری‌بسوی ناکسوس‌حرکت کرد و به ساحل این جزیره نزدیک شد. پارس‌ها قصد داشتند جنگ را از همین جزیره آغاز کنند. دراین‌موقع ساکنان‌ناکسوس که از حوادث گذشته باخبربودند قبل‌ازآنکه

۱- ایکاری (Icarie) ازجزایر دریای اژه که مدت‌ها مهاجرنشین شهر باستانی‌ملط بود و امروز نیکاریا (Nikaria) نام دارد.

۲- سیکلاد (Cyclades) مجموعه بیست و پنج‌جزیره ازمجمع‌الجزایردریای اژه که بتصوریونانیان قدیم دایره وارگرداگردجزیره مقدس دلوس (Délos) قرار گرفته بودند که ازآن جمله‌است جزایر معروف میلو(Milo) و ناکسوس (Naxos).

۳- آتوس (Athos) سلسله جبال‌مقدسی که بصورت شبه جزیره‌ای طویل و باریک به شبه‌جزیره یونان متصل‌میشد. محل‌اتصال‌این‌شبه جزیره بخاک اصلی‌یونان درتنگ‌ترین محل ازدو کیلومتر تجاوز نمیکرد ودرهمین‌محل بود که بعدهاخشایارشا برای‌خودداری‌ازدور زدن‌این‌شبه جزیره مجرائی‌حفر کردو آنرا بصورت‌بغازی‌درآورد و ناوگان‌خوددرازآن‌عبور داد (هردوت جلدهفتم).

٤-ناکسوس (Naxos) نام قدیم بزرگترین جزیره ازجزایرسیکلاد واقع دردریای اژه که‌امروز ناکسیا (Naxia) نام دارد.

دشمن ازراه برسد به کوههای جزیرهٔ خود پناه بردند. پارس هر کس را که بچنگ آوردند اسیر کردند وشهرومعبد را آتش زدند وبعد ازآن راه دریا را درپیش گرفتند تابسوی جزایر دیگر روان شوند.

۹۷- هنگامی که این وقایع اتفاق میافتاد، اهالی دلوس نیز جزیره خود راترك کردند وبه تنوس(۱) پناهنده شدند. در موقعی که سپاه بآبهای جزیره وارد میشد، داتیس که قبلاً از این ماجرا باخبر بود از توقف کشتی ها در لنگرگاه دلوس مانع شدو آنها را کمی دورتر به رنئا (۲) فرستاد. آنگاه، چون به محل اهالی دلوس پی برد رسولی بنزد آنان فرستاد وچنین پیغام داد:

« ای مردمان مقدس، از چه میگریزید! شما دربارهٔ من تصوری باطل دارید. زیرا پادشاه بزرگ بمن او امری داده است که اکنون برای شما نقل میکنم و من خود نیز دلایلی دارم که غیر از این رفتاری نخواهم کرد و اما اینست اوامر پادشاه:

به سرزمینی که دوخدای فرخنده در آن بدنیا آمده‌اند (۳)، نه به خاك آن و نه به ساکنان آن، آسیبی نباید رساند. بخانه‌های خود بازگردید و به زراعت در سرزمین خود سرگرم شوید.» چنین بود پیغامی که رسول برای دلوس برد. آنگاه داتیس امر کرد سیصد تالان عود دربرابر قربانگاه معبد انباشتند ودود آنرا بسوی آسمانها فرستاد.

۹۸- داتیس بعد از تنظیم این امور، باسپاه خود از راه دریا بسوی ارتری رفت. وی دراین سفر تعدادی از یونی ها واٸولی ها را باخود برد. بعد از عزیمت او، دردلوس زلزله‌ای رویداد که بعقیده ساکنان آن سرزمین اولین و آخرین زلزله‌ای بوده است

۱- تنوس (Ténos) ازجزایر سیکلاد دردریای اژه که امروز تینو (Tino) نامدارد.

۲- Rhénaia

۳- اشاره به آپولون (Apollon) و آرتمیس (Artémis) فرزندان زوس ولتو (Létô) که بحکایت افسانه‌های باستان درجزیره دلوس بدنیاآمده‌اند.

که تازمان حاضر در آن جزیره رویداده است. تردیدی نبود که خداوند بااین عمل مصائبی راکه بزودی برمردم نازل میگردید پیشگوئی میکرد. زیرا درزمان داریوش فرزند هیستاسپ و بعد از آن در زمان خشایارشا فرزند داریوش و در زمان اردشیر فرزند خشایارشا، در طول حیات سه نسل پی در پی، تعداد حوادث ومصائبی که بریونان گذشت از مجموع حوادث ومصائبی که بیست نسل قبل ازداریوش رویداده بود تجاوز میکرد. قسمتی از این مصائب را پارس ها باخود آورده بودند، اما بقیه آن نتیجه اعمال خود آن مردمان وکسانی بود که در رأس امور شهر قرارگرفته بودند وبرسر قدرت باهم مناقشه داشتند. بنابراین آیا کاملا بجا نبود که دلوس که تاآن زمان از زلزله درامان بود دچار زلزله گردد؟ بعلاوه گفتهٔ هاتف یکی ازمعابد که بصورت نوشته باقی مانده این موضوع را چنین پیشگوئی کرده است:

من دلوس را که تاکنون نلرزیده است بلرزه خواهم انداخت.

[از طرف دیگر باید اضافه کرد که اسامی داریوش و خشایارشا واردشیر در زبان یونانی بترتیب «جلاد» و «جنگجو» و«جنگجوی بزرگ» معنی میدهد. از اینقرار، یونانیان این سه پادشاه را در زبان خود بسیار صحیح نام میبرند].

۹۹-بربرها (۱) بعد از عزیمت از دلوس درجزایر متعددی توقف کردند. آنان درجزایر سربازان جدید میگرفتند و فرزندان اهالی شهر را بعنوان گروگان باخود میبردند. وقتی ضمن گردش درمیان این جزایر به کاریستوس(۲) رسیدند، اهالی این شهر از تسلیم گروگان خود داری کردند و صریحاً اعلام کردند که حاضر به شرکت در جنگ برضد شهرهای مجاور خود یعنی ارتری و آتن نیستند. پس، بربرها آنانرا محاصره کردند وآنقدر درآن سرزمین ویرانی کردند تا آنان تسلیم اراده پارس ها شدند.

۱۰۰- وقتی اهالی ارتری دانستند که پارس ها بسوی سرزمین آنها در حرکت هستند از آتنیان تقاضای کمک کردند. آتنیان تقاضای آنانرا رد نکردند و چهار هزار

۱- درباره این اصطلاح رجوع شود به مقدمه مترجم - جلد اول تاریخ هردوت.

۲- کاریستوس(Karystos) این محل درجنوب جزیره بزرگ اوبه (Eubée) قرارداشت.

کلروك (۱) را که بین دامداران کالسیس (۲) باقی گذارده بودند بعنوان نیروی کمکی در اختیار آنان قرار دادند. اما اهالی ارتری بعلت تردید وتشتت، قدرت تشخیص را از دست داده بودند. در همان حال که آتنیان را بکمک میطلبیدند بین آنان دوعقیده مختلف وجود داشت. بعضی معتقد بودند که باید شهر را رها کنند وبسوی ارتفاعات اوبه (۳) عقب نشینی کنند. بعضی دیگر که امید استفاده شخصی از پادشاه پارس داشتند خود را برای خیانت آماده میکردند. وقتی اشین (٤) فرزند نوتون (٥) که یکی ازسران ارتری بود از این اختلاف عقیده مطلع شد، بمحض اینکه آتنیان از راه رسیدند آنانرا ازماجرا باخبر کرد و از آنان تقاضا کرد که بسرزمین خود باز گردند تا تلفات آنان تلفات شهررا افزون نکند. آتنیان بتوصیه اشین عمل کردند.

۱۰۱ـ آنان از تنگه عبور کردند وبه اوروپوس (٦) پناهنده شدند. پارس ها ضمن ادامه

۱ـ کلروکها (Clérouques) مهاجرینی بودند که اهالی آتن به کشور های مغلوب یا کشورهائی که بموجب قرار داد متحد آتن یاخراجگذار آن بودند میفرستادند با این تفاوت که برخلاف مهاجرین دیگر که دولتی مستقل در سرزمین مورد مهاجرت تأسیس میکردند، آنان پیوسته تابعیت آتن را حفظ میکردند. (تاریخ هردوت ـ جلد ٤ـ بند۷۷)

۲ـ کالسیس (Chalsis) ـ «دامداران کالبس» کسانی بودند که دراین سرزمین به دامداری مشغول بودند وازاین حیث شهرتی خاص دردنیای باستان داشتند. (تاریخ هردوت ـ جلد ٤ ـ بند ۷۷).

۳ـ اوبه (Eubée) جزیره بزرگ ساحلی یونان واقع درساحل شرقی این سرزمین که پایتخت آن ارتری (Eertrie) نقش مهمی درشورش شهرهای یونانی درزمان داریوش بعهده داشت ودرموقع لشکرکشی داریوش به یونان تسخیر آن اولین هدف سپاه پارس گردید.

٤ـ Eschine

٥ـ Nothon

٦ـ اوروپوس (Oropos) پایتخت یکی از نواحی یونان قدیم موسوم به اوروپیا (Oropia) واقع درسرحد شبه جزیره آتیك وبئوسی (Béotie).

بحرپیمائی، ازجانب تامین (۱) و کوره (۲) واژیلی(۳) به سواحل ارتری نزدیک شدند وهمینکه در این محل به خشکی قدم گذاردند اسب های خود را پیاده کردند و خود را برای جنگ بادشمن آماده کردند. اهالی ارتری کسانی نبودند که برای جنگ باپارس ها باستقبال آنان روند ومعلوم نبود که بتوانند از استحکامات شهر هم دفاع کنند. ازموقعی که مخالفان فرار برحریفان خودپیروز شده بودند این اندیشه دربین آنان قوت میگرفت که آیاقادر به دفاع از استحکامات خود هستندیاخیر. تعرض شدیدی به شهر صورت گرفت وشش روز هردوحریف تلفاتی سنگین دادند. روزهفتم اوفوربوس (٤) فرزند آلکیماکوس (۵) و فیلارگوس (٦) فرزند کینئاس (۷) که از معتمدان شهر بودند، شهر را به پارس ها تسلیم کردند. پارس ها به شهر وارد شدند؛ شهر را غارت کردند و بانتقام حریق بناهای مقدس سارد معابد آنرا آتش زدند ودر اجرای امر داریوش ساکنان آنرا مطیع ومنقاد خود کردند.

۱۰۲- همینکه ارتری هامطیع شدند، پارس هابعداز چند روز استراحت بسوی آتیک (۸) شراع برکشیدند. آنان آتنیان را دربن بست قرار داده بودند وقصد داشتند آنچه را که باارتری ها کرده بودند باآنان نیز تکرار کنند. مساعدترین محل در آتیک برای حملهٔ سوار نظام، ماراتن بود. این محل در عین حال نزدیکترین نقطه به ارتری بود وبهمین جهت هیپیاس فرزند پیزیسترات پارس ها رابااین محل هدایت کرد.

۱- Tamynes

۲- Choerées

۳- Aigilies

٤- Euphorbos

۵- Alkimachos

٦- Philargos

۷- Kynéas

۸- آتیک (Attique) شبه جزیره معروف یونان باستان واقع در ساحل شرقی این کشور که آتن پایتخت آن بود.

۱۰۳- همینکه آتنیان از این امر باخبر شدند برای مقابله باخطر به ماراتن شتافتند. ده فرمانده آنانرا بآن محل هدایت میکردند. فرمانده دهم میلتیاد (۱) بود که پدرش سیمون (۲) فرزند ستساگوراس (۳) سابقاً از مقابل پیزیسترات فرزند هیپوکرات (٤) از شهر آتن گریخته بود. وی در تبعید توانسته بود در بازیهای المپی جایزه مسابقه گردونه رانی را بچنگ آورد. این پیروزی خاطره موفقیت قبلی نابرادری او میلتیاد را که باهم از یک مادر بودند تجدید کرد. در بازیهای المپی سال بعد نیز باهمان گردونه پیروز شد واین پیروزی را بعنوان پیشکش به پیزیسترات اهداء کرد و نام او را از زبان جارچی بصدای بلند اعلام کرد. این فداکاری موجب شد که وی مشمول عفو عمومی شود وبه آتن باز گردد. وی باهمان گردونه برای بار سوم نیز در بازیهای المپی پیروز شد وبعد از آن بدست فرزندان پیزیسترات که درآنموقع درگذشته بود کشته شد. فرزندان پیزیسترات اورادر تاریکی شب در نزدیکی پریتانه بدست کسانی که باین منظور گماشته بودند بقتل رساندند. قبر سیمون درمدخل شهر ودر آنسوی جاده‌ای که به جاده دره معروف است قرار دارد. مجسمه اسب‌هائی که سه بارمتوالی در بازیهای المپی پیروز شدند درمقابل قبر او برپا است. درگذشته یکبار نیز اسب های اواگورس (٥) از اهل لاکدمونی چنین پیروزی بزرگی رابدست آورده بودند، اما تاآن زمان هیچ اسبی نتوانسته بود از این حدود پافراتر نهد. ارشد فرزندان سیمون، ستساگوراس بود که درآن موقع درخانه عموی خود میلتیاد در کرسونز (٦) میزیست. کوچکترین آنها درآتن درخانه سیمون زندگی میکرد واو نیزمانند

۱- میلیتاد (Miltiade)- درباره این شخص رجوع شود به بند ۳۸ این کتاب ببعد.

۲- سیمون (Cimon) - درباره این شخص رجوع شود به بند ۳۸ این کتاب.

۳- Stésagoras

٤- Hippocrate

٥- Evagoras

٦- کرسونز (Chersonèse)- درباره این محل رجوع شود به یادداشت ذیل بند ۳۳ این کتاب.

عمویش که مهاجرنشینی در کرسونز تأسیس کرده بود میلتیاد نام داشت.

۱۰۴- همین میلتیاد بود که درآن موقع بعد از مراجعت از کرسونز و دوبار نجات از مرگ ، فرماندهی آتنیان را بعهده داشت. بطوریکه گفتم، وی دوبار از مرگ نجات یافته بود، زیرانه تنهافینیقی هائی که درجستجوی اوتا ایمبروس (۱) رفته بودندجایزهٔ بزرگی برای دستگیری او تعیین کرده بودند و قصد داشتند او را تسلیم پادشاه بزرگ کنند ، بلکه ، بعد ازآنکه از چنگ آنان گریخت وبتصور اینکه درآتن درامان خواهد بود باین شهر مراجعت کرد ، دشمنانش اورا باعمال ظلم وجوردر کرسونزمتهم کردند وباین عنوان از او شکایت کردند. بعد از آنکه براین خطر جدید نیز پیروز شد ، مردم آتن وی را بعنوان فرمانده خود برگزیدند.

۱۰۵- فرماندهان ، قبل از هر کار و قبل از خروج از شهر ، فیدیپیدس (۲) آتنی را که چاپار حرفه‌ای بود و درسرعت حرکت ورزیدگی داشت بعنوان ایلچی به سپارت فرستادند. بموجب آنچه این فرستاده نقل کرده وخود رسماً آنرا باطلاع اهالی آتن رسانیده است ، همینکه وی به کوه پارتنیون (۳) برفراز تژه (۴) رسید ناگهان مشاهده کرد که خداوند پان (۵) درمقابل اوظاهر شد ووی را بنام صدا کرد وباو امر کرد که از آتنیان سوال کند که بچه دلیل هرگز مراسمی برای پرستش اوبرپا نمیکنند ، درحالیکه اوخدائی است که نسبت به آتن خیرخواه کامل بوده ودرگذشته نیزبارها

۱- ایمبروس (Imbros) ازجزایرمجمع الجزایردریای اژه درنزدیکی بغازداردانل که امروز ایمبرو (Imbro) نام دارد.

۲- Phidippidès

۳- Parténion

۴- تژه (Tégée) ازشهرهای قدیم یونان واقع در شبه جزیره پلوپونز که بداشتن معبد بزرگی برای خداوند مینروشهرتی فراوان داشت. ازاین شهر امروزفقط ویرانه‌های آن درمحل باقی است.

۵- پان (Pan) الهه رمه ومراتع دریونان قدیم که آنرا بصورت موجودی بادو شاخ وپاهائی شبیه پاهای بزمجسم میکردند.

بآن شهر خدمت کرده و اکنون نیز آماده خدمت بآن میباشد. همینکه وضع بنفع آتن تغییر کرد، اهالی آتن بصحت این گفتار معتقد شدند وقربانگاهی برای خدای پان در دامنه آکروپول بنا کردند. از زمانی که این پیغام به آتنیان رسیده است آنان هرسال با اعطای قربانی‌ها وترتیب دادن مسابقه مشعل دوانی‌خیرخواهی‌این خدا راپخود جلب میکنند.

۱۰۶- پس باین‌ترتیب، فیدیپیدس، که در این‌موقع از طرف فرماندهان به سپارت فرستاده شده بود و درضمن انجام این مأموریت ادعا کرد که خدای پان براو ظاهر شده است، فردای روزیکه از آتن‌حرکت کرد، به سپارت وارد شد. وی خود را به‌فرمانروایان شهر معرفی کرد وچنین گفت: «لاکدمونی ها! آتنیان از شما تقاضا دارند که بکمک آنان بشتابید وحاضر نشوید که کهن‌ترین‌شهر یونان درزیرچشمان بی‌اعتنای شما مطیع ومنقاد بربرها گردد. هم اکنون ارتری مطیع شده و یونان با ازدست‌دادن‌این‌شهرآزاده ناتوان گردیده است.» بدین‌ترتیب، وی پیغامی راکه در اختیار اوگذارده بودند به فرمانروایان شهر سپارت رسانید. سپارتی‌ها حاضر به کمک به اهالی‌آتن شدند، اما نمیتوانستند بدون فوت وقت باینکاردست زنند، چه مایل نبودند که اقدامی برخلاف قانون کرده باشند. زیرا آنروز نهمین روز ماه بود و چون در این روز قرص ماه کامل نیست آنان نمیتوانستند در چنین وضعی بجنگ دست زنند.

۱۰۷- باین ترتیب، سپارتی‌ها درانتظارماه تمام ماندند. در همین حال، هیپیاس فرزند پیزیسترات بربرها را بسوی ماراتن هدایت میکرد. شب قبل، وی‌در خواب دیده بود که گوئی درآغوش مادر خود آرمیده است. این خواب را وی چنین تعبیر میکرد که بزودی به آتن باز خواهد گشت وقدرت را در دست خواهد گرفت وسالها بعد درآغوش وطن دنیا را ترک خواهد کرد. چنین بود تعبیر او از آن خواب. بهرحال، در آن موقع وی هدایت پارس‌ها را بعهده گرفت و بردگانی راکه در

ارتری اسیر شده بودند در جزیره‌ای که در دست مردمان ستیرا (۱) بود واژیلیا (۲) نام داشت پیاده کرد. پس از آن، وقتی کشتی‌ها به خلیج ماراتن وارد شدند آنها را در آنجا متوقف کرد و خود تکلیف بربرهائی را که در خشکی پیاده شده بودند تعیین کرد. هنگامیکه او باین عملیات مشغول بود، برحسب تصادف عطسه وسرفه‌ای شدیدتر از معمول باودست داد و چون وی درآن موقع مردی نسبةً مسن بود تقریباً تمام دندانهایش از جا تکان خورد و شدت سرفه بحدی بود که یکی از دندانهایش ازدهان بیرون جست و برروی شن‌ها پرتاب شد. وی بادقت و جدیت بجستجوی آن دندان پرداخت، اماآنرا نیافت. پس آهی‌عمیق برکشید و بکسانی درآن که اطراف‌بودند چنین گفت:

« این خاك دیگر بما تعلق‌ندارد ومانمیتوانیم برآن دست یابیم. تمام‌مکانی که از این‌سرزمین بمن داده شده همین‌محلی بود که دندان من‌در آن افتاد.»

۱۰۸- درحقیقت او تصور میکرد که خواب او باین ترتیب تحقق یافته بود. آتنیان دریکی از مزارع مقدس هرکول‌صف‌آرائی کرده بودند ودر همین‌موقع تمام‌ساکنان پلاته (۳)برای کمک بآنان از راه رسیدند. اهالی آتن درگذشته بخاطر اهالی‌پلاته متحمل زحماتی فراوان شده بودند وبهمین‌جهت آنان نیزخود را در اختیارآتنیان‌قرار داده‌بودند. آنان‌در شرایطی که اکنون نقل‌میکنم خود رادر اختیار آتنیان قرار داده بودند: اهالی‌پلاته که پیوسته ازجانب‌اهالی‌تب متحمل آزار واذیت میشدندابتدا

۱- ستیرا (Styra)- نام شهری درساحل‌جنوب شرقی‌جزیرهٔاوبه (Eubée) واقع در ساحل‌شرقی‌یونان.

۲- اژیلیا (Ægilica)- نام جزیره کوچکی بود در نزدیکی جزیره بزرگ اوبه (Eubée) درسواحل‌شرقی یونان.

۳- پلاته (Platée) ازشهرهای یونان باستان واقع دربئوسی (Béotie) در نزدیکی شهرمعروف تب (Thèbes) که شهرت‌آن به جنگ معروفی‌است که درسال۴۷۹ قبل‌ازمیلاد درآن نواحی بین‌متحدین یونان و مردونیه سردار پارس درگرفت وبه شکست پارس‌ها و فتح یونانیان خاتمه یافت.

تصمیم گرفتند خود را در اختیار کلئومن(۱) فرزند آنا کساندریداس(۲) ولاکدمونی‌هائی که در آن منطقه بودند قرار دهند. اما اینان از قبول پیشنهاد آنان خود داری کردند و چنین گفتند: «ما در فاصله‌ای بسیار دور از شما قرار داریم و کمکی که از جانب ما برای شما برسد نوشدار وی پس از مرگ خواهد بود. تا بفکر آیند که ما را از خطری که به شما روی آورده است مطلع کنند، شما بیست بار باسارت دشمن در آمده‌اید. با این ترتیب توصیه ما اینست که خود را در اختیار آتنیان قرار دهید. آنان باشما همسایه‌اند وتصور نمیرود حامیانی ترسو وجبون باشند.» محرك لاکدمونی‌ها در این سفارش دوستی و محبت اهالی پلاته نبود زیرا قصد آنها این بود که با این عمل بین آتنیان و ساکنان بئوسی(۳) اختلاف اندازند و برای آتنیان مشکلاتی بوجود آورند. چنین بود سفارش لاکدمونی‌ها به اهالی پلاته. اینان بگفته آنان وفا کردند وضمن انجام تشریفاتی که بافتخار خدایان دوازده گانه برپا کرده بودند به آتن وارد شدند ومستقیماً بسوی قربانگاه رفتند وتضرع کنان در کنار آن نشستند وخود را در اختیار آتنیان قرار دادند. برسیدن این خبر اهالی تب برضد اهالی پلاته دست به جنگ زدند وآتنیان بکمك دسته دوم شتافتند. جنگ بین آنان قریب الوقوع بود، اما در همین موقع کورنتی‌ها از راه رسیدند ونتوانستند ناظر وشاهد این صحنه باشند. کورنتی‌ها آن دوحریف را که حکمیت آنان را پذیرفته بودند صلح دادند وحدود خاك هریک از آنها را مشخص کردند وقید کردند که اهالی تب نباید در آینده مزاحم کسانی از اهالی بئوسی شوند که مایل نیستند در سرزمین بئوسی باقی بمانند. کورنتی‌ها، بعد از این حکمیت، رفتند. آتنیان نیز خود را برای عزیمت آماده کرده بودند که ناگهان اهالی بئوسی برسر آنان ریختند. اما این حمله جز

۱- کلئومن (Cléomène) پادشاه سپارت در اوائل قرن پنج قبل از میلاد.

۲- Anaxandridas

۳- بئوسی (Béotie) ایالت بزرگ یونان قدیم واقع در شمال شبه جزیره آتیك ودر نزدیکی آتن که پایتخت آن شهر بزرگ ومعروف تب (Thèbes) بود.

شکست نتیجه‌ای برای آنان نداشت. آتنیان از حدود سرحداتی که کورنتی‌ها برای اهالی پلاته تعیین کرده بودند گذشتند ومرز بین تب وپلاته را آسوپوس(۱) و هیزی قرار دادند. بدین ترتیب، اهالی پلاته ناگزیر خود را بترتیبی که نقل کردم در اختیار آتنیان قرار دادند ودر اینموقع برای کمک بآنان به ماراتن آمدند.

۱۰۹- بین فرماندهان آتنی دوعقیده کاملاً مخالف پدید آمد. بعضی از آنان حاضر به نبرد نبودند - زیرا آنان در مقابل سپاه مادها معدودی افراد بیش بنظر نمیرسیدند - بعضی دیگر که میلتیاد از آن جمله بود طرفدار جنگ بودند. چون تعداد آراء از هرطرف مساوی بود کم مانده بود که عقیده‌ای که نامساعد بنظر میرسید تفوق یابد. چون آرکونتی(۳) که بحکم قرعه برای انجام وظایف پولمارك (٤) تعیین شده

۱- آسوپوس (Asopos) از رودهای سرزمین بئوسی که پس از عبور از پلاته در نزدیکی ارتری (Eretrye) بدریای اژه میریخت.

۲- Hysies

۳- آرکونت (Archonte) برجسته ترین مقام دولتی در شهرهای یونان باستان. برای توجه به اهمیت اینسمت کافی است یادآوری شود که اینسمت در حقیقت تغییر شکلی ازحکومت سلطنتی درقدیم ترین ادوارتاریخ یونان بوده است وبهمین جهت اشتغال بدان مادام العمرادامه داشت وازطریق وراثت انتقال میيافت. اینسمت ازسال ۷۵۲ قبل ازمیلاد ازصورت مادام العمری خارج شد وبصورت حکومت ده ساله درآمد. چندی بعد، در سال ۶۸۳ قبل ازمیلاد اختیارات آرکونت به نه تن فرمانده (Stratèges) واگذارشد که هریك قسمتی از وظایف پادشاه را در زمینه امورمذهبی و اداری و نظامی ومالی وغیره اداره میکردند. سومین فرمانده راکه فرماندهی سپاه را بعهده داشت پولمارك (Polémarque) مینامیدند.

٤- پولمارك (Polémarque) سومین فرمانده ازنه تن فرماندهان آتنی که ادارهٔ امورشهررا بعهده داشتند. پولمارك‌ها درآغاز امرفرماندهی سپاه را بعهده داشتند، اما درزمان هردوت آنان اینسمت را ازدست داده بودند وتمام این امور را فرماندهانی اداره میکردند که بوسیله مردم انتخاب میشدند. درحالیکه پولمارك‌ها کمافی السابق بحکم قرعه انتخاب میشدند.

بود یازدهمین نفری بود که باید رأی دهد ـ زیرا آتنیان درقدیم برای پولمارك‌ها برابر فرماندهان حق رأی قائل بودند ـ میلتیاد بسراغ پولمارك که در آن موقع کالیماك (۱) از اهل آفیدنا (۲) بود رفت و بوی چنین گفت:

«کالیماك ! امروز اسارت وآزادی آتن دردست تست. تو میتوانی خاطره‌ای ابدی بمراتب عالی تر از خاطره هارمودیوس(۳) و آریستوژیتون (٤) باقی گذاری. زیرا از موقعی که آتن بوجود آمده تاامروزاین بزرگترین خطریست که بآن روی‌آورده است. اگر آتنیان در مقابل‌مادها بزانودرآیند بخوبی‌میتوان حدس زد که سرنوشت آنان پس از تسلیم به هیپیاس چگونه خواهد بود. اگر برعکس ، آتن از این تعرض پیروز بیرون آید آنچنان قدرت خواهد یافت که سرآمد شهر های یونان خواهد شد. حال ، این‌امر چگونه میتواند تحقق یابد وچگونه تو داور بلامنازع این وضع میباشی ، این مطلبی است که اکنون برای تو نقل میکنم. ما ده فرمانده هستیم و آراء ما بطور مساوی تقسیم شده است. دسته‌ای طرفدار جنگند و دسته‌ای دیگر مخالف آن. من‌احساس‌میکنم که اگر ما نجنگیم ، بی‌نظمی و هرج و مرجی شدید برافکار مردم چیره خواهد شد وروحیه آنان تزلزل‌خواهدیافت بدرجه‌ای که ممکن‌است به مادها متمایل‌شوند. اما اگر قبل‌از آنکه در دلهای آتنیان گرد ترس فرونشیند بجنگ بپردازیم، اگرخدایان داورانی‌بیطرف باشند، مادر وضعی‌قرارداریم که میتوانیم‌پیروز شویم. اکنون تمام این سرنوشت دراختیار تو است. اگر تودر

۱ـ کالیماك (Callimaque) فرمانده شجاع و معروف‌آتن که در جنگ ماراتن بقتل رسید (بند ۱۱٤ همین کتاب).

۲ـ Aphidna

۳ـ Harmodios ـ ازقهرمانان تاریخ یونان که درزمان هیپیاس دراواخرقرن شش قبل‌از میلاد باآریستوژیتون برای نجات‌آتن ازچنگ مستبدین‌خود خواه درحوادثی‌متعدد مشارکت داشت وسرانجام باوی بقتل‌رسید. حوادثی که برای این دونفر رویداد بیشتر به افسانه شبیه بود وازاین‌جهت این دوتن دریونان باستان شهرتی‌فراوان داشتند.

٤ـ Aristogiton

صف من قرار گیری وطنت آزاد خواهد ماند و شهر موطنت سرآمد شهرهای یونان خواهد شد. اگرجانب کسانی را که بشدت باجنگ مخالفند بگیری نتایجی بر خلاف آنچه که صحفه‌ای باشکوهی ازآن برای توترسیم کردم حاصل خواهدشد.

۱۱۰- میلتیاد با این سخنان کالیماك را باخود همراه کرد ووقتی رأی پولمارك به رأی های دیگر اضافه شد تصمیم به جنگ اکثریت یافت. بعد از آن نیز هرموقع که نوبت فرماندهی به فرماندهانی که بطرفداری از جنگ رأی داده بودند میرسید (۱) آنان بنفع میلتیاد کنار میرفتند و میلتیاد انجام وظایف آنانرا بعهده میگرفت. اما میلتیاد تاروزیکه نوبت بخود او رسید از شروع جنگ خود داری کرد.

۱۱۱- وقتی آن روز تاریخی فرارسید، آتنیان بترتیب زیربرای نبرد صف آرائی کردند: در رأس جناح راست سپاه کالیماك که مقام پولمارکی را داشت قرارگرفت. زیرا بموجب قانونی که در آن موقع در آتن مجری بود جناح راست سپاه به پولمارك تعلق داشت. بعد از پولمارك که درمحل فرماندهی قرار داشت قبایل دیگربترتیبی که قبلا پیش بینی شده بود پشت سریکدیگر و بلافاصله درکنار هم قرارگرفته بودند. اهالی پلاته آخرین افرادی بودند که درجناح چپ قرار داشتند. آتنیان مراسم مذهبی خود راکه هرچهار سال یکبار دائر میشود بااهداء قربانی هائی تجلیل میکنند. از زمانی که این اتفاق افتاد هربارکه این مراسم برگذار میشود جارچی آتنی درموقع دعا لطف خداوندی را برای آتنیان وساکنان پلاته توأماً آرزومیکند. بدین ترتیب بود که آتنیان در دشت ماراتن صف آرائی کردند. واما وضع آنان در آن موقع چنین بود: چون طول آرایش جنگی آنها برابر طول آرایش مادها بود، جناح مرکزی عمقی چندان نداشت واین محل ضعیف ترین نقطه صفوف آنها بود. اما جناحین سپاه آنها بااستحکام تمام به ذخایر سپاه متکی بود.

۱۱۲- آتنیان پس از تکمیل آرایش جنگی، چون از قربانی ها تفالی نیکو زده شد، به

۱- درآتن رسم چنین بود که فرماندهان ده گانه که اداره امورشهررا بعهده داشتند درجنگها هریك بنوبت دریك روز فرماندهی سپاه را بعهده میگرفتند.

جنبش در آمدند ودریک لحظه در حال‌دو،به بربرهاحمله کردند. فاصله بین دوسپاه از هشت ستاد تجاوز نمیکرد. وقتی‌پارس‌ها مشاهده‌کردند که دشمنان‌در حال دو باآنان نزدیک میشوند، خود را برای روبروشدن باآنان‌مهیا کردند و چون ملاحظه کردند که تعداد آنان ناچیزاست ولی بااتکاء به سوار نظام وتیراندازان‌به دوحمله میکنند، این‌عمل‌آنان را به دیوانگی‌وجنون محض تعبیر کردند. چنین بود قضاوتی که بربرها دراین‌مورد کردند. اما وقتی‌آتنیان دسته جمعی از راه رسیدند و باآنان روبرو شدند باجرأت و جسارت بجنگ دست زدند. تاجائیکه ما اطلاع داریم آنان اولین کسانی از یونانیان بوده‌اند که در حال‌دوبدشمن‌حمله کرده‌اند واولین کسانی بوده‌اندکه جرأت آنرا داشته‌اندکه منظره تجهیزات مادها و سربازان حامل آنرا تحمل کنند. تا آن زمان ، نام ماد بتنهائی برای ایجاد وحشت بین یونانیان کافی‌بود.

۱۱۳- آنان مدتی طویل دراین دشت ماراتن باهم به ستیز مشغول شدند. در مرکز جبهه پیروزی بابربرها بود. در آن قسمت ،پارس‌هاخود باتفاق سیک‌ها (۱)موضع گرفته بودند. بدین‌ترتیب در این قسمت پیروزی نصیب بربرها شد ؛ آنان جبهه دشمن را شکافتند و او را در داخل آن سرزمین دنبال کردند. اما در دو جناح ، پیروزی از آن آتنی‌هاواهالی‌پلاته شد. آنان پیروز شدند و به بربرها فرصت دادند تا در حال شکست عقب نشینی کنند. آنگاه دو جناح خود را برضد کسانی که در مرکز پیش رفته بودند بهم نزدیک‌کردند و بجنگ ادامه دادند. سرانجام‌پیروزی نصیب آتنیان شد. پارس ها میگریختند وآتنیان در حالیکه خنجر برپشت‌آنان‌داشتند بدنبال آنان میدویدند. همینکه آتنیان به ساحل دریا رسیدند آتش طلب کردند و کوشیدند تا کشتی‌ها را بچنگ آورند.

۱۱۴- و در این هنگامهٔ دشوار پولمارک که مردی شجاع و فداکار بود بقتل رسید.

۱- Sakes

از فرماندهان نیز ستسیلانوس(۱) فرزند تراسیلانوس(۲) بقتل رسید. همچنین دست سینژیر(۳) فرزند اوفوریون (٤) در همان حال که لبه عقب یکی از کشتی‌هارا گرفته بود بایک ضربت تبرقطع شد و وی‌درگذشت. و چه بسیار فرزندان دیگر آتن واز برجسته‌ترین‌آنان که در این جنگ کشته شدند!

۱۱۵- بدین‌ترتیب آتنیان تعداد هفت کشتی بچنگ آوردند. بربرها بابقیه کشتی‌ها درحالیکه بسمت عقب پارو میزدند از آن محل‌دور شدند. آنان به جزیره‌ای که اسیران ارتری را در آن گذارده بودند رفتند و آنانرا باخود برداشتند و دماغه سونیون (۵)را دور زدند. قصد آنان آن بود که قبل از آتنیان خود رابه‌آتن برسانند. مردم آتن خاندان آلکمئون را مسئول تلقین این‌نقشه بآنان میدانستند. زیرابطوری که آنان مدعی هستند، وقتی پارس‌ها درکشتی های خود قرار گرفته بودند، آلکمئونی‌ها بعلامتی که قبلاً قرارگذارده‌بودند سپری را درهوا بلند کرده‌بودند(٦).

۱۱٦- باین ترتیب پارس‌ها به دورزدن دماغه سونیون پرداختند. اما آتنیان نیز باحداکثر سرعت پای‌انسانی‌برای دفاع از شهر خود بدانسوشتافتند. آنان‌از بربرها پیشی گرفتند و چون در ماراتن‌درقطعه زمینی که به هرکول تخصیص یافته بود

۱- Stésilaos

۲- Thrasylaos

۳- سینژیر (Cynégire) برادر اشیل (Eschyle) که خود یکی ازسربازان جنگهای ایران و یونان بود.

٤- Euphorion

۵- سونیون (Sunion) یا سونیوم (Sunium) نام دماغه‌ای بود درمنتهی‌الیه جنوبی شبه جزیره آتیك ودرجنوب شهر آتن.

٦- خانواده آلکمئون (Alcméon) از خانواده‌های متنفذ و نیرومندآتن‌درقرن پنج قبل از میلادبود که مردانی‌بزرگ‌مانند مگاکلس (Mégaclès)، کلیستن (Clystène) - پریکلس (Périclès) وآلکیبیاد (Alcibiade) از آن برخاسته‌اند.

٦- دراین‌باره رجوع شود به بعد - بند۱۲۱ تا ۱۲۵همین کتاب.

اردو زده بودند . در آن محل نیز در زمینی دیگر از هرکول بنام کینوسارژ (۱) اردو زدند. وقتی بربرها به برجستگی فالر(۲) که در آنموقع لنگرگاه آتن بود رسیدند کشتی های خود را درآنجا نگهداشتند و کمی بعدبسوی آسیاحرکت کردند.

۱۱۷- در این روز ، در دشت ماراتن درحدود شش هزار و چهار صد تن از بربرها بقتل رسیدند. آتنی ها یکصد ونود دوتن از دست دادند. چنین بود تلفات دوطرف. در این محل معجزه‌ای رویداد که اکنون بنقل‌آن میپردازم. یکی از اهالی‌آتن بنام اپیزلوس (۳) فرزند کوفا گوراس(٤) که در آن نزاع تن‌بتن‌دلیرانه میجنگید بی‌آنکه تیری بنقطه‌ای از بدنش اصابت کند از چشم نابینا شد واز آن زمان ببعد بقیه‌عمر را در نابینائی گذراند. بطوریکه شنیده‌ام وی ماجرای خود را چنین تعریف کرده است :

ناگهان سربازی‌بلند قامت که سایه ریش‌بلندش تمام سطح سپر سنگینش‌را پوشانیده بود در مقابلم‌آشکار شد. این شبح ازکنار من گذشت ورفیق رزم مرا در کنار من بقتل رسانید. چنین‌است داستانی که از قول‌اپیزلوس برای من‌نقل کرده‌اند.

۱۱۸- داتیس که در آن هنگام باسپاه خود به آسیا مراجعت میکرد درمیکونوس(٥) خوابی دید که کسی ازآن اطلاع ندارد. اما بدنبال این خواب بامدادروز بعدبه تفتیش کشتی‌ها پرداخت و در یک کشتی فنیقی مجسمه‌ای از آپولون پوشیده از زر یافت. وقتی‌محل آن مجسمه را جویا شد ودانست به‌کدام معبد تعلق داشت باکشتی بسوی دلوس‌حرکت کرد. درهمین‌موقع اهالی دلوس مشغول‌بازگشت‌به

۱- Kynosarges

۲- فالر (Phalère) یا فالروم (Phalérum) قدیم ترین و کوچکترین بندر ازسه بندر آتن‌دردنیای‌باستان که امروز بندرفنری (Phanari) نام دارد.

۳- Episélos

٤- Kouphagoras

٥- میکونوس (Myconos) یامیکون (Mycone) از جزایر یونان در دریای اژه که امروزمیکونو(Mycono) نام دارد.

جزیره خود بودند. وی آن مجسمه را در معبد امانت گذارد وبه اهالی دلوس توصیه کرد که آنرا به دلیون (۱) واقع در بئوسی (۲) بفرستند. این محل در کنار ساحل ودر مقابل کالسیس (۳) قرار دارد. داتیس، بعد از این سفارش، در دریا از آن محل دور شد. اهالی دلوس آن مجسمه را به محل خود بازنگرداندند، اما بیست سال بعد اهالی تب خود بدست هاتف الهی برای جستجو وانتقال آن به معبد دلیون به دلوس آمدند.

۱۱۹ــ همینکه داتیس وآرتافرن با کشتی های خود به آسیا رسیدند، ارتری هائی را که در اسارت داشتند بسوی شوش هدایت کردند. داریوش شاه، قبل از آنکه برارتری ها دست یابد نسبت بآنان خشم وکینه‌ای شدید داشت وتصور میکرد که آنان باحملات بیجای خود منشاء تحریک برضد او بوده‌اند. اما وقتی آنانرا باسارت در اختیار خود دید، هیچگونه آسیبی بآنان نرسانید وباین اکتفا کرد که آنانرا در کاروانسرائی واقع در کیسی که بخود او تعلق داشت مستقر کند. این کاروانسرا آردریکا (٤) نام دارد وتاشوش دویست ستاد راهست. در فاصله چهل ستاد از این کاروانسرا چاه شگفت‌آوری وجود دارد که سه نوع محصول از آن بدست میآید: از این چاه قیر ونمک و چربی استخراج می کنند. واما طرز استخراج این مواد چنین است: برای استخراج این مواد از چرخ چاه استفاده میکنند، اما بجای سطل نیمی از یک مشک بدان می بندند. این مشک رابزیر مایع فرو میکنند وسپس آنرا بالا میکشند و محتوی آنرا در حوضچه‌ای خالی میکنند. آنگاه آن مایع به سه شکل مختلف در میاید واز آن حوضچه

۱ـ Délion

۲ـ Béotie

۳ـ کالسیس (Chalcis) نام قدیم پایتخت جزیرهٔ او به (Eubée) واقع در ساحل شرقی یونان.

٤ـ Ardéricca

۵ـ ستاد (Stade) واحد طول در یونان باستان و برابر ۱۷۷ متر و ۶ سانتیمتر (رجوع شود به تاریخ هردوت ـ جلداول ـ ص۳۳).

بجای دیگر جریان مییابد . میر ته نشین میشود . نمک تقریباً در همان لحظه اول متبلور میشود و چربی در ظرف هائی که برای جمع آوری آن تعبیه کرده‌اند جمع میشود . پارس ها این چربی را« رادیناکه» (۱) یا «نفت» مینامند . این چربی سیاه ـ رنگ است وبوئی تند وتیز از آن متصاعد می‌شود . در همین محل بود که داریوش شاه ارتری‌ها را مستقر کرد . آنان در زمان ما نیزدرآن سرزمین سکونت داشتندوزبان قدیم خود را حفظ کرده بودند .

۱۲۰ـ چنین بود سرنوشت ارتری‌ها . بعد از ماه تمام ، دو هزارتن لاکدمونی بسوی آتن حرکت کردند . آنان چندان برای نبرد شتاب داشتند که پس‌فردای روزی که از سپارت حرکت کرده بودند به آتیک رسیدند . بااینکه آنان بعد از پایان‌جنگ از راه رسیده بودند ، هوس کردند مادها را ببینند . پس‌بسوی ماراتن‌شتافتند و صحنه این‌جنگ را مشاهده کردند؛ آنگاه آتنیان را برای این کار بزرگ آفرین گفتند وبه سرزمین خود بازگشتند .

۱ـ Rhadinaké

مطلبی خارج از موضوع درباره خاندان آلکمئون

پایان کار میلتیاد

۱۲۱ـ برای من بسیار شگفت آور است که افراد خاندان آلکمئون (۱) آنچنان آرزوی تسلیم آتن را به بربرها و هیپیاس در دل داشته باشند که طبق قرار قبلی سپری را برروی دست بلند کنند و آنرا به پارس ها نشان دهند. من نمیتوانم این داستان‌را تأیید کنم، زیرا آنان نیز لااقل باندازهٔ کالیاس(۲)فرزندفنیپوس(۳)وپدر هیپونیکوس(٤) بافرمانروایان مستبد خصومت میورزیده‌اند. وکالیاس تنها آتنی بود که وقتی پیزیسترات را از آتن تبعید کردند جرأت آنرا داشت که اموال او راکه مأموری از طرف دولت حراج میکرد خریداری کند. این امر مانع آن نبود که پیوسته بانواع وسایل‌شدیدترین‌خصومت‌ها را نسبت باوابراز کند.

۱۲۲ـ این مرد، کالیاس، شایسته آنست که همه کس پیوسته خاطره او را در نظر مجسم کند. زیرا همانطور که اکنون نقل شد، وی برای نجات وطن خود دلیرانه رفتار کرد؛ بعلاوه در بازیهای المپی‌پیروزیهائی‌بدست‌آورد. در مسابقهٔ اسب‌دوانی پیروزشد ودرمسابقه گردونه رانی دومین نفر شد. قبلاً نیزدر بازیهای فیتیک (۵) پیروز شده بود و باخرج‌هائی افسانه ای‌خود رادر انظار تمام یونانیان معروف کرده بود. بعلاوه، او در مقابل‌سه دخترآن خود رفتاری در پیش گرفت که چنین بود: وقتی آنها به سن ازدواج رسیدند جهیزیه‌ای باشکوه برای آنان ترتیب داد وجوانمردانه بهریک از آنان اجازه داد تاهریک از آتنیان راکه مایلند بشوهری

۱ـ Alcméon ـ درباره این‌شخص رجوع شود به بند ۱۱۵ وبند۱۲۵همین کتاب.

۲ـ Kallias

۳ـ Phénippos

٤ـ Hipponicos

۵ـ Phythique

انتخاب کنند و هریک را بشوهری داد که خود انتخاب کرده بود.

۱۲۳- درحالیکه افراد خاندان آلکمئون نیزمانند کالیاس بافرمانروایان مستبد خصومت میورزیدند، برای من بحق جای تعجب است که این مردمان باسپر علامت داده باشند. اینان درزمان فرمانروایان مستبد پیوسته در تبعید زندگی میکردند وبساط فرمانروائی پیزیسترات درنتیجه کوشش های آنان برچیده شد بقسمی که عقیده من برآنست که آنان بمراتب بیش از هارمودیوس (۱) و آریستوژیتون (۲) درآزاد کردن آتن سهیم بودند. این دونفر ازکشتن هیپارك (۳) فقط این نتیجه را گرفتند که آخرین فرزند پیزیسترات و طرفداران او را خونخوارتر کردند، اما نتوانستند به ظلم و ستم آنها خاتمه دهند. اگر بطوری که من قبلاً تحقیق کردهام این مطلب صحت داشته باشد که خاندان آلکمئون هاتف معبد را راضی کرده باشند که شعار آزادی آتن را در دهان لاکدمونی ها گذارده باشد، بطور یقین وآشکار این خاندان برقرار کنندهٔ آزادی شناخته میشود.

۱۲۴- ولی ممکن است گفته شود که آنان بعلت نارضائی هائی که از دمکراسی آتن داشتهاند در صدد خیانت به میهن خود برآمدهاند. چگونه چنین چیزی ممکن است؟ درسراسرآتن هیچکس پیدا نمیشد که بیش از آنان مورد احترام و ستایش باشد. بنابراین، معقول نیست که آنان بدلایلی از این قبیل، سپر مورد بحث را برسردست بلند کرده باشند. دراین تردیدی نیست که سپری در هوا بلند شد. این واقعیتی است که قابل انکار نیست. اما چه کسی این علامت را داد؟ در باره این سئوال اطلاعات من بآنچه نقل کردم محدود است.

۱- Harmodios - رجوع شود به یادداشت ذیل بند ۱۰۹ این کتاب.

۲- Aristogiton - رجوع شود به یادداشت ذیل بند ۱۰۹ این کتاب.

۳- (Hipparque) فرزند پیزیسترات فرمانروای مستبد آتن که پس از پدر باکمك برادرخود هیپیاس (Hipias) باقدرت در آتن حکومت کرد ولی سرانجام بدست هارمودیوس (Harmodios) وآریستوژیتون (Aristogiton) بقتل رسید.

۱۲۵ــ خاندان آلکمئون تاجائی که در سلسله نسب آنها بالا برویم، از مردمان برجسته آتن بوده‌اند. اما در زمان آلکمئون شوکت و عظمت آنان بی‌نظیر شد و در زمان مگاکلس (۱) از آنهم تجاوز کرد. هنگامی که کرزوس هیئتی از سارد برای مشورت با هاتف الهی به دلف فرستاده بود، آلکمئون فرزند مگاکلس خود را در اختیار او گذارد و با کمال میل حاضر به همکاری با او شد. چون کرزوس از نول لیدیهائی که بامعابد سروکار داشتند از خدمتگذاریهای او درآن محل مطلع شد او را به سارد فراخواند و اجازه داد که به خزانه رود و هرمقدار زرکه میتواند باخود حمل کند بردارد و آن زر باو تعلق خواهد یافت. آلکمئون تدبیری اندیشید که باوضع خاص این بذل و بخشش تطبیق میکرد. وی قبائی گشاد که جائی فراوان داشت دربر کرد وگشادترین چکمه هائی که توانسته بود بیابد بپا کرد وبدنبال راهنمایان خود به خزانه شاهی وارد شد؛ درآنجا دربرابر پشته‌ای از برادهٔ زر بزانو نشست واز آن بهرمقدار که چکمه هایش گنجایش داشت درطول دوساق پای خودفرو کرد. آنگاه از همان زر در جیبی که برروی قبایش درمحل سینه نصب بود پرکردوحتی مقداری از آن را برروی موهای خود پاشید ودهان خود را از آن انباشت وسپس از خزانه خارج شد. در این حال وی چکمه های خود را بسختی بروی زمین میکشید، دهانش پر واندامش از هرطرف منبسط گردیده بود بطوریکه علاوه بریک انسان، بهر چیزدیگری که تصور آنرا بتوان کرد شباهت داشت. وقتی کرزوس او رادر این وضع دید از خنده بی‌حال شد وعلاوه برآنکه آنچه راکه اوباخود برداشته بود باو بخشید، مبلغی نیز برابر آن بدان افزود. وباین ترتیب این خاندان ثروتی فراوان یافت. همین آلکمئون که مادر بارهٔ او بحث میکنیم واصطبلی کامل داشت یکبار نیز در بازیهای المپی پیروز شد.

۱ــ مگاکلس (Mégaclès) بزرگ خاندان آلکمئون در آتن قدیم که توانست پیزیسترات حکمران مستبد آتن را از این شهر براند و با استقرار مجدد دموکراسی در یونان خانواده خود را باوج شهرت برساند.

۱۲۶ـ یک نسل بعد ، وصلت با کلیستن(۱) فرمانروای مستبد سیسیون (۲) مقام این خاندان را والاتر کرد بقسمی که بمراتب بیش از گذشته بین یونانیان شهرت یافت. کلیستن فرزند آریستونیموس (۳)، فرزند میرون (٤)، فرزند آندره‌آس(۵)، دختری داشت بنام آگاریسته (٦). این شخص در جستجوی برجسته‌ترین فرد یونانی بود تا دختر خود را بعقد ازدواج او آورد. ازاین رو در موقع بازیهای المپی که خوددر مسابقه گردونه رانی آن پیروزشد ازدهان جارچی اعلام کرد که هرفرد یونانی که خود را شایسته دامادی کلیستن میداند باید حداکثر درظرف شصت روز داوطلبی خودرا در سیسیون اعلام کند زیرا اوقصد دارد درمدت یک سال پس از انقضای شصت روز درباره ازدواج دختر خود تصمیم بگیرد. تمام یونانیانی که از لحاظ لیاقت و شایستگی شخصی ویا از لحاظ موطن خود ادعاهائی داشتند بخت خود را برای این ازدواج آزمایش کردند. کلیستن مخصوصاً برای این منظور امر کرده بود که یک میدان ورزش ویک ورزشگاه سرپوشیده برای میهمانان آینده‌اش ترتیب دهند.

۱۲۷ـ از ایتالیا ، سمیندریدس(۷) فرزند هیپوکراتس (۸) از اهل سیباریس(۹) داوطلب

۱ـ Clisthène

۲ـ سیسیون (Sicyone) از شهرهای یونان قدیم واقع در شمال شرقی شبه جزیره پلوپونز درنزدیکی خلیج کورنت.

۳ـ Aristonymos

٤ـ Myron

۵ـ Andrèas

٦ـ Agaristè

۷ـ Smyndridès

۸ـ Hippokratès

۹ـ سیباریس (Sybaris) از شهرهای ایتالیای قدیم که در قرن هشت قبل از میلاد بوسیله مهاجرین یونانی تأسیس شد ومردمان آن به کاهلی و بی‌جرأتی دردنیای باستان شهرت یافته بودند.

شد. این مرد کسی بود که دانش ذوق و صفا وآسایش را بعالی‌ترین درجات تکامل خود رسانیده بود. بعلاوه سیباریس در آن زمان در نهایت رونق و شکوه بود. داماسوس(۱) از اهل سیریس(۲) فرزند آمیریس (۳) معروف به حکیم نیز داوطلب شد. بطوریکه نقل کردم این دونفراز ایتالیاآمده‌بودند. ازخلیج یونی،آمفیمنستوس(٤) فرزند اپیستروفوس(٥) از اهل اپیدامن(٦) داوطلب‌شد. ازخلیج یونی‌فقط این یکنفر داوطلب بود. ازائولی(۷)، مالس(۸) برادر تیتورموس(۹) داوطلب شد. این‌مرد کسی بود که از لحاظ نیروی جسمانی سرآمد یونانیان بود وبرای‌دوری از مردم به دورترین‌نقطه سواحل‌سرزمین ائولی‌پناه برده بود. از پلوپونز(۱۰)، لئوکدس(۱۱) فرزند فیدون (۱۲) فرمانروای مستبد اهالی‌آرگوس(۱۳) داوطلب شد. فیدون بعلت

۱- Damasos

۲- Siris

۳- Amyris

٤- Amphimnestos

٥- Epistrophos

٦- اپیدامن (Epidamne) یادیراکیوم (Dyrrachium) ازمهاجر نشین‌های یونان‌قدیم درساحل دریای‌آدریاتیک.

۷- ائولی (Eolie) از نواحی‌قدیم آسیای‌صغیرواقع درشمال‌غربی‌این‌شبه جزیره‌شامل دوازده مهاجرنشین‌یونانی متحد که از آن جمله‌است شهرهای معروف اله (Elée) وازمیر.

۸- Malès

۹- Titormos

۱۰- پلوپونز (Ploponnèse) شبه جزیره بزرگ یونان واقع درجنوب این کشور که‌مرکز آن‌شهرمعروف سپارت بود. دردنیای‌باستان این‌شبه‌جزیره شامل‌چندین‌ناحیه‌وشهرمستقل بود که از آن جمله است‌آرکادی (Arcadie)-لاکونی (Laconie) -آرگولی(Argolie) ومسنی(Messénie)

۱۱- Léokodès

۱۲- Phidon

۱۳-آرگوس (Argos) پایتخت سرزمین‌آرگولی (Argolie) واقع در شبه جزیره پلوپونز.

ابتکاری که دردستگاه اوزان ومقادیر در پلوپونز کرده بودوبعلت اینکه جسورترین مرد یونانی محسوب میشد درسراسر یونان مشهور بود . وی کسی بود که توانست مردمان اله (۱) راکه پایه گذاران بازیهای المپی بودند از کرسی ریاست برکنار کند و خود جای آنان را بگیرد . آمیانتوس (۲) فرزند لیکورگوس (۳) ، اهل آرکادی (٤) ، از تراپزونت (٥) بافرزند خود رسید. لافانس (٦) از اهل آزانی(۷)که ساکن‌شهر پوس (۸) بود نیز بافرزند خود از راه رسید. لافانس فرزند همان کسی بودکه اوفوریون (۹) نام داشت وبحکایت افسانه هائی که درآرکادی نقل میشد دیوسکورها (۱۰) را در خانه خودپناه داده بود وازآن زمان ببعددرهای خانهٔ‌خودرا برروی‌همه مردمان بازگذارده بود . همچنین اونوماستوس(۱۱) ازاهل الیس(۱۲) فرزند آگه اوس(۱۳) داوطلب شد. اینان از سرزمین پلوپس(١٤) آمده

۱ــ اله (Elée) ازمهاجرنشین‌های یونان واقع درانولی‌درشمال‌غربی‌آسیای صغیر .

۲ــ Amiantos

۳ــ Lykourgos

٤ــ آرکادی (Arcadie) از نواحی یونان قدیم واقع در مرکزشبه جزیره پلوپونز بین‌لاکونی(Laconie) ومسنی(Messénie)

٥ــ Trapézonte

٦ــ Laphanès

۷ــ Azanie

۸ــ Pœos

۹ــ Euphorion

۱۰ــ دیوسکورها (Dioscures) لقب توام‌کاستور (Castor) وپلوکس(Pollux) دو تن‌ازقهرمانان افسانه‌ای‌یونان .

۱۱ــ Onomastos

۱۲ــ Elis

۱۳ــ Agaios

١٤ــ Pélops

بودند. از آتن، مگاکلس (۱) فرزند آلکمئون که بملاقات کرزوس رفته بود و هیپوکلئیدس(۲) فرزند تیساندروس(۳) که از لحاظ ثروت وزیبائی سرآمد اهالی آتن بود داوطلب شدند. از سرزمین ارتری(٤) که در آن زمان رونقی فراوان داشت، لیسانیاس(٥) تنها کسی بود که بعنوان نماینده اوبه (٦) داوطلب شد. از تسالی، دیاکتوریدس (۷) از اهل کرانون (۸) و آلکون (۹) از خاندان سکوپادها (۱۰) و مولوس ها (۱۱) داوطلب شدند. چنین بود فهرست اسامی داوطلبان.

۱۴۸- آنان در روز معین در محل حاضر بودند. کلیستن قبل از هر کار از یکایک آنان در باره شهروخانواده آنان سئوال کرد. آنگاه چه درمصاحبت هائی که با هریک از آنان داشت وچه درمهمانی هائی که همه آنها در آن حاضر بودند، مدت یکسال به آزمایش دقیق صحت عمل وسرشت وقوه ادراک و ملکات آنان مشغول بود. جوانترین آنان را ببازی وتمرین درورزشگاه سرگرم میکرد ومخصوصاً بیش از هرموقع درسر میز

۱- مگاکلس (Mégaclès) این شخص فرزند آلکمئون بود. پدر آلکمئون نیز که در حقیقت مؤسس این خاندان بزرگ آتنی بود بهمین نام خوانده میشد.

۲- Hippokleidès

۳- Tisandros

٤- ارتری (Erétrie) پایتخت قدیم جزیره اوبه (Eubée) واقع درساحل شرقی شبه‌جزیره یونان.

٥- Lysanias

٦- اوبه (Eubée) از جزایر بزرگ یونان واقع دردریای اژه درساحل شرقی سرزمین یونان اصلی.

۷- Diaktoridès

۸- Krannon

۹- Alkon

۱۰- Skopades

۱۱- Molosses

غذا درباره آنان بمطالعه میپرداخت. در تمام مدتی که وی آنانرا نزد خود نگاهداشته بود، در عین حال که باآنان رفتاری شاهانه در پیش گرفته بود از هرفرصت برای دقت در باره آنان استفاده میکرد. رفته رفته نسبت به داوطلبانی که از آتن آمده بودند تمایل بیشتری یافت وسرانجام انتخاب او با توجه وملاطفتی خاص بسوی هیپوکلئیدس گرائید. این شخص علاوه برصفات برجسته مردانگی، خویشاوندی دوری باخاندان کورنتی کیپسلوس(۱) داشت واز این لحاظ سرآمد دیگرداوطلبان بود.

۱۲۹- سرانجام روزی فرارسید که قرار بود ضیافت نامزدی برپاشود وکلیستن نام کسی را که از بین تمام داوطلبان برگزیده بود اعلام کند. کلیستن تعداد یکصد گاوقربانی کرد وعلاوه برداوطلبان نامزدی، تمام اهالی شهر سیسیونرا نیز به مهمانی خواند. بعد ازصرف غذا حریفان استعدادهای خود را در موسیقی واخلاق اجتماعی خودرا بمعرض نمایش گذاردند. بنسبتی که ضیافت ادامه مییافت، هیپوکلئیدس از هرحیث بردیگر حریفان تفوق مییافت. وی به مردی که نی مینواخت امر کرد که آهنگ مخصوص رقص برای او بنوازد. مرد نی نواز اطاعت کرد واو رقصیدن آغاز کرد. بی تردید اوسعی داشت طوری برقصد که دیگران راخوش آید. اما کلیستن بمشاهده این صحنه ابروهارا درهم کشید. هیپوکلئیدس، بعد از کمی استراحت، دستورداد میزی حاضر کنند ووقتی آن میزرا در جای خود قرار داد برروی این صفه قرار گرفت وابتدا رقص های لاکدمونی وسپس حالاتی ازرقص های آتیک اجرا کرد وسرانجام در حالیکه سرخود را بروی میز نهاده بود مدتی پاهای خود را مانند دستها حرکت داد. از همان رقص های اول و دوم او، کلیستن از اینکه مردی را که از سبک سری هایش کراهت داشت به دامادی برگزیند پیش خود منصرف شد. ولی بااین حال، این موضوع را بروی خودنیاورد تا باوی باخشونت رفتار نکرده باشد. اماوقتی مشاهده کرد که وی پاهای خود را مانند دستها حرکت میدهد دیگر نتوانست خودداری کند وناگهان فریاد زد:

۱- Kypsélos

« فرزند تیساندروس ، این معلق زدن های قشنگت ازدواجت را برباد داد.»
مرد جوان بیدرنگ پاسخ داد : «هیپوکللیدس اهمیتی برای این قائل نیست ! »
از این جواب اوبعدها ضرب المثلی ساختند.

۱۳۰- آنگاه کلیستن مدعوین را بسکوت دعوت کرد وسپس باصدای بلند چنین گفت : «کسانیکه داوطلب ازدواج بادختر من هستید! اجازه میخواهم تعارفات خود را بهمهٔ شما تقدیم کنم . میل داشتم که اگر امکان پذیر بود بجای آنکه از بین شما یکنفررا برگزینم ودیگران راکنار گذارم همه را راضی میکردم. اما وقتی فقط یک دختر بیش ندارم نمیتوانم همه را از خود راضی کنم. بهمین جهت میل دارم بهرنفر از شما که از این ازدواج محروم شده اید بخاطر آنکه وصلت باخاندان مرا آرزو کرده اید وزحمت دوری از شهرخود را متحمل شده اید یک تالان پول هدیه کنم. ودختر خود آگاریسته را بارعایت قوانین آتن به مگاکلس فرزند آلکمئون میدهم.»
مگاکلس پاسخ داد که این ودیعه گرانبها را می پذیرد و باین ترتیب کلیستن قرار ازدواج را گذارد.

۱۳۱- چنین بود آنچه درباره طرز انتخاب داوطلبان اتفاق افتاد. وباین ترتیب بود که شهرت خاندان آلکمئون سراسر یونان را فرا گرفت. از این زن وشوهر پسری بدنیا آمد که کلیستن نام داشت وسازمان قبایل وحکومت آزاد آتن یادگاراوست. برای او نام پدر بزرگ مادریش یعنی فرمانروای مستبد سیسیون را انتخاب کرده بودند. آنان فرزند دیگری داشتند هیپوکراتس نام. از این شخص یک پسر و یک دختر بوجود آمد که یکی مگاکلس و دیگری آگاریسته ، نام دختر کلیستن اول ، نامیده شدند. این آگاریسته باکرانتیپ (۱) فرزند آریفرون (۲) ازدواج کرد. وقتی وضع حمل او نزدیک میشد شبی در خواب دید که شیری از او بدنیا آمده است وچندروز

۱- Xanthippe

۲- Ariphron

بعدآن زن فرزندی به کزانتیپ داد که پریکلس(۱) نام گرفت.

۱۳۲- میلتیاد که در آن زمان در آتن مورد احترام بود بعد از ضرباتی که برپارس‌ها وارد کرد ارزش واحترام بیشتری یافت و به پشت گرمی آن تقاضا کرد هفتاد کشتی و یک سپاه ومقداری پول‌دراختیار او گذارند. وی کشوریکه قصد جنگ باآن‌داشت افشاء نکرد وفقط اظهارکرد که قصد دارد آتنیانرابسوی سرزمینی‌هدایت کند که در آنجا بدون تحمل‌رنج وزحمت زیاد بمقداری فراوان طلا دست خواهند یافت و اگر در این‌سفر اورا همراهی کنند ثروتی‌فراوان بدست خواهند آورد. وی بااین بیان از آتنیان تقاضای کشتی کرد وآنان که از وعده‌های او بطمع آمده بودند کشتی‌ها رادر اختیار او گذاردند.

۱۳۳- میلتیاد باسپاه خود بسوی پاروس(۲) حرکت کرد. بهانه اواین بود که اهالی پاروس باارسال یک کشتی بهمراه پارس‌ها به ماراتن درمخاصمه باآتن پیشقدم بوده‌اند. اما این ادعا صورت ظاهر گفته‌های او بود وحقیقت آن بود که وی بعلت دسیسه‌های یکی ازاهالی پاروس بنام لیساگوراس (۳) فرزند تیزیاس(٤) که برای او نزد هیدارنس (٥) پارسی اسباب چینی کرده بود نسبت باهالی پاروس کینه‌ای شدید دردل داشت. همینکه این‌سفردریائی بپایان رسید، میلتیاد اهالی‌پاروس را که درداخل حصار شهر ازدحام کرده بودند باسپاهیان خود محاصره کرد. آنگاه بوسیله یک جارچی‌بآنان اعلام کرد که باید صد تالان بپردازند و درغیراینصورت

۱- پریکلس (Périclès) زمامدارمعروف آتن‌درقرن‌پنج‌قبل‌ازمیلاد که درزمان‌او آتن باوج شهرت واقتداررسید.

۲- پاروس (Paros) ازجزایرمجمع‌الجزایر دریای اژه که مردم آن درلشکرکشی داریوش‌به یونان‌بکمک پارس‌ها شتافتند وبهمین‌جهت بعد ازعزیمت پارس‌ها بوسیله میلتیاد وآتنیان فاتح مجازات شدند.

۳- Lysagoras

٤- Tisias

٥- Hydarnès

محاصره را آنقدر ادامه خواهد داد تاتسلیم شوند. اما اهالی پاروس حتی یک لحظه فکردادن آن پول رابه میلتیاد بخاطر خود خطور ندادند وباتمام قوا به حفظ وصیانت شهر خود پرداختند. و ازجمله عملیات آنها آن بود که هرنقطه از حصار شهر راکه بعد از حمله ضعف آن آشکار میشد هنگام شب آنقدر بالا میبردند که ارتفاع آن دو برابر میشد.

۱۳۴- تااینجا تمام یونانیان درباره این روایت اتفاق نظردارند. اما مطالبی که اکنون نقل میکنم منحصراً از قول اهالی پاروس است:

در همان حال که میلتیاد بااین مشکلات روبرو بود یکی از زنان زندانی از او تقاضای ملاقات کرد. این زن که تیمو (۱) نام داشت از اهل پاروس بود و در معبد الهه های زیر زمین بکاری محقر مشغول بود. وقتی او را بحضور میلتیاداو آوردند اظهار کرد که اگر وی واقعاً مایل به تسخیر پاروس میباشد باید آنچه راکه اوتوصیه میکند انجام دهد. آنگاه آن زن راز پنهان خودرا براو فاش کرد ومیلتیاد مستقیماً بسوی تپه‌ای که درمقابل شهر قرار داشت ومحوطه مقدس دمتر(۲) قانون‌گذار بود حرکت کرد. وی از حصار آن محوطه بالا رفت وچون نتوانست درآن‌را بگشاید بسوی تالار بزرگ معبد رفت. خدا عالم است که قصد او از این کار چه بود، شاید قصدش آن بود که یکی ازاشیاء مذهبی‌راکه دست زدن بآن ممنوع بود برباید. این موضوع چندان مهم نیست ولی درهرحال وی بنزدیکی درورودی رسید ودر همین موقع ناگهان زلزله‌ای رویداد. وی دوان دوان بعقب بازگشت ولی در موقعی که از روی دیوار سنگی می‌پرید استخوان پایش شکست. برخی گفته‌اند که بعد اززمین خوردن، زانوی او در رفت.

۱۳۵- بدین ترتیب، میلتیاد بعد از بیست وشش روز محاصره وآسیب فراوانی که به جزیرهٔ پاروس وارد کرد، بی آنکه موفق به تسخیر آن شود و یا پولی به آتن آورد

۱- Timô

۲- Déméter

بوضعی رقت بار کشتی های خود را به آتن باز گرداند . وقتی اهالی پاروس دانستند که تیمو ، خادمه دو الهه میلتیاد را راهنمائی کرده است تصمیم به مجازات او گرفتند و همینکه از این اندیشه آسوده شدند ، زائرینی به دلف فرستادند و از خداوند سئوال کردند که آیا میتوانند خادمه ایرا که راه مطمئنی برای تسخیر میهن خود به دشمن ارائه داده و معبدی را که ورود بآن ممنوع بوده است به میلتیاد نشان داده بقتل رسانند. هاتف معبد بآنان اجازه نداد و اظهار کرد که تیمو مسئول این واقعه نیست زیرا مقدر چنین بود که میلتیاد باید فرجامی روبرو شود و او در حقیقت عامل تقدیر برای تحریک او باین جنایت بوده است . چنین بود گفته هاتف الهی خطاب به اهالی پاروس .

۱۳۶- پس از بازگشت میلتیاد از پاروس بین تمام مردم آتن از ماجرای او صحبت در میان بود . کزانتیپ (۱) فرزند آریفرون (۲) که نسبت باو کینه در دل داشت او را در مجلس عمومی متهم کرد و برای جنایتی که بافریب دادن مردم آتن مرتکب شده بود تقاضا کرد او را بقتل رسانند. میلتیاد در آن مجلس حاضر بود، اما خود شخصاً از خود دفاع نکرد (زیرا جراحت رانش اوشدت مییافت وبهیچوجه قادر بانجام این مهم نبود) . پس در حالیکه در بستر رنج و درد در انظار عموم آرمیده بود دفاع خود را بعهده دوستان گذارد . آنان بخوبی خاطره ماراتن را در گوشها بصدا درآوردند واز تسخیر لمنوس (۳) که میلتیاد برای انتقام آتن از پلازژها آنرا به آتنیان بخشیده بود سخن گفتند . مردم در بارهٔ اعدام جانب میلتیاد را گرفتند و به مرگ او رأی ندادند ، اما بعلت خطائی که مرتکب شده بود اورا به پرداخت پنجاه تالان جریمه محکوم کردند . بعد از صدور این رأی ، ران میلتیاد سیاه و فاسد شد و کمی بعد ، از

۱- Xantippe

۲- Ariphron

۳- لمنوس (Lemnos) از جزایر مجمع الجزایر یونان در دریای اژه در نزدیکی بغاز داردانل که امروز لمنو (Lemno) نام دارد .

آن زخم درگذشت. فرزند او سیمون (۱) تمام پنجاه تالان را پرداخت.

۱۳۷- واما چنین است چگونگی فتح لمنوس بدست میلتیاد فرزند سیمون: آتنیان درگذشته بحق یا بناحق پلازژها(۲) را از آتیک(۳) بیرون کرده بودند. در این باره من فقط آنچه را که دیگران نقل کرده‌اند نقل میکنم. هکاته(٤) فرزند هگساندروس(۵) ناحق‌بودن این عمل را در روایات خود باین‌شرح بیان میکند:

«منطقه‌ای را که پلازژها در دامنه‌های کوه هیمت در تصرف داشتند آتنیان بعنوان پاداش برای‌حصاری که پلازژها گرداگرد آکروپول کشیده بودند بآنان بخشیده بودند. اما وقتی آتنیان مشاهده کردند که از این سرزمین که درگذشته بیحاصل و بی‌ارزش بود بخوبی بهره برداری میشود پشیمان شدند و بدون هیچگونه رسیدگی وداد‌رسی پلازژها را بیرون کردند.»

آتنیان عقیده دارند که اخراج پلازژها کاری صحیح بوده، زیرا آنان در دامنه‌های کوه هیمت سکونت کرده بودند واز آنجا برای اذیت وآزار آتنیان به‌آتن

۱- Cimon

۲- پلازژها (Pélasges) یکی‌از اقوام قدیم دنیای باستان بودند که در سراسر یونان وایتالیا وسواحل آسیای‌صغیر وجزایر دریای اژه آثاری از تمدن قدیم خود باقی گذارده‌اند. مردمان این‌قوم ابتداء از نواحی‌شمالی‌به سرزمین یونان مهاجرت کردند ولی آتنیان آنانرا ازآتیك راندند. درمقابل‌فشار آتنیان پلازژها به‌پلوپونز مهاجرت کردند ودر آن‌محل کشور پلازژی راتأسیس کردند.

۳-آتیك (Attique) شبه جزیره معروف درساحل‌شرقی یونان که شهر آتن پایتخت آن بود.

٤ - (Hécatée) قدیم ترین مورخ یونانی نژاد که ظاهراً در اواخر قرن شش و اوائل‌قرن پنج قبل‌ازمیلاد میزیسته ودو کتاب ازخود بیادگار گذارده یکی درباره تاریخ ودیگری درباره جغرافیا. ازاین‌دو کتاب امروز جزقسمت‌های مختصرباقی نیست. هردوت در مجموعه تاریخ خود مکرر باو اشاره کرد و درپاره‌ای از موارد روایات او را نقل کرده است.

۵- Hégésandros

میآمدند. دختران جوان‌واطفال‌آتنی پیوسته‌برای‌آوردن‌آب به چشمه‌انئاکرونوس(۱) رفت وآمد داشتند زیرا آنان نیز مانند دیگر یونانیان در آن زمان خدمتگاری در اختیار نداشتند. هربارکه آنان‌بدان‌محل‌میرفتند، پلازژها از راه جسارت‌و گستاخی و باوقاحت آمیخته باتحقیر در صدد اذیت و آزار آنان برمیآمدند. آنان باین اندازه نیزقانع نبودند وسرانجام هنگامی که وسایل‌حمله به آتن‌را فراهم میکردند غافلگیر شدند. بطوریکه آتنیان نقل میکنند، آنان خود را بمراتب از پلازژها انسان‌تر بوده‌اند، زیرا آنان پلازژها را درحین‌برپاکردن توطئه برضدخودغافلگیرکرده‌بودند و بنابراین حق داشتند آنان را بقتل رسانند. اما آنان چنین نکردند و فقط بآنان امر کردند که از آن سرزمین خارج شوند. پلازژها ناگزیرکوچ کردند ودرمناطق‌دیگر ومخصوصاًدرلمنوس(۲)مستقرشدند. چنین‌بود این‌دوروایت که‌یکی‌به هکاته تعلق داشت ودیگری به آتنیان.

۱۳۸- پلازژهای ساکن لمنوس بعدها درصدد برآمدند که از آتنیان انتقام گیرند. چون دربارهٔ جشن‌های آتنی اطلاعاتی کامل‌داشتند، تعدادی‌کشتی‌پنجاه پاروئی تهیه‌کردند وباآن‌کشتی‌ها زنان آتنی‌را که در برورن (۳) بانجام تشریفاتی‌بافتخار آرتمیس(٤) مشغول‌بودند غافلگیرکردند و آنانرا ربودند. آنان تعداد زیادی از آن زنان را باخود بردند و از راه دریا گریختند و وقتی به لمنوس رسیدند آنانرا وسیله عشق بازی و خوشگذرانی خود قرار دادند. این زنان که بسیار بارور و پرزا بودند اطفال خود را بازبان وآداب و رسوم آتنی بزرگ کردند. اطفال آنان حاضرنبودند بااطفالی که از زنان پلازژی بدنیا آمده بودند معاشرت کنند. اگر یکی از آنان مورد ضرب یکی از اطفال پلازژی قرار میگرفت، دیگران برای دفاع او میشتافتند

۱- Ennéacrounos

۲- Lemnos

۳- Brauron

٤- Artémis

و مشترکاً بدفاع از هم مشغول میشدند. آنان حتی مدعی بودند که باید براطفال دیگر فرمانروائی کنند وبآسانی برآنان مسلط میشدند. پلازژها که متوجه این وضع شده بودند پیوسته در صدد بودند راه حلی برای آن بیابند. آنان در این باره باهم مشورکردند و اندیشه‌ای تأثر آور بخاطر خود خطوردادند. وقتی این اطفال از هم اکنون برضد فرزندان دوران جوانی زنان شرعی آنها اینچنین باهم متحد و متفق میباشند وازهم اکنون در صدد مطیع کردن آنان هستند، پس وقتی بسن بلوغ رسیدند چه خواهند کرد؟ تحت تأثیر این فکر، مصلحت آن دیدند که اطفال آتنی را بقتل رسانند وبرای تکمیل این اقدام خود مادران آتنی را نیزباآنان بقتل رساندند. بعلت همین جنایت وجنایت قدیم‌تر دیگری که زنان لمنوس مرتکب شده‌بودند و شوهران وپادشاه خود توآس(۱) رابقتل رسانیده‌بودند، درسراسر یونان معمول چنین است که جنایات بزرگ را به «جنایت لمنوس» تشبیه میکنند.

۱۳۹- بعد از آنکه پلازژها فرزندان و زنان خود را بقتل رساندند دیگرزمین برای آنان حاصلی نداد و زنان وگله های آنان نیز مثل سابق بارور نشدند. و وقتی باین ترتیب در معرض قحطی وخطرتقلیل جمعیت قرار گرفتند کسانی به دلف فرستادند واز خداوند چاره‌ای برای دردهای خود خواستند. هاتف الهی بآنان توصیه کرد که باید بهرترتیبی که آتنیان تعیین کنند رضایت آنان را بدست آورند. پس پلازژها به آتن رفتند و اعلام کردند که قصد دارند خطاهای خود را بطورکامل جبران کنند. آتنیان تخت‌های مخصوص صرف غذا را بطرزی باشکوه در پریتانه قرار دادند ومیزی مملو از انواع غذاهای لذیذ وگواراترتیب دادند واز پلازژهادعوت کردند که اجازه دهند سرزمین آنان را نیز دراین وضع قرار دهند. پلازژها باین تقاضاچنین پاسخ دادند:

« هروقت که یک کشتی بکمک باد بوره(۲) فاصله بین سرزمین شماوسرزمین

۱- Thoas

۲- بوره (Borée) خدای باد شمال دریونان قدیم. مقصود از باد بوره بادشمال است.

ما را طی کند ما جزیره خود را تسلیم میکنیم.» [چنین بود آنچه آنان گفتند.] آنان بخوبی میدانستند که این وضع هرگز پیش نخواهد آمد ، زیرا آتیک از لمنوس جنوبی تر است.

۱۴۰- درآن زمان کار بهمین جا بپایان رسید، اما سالها بعد وقتی کرسونز(۱) هلسپون(۲) بدست آتنیان افتاد، میلتیاد فرزند سیمون از فرصتی که بادهای فصلی [که از شمال شرقی میوزد] بوجود آورده بود استفاده کرد واز الئونت(۳) که در کرسونز بود با کشتی حرکت کرد وبه لمنوس رسید و پیشگوئی الهی را که پلازژها تصور نمیکردند روزی تحقق یابد بآنان یادآور شد وامر کرد از آن جزیره خارج شوند. پلازژهای هفستیا(٤) اطاعت کردند ، اما پلازژهای میرینا(۵) مدعی شدند که کرسونز سرزمین آتیک نیست. آتنیان آنانرا محاصره کردند تاسرانجام تسلیم شدند. چنین بود چگونگی تسخیر لمنوس بدست آتنیان بفرماندهی میلتیاد آتنی.

پایان جلد ششم

۱- Chersonèse

۲- Hellespout

۳- Elconte

٤- Héphestia

۵- میرینا (Myrina) یامیرین (Myrine) - دردنیای قدیم دوشهر باین نام خوانده میشد یکی درآسیای صغیر ودیگری درجزیره لمنوس. دراین مورد منظور میرینا پایتخت لمنوس است که میلتیاد بتسخیر آن دست زد.

فهرست اسامی اشخاص و اماکن

ت

ف

ق

ک

ی

٦٦ - ٦٧ - ٤٨ - ٦٩ - ٧١ - ٧٤ - ٧٤ -
٧٧ - ٧٨ - ٧٩ - ٨١ - ٨٣ - ٧٥ - ٨٦ -
٩٠ - ٩٢ - ٩٦ - ١٠٩ - ١١٢ - ١١٩ -
١٢٠ - ١٢١ - ١٢٣ - ١٢٤ - ١٢٦ -
١٣٢ - ١٣٣ - ١٣٤ - ١٤٢ - ١٤٣ -
١٤٦ - ١٤٨ - ١٤٩ - ١٥١ - ١٥٣ -
٢٥٦ - ١٥٨ - ١٦١ - ١٦٣ - ١٦٥ -
١٦٧ - ١٦٨ - ١٦٩ - ١٧١ - ١٧٥ -
١٧٦ - ١٧٩ - ١٨٠ - ١٨٢ - ١٨٣ -
١٨٤ - ١٨٦ - ١٨٧ - ١٨٨ - ١٨٠ -
١٩٠ - ١٩١ - ١٩٢ - ١٩٤ - ١٩٥ -
١٩٦ - ٣٠٣ - ٢٤٠ - ٢٠٥ - ٢٠٦ -
٢٠٧ - ٢٠٩ - ٢١٠ - ٢١٢ - ٢١٣ -
١١٥ .